

کشف المصالح

تألیف

ابو الحسن علی بن عثمان جلالی مجیری غزنوی رحمۃ اللہ علیہ

متوفی میان سالهای ۴۸۱-۵۰۰/هـ ۱۰۸۸-۱۱۰۶ م

به کوشش:

دکتر محمد حسین تسبیحی [رها]

سمن پبلیکیشنز

لاهور

شماره ردیف ۷۸۶

انتشارات مرکز تحقیقات فادری

ایران و پاکستان

اسلام آباد

شماره ردیف ۱۵۰



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی

ایران و پاکستان

اسلام آباد

شماره ردیف ۱۵۰

سَمَرِ سَلَكَشَنَز

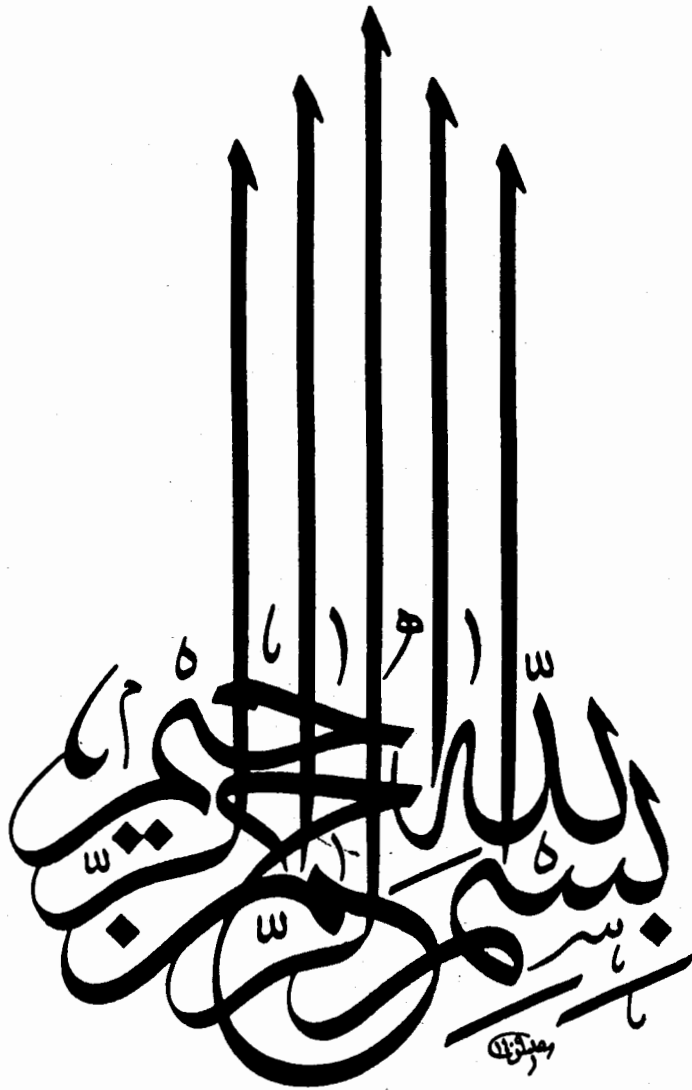
۲	۸۱۰
۱۰	۶۷

شماره

۷۱۱۰

۲۷۸-۱۸۲۷۹
ایستادگاری
خبرگزاری

۵۹۶۱۷



حبة : ۱۲ سؤال الكرم

کشف المحجوب

تألیف

ابو الحسن علی بن عثمان جلّابی جویری غزنوی رحمۃ اللہ علیہ

متوفی میان سالهای ۴۸۱-۵۰۰/هـ ق ۱۰۸۸-۱۱۰۶ م

به کوشش:

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)



سمن پبلیکیشنز

لاهور

شماره ردیف ۷۸۶

انتشارات مکتب تحقیقات فارسی

ایران و پاکستان

اسلام آباد

شماره ردیف ۱۵۰

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره ردیف

۱۵۰

تأسیس بر مبنای موافقتنامه آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

دکتر علامہ محمد اقبال مرحوم

مجله

نظمی



شناسنامه این کتاب

نام کتاب	: کشف المحجوب.
مؤلف	: ابوالحسن علی بن ابی علی عثمان جلائی هجویری غزنوی.
به کوشش	: دکتر محمد حسین تسبیحی (رها).
حروفچینی	
کامپیوتری	: عبدالرشید لطیف، اسلام آباد ، تلفن : ۴۴۲۴۳۵.
قطع	: ۲۴ × ۱۷ س م .
تاریخ نشر	: ۲۳ آذر ماه ۱۳۷۴ هـ ش / ۲۱ رجب المرجب ۱۴۱۶ هـ ق / ۱۴ دسامبر ۱۹۹۵ میلادی.
بها	: ۵۰۰ روپيه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده بخشایشگر

استاد ارجمند گرامی جناب آقای دکتر سید محمد اکرم شاه (اکرام)
ادیب و دانشمند بزرگوار و سخنور و شاعر عالی قدر لطف بسیار و کوشش فراوان
نمودند تا کشف المحجوب به زیور طبع آراسته گردید ، به جرأت می گویم که راهنمایی ادبی
و همکاری های معنوی ایشان همواره چراغ توفیق را رفیق راه این حقیر نموده است . بدین
جهت از صمیم قلب از ایشان سپاسگزاری می کنم .

من از بُن دندان از ایشان نیز ممنون و متشکرم .

خردترین بندگان خدا :

مصحح کتاب کشف المحجوب

دکتر محمد حسین تسبیحی (رها)

یکم شعبان المعظم ۱۴۱۶ هـ ق

۳۰۱۰۱۳۷۴ هـ ش

۲۴/۱۲/۱۹۹۵ م

اسلام آباد

باسمه تعالی

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

تقریظ

علی بن عثمان هجویری معروف به حضرت داتا گنج بخش ، چهره مشهور و شناخته شده ای است که از هزار سال پیش تاکنون آثار و نام او ، برای همه کسانی که به عرفان و معارف الهی این خطه آشنا و دلبسته بوده اند ، مأنوس و الهام بخش بوده است . مرقد او ، زیارتگاه هزاران نفر در هر شبانه روز است و کسان زیادی ، با عشق و خلوص ، و با زیارت و توسل بدان روح خود را تلطیف می کنند و به مناجات و نیایش می پردازند . مهم ترین اثر علمی و ماندگار او ، « کشف المحجوب » ، از جهات مختلف ، اثر ارزشمندی است که پس از نگارش صدها کتاب در باب تصوف و عرفان ، همچنان فایده و اعتبار خود را حفظ کرده است . این کتاب ، صرفنظر از اینکه یکی از قدیمی ترین آثار فارسی این منطقه است ، از نظر موضوع و محتوی ، منبع بسیاری از کتاب های بعد از خود بوده و در رجال شناسی و فرقه شناسی عرفان و تصوف و شناخت اصول و مبانی آن ، از مآخذ معتبر است .

کشف المحجوب نه فقط تذکره صوفیان و عرفا است ، بلکه علاوه بر آن ، فرق مختلف و طوایف گوناگون صوفیان و نیز آداب و اصول تصوف و عرفان را تبیین کرده است . در حقیقت این کتاب ، دائرة المعارف عرفان و تصوف چهار قرن اول اسلام است . از نکات روشن این کتاب ، تصریح هجویری است به ریشه و پشتوانه اعتقادی عرفان ، و تصریح فرع بودن تصوف نسبت به اصل اسلام .

او صریحاً می گوید که : « هر که قایل بوده به مقالتی به خلاف توحید و تحقیق ، وی را اندر دین هیچ نصیب نباشد . و چون این که اصل است . مستحکم نبود ، تصوف که

نتیجه و فرع است اولی تر که با خلل باشد. از آن که اظهار کرامات و کشف جز بر اهل دین و توحید صورت نگیرد.*

و این نشان می دهد که از دیر باز، صوفیان و عارفان متعهد و موحد به توحید واقعی، به لزوم انطباق تصوف بر اصول و باورهای محکم اسلام، اذعان داشته اند و از اینکه کسانی، بدون توجه به این نکته، بخواهند روش های خرافی یا انحرافی را در قالب عرفان، القاء کنند، نگران و گریزان بوده اند. صوفی یا عارف حقیقی، کسی است که اعتقاد عمیق به اصول اعتقادی اسلام داشته باشد و به دل تسلیم مضامین و محتوای وحی، و در عمل متعهد و عامل به احکام شرع باشد، و اساساً ملاک عرفان، جز این نیست که امام عارفان و قدوة سالکان، حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب - علیه آلاف التحية والثناء - در جای جای کتاب شریف نهج البلاغه بدان اشاره دارند که: «الاسلام هو التسليم». تأکید هجویری بر این مطلب مهم که تصوف و عرفان، در چارچوب عقاید حقه اسلامی، قابل قبول و تأیید است، و کسانی که برخی مطالب غیر توحیدی و منافی عقاید اسلامی را با ظواهری از عرفان، آمیختند، از طوایف حقه صوفیه نمی باشند، و در حقیقت تفکیک فریق صوفیان، به فریق حق و فریق باطل، حکایت از عمق اندیشه و دقت نظر او می نماید. او تصوف را حق مطلق نمی پنداشت و هر آنچه را بنام عرفان و تصوف مطرح می کردند، نمی پذیرفت. مطلب بلندی که بعدها در خلال مباحث نظری عرفان، و بخصوص در اندیشه مردان بزرگی که عرفان را از طریق اهل بیت (ع) اخذ کرده بودند و به خلوص این از شوائب تحریف و انحراف پافشاری داشتند، و مورد تأکید قرار می گرفت، در جای جای «کشف المحجوب» به چشم می خورد.

تأکید بر انطباق کامل «عرفان» و «برهان» و ابتدای این دو بر «قرآن» و تصریح، این نکته که عرفان حقیقی هرگز طریق برهان قطعی عقلی را نقض یا مخدوش نمی کند و این هر دو، هیچگاه نمی تواند معارض یا منافی کلام وحی الهی در قرآن کریم باشد، اصل محکمی را برای سنجش صحت و سقم دعاوی متصوفان ارائه می کند که همچون محک دقیقی، سره را از ناسره جدا می سازد و مدعیان کاذب را در میدان حقایق، رسوا می کند. شبهاتی که هر چند گاهی در باب عرفان حقیقی مطرح می شده و بعضی

مدعیات عرفانی منافی با « برهان » یا معارض با « قرآن » ، توسط جهله یی از صوفیه ، بیان می شده است ، با این اصل قدیم و محکم ، قابل دفع و رفع می باشد . همچنین ارادت هجویری به اهل بیت (ع) از خلال مباحث همین کتاب ، آشکار است . گرچه در مواردی اندک ، به پیروان آن بزرگواران به تعبیری سخیف که در بازار گرم تعصبات کورانه مخالفین شیعه ، رواج داشته ، یاد کرده ، و یا باورهای ناروائی را به آنها نسبت داده است ، ولی هرگز نمی توان آن را دلیلی بر عدم ارادت او به اهل بیت (ع) دانست . ذکر احوال ائمه معصومین تا امام صادق - علیهم السلام - و القاب و اوصافی که برای آن بزرگواران بیان می کند ، حاکی از عظمتی است که نسبت به آن اولیاء حقیقی و پیشوایان عرفان واقعی ، قائل بوده است .

این کتاب که سند گویا و روشن حضور زبان فارسی از هزار سال پیش در منطقه شبه قاره است و نیز دلیلی مبین برای عمق و اصالت اندیشه عرفانی بزرگان این خطه می باشد ، تاکنون به این صورت منقح و شایسته ، منتشر نشده بود . اینک کتابدار علاقه مند و پرشور کتابخانه « گنج بخش » مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، جناب آقای دکتر محمد حسین تسبیحی ، با تلاش و تحقیق کافی ، این مهم را به انجام رساندند و آن را در اختیار علاقه مندان عرفان و ادب فارسی قرار دادند .

در خاتمه برای مصحح محترم این کتاب از خدای یگانه توفیق روز افزون خواستارم و از همکاری انتشارات پیکیجز لیمیتد لاهور با مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان برای نشر این اثر ارزنده تشکر می نمایم و توفیق استمرار خدمات فرهنگی و علمی این مرکز را نیز از خداوند متعال خواهانم .

علی ذوعلم

سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

۱ رمضان المبارک ۱۴۱۶ هـ ق

۲۱/۱۱/۱۳۷۴ هـ ش

۲۲/۱۱/۱۹۹۶ م

پیش گفتار :

ابوالحسن علی بن ابی علی عثمان جَلَّابی هَجَویری

در ساعتی در یکی از روزها یا شب های دهه آخرین قرن چهارم هجری قمری در خانواده یی مسلمان و دیندار و عالم و خوش حسب و نسب، کودکی به دنیا آمد . مادر و پدر متدین از ولادت این کودک بسیار خوشحال و خشنود گشتند و خدا را شکر و سپاس گفتند . خاصه اینکه پسر بود . پدرش با مشورت مادرش کلمه شهادتین را در گوش او زمزمه کردند و نامش را « علی » نهادند . جایگاه ولادت « علی » در محله یی در شهر غزنه و یا در روستایی در اطراف غزنه بود . نام این محله یا روستا را مورخان « هَجَویر » نگاشته و نسبت به آنجا را « هَجَویری » نوشته اند . کلمه « جَلَّاب » نیز که معرب « کلاب » است . شاید نسبت خانوادگی باشد ، مثلاً نسبت پدری به مناسبت شغل و یا فروشنده جَلَّاب و یا کلاب .

بنا بر این « علی جَلَّابی هَجَویری » همان کودک است . نام پدرش « عثمان » بود و کنیتش « ابو علی » . « ابو علی عثمان » کسی بود که « علی جَلَّابی هَجَویری » را تحت سرپرستی خود قرار داد و کمر همت به میان بست و آموزش و پرورش « علی » را بر عهده گرفت و مطابق آن روزگار ، قرآن کریم و حدیث و صرف و نحو و منطق و فلسفه و فقه و

تفسیر و ادبیات عرب و تاریخ اسلام را فرا گرفت و اندک اندک به سوی درجات عالی تحصیلی راه یافت و شوق و عشق فراوان به « عرفان و تصوف » در خود یافت . و چون زبان مادریش فارسی بود ، آن چه می گفت و می نوشت به زبان فارسی بود . خاصه « اشعار » او که به زبان فارسی بود و یکی از دوستانش که ارزش نام بردن از او را نمی دید ، دیوان اشعارش را گرفت و پس نداد! نیز کسانی دیگر کتابهایش را گرفتند و باز ندادند و بعدها معلوم شد که نام « علی هجویری » را از آغاز کتاب ها حذف کرده اند و نام خودشان را افزوده اند و کتاب ها را به نام خود ساخته اند .

دوره یی که « علی جَلابی هجویری » در آن ولادت یافت ، غزنویان حکومت می کردند : سلطان محمود غزنوی ، سلطان مسعود غزنوی ، سلطان مودود غزنوی ، سلطان ابراهیم غزنوی (۳۹۰ - ۵۰۰ هـ ق .م) البته خلافت عباسیان هم در بغداد ادامه داشت و غزنویان باوجود اینکه حکومت مستقل داشتند ، از خلافت بغداد متابعت می کردند .

ظاهراً علی جَلابی هجویری در عهد سلطنت سلطان محمود غزنوی (متوفی ۴۲۱ هـ ق) عارفی جوان بود ، و در زمان سلطنت مسعود غزنوی (مقتول در ۴۳۲ هـ ق) در حدود ۲۰ سال عمر داشت و شور سیر و سفر و دیدار از بزرگان و مدارس علم و ادب و زیارت خانقاه ها و دَوَیْره ها و صوامع در سرش بود . بدین جهت روانه شهرهای دنیای اسلام گردید .

البته نمی توان معلوم کرد که خط سیر سفر و سیاحت وی از کدام طرف بود و اولین شهر کدام بود . امکان دارد نام اولین شهر که علی جَلابی هجویری بدان وارد گردید سرخس باشد ، در سرخس با شیخ لقمان سرخسی و احمد بن حماد سرخسی ملاقات کرد و همین شیخ اخیر ، یگانه دوست او گردید که مدتی در ماوراء النهر با یکدیگر هم سفر بودند . اما ظاهراً از غزنه به سوی خراسان روانه گردید و سر راه از روستاهای مختلف و شهرکهای گوناگون گذشت تا به طوس رسید و به ملاقات شیخ ابوالقاسم گرگانی (کرگانی = جرجانی) رفت و این شیخ ، او را « ای پسر ! » گفت و این خطاب می رساند که عمر او حدود ۲۲ سال بوده است و پس از ملاقات با این پیر ، رهسپار نیشابور گردید و شاید در نیشابور با بسیاری از مشایخ روبرو شد و در مدرسه ها و خانقاه های آنان حضور یافت و به سخنان پیران گوش فرا داد و از الفاظ و اصطلاحات عرفانی و آداب و رسوم

مدرسه و خانقاه مطالبی دریافت و به خاطر سپرد و احتمالاً یادداشت هایی بر می داشت و بعدها در سفر شبه قاره پاکستان و هند (لاهور) یار صمیم او بودند.

ما نمی توانیم به طور محدود بگوییم که با ابوالفضل محمد بن حسن ختلی چه وقت و در چه جایی رو برو گردید و مرید او شد و او را پیر خود انتخاب کرد ، اما می دانیم که مدتی با او همسفر بود و خبر می دهد که در آذربایجان همراه او بود و سخنان او را می شنید و انتقاد او را از درویشانی که مشغول گدایی بودند ، یادداشت کرد و این سیر و سیاحت با پیرش ادامه داشت تا به شام رسیدند و در حوالی دمشق ، ختلی بیمار شد و در جایی که بانبار نامیده می شد و فاصله میان عقبه و دمشق بود ، در حالی که به علی جلابی هجویری مرید خود پند و اندرز می داد و سرش بر زانوی او بود در گذشت (حدود ۴۵۳ هـ ق).

همین طور نمی توانیم بگوییم که با پیر دیگر خود ابو العباس شَقَّانی (الاشقانی) چه وقت و در کجا آشنا شد ، اما می دانیم که از این پیر نیز علوم مختلف را فرا گرفت و اکثر مطالب علمی و حقایق شریعت و عرفان را از او دریافت کرد . از طوس و سرخس و نیشابور گذشت و به ری رسید و از آنجا به آذربایجان رفت و از طریق آذربایجان به آسیای صغیر و شهرهای آن روی آورد و از بزرگان و عارفان دیدن می کرد و از هر خرمنی خوشه یی می چید تا به حوالی حَلَب رسید و به دیدار ابن المعلَّی در نزدیکی رمله رفت . وقتی که به نزدیک این پیر رسید ، دو نفر دیگر همسفر داشت که یکی بیماری طحال داشت و دیگری حلوی صابونی میخواست و سومی که علی جلابی هجویری بود مناجات حسین بن منصور خلّاج طلب کرد که آن پیر درخواست های این دو تن را بر آورده کرد و آن که حلوی صابونی میخواست به بازار حلوا فروشانش حواله کرد .

علی جَلَّابی هجویری بعد از این ملاقات ، به شام (دمشق) وارد گردید و مدتی آنجا بود و از مدرسه ها و خانقاه ها و عارفان و صوفیان دیدار به عمل آورد و بهره های عرفانی و ثمره های صوفیانه بر گرفت و در شام بود که بر سر تربت بلال مؤذّن حضرت رسول اکرم - صَلَّی اللّٰه علیه و آله و سلّم - مجاور شد و در همان جا خواب های خوش دید و روایات نیکو شنید و در اندیشه اش تحوّل عجیب ایجاد گردید و از آنجا به سوی بغداد روانه شد و شهر بغداد را که مرکز خلافت و گاهواره فرهنگ و تمدن اسلام و جایگاه بزرگترین عارفان و عالمان

و دانشمندان بود دیدار کرد و به طور تحقیق ارزنده ترین خاطره های علمی و ادبی و عرفانی را در این شهر به خاطر سپرد، زیرا بعدها که کشف المحجوب را تصنیف کرد، از بغداد و آنچه در شهر بغداد به دست آورده بود و با بزرگان ملاقات فرموده بود به رشته تحریر در آورد.

پس از بغداد به سوی بصره که از شهرهای بزرگ اسلامی در آن زمان بود و نیز بزرگان و عالمان در آن زندگی می کردند، روان گردید، مدتی نیز در این شهر به تفرج علمی و تحصیل مطالب عرفانی پرداخت و آن گونه که خود فرموده از آب گذشت (یعنی از شط عبور کرد) و به عبّادان و ولایت خوزستان وارد گردید و در اینجا بود که با مطالعات علمی و تحقیقات عرفانی که انجام داد با «پنجاه پاره» از تصنیفات حسین بن منصور حلاج رو برو گردید و آنها را مورد مطالعه قرار داد و از آنها یادداشت ها کرد و بعد ها در تصنیفات خود از جمله شرح کلمات حلاج و کشف المحجوب از آنها سود جست.

علی جَلَّابِی هجویری بعد از سفر بغداد و بصره و خوزستان، چنان که از آثارش معلوم می شود، تصمیم به زیارت مدینه منوره و طواف کعبه معظمه می گیرد. اوقات خوش و ناخوش هجویری که در بادیه ها و راه های دور و دراز مکه و مدینه گذشته و قصه ها و حکایت ها که در کشف المحجوب نقل می کند، بسیار خواندنی و جالب است از جمله خواب دیدن او پیغامبر اسلام - صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - را که از «باب بنی شمیبه» وارد کعبه می شده و حضرت هجویری طلب آب می کند که بنا بر امر حضرت رسول اکرم - صَلَّی اللّٰه عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - به او آب می دهند. و در این حال از خواب بر می خیزد و با حالتی پر از عشق به عرفان و مملوّ از حقیقت معرفت اللّٰه، گام های محکم تر و استوار تر برای فنای خود و بقای در «اللّٰه» بر می دارد.

چنان که معلوم است، استاد امام هجویری، مدتی حدود یک سال در مدینه منوره و نیز یک سال در مکه معظمه می ماند و آن چه که دل او خواهان بوده، برای سیراب کردن روح خود انجام داده، از جمله: نمازهای پنج گانه، نوافل بسیار، ادعیه ماثوره و مسنون، «معاملات و مجاهدات» خدا پسندانه، به طوری که به «مشاهدات» دست یافته و

خویشتن را « رسیده » دانسته و پس از تکمیل موجودیت خود از مکه به مدینه می آید و در آنجا هم پس از زیارت بقاع متبرکه و خاصه آرامگاه حضرت نبی اکرم ، خویشتن را آماده می کند که روانه دیگر مراکز اسلامی در بلاد عراق و شام و آسیای صغیر گردد.

بدین جهت می توان تصور کرد که سیر و سفر و سیاحت علی جلایی هجویری ، از غزنه تا مکه و از مکه تا غزنه حدود ده سال به طول انجامیده است . آنگاه که بار دیگر به سوی خراسان باز می گردد ، جهان اسلام را تَشَتَّتِ آرا و تضاد عقاید فرا گرفته . غزنویان و سلجوقیان سرتاسر خراسان و ماوراء النهر را میدان تاخت و تاز خود قرار داده و هر کدام می کوشیدند که حکومت بر خراسان را از آن خود گردانند .

در این موقع که قدرت سلجوقیان در خراسان فزونی می گیرد و از آن غزنویان کمی و کاستی ، و چون علی جلایی هجویری « حضرت غزنه » را دوست می داشته و طبعاً هر کس به زادگاهش عشق می ورزد . بدین جهت افتان و خیزان بار دیگر به غزنه می رسد . و چون جوانی تجربه دیده و زحمت کشیده و حج کرده و با علوم و فنون اسلامی خاصه تصوفی علمی آشنا گشته ، همه کس طالب دیدار او می گردد و در مجالس مناظره با او می نشینند و بحث می کنند ، و هجویری همه آنان را با دلایل عقلی و براهین عرفانی پس پشت می کند و خود در چند جا بدین مسائل اشاره می کند و مطالبی طنز آمیز و سخنانی نیش دار علیه « مستصوفان و مترسمان » و « اهل لسان » می آورد و سخت آنها را می کوبد.

استاد امام هجویری را در این موقع تبلیغ می کنند که از «عالم تجرید» به « جهان تزویج » قدم گذارد و پیوسته در گوشه هوش او فرا می خوانند و کسی را به او معرفی می کنند اسماً و رسماً و نه عیناً . بدین جهت مدتی غرق در این مسأله تزویج بوده در حالی که اصلاً تمایلی به تزویج نداشته و مثالی از قول دیگر عارفان نقل می کند که به او گفتند : « باید ازدواج کند . گفت : « اگر قرص نانی یابم بهتر از آن که هزار حور جویم ! » و خودش پیوسته از تجرید ، تجلیل می کند و از تزویج ، تقبیح ، و می گوید هر فریب و خدعه و نیرنگ از زن است ! چنان که : آدم و حوا ، سارا و قابیل و هابیل .

مدت استغراق وی در عالم تخیل برای تزویج ۱۱ سال بوده است و سرانجام موفق شده که در عالم تجرید بماند . ازدواج نکند و خداوند « عصمت خود را به فریاد دل بیچاره وی » فرستاده است . در این صورت به احتمال قوی استاد امام هجویری ازدواج نکرده است ،

اما یازده سال در فکر ازدواج بوده است ، آن هم یا به تبلیغ پدر و مادرش و یا به تبلیغ بستگان و نزدیکانش .

پس از رهایی از ورطه تزویج ، گام های استوارتر به سوی علم و عرفان می گذارد و با سرمایه معنوی بهتر و تعقل حکیمانه تر و شناخت علوم بیشتر به تفکر می پردازد . آنچه که از یادداشت کتبی و تالیفات عارفان بزرگ و پیران سترگ با خود از سفر ده ساله آورده بود ، تحت مطالعه عمیق در آورد ، مانند : اَللَّمَعُ از ابو نصر سراج طوسی ، طبقات الصوفیة سلّمی ، رساله قشیریّه ، آثار محمد علی حکیم ترمذی ، آثار حسین بن منصور حلاج ، مرآة الحکمای شاه جن شجاع کرمانی ، الرعايه لحقوق الله تعالى ، از آثار احمد بن خضرویه بلخی ، آثار ابو سعید فضل الله ابوالخیر میهنی

علاوه براینها آگاهی های فکری و روایات شفاهی را نیز در جلوی چشم آورد ، خاطرات سفر و سیر و سیاحت و ملاقات با عارفان و دیدار از مراکز علمی و مدارس و خانقاه ها و صوامع و دیرها و دَویره ها و مزارات را نیز متداعی کرد . مجموعه این اطلاعات سودمند و مطالعات ارزشمند را به مدد قرآن کریم و احادیث نبوی و اقاویل مستند مشایخ و اشعار عربی مهم عرفانی ، تبویب و تنظیم کرد و به سوی تصنیف و تالیف روی آورد ، زیرا ذخیره های فکری و جوشش های ضمیر ، قلم او را توانا می گردانید و از هر قسم علوم شریعتی و فنون دینی را بر صفحه کاغذ آورد .

چنان که خود فرموده است ، نخستین اثر او کتابی به نام «منهاج الدین» بوده است و در ضمن آن اشعاری هم سرود ، که چهره دیوان به خود گرفت ، و این هر دو اثر را «رندان و رکیکه» از او ربودند و نام او را محو کردند و آن هر دو را به نام خود کردند . و لیکن استاد امام هجویری با دیدن خوبی ها و زشتی ها و ملاقات بانیکان و رکیکان و تحصیل تجارب گوناگون ، چون آهن آب دیده گشت . با بکار بستن پند پیران خود ، ابوالفضل ختلی و ابو العباس شقانی ، طریقه جنیدیه پیش گرفت و مرقعه جنیدیان را بر تن کرد .

در همین احوال بود که احمد حمّادی سرخسی که دوست صمیم او در ماوراء النهر بود بدو پیوست ، و نیز شاگرد وفادارش ابوسعید هجویری ، انیس جلیس او شد . و با یکدیگر حلقه تعلیم و تعلّم صوفیانه تشکیل دادند و شاید کسانی دیگر نیز در این حلقه

شریک بودند . نتایج بحث ها و گفت وگو ها و تقریرات آن شد که دوستان و شاگردان از هجویری بخواهند که رسائل و کتاب ها تصنیف کند چنانکه : البیان لاهل العیان ، بَحْرُ (نَحْو) القلوب ، اسرار الخرق و المؤونات ، کتاب الایمان ، کتاب الحج ، الرعاية بحقوق الله تعالى ، کتاب الفنا والبقاء را در فواصل مختلف زمانی تالیف کرد . اسامی همه این کتاب ها و رسائل فقط در کشف المحجوب آمده است و لیکن به دست ما نرسیده است . دو کتاب دیگر را که دیوان اشعار و کتاب منهاج الدین است ، خودش در کشف المحجوب توضیح داده که از او گرفتند و نام او را برداشتند و نام خود را گذاشتند . نیز دو کتاب دیگر که کشف الاسرار یا (فقر نامه) و ثواقب الاخبار نامیده شده ، به او نسبت داده اند که هر دو موجود است ، اما قطعاً و یقیناً از او نیست ، موضوع آن ها و روش نگارش و الفاظ و عبارات آنها از علی جلایی هجویری نمی باشد و از شخصی یا اشخاصی هندی است که در قرن یازده یا دوازده هجری قمری زندگی می کرده است .

اما شاگردان و یاران هجویری . باز هم تشنگی علم و عرفان داشتند و پیوسته پروانه وار گرد شمع وجود استاد پیر خود می گشتند و می خواستند که پیرشان بازهم بنویسد و کامل تر آنها را ارشاد فرماید . بدین جهت ابو سعید هجویری که یکی از شاگردان با وفا و آگاه او بود ، درخواست کرد که به سؤالهای زیر پاسخ دهد :

« تحقیقات طریقت تصوف ، کیفیت مقامات ایشان (صوفیه) ، مذاهب ایشان ، مقالات ایشان ، رموز و اشارات ایشان ، چگونگی محبت خداوند عزوجل ، کیفیت اظهار آن بر دل ها ، سبب حجاب عقول از کُنه و ماهیت آن ، و نفرت نفس از حقیقت آن ، و آرام روح با صفوت آن ، و آن چه بدین تعلق دارد از معاملات آن . »

کتاب کشف المحجوب براساس این سؤالات آغاز به تصنیف شدن کرد و تحت عنوان « سائل » و « مسؤل » مطالب عرفانی و مباحث دینی و ارزشهای اخلاقی انسانی تحت مذاقه و تحقیق درآمد :

نخست مقدمه یی در معرفی کتاب و تعریف نام کتاب و مقصود و معنی « کشف » و « حجاب » و « محجوب » را می گوید و سپس « باب اثبات علم » را آغاز می کند و « باب فقر » و باب تصوف ، باب مرقعه داشتن ، و به همین ترتیب ابواب مربوط

به صحابه کرام و اهل بیت اطهار و رجال عرفان تا اینکه می رسد به کشف الحجاب الاول در معرفت الله، تا کشف حجاب یازدهم در سماع . و در این ابواب و کشف الحجاب ها ، مباحث گوناگون فقر و صفوت ، ملامت ، احوال و آثار صحابه و اهل بیت و رجال عرفان و اهل صفه و فرقه های دوازده گانه تصوف و مکتب های تصوف و آرا و عقاید هر فرقه و مکتب را می آورد و با براهین عقلی و نقلی آنها را ثابت می کند و بعضی را می پذیرد و برخی را رد می کند و سر انجام ، نتیجه مطلوب می گیرد .

کشف المحجوب

تقسیمات کشف المحجوب را همگان بر ۴ باب، ۴ فصل و ۱۶ کلام و ۱۱ کشف الحجاب دانسته اند و لیکن ما همه کتاب را بر حسب موضوع تقسیم و جمعاً آن را بر ۲۵ قسمت موضوعی منقسم کرده ایم (۱).

کتاب کشف المحجوب از قدیم ترین کتابهای تصوف است که به زبان فارسی تصنیف گشته است و نخستین کتابی است منظم و مرتب و منسجم که در اصول نظری و علمی تصوف ایجاد شده است. از جهتی می توان آن را نخستین تذکره صوفیان و پیشوایان علم تصوف به زبان فارسی دانست. این کتاب از مصنفات بسیار ارزنده در تصوف اسلامی به شمار می رود، و تصنیفی است که همگان از آن سخن گفته اند، و محققان درباره اش تحقیق کرده و فایده ها بر گرفته اند.

مصنف عارف محقق این اثر نفیس، شیخ امام سید ابوالحسن علی بن ابی علی عثمان جلابی هجویری غزنوی است (ولادت در میان سالهای ۳۹۸ تا ۴۳۲ هـ ق / ۱۰۷۰ - ۱۰۴۰ م) (در عهد سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود غزنوی)، وفات: در فواصل ۴۸۱ - ۵۰۰ هـ ق / ۱۰۸۸ - ۱۱۰۶ م). همه تذکره نویسان و محققان و صوفیان از وی به وجه احسن و ترتیب اکمل توصیف نموده و به تقدیر و تحلیل وی پرداخته اند، و او را نخستین مروج و مبلغ حقیقی و اصلی اسلام در شبه قاره پاکستان و هند شناخته و حقیقه شناختی اصیل و پاک و منزّه از وی کرده اند.

حضرت شیخ امام علی جلابی هجویری، تصنیف ارزنده خود را به نام «کشف المحجوب» اطلاق کرده است و این نام به همین ترتیب در همه کتاب ها و تذکره ها وارد شده است به جز یکی دو جا که آن را «کشف المحجوب لارباب القلوب» نامیده اند و لیکن اصح همان است که خود اول گفته و نوشته است. البته در این نام اختلاف بسیار شده است و محققان بحث فراوان کرده اند.

موضوع کتاب کشف المحجوب پاسخی است بر سؤال «ابو سعید هجویری» که یکی از مریدان هم وطن شیخ علی هجویری می باشد. سؤال این بوده است که البته به

۱ - رك : شرح احوال و آثار علی هجویری و تحلیل کشف المحجوب، تألیف دکتر محمد حسین تسبیحی، چاپ راولپندی.

دوازده جزء ذیل منقسم می شود :

- ۱ - تحقیق طریقت تصوّف.
- ۲ - کیفیت مقامات متصوّفه.
- ۳ - بیان مذاهب متصوّفه.
- ۴ - مقالات متصوّفه.
- ۵ - رموز متصوّفه.
- ۶ - اشارات متصوّفه.
- ۷ - چگونگی محبت خداوند - عزوجل -.
- ۸ - کیفیت اظهار محبت خداوند بر دل ها.
- ۹ - سبب حجاب عقول از کُنه ماهیت آن (یعنی محبت خداوند).
- ۱۰ - سبب نفرت نفس از حقیقت آن (یعنی محبت خداوند).
- ۱۱ - آرام روح با صفوت آن (یعنی محبت خداوند).
- ۱۲ - معاملات متصوّفه و آن چه بدان تعلّق دارد .

کشف المحجوب حقیقه شرحی است مبسوط و تفسیری است ارزنده درباره این سؤال و اجزاء دوازده گانه آن .

حضرت شیخ علی هجویری ، کتاب کشف المحجوب خود را بر یک مقدمه و ۴ باب و ۴ فصل و ۱۶ کلام و ۱۱ کشف الحجاب منقسم کرده است ، بدین ترتیب :
نخست : ابوابی که اصول صوفیه را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد ، و آن مشتمل است بر :

باب الفقر ،

باب التّصوف ،

باب اختلافهم فی الفقر و الصّفوة.

دوم : ابوابی که مسائل فرعی صوفیه را مورد شرح و تفسیر قرار می دهد ، و آن مشتمل است بر :

باب مرّقه داشتن (لبس المرقعات) .

باب بیان الملامه .

- سوم : بخش مخصوص به شرح احوال و آثار و اقوال مشایخ .
- چهارم : بخش مخصوص به فرقه های صوفیه .
- پنجم : بخش مخصوص به عقاید دینی و آن درباره : شناخت خدای بزرگ ، توحید و ایمان گفت و گو می کند .
- ششم : بخش مخصوص به عبادات و آن راجع به طهارت ، نماز ، زکوة (زکاة) روزه (صوم) و حج سخن می گوید .
- هفتم : بخش هایی که درباره آداب و رموز و رسوم صوفیه بحث می کند که شامل الفاظ عرفانی و اصطلاحات متصوفه می گردد .
- هشتم : بخش مخصوص درباره سماع و احکام و آداب آن .
- اینک تقسیمات کشف المحجوب مطابق متن آن و تعداد صفحات هر قسمت :
- مقدمه (دیباچه) ، نام کتاب و تعاریف و موضوع آن ، ۸ فصل و ۱۱ صفحه دارد .
- باب اثبات العلم ، ۴ فصل و ۱۲ صفحه دارد .
- باب الفقر ، در حدود ۱۳ صفحه دارد و مشتمل بر دو فصل می باشد .
- باب التصوف ، در حدود ۱۵ صفحه دارد و مشتمل بر دو فصل می باشد .
- باب مرقعه داشتن (لبس المرقعه) ، در حدود ۱۷ صفحه دارد و مشتمل بر دو فصل می باشد .
- باب اختلافهم فی الفقر و الصفوة ، ۳ صفحه دارد و فصل ندارد .
- باب بیان الملامة ، ده صفحه دارد و شامل يك فصل است .
- باب فی ذکر ائمتهم من الصحابة و التابعین ، شرح احوال و افکار خلفای اربعه (۴ تن) را بازگو می کند ، ۸ صفحه دارد و فصل ندارد .
- باب فی ذکر ائمتهم من اهل البيت ، شرح حال و آثار ۵ تن از اهل بیت را بیان می دارد ، ۱۲ صفحه دارد و فصل ندارد .
- باب فی ذکر اهل الصفة ، اسامی ۳۳ تن اهل صفه را بیان می کند ، ۳ صفحه دارد ، و فصل ندارد .
- باب فی ذکر ائمتهم من التابعین و الانصار ، شرح حال و آثار ۴ تن از تابعان را بیان می دارد . این باب هشت صفحه دارد و فصل ندارد .
- باب فی ذکر ائمتهم من اتباع التابعین الی یومنا هذا ، شرح حال و آثار ۶۴ تن

از عارفان و صوفیان و فقها را بیان می دارد، ۹۹ صفحه دارد، و فصل ندارد.

باب فی ذکر ائمتهم من المتأخرین، شرح حال و آثار ۱۰ تن از عارفان و صوفیان را بیان می دارد، این در حدود ۱۲ صفحه دارد، و فصل ندارد.

باب فی ذکر رجال الصوفیة من المتأخرین علی الاختصار اهل البلدان، اسامی و شهر و دیار ۴۴ تن صوفی را نام می برد، این باب ۵ صفحه دارد، و فصل ندارد.

باب فی فرق فرقههم و مذاهبهم و آیاتهم و مقاماتهم و حکایاتهم، از ۱۲ فرقه متصوفه نام می برد و احوال آنها را مشروح و مبسوط می نویسد. یکصد و بیست و سه صفحه دارد و ۸ فصل و ۱۶ «کلام» یا بخش دارد.

کشف الحجاب الاول فی معرفة الله تعالى، یازده صفحه دارد و شامل ۲ فصل است.

کشف الحجاب الثانی فی التوحید، ۱۳ صفحه دارد و شامل یک فصل است.

کشف الحجاب الثالث فی الايمان، در حدود ۷ صفحه دارد و شامل یک فصل است.

کشف الحجاب الرابع فی الطهارة، یک باب و ۲ فصل دارد و در حدود ۱۲ صفحه است.

کشف الحجاب الخامس فی الصلوة، یک باب و پنج فصل دارد و شامل بر دوازده صفحه است.

کشف الحجاب السادس فی الزکوة، یک فصل و یک باب دارد و در حدود هشت صفحه دارد.

کشف الحجاب السابع فی الصوم، شامل یک باب است و در حدود نه (۹) صفحه دارد.

کشف الحجاب الثامن فی الحج، شامل یک باب است و در حدود یازده صفحه دارد.

کشف الحجاب التاسع فی الصحبة مع آدابها و احکامها، شامل ده باب و یک فصل است، و در حدود پنجاه و هفت (۵۷) صفحه دارد.

کشف الحجاب العاشر فی بیان منطقهم و حدود الفاظهم و حقایق معانیهم، مشتمل بر هشتاد (۸۰) لفظ عرفانی (یا کلمه و یا اصطلاح صوفیان)

می باشد ، و در حدود سی (۳۰) صفحه دارد .

کشف الحجاب الحادى عشر فى السماع و بیان انواعه ، مشتمل بر ده باب و چهار فصل است و در حدود سی و هشت (۳۸) صفحه دارد .

تاریخ تألیف کشف المحجوب :

آنچه درباره تاریخ تألیف کشف المحجوب نوشته اند و خوانده ایم ، همه براساس حدس و گمان و تا اندازه یی مشتمل بر استنتاجات تاریخی بوده است و در حقیقت تاریخ تألیف کشف المحجوب بنا بر تعیین سال و ماه و محدود کردن آن در وقتی معین بسیار مشکل است و به عبارت دیگر ناشناخته است . حضرت شیخ علی هجویری در کتاب خود از تاریخی که کشف المحجوب را آغاز بتألیف کرده و یا تاریخی که در آن کتاب خود را پایان داده باشد ، یاد نکرده است ، اما آرای صحیح که نسبت به تاریخ تألیف کشف المحجوب اظهار می گردد این است که بالاخره در يك دوره محدودی این کتاب تصنیف شده است که در سه نکته زیر خلاصه می گردد :

اول : اینکه کشف المحجوب از آخرین تصنیفات هجویری است.

دوم : اینکه کشف المحجوب را ، هجویری در دوره آخر زندگیش و در هنگام اقامتش در شهر لاهور تألیف کرده است .

سوم : اینکه کشف المحجوب ، حوالی نیمه قرن پنجم هجری ، یا ربع سوم قرن پنجم هجری و چه بسا که در ربع آخر قرن پنجم هجری تصنیف گشته است .

چنانکه ملاحظه می کنیم ، هیچ يك از سه نکته بالا ما را اقناع نمی کند که تاریخ تألیف کشف المحجوب را بپذیریم بنا بر این بازهم سؤالهای زیر را مطرح می کنیم :

۱- آیا نگارش کتاب کشف المحجوب بین سالهای ۴۸۱ و ۵۰۰ هـ ق / ۱۰۸۸ و ۱۱۰۶ م) به پایان رسیده است ؟

۲- آیا هجویری بین سالهای ۴۸۱ و ۵۰۰ هـ ق / ۱۰۸۸ و ۱۱۰۶ در گذشته است ؟

۳- آیا کشف المحجوب را درمیان سؤالهای ۴۳۲ تا ۴۴۲ هـ ق / ۱۰۴۳ تا ۱۰۵۰

تألیف کرده است ؟

۴- آیا کشف المحجوب را در هنگام وفات شیخ ابوالقاسم گرگانی (متوفی ۴۵۰ هـ ق

/ ۱۰۵۸ م) پایان داده است ؟

۵ - آیا کشف المحجوب درمیان سالهای ۴۴۱ - ۴۴۲ هـ ق / ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ م)

تألیف شده است ؟

این سؤالات ، ما را و شما خواننده را اقناع نمی کند اما ما را و شما را به تفکر وادار

می کند.

نسخه های خطی کشف المحجوب

تاکنون ۵۹ نسخه خطی کشف المحجوب را شناخته ام و از آن میان ، نسخه هایی که کامل تر و قدیم تر بوده اند ، برای تصحیح متن کشف المحجوب (چاپ حاضر) مورد استفاده بوده است . البته از کشف المحجوب های چاپی نیز به نحو شایسته سود برده ام ، از جمله ، چاپ استاد زنده یاد والنتین ژوکوفسکی ، چاپ مرحوم دکتر مولوی محمد شفیع ، چاپ علی قویم ، چاپ تاشکند ، چاپ لاهور (آلهی بخش) ، اینک نشان رمز آن نسخه هایی که برای تصحیح متن کشف المحجوب مورد استفاده بوده است :

آ : آکادمی علوم شوروی (لنینگراد) ، شماره OR.B.1128 ۲۱۴ ورق (۴۲۸

ص) ، هر صفحه ۱۵ س . خط نسخ خوب کتابت حدود قرن ۹ هـ ق . فتوکپی از عکس این نسخه در اختیار مصحح بوده است .

۱ - کتابخانه پادشاهی وین به خط مسعود صوفی ، کتابت حدود قرن ۹ هـ ق .

فتوکپی از عکس این نسخه در اختیار بوده است با توجه به چاپ ژوکوفسکی چون

نسخه اساس تصحیح او بوده است .

دا : کتابخانه دانشگاه پنجاب ، به خط عبدالحکیم بن عبدالوهاب به سال ۹۹۴ هـ ق .

شماره ۱۳۳۵ - ۳۶۲۷/۶.۳

مل : کتابخانه موزه ملی پاکستان ، کراچی ، ۱۹۶۵ - ۵ N.M.

خط نسخ خوش ، ۲۱۰ ورق (۴۲۰ ص) ، حدود قرن ۱۰ هـ ق .

ما : کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد
شماره : ۳۹۵ ، ۵۱۴ ص . هر صفحه ۲۱ سطر کتابت حدود قرن ۱۰ ه ق .

پ : نسخه پترزبورگ (لنینگراد) ، شماره ۵۴۸ ، ۳۰۲ ورق (۶۰۴ ص) کتابت
۱۰۱۱ ه ق . (فتوکپی عکس این نسخه در اختیار بوده است .

ما : کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره : ۸۴۲۵ ص : ۷۷۲ کتابت حدود قرن ۱۱ ه ق .
(نستعلیق خوش و نقاشی و جدول و سرلوح) از اصل این نسخه استفاده شد .

ما : کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره : ۱۰۴۵۴ ، ص : ۶۴۸ ، کاتب محمد سهراب ، کتابت ۱۱۳۲ ه ق .

ما : کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره : ۱۴۱۷۵ ، ص : ۵۹۳ ، لوح و تذهیب و جدول کتابت قرن ۱۰ ه ق .

مو : کتابخانه موسی زئی شریف ، کتابت ۱۲۵۸ ه ق ۳۲۷ ورق ، (۶۵۳ ص) .
(فتوکپی این نسخه را صاحبزاده محمد سعد مرشد بابا در اختیار مصحح
گذاشته است) . نستعلیق خوش .

ما : کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، شماره : ۱۲۹۶
۵۱۸ ص . هر صفحه ۱۶ سطر . کتابت قرن ۱۱ ه ق . کاتب : شیخ فرید بن
شیخ بایزید بن حافظ جمال ، يك نشان مهر دارد . که تاریخ ۱۱۲۷ از آن معلوم
می شود .

مل : کتابخانه موزه ملی پاکستان ، شماره ۳۶۷-۱۹۶۴ ، ۲۵۵ ورق (۵۱۰ ص) .
کاتب ملا محمد حیات عرف افغان .

ژ : والتین ژوکوفسکی (نسخه چاپی کشف المحجوب) چون اصح و اکمل بود، از آن به نحو مطلوب استفاده شد. ۵۴۸ ص

ق : علی قویم ، نسخه چاپی که از روی يك نسخه خطی در تهران چاپ شده و نسبتاً صحیح است. ۵۲ ص.

تا : تاشکند (سمرقند) به کوشش سید عبدالمجید مفتی خجندی (نسخه چاپی) ، ص : ۴۹۲ ، سال چاپ ۱۳۳۰ هـ ق . از این نسخه چاپی نیز سود جسته ام .

تر : کتابخانه عبدالحلیم ترین ، ملتان ، ۳۱۹ ورق . (۶۳۸ ص) .
هر صفحه ۱۵ سطر . از فتوکپی این نسخه استفاده شده است .

ما : کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره : ۸۸۷ ، ۵۵۱ ص . هر صفحه ۱۷ سطر . نستعلیق و جدول و لوح و تذهیب .

ما : کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره : ۸۰۷ ، ۵۲ ص . کتابت حدود قرن ۱۰ هـ ق اما تاریخ اوراق جدید ۱۲۵۲ هـ ق .

ما : کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
شماره : ۱۹۴۴ ، ۵۴۲ ص . هر صفحه ۱۷ سطر ، از اصل نسخه استفاده شده است .

فهرست مطالب کشف المحجوب

مطلب	صفحه
{ دیباچه }	۱
۱- فصل : ابتدای کتاب	۱
۲- فصل : استخارت کردن	۲
۳- فصل : أغراض کتاب	۳
۴- فصل : حکم استدعای تمام کردن کتاب	۴
۵- فصل : نام کشف المحجوب	۵
۶- فصل : مقصود کتاب	۷
۷- فصل : استعانت از خدا خواستن	۷
۸- صورت السؤال : ابو سعید الهجویری	۸
۹- قال المسؤول : علی بن عثمان الهجویری	۸
۱۰- فصل : علم اسرار خداوند است	۱۱
۱۱- باب اثبات العلم	۱۳
۱۲- فصل : علم دو است : علم خداوند	۱۵
۱۳- فصل : علم بنده	۱۷
۱۴- فصل : علم در نزد ملاحد و سوفسطائیان	۱۹
۱۵- فصل : اقاویل مشایخ درباره علم	۲۱
۱۶- باب الفقر	۲۵
۱۷- فصل : فقر و غنا در نزد مشایخ	۲۸
۱۸- فصل : اقاویل مشایخ درباره فقر و غنا	۳۲
۱۹- باب التصوف	۴۰
۲۰- فصل : رموز و اقاویل مشایخ درباره تصوف	۴۶
۲۱- فصل : معاملات مشایخ درباره تصوف	۵۲
۲۲- باب مرقعه داشتن	۵۵
۲۳- فصل : شرط مرقعات	۶۰
۲۴- فصل : ترك عادت شرایط مرقعه	۶۲

- ٢٥ - اشارات اندر مرقعه ٦٧
- ٢٦ - باب فى ذكر اختلافهم فى الفقر و الصفة ٧٠
- ٢٧ - باب بيان الملامة ٧٤
- ٢٨ - فصل : مذهب ملامت ٧٨
- ٢٩ - باب فى ذكر ائمتهم من الصحابة و التابعين و متابعتهم (رض) ٨٣
- ٣٠ - ابوبكر بن عبدالله بن عثمان الصديق (رض) ٨٣
- ٣١ - ابو حفص عمر بن الخطاب (رض) ٨٦
- ٣٢ - ابو عمرو عثمان بن عفان (رض) ٨٧
- ٣٣ - ابو الحسن على بن ابي طالب (كرم الله وجهه) ٨٩
- ٣٤ - باب فى ذكر ائمتهم من اهل البيت و اهل بيت پيغامبر (ص) ٩١
- ٣٥ - ابو محمد الحسن بن على (كرم الله وجهه و عليه السلام) ٩١
- ٣٦ - ابو عبدالله الحسين بن على بن ابي طالب (رض) ٩٤
- ٣٧ - ابوالحسن على بن الحسن بن على بن ابي طالب (رض) ٩٦
- ٣٨ - ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن على بن ابي طالب الباقر (رض) ١٠٠
- ٣٩ - ابو محمد جعفر بن على بن الحسين بن على الصادق (رض) ١٠٢
- ٤٠ - باب ذكر اهل الصفة ١٠٥
- ٤١ - باب فى ذكر ائمتهم من التابعين و الانصار (رح) ١٠٩
- ٤٢ - (١) اويس قرنى (رح) ١٠٩
- ٤٣ - (٢) هرم بن حيّان (رح) ١١١
- ٤٤ - (٣) ابوالحسن بن ابي الحسين البصرى (رح) ١١٣
- ٤٥ - (٤) سعيد بن مسيب (رح) ١١٦
- ٤٦ - باب فى ذكر ائمتهم من اتباع التابعين الى يومنا هذا ١١٨
- ٤٧ - (١) حبيب العجمى (رح) ١١٨
- ٤٨ - (٢) مالك بن دينار (رح) ١١٩
- ٤٩ - (٣) ابو حليم حبيب بن سليم الراعى (رح) ١٢١
- ٥٠ - (٤) ابو حازم المدنى (رح) ١٢٢
- ٥١ - (٥) محمد بن واسع (رح) ١٢٣

فهرست مطالب	كشف المحجوب	بیست و سوم
۵۲ - (۶) ابو حنیفة نعمان بن ثابت الخزازی (رج)		۱۲۵
۵۳ - (۷) عبدالله بن المبارك المروزی (رج)		۱۳۰
۵۴ - (۸) ابو علی فضیل بن عیاض (رج)		۱۳۳
۵۵ - (۹) ابوالفیض ذوالنون بن ابراهیم المصری (رج)		۱۳۹
۵۶ - (۱۰) ابو اسحق ابراهیم بن ادهم بن منصور (رج)		۱۴۴
۵۷ - (۱۱) بشر بن الحارث الحافی (رج)		۱۴۷
۵۸ - (۱۲) ابو یزید طیفور بن عیسی البسطامی (رج)		۱۴۹
۵۹ - (۱۳) ابو عبدالله الحارث بن اسد المحاسبی (رج)		۱۵۲
۶۰ - (۱۴) ابو سلیمان داوود بن نصیر الطائی (رج)		۱۵۴
۶۱ - (۱۵) ابوالحسن علی بن سرّی بن المغلس السقّطی (رج)		۱۵۵
۶۲ - (۱۶) ابو علی شقیق بن ابراهیم الازدی (رج)		۱۵۷
۶۳ - (۱۷) ابو سلیمان عبدالرحمن بن عطیة الدارانی (رج)		۱۵۸
۶۴ - (۱۸) ابو محفوظ معروف بن فیروز الکرخی (رج)		۱۶۰
۶۵ - (۱۹) ابو عبدالرحمن حاتم بن عنوان الاصم (رج)		۱۶۲
۶۶ - (۲۰) ابو عبدالله محمد بن ادريس الشافعی (رج)		۱۶۳
۶۷ - (۲۱) ابو عبدالله احمد بن حنبل (رج)		۱۶۵
۶۸ - (۲۲) ابوالحسن احمد بن ابی الحواری (رج)		۱۶۷
۶۹ - (۲۳) ابو حامد احمد بن خضرویه البلخی (رج)		۱۷۰
۷۰ - (۲۴) ابو تراب عسکر بن الحصین للنسفی (رج)		۱۷۲
۷۱ - (۲۵) ابو زکریا یحیی بن معاذ الرازی (رج)		۱۷۳
۷۲ - (۲۶) ابو حفص عمر بن سالم التیسابوری الحدّاد (رج)		۱۷۵
۷۳ - (۲۷) ابو صالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار (رج)		۱۷۸
۷۴ - (۲۸) ابو السّری منصور بن عمّار (رج)		۱۷۹
۷۵ - (۲۹) ابو عبدالله احمد بن عاصم الانطاکی (رج)		۱۸۱
۷۶ - (۳۰) ابو محمد عبدالله بن خبیق (رج)		۱۸۲
۷۷ - (۳۱) ابو القاسم الجنید بن محمد بن الجنید القواریری (رج)		۱۸۳
۷۸ - (۳۲) ابوالحسن احمد بن محمد النوری (رج)		۱۸۷

- ۷۹- (۳۳) ابو عثمان سعید بن اسمعیل الحیری (رج) ۱۹.
- ۸۰- (۳۴) ابو عبدالله احمد بن یحیی بن الجلا (رج) ۱۹۳
- ۸۱- (۳۵) ابو محمد رویم بن احمد (رج) ۱۹۴
- ۸۲- (۳۶) ابو یعقوب یوسف بن حسین الرآزی (رج) ۱۹۶
- ۸۳- (۳۷) ابوالحسن سمنون بن عبدالله الخواص (رج) ۱۹۷
- ۸۴- (۳۸) ابو الفوارس شاه بن شجاع الکرمانی (رج) ۱۹۹
- ۸۵- (۳۹) عمرو بن عثمان المکی (رج) ۲۰۰
- ۸۶- (۴۰) ابو محمد سهل بن عبدالله التستری (رج) ۲۰۱
- ۸۷- (۴۱) ابو عبدالله محمد بن الفضل البلخی (رج) ۲۰۳
- ۸۸- (۴۲) ابو عبدالله محمد بن علی الترمذی (رج) ۲۰۴
- ۸۹- (۴۳) ابوبکر محمد بن عمر الوراق (رج) ۲۰۶
- ۹۰- (۴۴) ابو سعید بن احمد بن عیسی الخراز (رج) ۲۰۷
- ۹۱- (۴۵) ابوالحسن علی بن محمد الاصفهانی (رج) ۲۰۹
- ۹۲- (۴۶) ابوالحسن محمد بن اسمعیل خیر النساء (رج) ۲۱۰
- ۹۳- (۴۷) ابو حمزه خراسانی (رج) ۲۱۲
- ۹۴- (۴۸) ابوالعباس احمد بن مسروق (رج) ۲۱۴
- ۹۵- (۴۹) ابو عبدالله محمد بن احمد بن اسمعیل المغربي (رج) ۲۱۵
- ۹۶- (۵۰) ابو علی الحسن بن علی الجرجانی (الجوزجانی) (رج) ۲۱۶
- ۹۷- (۵۱) ابو محمد بن احمد بن الحسین الجریری (رج) ۲۱۷
- ۹۸- (۵۲) ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل الادمی (رج) ۲۱۸
- ۹۹- (۵۳) ابوالغیث الحسین بن منصور الحلاج (رج) ۲۲۰
- ۱۰۰- (۵۴) ابو اسحاق ابراهیم بن احمد الخواص (رج) ۲۲۴
- ۱۰۱- (۵۵) ابو حمزه البغدادی البزازی (رج) ۲۲۵
- ۱۰۲- (۵۶) ابوبکر محمد بن موسی الواسطی (رج) ۲۲۶
- ۱۰۳- (۵۷) ابوبکر دلف بن جحدر الشبلی (رج) ۲۲۷
- ۱۰۴- (۵۸) ابو محمد بن جعفر بن نصیر الخلدی (رج) ۲۲۹
- ۱۰۵- (۵۹) ابو علی بن محمد القاسم الرودباری (رج) ۲۳۰

- ۱۰۶- (۶۰) ابوالعبّاس القاسم بن مهدی السیّاری (رج) ۲۳۱
- ۱۰۷- (۶۱) ابو عبدالله محمد بن خفیف (رج) ۲۳۲
- ۱۰۸- (۶۲) ابو عثمان سعید بن سلامّ المغربی (رج) ۲۳۳
- ۱۰۹- (۶۳) ابوالقاسم ابراهیم بن محمد بن محمود النّصر ابادی (رج) ۲۳۴
- ۱۱۰- (۶۴) ابوالحسن علی بن ابراهیم الحصری (رج) ۲۳۵
- ۱۱۱- باب فی ذکر ائمتّهم من المتأخّرين ۲۳۷
- ۱۱۲- (۱) ابوالعبّاس احمد بن محمد القصاب (رج) ۲۳۸
- ۱۱۳- (۲) ابو علی الحسن بن محمد علی الدّقّاق (رج) ۲۳۹
- ۱۱۴- (۳) ابو الحسن علی بن احمد الخرقانی (رج) ۲۴۰
- ۱۱۵- (۴) ابو عبدالله محمد بن علی المعروف بالدّاستانی (رج) ۲۴۱
- ۱۱۶- (۵) ابو سعید فضل الله بن محمد المیهنی (رج) ۲۴۲
- ۱۱۷- (۶) ابو الفضل محمد بن الحسن الختلی (رج) ۲۴۴
- ۱۱۸- (۷) عبدالکریم ابوالقاسم بن هوازن القشیری (رج) ۲۴۶
- ۱۱۹- (۸) ابوالعبّاس احمد بن محمد بن الأشقانی (الشّقانی) (رج) ۲۴۷
- ۱۲۰- (۹) ابو القاسم علی الجرجانی (رج) ۲۴۸
- ۱۲۱- (۱۰) ابو احمد المظفّر بن احمد بن حمدان (رج) ۲۵۰
- ۱۲۲- باب فی ذکر رجال الصّوفیّة من المتأخّرين علی الاختصار اهل البیدان ۲۵۱
- ۱۲۳- (۱) اهل شام و عراق ۲۵۲
- ۱۲۴- (۲) اهل فارس ۲۵۲
- ۱۲۵- (۳) اهل قهستان و آذربایگان و طبرستان و کمش ۲۵۳
- ۱۲۶- (۴) اهل کرمان ۲۵۳
- ۱۲۷- (۵) اهل خراسان ۲۵۴
- ۱۲۸- (۶) اهل ماوراء النّهر ۲۵۵
- ۱۲۹- (۷) اهل غزنین و سکاّن آن ۲۵۵
- ۱۳۰- باب فی فرق فرقیهم و مذاهیهم و آیاتهم و مقاماتهم و حکایاتهم .. ۲۵۷
- ۱۳۱- (۱) محاسبیان (المحاسبیّة) ۲۵۷
- ۱۳۲- الکلام فی حقیقة الرّضا ۲۵۸

بیست و ششم	کشف المحجوب	فهرست مطالب
۱۳۳ - فصل { آثار درباره رضا }		۲۶۱
۱۳۴ - الفرق بین المقام و الحال		۲۶۴
۱۳۵ - (۲) قصاریان (القصاریه)		۲۶۸
۱۳۶ - (۳) طیفوریان (الطیفوریه)		۲۶۹
۱۳۷ - الکلام فی السكر و الصحو		۲۷۰
۱۳۸ - (۴) جنیدیان (الجنیدیه)		۲۷۶
۱۳۹ - (۵) نوریان (النوریه)		۲۷۷
۱۴۰ - الکلام فی حقیقه الاشار		۲۷۸
۱۴۱ - (۶) سهلیان (السهلیان)		۲۸۶
۱۴۲ - الکلام فی حقیقه النفس و معنی الهوی		۲۸۷
۱۴۳ - فصل : آن چه مشایخ گفته اند اندر نفس		۲۹۳
۱۴۴ - الکلام فی مجاهدات النفس		۲۹۴
۱۴۵ - الکلام فی حقیقه الهوی		۳۰۴
۱۴۶ - (۷) حکیمیان (الحکیمیة)		۳۰۹
۱۴۷ - الکلام فی اثبات الولاية		۳۱۰
۱۴۸ - فصل : کتاب و سنت درباره ولایت		۳۱۲
۱۴۹ - صفتهم و عددهم (اولیاء الله)		۳۱۴
۱۵۰ - فصل : اشارات و رموز مشایخ درباره ولایت		۳۱۷
۱۵۱ - الکلام فی اثبات الکرامات		۳۲۱
۱۵۲ - الکلام فی اظهار جنس المعجزة علی یدى من يدعى الإلهية		۳۲۸
۱۵۳ - الکلام فی ذکر کراماتهم		۳۳۵
۱۵۴ - الکلام فی تفضیل الانبیاء علی الاولیاء		۳۴۷
۱۵۵ - الکلام فی تفضیل الانبیاء و الاولیاء علی الملائكة و المؤمنین		۳۵۱
۱۵۶ - (۸) الخرازیه (خرازیان)		۳۵۵
۱۵۷ - الکلام فی الفناء و البقاء		۳۵۶
۱۵۸ - فصل : فنا و بقا در نزد مشایخ		۳۶۰
۱۵۹ - (۹) الخفیفیه (خفیفیان)		۳۶۳

- ۱۶۰ - الکلام فی الغیبة و الحضور ۳۶۵
- ۱۶۱ - (۱۰) السَّیَّارِیَّة (سیَّاریان) ۳۶۹
- ۱۶۲ - الکلام فی الجمع و التفرقة ۳۷۰
- ۱۶۳ - فصل : (اختلاف میان جمع و تفرقه) ۳۷۴
- ۱۶۴ - (۱۱) الحُلُولِیَّة (حُلُولیان) ۳۷۹
- ۱۶۵ - الکلام فی الرّوح ۳۸۰
- ۱۶۶ - فصل : الارواح (جان ها) ۳۸۵
- ۱۶۷ - کشف الحجاب الاول فی معرفة الله تعالى ۳۸۷
- ۱۶۸ - معرفت خداوند و صحت علم بدو ۳۸۸
- ۱۶۹ - فصل : رموز مشایخ درباره معرفت ۳۹۷
- ۱۷۰ - کشف الحجاب الثانی فی التّوحید ۴۰۲
- ۱۷۱ - توحید در نزد مشایخ ۴۰۵
- ۱۷۲ - کشف الحجاب الثالث فی الایمان ۴۱۴
- ۱۷۳ - فصل : اتفاق اهل سنت و جماعت و اهل تحقیق درباره ایمان ۴۱۵
- ۱۷۴ - کشف الحجاب الرابع فی الطهارة ۴۲۲
- ۱۷۵ - باب التوبة و ما یتعلّق بها ۴۲۷
- ۱۷۶ - فصل : توبه را شرط تأیید نیست ۴۳۲
- ۱۷۷ - فصل : اقاویل مشایخ درباره توبه ۴۳۴
- ۱۷۸ - کشف الحجاب الخامس فی الصلوة ۴۳۶
- ۱۷۹ - فصل : درباره نماز (الصلوة) (اشارات و رموز مشایخ) ۴۳۷
- ۱۸۰ - باب المحبة و ما یتعلّق بها ۴۴۲
- ۱۸۱ - محبت اندر استعمال علماء بر وجه است ۴۴۵
- ۱۸۲ - کیفیة المحبة من الله تعالى باولیائه و من اولیائه إلى حضرته ۴۴۶
- ۱۸۳ - محبت اندر میان اصناف خلق ۴۴۸
- ۱۸۴ - فصل : عشق در نزد مشایخ ۴۵۰
- ۱۸۵ - فصل : رموز مشایخ درباره دوستی (محبت) ۴۵۱
- ۱۸۶ - کشف الحجاب السادس فی الزکوة ۴۵۴

بيست و هشتم	كشف المحجوب	فهرست مطالب
١٨٧ -	فصل : زكوة در نزد مشايخ	٤٥٧
١٨٨ -	باب الجود و السخاوة	٤٥٨
١٨٩ -	كشف الحجاب السابع فى الصوم	٤٦٢
١٩٠ -	باب الجوع و ما يتعلق بها	٤٦٩
١٩١ -	كشف الحجاب الثامن فى الحج	٤٧٢
١٩٢ -	باب المشاهدة	٤٧٧
١٩٣ -	كشف الحجاب التاسع فى الصّحة مع آدابها و احكامها	٤٨٤
١٩٤ -	باب الصّحة و ما يتعلق بها	٤٨٨
١٩٥ -	باب آدابهم فى الصّحة	٤٩١
١٩٦ -	فصل : حقيقت آداب اجتماع	٤٩٥
١٩٧ -	باب آداب الإقامة فى الصّحة	٤٩٧
١٩٨ -	باب الصّحة فى السّفر و آدابه	٥٠١
١٩٩ -	باب آدابهم فى الاكل	٥٠٤
٢٠٠ -	باب آدابهم فى المشى	٥٠٧
٢٠١ -	باب نومهم فى السّفر و الحضر	٥٠٩
٢٠٢ -	باب آدابهم فى الكلام و السّكوت	٥١٤
٢٠٣ -	باب آدابهم فى السّؤال و تركه	٥١٨
٢٠٤ -	باب آدابهم فى التزويج و التجريد	٥٢٢
٢٠٥ -	كشف الحجاب العاشر فى بيان منطقهم و حدود الفاظهم و حقايق معانيهم	٥٣١
٢٠٦ -	الحال و الوقت و الفرق بينهما	٥٣٣
٢٠٧ -	المقام و التمكن و الفرق بينهما	٥٣٧
٢٠٨ -	المحاضرة و المكاشفة و الفرق بينهما	٥٤٠
٢٠٩ -	القبض و البسط و الفرق بينهما	٥٤١
٢١٠ -	الأنس و الهيبة و الفرق بينهما	٥٤٣
٢١١ -	القهر و اللّطف و الفرق بينهما	٥٤٥
٢١٢ -	النّفى و الاثبات و الفرق بينهما	٥٤٧
٢١٣ -	المسامرة و المحادثة و الفرق بينهما	٥٤٩

فهرست مطالب	كشف المحجوب	بيست و نهم
٢١٤ - علم اليقين و عين اليقين و حق اليقين و الفرق بينهم	٥٥	
٢١٥ - العلم و المعرفة و الفرق بينهما	٥٥١	
٢١٦ - الشريعة و الحقيقة و الفرق بينهما	٥٥٢	
٢١٧ - نوع آخر اين حدود (٢٧ لفظ و معانى آنها)	٥٥٣	
٢١٨ - نوع آخر اين حدود (٢٥ لفظ و معانى آنها)	٥٥٥	
٢١٩ - نوع آخر (١٨ لفظ و معانى آنها)	٥٥٧	
٢٢ - كشف الحجاب الحادى عشر فى السّماع و بيان أنواعه	٥٦٤	
٢٢١ - باب سماع القرآن و ما يتعلّق به	٥٦٦	
٢٢٢ - فصل : قرآن خواندن (صحابه و ديگران)	٥٧٢	
٢٢٣ - باب سماع الشعر و ما يتعلّق به	٥٧٣	
٢٢٤ - باب سماع الاصوات و الألحان	٥٧٦	
٢٢٥ - باب احكام السّماع	٥٨٠	
٢٢٦ - فصل : كلمات لطيف مشايخ درباره سّماع	٥٨٢	
٢٢٧ - باب اختلافهم فى السّماع	٥٨٤	
٢٢٨ - باب مراتبهم فى حقيقة السّماع	٥٨٦	
٢٢٩ - فصل : سماع وارد حق است	٥٨٦	
٢٣ - فصل : خواندن قرآن به الحان	٥٩٠	
٢٣١ - باب الوجد و الوجود و التّواجد و مراتبه	٥٩٣	
٢٣٢ - باب الرقص و ما يتعلّق به	٥٩٧	
٢٣٣ - النظر فى الاحداث	٥٩٨	
٢٣٤ - باب الخرق	٥٩٨	
٢٣٥ - باب آداب السّماع	٦٠٠	
٢٣٦ - فهرس هشتگانه كشف المحجوب	٦٠٣	
٢٣٧ - آيات قرآن كريم	٦٠٥	
٢٣٨ - احاديث	٦١٦	
٢٣٩ - اقاويل و ادعيه و امثال و حكم عرفانى	٦٢٢	
٢٤ - اشعار	٦٢٣	

سی ام	کشف المحجوب	فهرست مطالب
۲۴۱ - الفاظ و اصطلاحات عرفانی		۶۵
۲۴۲ - اسامی کتاب ها و رساله ها و جزوه ها		۶۶۶
۲۴۳ - فهرست اسامی اشخاص و نسبت ها و کنیت ها و فرقه ها و قبایل		۶۶۹
۲۴۴ - اسامی جای ها		۶۹۳

الآن اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا هم یخزنون

بفضل حضرت ایزد محبوب این کتاب لب لباب سراپا مرغوب
مرصع ندای هدایت مصحح فی اظہار حقیقۃ سلوک اہل القلوب الشفی



از تصانیف عمده اولیاء اللہ و زبدۃ اصفیاء اللہ
فخر امت مرحومہ محمدی تقدامی پیر و ان ملت احمدی
مولانا شیخ علی بن شیخ عثمان ابجدی باقر نوری و ترجمہ کہ قلم شکستہ
زبان از تحریر اوست او عاجز تر و خوار از ان از تقریر کلام او حاضر
ترن گویم لطف آن عالیجناب و نیست پیغمبری دارد کتاب

در بلدہ رشک خلد برین بزرگوار این بلدہ سمرقند فردوس ناند بسعی اہتمام کی از فضلا
عمر السید عبد المجید مفتی بن السید عبد اللہ مدرس الشفی غفر ذنوبہا و ستر عیوبہا
در مطبع نامی کرامی حرمت مند سلیمانوف بکلیہ طبع محلی گردید

تا طبع ایشان بشوئیده نشود که اندران خط بسیار است و آفت بزرگ
 است که زمان از بامی یا از جامه بدرویشان تا فر باشند و در سماع حال
 ایشان و ازین منی مرستمان را محاسبه افتد و تا یکم از احداث اندر میان
 باشد از بعد آنکه از جهال متصرفه این جمله را ندیده است ساخته اند و صدق
 از میان برانداخته و من استغفار کنم از آنچه رفته است بر من از این
 این آفت و استعانت خواهم از خداوند تعالی ظاهر و باطن مرا از آفات گناه
 و وصیت میکنم ترا خواننده گان این کتاب را بر رعایت حقوق این کتاب
 و نویسنده را بدعا حفظ قلم و ایمان یاد آرند و بانه التوفیق

والحمد لله رب العالمین الصلوة علی

والسلام علی رسول الله

و اصحابه اجمعین و سلم

تسلیمات کثیره

بر عیال

الرحمن

این

کتاب

حضرت پیر علی بجویری قدس سره کنیت ایشان ابو الحسن است و نام پدر
 عثمان بن ابی علی الجلاب النرقوی و ایشان صاحب موهب بود چنانچه درین باب
 شیخ من جنیدی مذکور بود میگفت که سکر باز نگاه کرد کانت و موهب
 مردان و منکه علی بن عثمان الجلاب ام برواقت شیخ خودم که کمال حال صاحب سکر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ يَسِّرْ وَ تَقِّمْ

{دیباجه}

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَشَفَ لَأَوْلِيَّائِهِ بَوَاطِنَ مَلَكُوتِهِ ، وَ قَشَعَ لِأَصْفِيَائِهِ سَرَائِرَ جَبَرُوتِهِ ، وَ أَرَأَى
دَمَ الْمَحْيَيْنِ بِسَيْفِ جَلَالِهِ ، وَ أَذَاقَ سِرِّ الْمَشْتَاقِينَ رَوْحَ وَصَالِهِ . هُوَ الْمَحْيِي لِمَوَاتِ الْقُلُوبِ
۵ بِأَنْوَارِ إِدْرَاكِهِ ، وَ الْمُتَنَفِّسُ لَهَا بِرَاحَةِ رَوْحِ الْمَعْرِفَةِ بِنَشْرِ أَسْمَائِهِ . وَ الصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ
مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ وَ أَزْوَاجِهِ مِنْ بَعْدِهِ .

قَالَ الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي عَلِيٍّ الْجَلَّابِيِّ ثُمَّ
الْهَجَوِيرِيُّ - وَفَّقَنِي اللَّهُ تَعَالَى - :

« طَرِيقُ اسْتِخَارَتِ سَبْرَدَمٍ وَ اغْرَاضِي كِهْ بِهْ نَفْسِ مِي بَازْگِشْت ، از دل ستردم ، و به
۱ . احکم استدعای تو - اسعدک الله - قیام کردم ، و بر تمام کردن مراد تو از این کتاب ،
عزمی تمام کردم ، و مر این کتاب را کشف المَحْجُوب نام کردم ، و مقصود تو معلوم
گشت ، و سخن اندر غرض تو ، در این کتاب ، مقسوم گشت . و من از خداوند -
تعالی - استعانت خواهم و توفیق اندر اتمام این کتاب . و از حول و قوت خود ، تبراً کنم
اندر گفتار و کردار ، و بالله العون و التوفیق .

۱۵ فصل : آنچه - به ابتدای کتاب - نام خود اثبات کردم ، مراد از این ، دو چیز بود :
یکی نصیب خاص ، و دیگر نصیب عام .
آنچه نصیب عام بود آن است که : چون جهله این علم ، کتابی نو بینند که نام مصنف آن

۲- ما : ندارد و مو : « رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَبْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا » دارد .

۴- مو : سِرِّ الْعَارِفِينَ ما : بروج ۵- ما : ادراك صمدیته و کبریائه

مو : المنتش ما : المنتش ۶- مو : بعد ، ما : من بعده ۷- ما : ، مو : ندارد

مو : ندارد ما : عَلِيُّ الْجَلَّابِيِّ الْغَزْنَوي الْهَجَوِيرِي

۸- ما : مو : الْغَزْنَوي ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ۹- مو : ما : که - مو : ما : باز می گشت .

۱۰- ما : تعالی مو : مرادات ۱۱- ما : عزم . ما : مقصودت ، مو : مقصودات .

۱۲- ما : ، مو : غرضت ۱۵- مو : اندرین - ما : ندارد

۱۳- ما : استعانت و توفیق خواهم . مو - تبری مو : ندارد .

۱۴- ما : ندارد ، مو : اندر ۱۵- ما : اندر کتاب . ما : ثبت ، مو : ثبت .

ما : مو : اندر آن ۱۶- ما : دیگری ، مو : یکی

۱۷- ما : بینند نو ، مو : ندارد ۱۸- ما - بر آن : ندارد مو : چونکه

به چند جای بر آن مثبت نباشد - نسبت آن کتاب به خود کنند ، و مقصود مصنف از آن بر نیاید. که مراد از جمع و تالیف و تصنیف کردن ، به جز آن نباشد، که نام مصنف بدان کتاب زنده باشد. و خوانندگان و متعلمان وی را دعای خیر گویند که مرا این حادثه افتاد به دو بار: یکی آنکه دیوان شعرم کسی بخواست و باز گرفت، و اصل نسخه جز آن نبود. ۵ آن جمله را بگردانید، و نام من از سر آن بیفکنند و رنج من ضایع کرد - تاب الله علیه - . و دیگر کتابی کردم هم اندر طریقت تصوف نام آن منهاج الدین. یکی از مدعیان رکیکه - که کرای گفتار او نکند - نام من از سر آن پاک کرد، و به نزدیک عوام چنان نمود که وی کرده است ، هر چند خواص بر آن قول بر وی خندیدندی ، تا خداوند - تعالی - بی برکتی آن بدو در رسانید، و نامش از دیوان طلاب درگاه خود پاک گردانید. ۱۰ اما آنچه نصیب خاص بود، آن است که چون کتابی بینند و دانند - که مؤلف آن ، بدان فن و علم عالم بوده است و محقق - رعایت حقوق (ما ۳) آن بهتر کنند، و بر خواندن و یاد گرفتن آن بجد تر باشند، و مراد خواننده و صاحب کتاب از آن بهتر بر آید - و الله اعلم بالصواب.

فصل : و آنچه گفتم - که طریق استخارت سپردم - مراد از آن ، حفظ آداب ۱۵ خداوند بود - عز و جل - که مر پیغمبر خود را - صلی الله علیه وسلم - و متابعان وی را بدین فرمود و گفت :

« فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ » . و استعاذت و استخارت و استعانت جمله به معنی طلب کردن و تسلیم امور به خداوند - سبحانه و تعالی - باشد و نجات از آفتهای گوناگون .

- | | | |
|---------------------------|----------------------------|-------------------------------------|
| ۳- ما : دعای نیکو ، | مو : نیکو کنند | مو به : ندارد ۵- مو : ضایع گردانید. |
| ۶- ما : تصنیف کردم ، | مو : تالیف | ما : طریق ، مو : عمرها الله |
| ما : عمرها | ۷- ما : مو : رکیک | |
| ما : | مو : نام او | ۸- ما : مو : که آن وی |
| مو : خدا | ۹- مو : و طلاب | |
| ۱۴- ما : فصل ، مو : ندارد | ما : و مراد | |
| ما : استخاره | ۱۸- مو : استعاره و استخاره | ما - و : ندارد ، مو : امور خود |

و اصحاب پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ وَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - روایت آورده اند که : پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ما را استیخارت آموختی چنانکه قرآن . پس چون بنده بداند که خیریتِ امور اندر کَسَب و تدبیر وی بسته نیست ، که صلاح بندگان ، خداوند - تعالی - بهتر داند. و خیر و شرّی - که به بنده رسد - مقدّراست ، جز تسلیم چه روی ۵ باشد مر قضا را!! و یاری خواستن از وی. تا شرّ نفس و امارگی آن از بنده دفع کند اندر کلّ احوال وی ، و خیریت و صلاح وی را بدو ارزانی دارد . پس باید - که اندر بدو همه اشغال - بنده استیخارت کند، تا باشد - که خداوند - تعالی - وی را از خطر و خلل و آفت آن نگاه دارد . - وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ - .

فصل : و آنچه گفتم که اغراضی - که به نفس باز می گشت - از دل ستردم ، ۱ . مراد آن بود که اندر هر کاری - که غرض (موء) نفسانی اندر آید - برکت از آن کار برخیزد ، و دل از طریق مستقیم به محلّ اغوجاج و مشغولی اندر افتد ، و آن از دو بیرون نباشد : یا غرضش بر آید و یا بر نیاید. اگر غرضش بر آید ، هلاک وی اندر آن بود. و در دوزخ را کلید به جز حصول مرادِ نفس نیست . و اگر غرض بر نیاید ، باری وی بیشتر آن از دل سترده باشد ، که نجات وی اندر آن بود و کلید در بهشت ، بجز منع نفس از ۱۵ اغراض وی نیست . چنانکه خداوند - تعالی - گفت : « وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ » و اغراضِ نفسانی اندر امور ، آن بود - که بنده اندر کاری که می کند - به جز خشنودیِ خدای - تعالی - باشد ، و نجاتِ نفس از عقوبت ، طلب نکند. و در جمله رعوناتِ نفس را حدی پیدا نباشد، و تعنی های وی اندر آن ظاهر نبود ، و اندر این کتاب ، به جایگاه خود ، بابی اندر این ۲ . معنی بیاید - انشاء الله تعالی - .

۱- ما : صحابه مو: ندارد ما : در میان » « ندارد. مو : تعالی

۲- ما : اندر آموختی ، مو : خدا ۴- مو : می داند

۵- ز : تأثیر نفس ۶- ما : اندر بدو مو : بد و نیک

۷- ما : که باشد مو : ندارد خطا و خلل

۱۰- مو : مراد از آن ما ، مو : دو حال ۱۱- در محل ، مو : ندارد ۱۲- ما : بیرون نیست مو :

۱۴- مو : غرضش مو : یاری مو : آن ندارد ۱۵- ما : ستوده مو : ۱۶- ما : خدای تعالی

۱۷- مو : بنده : ندارد ، ما : که اندر ۱۸- مو : تعبهای ما : تعبیهای

فصل : و آنچه گفتم که به حکم استدعای تو قیام کردم ، و بر تمام کردن مرادت از این کتاب، عزمی تمام کردم ، مراد از آن ، این بود که مرا اهل سؤال دیدی ، و واقعه خود از من پرسیدی ، و این کتاب اندر خواستی. و مرادت از آن فایده بود. لا محاله بر من واجب شد حق سؤال تو گزاردن . و چون اندر حال به تمامی سؤالت نرسیدم ، و عزم تمام ۵ بیايست ، و نیتی که تمام کنم ، تا اندر حال ابتدای کتاب و نیت تمام کردن آن حکم و جواب ادا کرده باشم . و قصد بنده چون به ابتدای عمل وی به نیت مقرون بود ، اگرچه وی را اندر آن عمل ، خلل پدیدار آید ، بنده-بدان معذور باشد. و از آن باشد که پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ ». نیت کردن به ابتدای عمل ، بهتر از ابتدا کردن عمل بی نیت . و نیت اندر کارها سلطانی عظیم ۱۰ است و برهانی صادق ، که بنده به يك نیت از حکمی به حکم دیگر شود ، بی از آنکه بر ظاهرش هیچ تأثیر پدیدار آید ، چنانکه يك چندی بی نیت روزه ، کسی گرسنه بباشد ، وی را بدان هیچ ثواب نباشد ، و چون به دل نیت روزه کرده باشد از مقربان گردد ، بی از آنکه بر ظاهرش اثری پدیدار آید . چون مسافری که به شهری در آید و مدتی باشد ، مقیم نگردد ، تا نیت اقامت نکند ، و چون نیت اقامت کرد ، مقیم گردد . و مانند این ۱۵ بسیار است . پس نیت خیرات اندر ابتدای عمل ، گزاردن حق آن باشد . وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

۲- ما «کتاب» ندارد ما : عزم

۳- ما : از من درخواستی

۴- ما : گزاردن ما : بتمام مو : عزمی

۶- مو جواب : آنرا ما : آن حکم و جواب آن را به حکم و جواب ادا کرده باشم.

۷- مو : بنده بر آن مو : بود مو : خدا ما : کند

۸- ما : پیغمبر را ، مو : ندارد

۹- مو : نیت : ندارد

۱۰- ما : بی از آن که در مو : به

۱۲- رُ : باشد مو : نیت روزه کند.

۱۳- مو : بی آنکه ، ما : در ظاهر او

۱۴- ما ، مو : باشد : ندارد.

۱۵- ما : گزاردن

فصل : و آنچه گفتیم که این کتاب را کَشَفَ الْمَحْجُوبِ نام کردم ، مراد آن بود که تا نام کتاب ، ناطق باشد بر آنچه اندر کتاب است مر گروهی را که بصیرت بود . چون نام کتاب بشنوند ، دانند که مراد از آن چه بوده است .

و بدان که همه عالم از لطیفه تحقیق خداوندی مَحْجُوب اند به جز اولیای خدای (مرو) - ۵ عَزَّ وَ جَلَّ - و عزیزان درگاهش . و چون این کتاب اندر بیان راه حق بود و شرح کلمات و کشف حُجَبِ بَشَرِیَّت ، جز این نام ، وی را اندر خور نبود ، و به حقیقت ، کَشَف ، هلاک محجوب باشد . همچنان که حجاب ، هَلاک مَکاشِف . یعنی چنانکه نزدیک ، طاقت دوری ندارد ، و دور ، طاقت نزدیکی ندارد . چون جانوری که از سرکه خیزد ، اندر هر چه افتد ، بمیرد ، و آنچه از چیزهای دیگر خیزد ، اندر سرکه هلاک شود . و طریق سپردن ۱ . معانی ، بسیار دشوار باشد ، جز برای آنکه وی را از برای آن آفریده بود . و پیغمبر گفت : - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «كُلَّ مَيْسِرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ» . و خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - هر کسی را از برای کاری آفریده است ، و طریق آن بر وی سهل گردانیده است .

اما حِجَابِ دُواست : یکی حِجَابِ رِئِنِ . «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ» و این هرگز برنخیزد . و یکی حِجَابِ غِیْنِ ، و این زود برخیزد . و بیان این ، آن بود که : ۱۵ بنده یی باشد که ذات وی ، حِجَابِ حَقِّ باشد تا یکسان باشد نزدیک وی حق و باطل . و بنده یی باشد که صِفَتِ وی ، حِجَابِ حَقِّ باشد و پیوسته طبع و سرش حق همی طلبد و از باطل می گریزد .

۱- مو ، ما : که مر این ۴- ما : «همه» ندارد . مو : خداوند تعالی

ما : ندارد ۵- ژ ، ما : تعالی مو : عَزَّ جَلَّ

ما : و این ما : کلمات تحقیق ۶- مو : ندارد . مو : حجاب

مو : او را ۱۰- مو : آنکه بسیار ما : بر آنکه ، مو : بدانکه

مو : آفریده باشند ۱۱- ما : پیغمبر مو : تعالی

۱۲- ژ : هر یکی مو : کار ما : چیزی

۱۳- ما : در میان « ندارد . مو : و آن

۱۴- ما : کسی مو : دیگر مو : و آن

۱۶- مو : می طلبد

پس حجاب ذاتی که رینی است ، هرگز برنخیزد . و معنی رین و ختم و طبع یکی است . چنان که خدای - تعالی - گفت : « کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ يَكْسِبُونَ » . آنگاه حکم این ظاهر کرد و گفت : {مر ۷} « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ » . آنگاه علتش بیان کرد : « خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ » . و نیز گفت : « طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ » . و حجاب صفتی - که آن غینی بود - روا باشد - که وقتی دین وقتی بر خیزد - که تبدیل ذات اندر حکم ، غریب و بدیع باشد و اندر غین نا ممکن . اما تبدیل صفت چنانکه هست - روا باشد .

و مشایخ این قصه را ، در معنی رین و غین ، اشاره یی لطیف است ، ۱ . چنان که جنید گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « الرَّيْنُ مِنْ جَمَلَةِ الْوَطَنَاتِ وَالْغَيْنُ مِنْ جَمَلَةِ الْخَطَرَاتِ » : « رین از جمله وطنات است ، و غین از جمله خطرات » و ظن پایدار بود ، و خطر طاری . چنان که از هیچ سنگ آیینه نتوان کرد ، اگرچه صفالان بسیار مجتمع گردند . و باز چون آیینه زنگ گیرد ، به مصقله صافی شود ، از آن چه تاریکی اندر سنگ اصلی است و روشنایی اندر آیینه اصلی . اصل پایدار بود ، آن صفت عاریتی را بقا ۱۵ نباشد .

پس من این کتاب مر آن را ساختم که صفال دلها بود که اندر حجاب غین گرفتار باشند و مایه نور حق اندر دلشان موجود باشد تا به برکت خواندن این کتاب آن

۱- مو ، : ما : که آن . ۲- ما ، مو : است : ندارد ۳- ما : گفته بود

۶- ما : که او ۷- ما : ممکن .

۹- ما : این جنس را مو : ندارد ما : اشارات ، مو : اشارت

۱۰- مو : لطیفه الرین ما : رحمة الله رحمة الله عليه مو : رحمة الله تعالى عليه

۱۱- ما : « رین از جمله خطرات » مو : خطره ۱۲- مو : چنان چه

۱۳- ما : باز : ندارد مو : به چون ۱۴- مو : « اصل » ندارد .

۱۶- ما - من : ندارد مو : باشند ۱۷- ما ، اضافه دارد : گرفتار باشند و « و اندر هر کاری که غرض

نفسانی آید برکت بر خیزد و دل از طریق مستقیم به محل اعوجاج گراید و از دو بیرون نباشد ، یا غرضش بر آید یا نه ، اگر غرض نفس بر آید ، هلاک وی اندر آن بود . »

و به تأثیر خواندن مو : و الحمد لله على نعمة العرفان هستی ایشان ما : ندارد .

حجاب برخیزد و به حقیقت معنی راه یابند. و باز آنان که هستی ایشان را عَجَنَت از انکار حق و از ارتکاب باطل [مو ۸] بود، هرگز راه نیابند به شواهد حق، و از این کتاب مرایشان را هیچ فایده نباشد.

فصل : اَمَّا آن چه گفتم مَقْصُودَت معلوم شد و سخن اندر غَرَضَت اندر

۵ این کتاب مَقْسُوم شد، مراد از این قول آن بود که تا مَسْئُول را، مقصود سایل معلوم نگردد، مراد سایل مَحْصُول نگردد، که سؤال از اشکال کنند. و چون به جواب اشکال حل نشود، فایده ندهد، و حل اشکال جز به مَعْرِفَت اشکال نتوان کرد.

و آن چه گفتم سخن اندر غَرَضَت مقسوم شد، یعنی سؤال بر جمله را، جواب بر جمله باشد. چون سایل بر جمله دَرَجَات و اخوات سؤال خود عالم بود. و باز مبتدی ۱۰ را به تفصیل حاجت بود، و اقسام حدود و بیان آن، خاصه که غرض تو - اَسْعَدَكَ اللَّهُ - اندر این آن بوده است که تا تفصیل دهم و کتاب سازم از سؤال تو - و بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ - .

فصل : و آن چه گفتم که من از خداوند - تعالی - توفیق و

اِسْتِعَانَت خواهیم، مراد آن بود که بنده را ناصر به جز خداوند نباشد که وی را بر خیرات نَصَرَت کند و توفیق زیادت دهدش، و حقیقت توفیق، موافقت تأیید خداوند بود با فعل ۱۵ بنده اندر اَعْمَال صواب. و کتاب و سنت بر وجود صحت توفیق ناطق است و اَمَّت، مَجْتَمَع به جز گروهی از مَعْتَزِلَه و قَدَرِیَّان که لَفْظِ توفیق را از کُلِّ مَعَانِی خالی گویند و گروهی از مشایخ این طریقت گفته اند که : « اَلتَّوْفِيقُ هُوَ الْقُدْرَةُ عَلَی الطَّاعَةِ عِنْدَ الْاِسْتِعْمَالِ ». چون بنده خداوند را مطیع باشد، از خداوند بدو نیز زیادت بود و قُوَّت افزون تر، از آن چه پیش از آن بوده باشد و در جمله حالات

۳- ما : اضافه دارد :نباشد « و الحمدلله على نعمة العرفان »

۱- ما : و از .

۷- ما : ندارد : « فایده ندهد »

۴- ما : سخن : ندارد

۹- مو : درجات احوال

۸- مو : مر جمله

۱۱- ما : این او

۱۰- مو : بیان و حدود

۱۶- ما : « گروهی » ندارد

کتابی مو : کتاب را

۱۹- مو : ما : جمله حالا

۱۷- مو : این قصه

بعد حال ، آن چه می باشد ، از سکون و حرکات بنده ، جمله فعل و خلقِ خدای است -
تعالی - . پس آن قوتی را که بنده بدان طاعت کند ، توفیق خوانند . و این ، جایگاه این
مسأله نیست ، که مراد از این ، چیزی دیگر است . و باز گشتم به سر مقصود تو -
إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - . و پیش از آن که بر سر سخن شوم ، نخست سؤال ترا بعینه بیارم و
۵ از آنجا به ابتدای کتاب پیوندم . - وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقَ .

صَوْرَتِ السَّوَالِ : قَالَ السَّائِلُ وَ هُوَ أَبُو سَعِيدِ الْهَجَوِيرِي : « بَيَانِ كُن
مرا اندر تحقیق طریقتِ تصوّف ، و کیفیت مقامات ایشان ، و بیان مذاهب و مقالات
ایشان ، و اظهار کن مرا رموز و اشارات ایشان ، و چگونگی محبتِ خداوند - عَزَّ وَجَلَّ -
و کیفیت اظهار آن بر دلها ، و سبب حجاب عقول از کُنه و ماهیت آن ، و نفرت نفس از
۱ . حقیقت آن ، و آرام روح با صفوت آن ، و آن چه بدین تعلق دارد از معاملات آن » .
قَالَ الْمَسْئُولُ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ عُثْمَانَ الْجَلَابِي - وَ فَقَّهَ اللَّهُ تَعَالَى - :

بدان که اندر این زمانه ما ، این علم ، به حقیقت ، مندرس گشته است ، خاصه اندر
این دیار که خلق جمله مشغول هوا گشته اند (مر ۱۰) ، و معرض از طریق رضا ، و علمای
روزگار و مدعیان وقت را از این طریقت ، صورت بر خلاف اصل آن بسته است .

۱۵ پس بیارید همت به چیزی که دست اهل زمانه بآسرها ، از آن کوتاه بود ، به جز
خواص حضرت حق ، و مراد همه اهل ارادت از آن منقطع ، و معرفت همه اهل معرفت از
وجود آن معزول . « به جز خواص حضرت حق » ، خاص و عام خلق از آن ، به عبارت آن ،
بسند کرده اند ، و مر حجاب آنها به جان و دل خریدار گشته ، و کار از تحقیق به تقلید
افتاده ، و تحقیق روی خود از روزگار ایشان بپوشیده ، و عوام بدان بسند کرده گویند

۱ - مو : خلق و فعل ، مو ، ما : پس این کتاب

۲ - ما ، مو که : ندارد ۴ - ما - ان شاء ندارد . ۶ - ما : « فصل » اضافه دارد .

۶ - ما : « الهجویری رحمه الله » . ما : بیان کن مذاهب مو : ندارد ، ما : آن مذاهب

ما : و اظهار رموز و اشارات ایشان ۱۱ - ما - « و » : ندارد مو : دارد .

مو : ابی عثمان ، ما : رحمه الله تعالی علیه

۱۳ - مو : دیار ندارد ، ما : روزگار ۱۵ - ما : از آن کوتاه .

۱۹ - ر : پوشیده ، مو : بپوشید

که : « ما حق را همی بشناسیم » و خواص بدان خُرسند شده، که اندر دل تمّنی یابند ، و اندر نفسِ هاجسی و اندر صدر میل بدان سرای، از سر مشغولی گویند : « این شوقِ رؤیت است و حرّقتِ محبّت ». و مدّعیان به دَعْوِی خود از کُلّ معانی باز مانده ، و مریدان از مَجَاهِدَه دست باز داشته ، و ظَنّ معلول خود را مَشَاهِدَه نام کرده .

و من پیش از این کُتُب ساختم اندر این معنی ، جمله ضایع شد . و مدّعیان کاذب، بعضی سخن از آن ، مرصیدِ خَلْق را بر چیدند، و دیگر را بشُستند و ناپایدار کردند. از آن چه صاحب طبع را سرمایه، حَسَد و انکارِ نعمتِ خداوند باشد. و گروهی دیگر نشُستند، اما برنخواندند. (مر ۱۱) و گروهی دیگر بر خواندند و معنی ندانستند ، و به عبارت آن . بسنده کردند تا بنویسند و یاد گیرند و گویند که : « ما علمِ تصوّف و معرفّت می گوئیم ، و ایشان اندر عینِ نَکرتند. ».

و این جمله از آن بود که این معانی کبریتِ احمر است و آن عزیز باشد، و چون بیابندش، کیمیا بود ، و دانگِ سنگی از وی بسیار مس و روی را زَرِ سُرَخ گرداند ، و فی الجمله هر کسی آن دارو طلبد که موافق درد وی باشد ، و به جز آن نیایدش ، چنان که ۱۵ یکی گوید از بزرگان ، شعر :

فَكُلُّ مَنْ فِي فَوَادِهِ وَجَعٌ يَطْلُبُ شَيْئًا يُوَافِقُ الْوَجَعَ

کسی را که داروی علت وی، حقیر ترین چیزها بود، ویرا در و مرجان نباید تا به بلسان و دواءِ المسك آمیزندش. و این معنی عزیزتر از آن است که هر کسی را از آن نصیب باشد. و پیش از این، جهال این علم بَر کُتُب مَشایخ همین کردند. چون آن خزانه های ۲ . اسرار خداوند به دست ایشان افتاد، معنی آن ندانستند . به دست کلاه دوزان

۱- مو : شناسیم ژ : پسند مو : خورسند ژ : خورسند ، ما : خورسند شدند .

۲- ما : نفسها حسی ، مو : نفسها حسی ما : میلی بدان مو : میل ازان

۷- ما : ناپایدار کردن

۹- مو : برنخواندند: ندارد ما : بخواندن

۱۰- مو : «که ما» ندارد ۱۳- ما : بسیاری ۱۵- ما : یکی از بزرگان گویند.

۱۷- ما : کمینه حقیرترین

۱۸- ما : بشلیشا و دوال المسك مو : شلیشا

جاهل کنندند، و به مجلّدان ناپاک دادند تا آنرا آستر کلاه و جلد دواوین شعر ابو نواس و هزل جاحظ گردانیدند، و لأمحاله چون باز ملک بر دیوار سرای پیر زنی نشیند، پر و بالش ببرند.

و خداوند - عزّ و جلّ - ما را اندر زمانه یی پدیدار آورده است که اهل آن هوا را ۵ شریعت نام کرده اند [مر ۱۲]، و طلب جاه و ریاست و تکبر را، عزّ و علم، و ریای خلق را خشیت، و نهان داشتن کینه را اندر دل، حلم، و مجادله را مناظره، و محاربه و سفاهت را عظمت، و نفاق را زهد، و تمنی را ارادت، و هذیان طبع را معرفت، و حرکات دل و حدیث نفس را محبت، و الحاد را فقر، و جحود را صفوت، و زندقه را فنا، و ترک شریعت پیغمبر را - صلی الله علیه و سلم - طریقت، و آفت اهل زمانه را معاملت نام ۱۰ کرده اند، تا ارباب معانی اندر میان ایشان مهجور گشته اند، و ایشان غلبه گرفته. چون در فترت اول اهل بیت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - با آل مروان، چگونه نیکو گفته است آن شاه اهل حقایق و برهان تحقیق و دقایق ابو بکر الواسطی - رحمه الله علیه - : « اِبْتَلَيْنَا بَزْمَانٍ لَيْسَ فِيهِ آدَابٌ إِلَّا سَلَامٌ وَ لَا اخْلَاقٌ اِلَّا جَاهِلِيَّةٌ وَلَا اَحْكَامٌ ذُوِي الْمَرْوَةِ ». و شبلی گوید موافق این بیته ۱۵ شعر :

« لَحَاَ اللّٰهُ ذِي الدُّنْيَا مَنَاخًا لِّلرَّاكِبِ فَكُلُّ بَعِيدٍ اَلَيْهِمْ فِيهَا مَعْدَبٌ »

فصل : بدان - قَوَاك الله - که یافتم این عالم را محلّ بعضی اسرار خداوند، و مکنونات را مَوضِع و دایع وی، و مَثَبَات را جایگاه لطایف آن اندر حقّ دوستانش، و

۱ - مو : همین افکنندند ۲ - ما : محاربت چون مو : بر سر دیوار.

۴ - مو : پدید ۵ - ما : عظمت مو : عزّت

۸ - مو : جهور ۱ - ما : مجبوب، مو : مجهور.

۱۱ - مو : چون اندر . ما : چنان که اندر ما : رسول، مو : به آل

۱۲ - ما : نیک، مو : به ۱۴ - ما : و الا اخلاق الجاهلیة و الاحکام ذوی المروءة

مو : ندارد ما : بیته و فکک الله ۱۶ - مو : لجا الله،

مو : لراکبه مو : اثم

۱۷ - ما، مو : یافتمیم

جواهر و اعراض، و عناصر و اجرام، و اشباح و طبایع، [مر ۱۳] جمله حجاب آن اسرارند، و اندر محلّ توحید، اثبات این هر يك شرك باشد.

پس خداوند - تعالی - این عالم را در محلّ حجاب گذاشته است، تا طبایع هر يك در عالم خود به فرمان وی، طمّانیّت یافته اند، و به وجود خود از توحید حق محجوب گشته، ۵ و ارواح اندر عالم، به مزاج وی مشغول گشته، و به مقارنه از محلّ اخلاص دور مانده، تا اسرار ربّانی اندر حق عقول، مشكل شده است، و لطایف قرب اندر حق ارواح پوشیده گشته، تا آدمی در مظلّه غفلت به هستی خود محجوب گشته است، و در محلّ خصوصیت به حجاب خود معیوب گشته. چنانکه خداوند - تعالی - گفت: «و الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ». و نیز گفت: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا». ۱۰ و رسول گفت - صلی الله علیه و سلم - : «خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْهِ نُورًا».

پس این حجاب، وی را در عالم مزاجش افتاده است. به تعلّق طبایع بدو، و به تصرف عقل اندر او، تا لاجرم به جهلی بسنده کار شده است، و مر حجاب خود را از حق به جان خریدار آمده، از آن چه از جمال کشف بی خبر است، و از تحقیق سریرت ربّانی ۱۵ مغرض، و بر محلّ ستوران آرمیده، و از محلّ نجات خود رمیده، و بوی توحید ناشنیده، و جمال احدیّت نادیده، و ذوق [مر ۱۴] توحید ناچشیده، و به ترکیب از تحقیق مشاهده باز مانده، و به حرص دنیا از ارادت خداوند رجوع کرده، و نفس حیوانیت، بی حیات ربّانی، مر ناطقه را مقهور کرده تا حرکات و طبعش، جمله اندر نصیب حیوانیت مقرر شده است، و جز خوردن و خفتن و متابعت شهوات بودن، هیچ چیز نداند، و خداوند -

۱ - مو: حجاب آن ما «این»: ندارد. ۳ - ما: داشته

۴ - مو: اندر عالم مو: اندر

۵ - مو: در عالم ما: مشرور

۶ - مو: حق: ندارد

۷ - مو: آدمی اندر

۱۲ - ز: بسندگار

۱۶ - مو: ندیده، مو: نجیده

مو: نفس حیوانیت

عَزَّ وَجَلَّ - مردوستان خود را از این جمله اعراض فرمود و گفت : « ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَيَلْهِيَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ » از آن چه سلطان طبع ایشان ، سر حق را بر ایشان بپوشیده بوده و به جای عنایت و توفیق اندر حق ایشان ، خذلان و حرمان آمده ، تا جمله متابع نفسِ آماره گشتند ، که این حجاب اعظم است و منبع سوء و شر ، چنان که خدای - تعالی - گفت : « إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ » .

اکنون من ابتدای کتاب کنم و مقصود ثرا اندر مقامات و حجب پیدا کنم ، و بابیانی لطیف مر آن را مبسوط گردانم ، و عباراتِ اهل صنایع را شرح دهم ، و لختی از کلام مشایخ بدان پیوندم ، و از غررِ حکایات ، مر آن را مددی دهم ، تا مراد تو بر آید . و آن کسان که در این علم نگرند - از علمای ظاهر و غیرهم - بدانند که : طریق تصوف را ۱۰ اصلی قوی است و فرعی مثمر . و جمله مشایخ که از اهل علم بودند ، جمله مریدان را بر آموختن علم باعث بودند (مر ۱۵) و بر مداومت کردن ، تا ایشان حریص گردند . و هرگز متابع لَهو و هزل نبوده اند ، و طریق لغو نسپرده اند ، از پس آنکه بسیاری از مشایخ معرفت و علمای ایشان اندر این معانی ، تصانیف ساخته اند ، و به عبارات لطیف از خواطر ربّانی ، براهین نموده . « وَ بِاللَّهِ الْعَوْنُ وَ التَّوْفِيقُ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الرَّفِيقُ » .

- | | |
|------------------------------|---|
| ۱- مو : فرموده | ۳- مو : پوشیده بود ژ : ندارد |
| ۴- ژ «که» ندارد | مو : و این ۶- ما : کم تا |
| ۹- ما : و آن نیز اندرین نکرد | مو : بنگرند |
| مو : آن بدانند | ما : مقرر |
| ما : طریقه | مو : طریقت |
| ۱۰- ما «مثمر» : ندارد | مو : بوده اند. |
| ما : و مریدان | |
| ۱۱- مو : بوده اند و | ما : بر ایشان حریص داشته اند مو : داشته اند. |
| مو «تا» : ندارد | ۱۲- ما : نسپرده |
| ۱۳- مو : معرفت را | مو : طریقت معانی |
| مو ، ما : برهان | ۱۴- ما : خواطر ربّانی خود |
| ما : نموده اند | ۱۵- ما : و بالله العون : ندارد مو - «و حسبنا الله...» : ندارد . |

باب اثبات العلم

قوله تعالى - فِي صِفَةِ الْعُلَمَاءِ : « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » .
و پیغمبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ
مُسْلِمَةٍ » و نیز گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « أَطْلَبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالْأَصْنِ » .

۵ و بدان که علم بسیار است و عمر کوتاه و آموختن جمله علوم بر مردم فریضه نه . چون
علم نجوم و طب ، و علم حساب و صنعتهای بدیع و آن چه بدین مانند . به جز از این علوم
هر يك بدان مقدار که به شریعت تعلق دارد ، از نجوم مر شناخت وقت را اندر شب ، و طب
مر احتیما را ، و حساب مر فرائض و مدت حیض را ، و آن چه بدین مانند .

پس فرائض علم چندان است که عمل بدان درست آید ، و خدای - عزّ و جلّ - ذمّ کرد
۱ . آنان را که علوم بی منفعت آموزند ، لقوله - تعالى : « وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ
وَ لَا يَنْفَعُهُمْ » . و رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - زینهار خواست و گفت : « أَعُوذُ
بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ » .

پس بدان که از علم اندک ، عمل بسیار توان گرفت . و باید که علم ، مقرون عمل
باشد . کما قال - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « الْمُتَعَبِدُ بِلَا فِقْهٍ كَالْحِمَارِ فِي
الطَّاهُونَةِ » . « متعبدان بی فقه را به خر خراس ماننده کرد » که هر چند می گردد
بر پی نخستین باشد ، و هیچ راهشان رفته نشود .

- | | |
|--|--|
| ۱ - ما : باب الاول في اثبات العلم | ۲ - ما ، مو : خداوند تعالی گفت اندر صفت علما |
| ۵ - ما ، مو : فریضه نیست | ۶ - ما ، مو : حساب و صنعتها |
| ۷ - ما ، مو : مگر ازین هر يك | ز از : ندارد |
| ما ، مو : اوقات را | ۸ - ما ، مو : فرائض را |
| ۹ - ما ، مو : عدت را | ۱۰ - ما ، مو : بدان عمل درست باشد . |
| ما ، مو که حق تعالی بدان ذمّ کرد کسانی را | ۱۱ - ما ، مو : قوله عزّ و جلّ |
| ۱۳ - ما : زینهار | ۱۴ - ما : پس به اندکی از علم بسیار بتوان کرد . |
| ۱۵ - ما : که رسول گفت مو : ... علیه السلام | ۱۶ - ما ، مو : همی کردند |
| ۱۷ - ما : باشند | ما ، مو : رفته نباید |

و از عوام : گروهی دیدم که علم را بر عمل ، فضل نهادند ، و گروهی عمل را بر علم . و این هر دو باطل است ، از آن که عمل بی علم ، عمل نباشد . عمل آنگاه عمل گردد که موصول علم باشد ، تا بنده بدان مر ثواب حق را متوجه گردد . چون نماز که تا نخست ، علم ارکان طهارت و شناخت آب و معرفت قبله و کیفیت نیت و ارکان نماز نبود ، نماز نبود . ۵

پس چون عمل به عین علم ، عمل گردد ، چگونه جاهل آن را از عمل جدا گوید ، و آنان که علم را بر عمل ، فضل نهادند ، هم محال باشد ، که علم بی عمل ، علم نباشد از آنکه آموختن و یادداشتن و یاد گرفتن وی ، جمله نیز عمل باشد . از آن است که بنده بدان مثاب است . و اگر علم عالم به فعل و کسب وی نبودی ، وی را بدان هیچ ثواب نبودی . و این سخن دو گروه است : یکی آنان که نسبت به علم کنند مرجاه خلق را امر ۱۷ ، و طاقت معاملت آن ندارند و به تحقیق علم نرسیده باشند . عمل را از آن جدا کنند ، که نه علم دانند نه عمل ، تا جاهلی گوید : « قال نباید ، حال باید » . و دیگری گوید : « علم باید ، عمل نباید » .

و از ابراهیم ادهم - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - می آید که گفت : « سنگی دیدم بر راه افکنده ، و بر آن سنگ نبشته که : « مرا بگردان و بخوان » گفتا : « بگردانیدمش و دیدم که بر آن نبشته بود که :

- | | | |
|---|--|-------------------------|
| ۱- مو ، ما : خود عمل | مو : ازان چه | ۲- مو ، ما : که عمل |
| - مو : علم بود | | ۴- مو ، ما : طهارت نبود |
| مو : شناختن نیت | ما : علم شناخت آب و علم معرفت قبله و علم کیفیت | |
| مو : ندارد | ۶- مو ، ما : می گردد | ما : ازین جدا کند |
| ۷- مو : چنانکه خدای تعالی می گوید : نیز فریق من الذین اتوا الكتاب کتاب الله وراء ظهورهم کأنهم لا یعلمون نام عالم بی عمل از عالمان نفی کرد از انچه | | |
| ۸- مو : گرفتن آن | مو : عمل بود | |
| ۹- مو : او نبودی | «وی» ندارد | |
| ۱۲- مو : که وی | ما : و کار در باید قال | |
| ۱۴- ما : رضی الله عنه | مو ، ما : دیدم بر | |
| ۱۵- مو : ما : بر آن نوشته بود که : مرا بگردان و بر خوان پس بگردانیدمش بر آن نوشته بود که . | | |

« أَنْتَ لَا تَعْمَلُ بِمَا تَعْلَمُ ، فَكَيْفَ تَطْلُبُ مَا لَا تَعْلَمُ » : « تو به علم خود عمل می نیاری ، محال باشد که نادانسته را طلب کنی » یعنی کار بند آن باش که دانی ، تا به برکات آن نادانسته نیز بدانی.

و آنس بن مالک گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « هِمَّةُ الْعُلَمَاءِ الدِّرَايَةُ ، وَ هِمَّةُ الْفُقَهَاءِ الرِّوَايَةُ » . از آن چه اخوات جهل از علما منتفی باشد. آن که از علم ، جاه و عز دنیا طلبد ، نه عالم بود. زیرا که طلب جاه و عز از اخوات جهل بود . و هیچ درجه نیست اندر مرتبه چون علم ، که چون آن نباشد ، یعنی علم ، هیچ لطیفه خداوند را - تعالی - شناسد. و چون آن موجود باشد، همه مقامات و شواهد و مراتب را سزاوار باشد.

۱. فصل : بدان که علم دواست : یکی علم خداوند - تعالی - ، و دیگر علم خلق. و علم بنده اندر جنب علم خداوند - تعالی - متلاشی بود ، زیرا که علم وی ، صفت وی است و بدو قایم ، و اوصاف وی را نهایت نیست . و علم ما صفت ماست و به ما قایم ، و اوصاف ما، متناهی اند. لقوله - تعالی : « وَ مَا [مر ۱۸] أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا » .

۱۵ و در جمله علم از صفات مدح است و حدش « احاطة المعلوم » و « تبیین المعلوم » است . و نیکوترین حدود وی این است که : « الْعِلْمُ صِفَةٌ يَصِيرُ الْحَيُّ بِهَا عَالِمًا » و خدای - عز و جل - گفت « وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ » . و نیز گفت : « وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » . و علم او يك علم است

۱- مو ، ما : علم مالا تعلم ۲- ما ، مو : نکنی محال - ۴- مو : گوید که

۵- مو : السفهاء ۶- مو ، ما : طلبند، که طلب عز ... بود مو ، که علم - مو : علم دنیا

۷- مو : هیچ است ما : از آن بلند تر که اگر علم نباشد به هیچ

ما : «فصل» : ندارد ۱۱ و ۱۱- ما : «تعالی» ندارد

۱۱- ما : واللّه اعلم ۱۳- ما : تعالی نهم

۱۲- ما «است» : ندارد ۱۴- ما ، مو : او این که

۱۷- مو ، ما : و خداوند تعالی گفت : ما : و خداوند گفت مو : و خدای تعالی گفت

۱۸- مو ، ما : بدان می داند همه.

که بدان همی داند جمله مَوْجُودَات و مَعْدُومَات را ، و خَلْق را باوی مَشَارَكْت نیست ، و مَتَجَزّی نه ، و از وی جدا نه. و دلیل بر عِلْمش ، ترتیبِ فِعْلش ، که فِعْل محکم ، علم فاعل اقتضا کند.

۵ پس عِلْم وی ، به اَسْرار لاجِق است ، و به ظواهر محیط ، طالب را باید که اَعْمال اندر مشاهده وی کند چنان که داند که او بدو و به افعال او بینا است .

حکایت : همی آید که : اندر بَصْرَه رئیس بود . به باغی از آن خود رفته بود . چشمش بر جمال زینِ برزگر افتاد. مرد را به شغلی بفرستاد ، و زن را گفت : « درها دربند ! » گفتا : « همه درها درستم الا یک در ، که آن نمی توانم در بست ! » گفت : « کدام در است آن ؟ » گفت : « آن در که میان ما و میان خداوند است - جلّ جلاله - » .
۱۰ مرد پشیمان شد و استغفار کرد .

حکایت : حاتم الأصم گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « چهار عِلْم اختیار کردم . از همه عالم پرستم » . گفتند : « کدام است آن ؟ » گفت : « یکی آن که بدانستم خدای را - تعالی - بر من حقّی است [مو ۱۹] که جز من نتواند گزارد کسی آن را . به ادای آن

۱- مو ، ما : می داند همه خلق را اندر آن

۲- ژ : متجزّی نیست... جدانیت .

۳- مو : ما : فعلش است ۴- مو ، ما : اظهار ما : مرید را باید .

۵- ما : چنان که او مو : چنانچه میداند اندر اعمال

۶- ما ، مو ، وی : الحکایت

ما ، مو : همی آرند

۶- ما : « جمال » ندارد ، مو : حسن

۸- ما ، مو : زن گفت مو : مرد را بفرستاد

ما : درستم ، مو : مگر

۹- ما ، مو : کدام دری

ما ، مو : میان ... جلّ جلاله : ندارد

۱۱- ما ، مو : « حکایت » ندارد . رحمة الله علیه که ،

۱۲- مو ، ما : همه علمهای

۱۳- ما ، مو : « تعالی » ندارد

ما ، دیگر ، در اینجا شماره دوم به جای یکم آمده است .

مشغول گشتم : دَیم آن که بدانستم که مرا رزقی است مَقسوم ، که به حُرص من زیادت نشود. از طَلَبِ زیادتی بر آسودم. سَیم آن که بدانستم که مرا طَالِبی است ، یعنی مرگ ، که از وی نتوانم گریخت. برگ آن را بساختم. چهارم آن که بدانستم که مرا خدای است - جَلَّ جَلَالُهُ - مُطَّلِع بر من . از وی شرم داشتم و ناکردنی را دست بداشتم ، ۵ که چون بنده عالم بود که خداوند - تعالی - بدو ناظر است . کاری نکند که به قیامت از وی شرم دارد .»

فصل : اَمَّا عِلْمِ بنده باید که در اُمُورِ خداوند - تعالی - باشد، و مَعْرِفَتِ وی. و فریضه بر بنده عِلْمِ وقت باشد. و آن چه بر مَوْجِبِ وقت به کار آید ظاهر و باطن . و این به دو قسم است : یکی اصول ، و دیگر فروع. ظاهرِ اصول ، قولِ شهادت ، و باطنش تحقیق ۱. مَعْرِفَتِ . و ظاهر فروع ، بَرَزَشِ مُعَامَلَتِ ، و باطنِ تصحیح نیت . و قیام هر يك از این ، بی دیگر محال باشد. ظاهر حقیقت ، بی باطن ، نفاق ، و باطنِ حقیقت ، بی ظاهر ، زَنْدَقَه . ظاهر شریعت ، بی باطن ، نَفَس ، و باطن ، بی ظاهر ، هَوَس . پس عِلْمِ حقیقت را سه رکن است : یکی عِلْمِ به ذاتِ خداوند. عَزَّ وَ جَلَّ. و وَحْدَانِیتِ وی ، و ثَنی تشبیه از ذاتِ پاك وی - جَلَّ جَلَالُهُ - ، و دیگر عِلْمِ به صفاتِ وی و ۱۵ احکام آن . و سدیگر عِلْمِ به افعال و حِکْمَتِ وی . و عِلْمِ شریعت را سه رکن

۱-۲- ما ، مو : « حرص » ندارد . ما : زیادت و کم

۳- ژ : او را ، ما : ازو مو : برگ آنرا بشناختم

۴- مو ، ما : خداوند ، ما ، مو : « جَلَّ جَلَالُهُ » ندارد. ما ، مو : از ناکردن دست باز داشتم چون.

۵- ما : « تعالی » ندارد ژ : چیزی نکند.

۷- ما : فصل دهم ، مو : که اندر

۹- ما ، مو : و آن بر دو قسمت یکی قسمت اصول و دیگر قسمت فروع

۱۰- ما ، مو : ورزش ، باطنش تصحیح

۱۱- ما ، مو : بی دیگری ، بی حقیقت باطن نفاق بود . ما ، مو : بی ظاهر نقص بود نَفَس بود

۱۲- ما ، مو : خداوند تعالی

۱۳- ما : از ذات وی و دیگر علم و صفات خداوند تعالی

۱۴- ما ، مو : سیوم علم ما ، مو : شریعت را نیز

است : یکی کتاب ، و دیگر سنت ، و سیم اجماع امت .

و دلیل بر علم به اثبات ذات و صفات پاک و افعال خدای - تعالی - لِقَوْلِهِ تَعَالَى : « فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » . و (مو . ۲) نیز گفت : « فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلِيكُمْ » . و نیز گفت : « أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ » . و نیز گفت : أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ ۝ كَيْفَ خَلَقَتْ » . و مانند این آیات بسیار است ، که جمله دلایند بر نظر کردن اندر افعال وی - تعالی و تَقْدُس - تا بدان افعال ، فاعل را به صفات وی ، بشناسند .

و پیغمبر گفت : صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « مَنْ عِلِمَ أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - رَبَّهُ وَ إِنِّي نَبِيُّهُ ، حَرَّمَ اللَّهُ - تَعَالَى - لَحْمَهُ وَ دَمَهُ عَلَى النَّارِ » .

اما شرط علم به ذات خداوند - تعالی - آن است که : عاقل و بالغ بداند که : ۱ . خداوند - تعالی - موجود است اندر قدم ذات خود ، و بی حد و بی حدود است ، و اندر مکان و جهت نیست . و ذاتش موجب آفت نیست . از خلقت کسی مانند نیست . وی را زن و فرزند نیست . هر چه اندر و هم صورت گیرد ، و اندر خرد اندازه بندد ، وی - جَلَّ جَلَالُهُ - آفریدگار آن است ، و دارنده و پروردگار آن ، لِقَوْلِهِ - تَعَالَى : « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » .

۱۵ و اما علم به صفات وی آن است که : بدانی که : صفات وی - تعالی - بدو موجود است ، که آن نه وی است و نه جز وی . بدو قایم است ، او به خود قایم و دایم . چون علم و قُدْرَت و حیات و ارادت و سَمْع و بَصَر و کلام و بقاء ، لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ » . و نیز گفت : « وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » . و نیز گفت : « هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » . و نیز گفت : « وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » . و نیز گفت : « فَعَالٌ لِمَا يَرِيدُ » . و ۲ . نیز گفت : « قَوْلُهُ الْحَقُّ » .

۲- مو : صفات افعال ما ، مو : لقوله عز و جل ، قول اوست . ۳- مو : هو مولیکم .

ما : اَلَمْ تَرَالِي ... ندارد . ۵- ما ، مو : آن به نظر کردن . ما ، مو : « تقدس » ندارد .

۶- ما ، مو : صفات فاعل را بشناسی . ۷- ما ، مو : و نیز گفت رسول

۹- ما ، مو : بداند که حق تعالی . ۱۰- ما : بذات . ۱۱- ما ، مو : از خلقتش مانند .

۱۲- و هم تو ۱۶- ما ، مو : بدو موجود و بدو قائم و ویرا دایم است آن صفات چون ...

۱۷- ما ، مو : چنان که خدای تعالی گفت

۱۸- ۲۰- ما : این آیه ها را جا به جا آورده است و در مو « قوله الحق » و « لهُ الْمُلْكُ » اضافه دارد .

اما علم به اثبات افعال وی آن است که : بدانی که : وی - تعالی و تقدس - آفریدگار خَلْقان است ، و خالق افعال ایشان است ، و عالم نابوده ، هست به فعل وی شده است . مقدر خیر و شر است ، خالق نفع و ضرر است ، لقوله - تعالی - : « اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ » .

و دلیل بر اثبات احکام شریعت آن است که : بدانی که : از خداوند - تعالی - به ما ۵ رسولان آمدند با معجزه های ناقص عادت . و رسول ما ، مُحَمَّد مصطفی - صلی الله علیه و سلم - حق است ، و وی را معجزات بسیار است . و آن چه ما را خبر داده است از غیب و عین ، جمله حق است . رکنی اول از شریعت کتاب است ، لقوله - تعالی - : « مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ » . و دیگر سنت است : لقوله - تعالی - : « وَمَا آتَيْنَاكَ الرَّسُولَ فَخُذْهُ وَمَا نَهَيْكَ عَنْهُ فَانْتَهَ » و سدیگر اجماع امت است . لقوله - صلی الله علیه و سلم - : ۱ . « لَا يَجْتَمِعُ أَمْنِي عَلَى الضَّلَالَةِ عَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ » .

و در جمله احکام حقیقت بسیار است . اگر کسی خواهد تا جمله را جمع کند ، نتواند ، از آن که لطایف خداوند - تعالی - را نهایت نیست .

فصل : بدان که گروهی اند از ملاحده - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - که مرایشان را سوفسطاییان خوانند . و مذهب ایشان آن است که : « به هیچ چیز علم درست نیاید ، و علم خود نیست ! » ۱۵ با ایشان گوییم که : این دانش که می دانید که : « به هیچ چیز علم درست نیاید » درست هست یا نی ؟ اگر گویند : « هست » ، علم اثبات کردند . و اگر گویند : « نیست » ، پس چیزی که درست نیاید ، آنرا معارضه کردن محال باشد ، و با آن کس سخن گفتن از خرد نبود .

و گروهی از ملاحده - که تعلق بدین طریق دارند . همین گویند که : « علم ما به هیچ ۲ . چیز درست نیاید ، پس ترك علم ما را تمام تر از اثبات آن باشد . » و این از حَق و ضلالت و جهالت ایشان بود ، که ترك علم از دو بیرون نباشد . یا به علمی بود یا به جهلی ،

۱- مو : و اما ، « تقدس » ندارد . ۲- ما ، مو : به فعل وی هست شده است . ۳- مو : و خالق ، ما : « و » ندارد . مو : ضرر چنانکه گفت . ۴- مو : « اثبات » ندارد . ما : اثبات شریعت ۶- مو : و او را ۷- ما ، مو : است چنانکه گفت عز من قایل : « فیه » ۸- ما ، مو : محکمات من ام الكتاب ۹- ما : سپوم ما ، مو : چنان که رسول گفت . ۱۰- ما : لا يجتمع ۱۱- مو : و اگر . ۱۲- ما : از آنکه لطایف خداوند عز اسمه .

۱۳- ما : فصل یازدهم ، ما : ملحد ۱۵- ما : گوییم تا ایشان ما : درست نباشد ، مو : درست نیست

۱۶- ما ، مو : یا نه ، مو : پس علم را ۱۹- ما ، مو : طریقت دارند همچنین ۲۱- مو : بیرون نبود .

پس علم مر علم را نفی نکند و ضد نیاید ، و به علم ترك علم محال باشد . مانند اینجا جهل . و چون درست شد که نفی علم ، جهل باشد ، و ترك آن به جهل بود ، و جاهل مذموم باشد ، و جهل قرینه کفر ، باطل باشد ، که حق را به جهل تعلق نبود ، و این خلاف جمله مشایخ است . و چون این قول را مردمان بشنیدند ، و بدین ارتکاب کردند ، و گفتند که : « مذهب

۵ جمله اهل تصوف این است و روش شان چنین ، تا اعتقاد ایشان مشوش شد ، و از تمییز کردن حق از باطل باز ماندند . و ما امور جمله به خداوند - تعالی - تسلیم کردیم ، تا در بار ضلالت خود همی باشند . اگر دین گریبان گیر ایشان گرددی ، تصوف بهتر از این کنند ، و حکم رعایت را دست بدارندی ، و اندر دوستان خدای (مو ۲۳) - عز و جل - بدین چشم ننگرندی ، و احتیاط روزگار خود نکوتر کنند . »

۱۰ . و اگر قومی از ملاحده تعلق به احرار کردند ، تا به جمال ایشان ، از آفتهای خود رستگار گردند و اندر سایه عز ایشان زندگانی کنند . چرا باید که همگنان را بر ایشان قیاس گیرند ، و اندر معاملت ایشان مکابره عیان بردست گیرند ، و قدر ایشان اندر این در زیر پای آرند .

و مرا با یکی از منتسبان علم - که کلاه رعونت را ، عز علم نام کرده است ، و متابعت ۱۵ هوارا سنت رسول - صلی الله علیه و سلم - ، و موافقت شیطان را ، سیرت آیمه - ، مناظره یی همی رفت . اندر آن میان گفت : « ملاحده دوازده گروهند : يك گروه اندر میان متصوفه اند . » گفتم « اگر يك گروه در میان ایشان ، یازده گروه اندر میان شما اند . ایشان خود را از يك گروه ، بهتر نگاه توانند داشت که شما از یازده گروه ! »

-
- ۱ - ما : مو : نکند ضد ، مو : محال بود . ۲ - ما ، مو : آن جهل ، مو : جهل بود
 - ۳ - ما ، مو : باطل بود . ۴ - ما ، مو : جمله مردمان ، مو : برین ارتکاب . ۵ - مو : اعتقادشان ، ما ، مو : گشت . ۶ - مو : جمله را . ۷ - ما : اندر ضلالت . مو ، ما : گریبان ایشان گیرد (گیرندی)
 - تصرف ۸ - ما ، مو : ندادندی ، از دست ندادندی : دوستان حق ، مو : ندارد . ۹ - ما : نیکوتر از این به احرار . ۱۰ - ما ، مو : بدین احرار . ۱۱ - ما : با ایشان ، مو : همه را با . ۱۲ - ما ، مو : قیاس کنند . ۱۳ - ما : اندر پای آرند . ۱۴ - ما ، مو : متصف گوید که مرا یا ، ما ، مو : کرده بود .
 - ۱۶ - مو : اندر میانه : ما : دوازده گروه گشتند .
 - ۱۷ - ما ، مو : در میان ایشانند .
 - ۱۸ - ما ، مو : از آن بهتر .

اما این جمله از نتیجه فتور زمانه است ، و آفتهایی که پدیدار آمده است . و خداوند تعالی - پیوسته اولیای خود را اندر میان قومی، مستور داشته است ، و آن قوم را از جهت ایشان اندر میان خلق مهجور داشته . و نیکو گفته است آن پیر پیران، و آفتاب مریدان ، علی بن بنّادار الصّیرفی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « فَسَادُ الْقُلُوبِ عَلَى حَسْبِ فَسَادِ الزَّمَانِ وَ أَهْلِهِ . » .

اکنون من فصلی اندر آقاویل ایشان بیارم، تا تنبیهی باشد مر آنرا که از حقّ - تعالی - ، عنایتی اندر کار وی صادق است از منکران بدین طایفه ، وَ بِاللّهِ التَّوْفِيقُ .

فصل: محمد بن الفضل البلخی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « الْعُلُومُ ثَلَاثَةٌ : عِلْمٌ مِنَ اللَّهِ ، وَ عِلْمٌ مَعَ اللَّهِ ، وَ عِلْمٌ بِاللَّهِ . »

۱ . عِلْمٌ بِاللَّهِ ، عِلْمٌ مَعْرِفَتِ است که همه اولیای او ، او را بدو دانسته اند ، و تا تعریف و تعرّف او نبود ، ایشان ویرا ندانستند. از آن چه همه اسباب اکتساب مطلق از حقّ - تعالی - - منقطع است . و عِلْمٌ بنده مر معرفت حقّ را عِلَّتْ نگردد ، که عِلَّتْ معرفت وی تعالی و تقدّس - هم هدایت و اعلام وی بود .

و عِلْمٌ مِنَ اللَّهِ عِلْمٌ شریعت بود ، که آن از وی به ما ، فرمان و تکلیف است . و عِلْمٌ مَعَ اللَّهِ ، عِلْمٌ مقامات طریق حقّ ، و بیان درجات اولیا بود . پس معرفت ، ۱۵ بی پذیرفت شریعت ، درست نیاید. و برزش شریعت، بی اظهار مقامات ، راست نیاید . و أَبُو عَلِيٍّ ثَقَفِي - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گوید : « الْعِلْمُ حَيَاةُ الْقَلْبِ مِنَ الْجَهْلِ ، وَ نُورُ الْعَيْنِ مِنَ الظُّلْمَةِ . » : « علم زندگی دل است از هرگز جهل ، و نور چشم یقین است از ظلمت کفر . » و هر که را عِلْمٌ معرفت نیست ، دلش به جهل مرده است . و هر که را عِلْمٌ شریعت نیست ، دلش به نادانی بیمار است . پس دل کفار مرده باشد ، که به خداوند - تعالی - - جاهلند ، و دل اهل غفلت بیمار ، که به فرمانهای وی جاهلند .

ابو بکر و راق ترمذی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - { مو ۲۵ } : « مَنْ اِكْتَفَى بِالْكَلَامِ مِنَ الْعِلْمِ

۱- ما ، مو : فترها ، فترهای زمانه ، که پیدا آمده . ۵- مو : و أهلها .

۶- ما ، مو : اکنون ما... از ... بیاریم ، بود مر آنرا . ۷- ما ، مو : که در کار او . ۱۰- ما ، مو : معرفت بود . همه انبیا و اولیا

۱۱- ما ، مو : وی نبود . ما : مطلق حقّ . ۱۳- ما ، مو : و تقدّس : ندارد .

۹- ما : اولیا است . مو : اولیای اوست است . ۱۶- ما ، مو : بی پذیرفتن . ۱۰- ما : ورزش مو : راست نه .

۱۷- ما : و گویند که مو : گفته . ۱۸- ما ، مو : هرگز . ۲۰- مو : بیمار باشد . ۲۱- مو : و ابوبکر .

دُونَ الزُّهْدِ تَزْتَدَقَ، وَ مَنْ اُكْتَفَى بِالْفِقْهِ دُونَ الْوَرَعِ تَفْسُقُ. « هر که از عِلْمِ توحید، به عبارت بسنده کند، و از اضداد آن روی نگرداند، زندیق شود. و هر که به عِلْمِ شریعت و فقه بی وَرَع بسنده کند، فاسق گردد. » و مراد اندر این آن است که: بی مَعَامَلَت و مَجَاهَدَت تجرید توحید، جَبَر باشد، و مَوْحِد، جَبَری قول و قَدَری فِعْل باشد، تا رَوْش ۵ وی اندر میان جَبَر و قَدَر دَرَسْت آید.

و این حقیقت آن است که آن پیر گفت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ: « التَّوْحِيدُ دُونَ الْجَبَرِ وَ فَوْقَ الْقَدَرِ. » پس هر که بی مَعَامَلَت به عبارت آن بسنده کند، زندیق شود. و اَمَّا فِقْهٌ رَا شَرْطَ، اِخْتِطَاطٌ وَ تَقْوَى بِاشِدْ: هر که به رَخْص و تَاوِیلات و تَعَلَّقِ شَبَهات مشغول گردد، و بدون مَذْهَب به کَرْدِ مَجْتَهِدان گردد مر آسانی را، زود باشد که به فِسْق در ۱. افتد. و این جمله از غَفَلَت پدیدار آید.

و نیکو گفته است شیخ المشایخ یَحْیٰی بن مَعَاذِ الرَّازِی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « اجْتَنِبْ صُحْبَةَ ثَلَاثَةِ اَصْنَافٍ مِنَ النَّاسِ : اَلْعُلَمَاءِ الْغَافِلِیْنَ ، وَ الْفُقَرَاءِ الْمُدَاهِنِیْنَ ، وَ الْمَتَّصِقَةَ الْجَاهِلِیْنَ. »

اما علمای غافل، آنان باشند که دنیا را قِبْلَهُ دِلِ خود گردانیده باشند، و از شرع، ۱۵ آسانی اختیار کرده، و پَرَسْتش سلاطین {مو ۲۶} بردست گرفته، و درگاه ایشان را طوافگاه خود گردانیده، و جاه خَلْق را مَحْرَابِ خود کرده، و به غُرُور زیرکی خود فریفته گشته، و به رَقَتِ کلام خود مشغول شده، و اندر ایَمه و استادان، زبان طَعْن برگشاده، و به قَهَر کردن بزرگان دین، به سخنی - که بر وی زیادت آوردن بَوَد - مشغول گشته. آنگاه اگر کَوْنِیْن اندر پِلَهِ ترازوی وی نهند، پدیدار نیاید. {۲۴ ما} آنگاه حَقْد و ۲. حَسَد را مَذْهَب گردانیده.

۱- مو: ما: فقد تَفَسَّقَ ۲- ما، مو، آن پسند ۴- مو: باشد. جبر. ما، مو: فعل باید.

۶- ما، مو: و این قول حقیقت ۷- ما، مو: پس هر که از علم توحید،... و از اضداد آن روی نگرداند

۸- مو: و تقوی بَوَد و، ما، مو: هر که به علم فقه و شریعت بی وَرَع بسنده کنند و به رخص.

۹ و ۱- مو، ما: به فسق اندر... پدید آید. ۱۱- ما، مو، و نیکو گفت آن.

۱۵- مو: سلاطین و ظله. ۱۶- ما، مو: خود ساخته... خود گردانیده. ۱۷- ما، مو: شده به دَقْت ما: مشغول گشته

ما: اندر استادان ما، مو: طعنه دراز کرده. ۱۸- ما: به سخن زیادتی، مو: بسخن زبانی ما، مو: مشغول شده.

۱۹- ما: کونین را اندر ما: وی نهی، مو: اونهی، ما، مو: پیدا نیاید

در جمله این همه علم نباشد . و علم صفتی بود که انواع جهل از موصوف آن بدان منتفی باشد.

اما فقرای مَداهنین ، آنان باشند که چون فعل کسی بر موافقتِ هوای وی باشد - اگرچه باطل بود - بر آن فعل ، ویرا مدح گویند ، و چون بر مخالفتِ هوای ایشان کاری کنند - اگرچه حق بود - ویرا بدان ذم کنند ، و از خلق به معاملتِ خود جاه بیوسند . و بر باطل مر خلق را مَداهنت کنند .

اما متصوِّف جاهل آن بود که صحبت پیری نکرده باشد ، و از بزرگی آداب نیافته ، و گوشمال زمانه نهشیده ، و به نابینایی ، کبودی اندر پوشیده باشد ، و خود را در میان ایشان انداخته ، و در بی حرمتی طریق انبساطی می سپرد اندر صحبت ایشان ، و حَقِّ وی ، ویرا بر آن داشته که جمله را چون خود پندارد . و آنگاه طریق حق و باطل بر وی مشکل بود .

پس این سه گروه را که آن موفق یاد کرد ، و مرید را از صحبت ایشان اعراض فرمود ، مراد آن بود که ایشان اندر دعاوی {مو ۲۷} خود کاذب بودند و اندر روش ناقص .

ابو یزید بسطامی - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - گوید : « عَمَلْتُ فِي الْمَجَاهِدَةِ ۱۵ ثَلَاثِينَ سَنَةً ، فَمَا وَجَدْتُ شَيْئًا أَشَدَّ عَلَى مِنَ الْعِلْمِ وَ مُتَابَعَتِهِ . »
گفت : « سی سال مجاهدت کردم . بر من هیچ چیز سختتر از علم و متابعت آن نیامد . »

۲۰۱ : ما ، مو : منتفی شود .

۳- ما ، مو : قرأ ، مَداهن آن باشد مو : فقراء ، مَداهن مو : کسی فعلی ، ما ، مو : وی کند

۴- ما ، مو : آن فعل ما ، مو : و یا بدان مدح گوید ، و چون کسی ، هوای او کاری کند

۵- ما : ذم کند ما ، مو : جاه طمع دارد . ما ، مو : مَداهنت کند .

۷- ما ، مو : که در ، نبوده باشد ، نیافته بود و خود را در میان خلق افکنده .

۹- ما : انداخته باشد ، و به بی حرمتی ، و حق وی را بدان داشته .

۱۱- ما ، مو : مشکل وی پوشیده بود .

۱۲- ما ، مو : که آن پیر موفق ما : مرید انرا

۱۳- مو : اندر دعاوی ما : دعاوی سخت

۱۶- ما : سخت تر

و در جمله قدم بر آتش نهادن ، بر طبع ، آسانتر از آن که بر موافقتِ عِلْم رفتن ، و بر صراط ، هزار بار گذشتن ، بر دل جاهل ، آسانتر از آن آید که يك مساله از عِلْم آموختن ، و اندر دوزخ خیمه زدن نزدیک فاسق دوستر که يك مساله از عِلْم کار بستن .

پس بر تو بادا عِلْم آموختن و اندر آن کمال طلبیدن . و کمالِ عِلْم بنده ۵ جهل بود به عِلْم خداوند - عَزَّ اسْمُهُ - . باید که چندان بدانی که بدانی که ندانی ! و این آن معنی بود که بنده جز عِلْم بندگی نتواند دانست . و بندگی حجاب اعظم است از خداوندی . یکی اندرین معنی گوید - شعر :

الْعَجْزُ عَنْ دَرْكِ الْاِدْرَاكِ اِدْرَاكِ وَالْوَقْفُ فِي طَرَقِ الْاِخْيَارِ اِشْرَاكِ
آن که نیاموزد و بر جهل مصر باشد ، مُشْرَك بود و آن که بیاموزد و اندر کمال عِلْم ۱۰ خود ویرا معنی ظاهر گردد ، و پندار عِلْمش برخیزد ، و بداند که عِلْم وی به جز عَجْز اندر عِلْم ، عاقبت وی نیست ، که تسمیات را اندر حق معانی تأثیری نباشد . عَجْز او از دریافت عِلْم ، دریافت باشد . وَاللَّهِ اَعْلَمُ .

۲- ما ، مو : از آن بود که يك مسئله .

۳- مو : دوستر از آن بود بر فاسق ما : مسئله به کار بستن .

۴- ما ، مو : بر تو باد بعلم .

۵- ما ، مو : خداوند باید . ما : نمیدانی .

۷- ما ، مو : خداوند ، و یکی اندرین .

۹- ما ، مو : جهل خود مقر .

۱۰- ما ، مو : منفی (و زیر کلمه دارد : نفی کننده) ظاهر گردد .

۱۱- مو : علم نیست .

۱۲- ما : دریافته باشد . ما ، مو : « وَاللَّهِ ... » ندارد .

باب الفقر

بدان که درویشی را اندر راه خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - مَرَّتَبَتی عظیم است ، و درویشان را خَطَری بزرگ . کَمَا قَالَ اللَّهُ - تعالی - : « لِّلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْضَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَقُّفِ . » ۵ و نیز گفت : « ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ . » و نیز گفت : « تَتَجَا فِي جَنُوبِهِمُ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا . » و رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فقر را اختیار کرد و گفت : « اَللَّهُمَّ احْنِنِي مِسْكِينًا وَ اَمْتِنِي مِسْكِينًا وَ احْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ . » و نیز گفت : در روز قیامت خداوند - تعالی - گوید : « اَدْنُوا مِنِّي احْبَائِي ، فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ : ۱ . مَنْ احْبَائِكَ ؟ فَيَقُولُ : فَقَرَاءُ الْمُسْلِمِينَ . » و مانند این آیات و روایات بسیار است ، تا حدی که از مشهوری به اثبات آن حاجت نیاید مرصحت دلائل را .

و اندر وقت پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فقراء مهاجرین بودند . آنان که اندر حَکَم اَدای عِبُودِيَّت و صَحبت پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - نشسته بودند اندر مَسْجِدِ وی ، و از اشغال به کَلَى اعراض کرده ، و به ترك مَعَارَضِه بگفته ، و خداوند را - ۵ ۱ تعالی به دادن روزی خود مستحار داشته ، و توکل بروی کرده ،

۱- ما : باب الثانی فی الفقر ، مو : باب فی الفقر .

۲- ما ، مو : خداوند مرتبتی ، ما : مرتبه عظیم ، مو : عظیم .

۳- ما ، مو : چنان که خدای عز و جل گفت .

۷- ما : و رسول الله ، ما : فقر . ۹- ما ، مو : گوید ، ما ، مو : فَيَقُولُ الْمَسَاكِينُ مانند .

۱۰- ما ، مو : روایات و اخبار ، ما : مو : آن به اثبات .

۱۱- ما : حاجت نیاید ... دلیل ز : فقرا و .

۱۲ و ۱۳- ما ، مو : بوده اند ، ما ، مو : حَکَم حق تعالی آداب عِبُودِيَّت و متابعت .

۱۴- ما ، مو : جمله اعراض کرده به ترك .

۱۵- ما ، مو : خداوند تعالی ما ، مو : باور داشته .

تا رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مأمور بود به صحبت و قیام کردن حق ایشان . چنان که فرمود - عَزَّ مَنْ قَائِلٌ - : « وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ » . و نیز گفت : « وَلَا تَعُدَّ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا . » تا رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - هر کجا یکی از ایشان بدیدی ، گفتی : « مادر و پدرم فدای آنان باد ! که خداوند تعالی -

بر من از برای ایشان عتاب کرد ! »

پس خداوند - تعالی - مَرَقَر را مَرَّتَبَتی و دَرَجَتی بزرگ داده است ، و مَرَقَر را بدان مَخْصُوص گردانیده ، تا به ترك اسباب ظاهری و باطنی گفته اند ، و به كَلَّت به مَسَبَب رجوع کرده ، تا فَقَر ایشان ، فخر ایشان گشت ، تا به رفتن آن نالان شدند ، و به آمدن آن ۱ . شادمان گشتند ، و مر آن را در کنار گرفتند و به جَز أَخَوَاتِ آن را جمله خوار گرفتند . اَمَّا فَقَر را رَسْمی و حَقِیقَتی است : رَسْمَشِ اِفْلَاسِ اضْطِرَّارِ است ، و حَقِیقَتَشِ اِقْبَالِ اختیاری . آن که رسم دید به اسم بیارامید ، و چون مُرَاد نیافت از حَقِیقَتِ برمید . و آن که حَقِیقَتِ یافت ، { ۲۷ ما } روی از مَوْجُودَاتِ پرتافت ، و به فَنَائِ كُلِّ اَنْدَرِ رُؤِیْتِ كُلِّ به بقای كُلِّ بَشْتَاغَتِ . « مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سِوَى رَسْمِهِ ، لَمْ يَسْمَعْ سِوَى اِسْمِهِ » .

۱ - ما ، مو : تا : ندارد ، مو : مأمور بوده ، ما ، مو : بحق .

۲ - ما ، مو : خدای تعالی گفت ، قوله عَزَّ ... ، قوله عَزَّ وَجَلَّ .

۴ - مو : « مَنْ ... ذِكْرِنَا » ندارد .

۵ - ما : یکی را ، ما : خدای تعالی از برای ، مو : با من از .

۷ - ما : خداوند عَزَّ وَجَلَّ مَرَقَر را مَرَّتَبَتی و درجه ، ما ، مو : و فقر را بدان .

۸ - ما ، مو : تا ترك و به كَلَّت : ندارد . مو : از تَكَلَّف .

۹ - ما ، مو : نالان و به آمدن .

۱۰ - مو : شادان .

۱۱ - ما ، مو : و اَمَّا فقر را حَقِیقَتی و رسمی است . مو : اضطرار .

۱۲ - مو : اختیار ، با رسم .

۱۳ - ما : روی موجودات .

پس فقیر آن بود که هیچ چیز نباشد، و اندر هیچ چیز خلل نه. به هستی اسباب غنی نگردد، و به نیستی آن محتاج سبب نه. وجود و عدم اسباب، به نزدیک فقرش یکسان بود. و اگر اندر نیستی خرم تر بود نیز روا بود. از آن چه مشایخ گفته اند که: {مو. ۳۰} «هر چند درویش دست تنگ تر بود، حال بر وی گشاده تر بود، ازیرا که وجود معلوم، مر ۵ درویش را شوم بود، تا حدی که هیچیز را در بند نکند، الا بدان مقدار که لابد باشد اندر بند شود.»

پس زندگانی دوستان حق با اللطاف خفی و اسرار بهی است با حق، نه به آلات دنیای غدار و سرای فجار. پس متاع، مناع باشد از راه رضا. حکایت: همی آید که: درویشی را با ملکی ملاقات افتاد. ملک گفت: «حاجتی ۱. بخواه.» گفت: «من از بنده بندگان خود، حاجت نخواهم!» گفت: «این چگونه باشد؟» گفت: «مرا دو بنده اند که هر دو خداوندان تواند: یکی حرص، و دیگر طول امل.»

و رسول گفت: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «الْفَقْرُ عَزَّ لَاهِلُهُ.» پس چیزی که اهل را عز بود، مرنا اهل را ذل بود. و عِزَّش آن است که فقیر مَحْفُوظُ الْجَوَارِحِ بود از زَلَل، و ۱۵ مَحْفُوظُ الْحَالِ از خِلَل، نه بر تَنَشُّ مَعْصِيَةٍ و زَلَّتْ رُود، و نه بر حَالَشِ خِلَل و آفت صورت گیرد. از آن چه ظاهرش مَسْتَفَرِّقُ نِعَمِ ظَاهِرَةٍ بود، و باطنش مَتَبِعُ نِعَمِ بَاطِنَةٍ. تا تَفَسُّشِ رُوحَانِي بود، و دَلِّشِ رَبَّانِي {۲۸ ما}، خَلْق را بدو حواله نماند، و آدم را بدو نسبت نه. تا از حواله خَلْق و نسبت آدم فقیر بود، و به مَلِكِ این عالم غنی نگردد اندرین عالم، و به مَلِكِ آن عالم غنی نگردد اندر آن عالم. و کَوْنِینِ اندر پَلَّةِ تَرازوی فَقَرَشِ به پَرِ پَشَه ۲. نَسَنَجَد، {مو ۳۱} و یک نفس وی اندر هر دو عالم نَكَنَجَد.

۱- ما: خلل نیاید و مو: چیزش خلل نیامد و ۲- ما: مو: سبب احتیاج او نشود.

۳- ما: در نیستی مو: خورم تر ما، مو: نیز ندارد. ۴- ما، مو: تنگ دست تر بود، روا بود که حال ز: ازیرا چه.

۵- ما: تا که هیچ چیز ز، ما، مو: الا هم بدان مقدار اندر شود. ۷- ما، مو: به الطاف ما: اسرار آنها مو: اسرار بهتر.

۸- ما: از راه رضا گفت. ۹- ما: آورده اند، مو: الحکایت آورده اند ما: گفت به درویش که، مو: از من.

۱۰- ما، مو: درویش گفت: من ما: ملک گفت: این ما: درویش گفت، مو: چگونه بود.

۱۱- ما، مو: که آن هر دو ۱۲- ما: پس فقر. ۱۳- مو، ما: ذلل بود.

۱۴- ما: الحال بود از خلل ما، مو: ذلت رود... صورت گذرد. ۱۵- ما، مو: ظاهر بود، باطن ما: مو: تنش روحانی.

۱۶- ما، مو: ربانی بود، حواله نماید، حواله خَلْق. ۱۷- ما، مو: فقیر باشد مو: این عالم غنی ۱۸- ما: فقرش ترازوی.

۱۹- ما: وی در.

فصل : و خلاف کرده اند مشایخ این قصه - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - اندر فقر و غنا ، تا کدام فاضل تر است اندر صفات خَلْق . از آن چه خداوند - تَعَالَى - غَنَى بر حقیقت است و کمال اندر جمله اوصاف ویرا است . جَلَّ جَلَالُهُ - . یَحْيَى بن معاذ الرازی و أَحْمَد بن أَبِي الحواری و حارث المحاسبی و أَبُو العباس عَطَا و رُوَیْم و ابوالحسن بن شَمْعُون ، ۵ و از متأخران: شیخ المشایخ أَبُو سَعِيد فَضْلُ اللَّهِ بن مُحَمَّد المیهنی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَ أَجْمَعِينَ - بر آنند که : غِنَا فاضل تر که فقر . و دلیل آرند که : غِنَا صِفَتِ حَقِّ - تَعَالَى - است ، و فقر بر وی روا نیست . پس اندر دوستی صفتی که مشترک باشد میان بنده و خداوند - تَعَالَى - تمام تر بود از آن صفت که بروی - تَعَالَى و تَقْدُس - روا نباشد . گوئیم : این شرکت اندر اسم است نه در معنی ، که شرکت معنی را مِمَّا ثَلَّثَ باید . چون ۱ . صفات وی قدیم است و از آن خَلَقِ مَحْدَث . این دلیل باطل بود .

و من همی گویم - که علی بن عثمان الجلابی ام - وَ فَقِنَى اللَّهُ بِالْخَيْرِ - که : غِنَا مَرَحَقَ را نامی است به سزا ، و خَلَقِ مُسْتَحَقِّ این نام نباشند ، و فَقَرِ مَرَحَقِ را نامی است به سزا ، و بر حق آن نام روا نباشد . و آن که به مجاز مر کسی را غَنَى خوانند نه چنان بود که غَنَى بر حقیقت بود . و نیز دلیل واضح ترین آن که غِنَا ی ما به وجود اسباب بود ، و ما ۱۵ مُسَبَّبُ باشیم {مو ۳۲} اندر حال قبول اسباب ، و وی مُسَبِّبُ الاسباب است ، و غِنَا ی وی را سَبَبِ نیست . پس شرکت اندرین صفت باطل بود . و نیز چون اندر عَیْن ، شرکت روا نیست ، کس را با وی اندر صفت هم روا نباشد . و چون اندر صفت روا نبود ، اندر اسم هم روا نبود . مانند اینجا تسمیه ، و تسمیه نشانی است میان خَلْقِ و آن را حَذَى .

۱- ما : مشایخ ... الله ندارد . مو : این قضیه را ما : مو : در .

۳- ما ، مو : جلّ جلاله : ندارد . مو : الجوّاری ۴- ما ، مو : ابوالعباس بن عطا .

۵- مو : مُحَمَّد المصی ما ، مو : رَحِمَهُمُ اللَّهُ جمله ، رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى جمله .

۶- ما ، مو : فاضلتر است از ما : مو : دلیل کنند ، حق است تقدّس و تعالی .

۷- ما ، مو : نباشد پس ما ، مو : خداوند تمام تر .

۸- ما ، مو : از آن که بر خداوند تعالی آن صفت ما ، مو : گوئیم که این ... اسم نه .

۹- ما ، مو : اندر معنی ، مو : قدیم بود .

۱۱- ما : مو : می گویم ما : جلابی رحمه الله علیه ، مو : رضی الله عنه .

۱۲- ما : سزا است . ۱۳- مو : و فقر نامی است مر خلق را ... حق تعالی آن روا نباشد .

۱۴- ما ، مو : واضح تر . ۱۶- ما ، مو : عین ذات .

۱۷- مو : کسی ... روا نبود .

۱۸- ما ، مو : نباشد و مانند ما : خلق و آن خدای است . ما : حَذَى نیست ، مو : ندارد .

پس غنا مر خدای - تعالی - را آن است که وی را به هیچ کس و هیچ چیز نیاز نیست ، و هر چه خواهد کند . مرادش را دافعی نی ، و قدرتش را مانعی نی . و بر قلبِ اعیان و آفرینش ضدّین توانا ، و همیشه بدین صفت بود و باشد . و غنای خَلْقِ مَنَالِ معیشتی ، و یا وجودِ مَسْرُوتی ، یا رَسْتَن از آفتی ، یا آرام به مَشاہِدَتی . و این جَمَلَه مَحْدَث و مُتَغَیِّر بود ،

۵ و مایه طلب و تَحَسُّر ، و مَوْضِع عَجَز و تَذَلُّل . پس این اسم بنده را مَجَاز بود و حق را - تعالی - حقیقت ، لقوله - تعالی - : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ » و نیز گفت : « وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ » .

و نیز گروهی از عوام گویند : « توانگر را فضل نهیم ، بر درویش ، ازیراکه خداوند - تعالی - او را اندر دو جهان سعید آفریده است و مَنّت توانگری بروی نهاده . » و آن گروه ،

۱۰ اینجا ، غنای کَثَرَتِ دنیا ، و یافتنِ کام ، و راندنِ شهوت خواهند . و بر این دلیل کنند که : بر غنا شُکْر فرمود ، و اندر فقر (مو ۳۳) صَبْر . پس صَبْر اندر بلا بود ، و شکر اندر نِعْمًا . و به حقیقت (۳۰ ما) نِعْمًا فاضلتر از بلا بود . گوئیم : بر نعمت شکر فرمود ، و شکر را عَلَتِ زیادتِ نعمت گردانید . و بر فقر صَبْر فرمود ، و صبر را عَلَتِ زیادتِ قُرْبَت گردانید . لقوله - تعالی - : « لَنْ شُكْرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ . » و نیز گفت : « إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ . »

۱۵ هر که اندر نعمتی که اصل آن غَفَلَت است شکر کند ، غَفَلَتش بر غَفَلَتِ زیادتِ کنیم . و هر که اندر فقری که أَصْلِ آن بَلِیَّت است ، صبر کند ، قُرْبَتش بر قُرْبَتِ زیادتِ کنیم .

اما آن غنایی که مَشایخ مر آن را فضل نهند بر فقر ، مرادشان نه آن بود که عوام مر آن را غنا خوانند ، که این غنا ، یافتِ نِعَم بود ، و آن غنا یافتِ مَنَعِم . پس یافتِ وَصَلَت چیزی دیگر بود ، و یافتِ غَفَلَت چیزی دیگر .

۱- ما : بر خدای ، مو : حق خدای ، ما : تعالی آن است ، ما ، مو : هیچ چیز . ۲- ما : دافع نه ، مو : دفع نه ، ما ، مو : مانع نه

۳- مو : آفرینشی ما ، مو : و همیشه باشد ما : مثال ، مو : ندارد .

۴- ما ، مو : باوجود ما ، مو : حدث و تغیر . ۶- مو : حقیقت را

۷- ما ، مو : وَاللَّهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيد ۸- مو : گویند که ما : تَوَكَّر ۹- ازیراچه .

۹- مو : خدای عزّ و جلّ ، ما : خداوند عزّ و جلّ ما - و این گروه .

۱۰- ما ، مو : از غنای ما ، مو : کلام بشریّت ۱۱- مو : شکر فرموده مو : نعماً بود .

۱۲- مو : گوئیم که . ۱۳- مو : نعمت گردانیده مو : قُرب گردانید .

۱۴- مو ، ما : تعالی گفت ، ما : و گفت ، و شکر را زیادتِ نعمت کرد و گفت لَنْ شُكْرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ هر که .

۱۵- ما ، مو : غَفَلَت بر غَفَلَتش . ۱۷- ما ، مو : آن غنا ، ما : بر فقیر ما ، مو : نه این باشد .

۱۸- ما ، مو : گویند که غنا یافتِ نعمت بود .

شیخ ابو سعید - رحمة الله عليه - گوید : « الْفَقْرُ هُوَ الْغِنَى بِاللَّهِ » و مراد از این کشف ابدی باشد به مشاهدت حق . گویم : مکاشف ، مَمَكِنُ الْحِجَابِ باشد . پس اگر این ، صاحب مشاهدت را مَحْجُوب گرداند از مشاهدت ، محتاج آن گردد یا نه ؟ اگر گوید : نگرود . محال باشد . و اگر گوید : گردد ، گویم : چون احتیاج آمد ، اسم غنا ساقط شد . و نیز غنا به خداوند ، قَائِمُ الصِّفَةِ و ثابت المراد باشد . و به اقامت مراد و اثبات اوصاف آدمیت ، غنا درست نیاید ، که عَيْنِ این خود مر غنا را قابل نیست ، از آن چه وجود بشریت ، { مو ۴ } عَيْنِ نیاز باشد ، و عَلَامَتِ حَدَثِ ، عَيْنِ احتیاج . پس باقی الصِّفَةِ ، غنی باشد ، و فانی الصِّفَةِ مرهیچ اسم را شایسته نباشد . پس « الْغِنَى مِنْ أَغْنَاهُ اللَّهُ » از آن چه « غِنَى بِاللَّهِ » فاعل بُوَدَ ، { ۳۱ ما } و « أَغْنَاهُ اللَّهُ » ۱ . مفعول . و فاعل به خود قایم بُوَدَ ، و مفعول به فاعل قایم بُوَدَ . پس اقامت به خود ، صِفَتِ بشریت بُوَدَ . و اقامت به حق ، مَحْوِ صفت .

و من - که علی بن عثمان الجلابی ام - وَفَّقَنِیَ اللَّهُ - چنین گویم که : « چون درست شد که غنای بر حقیقت ، بر بقای صفت درست نیاید ، که بقای صفت محلّ علت بُوَدَ به دلایل مذکور . و موجب آفت و فنای صفت ، خود غنا نباشد ، ازیرا که هر چه به خود باقی ۱۵ نباشد ، آن را نامی نهند . پس غنا را فنای صفت بُوَدَ . و چون صفت فانی شد ، محلّ اسم ساقط گشت . بر این کس نه اسم فقر افتد و نه اسم غنا . و باز جمله مشایخ و بیشتری از عوام فضل نهند فقر را بر غنا ، از آن که کتاب و سنت به فضل آن ناطق است ، و بیشتری از امت بر آن مجتمعند .

۱- مو : شیخ المشایخ ، الغنا ما : مراد . ۲- ما : گویم . ۳- ما ، مو : آن مشاهده .

۴- ما ، مو : و اگر گردد . ۵- مو : خداوند کسی را بُوَدَ که ، ما : و با اقامت .

۸- ما ، مو : شایسته نه . ۱۰- ما ، مو : مفعول به فاعل بُوَدَ .

۱۱- ما : الجلابی ام رحمة الله عليه ، مو : رضی الله عنه ، ما ، مو : می گویم چون در بندگی درست .

۱۲ و ۱۳- ما : به آدمیت صفت محلّ و موجب آفت ما ، مو : مذکوره .

۱۴ و ۱۵- ما : نامی ندهند ما ، مو : فنای صفت باید نام نهاد پس صفت غنا از ذات حضرت متجاوز

نباشد و صفت فقر از بنده نه مو : ساقط شد .

۱۶- از آن چه کتاب . ۱۷- ما : بدان مجتمع نه .

و اندر حکایات یافتیم که روزی جنید و ابن عطا - رَحِمَهُمَا اللَّهُ - را در این مسأله سخن همی رفت . ابن عطا دلیل آورد بر آن که : « اغنیا فاضل ترند ، که با ایشان به قیامت حساب کنند . و حساب شنوانیدن ، کلام بی واسطه باشد اندر محلّ عتاب ، و عتاب از دوست به دوست باشد . » جنید گفت : « اگر با اغنیا حساب { مو ۳۵ } کنند ، از درویشان عذر خواهند . و عذر فاضلتر از عتاب حساب . »

و اینجا لطیفه یی عجب است . گوئیم که : اندر تحقیق محبت ، عذر ، بیگانگی باشد ، و عتاب ، مخالفت . و دوستان اندر محلّی باشند که این هر دو اندر احوال ایشان آفت نماید . { ۳۲ ما } از آن که عذر بر موجب تقصیری بود که اندر حقّ دوست کرده باشد . چون دوست ، حقّ خود از وی طلب کند ، او از وی عذر خواهد . و عتاب بر موجب تقصیری بود . ۱ . که رفته باشد اندر فرمان دوست . آنگاه دوست ، بدان تقصیر وی عتاب کند . و این هر دو نیز محال باشد .

و در جمله مطالب باشند فقرا به صبر و اغنیا به شکر . و اندر تحقیق دوستی ، نه دوست از دوست ، چیزی طلبید ، و نه دوست فرمان دوست ضایع کند . پس « ظَلَمَ مَنْ سَمَى ابْنَ آدَمَ امیراً وَ قَدْ سَمَاهُ رَبُّهُ فَقِیْراً » . آن را که نامش از حقّ فقیر است ، ۱۵ اگرچه امیر است ، فقیر است . هلاک گشت آن که پندارد که وی نه اسیر است ، اگرچه جایگاهش تخت و سریر است . ازیرا که اغنیا صاحب صدقه بوند ، و فقرا صاحب صدق . و هرگز صدق چون صدقه نباشد .

ما : « و » ندارد . ما : مو : میان جنید ما ، مو : « رَحِمَهُمَا اللَّهُ تعالی » : ندارد .

۱ و ۲ - ما ، مو : در این مسئله سخن میرفت . ۲ - مو : بدان که ما : بران که .

۳ - مو : کلامی کنند بی واسطه . ۴ - ز : به اغنیا .

۵ - ما ، مو : عذر خواهد . ما ، مو : فاضلتر است . ما : « حساب » ندارد .

۶ - ما ، عجب گوئیم که ما : بیگانگی بود .

۸ - ما ، مو : از آنچه عذر ما ، مو : باشد اندر فرمان دوست .

۹ - ما ، مو : طلبید این از وی .

۱۰ - ما ، مو : وی را عتاب کند .

۱۶ - ما : زیرا که ، مو : زیرا چه .

۱۷ - ما ، مو : باشند و فقرا ما ، مو : چون صاحب صدقه .

پس اندر حقیقت ، فَقْر سَلِيمَان چون غنای سَلِيمَان بُود . از آن چه آیوب را اندر شدّت صبرش گفت : « نِعَمَ الْعَبْدُ . » و سَلِيمَان را اندر استقامت مُلْکَش گفت : « نِعَمَ الْعَبْدُ . » چون رضای رَحْمَن حاصل شد ، فَقْر سَلِيمَان را { مو ۳۷ } چون غنای سَلِيمَان گردانید .

۵ و از استاد ابوالقاسم قشیری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - شنیدم که گفت : « مردمان اندر فقر و غنا هر کسی سخن گفته اند ، و خود را چیزی اختیار کرده . و من آن اختیار کنم که حقّ ، مرا اختیار کند ، و مرا اندر آن نگاه دارد . اگر توانگر دارم ، غافل و گذاشته نباشم ، و اگر درویش دارم ، حریص و مَعْرِض نباشم . » پس غنا ، نعمت ، و اعراض اندر وی آفت { ۳۳ ما } . و فقر ، نعمت ، و حرص اندر وی آفت . معانی جمله نیکو ، ۱ . روش اندر او مختلف . و فَقْر ، فراغت از مادون ، و غنا مشغولی دل به غیر . چون فراغت آمد ، فقر از غنا اولی تر نه ، و غنا از فقر اولی تر نه . غنا کثرت متاع ، و فقر ، قلت آن . و متاع به جمله از آن خداوند ، چون طالب به ترك ملکیت بگفت ، شرکت از میان برخاست ، و از هر دو اسم فارغ شد .

فصل : و مشایخ این طریقت را اندر این معنی ، هر یکی را رمزی است . و ۱۵ من به مقدار امکان ، آقاویل ایشان بیارم اندر این کتاب - انشاء الله عزوجل - . یکی از متأخران گوید : « لَيْسَ الْفَقِيرُ مَنْ خَلَا مِنَ الزَّادِ ، اِنَّمَا الْفَقِيرُ مَنْ خَلَا مِنَ الْمَرَادِ . » فقیر نه آن بُود که دستش از متاع و زاد خالی بُود ، فقیر آن بُود که طَبْعش از مراد خالی بُود . چنان که خداوند - تعالی - ویرا مالی دهد . اگر مراد حفظ مال باشدش ، غنی بُود ، و اگر مراد ترك مال باشدش ، هم غنی بُود ، که هر دو تَصَرّف ۲ . است اندر ملک غیر ، و فقر ترك تَصَرّف بُود .

۱- ما ، مو : سلیمان باشد . ۲- ما : اندر استقامت . ۵- ما : الحکایت مصنف گوید از استاد ، مو : مصنف

گوید از استاد ، ما ، مو : رضی الله عنه . ۶- ب : غنای هر کسی ما ، مو : « چیزی » ندارد . مو : اختیاری کرده اند ما ،

مو : « حق » ندارد . ۹- ما ، مو : و غفلت اندر . ۱۰- ما ، مو : و معاملات اندر وی مختلف ، - ما ، مو : فراغت دل از .

۱۱- ما ، مو : قلت متاع جمله ۱۲- ما ، مو : ملک گفت شرکت . ۱۴- ما ، مو : و از مشایخ طریقت ۱۵- ما : قدر امکان .

ما ، مو : در این کتاب بیارم ما ، مو : تعالی . ۱۸- ما ، مو : ویرا اگر مالی دهد مرادش ما ، مو : مال بود .

۱۹- ما ، مو : مال باشد . ۲۰- ما ، مو : حفظ تَصَرّف بود والله اعلم .

{مو ۳۷} یحیی بن معاذ گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : «عَلَامَةُ الْفَقْرِ خَوْفُ زَوَالِ الْفَقْرِ.» علامت صحت فقر آن است که بنده اندر کمال ولایت و قیام مشاهدت و فنای صفت می ترسد از زوال و قطیعت . پس به کمال حال آن رسید که از قطیعت نترسد .
 رَوِّيمُ گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « مِنْ نَعْتِ الْفَقِيرِ حِفْظُ سِرِّهِ وَ صِبَانَةُ نَفْسِهِ وَ آدَاءُ فَرَائِضِهِ.» : « نعت فقیر آن است که سرش از اغراض محفوظ باشد ، و نفسش از آفات مَصُون ، و احکام فرایض بر وی جاری .» چنان که آن چه بر اسرار گذرد ، اظهار را مشغول نگرداند ، و آن چه بر اظهار گذرد ، اسرار را مشغول نگرداند ، و غلبه آن از گزارد امر باز ندارد . و این علامت اِزَالَتِ بَشَرِيَّتِ بُودَ که کلی بنده موافق حق گردد ، و این هم به حق گردد .

۱ . بشر حافی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : «أَفْضَلُ الْمَقَامَاتِ اعْتِقَادُ الصَّبْرِ عَلَى الْفَقْرِ إِلَى الْقَبْرِ.» اعتقاد کردن بر مداومت صبر بر درویشی . و این صبر کردن و اعتقاد کردن از جمله مقامات بنده بُودَ . و فقر فنای مقامات بنده بُودَ . پس اعتقاد صبر بر فقر ، علامت رؤیت آفت اعمال بُودَ و همت فنای اوصاف . اما معنی ظاهر این قول تفضیل فقر است بر غنا ، و اعتقاد کردن که هرگز روی نگردانم از طریق فقر .

۱۵ شبلی گوید - رحمة الله عليه - : «الْفَقِيرُ لَا يَسْتَغْنِي بِشَيْءٍ دُونَ اللَّهِ.» : «درویش ، دون حق ، به هیچ چیز آرام نیابد .» از آن چه جز وی مراد و کامشان نباشد . و ظاهر لفظ آن است که جز بدو ، توانگری نیابی . چون او را یافتی ، توانگر شدی . پس هستی تو دون وی است . چون توانگری بدون وی نیابی ، و چون او را یافتی ، تو حجاب توانگری گشتی ، و چون تو از راه برخیزی ، توانگر کی باشی ؟ و این معنی به حقیقت سخت غامض و لطیف است به نزدیک اهل این معنی و حقیقت معنی این آن بُودَ که : «الْفَقِيرُ لَا يَسْتَغْنِي عَنْهُ.» یعنی: فقیر آن بُودَ که هرگز مر آن را غنا نباشد . و این آن معنی

۱- ما ، مو : معاذ الرأزی ، ما ، مو : خوف الفقر . ۳- ز : قطیعت ، کمال آن رسد .

ما ، مو : آن حال که بترسد . ۴- ما ، مو : رَوِّيمُ بن محمد . ۵- ز : تَنَشُّ از ما : مو : از آفت .

۶- ما ، مو : جاری بود . ۸- ما ، مو : گزاردن امر . ۹- ما ، مو : و این معنی به حق باز گردد . ۱۱- ما ، مو : صبر بُودَ

۱۲- ما ، مو : و اما ، اعتقاد آنکه . ۱۴- از طریق فقر روی نگردانم . ۱۵- مو : شیخ شبلی ، من ، آن لایستغنی .

۱۶- ما ، مو : درویش بدون ، فقیر بدون ، آرام نگیرد ، کام نباشد . ۱۷- مو : و چون . ۱۸- ما : ترک دون ، مو : جز بترک دون وی .

۱۹- ما ، مو : این سخن . ۲۰- ما ، مو : به نزد اهل حقیقت .

۲۱- ما : عنه بشی : مو ، ما : مراورا ، و این آن است .

است که آن پیروگفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که : « اندوه ما ابدی است . نه هرگز همت ما مقصود را بیابد { ۳۵ ما } ، و نه کلیت ما نیست گردد اندر دنیا و آخرت . » از آن چه یافتن چیزی را صجاست باید ، و وی جنس نه ، و اعراض از حدیث ، ویرا غفلت باید ، و درویش غافل نه . پس کاری افتاده همیشگی و راهی پیش آمده مشکل . و آن دوستی است با آن ۵ که کس را به دیدار وی راه نه ، و وصال وی از جنس مقدور خلق نه ، و بر فنا تبدل صورت نه ، و بر بقا تغیر روا نه ، نه هرگز فانی ، باقی شود تا وصلت بود ، و نه باقی ، فانی شود تا قریت بود . کار دوستان وی از سر به سر تسلی دل را عبارتی مزخرف ساخته ، و آرام جان را مقامات و منازل و طریق ، هویدا گردانیده ، عبارتشان از خود { مو ۳۹ } به خود ، مقاماتشان از جنس به جنس ، و حق - تعالی - منزّه از اوصاف و احوال خلق .

۱ . و ابوالحسن نوری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گوید : « نَعَتْ الْفَقِيرَ السَّكُونَ عِنْدَ الْعَدَمِ ، وَ الْبَذْلَ عِنْدَ الْوَجُودِ . » چون نیابند خاموش باشند ، و چون بیابند دیگری را بدان اولی تر از خود دانند و بذل کنند . پس آن را که مراد لقمه یی باشد ، چون از مراد باز ماند ، دلش ساکن بود ، و چون آن لقمه پدیدار آید ، آن را که اولی تر از خود داند بدان ، آن را بدو دهد . و اندرین قول دو معنی است : سکونش در حال عدم ، رضا بود ، و بذلش

۱ - ما ، مو : یعنی خواجه عبدالله انصاری رحمه الله علیه فرمود .

۲ - ما : یابد .

۳ - مو : اغراض از حدیث وی .

۴ - ژ : گرفتاری است افتاده ، مو : فتاده .

۵ - ما : تبدیل .

۶ - ژ : و یا باقی .

۷ - ما ، مو : دوستان وی محنت است تسلی دل را ، ما ، مو : ساخته اند .

۸ - ما : هوا گردانیده عبارات ایشان ، ما ، مو : به خود آراسته ، نمود .

۱۱ - ما ، مو : و قال ایضاً الإضطراب عند الوجود ، نیابد ، باشد ، بیابد ، از خود اولی تر .

۱۲ - ما ، مو : داند ، کند ، لقمه بود .

۱۳ - ما ، مو : پدید ، از خود داند بدو دهد عظیم کاری بود .

۱۴ - ما : یکی سکونش .

در حال وجود، مَحَبَّت. از آن چه راضی قابل خَلَعْتُ بُود، و اندر خَلَعْتُ، نشان قُرْبِت بُود. و مَحَبَّت تَارِك خَلَعْتُ بود، که اندر خَلَعْتُ نشان قُرْقَت بُود. سَكُونَتش اندر عَدَم انتظار وجود بُود. و چون موجود گشت، آن وجود، غَیْرِ وی بُود، و ویرا با غَیْرِ آرام نَبُود، به تَرَك آن بگوید. و این مَعْنی قول شیخ المشایخ ابوالقاسم الجَنید بن مُحَمَّد بن جَنید - ۵ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - است: «الْفَقْرُ خَلْوُ الْقَلْبِ عَنِ الْأَشْكَالِ». چون دل از

اندیشه شَکْلِ خَالی بُود، و شَکْلِ موجود به جَز انداختن آن، چه روی بُود؟

شِیلِی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : «الْفَقْرُ بَحْرُ الْبَلَاءِ وَبَلَاءُهُ كُلُّ عِزٍّ». درویشی دریای بلا است. و بلاهای وی جمله عِزَّ است. عِزَّ نصیب غَیْرِ است. مَبْتَلَا در عِین بلاست. ویرا از عِزَّ چه خَبَر؟ تا آنگاه که از بَلَا به مَبْلِی نگرَد {مو. ۴} آنگاه بلاش به ۱. جمله عِزَّ گردد، و عِزَّش جمله وقت، و وقتش جمله مَحَبَّت، و مَحَبَّتَش جمله مَشَاهِدَت. تا دماغ طالب، محلّ دیدار شود از غلبه خیال، تا بی دیده، بیننده گردد، و بی گوش شنونده.

و پس عزیز بنده بی باشد که بار بلای دوست کشد، که بلا، عِزَّ بر حقیقت است. و نَعْمًا، ذَلَّ بر حقیقت. از آن چه عِزَّ آن بُود که بنده را به حقّ حاضر کند، و ذَلَّ آن که غایب کند. ۱۵ و بلای فقر، نشان حَضُور است، و رَاحَتِ غِنَا، نشان غِیْبَت است. پس حاضر به حقّ عزیز باشد، و غایب از حقّ ذَلِیل. آن مَعْنی را که بلای آن مَشَاهِدَت است، و اِدْمَارش آنس، تَعَلُّق آن بدان، به هر صفت که باشد، غَنِیمَت بُود.

۱- ما، مو: از آن که. ۴۳- ما، مو: بترك آن گیرد.

۵- ما، مو: جنید رضی الله عنه که گفت الفقیر.

۶- ما: چون دلش، ما: وجود شکل غیر بود، مو: و چون شکل غیر بود.

۷- مو: و شیلی ما: الفقیر، کَلَمَ، ما، مو: فقر دریای بلا.

۸- مو: بلای وی، مو: غیر نصیب غیر است.

۹- ما: از غیر چه مو: مبتلا نگرَد، بلایش.

۱۱- ما: جمله محلّ.

۱۳- ما، مو: و پس عزیز بنده باشد، عِزّی حقیقت.

۱۴- ما، مو: ذَلّی بر حقیقت، غایب کند از حقّ. ۱۵- ما، مو: غیبت، پس.

۱۶- ما، مو: بلائی را که مَعْنی آن، مو: دیدار مدارش. ۱۷- ما، مو: تَعَلُّق بدان.

جَنِّدَ گوید - رحمة الله عليه - : «يَا مَعْشَرَ الْفُقَرَاءِ! إِنَّكُمْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ بِاللَّهِ وَتَكْرِمُونَ لِلَّهِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَكُونُونَ مَعَ اللَّهِ، إِذَا خَلَوْتُمْ بِهِ؟» : «ای شما که درویشانید! شما را به خداوند شما شناسند ، و از برای ویرا کرامت کنند. بنگرید تا اندر خَلَا با وی چگونه باشید؟!» . یعنی چون خَلَق ، شما را درویش خوانند، حَقّ شما را بگزارند، شما حَقّ ۵ طریقت درویشی چگونه خواهید گزارد؟ و اگر خَلَق، شما را به نامی دیگر خوانند ، به خِلَاف دعوی شما ، آن از ایشان مَبینید، که شما نیز دعوی انصاف خویش می ندهید، که باز پس تر از آن کسی نَبُود که خَلَقَش از آن او دانند ، و او از آن او نباشد، و خَنك آن کسی که خَلَقَش از آن او دانند و او از آن او بُود. و عزیزتر آن که خَلَق او را نه از آن حَقّ دانند ، و او از آن حَقّ بُود. مِثْلِ آن که خَلَقَش از آن او دانند ، و او نه از آن او باشد . چون یکی بُود . ۱ . که دَعْوِیِ طَبِیبی کند، و بیماران را علاج کند، و چون بیمار شود، طَبِیب دیگرش باید. و مِثْلِ آن که خَلَقَش از آن حَقّ دانند، و او از آن حَقّ باشد. چون یکی بُود که دَعْوِیِ طَبِیبی کند، و بیماران را علاج کند، و چون خود بیمار شود، داروی خود نیز داند کردن، و مِثْلِ آن که خَلَقَش نه از آن حَقّ دانند، و او از آن حَقّ بُود. چون یکی بُود که طَبِیب باشد، و خلق را بدان عِلْم نه، و وی از مشغولیِ خَلَق فارغ، و خود را به غذاهاى موافق و شربت‌های

۱- ما : یا معاشر.

۲- ما : بالله ، ما : تکون .

۳- ما ، مو : به خداوند شناسند . ما ، مو : شناسد از برای او کرامت کنید.

۴- ما ، مو : مر شما را ، و حق شما را . ژ : بگزارند ما : بگزارند .

۵- ما : گذارد ما ، مو : بنام.

۶- ما ، مو : ایشان مپسندید ما : انصاف دعوی خود ، مو : خود .

۷- ما ، مو : که باز پس ترین مردمان آن است که خود ... خَنك آن که.

۸- ما ، مو : از آن او باشد و عزیزترین آنست که ، ما ، مو : از آن او دانند .

۹- ما ، مو : از آن حَقّ دانند، از آن او نبود ، چون مردی بود که وی.

۱۰- ما ، مو : بیماران را دارو کند و چون خود ، دیگر بپادش تا داروی او بداند.

۱۱- ما ، مو : و وی از آن حَقّ بود .

۱۲- ما ، مو : بیماران را دارو کند ، طَبِیب دیگر نیابدش.

۱۳- ما ، مو : چون مردی بود طَبِیب.

۱۴- ما ، مو : و او ، ما ، مو : شربت های مفرح و.

نیکو و مَفْرَح های سازگار ، و هواهای مُعْتَدِل نیکو می دارد ، تا بیمار نگردد ، و چشم خلق از جمله احوال او فرو دوخته باشد.

و بعضی از متأخران گفته اند : « الْفَقْرُ عَدَمٌ بِلَا وَجُودٍ » و عبارت از این قول منقطع است ، زیرا که معدوم ، شیء نباشد . و عبارت جز از شیء نتوان کرد . پس اینجا چنین ۵ صورت بود که فقر هیچ چیز نبود ، و عبارات و اجتماع جمله اولیای خدای - تعالی - بر اصلی نباشد ، که اندر عین خود فانی و معدوم باشد . و اینجا از این عبارات ، نه عَدَم عین خواهند که عَدَم آفت خواهند از عین . و کَلِّ اَوْصاف آدمی آفت بود . و چون آفت نفی شود ، آن فَنای صفت باشد ، و فَنای صِفَت ، آلت رسیدن ، و نارسیدن از پیش ایشان برگیرد ، که مرایشان را عَدَم رُوش به عین ، نَفی عین نماید ، و اندر آن هلاک گردند .

۱ . و من گروهی دیدم از مُتَكَلِّمان ، که صورت این معنی ، معلوم نکرده بودند ، و بر این می خندیدند ، که این سخن معقول نیست . و گروهی دیدم از مُدْعیان ، که نا معقول چیزی را اعتقاد کرده بودند ، و اصل قصه معلومشان نبود و می گفتند که : « الْفَقْرُ عَدَمٌ بِلَا وَجُودٍ » است . و هر دو گروه بر خطا بودند : یکی از ایشان به جهل مرحق را مُتَكَبِّر شد . و دیگری جهل را حال ساخت ، و بدان پدیدار آمد و مراد عَدَم و فنا اندر عبارات ۱۵ این طایفه ، سپری شدن آلت مذموم بود ، و صفتی ناستوده اندر طَلَب صفتی محمود ، نه عدم معنی به وجود آلت طَلَب .

۱- ما ، مو : « سازگار » ندارد . مو : دارد .

۲- ما ، مو : از حال او . ۴- ما ، مو : زیرا که : نتوان کردن .

۵- ما : صورت گیرد . اولیای خداوند .

۶- مو : چیزی اصل نباشد که آن ، معدوم بود ، عبارت ۷- رُ : آفت نفی نه ، مو : نفی شد .

۸- ما : از آن ، ما ، مو : صفت بود ، ما ، مو : نارسیدن را .

۹- ما ، مو : که مر عدم رُوش ایشان را یعنی ، ما : گرداند .

۱۰- ما ، مو : مصَنَّف گوید و ... دا دیدم ، این معنی را .

۱۱- ما ، مو : که این سخن نامعقول را .

۱۲- ما ، مو : قبول کرده و اعتقاد و آورده معلوم ایشان .

۱۴- ما ، مو : دیگر ما ، مو : مراد از .

۱۵- ما ، مو : صفت ستوده و ، معنی بود .

۱۶- ما : طلبیدن ، مو : طلبند .

و فی الجملة ، درویش در کُلِّ معانی فقر ، عاریت است ، و اندر کُلِّ اسباب اصل بیگانه .
 اما گذرگاه اسرار ربّانی است ، تا امور وی مکتسب وی بود . فعل را نسبت بدو بود ، و
 معانی را اضافه بدو . و چون امور وی از بند کسب رها شد ، نسبت فعل از او منقطع بود .
 آنگاه آن چه بروی گذرد ، او راه آن چیز باشد نه راه بر آن . پس هیچیز را به خود نکشد و
 ۵ از خود دفع نکند . همه از آن غیر است ، آن چه بروی نشان کند .

و دیدم گروهی را از مدعیان ارباب اللسان که نفی گمانشان از ادراک آن قصه
 می نفی وجود نمود ، و این خود سخت عزیز است . و دیدم که نفی مرادشان از حقیقت فقر
 می نفی صفت نمود اندر عین فقر ، و دیدم که نفی طلب حق و حقیقت را می فقر و صفت
 خواندند . و دیدم که اثبات هواشان می نفی کل نمود . و هر کسی اندر درجتی از حجب فقر
 ۱۰ اندر مانده بودند . از آن چه پندار این حدیث ، مرد را علامت کمال ولایت بود . و تولی
 و نهمت این حدیث غایة الغایات است ، به عین این تولی کردن محل کمال است .

پس طالب این قصه را چاره نیست از راه ایشان رفتن ، و مقاماتشان سپردن ، و
 عبارات ایشان بدانستن تا عامی نباشد اندر محل خصوصیت ، که عوام اصول از اصول
 معرض بود ، و عوام فروع از فروع مصیب . کسی که از فروع باز ماند ، کی به اصول
 ۱۵ نسبتی بود ؟ چون از اصول باز ماند ، به هیچ جای نسبت نماند . و این جمله آن را
 گفتم تا راه این معانی بسپری ، و به رعایت حق این مشغول باشی .

۱- ما ، مو : و در جمله ، ما : اندر کل ، مو : درویشی اندر ما : فقر قیام بحق عاریتی است .

۲- ما : فعل وی را مو : و فعل ویرا .

۳- ما : بدو بود . ۴- ما : او راه آید نه راه رو ، مو : او راه آمد نه راه درویش ، ما : مو : هیچ چیز .

۵- ما : عین ۶- ما ، مو : و مصنف گوید که دیدم ، ما ، مو : نفی کمال ایشان .

۷- ما ، مو : این قصه نفی وجود می نمود اندر عین فقر ، عزیز باشد .

۸- ما ، مو : صفت می نمود ، ما ، مو : حقیقت را فقر و صفوت .

۹- ما ، مو : کل می نمود . ما ، مو : هر کس را اندر درجه از حجت .

۱۰ و ۱۱- ز : بوی و تهمت این حدیث ، ما : یعنی این ، مو : تولا کردن .

۱۳- ما : دانستن .

۱۴- ما ، مو : ماند به اصولش ، ما : و چون .

۱۵- ما : جای نسبتی ، مو : نسبتش ، ما ، مو : برای آن گفتم .

۱۶- ما ، مو : سپری ، این باشی .

و اکنون من طُرفی از اهل این طایفه ، اندر بابِ تصوّف پیدا کنم ، و آنگاه اسامی الرجال بیارم ، آنگاه احکام حقایق و معارف و شرایع بیان کنم ، آنگاه اختلاف مذاهب و مشایخ متصوّف بیارم ، آنگاه آداب و رموز و مقامات شان به مقدار امکان شرح دهم ، تا بر تو و خوانندگان ، حقیقت این کشف گردد { مو ۴۴ } و بِاللّهِ التَّوْفِيقُ .

۱- ما : مو : من از اصول و رموز و اشارت این طایفه (در اینجا ، الفاظ و جملات جا به جا شده است ! .

۲- ما : و آنگاه ، مو : شرایع بیارم .

۳- ما ، مو : مذاهب مشایخ متصوّفه بیان کنم . ما : « و آنگاه مقامات ... شرح دهم » ندارد .

باب التَّصَوُّفِ

قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى - : وَ عِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا » وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « مَنْ سَمِعَ صَوْتَ أَهْلِ التَّصَوُّفِ ، فَلَا يُؤْمِنُ عَلَى دُعَائِهِمْ كَتَبَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْغَافِلِينَ . »

۵ و مردمان اندر تحقیق این اسم ، بسیار سخن گفته اند و کُتُب ساخته . گروهی گفته اند که : صوفی را ، از آن جهت صوفی خوانند ، که جامهٔ صوف دارد . و گروهی گفته اند که : بدان صوفی خوانند ، که اندر صفِ اوّل باشند . و گروهی گفته اند که : بدان صوفی خوانند ، که توکلی به اصحابِ صفّه کنند . و گروهی گفته اند که : این اسم ، از صفا مشتق است . و هر کسی را اندر این معانی اندر تحقیق این طریقت ، لطایف بسیار است . اما ۱ . بر مقتضای لغت ازین معانی بعید می باشد .

پس صفا در جمله محمود باشد ، و ضدّ آن کدر بود . و رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفته است : « ذَهَبَ صَفْوُ الدُّنْيَا وَ بَقِيَ كَدَرُهَا . » و نام لطایف چیزها ، صفو آن چیز باشد . و نام کثایف چیزها ، کدر آن چیز . پس چون اهل این قصه ، اخلاق و معاملات خود را مهذب کردند ، و از آفات طبیعت تبرّا جستند ، مرایشان را صوفی خواندند . و ۵ این اسمی است مر این گروه را از اسمای اعلام . از آن چه خطَر اهل آن ، اجل آن است که معاملات ایشان را بتوان پوشید تا اسمشان را اشتقاق باید [مو ۴۵] .

۱ - ما : باب سیوم فی التَّصَوُّفِ . ۲ - ما ، مو : خدای گفت : عزّ و جل . ۳ - ما ، مو : و رسول گفت .

۵ - ما : و ، مو : و گروهی اند ، ما ، مو : از آن گفته اند .

۶ - ما ، مو : از برای آن صوفی خوانده اند .

۷ - ما ، مو : از برای آن صوفی گویند . ما ، مو : باشد و ، ما : خوانده اند ، مو : گویند .

۸ - ما ، مو : صفّه رضی الله عَنْهُمْ کرده اند . ۹ - ما : « اندر این معانی » ندارد . دا : مقتضاه .

۱۰ - ما : « می » ندارد ، مو : می باشند .

۱۲ - ما ، مو : گفت . ما ، مو : چیز بود .

۱۳ - ما ، مو : آن چیز بود .

۱۴ - ما ، مو : مهذب کرده اند . ما : آفت ... تبریّی مو : پس مرایشان را .

۱۵ - ما : آن گروه را ، ما ، مو : اجل از .

۱۶ - ما ، مو : اسم ایشان را .

و اندرین زمانه { ۴۱ ما } بیشترین خَلْق را ، خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - ازین قصه و اهل این مَحْجُوب گردانیده است ، و لطیفه این قصه بر دل‌های ایشان بیوشانیده ، تا گروهی پندارند که : این بَرزَشِ صلاح ظاهر است مَجْرَد ، بی مَشَاهِدَتِ باطن . و گروهی پندارند که : این حیلتنی ۵ و رسمی است بی حقیقی و اصلی ، تا حدی که به رؤیت اهل هَزَل و علمای ظاهر بین ، کلّیت این را انکار کرده اند ، و به حجاب این قصه خُرسند شده ، تا عوام بدیشان تقلید کردند ، و طَلَبِ صفای باطن را از دل بمحاویده ، و مذهب سَلَف و صحابه را بر طاق نهاده . شعر :

إِنَّ الصَّفَاءَ صِفَةُ الصَّدِيقِ إِنْ أَرَدْتَ صُوفِيًّا عَلَى التَّحْقِيقِ

از آن چه صفا را اصلی و فرعی است : اَصْلَشِ انقطاع دل است از اغیار ، و فَرَعَشِ خَلْوِ ۱ . دَسْتُ از دنیای غَدَار . و این هر دو صِفَتِ صَدِیقِ اکبر است . ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . از آن چه امام اهل این طریقت ، وی بود .

پس انقطاع دل وی از اغیار ، آن بود که : همه صحابه به رفتن پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به حضرت مَعْلَا و مَكَانِ مَصْفَا ، شکسته دل گشته بودند . و عَمَر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - شمشیر بر کشید که : « هر که گوید مُحَمَّدٌ بُرِّدَ ، سَرِّش بَبِرْم ! » ۱۵ صَدِیقِ اکبر بیرون آمد و آواز بلند برداشت و گفت : « أَلَا مَنْ عِبَدَ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا مَاتَ ، وَ مَنْ عِبَدَ رَبَّ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ حَيٌّ لَا يَمُوتُ . » آنگاه برخواند : « أَلَا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ . » : « آن که معبود وی مُحَمَّد بود ، { ۴۲ ما } مُحَمَّد برفت ، و آن که خدای محمد را می پرستید ، وی زنده است . » هرگز نمیرد آن که دل در فانی بندد ، فانی فنا شود ، و رنج وی ۲ . جمله هبا گردد . و آن که جان به حضرت باقی فرستد ، چون نفس فنا شود ، وی قایم به

۱- ما ، مو : بیشتر خلق را ، ما : حق تعالی ، مو : تعالی . ۲- ما ، مو : اهل این قصه را .

۳- ما ، مو : پیوشیده ما ، مو : ورزش ما : و مجرد . ۴- ما : « حیلتنی » ندارد .

مو : اسمی تا به حدی . ۵- ز : کلّیت ارتکاب انکاری . مو : خورسند .

۶- ما : کرده اند . ما ، مو : از دل محو کرده . ۹- ما : خلوت دلست ، خلوت وی است .

۱۰- مو : اکبر است رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، ز : « بن » ندارد . ۱۱- مو : امیر این طریقت او بود .

۱۲- ما : و انقطاع .

۱۴- ما ، مو : گوید که پیغامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

۱۵- مو : اکبر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، ما : آواز برداشت ، ما : آلا .

۱۷- ما : بودی بود . ۱۸- ما : وی رفت ، مو : رفت : او زنده است که

۱۹- ما : چون فانی فنا ، ما : هبا شود . ۲۰- باقی به بقا .

بقا شود. پس آن که اندر محمد به چشم آدمیت نگریست، چون وی از دنیا بشد، تعظیم عبودیت از دل این با وی بشد. و هر که اندر وی، به چشم حقیقت نگریست، رفتن و بودنش هر دو مر او را یکسان نمود. ازیراک اندر حال بقا، بقاش را به حق دید، و اندر حال فنا، فناش از حق دید. از محول اغراض کرد، به محول اقبال کرد. قیام محول به محول ۵ دید. به مقدار اکرام حق، وی را تعظیم کرد. سونیدای دل اندر کس نیست، و سواد عین بر خلق نگشاد. از آن چه گفته اند: «مَنْ نَظَرَ إِلَى الْخَلْقِ هَلَكَ، وَ مَنْ رَجَعَ إِلَى الْحَقِّ مَلَكَ.» که نظر به خلق نشان هلك بود، و رجوع به حق، علامت ملك.

اما خلوت دست از دنیای غذار، آن بود که: هر چه داشت از مال و منال و مال، جمله بداد، و گلیمی در پوشیده، به نزدیک پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - آمد. پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وی را گفت: «مَا خَلَفْتَ لِعِيَالِكَ؟» فقال: «اللَّهُ وَ رَسُولُهُ.» «مرعیلان خود را چه باز گذاشتی از مال خود؟» گفت: «دو خزینه بی نهایت {مو ۴۷} و دو گنج بی غایت.» گفتا: «چه چیز؟» گفت: «یکی محبت خدای - تَعَالَى - و دیگر متابعت رسولش.» چون دل از تعلق صفو دنیا آزاد گشت، دست از گذر آن خالی گردانید. و این جمله صفت صوفی صادق بود، و انکار این جمله، انکار حق و مکابره عیان بود.

۱۵ و گفتم که: صفا ضد کدر بود، و کدر از صفات بشر بود. و به حقیقت، صوفی بود آن که او را از کدر گذر بود. چنان که اندر حال استغراق مشاهدت یوسف - عَلَيْهِ السَّلَام - و لطایف جمال وی، زنان مصر را بشریت غالب شد، و آن غلبه به عکس بازگشت. چون به غایت رسید، به نهایت رسید. ایشان را بر آن گذر افتاد، و به فنای بشریت شان نظر افتاد. گفتند: «ما هذا بشراً.» نشانه وی را کردند. عبارت از حال خود کردند.

۱- ما، مو: نگریسته است. ما، مو: محمد، مو: دل وی یا وی. ما: «این» ندارد.

۲- ما، مو: عین حقیقت. ما: بودن او، مو: بودن وی. ما: یکسان بود. ما، مو: زیرا که.

۳- ما: فناش را، مو: فناش را. ۴- ما، مو: و به محول اقبال نمود. ۵- ما: گفته اند شعر، مو: ندارد.

۶- ما: «که» ندارد. ما: نشان بود.

۷- مو: علامت هلاک. ۸- مو: خلوت وی. ما: دلش. ما، مو: منال و موالی.

۹- ما، مو: گلیمی در پوشیده. مو: آمد رسول، ما: ندارد.

۱۰- مو: گفت. ۱۱- مو: گفت چه چیز. ما: خداوند. ۱۲- ما: جیفه دنیا. ما، مو: خالی کنیم.

۱۳- ما: «که» ندارد. ۱۴- ما، مو: و ایشان را به نهایت انجامید. مو: بدان گذر... ایشان نظر.

۱۵- ما، مو: و بشریت عبارت.

و از آن بود که مشایخ این طریقت - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - گفته اند : « لَيْسَ الصِّفَاءُ مِنْ صِفَاتِ الْبَشَرِ ، لِأَنَّ الْبَشَرَ مَدَرٌ لَا يَخْلُو مِنَ الْكَدَرِ . » : « صفا از صفات بشر نیست ، زیرا که مدارِ مدَر جز بر کَدَر نیست ، و مر بشر را از کَدَر گذر نیست . » پس مثال صفا به افعال نباشد ، و از روی مجاهدت مر بشریت را زوال نباشد ، و صفت صفا را نسبت به افعال و احوال نباشد ، و اسم آن را تعلق به اسامی و القاب نه . « الصِّفَاءُ صِفَةُ الْأَحْبَابِ ، وَ هُمْ شَمُوسٌ بِإِلْسَابِ . » از آنکه صفا ، صفت دوستان است . و آن که از صفت خود فانی و به صفت دوست باقی بود ، دوست آن است ، و احوال (مو ۴۸) ایشان به نزدیک ارباب معانی ، چون آفتاب عیان است .

چنان که حبیب خداوند ، مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى را - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - پرسیدند از حال ۱ . حارثه ؟ گفت : « عَبْدُ نَوْرِ اللَّهِ قَلْبُهُ بِالْإِيمَانِ . » : « او بنده یی است که دلش از صدقِ ایمان ، منور است ، » تا رویش از تاثیر آن مَقَمَر است ، و او به نور ربانی مَصُور است . چنان که گفته اند ، شعر :

ضياءُ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ إِذَا اشْتَرَكَا
أَنْمُودَجَ مِنْ صَفَاءِ الْحَبِّ وَ التَّوْحِيدِ إِذَا اشْتَبَكَ

۱۵ جَمَعَ نَوْرَ آفتاب و ماه چون به یکدیگر مقرون شود ، مثال صفای مَحَبَّت و تَوْحِيد باشد که با یکدیگر معجون شود ، و خود نور ماه و آفتاب را چه مقدار بود ؟ آنجا که نور مَحَبَّت و توحید جَبَّار باشد ، تا این را بدان اضافه کنند .

اما اندر دنیا هیچ نوری نیست ظاهر تر از این دو نور ، که نور دیده اندر سلطان آفتاب و ماه ، آسمان را ببیند ، و دل به نور توحید و مَحَبَّتِ مَرَعَش را ببیند و بر عَقَبی مَطْلَع شود . ۲ . اندر دنیا .

و اندر این جمله مشایخ این طریقت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - مجتمعند بر آن که چون بنده از بند مقامات رسته شود ، و از کَدَرِ احوال خالی گردد ، و از محلِ تَلَوین و تغیر

۱- مو : طریقت گفته اند . ۲- مو : الْمَدَر ، ما : مو : از آنچه صفا ، ما : مو : بشریت نیست . ۶- ما ، مو : از آنچه مو : فانی بود . ۷- مو : حال ... ارباب معالی . ۹- مو : از حبیب خداوند تعالی ... مصطفی صلی الله علیه و سلم . ۱۰- ما ، مو : نور صدق . ۱۱- ژ : مَقَمَر ۱۲- مو : گفته اند شعر ، ما : یکی از بزرگان این طریقت گوید شعر ، ما : الموزج . ۱۵- ما : جمیع نور ، مو : مقرون شوند . ۱۶- ما ، مو : و خود ماه . ۱۷- ما ، مو : به آن اضافه . ۱۸- ما ، مو : در دنیا ، ما : نور نیست ، ما ، مو : که نور یکتور دیده با کمال برهان نور آفتاب و ماه را نتواند دید (مو : نتوانند) . ۱۹- ما ، مو : نور معرفت و توحید ، ما : عرش را ببیند . ۲۰- ما ، مو : اندر دنیا ، ما ، مو : جمله دعا را ندارد . ۲۲- ما : تغیر و تلون .

آزاد شود ، و به همه احوال ، محمود صفت گردد ، و وی از جمله اوصاف جدا . یعنی اندر
بند هیچ صفت حمیده خود نگردد ، و مر آنرا نبیند و بدان معجب نگردد . حالش از ادراک
عقول غایب ، و روزگارش از تصرف ظنون { مو ۴۹ } منزّه گردد ، تا حضورش را ذهاب
نباشد ، و وجودش را اسباب نه . « لَأَنَّ الصَّفَاءَ حُضُورَ بِلَا ذِهَابٍ وَ وَجُودَ بِلَا أَسْبَابٍ . »
۵ حاضری بود بی غیبت و واجدی بود بی سبب و علت . زیرا که آن که غیبت بدو صورت
گیرد ، او حاضر نباشد ، و آن که سبب ، علت و جذ وی شود ، او واجد نبود . و چون بدین درجه
برسد ، اندر دنیا و عقبی ، فانی گردد ، و اندر جوشن انسانیت ، ربّانی . زر و کلوخ به نزدیک
وی یکسان شود . و آن چه بر خلق دشوارتر بود ، از حفظ احکام تکلیف ، بر او آسان گردد .
چنان که حارثه به نزدیک پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - آمد . رسول ویرا گفت -
۱ . « صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا حَارِثَةُ ؟ » قال : « أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا . »
فقال - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « أَنْظِرْ مَا تَقُولُ يَا حَارِثَةُ . إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً . فَمَا
حَقِيقَةُ إِيْمَانِكَ ؟ » فقال : « عَزَلْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا ، فَاسْتَوَيْتُ عِنْدِي حَجَرَهَا وَ
ذَهَبَهَا وَ فَضَّتْهَا وَ مَدَرَهَا ، فَاسْهَرْتُ لَيْلِي وَ أَظْمَأْتُ نَهَارِي حَتَّى صِرْتُ كَأَنِّي
أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي بَارِزًا ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ فِيهَا ، وَ كَأَنِّي
۵ أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ يَتَصَارِعُونَ فِيهَا وَ فِي رِوَايَةٍ يَتَغَامَزُونَ فِيهَا : الْحَدِيثُ :
« بَامْدَادٍ پِگَا چگونه کردی یا حارثه ؟ » گفت : « بامداد کردم ، و من مؤمنی آم حقا ! »
پیغامبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « نِيكَ نِگَاه كُن يَا حَارِثَةُ تَا چِه می گویی ؟ که
هر حقی را حقیقتی و برهانی بود ، { مو ۵۰ } برهان این گفتار تو چیست ؟ » گفت : « آن
که تن را از دنیا بگسستم ، و نشان این آن است که زر و سنگ و سیم و کلوخ آن ، به
نزدیک من یکسان شد . و چون از دنیا گسسته شدم ، به عقبی پیوسته شدم ، تا بهشت را
۲ می بینم و دوزخ و عرش را . » گفت : « عَرَفْتَ فَأَلْزَمَ قَالَهَا ثَلَاثًا . » : « شناختی یا
حارثه ، ملازمت کن براین که جز این نیست . »

۱- ما : به همه ما ، مو : موصوف ما : وی از ما ، مو : جدا شود یعنی در . ۲- مو : محمود خود ، ما ، مو : و حالش . ۳- ما ،
مو : غایب شود ، و حضورش . ۴- ما ، مو : اسباب نبود . ۵- مو : آنچه غیبت بر او ، ما ، مو : و حاضر باشد . ۶- ما ، مو : و علت
وجدانی (جدوی) شود واجد نه . ۸- مو : یکسان شود ، ما ، مو : دشوار بود ، ما ، مو : احکام بروی آسان شود . ۹- ما ، مو : و
رسول گفت . ۱۰- ما ، مو : مؤمناً بالله . ۱۱- ما ، مو : لکل شیء . ۱۲- ما ، مو : معرفت نفسی . ۱۴- ما ، مو : بزارون . ۱۵- ما ، مو :
فیها . بتغاورون ، ما ، مو : مؤمنی بودم . ۱۶- ما ، مو : نیکو نگاه . ۱۷- مو : هر خیر را . ۱۸- ما ، مو : چه چیز است .
۱۹- ما ، مو : یکسان است . ۲۰- ما ، مو : عرش را می بینم . ۲۱- ما ، مو : بر آن که جز آن .

و صوفی نامی است مر کاملان ولایت را . و محققان اولیا را بدین نام خوانده اند. و یکی از مشایخ گوید - رحمة الله علیه - : « مَنْ صَافَاهُ الْحُبُّ فَهُوَ صَافٍ ، وَ مَنْ صَافَاهُ الْحَبِيبُ فَهُوَ صُوفِيٌّ . » : « آن که به محبت مصفا شود، صافی بود، و آن که مستغرق دوستی شود و از غیر دوست بری شود، صوفی بود. » و بر مقتضای لغت، { ۴۶ م } ۵ اشتقاق این اسم درست نگردد از هیچ معنی . از آن که این معنی معظم تر از آن است که این را جنسی بود، تا از آنجا مشتق بود که اشتقاقی شی از شی مجانست خواهد . و هر چه هست ضد صفا است . اشتقاقی شی از ضد نکند. پس این معنی « أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ » است عِنْدَ أَهْلِهِ . و حاجتمند عبارت نشود. « لِأَنَّ الصُّوفِيَّ مَمْنُوعٌ عَنِ الْعِبَارَةِ وَ الْإِشَارَةِ . » چون صوفی از کُل عبارت (ژ. ۴۰) ممنوع باشد، عالم به جمله معبران وی ۱ . باشند ، اگر دانند و یانه ، مراسم را چه خطر باشد اندر حال حصول معنی ؟

پس اهل کمال ، ایشان را صوفی خوانند، و متعلقان و طالبان ایشان را متصوف خوانند. و تصوف تفعل بود و تفعل، تکلف اقتضا کند. (مو ۵۱) و این فرع اصلی باشد. و فرقی این از حکم لغت و معنی ظاهرست. «الْصُّفَاءُ وَلَايَةُ لَهَا آيَةٌ وَرَوَايَةٌ، وَالتَّصَوُّفُ حِكَايَةٌ لِلْصُّفَاءِ بِلَا شِكَايَةٍ . » پس صفا معنی متکالی است و ظاهر تصوف حکایت از آن معنی. و ۱۵ اهل آن اندر این درجه برسه قسم است: یکی صوفی، و دیگر متصوف، و سدیگر مستصوف.

پس صوفی آن بود که از خود فانی بود و به حق باقی . از قبضه طبایع رسته و به حقیقت حقایق پیوسته . و متصوف آن که به مجاهدات این درجه را می طلبد، و اندر طلب، خود را بر معاملات ایشان درست همی کند . و مستصوف آن که از برای مال و منال و جاه و حظ دنیا خود را مانند ایشان کرده باشد. و از این هر دو هیچ خبر ندارد ، تاحدی ۲ . که گفته اند: «الْمُسْتَصَوِّفُ عِنْدَ الصُّوفِيَّةِ كَالذِّبَابِ، وَعِنْدَ غَيْرِهِمْ كَالذَّنَابِ . » : « مستصوف به نزدیک صوفی از حقیری چون مگس بود، و آن چه این کند ، به نزدیک وی

۱- ما : است که ، ما ، مو : به این نام خوانند و ۲- ما ، مو : صفا ، مو : فهو صافی ۳- ما : « آن که ... صافی بود » ندارد .
 ما : دوست شود . ۴- ما ، مو : مقتضای مو : این لفظ درست . ۵- مو : هیچ چیز ، ما ، مو : عظیم تر . ۶- مو : هر چه کدر . ۷- ما ،
 مو : الشمس است . ۸- ما ، مو : و محتاج عبارت نشود . ۹- ما ، مو : ممنوع است . ما ، مو : عالم جمله ازو ، ما ، مو : پانداوند آن
 مراسم را . ۱۰- ما ، مو : در حال . ۱۲- ژ : تفعل و تکلف . ما ، مو : فرقی این معنی . ۱۴- ما ، مو : این معنی ظاهر . ما ، مو :
 اهل آن معنی . ۱۵- ما ، مو : قسم اند ، ما ، مو : صوفی بود ، ما ، مو : سدیگر یکی . ۱۶- ما ، می کند ، ژ : برای منال ما ، و حفظ .
 ۱۹- ما ، مو : کرده بود ، ژ : و از هیچ . ۲۰- مو : گفته شد . ۲۱- ما ، مو : آن چه کند . ۲۲- مو : خورده بود .

هوس بود، و به نزدیک دیگران چون گرگ پر فساد، که همه همتش دریدن و لختی مردار خوردن باشد.

پس صوفی، صاحب وصول بود، و متصوف صاحب اصول، و مستصوف صاحب فصول. آن را که نصیب وصل آمد به یافتن مقصود و رسیدن به مراد، از مراد بی مراد ۵ شود و از مقصود بی مقصود. و آن را که نصیب اصل آمد، بر احوال طریقت متمکن شد، و اندر لطایف آن ساکن و مستحکم گشت. و آن را که نصیب فصول آمد از جمله باز ماند، و بر درگاه رسم فرو نشست، و به رسم از معنی محجوب شد، {مو ۵۲} و به حجاب از وصل و اصل باز ماند. و مشایخ را اندرین قصه رموز بسیار است، تا حدی که کلیت آن را احصا نتوان کرد، اما بعضی از رموز ایشان اندر این کتاب بیارم تا فایده ۱. تمامتر شود انشاء الله - عز و جل -.

فصل: ذوالنون مصری - رحمه الله علیه - گوید: «الْصُّوفِيُّ إِذَا نَطَقَ بَانَ نَطْقَهُ مِنَ الْحَقَائِقِ وَ إِنْ سَكَتَ نَطَقَتْ عَنْهُ الْجَوَارِحُ بِقَطْعِ الْعَلَائِقِ.» : «صوفی آن بود که چون بگوید، بیان نطقش، حقایق حال وی بود.» یعنی چیزی نگوید که او نباشد، «و چون خاموش باشد، معاملاتش معبر حال وی باشد،» و به قطع علایق حال وی ناطق ۵ شود.» یعنی: گفتارش همه بر اصل صحیح باشد، و کردارش به جمله تجرید صرف. چون می گوید، قولش همه حق بود، و چون خاموش باشد، فعلش همه فقر.

جنید گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : «الْتَّصُوفُ نَعْتٌ، أَقِيمِ الْعَبْدَ فِيهِ.» قيل: «نَعْتٌ لِلْعَبْدِ أَمْ نَعْتٌ لِلْحَقِّ؟» فقال: «نَعْتُ الْحَقِّ حَقِيقَةٌ وَ نَعْتُ الْعَبْدِ رَسْمٌ.» : «تصوف نعتی است که اقامت بنده در آن است.» گفتند: «نعت حق است یا نعت خلق؟» گفت: ۲. «حقیقتش نعت حق است، و رسمش نعت خلق.» یعنی: حقیقتش فنای صفت بنده تقاضا کند، و فنای صفت بنده، به بقای صفت حق بود، و این نعت صفت حق بود. و رسمش دوام

۳- ما، مو: صاحب فضول. ۴- ما، مو: بی مراد شد.

۶- ما، مو: مستحکم و آن را.

۷- مو: محجوب گشت. ۸- ما، مو: بازماند و معیوب شد و مشایخ اندرین معنی.

۹- ما: این کتاب یاد کنیم. ۱۰- ما، مو: تعالی و بالله التوفیق. ۱۱- مو: نطق آبان.

۱۴- ما، مو: حال او شود. ۱۷- مو: النعت. ۱۸- ما: العبد رسم. ۱۹- ما: اندر آن.

۲۰- ما: بنده اقتضا. ۲۱- ما: نعت حق بود.

مَجَاهَدَتِ بِنْدَه اِقْتِضَا كُنْد، و دَوَامِ مَجَاهَدَتِ صِفَتِ بِنْدَه بُوَد. و چون به معنی دیگر دانی، چنان بُوَد که اندر حقیقت توحید، بِنْدَه را هیچ نَعْتِ دَرَسْت نیاید. {مو ۵۳} اَز آن چه نَعَوْتِ خَلْقِ مَر اِیْشَان را، دایم نیست، و نَعْتِ خَلْقِ به جَز رَسْم نیست، که نَعْتِ وی باقی نَبُوَد، و مِلْک و فِعْلِ حَقِّ باشد. پس به حقیقت از آن حَقِّ باشد. و مَعْنِی این آن بُوَد که ۵ خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - بِنْدَه را فرمود که: روزه دار، و به روزه داشتن بِنْدَه، اسم صایمی، بِنْدَه را دادند، و از روی رسم، آن صَوْمِ بِنْدَه را باشد، و باز از {ژ ۴۱} روی حقیقت از آن خداوند. چنان که خداوند گفت و رسول خبر داد - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ - : «الْصَّوْمُ لِي وَ اَنَا اَجْزِي بِهِ» : «روزه از آن من است.» اَز آن چه مَفْعُولَاتِ وی، جمله مِلْکِ وی است، و نسبت و اضافت همه خَلْقِ مَر هر چیزی را به خود، رَسْم و مَجَاز بُوَد نه حقیقت. {۴۹ ما} . ۱. اَبُو الْحَسَنِ نُورِی گوید - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - : «التَّصَوُّفُ تَرْكُ كُلِّ حَظِّ النَّفْسِ.» «تصوّف دست برداشتن جمله حَظُّوْطِ نَفْسَانِی بُوَد.» و این بر دو گونه باشد: یکی رَسْم، و دیگر حقیقت. و این آن بُوَد که اگر وی تَارِکِ حَظِّ است، تَرْكِ حَظِّ هم حَظِّی بُوَد. و این رسم باشد. و اگر حَظِّ تَارِکِ وی است، این فَنَای حَظِّ بُوَد، و تَعَلُّقِ این به حقیقت مَشَاهِدَتِ بُوَد. پس تَرْكِ حَظِّ فِعْلِ بِنْدَه بُوَد، و فَنَای حَظِّ فِعْلِ خدای - جَلَّ جَلَالُهُ - فِعْلِ بِنْدَه رسم و مَجَاز ۱۵ بُوَد، و فِعْلِ حَقِّ، حقیقت. و بَدِیْنِ قَوْلِ مُبِیْنِ شَد قَوْلِ جَنِّید - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - که پیش از این قول است.

و هم اَبُو الْحَسَنِ نُورِی - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - گوید : «الْصُّوفِيَّةُ هُمُ الَّذِينَ صَفَّتْ اَرْوَاحَهُمْ، فَصَارُوا فِي الصَّفِّ الْاَوَّلِ بَيْنَ يَدَيِ الْحَقِّ.» : صوفیان آنانند که جان های ایشان {مو ۵۴} از کَدُورَتِ بَشَرِيَّتِ آزاد گشته است، و از اَقَتِ نَفْسِ صَافِی شده، و از هوا ۲. خَلَاصِ یافته، تا اندر صَفِّ اَوَّلِ و دَرَجَةِ اَعْلَى با حَقِّ بَیَارمیده اند، و از غیر وی اندر رَمِیده. و هَمُو گوید - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ : «الْصُّوفِيُّ الَّذِي لَا يَمْلِكُ وَلَا يَمْلِكُ.» .

۱- مو : مجاهده بِنْدَه، مجاهده صفت ۱۰ : دیگر دانی. ۲- هیچ بِنْدَه را نعت. ۳- ما : مو : نعت بِنْدَه مَر او را.

۵- ما : مو : جَلَّ تعالی. ما : روزه دارد. ۶- ما : مو : بِنْدَه را داد. ما : روی اسم از آن بِنْدَه. ما : مو : از آن حَقِّ.

۷- حَقِّ سَبْحَانَه و تعالی و رسول ما را خبر داد. ۸- ما : مو : از مَفْعُولَاتِ وی است. ۹- ما : « همه » ندارد. ۱۰- ما : همه چیز را ما : مو : و نه حقیقت. ۱۱- ما : مو : دست باز داشتن از ما : مو : بر دو رسم بود. ۱۲- ما : مو : آن معنی.

۱۲- ما : « خط » در همه جای این عبارت. ۱۳- مو : مشاهده. ۱۴- خداوند فعل بِنْدَه. ۱۶- ما : مو : قول رفت.

۱۸- ما : مو : اَقَتِ نَفْسَانِی.

۲۰- ما : مو : بَیَارمیده اند و از غیر حَقِّ، ما : مو : هم او.

«صوفی آن بود که هیچ چیز اندر بند وی ناید و وی اندر بند هیچ چیز نشود.» و این عبارت از عین فنا بود، که فانی صفت، مالک نبود و مملوک نه. از آنچه صفت ملک بر موجودات درست افتد. و مراد از این آن است که صوفی هیچ چیز را از متاع دنیا و زینت عقبی، ملک نکند. و خود اندر تحت حکم و ملک نفس خود نیاید. سلطان ارادت خود را از غیر بگسلد، تا غیر، طمع بندگی از وی بگسلد، و این قول لطیف است. مر آن گروه را که به فنانی کلی گویند. و ما غلطگاه ایشان در این کتاب بیاریم، تا تو را معلوم شود، انشاء الله - عزوجل -.

ابن الجلا - رحمه الله علیه - گوید: «التَّصَوُّفُ حَقِيقَةٌ لَا رَسْمَ لَهُ»: «تصوف حقیقتی است که ورا رسم نیست.» و آن چه رسم است نصیب خلق باشد اندر معاملات. و حقیقت خاصه حق بود. چون تصوف از خلق اعراض کردن بود، لا محاله مراورا رسم نبود.

۱. أَبُو عَمْرٍو دِمَشْقِي - رحمه الله علیه - گوید: «التَّصَوُّفُ رُؤْيَا الْكَوْنِ بِعَيْنِ النَّفْسِ بَلْ غَضُّ الطَّرْفِ عَنِ الْكَوْنِ.»: «تصوف آن بود که اندر کون ننگری، جز به عین نقص، و این دلیل بقای صفت بود، بلکه چشم فراز کنی از کون، و این دلیل فنانی صفت بود.» (مو ۵۵) { از آنچه نظر از کون باشد، چون کون نماند، نظر هم نماند، و غرض ۱۵ طرف از کون، بقای بصیرت ربانی بود، یعنی هر که به خود نابینا شود، به حق بینا گردد. از آنچه کون طالب هم طالب بود، و کار وی از وی به وی باشد. وی را از خود بیرون راهی نباشد. پس یکی خود را ببیند، و لیکن ناقص ببیند، و یکی چشم از خود فرا کند و نبیند. و آن که می بیند، اگرچه ناقص ببیند، دیده وی حجاب است. و آن که می نبیند، به نابینایی محجوب نیاید. و این اصلی قوی است اندر طریق تصوف و ارباب معانی. اما این جایگاه شرح این نیست.

ابوبکر شبلی - رحمه الله علیه - گوید: «التَّصَوُّفُ شَرِكٌ لِأَنَّهُ صِيَانَةُ الْقَلْبِ عَنِ رُؤْيَا الْغَيْرِ وَلَا غَيْرَ.»: «تصوف شرك است، از آنچه آن صیانت دل بود از رؤیت غیر و خود غیر نیست.» یعنی اندر اثبات توحید، رؤیت غیر شرك باشد. و چون اندر دل، غیر

۱- ما، مو: نباشد و او هم اندر بند چیزی نباشد ما: فانی الصفه. ۲- ژ: صحت ملک، ما: درست آمد.

۳- ما، مو: هیچ چیز از ما، مو: ملک و حکم. ۴- ما: خود نباشد ما، مو: خود از ۵- ما، مو: که فنانی.

۶- ما، مو: اندرین کتاب، ما، مو: تعالی. ۸- ما، مو: او را رسم، ما، مو: از آنچه رسم نصیب ... معاملات.

۹- ما، مو: آن خاصه. ۱۰- مو: لعین النفس. ۱۲- مو: نقصی ما: بلك. ۱۳- مو: نظر اندر کون. ۱۴- ما، مو: بینا شود.

ما، مو: طالب کون. ۱۵- ما: بوده باشد و وی، ما: راهی نبود. ۱۶- ما، مو: فراز کند.

۱۷- ما، مو: و آن که می بیند به بینایی محجوب نماید، مو: نمی بیند. مو: محجوب نماید.

۱۸- ما، مو: طریق متصوفه ما، مو: حدیث نیست.

۲۰- مو: وجود غیر نیست.

۲۱- ما، مو: شركت بود و.

را قیمت نبود . صیانت کردن مر او را از ذکر غیر محال باشد .

حَضَری - رحمه الله علیه - گوید: «التَّصَوُّفُ صَفَاءُ السِّرِّ مِنْ كُدُورَةِ الْمَخَالَفَةِ .» :
«تَصَوُّفُ صَفَاءُ سِرِّ بُودَ از كُدُورَاتِ مَخَالَفَتِ .» و معنی این آن بُودَ که {۴۳} سِرِّ را از
مَخَالَفَتِ حَقِّ نگاه دارد . از آن چه دوستی موافقت بُودَ، و موافقت ، ضِدِّ مَخَالَفَتِ باشد . و
۵ دوست را اندر همه عالم به جز حفظ فرمانِ دوست نباشد . و چون مراد یکی باشد ،
مخالفَتِ {مو ۵۶} از کجا صورت گیرد؟!

محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ -
گوید : «التَّصَوُّفُ خُلُقٌ ، مَنْ زَادَ عَلَيْكَ فِي الْخُلُقِ ، زَادَ عَلَيْكَ فِي التَّصَوُّفِ .» :
تَصَوُّفُ نیکو خوئی باشد ، هر که نیکو خوتر ، وی صوفی تر . « و خوی نیکو بر دو گونه
باشد : یکی با خُلُقِ و دیگر با حَقِّ . نیکو خوئی با حَقِّ ، رضا باشد به قضای وی ، و نیکو
۱ . خوئی با خُلُقِ ، حَمَلِ ثِقَلِ صحبت ایشان برای حَقِّ . و این هر دو خود به طالب آن باز
گردد . و حَقِّ را تعالی صِفَتِ اسْتِغْنَا است . از رضای طالب و سَخَطِ طالب . و این هر دو
صِفَتِ ، اندر نظاره و حِدَانِیَّتِ وی بسته است .

مرتَّعش - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - گوید : «التَّصَوُّفُ لَا يَسْبِقُ هِمَّتَهُ خَطْوَتَهُ .» :
«البته صوفی آن بُودَ که اندیشه وی با قَدَمِ وی برابر بُودَ البته . اِی جَمَلِه حاضر بُودَ دل ، آنجا
۱۵ که تن ، و تن آنجا که دل . قول آنجا که قَدَمِ ، و قَدَمِ آنجا که قول . و این نشان
حَضُورِی بُودَ بی غیبت ، بر خلاف آن که گویند از خود غایب ، به حَقِّ حاضر ، لا ، بلکه به
حَقِّ حاضر ، و به خود حاضر . و این عبارت از جمع الجمع باشد . از آنچه تا رؤیت نبود به
خود ، غیبت نبود از خود . و چون رؤیت برخواست ، حَضُورِی بی غیبت است .

و تَعَلَّقِ این ، تعیین به قولِ شُبُلِی است - رحمه الله علیه - که گفت : «التَّصَوُّفُ
۲ . لَا يَبْرِي فِي الدَّارَيْنِ مَعَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ .» : «صوفی آن بُودَ که اندر دو جهان

۲- ما : کدورت . ۳- ما : و از آن چه . ۴- ما ، مو : مخالفت و دوست را در . ۵- ما : دوست نیاید ، مو : نباید ، ما : از کجا

نمکن باشد و . ۷- ما ، مو : فمن زاد . ۹- ما ، مو : نیک خوئی ... نیکو خوی تر ، نیکو خوی تر وی ما : خوی نیک .

۱۰- مو : حمل انقال ، ما ، مو : از برای حَقِّ مو : طالب وجه .

۱۱- مو : رضا و سخط . ۱۳- ما : و ابرو محمد مرتعش گوید ، مو : و مرتعش ، ما ، مو : الصوفی لاتسبق .

۱۴- ما ، مو : باشد البته یعنی . ۱۵- ما : دل آنجا ، ما : قدم آنجا که دل . ۱۶- ما : بنگ به .

۱۷- ما ، مو : الجمع بود ، ما ، مو : خود به خود بود و .

۱۹- ما : تعیین معنی به قول ، مو : این معنی به قول . ما : که الصوفی .

هیچ چیز نبیند به جز خدای - عَزَّوَجَلَّ - . و در جمله هستی بنده غیر بود، و {مو ۵۷} چون غیر نبیند، خود را نبیند و از خود به کلیت فارغ شود اندر حال نفی و اثبات خود.

جَنِّید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گوید: «التَّصَوُّفُ مَبْنِيٌّ عَلَى ثَمَانِ خِصَالٍ: السَّخَاءُ، وَالرِّضَاءُ، وَالصَّبْرُ، وَالْإِشَارَةُ، وَالْغُرْبَةُ، وَلَبْسُ الصُّوفِ، وَالسِّيَاحَةُ، ۵ وَالْفَقْرُ، أَمَّا السَّخَاءُ فَلِإِبْرَاهِيمَ، وَأَمَّا الرِّضَاءُ فَلِإِسْمَاعِيلَ، وَأَمَّا الصَّبْرُ فَلِإِيُوبَ، وَأَمَّا الْإِشَارَةُ فَلِزَكَرِيَّا، وَأَمَّا الْغُرْبَةُ فَلِيَحْيَى، وَأَمَّا لَبْسُ الصُّوفِ فَلِمُوسَى، وَأَمَّا السِّيَاحَةُ فَلِعِيسَى، وَأَمَّا الْفَقْرُ فَلِمُحَمَّدٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ .» : گفت: بنای تصوف بر هشت خصلت است، اقتدا به هشت پیغمبر - علیهم السلام: سخاوت به ابراهیم که پسر فدا کرد، و به رضا به اسمعیل که به فرمان خدا رضا داد، و به ترك جان عزیز خود بگفت، و به صبر به ایوب که اندر بلای کرمان صبر کرد، و به اشارت به زکریا که خداوند گفت: «إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ الْارْمَزَا .» و هم اندرین سورت گفت: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً حَفِيًّا .» و به غربت به یحیی که اندر وطن خود غریب بود و اندر میان خویشان از ایشان بیگانه، و به سیاحت به عیسی، که اندر سیاحت خود چنان مجرّد بود که جز {مو ۵۸} کاسه و شانه یی نداشت، چون بدید که کسی به دو مشت، آب می خورد، کاسه بینداخت، و چون بدید که به انگشتان تخلیل ۱۵ می کرد، شانه بینداخت. و به لبس صوف به موسی، که همه جامه های وی پشمین بود. و به فقر به محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که خدای - عَزَّوَجَلَّ - کلید همه گنجهای روی زمین بدو فرستاد و گفت: «محنت بر خود منه، و از این گنج ها خود را تجمل ساز.» گفت: «نخواهم. بار خدایا مرا يك روز سیردار، و دو روز گرسنه. و این اصول اندر معاملات سخت نیکو است.

- ۱- ما، مو: حرف نفی «نه» در آغاز فعل در همه جا جدا است. ۳- ما، مو: و جنید گوید. ۵- مو: أَمَّا الرِّضَاءُ فَلِإِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.
- ۳- ۷- ما، مو: در تمام عبارت عربی، بعد از «إِبْرَاهِيمَ» اسحق، اسمعیل، ایوب، موسی، عیسی، علیه السلام دارد.
- ۷- ما: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وعلیهم اجمعین، مو: صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ وَسَلَّمَ.
- ۸- ما: به سخاوت ابراهیم و آن چنان بود که پسر را، مو: پسر خود را، ما: ز: رضا به اسحق.
- ۹- مو: که به قربان خود رضا، ما: و به صبر ایوب.
- ۱۰- ما، مو: بلای کرمان و غیرت رحمان، ما، مو: خداوند تعالی.
- ۱۱- ز: سورت (ح). ما: به یحیی و به غیر ولای غیر اندر وطن. ۱۲- مو: از خویشان بیگانه، مو: عیسی علیه السلام و وجود اندر.
- ۱۳- ما، مو: که به جز. ۱۴- ما، مو: دو مشت خود، ما: که کسی به انگشتان خلال.
- ۱۸- و يك روز گرسنه دار.

حصری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گوید : « الصَّوْفِيُّ لَا يُوَجَدُ بَعْدَ عَدَمِهِ ، وَ لَا يُعَدَّمُ بَعْدَ وُجُودِهِ . » : « صوفی آن بود که هستی { ۴۶ } وی را نیستی نباشد ، و نیستی وی را هستی نه . یعنی آن چه بیاید ، مر آن را هرگز گم نکند ، و آن چه گم کند ، مر آن را هرگز نیابد . و دیگر معنی آن بود که یافتن هرگز نایافت نباشد ، و نایافتن را هرگز یافت ۵ نه . یا اثباتی بود بی نفی ، و یا نفی بود بی اثبات . و مراد از جمله این عبارات آن است تا حال بشریت از کسی ساقط شود ، و شواهد جسمانی از حق وی فایت گردد ، و نسبتش از کل منقطع گردد ، و یا بشریت اندر حق کسی ظاهر شود ، و یا تفاریق وی اندر عین خود جمع گردد ، از خود به خود قیام یابد . و صورت این ، جز اندر دو پیغامبر - عَلَيْهِمَا السَّلَام - ظاهر نتوان کرد : یکی موسی - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که اندر وجودش عدم نبود ، تا ۱ . گفت : « رَبِّ اشرحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي اَمْرِي . » { مو ۵۹ } و دیگر رسول ما - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام - که اندر عدمش وجود نبود تا گفتند : « اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ؟ » یکی آرایش خواست و زینت طلب کرد ، و دیگر را بیاراستند ، و وی را خود خواست نه .

علی بن بندار الصیرافی النیسابوری گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ : « اَلتَّصَوُّفُ اسْقَاطُ الرُّؤْيَا لِلْحَقِّ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا . » : « تصوف آن بود که صاحب آن ظاهرًا و باطنًا ۵ خود را نبیند و جمله حق را ببیند . » از آنچه اگر به ظاهر نگری ، بر ظاهر نشان توفیق یابی . چون نگاه کنی ، معاملت ظاهر اندر جنب توفیق حق ، به پریشه یی نسنجد ، به ترك رؤیت ظاهر بگویی . و اگر به باطن نگری ، بر باطن نشان تأیید یابی ، چون نگاه کنی ، معاملت باطن اندر جنب تأیید حق ، به ذره یی نسنجد ، به ترك باطن بگویی . جمله مرحق را بینی ، پس همه حق را بینی ، خود را هیچ نبینی .

-
- ۱- مو : و حصری گوید ۲- مو : هستی نبود و هستی ویرا نیستی نه .
 - ۳- ما ، مو : هر چه گم کند . ۴- ما ، مو : معنی آن که . ۵- ما : تا اثباتی ، مو : عبارت آن است .
 - ۶- ما ، مو : که از او بکلی ساقط شود . ۷- ما : یا سر بشریت ، مو : تا سر بشریت ،
 - ما ، مو : تا تفاریق . ۹- ما ، مو : ظاهر کرد . ۱۰- مو : رسول مقبول ما ، ما : ندارد .
 - ۱۱- ما ، مو : تا گفت . ۱۳- مو : علی بن بندار ، ما : علی الصیرفی ، مو : النسابوری .
 - ۱۴- مو : آن ظاهر و باطن خود را نه ببیند چنان که ما : اگر نگری .
 - ۱۶- ما ، مو : معاملات ظاهر . ۱۷- مو : پشه یی نکنجد .
 - ۱۸- ما ، مو : به ذره یی نگراید . ۱۹- مو : پس خون .

مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُقْرِي گويد - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : «التَّصَوُّفُ اسْتِقَامَةُ الْأَحْوَالِ مَعَ الْحَقِّ.» : «تصوف استقامت احوال است با حق.» یعنی احوال مَرَسِرِ صوفی را از حال نگرداند ، و به اعوجاج اندر نیفکند. از آنچه کسی را که دل ، صید محول احوال باشد ، احوال او را از درجه استقامت نیفکند ، و از حق تعالی باز ندارد .

۵ فصل - آن چه گفته اند اندر معاملات : أَبُو حَفْصٍ حَدَّادٌ نِيسَابُورِي گويد - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : «التَّصَوُّفُ كُلُّهُ آدَابٌ ، لِكُلِّ وَقْتٍ آدَبٌ ، وَ لِكُلِّ مَقَامٍ آدَبٌ ، وَ لِكُلِّ حَالٍ آدَبٌ {مو. ۶} . فَمَنْ لَزِمَ آدَابَ الْأَوْقَاتِ بَلَغَ مَبْلَغَ الرِّجَالِ ، وَ مَنْ ضَيَّعَ الْآدَابَ ، فَهُوَ بَعِيدٌ مِنْ حَيْثُ يَظُنُّ الْقُرْبَ ، وَ مَرْدُودٌ مِنْ حَيْثُ يَظُنُّ الْقَبُولَ.» : ۱. «تصوف به جمله آداب است ، که هر وقتی و مقامی و حالی را آدبی بود ، که هر که ملازمت ادب اوقات کند ، به درجت مردان رسد ، و هر که آداب ضایع کند ، او دور باشد از {۵۵ ما} پندار به نزدیکی ، و مردود باشد از گمان بردن به قبول حق.» و بدین معنی قریب است به قول ابوالحسن نوری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که گفت : «لَيْسَ التَّصَوُّفُ رُسُومًا وَ لَا عِلْمًا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَاقٌ.» : «تصوف رسوم و علوم نیست و لیکن اخلاق است.» یعنی ۱۵ اگر رسوم بودی ، به مجاهدت حاصل شدی ، و اگر علوم بودی ، به تعلیم به دست آمدی . لکن اخلاق است تا حکم آن از خود اندر نخواهی ، و معاملت آن با خود درست نکنی ، و انصاف از خود ندهی ، حاصل نگردد. و فرق میان رسوم و اخلاق آن است که رسوم فعلی بود به تکلف و اسباب ، چنان که ظاهر به خلاف باطن بود ، فعلی از معنی خالی . و اخلاق فعلی بود محمود بی تکلف و اسباب ، ظاهر موافق باطن ، از دعوی خالی .

۳- ما : کسی را دل ما ، مو : احوال است او را .

۴- ما ، مو : و از حق باز نداردش.

۵- ما : اندر معاملات گفته اند . ما : حداد گويد.

۶- ما : حال آدابی . ۸- ما : و مردوده . ۱- ما ، مو : حالی را آدابی بود هر که .

۱۱- ما ، مو : آداب اوقات کند به درجه مردان برسد.

۱۲- ما : و این معنی قریب ، مو : نزدیک است .

۱۵- ما ، مو : به تعلیم ... پس اخلاق .

۱۶- مو : معاملات آن ، ما : از «معاملت آن ... ندهی» ندارد.

۱۷- ما ، مو : اخلاق آن که . ۱۸- ما ، مو : اسباب موافق باطن ... خالی بود .

مرتعش گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « اَلتَّصَوُّفُ حَسَنُ الْخُلُقِ » : « تَصَوُّفُ خُلُقٍ نیکو است . و این بر سه گونه باشد : یکی با حَقِّ به گزاردن اوامر حق بی ریا . و دیگر با خُلُقِ به حفظ حَرَمَتِ مهتران و شَفَقَتِ بر کُهتران ، و انصاف همجنسان ، و از جمله { مو ۶۱ } اِعْرَاض و ۵ انصاف ناطلبیدن . و سدیگر متابعت { ۴۸ } هوا و شیطان ناکردن . هر که اندر این سه معنی ، خود را دَرَسْت کند ، از نیک خویان باشد . و این که یاد کردم موافق است با آن که از عایشه صدیقه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - پرسیدند که : « ما را خَبَرِده از خُلُقِ پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . » - گفت : « از قرآن برخوان » ، کَمَا قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى - : « خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ . »

و هم مرتعش گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « هَذَا مَذْهَبُ كُلِّهِ جِدِّ ، فَلَا تَخْلُطُوهُ بِشَيْءٍ . ۱ . مِنْ الْهَزْلِ . » : « این مَذْهَبِ { ۵۶ } ما { تَصَوُّفِ جِدِّ است . مر آن را به هَزْل میامیزید . » و اندر مَعَامَلَتِ مَرْتَسِمَانِ میاویزید ، و از اهل تقلید بدان بگریزید . و چون عوام اندر اهل زمانه نگریستند ، و مرمترسمان مَتَّصُوفِ بدیدند ، و بر پای کوفتن و سرود گفتن و به درگاه سلطانیان رفتن ، و از برای لقمه و خرقه ، خُصُومَاتِ کردن ایشان ، مُشْرِفِ شدند ، اعتقاد به جمله بد کردند و ۱۵ گفتند که : اهل این طریقت همین است ، و مَتَقَدِّمَانِ هم بر این رفته اند ، و معلوم نگردانیده اند که زمانه فِتْرَتِ است و روزگار بِلَا . لَامَحَالَّةً چون حِرْصِ مر سلطان را به جَوْر افکند ، و طَمَعِ مر عالم را به فِسْقِ ، و ریا مر زاهد را به نِفَاقِ ، هر آینه هوا نیز مر صوفی را به پای کوفتن و سرود گفتن افکند . بدان که اهل طریقت ها تَبَاهِ شوند ، اَمَّا أَصُولُ { مو ۶۲ } طریقت ها تَبَاهِ نشود . و بدان که گروهی از اهل هَزْلِ - که هَزْلِ خود را اندر جِدِّ آخِرِا پنهان کنند . جِدِّ ایشان هَزْلِ نشود . ۲ . و ابو علی قَرْمِیْسِیْنِ گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « اَلتَّصَوُّفُ اَلْاَخْلَاقُ اَلرَّضِیَّةُ . » : « تَصَوُّفِ اخلاق راضی است . » و کردار پسندیده آن بود که بنده اندر همه حال از حق پسندد کار باشد ، که به رضی راضی بود .

۲- ما : بگزاردن او امر با حق . ۳- مو : با مهتران ، به کُهتران ، مو : از جمله عوض .

۴- ما ، مو : سه دیگر با خود متابعت ناکردن ، ما ، مو : و هر که . ۵- ما ، مو : او از نیک ما : مو : موافق است بدانکه یکی .

۶- ما ، مو : پرسید . مو : خدای تعالی خبر داده است آنجا که گفت . ۷- ما ، مو : که خُذِ الْعَفْوَ ... ۱۰- ما ، مو : همد جِدِّ است

مر آن را با . ۱۱- مو ، معاملات ما : و اندر معاملت ... بگریزید . ۱۲- ما ، مو : متصوِّفه اهل زمان را .

۱۳- ما ، مو : سلاطین رفتن و از برای بلغه (بلفت) و لقمه خصومت . ۱۴- ما ، مقدِّمان هم ، مو : رفتند ،

۱۵- ما : معلوم نکردند ۱۶- مو : به فسق و زنا افکند . ۱۷- ما ، مو : اصل طریقت ها .

۲۰- ما ، مو : ابو علی قزوینی ما ، مو : التَّصَوُّفِ هو .

۲۱- ما ، مو : « ضد » است . ما ، مو : همه احوال .

ابوالحسن نوری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گوید : **التَّصَوُّفُ هُوَ الْحَرِيَّةُ وَالْفَتَوَةُ وَ تَرْكُ التَّكَلُّفِ وَالسَّخَاءُ** . : **تَصَوُّفٌ** آزادی بود ، که بنده از بند هوا آزاد گردد ، و **فَتَوْتُ** آن بود که { ۴۹ } از دید **فَتَوْتُ** مجرّد شود ، و **تَرْكُ تَكَلُّفٍ** آن بود که اندر متعلقات و نصیب نکوشد ، و سخا آن که دنیا را با اهل دنیا بگذارد .

۵ و **أَبُو الْحَسَنِ فَوْشَنْجَه - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ -** گوید : **« التَّصَوُّفُ الْيَوْمَ اسْمٌ بِلَا حَقِيقَةَ ، وَقَدْ كَانَ مِنْ قَبْلُ حَقِيقَةً بِلَا اسْمٍ . »** : **« تصوف ، امروز ، نامی است بی حقیقت ، و پیش از این حقیقتی بود بی نام . »** یعنی اندر وقت صحابه و سلف - **رَحِمَهُمُ اللَّهُ** - این اسم نبود ، و معنی اندر هر کسی موجود بود . اکنون اسم هست و معنی نی . یعنی معاملت معروف بود و **دَعْوَى مَجْهُول** . اکنون **دَعْوَى** معروف شد و **مَعَامَلَتِ** مجهول .

۱ . اکنون این مقدار از تحقیق و مقالات مشایخ - **رَحِمَهُمُ اللَّهُ** - اندر این کتاب بیاوردم اندر این باب **تَصَوُّف** ، تا بر تو - **أَسْعَدَكَ اللَّهُ - (مو ۶۳)** طریق این گشاده گردد . و مرمّکران را گویی که : **« مرادتان به انکار تصوف چیست ؟ »** اگر اسم مجرّد را انکار کنند ، باک نیست ، که معانی اندر حقّ تسمیات بیگانه باشد . و اگر عین این معانی را انکار کنند ، انکار **كُلِّ شَرِيعَةٍ** پیغامبر - **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** - و خصال ستوده کرده باشند . و ۱۵ مر تو را و صَبَّیْتُ کنم تا حقّ این را مراعات کنی و انصاف بدهی تا دعوی کوتاه کنی ، و به اهل این ، نیکو اعتقاد باشی . و **بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ عَلَيْهِ التَّوَكُّلُ وَ التَّصَدِيقُ** .

۱- ما ، مو : و ابوالحسن نوری گوید .

۲- ما ، مو : **وَالسَّخَاءُ وَ بَذْلُ الدُّنْيَا** .

۳- ما ، مو : از دیدن **فَتَوْتُ** مو : متعلقاتست و بنسب .

۴- ما ، مو : و سخاوت آن بود که . ۵- و : ابوالحسن بوشنجه ، ما : و **لَا حَقِيقَةَ ... وَلَا اسْمَ** .

۷- مو : صحابه رضوان الله عليهم ... این نام نبود .

۸- ما ، مو : و معنی آن در ... می بود . ما ، مو : است و معنی نه یعنی معاملات .

۹- ما : معروف و معاملات مجهول .

۱۰- ما : اندرین باب بیاوردم در باب .

۱۱- مو : و منکران این را بگو که ، ما : این را بدان بگوی .

۱۳- مو : حقّ تسمیات ، ما ، مو : این معانی را .

۱۴- ما : ستوده کرده باشد ، ستوده باشد و مر ترا اسعدك الله بما سعد به اولياء اندر این کتاب .

۱۵- ما ، مو : این مراعات ، ما ، مو : و با اهل . ۱۶- ما ، مو : **« وَ التَّصَدِيقُ »** ندارد .

باب مَرَقَعَه داشتن

بدان که لبس مرقعه ، شعارِ مَتَصَوِّف است . و لبس مَرَقَعَات سنت است . از آنجا که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فرمود : « عَلَيْكُمْ بِلِبَاسِ الصُّوفِ تَجِدُونَ حِلَاوَةَ الْإِيمَانِ فِي قُلُوبِكُمْ » و نیز یکی از صحابه گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « كَانَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَلْبَسُ الصُّوفَ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ » و نیز رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مرعایشه را گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - : « لَا تُضَيِّعِي الثَّوبَ حَتَّى تَرْقَعِيهِ » . گفت : « بر شما باد آن جامه پشمن تا حلاوت ایمان بپایید » و روایت کردند که پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - جامه پشمن پوشید و بر خرنشست . و نیز گفت : مرعایشه را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - که : « جامه را ضایع مکن تا رقعۀ نزنی ، یعنی پیوندها . ۱ بر آن نگذاری » و از عَمَرُ خَطَّاب - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می آید که : وی مرقعه یی داشت سی پیوند بر آن { ۶۴ مو } گذاشته . و هم از عَمَرُ خَطَّاب می آید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که گفت : « بهترین جامه ها آن بود که مؤونت آن کمتر بود » و از امیر المؤمنین علی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می آید که : « پیراهنی داشت که آستین آن با انگشت او برابر بود ، و اگر وقتی پیراهنی درازتر بودی ، سر آستین آن فرو دیدی » و نیز رسول را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فرمان آمد از خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - به تقصیر جامه ، کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ » آی : « فَقَصِّرْ » حَسَنُ بَصْرِي گوید - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - : « هفتاد یار بدری را بدیدم ، همه را جامه پشمن بود . و صدیق اکبر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اندر حال تجرید جامه صوف پوشید » حَسَنُ بَصْرِي - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ گوید که : « سلمان را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بدیدم ، گلیمی با رقعۀ های بسیار پوشیده » . و عَمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ و عَلِيُّ بْنُ أَبِي ۲ . طالب - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - و هَرَمُ بْنُ حَيَّان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - روایت آرند که : ایشان مر اویس قرنی را رحمة الله علیه بدیدند با جامه پشمن با رقعۀ ها بر آن گذاشته . و حَسَنُ بَصْرِي و مَالِكُ بْنُ دِينَار و سَفِيَّانُ ثَوْرِي - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - جمله صاحب مَرَقَعَه

۱- مو : باب لبس المرقعات ، ما : باب چهارم فی لبس المرقعات . ۲- ما : متصوفه . ۳- ما ، مو : « فرمود » ندارد . ما ، مو : بلبس الصوف . ۶- مو : مر شما را باد به . ۷- مو : کرده اند که پیغمبر . ۹- ما ، مو : که یا عایشه جامه را ، ما : پیوندها بر آن نزن . ۱۰- ما ، مو : سی رقعۀ بر آن گذاشته بود . ۱۱- ما ، مو : جامها آن بود . ۱۲- ما ، مو : سبکتر بود . ۱۳- ما ، مو : با انگشتان او ، ما ، مو : دراز آستین پوشیدی . ۱۵- ما ، مو : چنانکه گفت : و ثيابك ، ما ، مو : هم حسن بصری . ۱۷- ما : اندر حال تجریدش . ۱۸- ۱۹- مو : بسیار دیدم پوشیده و امیر المؤمنین عمر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و امیر المؤمنین علی کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ و حرم بن جان . ۲۰- ما : دیده با جامه رقعۀ ها بر آن . ۲۲- ما ، مو : صوف بوده اند ابو حنیفه کوفی .

صوف بودند . و از امام اعظم ابو حنیفه - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - روایت آرند ، و این اندر کتاب تاریخ المشایخ - که محمد بن علی الترمذی کرده است - مکتوب است که : وی در اوّل صوف پوشیدی و قصد عزلت کردی ، تا پیغامبر را - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - {مو ۶۵} به خواب دید که : « تو را اندر میان خلق می باید بود ، از آنچه سبب احیای سنت من تویی . » آنگاه دست از عزلت برداشت . و هرگز جامه یی نپوشدی که آن را قیمتی بودی . و ۵ داوود طائی را - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - لبس صوف فرمود . و او یکی از محققان متصوف بود . و ابراهیم ادهم به نزدیک ابو حنیفه - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ آمد با مرقعه یی از صوف . اصحاب ، وی را به چشم تصغیر نگریستند . ابو حنیفه گفت : « سیدنا ابراهیم بن ادهم آمد . » اصحاب گفتند : « بر زبان امام مسلمانان هزل نرود . وی این سیادت به چه یافت ؟ » گفت : « به خدمت بردوام ، که به خدمت خداوند مشغول شد ، و ما به خدمت تنهای خود تا ۱ . وی سید ماگشت . و اگر اکنون بعضی از اهل زمانه را ، مراد اندر لبس مرقعات و خرق ، جاه و جمال خلق است ، و یا به دل موافق ظاهر نیستند ، روا باشد که اندر لشکر ، مبارز یکی باشد ، و در جمله طوایف ، محقق اندک باشد . اما جمله را نسبت بدیشان کنند ، هر گاه که به یک چیز شان با ایشان مماثلت بود از احکام ، و رسول گفت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ . » : هر که به قومی تولی کند ، به کرداری ۱۵ کند و به اعتقادی . اما گروهی را چشم بر رسم ظاهر معاملت ایشان افتاد ، و گروهی را بر سر و بر صفای باطن ایشان افتاد .

در جمله {مو ۶۶} هر که قصد صحبت متصوف کند ، از چهار معنی بیرون نباشد : گروهی را صفای باطن و جلای ظاهر و لطافت طبع و اعتدال مزاج و صحت سریرت ، به اسرار ایشان دیدار دهد ، تا قربت محققان و رفعت کبرای ایشان ببینند ، و ارادت آن درجه ،

۱ - ما : حکیم الترمذی . ۲ - ما ، مو : در ابتدا صوف پوشیده ... کرد تا پیغمبر .

۳ - ما : ترا ، مو : گفت ترا . ۴ - مو : بازداشت . ما : جامه نپوشید ... بود . ۵ - ما ، مو : داود طائی .. صوف فرمود ، ما ، مو :

متصوفه بود رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ . ۶ - ما : امام اعظم ، مو : امام بوحنیفه ... اندر آمد . ۷ - مو : از « اصحاب وی را ... آمد » ندارد .

۸ - مو : بر زبان امام هزل نرود مگر حق . ۹ - ما ، مو : که وی به خدمت خداوند تعالی جلّ ذکر . ۱۰ - مو : سید ماگشت .

۱۱ - ما : جاه و جلال . ۱۲ - اندک می باشد ، مو : با ایشان .

۱۴ - ما : و هر که ما ، مو : به رفتاری کند و یا به اعتقادی وی از آن قوم است .

۱۵ - ما ، مو : برسم ظاهر معاملات ایشان افتد .

۱۷ - ما ، مو : متصوفه کند . ۱۸ - ما : با اسرار .

۱۹ - مو : کبریای ایشان .

دامن گیر ایشان گردد ، تعلّق بدیشان کنند بر بصیرت و ابتدای حالشان بر کشف احوال ، و تجرید از هوا ، و اعراض از نفس باشد . و گروهی دیگر را صلاح تن ، و عِفّت دل ، و سکون و سَلَامَتِ صَدَر ، به اظهار ایشان دیدار دهد تا برزّشِ شریعت و حفظ آدابِ اسلام و حَسَنِ مَعَامَلَتِ ایشان بینند ، و قصد صَحَبَتِ ایشان کنند و برزیدن صلاح بردست گیرند . و ابتدای ۵ جال ایشان بر مَجَاهِدَتِ و حَسَنِ مَعَامَلَتِ بُوَد . و گروهی دیگر را مَرَوَتِ انسانیت ، و ظَرْفِ مَجَالَسَتِ ، و حَسَنِ سیرت ، به افعال ایشان راه نماید ، تا زندگانی ظاهر ایشان ببینند آراسته به ظَرْفِ و مَرَوَتِ . با مهتران به حرمت ، و با کهتران فتوّت ، و با اقران خود حَسَنِ مَعَاشَرَتِ ، آسوده از طَلَبِ زیادت ، و آرمیده با قناعت . قصد صحبت ایشان کنند ، و طریقِ جَهْدِ و تَعَبِ طَلَبِ دُنْیَا برخود آسان کنند ، و خود را به فراغت از جمله نیکان کنند ، و ۱ . گروهی دیگر را کَسَلِ طبع و رعونت نفس و طَلَبِ ریاست بی آلت ، و مراد تصدّر بی فضل ، و جستن تخصیص بی عِلْمِ راه نماید به افعال ایشان ، و پندارد که جز این کار ظاهر ، هیچ کاری دیگر نیست . قصد صحبت ایشان کند . و ایشان به خَلْقِ و کَرَمِ وی را مَدَاهَنَتِ همی کنند ، و به حُکْمِ مَسَامَحَتِ با وی زندگانی می گزارند . از آنچه اندر دلّهای ایشان از حدیث حق ، هیچ چیز نباشد { ۶۰ ما } . و بر تن های ایشان از مَجَاهِدَتِ طَلَبِ طریقت هیچ نه . ۱۵ و خواهند تا خَلْقِ مَرِ ایشان را حرمت دارند ، چنان که محققان را . و از ایشان بشکوهند ، چنان که از خواصّ خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - ، و به صحبت و تعلّق بدیشان آن خواهند که آفات خود را در صلاح ایشان پنهان کنند ، و جامه ایشان اندر پوشند . و آن جامه های بی معاملت بر کذبِ ایشان می خروشدند ، که آن ثَوْبِ زور باشد و لباس غرور ، و حسرت روزِ حشر و نشور ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى : « وَ مِثْلُ الَّذِينَ حَمَلِ التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمِثْلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا بِئْسَ مِثْلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ » و اندر این زمانه این گروه بیشترند .

۱- ما ، مو : و تعلّق . ۳- ما ، مو : ظاهر ایشان ، ما ، مو : تا ورزش . ۴- مو : معاملات ایشان ، مو : ورزیدن صلاح .

۵- مو : حسن معاملات . ۶- ما ، مو : طرقِ مجالست .

۷- ما : و به طرق و مَرَوَتِ ، مو : و به طریق مَرَوَتِ با مهتران حرمت ... با قران . ۸- ما ، مو : عشرت آسوده ، مو : آرامیده .

۱۰- ما ، مو : و قصد ریاضت ... صدر بی فضل .

۱۲- مو : ایشان کنند . ما ، مو : وی را مدارات و مدهانت .

۱۳- ما ، مو : زندگانی می کنند . ۱۴- ما ، مو : طریقت هیچ چیز نه ، مو : هیچ چیزش باید تا .

۱۵- ما : باید تا خلق مَرِ ایشان را ، ما : بشکوه اند . ۱۷- ما : اندر ما : و آن جامهای .

پس بر تو بادا که هر چه از آن تو نگردد، تو قصد آن نکنی، که اگر هزار سال تو، به قبولِ طریقت بگویی، چنان نباشد که يك لحظه طریقت، ترا قبول کند، که این کار به خرقة نیست، { ۵۳ } به خرقة است. چون کسی با طریقت آشنا بود، و را قبا چون عبا بود. و چون کسی بیگانه بود، مرقعه وی چون { مو ۶۸ } ادبار بود، و منشور شقاوت يوم النشور. چنان که آن پیر بزرگ را گفتند: « لِمَ لَا تَلْبِسُ الْمَرْقَعَةَ ؟ » قال: « مِنْ النِّفَاقِ، اِنَّ تَلْبِسَ لِبَاسَ الْفَتَيَانِ وَلَا تَدْخُلَ فِي حَمْلِ اثْقَالِ الْفِتْوَةِ. » : « چرا مرقعه نپوشی ؟ » گفت: « از نفاق بود، که لباس جوانمردان پبوشی، و اندر تحت ثقل معاصات جوانمردان در نیایی. » با ترك حمل جوانمردی، منافقی باشد.

{ ۶۲ ما } پس اگر این لباس از برای آن است که تا خداوند ترا بشناسد که تو خاص آویی، ۱. او بی لباس بشناسد. و اگر از بهر آن است که به خلق نمایی که من از آن اویم، اگر هستی، ریا، و اگر نیستی، نفاق. و این راهی صعب پر خطر است. و اهل حق، اجل آنند که به جامه معروف گردند. « الْأَصْفَاءُ مِنَ اللَّهِ اِنْعَامٌ وَ الْكِرَامُ، وَالْصَّوْفُ مِنَ لِبَاسِ الْاِنْعَامِ. » : « صفا از خداوند - تعالی - به بنده، نعمتی و کرامتی عیان بود، و صوف لباس ستوران بود. »

۱۵ پس حلیت، حیلِت بود. گروهی حیلِت قریب می کنند، و آن چه بر ایشان است، به جای می آرند، ظاهر می آریند، امید آن را تا از ایشان گردند. و مشایخ این قصه مرمریدان را حلیت و زینت به مرقعات بفرمودند، و خود نیز بکردند، تا اندر میان خلق علامت شوند، و جمله خلق پاسبان ایشان گردند. اگر يك قدم بر خلاف نهند همه زبان ملامت در ایشان دراز کنند. و اگر خواهند که اندر آن جامه، معصیت کنند { مو ۶۹ } از ۲. شرم خلق نتوانند کرد.

۱- ما: باد، مو: پادانکه تا ما، هزار باد. ۲- مو: طریقت بپوشی.

۳- ما: مو: به حرفتست چون آشناء (آشنا را قبا عبا بود. ۴- مو: وی را چون رقعۀ.

۵- ما: مو: يوم النشور باشد مو: پیر بزرگی. ۷- ما: پوشی و اندر، ما: اندر نیایی، مو: معاملات جوانمردی اندر نیایی.

۸- مو: که لباس جوانمردان با ترك. ۱- ما، مو: و وی هم بی لباس.

۱۱- ما، مو: و این راه صعب و. ما، مو: و اهل معرفت حق جل از.

۱۳- ما، مو: از خدای تعالی. ۱۴- مو: ستوران. ۱۵- مو: حلیت قرئت مو: بدیشان است که.

۱۶- مو: امید که آن را. ۱۷- مو: مرقعات بفرمودند.

۱۸- ما، مو: که اگر يك قدم.

۱۹- ما، مو: همه زبان طعن و ملامت بدیشان.

در جمله مَرَقَعَه، زینت اولیای خدای - عَزَّوَجَلَّ - است. عَوَامَ بدان عزیز گردند، و خواص اندر آن ذلیل شوند. عِزَّعَامَ آن بُود که چون بپوشند، خَلْقَانَش بدان، حُرْمَت {۵۴} دارند. و ذَلَّ خاص آن بُود که چون آن بپوشند، خَلْق اندر ایشان به چشم عوام نگرند و مرایشان را بدان، مَلَامَت کنند، پس «لِبَاسُ النِّعَمِ لِلْعَوَامِ وَ جَوْشَنُ ۵ اَلْبِلَاءِ لِلْخَوَاصِّ». : عوام را مَرَقَعَه، لباس نَعْمَا بُود، و خواص را جَوْشَن بِلَا بُود. و از آن چه بیشتری {۶۳} از عوام اندر آن مَضْطَرَّ باشند. چنان که دست به کار دیگر نرسد، و مر طَلَب جاه را آلتی دیگر ندارند که بدان طَلَب ریاست کنند، و مر آن را سَبَب جَمْع نعمت سازند، و باز خواص به ترک ریاست بگویند، و ذَل را بر عز اختیار کنند، تا این قوم را این بلا بُود، و آن قوم را آن نَعْمَا.

۱. «الْمَرَقَعَةُ قَمِيصُ الْوَفَاءِ لِأَهْلِ الصِّفَاءِ وَ سِرْبَالُ السَّرُورِ لِأَهْلِ الْغُرُورِ.» : «مَرَقَعَه پیراهن وفا است مر اهل صفا را، و لباس سرور است مر اهل غرور را.» تا اهل صفا به پوشیدن آن، از کَوْنِین مَجْرَد شوند، و از مَالُوفَات مَنقَطع گردند. و اهل غرور بدان از حق محجوب شوند، و از صلاح باز مانند.

در جمله مر همه را سَمَت صلاح و سبب فلاح است، و مراد جمله از آن محصول، یکی ۱۵ را صفا بُود، و یکی را عطا، و یکی را غطا، و یکی را وطأ. امید دارم به حَسَن صَحْبَت و مَحَبَّت یکدیگر همه رستگار باشند. از آن چه رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : «مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مَعَهُمْ.» : «دوستان هر گروهی در قیامت با ایشان باشند، و اندر زُمَرَه ایشان باشند. اما باید که باطنت، طَلَب تحقیق کند، و از رَسُوم، مَعْرُض باشد، که هر که به ظاهر چیزها پسندیده کار باشد، هرگز به تحقیق نرسد.

- ۱- ما : و در جمله ما، مو : اولیای خداوند است. ۲- ما : عز عوام آن بود که چون جامه بپوشند ... آن حرمت. ۳- مو : ذَل خواص، ما : مو : خلقشان به چشم عوام شان نگرند. ۴- ما : پس گفت.
- ۵- ما، مو : بلا بود از آن چه. ۶- ما : کاری دیگر. ۷- ما : نعمت کنند.
- ۸- ما : به ترک ریا و ریاست. ما، مو : بر عز بگزینند و بلاها بر نعمت اختیار کنند یا آن قوم را بلا بود و آن قوم را نَعْمَا. ۱۲- ما، مو : مَالُوفَات اصلی ... شوند، مو : محجوب گردند. ۱۵- ما : یکی را عطا بُود و یکی را عطا. ما : «و یکی را ... و طأ» ندارد (مو : در حاشیه دارد).
- ۱۶- ما، مو : امیددارم که مو : همه را رستگاری باشد. ۱۷- ما، مو : فهو منهم، ما، مو : هر گروه به، ۱۸- مو : بود اما. ۱۹- مو : معرض بود، ما، مو : بسندکار.

و بدان که وجود آدمیت، حجاب ربوبیت بود. و حجاب جز به دور احوال و پرورش اندر مقامات، فانی نگردد. و صفا نام آن فنا است. و فانی صفت را لباس اختیار کردن، محال باشد. و با تکلف، خود را زینتی ساختن {۵۵} ناممکن. پس چون فنای صفت پدید آمد، و آفت طبیعت از میانه برخاست. و به جز آن که او را صوفی خوانند، نامی دیگر خوانند، ۵ به نزدیک وی متساوی بود.

فصل: اما شرط مرقعات آن است که از برای خفت و فراغت سازد. و چون اصلی بود، هر کجا پاره شود، رقعۀ بی بر آن گذارد. و مشایخ را - رَحِمَهُمُ اللَّهُ و رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - اندر این دو قول است: گروهی گویند که دوختن رقعۀ را ترتیب نگاه داشتن، شرط نیست. باید که از آنجا که سوزن سر بر آرد، برکشد. و اندر آن تکلف نکند. و گروهی ۱. دیگر گویند که دوختن رقعۀ را ترتیب و راستی شرط است و نگاه داشتن تضریب و تکلف کردن اندر راستی آن، که این معاملات فقر است. و صحت معاملات، دلیل صحت اصل باشد.

و من - که علی بن عثمان الجلابی ام - وَفَّقَنِي اللَّهُ - از شیخ المشایخ ابوالقاسم گرگانی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در طوس پرسیدم که: «درویش را کمترین چه چیز باید تا اسم فقر را سزاوار گردد؟» گفت: «سه چیز باید که کم از آن نشاید: یکی باید که پاره راست برداند دوخت. و دیگر سخنی راست بداند شنید. و سدیگر پایی راست بر زمین تواند زد.» گروهی از درویشان - که با من حاضر بودند، که این بگفت - چون به دویزه باز آمدیم، هر کسی اندر این، تصرفی می کردند. و گروهی را از جهله، اندر این شری پدید آمد، و گفتند که: «فقر خود همین است.» و بیشتر ازیشان در خوب دوختن پاره و بر زمین زدن پای می شتافتند. و هر کسی را پندار آن بود که: «ما سخنان طریقت بدانیم شنید.»

-
- ۱- ما - احوال و ورزش. ۲- ما، مو: و فانی الصفت .. محال بود به تکلف.
 - ۳- ما، مو: صفت پیدا آمد. ۴- ما، مو: برخاست و اگر او را خوانند یا نامی دیگر.
 - ۶- ما، مو: شرایط، ۷- ما، مو: باشد هر کجا که. ۸- مو: دوخت رقعۀ. ۹- مو: تکلف نکنند.
 - ۱۰- مو: دوخت رقعۀ. ۱۱- ما، مو: راستی از معاملات. ۱۳- ما، مو: به طوس.
 - ۱۴- ما: سه چیز چه مو: ما: بیاید. ۱۵- ز: برداند دوخت، ما، مو: بداند پاره راست چگونه باید بر دوخت و دیگر سخن راست داند شنید و دیگر. ۱۶- ما: بدویزه، مو: دروازه.
 - ۱۷- مو: هر کسی اندرین سخن می کرد. ما، ما، مو: شری پدید آمد. ۱۸- ما، مو: و بیشتری ازیشان در دوختن.
 - ۱۹- ما، مو: پای راست.

و به حکم آن که روی دل من بدان سید بود ، نخواستم که سر آن سخن وی بر زمین افتد. (۶۵ ما)
گفتم : « بیایید تا هر کسی اندرین سخن چیزی بگویم . » هر يك صورت خود بگفتند . چون
نویت به من رسید گفتم : « پاره راست آن بود که به فقر دوزند نه به زینت . چون رقعۀ اگر به فقر
۵ دوزی ، اگر ناراست دوزی ، راست بود . و سخن راست شنیدن آن بود که به حال شنود نه به
منیت ، و به جد اندر آن تصرف کند نه به هزل ، و به زندگی مر آن را فهم کند نه به عقل . و پای
راست آن باشد که به وجد بر زمین نهد نه به لهو و به رسم . » بعضی این سخن را بدان سید
(مو ۷۲) نقل کردند . گفت : « أَصَابَ عَلَى خَيْرِهِ اللَّهُ . » پس مراد پوشیدن مرقعه مر این
طایفه را به حقیقت ، مؤنث دنیا باشد و صدق فقر به خداوند - تعالی - .

۱ . و اندر آثار صحیح وارد است که : عیسی بن مریم - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - مرقعه بی
داشت که وی را به آسمان بردند . و یکی از مشایخ گفت : « وی را به خواب دیدم با آن مرقعه
صوف ، و از هر رقعۀ بی نوری می درخشید . » گفتم : « ایها المسیح ! این انوار چیست بر این
جامه تو ؟ » گفت : « انوار اضطراب من است ، که هر پاره بی از این به ضرورتی بر دوخته ام .
۱۵ خدای - عز و جل - مر هر رنجی را که به دل من رسانیده است ، مر آن را نوری
گردانیده است . »

و نیز پیری را دیدم از اهل ملامت به ماوراء النهر که هر چیز را که آدمی را در آن نصیبی
بودی ، نخوردی و تپوشیدی . چیزهایی خوردی که مردمان بینداختندی ، چون : ترة پوسیده ، و
کدوی طلخ ، و گذر تباه شده ، و مثلهم . و پوشش از خرقة هایی ساختی که از راه برچیدی ، و
۲ . نمازی کردی . و از آن مرقعه ساختی . و شنیدم که به مرو الرود پیری بود ، از متاخران
اریاب معانی ، قوی حال و نیکو سیرت . و از پس رقعۀ های بی تکلف که بر سجاده و کلاه وی
بود ، کژدم اندر آن بچه کردی . و شیخ هن - رضى الله عنه - پنجاه و شش سال ، يك جامه
داشت ، که پاره های بی تکلف بر آن می گذاشتی .

-
- ۱- ما ، مو : بدان رسید نخواستم که آن سخن . ۲- ما ، مو : یکویم . ۴- ما ، مو : رقعۀ به فقر دوزی اگرچه ... راست آید سخن
راست آن باشد که . ۵- ما : نه به مشیت و به حق و به جد ... کنند ... ما ، مو : زندگانی . ۶- ما ، مو : بر زمین نهند .
۷- ما ، مو : و رسم ، ما ، مو : بر آن سید . ما : با وی گفت ، مو : با وی می گفت .
۸- ما ، مو : مراد از ما ، مو : تخفیف ، مو : مؤنث دنیا .
۹- ما ، مو : بوده است . ۱۰- ما ، مو : صحیح آمده است که . ۱۱- مو : بر آسمان ، ما : گفت که او را .
۱۳- ما : هر پاره بی را از آن . ۱۵- مو : گردانیده . ۱۷- ما ، مو : و خوردنش چیزها بودی ... بینداختی .
۱۸- ما ، مو : تلخ ... و آن چه بدین ماند .
۱۹- ما : بر چیده بودی ، مو : نماز کرده . ۲۰- ما ، مو : رقعۀ های بی .
۲۱- من : بچه کرده بود . ۲۲- مو : يك جبه داشت ، مو : می گذاشت .

و اندر حکایات عراقیان یافتیم که: دو درویش بودند: (مو ۷۳) یکی صاحب مشاهدت، و دیگر صاحب مجاهدت. آن یکی در عمر خود نپوشیدی، مگر آن پاره ها که اندر سماع درویشان خرّقه شدی. و این که صاحب مجاهدت بود، نپوشیدی. مگر آن پاره ها، که در حال استغفار، که جرّمی کرده شده بودی، خرّقه شدی، تا زینت ظاهر شان موافق سیرت ۵ باطن بودی. و این پاس داشتن حال باشد.

و شیخ محمد بن خفیف - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - بیست سال، پلاسی درشت پوشیده، و هر سال چهار چهلۀ بداشتی، و اندر هر چهل روز تصنیفی بکردی از غوامض علوم حقایق. اندر وقت وی، پیری بود از محققان علمای طریقت، به نزدیک پارس نشستی. وی را محمد زکریّا گفتندی. هرگز مرقعه نپوشیدی. از شیخ محمد پرسیدند که: «شرط ۱. مرقعه چیست؟ و داشتن آن مر که را مسلم است؟» گفت: «شرط مرقعه آن است که محمد زکریّا در میان پیراهن سفید به جای می آرد. و داشتن آن، او را مسلم است. فصل: اما ترك عادت این طایفه، شرط طریق ایشان نباشد. و آن چه ایشان اندر حال، جامۀ پشمین کمتر پوشند، {۶۷ ما} دو معنی است: یکی آن که پشم ها شوریده شده است، و چهار پایان اندر غارت ها از جایی به جایی افتاده. و دیگر آن که گروهی از ۱۵ مبتدعۀ مرجامۀ {مو ۷۴} پشمین را شعار کرده اند. و خلاف شعار مبتدعان، اگرچه خلاف سنت بود، سنت بود.

اما تکلف اندر دوختن بدان سبب روا دارند که جاه ایشان اندر میان خلق بزرگ گشت. هر کسی خود را مانند ایشان گردانیده اند، و مرقعه یی اندر پوشیده، و افعال ناخوب از ایشان پیدا آمده، و مر ایشان را از صحبت اُضداد رنج بود. زینتی ساختند که جز از ۲. ایشان آن را کسی ندانست دوخت. و مر آن را علامت شناخت یکدیگر می گردانیدند،

۲- ما، مو: آن نیکی که صاحب مشاهده بود در همه عمر ۳- ما: که درویشان را، مو: بی تکلف که درویشان را اندر حال سماع، ما: و آن یکی که صاحب مو: و آن دیگری که صاحب، ما، مو: پاره ای که اندر.

۴- ما، مو: استغفار کردن درویشان اندر حال جامه هاشان خرّقه شدی تازی ظاهرشان. ۵- ما: حال بود. ۶- ژ: رضی الله عنه.

۷- ما: چله بداشتی، مو: چهار چله بکشیدی ما، مو: هر چهل روز تصنیفی کردی.

۸- ما: علمای حقیقت، مو: علمای حقیقت و طریقت.

۹- ما، مو: محمد بن زکریّا خواندندی ما، مو: مرقعه نپوشیده بود ... شرط مرقع چه چیز است.

۱۱- ما، مو: محمد بن زکریّا اندر میان ... می آورد ... او آنرا مسلم است.

۱۲ و ۱۳- مو: ایشان باشد، ما، مو: اندرین حال مرقعه پشمین ... دو معنی راست.

۱۴- ما، مو: به جای افتاده اند. ۱۶- ما، مو: ستوده بود.

و شعاری ساختند ، تا حدی که درویشی به نزدیک بعضی از مشایخ اندر آمد ، و رقعہ یی که اندر جامہ دوخته بود ، خط آن به پهنای آورده بود . آن شیخ او را مهجور کرد . و معنی این ، آن بود که اصل صفا ، رقت طبع و لطایف مزاج است . و البته کژی اندر طبع نیکو نباشد . و چنان که شعر ناراست اندر طبع خوش نیاید ، فعل ناراست هم طبع نپذیرد .

۵ و باز گروهی اندر هست و نیست لباس ، تکلف نکرده اند ، اگر خداوندشان عیبایی داده است ، پوشیده اند ، و اگر قبا یی داده است هم پوشیده اند ، و اگر برهنه داشته است هم بپوشیده اند . و من - که علی بن عثمان الجلابی ام - و فتنی الله - این طریق را پسندیده ام ، و اندر اسفار خود همین کرده ام .

و اندر حکایات است که : چون احمد بن خضرویه به زیارت بویزد - رَحِمَهُمَا اللهُ - ۱۰ آمد ، قبا یی داشت . و چون شاه شجاع به { ۶۸ ما } زیارت بو حفص آمد ، قبا داشت ، و آن لباس معهود ایشان نبود که اندر اوقات نیز مرقعه داشتندی . و وقت بودی که نیز پشمن داشتندی ، یا پیراهن سفید پوشیدندی ، چنان که آمدی . از آن چه نفس آدمی معتاد است ، و با عادات مر آن را الفتی بود . و چون چیزی وی را عادت شد ، چون طبیعتی شود ، و چون طبع شد ، حجاب گردد . و از آن بود که پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « خَيْرُ الصَّيَامِ صَوْمُ أَخِي دَاوُدَ - عَلَيْهِ السَّلَام - » : « بهترین روزه ها ، روزه برادر من داوود است . گفتند : « یا رسول الله ! آن چگونه باشد ؟ » گفت : « آن که روزی روزه داشتی ، و روزی نداشتی ، تا نفس را عادت نشود ، و وی بدان محبوب نگردد .

و اندر این معنی دوستر دوستان ابو حامد مروزی بوده است - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - که جامه یی بدو در پوشیدندی مریدان وی . آنگاه کسی را که بدان حاجت بودی ، فراغت آن ۲۰ می جستی . چون خالی بودی ، آن جامه از وی برکشیدی . وی نه مر پوشنده را گفتی :

۱- ما ، مو : شعار ساختند به حدی که .. و رقعہ یی را که بر . ۲- مو : خط به پهنای آورده . ۳- مو : صفا و رقت طبع و لطف ،

۴- مو : خوش نباشد . ۵ و ۶- ما ، مو : تکلف نکردند ... عبا یی داد بپوشیده اند ، بپوشیدند ، قبا یی داد بپوشیدند .

۷- ما ، مو : برهنه داشت در بند آن نبوده اند ... نکوشیدند و ... رضی الله عنه ... این طریق .

۸- ما ، مو : و شعار خود . ۹- مو : حکایات که .. خضرویه رحمة الله .. ابو یزید آمد رحمة الله علیه قبا داشت .

۱۰- مو : شاه ابو شجاع ، ما ، مو : ابو حفص رحمهما الله . ۱۱- مو : وقتی بودی نیز که پیراهن سفید پوشیدندی .

۱۲- مو : چیزی آنرا ما ، مو : عادت شد طبیعتی شد . ۱۶- مو : داود است علیه السلام ... مو : چگونه بود ما : یک روزه ،

مو : یک روز . ۱۷- ما ، مو : یک روز نگشادی ، ما ، مو : نشود روزه داشتن یا گشادن با وی و وی .

۱۸- ما ، مو : درست ابو حامد دوستان مروزی . ۲۰- ما ، مو : فراغت آن فرصت وی می جستی ... گفتی که .

چرا می پوشی ؟ و نه مر کشنده را گفتی : چرا می بر کشی ؟ و اندر این وقت پیری هست به غزنین - حَرَسَهَا اللَّهُ - که وی را به لَقَبِ مرید گویند - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - ورا در لباس ، اختیار و تمییز نباشد ، و اندر آن حدیث درست است .

اما معنی آن که بیشترین جامه های ایشان کبود باشد ، یکی آن است که : اصل طریقت ۵ ایشان بر سیاحت و سَفَر نهاده اند ، و جامه سفید اندر سَفَر { مو ۷۶ } بر حال خود نماند ، و شستن وی دشوار باشد . و هر کسی بدان طمع کند ، و دیگر آن که کبود { ما ۶۹ } پوشیدن ، شعار اصحابِ قِوَات و مصیبات است و جامه آندَه گنان . و دنیا ، دارِ محنت است و ویرانه مصیبت ، مَفَاژِ اندوه ، و پَتِیَارَةُ فِرَاقِ زَدگان ، و کَدَوَادَةُ بلا . مریدان چون مقصود دل ، اندر دُنْیَا حاصل ندیدند ، کَبُود اندر پوشیدند ، و بر سَوَکِ وصال فرو نشستند . و ۱ . گروهی دیگر اندر مُعَامَلَتِ جز تقصیر ندیدند ، و اندر دل به جز خرابی نه ، و اندر روزگار به جَزِ قَوْتِ نه ، کَبُود اندر پوشیدند که : « اَلْقَوْتُ اَشَدَّ مِنَ الْمَوْتِ » . یکی بر مَوْتِ عزیزِ کَبُودِ پوشید ، و یکی بر قَوْتِ مقصود .

یکی از مدّعیانِ عِلْم ، درویشی را گفت : « این کبود چرا پوشیدی ؟ » گفت : « از پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - سه چیز بماند : یکی فَقْر ، و دیگر عِلْم ، و سدیگر ۱۵ شمشیر . شمشیر سلطانان یافتند و نه درجای آن کار بستند . و عِلْمِ علما اختیار کردند ، و به آموختن تنها بسنده کردند . و فَقْر ، فَقْرًا اختیار کردند ، و آن را اَلَّتِ غِنَا ساختند . من بر مصیبت این سه گروه کَبُود پوشیدم . »

و از مُرْتَعَش - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - می آید که : اندر محلّتی از محلّت های بَغْدَاد می گذشت . تشنه شد . به درِ فِراز رفت ، و آب خواست . یکی بیرون آمد با کوزه بی

- ۱- ما ، مو : چرا بر کشی ما : اندر این وقت ما نیز پیری هست به غزنی . ۲- ما ، مو : به لقب مؤید ... که وی را در لباس .
- ۳- ما ، مو : و اندر آن پایه درست است . ۴- ما ، مو : جامه هایشان کبود باشد یکی این است . ۵- ما : بر سیاحت و سفرها .
- ۶- ما ، مو : شستن وی دشوار گردد . ما : هر کسی نیز بدان . ۷- ما : قوت و مصیبت بود ، مو : قوت و فرقت و مصیبت بود .
- ما : جامه آندَه گنان . ۸- ما ، مو : سرا پرده مصیبت ما : تَپِیَارَةُ فِرَاقِ ، ما ، مو : کَهْوَارَةُ بلا .
- ۹- ما ، مو : گروه دیگر . ۱۰- ما ، مو : جز تقصیری ما : به جز مَوْتِ نه ، مو : وقت نه .
- ۱۱- ما ، مو : قوت اشدّ موت است ، مو : قوت وقت اشدّ از موت است ... ما : کَبُودِ پوشد . ۱۲- ما ، مو : مقصود دیگری .
- ۱۳- ما : و یکی از مدّعیانِ بعلم ، بیعلم ... گفت که ... پوشیده . ۱۵- ما ، مو : و دیگر شمشیر ... یافته ... کار فرمودند .
- ۱۶- ما ، مو : تنها بسند کردند و فقر گروه فقرا ، و : این آلت .
- ۱۷- ما ، مو : به مصیبت هر سه گروه کَبُود اندر پوشیدم .
- ۱۹- میرفت تشنه گشت .

آب. چون آب بخورد ، دلش صَیْدِ جَمال ساقی شد . همان جا فرو نشست . تا خداوند خانه بیامد . گفت : « { مو ۷۷ } ای خواجه ! دلم به شربتی آب سخت نگران بود . مرا از خانه تو شربتی آب دادند . دلم بر بودند ! » مرد گفت : « آن دختر من است ، او را به زنی به تو دادم ! » مَرْتَعِش به طَلَبِ دل به خانه اندر آمد ، و عَقْدِ بکرد . این صاحبِ الْبَيْتِ از مَنَعَمَانِ ۵ بَعْدَادِ بود . وی را به گرمابه فرستاد . و جامه یی خَوِش در پوشید ، و آن مَرَقْعَه بر کشید . چون شب اندر آمد ، مَرْتَعِش در نماز ایستاد ، و اورادها بگزارد ، و به خَلَوَت مشغول شد . اندر آن میانه بانگ در گرفت : « هاتُوا مَرَقْعِی ! » : « مَرَقْعَه من بیارید ! » گفتند : « چه بودت ؟ ! » گفتا : « به سِرِّم فرو خواندند که : به یك نَظَرِ که به خِلافِ ما نگرستی ، جامهٔ صَلاح و مَرَقْعَه از ظاهِرَت بر کشیدیم . اگر به نَظَرِ دیگر بنگری ، لِبَاسِ آشنایی از ۱ . باطِنَتِ بر کشیم . » لِبَاسِی که سبب پوشیدن آن ، قَرَبِ خداوند بُود ، و بر موافقتِ اولیایِ خدای - تعالی - پوشیده باشند . مَدَوامَتِ بر آن مَبَارَكِ بُود . و اگر به حَقِّ زندگانی توانی کرد ، و اگر نه ، دینِ خود را صِیانتِ باید کرد { ژ ۶۱ } و اندر جامهٔ اولیا خیانت روا نباشد ، که مسلمانی بر تحقیقِ باشی بی دعوی دیگر ، بهتر از آن که ولی بر تکذیب . اما پوشیدن آن مر دو گروه را راست آید : یکی منقطعان دنیا را ، و دیگر مشتاقان ۱۵ حَضَرَتِ مَوَلِی را .

و اندر عاداتِ مَشایخ - رَضِیَ اللّٰه عَنْهُمْ - سَنَّتِ چنان رفته است که چون { مو ۷۸ } . مَریدی به حَکَمِ تَبَرک ، تَعَلَّقِ بدیشان کند ، مر ورا به سال اندر سه معنی آدَب کنند . اگر به حَکَمِ آن معنی قیام کند ، و الاً گویند : « طریقتِ مر این را قبول نکند : یك سال به خِدْمَتِ خَلْقِ ، و دیگر سال به خِدْمَتِ حَقِّ ، و سَدِیْگَرِ سال به مَراعاتِ دل خود . خِدْمَتِ خَلْقِ آنگاه

۱- مو : آب بستد و بخورد و درویش بگریست ، ما : و درویش نگریست و ، ما : چنانکه گفته اند کَلِی بکَلِّک مشغول شد .

۲- مو : شربت آب . ۳- ما ، مو : و دلم بردند . ۴ و ۵ : ما ، مو : او را پتو به زنی دادمش مرتعش گوید بطیب ... مو : بطلبِ دل اندر خانه آدم عَقْدِ بکردند و . ۵- ما ، مو : به گرما به فرستادند و جامهٔ خوب اندر (اندر وی) پوشیدند و از وی مَرَقْعَه بر کشیدند .

۶- مو : به نماز ایستاد تا وردها ... مشغول شود . ۷- ما ، مو : اندر آن میان باکِک بر گرفت که .

۸- ما ، مو : چه بود . ۱- مو : صفوتِ خداوند ما : خداوند باشد ما ، مو : خداوند پوشیده .

۱۱- ما : مَدَوامَتِ آن بر آن ما ، مو : بحقِ رضا . ۱۲- ما ، مو : روا نباید داشت . ۱۳- مو : و بی دعوی بهتر .

۱۴- ما ، مو : پوشیدنِ آن مَرَقْعَه ، ما ، مَرَقْع .

۱۵- ما ، مو : مشتاقانِ مَوَلِی را . ۱۶- ما : و اندر عادت .

۱۷- ما : بحکمِ ترکِ ، ما ، مو : رویِ بدیشان کند مر وی راسیه .

۱۸- ما ، مو : که در طریقت نمی کند . ۱۹- ما ، مو : و دیگر سال به مَراعاتِ

تواند کرد که خود را اندر درجهٔ خادمان نهد ، و همه خلق را اندر درجهٔ مَخْدُومان . یعنی بی تمیز همه را خدمت کند و بهتر از خود داند ، و خدمت جمله بر خود واجب داند ، و خود را بدان خدمت ، فضلی ننهد بر دیگران که آن خسرانی عظیم ، و عیبی ظاهر و غیبی فاحش بود .»

۵ و از آفاتِ زمانه ، اندر زمانه یکی بلای بی دوا این است ، و خدمت حق - جَلِّ جَلَّالَه - آنگاه تواند کرد که همه حظهای خویش از دنیا و عقبی به کُلِّ مَنْقَطَعِ تواند کرد . و مَطْلُقِ مَرَحِّ را - سَبْحانه و تَعَالی - پرستش کرد از برای وی ، که تا بنده ، مَرَحِّ را برای کفارتِ گناه و یافتِ درجات ، عبادت می کند ، نه وی را می پرستد ، تا به اسبابِ دنیا چه رسد . و مراعاتِ دل آنگاه ۱ . تواند کرد که هِمَّتَش مَجْتَمِع باشد و هُمُومِ مَخْتَلِفِ لَمْ دَلِّش برخاسته . اندر حَضَرَتِ اَنَس ، دل را از مَوَاقِعِ غَفَلَتِ نگاه دارد .

و چون این سه شرط ، اندر مَرید حاصل شد ، پوشیدنِ مَرَقعه مَرید را ، به تحقیقِ دُونِ تقلید ، مَسْلَم باشد . اما آن پوشنده که مَرید را { ۶۲ } مَرَقعه پوشد ، باید که مَسْتَقِیمِ الحال بود ، که از جملهٔ فراز و { مو ۷۹ } نشیبِ طریقت گذشته باشد ، و ذوقِ احوال چشیده ، و مَشْرَبِ اَعْمَالِ یافته . و قَهْرِ ۱۵ جَلال و لُطْفِ جمال دیده . و باید که بر حالِ مَرید خود مَشْرِف باشد ، که اندر نهایت به کجا خواهد رسید : از راجعان ، یا از واقفان ، یا از بالغان ؟ اگر داند که روزی از این طریقت باز خواهد گشت ، بگوید ، تا ابتدا نکند . و اگر بایستد ، وی را مَعَامَلَتِ فرماید ، و اگر برسد ، وی را پرورش دهد .

و مشایخِ این طریقت ، طبیبانِ دلهاند . و چون طبیب به علتِ بیمار ، جاهل بود ، بیمار را به طبِّ خود هلاک کند . از آنچه پرورش وی نداند ، و خطر گاه های وی نشناسد ، و غذا و شربت ۲ . وی ، مَخَالَفِ عِلَّتِ وی سازد . و رسول گفت - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « اَلشَّيْخُ فِی قَوْمِهِ کَالنَّبِيِّ فِی اُمَّتِهِ . »

۲- ما : همه را از خود بهتر داند و خدمت . مو : همه را بهتر از خود داند و خدمت کند ما ، مو : واجب دارد نه چنان که خدمتی کند .

۳ و ۴- ما ، مو : اندر آن خدمت مَخْدُومان خود فضل می نهد و این خسرانی ظاهر و غیبی واضح بود .

۵- ما ، مو : یکی بلا این است ، ما ، مو : حق عز و جل . ۶- ما ، مو : حظهای خود ، ما ، مو : عقبی منقطع .

۷- ما ، مو : پرستش کند از ... تا که بنده ۷ تا ۹- ما ، مو : از « بنده مَرَحِّ را ... و مراعاتِ دل » ندارد و به جای آن : « وی را از برای چیزی می پرستد خود را می پرستد نه وی را » دارد . ۹- ما ، مو : مجتمع شده باشد و هموم از دلش .

۱۰- ما ، مو : انس را از ... می دارد . ۱۱- ما ، مو : مَرَقعه را به .

۱۲- ما ، مو : تقلید او را مسلم شود اما آن پوشاننده ... مَرَقعه پوشاند .

۱۴- ما ، مو : مشرب دیگر یافته ، ما ، مو : جان این مَرید . ۱۵- ما ، مو : که وی اندر ، از راجعان باشد .

۱۶- مو : از این طریق .

۱۷- ما : برسد پرورش دهد . ۱۸- ما : مشایخ این خدمت ، این حدیث .

۲۰- ما ، مو : شربت او ، علت او .

{۷۲} پس انبیا - عَلَيْهِمُ السَّلَام - که خَلْق را دَعَوَت کردند ، بر بصیرت کردند . و هر کسی را به درجه وی بداشتند . شیخ را نیز دعوت بر بصیرت باید کرد ، و هر کسی را غذای او باید داد تا مَرَاد دعوت حاصل گردد . پس چون بالغی اندر کَمَالِ ولایت خداوند ، مر مریدی را ، از پس این سه سال تربیت ، اندر ریاضت مَرَقعه پوشد ، روا بُود .

۵ و شرط پوشیدن مَرَقعه ، پوشیدن کَفَن بُود که امید از لذت حیات منقطع کنند ، و دل از راحت زندگانی پاک گردانند . و عَمَرِ خود به جمله بر خدمت - حَقِّ جَلِّ جَلَالَه - وقف کنند ، و به کَلَبَت از هوای خود تَبَرّا کنند . آنگاه آن پیر ، وی را به پوشیدن خَلَعَت عزیز کند . و وی به حَقِّ آن قیام نماید . و به گزاردن حَقِّ آن جَهْدی تمام کند ، و کام خود بر خود حرام کند .

اما اشارات اندر مَرَقعه بسیار گفته اند . شیخ ابو معمر اصفهانی - رحمه الله علیه -

۱ . اندر این ، کتابی ساخته است . و عوام متصوّف را اندر آن غلّوی بسیار است . و مرَاد از این کتاب ، ما را نقل این گفته ها نیست که کَشَف مَغَلَق ها است از مرَاد این طریقت . و بهترین اشارت اندر مَرَقعه آن است که : قَب مَرَقعه از صبر باشد ، و دو آستین از خَوْف و رَجَا ، و دو تیریز از قَبْض و بَسْط ، و کَمَر از خَلَف نَفَس ، و گریبان از صِحّت یقین ، و فراویز از اخلاص . و از این نیکوتر آن که : قَب از فنای مؤانست ، و دو آستین از حِفْظ و عِصْمَت ، و دو تیریز از فقر و صَفَوَت ، و کَمَر از اقامت اندر مَشَاهِدَت ، و گریبان از اَمَن اندر حَضَرَت ، و فراویز از قرار اندر مَحَلِّ و صِلَت . چون باطن را چنین مَرَقعه ساختی ، ظاهر را نیز یکی بیاید ساخت . و مرَا اندر این معنی کتابی است مَقْرَد ، که نام آن : « اسرار الحرق و الملوّنات » است . و نسخه آن مرید را باید . اما چون این مَرَقعه پوشید ، اگر اندر غلبه حال ، و قَهَر سُلْطَانِ وَقْت بدرد ، مَسْلَم و معذور است . ۲ . و چون به اختیار و تمییز درد ، اندر شرط این طریقت بیش وی را مَسْلَم نیست مَرَقعه داشتن { مو ۸۱ } . و اگر بدارد ، چنین که یکی از مَرَقعه داران زمانه ، به ظاهر بی باطن پسند کار شده .

۱ - مو : به بصیرت . ۳ - ما ، مو : حاصل شود ، ولایت خداوند مرید را . ۴ - ما ، مو : تربیت کند ... مَرَقعه پوشاند .

۵ - ما : لذات حیات منقطع گرداند . ۶ - ما ، مو : راحت زندگانی پاک کند . ۶ - ما ، مو : خود جمله ... وقف کند .

۷ - ما ، مو : تَبَرّا کند ... پیر به پوشیدن خلعت و نواخت . ۸ - ما ، مو : قیام نماید .

۹ - مو : اشارت بسیار است و .. اصفهانی ... ۱۰ - ما ، مو : عوام متصوّفه را اندر آن غلّو .

۱۱ - ما ، مو : نقل گفتارها نیست بلکه . ۱۲ - ما ، مو : اشارات اندر ، قَبه .

۱۳ - مو : تیریز از ... کمر گاه از ... و دو کرسی ... خشک و کرباس از صِحّت یقین .

۱۴ - ما ، مو : قبه از قبای مؤانست . ۱۵ - مو : گریبان پاک .

۱۶ - ما ، مو : و کرباس و خشک .

۱۷ - مو : نیز یکی پاک بیاید ... اندر این باب ، ما ، المُوّنات ، اسرار الحزن و المُوّنات .

۲۱ - ما ، مو : وی نیز یکی چون از ایشان بُود بظاهر .

و حقیقت اندر تخریق ثیاب آن است که ایشان را از مقامی به مقامی دیگر نقل افتد . اندر حال از آن جامه بیرون آیند مر شکر وجدان مقام را و جامه های دیگر لباس يك مقام بود ، و مرقعه لباس جامع مرکلی مقامات طریقت و فقر و صفوت را . و بیرون آمدن از این جامه و تبرا کردن ، تبراً بود از همه ، { ژ ۶۴ } هر چند که جای این مسأله نبود که اندر باب خرّی و کشف حجاب السّماع ۵ می بایست . اینجا اشارتی کردم بدان مقدار که این لطیفه فرونشد ، و به جایگاه خود این حکم را تفصیل دهم - انشاء الله عزّو جلّ - .

و نیز گفته اند که پوشاننده مرقعه را ، چندان سلطنت باید اندر طریقت که اندر بیگانه نگرَد به چشم شفقت آشنا گردد ، و چون جامه یی اندر عاصی پوشد ، از اولیای خدا گردد .

وقتی در خدمت شیخ خود می رفتم اندر دیار آذربایگان . مرقعه داری دو سه دیدم که ۱۰ بر سر خرمن گندم ایستاده بودند ، و دامنهای مرقعه پیش کرده تا مرد بزرگر ، گندم در آن افکند . شیخ بدان التفات کرد و بر خواند : « أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهَدْيِ فَمَارِجَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مَهْتَدِينَ . » گفتم : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! ایشان به چه بی حرمتی { مو ۸۲ } بدین بلا مبتلا گشتند ؟ و بر سر خلائق فضیحت شدند ؟ » فرمود که : « پیران ایشان را حرص مرید جمع کردن بوده است ، و ایشان را حرص دنیا جمع کردن است . و ۱۵ حرصی از حرصی او لیتَر نیست . و دعوت بی امر کردن هوا پروردن است .

و از جَنید می آید - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - که : به باب الطّاق ترسایی دید سخت با جمال . گفت : « بار خدایا ! این را در کار من کن ، که سخت نیکو آفریده ای ! » چون زمانی بر آمد ، ترسا بیامد ، گفت : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! شهادت عرضه کن بر من . » شهادت عرضه کرد . مسلمان شد ، و یکی از اولیای خدای گشت .

۲۰ و از شیخ ابوعلی سیاه مروزی - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - پرسیدند که : « پوشیدن مرقعه که را مسلم بود ؟ » گفت : « آن کس را که مشرف مملکت خداوند - تعالی - باشد . چنان که اندر جهان هیچیز نرود آن روز از احکام و احوال الا که ویرا آگاه کنند . »

۱- ما ، مو : و حقیقت اینمعنی آنست که اشارت ... ثیاب ایشان آن بود که چون از .

۳- ما : لباس جامع است ما : و برون آمدن از اینجمله . ۴- مو : تبراً تمبرا بود از ما ، مو : این نه جای این مسأله بود . ۵- ما ، مو : باب السّماع است ... مو : لطیفه فرونشیند . ۶- مو : انشاء الله العزیز . ۷- ما ، مو : چندان سلطانی باید اندر حقیقت طریقت که چون . ۸- ما ، مو : عاصی پوشاند از اولیا گردد . ۹- ما ، مو : با شیخ خود ... آذربایجان . ۱۰- مو : دام های ... آن مرد بزرگر چیزی اندران . ۱۳- مو : مبتلا شدند ... گفت که . ۱۴- مو : جمع کردن مریدان . ۱۵- ما ، مو : پروردن بود . ۱۶- ما ، مو : باب الطّلاق ترسایی دیدم . ۱۷- ما ، مو : گفتم بار خدایا . ۱۸- ما ، مو : ترسا در آمد و ... برمن عرضه کن . ۱۹- ما ، مو : از اولیا گشت عرض کن . ۲۰- ما ، مو : « مروزی » ندارد . ۲۲- ما : هیچ چیز نرود از احکام ... که او را آگاه کند .

پس مَرَقْعَه سَمَتِ صَالِحَانِ وَ عَلَامَتِ نِیْكَانِ وَ لِبَاسِ فَقَرَا وَ مَتَّصَوَفَ اسْتِ . وَ دَرِ حَقِیْقَتِ فَقَرِ وَ صَفَوَتِ ، پِیشِ ازِ اَیْنِ سَخْنِ رَفْتِ . وَ اِکْرَ کَسِیْ مَرِ لِبَاسِ اَوَلِیَا رَا اَلْتِ جَمْعِ دُنْیَا وَ پُوشِشِ آفَتِ خُودِ سَازدِ مَرِ اَهْلِ اَنِّ رَا بَدَانِ زِیَانِیْ بَیْشْتَرِ نَدَارَدِ . وَ اَیْنِ مَقْدَارِ کِفَایْتِ بَاشَدِ مَرِ اَهْلِ هِدَایْتِ رَا ، کِهْ اِکْرَبِهْ شَرْحِ اَنِّ مَشْغُولِ شُومِ ، مَرَادِ ازِ اَیْنِ کِتَابِ بَرِ نِیَایدِ ، وَ ۵ بِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ.

۱- مو : وَ مَتَّصَوَفَه .

۲- ما ، مو : رَفْتِهْ اسْتِ اِکْرَ .

۳- ما ، مو : بَدَانِ زِیَادَتِیْ بَیْشْتَرِ نِیَاشَدِ ازِ اَنِّ کِهْ نَسَازدِ .

باب فی ذکر اختلافهم فی الفقر و الصفة

اما علمای این طریقت را اندر تفضیل فقر و صفوت خلاف است. {مو ۸۳} به نزدیک گروهی، فقر تمام تر از صفوت. و به نزدیک گروهی، صفوت تمام تر از فقر. آنان که فقر را مقدم بر صفوت کنند، {۷۵ ما} گویند: «فقر فنای کل بود، و انقطاع اسرار، و صفوت مقامی است از مقامات آن. چون فنا حاصل آمد، مقامات جمله ناچیز گردد.» و این مسأله به فقر و غنا باز گردد. و پیش از این در این سخن رفته است. و باز آنان که صفوت را مقدم نهند، گویند: «فقر شیء موجود است اسم پذیر، و صفوت صفا است از کل موجودات. و صفا عین فنا بود، و فقر عین غنا.»

پس فقر از اسامی مقامات است، و صفوت از اسامی کمال. و اندر این، سخن دراز ۱. گشته است، در این زمانه. و هر کسی بر وجه تعجب عبارتی می کنند. و بر یکدیگر قولی غریب می آرند. و اندر تفضیل و تقدیم و تأخیر فقر و صفوت خلاف است. و عبارت مجرد نه فقر است و نه صفوت به اتفاق. پس از عبارت مذهبی بر ساختند. و طبع را از ادراک معانی بپرداختند، و حدیث حق بینداختند. نفی هوا را نفی می خوانند، و اثبات مراد را، اثبات عین می دانند. پس موجود و مفقود و منفی و مثبت جمله ایشانند ۱۵. به قیام نفس و هوای خود. و طریقت منزّه است از ترهات مدعیان. و در جمله اولیا به محلی برسند که محل نماند. و درجه و مقامات فانی گردد، و عبارت از آن معنی منقطع. چنان که نه شرب ماند و نه ذوق، {۶۶ ژ} و نه قمع و نه قهر {مو ۸۴} و نه صحو و نه مخو. آنگاه ایشان نامی طلبند ضرورتی، تا بر آن معنی برسند، که اندر تحت اسم نیاید، و مستعمل صفت نگردد. آنگاه هر کسی نامی را که معظم تر باشد به نزدیک ایشان، بر آن ۲. معنی برسند. و اندر آن، اصل تقدیم و تأخیر روا نباشد، که کسی گوید که: آن مقدم یا این مقدم، که تقدیم {۷۶ ما} و تأخیر اندر تسمیات واجب کند.

۱- ما: باب پنجم. ۲- ما، مو: علمای طریقت. ۴ و ۵- ما: وصفوت را گویند.

۶- ما، مو: اندر آن سخن. ۷- ما: گویند که فقر شیء است موجود.

۱۰- مو: اندر این زمانه. ۱۲- مو: عبارات مذهبی. ۱۳- ما: بینداخته، ژ: بینداخت.

۱۴- ژ: موجود و مقصود. ۱۶- ما، مو: از آن معانی منقطع شود.

۱۷- ما، مو: نه قهر و نه سکر و نه صحو ماند. ۱۸- ما، مو: طلبند ضرورتی تا بدان معنی بپوشند.

۱۹- ژ: معظم تر، مو: ندارد. ۲۰- ما، مو: معانی بپوشند و اندر این.

۲۱- ما، مو: تسمیات واجب.

پس گروهی را نام فقر مَقْدَم تر نمود ، بر دلشان مَعْظَم تر بود ، از آنچه تعلقشان به کدازش و تواضع بود . و گروهی را نام صَفَوْت مَقْدَم نمود ، بر دلشان مَعْظَم تر بود ، از آنچه به رَفَع کدورات و فنای آفات نزدیک تر بود . و مراد شان از این دو تسمیه ، اعلام خواستند ، و نشان از آن معنایی که عبارت از آن منقطع شود . و با یکدیگر اندر آن به اشارت سخن می گفتند و کشف وجود خود را با تمامی اعلام کردند . مر این گروه را اختلاف نیفتاد . اگر عبارت از فقر آرند یا از صَفَوْت ، باز اهل عبارت و ارباب اللسان - که از تحقیق آن معنی بی خبر بودند - اندر مجرد عبارت سخن رفت ، یکی را مَقْدَم کردند و یکی را مؤخَّر . و این هر دو عبارت بود . پس آن گروه رفتند با تحقیق معانی ، و این گروه ماندند در ظلمت عبارت .

۱۰ و در جمله چون کسی را آن معنی حاصل بود ، و مر آن را قبله دلی خود گردانیده باشد ، اگر او را فقیر خوانند یا صوفی ، هر دو نام اضطراری باشد مر آن معنی را که {مو ۸۵} اندر تحت اسم نیاید . و این اختلاف از وقت ابوالحسن شمعون باز است - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که وی چون اندر کشفی بودی که تعلق به بقا داشتی ، فقر را بر صَفَوْت مَقْدَم نهادی . و باز چون اندر محلی بودی که تعلق به فنا داشتی ، صَفَوْت را بر فقر مَقْدَم داشتی . ارباب معانی ۱۵ آن وقت او را گفتند که : « چرا چنین می گویی ؟ » گفت : « طبع را اندر فنا و نگونسازی مشربی تمام است ، و اندر بقا و علو نیز همچنان . چون من اندر محلی باشم که تعلق آن به فنا باشد ، صَفَوْت را مَقْدَم گویم بر فقر . و چون اندر محلی باشم که تعلق آن به بقا باشد ، فقر را مَقْدَم گویم بر صَفَوْت ، که فقر نام فنا است ، و صَفَوْت از آن بقا ، تا اندر بقا ، رؤیت بقا از خود فانی گردانم ، و اندر فنا ، رؤیت فنا از خود فانی کنم . تا طبعم از فنا ، ۲ فنا باشد ، و از بقا فنا باشد . »

۱- مو : و بردلشان ، ۲ ، معظم ، مو : معظم تر ، ما : مو : تعلق آن بدان . ۲- مو : گزارش و تواضع .

۳- ما ، مو ، ۳ : و بردلشان معظم ، مو : معظم تر بر او از آنچه بر رفَع ۳- ما ، ما : و مراد ایشان .

۴- مو : منقطع بود ... ما ، مو : اندر آن باب به اشارت . ۵ و ۶- ما ، مو : اگرچه عبارت آن معنی از فقر کردند تا از صفوت ، ما : مو : ارباب لسان را . ۶ و ۷- ما : آن معانی ، مو : آن معانی بیخبر بوده اند . ۸- ما ، مو : اندر ظلمت .

۹- ما ، مو : آن معانی حاصل بود . ۱۲- ما : ابوالحسن سمنونی مو : سمنون . ۱۳- ما ، مو : وی گاه اندر .

۱۴- مو : محل بودی ... ما : با فنا داشتی ما ، مو : مَقْدَم نهادی .

۱۵- ما ، مو : معانی اندر آن ما ، مو : چنین می کنی ؟ ما ، مو : چون طبع را .

۱۶- ما ، مو : همچنان کامل چنان گفت و نیز چون اندر محل باشم .

۱۷- مو : محل باشم . ۱۸- ما : و تا اندر . ۱۹- فانی کنم و اندر فنای رؤیت .

۲۰- ما : فنا شود و از بقا هم فنا .

و این سخنان از روی عبارت خوب است ، اما فنا را فنا باشد ، و بقا را فنا نه . هر باقیی که آن فانی شود ، از خود فانی بُود . و هر فانیی که آن باقی شود ، از خود باقی بُود . و فنا اسمی است که مِبَالَغَت اندر آن مُحَال باشد تا کسی گوید که : فنا فنا گردد ، که این مِبَالَغَت از نفی اثر وجود آن معنی تواند کرد اندر فنا ، و تا اثری مانده است ، هنوز فنا نیست . و چون فنا حاصل آمد ، فنای فنا هیچیز نباشد ، به جز تعَجَب اندر عبارتی بی معنی . { مو ۸۶ } و این ترهات ارباب اللسان است اندر وقت پرستش عبارت . و ما را از این جنس سخنانی است اندر کتاب فنا و بقا ، و آن اندر وقت هوس کودکی و تیزی احوال کرده ایم . اما اندر این کتاب به حکم احتیاط ، احکام آن بیارم - انشاء الله عز و جل - این است فقر و صفوت معنوی .

۱ . اما صفوت و فقر معاملتی از روی تجرید دنیا ، و تخلی دست از آن . و آن خود چیزی دیگر است . و حقیقت آن به فقر و مسکنت باز گردد . و گروهی از مشایخ - رَحِمَهُمُ الله - گفته اند که : « فقیر فاضلتر از مسکین . از آنچه خدای - عز و جل - فرمود : « لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . از آنچه مسکین ، صاحب معلوم بود و فقیر تارک معلوم . فقر عز ۱۵ باشد ، { ۷۸ ما } و مسکنت ذل . و صاحب معلوم اندر طریقت ذلیل باشد . که پیغامبر - صَلَّی الله عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهِمِ وَ تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ وَ تَعَسَّ عَبْدُ الْحَمِیْصَةِ وَ الْقَطِیْفَةِ » . و تارک المعلوم عزیز باشد ، که اعتماد صاحب المعلوم ، بر معلوم بود . و اعتماد بی معلوم بر خداوند - تعالی - . و چون صاحب معلوم را شغلی افتد ، به معلوم رود . و چون تارک معلوم را شغلی افتد ، به خداوند - تعالی - رود . و باز گروهی گفته اند که مسکین فاضلتر . از آن چه پیغامبر گفت - صَلَّی الله عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : ۲ . « اَللّٰهُمَّ اَحِنِّیْ مِسْکِیْنًا وَ اَمْتِنِّیْ مِسْکِیْنًا وَ اَحْشِرْنِیْ فِیْ زُمْرَةِ الْمَسَاكِیْنِ » . { مو ۸۷ } چون پیغامبر - عَلَیْهِ السَّلَام - مسکینه را یاد کرد گفت : « یارب ! به مرگ و

۱- ما : فنا را فنا نباشد و بقا را فنا نباشد . ۲- ما ، مو : هر فانی که باقی شود .

۵- ما ، مو : فنای فنا هیچ چیز نباشد ما ، مو : اندر عبارت بی معنی . ۷- ما ، مو : جنس سخنت . ۸- مو : احکام آن بیاریم . ۹- ما ، مو : این است فرق میان فقر و صفوت . ۱۰- مو : و تخلید است از آن و آن خود . ۱۱- ما ، مو : و گروهی گفته اند از مشایخ . ۱۲- مو : مسکین است از آنچه خدای .. گفت . ۱۳- ما ، مو : فی سبیل الله لایستطیعون ضرباً فی الارض ما ، مو : و فقیر تارک المعلوم پس . ۱۵- ما ، مو : پیغامبر گفت ... تعس عبدالدینار و تعس عبدالدرهم . ۱۶- ما : اعتماد صاحب معلوم . ۱۷- ما : اعتماد تارک معلوم مو : شغل افتد ... ما ، مو : «رُود» ندارد . ما : و تارک المعلوم بخداوند تعالی . ۱۹- مو : فاضلتر است از آنجا که پیغامبر گفت .

۲۱- ما ، مو : مساکین را یاد کرد و گفت .

زندگانی مرا از مساکین دار.» و چون فقرا را یاد کرد گفت : « كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا . » و فقیر آن بود که متعلّق سببی بود ، و مسکین آن که منقطع الاسباب باشد . و اندر شریعت به نزدیک گروهی از فقها ، فقیر صاحب بلغه بود و فقیر مجرد . و به نزدیک گروهی مسکین صاحب بلغه بود و فقیر مجرد . پس اینجا اهل مقامات ، مسکین را ۵ صوفی خوانند . و این اختلاف ، به اختلاف فقها - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - متصل است . به نزدیک آن که فقیر مجرد بود و مسکین صاحب بلغه ، فقر فاضلتر از صفوت . و به نزدیک مسکین مجرد بود ، و فقیر صاحب بلغه ، صفوت فاضلتر از فقر . این است احکام اختلاف ایشان اندر فقر و صفوت بر سبیل اختصار . وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالْصَّوَابِ .

- ۱- ما ، مو : « مرا » جا به جا شد : « یارب مرا ... از مساکین دار ... » فقرا یاد کرد .
- ۲- ما ، مو : فقر و فقیر ... سببی باشد .
- ۳- ما : بعضی مسکین .
- ۴- مو : فقیر مسکین ، ما : مسکین ، ما ، مو : و این خلاف به ... منقل است .
- ۵- مو : فقیر و مسکین صاحب بلغه ، ما : فقیر فاضلتر ، مو : احکام صفوت فاضلتر از فقیر است این است .
- ۶- ما ، مو : آن که مسکین ... صاحب بلغه بود ... از فقر است . مو : « احکام » ندارد .
- ۷- ما ، مو : « واللّه .. » ندارد .

باب بیان الملامة

گروهی از مشایخ ، طریق ملامت سپرده اند ، و مر ملامت را اندر خلوص محبت ، تأثیری عظیم است . و مشربی تمام . و اهل حق مخصوصند به ملامت خلق از جمله عالم ، خاصه بزرگان این امت - کثرهم الله - و رسول - صلى الله عليه وآله وسلم - که مقتدا و ۵ امام اهل حقایق بود ، و پیشرو محبان ، تا برهان حقایق بروی پیدا نیامده بود ، و وحی بدو نپیوسته ، به نزدیک همه نیکنام بود و بزرگ . و چون خلعت دوستی در سر وی افکندند ، خلق ، زبان ملامت بدو دراز کردند . گروهی گفتند : « کاهن است ! » و گروهی گفتند : « شاعر است ! » ، و گروهی گفتند : « کاذب است ! » و گروهی گفتند : « مجنون است ! » و مانند این .

۱ . خدای - عزّ و جلّ - صفت مؤمنان یاد کرد و گفت : « ایشان از ملامت ملامت کنندگان نترسند . » لقوله - تعالی - : « وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ . » و سنت بار خدای عالم - جلّ جلاله - همچنین رفته است ، که هر که حدیث وی کند ، عالم را به جمله ملامت کننده وی گرداند ، و سر وی را از مشغول گشتن به ملامت ایشان نگاه دارد . و این غیرت حق باشد که دوستان خود را از ملاحظه ۱۵ غیر نگاه دارد ، تا چشم کس بر جمال حال ایشان نیفتد ، و از رؤیت ایشان ، مر ایشان را نگاه دارد تا جمال خود نبینند و به خود معجب نشوند ، و به آفت عجب و تکبر اندر نیفتند . پس خلق را بر ایشان گماشتند ، تا زبان ملامت بر ایشان دراز کردند ، و نفس لوّامه را اندر ایشان ، مرکب گردانیده ، تا مر ایشان را بر هر چه می کنند ، ملامت می کنند . اگر بد کنند به بدی و اگر نیک کنند ، به تقصیر کردن .

۲ . و این اصلی قوی است اندر راه خدای - عزّ و جلّ - که هیچ آفت { ۸۰ ما } و حجاب نیست اندر این طریق صعب تر از آن که کسی به خود معجب گردد . و اصل عجب از دو

۱- ما : باب ششم فی الملامة . ۳- ما ، مو : تأثیر عظیم است و مشرب ، مو : شدتی تمام .

۴- ما ، مو : « کثرهم الله » ندارد . ۵- ما ، مو : اهل حق و پیش دو ... برهان حق .

۶- مو : نپیوسته بود . ۸- ما ، مو : دو جمله داخل گیومه مقدم و مؤخر است .

۱- ما ، مو : خداوند . ۱۲- ما : خدای جلّ جلاله چنین . ۱۳- ما : او گرداند .

۱۵- ما ، مو : مر ایشان را نیز . ۱۶- ما ، مو : نه بینند . ۱۸- مو : به هرچه می کنند .

۱۸ و ۱۹- ما ، مو : اگر بد می کنند خود را ملامت می کنند به بدی و اگر نیک می کنند ملامت میکنند خود را به تقصیر کردن . ۲۰- ما : اندر طریقت خدای که هیچ . ۲۱- ما : معجب شود .

چیز خیزد : یکی از جاهِ خَلْق و مَدَح ایشان . و آن که کردار بنده ، خلق را پسند {مو ۸۹} افتد، بر خود مدح گوید ، و خود را شایسته داند ، بدان معجب شود . و دیگر کردار کسی مر کسی را پسند افتد ، بروی مدح کنند ، بدان معجب شود . خداوند - تعالی - به فَضْل خود ۵ این راه بر دوستان خود بر بست ، تا مَعَامَلَتِشان اگرچه نیک بُود ، خَلْق نپسندیدند . از آنچه به حقیقت ندیدند . و مَجَاهَدَتِشان اگرچه بسیار بُود ، ایشان از حَوْل و قُوْت خود ندیدند و مر خود را نپسندیدند تا از عَجَب محفوظ بودند . پس آن که پسندیده حق بُود ، خَلْق ورا نپسندند ، و آن که گزیده تن خود بُود ، حق ورا نگزیند . چنان که ابلیس را خَلْق نپسندیدند . و ملائکه وی را نپسندیدند ، و وی خود را نپسندید . چون پسندیده حق نبود ، پسند ایشان مر ورا لعنت بار آورد . ۱۰ . و آدم را - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - ملائکه نپسندیدند و گفتند : « أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسُدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ . » و وی خود را نپسندید و گفت : « رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا . » و چون پسندیده حق بُود ، حق گفت : « فَنَسَى وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا . » تا پسند خَلْق و ناپسند خود وی مروراً رحمت بار آورد ، تا خَلْقِ عالم بدانند که مقبول ما ، مهجور خَلْق باشد ، و مقبول خَلْق ، مهجور ما . لاجرم ملامت خَلْق ، غذای دوستان حق است . از آنچه اندر آن آثار قبول است ، و ۱۵ مشرب اولیای وی ، که آن علامت قُرب است . و همچنان که همه خَلْق به قبول {مو ۹۰} خَلْق خرم باشند ، ایشان به رَدِ خَلْق خرم باشند .

و اندر اخبارِ سَیِّدِ مَخْتَار آمده است - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - و از جبرئیل - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - از خدای - عَزَّ وَجَلَّ - که گفت : «أُولِيَائِي تَحْتَ قَبَائِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي إِلَّا أُولِيَائِي . » ۲ . اما ملامت بر سه وجه است : یکی راست رفتن ، و دیگر قصد کردن ، و سدیگر ترك کردن . صورت ملامت راست رفتن آن بُود که یکی کار خود می کند ، و دین را می بُرزد .

۱- ما : و آنچه این بود که کردار ، مو : آنچه این بود که .

۲- ما ، مو : بروی مدح کنند ما : « و خود را شایسته داند » ندارد و در مو جا به جا شده ، مو : و او معجب .

۳- ما : که هر کس را پسند نه افتد ، مو : کسی او را ... مدح کنند و خود را شایسته داند بر وی مدح کنند بدان .

۴- ما : معاملات ایشان . ۵- ما : نه پسندیدند ، مو : نه پسندند ، ما ، مو : مجاهدات ایشان ، مو : آنرا از حول .

۷- ما ، مو : خلق او را ما : و آن اگر گزیده ... مو : حق ویرا .

۸- ما ، مو : خلق نپسندیدند و ملائکه وی را قبول کردند ، مو : و ملائکه قول کردند .

۹- ما ، مو : پس پسند ایشان مروراً . ۱۰- ما ، مو : آیه را ندارد . ۱۲- ما ، مو : پسند خود و ناپسند خلق وی مروراً .

۱۳- مو : تالا جرم . ۱۵- مو : علامت ولیست ... مو : خورم باشند ایشان نیز به رَدِ خورم باشند .

۱۷- ما ، مو : اندر اخبار آمده است از پیغامبر . ۱۸- ما ، مو : از خداوند تعالی ، مو : « الا اولیائی » ندارد .

۲۰- ما ، مو : فصل اما ... وجه باشد ، ما ، مو : دیگر ترك کردن . ۲۱- ما ، مو : و دین را می پرورد .

و مَعَامَلَتِ رَا ، مَرَاعَاتِ مِی کُند . خَلْقِ او را اندران مَلَامَتِ مِی کنند . و این رَاهِ خَلْقِ باشد اندر وی ، و وی از جمله فارغ . {۷۱} و صورتِ مَلَامَتِ قصد کردن ، آن بُودَ که یکی را جاهِ بسیار از خَلْقِ پیدا آید ، و اندر میانهٔ ایشان نشانه گردد . و دَلِش به جاهِ میل کند ، و طَبَعِش اندر ایشان ۵ آویزد ، خواهد تا دل خود را از ایشان فارغ کند ، و به حق مشغول گردد ، به تکلفِ راهِ ملامتِ خَلْقِ بر دست گیرد تا اندر چیزی که اندر شَرَعِ زیان ندارد . و خَلْقِ از وی نفرت آرند . و این رَاهِ او بُودَ در خَلْقِ ، و خَلْقِ از وی فارغ . و صورتِ مَلَامَتِ ترک کردن آن بُودَ که یکی را کُفَر و ضَلَالَتِ طبیعی گریبان گیر شود . تا به تَرکِ شریعت و متابعتِ آن بگوید و گوید : « این ملامتی است که من می کنم . » و این رَاهِ او بُودَ اندر او . اَمّا آن که طَرِیقِ وی راست رفتن بُودَ ، {مو ۹۱} و ۱ . نابرزیدنِ نفاق ، و دست برداشتنِ ریا ، وی را از مَلَامَتِ خَلْقِ بَاکِ نباشد . و اندر همه احوال بر سر رشتهٔ خود باشد ، به هر نام که خوانندش ویرا یکی باشد .

و اَندَرِ حِکَايَاتِ یافتم که : شیخ ابو طاهر حرمی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - روزی برخی نشستہ بود . و مَریدی از آن وی ، عِنَانِ خَرِ وی گرفته بود . اندر بازارِ همی رفت . یکی آواز داد که : « این پیر زندیق آمده ! » آن مَرید - چون آن سخن بشنید - از غیرتِ ارادتِ خود ، قَصْدِ رَجَمِ ۱۵ آن مَرَدِ کرد . و اهل بازار نیز جمله بشویدند . شیخ گفت مَرید را : « اگر خاموش باشی ، من ترا چیزی آموزم ، که از این مَحَنِ باز رهی . » مَرید خاموش بود . چون به خانقاه خود باز رفتند . این مَرید را گفت : « آن صندوق بیار . » چون بیاورد . دَرَزهای نامه بیرون گرفت . و پیش وی آفکند . گفت : « نگاه کن ، از همه کسی به من نامه ها است که فرستاده اند . یکی مخاطبه ، شیخ ۲ . امام کرده است ، {۷۱} و یکی شیخ زکی ، و یکی شیخ زاهد ، و یکی شیخ الحرمین ، و

۱- ما ، مو : معاملات را . ۳- ما ، مو : اندر میان ایشان .

۴- ما ، مو : و خواهد تا . ۵- ما ، مو : گیرد چیزی که شرع را

۶- ما ، مو : بود اندر خلق و خلق از آن فارغ . ۷- مو : ضلالت طبیعی ، ما : گریبان گیرد .

۸- ما ، مو : و گوید که این طریق ملامتی است ... ما . مو : بود اندر وی .

۹- ما اندرین ، مو : اندر دین و نابرزیدن نفاق ... برداشتن از ریا .

۱۱- ما : وی را همه یکی باشد . ۱۳- ما ، مو : از « مَریدی ... همی رفت » در هم شده است .

۱۴ و ۱۵- ما : این طرأ پیر ، ما ، مو : این سخن بشنید از غیرتِ ارادتِ قصد آن مرد کرد .

۱۵- ما : نیز جمله شویدند مو : نیز جمله بشویدند . ۱۶- ما ، مو : خاموش شد .

۱۷- ما : چون به جایگاه خود ... مَرید را گفت که . ۱۸- ما ، مو : بیاورد و در آن صندوق نامها

بود ... بیرون گرفت و پیش وی نهاد ... ، از هر یکی ، مو : از هر کسی

۱۹- ما ، مو : شیخ الاسلام خطاب کرده .

مانند این و این همه القاب است نه اسم . و من این همه نیستم . هر کس بر حَسَبِ اعتقاد خود سخن گفته اند و مرا لقبی نهاده اند . اگر آن بیچاره نیز بر حسب عقیدت خود سخنی گفت ، و مرا لقبی نهاد ، این همه خصومت چرا انگیزختی ؟» {مو ۹۲}

و اما آن که طریقتش قصد باشد اندر ملامت ، و تركِ جاه و ریاست ، و دست برداشتن ۵ مشغولی خَلَقِ چنان بُود که روایت آرند از امیر المؤمنین عثمان بن عفان - رضی الله عنه - که : روزی از خُرماستانی از آن خود می آمد ، اندر حال خلافت ، حُزْمه یی هیزم بر سر گرفته ، و وی چهار صد غلام داشت . گفتند : « یا امیر المؤمنین ! چه حالت است ؟ » گفت : « أُرِيدُ أَنْ أَجَرِبَ نَفْسِي . مرا غلامان هستند که این کار بکنند . ولی من می خواستم تا نَفْسِ خود را تجربه کنم تا جاهِ خَلَقِ ، ورا از هیچ کاری باز دارد ! » و این ۱ . حکایت صریح است بر اثبات ملامت .

و اندر این معنی حکایت است از امام اعظم ابو حنیفه - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - آنجا که ذکر وی آید ، بیاید طلبید اندر این کتاب . و نیز از ابو یزید می آید - رضی الله عنه - که از حجاز می آمد . اندر شهر بانگ در افتاد که با یزید آمد . مردمان شهر جمله پیش وی باز رفتند ، و به اکرام وی را به شهر در آوردند . چون به مُراعات ایشان مشغول شد ، ۱۵ از حق باز ماند ، و پراکنده گشت . چون به بازار در آمد . قُرْصی از آستین بیرون گرفت و خوردن گرفت ! جمله از وی برگشتند ، و وی را تنها بگذاشتند . و این اندر ماه رمضان بود . تا مُریدی که با وی بُود ، مر مُرید را گفت : « ندیدی که يَك مَسْأَلَه از شریعت کار نبستم ، همه خَلَقِ مرا ردّ کردند ؟! »

و من که - عَلِي بن عثمان الجَلَّابِي ام - وَفَّقَنِي اللهُ - می گویم که : اندر آن زمانه ۲ . {مو ۹۳} مر ملامت را فعلی می بایست مُسْتَنَكِر ، و پدید آمدن به چیزی به خلاف

۱- ما : و من نه این ، ما ، مو : هر کسی بر . ۲- ما : این بیچاره بر حسب اعتقاد ... مو : تو این همه . ۴- ما : و تركِ جاه و

مشغول خلق و دست داشتن از ریاست چنان بود ، مو : و مشغولی . ۵- ما : روایت کرده اند که ، مو : روایت کرده که .

۶- ما : خرما ستان خود ، مو : خرماستان می آمد ، ما : خرمنه هیزم بر سر نهاده . ۷- ما ، مو : این چه حالت است .

۸- ما ، مو : و لیکن می خواهم که من نفس ... ۹- ما ، مو : او را از هیچ کاری باز ندارد .

۱۱- ما : حکایتی آرند ، مو : حکایت آرند ، مو : ابو حنیفه کوفی . ۱۲- ما ، مو : اندرین کتاب بیاید طلبید انشاء الله تعالی ...

ما ، مو : از ابو یزید می آرند . ۱۳- ما ، مو : از سفر حجاز می آمد اندر شهری بانگ افتاد که ابو یزید می آید .

۱۴- ما ، مو : تا به اکرام وی را به شهر اندر آرند و وی ... مشغول دل شد و . ۱۵- ما ، مو : از آستین بدر آورد .

۱۷- ما ، مو : تا مسافر مریدی که با وی بود مروی را گفت دیدی ... بستم . ۱۸- ما : مرا آزاد کردند .

۲- ما ، مو : چیزی بر خلاف .

عادت . اکنون اگر کسی خواهد که مر او را ملامت کنند، گو دو رکعت نماز کن درازتر ، یا دین را به تمامی ببرز . همه خَلْق به یکبار ، ورا مُنَافِق و مُرَایى خوانند . اما آن که طَرِيقش تَرَك بُود ، و به خلاف شریعت چیزی بر دست گیرد و گوید که : « طریق ملامت می برزم . » آن ضَلالَتی واضح بُود ، و آفتی ظاهر ، و هوسى صادق . چنان که اندر این زمانه بسیار ۵ هستند ، و مقصود ایشان از رَدِ خَلْقِ قَبُولِ ایشان است . از آن چه نخست باید که کسی مقبول باشد ، تا قصد {ما ۸۴} رَدِ ایشان کند ، و به فعلی پدیدار آید که ایشان او را رَد کنند . قبول ناکرده را ، تَكَلُّفِ رَدِ کردن بهانه باشد .

و وقتی مرا با یکی ازین مدعیان مَبْطَل صحبت افتاد . روزی وی به معاملتِ خراب پدید آمد ، و عَذَرِ آن ملامت آورد . یکی مر او را گفت : « این هیچیز نیست ! » وی را ۱ . دیدم که نَفْسِی بر آورد . گفتم : « ای هَکَذَا ! اگر می طریق ملامت کنی . و اندرین دَرستی ، انکار این جوانمرد مر فعل تَرَا تَأْکِیدِ مذهبِ تو است ، و چون وی با تو اندر راه تو موافقت می کند ، این خُصُومت چه چیز است ؟ و این خشم چرا ؟ این قِصَّة تو به دعوت ماننده تر از ملامت است . و هر که خَلْق را دَعُوت کند به امری کند از حق ، مر آن را بُرهانی باید ، و بُرهانِ آن {مو ۹۴} حفظ سَنَتِ بُود . چون از تو ترک فریضه ظاهر می بینم ، ۱۵ و تو خَلْق را دَعُوت می کنی ، این کار از دایرة اسلام بیرون باشد . »

فصل : بدان که مذهب ملامت را اندر این طریقت ، آن شیخ زمانه خود أَبُو حَمْدُونِ قِصَّار - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - نشر کرده است . و وی را اندر حقیقت ملامت ، لطایف بسیار است . و از وی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - می آید که گفت : « اَلْمَلَامَةُ تَرَكُ السَّلَامَةِ : ملامت دست برداشتن سلامت بُود . » و چون کسی قصداً به ترک سلامت خود بگوید ، و مر بلاها را میان ۲ . اندر بندد و از مآلوفات و راحت جمله تَبَرّا کند مرامید کَشْفِ جلال و طَلَبِ مال را ، تا به

۱- ما ، مو : گو دو رکعت نماز تطَوُّع درازتر بگذار و ۲- ما ، مو : دین را بتامی بورز همه خلق بیکبار مر ترا . ما : طریقتش ترک باشد . ۳- ما ، مو : این طریق ملامت می ورزم . ۴- ما ، مو : ضلالت واضح باشد و آفت ظاهر و هوس ... زمانه بسیاری .

۵- مو : ایشان بُود . ۶- ما : قصد رَدِّشان . ۷- ما : جهانه بُود . ۸- ما ، مو : و مصنف گوید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ که وقتی .

۹- ما ، مو : پدیدار آمد و عَذَرِ آن معنی را . ما ، مو : گفت که این هیچ چیز .

۱۰- ما : ای زاهد ، مو : ای هذا اگر دعوی ملامت (مکر دعوی ملامت) ، مُ : معاملت .

۱۱- ما : مانند تر از ملامت ، ما : و مر آنرا . ۱۲- ما ، مو : بدان دعوت ، ما ، مو : بیرون می باشد .

۱۳- مو : اهل ملامت ، مو : این طریق . ۱۴- ما ، مو : و از وی .. می آرند که . ۱۵- مو : برداشتن از سلامت ، مو : قصد به ترک .

۱۶- ما ، مو : احتیاء جمله . ما ، مو : کشف حال و مال نابرد تا .

رَدَ خَلْقٍ از خَلْقٍ نوید گردد . و طَبَعُشَ الْفَتَّ خود از ایشان بگسلد ، هر چند از ایشان گسسته تر بود ، به حق پیوسته تر بود . پس آن چه رُوی همه خَلْقِ عَالَمِ بدان بود ، و آن سلامت است ، مر اَهْلَ مَلَامَتٍ را پشت بدان بود ، تا هَمَمِشان خِلَافِ هَمومِ بود ، و هَمَتِشان خِلَافِ هَمَمِ . اندر اوصاف خود ، وجدانی باشند . چنان که احمد بن فاتک روایت کرد از ۵ حَسَنِ مَنصُور که او را پرسیدند که : « مَنِ الصَّوْفِيُّ ؟ » قال : « وَجْدَانِي الذَّاتِ ! » و از أَبُو حَمْدُون - رَحِمَهُ اللّهُ - پرسیدند از ملامت ؟ گفت : « راه آن بر خَلْقِ دشوار است ، و مَنغَلِقُ است . اما طرفی بگویم : رَجَاءُ الْمُرْجِيَّةِ وَ خَوْفُ الْقَدَرِيَّةِ : تَرَسِ قَدْرِيَانِ وَ رَجَائِ {مو ۹۵} مُرْجِيَانِ ، صِفَتِ مَلَامَتِي بُوَد . و اندر تحت این رمزی است .

بدان به هیچ چیز این طبع ، از درگاه خُداوند - تَعَالَى - نَفُورتر از آن نگردد که به جاهِ ۱ . خَلْقِ . و آدمی را آن مقدار بسنده باشد که کسی گوید : « نیکو مردی است ! » و او را بستاید . وی جان و دل بدو دهد ، و از خدای - تَعَالَى - بدو باز ماند .

پس خایف پیوسته می کوشد که از مَحَلِّ خَطَرِ دور باشد . و اندر این کوشش مر طَالِبِ را . دو خَطَرِ باشد : یکی خَوْفِ حِجَابِ خَلْقِ ، و دیگر مَنعِ فِعْلِي که خَلْقِ بدان فِعْلِ وی بدو بزه کار گردند . و زبان مَلَامَتِ بدو دراز کنند . نه روی آن که با جاهِ ایشان بیارامد {و ۷۵} و ۱۵ نه برگ آن که ایشان را به ملامت خود بزه کار کند .

پس ملامتی را باید که نَخَسَتْ خُصُومَتِ دُنْيایی و عَقْبایی از خَلْقِ مَنقَطِعِ کند . بدان چه وی را گویند ، و مَرَحِجاتِ دل را فِعْلِي کند که نه آن در شریعت کبیره و نه صغیره بود . تا مردمان وی را رَدَ کنند تا خوفِ اندر مَعَامَلَتِ ، چون خوفِ قَدْرِيَانِ باشد . و رجایش اندر مَعَامَلَتِ ملامت کنندگان ، چون رَجَائِ مُرْجِيَانِ باشد . و اندر حقیقت دُوستی هیچیز ۲ . خوش تر از ملامت نیست . از آن که ملامت دوست را بر دل دوست اثر نباشد ، و دوست

۲- مو : و به حق . ما ، مو : عالم بدان باشد . ۳- ما ، مو : پشت بدان باشد ، ما : تا هم شان برخلاف ، مو : هم شان برخلاف .

۴- ما ، مو : خود وجدانی باشد ، ما ، مو : روایت آرد از . ۵- ما ، مو : حَسَنِ مَنصُور ، ما ، مو : وجدانی الذَّاتِ و هم از .

۶- مو : از ملامت وی گفت که ما ، مو : دشوار و . ۷- ما : مستغلق است ، مو : مغلق است . ۸- ما ، مو : این معنی رمزی است .

۹- ما ، مو : بدان که به . ۱۰- ما ، مو : بدان مقدار ، ما ، مو : که کسی او را بستاید .

۱۱- ما ، مو : وی را بستودی و جان و دل ، وی را بستود و وی . ۱۲- ما ، مو : کوشش مطالب را دو خطر پیش آید .

۱۳- ما ، مو : حِجَابِ حق . ۱۴- و ایشان بزه کار کردند .

۱۵- مو : نه ترك ایشان را . ۱۷- مو : بدانچه او را ، ما ، مو : که آن نه اندر شریعت کبیره باشد و نه صغیره .

۱۸- مو : اندر معاملات چون . ۱۹- مو : معاملات ملامت کنندگان دوستی هیچ چیز خوش .

را جز بر سر کوی دوست گذر نباشد ، و آغیار را بر دل دوست خطر نباشد . « لَأَنَّ الْمَلَامَةَ رَوْضَةُ الْعَاشِقِينَ ، وَ نَزْهَةُ الْمُحِبِّينَ وَ رَاحَةُ الْمُشْتَاقِينَ {مو ۹۴} وَ سُرُورُ الْمُرِيدِينَ . » و مخصوصند این طایفه از ثقلین به اختیار کردن ملامت تن از برای سلامت دل . و هیچ کس را از خلایق ، از مقربان و گروبیان و روحانیان را این درجه نبوده است . و ۵ از اَمَم پیشین نیز از عباد و زهاد و اعیان خلق که بوده اند این مرتبه نه ، به جز گروهی را از این امت که سالکان طریق انقطاع دلدند .

اما به نزدیک من ، طَلَب مَلَامَت ، عَيْنِ رِیَا بُود ، و رِیَا عَيْنِ نِفَاق . از آنچه مرائی راهی رود ، که خلق او را قبول کند ، و ملامتی به تکلف راهی رود که خلق او را رد کند . و هر دو گروه اندر خلق مانده اند ، و از ایشان برون گذر ندارند ، تا یکی بدین معاملت ۱۰ . برون آمده است ، و یکی بدان معاملت . و درویش را جز حدیث حق بر دل نگذرد . و چون از خلق ، دل گسسته بود ، از این هر دو معنی فارغ بود و هیچ چیز پای بند وی نیاید . وقتی مرا با یکی از ملامتیان ماوراء النهر صحبت افتاد . چون منبسط شدم اندر صحبت ، گفتم : « ای اخی ! مرادت اندر این {ژ ۷۵} افعال شوریده چه چیز است ؟ » گفت : « سپری کردن خلق اندر خود ! » گفتم : « این خلق بسیارند ، و تو عمر و روزگار و ۱۵ مکانت آن نیابی ، تا خلایق را اندر خود سپری کنی . همی خود را اندر خلق سپری کن ، تا از این همه مشغولی باز رهی ! »

و گروهی بوند که به خلق مشغول بوند ، پندارند که خلق نیز بدیشان مشغولند . پس {مو ۹۷} هیچ کس تو را می نبیند ، تو خود را می بیند . آفت روزگار تو از دیده تو است . ترا با غیر چه کار ؟ کسی را که شفا از احتما باید طلبید ، او از تناول طلبید . از مردمان

-
- ۳- ما : هیچ کس از خلایق . ۴- ما : و مقربان ما ، مو : این درجه نیست . ۵- ما : از زها و عباد و راغبان و طالبان حق ... این مرتبه نبوده . ۶- ما ، مو : دل باشند . ۷- اما نزدیک من : ما : مرائی بتکلیف براهی ، مو : بتکلف براهی . ۸- مو : قبول کنند ... ما ، مو : او را رد کنند . ۹- ما ، مو : بیرون گذر ما ، مو : معاملت پدید آمده است . ۱۰- ما ، مو : و خود حدیث هیچ خلق بر دل نگذرد . ۱۱- ما ، مو : و چون دل از خلق بگسسته (گسسته) شود . ما ، مو : باشد و هیچ چیز . ۱۲- ما ، مو : گفتم که یا اخی .. گفتا . ۱۴- ما ، مو : گفتم که این خلق بسیارند . ۱۵- ما ، مو : خلق اندر حال خود سپری کنی تو خود را . ۱۷- ما ، مو : و گروهی باشند که با خلق ، خلق بدیشان مشغول اند . ۱۸- ما ، مو : ترا نه بینند تو خود را می بین چون آفت دیده تو باشد . ۱۹- ما : غیری چه کار : ما : او از مردمان .

نباشد. و باز گروهی مر ریاضت نفس را ملامتی کنند، تا به خواری خَلَق، نفسِ شان ادب گیرد، و داد خود از وی بیابند، که خوش تر وقتی مر ایشان را آن بُود که نفس خود را اندر بلا و خواری یابند.

و از خواجه ابراهیم اَدَهَم - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - روایت آرند که یکی وی را پرسید که:
 ۵ «هرگز خود را به مراد رسیده دیدی؟» گفتا: «بلی! دوبار دیده ام: یک بار در کشتی نشسته بُودم، و کس اندر آن جا مرا نشناخت. و جامه خَلَق داشتم، و موی دراز گشته، و بر حالی بودم که اَهْل آن کشتی بر من فسوس و خَنده ستانی می کردند. و اندر کشتی با آن قوم، مَسْخَره یی بود که هر زمان بیامدی، و مَوی من بکشیدی و بگندی، و با من به وجه تسخیر، استخفاف کردی. و من خود را به مراد خود می یافتمی. و بدان ذل نفس. ۱. خود همی شاد بُودمی، تا روزی آن شادی به غایت برسید. و آن چنان بود که روزی آن مَسْخَره برخاست و بر من بَوَل انداخت! و دیگر بار اندر بارانی عظیم به دهی فراز رسیدم. و سرمای زمستان مرا غلبه کرده بود، و مَرَقعه بر تن من تر گشته. به مسجدی فراز رسیدم. مرا اندر آنجا نگذاشتند. و دیگر مسجد، و سدِیگر همچنان، عاجز آمدم. و سر ما {مو ۹۸} بر تن من قَوّت گرفت. با تَوَن اندر آمدم. و دامن خود بدان آتش اندر کشیدم. ۱۵ دود آن به زیر من بر آمد. جامه و رویم سیاه شد. آن شب به مراد خود رسیده بودم.»
 و مرا که - عَلِی بن عَثْمَان الجَلابی ام - وَفَّقَنی اللَّهُ -، وقتی واقعه یی افتاد، و بسیار مجاهدت کردم، امید آن را که واقعه حل شود، نشد. وقتی پیش از آن، مرا از آن جنس واقعه یی افتاده بود. به گور شیخ با یزید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - مجاور نشسته بودم تا حل شد. این بار نیز قصد آنجا کردم. و سه ماه بر سر تَرَبُّت وی مجاور بودم. هر روز ۲. سه غسل می کردم، و سی طهارت مر امید کشف آن واقعه را. البته حل نشد. برخاستم

۱- ما، مو: برای زیادت نفس نفسی را ملامتی اختیار کنند. ۴- ما، مو: و از ابراهیم ادهم... حکایت آرند که یکی او را.
 ۵- ما، مو: به مراد خود رسیده دیده (دیده) گفت. ۶- ما، مو: در کشتی بودم و کس اندر آن مرا نشناخت و خرقة (خرق) داشتم و موی دراز. ۷- ما، مو: بر حالی که... جمله بر من فسوس و خنده همیکردند. ۸- ما، مو: با ما مسخره یی، ما، مو: موی سر من بکشیدی. ۹- ما، به وجه مسخره، مو: به وجه مسخره، مو: مراد خود می یافتمی. ۱۰- ما: شادهمی بودمی. مو: شادهمی بودم، ما، مو: و سبب آن بود که آن مسخره بر من بول کرد. ۱۲- ما، مو: مرقعه تر شده بود. ۱۳- ما، مو: و دیگر مسجد و بر یکی و دیگری و سه دیگری همچنان که عاجز شد. ۱۴- ما، مو: و سرما بر دل و تن من کار کرد تا با توی گرما به شد. مو: تا بتون گرما به اندر آمدم. ۱۵- ما، مو: به زیر تن من برآمد، ما، مو: آن شب نیز به مراد. ۱۶- ما: رحمة الله علیه، مو: رضی الله عنه. ۱۷- مو: وقتی که پیش از. ۱۸- ما، مو: به گور شیخ ابو یزید... مجاور شده بودم.
 ۱۹- ما، مو: تربت او مجاور شدم. ۲۰- ما، مو: سی طهارت امید کشف واقعه را.

و قصد خراسان کردم . اندر ولایت کُمش به دیهی رسیدم که آنجا خانقاهی بود ، و جماعتی از متصوفه . و من مرقعه یی خشن داشتم به سنت ، و از آلت اهل رسم با من هیچ نبود ، به جز عصا و رکوه یی . به چشم آن جماعت سخت حقیر نمودم ، و کس مرا ندانست . ایشان به حکم رسم می گفتند با یکدیگر که : « این از ما نیست ! » و راست چنان بود که از ایشان نبودم ، اما لا بد بود آن شب اندر آن جا بودن . آن شب مرا بر بامی بنشانند و خود بر بامی بلندتر از من بر شدند و مرا بر زمینی خشک بنشانند ، و نانی سبز گشته پیش می نهادند {مو ۹۹} و به من بوی اباهایی - که ایشان می خوردند - می رسید . و با من به طنز سخنان می گفتند . از بام بالا - چون از طعام فارغ شدند ، خربزه می خوردند . و پوست بر سر من می انداختند . بر وجه طیبیت حال خود ، و استخفاف ایشان به دل فرو . ۱ . می خوردم و می گفتم : « بار خدایا ! اگر نه آنستی که جامه دوستان تو دارند ، و الا من از ایشان این نکشمی . » هر چند که آن طعن ایشان بر من زیادت می شد ، دل من اندر آن خوش ترهمی گشت ، تا به کشیدن آن بار ، واقعه من حل شد . و اندر وقت بدانستم که مشایخ - رَحِمَهُمُ اللّٰهُ - جهال را از برای چه اندر میان خود راه داده اند ؟ و بار ایشان از برای چه می کشند ؟ این است احکام ملامت به تمامی با تحقیق آن که پیدا کردم و بِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ .

- ۱- ما ، مو : قصد شهر ما : شبی به کیش فرار رسیدم . مو : شبی به کشتی فراز رسیدم .
- ۲- ما : داشتم به نسبت .
- ۴- مو : که ایشان گفتند که از ... اما آن شب لا بد بود اندر آن جای بودن .
- ۶- ما ، مو : نشانند و نان خشک سبز گشته .
- ۷- ما ، مو : به من بوی از آنها که ایشان می خوردند میکشیدم .
- ۸- ما ، مو : و با من به طنز می گفتند از بام .
- ۸- مو : خربزه می خوردند .
- ۹- ژ : بر سر من می انداختند ، ما ، مو : من و من ایشان به دل .
- ۱۱- ما ، مو : این نکشیدمی و .
- ۱۲- مو : واقعه بر من ، ما : رَحِمَهُمُ اللّٰهُ تَبَارَكَ و تعالی .
- ۱۳- مو : از برای چه میکند .
- ۱۴- مو : بتوفیق تبارک و تعالی واللّٰه اعلم .

باب فی ذکر ائمتِّهِم مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ وَمتَابِعَتِهِمْ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ -

اکنون طرْفی یاد کنیم از احوال ائمه ایشان ، از صحابه که پیشرو ایشان بودند ، و اندر
معاملت ، قُدوة ایشانند. و آنفاس و قوَاد ایشانند. اندر احوال از پس آنبیا، از سابقان
۵ اولین ، از مهاجر و آنصار - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ - تا تأکیدی بود مر اثبات مراد ترا -
انشاء الله عز و جل تعالی - .

۱ - {ابو بکر بن عبدالله بن عثمان الصِّدِّیق - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .}

منهم شیخ الاسلام ، و بعد از انبیا بهترین آنان - که خلیفه پیغمبر بود ، و امام و سید
اهل تجرید ، و پیشوای ارباب تفرید ، و از آفات نفسانی بعید - ابو بکر عبدالله بن
۱ عثمان الصِّدِّیق - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، که وی را {مو . ۱۰۰} کرامات مشهور است ، و
آیات و دلایل ظاهر اندر معاملات و حقایق ، و اندر باب تصوّف طرْفی از روزگار وی
گفته شده است . و مشایخ ، وی را مقدّم ارباب مشاهدت داشته اند مر قلت حکایت و
روایتش را . و عمر را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - مقدّم ارباب مجاهدت مر صلابت و معاملتس را .
و اندر اخبار صحاح مسطور است ، و اندر میان اهل علم مشهور که : چون وی به
۱۵ شب نماز کردی ، قرآن نرم خواندی . و چون عمر نماز کردی ، بلند خواندی . رسول -
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - از ابو بکر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - پرسید که : «چرا نرم خوانی؟» گفت :
«أَسْمَعُ مَنْ أَنَا جِی .» از آنچه می دانم که از من غایب نیست ، و به نزدیک سَمْع وی نرم و
بلند خواندن یکسان است . و از عمر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - پرسید . گفت : «أَوْقَظَ الْوَسْطَانُ وَ
أَطْرَدَ الشَّيْطَانُ .» این نشان از مجاهدت داد . و آن از مشاهدت . و مقام مجاهدت اندر جنب

۱- ما : باب هشتم ، ما ، مو : از « والتابعین تا اجمعین » ندارد .

۳- مو : یاد کنیم ما ، مو : یاد کنیم ما ، مو : و از صحابه ... بوده اند .

۴- ما ، مو : و اندر معاملات و قدوة ایشان اندر آنفاس و احوال ایشان ...

۸- ما : ذکر امیر المؤمنین ابی بکر الصِّدِّیق رضی الله عنه و منهم ... از بعد ... خیر الاتام ... پیغمبر و امام .

۹- ما ، مو : شاهنشاه ارباب ... و آفات انسانی ما ، مو : امیر المؤمنین ابوبکر .

۱۳- مو : مجاهدت نهند . ۱۶- ما ، مو : پرسید که چرا .

۱۷- ما ، مو : من أنا جی : نرم خواندن و بلند .

۱۹- ما ، مو : الوسنان ای التام و اطرد و چون این ... و آن نشان از مشاهدت .

مَقَامِ مَشَاهِدَتِ چُونِ قَطْرِهِ یِی بُودِ اندرِ بَحْرِی . و از آن بُودِ که پیغمبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « وَهَلْ أَنْتَ الْآحْسَنَةُ مِنْ حَسَنَاتِ أَبِي بَكْرٍ ؟ » : « پس چُونِ وی حَسَنَه یِی بُودِ از حَسَنَاتِ ابی بکر . » که عَزِ اسَلامِ بدو بُودِ . نَظَرِ کن تا عالمیان چگونه باشد ؟!

از وی می آید که گفت : « دَارُنَا فَانِیَّةٌ ، وَ اَحْوَالُنَا عَارِیَّةٌ ، وَ اَنْفَاسُنَا مَعْدُودَةٌ ، ۵ وَ کَسَلُنَا مَوْجُودٌ » : « سرای ما گذرنده است ، و احوال ما اندر او عاریت ، و نفسهای ما به شمار و کاهلی ما ظاهر . » پس عمارت { مو ۱ . ۱ } سرای فانی از جهل باشد ، و اعتماد بر حال عاریتی از بله ، و دل بر آنفاس معدود نهادن از غفلت ، و کاهلی را دین خواندن از غبن ، که آن چه عاریت بُودِ باز خواهند ، و آن چه گذرنده بُودِ نماند ، و آن چه اندر عدد آید برسد ، و کاهلی را خود دارو نیست . نشانی داد ما را - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ - که دنیا و ۱ . دنیایی را چندین خَطَرِ نیست ، که خاطر را بدان مشغول باید گردانید ، که هر گاه که به فانی مشغول شوی ، از باقی مَحْجُوبِ گردی . چُونِ نَفَسِ و دُنْیا حجاب طالب آمد از حق ، دوستان وی از هر دو اعراض کردند . و چُونِ دانستند که عاریت است ، عاریت از آن دگر کس بُودِ ، تَصَرَّفِ از مِلْکِ کسان کوتاه کردند .

وهم از وی می آید که گفت اندر مناجاتش - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ - : « اَللّٰهُمَّ اَبْسِطْ لِي ۱۵ الدُّنْیَا وَ زَهِّدْنِیْ فِیْهَا . » : نخست گفت : « دنیا بر من فراخ گردان ، آنگاه مرا از آفت آن نگاه دار . » و اندر تحت این رمزی است . یعنی نخست دنیا بده تا شکر آن بکنم . آنگاه توفیق آن ده ، تا از برای تو دست از آن بدارم ، و روی از آن بگردانم تا هم درجه شکر و انفاق یافته باشم ، و هم مقام صبر ، و تا اندر فَقْرِ مَضْطَرِّ نباشم ، که فقر مرا به اختیار باشد . و این رد است بر آن پیر معاملات که گفت : « آن که فقرش به اضطرار بُودِ تمام تر از آن بُودِ ۲ . که به اختیار . که اگر به اضطرار بُودِ ، او صنعت فقر بُودِ ، و اگر به اختیار بُودِ ،

۲- ما : ابی بکر چُونِ وی . ۴- ما ، مو : از وی می آرند که .

۵- ما ، مو : موجوده ما : گذرنده و احوال ما اندر وی .

۷- مو : عاریتی از یله و دل را به آنفاس . ۸- ما ، مو : در عدد آید . ۹- ما : داروی نیست مو : داروی بنسبت نشان .

۱۰- ما ، مو : چندان ما ، مو : خاطر بدان ما ، مو : باید کرد که هرگاه به فانی . ۱۲- مو : دوستان او .

۱۳- ما : از آن آن کسان و دست از مو : از کسان بود ...

۱۴- ما : از وی می آرند . ۱۵- مو : گفت که دنیا مو : و آنگاه . ۱۶- ما ، مو : اندر تحت معنی این .

۱۷- مو : آن بده تا . ۱۹- ما : و آیین معنی رد است .

۲۰- مو : تمام تر بُودِ از آن که مو : وی صنعت فقر ، ما : او صفت فقر .

فَقَرَّ صَنَعَتْ او بُود. و چون کَسَبِ {مو ۱.۲} وی از جَلَبِ فَقَرِّ مُنْقَطِعِ بُود، بهتر از آن بُود که به تَکَلُّفِ خود را دَرَجَتی سازَد.»

گوییم: «صنعت فقر، ظاهر تر آنگاه بُود که اندر حال غنا، ارادت آن بردلش مَسْتَوَلی شود، و چندان فِعْلِ کُنْد که او را از محبوب آدم و ذَرِیت او باز ستانند، و آن ۵ دنیاست، نه آن که در حال فَقَرِ خواستِ غنا بر دلش مَسْتَوَلی شود، و چندان فعل کند که او را از برای درم گانه، به درگاه ظَلَمَه و سَلَطین باید شد. صنعت فقر آن نهند که از غنا به فقر افتد، نه آن که اندر فَقَر، طلب ریاست کند. و صِدِّیقِ اکبر - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - مُقَدَّم همه خلائق است از پَس انبیا. و روا نباشد که کس قَدَم پیش وی نهد، مُقَدَّم گردانید فقر به اختیار را بر فَقَر به اضطرار.

۱. و جَمَلَةُ مَشَایخِ مَتَصَوِّفِ بدین اند، اِلَّا آن یك پیر که یاد کردیم حُجَّت و مَقَالَتَش را، و رَدِّ بر وی بیاوردیم، آنگاه مَوکَد گردانید این را صِدِّیقِ اکبر، و دلیل واضح کرد. و زهری از وی روایت کرد که چون وی را به خلافت بیعت کردند، وی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - بر منبر شد و خطبه کرد و اندر میانِ خطبه گفت: «وَاللّٰهُ مَا كُنْتُ حَرِیصًا عَلَی الْأَمَارَةِ یَوْمًا وَلَا لَیْلَةً قَطُّ، وَلَا كُنْتُ فِیْهَا رَاغِبًا وَلَا سَأَلْتُهَا اللّٰهُ قَطُّ فِی سِرٍّ وَلَا عَلَانِیَةٍ» ۱۵ مَالِی فِی الْإِمَارَةِ مِنْ رَاحَةٍ. «به خدای که من بر امارت حریص نیستم و نبودم، و هرگز روزی و شبی، ارادت آن بردلم گذر نکرد، و مرا بدان رَغَبْت نبود {مو ۱.۳} و از خدای - تعالی - در نخواستم به سِرٍّ و عَلَانِیَه و مرا اندر آن راحت نیست.»

و چون بنده را خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - به کَمَالِ صِدْقِ برساند، و به مَحَلِّ تَمَكِّینِ مَكْرَمِ گرداند، مَنتَظَرِ وارد حق باشد، تا بر چه صفت آید. وی بر آن می گذرد. اگر فرمان آید، ۲. فقیر باشد، و اگر فرمان باشد، امیر باشد. اندر این تَصَرُّفِ و اختیار نکند. چنان که

۱- ما: صنعت وی، مو: صفت او، ما: جانب فقر، مو: طلب فقر، بهتر از آن که ۳- مو: گویم که ما: ارادت فقر بر دلش.

۴- ما، مو: چندان عمل کند. ۵ و ۶- ما: از «محبوب آدم».. تا «که او را از برای درم» دو سطر مکرر دارد.

۶- ما: و بزرگراه و به خانه... ما، مو: صفت فقر آن بود که.

۸- ما: از پَس انبیا صلوات اللّٰه (مو: علی نبینا) و علیهم اجمعین ما: مو: کسی قدم اندر پیش وی نهد که وی در معنی مُقَدَّم گرداند. ۱۰- ما، مو: متصوِّفه برین مذهب اند، مو: بدین مذهب اند. مو: بدین مذهب اند ما، مو: و حُجَّت و.

۱۱- مو: بروی بر آوردیم مو: بقول صِدِّیقِ اکبر رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ.

۱۲- ما، مو: روایت می آرد ما: به منبر شد. ۱۳- ما: و اندر میانه.

۱۶- ما، مو: خداوند تعالی اندر نخواستم. ۱۷- مو: اندر آن مرا. ۱۹- ما: مکرَّم کند و ما، مو: بر آن صفت می گردد.

۲۰- ما: تَصَرُّفِ اختیار نکند.

صَدِیق - رضی الله عنه - اندر ابتدا کرد . و اندر آن نیز به جز تسلیم نبرد ، چنان که وی اندر انتها . پس اقتدای این طایفه به تجرید و تمکین ، و حرص بر فقر و تمنی به ترک ریاست بدواست از بعد آن که امام دین همه مسلمانان وی است عام ، و امام اهل این طریقت وی است خاص - رضی الله عنه - .

۵ - ۲ - {أَبُو حَفْصِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .}

و مِنْهُمْ سَرْهَنگِ أَهْلِ إِيمَانٍ ، وَ صَعْلُوكِ أَهْلِ أَحْسَانٍ ، إِمَامِ أَهْلِ تَحْقِيقٍ ، اندر بحر محبت غریق ، أَبُو حَفْصِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که وی را کرامات مشهور است ، و فراسات مذکور . و مخصوص بود به فراست و صلابت . و وی را لطایف است اندر این طریقت ، و حقایق اندر این معنی . کَمَا قَالَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : الْحَقُّ يَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ . : « حَقِّ بر زبان عُمَرُ سخن گوید . » و نیز گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « قَدْ كَانَ فِي الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي فَعُمَرُ . » : « اندر امتان پیشین مُحَدِّثان بودند و اگر در این امت من نباشد { مو ۴ . ۱ } ، عُمَرُ است . »

و وی را در این طریقت ، رموز لطیف بسیار است . اندر این کتاب جمله را احصا نتوان کرد . اَمَّا از وی می آید که گفت : « الْعَزَلَةُ رَاحَةٌ مِنْ خُلْطَاءِ السَّوَاءِ . » : « عزلت راحت بود از همنشینان بد . » و عزلت بر دو گونه باشد : یکی اعراض از خلق ، و دیگر انقطاع از ایشان . و اعراض از خلق گزیدن جای خالی بود ، و تبرأ کردن از صحبت اجناس به ظاهر ، و آرامیدن به خود به رؤیت عیوب اعمال خود . و خلاص جستن خود را از مخالطت مردمان ، و اِیْمَنِ گردانیدن خلق از بدی خود ، اَمَّا انقطاع از خلق به دل بود ، و صِفَتِ دل را به

۱- مو : صَدِیقِ اکبر ما ، مو : ابتدا و اندر آن ما : نورزید ، مو : نورزد ما ، مو : وی رضی الله عنه .

۵- ما : ذکر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه ، مو : امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و نیز .

۶- ما : و منهم و نیز ما ، مو : و امام ... و اندر بحر . ۷- ما ، مو : بود که وی را . ۸- ما ، مو : لطایف اندر طریق .

۹- ما ، مو : دقایق اندر این معنی و پیغامبر گفت ، مو : و پیغمبر . ۱۱- فَإِنْ لَكَ مِنْهُمْ .

۱۲- ما ، مو : این امن نباشند آن عمر است رضی الله عنه .

۱۳- ما ، مو : اندر این طریقت رموز لطیفه . مو : درین کتاب ، ما : پیش ازین که دین .

۱۴- ما ، مو : بتوان کرد ما ، مو : می آرند که .

۱۵- مو : بر دو گونه است . ۱۶- ما : جای خالی بودن .

۱۷- ما ، مو : آرامیدن با خود . ۱۸- ما : خلق از بدخود ، مو : از بد خود ، مو : دل را با ظاهر .

ظاهر هیچ تعلّق نباشد. چون کسی به دل منقطع بود از خلق و صحبت ایشان، وی را هیچ خبر نباشد از مخلوقات، که اندیشه آن بر دلش مستولی گردد. آنگاه این کس اگرچه در میان خلق بود، از خلق وحید بود، و همّتش از ایشان فرید بود. و این مقامی بس عالی و بعید بود.

۵ و راست این صِفَتِ عَمَرُ بود - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که از راحتِ عَزَلَتِ نشان داد. و وی به ظاهر اندر میانِ ولایتِ امارت و خلافت بود. و این دلیل واضح است که اهل باطن، اگرچه به ظاهر با خلق آمیخته باشند، دلشان به حقّ آویخته باشد، و اندر جمله حال بدو راجع باشند. و آن مقدار صحبت که با خلق کنند، از حقّ، بلا شمرند، و از حقّ - تعالی - بدان صحبت با خلق نگردند، که هرگز دنیا مر دوستانِ حقّ را مَصْفَاً نگرند. و احوال آن مَهْنًا نشود.

۱. {موه ۱۰۵} چنان که عَمَرُ گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « دَارَ اَسِسَتْ عَلَى الْبَلَوِ يَلَابَلَوِ مَحَالٌ ». یعنی «سرایى که اساس آن بر بلا و بَلِيت بود، مَحَال باشد». که هرگز از بلا خالی بود. و عَمَرُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از خواصّ اهل و اصحابِ رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بود. و اندر حَضَرَتِ حقّ - تعالی - به همه افعال مقبول بود. تا حدّی که جبرئیل - عَلَيْهِ السَّلَام - اندر ابتدای عَهْدِ اسلام عَمَرُ پیامد. و رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ۱۵ را گفت : « يَا مُحَمَّدُ ! قَدْ اُسْتَبَشَّرَ اَهْلُ السَّمَاءِ الْيَوْمَ بِاسْلَامِ عَمَرٍ ». پس اقتدای این طایفه به نَبِیِّ مَرْقَعه و صَلَایَتِ دین بدو است، از بعد آن که وی به جمله انواع مر خلق عالم را امام است - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -.

۳- {أَبُو عَمْرٍو عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ۰}

و مِنْهُمْ و نیز گوهر گنج حیا، و اَعْبَدَ اَهْلَ صَفَا، و مَتَعَلَّقِ درگاه رضا، و مَتَوَلّی و

۱- ما : از « چون کسی » تا « جز نباشد » ندارد. ۲- مو : اگرچه اندر. ۳- ما : خلق باشد از مو : فرید باشد.

۵- ما : و راست رو ... ما : نشان داد وی. ۶- ما : ولایت خلق بامارت و خلافت مشغول بود. ما : اگرچه با خلق.

۷- ما : و دلشان مو : بود و اندر جمله احوال. ۹- ما : صحبت خلق نکرند، مو : بدان صحبت نگرند هرگز.

۱۱- ما : « یعنی » ندارد. ما : بلا و بَلَوِ. ۱۲- ما : مو : از خواص اصحاب رسول الله علیه السلام.

۱۳- ما : مو : تعالی همه افعالش مو : تا بعدی که ... صلوات علیه.

۱۶- ما : مو : اندر همه انواع مر همه خلق عالم. ۱۷- ذکر امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه و منعم.

۱۸- ما : مو : و منهم گوهر ... و متعلّق حضرت ... و متولی و متعلی بطریق.

مَتَمَكِّنْ بِر طَرِيقِ مَصْطَفَى - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ، أَبُو عَمْرٍو عثمان بن عفان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که وی را فضایل هویدا است و مناقب ظاهر اندر کُلِّ مَعَانی. و عبد الله بن رباح و ابو قتادة - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - روایت آرند که : رُوز حَرْبِ الدَّارِ ما به نزدیک عثمان بودیم - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . چون غوغا بر درگاه وی جمع شدند ، غلامان وی ، سلاح ۵ برداشتند . عثمان گفت : « هر که سلاح بَرنگیرد ، از مال من آزاد است ! » و ما از ترسِ خود بیرون آمَدیم . حسن بن علی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - ما را در راه پیش آمد . با وی بازگشتیم . و به نزدیک عثمان اندر آمَدیم که تا حسن - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - { مو ۱.۶ } به چه کار آمده است ؟ و چون حَسَن اندر آمد ، سلام گفت ، و وی را بر آن بَلِیت تعزیت کرد ، و گفت : « یا امیر الْمُؤْمِنِین ! من بی فرمان تو ، با مسلمانان شمشیر نتوانم کشید . ۱ . و تو امام قومی . مرا فرمان ده تا بلای این قوم از تو دَفْع کنم . » عثمان گفت وی را : « یا ابنِ أَخِي ، اَرْجِعْ و اجْلِسْ فی بَیتِكَ حَتّٰی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ، فَلَا حَاجَةَ لَنَا فی اِهْرَاقِ الدِّمَاءِ . » « ای برادر زاده باز گرد و اندر خانۀ خود بنشین ، تا فرمان خداوند و تقدیر وی چه باشد ، که ما را به خون ریختن مسلمانان حاجت نیست . » و این علامت تسلیم است اندر حالِ وُرُودِ بلا اندر درجۀ خَلَت .

۱۵ چنان که نمرود آتش بر افروخت . و ابراهیم را - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ - اندر پِلَه مَنجَنیق نهاد . جبرئیل - عَلَيْهِ السَّلَام - آمده و گفت : « هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ ؟ » گفت : « أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا ! » : « به تو هیچ حاجت ندارم ! » گفت : « پس از خدای بخواه . » گفت : « حَسْبِي مِنَ سَوَالِیِ عِلْمِهِ بِحَالِی ! » : « مرا آن بس که او می داند که به من چه می رسد ؟ » و او به من داناتر از من به من . او داند که صلاح من در چه چیز است ؟ ۲ . پَس عثمان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - به جای خلیل بود اندر مَنجَنیق ، و اجتماعِ غوغا به

۱- مو : و متمکن بود . ۲- ما : وی را فواضل ، مو : وی را فواید . ۴- ما ، مو : بر درگاه وی مجتمع شدند .

۷- ما ، مو : که تا بدانیم که حسن بن علی کَرَمُ اللَّهِ وَجْهَهُ به چه کار می شود .

۸- مو : و سلام گفت مو : بر آن مَلَّت تعزیت و گفت که .

۹- ما ، مو : بر مسلمانان . ۱۰- ما : امام برحق . امام حقی ، ما ، مو : عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وی را گفت .

۱۱ و ۱۲- ما ، مو : ای برادر زاده من باز گرد و در خانۀ . ۱۵- ما ، مو : نمرود علیه اللَّعْنَةُ ؛ ابراهیم .

۱۶- ما : نهاده جبرئیل آمده و ، مو : جبرائیل گفت : هَلْ لَكَ حَاجَةٌ .

۱۷- مو : جبرائیل گفت پس از خداوند . ۱۸- مو : مرا سؤال بس .

۱۹- ما ، مو : او داناتر از من است می داند که صلاح من در اینجا .

جای آتش ، و حسن به جای جبرئیل . اما ابراهیم را - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ از بلا نجات ، و عثمان را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اندر بلا هلاک ، و نجات را تعلق به بقا بود ، و هلاک را به فنا . و اندر این معنی پیش از این ، طرفی گفته ام . پس اقتدای این طایفه به بذل مال { مو ۱۰۷ } و حیات و تسلیم امور و اخلاص اندر عبادت به وی است . رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . ۵ و وی بر حقیقت امام حق است اندر حقیقت و شریعت ، و طریقت وی اندر دوستی ظاهر است . و بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ .

{ ۴ - أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - }

و مِنْهُمْ عَمَّ زَادَهُ مُصْطَفَى ، و غَرِيقٌ بِحَرْبِ بِلَا ، و حَرِيقُ نَارٍ وَلَا ، و مُقْتَدَايَ أُولِيَا و أَصْفِيَا - أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - . و اورا اندر این طریقت ، شانی ۱ . عظیم و درجتی رفیع است . و اندر دقت عبارت از اَصُولِ حَقَائِقِ ، حَظِّی تمام داشت ، تا حدی که جنید - رَحِمَهُ اللَّهُ - گفت : « شَيْخُنَا فِي الْأَصُولِ وَالْبَلَاءِ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى » . « شیخ ما اندر اَصُول و اندر بلا کشیدن علی مرتضی است - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . یعنی اندر عِلْم و مُعَامَلَت ، امام این طریقت ، علی است . رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . از آن که عِلْم این طریقت را ، اَهْلِ این اصول گویند . و مُعَامِلَاتش به جمله بلا کشیدن است . ۱۵ می آرند که : یکی به نزدیک وی آمد که : « ای امیر المؤمنین ! مرا وصیتی بکن ! » وی گفت : « لَا تَجْعَلَنَّ أَكْبَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَ لَدَيْكَ ، فَإِنَّ يَكُنْ أَهْلُكَ وَ لَدَيْكَ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيْعُ أَوْلِيَاءَهُ ، وَأَنْ كَانُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا هُمْكَ وَ شُغْلُكَ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ . » : « نگر تا

- ۱ - مو : جبرائیل مال ، مو : اندر بلا نجات . ۲ - مو : هلاک را بغنا ۳ - ما ، مو : طرفی گفته ایم .
- ۴ - ما ، مو : حیات و جان ۵ - ما ، مو : به حقیقت امام .. و تربیت وی اندر . ۸ - ما : و منهم و نیز برادر زاده ، مو : امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و نیز برادر ما ، مو : و مقتدای جمله اولیا .
- ۹ - ما ، مو : کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ و رضی الله عنه . ۱۰ - ما ، مو : و درجه رفیع بود و اندر دقت عبارات .
- ۱۱ - مو : تا به حدی که جنید... گوید در حق وی ، ما : المرتضی رضی الله عنه . ۱۲ - رُ : مرتضا .
- ۱۲ و ۱۳ - ما ، مو : یعنی امام اندر علم معاملات این طریقت . ۱۳ - ما ، مو : از آنچه علم .
- ۱۴ - ما ، مو : معاملات طریقه به جمله خود . ۱۵ - ما ، مو : یا امیر المؤمنین مرا وصیتی کن .
- ۱۷ - ما ، لا عداۃ الله سبحانه یعنی دیگر .

شغل زن و فرزند را ، مهم ترین اشغال خود نگردانی ، که اگر ایشان از دوستان خدایند {مو. ۸. ۱} {ما ۹۷} - جَلَّ جَلَّاه - ، وی دوستان خود را ضایع نگرداند . و اگر دشمنان خدایند - عَزَّ و جَلَّ - اندوه دشمنان خدای چه می داری ؟

و تَعَلَّقَ این مسأله به انقطاع دل بَوَد از دُونِ حَقِّ - جَلَّ جَلَّاه - که وی خود بندگان خود را ، چنان که خواهد می دارد . هر گاه که یقین تو صادق بَوَد . چنان که موسی - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ - دختر شعیب را - عم - برحالی هر چه صعب تر بگذاشت ، و به خداوند تسلیم کرد . و ابراهیم ، هاجر و اسمعیل را برداشت - عَلَیْهِمُ السَّلَام - ، و به وادی غیر ذی زَرْع بَرَد ، و به خداوند - جَلَّ جَلَّاه - تسلیم کرد ، و مر ایشان را اکبر شغل خود نساختند ، و همه دل در حق - تعالی - بستند تا مراد دو جهان بر آمد ، اندر حال بی مرادی . ۱۰ به تسلیم امور به خداوند - عَزَّ و جَلَّ - . و مانند است بدان که علی گفت - کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - مر سایی را که از وی پُرسیده بود که : « پاکیزه ترین کسب ها چیست ؟ » گفت : « غِنَاءُ الْقَلْبِ بِاللَّهِ . » و هر دل که به خدای - تعالی - توانگر باشد ، نیستی دنیا ، وی را درویش نگرداند ، و هستی آن شادی نیاردش . و حقیقت آن به فقر و صَفَوَت باز گردد ، و ذکر آن گذشت .

۱۵ پس اهل این طریقت اقتدا بدو کنند در حقایق عبارات و دقایق اشارات ، و تجرید از معلوم دنیا ، و نظاره اندر تقدیر حق و لطایف کلام وی ، بیش از آن است که به عدد اندر آید . و مذهب من اندر این کتاب اختصار است . و بِاللَّهِ التَّوْفِیْق .

۱- ما ، مو : فرزند مهم ترین . ۲- ما ، مو : خدا اند وی دوستان خدای دوستان خود را ضایع نکند .

۳- ما ، مو : خداوند و اندوه . ۴- وی چرا از دُونِ حَقِّ تعالی .

۶- ما ، مو : و سلامه دختر مهتر شعیب برحالتی هر چه . ۷- مو : ابراهیم علیه السلام .

۸- ما : بَوَادِ غیر ذَرْع . ۹- ما ، مو : اندر حق بستند تا مراد جهانی ایشان .

۱۰- ما : امور حکم بخداوند . ما ، مو : و مانند است باین سخن که علی گفت رضی الله عنه .

۱۲- ما ، مو : هر که به خداوند .

۱۳- ما ، مو : نکند و به هستی آن شادی نکند (مو : نیارد) و حقیقت این معنی .

۱۴- ما ، مو : گذشته است .

۱۵- ما : اهل طریقت اقتدا کنند اندر حقایق .

۱۶- ما ، مو : معلوم دنیا و آخرت .

۱۷- مو : کتاب اختیار است واللّٰه اعلم .

{مو ۱۰۹}

بَابُ فِي ذِكْرِ أَئِمَّتِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ أَهْلِ بَيْتِ پَيغَمْبَر -
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - .

آنان که به طهارت اصلی مخصوصند . هر یکی را اندر این معانی ، قدمی تمام است . و جمله قدوة این طایفه بوده اند خاص و عام ایشان . و من از روزگار گروهی از ایشان طرفی ۵ بیان کنم ، انشاء الله - عز و جل - .

{ ۱ - ابو محمد الحسن بن علی - کرم الله وجهه - . }

منهم جگر بند مصطفی ، و ریحان دل مرتضی ، و قرة العین زهرا : ابو محمد الحسن بن علی - کرم الله وجهه - . وی را اندر این طریقت نظری تمام بود . و اندر دقایق عبارات ، حظی وافر ، تا که گفت اندر حال وصیت : « عَلَیْكُمْ بِحِفْظِ السَّرَائِرِ ، فَإِنَّ اللَّهَ - تعالی - ۱ . مَطْلِعٌ عَلَی الضَّمَايِرِ . » : « بر شما بادا به حفظ اسرار که خداوند - تعالی - داننده ضمایر است . » و حقیقت این آن بود که بنده مخاطب است به حفظ سر با حق . همچنان که به حفظ اظهار از مخالفت جبار .

پس حفظ اسرار از عدم التفات به اغیار بود ، و حفظ اظهار از مخالفت جبار . و می آید که چون قدریان غلبه گرفتند ، و مذهب اهل اعتزال اندر جهان پراکنده ۱۵ شد . حسن البصری - رضی الله عنه - به حسن بن علی - رضی الله عنه - نامه یی

-
- ۱ - ما : باب هشتم . ما ، مو : اهل البيت رضی الله عنه و اهل بيته پیغمبر .
 - ۳ - ما ، مو : ازلی مخصوص بودند . ما ، مو : تمام بوده است . ۴ - ما : بوده اند از .
 - ۶ - ما : امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه .
 - ۷ - ما : و منهم مو : محمد مصطفی ، ما : قرة العین زهرا .
 - ۸ - ما ، مو : رضی الله عنه و وی را ما : نظر تمام بود .
 - ۹ - ما ، مو : این معنی حظی وافر تا حدی که ما : وصیتش .
 - ۱۱ - مو : حقیقت این معنی آن ما ، مو : بحفظ اسرار با حق .
 - ۱۲ - ما ، مو : به حفظ اضمار از مخالفت .
 - ۱۳ - ز : از التفات به اغیار ما : به مخالفت ۱۴ - ما ، مو : و می آرند که ما ، مو : مذهب اعتزال .
 - ۱۵ - ما : حسن بصری به حسن بن علی کرم الله وجهه نامه نوشت .

نبشت و گفت : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ قُرَّةَ عَيْنِهِ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ . اَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكُمْ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ كَالْفَلَكَ الْجَارِيَةِ فِي اللَّجَجِ ، وَ مَصَابِيحَ الدُّجَى ، وَ أَعْلَامَ الْهَدْيِ ، وَ الْأُتَمَّةَ الْقَادَةَ الَّذِينَ مِنْ تَبِعِهِمْ نَجَا كَسَفِينَةِ نُوحٍ الْمَشْحُونَةِ الَّتِي يَثْوُلُ إِلَيْهَا الْمُؤْمِنُونَ وَ يَنْجُو فِيهَا ۵ الْمُتَمَسِّكُونَ . فَمَا قَوْلُكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عِنْدَ حَيْرَتِنَا فِي الْقَدَرِ ، وَ اخْتِلَافِنَا فِي الْأَسْتَطَاعَةِ لَتَعْلَمُنَا بِمَا تَأْكُدُ عَلَيْهِ رَأْيُكَ . فَإِنَّكُمْ ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ { ۹۹ ما } بَعْضٍ يَعْلَمُ اللَّهُ عِلْمَتَهُ ، وَ هُوَ الشَّاهِدُ عَلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ وَالسَّلَامُ . »

ترجمه : معنی این آن بود که : « سلام خدای بر تو باد ، ای فرزند زاده رسول ، روشنایی چشم او و رحمت خدای بر شما باد ، و بَرَکات او . شما جملگی بنی هاشم ، چون کشتی های روانید اندر دریاها ، و ستارگان تا بنده اید ، و علامت هدایت ، و امامان دین ، هر که متابِع شما بود نجات یابد ، چون متابِعان کشتی نوح که بدان نجات یافتند مؤمنان ، و تو چه می گویی یا پسر پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اندر تحیر ما ، اندر قَدَر و اخْتِلَافِ ما ، اندر استطاعت ما ، تا ما بدانیم که روش تو چیست اندر آن ، و ۱۵ شما ذریت پیغامبرید - عَلَيْهِ السَّلَام - و هرگز { ۸۴ ز } منقطع نخواهید گشت ، علمتان به تعلیم خدای است . عز و جَلّ - و او نگاه دارنده و حافظ شما است ، و شما از آن خَلَق . چون نامه بدو رسید ، جواب نبشت . الْجَوَابُ :

۱- ز : السَّلَام ، ما : عَلَيْكُمْ . ۲- ما : مو : فی بحر لَجِي

۳- ما ، مو : فیها المستمسكون فَمَا قول یابن رسول الله عند حیرتنا .

۸- ما : « ترجمه » ندارد ، و معنی این . ما : این پسر پیغمبر صَلَّى الله علیه وسلم بینایی و مو : ای پسر پیغمبر خدا و .

۹- ما ، مو : و رحمت خدای و بَرَکات او به شما یاد .

۱۰- ما : اندر دریای ژرف و ستارگان تا بنده و علامات هدایت .

۱۲- ما ، مو : پس تو چه گویی ای پسر پیغمبر خدا اندر حیرت ما اندر قدر اندر اختلاف .

۱۳- ما ، مو : اندر آن چیست ما ، مو : ذریت پیغمبر اید و هرگز .

۱۴- مو : علم شما به تعلیم .

۱۵- ما ، مو : و چون ما : وی جواب نوشت مو : « الجواب » ندارد .

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ انْتَهَى إِلَى كِتَابِكَ عِنْدَ حَيْرَتِكَ ، وَ حَيْرَةٍ مِنْ زَعَمْتِ مِنْ أَمْتِنَا ، وَ الَّذِي عَلَيْهِ رَأْيِي أَنْ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدَرِ ، خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى . فَقَدْ كَفَرَ ، وَ مَنْ حَمَلَ الْمَعَاصِيَ عَلَى اللَّهِ ، فَقَدْ فَجَرَ . إِنَّ اللَّهَ لَا يُطَاعُ بِاِكْرَاهٍ وَلَا يُعْصَى بِغَلْبَةٍ وَلَا يَهْتَمُّ الْعِبَادُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، لَكِنَّهُ الْمَالِكُ ۵ لِمَا مَلَكَهُمْ ، وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا غَلَبَهُ قُدْرَتُهُمْ ، فَإِنْ أَتَمَرُوا بِالطَّاعَةِ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ صَادًا ، وَ لَا لَهُمْ عَنْهَا مَنَبَطًا ، فَإِنْ أَتَوْا الْمَعْصِيَةَ وَ شَاءَ أَنْ يَمُنَّ عَلَيْهِمْ فَيَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهَا فَعَلَّ ، وَ أَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ هُوَ حَمَلْتُهُمْ عَلَيْهَا اجْبَارًا وَ لَا الزَّمَمُ أَيَّاهَا اِكْرَاهًا ، بِاِحْتِجَاجِهِ عَلَيْهِمْ ، إِنْ عَرَفَهُمْ وَ مَكَّنَّهُمْ ، وَ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى اخْذَ مَا دَعَا هُمْ إِلَيْهِ وَ تَرَكَ مَا نَهَيْهُمْ عَنْهُ وَ لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ وَ السَّلَامُ . »

ترجمه - معنی این آن بود که: آن چه نبشته بودی از حیرت خود، و آن که می گوئی ۱ . از اَمْتِ ما اندر قَدَرِ، و آن چه رای ما بدان مستقیم است آن است که هر که به قَدَرِ خیر و شر از خدای ایمان نیارد ، کافر است . و هر که اندر معاصی بدو حواله کند ، فاجر . یعنی انکار تقدیر ، مذهب قَدَرِ بود ، و حَوَالَتِ مَعَاصِی به خدای مذهب جبر . پس بنده مختار است ، اندر کَسَبِ خود به مقدار استطاعتش از خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - ، و دین میان جبر و قَدَر است. »

۱۵ و مراد من از این نامه ، بیش از این يك كلمه نبود . اما جمله بیاوردم که سخت فصیح و نیکو بود . و این جمله بدان آوردم که وی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اندر عِلْمِ حَقَائِقِ وَ أَصُولِ ، به درجتی بوده است که اشارتِ حَسَنِ بَصَرِی با مِبَالَعَتش اندر عِلْمِ بدو بوده است .

۱- ما : إلى كتبك . ۴- ما ، مو : العباد فی ملكة ما ، مو : ما علیه قدرتهم .

۵- ما : عنها مشيعاً ، مو : مشيعاً مو : أتوا بالمعصية .

۷- ما : وَلَا أَكْرَهُهُمْ إِكْرَاهًا أَيَّاهَا إِكْرَاهًا بِاِحْتِجَاجِهِ . ۸- ما ، مو : ما دعا إليه ، مو : منه وَلِلَّهِ .

۹- مو : و معنی آن ما ، مو : نوشته بودی ما ، مو : و از آن که می گوئی .

۱۰- ما : و آن چه رای من ، مو : من بر آن .

۱۱- ما ، از خدای تعالی . مو : به خدای تعالی مذهب جبر است .

۱۳- ما ، مو : به مقدار استطاعت ما ، مو : و دین میان قدر و جبر است .

۱۵- مو : و مراد ازین نامه ما : که سخن فصیح و نیکو بوده .

۱۶- ما : بدان بیاوردم که وی کَرَمُ اللَّهِ وجهه . ۱۷- ما : بصری رضی الله عنه ، مو : یا مبالغش .

و اندر حکایات یافتیم که : اعرابی از بادیه در آمد. و او بر درِ سرای خود نشسته بود اندر کوفه . اعرابی وی را دشنام داد، و مادر و پدرش را . وی برخاست و گفت : « یا اعرابی ! اگر گرسنه ای تا نانت آرند، و یا تشنه ای تا آبت آرند ، یا ترا چه رسیده است ؟ » و وی می گفت : « تو چنین و مادر و پدرت چنین و چنین ! » حسن - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فرمود ۵ {مو ۱۱۲} غلام را تا يك بذر دینار بیرون آورد و گفت : {ما ۱.۱} « یا اعرابی ! معذور دار که اندر خانه ما، بیش از این نمانده است . و الا از تو دریغ ندارمى. » چون اعرابی این سخن بشنید گفت : « أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - . » « من گواهی دهم که تو پسر پیغمبری . و من اینجا به تجریت حِلْم تو آمدم . » و این صفت محققان مشایخ باشد - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - که مَذْح و ذَمّ خَلایق به نزدیک ایشان یکسان ۱۰ شده باشد ، و به جفا گفتن متغیر نشوند. وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

{ ۲ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - . }

و مِنْهُمْ و نیز شمع آل مُحَمَّد ، و از جُمْلَةُ عَلَایق مجرّد ، سید زمانه خود ، ابو عبد الله الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - از محققان اولیا بود، و قبله اهل بلا، ۱۵ و قتیل دشت کربلا . و اهل این قصه بر درستی حال وی متفقند ، که تا حق ظاهر بود ، مر حق را متابع بود . چون حق مفقود شد، شمشیر برکشید، و تا جان عزیز فدای شهادتِ خدای - عَزَّوَجَلَّ - نکرد ، نیارامید. و رسول را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اندر وی نشان هایی بود ، که او بدان مخصوص بود.

- ۱- ژ ، مو : اعرابی ما ، مو : اندر آمد از بادیه و حَسَن رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .
- ۲- ما : وی حَسَن را دشنام ما ، مو : نیز وی برخاست . ۴- ما ، مو : و چنین مگر تشنه گشته و یا گرسنه شده یا ترا ...
- ۵- ما ، مو : غلام را فرمود تا يك بذر سیم .
- ۶- مو : جز این ، ما : دریغ نداشتی . ۸- ما ، مو : گواهی می دهم مو : پیغمبر خدائی .
- ۹- ما ، مو : باشد که مدح و ذمّ خلق ما ، مو : یکسان بود . ۱۰- ما ، مو : « وَاللَّهُ أَعْلَمُ » ندارد .
- ۱۱- ذکر امیر المؤمنین ابو عبد الله الحسین رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . ۱۳- مو : سید سید .
- ۱۴ و ۱۵- ما : اهل صفا و قتیل کربلا ما ، مو : متفق اند که . ۱۸- ما ، مو : نشان ها .

چنان که عَمَر بن الخطَّاب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - روایت کند که : « روزی به نزدیک پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اندر آمدم ، وی را دیدم ، حَسین را بر پشت خود نشانده بود ، و رشته یی اندر دهان خود گرفته ، و یک سر رشته به دَسْتِ حَسین داده ، تا حَسین می رفت ، و وی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - از پَسِ حَسین به زانوها می رفت . من چون آن ۵ بدیدم ، گفتم : « نِعْمَ {مو ۱۱۳} الْجَمَلُ جَمَلُكَ يَا بَا عَبْدِ اللَّهِ ! » پیغمبر گفت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « نِعْمَ الرَّأْيُ هُوَ ! يَا عَمْرُ ! »

و وی را کَلَام لطیف است ، اندر طریقت حق ، و رَمُوز بسیار و مُعَامَلَتِ نیکو . از وی روایت آرند که گفت : « أَشْفَقَ الْأَخْوَانُ عَلَيْكَ دِينُكَ . » « شفیق ترین برادران تو بر تو ، دین تو است . » از آنچه نجات مَرَد ، اندر مُتَابَعَتِ دین بُود ، و هلاکش اندر مُخَالَفَتِ آن . ۱ . پس مرد خردمند آن بُود که به فرمان مشفقان بُود ، و شفقت آن بر خود بداند ، و جز بر متابعت آن نرود . و برادر آن بُود ، که نصیحت نماید ، و دَرِ شفقت نَبیند .

و اندر حکایات یافتیم که : روزی مردی به نزدیک وی آمد و گفت : « یا فرزند رسول خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - مردی درویشم ، و اطفال دارم . مرا از تو قوت امشب می باید . » حَسین وی را گفت : « بنشین ! که ما را رزقی در راه است تا بیارند . » بسی بر نیامد که پنج صَرَه ۱۵ بیاوردند از نزد معاویه . اندر هر صَرَه یی هزار دینار و گفتند که : معاویه از تو عَذر می خواهد و می گوید : « این قدر در وَجْهِ کَهِتَران صَرَف کن ، تا بر اثر این تیمار نیکوتر داشته آید ! » حَسین - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - اشارت کرد که : « بدان درویش دهید ، آن پنج صَرَه ! » بدو دادند . و از وی عَذرها خواست که بس دیر ماندی . و این بس بی خطر عطایی بُود که یافتی . و اگر ما دانستیمی که این مقدار است ، تو را انتظار ندادیمی . ما را

۱- ما ، مو : روایت کرد که . ۲- ما ، مو : و وی را دیدم که حسین را بر پشت مبارک خود .

۳- ما ، مو : تا حسین میراند ما ، مو : از عقب حسین می رفت برانوها می رفت .

۵- ما ، مو : یا با عبدالله پیغامبر . ۷- مو : وی را مو : رموز بسیار است و معاملات و .

۹- ما : و هلاکتش اندر . ۱۰- ما ، مو : و شفقت ایشان . ۱۱- ما ، مو : ایشان نرود

ما : بر ایشان نیندد . ۱۲ و ۱۳- ما ، مو : یا پسر رسول خدای من مرد . ۱۳- از تو امشب قوت می باید .

۱۴- ما : گفت که . ۱۵- مو : از دینار زر بیاوردند از نزد معاویه که ... دینار بود .

۱۶- ما ، مو : مقدار اندر در وجه کَهِتَران صرفی می باید کرد تا بر اثر آن . ۱۸- ما ، مو : اشارت بدان

درویش کرد و آن پنج صَرَه بدو داد (دادند) و از وی عذر خواست . ما : و این بی خطر عطایی .

۱۹- ما : و اگر من بدانستیمی ، من دانستمی ما ، مو : ترا انتظار نفرمودی .

معذور دار ، که ما از اهلِ بلائیم ، و از همه راحت دنیا باز مانده ایم ، و مرادهای دنیای خود گم کرده ایم ، و زندگانی به مراد دیگران باید کرد . « (مو: ۱۱۴) و مناقب وی مشهورتر از آن است که بر هیچ کس از امت پوشیده باشد . و الله اعلم .

{ ۳ - أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِب -

رضی الله عنهم - }

۵

و مِنْهُمْ و نیز وارثِ نبوت ، و چراغِ امت ، سیدِ مظلوم ، و امامِ محروم ، زینِ العباد ، و شمعِ الأوتاد ، ابو الحسن علی بن الحسین ابن علی ابن ابی طالب - رضی الله عنهم - اکرم و اعبد اهل زمانه خود بود . و وی مشهور است به کشف حقایق و نطق دقایق . از وی پرسیدند که : « سعیدترین دنیا و آخرت کیست ؟ » گفت : « مَنْ إِذَا رَضِيَ لَمْ يَحْمِلْهُ ۱ . رِضَاهُ عَلَى الْبَاطِلِ ، و إِذَا سَخَطَ لَمْ يَخْرُجْهُ سَخَطُهُ مِنَ الْحَقِّ . » : « آن که بزِ باطل راضی نبود ، چون راضی شود ، خشمش از حق بیرون نیارد . چون خشمگین گردد ؟ ! » و این از اوصاف کمال مستقیمان است . از آنچه رضا دادن به باطل ، باطل بود ، و دست برداشتن حق اندر حال خشم ، باطل ، و مؤمن مبطل نباشد .

و نیز می آید که : چون حسین علی را با فرزندان وی - رضوان الله علیهم - اندر کربلا بکشتند . جز وی کسی نماند که بر عوْزاتِ قِیمِ بودی ، و او بیمار بود . و امیرالمؤمنین حسین - رضی الله عنه - ویرا علی اصغر خواندی . چون ایشان را بر اشتراک برهنه ، به دِمْشَق اندر آوردند ، پیش یزید بن معاویه - أخْزَاهُ الله - یکی وی را گفت :

- ۱ - ما ، مو : از همه راحت دنیا ما ، مو : و مرادهای خود . ۲ - ما : دیگران می باید کرد . ۳ - ما ، مو : از آن مشهورتر است . ۴ و ۵ - ما ذکر امام زین العابدین رضی الله عنه . ۶ و ۷ - ما ، مو : و سید مظلوم و امام مرحوم و معصوم زین عباد و شمع اوتاد ... علی ابی طالب کرم الله وجهه . ۸ - مو : و از وی پرسیدند . ۱۰ و ۱۱ - ما : آن که چون بر باطل نبود خشمش از حق . ۱۱ - ما ، مو : چون بخشم بود و ... ما : و این معنی از اوصاف .
- ۱۲ - مو : مستقیمان بود . ۱۳ - ما : « باطل » ندارد .
- ۱۴ - ما ، مو : و نیز می آرند ما : علیهم اجمعین ، مو : رضی الله عنهم اجمعین .
- ۱۵ - ما ، مو : و بجز وی کسی نماند که برای ... ما ، مو : و او نیز بیمار بود و امام ...
- ۱۶ - او را علی اصغر ما ، مو : و چون ایشان را ۱۷ - ما ، مو : پیش یزید (مو : دون ابیه) چون یزید بن معاویه علیه ما یستحق اخْزَاهُ دون ابیه یکی گفت او را .

« كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ يَا عَلِيُّ وَ يَا أَهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ ؟ » قال : « أَصْبَحْنَا مِنْ قَوْمِنَا بِمَنْزِلَةِ قَوْمِ مُوسَى مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَذْبَحُونَ أَبْنَانَنَا وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَنَا ، فَلَا تَذَرِي صَبَاحَنَا مِنْ مَسَائِنَا ، وَ هَذَا مِنْ حَقِيقَةِ بَلَاءِ نَا . » { مو ۱۱۵ } « بامدادتان چون بود یا علی و یا اهل بیت رحمت ! » گفت : « بامداد ما از جفای قوم خود ، چون بامداد قوم موسی از بلای قوم ۵ فرعون بود ، که فرزندان ایشانرا می کشتند و عوراتشان را پرده می گرفتند ، تا نه بامداد و نه شبانگاه می شناسیم . و این از حقیقت بلای ماست . و ما مر خداوند را - جَلَّ جَلَالُهُ - شکر گوئیم بر نعمت های وی و حمد کنیم بر بلیات وی . »

و اندر حکایات است که هشام بن عبدالمکک بن مروان ، سالی به حج آمد . خانه را طواف می کرد . خواست تا حجر ببوسد . از زحمت خلق راه نیافت . آنگاه بر متبر شد ، و خطبه کرد . ۱ . آنگاه زین العابدین علی بن الحسین - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - به مسجد اندر آمد با روی مَقَمَر ، و خَدَّی مَنَوَّر ، و جامه پی مَعَطَّر . و ابتدای طواف کرد . چون { ژ ۹۱ } به نزدیک حجر فراز رسید . مردمان مر تعظیم او را ، حوالی حجر را خالی کردند ، تا وی مر آن را ببوسید . مردی از اهل شام ، چون آن هیئت بدید ، با هشام گفت : « یا امیر المؤمنین ! ترا به حجر راه ندادند که امیری ! آن جوان خوب روی که بود که بیامد ؟ مردمان جمله ، از حجر در رمیدند ، و جای خالی ۱۵ کردند ؟ » هشام گفت : « من او را نشناسم ! » و مرادش آن بود تا اهل شام مر او را نشانسد ، و بدو تَوَلَّى نکنند ، و به اِمَارَتِ وی رَغَبَتِ نمایند . { مو ۱۱۶ } فرَزْدَقِ شاعر آنجا استاده بود . گفت : « من او را شناسم . » گفتند : « آن کیست یا بافراس ! ما را خبرده که سخت مهیب جوانی دیدیم وی را ! » فرَزْدَقِ گفت : « شما گوش دارید ، تا به ارجحال ، صِفَتِ نسبتِ وی کنم ، شعر :

۱- ما ، مو : یَذْبَحُونَ أَبْنَاءَهُمْ ... ما ، مو : نِسَاءَهُمْ .

۳- مو : فَنَشْكُرُ اللَّهَ عَلَى آيَاتِهِ وَ نَصْبِرُهُ عَلَى بَلَاءِهِ . مو : بامداد شما چگونه بود . ۴- مو : از بلای قوم فرعون که .

۵- مو : ایشان را بکشتند و عورات را پرده کردند . ۵ و ۶- ما ، مو : نه بامداد می شناسیم و نه شبانگاه خود می شناسیم .

۶- ما ، مو : خداوند را شکر ... ما ، مو : ما ، مو : و صبر کنیم بر بلاهاش (مو : پیش) . ۸- ما ، مو : به حج کعبه را طواف

همی کرد . ۹- ما ، مو : تا حجر الاسود را . ۱۰- ما ، مو : اندر آن میان زین العابدین علی الحسین بن علی بن ابیطالب

رضی الله عنهم . ۱۱- ژ : روی مَقَمَر . ۱۲- ما : حوالی حجر . ۱۳- ما : هیبت مو : هیئات مو : به هشام .

۱۴- ما ، مو : که امیر المؤمنین تَوَلَّى ما ، مو : که چون بیامد مردمان از حجر اندر رمیدند .

۱۵- ما ، مو : و آن حجر مر او را خالی ما ، مو : مراد وی بدین آن بود که تا .

۱۷- مو : آنجا ایستاده بود ، ما ، مو : نیک شناسیم . ۱۸- ما ، مو : یا ابا فراس ما : جوانی مهیب .

۱۹- مو : من حال ما : پاره حال صفت نسب وی بگویم فانشا قرزدق بقول مو : فانشا قرزدق فقال .

هَذَا الَّذِى تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِفَهُ
 هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
 هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَيَحْكُمُ
 إِذَا رَأَتْهُ قَرِيشُ قَالَ قَاتِلُهَا
 ٥ يَنْمَى إِلَى ذُرْوَةِ الْعِزِّ الَّتِى قَصُرَتْ
 مِنْ جَدِّهِ دَانَ فَضْلُ الْأَنْبِيَاءِ لَهُ
 يَنْشَقُّ نَوْرُ الدُّجَى عَنْ نَوْرِ طَلْعَتِهِ
 يَكَادُ يَمْسُكُهُ عِرْفَانُ رَاحَتِهِ
 يَغْضَى حَيَاءً وَيَغْضَى مِنْ مَهَابَتِهِ
 ١٠ فِى كَفِّهِ خِيزَرَانُ رِيحِهَا عَبَقٌ
 مُشْتَقَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَبْعَتُهُ
 كُلُّنَا يَدِيهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفْعُهُمَا
 عَمَّ الْبَرِيَّةَ بِالْإِحْسَانِ فَانْقَشَعَتْ

وَالْحِلُّ يَعْرِفُهُ وَالْبَيْتُ وَالْحَرَمُ
 هَذَا التَّقَى النَّقَى الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
 وَابْنُ الرُّضَى عَلَى خَيْرِكُمْ قَدَمُ (١٠٥)
 إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهَى الْكَرَمُ
 عَنْ نِيلِهَا عَرَبُ الْإِسْلَامِ وَالْعَجَمُ
 وَفَضْلُ أُمَّتِهِ دَانَتْ لَهُ الْأُمَمُ
 كَالشَّمْسِ يَنْجَابُ عَنْ إِشْرَاقِهَا الظُّلُمُ
 رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ
 فَمَا يَكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ
 مِنْ كَفِّهِ أَرْوَعُ فِى عَرْنِينِهِ شَمَمُ
 وَطَابَتْ عَنَاصِرُهُ وَالْخِيَمُ وَالشَّيْمُ
 يَسْتَوَكِفَانِ وَلَا يَعْرِوهُمَا الْعَدَمُ
 عَنْهُ الْغِيَابَةُ وَالْإِمْلَاقُ وَالظُّلُمُ (مو١١٧)

١- ما ، مو : والبيت يعرفه والحل والحرم .

٣- ما : فيحكم ما ، مو : وابن الرضى .

٤ و ٥- ابن دوبيت مؤخر ومقدم است .

٦- ما : وان فضل ما : وانت له .

٧- مو : نور الهدى

٩- ما : الأ حين .

١١- مو : وليس قواك من هذا مناكره العرب يعرف من انكرت والعجم .

لَا يَسْتَطِيعُ جَوَادٌ بَعْدَ غَايَتِهِمْ وَلَا يَدَانِيهِمْ قَوْمٌ وَ إِن كَرِمُوا
 هُمْ الْغَيُوثُ إِذَا مَا أَزْمَتْ وَالْأَسَدُ أَسَدُ الشَّرِّ وَالْبَاسُ يَحْتَلِمُ
 مِنْ مَعْشَرِ حَبِئِهِمْ دِينَ وَ بَغْضَهُمْ كَفَرٌ وَ قَرَبَهُمْ مَنَاجِيَا وَ مَعْتَصِمٌ
 إِنْ عُدَّ أَهْلُ الثَّقَى كَانُوا أَثْمَتَهُمْ أَوْ قِيلَ مِنْ خَيْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ قِيلَ هُمْ

۵ و مانند این در مدح وی بیستی چند بگفت ، و وی را و اهل بیت پیغمبر را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بستود . هشام با وی خشم گرفت و فرمود تا وی را به عُسْفَان حبس کردند . و آن جایی است میان مَكَّة و مدینه .

این خَبَر همچنان که بود بَعَيْنِه بدو نقل کردند ، و فرمود تا دوازده هزار درم بدو بردند . گفت : « او را بگویند ، یا با فراس ! ما را معذور دار ، که ما مَمْتَحَنَانِیم ، و بیش از این چیزی معلوم . ۱ نداشتیم که به تو فرستادیم . » فَزَرَدَقِ آن سیم باز فرستاد و گفت : « یا پسر پیغامبر خدای ! من از برای سیم ، اشعار بسیار گفته بودم ، و اندر آن ، مَذَاحِ دروغ آورده . من این ابیات مر کفارت بعضی از آن را گفتم ، از برای خدای و دوستی رسول و فرزندان وی را . » چون پیغام به زین العابدین بردند ، گفت : « باز گردید و این سیم باز برید و بگویند : « یا با فراس ! اگر ما ۱۵ را دوست داری ، میسند که ما باز گردیم ، بدان چیزی که بداده باشیم ، و از مَلِكِ خود ، بیرون کرده . » آنگاه فَزَرَدَقِ آن سیم بستد و بپذیرفت . و مناقِبِ آن سید بیش از آن است که آن را جمع توان کرد . وَاللَّهِ أَعْلَمُ .

۱- ما : یحترم ، مو : محترم . ۴- ما ، مو : این پنج بیت را اضافه دارند :

الْأَيْتَقُصُ يَتَصَرَّفُ لَا مِنْ أَكْفَهُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ إِنْ نَرُوا وَإِنْ عَدَمُ
 اللَّهُ فَضْلَهُ قَرَمًا وَ شَرَفَهُ جَرَى بِذَلِكَ فِي لَوْحَةِ الْقَلَمِ
 مَقْدَمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذَكَرَهُمْ فِي كُلِّ بَدْعٍ مَخْتومٌ بِهِ الْكَلِمُ
 مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ يَعْرِفُ أَوْلِيَّةَ ذَا وَالَّذِينَ مِنْ بَيْتِ هَذَا أَنَا لَهُ الْأَمُ
 أَيْ الْقِبَائِلُ لَيْسَتْ فِي رِقَابِهِمْ لِأَوْلِيَّةِ هَذَا أَوْلَهُ نَعَمْ

نسخه ۴ و ۵ و ۶ ، شش بیت اضافه دارد و ضمناً در « مو » این دو بیت مختلف است .

يسهل الخليفة لا يخشى برادره يزينه اثنان حسن الخلق والشيم
 لا ينقص العسر بسطاً من اكفهم سيان ذلك ان اتروا و ان عدم

۵- ما : اندر مدح ، مو ، ما : چند گفت ... وی و اهل بیت پیغمبر . ۶- ما ، مو : بسیار ستود ، ما ، مو : محسوس کردند . ۸- ما :

بعينه همچنان بدان سید ما : دوازده هزار دینار . ۹- ما : و گفت ، ما ، مو : که یا ابافراس : ما : سیم را ، ما ، مو : ای پسر پیغمبر .

۱۰- ما ، مو : معلوم نداریم که بتو فرستادیم . ۱۱- ما ، مو : برای سلاطین و امراء اشعار بسیار گفته ام .

۱۲- ما ، مو : این ابیات ، ما ، مو : بعضی را از آن ، ما ، مو : از برای فرزندان رسول . ۱۴- ما ، مو : گویند یا ابافراس .

۱۵- مو : داده باشیم . ۱۶- ما ، مو : « واللّه اعلم » ندارد .

{ ۴ - أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْبَاقِرِ -
كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - . }

و مِنْهُمْ و نیز حجت بر اهل معاملت ، و برهان آریاب مشاهدت ، { ما ۱۰۷ } { ژ ۹۳ } امام
اولاد نبی ، و گزیده نسل علی : ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن
۵ ابی طالب الباقِر - کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - . و نیز گویند : کنیت وی ابو
عبدالله بود ، و به لقب وی را باقر خواندندی . مخصوص بود وی به دقایق علوم ، و به
لطایف اشارات اندر کتاب خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - . وی را کرامات مشهور بود ، و آیات ازهر ،
و براهین انور . و گویند : ملکی وقتی قصد هلاک وی کرد . کس فرستاد بدو . چون به
نزدیک وی اندر آمد ، از وی عذر خواست و هدیه داد و به نیکویی باز گردانید . گفتند :
۱۰ « أَيُّهَا الْمَلِكُ ! قَصِدِ هَلاکَ وی داشتی . تو را با وی دیگر گونه دیدیم ، حال چه بود ؟ »
گفت : « چون وی به نزدیک من اندر آمد ، دو شیر دیدم : یکی بر راست و یکی بر چپ وی ،
و مرا می گفتند که اگر تو بدو قصد کنی ، { مو ۱۱۹ } ما تو را هلاک کنیم ! »
و از وی روایت آرند که وی گفت اندر تفسیر کلام خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - : « فَمَنْ
يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ . » قَالَ : « كُلٌّ مَنْ شَغَلَكَ عَنْ مَطَالَعَةِ الْحَقِّ فَهُوَ
۱۵ طَاغُوتُكَ . » : « باز دارنده تو از مطالعت حق ، طاغوت تو است . » بنگر تا به چه چیز
محبوبی ؟ بدان حجاب باز مانده ای ، و آن حجاب تو است . به ترک آن حجاب بگوی . تا
به کشف اندر رسی و محبوب ممنوع باشد ، و ممنوع را نباید که دعوی قربت کند .
و از خواص وی یکی روایت کند که چون از شب لختی برفتی ، و وی از اوراد فارغ

۱- ما : ذکر امام جعفر محمد بن علی باقر رضی الله عنه . ۳- مو : هر اهل معاملت .

۴- مو : محمد بن الباقِر . ۵- ما : « الباقِر » و در جمله دعا را ندارد ما : گویند که .

۶- مو : مخصوص بود به دقایق علوم و لطافت اشارت .

۸- ما ، مو : گویند که وقتی ملکی مقصد هلاک وی کس فرستاد و وی را بخواند .

۹- ما ، مو : یکی از ندما گفت یا ایها الملک . ۱۰- ما : کنون ترا با وی دگر گونه دیدم حال چگونه بود .

۱۱ و ۱۲- ما ، مو : مرا می گفتند اگر .

۱۳- مو : روایت کرده اند که ما : قول خدای . ۱۵- ما : بدان حجاب از وی ما ، مو : و آن حجاب تو و به ترک .

۱۷- ما ، مو : محبوب و ممنوع نباشی .

گشتی . آواز بلند بر گرفتی به مناجات و گفتی :

« الهی! و سیدی! شب اندر آمد ، و ولایت تصرف مَلُوك به سر آمد ، و ستارگان هُویدا شدند { ما ۸.۱ } بر آسمان . و خَلَق به جَمَله بختند و ناپیدا شدند . صَوْت مردمان بیارامید ، و چشمشان بخت ، و از دَرِ بَنوَأَمِیَه رمیدند ، و بایست های خود نهفت . و بَنوَأَمِیَه درهای خود اندر بستند { ۹۴ } و پاسبانان بر گماشت ، و آنان که بدیشان حاجتی داشتند ، حاجت خود فرو گذاشتند . بار خدایا! تو زنده ای ، و پاینده ای ، و داننده ای ، و بیننده ای ، غنودن و خواب بر تو روا نیست . و آن که تَرَا بدین صِفَت نشناسد ، هیچ نعمت را سزاوار نیست . ای آن که چیزی تَرَا از چیز دیگر باز ندارد ، و شب و روز اندر بقای تو خَلَل نیارد . درهای رحمت گشاده است بر آن که { ۱۲ } تَرَا دَعَا کند ، و خزینه های جَمَله فدای آن است . ۱ . که بر تو ثنا گوید . تو آن خداوندی که رَدِ سایل بر تو روا نباشد . چون مؤمنی دعا کند ، و بر درگاهت سایل را باز دارنده یی نباشد از خَلَقِ زمین و آسمان . بار خدایا! چون مَرگ و گور و حساب را یاد کنم ، چگونه دل را به دُنیا شاد کنم ؟ و چون نامه را یاد کنم ، چگونه با چیزی از دُنیا فرار کنم ؟ و چون مَلِكِ المَوْت را یاد کنم ، چگونه از دُنیا بهره پذیرم ؟ پس از تو خواهم از آنچه ترا دانم ، و از تو جویم از آنچه ترا می خوانم . راحتی ۱۵ اندر حال مرگ بی عذاب و عیشی اندر حال حساب بی عقاب .»

این جمله می گفتی و می گریستی ، تا شبی وی را گفتم : « ای سیدی ، و سید آبائی! چند گریی ؟ و تا چند خروشی ؟ » گفت : « ای دوست ! یعقوب را يك پسر گم شد ، چندان بگریست که نابینا شد ، و چشمها سپید کرد ! و من هُده کس را با پدر خود ، یعنی

- ۱- ما : لختی از شب . ۲- ما ، مو : و به مناجات گفتی . ۳- ما ، مو : و ستارگان در آسمان هویدا شدند و خلق جمله .
- ۲ و ۴- ما ، مو : صورت مردمان . ۴- ما ، مو : و مردمان از دَرِ خَلق رمیدند (آرمیدند) ما ، مو : نهفتند .
- ۵- ما ، مو : درها ببستند و پاسبان بر گماشتند و آنان که حاجتی بدیشان حاجات خویش .
- ۶- ما ، مو : تو بار خدایا زنده ای . ۷- مو : خواب نمودن بر تو ، ما ، مو : به هیچ نعمت .
- ۸- ز : سزا نیست ما : مر ترا از چیز . ۹- ما ، مو : و درهای رحمت تو ما ، مو : خزینه های تو جمله .
- ۱۱- ما ، مو : و از مؤمنان درگاهت . ۱۲- ما ، مو : یاد کنیم ... شاد کنیم ما ، مو : خواندن نامه یاد کنیم .
- ۱۳- مو : از دنیا فرار کنیم . ۱۳ و ۱۴- کنیم ... بهره پذیریم .
- ۱۴- ما : خواهیم ، دانیم ، جوئیم ، می خوانیم . ۱۵- ما ، مو : بی عقاب کرامت گردان .
- ۱۶- ما ، مو : او را گفتم یا سیدی و یا سید آبائی . ۱۷- ما ، مو : تاکی خروشی ما ، مو : پس کم شده بود .
- ۱۸- ما ، مو : گریست که چشمهایش سپید (سفید) گشت .

حسین {ما ۱۰۹} و قتیلان کربلا ، غم کرده ام . کم از آن ، باری ، نباشم که بر فراق ایشان چشم ها سفید کنم ! »

این مناجات به عربیت ، سخت فصیح است . اما ترک تطویل را ، معانی آن به پارسی بیاوردم تا مکرر نشود . و باز به جایی دیگر آن را بیارم . انشاء الله رب العالمین .

۵ - { ۵ - أَبُو مُحَمَّد جَعْفَر بن عَلی بن الحُسَین بن عَلی الصَّادِق -
رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِينَ - }

و مِنْهُمْ و نیز سَیْفِ سُنَّت ، و جَمَالِ طَرِیْقَت ، و مُعَبَّرِ مَعْرِفَت ، و مَزِیِّنِ صَفَوَت ، أَبُو مُحَمَّد جَعْفَر بن عَلی بن الحُسَین بن عَلی الصَّادِق - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِينَ - ، عالی حال و نیکو سیرت {مو ۱۲۰} بود ، آراسته ظاهر ، و آبادان سریرت ، و وی را اشارت جمیل است ، اندر جمله علوم . و مشهور است دَقَّةُ الْکَلَامِ وی ، و وَقُوفِ معانی اندر ۱۵ میان مشایخ - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ . و وی را کُتُبِ مَعْرُوفِ است اندر بیان این طریقت .

از وی روایت می آرند که گفت : « مَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَعْرَضَ عَمَّا سِوَاهُ . » : عارف مَعْرُضُ بُود از غَیْرِ ، و مُنْقَطِعُ از اَسْبَاب . از آن چه مَعْرِفَتِ وی ، عَیْنِ نَکَرَتِ بُود از غَیْرِ ، که

۱- مو : امام حسین ، ما ، مو : که باری اندر فراق

۲- ما : سپید کنم .

۳- ما ، مو : به عربیت و سخت .

۴- ما ، مو : آنرا به پارسی آورده ام . مو : آنرا اندر آرم .

۵- ما : ذکر امام جعفر الصَّادِق .

۷- مو : یوسف سنت .

۸- ما : جعفر بن محمد بن صادق بن علی بن ... مو : جعفر الصَّادِق بن محمد الباقر .

ما ، مو : الصَّادِق بن علی بن ابیطالب .

۹- ما ، مو : اشارات جمیله .

۱۰- ما ، مو : به دَقَّتِ کلام .

۱۳- ما ، مو : روایت ندارند (!) ما : عَن مَنْ سِوَاهُ .

۱۴- ما ، مو : نَکَرَتِ غَیْرِ بُود و

نَكَرَتْ جز وی، مَعْرِفَتْ وی باشد، و مَعْرِفَتْ جز وی، نَكَرَتْ وی باشد. پس عارف از خَلْق گسسته بُود، و به حق پیوسته. غیر را اندر دلش مقدار آن نباشد که بدیشان التفات کند، و یا وجود ایشان را چندان خَطَر نهد، که اندر خاطر ذکر ایشان را عَقْد کند.

و هم از وی روایت آرند که گفت: «لَا يَصِحُّ الْعِبَادَةُ إِلَّا بِالتَّوْبَةِ فَقَدْ تَوَبَّ عَلَى الْعِبَادَةِ وَقَالَ اللَّهُ - تَعَالَى - : التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ.» : «عبادت جز به توبه راست نیاید تا خداوند - تَعَالَى - مَقْدَم کرد توبه را بر عبادت، ازیرا که توبه بدایت مقامات است، و عِبُودِيَّتْ نهایت آن. و چون خداوند - جَلَّ جَلَالُهُ - ذِکْرِ عاصیان کرد، به توبه فرمود و گفت: «و تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا.» و چون رسول را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - یاد کرد، به عِبُودِيَّتْ یاد کرد و گفت: «فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى.»

۱. و اندر حکایات یافتیم که داوود طایبی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به نزدیک وی آمد و گفت: «یا پسر {مو ۱۲۲} رَسُولِ خدای! مرا پندی ده که دلم سیاه شده است.» گفت: «یا با سَلِیمان! تو زاهد زمانه خویشی! تَرَا به پند من چه حاجت باشد؟» گفت: «ای فرزند پیغمبر! شما را بر همه خَلایق فضل است. و پند دادن تو مر همه خَلایق را واجب.» گفت: «یا با سَلِیمان! من از آن می ترسم که به قیامت، جَدِّ من، اندر من آویزد که چرا ۱۵ حَقِّ متابَعْت من نگزاردی. و این کار به نسبت صحیح و سبب قوی نیست. این کار به مَعَامَلَتْ خوب است اندر حضرت حق - تَعَالَى -»

داوود را گریستن آمد و گفت: «بار خدایا! آن که معجون طینتِ وی از آبِ نَبُوت است، و ترکیبِ طبیعت از اصلِ برهان، و حُجَّتْ جَدُّش رسول است و مادرش بَتُول است. وی بدین

- ۱- ما، مو: و از معرفت، ما، مو: از خلق و فکرت گسسته باشد و بدو پیوسته.
- ۲- ما، مو: که تا بدیشان. ۳- ما، مو: وجود ایشان چندان نه. ۴- ما، مو: می آرند.
- ما، مو: لَا تَصِحُّ الْعِبَادَةُ ما، مو: لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدَّمَ التَّوْبَةَ.
- ۶- ما، مو: از آنچه که توبه مو: و عبادت. ۷- ما، مو: تَعَالَى ذِکْرِ عاصیان یاد کرد... گفت.
- ۱۰- ما، مو: حکایت یافتیم. ۱۱- مو: ای پسر. ۱۲- ما، مو: یا ابا سلمان تو... خویشتنی...
- ۱۳- ما، مو: ای فرزند پیغمبر خدا ما، مو: مر همه را واجب است.
- ۱۴- ما، مو: یا ابا سلمان. ۱۵- ما: نگذاری ما، مو: نسبت قوی نیست این به معاملت.
- ۱۷- ما، مو: داود طائی را فرا گریستن آمد.
- ۱۸- مو: و ترکیب طبیعت وی از اصول ما، مو: بتول وی بدین.

حیرانی است . داوود که باشد که به معاملت خود معجب گردد .

و هم از وی می آید که روزی با موالی خود نشسته بود ، و ایشان را می گفت : « بیایید تا بیعت کنیم و عهد بندیم که هر که از میان ما رستگاری یابد ، اندر قیامت ، همه را شفاعت کند . » گفتند : « یا بن رسول الله ! ترا به شفاعت ما چه حاجت ، که جد تو شفیع همه خلقان است ؟ » وی گفت : « من با این افعال خود شرم دارم ، که اندر قیامت به روی جد خود نگرم . »

این جمله رؤیت عیوب نفس است ، و این صفت از اوصاف کمال است . جمله متمکنان حضرت خداوند - جل جلاله - بر این بودند از اولیا و انبیا و رسل . و پیغمبر گفت - صلی الله علیه وسلم - : { مو ۱۲۳ } « اذا اراد الله بعبد خيراً ، بصره بعیوب نفسه و ۱ . عیوب الدنیا . » و هر که از روی تواضع عبودیت سرفروود آرد ، خداوند - تعالی - کار وی اندر دو جهان بلند گرداند . و اگر جمله اهل بیت را یاد کنم ، و مناقب يك يك بر شمرم ، این کتاب بل کتب بسیار ، حمل عشر عشیری از آن نکند . پس این مقدار کفایت بود هدایت قومی را که عقل ، ایشان را لباس ادراک باشد از مریدان و منکران این طریقت . اکنون ذکر اصحاب صفة رسول - صلی الله علیه وسلم - بر سبیل ایجاز و اختصار ۱۵ اندر این کتاب بیارم . و ما پیش از این کتابی ساخته ایم و مر آن را منهاج الدین نام کرده ، و اندر وی مناقب هر يك به تفصیل بیان کرده ، اما اینجا اسامی و کنای مفرد بیاریم تا مقصود تو - اعزك الله - به حصول پیوندد - و بالله التوفیق .

- ۱- ما ، مو : که او به معاملات ... شود . ۲- ما : هم از وی ما ، مو : نشسته بود با موالی خود و مرایشان را . ۳- ما ، مو : و عهد گیریم . ۴- ما ، مو : یا بن رسول الله صلی الله علیه وسلم ، ما ، مو : چه حاجت است . ۵- مو : وی میگفت . ۵ و ۶- ما ، مو : به قیامت اندر روی جد .
- ۷- ما ، مو : و این جمله مو : و جمله متمکنان .
- ۸- ما ، مو : خداوند بدین بوده اند از رسل و انبیاء و اولیاء ... که گفت رسول .
- ۹- ما ، مو : « عیوب الدنیا » ندارد . ما ، مو : تواضع و عبودیت .
- ۱۱- ما ، مو : بلند بر آرد ما : رضی الله عنهم ، مو : رضی الله تعالی عنهم اجمعین ما ، مو : و مناقب هر يك بر شمرم . ۱۲- ما ، مو : از « این کتاب » تا « نکنید » ندارد و به جای آن : « این کتاب حمل آن نکند » دارد . ما ، مو : و این مقدار ... مر هدایت قوی را . ۱۴- مو : بیارم بر سبیل .
- ۱۵- ما : این کتاب و ما : مو : کتابی ساخته ام و مراورا . ۱۶- ما ، مو : اندر وی مناقب يك بیک ...
- بیآورده ما ، و کنی مقدمشان بیآوریم . ۱۷- ما : بحصول انجماد ، ژ : بحصول بود والله اعلم .

باب ذکر اهل الصفة

بدان که اَمْتُ - کَثُرَ هَمَّ اللّٰه - مجتمع اند بر آن که پیغمبر را - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گروهی بوده اند از صحابه - رِضْوَانُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ - که اندر مسجد وی ملازم بودند. و مَهَبًا مرعابت را. و دست از دنیا پداشته بودند، و از کسب اعراض کرده بودند. و خدای - عَزَّ وَجَلَّ - ۵ از برای ایشان را، با پیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عتاب کرد. عَزَّ مَنْ قَاتِلٌ : «وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ {مو ۱۲۴} : الآية.» و کتاب خدای - عَزَّ وَجَلَّ - به فضایل ایشان ناطق است. و پیغمبر را - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اندر مناقب ایشان اخبار بسیار که به ما رسیده است اندر ذکر ایشان - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اَجْمَعِينَ - و ما طرفی اندر مُقَدِّمَةُ این کتاب بگفته ایم.

۱. ابن عباس - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - روایت کند از پیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «وَقَفَّ رَسُولُ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عَلَى اصْحَابِ الصِّفَةِ فَرَأَى فَقْرَهُمْ وَجَهْدَهُمْ وَطَيِّبَ قُلُوبَهُمْ، فَقَالَ : ابْشُرُوا يَا اصْحَابِ الصِّفَةِ ! فَمَنْ بَقِيَ مِنْ اَمْتِي عَلَى النَّعْتِ الَّذِي اَنْتُمْ عَلَيْهِ رَاضِيًا بِمَا فِيهِ ، فَإِنَّهُ مِنْ رَفِيقَاتِي فِي الْجَنَّةِ .» معنی این خبر آن بود که چون : پیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بر ایشان برگزیده، و مر ایشان را بدید، بایستاد، ۵ و خرمی دل ایشان اندر فقر و مجاهدت بدید، گفت : «بشارت مر شما را و آن که از پس شما بیایند به صِفَتِ شما، و اندر فقر خود راضی باشند. ایشان نیز از رفیقان منند اندر بهشت.» عَدَدُهُمْ : { (۱۲+۲۲)۳۴ }

از ایشان یکی منادی حضرت جبار، و برگزیده محمد مختار، بلال بن رباح - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - و دیگر دوست خداوند داور، و مخرم احوال پیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ۲. أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ -

و دیگر سرهنگ مهاجر و انصار، و متوجه خداوند غفار، ابو عبیده عاصم بن عبداللّٰه بن الجراح - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ -.

۱- ما : باب نهم، مو : فی ذکر، ما : صَفَّهُ ۲- ما : مو : اَمْتُ مجتمع اند بر آن که پیغمبر ۳- ما : مو : را گروهی بودند از اصحاب ما : مو : وی صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ملازم بوده اند ۴- مو : مَتَّبِعًا ... دست از دنیا مو : اعراض کرده و خدای ۵- ما : مو : ایشان با پیغمبر ما : خطاب و گفت، مو : خطاب کرد و گفت ۶ و ۵- ما : مو : «عَزَمَنْ قَاتِلٌ» ندارد ۶- ما : مو : بالغداة والعشي پریدن وجهه ۷- ما : مو : و کتاب به فضایل ایشان ... و پیغمبر ۸- ما : مو : اندر فضایل ... بسیار است ... ما : مو : اندر ذکر ایشان به ما رسیده و ما ... گفته ایم ۱۰- مو : و ابن عباس ... ما : از پیغمبر ۱۳- ما : و معنی این ... پیغمبر خدا ۱۴- مو : بگذشت ... و خور می دل ۱۵- ما : مو : بشارت باد مر شما را و آنانکه ۱۶- مو : فقر و مجاهدت خود ما : مو : رفیقان من اند ۱۷- ما : مو : «عَدَدُهُمْ» ندارد ۱۸- مو : برگزیده محمد ۱۹- ما : مو : پیغمبر ۲۰- ما : مو : متوجه رضوان ۲۱- ما : مو : خداوند جبار ابو عبیده بن ... الجراح، مو برگزیده.

- و دیگر گزیده اصحاب، و زینت {۹۸} آریاب، ابو الیقظان عمار بن یاسر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر گنج علم و خزینه حلم، ابو مسعود عبداللّه بن مسعود الهذلی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر {مو ۱۲۵} متمسک درگاه حرمت، و پاک از عیب و آفت، عتبه بن مسعود ۵ برادر عبداللّه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر سالک طریق عزلت و معرض از عصایب زلت، المقداد بن الأسود - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر راعی مقام تقوی، و راضی به بلا و بلوی، خباب بن الارت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
۱. و دیگر قاصد درگاه رضا، و طالب لقا اندر بقا، صهیب بن سنان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر درج سعادت، و بحر قناعت، عتبه بن غزوان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر برادر فاروق، و معرض از کوتین و مخلوق، زید بن الخطاب - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر خداوند مجاهدات اندر طلب مشاهدات، ابو کبشه مولى پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- ۱۵ و دیگر عزیز تائب، و از کل خلق به حق آتب، ابو المرثد کنار بن حصین الغنوی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر عامر طریق تواضع، و سپرنده محبّه تقاطع، سالم مولى حذیفه الیمانی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر خایف از عقوبت، و هارب از طریق مخالفت، عکاشه بن المحصن ۲. - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر زین مهاجر و انصار، و سید بنی قار، مسعود بن ربیع القاری - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
- و دیگر حافظ انفس پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ، و مرجمه خیرات را در - عبداللّه بن عمر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .

۲- ما، مو: خزانه حلم... بن عبداللّه... الهذلی. ۶- مو: سالک طریقت ما: از معایت معایب و زلت مقدار، مو: معایت و ذلت. ۸- ما، مو: داعی مقام ما: الارب، مو: جناب بن الارت.

۱۰- ما، مو: بارگاه لقا اندر فنا ما: سنان دوق، مو: سنان رومی. ۱۱- ما، مو: در درج.

۱۲- ما، مو: فاروق، معرض. ۱۳- ما: ابو کنیه، مو: ابو کنیه. ۱۵- ما: عزیز و تائب... ما، مو: ابو المرشد شد کثافت بن الحصین الغنوی. ۱۹- مو: از طریقت مخالفت... ما: عکاشه بن الحصین. ۲۱- ما: سعید بن قار.

۲۳- ما: پیغمبر. ۲، ما، مو: مرجمه خیرات را در خور برادر.

و دیگر اندر زهد مانند عیسی، و اندر شوق به درجه موسی، ابوذر جندب بن جناده - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .

و دیگر اندر استقامت مقیم {مو ۱۲۶} و اندر متابعت مستقیم، صفوان بن بیضا - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .

۵ و دیگر صاحب همت، و خالی از تهمت، أَبُو دَرْدَا عَوْنِ بْنِ عامر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .
و دیگر مر کیمیای دین را شرف، و مر ذَرَّ تَوَكَّلْ را صَدَف، عبد الله بن بدر الجهنی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .

و دیگر متعلّق درگاه رجا، و گزیده رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - پادشاه، ابو لبابة بن عبدالمنذر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - .

۱. و اگر جمله ایشان را یاد کنم، دراز گردد، و شیخ ابو عبد الرحمن {ژ ۹۹} مُحَمَّد بن حَسَن السَّلْمی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که نَقَالَ طریقت و کلام مشایخ بوده است. تاریخی کرده است مر اهل صَفَه را مفرد، و مناقب و فضایل و اسامی {ما ۱۱۴} و کُنا بیاورده. اما مَسَطَح بن اثاثه بن عباد را از جمله ایشان گفته است. و من به دل او را دوست ندارم که ابتدای اِفْکِ اُمِّ الْمُؤْمِنِین عایشه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - وی کرده بود. اما أَبُو هُرَیْرَه و ثوبان ۱۵ و معاذ بن الحارث و سائب بن الخلال و ثابت بن الودیعه و أَبُو عَبَّیْس عویم بن ساعد، و سالم بن عَمیر بن ثابت، و ابوالیسر کَعْب بن عَمَر و وَهَب بن معقل، و عبد الله بن انیس، و حجاج بن عَمْرٍو الْأَسْلَمی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِین - از جمله ایشان بوده اند. گاه گاه به سَبَبِی تعلق کردند. اما جمله اندر یك درجه بوده اند. و به حقیقت، قرنِ صَحَابَه، خَیْرِ قُرُونِ بُوَد. و اندر همه درجه که بوده اند، اندر هر فن، ۲. بهترین و فاضلترین همه خَلْقِ بُوَد. اند. از بَعْدِ آن که خداوند - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - ایشان

۱- ما : عیسی اندر زهد .. و موسی اندر شوق . ما : جنادة الغفاری . ۴- مو : عویم بن عامر .

۶- ما ، مو : و دیگر کیمیای بحر دین را شرف و ذَرَّ تَوَكَّلْ را .

۷- ما : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ عَنْ صَحْبَتِهِمْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ، مو : وَ عَنْ مُحَبِّتِهِمْ . ۸- مو : رسول پادشاه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

۱۰- ما ، مو : کتاب دراز گردد. مو : شیخ عبد الرحمن . ۱۱- ما : که نَقَاد طریقت . ۱۲- ما ، مو : کنای ایشان آورده .

۱۳- ما : ثابت بن عباد مو : ثابت بن اثاثه . ۱۵- ما : سائب بن خَلَاب . ۱۶- مو : عَمْرٍو بن ثابت ما ، مو : وَهَب بن مغفل .

۱۷- مو : عَمْرٍو الْأَسْلَمی رَضِيَ اللَّهُ ... ۱۸- ما : بُوَد. اند به سَبَبِی ... ما ، مو : اما همه دز یك درجه بودند .

۱۹- مو : قرون بودند و اندر هر درجه که بودند از هر وقتی و قری . ۲۰- ما ، مو : بودند .

را صَحَبَتْ پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به ارزانی داشت ، و اسرار ایشان از جمله غیوب نگاه داشت . کَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ - الحديث . » وَقَالَ اللَّهُ - تعالى - : « وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ . » .

۵ اکنون ذکر بعضی از تابعین اندرین کتاب اثبات کنیم تا فایده تمام تر شود ، و قرون به یکدیگر متصل گردد . اِنْ شَاءَ اللَّهُ الْعَزِيزُ .

۱- ما : مو : پیغامبر ... ارزانی داشته بود .

۲- ما ، مو : نگاه داشته چنانکه پیغمبر گفت ... ما ، مو : خیر القرون .

۳- رُ : « ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ » مکرر است ما ، مو : و خداوند تعالی گفت :
الأولون من ...

۵- ما ، مو : و اکنون ذکر بعضی رضوان الله عليهم اجمعین ... ما : اثبات کنیم .
ما ، مو : تمام تر باشد .

۶- ما ، مو : متصل گردد ... ما : وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

باب فی ذکر اَئِمَّتِهِم مِنَ التَّابِعِينَ وَالْأَنْصَارِ - رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - .

{ ۱ - اَوَّیْسِ قَرْنِی - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ - }

آفتاب اَمّت و شمع دین و مِلّت اَوَّیْسِ قَرْنِی - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ - از کِبَارِ مَشَایِخِ أَهْلِ تَصَوُّفِ بود ، و اندر عَهْدِ رسولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - { ۱۰۰ } بود . اما مَمْنُوع ۵ گشت از دیدار پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ، به دو چیز : یکی به غَلْبَةِ حال ، و دیگر به حقِّ والدّه . و پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مر صحابه را گفت : { ۱۱۵ } «مردی است از قَرْنِ، اَوَّیْسِ نام ، که او را به قیامت همچون أَغْنَامِ رَبِیعِهِ و مُضَرِّ شَفَاعَتِ بَیَاشَدِ اندر اَمّتِ من . و روی به عُمَرُ و عَلِی - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمَا - کرد و گفت : « شما مراورا ببینید . و وی مردی است بسته و میانه بالا و شعرانی ، و بر پهلوی وی چون یک درم ، ۱ . سفید است . و بر کَفِّ دَسْتِش { مو ۱۲۸ } سفیدی است چو بَرَص . و وی را به عَدَدِ گوسفندانِ رَبِیعِهِ و مُضَرِّ شَفَاعَتِ باشد اندر اَمّتِ من . چون ببینیدش ، سلام من بدو برسانید و بگویید تا اَمّتِ مرا دعا گوید .

و چون عُمَرُ - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ - از بَعْدِ وَفَاتِ پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به مَكّه آمد ، و امیر المؤمنین علی - کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - با وی بود . اندر میانِ خُطْبَةِ گفت : « یا أَهْلَ ۱۵ نَجْدَ ! قَوْمُوا ! » اهل نَجْدِ برخاستند . گفت : « از قَرْنِ کسی هست میان شما ؟ » گفتند : « بلی ! » قومی را بدو فرستادند . امیر المؤمنین عُمَرُ - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ - خَبَرَ

- ۱- ما : باب دهم ما ، مو : من التَّابِعِينَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ . ۳- ما : القَرْنِی .
- ۴- ما ، مو : اندر عهد رسول بود علیه السلام بوده . ۵- ما ، مو : ممنوع از دیدار ما ، مو : یکی غلبه حال و دیگر حق والدّه . ۶- ما : و پیغمبر ما ، مو : گفت مر صحابه را رضی الله عنهم که .
- ۷- ما ، مو : هم چند گوسفندان (گوسفندان) ربیعہ ... خواهد بود .
- ۸- ما ، مو : عمر و علی کرد ... او را به ببینید .
- ۹- ما ، مو : مردی است پست و میانه و شعرای و بر پهلوی چپ وی چند یکدرهم (چند درم) سپیدیست نه از پیشی است (نه از پستی است) .
- ۱۰- ما ، مو : سفیدی است همچنان . ۱۱- ما ، مو : به ببینیدش ما ، مو : بدو رسانید .
- ۱۲- مو : دعا کند . ۱۳- ما ، مو : چون عمر ... بعد وفات .
- ۱۴- ما ، مو : و علی رضی الله عنه با وی .
- ۱۵- ما ، مو : اندر میان شما . ۱۶- عُمَرُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ .

اویس از ایشان پرسید. گفتند: «دیوانه یی هست اویس نام که اندر آبادانی ها نیاید، و با کس صحبت نکند، و آن چه مردمان خورند، نخورد، و غم و شادی نداند. چون مردمان بخندند، وی بگرید، و چون بگریند، وی بخندد.» گفت: «وی را می خواهم.» گفتند: «به صحرا است، به نزدیک اشتران ما!»

۵ امیرین - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - برخاستند، و به نزدیک وی شدند. وی را یافتند در غماز استاده. بنشستند، تا فارغ شد، و بر ایشان سلام گفت، و نشان پهلوی و کف دست بدیشان نمود، تا ایشانرا معلوم شد. از وی دعا خواستند، و سلام پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بدو برسانیدند. و به دعای اُمّت و صیّت کردند، و زمانی پیش وی بودند، تا گفت: «رنجه گشتید! اکنون باز گردید، که قیامت نزدیک است. آنگاه ما را دیدار آنجا بود، که ۱۰ مرآن را [مو ۱۲۹] بازگشتن نبود، که من اکنون به ساختن برگ راه قیامت مشغولم.» و چون اهل قرن باز گشتند، وی را خرمی و جاهی پدیدار آمد اندر میانه ایشان. وی از آنجا برفت، و به کوفه آمد. و هرم بن حیان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - روزی وی را بدید. و از پس آن هیچ کسش دیگر ندید، تا به وقت فتن و به حروب امیر المؤمنین علی - کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ -، بیامد، و بر موافقت علی، با أعدای وی حرب همی کرد، تا روز حرب ۱۵ صفین، شهادت یافت. «عاش حمیداً و مات شهیداً.»

از وی روایت آرند که گفت: «السَّلامَةُ فِي الْوَحْدَةِ.» «سلامت اندر تنهایی بود.» از آن که دل کسی که تنها بود، از اندیشه غیر رسته بود. و اندر جمله احوال، از خلق

- ۱- ما، مو: پرسید مو: دیوانه است مو: اندر آبادانی ها نمی آید.
- ۲- ما: مردمان بخورند. ۳- ما: او بگرید. ۴- مو: شتران ما.
- ۵- مو: به نزدیک وی رفتند. ۶- ما، مو: در غماز بنشستند ما، مو: نشان کف دست و پهلوی نمود.
- ۷- مو: معلوم گشت، ما: ندارد. ۸- مو: رسانیدند ما، مو: پیش وی بودند.
- ۹- ما: رنجه کشیدید: ما را دیدار رنجه بود، مو: آنجا.
- ۱۰- مو: بازگشتن نباشد. ۱۱- ما، مو: چون امیرین برگشتند او را ما، مو: اندر میان ایشان.
- ۱۳- ما، مو: هیچکس ندیدش تا به وقت رفتن به حرب (ز: حرب).
- ۱۴- مو: رضی الله عنه آنگاه بیامد، ما: ندارد، مو: علی رضی الله عنه.
- ۱۵- ما: تا شهادت ما، مو: شهید رضی الله عنه.
- ۱۷- ما، مو: از آنچه بتنهایی عادت کرده بود. ما، مو: غیری رسته باشد اندر جمله احوال (احوالش) دلش از ما، مو: روز حرب صفین جنگ.

نومید گشته، تا از جمله آفت ایشان سلامت یافته، و روی از جمله ایشان برتافته، اما اگر کسی پندارد که وَحَدَّتْ، تنها زیستن بود، محال باشد که تا شیطان را با دل کسی صحبت بود، و نفس را اندر صدر وی سلطان. و تا دنیا و عقبی را بر فکرت وی گذر بود. و تا اندیشه خلق بر سر وی می گذرد، هنوز وَحَدَّتْ نباشد، ازیرا که عین چیز و اندیشه چیز، و ۵ هر دو یکی باشد. پس آن که وحید بود، اگر صحبت کند، صحبت مزاحم وحدت وی نباشد، و آن که مشغول بود، عزلت، سبب فراغت وی نباشد. پس انقطاع از انس جز به انس نباشد [مو. ۱۳] آن را که با حق انس بود، مخالطت انس، انس را مضرت نکند، آن را که مؤانست انس بود، انس را بر دلش گذر نباشد، و وی را از انس حق خبر نباشد. «لأنَّ الوَحْدَةَ صِفَةُ عَبْدٍ صَافٍ سَمِعَ»، قوله - تعالی - : «الْإِنْسُ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ.»

۱. {۲- هَرَمَ بَن حَیَّان - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ -}

و مِنْهُمْ و نیز شیخ صفا، و معدن وفا، هَرَمَ بَن حَیَّان - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ [۱.۲] - ، که از بزرگان طریقت بود، و اندر معاملت حظی تمام داشت، و با صحابه و کرام ایشان صحبت ها کرده بود. قصد کرد تا اویس را زیارت کند. چون به قرن شد. وی از آنجا رفته بود. ناامید بازگشت. چون به مکه باز آمد. خبر یافت که وی به کوفه می باشد. بیامد، ۱۵ و نیافتش، و تا مدتی دراز آنجا بیبود. چون خواست که از آنجا سوی بصره آید، اندر راه وی را یافت بر کنار فرات که طهارت می کرد، مرقعه یی پوشیده بشناختش. چون از کنار

۱- ما، مو: سلامت باشد. ۲- ما، مو: بر دل کسی.

۳- مو: وی سلطانی ما: و عقبی بر فکرت وی گذرد (مو: گذرو).

۴- ما، مو: وی گذر بود. ما: زیرا چه با چه، مو: زیرا چه با غیر آرام باشد.

ما: آرام باشد و چه با، و چه با اندیشه آن.

۵- ما، مو: اگر چه صحبت. ۶- ما: و اگر چه عزلت کند، مو: اگر عزلت، ما، مو: فراغت نگردد.

۷- ما: جز انس نباشد مو: وی را مضرت نکند، ما، وی را ضرر نکند (مکرر شده).

۸- ما، مو: خبر نه. ۱۱- ما: منبع صفا.

۱۲- ما، مو: حظی وافر ما، مو: و با صحابه کرام صحبت کرده.

۱۴- ما، مو: ناامید گشت و به مکه. ۱۵- ما، مو: و نیافت و تا مدت دراز آنجا بود. مو: بسوی بصره.

۱۶- مو: بر کنار فرات، ما: ندارد. ما: مرقع پوشیده.

رود بر آمد، و ریش شانه کرد، هرم پیش رفت و سلام گفت. وی گفت: «عَلَيْكَ السَّلَامُ يا هرم بن حَيَّان!» گفت: «مرا به چه شناختی که من هِرَمَم؟!» گفت: «عَرَفْتُ رُوْحِي رُوْحَكَ!» : «جان من مرجان ترا بشناخت!» زمانی بنشستند. و مرا و نیز باز گردانید. هِرَم گفت: «بیشتری با من سخنان اَمیرین گفت. یعنی عَمَر و عَلِيّ - رضوان الله عَلَيْهِم اَجْمَعِينَ.»

۵ و روایت کرد که مرا عَمَر از پیغمبر - صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - روایت کرد، قوله - صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «انَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَانَوِي فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ - الْحَدِيثُ.» انگاه مرا گفت: «عَلَيْكَ بِحِفْظِ قَلْبِكَ.» و فی رَوَايَةِ: «عَلَيْكَ بِقَلْبِكَ!» : «برتو بادا به نگاه داشت دل از اندیشه غیر.» و این سخن را {ما ۱۱۸} دو معنی بود: یکی آنکه دل را متابع حق گرداند به مَجَاهَدَت. و دیگر ۱. آن که خود را متابع دل گرداند به مَشَاهَدَت. و این هر دو اصلی قوی است. دل را متابع حق گردانیدن، کار مریدانی باشد که وی را از مَکَاثِرُ شَهَوَات و مَوَاسِطِ هَوَا باز ستاندش.

۱- مو: و بریش شانه کرد هرم بن حیان پیش شده ویرا، مو: پیش آمد و ویرا گفت السلام عليك.

۲- ز: چه شناختی.

۳- ما، مو: جان من مرا ترا، مو: و او را نیز ما، مو: با من سخن از.

۴- ما، مو: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا.

۵- ما، مو: روایت کرد مرا از عَمَر از پیغامبر ... روایت کرد گفت مو: که وی گفته.

۶- ما: فما كانت.

۷- ما، مو: الى الله و رسوله، ما: الى الله و رسوله و مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى الدُّنْيَا نَصِيبَهَا و إِلَى امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهَجْرَتُهَا (مو: فهجرته) إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.

۷ و ۸- ما: مرا گفت: عَلَيْكَ بِقَلْبِكَ. ما، مو: برتو باد.

۹- ما، مو: متابع حق گردان.

۱۰- ما، مو: متابع دل گردان و این هر دو اصل قوی است.

۱۱- ما، مو: کار مریدان بود که از مَکَاثِرُ ... باز ستاندش.

و اندیشه های {۱.۳} ناموافق به درجه بی ازوی منقطع گرداند، که جز یادحق فکری دیگر نماند، و اندر تدبیر صحت و حفظ امور، و نظر اندر آیات حق بندد، تا محل محبت شود. و خود را متابع دل گردانیدن کار کاملان باشد، که حق - تعالی - دل ایشان را، به نور جمال، منور گردانیده باشد، و از همه اسباب و علت رهاکنده، و به درجه اعلی رسانیده، خلعت ۵ قرب بر افکنده، و به اللطاف خود بدان تجلی کرده، و به مشاهدت و قرب بدان تولی کرده. آنگاه او تن را موافق دل گرداند.

پس آن گروه پیشین، صاحب القلوب باشند، و این گروه مغلوب القلوب، و آن که صاحب القلب بود، مالک القلب بود و باقی الصفة. و آن که مغلوب القلب بود، فانی الصفة باشد. و حقیقت این مسأله بدان باز گردد که خداوند - عز و جل - گفت: ۱. «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.» {مو ۱۳۲} و اندر این دو قرائت است: «مُخْلِصِينَ» خوانند به کسر لام، و «مُخْلِصِينَ» خوانند به نصب لام. و «مُخْلِص» فاعل بود و باقی الصفة، و «مُخْلِص» مفعول بود و فانی الصفة. و این مسأله به جای دیگر مشرح تر از این بیارم، انشاء الله - تعالی -، و به حقیقت آنان که فانی الصفة باشند بزرگوارتر از آن باشند، که تن را موافق دل گردانند، که دل هاشان اندر حضرت حق محول بود، و اندر ۱۵ مشاهدت وی قایم. از آن گروه که باقی الصفة باشند، {ما ۱۱۹} و دل را به تکلف، موافق امر گردانند. و بنای این مسأله بر اصل صحو و سکر و مجاهدت و مشاهدت باشد. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ.

{ ۳. أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْبَصْرِيِّ. رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ. }

و مِنْهُمْ وَ نِيزِ إِمَامِ عَصْرٍ، وَ فَرِيدِ دَهْرٍ، أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْبَصْرِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ -، وَ گروهی کنیتش أَبُو مُحَمَّدٍ کُنند و گروهی أَبُو سَعِيدٍ. وی را قدری و

۱- ما: به درجه درجه از وی ما، مو: منقطع گردانند ما، مو: از «که جز» تا «نماند» ندارد. ۲- ما: تدبیر صحبت مو: محبت شوند، ما: بود. ۳- ما: کاملان بود. ۴- ما: «باشد» ندارد، مو: گردانیده است. ما، مو: علت برهانیده. ۵- ما، مو: و خلعت قرب در بر ایشان افکنده ما: مشاهدت قرب. ۶- ما: دل گردانیده، مو: گردانید. ۷- ما: گروه صاحب القلوب ما، مو: و این گروه دیگر. ۸- ما، مو: صاحب القلوب بود مالک القلوب بود. مغلوب القلوب. ۹- ژ: مسئله بدان ما، مو: خداوند گفت عز و جل. ۱۰- ما: و اندرین معنی ما: خوانده اند بکسر لام... خوانده اند بنصب لام و مخلصین بکسر لام فاعل بود. ۱۳- ما: آنانی که فانی الصفة ما، مو: بزرگوارتر که تن را. ۱۴- ما، مو: که دلهای ایشان. ۱۶- و مشاهدت و مجاهدت باشد. ۱۷ و ۱۸- ما، مو: ابی الحسین البصری رضی الله عنه. ۱۹- مو: ابو محمد گویند.

خَطَرِی بزرگ است به نزدیکِ اهل این عِلْم ، بَلْ کَلِّی عِلْم . و لطیف الاشارة بوده است اندر معامَلت .

و اندر حکایات یافتیم که اعرابی به نزدیکِ وی آمد ، { ۱۰۴ } و وی را از صَبْر پرسید ؟ گفت : « صبر بر دو گونه است : یکی صَبْر اندر مُصِیبات و بَلِیّات ، و دیگر صَبْر بر مَنَهِیات . » اعرابی گفت : « أَنْتَ زَاهِدٌ ، مَا رَأَيْتُ أَزْهَدَ مِنْكَ . » : « یعنی تو زاهدی ، که من زاهدتر از تو هرگز ندیدم ، و صابر تر نه . » حَسَن گفت : « یا اعرابی ! اَمَّا زَهْدٌ مِنْ بَعْضِ جُمَلِهِ رَغْبَتٌ اسْت ، وَ صَبْرٌ مِنْ جَزَعٍ ! » { مو ۱۳۲ } اعرابی گفت : « تفسیر این سخن بامَنْ بگوی که اعتقاد من مَشْوَش گشت . » گفت : « صَبْرٌ مِنْ اَنْدَرِ بِلَا و یا اندر طاعت ناطق است به ترسِ مَنْ از آتش دوزخ . و این عینِ جَزَعٌ بُوَد . و زَهْدٌ مِنْ اَنْدَرِ دُنْیَا رَغْبَتٌ اسْت به آخرت . » و این عینِ رَغْبَتٌ بُوَد . بَخِ بَخِ آن که نصیب خود را از میانه برگیرد تا صَبْرش مَرَحَقٌ را بُوَد - جَلَّ جَلَالُهُ - خاص ، نه مَرَامِنْ تَنْ خود را از دوزخ . و زَهْدش مَرَحَقٌ را بُوَد - عَمَّ نَوَالُهُ - مَطْلُوقٌ ، نه رسیدن به بهشت . و این علامت صِحَّتِ اخلاص است .

و هَمَّ از وی می روایت کنند - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ - که گفت : « اِنْ صَحْبَةَ الْأَشْرَارِ تُورِثُ ۱۵ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ . » : « هر که با طایفه { ما : ۱۲۰ } بَدَانِ صَحْبَتِ کند ، به نیکان آن طایفه بَدُگَمَانِ شود . » و این قولی سخت مُتَقَنِّ است ، و اندر خورِ مَرَاهِلِ این زمانه را ،

- ۱- ما ، مو : بزرگ است اندر علم و معاملت به ما : علوم اهل این طریقت و لطیف .
- ۲- ما : اندر علم معاملت . ۳- ز : که اعرابی به .
- ۴- ما : از صبر پرسید ما : صبر بر دو وجه است ما : و اندر بلیّات .
- ۵- ما : بر منهیّات از چیزهای که خدای (مو : خداوند) تعالی ما را از آن بازگشتن فرموده است و از متابعت آن نهی فرموده (مو : کرده) است .
- ۶- ما ، مو : هرگز زاهد تر از تو ندیده ام .
- ۸- ما ، مو : مرا بگوی که اعتقادم ما ، مو : صبر من بر بلا .
- ۹- مو : عینِ جَزَعٌ است ما : در دنیا .
- ۱۱- ما ، مو : بر حق را بُوَد نه مرا مِنْ تَنْ .
- ۱۲- ما ، مو : مَرَحَقٌ را بُوَد مطلق نه مَر رسیدن خود را .
- ۱۴- ما ، مو : روایت می آرند مو : که گفت صحبة الأشرار .
- ۱۵- ما ، مو : هر که با این طایفه . ۱۶- ما : آن بزرگان بدگمان ما ، مو : قول سخت متقین .

که جمله منکرانند مر عزیزان حضرت حق - جَلَّ جَلَالَهُ - را ، و آن ، از آن افتاده است که با این مُسْتَصَوِّفَان ، و اَهْلِ رَسْمِ صَحْبَتِ کنند ، و فَعْلِشان بر خیانت بینند ، و زبان شان بر دروغ و غیبت ، و گوششان بر استماع دو بیتی برهزل و بَطَالَت ، و چشمشان بر لَهو و شهوت ، و هِمَّتشان جمله جمع کردن حرام ، و شُبُهَت پندارند ، که مَتَّصَوِّف را ۵ مَعَامَلَت همین است ، و یا صوفیان را مذهب چنین . لایل که فَعْلِشان همه طاعت است ، و زبان شان ذاکر حق و حقیقت ، و گوششان محلّ استماع { ۱۰۵ } شریعت { مو ۱۳۴ } ، و چشمشان موضع جمال مشاهدت ، و هِمَّتشان همه جمع اندر محلّ رؤیت .

اگر قومی پدیدار آمدند که اندر سیرت ایشان ، خیانت بردست گرفته اند . خیانت خاینان بدیشان باز گردد ، نه بدان احرار جهان و سادات زمان . پس کسی با اشرار قومی صحبت کند ، آن از شرّ وی باشد ، که اگر اندر وی خیری بودی ، با اختیار صحبت کردی ، « أَلْجِنْسُ مَعَ الْجِنْسِ » اثر است . پس مَلَامَتِ هر کسی مر خود را است ، که صحبت با سزا و کفو خود کند ، منکران ایشان اَشْر و اَرَذَلِ خلقِ خدایند - جَلَّ جَلَالَهُ - ، که صحبت ایشان با اَشْر و اَرَذَلِ ایشان بوده است ، تا هوایی و مرادی نیافته اند ، بر ایشان منکر شده اند ، و یا اقتدا بدیشان کرده اند . چون ایشان مَهْلِك شده اند . سَوِی { ما ۱۲۱ } ۱۵ آن اَخْبَار و عزیزان خداوند - تعالی - نیامده اند ، که به چشم رضا اندر اختیار ایشان نگریستندی ، و صحبت اختیار ایشان را به جان و دل بخردند ، و از عالم ، طریق ایشان بگزیدندی ، و به بَرَکاتِ ایشان به مقصود دو جهان برسیدندی ، و از کلّ ببریدندی . و اندر این معنی گفته اند ، شعر :

فَلَا تَحْقِرَنَّ نَفْسِي وَ أَنْتَ حَبِيبِيهَا فَكُلَّ أَمْرِي يَصْبُوا إِلَيَّ مِنْ يَجَانِسُ

- ۱- ما ، مو : جمله منکرند ما ۳ مو : حق را و آن از . ۲- ما ، مو : با این متصوفان و .
- ۳- ژ : پر دروغ ، ما ، مو : گوش ایشان ، ما : چشم ایشان . ۴- ما : بر جمع کردن حرام . ۵- ما ، مو : مذهب همین لایذ .
- ۶- ما : و زبان ایشان بر کلام حق و ثمره محبت حق و سر ایشان محلّ محبت حق و گوش ایشان .
- ۷- ما : و چشم ایشان ... ما ، مو : و هِمَّتِ ایشان همه جمع اسرار .
- ۸- ما ، مو : اندر زمره سیرت ایشان و رفتار ایشان گرفتند حال خاینان . ۹- ما ، مو : که با شرار .
- ۱۱- ما ، مو : « الجنس .. است » ندارد . ۱۱ و ۱۲- ما ، مو : صحبت ناسزا مو : همتا . و غیر کفو خود کند و منکران ایشان اشرار و اراذل . ۱۳- ما ، مو : با اشرار و اراذل ما ، مو : و مراد هوا نفس خود پس از ایشان . ۱۴- ما ، مو : بدیشان نکرده اند و یا اقتدا بدیشان کرده اند بسوای . ۱۵- ما ، مو : نگریسته اند . ۱۶- ما ، مو : و مر صحبت ایشان را .. خریده ما ، مو : کلّ عالم ... برگزیده . ۱۷- ما ، مو : دو جهانی رسیده ... ببریده . ۱۹- ما : من یجانسوا .

{ ۴. سعید بن مسیب - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - . }

و مِنْهُمْ و نیز رئیس علما ، و مقتدای فقها ، سعید بن مسیب - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - عظیم الشأن ، و رفیع القدر بود : و عزیز القوم { ژ ۱.۶ } ، و حمید { ژ ۱.۶ } { الصدر . و وی را مناقب بسیار است در فنون علم از فقه و توحید ، و حقایق و تفسیر ، و ۵ { مو ۱۳۵ } شعر و لغت ، و غیر آن . و گویند : مردی عیار نمای و پارسا طبع بود ، نه پارسا نمای عیار طبع . و این طریقی ستوده است اندراین قصه ، و محمود به نزدیک جمله مشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - .

و از وی روایت آرند که گفت : « اَرْضَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا مَعَ سَلَامَةِ دِينِكَ كَمَا رَضِيَ قَوْمٌ بِكَثِيرِهَا مَعَ ذَهَابِ دِينِهِمْ . » : « راضی گرد به اندکی از دنیا با ۱ . سلامت دینت چنان که راضی شدند ، قومی به بسیاری آن ، و رفتن دین ایشان از ایشان . » یعنی فقر با سلامت ، بهتر از غنای با غفلت : که فقیر چون اندر دل نگرد ، اندیشه زیادت نیابد ، و اندر دست خود نگرد ، قناعت یابد . و غنی اندر دل نگرد ، اندیشه زیادتی دنیا یابد ، و اندر دست خود نگرد ، دنیا پر شبهت بیند .

پس رضای دوستان به خداوندی خداوند ، بی غفلت : بهتر از رضای غافلان به دنیای ۱۵ غرور و آفت ، و حسرت و ندامت ، و زلت و معصیت . پس چون بلا بیاید ، غافلان گویند : « الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا بَرْتَنَ نِيَامِد ! » و دوستان گویند : « الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا بَرَدِينُ نِيَامِد . » اگر تن اندر بلا بود چون دل اندر لقا بود ، بلا بر تن خوش گردد . و چون دل اندر غفلت

۱- ما ، مو : فقیه الفقها .

۲ و ۳- ما ، مو : رضی الله عنه که رفیع القدر و عظیم الشأن بود و حمید الصدر و عزیز القول .

۴- ما ، مو : اندر فنون از علم فقه . ۶- ما ، مو : نه پارسای و عیار طبع و این طریق ما ، مو : اندرین و محمود . ۹- ما : بکثرها مع ، مو : بکثرتها مع ، ما ، مو : راضی شو .

۱۰- ما ، مو : بارتن دین ایشان یعنی . ۱۲- ما ، مو : و قناعت یابد و غنی چون اندر دل اندیشه

زیادت یابد . ۱۳- ما ، مو : خود یابد پر شبهت . ۱۴- ما ، مو : به خداوندی بی غفلت .

۱۵- ما ، مو : پر غرور و پر حسرت و ندامت بهتر .

۱۶- ما ، مو : برتن ما ، ما ، مو : بر دین ما ۱۷- ما : اندر دل لقا مو : اندر دل بقا .



بُود ، اگرچه تن اندر نعمت بُود : آن نعمت نَبُود ، نَقَمْتُ بُود . و به حقیقت ، رضا به قلیل دنیا ، کثیر دنیا بُود : و رضا به کثیر دنیا ، قلیل دُنْیا بُود . از آنچه قلیل آن چون کثیر آن است .

و از وی می آید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که : اندر مَكَّة نشسته بود . مردی به نزدیک وی ۵ آمد و گفت : « مرا خَبَر ده از حَلَالی که اندر او حَرَام نباشد ، و از حَرَامی که اندر او حَلَال نباشد ! » وی گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « ذِكْرُ اللَّهِ حَلَالٌ ، لَيْسَ فِيهِ حَرَامٌ : و ذِكْرُ غَيْرِهِ حَرَامٌ ، لَيْسَ فِيهِ حَلَالٌ . » : « یاد کردِ حقّ - تعالی - حَلَالی است که دروی هیچ حَرَام نیست : و یاد کردِ دیگران ، غیر حلال است . » از آنکه اندر ذِکْر وی نجات است ، و در ذِکْر غیر وی هلاک . « وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ . »

۱- ما ، مو : آن نعمت انعمت نبود .

۲- ما ، مو : دنیا بکثیر .

۳- ما ، مو : قلیل او چون کثیر او .

۴- ما ، مو : و هم از وی می آید که اندر مَكَّة .

۵- ما ، مو : و حَرَامی که مو : حلال نَبُود .

۶- ما ، مو : وی گفت ذِکْرُ اللَّهِ .

۷- ما : یاد کردن وی تعالی ، ما ، مو : هیچ حرام بیحرام .

۸- ما ، مو : و یاد کردن دیگران حرامی است بی حلال از آنچه اندر ذِکْر خدا و اندر ذِکْر غیر خدا .

۹- ما ، مو : و بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ .

باب فی ذکر ائمتہم من اتباع التابعین الی یومنا

{ ۱. حَبِیبُ الْعَجْمِی - رَضِیَ اللہُ عَنْہُ - . }

مِنْہُمْ شجاع طریقت ، وَ مَتَمَكِّن اندر شریعت ، حَبِیبُ الْعَجْمِی - رَضِیَ اللہُ عَنْہُ - بلند همت و با قیمت بود . و اندر مَرْتَبَہ گاہ مردان ، قیمتی و حَظَرِی عظیم داشت . توبہ وی ابتدا بردستِ خواجه حَسَنِ بَصْرِی - رَحْمَۃُ اللہِ عَلَیْہِ - بود . وی اندر اولِ عہد ، ربادادی و ۵ فساد کردی . خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - به کمال لُطْفِ خود اورا توبہ نصوح داد ، و توفیق ارزانی داشت . تا به درگاہ وی - جَلَّ جَلالُہُ - بازگشت ، و لَختی از عِلْمِ پیاموخت از حَسَن . زبانش عَجْمِی بود . بر عَرَبِیَّتِ جاری نگشته بود . خداوند . تَعَالٰی وَ تَقَدَّسَ - وی را به کرامات بسیار مخصوص گردانید ، تا به درجتی کہ نماز شامی ، حَسَنِ بَصْرِی به در صومعہ وی بگذشت . وی اقامت نماز شام گفته بود ، و اندر نماز ایستاده . حسن ۱۰ . اندر آمد ، و اقتدا بدو نکرد . از آنچه زبان وی بر خواندنِ قرآن جاری نبود . به شب کہ بَخَفَت ، خداوند را - سُبْحانَہُ وَ تَعَالٰی - به خواب دید . گفت : « بار خدایا ! رضای تو اندر چه چیز است ؟ » گفت : « یا حَسَن ! رضای ما یافته بودی ، قَدَرش ندا نستی ! » گفت : « بار خدایا ! آن چه چیز بود ؟ » گفت : « اگر تو از پَسِ حَبِیب ، دوش نماز بکردی ، و صِحَّتِ نیتش ، ترا از اِمکانِ عبارتش باز نداشتی ، ما از تو راضی شدیمی . » ۱۵ و اندر میانِ این طایفہ معروف است کہ چون حَسَن از کسانِ حَجَّاجِ بگریخت ، به صومعہ حَبِیب اندر شد . ایشان بیامدند و گفتند : « یا حَبِیب ! حَسَن را جایی دیدی ؟ » گفتا : « بلی ! » گفتند : « کجاست ؟ » گفتا : « اینک در صومعہ من است ! » به

۱- ما : باب یازدهم ما . مو : من تَبِعَ التَّابِعِينَ اِلَى يَوْمِنَا هَذَا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ .

۳- ما : و مِنْہُمْ ما : رَحْمَۃُ اللّٰهِ عَلَیْہِ ما ، مو : حَظَرِی عَظِیم . ۴- ما ، مو : توبہ ویرا ما ، مو : بر دست حسن بصری رضی اللہ عنہ و اندر . ۵- ما : و از هر جنس فساد کردی خداوند تعالی به کمال خود ویرا توبہ نصوح ارزانی داشت .

۶- ما ، مو : « توفیق ارزانی داشت » ندارد ما ، مو : به درگاہ خداوند بازگشت .

۷ و ۶- ما ، مو : از علم معاملت از حسن بصری رَحْمَۃُ اللّٰهِ عَلَیْہِ پیاموخت .

۸- ما ، مو : مخصوص کرده بود تا به درجتی رسید کہ نماز شام ... بر در ...

۹- ما ، مو : وی برگذشت ، مو : وی گذشت وی قامت نماز . ۱۰- ما ، مو : باو نکرد زانچہ زبان وی بر عَرَبِیَّتِ ما : چون به شب بَخَفَت

۱۱- ما ، مو : خداوند را به خواب دید . ۱۲- مو : چہ چیز است تا بدان مشغول باشم . ما : رضای من . ۱۳- ما ، مو : آن چیز چہ

بود ؟ ما ، مو : از پس حَبِیب نماز میکردی . ۱۴- ما ، مو : نیت وی ما ، مو : انکار عبادتش باز نداشتی من از تو راضی شدی .

۱۵- ما ، مو : حسن بصری . ۱۶- ما ، مو : اندر صومعہ وی شد ، ما ، مو : هیچ جا دیدی ؟

۱۷- ما ، مو : گفت بلی ، ما ، مو : کجا شد گفت اینک وی اندر صومعہ من فروشد .

صومعه اندر آمدند . کس را ندیدند ، و پنداشتند که حبیب برایشان استَهْزَا می کند . وی را جفا گفتند که راست نمی گویی . و وی سوگند یاد کرد که راست می گویم ، و اینک در صومعه من است . دیگر باره و سدیگر باره اندر آمدند ، و نیافتندش ! برفتند . حَسَن بیرون آمد و گفت : « یا حبیب ! دانم که خدای - تعالی - به برکات تو ، مرا بدین ۵ ظالمان ننمود . چرا گفتی با ایشان که وی در این جای است ؟ » گفت : « ای استاد ، نه به برکات من بود که ترا نمودند بدیشان ، بل که به برکات راست گفتن من ترا ندیدند . اگر من دروغ گفتمی ، مرا و ترا هر دو رسوا کردند ! »

و وی را از این جنس کرامات بسیار است . از وی پرسیدند که : « رضای خداوند - تعالی - اندر چه چیز است ؟ » گفت : « فِی قَلْبٍ لَّیْسَ فِیْهِ غِبَارُ النِّفَاقِ . » « اندر ۱ . دلی که اندر او غبار نفاق نباشد . » از آنچه نفاق خِلافِ وفاق باشد ، و رضا عینِ وفاق . و مَحَبَّت را با نفاق هیچ تعلق نیست . و محلّش رضا است . پس رضا صفت دوستان بود ، و نفاق صفت دشمنان . و این سخنی بزرگ است . به جای دیگر بیان کنم - انشاء الله - .

{ ۲. مالک بن دینار - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ بَقِیَّةُ أَهْلِ أَنْسَ ، وَ زَیْنُ جُمَلَةَ جَنِّ وَ أَنْسَ ، مَالِکُ بْنُ دِینَارٍ - رَضِیَ اللهُ عَنْهُ - ، ۱۵ صَاحِبِ سِرِّ حَسَنِ بَصْرَی بود . و از بزرگان این طریقت بود . و وی را کرامات بسیار مشهور است و اندر ریاضت خصال مذکور . و دینار بنده بوده است . و مولود وی اندر حال

۱ - ما ، مو : اندر باز شدند کس را ندیدند پنداشتند که حبیب باایشان ۲ - ما : نمی گویی که اینجاست و وی . ۳ - ما ، مو : در صومعه است دیگر باره در شدند و سه دیگر باره اندر شدند و نیافتند و بازگشتند . ۵ - ما : مرا بدیشان ننمود ما : بدیشان که وی باین .

۷ - مو : هر دور را رسوا . ۸ - مو : و از وی . ۹ - ما ، مو : خدای اندر چیست ؟ ۱۰ - ما ، مو : اندر آن غبار . ۱۱ - مو : و محبتش رضا است . ۱۲ - ما ، مو : و این سخن سخت بزرگ است و به جای دیگر بیان کنیم انشاء الله تعالی و بالله التوفیق و منه العون .

۱۴ - ما ، مو : نقیب اهل ما : مالک دینار رحمة الله .

۱۵ - ز : صاحب حسن بصری بود ما ، مو : بود رحمة الله وی را کرامات مشهور .

۱۶ - ما : اندر ریاضات ما ، مو : دینار بنده بود و مولود وی .

پدر بود. و ابتدای حالت وی آن بود که شبی که صَبَح دَوْلَتِ الهی، شَعْلَه از انوار خود برجانِ مالکِ دینار نثار خواست کرد، وی آن شب در میانِ گروهی حریفان، به طَرَب، مشغول بود. چون جَمْلَه بخفتند - حق، جَلَّ جَلَالَه - بختش بیدار گردانید، تا از میانِ رودی که می زد، این چنین خوش آوازی بر آمد که: «یا مالک! ما لک آن ۵ لَا تَتُوب؟»: «یا مالک! تو را چه بوده است که توبه می نکنی؟» دست از آن جَمْلَه برداشت، و به نزدیکِ حَسَن آمد، و اندر توبه قَدَمی دَرَسْت کرد. و مَنَزَلَتش به جایی رسید که وقتی در کشتی نشست، جوهری اندر کشتی غایب شد. وی مَجْهُولِ تَرَهْمَه قوم می نمود. وی را به بُردنِ آن تَهْمَت کردند. سر سَویِ آسمان کرد. اندر ساعت، هرچه اندر دریا ماهی بود، همه بر سرِ آب آمدند. و هر یک جوهری اندر دهان گرفته. از آن جَمْلَه، ۱. یکی بستد و بدان مَرَد داد و خود قَدَم بر سرِ آب نهاد، و بر روی آب خوشی برفت، تا به ساحل بیرون شد.

و از وی می آید که گفت: «أَحَبُّ الْأَعْمَالِ عَلَى الْإِخْلَاصِ فِي الْأَعْمَالِ.» : «دوستترین کردارها بر من اخلاص است اندر کردارها.» از آنچه عَمَل به اخلاص، عَمَل گردد، و اخلاص {مو ۱۳۹} مر عَمَل را به دَرَجَه روح بود مر جَسَد را. چنانک جَسَد بی روح ۱۵ جَمَادی بود. عَمَل بی اخلاص هَبایی بود. اما اخلاص از جُمْلَه اَعْمَالِ باطن است، و طاعات {ما ۱۲۵} از اَعْمَالِ ظاهر. و اَعْمَالِ ظاهر با اَعْمَالِ باطن تمام شود. و اَعْمَالِ باطن به اَعْمَالِ ظاهر قیمت گیرد. چنان که اگر کسی هزار سال به دِل مَخْلَص بود، تا عَمَل به اخلاص نکند، اخلاص نباشد. و اگر کسی به ظاهر هزار سال عَمَل می آرد، تا اخلاص به عَمَل وی نپیوندد، آن عَمَل وی، عَمَل نگردد.

۱- ما: پدر او بود و ابتدای توبه وی. ۱. و ۲- ما، مو: از «که صبح دولت ... شب در میان» ندارد.

۲- ما، مو: گروهی به طرب. ما: بجمله.

۴- ما، مو: از «حق» تا «برآمد که» ندارد و به جای آن: «آنگاه از عودی که می زدند آواز برآمد یا» مو: ای مالک تو را چه بود. ۵- ما، مو: نمی کنی. ما، مو: نزدیک حسن.

۶- ما، مو: قدم درست کرد. ما، مو: وقتی اندر کشتی بود. ۷- ما، مو: مجهول تر از همه بود.

۸- ما، ماهی اندر سیر، مو: ماهیان بودند همه به سر آب بر آمدند و جوهری هر یک اندر.

۱۰- ما، مو: آب دریا برفت. مو: بیرون شد. ۱۱- مو: واژوی می آرند که احب ما: دوست ترین. ۱۲- مو: یا اخلاص.

۱۳- ما، مو: چنانچه جسد. ۱۴- ما: و عمل بی اخلاص.

۱۵- ما: از جمله اعمال. ۱۶- ما، مو: مخلص باشد، ما، مو: باخلاص وی نه پیوندد.

۱۷- ما: عمل هزار سال می آرد. ۱۸- ما: و آن عمل وی طاعت نگردد.

{ ۳ - أَبُو حَلِيم حَبِيبِ بْنِ سَلِيمِ الرَّاعِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ فَقِيرٌ خَطِيرٌ ، و بر همه اولیا امیر ، ابو حَلیم حبیب بن سلیم الرَّاعی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، اندر میان مشایخ منزلتی بزرگ داشت . و وی را آیات و براهین روشن بسیارست اندر جُمْلَةُ احوال . و صاحبِ سلمانِ فارسی بود - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . روایت کند ۵ از پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که گفت : « نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ » . صاحب { ۱۱۰ } گوسفندان بود . بر کرانه قُرَات نشستی ، و طَرِيقَش عَزَلْتُ بود . یکی از مشایخ روایت کند که : « من بدو بر گذشتم ، وی را یافتم اندر نماز . و گرگی گوسفندان وی نگاه می داشت . گفتم : این پیر را زیارتی کنم که علامتی بزرگ می بینم بروی . زمانی بیومدم تا از نماز فارغ شد . بر وی سلام گفتم . گفت : « ای پسر ! به چه کار آمدی ؟ » گفتم : ۱ . « به زیارت تو . » گفت : « حَيْرَكَ اللَّهُ ! » گفتم : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! گرگ با میش موافق می بینم ؟ ! » گفت از آنکه راعی میش با حق موافق است . این بگفت و کاسه { مو . ۱۴ } چوبین زیر سنگی داشت . دو چشمه روان شد : یکی شیر ، و یکی عَسَل ! گفتم : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! این درجه به چه یافتی ؟ » گفت : « به مُتَابَعَتِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - . ای پسر ! قوم موسی مر او را مُخَالَف بودند ، مَعَ هَذَا سنگ ایشان را آب داد . و موسی نه به درجه ۱۵ مُحَمَّد بود . چون من مُحَمَّد را متابِع باشم ، سنگ مرا انگبین و شیر دهد ، بَسْ عَجَب

۱- ما : ذکر حبیب الرَّاعی رحمة الله عليه . ۲- ما : رحمة الله عليه . ۳- ما : اندر مشایخ ما : بزرگ دارد .

۴- ما ، مو : احوالش صاحب سلمان فارسی بود و وی روایت میکند از پیغامبر .

۵- ما : حبیب صاحب . ۶- ما : بر کناره قُرَات ، مو : کنار .

۷- ما ، مو : وقتی که من بروم ، مو : گرگ مر گوسفندان ویرا .

۸- ما : علامات بزرگی می بینم اندر وی زمانی منتظر بودم .

۹- ما : به چه کار آمد . ۱۰- ما : تو آمدم ، مو : گرگ را بامیش .

۱۱- ما ، مو : از آنچه راعی میش با حق موافقت است ، ما ، مو : اندر زیر سنگ .

۱۲- ما ، مو : دو چشم روان از آن سنگ بگشاد ، مو : یا أَيُّهَا الشَّيْخُ .

۱۳- ما ، مو : مُحَمَّد رسول الله - ما ، مو : گفت ای پسر .

۱۴- ما ، مو : موسی علیه السلام با آنکه مر او را ، مو : سنگ خاره (مو : خارا) ایشان را .

۱۵- ما ، مو : مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، مو : آخر مرا شیر و انگبین ندهد و مُحَمَّد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بهتر از موسی بود .

نَبُودَ!؟» گفتمش : « مرا پندی {ما ۱۲۶} ده.» گفت : « لَا تَجْعَلْ قَلْبَكَ صَنْدُوقَ الْحَرْصِ وَ بَطْنَكَ وَعَاءَ الْحَرَامِ . » : « دل را محلّ حرص مگردان ، و معده را جای حرام مساز . » که هلاک خلقِ اندر این دو چیز است ، و نجاتِ اندر حفظِ این دو .

و شیخ مرا از وی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - روایات بسیار بود ، اما در این وقت ، بیش از ۵ این ممکن نگشت که کتب به حضرت غزنی - حَرَسَهَا اللَّهُ - مانده بود ، و من اندر دیار هند ، اندر میانِ ناجنسان گرفتار مانده . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

{ ۴ - أَبُو حَازِمٍ الْمَدَنِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . - }

و مِنْهُمْ پیر صالح ، و به صلاح صالح ، ابو حازم المدنی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، مقتدای بعضی از مشایخ بود ، و وی را اندر معاملتِ حظّی وافر ، و خطری بزرگ ، و اندر فقر ۱ . قَدَمی ثابت ، و {۱۱۱} دمی صادق ، و اندر مجاهدتِ روشنی تمام . و عمرو و بن عثمان المکی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - در امرِ وی به جدّ باشد ، و کلامِ وی اندر همه دل ها مقبول است ، و اندر بیشتر از کتب مسطور . {مو ۱۴۱}

این عمرو بن عثمان از وی روایت کند که او را گفتند : « ما مَالُكَ؟ » قال : « الرِّضَا عَنِ اللَّهِ وَ الْغِنَاءُ عَنِ النَّاسِ . » مال تو چیست ؟ گفت : « مال من رضا به ۱۵ خداوند - تعالی - و بی نیازی از خلقِ وی . » و لامحاله هر که به حق راضی بود ، از خلق

۲- ما : دل از محلّ آرز (مو : آرز) مکن و شکم را موضع حرام مکن .

۳- ما ، مو : این دو چیز . ۴- ما ، مو : و شیخ - رضی الله عنه - مرا از وی روایات بود اما اندر وقت من ضیق بود . ۵- ما ، مو : ممکن نشد که کتب من به حضرت غزنی ، ما : هند در پلده نور که از مضافات ملتانست در میان .

۶- ما ، مو : مانده شده بودم و الحمد لله على السراء والضراء (مو : شده) و الحمد لله .

۷- ما : ذکر ابو حازم المدنی رحمه الله عليه . ۸- ما ، مو : و به صلاح ابو حازم المدنی رحمه الله عليه .

۹- ما ، مو : اندر معاملات ، ما ، مو : خطر بزرگست .

۱۰- ما ، مو : قدمی صادق و دمی ثابت ما : ورزش تمام ، مو : روشنی تمام . ۱۱- ما : رحمه الله عليه

اندر مرا . ۱۲- ما ، مو : و در بیشتر کتب مسطور . ۱۳- ما : از وی روایت کرد که ویرا .

۱۴- ما ، مو : رضاء خداوند است تعالی . ۱۵- ما ، مو : از خلق و لامحال هر که با حق .

مُسْتَعْنَى بُوَد، و خَزِیْنَه بزرگتر مرد را، رضای خداوند است - تعالی و تقدس - و اشارت به غنای خداوند است . جَلَّ جَلَالُهُ - . پس هر که بدو غنی بُوَد ، از غَیْرِ وی مُسْتَعْنَى بُوَد ، و راه به جز به درگاه وی نداند، و اندر خَلَّا و مَلَّا، به جز وی را نشناسد، و مَعَزَ و مَذَلَّ به جز وی را نداند .

۵ یکی از مشایخ گوید : « به نزدیک وی اندر آمدم ، وی را یافتم خفته . زمانی بَبُودَم تا بیدار شد. » گفت : « اندر این ساعت [ما ۱۲۷] پیغمبر را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به خواب دیدم که مرا به سوی تو پیغام داد و گفت : « حق مادر نگاه داشتن ، بهتر از حج کردن . » باز گرد ، و رضای دل وی بجوی . » من از آنجا بازگشتم و به مکه تَرَفْتَم . از وی بیش از این مسموع ندارم .

۱. { ۵ - مُحَمَّد بن واسع - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ داعِي أَهْلِ مُجَاهَدَات ، و قَائِمِ اندر مَحَلِّ مُشَاهَدَات ، مُحَمَّد بن واسع - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که اندر وقت وی چون وی نَبُود . و صَحْبَتِ بسیار کَس از صَحَابِه و تابعین دریافته بود . و گروهی را از مشایخ مقدّم دیده . اندر این طریقت بهره یی تمام داشت، و اندر حقایق، انْفَاسی عالی و اشارتی کامل . از وی آمده است که گفت : « مَارَأَيْتَ { ز ۱۱۲ } ۱۵ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ . » : « هیچ چیزی ندیدم که نه حق را اندر آن دیدم . »

۱- ما ، مو : بزرگتر مَرَو را رضای خداوند باشد و اشارت بخدايست عز و جل .

۲- ما : غیر مستعنی . ۳- ما ، مو : بجز او را نخواند .

۳و۴- ما ، مو : از « نشناسد » تا « نداند » ندارد .

۵- ما ، مو : یکی گوید از مشایخ که ما ، مو : و وی را یافتم . ۶- ما : پیغامبر را .

۷- ما ، مو : دیدم بخواب . مو : گفت که .

۸- ما ، مو : حج گزاردن ما ، مو : و دل ویرا بجوی ما : و از وی .

۹- ما : ذکر مُحَمَّد بن واسع رحمة الله عليه .

۱۱ و ۱۲- ما : رحمة الله عليه اندر وقت .

۱۲- ما ، مو : کس از تابعین دریافت کرده بود . ۱۳- ما ، مو : متقدم یافته و اندر ما : تمام داشته .

۱۴- ما ، مو : حقایق طریقت انفاس عالی و اشارات .

۱۵- ما ، مو : چیز ندیدم که حق اندر آن چیز بدیدم و این مقدم .

و این مقام مشاهدت باشد که بنده اندر { مو ۱۴۲ } غلبه دوستی فاعل ، به درجتی رسد که چون اندر فعل وی نگرود ، فعل نبیند ، جمله فاعل بیند . چنان که کسی اندر صورتی نگرود ، مصور بیند ، و حقیقت این به قول خلیل پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِينَا وَ عَلَيْهِ السَّلَام - باز گردد ، که ماه و آفتاب و ستاره را گفت : « هَذَا رَبِّي . » و آن اندر

۵ حال غلبه شوق بود ، که هر چه می دید ، جمله به صفت محبوب خود می دید ، ازیرا که چون دوستان نگاه کنند ، عالمی را بینند مقهور قهر وی ، و اسیر سلطان وی . و وجود این در جنب قدرت فاعل آن متلاشی ، و اندر ذلّ کن وی ناچیز . به چشم اشتیاق اندر آن نگرند ، مقهور نبینند ، قاهر بینند ، مفعول نبینند ، فاعل بینند ، مخلوق نبینند ، خالق بینند . و این اندر باب المشاهدات بیاریم - انشاء الله تعالی .

۱۰ و اینجا مرگروهی { ما ۱۲۸ } را غلطی می افتد که گویند : گفته است آن مرد که « رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ . » این مکان و تجزیت و حُلُول اقتضا کند . و این کفر محض باشد . از آنچه مکان جنس متمکن بود ، اگر تقدیر کند که متمکن قدیم است ، باید که مکان نیز قدیم بود . و بدین قول دو فساد حاصل آید : یا خلق را قدیم باید گفت ، و یا خالق را محدث . و این هر دو کفر باشد . پس این رؤیت او اندر چیزها به معنی آیات { مو ۱۴۳ } ۱۵ و دلایل و براهین وی بود اندر چیزها تا بدان معنی که اول گفتیم . و اندراین معنی رموز لطیف است که به جایگاه { خود } بیارم - انشاء الله .

- ۱ - ژ : رسد کی اندر . ۲ - ما : فضل نه بیند که ، مو : فعل وی نه بیند که ما ، مو : فاعل را بیند ... مصور را بیند . ۳ - ما ، مو : این کلمه به قول ابراهیم پیغامبر (ژ : علیه السلام) .
- ۴ - ما ، مو : این اندرین حال . ۵ - مو : به صنعت (ما : حال) محبوب خود میدید زیرا که (زیرانچه) .
- ۶ - ما : می بینند ما : و موجودات اند ، مو : و موجودات اندر ما ، مو : متلاشی بینند .
- ۷ - ما : و در ضمن تکوین او (مو : ناچیز) چون چشم ما : مقهور نه بینند بلکه همه ، مو : همه صانع بینند . ۸ - ما ، مو : و مفعول نه بینند بلکه همه ما ، مو : و مخلوق نه بینند بلکه همه ما ، مو : و این را اندر باب مشاهده بیاریم . ۱۰ - ما ، مو : هر گروهی ... ما : غلطی افتد .
- ۱۱ - ما ، مو : و این امکان و تجزیه .
- ۱۲ - ما ، مو : و اگر ما : کسی که مکان مخلوق است باید که ناممکن (مو : تا متمکن) نیز بخلق بود و اگر تقدیر کند که .
- ۱۴ - ما : پس باین رؤیت .
- ۱۵ - ما : اندر آن چیزها بدان . ۱۶ - ما ، مو : ان شاء الله تعالی .

{ ۶ - أَبُو حَنِيفَةَ نَعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ الْخَزَّازُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

وَمِنْهُمْ إِمَامُ جِهَانٍ ، وَ مُقْتَدَايَ خَلْقَانِ ، شَرَفَ فَقْهًا وَ عِزَّ عِلْمًا ، { ر ۱۱۳ } أَبُو حَنِيفَةَ نَعْمَانُ بْنُ ثَابِتٍ الْخَزَّازُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . وی را اندر عبادت و مجاهدت قدیمی درست بوده است . و اندر اصول این طریقت ، شانی عظیم داشت . و اندر ابتدای احوال ، قصد عزلت کرد . و از جمله خلق تبراً کرد ، و خواست که از میان خلق بیرون شود ، که دل از ریاست و جاه خلق پاکیزه کرده بود ، و مهذب ، حق را ایستاده ، تاشبی در خواب دید که استخوان های پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - از لحد او گرد می کرد ، و بعضی را از بعضی اختیار می کند . از تهیب آن از خواب درآمد . از یکی از اصحاب محمد بن سیرین پرسید . او گفت : « تو اندر علم - پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - و حفظ سنت ۱۰ وی به درجتی بزرگ رسی ، چنان که اندر آن متصرف شوی ، و صحیح از سقیم جدا کنی . » و دیگر بار پیغمبر را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به خواب دید که وی را گفت : « یا باحنیفه ! ترا سبب { ما ۱۲۹ } زنده گردانیدن سنت من کرده اند . قصد عزلت مکن . » و وی استاد بسیار کس بود از مشایخ چون ابراهیم آدهم و فضیل بن عیاض و داوود طائی و بشرحافی ، و به جز از ایشان - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - . و اندر ۱۵ میان علما - رحمهم الله - مسطور است که : { مو ۴۴ } به وقت ابُو جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ

- ۱ - ما : ذکر امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه ۲۰ - ما ، مو : امام امامان و مقتدای سنیان . ۳ - مو : الخزاز ، ما : رحمة الله عليه ما ، مو : اندر مجاهدت و عبادت قدم درست .
- ۴ - ما ، مو : ابتدای حال . ۵ - ما ، مو : و از خلق جمله تبراً نمود ما : دل را از .
- ۶ - ما ، مو : پاکیزه گردانیده و مهذب مر خلق را ما ، مو : به خواب دید .
- ۷ - ما : پیغمبر را ر : گرد کرد .
- ۸ - ما ، مو : اختیار می نمود از هیبت از خواب بیدار شد .
- ۹ - ما ، مو : پرسید گفت ترا اندر علم پیغامبر و حفظ سنت به درجه بزرگ .
- ۱۰ - ما ، مو : و صحیح را از ما : دیگر باره . ۱۱ - ما ، مو : که او را گفت یا باحنیفه .
- ۱۲ - ما ، مو : من گردانیده اند . ۱۴ - ما ، مو : و بشرحافی و بسیار کس اندر علما .
- ۱۵ - ما ، مو : مسطور و مشهور که اندر وقت .

تدبیر کردند که : از چهار کس یکی را قاضی گردانند . از آن ، یکی امام اعظم ابو حنیفه ، و دیگر سفیان ، و سدیگر مسعر بن کدام ، و چهارم شریک - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - . و این هر چهار از فحول عُلَمای دَهْر بودند . کس فرستادند تا جمله را آنجا حاضر گردانند . اندر راه که می رفتند ، ابو حنیفه - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - گفت : « مَنْ اَنْدَر ۵ هریک از ما فراستی بگویم اندر این رفتن ما ؟ » گفتند : « صواب آید . » گفت : « مَنْ به حیلتی این قضا { ۱۱۴ } از خود دفع کنم و سَفِیان بگیرزد ، و مسعر دیوانه سازد خود را ، و شریک قاضی شود ، « سفیان از راه بگریخت و به کشتی اندر شد و گفت : « مرا پنهان کنید که سَرَم بخواهند بُرید به تاویل این خبر که پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فرمود : « مَنْ جَعَلَ قَاضِيًا فَقَدْ ذَبَحَ بِغَيْرِ سَكِينٍ ! » مَلَّاح وی را پنهان کرد . و این هر ۱۰ سه را به نزدیک منصور بردند .

نخست ابو حنیفه را - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - گفت : « ترا قضا باید کرد . » گفت : « ای امیر ! من مردی ام نه از عَرَب بلکه از مَوَالی ایشان . و سادات عَرَب ، به حَکَم من راضی نباشند . » ابو جعفر گفت : « این کار به نِسَبَت تَعَلَّق ندارد . این عَمَل را عِلْم باید ، و تو مَقَدَم عُلَمای زمانه ای . » گفت : « مَنْ این کار را نشایم . و اندر این قول که گفتم که ۱۵ نشایم { ۱۳۰ } ما از دو بیرون نباشد : اگر راست گویم ، خود گفتم که نشایم ، و اگر دروغ گویم ، دروغ گوی مرقضای مسلمانان را نشاید . تو روا مدار { مو ۱۴۵ } که دروغ گویی را بیاری و خلیفت خود کنی ، و اعتماد مال و فروج مسلمانان بروی کنی . و تو خلیفت خدای باشی . » این بگفت و نجات یافت .

۱- ما : از هر چهار ما ، مو : امام ابو حنیفه بود و دیگر سفیان ثوری .

۲- ما ، مو : و سوم مشعر بن کرام و چهارم شریح رحمهم الله .

۳- ما ، مو : علما بوده اند کس فرستاد ، ما ، مو : اندر راهی .

۴- ما ، مو : ابو حنیفه گفت رحمة الله عليه ، ما ، مو : هر یکی از شما به فراستی چیزی .

۵- ما ، مو : این رفتن گفتند ، ما ، مو : این قضا را . ۶- ما ، مو : و مسعر خود را دیوانه سازد و شریح .

۷- ما ، مو : اندر راه بگریخت . ۸- ما : پیغامبر .. گفت .

۱۱- ما : یا اینها الامیر من ما : از عرب از موالی . ۱۲- ما ، مو : این کار را با نسب تعلق نیست که این را علم باید .

۱۳- ما ، مو : من نشایم این کار را ، ما ، مو : این قول گفتم نشایم .

۱۴- ما ، مو : که نشایم این کار را اگر راست گویم خود نشایم . ۱۵- ما ، مو : دروغ زن مرقضای ما ، مو : و خلیفه خدای روا مدار . ۱۵ و ۱۶- ما ، مو : دروغ گوی را خلیفت خود کنی و دماء و اموال و فرج . ۱۶- ما ، مو : خلیفت خدایی .

آنگاه مسعر - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - پیش رفت و دَسْتُ خَلِيفَه بگرفت و گفت: «تو چگونه ای و فرزندان و استوران تو چگونه اند؟» گفت: «وی را بیرون کنید که دیوانه است» .
 آنگاه شریک را گفتند: «ترا قضا بَیاید کرد» گفت: «مَنْ مَرَدی سودایی ام . و دماغم خفیف است!» منصور گفت: «مُعَالَجَتِ کُن خود را به عَصِیدهای مُوَافِق و نَبِیذهای ۵ مَثَلْتُ ، تا عَقَلْتُ کامل شود» .

آنگاه قضا به شریک دادند ، و ابو حنیفه - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ - وی را مهجور کرد . و نیز هرگز با وی سخن نگفت . و این نشان کَمَالِ حال وی است مر دو معنی را : یکی صِدْقِ فراستش اندر هر یك ، و دیگر سپردنِ راه سَلَامَت و صِحَّتِ مَلَامَت ، و خَلْقِ را از خود دور کردن ، و به جاه ایشان مغرور ناگشتن {ژ ۱۱۵} .

۱ . و این حکایت دلیلی قوی است مر صِحَّتِ مَلَامَتِ را ، که آن چنان سه پیر بزرگوار به حیلت خود را از خَلْقِ دور کردند . و امروز جَمَلَةُ عُلَمَاءِ مر این جنس مَعَامَلَتِ را مَنکِرُند . از آنکه با هوا آرمیده اند ، و از طریق حق رَمِیده . خَانَةُ اَمْرَا را قَبْلَةُ خود ساخته ، و سرای ظالمان را بَیْتِ الْمَعْمُورِ خود گردانیده ، و بِسَاطِ جَابِرَانِ را با « قَابِ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی » برابر کرده ، و هر چه خلافِ این معانی بُود ، هَمَه را مَنکِرِ شوند . {مو ۱۴۶}

۱۵ وقتی در حضرت غَزَنَیْن - حَرَسَهَا اللَّهُ - ، یکی از مدعیان {۱۳۱ ما} امامت و عِلْمِ گفته بود که : « مَرَقَعَه پوشیدن بَدَعَتِ است!» من گفتم : « جَامَةُ حَشِیشِی و دِیبا و دَبِیْقِی ، جَمَلَه از ابریشم ، که عینِ آن مردان را حرام است از ظالمان بستدن ، و به الحاح و

۱ - مو : مشعر پیش رفت و دست خلیفه منصور . ۲ - ما ، مو : ستوران تو ما ، مو : منصور گفت بیرون کنید این دیوانه است . ۳ - ما ، مو : شریک را گفتند .

۴ - ما ، مو : معالجتی کن خود را بقصدها و معجونها . ۵ - ما ، مو : تا عقل تو کامل .

۶ - ما ، به شریک ، مو : با شریک ما ، مو : ابو حنیفه رحمه الله علیه .

۷ - ما : و هرگز با وی ما : هر دو معنی را .

۸ - ما ، مو : اندر یکی و دیگر ما ، مو : صِحَّت و سَلَامَت و خَلْقِ را .

۱۰ و ۱۱ - ما ، مو : دلیل قوی است مر صِحَّت و سَلَامَتِ را که آنچنان سه پیر بحیلت از خلق خود را .

۱۲ - ما ، مو : از آنچه با هوا آرمیده اند ما ، مو : خاصه خَانَةُ اَمْرَا را قَبْلَةُ خود ساخته اند (مو :

ساختند) . ۱۳ - ما : گردانیده اند . ۱۴ - ما ، مو : به خلاف این هوای ایشان بُود .

۱۶ و ۱۷ - ما ، من گفتم که جَامَةُ حَشِیشِی جَمَلَه از ابریشم است امامت علم بر مردن حرام است محض آنگاه از .

لِجَاجٍ از حرام گرد کردن ، حَرَامِی مَطْلَق ، آن را بپوشند و نگویند که : بَدَعَت است . چرا جامه حلال ، از جایی حلال ، به وَجْهِی حلال خریده ، بَدَعَت بُود ؟ اگر نه رَعَوْنَتْ طَبْع و ضَلَّالَتْ عَقْل بر شما مُسَلَّطَسْتی ، سخن از این سنجیده تر گویدی . اما مر زنان را ، ابریشمینة حلال باشد ، و دیوانگان را مباح . اگر بدین هر دو مَقَر آمدید ، خود را معذور ۵ کردید ، وَاِلَّا « فَنَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ عَدَمِ الْاِنْصَافِ ! »

و امام اَعْظَم اَبُو حَنِيفَه - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - گوید که : « چُون نُوْفِل بن حَيَّان - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - را وفات آمد ، مِنْ به خواب دیدم که قیامتسَنی ، و جُمْلَه خَلْقِ اندر حسابگاهندی . پیغمبر را دیدم - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مُتَشَمِّر ایستاده بر حوض خود ، { ۱۱۶ } و بر راست و چپ وی مشایخ دیدم ایستاده . پیری را دیدم نیکو روی ، و بر سر ، ۱ . مَوِی سفید گذاشته ، و خَذَ برخَد پیغمبر نهاده و اندر برابر وی نوفل را دیدم ایستاده . چون مرا بدید ، به سَوِی مِنْ آمَد و سَلَام گفت . وی را گفتم : « مرا آب ده . » گفت : « تا از پیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - دستوری خواهم . » { مو ۱۴۷ } پیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به انگشت اشارت کرد تا مرا آب داد . من از آن آب بخوردم ، و مر اَصْحَابِ خود را بدادم ، که از آن جام هیچ کَم نگشته بُود . گفتم : « یا نوفل ! بر راست پیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - آن پیر کیست ؟ ! » گفت : « ابراهیم خلیل الرَّحْمَن - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلٰی نَبِیِّنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَام - ، و دیگر ابو بکر الصِّدِیق - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - . » همچنین می پرسیدم و بر انگشت می گرفت ، تا از هفده کس پرسیدم - رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْن - . « چون بیدار شدم ، هفده عَدَد بر انگشت گرفته داشتم . »

۱- ما ، مو : و الحاح حرام دیگر و ملك ظالم حرام از حرام مو: بپوشید و نگویید.

۲- ما ، مو : به سیم حلال آن بدعت .

۳- ما ، مو : ضلالت نفس و خلالت عقل بر شما سلطانستی سخن ازین پخته تر گویدی.

۴ و ۵- ما ، مو : پوشیدن حلال و بر مردان حرام باشد و بر هر دو مَقَرِید معذوری فنعوذ . ۶- ما ، مو : امام ابو حنیفه .

۶- ما ، مو : می گوید ما : حَيَّان وفات یافت . ۷- ما ، مو : که قیامت قائم است ما : حسابگاه قائم اند ، مو : جایگاه

قائم اند پیغامبر . ۸- ما : مُتَشَمِّر ایستاده بر لب حوض خود (مو: ویرا).

۹- ما ، مو : و پیری دیدم ما : مَوِی سپید ، ما ، مو : پیغامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

۱۰- ما ، مو : و سلام گفت گفتم ما : گفتا از پیغامبر دستوری خواهم پیغامبر .

۱۳- ما : پیغامبر آن پیر . ۱۵- ما ، مو : خلیل الرَّحْمَن اللّٰهُ ما ، مو : و دیگر بر چپ وی ابابکر صَدِیق .

۱۶ و ۱۷- ما ، مو : می گرفتیم تا از هفده کس چون بیدار شدم هفده عقده کرده بودم بر انگشت .

و یحیی بن معاذ الرازی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گوید : « پیغمبر را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به خواب دیدم . گفتمش : « أَيْنَ أَطْلُبُكَ ؟ » قال : « عِنْدَ عِلْمِ أَبِي حَنِيفَةَ . » گفت : « مرا به نزد عِلْمِ ابی حنیفه جوی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . »
و وی را اندر ورع ، طَرَفِ بسیار است و مناقِبِ مشهور ، بیش از آن که این کتاب ، ۵ حَمَلِ آن کند .

و مِنْ كِه - عَلِيّ بن عثمان الجلابی ام - وَفَّقَنِي اللَّهُ - ، به شام بودم ، بر سر خاك بلال مؤذن رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - خفته ، خود را به مكّه دیدم ، اندر خواب ، كه پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - از باب بنی شیبّه اندر آمدی . و پیری را اندر کنار گرفته ، چنان كه اطفال را گیرند به شفقت . من پیش دویدم و بر دُست و پایش ۱ . بوسه دادم . و اندر تعجب آن بودم تا آن کیست ؟ و آن حالت چیست ؟! وی به حُکم اعجاز بر باطن و اندیشه من مشرف شد . مرا گفت : « این امام تو و اهل دیار تو است ! » { ۱۱۷ } و مرا بدان آمیدی بزرگ است با اهل شهر خود . و درست گشت از این خواب { مو ۱۴۸ } كه وی یکی از آنها بوده است كه از اوصاف طَبَعِ فانی بودند ، و به احكام شرع باقی ، و بدان قایم . چنان كه برنده وی پیغمبر بود - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - . اگر او خود رفتی ، باقی الصفة بودی . و باقی الصفة یا مَخْطُی بُود یا مُصِيب . چون برنده وی پیغمبر ۱۵ بُود - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ، فانی الصفة باشد به بقای صفت پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - . و چون بر پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - خطا { ما ۱۳۳ } صورت نگیرد ، بر آن كه بدو قایم بُود نیز صورت نگیرد . و این رمزی لطیف است .

- ۱- ما : یحیی بن معاذ الرازی رحمه الله علیه گوید پیغامبر . ۲- ما : گفتمش یا رسول الله مو : گفتم یا رسول الله . ۳- ما ، مو : نزدیک علم حنیفه جوی . ۴- ما ، مو : طَرَفِ بسیار . ۶- ما : الجلابی ام رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، مو : ندارد ، ما ، مو : روضه بلال مؤذن پیغامبر . ۷- ما ، مو : بودم خود را .
- ۸- ما ، مو : كه پیغامبر ... از باب شیبّه اندر آمد و پیری را در کنار گرفت . ۹- ما ، مو : بشفقتی تمام من پیش وی دویدم و بر پشت پایش ۱۰- ما ، مو : تا آنكه آن پیر کیست و آن حالت وی بر حکم .
- ۱۱- ما : اندیشه مشرف شد و مرا ما ، مو : تو است یعنی ابو حنیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و مرا بدین خواب امید .
- ۱۲- ما ، با اهل شهر ، مو : و با اهل هم ما ، مو : و درست شد ما ، مو : یکی از آنان .
- ۱۴- ما ، مو : وی پیغامبر بوده است و اگر او خود .
- ۱۵- ما : چون پرنده وی پیغامبر . ۱۶- ما : به بقای صفت پیغمبر

و گویند : چون داوود طائی - رَحِمَهُ اللّٰهُ - عِلْم حاصل کرد ، و مُصَدِّر و مُقْتَدَا شد ، به نزدیک ابوحنیفه - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - آمد و گفت : « اکنون چه کنم ؟ » گفت : « عَلَیْكَ بِالْعَمَلِ ، فَإِنَّ الْعِلْمَ بِلَا عَمَلٍ كَالْجَسَدِ بِلَا رُوحٍ . » : « بر تو بادا به کار بستن عِلْم ، به جَهْتِ آن که هر عِلْمی که آن را کار بند نباشند ، چون تنی باشد که وی را جان نباشد . اَمَّا ۵ « فَذِيَّتُكَ » تا عِلْم به عَمَلٍ مَقْرُونٌ نگردد ، صافی نشود ، و روزگار مُخْلِصٌ نه . و هر که به عِلْمٍ مَجْرَدٌ قِنَاعَتٌ کند ، وی عَالِمٌ نباشد ، که عَالِمٌ را به مَجْرَدِ عِلْمٍ قِنَاعَتٌ نَبُود . از آنچه عَيْنِ عِلْمٍ ، مُتَقَاضِي عَمَلٍ باشد . چنان که عَيْنِ هِدَايَتٍ ، مُجَاهَدَتٌ تَقَاضَا کند . و چنان که مُشَاهَدَتٌ ، بی مُجَاهَدَتٌ نباشد ، عِلْمٌ بی عَمَلٍ نباشد . از آنچه عِلْمٌ مَوَارِثٌ عَمَلٍ باشد ، و تَخْرِیج و کَشَايِشِ عِلْمٍ با مُنْفَعَتٌ ، به بَرَکَاتِ عَمَلٍ بُوَد . و به هیچ مَعْنَى عَمَلٍ از عِلْمٍ جدا ۱۰ . نتوان کرد . چنان که نُورِ آفتاب از عَيْنِ آن ، و اندر ابتدای کتاب اندر عِلْمِ بَابِی مُخْتَصَرٌ بیاورده ایم . و بِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ .

{ ۷ - عَبْدَ اللّٰهِ بْنِ الْمُبَارَكِ الْمُرُوْزِيِّ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ سَيِّدُ زَهَادٍ ، و قَائِدُ أَوْتَادٍ ، عَبْدُ اللّٰهِ الْمُبَارَكُ الْمُرُوْزِيُّ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - از مُحْتَشِمَانِ { مو ۱۴۹ } قَوْمٌ بُوَد ، و عَالِمٌ به جَمَلَةِ اَحْوَالٍ و اَسْبَابِ طَرِیْقَتِ و شَرِیْعَتِ ، و اندر ۱۵ وَقْتُ خُودِ اِمَامِ وَقْتُ بُوَد ، و مُشَايِخِ { ۱۱۸ } بَسِیَّارِ دَرِیَافْتِه بُوَد ، و با ایشَانِ صَحْبَتِ دَاشْتِه ، و به اِمَامِ اَعْظَمِ اَبِی حَنِیْفِه - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - پیوسته ، و از وی عِلْمٌ آموخته . و وی را تَصَانِیْفِ مَذْکُور ، و کَرَامَاتِ مشهور است اندر هر فَنِّی از عِلْمِ .

-
- ۱- ما : داود طائی رحمه الله علیه ، ما ، مو : و مقتدای عالمی شد . ۲- ما ، مو : ابو حنیفه رضی الله عنه (مو : رحمه الله علیه) گفت عليك . ۳- ما : بر تو باد به کار بستن علم به عمل از آنکه . ۴- ما ، مو : که آنرا عمل نباشند ، ما ، مو : بُوَد که آنرا ، ما : و اَمَّا . ۵- ما : صافی نگردد ، مو : عیش صافی نشود . ۶- ما : زیر آنچه عین . ۸- ما : بی مجاهده ، ما ، مو : موارث عمل بُوَد . ۹- ما ، مو : علم و منفعت آن ، ما : علم از عمل جدا . ۱۰- ما : آفتاب را از عین ، ما ، مو : باب علم مختصر بیاوردم (ما : آوردم) . ۱۳- ما ، مو : عبدالله بن المبارك المروزی رحمه الله . ۱۴- ما ، مو : این قوم نبود و ما : احوال و اقوال ، مو : و شریعت و حقیقت . ۱۵- ما ، مو : بسیار بزرگ را دریافته بوده ... صحبت کرده . ۱۶- ما ، مو : از « و به امام اعظم » تا « آموخته » ندارد .

و ابتدای توبه وی را سبب آن بود که : بر کنیزکی فتنه شده بود. شبی از میان مَستان برخاست ، و یکی را با خود بُبرد . و اندر زیر دیوار معشوقه بایستاد ، و وی {ما ۱۳۴} برآمد بر بام . تا بامداد هر دو در مشاهده یکدیگر بایستادند . عبدالله چون بانگ نماز بشنید ، پنداشت که نماز خفتن است . چون روز روشن شد ، دانست که همه شب مُستغرق جمال معشوقه بوده است . وی را از این تنبیهی بود . با خود گفت : « شرم بادت ای پسرِ مبارک ! که امشب همه شب بر هوای خود بر پای بایستی ، و ملائت نگیری ، که اگر امامی در نماز سورة درازتر خواند ، دیوانه گردی ! کو معنی مؤمنی در برابر دعوی ؟! »

آنگاه توبه کرد ، و به عِلْم و طَلَبِ آن مشغول شد ، تا به درجتي برسید که : وقتی مادر وی اندر باغ شد ، وی را دید ، خفته ، و ماری عظیم ، شاخی ریحان در دهان گرفته ، ۱ . و مگس از وی همی باز داشت . آنگاه از مَرُو رَحَلت کرد ، و به بغداد رفت . و مدتی در صحبت مشایخ پیود . و به مکه شد . و چند گاه آنجا نیز مجاور بود . و باز به مَرُو آمد . مردم شهر بدو تولی کردند ، و وی را درس و مجالس نهادند . و در آن {مو. ۱۵} وقت از مَرُو ، نیمی مردم ، متابع حدیث رفتندی ، و نیمی طریق رای داشتندی . همچنان که امروز . و وی را « رَضِیَ الْفَرِیقَینِ » خوانند . به حکم آن که با هر يك از ایشان موافقت ۱۵ داشت . و هر دو فریق اندر وی {ز ۱۱۹} دعوی کردند . و وی آنجا دو رباط کرد ، یکی مر اَهْلِ حدیث را ، و یکی مر اَهْلِ رای را . و تا امروز آن هر دو رباط بر جای است بر آن قاعده اَصْل . و از آنجا به حجاز باز شد ، و مجاور نشست . وی را پُرسیدند که :

- ۱- ما : ابتدای توبه او را : مو : بر کنیزك فتنه . ۲- ما : برخاست ما : با خود بُرد .
- ۳- ما ، مو : و وی بر بام برآمد ما ، مو : اندر مشاهده یکدیگر ایستاده بودند و (مو : همی بودند) مو : نماز بامداد بشنید .
- ۴- مو : بانگ نماز خفتن . ۵- ما : جمال مشاهده وی بوده است مو : جمال معشوق بوده است ما ، مو : از این معنی او را تنبیهی پیدا آمد . ۶- ما ، مو : بهوای خود بر پای باشی و کرامات طلبی و اگر امام اندر نماز سورة درازتر خواندی .
- ۷- ما ، مو : کو دعوی مؤمنی اندر برابر آن دعوی . ۸- ما ، مو : بعد از آن توبه ما ، مو : شد و زهد و دیانت پیش گرفت تا به درجتي رسید که مادرش . ۹- ما ، مو : وی را یافت خفته و ماری عظیم شاخ ریحان اندر دهان .
- ۱۰- ما ، مو : از وی می راند ما ، مو : و در بغداد . ۱۱- ما ، مو : اندر صحبت مشایخ بود و به مکه چند گاه آنجا مجاور بود باز پیرو شد . ۱۲- مو : جمله بدو تولی ما : و مجلس نهادند .
- ۱۳- ما ، مو : نیمی مردمان بر متابعت وی رفتند ... داشتند تا امروز . ۱۴- ما ، مو : و را راضی الفریقین خوانندی به حکم آنکه موافقتش با هر یکی و هر دو فریق . ۱۵- ما ، مو : دو رباط ساخت . ۱۶- مو : بر قاعده اَصْل .
- ۱۷- مو : ما : بحجاز آمد و مجاور شد ما ، مو : از عجایبها چه دیدی .

« از عجایب چه دیدی ؟ » گفت : « راهبی دیدم از مجاهدت نزار گشته ، و از ترسِ خدای دو تا شده . پرسیدمَش که : « یا راهب ! کَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ ؟ ! » فَقَالَ : { ما ۱۳۵ } « لَوْ عَرَفْتَ اللَّهَ ، لَعَرَفْتَ الطَّرِيقَ إِلَيْهِ ! » فَقَالَ : « أَعْبُدْ مَنْ لَا أَعْرِفُهُ ، وَتَعْصِي مَنْ تَعْرِفُهُ . » : « راه به خدای چه چیز است ؟ » گفت : « اگر اورا بشناسی ، راه بدو هم ۵ بدانی . » آنگاه بگفت : « من می پرستم ، آن را که وی را نشناسم . و تو می عاصی شوی ، در آن که وی را می شناسی . » یعنی مَعْرِفَتِ ، خَوْفِ اِقْتِضَا کند ، و تَرَا اِیْمَنِ می بینم ، و اَمْنِ ، کُفَر و جَهْلِ اِقْتِضَا کند ، و خود را خایف همی یابم . گفت : « این مرا پند شد ، و مرا از بسیاری ناکردنی باز داشت . »

و از وی روایت آرند که گفت : « اَلْسَّكُونُ حَرَامٌ عَلَى قُلُوبِ اَوْلِيَائِهِ . » : دل دوستانش ساکن نگردد که سَكُونَتِ حَرَام است بر ایشان . « اندر دُنْیَا مُضْطَرِبٌ اندر حال طَلَبِ ، ۱ و اندر عَقَبی مُضْطَرِبٌ اندر حال طَرَبِ . در دُنْیَا به غیبت از حَقِّ سَكُونَتِ بر ایشان روا نه ، و اندر عَقَبی به خُضُورِ حَقِّ و تَجَلّی و رُؤِیت ، قرار بر ایشان روا نه . پس دنیا مر ایشان را چون عَقَبی ، و عَقَبی مر ایشان را چون دُنْیَا . از آنکه سَكُونَتِ دل ، دو چیز تقاضا کند : یا یافَتِ مَقْصُود و یا غَفَلَتِ از مراد . یافَتِ مرادِ وی اندر عَقَبی و دُنْیَا روا نه ، تا دَل از حَقِّقَانِ مَحَبَّتِ ساکن شود ، و غَفَلَتِ بر دوستانِ وی حرام ، تا دَل از حَرَکاتِ طَلَبِ ۱۵ ساکن شود . و این اصلی قوی است اندر طریقت محققان . وَاللَّهِ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

۱ - ما ، مو : که از مجاهده نزار شده و از ترس خداوند دو تا گشته .

۳ - مو : گفتم راه بخدای . ۴ - مو : آنگاه پس گفت .

۵ - ژ : آنرا که ورا ما : وی را نمی دانم و نمی شناسم ، مو : من می ترسم آن که ویرا نمی دانم و نمی شناسم ، ما ، مو : عاصی می شوی ما : آنرا که می شناسیش ، مو : آنرا می شناسی .

۶ - ما ، مو : و کفر اَمْنِ اقتضا کند .

۷ - ما ، مو : خایف می یابم ما ، مو : و از بسیاری ناکردنی مرا .

۹ - ما ، مو : هرگز ساکن نگردد که سکونت بر این (مو : بر آن) قوم حرام است .

۱۱ - ما : رُؤِیت و تَجَلّی ، مو : تَجَلّی و رُؤِیت حَقِّ .

۱۲ - مو : از آنچه سکوت ما : با یافت .

۱۳ - ما ، مو : یافت وی مراد وی .

۱۴ - ما : بر دوستانش حرام

۱۵ - ما : این اصلی ، ما « وَاللَّهِ ... ندارد .

{ ۸ - أبو علی فضیل بن عیاض - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

{ ۱۲۰ } و مِنْهُمْ شَاهِ أَهْلِ حَضْرَت ، و پادشاه ولایت وصلت ، ابو علی فضیل بن عیاض - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از جُمْلَه صَعَالِيك قَوْم بُود ، و از کبار ایشان . و وی را آنذر مُعَامَلَت و حَقَائِق حَطّی وافر است ، و نصیبی قام . و از مشهوران این طریقت یکی وی ۵ بوده است . ستوده به همه زبان ها اندر میان ملل . و احوالش معمور به صدق و اخلاص . و اندر ابتدا وی عیاری بود ، و راه داشتی میان مَرُو و باوَرَد و همه میل به صلاح داشتی ، و پیوسته همتی و فتوتی اندر طَبیع وی بودی . چنان که اگر اندر قافله یی زنی بودی ، گرد آن نگشتی ، و کسی را که سرمایه یی آنَدک بودی ، کالای وی نستدی . و با هر کسی به مقدار سرمایه وی چیزی بماندی . تا وقتی بازرگانی از مَرُو برفت . وی را ۱ گفتند : « بدرقه یی بگیر که فضیل بر راه است ! » گفت : « شنیدم که وی مردی خدای ترس و آگاه است ، باکی نبود . » قاریی با خود بُرد ، و بر سرِ اشتر نشاند ، تا شب و روز قرآن می خواند تا قافله به جایی رسید که فضیل - رَحِمَهُ اللَّهُ - کمین داشت . به اتفاق قاری بر خواند . قَوْلُهُ تَعَالَى : « أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ { مو ۱۵۲ } لِذِكْرِ اللَّهِ . » وی را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - رَقْتی اندر دل پدید آمد ، و عنایت ازلی ، سلطان ۱۵ الطّاف خود ، بر جان وی ظاهر گردانید . و از آن شُغْل توبه کرد . و خُصْمَان را نامه نبشته

۲ و ۳ - ما : منهم شاه ، ما ، مو : پادشاه درگاه وصلت ابو علی الفضیل رحمه الله علیه .

۳ - ما : این قوم بود و کبار ایشان مو : آن قوم .

۴ - ما : اندر معاملات ، ما : وافر داشت و نصیب ، مو : نصیب وافر داشت . ما ، مو : از مشهوران طریقت یکی وی است .

۵ - مو : ستوده اندر میان ملل ، مو : بصدق .

۶ - ما : و اندر میان ملل و احوال او معمور بصدق و اندر ابتدای (مو : ابتدا وی) عیاری کردی و راه زدی (مو : راه زنی) ما ، مو : همه وقت میل .

۷ و ۸ - ما ، مو : فتوتی و همتی ، ما ، مو : که اندر هر قافله یی که زنی بودی به گرد .

۹ - ما ، مو : سرمایه بگذاشتی تا وقتی که .

۱۰ - ما ، مو : که بدرقه یی ما ، مو : بر سر راه است ، ما ، مو : شنیدم که وی مردی خدای دوست و آگاه است .

۱۱ - ما : قاری قرآنرا بجز گرفت ، مو : قاری را بجز بگرفت ، ما ، مو : روز و شب اندر راه قرآن می خواند .

۱۲ و ۱۳ - ما : اتفاقاً قاری قوله تعالی میخواند ، مو : این آیت می خواند .

۱۴ - ما ، مو : وی را رقتی اندر دل پدیدار آمد ، سلطانای بر دل و جان او ، مو : سلطان خود بر دل او

۱۵ - ما ، مو : نامه نوشته بود جمله را خشتود گردانید .

بود ، خشنودشان گردانید . و به مکه رفت ، و مدتی آنجا ببود . و بعضی از اولیای خداوند را - تعالی - بیافت . و به کوفه باز آمد ، و به امام اعظم آبی حنیفه - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - پیوست ، و مدتی با وی صحبت داشت . و تحصیل علوم کرد . وی را روایات عالی است ، و مقبول اندر میان اهل صنعت . حدیث و کلام وی رفیع اندر حقایق تصوف و معرفت .

۵ از وی می آید که گفت - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - : « مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ حَقَّ { ۱۲۱ } مَعْرِفَتِهِ ، عَبْدَهُ بِكُلِّ طَاقَتِهِ . » : هر که خدای را - جَلَّ جَلَالُهُ - به حق معرفت بشناسد ، به کُلِّ طَاقَتِ پیرستدش . « زیرا که آن که بشناسد ، به انعام و احسان و رأفت و رحمت شناسد . چون شناخت دوست گیرد ، چون دوست گرفت ، طاعت دارد ، تا طاقت دارد ، از آن که فرمان دوستان کردن { ما ۱۳۷ } دشوار نباشد .

۱ . پس هر که را دوستی زیادت ، حرص بر طاعت زیادت ، و زیادت دوستی از حقیقت معرفت بود . چنان که عایشه - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا - روایت کند که : « شبی پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - از جامه برخاست . و از بر من غایب شد . مرا صورت بست که وی

۱- ما ، مو : و به مکه شد ما ، مو : مجاور بود ما ، مو : خداوند را دریافت .

۲ و ۳- ما ، مو : و با امام حنیفه رحمه الله مدتی صحبت کرد .

۳ و ۴- ما ، مو : و مقبول میان اهل صنعت .

۵- ما ، مو : که گفت رحمة الله علیه .

۶- ما ، مو : خدای را بحق معرفتی (مو : معرفت وی) بشناسد .

۷- ما : پیرستیدش ، مو : پیرستیدش ما ، مو : از آنچه ان بشناسد ، ما ، مو : و رحمت و رأفت .

۸- ما ، مو : دوستش گیرد چون دوست گیرد مو : از آنچه فرمان .

۱۰- ما ، مو : زیادت بود حرص ... زیادت بود و زیادتی دوستی .

۱۱- ما ، مو : روایت کرد .

۱۲- ما ، مو : ... و سلم برخاست و از من غایب شد و مرا : حجره بی زنی .

به حجره یی دیگر رفت . برخاستم و بر اثر وی می رفتم ، تا وی را به مسجد یافتم اندر نماز ایستاده و همی گریست تا بلال بانگ نماز بامداد بگفت . وی اندر نماز بود . چون نماز بامداد بگذارد و به حجره اندر آمد ، دیدم هر دو پایش آماسیده ، { مو ۱۵۳ } و هر دو سر انگشت طراquیده ، و زرداب از آن همی رفت . بگریستم و گفتم : « یا رَسُولَ اللَّهِ ! ترا گناه ۵ اَوَّل و آخر عفو کرده اند . چندین رنج بر خود چرا می نهی ؟ بمان تا این ، آن کس کند که مأمون العاقبة نباشد . » وی گفت : « یا عایشه ! این جمله فضل و منت و لطف و نعمت خدای است . جَلَّ جَلَالُهُ . : « أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا ؟ » : « نباید که من بنده یی شکور باشم ؟ » چون او کَرَم و خداوندی کرد ، نباید که من نیز از راه بندگی به مقدار طاقت از راه شکر به استقبال نعمت باز شوم ؟ »

۱۰ . و نیز وی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به شبِ معراج ، پنجاه نماز قبول کرد ، و آن را گران نداشت تا به سخن موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - بازگشت و نماز به پنج باز آورد ، زیرا که اندر { ۱۲۲ ژ } طَبِيعِ وی ، هر فرمان را هیچ چیز مخالف نبود : « لَأَنَّ الْمَحَبَّةَ الْمُوَافَقَةَ . »

و از وی - رضی الله عنه - روایت آرند که گفت : « الدُّنْيَا دَارُ الْمُرْضَى وَ ۱۵ النَّاسُ فِيهَا مَجَانِينَ ، وَ الْمَجَانِينَ فِي دَارِ الْمَرْضَى الْغُلَّ وَالْقَيْدَ . » : « { ما ۱۳۸ } دنیا بیمارستان است . و مردمان درو چون دیوانگاند و دیوانگان را در بیمارستان غل و قید باشد . » هوای نفسِ ما غل ما است ، و معصیت قید ما .

- ۱- ما ، مو : بر اثر جس وی ما ، مو : تا اندر مسجد آدمم ویرا یافتم .
- ۲- ما : تا بلال بیامد و ، مو : تا بلال آید و مو : و وی اندر ما ، مو : بامداد بکرد حجره .
- ۳- ما ، مو : یافتم هر دو پایش ما ، مو : و سرانگشتان ترقیده .
- ۴- ژ : عفو کرده است ما ، مو : چرا نهی بگذار تا این این کسی کند .
- ۵- ما ، مو : وی گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ . ۶ و ۷- ما ، مو : این فضل و منت و لطف خدای است عز و جل .
- ۶- ما ، مو : آیا نباید . ۸- ما : نباشم ؟ ما ، مو : کرم خداوندی ، ما : بندگی به من نمود و موهبه بخشش گفت چه گویی مرا به مقدار مو : نباید کرد و به مقدار . ۹- ما ، مو : بشکر ما ، مو : باز نباید شد . ۱۰- ما : و نیز وی به شب معراج .
- ۱۱- ما ، تا بگفتار موسی بازگشت و گفت ، مو : بگفتار مهتر موسی مو : و پنجاه باز .
- ۱۲- ما ، مو : فرمان را هیچ چیز مخالف نبود . ۱۳- ما ، مو : هی الموافقة .
- ۱۴- ما ، مو : و هم از وی رحمة الله علیه . ۱۵- ما ، مو : و للمجانين في دار .
- ۱۶- ما ، مو : و مردمان در آن . مو : اندر بیمارستان . ۱۷- ما ، مو : و معصیت قیدها و هوای نفسِ ما غل ما است .

فَضْلُ بْنُ رَبِيعٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - روایت کرد که : « من با هارون الرشید به مکّه شدم . چون حجّ بکردیم ، هارون مرا گفت : « اینجا مردی هست از مردانِ خدای - تعالی - تا او را زیارت کنیم ؟! » . گفتم : « بلی ! عَبْدُ الرَّزَّاقِ الصَّنْعَانِي اینجا است . » گفت : « مرا به نزدیک { مو ۱۵۴ } وی بر . » چون به نزدیک وی رفتیم ، و زمانی سخن گفتیم ، هارون ۵ مرا اشارت کرد که از وی بپرس تا هیچ وام دارد ؟ پرسیدمش . گفت : « بلی ! » بفرمود : وامش بگزاردند . و از آنجا بیرون آمد . گفت : « یا فَضْلُ ! دَلَمَ هُنُوزَ تَقَاضَى مَرْدِي مِی کُند بزرگتر از این . » گفتم : « سَفِيَانُ بْنُ عَيِّنَةَ اینجا است ! » گفت : « برو تا به نزدیک وی شوم . » چون اندر آمدم ، و زمانی سخن گفت ، و قصد باز گشتن کردیم ، دیگر باره اشارت کرد تا از وام پرسیدمش . گفت : « بلی ! وام دارم . » بفرمود . ۱ . تا وامش بدادند . و از آنجا بیرون آمدم ، گفت : « یا فَضْلُ ! هُنُوزَ مَقْصُودٌ مِنْ حَاصِلِ نَشْدَةِ اسْتِ ! » یاد آدم که فَضِيلُ بْنُ عِيَّاضٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ رَضِيَ عَنْهُ - آنجا است . وی را به نزدیک فَضِيلُ بْنُ بَرْدَمَ . و وی در غرفه یی بود . آیتی از قرآن می خواند . در نزدیم . گفت : « کیست ؟ » گفتم : « امیر المؤمنین است . » گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « مَالِي وَ لَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ؟ » : « مرا با امیر المؤمنین چه کار ۱۵ است ؟ » { ژ ۱۲۳ } گفتم : « سُبْحَانَ اللَّهِ ! نَهْ خَيْرَ پيغمبر است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که گفت : « لَيْسَ لِلْعَبْدِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ . »

۱- ما ، مو : فضل بن ربیع روایت کرد که با هارون .

۲- ما ، مو : حجّ کردیم مرا گفت ما ، مو : از مردان خدای تا ویرا .

۳- مو : عبدالرزاق اصفهانی .

۴- ما ، مو : بنزدیک وی شدیم ، ما : گفتیم چون قصد بازگشتن کردیم بن . ۵- ما : پرسیدم گفت .

۶- ما : تا وامش ادا کردند ما ، مو : گفت یا فضیل .

۷- ما ، مو : تقاضا میکند که مردی را به بینم ما : سفیان بن عیینة .

۸- ما ، مو : چون قصد . ۹- ما ، مو : دیگر باره بن ما : وام او بپرس پرسیدم .

۱۰- ما ، مو : بیرون آمد و گفت یا فضیل هنوز مقصودم .

۱۱ و ۱۲- ما ، مو : یادم آمد که فضیل بن عیاض اینجا است .

۱۲- ما ، مو : اندر غرفه بود و آیتی از قرآن بر میخواند .

۱۴- ما ، مو : گفت مالی ... ما ، مو : ما را با امیر المؤمنین چه کار .

۱۵- ما : پیغامبر است که گفت .

قال : « بلی ! اَمَّا الرِّضَا عَزَّ دَائِمٌ عِنْدَ اَهْلِهِ . » : « نیست روا مر بنده { ما ۱۳۹ } را که اندر طاعتِ خدای - عَزَّوَجَلَّ - ذَلَّ طلبید . » گفت : « بلی ! اَمَّا رِضَا ، عَزَّی دایم است . تو ذَلَّ من می بینی و من عَزَّ خود ، به وَجْهِ رِضَا و به حُکْمِ خداوند - تعالی - . » آنگاه فرود آمد و در بگشاد و چراغ بِگِشْت ، و اندر زاویه یی بایستاد ، تا هارون گرَدِ خانه ۵ وی را می جُست ، تا { مو ۱۵۵ } دستش بر وی آمد . گفت : « آه از دستی که از آن نرم تر ندیدم ، اگر از عَذَابِ خدای برهد ؟ » هارون فراگریستن آمد ، و چندان بگریست که بیهوش گشت . چون به هوش باز آمد ، گفت : « یا فَضیل ! مرا پندی بده . » گفت : « یا امیرِ الْمُؤْمِنِینَ ! پدِرت عَمَّ مَصْطَفی بود - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ و عَلَیْ اٰلِهِ و بَارِکْ و سَلَمَ - . از وی درخواست که مرا بر قومی امیر کن ! » گفت : « یا عَمَّ ! بِكَ تَفْسُک . » : « ترا ۱۰ بر تَن تو امیر کردم . » یعنی که : بِكَ نَفْسِ تو در طاعتِ خدای بهتر از هزار سال طاعتِ خَلْقِ ترا : « لِأَنَّ الْأَمَارَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ النَّدَامَةُ . » « از آنچه امیری روز قیامت به جَزْ ندامت نباشد . » هارون گفت : « اندر پند زیادت کن . » گفت : « چون عُمَرُ بن عبدالعزیز را به خلافت نَصَب کردند ، سالم بن عبد اللّٰه و رجاء بن حیوة ، و مُحَمَّد بن کعب القرظی را - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ - بخواند ، و گفت : ۱۵ « من مبتلا شدم بدین بلیات ، تدبیر من چیست ؟ که من این را بلا می شناسم ،

۲- ما ، مو : خدای تعالی ، مو : خداوند تعالی ، ما ، مو : دل طلب کند ، ما ، مو : عَزَّ دایم بود .

۳- ما ، مو : رِضَا بحکم .

۴- ما : هارون از گرد .

۵- مو : بروی باز آمد ، ما ، مو : از وی نرم تر ندیده ام .

۶- ما ، مو : خدای تعالی برهد نیک عجب باشد ، ما ، مو : گریستن گرفت چندان .

۷- ما ، مو : شد چون بهوش آمد ، ما ، مو : پندی ده .

۸- ما ، مو : صلوات اللّٰه علیه .

۹- مو : قوم امیر کن ، ما ، مو : بِكَ ترا برتن .

۱۰- ما ، مو : بِكَ نَفْسِ تو اندر ، ما ، مو : طاعت خلق مر ترا .

۱۲- مو : عَمَرُ العزیز .

۱۳- مو : القرظی ، رُ : رحمة اللّٰه علیهم .

۱۵- ما : تدبیر من چه چیز است که من این بلا را .

هر چند مردمان نعمت انگارند . « یکی گفت : « اگر خواهی که فردای قیامت ، ترا نجات باشد ، پیران مسلمانان را چون پدر خوددان ، و جوانان را چون برادران ، و کودکان را چون فرزندان . آنگاه با ایشان چنان معاملت کن که اندر خانه با پدر و برادر و فرزند کنند ، که همه دیار { ژ ۱۲۴ } اسلام هم خانه شوند ، و اهل آن عیالان تو . { ما ۱۴۰ } « زُرْأَبَاكَ وَ أَكْرَمِ أَخَاكَ وَ أَحْسَنِ إِلَى وَ لَدِكَ . » : زیارت کن پدر را ، و کرامت کن برادر را ، و نیکویی کن با فرزند . { مو ۱۵۶ } آنگاه فَضَّیْل گفت : « یا امیر المؤمنین ! من از روی خوب تو بر آتش دوزخ می بترسم که گرفتار شود . بترس از خدای - تعالی - ، و حق و یی بهتر از این بگزار . » پس هارون گفت : « تورا وام هست ؟ » گفت : « بلی ! وام خداوند است بر من ، طاعت وی . اگر بگیرد مرا بدان ، ویل بر من ! » گفت : ۱ . « یا فَضَّیْل ! وام خَلْق می گویم . » گفت : « حَمْد و سپاس و شکر مر خدای را - جَلَّ جَلَالُهُ - که مرا از وی نعمت بسیار است و هیچ کله ندارم از وی ، تا با بندگان وی بکنم . » آنگاه هارون صَرَه یی زر هزار دینار ، پیش وی نهاد و گفت : « این را در وَجْهِ صَرَف کن . » فَضَّیْل گفت : « یا امیر المؤمنین ! این پندهای من تورا هیچ سود نداشت ؟ و هم از اینجا جَوْر اندر گرفتی ، و بیدادی آغاز نهادی ! ؟ » گفتا : « چه ۱۵ بیداد کردم ؟ » گفت : « من ترا به نجات می خوانم ، و تو مرا اندر هَلَاک می افکنی ؟

-
- ۱- ما ، مو : اگرچه مردمان نعمت دانند یکی گفت از میانه (مو : از اینجا) اگر خواهی تا فردای قیامت ترا از عذاب خدایتعالی نجات باشد .
 ۲- ما ، مو : پدر خویش .
 ۳- ما ، مو : معاملت چنان کن .
 ۴- ما ، مو : که این همه دیار اسلام چون خانه تست و اهل آن عیال تو .
 ۶- ما ، مو : نیکویی کن بجای فرزندان ما ، مو : من میترسم یا امیر المؤمنین از آن (مو : این) روی .
 ۷- ما ، مو : به آتش که گرفتار شود از خدای (مو : خداوند) تعالی بترس ۸- ما ، مو : حق او گذار (مو : گزار) . ۹- ما ، مو : بر من طاعت وی اندر گردن من است و آن وی است اگر بگردد مرا بدان وای بر من . ۱۰- ما ، مو : حمد و سپاس مر خدای را عز و جل .
 ۱۱ و ۱۲- ما ، مو : تا به بندگان من . ۱۲- ما ، مو : صَرَه یی هزار دینار بیرون کرد و پیش .
 ۱۳- ما ، مو : از دروجهی از وجود خود بکار بر .
 ۱۴- ما : بیدادی را پیشه کردی ، مو : بیداد گری پیشه کردی ، ما ، مو : چه بیداد کردی .
 ۱۵- ما : من اینجا ترا ، ما ، مو : اندر بالا می افکنی .

این بیدادی نبود ؟ » هارون گریان شد ، و از پیش وی بیرون آمد ، و گفت : « یا فَضْل بن الرُّبِیع ! مَلِكْ به حقیقت فَضیل است . » و این جمله دلیل صَوْلَتْ وی است به دنیا و اَهْل آن و حَقَارَتِ زینت آن به نزدیک دَل وی ، و تَرْكِ تَوَاضُعِ مراهل دنیا را از برای دنیا . و وی را مناقب بیشتر از آن است که در فِهْم گنجد .

۵ { ۹ - أَبَوَالْفَيْض ذَوَالنُّونِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمِصْرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ سَفِينَةُ تَحْقِيقِ و کرامت ، و گنجینه شَرَفِ اندر ولایت ، أَبُو الْفَيْضِ ذَوَالنُّونِ بن ابراهیم الْمِصْرِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - نَوْبِی بچه بی بود نام او ثوبان . و از اخیار قوم و بزرگان و عِبَارَانِ این طریقت بُود . راهِ بِلَا { مو ۱۵۷ } سپردی ، { ژ ۱۲۴ } و طریق مَلَامَتِ { ۱۴۱ ما } رفتی . و اَهْلِ مصر به جمله اندرشان وی مَتَحَبِّر ، و به روزگارش ۱ . مَنَكِرْ بودند . و تا وقت مرگ از اهل مصر ، کس جَمَالِ حالِ وی را نشناخت . و آن شب که از دُنْیَا بیرون شد . هفتاد کس پیغمبر را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به خواب دیدند که : « دُوسِتِ خدای ، ذی النُّونِ ، بخواست آمد . من به استقبال وی آمدم . » و چون وفات کرد ، بر پیشانی وی نبشته پدید آمد : « هَذَا حَبِيبُ اللَّهِ ، مَاتَ فِي حُبِّ اللَّهِ ، قَتِيلُ اللَّهِ ! »

۱ - ما : هارون و فضیل هر دو گریه بسیار کردند و از پیش وی بیرون آمدند و مرا گفت یا فضیل بن .

۲ - مو : مَلِكْ حقیقت .

۴ - ما ، مو : « که در فِهْم گنجد » ندارد .

۵ - ما : ذِکْرِ ذَوَالنُّونِ مِصْرِي رَحِمَهُ اللَّهُ .

۶ - ما : مِنْهُمْ سَفِينَةُ ما : سَمْسَامِ شَرَف ، مو : سَمْسَارِ شَرَف .

۷ - ما : الْمِصْرِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ما ، مو : نام وی ثوبان از اخیار .

۸ - ما : این قوم است که طریق راهِ بِلَا ، مو : قوم بود که طریق بِلَا ما : و راه ملامت .

۹ - ما ، مو : اهل مصر جمله ما ، مو : متحیر بودند .

۱۰ - ما ، مو : مَنَكِرْ و تا مرگ ، ما ، مو : م ۱ ، م ۲ : نشناخت اندر مصر . ژ : نشاخت .

۱۱ - ما ، مو : بیرون رفت ما : پیغامبر را ما ، مو : م ۱ و م ۲ : که فرمود ، ق : گفت .

۱۲ - ما ، مو : بخواست که آید و .

۱۲ و ۱۳ - ما ، مو : چون وفات آمدش به پیشانی وی

نوشته (ق : نبشته بی) یافتند .

چون جنازه وی برداشتند ، مرغان هوا جمع شدند ، و بر جنازه وی سایه برافکندند . اهل مصر به جمله تشویر خوردند و توبه کردند از جفا که با وی کرده بودند ! و وی را طرف بسیار است ، و کلمات خوش اندر حقایق علوم . چنان که گوید : « الْعَارِفُ كُلُّ يَوْمٍ اخْشَعَ لِأَنَّهُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ أَقْرَبُ . » : « هر روز عارف ۵ ترسان تر و خاشع تر باشد ، زیرا که هر ساعت نزدیک تر بود . » و آن که نزدیک تر بود ، لا محاله حیرت وی بیشتر بود ، و خشوعش زیادت . از آن که از هیبت و سلطان حق آگه گشته بود ، و جلال حق بردلش مستولی شده ، خود را از وی دور نیند ، و به وصل روی نه . خشوعش بر خشوع زیادت شود . چنان که موسی - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ - اندر حال مکالمت گفت : « يَا رَبِّ ! أَيْنَ أَطْلُبُكَ ؟ » ۱ . قال : « عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ . » : « بار خدایا ترا کجا طلبم ؟ » گفت : آنجا که دل شکسته است ! » و از اخلاص { مو ۱۵۸ } خود نو مید گشته ! گفت : « بار خدایا ! هیچ دلی از دل من نو میدتر و شکسته تر { ما ۱۴۱ } نیست . » گفت : « پس من آن جایم که تویی . »

پس مدعی معرفت ، بی ترس و خشوع ، جاهل بود ، نه عارف . و حقیقت معرفت ، علامت صدق ارادت بود . و ارادت صادق ، { ژ ۱۲۶ } پُرنده اسباب و قاطع بنده ۱۵ باشد از دون خدای - عزّ و جلّ - . چنان که ذوالنون گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - :

۱ - ما ، مو : مرغان هوا بر جنازه وی مجتمع شدند و پر در پر بافتند و سایه (مو : سائرا) بر جنازه وی افکندند .

۲ - ما ، مو : مصر جمله مو : از جفائی که .

۳ - ما : طریق بسیار ، مو : طریق ما : چنان که گویند .

۴ - ما : ساعة مِنَ الرَّبِّ أَقْرَبُ .

۵ - ما ، مو : خاشع تر بود زیرا چه .

۶ - ما : لا محال ، ما ، مو : و خشوعش بیشتر بود از آنچه از هیبت .

۷ - ما ، مو : گشته باشد ، ما ، مو : دور بیند به وصل .

۸ - ما ، مو : بر خشوعش زیادت . ۹ - ما ، مو : مکالمه .

۱۰ - ما : شکسته باشد ، مو : شکسته باشند .

۱۲ - مو : شکسته تر و نا امیدتر ما : پس آنجا ام که تویی .

۱۴ - ما ، مو : وقایع انساب (مو : اسباب) . ۱۵ - ما ، مو : گوید رحمة الله علیه .

«الْصِّدْقُ سَيِّفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَا وَضَعَ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا قَطَعَهُ.» : « راستی شمشیر خدای است - عز وجل - اندر زمین ، و بر هیچیز نیاید الا که آن را ببرد . » و صِدْقِ رُؤْيَ مَسَبِّبَ باشد ، نه اثباتِ سَبَب . چون سَبَبِ ثابت شد ، حُکْمِ صِدْقِ برخاست ، و ساقط شد .

۵ و یافتم اندر حکایات وی که : روزی با اصحاب ، در کشتی نشستند ، در رود نیل به تَفَرُّج . چنان که عادت اهل مِصْر بود . کشتی دیگر می آمد . و گروهی از اهل طرب در آنجا فساد همی کردند . شاگردان را آن بزرگ نمود . گفتند : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ادْعَا كُنْ تَا آن جَمَلَه را غَرَقَ کند ، تا شومی ایشان از خَلْقِ مَنْقَطِعِ شود . » ذوالنون - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - برپای خاست و دست ها برداشت و گفت : « بار خدایا ! چنان که ۱ . این گروه را اندراین جهان ، عیش خوش داده ای ، اندر آن جهان نیز عیش خوش شان ده ! » مریدان متعجب شدند از گفتار وی . چون کشتی پیشتر آمد ، و چشمشان بر ذوالنون افتاد ، فراگیرستن آمدند ، و رودها بشکستند ، و توبه کردند ، و به خدای باز گشتند . { مو ۱۵۹ } وی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - شاگردان را گفت : « عِيشَ خَوْشِ آن جهانی ، توبه این جهانی بود . ندیدید که مراد جَمَلَه

۲- ما ، مو : شمشیر خدای است و بر هیچ چیز نیاید الا آنکه آن چیز را ببرد .

۳ و ۴- ما ، مو : حکم صِدْقِ ساقط شد .

۵- ما ، مو : حکایات که ما ، مو : اندر کشتی ، ما ، مو : اندر رود نیل .

۶- ما : تماشا میکرد چنان که ما ، مو : مهتر باشد ما ، مو : همی آمد .

۷- ما ، مو : در آنجا نشسته و فساد می کردند و . ما ، مو ، م ۱ ، م ۲ ، ش ، ق ، دا ، ف ، ظ : نمود از آن نفرت عظیم آمد ، ما : یا ایها الشَّيْخُ .

۸- ما ، مو : جَمَلَه را خدای عز وجل غرق کند .

۸ و ۹- مو : ذوالنون برپای خاست .

۹- مو : و دست ها برگرفت .

۱۰- ما : خوش داده اند ما ، مو : خوش دهی .

۱۱- ما ، مو : فرا پیشتر آمد .

۱۲- ما : بر ذوالنون رحمة الله علیه افتاد ما ، مو : و عودها بشکستند .

۱۳- ما ، مو : وی شاگردان را .

۱۴- مو : آن جهان توبه این جهان بود دیدید (مو : دیده اند) .

حاصل شد ، و شما و ایشان به مراد رسیدید ، بی از آن که رجعی به کسی رسیدی . « و این از غایت شَفَقَتِ آن پیر بود { ۱۴۳ ما } بر مسلمانان . و اندر این ، اقتدا به پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - کرد ، که هر چند از کافران بدو جفا بیش بودی ، وی متغیر نشدی ، و می گفتی : « اَللَّهُمَّ اِهْدِ قَوْمِي ! فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ! » .

۵ و از وی می آید که گفت : « از بَيْتِ الْمُقَدَّسِ می آمدم به قصد مِصْر . اندر راه شخصی دیدم از دور ، باهویت ، { ژ ۱۲۷ } که می آمد . اندر دل خود تقاضایی یافتم ، که از این کس سؤالی بکنم . چون نزدیک من آمد ، پیرزنی دیدم با عَکَازِه یی اندر دست ، وَجِبَه یی پشمین پوشیده . گفتم : « مِنْ أَيْنَ ؟ » قَالَتْ : « مِنْ اللَّهِ ! » قُلْتُ : « إِلَى أَيْنَ ؟ » قَالَتْ : « إِلَى اللَّهِ ! » : « از کجا می آیی ؟ » گفت : « از نَزْدِ خدای ! » . ۱ . گفتم : « کجا خواهی رفت ؟ » گفت : « به سوی خدای ! » با من دینار گانه یی بود . بر آوردم که بدو دهم . دست اندر روی من بجنبانید و گفت : « ای ذُو النُّون ! این صورت که ترا بر من بسته است ، از رَکِیکِ عَقْلِ تو است . من کار از برای خدای می کنم . و از دونِ وی چیزی نستانم . چنان که نَپَرَسْتَم جَزِی را . چیزی نستانم جَزِی از وی . » این بگفت ، و از من جَدَا شد .

و اندر این حکایت ، رَمَزی لطیف است که آن عَجُوز گفت : « من کار از برای وی ۱۵ می کنم . » و این دَلِیلِ صِدْقِ مَحَبَّتِ بُوَد ، که خَلَقِ اندر مَعَامَلَتِ بر دو گونه اند : { مو ۱۶ } یکی آن که کاری می کند پندارد که از برای وی می کند ، و به تحقیق از برای خود می کند . و هر چند که هوای وی از آن مُنْقَطِعِ باشد ، دنیایی ، آخرِ بیوَسِ ثوابِ آن

۱- ما ، مو : بی آنکه رجعی . ۲- ما ، مو : رسد و این حدیث .

۳- ما : پیغامبر مو : بدو جفا زیاده . ۴- مو : نشدی می گفتی .

۶- ما : که می آمد از دور . ما ، مو : « از دور » تا می آمد ندارد . مو : بنزدیک من آمد اندر دل .

۷- ما : سؤالی بکنم که می آمد ، مو : که می آید ما ، مو : به نزدیک من آمد .

۸- مو : جِبَه پشمینی ما : مِنْ أُنْتِ .

۹- ما : گفتم از کجا می آیی .

۱۰- ما : کجا می شوی . ۱۱- مو : روی اندر روی ما ، مو : ترا در من .

۱۳- مو : از « چنانکه » تا « نستانم » ندارد . ۱۴- ما ، مو : اندرین حکایت مو : عَجُوزَه . ۱۵- ما : محبتِ وی .

۱۶- مو : کاری وی پندارند می کنند (فعل جمع و فاعل مفرد !) و آن هم به تحقیق .

۱۷- ما ، مو : هوای وی منقطع باشد دنیا وی (مو : از دنیای آخر) و آخر هوس .

جهانی باشدش . و دیگر آن که ارادت ثواب و عقاب آن جهانی ، و ریا و سَمْعَت { ما ۱۴۴ } این جهانی ، از معاملت وی مُنْقَطِع باشد . و آن چه کند مر تعظیم فرمان حق - جَلَّ جَلَالَهُ - را کند ، و مَحَبَّتِ حق - تعالی - مُتَقَاضِي وی باشد به تركِ نصیب اندر فرمان وی . و آن گروه را صورت بسته باشد ، و ندانند که هر کار که آخرت را کند هم ورا باشد ، ۵ و ندانند که در طاعت مر مُطِيع را نصیب بیش از آن باشد که اندر مَعْصِيَت . از آن چه اندر مَعْصِيَت که { ژ ۱۲۸ } رَاحَتِ عَاصِي يك ساعته باشد ، و رَاحَتِ طَاعَت همیشه . و خداوند را - تعالی وَتَقَدَّسَ - از مُجَاهَدَتِ خَلْق چه سود ؟ و از تَرْكِ آن چه زیان ؟

اگر همه خَلْق به صِدْقِ ابوبکر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گروند ، فایده مر ایشان را دارد و اگر به کَذِبِ فِرْعَوْن شوند ، زیان مر ایشان را دارد . لِقَوْلِهِ تَعَالَى : « إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ . » و قَوْلُهُ تَعَالَى : « وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ . » خَلْقِ مَلِكِ اَبَدِي مر خود را می طلبند و می گویند : « از برای خدای می کنم - جَلَّ جَلَالَهُ - . اَمَّا سپردن طریق دوستی خود چیزی دیگر است . ایشان از گزاردن فرمان ، حُصُولِ اَمْرِ دُوسْت نگاه دارند . چشمشان بر هیچ چیزی دیگر نباشد . و اندر این کتاب مانند این سخن بیاید { مو ۱۶۱ } - اِنْشَاءُ اللَّهِ - اندر بابِ اِخْلَاص .

۱- ما ، مو : جهانی باشد.

۲ و ۳- ما : خاص مر تعظیم فرمان حق را.

۳- ما ، مو : نصیب خود .

۴- ما ، مو : صورت بسته باشد که هر کار که آنچه دار آخرت کنند ویرا.

۵- ما ، مو : که اندر اطاعت ما ، مو : نصیب و افراز آن باشد از آنچه اندر .

۶- ما ، مو : از آنچه که رَاحَتِ مَعَاصِي يك ساعت باشد ما ، مو : همیشه بود .

۷- ما ، مو : و خداوند از مجاهدت خلق چه سود دارد ؟

۸- ما ، مو : خلقِ عَالَمِ ما ، مو : ابوبکر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گردند سود مر ایشان را.

۹- ما ، مو : دارد چنانکه گفت ما ، مو : و اِنْ اسَأْتُمْ فَلَهَا و نیز گفت : و مَنْ ..

۱۰- ما ، مو : اِنْ اللَّهُ لَغَنَى عَنِ الْعَالَمِينَ خلق.

۱۱- ما ، مو : دیگر چیزی است (مو : بود) ایشان را از گزاردن ، ما : نگاه دارد .

۱۳- ما ، مو : چیز دیگر .

۱۴- ما ، مو : بابِ اِخْلَاصِ اِنْشَاءُ اللَّهِ تعالی .

{ ۱۰ - أَبُو إِسْحَقَ اِبْرَاهِيمَ بْنِ أَذْهَمَ بْنِ مَنْصُورٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ أَمِيرُ أَمْرَا ، وَ سَالِكُ طَرِيقِ لِقَا ، أَبُو إِسْحَقَ اِبْرَاهِيمَ ابْنِ أَذْهَمَ بْنِ مَنْصُورٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، يَكَانُهُ زَمَانُهُ . وَ اَنْدَرُ عَصْرِ خُود ، سَيِّدُ اقْرَان ، وَ شَاهِنْشَاهُ مَرْدَانِ . مَرِيدُ خَضِرِ پِيغمبر - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى نَبِيِّنَا وَ عَلَيْهِ - . . . وَ بَسْيَارِي از قَدَمَائِ مَشَائِخِ ۵ را دريافته بود ، وَ بَا اِمَامِ اعْظَمِ أَبُو حَنِيفَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اخْتِلَاطُ { ما ۱۴۵ } داشت . وَ عِلْمُ از وی آموخته بود . از اَوَّلِ حَالِ اَمِيرِ بَلَخِ بود ، چُونِ حَقِّ - تَعَالَى - را ارَادَتِ آن بود که پادشاه جهانی گردد ، روزی به صَيِّدِ بیرون شده بود ، وَ از لَشْكَرِ خود جَدَا مانده . از پَسِ آهویی بتاخت . خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - به کَمَالِ الطَّافِ وَ اکرامِ خود ، مَر آن آهو را بَا وی به سَخْنِ آوَرْدَ تا به زَبَانِ فَصِيحِ گفت: « أَوْ لِهَذَا خَلَقْتَ؟ أَمْ بِهَذَا أَمِرْتُ؟ » : ۱۰ . « از برای این کَارَتِ آفریده اند ؟ یا بدین کار فرمودندت ؟ » وی را این سَخْنِ دَلِیلِ گشت . توبه کرد ، وَ دَسْتِ از مَمَالِکِ دُنْیَا به کَلِّ باز کشید ، وَ طَرِيقِ زَهْدِ { ژ ۱۲۹ } وَ وَرَعِ بردست گرفت . فَضِيلُ بْنُ عِيَاضٍ وَ سَفِيَّانُ ثَوْرِيَّ را بیافتَ وَ بَا ایشان صَحْبَتِ گرفت . وَ اَنْدَرِ هَمَّهِ عَمَرُ به جَزِ کَسْبِ دَسْتِ خود نَخُورَد . وی را مَعَامِلَاتِ ظَاهِرِ است وَ کَرَامَاتِ مَشْهُورِ ، وَ اَنْدَرِ حَقَائِقِ تَصَوُّفِ ، کَلِمَاتِ بَدِیعِ وَ لَطَائِفِ نَفِیسِ وَ جَنِّیدِ گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ۱۵ - : « مَفَاتِيحُ الْعُلُومِ اِبْرَاهِيمُ . » : « کَلِیدِ عِلْمُهای این طَرِيقَتِ اِبْرَاهِيمِ است . »

۳- منصور رحمة الله عليه يگانه بود اندر طريق خود ما، مو: و سيد اقران خود بود و شاهنشاه مردان.

۴- ما: پیغامبر ما: بوده و بسیاری . ۵ و ۶: ما، مو: مشایخ یافته .

۵- مو: و با امام ابو حنیفه ... اختلاط داشته . ۶- ما: پیاموخته و در اول ، مو: علم از وی و در اول .

۶ و ۷- ما، مو: از « چون » تا « گردد » ندارد .

۷ و ۸- مو: به صید شده ما، مو: و از پس آهویی می تاخت .

۸- ما، مو: از « به کمال » تا « خود » ندارد مو: آن آهو را زبان داد و با وی به سخن درآمد .

۹- مو: فصیح با وی گفت اَلْهَذَا ... آو بهذا .

۱۰- ما: این کار آفریدت اند یا وی را این دلیل گفت ، مو: این کار آفریده آمدت یا وی را این دلیل گشت بر توبه .

۱۱- ما، مو: باز کشید و دست از جمله پداشت . ۱۲- ما، مو: و فضیل عیاض ما: دریافت و با ما، مو: صحبت کرد ما ،

عمر خود از توبه به جز از . ۱۳- ما، مو: نخوردی و ویرا .

۱۴- ما، مو: گوید رحمة الله عليه . ۱۵- ما: کلید همه ، مو: همه علوم .

و از وی روایت می آرند که گفت: «اتَّخَذَ اللَّهُ صَاحِباً وَ ذَرَّ النَّاسَ جَانِباً.» : «خدای را - تعالی - یار خود دار ، و خَلَقَ را به جانبی بگذار .» و مراد از این آن است که چون اقبال بنده به حق - تعالی - درست باشد ، { مو ۱۴۲ } و اندر تولی به حق ، مَخْلُصْ بُود . صَحَّتْ اِقْبَالِ وی به حق ، اِعْرَاضْ از خَلْقِ تقاضا کند . از آن که صَحِبَتْ خَلْقِ را ۵ با حَدِیثِ حق ، هیچ کار نیست . و صَحِبَتْ حق اِخْلَاصْ باشد اندر گزاردن فرمانِ وی . و اِخْلَاصْ اندر طاعت از خَلُوصِ مَحَبَّتْ باشد ، و خَلُوصِ مَحَبَّتِ حق ، از دشمنی نَفْسِ و هوا خیزد ، که هر که باهوا آشنا بُود ، از خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - جَدَا بُود . و هر که از هوا بریده باشد ، با خداوند آرمیده باشد . پس هَمَّه خَلْقِ تویی اندر حق تو . چون از خود اعراض کردی ، از { ما ۱۴۶ } همه اعراض کردی ، کس که از خَلْقِ اِعْرَاضْ کند و به ۱ . خود اقبال کند . این چنان باشد که همه خَلْقِ اندر آن چه هستند ، به حُکْمِ تقدیر راستند . ترا کار با توافتاده است .

و بنای استقامت ظاهر و باطن مر طالب را بر دو چیز است : یکی از آن شناختنی ، و دیگر گردنی . آن چه شناختنی است ، رؤیتِ تقدیر حق است از خیر و شر ، که اندر کُلِّ مَلَك ، هیچ متحرک ساکن نشود ، و هیچ ساکن متحرک نگردد ، الا به حرکتی که

۱- ما ، مو : که می گفت .

۱و ۲- ما : ابراهیم ادهم گفت خداوند را یار خوددار و خلق را بجای خود گذار .

۳- ما ، تولی به حق تعالی

۴- صَحَّتْ اِقْبَالِ به حق ، ما ، مو : از آنچه صحبت .

۵- ما ، مو : اندر گزاردن فرمان .

۶- ما ، مو : مَحَبَّتْ بُود .

۷- ما ، مو : از خدای جَدَا بُود .

۸- ما : چون خود از خود .

۹- مو : از جمله خلق اعراض کردی .

۱۰- ما ، مو : این جفا باشد از بهر آنکه (ما : از هر آنکه) همه خلق در آن ، ما : تقدیر استند .

۱۲- ما : شناختنی است .

خداوند - تعالی - { ۱۳. ژ } اندر وی بیافریند ، و سکونتی که خداوند - تعالی - اندر وی بنهد . و آن چه کردنی است ، گزارد فرمان است ، و صحت معاملت ، و حفظ تکلیف است . و به هیچ حال تقدیر وی مر ترک فرمان را حجت نگردهد . پس اعراض از خلق درست نیاید ، تا از خود اعراض نباشد ، چون از خود اعراض کردی ، خلق همه می بیاید مر ۵ حصول مراد حق را . و چون به حق - تعالی - اقبال کردی ، تو می بیایی مر اقامت امر او را . پس با خلق آرمیدن { مو ۱۶۳ } روی نیست . و اگر بدون حق با چیزی بخواهی آرمید ، باری با غیر آرام ، که آرام با غیر ، رؤیت توحید بود . و آرام با خود ، اثبات تعطیل . و از آن بود که شیخ ابوالحسن سأل به - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گفتی مرید را : « در حکم گریه یی بودن بهتر از آن چه اندر حکم خود . » از آن چه صحبت ۱ . با غیر ، از برای خدای بود . و صحبت با خود از برای پروردن هوا بود . و اندر این معنی سخن بیاید اندر این کتاب به جایگاه خود - انشاء الله تعالی - .

و اندر حکایات یافتیم که : ابراهیم ادهم گفته است که : « چون به بادیه رسیدم ، پیری بیامد و مرا گفت : « یا ابراهیم ! می دانی که این چه جای است که تو بی زاد و راحله می روی ؟ » گفتا : « من دانستم که { ما ۱۴۷ } او شیطان است . ۱۵ چهار دانگ سیم با من بود ، که اندر کوفه زنبیلی فروخته بودم . از جیب برآوردم و بینداختم . و نذر کردم که به هر میل چهار صد رکعت نماز کنم . چهار سال اندر بادیه بماندم . و خداوند - تعالی - به وقت حاجت ، بی تکلف روزی می رسانید . و اندر آن میان خضر پیغامبر را - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى نَبِيِّنَا وَ عَلَیْهِ - با من صحبت افتاد ،

۱- ما ، مو : خداوند اندر وی آفریند (مو : آفریده) ما ، مو : خداوند اندر .

۲- ما ، مو : وی نهد ما ، مو : گزاردن فرمان حق .

۳ و ۲- ما ، مو : تکلیف و به هیچ . ۴- ما ، مو : خلق هم می نیاید .

۵ و ۶- ما ، مو : مر اقامت امر حق را . ۶- ما : حق بدون چیزی .

۸- ما ، مو : ... سأل به گفت مریدی را . ۹- ما ، مو : بهتر از آنکه اندر .

۱۰- ما ، مو : هوا و اندرین . ۱۱- ما ، مو : و اندر حکایات ابراهیم ادهم است که چون به بادیه پرسیدم .

۱۴- ما ، مو : گفت دانستم که آن شیطان است . ۱۵- ما ، مو : زنبیل فروخته بودم آن از .

۱۶- ما ، مو : و شرط کردم که ما : نماز گزارم . ۱۷- مو : خداوند تعالی بوقت بی تکلف .

۱۸- مو : اندر آن میانه خضر را ما ، مو : با من صحبت کرد .

و نام بزرگ خداوند - تعالی - مرا پیاموخت . آنگاه دلم به یکبار از غیر فارغ شد . «
و وی را مناقب بسیار است . و بالله التوفیق .

{ ۱۱ . بشر بن الحارث الحافی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ سَرِيرٌ مَعْرِفَتٌ ، و تاجِ أَهْلِ مَعَامَلَتٍ ، بشر بن الحارث الحافی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ،
۵ اندر مُجَاهَدَتِ شَانِی کبیر داشت ، و اندر مَعَامَلَتِ حَظِّی تمام . صحبتِ فَضیل بن
عیاض دریافته بود ، { ژ ۱۳۱ } و مریدِ خالِ خود بود : علی بن خشرم . به عِلْمِ اَصُول و
فُرُوع ، عالم بود . { مو ۱۶۴ }

و ابتدای توبه وی آن بود که روزی مست می آمد . اندر میان راه ، کاغذ
پاره یی یافت . مر آن را به تعظیم بر گرفت . بر آن نوشته بود که : « بِسْمِ اللَّهِ
۱ . الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » آن را مَعَطَّر کرد و به جایی پاک بنهاد . آن شب مر خداوند -
تعالی - را به خواب دید که وی را گفت : « یا بَشْرُ ! طَیِّبَتِ اسْمِی ،
فَبِعِزَّتِی لِأَطِیْبَنِ اسْمِکَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ . » : « نام مرا خوشبوی گردانیدی .
به عِزَّتِ من که نام ترا خوشبوی گردانم اندر دنیا و آخرت . » تا کس نام تو نشنود
الّا که راحتی به جان وی آید . آنگاه توبه کرد و طریق زهد بردست گرفت . و از شدتِ
۱۵ غلبه اندر مُشَاهَدَتِ حَقِّ - تعالی - هیچ چیز اندر پای نکرد . از وی عِلَّتِ آن بپرسیدند .
گفت : « زمین بساط وی است و من روا ندارم که بساط وی سپرم ، و میان پای

۱ - ما : و مرا نام ما ، مو : خداوند پیاموخت . ۳ - ما : ذکر بشر بن حافی رحمة الله .

۴ - ما : ... الحافی رحمة الله .

۵ - ما ، مو : در مجاهده شان عظیم و درجه کبیر و برهانی ، مو : نصیبی کامل صحبت فضیل یافته بود .

۶ - ما ، مو : علی بن خشرم و به علم فروع و اصول .

۷ - ما ، مو : روزی مست می رفت . ۹ - ما ، مو : آنرا بتعظیم .

۱۰ - ما ، مو : مر آنرا مَعَطَّر ما : و آن شب . ۱۱ - ما ، مو : دید بخواب که ..

۱۳ - مو : که ترا خوشبوی گردانم . ۱۴ - ما ، مو : به دل وی اندر آید .

۱۵ - ما ، مو : هرگز هیچ چیز .

۱۶ - مو : که بساط سپرم .

من و زمین واسطه باشد . » و این { ما ۱۴۸ } از غرایب معاملت وی است که اندر جمع همت وی به حق ، پای افزار ، حجاب وی آمد .
و از وی می آید که گفت : « مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً فِي الدُّنْيَا شَرِيفاً فِي الْآخِرَةِ فَلْيَجْتَنِبْ ثَلَاثاً : لَا يَسْأَلْ أَحَداً حَاجَةً وَلَا يَذْكُرْ أَحَداً بِسَوْءٍ ۝ وَلَا يَجِبْ أَحَداً إِلَى طَعَامِهِ . » : « هر که خواهد که اندر دنیا عزیز باشد ، و اندر آخرت شریف ، گو از سه چیز پرهیز : از مخلوقات حاجت مخواه ، و کس را بد مگوی ، و به مهمانی کس مرو . »

اما هر که به خداوند - تعالی - راه داند ، آرز خلق حاجت نخواهد ، که حاجت به خلق دلیل بی معرفتی بود ، که اگر به قاضی الحاجات عالمستی ، از چون خویشتنی ۱ . { مو ۱۶۵ } حاجت نخواهدی . « اسْتِعَانَةُ الْمَخْلُوقِ إِلَى الْمَخْلُوقِ كَأَسْتِعَانَةِ الْمَسْجُونِ إِلَى الْمَسْجُونِ . » و اما هر که کسی را بد گوید آن تصرف است که اندر حکم خدای - { ژ ۱۳۲ } تعالی - می کند . از آن چه آن کس و فعل وی آفریده خدای است - عز و جل - ، آفریده وی را بر که رد می کنی . و آن که فعل را عیب کند ، فاعل را عیب کرده باشد ، به جز آن که وی فرموده است که کفار را ۱۵ بر موافقت من ذم کنید .

اما آن چه گفت از نان خلق پرهیزید ، که رازق خدای است - جل جلاله - اگر مخلوق را سبب روزی تو گرداند . او را مبین . و بدان که آن روزی تو است که خدای - تعالی - به تو

۱- مو : و زمین و بساط وی مو : از غرایب معاملات .

۲- ما : پای افزاری حجاب . ۳- ما : و شریفاً .

۴- ما : و لا يقول احداً . ۶- مو : پس گواز مو : و از مخلوقات .

۷- ما ، مو : مهمانی کس مشو . ۸- ما : و از خلق حاجت .

۹- مو : بود اگر به .

۱۰- ما : حاجت نخواستی لأن استعانة ، مو : حاجت نخواهد .

۱۱- ما ، مو : من المسجون و اما هر کسی را مو : تصرفی است .

۱۱ و ۱۲- ما ، مو : خدای میکند . ۱۲ و ۱۳- ما ، مو : آفریده خدای است و آفریده وی را هر که رد

میکند . ۱۳- ما : عیب کرده باشد . ۱۴- ما : عیب کرده بجز ما ، مو : که وی کفار را بر موافقت .

۱۶- ما ، مو : از طعام خلق پرهیزید از آنچه ما ، مو : جل تعالی .

۱۷- ما : و بدان که روزی تست .

رسانید نه از آن وی . و اگر او پندارد که از آن وی است و بدان بر تو مَنّت نهد ، وی را اجابت مَکْن ، که اندر روزی ، کس را بر کس مَنّت نیست . البتّه از آن که به نزدیکِ أَهْلِ سَنّت و جماعت ، روزی غذا است ، و به نزدیکِ مُعْتَزِّلَه ، مَلِک . و خَلْق را به اغذیه ، خدای پرورد نه مَخْلُوق . و { ما ۱۴۹ } مَجَازِ این قول را وجهی ۵ دیگر است . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

{ ۱۲ . ابو یزید طیفور بن عیسی البَسْطامی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ فَلَکِ مَعْرِفَتٌ ، و مَلِکِ مَحَبَّتٌ ، أَبُو یزید طیفور بن عیسی البَسْطامی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - از أَجَلَهُ مَشَایِخ بُود ، و حالش اکبر جمله بود ، شانش اعظم ایشان بود ، تا حَدّی که جَنید گفت - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - : « أَبُو یزید مَنَا بِمَنْزِلَةِ ۱ . جِبْرِئِلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ . » : « ابو یزید اندر میان ما چون جبرئیل است از ملائکه . » و جَدّ او مَجُوسِ بوده بود ، و از بزرگان بسطام یکی پدر او بود . { مو ۱۶۶ } و اورا روایات عالی است اندر احادیث پیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - . و از این ده امام معروف مر تصوّف را یکی وی بوده است و هیچ کس را پیش از وی اندر حقایق این عِلْم ، چندان استنباط نبوده است که وی را . و اندر همه احوال مَحَبِّ الْعِلْمِ و ۱۵ مَعْظَمِ الشَّرِيعَةِ بوده است . به حُکْمِ آن که گویند : گروهی مر مَدَدِ الْحَادِ خود را موضوعی بروی بندند و اندر ابتدا روزگارش مَبْنِی بر مُجَاهَدَت و برزش مَعَامَلَت بوده است .

۱ - ما : و اگر پندار ما : و بران بر تو مَنّت نهد اورا . ۴ - ما : خدای تعالی پرورد ما : وجه دیگر .

۵ - ما : « بِالصَّوَابِ » ندارد . ۶ - ما : ذکر ابو یزید بسطامی رحمة الله . ۷ - ما ، مو : و فَلَکِ مَحَبَّت .

۸ - ما : رحمة الله علیه از جمله مشایخ ما ، مو : و شانش اعظم بود .

۹ - ما : جنید گفت أَبُو یزید مَنَا ما : جبرئیل علیه السلام . ۱۰ - ما : مِنَ الْمَلَائِكَةِ جِبْرِئِل .

۱۰ و ۱۱ - ما ، مو : و جَدّ وی مَجُوسِ بود . ۱۱ - ما ، مو : پدر وی بود .

۱۲ - مو : روایات بسیار عالی اندر احادیث پیغمبر . ۱۳ - ما ، مو : یکی وی است .

۱۴ - ما ، مو : نبود که وی را .

۱۵ - ما ، مو : الشَّرِيعَةُ بود بخلاف آنکه گروهی برای مدد (مو : مِنْ رَا بَرای مدتی) .

۱۶ - ما ، مو : و از ابتداء روزگارش ما ، مو : و پرورش مَعَامَلَت .

و از وی می آید که گفت: «عَمَلْتُ فِي الْمَجَاهِدَةِ ثَلَاثِينَ { ۱۳۳ } سَنَةً ، فَمَا وَجَدْتُ شَيْئًا أَشَدَّ عَلَى مِنَ الْعِلْمِ وَ مُتَابَعَتِهِ وَلَوْ لَا اخْتِلَافُ الْعُلَمَاءِ لَبَقِيتُ وَ اخْتِلَافُ الْعُلَمَاءِ رَحْمَةٌ أَلَا فِي تَجْرِيدِ التَّوْحِيدِ . » : « سى سال مجاهدت کردم ، هیچ چیز نیافتم که بر من سختتر از علم و متابعت آن بودی . و اگر ۵ اختلاف علما نبودى، من از همه چیزها باز ماندمى، و حق دین نتوانستمى گزارد . و اختلاف علما رحمت است به جز اندر تجرید توحید . » و { ما : ۱۵۰ } به حقیقت چنین است که طبع به جهل مایل تر باشد از آن چه به علم و به جهل بسیار کار توان کرد بى رنج . و به علم يك قدم بى رنج نتوان نهاد . و صراط شریعت بسیار باریکتر و پر خطرتر از صراط آن جهانی . پس باید که اندر همه احوال ها چنان باشی . ۱ . که اگر از احوال رفیع و مقامات خطیر بازمائی و بیفتی ، اندر میدان شریعت افتی . و اگر همه از تو بشود ، باید که معاملت { مو ۱۶۷ } با تو بماند، که اعظم آفات مرئید را ترك معاملت بود . و همه دعاوى مدعیان اندر برزش شریعت متلاشی بود و همه ارباب لسان در برابر آن برهنه گردند . و از وی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - می آید که گفت : « الْجَنَّةُ لَا خَطَرَ لَهَا عِنْدَ ۱۵ أَهْلِ الْمَحَبَّةِ ، وَ أَهْلُ الْمَحَبَّةِ مَحْجُوبُونَ بِمَحَبَّتِهِمْ . » : « بهشت را خطری نیست به نزدیک اهل محبت ، و اهل محبت باز مانده اند و اندر پوشش اند از محبوب . یعنی بهشت

۲- مو : لتعبیت .

۳- ما ، مو : گفت من سى سال .

۳ و ۴- ما : چیز نیافتم .

۴- ما ، مو : سخت تر از علم و متابعت آن بود .

۵- ما : نتوانستى گزارد .

۷- ما : مایل تر بود ، ما ، مو : کار بى رنج بتوان کرد .

۹- ما ، مو : آن جهانست ، ما ، مو : احوال چنان باشی .

۱۰- ما ، مو : باز غمانی و اگر بیفتی باری اندر میان شریعت افتی که اگر از تو همه .

۱۲- ما ، مو : ورزش شریعت ، ما ، مو : اندر برابر .

۱۴- ما : و می آید از وی که .

۱۵- ما ، مو : بهشت را خطر نیست .

۱۶- مو : در پوستش اند .

مخلوق است اگرچه بزرگ است، و مَحَبَّتِ وی صِفَتِ وی است نا مخلوق. و هر که از نامخلوق به مخلوق بازماند، بی خطر بود. پس مخلوق به نزدیکِ دوستان خطر ندارد، و دوستان به دوستی محجوبند. از آن چه وجود دوستی، دویی اقتضا کند. و اندر اصلِ توحید دویی صورت نگیرد. و راه دوستان از وَحْدَانِیَّت به وَحْدَانِیَّت بود. و ۵ اندر راه دوستی، عَلَتْ دوستی آید، و آفتِ آن که اندر دوستی مَریدی و مَرادی باید. یا مَرید، حق، مَراد، بنده. و یا مَراد، حق، مَرید، بنده. اگر مَرید، حق بود، و { ۱۳۴ } مَراد، بنده. هستی بنده ثابت بود اندر مَراد حق. و اگر مَرید، بنده، و مَراد، حق. و طَلَب و ارادتِ مخلوق را بدو راه نیست. مانند اینجا آفتِ هَسْتِی مَحَبَّت به { ما ۱۵۱ } هر دو حال. پس فنای مَحَبَّتِ اندر بقای مَحَبَّت، ۱. دَرَسْت و تمام تر از آن که قیامش به بقای مَحَبَّت.

و از وی می آید - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - که گفت: « یک بار به مَکّه شدم. خانه مَفْرَد دیدم. » گفتم: « حج قبول نیست، { مو ۱۶۸ } که من سنگ ها از این جنس بسیار دیده ام. » بار دیگر برفتم: خانه دیدم، و خداوند خانه دیدم. گفتم که: « هنوز حقیقتِ توحید نیست. » بارِ سدیگر برفتم، هَمّه خداوند خانه دیدم، و ۱۵ خانه نه. به سِرِّم فرو خواندند: « یا با یزید! اگر خود را ندیده ای و همه عالم را بدیده ای، مَشْرُکِ نَبودی. و چون همه عالم نبینی، و خود را بینی، مَشْرُکِ باشی. » آنگاه توبه کردم، و از دیدن هستی خود، نیز توبه کردم. و این حکایتی لطیف است اندر صِحَّتِ حالِ وی. و نشانی خوب مر اربابِ احوال را. و اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ.

- ۲- ما، مو: باز ماند و بی قدر بود. ۳- ما، مو: به دوستی محجوب اند.
 ۶- ما: و یا مراد حق و مرید. ۸ و ۹- ما، مو: آفت هستی اندر مَحَبَّت.
 ۹- مو: پس فنای مَحَبَّتِ اندر بقای مَحَبَّتِ تمام تر. ۱۰- ما: که فنایش.
 ۱۱- ما، مو: رحمة الله علیه که گفت. ۱۲- ما، مو: گفتم که حج مقبول نیست.
 ۱۳ و ۱۴- ما: گفتم هنوز. ۱۴- ما، مو: بار سیوم باز رفتم هم خداوند.
 ۱۵- ما، مو: و خانه ندیدم به من ندا آمد که یا با یزید اگر خود را ندیدی و همه عالم را بدیدی.
 ۱۶- ما: عالم را بینی.
 ۱۷- ما، مو: توبه کردم و از توبه نیز توبه کردم و این حکایت لطیف است.
 ۱۸- ما، مو: و نشان خوب ما، مو: « بالصَّوَابِ » ندارد.

{ ۱۳. أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَارِثُ بْنُ أَسَدٍ الْحَاسِبِيُّ . رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . }

وَمِنْهُمْ إِمَامُ فُتُونٍ ، وَ جَاسُوسُ ظُنُونٍ ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَارِثُ بْنُ أَسَدٍ الْحَاسِبِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، عَالِمٌ بُوَدَ بِهِ أَصُولُ وَ فُرُوعُ . وَ هُمَا أَهْلُ عِلْمٍ رَا تَوَلَّى وَ اقْتَدَا دِرُوقَتِ وِی به وِی بُودَ . کتَابِی کُودِه اَسْت رَغَائِبِ نَام اَنْدَرِ أَصُولِ تَصَوَّفَ . ۵ و به جَز آن وِی رَا تَصَانِیْفِ بَسِیَارِ اَسْت اَنْدَرِ هَر فَنِّ . عَالِی حَال و بَزْرَگِ هِمَّتِ بُودَ . و اَنْدَرِ وَقْتِ خُودِ شَیْخِ الْمَشَائِخِ بَغْدَادِ بُودَ .

از وِی رَوَايَتِ آرَنَدَ کِهَ کَفَتَ : « اَلْعِلْمُ بِحَرَکَاتِ الْقُلُوبِ فِی مَطَالَعَةِ الْغُیُوبِ ، اَشْرَفُ مِنَ الْعَمَلِ بِحَرَکَاتِ الْجَوَارِحِ . » : « اَنْ کَسْ کِهَ به حَرَکَاتِ دِلِ اَنْدَرِ مَحَلِّ غَیْبِ ، عَالِمٌ بُودَ ، بَهْتَرُ از اَنْ کِهَ به حَرَکَاتِ جَوَارِحِ عَامِلٌ بُودَ . » مرادِ اَنْدَرِ اِنْ اَنْ

۱ . اَسْت کِهَ عِلْمِ ، مَحَلِّ کِمَالِ اَسْت ، وَ جَهْلِ ، مَحَلِّ طَلَبِ . وَ عِلْمِ اَنْدَرِ پِیْشْگَاهِ بَهْتَرِ از اَنْ کِهَ جَهْلِ بَرِ دَرْگَاهِ . کِهَ عِلْمِ مُرَدِّ رَا به دَرَجَةِ کِمَالِ رِسانَدَ ، وَ جَهْلِ { مآ ۱۵۲ } از دَرْگَاهِ اَنْدَرِ نَگْذَرَانَدَ . وَ به حَقِیْقَتِ عِلْمِ بَزْرَکْتَرِ از { رُ ۱۳۵ } عَمَلِ بُودَ از اَنْ کِهَ { مَو ۱۶۹ } خُداوَنَدَ - تَعَالٰی - رَا به عِلْمِ تَوَانِ شِناخْتِ وَ به عَمَلِ اَنْدَرِ نَتَوَانِ یَافَتِ . وَ اِکْرَ به عَمَلِ بِی عِلْمِ بَدُو رَا هَ بَاشْدِی ، نَصَارِی رَا وَ رَهْبَانانِ رَا اَنْدَرِ شِدَّتِ اجْتِهَادِ شَانِ ۱۵ اَنْدَرِ مَشَاهِدِهِ اَنْدِی . وَ مُؤْمِنانِ عَاصِی اَنْدَرِ مُغَائِبِهِ . پَسِ عَمَلِ صِفَتِ بِنْدِهِ اَسْت . وَ عِلْمِ صِفَتِ خُداوَنَدَ - تَعَالٰی - . وَ بَعْضِی از رَاوِیانِ اِینِ قَوْلِ رَا غَلَطِی افْتادِهِ اَسْت ، وَ

۱ - ذِکْرِ اِبُو عَبْدِ اللَّهِ حَارِثِ الْحَاسِبِی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ .

۳ - مآ : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ عَالِمٌ بُودَ مآ ، مَو : وَ مَرْجِعِ هُمَا أَهْلُ عَالَمِ رَا اَنْدَرِ وَقْتِ وِی اقْتَدَا بَدُو بُودَ .

۴ - مآ : وِی خُودِ به وِی وَ کتَابِی کُودِه غَائِبِ نَام . ۷ - مَو : وَ از وِی .

۸ - مآ ، مَو : اَنْ کِهَ به حَرَکَاتِ .

۹ - مآ : جَوَارِحِ عَالَمِ بُودَ وَ مَرادِ . ۱۰ - مَو : وَ جَهْدِ مَحَلِّ طَلَبِ .

۱۱ - مَو : وَ جَهْدِ از دَرْگَاهِ . ۱۲ - مآ : اَنْدَرِ نَگْذَرَانَدَ .

۱۲ وَ ۱۳ - مآ ، مَو : از اَنجِه خُداوَنَدَ عَزَّ وَ جَلَّ رَا .

۱۳ وَ ۱۴ - مآ : وَ اِکْرَ عَمَلِ بِی عِلْمِ رَا بَدُو رَا هَ بَاشْدِ نَصَارِی وَ رَهْبَانانِ اَنْدَرِ .

۱۵ - مآ : اَنْدَرِ مَشَاهِدِهِ اَیْدِی ، مَو : اَیْدِی مآ : اَنْدَرِ مَعَانِیَه .

۱۶ - مآ ، مَو : خُداوَنَدَ وَ بَعْضِی .

هر دو عمل را روایت کنند و گویند : « الْعَمَلُ بِحَرَكَاتِ الْقُلُوبِ أَشْرَفُ مِنْ الْعَمَلِ بِحَرَكَاتِ الْجَوَارِحِ . » و این محال است که عمل بنده به حرکات دل تعلق نکند . و اگر بدین فکر و مراقبت ، احوال باطن می خواهد ، این خود بدیع نباشد که پیغامبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ ۵ سِتِينَ سَنَةً . » و به حقیقت اعمال سر ، فاضلتر از اعمال جوارح ، و تأثیر اعمال باطن ، تمامتر از تأثیر اعمال ظاهر . و از آن بود که گفتند : « نَوْمُ الْعَالَمِ عِبَادَةٌ وَ سَهَرُ الْجَاهِلِ مَعْصِيَةٌ . » : « خواب عالم عبادت بود و بیداری جاهل معصیت . » از آن چه اندر خواب و بیداری ، سرش مغلوب باشد ، و چون سر مغلوب گردد ، تن نیز مغلوب گردد . پس سر مغلوب به غلبه حق ، بهتر از نفس غالب به حرکات ظاهر و مجاهدت .

۱ . و از وی - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - می آید که روزی درویشی را گفت : « كُنْ لِلَّهِ وَ إِلَّا فَلَا تَكُنْ . » : « خداوند را - تعالی - باش و اگر نه خود مباش . » یعنی به حق باقی باش ، یا از وجود خود فانی . یعنی به صفات مجتمع باش ، یا به فقر { ما ۱۵۳ } متفرق . به حق باقی باش ، { مو . ۱۷۰ } یا از خود فانی . یا بدان صفت باش که حق - تعالی - گوید : « أَسْجُدُوا لِأَدَمَ ! » و یا بدان صفت ۱۵ باش که : « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً . » اگر خود را باشی به اختیار خود ، قیامت به خود بود ، و اگر نباشی به اختیار خود ، قیامت به حق بود . و این معنی لطیف است . وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

۱ - ما : به روایت کنند . ۲ - ما ، مو : تعلق نگیرد .

۳ - ما ، مو : بدین معنی فکر و مراقبه ، ما ، مو : باطن را می خواهد .

۵ - ما ، مو : و تأثیر است افعال باطن اندر حقیقت تمامتر . ۷ - مو : از « خواب » تا « معصیت » ندارد .

۸ - ما ، مو : سرش مغلوب حق باشد و چون سر مغلوب بود تن نیز (مو : دین) مغلوب بود .

۹ - ما : به غلبه حال حق از نفس غالب بر حرکات ظاهر و مجاهده .

۱۰ - ما ، مو : و از وی می آید که ما : درویش را . ۱۱ - ما ، مو : خداوند را باش و گرنه خود .

۱۲ - ما ، مو : خود فانی باش . ۱۳ - ما ، مو : متفرق و به حق باقی و یا از .

۱۴ - ما ، مو : که حق گوید . ۱۵ - ما : اگر تو حق را باشی .

۱۶ - ما : اگر نباشی باختیار . ۱۷ - ما ، مو : « بالصواب » ندارد .

{ ۱۴ - ابو سلیمان داوود بن نصیر الطائی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ ، امام مَعْرِض از خَلْق و از طَلَب ریاست ، و بریده از خَلْق به عَزَلَتْ { ۱۳۶ } و قِنَاعَتْ ، ابو سلیمان داوود بن نصیر الطائی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از کِبَرایِ مَشَایخ ، و ساداتِ اَهْلِ تَصَوُّف بود . و اندر زمانه خود بی نظیر . شاگردِ امامِ اَعْظَم اَبی ۵ حنیفه بود - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . و از اقْرانِ فَضیل و ابراهیم اَدَهْم و غیر ایشان بود . و اندر این طریقت مرید حبیبِ راعی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . اندر جمله علوم حَظِّی وافر داشت ، و به درجه اَعْلٰی بود ، و اندر فقه ، فقیه الفقهاء بود . عَزَلَتْ اختیار کرد ، و از طریق ریاست و دُنْیا اِعْرَاض کرد ، و طریق زُهْد و تَقْوٰی بر دست گرفت . و وی را مناقب بسیار است و فضایل مَذْکُور ، که به معاملات عالم بود ، و اندر حقایق کامل .

۱۰ . از وی می آید که گفت مر مریدی را از مریدان خود : « اِنْ اَرَدْتَ السَّلَامَةَ سَلِّمْ عَلٰی الدُّنْیَا ، وَ اِنْ اَرَدْتَ الْکَرَامَةَ کَبِّرْ عَلٰی الْاٰخِرَةِ . » : « ای پسر اگر سلامت خواهی ، دُنْیا را وداع غیبت کن ، و اگر کرامت خواهی ، بر آخرت تکبیر کن . » یعنی این هر دو مَحَلّ حِجابند ، و همه فراغت ها اندر این دو چیز بسته است . هر که خواهد که به تن فارغ شود { ۱۵۴ } ، گُو از دُنْیا اِعْرَاض کن . و هر که خواهد که به دل فارغ شود ، گُو ارادت ۱۵ عَقَبی از دل بپرداز.

۱ - ما : بریده از خلق .

۳ - ما ، مو : « و قِنَاعَتْ » ندارد . ما : رحمة الله علیه .

۴ - ما ، مو : امام اَبی حنیفه .

۶ - ما ، مو : و اندر طریقت مرید حبیبِ الرَّاعی و اندر جمله علوم حظّ وافر .

۸ - ما ، مو : و از ریاست اعراض کرد . مو : به دست گرفت و برا مناقب .

۱۰ - ما ، مو : و از وی می آید .

۱۱ - مو : گفت ای پسر .

۱۲ - مو : وداع غیبت کن ، ما ، مو : تکبیر مرگ کن یعنی هر دو .

۱۳ - ما ، مو : و فراغت اندر دو چیز .

۱۵ - ما ، مو : از دل بیرون کن .

و اندر حکایت مشهور است که پیوسته وی اختلاط با مُحَمَّد بنِ الْحَسَن داشتی ، و أَبُو یُوسُفُ الْقَاضِی به نزدیک خود نگذاشتی . از وی پرسیدند که : « این هر دو اندر عِلْم بزرگند . چرا یکی را عزیز داری ؟ و یکی را پیش خود نگذاری ؟ » گفت : « از آن چه مُحَمَّد بنِ الْحَسَن از سِرِ دُنْیَا و نِعْمَتِ بَسِیَار به عِلْم آمده است . و عِلْم سَبَبِ عِزِّ دین و ذَلِّ دُنْیای وی است . و أَبُو یُوسُفُ از سِرِ ذَلِّ و درویشی به عِلْم آمده است . و عِلْم را سَبَبِ جاه و جَمال و عِزِّ خود گردانیده . پس مُحَمَّد نه چون وی باشد . »

و از مَعْرُوفِ کَرخی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - روایت کنند که : « هیچ کس ندیدم که دنیا را اندر چشم وی ، خَطَر کمتر از آن بُود که داوود طائی را ، که همه دُنْیَا را و اهل او {۱۳۷} به نزدیک وی به پَر پشه یی مقدار نبُود . و اندر فقرا به چشم کمال نگریستی ، ۱ . اگرچه پُرآفت بودندی . و وی را مناقب بسیار است . واللّه اعلم . »

{ ۱۵ - أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ سَرِي بْنِ الْمُغْلَسِ السَّقَطِي - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - . }

و مِنْهُمْ : شیخ اهل حقایق ، و منقطع از جمله علایق ، ابو الحسن سَرِی بنِ الْمُغْلَسِ السَّقَطِی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - خال جنید بُود . و عالم به جمله علوم ، و اندر تَصَوُّف ، اورا ۱۵ شانی عظیم است . و ابتدا کسی که اندر ترتیب مقامات و بَسْطِ احوال خوض کرد ، وی بود - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ . و بیشتر از مشایخ عراق مریدان وی اند . و وی { مو ۱۷۲ } حبیب راعی

۱ - ما : حکایات مو : وی پیوسته اختلاط . ۲ - مو : القاضی را به مو : او را گفتند که این .

۳ - ما ، مو : بزرگ اند ما ، مو : یکی را اندر پیش . ۴ - ما : و نعمت و دنیائی بسیار .

۵ - ما : دنیائی وی است مو : و ابو یوسف القاضی از سِرِ درویشی و ذَلِّ .

۶ - ما ، مو : و عِزِّ و جاه خود گردانیده است .

۷ - مو : رضی الله عنه روایت کند که گفت هیچ .

۸ - مو : داوود طائی رضی الله عنه ، ما : رحمة الله عليه ما ، مو : و اهل آثرا .

۹ - ما ، مو : هیچ مقداری نبود . ۹ و ۱۰ - ما : برآفت بودندی وی را .

۱۰ - ما : « واللّه اعلم » ندارد . ۱۳ و ۱۴ - ما : مغلس السقَطِی ، مو : معین السقَطِی رضی الله عنه .

۱۵ و ۱۶ - مو : احوال خوض کرده وی بود رضی الله عنه و بیشتری (مو : بیشتری از) .

را دیده بود. و با وی صحبت داشته، و مرید معروفِ گرخی بود. اندر بازار بغداد، { ما ۱۵۵ } سقط فروشی کردی. چون بازار بغداد بسوخت، وی را گفتند: « دوکانت بسوخت! » گفت: « من فارغ شدم از بند آن! » چون نگاه کردند، دوکان وی نسوخته بود، و از چهار سوی آن همه دوکان ها بسوخته. چون آن چنان بدید، هر چه داشت به درویشان داد، و طریق تصوف اختیار کرد. وی را پرسیدند که: « ابتدای حالت چگونه بود؟ » گفت: « حبیب راعی، روزی به دوکان من برگذشت. من شکسته بی قرا وی دادم که به درویشان ده. » مرا گفت: « خیرک الله! از آن روز که این نکته، به گوش من رسید، نیز از من فلاح دنیایی برخاست. » و از وی می آید که گفت: « اَللّٰهُمَّ مَهْمَا عَذَّبْتَنِيْ بِهٖ بِشْیْءٍ فَلَا تُعَذِّبْنِيْ بِذٰلِکَ . ۱ . الْحِجَاب . » : « بار خدایا! اگر مرا به چیزی عذاب کنی به ذلّ حجابم عذاب مکن. » از آن که چون محجوب نباشم، از تو عذاب و بلا، به ذکر و مشاهدت تو بر من آسان بود. و چون از تو محجوب باشم، نعیم آبدی تو هلاک من باشد به ذلّ حجاب تو پس بلایی که اندر مشاهدت مبلی بود، بلا نبود. بلا نعمت بود، که اندر حجاب مبلی بود، که اندر دوزخ هیچ بلاسخر از حجاب نیست، { ژ ۱۳۸ } که اگر اندر دوزخ، اهل دوزخ، به خدای - ۱۵ تعالی - مکاشفندی. هرگز مؤمنان عاصی را از بهشت یاد نیامدی، که دیدار حق - عز اسمّه - جان را { مو ۱۷۳ } چندان مسرت دهد که از عذاب تن و بلای کالبد یادش نیایدی، و خیر نداشتی. و اندر بهشت، هیچ نعمت کامل تر از کشف نیست که اگر آن همه نعمت، و صد چندان دیگر اندر حق ایشان محصول باشدی، { ما ۱۵۶ } و ایشان خداوند محجوب، هلاک از دلها و جان های ایشان بر آیدی.

۱ - مو: و وی اندر بازار. ۲ و ۳ - ما، مو: گفتند که دکان گفت من ...

۳ - مو: دکان وی. ۴ - ما، مو: آن همه دکانها سوخته بودند (مو: سوختند) ما، مو: آنچه داشت.

۶ و ۷ - ما، مو: گفت حبیب راعی روزی به دکان من گذشت من شکسته ای به وی دادم که بدرویشان بده.

۸ و ۹ - ما، مو: از آن روز باز که باین گوش آندعای وی بشنیدم نیز از احوال دنیا و از وی فلاح نیامد.

۹ - ما، مو: من شیء. ۱۰ - ما، مو: حجاب عذاب مکن. ۱۱ - ما، مو: از آنچه چون.

۱۲ - ما، مو: نعیم تو هلاک من بود بذلّ حجاب.

۱۳ - ما، مو: میلی بود بلا نباشد و لیکن بلا نعمتی بود که اندر حجاب میلی.

۱۴ - ما: و اندر دوزخ هیچ عقوبتی صعبتر از حجاب، مو: و اندر عقوبت و دوزخ هیچ بلا سخت تر و صعب تر از حجاب.

۱۵ - ما: مکاشف بودندی ما: عاصی را بهشت.

۱۶ و ۱۷ - ما، مو: حق عز اسمّه تعالی را چنان شادی دهد که از بلای تن و عذاب کالبد خیر نداشتی و اندر بهشت.

۱۸ - ما: کی اگر آن همه نعمت ها. ۱۹ - ما، مو: از ایشان باشندی خداوند مو: از دلهای وی و.

پس سنت بار خدای آن است که اندر همه احوال ، دل دوستان را به خود بینا دارد ، تا همه مشقت و ریاضت و بلاها به شرب آن بتواند کشید ، تا دعاشان چنین باشد که همه عذابها دوستر از حجاب تو داریم ، که چون جمال تو بر دل های ما مکشوف باشد از بلا نیندیشیم . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

۵ { ۱۶. أَبُو عَلِيٍّ شَقِيقُ بْنِ اِبْرَاهِيمَ الْاَزْدِيِّ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : سرهنگ اهلِ بَلا و بَلَوی ، و مایه زهد و تقوی ، ابو علی شقیق بن ابراهیم الازدی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - عزیز قوم و مقتدای ایشان بود ، و عالم به جُمْلَةُ عُلُومِ شَرْعِی و مُعَامَلَتِی و حقیقتی . و وی را تصانیف بسیار است اندر فنون عِلْم . و صاحبِ ابراهیم بن اَدهَم بود . و بسیاری از مشایخ را دیده بود ، و صحبتِ ایشان را دریافته .
۱ . از وی می آید که گفت - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - : « جَعَلَ اللّٰهُ اَهْلَ طَاعَتِهِ اَحْيَاءَ فِی مَمَاتِهِمْ وَ اَهْلَ الْمَعَاصِيْ اَمْوَاتًا فِی حَيَاتِهِمْ . » : « خداوند - تعالی - اهلِ طاعتِ خود را اندر حالِ مرگِ ایشان زنده گردانید . و اهلِ مَعْصِیَت را اندر زندگی مُرده . » { مو ۱۷۴ } یعنی مطیع اگرچه مرده باشد ، زنده بود ، که ملایکه بر طاعتِ وی آفرین همی کنند تا به قیامت ، و ثوابش مؤید . پس وی اندر فنای مرگ باقی بود به بقای خدا .

۱۵ همی آید که پیری به نزدیکِ وی آمد و گفت : « اَيُّهَا الشَّيْخُ ! گناه بسیار دارم ، می خواهم که توبه کنم . » وی گفت : « دیر آمدی ! » پیر گفت : « نه ! که زود آمدم . » گفت : « چرا ؟ » گفت : « هر که پیش از مرگ بیاید ، اگرچه دیر آمده باشد ، زود آمده باشد ! »

-
- ۱- ما ، مو : بار خدای تعالی . ۲- ما : مشقت و بلاها ، ما ، مو : بتواند کشید ، ما : تلاجرم در آن حال تا دعای ایشان چنین .
۳- مو : دوستتر ما : باشد از بلاها .
۴ و ۵- ما : رحمة اللّٰهُ علیه . ۸- ما ، مو : و حقیقتی بود ویرا . ۸ و ۹- ما : اندر فنون این علم (مو : این طریقت) صاحبِ ابراهیم ادهم بود رحمة اللّٰهُ علیه . ۹- ما : مشایخ دیده ما ، مو : دریافته و با ایشان صحبت کرده . ۱۰- ما ، مو : و از وی ما ، مو : گفت جَعَلَ اللّٰهُ . ۱۲- ما ، مو : حالِ مماتِ ایشان زنده گردانیده (مو : ساخته) ما ، مو : اندر حالِ زندگی مرده ساخته .
۱۳- ما ، مو : مرده بود زنده بود که ملایک بر طاعتِ وی آفرین کنند . ۱۴- ما ، مو : و ثوابش مؤید بود ما ، مو : به بقای جزا .
۱۵- ما ، مو : همی آرند که . ۱۶- ما : و میخواهم ما : که نه زود . ۱۷- ما ، مو : گفتا چرا گفت که ما : مرگ آید .

و گویند : ابتدای حال وی { ما ۱۵۷ } آن بود که : سالی اندر بلخ قحطی افتاده بود . و مردمان یکدیگر را می خوردند . و همه مسلمانان اندوهگین بودند . غلامی را دیدند که در بازار می خندید ، و طرب می کرد . مردمان گفتند : « چرا می خندی ؟ شرم نداری که همه مردمان اندر اندوه مانده اند ، و تو چندین شادی همی کنی ! ؟ » گفت : « مرا هیچ اندوه نیست که من بنده آن کسم که اورا یکی ده است ، و شغل من از دل من برداشته است ! » شقیق گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « بار خدایا ! این غلام به خواجه یی که یکی ده دارد ، چندین شادی می کند ، و تو مالک الملوكی ، و روزی ما پذیرفته ای . و ما چندین اندوه بر دل گماشته ایم . » از شغل دنیا رجوع کرد ، و طریق حق سپردن گرفت . و نیز هرگز اندوه روزی نخورد . و پیوسته گفتی که : « من شاگرد غلامی ام . و ۱ . آن چه یافتم ، بدو یافتم . » و این از وی { مو ۱۷۵ } تواضع بود . وی را مناقب بسیار است . و الله اعلم .

{ ۱۷ . ابوسلیمان عبدالرحمن بن عطیة الدارانی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و منهم : شیخ وقت خود ، و هر طریق حق را مجرد ، ابو سلیمان عبد الرحمن بن عطیة الدارانی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عزیز قوم بود ، و ریحان دل ها بود . و وی به ریاضت ۱۵ و مجاهدات صعب مخصوص است . و عالم بود به علم وقت ، و معرفت آفات نفس ، و بصیر به کمین های آن . و وی را کلام لطیف است اندر معاملات ، و حفظ قلوب ، و رعایت جوارح .

-
- ۱ - ما ، مو : و گویند که ابتدای توبه وی آن . مو : اندر بلخ قحط افتاد . ۳ و ۲ - ما ، مو : اندوهگین بودند غلامی را دیدم (مو : دید) که اندر بازار که میخندید . ۳ - ما ، مو : مسلمانان . ۴ - ما : اندر اندوه اند و تو چنین شادی میکنی . ۵ - مو : که بنده آن کسم . ۶ ، ق ، ما ، مو : که ورا یکی دیهی است خاصه و وی شغل . ۶ - مو : برداشته شقیق گفت بار خدایا . ۷ - ما ، مو : يك ديه دارد ما ، مو : مالک الملکی ما ، مو : اندر پذیرفته ای . ۸ - ما : برگماشته ایم ما : رجوع کرده . مو : حق را سپردن .
 - ۹ - ما ، مو : اندوه روزی هرگز نخورد . ۱۰ - ما : آن چه یافته ام ازو (مو : ازو) یافتم .
 - ۱۱ و ۱۰ - ما ، مو : است معروف و بالله التوفیق . ۱۳ و ۱۴ - ما : الدارانی رحمه الله علیه .
 - ۱۵ - ما ، مو : وی به ریاضات و مجاهده صعب . ۱۶ - ما : نکته های آن (مو : بصیرت های آن) .

و از وی می آید که گفت : « إِذَا غَلَبَ الرَّجَاءُ عَلَى الْخَوْفِ فَسَدَ الْوَقْتُ . » :
 « چون رجا بر خوف غالب شود ، وقت شوریده گردد . » ازیراک وقت ، رعایت حال باشد . و
 بنده تا آنگاه { ژ ۱۴۰ } راعی حال باشد ، که خوفی بردلش { ما ۱۵۸ } مستولی بود .
 چون آن برخاست ، وی تارک الرعاية گردد ، و وقتش فاسد گردد . و اگر خوف بر رجا غلبه
 ۵ کرد ، توحیدش باطل شود . از آن که غلبه خوف از ناامیدی بود ، و نومیدی از حق ،
 شرك بود . پس حفظ توحید اندر صحت رجاى بنده باشد ، و حفظ وقت اندر صحت خوف
 وی . چون هر دو برابر باشد ، توحید و وقت محفوظ شد . و بنده به حفظ توحید مؤمن
 بود ، و به حفظ وقت مطیع . و تعلق رجا به مشاهدتی صرف بود ، که اندرو جمله اعتقاد
 است . و تعلق خوف به مجاهدتی صرف ، که { مو ۱۷۶ } اندرو جمله اضطرار است . و
 ۱ . مشاهدت موارث مجاهدت باشد . و این معنی آن بود که همه امیدها از ناامیدی
 پدید آید . و هر که به کردار خود ، از فلاح خود نومید شود ، آن نومیدی وی را به
 نجات و فلاح و کرم حق - تعالی و تقدس - راه نماید ، و در انبساط بر وی بگشاید . و
 دلش را از آفات طبع بزدايد . و جمله اسرار ربّانی وی را کشف گردد .
 چنان که أحمد بن ابی الحواری - رحمه الله علیه - گوید : « اندر خلوت شبی نماز
 ۱۵ می کردم . اندران میانه مرا راحتی بسیار می بود . و دیگر روز با ابو سلیمان
 بگفتم . » گفت : « ضعیف مردی ، که ترا هنوز خلق اندر پیش است تا اندر خلأ دیگر
 گونی ، و اندر ملأ دیگر گون . »

۲- ما ، مو : شوریده شوه زیرا که وقت .

۳- ما ، مو : آنگاه که راعی حال باشد که چگونگی خوف (مو : گونه خوف) بردلش .

۳و ۴- ما ، مو : چون آن خوف برخاست . ما : الرعاية باشد ما ، مو : غلبه کند .

۵- ما ، مو : از آنچه غلبه .

۷- ما ، مو : و چون هر دو برابر باشند توحید و وقت هر دو محفوظ باشند .

۹- مو : صرف بود که .

۱۰- ما ، مو : پدیدار آید .

۱۱- مو : خود نومید شود آن ناامیدی وی را به نجات و .

۱۲- ما ، مو : و کرم حق تعالی راه .

۱۳- ما ، مو : و جمله اسباب اسرار ربّانی او را کشف شود .

۱۵- ما ، مو : و اندر آن میان مرا راحت بسیار بود مو : گفتم .

و اندر دو جهان هیچیز را آن خَطَر نیست که بنده را از حق باز تواند داشت . و چون عروسی را جلوه کنند بر سرِ خَلق ، از برای آن کنند تا همه خَلق او را ببینند ، و از دیدارِ خَلقِ مر او را زیادت { ما ۱۵۹ } عَزَّ بُوَد . اما نباید که وی به جز آن مقصود خود را ببیند که از دیدارِ غیر ، مر او را ذَلَّ بُوَد . اگر همه خَلق ، عَزَّ طَاعَتِ مَطیع ببیند ، وی را زیان ۵ ندارد . زیانِ رؤیتِ وی مر طاعتِ وی را می دارد که هلاکِ وی است . و هُوَ اَعْلَم .

{ ۱۸ . اَبُو مَحْفُوظ مَعْرُوف بن فیروز الکَرخی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : مَتَعَلَّقِ دَرگاہِ رِضا ، و پروردهٔ عَلِی بن موسی الرضا - { علیه السلام } ، اَبُو مَحْفُوظ مَعْرُوف بن فیروز الکَرخی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ . از قَدَمَا و سادات مشایخ بود . و مَعْرُوف به فِتَوَات ، { مو ۱۷۴ } و مَذْکُور به وَرَع و اِنَابَت ، و ذِکْر وی مَقْدَم بایستی ، از ۱ . این ترتیب . اما من بر موافقتِ دو پیر : یکی صاحبِ نَقْل ، و یکی صاحبِ تَصَرُّف ، اندر این محل آوردم . یکی از آن ، شیخ مَبَارِک اَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِی - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - که کتابش بر این ترتیب است . و دیگر استاد اَبُو الْقَاسِمِ الْقَشِیْرِی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - که ذِکْر وی اندر کتابش بر این جُمَلَت است ، اندر این مَوْضِع اثبات کردم . از آن چه وی استاد سَرِی سَقَطِی و مَرِیدِ داوود طائِی بوده است . و اندر ابتدا بیگانه بوده است . بَرَدَسْتُ ۱۵ عَلِی بن موسی الرضا - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - اسلام آورد . و به نزدیکِ وی سخت عزیز و ستوده بوده است . و وی را مَنَاقِب و فَضَائِل بسیار است . و اندر فِتْوَنِ عِلْم ، مَقْتَدای قوم

-
- ۱- ما ، مو : هیچ چیز را . ۲- مو : عروس را جلوه . ما ، مو : خلقِ وی را .
 - ۴- ما ، مو : او را زیان . ۵- ما ، مو : زیان ندارد و اما اگر وی حَسَن طاعتِ خود را ببیند هلاک گردد عیاذُ باللّٰه . ۷- مو : منهم : مو : درگاهِ الرضا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ ، ما : پروردهٔ عَلِی بن موسی (ز : الرضی) رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ . ۸- ما ، مو : الکَرخی رَحْمَةُ اللّٰهُ عَلَیْهِ از سادات و قَدَمَاء مشایخ بود و معروف ایشان به .
 - ۱- ما ، مو : من برای موافقتِ دو پیر مَقْدَم . ما ، مو : دیگر صاحبِ تَصَرُّف .
 - ۱۲- ما ، مو : استاد امام اَبُو الْقَاسِمِ الْقَشِیْرِی رَحْمَةُ اللّٰهُ عَلَیْهِ .
 - ۱۲ و ۱۳- ما ، مو : که اندر صدر کتابش برین جمله . ما ، مو : از آنکه وی .
 - ۱۳ و ۱۴- ما ، مو : سَرِی و مَرِیدِ داوود طائِی بود رَحْمَهُمُ اللّٰهُ . ۱۴- ما : بَرَدَسْتُ امام عَلِی ...
 - ۱۵- ما : رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُما . ما ، مو : و نزدیکِ وی . ما ، مو : ستوده بود .

بوده است.

از وی می آید که گفت : « لِّلْفَتَيَانِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ : وَفَاءٌ بِمَا خِلَافٍ ، وَ مَدْحٌ بِمَا جَوْدٌ ، وَ عَطَاءٌ بِمَا سُؤَالٌ . » : « عِلَامَتِ جَوَانِمُردان سه چیز بود : یکی وفایی بی خلاف ، و دیگر ستایشی بی جود ، و سدیگر عطایی بی سُؤَال . » اما وفای بی خلاف آن بود که اندر عَهْدِ عِبُودیت بنده ، مَخَالَفَت و مَعْصِيَت بر خود حرام دارد . و مَدْح بی جود آن بود که از کسی نیکویی { ما ۱۶۰ } ندیده باشد . وی را نیکو گوید . و عطای بی سُؤَال آن باشد که چون هستی بود اندر عطا ، تمییز نکند ، و چون حال کسی معلوم شود ، وی را سُؤَال نَفرماید . و این جمله از خَلْقِ بُود به خَلْقِ .

اما همه خَلَایق اندر این { مو ۱۷۸ } صِفَتِ عاریت اند ، و این هر سه { ژ ۱۴۲ } صِفَتِ ۱ . حَقَّ است - جَلَّ و عَلا - ، و فِعْلِ وی با بندگانش . از آن چه اندر وفا با دوستان خلاف نکند . هر چند که ایشان در وفای خود خلاف کنند . وی - جَلَّ جَلَالَهُ - به جای ایشان لُطْفِ زیادت کند . و عِلَامَتِ وفای وی آن است که در اَزَلِ بی فعل بنده ، مر او را بخواند ، و امروز به عِلَّتِ مَعْصِيَت ، وی را نراند . و مَدْحِ بی جود جز وی نکند که وی - جَلَّ جَلَالَهُ - محتاج فِعْلِ بنده نیست . و بنده را بر اندکی از کردار ثنا گوید : « لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ ۱۵ الْاَوَّلِي » . و عطای بی سُؤَال ، جزوی نتواند داد . از آن چه کریم است . حال هر يك بدانند . و مقصود هر يك بی سُؤَالِ وی حاصل کند . پس چون خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - بنده را کرامتی کند ، و وی را بزرگ گرداند ، و به قُربِ خود مخصوص کند ، و با وی این هر سه بکند . و وی به جَهْدِ به مقدار اِمکان ، مَعَامَلَتِ خود با خَلْقِ ، همین گرداند . آنگاه ورا نام

۱- ما ، مو : و از وی مو : لِفَتْوَه ثَلَاث .

۲- دا ، ژ : بِمَا سُؤَال ما : وفای بی خلاف .

۳- ما : وفا بی جود و سیوم عطائی (ژ ، دا : بی سوال) . ۶- ما : وی را ذَلْ سُؤَال نفرماید .

۹- ما ، مو : حَقَّ است عَزَّ وَ جَلَّ ما : با بندگانش و این صفت او را حقیقت است از آن که اندر وفا با دوستان خلاف نیست .

۱۰- ما ، مو : اندر وفای خود ما ، مو : و وی بجای ایشان .

۱۱- ما ، مو : بی فعل نیک بنده .

۱۲- ما ، مو : مَعْصِيَت به فعل بد وی را مو : که وی محتاج .

۱۳- ما ، مو : بر اندکی از کردار وی ثنا کند ما ، مو : « الْاَوَّلِي » ندارد .

۱۴- ما ، مو : جزوی ندهد از آنکه کریم است .

۱۵- ما ، مو : خداوند تعالی بنده را کرامت کند .

۱۶- ما ، مو : و به قُربِ خودش مخصوص کند ما ، مو : هر سه معاملت بکند .

۱۷- ما ، مو : آنگاه ویرا نام .

فَتَوَتْ دَهْنْد ، و اندر زُمَرَه فَتِيَان نامش ثبت گردانند . و این هر سه صِفَت ابراهيم پَيَغَمْبَر بُوْد - صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ - بر حقيقت ، و به جا يگاه خود اين را بياريم - اِنْشَاءَ اللّٰهِ تَعَالٰى عَزَّ وَجَلَّ - .

{ ۱۹ - أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَاتِمِ بْنِ عَنَوَانَ الْأَصَمِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

۵ و مِنْهُمْ : زَيْنِ عِبَاد ، وَ جَمَالِ اوتاد ، ابو عبد الرحمن حاتم بن عنوان الأصم - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از محتشمان بَلَخ بُوْد ، و از قَدَمای مَشَايخ خراسان ، و مَرِيد شقيق بود ، و اُسْتَادِ أَحْمَدِ خُضْرُويِه { مو ۱۷۹ } - رَحِمَهُمُ اللّٰهُ - ، و اندر جُمْلَه احوال خود ، از ابتدا تا انتها ، يَك قَدَم بِي صَدَقِ ننهاده ، { ما ۱۶۱ } تا جَنِيْد - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - گفت : « صَدِيقُ زَمَانِنَا حَاتِمُ الْأَصَمِّ . » وى را كلام عالى است اندر دقايقِ رُؤيت آفاتِ نَفْس و ۱۰ رَعُونَاتِ طَبَع ، و تَصَانِيفِ مَشْهُورِ اندر عِلْمِ مَعَامِلَات .

از وى مى آيد كه گفت : « الشَّهَوَاتُ ثَلَاثٌ : شَهْوَةٌ فِي الْأَكْلِ ، وَ شَهْوَةٌ فِي الْكَلَامِ ، وَ شَهْوَةٌ فِي النَّظَرِ . فَأَحْفَظُ الْأَكْلَ فِي الثِّقَةِ ، وَ اللَّسَانَ بِالصَّدَقِ ، { ر ۱۴۳ } وَ النَّظَرَ بِالْعِبَرَةِ . » : « شَهَوَاتُ سه است : يَكى اندر طعام ، و ديگر اندر گفتار ، و سديگر اندر دیدار . نگاه دار خورشِ خود را به باورداشت و اعتماد بر خداوند - ۵ جَلَّ جَلَالُهُ - ، و زبان را به راست گفتن ، و چشم را به عِبَرَتِ نگريستن . » پس هر كه اندر اَكْل تَوَكَّل كند ، از شَهَوَاتِ اَكْل رسته باشد . و هر كه به زبانِ صَدَقِ گويد ، از شَهَوَاتِ زبان رسته باشد . و هر كه به چشمِ راست بيند ، از شَهَوَاتِ چشم رسته باشد . و حقيقت

۱ - ما ، مو : نامش ثبت گردد . ۲ - ما ، مو : السَّلام و بر حقيقت به جا يگاه اين را بيان كنيم .

۳ - ما ، مو : « عَزَّ وَجَلَّ » ندارد . ۴ و ۵ - ما : الْأَصَمِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ .

۷ - ما : خُضْرُويِه و اندر جُمْلَه . ۸ - ما ، مو : يَكِ قَدَمِ بِرَخْلَافِ صَدَقِ ننهاده بود تا آن كه جنيد .

۱۱ - مو : و از وى كه گفت الشَّهْوَةُ ثَلَاثَةٌ . ۱۲ - ما ، مو : بِالثِّقَةِ .

۱۳ - ما : شَهَوَاتُ سه شهوت است ، ما ، مو : يَكى اندر گفتار و يَكى ديگر اندر .

۱۴ - ما : و سه ديگر اندر نظر گاه و از (مو : اندر نظر پس نگاه دار)

ما ، مو : اعتماد به خداوند و زبانرا . ۱۵ - ما : بِرِاسْتِ گفتن .

۱۷ - ما ، مو : راست دانستن بُوْد .

تَوَكَّلَ از راست دانستن آن بُوَد که وی را چون بدانستی، به روزی دادن باورداری . آنگاه به راستی دانش خود عبارت کند . آنگاه از راستی مَعْرِفَتِ خود نَظَر کند ، تا اَکَل و شَرِبَش جَز دوستی نَبُود ، و عبارتش جَز وَجَد نه ، و نَظَرش به جَز مشاهدَت نه .

پس چون راست داند ، حلال خورد ، و چون راست گوید ذکر گوید و چون راست ببیند ، ۵ وی را ببیند . از آن که جَز داده وی به اذن وی خوردن حلال نیست . { مو . ۱۸ } و جَز ذکر وی اندر هژده هزار عالم ، ذکر کَس راست نیست . و جَز اندر جمال و جلالش اندر موجودات نظاره کردن روا نیست . چون از وی گیری ، و به اذن وی خوری ، شَهْوَت نباشد . و چون از وی گویی ، و به اذن وی { ما ۱۶۲ } گویی ، شَهْوَت { ما ۱۶۲ } نباشد . و چون فِعْلِ وی بینی ، و به دستوری وی بینی ، شهوت نباشد . و باز چون به هوای خود خوری ، ۱۰ اگرچه حلال باشد ، شهوت بُوَد . و چون به هوای خود گویی ، هر چند ذکر بُوَد ، دروغ و شَهْوَت بُوَد ، و اگر به هوای خود نگری ، اگرچه استدلال کنی ، و بَال و شَهْوَت باشد . و هُوَا عِلْمٌ .

{ ۲۰ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنِ إِدْرِيسَ الشَّافِعِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

وَمِنْهُمْ : إمام مَطْلَبِيَّ ، و ابن عمِّ نَبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ، أبو عبد الله محمد بن ۱۵ { ز ۱۴۴ } إِدْرِيسَ الشَّافِعِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از بزرگان وقت بود ، و اندر جُمْلَةُ عُلُوم

۱ - ما ، مو : چون به راستی بداند و به روزی دادن باور دارد .

۳ - ما ، مو : و نظرش جَز مشاهده نه .

۵ - ما ، مو : از آنچه جَز داده وی به دستوری وی .

۷ - ما ، مو : و چون از وی گیری و به دستور (مو : دستوری) وی خوری .

۸ - ما : و به دستور وی خوری ، مو : و به دستوری و

۸ و ۹ - ما ، مو : فعلِ را (مو : ویرا) بینی و چون از وی گویی و به دستوری وی گویی .

۱۰ - ما : حلال بُوَد شهوت باشد ما : اگرچه ذکر بُوَد .

۱۱ - ما : و چون به هوای خود ما : و بَال شهوت .

۱۲ - ما : وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

۱۴ - ز : و ابن عمِّ نَبِيِّ ابو عبدالله ...

امام. و معروف بود به فتوّت و ورّع. و وی را مناقب بسیار و مشهور است و کلام عالی. ابتدا شاکرِ امام مالک بود تا به مدینه بود. چون به عراق آمد، به محمد بن الحسن اختلاف ساخت - رضی الله عنهم - . و پیوسته اندر طبعش ارادت عزّلتی می بود، و طلب می کرد تحقیق این طریقت را تا گروهی بر وی مجتمع شدند، و اقتدا ۵ بدو کردند. و احمد بن حنبل از ایشان بود. آنگاه به طلب جاه و برزّش امامت مشغول شد. و از آن باز ماند. و اندر همه احوال محمود الحِصال بود. و اندر ابتدای احوال { مو ۱۸۱ } از متصوّفه اندر دلش خشونت می بود، تا سلیم راعی را بدید و بدو تقرب کرد. و از بعد آن هر کجا رفتی، طلب کننده حقیقتی بودی.

از وی می آید که گفت: « اِذَا رَأَيْتَ الْعَالِمَ يَشْتَغِلُ بِالرَّخْصِ فَلَيْسَ يَجِبِي ۱. مِنْهُ شَيْءٌ. » : « چون عالم را بینی که به رخص و تاویلات مشغول گردد، بدان که هرگز از وی هیچ چیز نیاید. یعنی علما پیشگاه همه اصناف خلایقند. روا نباشد که کسی قدم پیش از ایشان نهد اندر هیچ معنی. و راه حق جز به احتیاط و مبالغت { ما ۱۶۳ } اندر مجاهدت نتوان رفت. و رخص: طلب کردن کار کسی باشد که از مجاهدت بگریزد، و خواهد که خود را تخفیف اختیار کند. پس رخص: طلب کردن درجّت عوام باشد تا از دایره ۱۵ شریعت بیرون نیفتد. و مجاهدت برزیدن درجّت خواص، تا ثمرات آن در سر بیابند. و علما خواصند. چون خاص را به درجّت عام رضا بود، از وی هیچ چیز نیابد. و نیز

۱- ما، مو: وی را مناقب مشهور است ما: و ابتدا.

۲- ما، مو: اختلاط به محمد بن الحسن اختلاف کرد رحمهم الله.

۳- مو: و همیشه اندر. ما، مو: مر تحقیق.

۴- ما: این طریق را. مو: و امام احمد بن حنبل.

۵- ما، مو: و ورزش امامت.

۷- ما: خشونت می بود. ما، مو: و از آن بعد (ما: بغداد) که رفت. ۸- حقیقتی بود.

۱۰- ما: چون عالمی را ما: بدان که از وی.

۱۱- ما، مو: علما پیشگاه همه ما: و روا نباشد.

۱۲- مو: اندر هیچ معنی در راه حق و راه.

۱۳- مو: و رخص علم، ما: ندارد.

۱۵- ما، مو: و برزیدن درجّت خواص باشد تا ثمره آن اندر سر بیابند.

۱۶- ما: از هیچ چیز نیاید و نباید چشم داشت.

رَخَصَ طَلَبَ کردنِ سَبِّكَ داشتِ قَرَمَانِ بُوَد ، و عَلَمًا دوستانِ حَقِّ - تَعَالَى - اند. و دوستِ مَرِ فَرَمَانِ دوستِ را { ژ ۱۴۵ } سَبِّكَ نَدَارَد . و اَدَنایِ دَرَجَاتِ آنِ اِختیارِ نَکند ، بَلْ که در آنِ اِحتیاطِ کند . یکی از مشایخِ روایتِ کُند که شَبی پیغمبرِ را - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - به خوابِ دیدم گفتمش : « یا رَسُوْلَ اللّٰه ! از تو ، به مَن روایتِ رسید که خدایِ را - ۵ عَزَّ وَ جَلَّ - اندر زمین ، اوتاد و اولیا اند؟ » گفت : « راوی از من به تو این خبرِ راست رسانید . » گفتم : { مو ۱۸۲ } « یا رَسُوْلَ اللّٰه ! می بایدَم تا یکی از ایشان ببینم . » گفت : « مُحَمَّد بنِ ادریس ، یکی از ایشان است . » و وی را به جز این بسیار مناقب هست .

{ ۲۱. اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : شیخِ سَنَت و قاهرِ اَهْلِ بَدْعَت ، اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - ، ۱ . مخصوص بود به وَرَع و تقوی ، و حافظِ حَدِیثِ پیغمبر بود - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - و این طبقه به جمله از فَرِیقِیْنِ وی را مَبَارَك داشتند . و صحبتِ مشایخِ بزرگ دریافته بود . چون : ذوالنَّوْنِ مَصری ، و بَشَرِ حَافِی ، و سَرِی سَقَطِی و مَعْرُوفِ کَرخی ، و مانند ایشان - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ - . و ظاهرِ الْکَرَامَاتِ و صَحِیحِ الْفَرَاَسَاتِ بود . و آن چه امروز ، بعضی از مَشَبَّهه تَعَلَّقِ بدو کنند ، آن بر وی افترا است { ما ۱۶۴ } و موضوع ، و وی ۱۵ از آن جمله بری است . و وی را اعتقادی است اندر اَصُوْلِ دین ، پسندیده جُمْلَهٗ علما .

۱- ما ، مو : فرمانِ حَقِّ بُوَد .

۲و۱- ما ، مو : تَعَالَى اند و دوستانِ حَقِّ جَلَّ و علا اند و دوستانِ مَرِ فَرَمَانِ دوستانِ را سَبِّكَ ندارند .

۳و۲- ما ، مو : اِختیارِ نَکندند بلکه (ژ : بل کی) و اندر آن اِحتیاطِ کند .

۴- ما ، مو : دیدم گفتم . ۵و۴- ما ، مو : روایت (مو : روایتی) رسیده است که اندر زمین .

۵- ما ، مو : این خبر به تو راست رسانیده است . ۶- ما ، مو : پس باید مری یکی از ایشان .

۷- ما ، مو : مناقب است . ۹- ما ، مو : اَبُو مُحَمَّدِ عَبْدِ اللّٰهِ . ۱۰- ما : پیغمبر .

۱۱- ما ، مو : مَبَارَك داشته اند . ۱۲- ما ، مو : دریافته بود و با مشایخِ بزرگ صحبت کرده بود

چون هَمّهٗ اسامی با « ال » شروع می شود الحافی .

۱۳- ما ، مو : « رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ » ندارد . مو : الْکَرَامَت ... الْفَرَاَسَت .

۱۴- ما : مَشَبَّهه ، مو : مشبه . ۱۵- ما ، مو : اَصُوْلِ مذهب او پسندیده جُمْلَهٗ علما است .

و چون به بغداد ، معتزله غلبه کردند ، گفتند که : « وی را تکلیف باید کرد تا قرآن را مخلوق گوید . » پیر و ضعیف بود . دستهایش بر عقابین کشیدند و هزار تازیانه بزدندش که : « قرآن را مَخْلُوق گوی . » نگفت . و اندر آن میانه بند ازارش بگشاد ، و دستهایش بسته بود . دو دست دیگر پدیدار آمد و ازار بیست . و چون این برهان بدیدند ، بگذاشتندش . و هم اندر آن جراحت فرمان یافت . و اندر آخر عهد وی ، قومی به نزدیک وی آمدند و گفتند : « چه گویی { ژ ۱۴۶ } اندر این قوم که ترا بزدند ؟ » گفت : « چه گویم که از برای خدای زدند . پنداشتند که من بر باطملم . اگر ایشان برحقند ، به مجرّد زخم من ، { مو ۱۸۳ } به قیامت با ایشان خصمی نکنم . »

و وی را کلام است عالی اندر معاملات ، و هر که از وی مسألتی پرسیدی ، اگر ۱ . معاملتی بودی ، جواب گفתי . و اگر حقیقتی ، حواله به بشر حافی کردی . چنان که روزی یکی بیامد و گفت : « ما الإخلاص ؟ » قال : « الإخلاص هو الخلاص من آفات الأعمال ! » : « إخلاص چیست ؟ » گفت : « إخلاص آن است که از آفات أعمال خلاص یابی ! » یعنی عملت بی ریا و سَمْعَه و نصیب و آفت عمل شود . گفت : « مَا التَّوَكَّل ؟ » قال : « الثِّقَّةُ بِاللَّهِ . » : « توکل چیست ؟ » گفت : « باور و ۱۵ استوار داشت خدای اندر روزی خود . » گفت : « مَا الرِّضَا ؟ » قال : « تَسْلِيمُ الْأُمُورِ إِلَى اللَّهِ . » : « رضا چیست ؟ » گفت : « آن که کارهای خود به خداوند - تعالی - سپاری . » گفت : « مَا الْمَحَبَّةُ ؟ » : « محبت { ما : ۱۶۵ } چیست ؟ » گفت : « این از بشر حافی پرس ! که تا وی زنده است من جواب این نکنم ! »

۳- ما ، مو : قرآن را مخلوق گوید مو : و اندر آن بند ازارش .

۴- ما : و دو دست دیگر پدیدار آید و بند ازارش (مو : و ازارش) بیست .

۵- ما ، مو : بگذاشتند و هم اندر ما ، مو : فرمان حق یافت .

۷- ما : از برای خدای می زدند ما : و ایشان . ۸ و ۷- ما : به مجرّد زخم به قیامت .

۸- ما : خصوصت نکنم . ۹- ما ، مو : کلام عالیست اندر معاملات و هر کس از وی مسأله پرسیدی .

۱۰- ما : جواب بگفتندی (مو : جواب کردی) و اگر حقایق بودی حواله به بشر حافی کردی .

۱۱- ما : « قال » ندارد ، مو : گفت . ۱۲- ما ، مو : « چیست گفت » ندارد .

۱۳- ما ، مو : و آفت شود . ۱۴- ما ، مو : توکل چیست ؟ قال ... ۱۵ و ۱۴- ما ، مو : باورداشتن خدای عز و جل اندر

روزی رسانیدن خود . ۱۶- ما ، مو : چه باشد گفت آنگاه کارهای خود بخداوندی سپاری .

۱۷- ما ، مو : چه باشد گفت ما : پرس به که تا وی . ۱۸- ما : من این را جواب نگویم .

و أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - اندر همه احوال مَمْتَحَن بود در حال حیات از طَعْنِ معتزله ، و در حال مَمَات از تَهْمَت های مَشْبَهه ، تا حدی که أَهْل سُنَّت و جَمَاعَت - آنان که بر حال وی واقف نگشته اند - وی را تَهْمَت کنند. وی از آن بَری است . وَ اللَّهُ أَعْلَمُ .

{ ۲۲ - أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْخَوَارِی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

۵ وَ مِنْهُمْ : سَرَّاجٌ وَقْتُ ، وَ مُشْرِفٌ آفَاتٍ مَقْتُ ، أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي الْخَوَارِی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از أَجَلُهُ مَشَايخ شام بود ، وَ مَمْدُوحٌ جُمْلَةُ مَشَايخ . تا حدی که جَنِّید گفت : « احمد بن ابی الخواری ، رِيحَانَةُ الشَّامِ . » وی را کلام عالی است و اشارت لطیف ، اندر فنونِ عِلْمِ این طریقت ، و روایاتِ صحیح از حَدِیثِ پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - . و رجوع { مو ۱۸۴ } أَهْلِ وَقْتُ بدو بود اندر واقعاتِ ایشان . و ۱۰ او مُریدِ ابوسلیمان دارانی بود { ر ۱۶۷ } رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . وَ صَحْبَتِ سَفِيَّانِ بْنِ عَيِّنَةَ وَ مَرْوَانَ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْفَزَارِيِّ وَ نَبَاجِيٍّ كَرْدَةٍ . و از هر يك آدب و فایده گرفته . و از وی می آید که گفت : « أَلَدُنْيَا مَزْبَلَةٌ وَ مَجْمَعُ الْكَلَابِ ، وَ أَقَلُّ مِنَ الْكَلَابِ مَنْ عَكَفَ عَلَيْهَا ، فَإِنَّ الْكَلْبَ يَأْخُذُ مِنْهَا حَاجَتَهُ وَ يَنْصَرِفُ عَنْهَا ، وَ الْمَحَبُّ لَهَا لَا يَزُولُ عَنْهَا بِحَالٍ . » : « دنیا چون مَزْبَلَه یی است ، و جایگاه جمع گشتن ۱۵ سگان، و کمتر از سگان باشد. آن که بر معلوم دنیا بایستد، از آن چه سگ از مَزْبَلَه

۱- ما، مو : « رحمة الله عليه » ندارد . ما، مو : اندر حال حیات .

۲- ما، مو : اندر حال مَمَات مو : مشبه به حدی ما : جماعت آنکه (مو : که) .

۳- مو : و وی از آن مو : « والله اعلم » ندارد .

۴ و ۵- ما ، مو : ... ابی الخواری رحمة الله عليه .

۶- ما : از جمله مشایخ مو : تا به حدی که .

۷- ما : احمد بن الخواری . ۸- ما : پیغامبر . ۹- ما، مو : و وی مرید .

۱۰- ما، مو : « رضى الله عنه » ندارد . ما، مو : و صحبت باسفین بن عیینة .

۱۱- ما : سیاحی کرده بود ، مو : القاری و سیاحی کرده بود .

۱۳- ما : عَكَفَ عَلَيْهَا ما ، مو : حاجة وَ يَنْصَرِفُ . ما، مو : وَلَا يَتْرُكُهَا مُحَال .

۱۵- مو : « چون » ندارد .

حاجتِ خود روا کنند ، و چون سیرگردد ، دست برگیرد و بازگردد و برود . و دوست دارندۀ دُنیا از جمع کردن آن برونگردد . « و از حقیری دُنیا بُود به نزدیکِ هِمَّتِ آن جوان مَرَد ، که دنیا را به مَزْبَلَه مانند { ما ۱۶۶ } کرد ، و اَهلِ آن را کمتر از سگان . و عِلَّت آورد که چون سگ از مَزْبَلَه بهره خویش بگیرد ، و از آن فراتر شود . اما اَهلِ دُنیا پیوسته ۵ بر سرِ جَمع کردنِ دُنیا نشسته اند ، و از محبَّت و گِردِ کَرْدَنِ آن هرگز برونگردند ، و این علامتِ انقطاعِ وی است از دنیا و اخواتِ آن ، و اعراضِ وی از اصحابِ آن . و مر اَهلِ این طریقت را گسستگی از دنیا ، مجالی خوش و روضه پی خرم است .

وی اندر ابتدا طَلَبِ عِلْمِ کرد ، و به درجۀ اَپَمَه رسید . آنگاه کَتَبِ خود برداشت ، و به دریا بُرد و گفت : « نِعَمَ الدَّلِيلُ أَنْتَ وَ أَمَّا الإِشْتِغَالُ بِالْذَّلِيلِ بَعْدَ الْوُصُولِ مَحَالٌ . » ۱ . « نیکو دلیل و راه بری که تویی مر مَیْد را ، اما پس از رسیدگی به مقصود ، مشغول بودن بدان مَحَال باشد . » که دلیل تا آنگاه بُود که مَیْد اندر راه بُود ، چون پیشگاه پدید آمد ، درگاه و { ز ۱۴۸ } راه را چه قیمت باشد ؟ و مشایخ گفته اند که : « این در حال سِر بُود . و اندر این راه آن که گفت : « وَصَلْتُ ، فَقَدْ فَصَلْتُ ! » چون رسیدن باز ماندن بُود . پس شُغْل ، شُغْل بُود ، و فَرَاغَت ، فَرَاغَت ، و وَصُول ، وَصُول . اندر شُغْل و فَرَاغَت نسبت ۱۵ است . که این هر دو صفت بنده باشد ، و وَصَلِ عنایتِ حق و ارادتِ اَزَلِی وی به نیکو خواست بنده . و این اندر شُغْل و فَرَاغَت بنده نیاید . پس وَصُولش را اَصُول نه . و مَلَاظَمَت و قُرْب و مَجَاوَرَت بروی ناروا . وَصَلَش کرامت بنده بُود ، و هَجَرَش اهانت وی ، تَغْییر بر صفاتِ وی روا نه .

۱- ما ، مو : سر برگیرد و باز گردد و دوست دار دنیا از جمع آن باز نگردد . ۲- ما ، مو : دنیا نزدیک آن جوامرد .

۳- ما ، مو : اهل آنرا کمتر از سگان داشت . ۴- ما ، مو : از مزبله سگ بهره خود برگیرد از آن .

۵- ما ، مو : دنیا و محبت آن نشسته باشند و از گرد آن هرگز بر نگردند و این جمله علامت .

۶- ما ، مو : از دنیا و اخوات دنیا ، ما ، مو : این در طریقت گسستگی . ۷- مو : مجلسی خوش و روضه پی خورم است .

۸- مو : و وی اندر ما : آنگاه این کَتَب .

۹- ما ، مو : و رهبری که تویی مر ما را از پس از رسیدن به مقصود و به مشغول بودن بدلیل .

۱۱- ما ، مو : بُود که دلیل تا آنگاه که مَیْد اندر راه بُود

۱۲- ما ، مو : چه قیمت بُود ما ، مو : اندر حال سَکَر بوده است . ۱۳- ما ، مو : فقد فصلت .

۱۳ و ۱۴- پس شغل و فراغت فراغت و اصول وصول . ۱۴- ما : و فراغت نسبتی است ، مو : نیستی .

۱۵- ما : و فصل عنایت . ۱۷- ما : ناروا باشد ما : بنده و هجرش اهانت وی و تغیر .

و من که علی بن عثمان الجلابی ام - وَفَّقَنِي اللَّهُ تَعَالَى - چنین می گویم که :
 « مُحْتَمِلٌ است که آن پیر بزرگ را اندر لَفْظِ { ما ۱۶۷ } وَصُول ، مراد به وَصُولِ راه حق بوده است . از آن چه در کُتُبِ راه حق نیست که عبارات از آن است که چون طریق واضح شود ، عبارت منقطع گردد ، که عبارت را چندان قُوَت بُود که اندر غِیْبَتِ مقصود بُود .
 ۵ چون مُشَاهَدَتِ حاصل آمد ، عبارت متلاشی شود . چون در صِحَّتِ مَعْرِفَتِ ، زَفَانِ ها کلیل بُود ، از عبارت کُتُبِ اَوَلی تر که ضایع بُود . و از مُشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - به جُز وی همین کردند . چون { مو : ۱۸۶ } شیخ المشایخ ابو سعید بن فضل الله بن محمد المیهنی و غیر وی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - که کُتُبِ خود به آب دادند .

و گروهی از مترسمان از کاهلی و مدد جهل را ، بدان اُخْرار تقلید کردند ، و مانا که ۱ . آن اُخْرار بدان ، به جز انقطاع علایق نخواستند . و تَرْكِ الْتِفَاتِ و فَرَاغَتِ دِلِ از مَادُونِ حق . و این جُز از سَكْرِ ابتدا و آتش کودکی راست نیاید . از آن چه متمکن را کَوْنِینِ حِجَابِ نکند ، کاغذ پاره بی هم حجاب نکند . چون دل از علایق ، منقطع شد ، پاره بی کاغذ را چه قیمت بُود ؟

اما آن که گوید : « شِسْتَنِ کِتَابِ ، » مراد نَفی عبارت است از تحقیق معنی ، ۱۵ چنان که گفتیم . پس اَوَلی تر آن بُود که عبارت از زبان منفی باشد . از آن چه در کتاب عبارتی مکتوب است ، و بر زبان عبارتی جاری . و عبارتی از عبارتی اَوَلی تر نباشد . و مرا چنین صورت بندد که احمد بن ابی الحواری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - اندر غَلْبَةِ حالِ خود مُسْتَمِعِ نیافت ، و شرح حال خود بر کاغذ پاره ها نبشت . چون بسیار فَرَاهِمِ

۱- ز، مو : و علی بن عثمان الجلابی رضی الله عنه چنین گوید.

۲- ز : وصل راه حق . ما : اندر کتب . ۳- ما ، مو : راه حق است که عبارت از آن .

۴- ما : چندان قوت . ۵- ما ، مو : و چون اندر صحت معرفت زبانها .

۶- ما ، مو : و از مشایخ بجز وی . ۷- ما : ابو سعید فضل بن محمد المیهنی و غیر وی رحمة الله علیه .

۸- مو : مر کاهلی و مدد مرجاهلی را . ۱۰- ما ، مو : اندر سکر ما ، مو : درست نیاید.

۱۱- ما : نکند دل از . ۱۲- مو : منقطع شده باشد مو : چه قیمت باشد ما ، مو : اما آنکه گفت .

۱۴- ما ، مو : خود از زبان منفی شود از آنچه اندر کتاب .

۱۵ و ۱۶- ما ، مو : احمد بن الحواری اندر غلبه . ۱۶ و ۱۷- ما ، مو : بر کاغذها نوشت .

۱۷- تا شرح حال نشر کردی.

آمد ، اهل نیافت تا نشر کردی ، به آب فرو گذاشت و گفت : « نیکو دلیلی تو ! اما چون مرا مراد { ما ۱۶۸ } برآمد ، از تو مشغول شدن به تو محال بود . » و نیز احتمال کند که وی را کتب بسیار جمع آمده بود ، { ژ ۱۶۹ } از اوراد و معاملات باز می داشت ، و مشغول می گردانید . شغل از پیش خود برداشت ، و فراغت دل طلبید مر معنی را ، و به ۵ ترك عبارات بگفت . وَاللَّهِ اَعْلَمُ

{ ۲۳ - أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ خَضْرَوِيَهَ الْبَلْخِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }
و منهم : سرهنگ جوان مردان ، و آفتاب خراسان ، ابو حامد أحمد بن خضرويه { مو ۱۸۷ } الْبَلْخِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - به علو حال و شرف وقت مخصوص بود ، و اندر زمانه خود مقتدای قوم ، و پسندیده خاص و عام بود . و طریقش ملامت بودی . و ۱ . جامه به رسم لشکریان پوشیدی . و فاطمه - که عیال وی بود - اندر طریقت شانی عظیم داشت . وی دختر امیر بلخ بود . چون وی را ارادت توبه پدیدار آمد ، به أحمد کس فرستاد که : « مرا از پدر بخواه ! » وی اجابت نکرد . کس فرستاد که : « یا أحمد من ترا مرد آن نپنداشتم که راه حق بزنی . راه بریاش ، نه راه بر ! » أحمد کس فرستاد و وی را از پدر بخواست . پدرش به حکم تبرک وی را به أحمد خضرويه داد ، و فاطمه به ترك ۱۵ مشغولی دنیا بگفت . و به حکم عزلت با أحمد بیارامید . تا احمد را قصد زیارت خواجه بایزید افتاد . با وی برفت . چون پیش بایزید آمد ، برقع از روی { ژ ۱۵۰ } برداشت ، و با وی سخن گستاخ می گفت . احمد از آن متعجب شد ، و غیرت بردلش مستولی گشت . گفت : « یا فاطمة ! آن چه گستاخی بودت با بایزید ؟ » گفت : « از آن چه تو محرم طبیعت منی ، و وی محرم طریقت من . از توبه هوا رسم ، و از وی به

- ۱- ما ، مو : از تو بر آمد . ۲- ما ، مو : بسیار گرد آمده بود . ۳- ما ، مو : مقتدای قوم بود و پسندیده خواص و عوام بود و طریق ملامت سپردی . ۹- ما ، مو : وی رحمتها الله ، ما ، مو : شان عظیم . ۱۰- ما ، مو : و وی دختر امیر بلخ بود و چون .
- ۱۱- ما ، مو : مرا از پدرم بخواه : دیگر باره کس ، مو : دیگر بار کس فرستاد و گفت که .
- ۱۲- ما ، مو : مردانه تر ازین پنداشتم که در راه حق بزنی رهبر باشی نه رهبر .
- ۱۳- ما ، مو : پدرش بحکم تبرک که وی را به احمد بن خضرويه داد و فاطمه رحمتها الله (مو : رضى الله عنها) به ترك . شغل و مشغله دنیا بگرفت . ۱۴- ما ، مو : با احمد بیارامید ، ما ، مو : خواجه با یزید رضى الله عنه افتاده .
- ۱۵- ما ، مو : فاطمه با وی موافقت کرد و برفت ، ما ، مو : اندر آمد فاطمه نقاب از روی .
- ۱۶- ما ، مو : گستاخ وار می گفت ... ما : و غیرتی ... شد گفت ای فاطمه .
- ۱۷- ما ، مو : بود که با بایزید کردی که مرا معلوم شود . ۱۸- ما ، مو : و از وی بخدا و دلیل .

خدا رسم ! و دلیل بر این آن که وی از صَحْبَتِ من { ما ۱۴۹ } بی نیاز است ، و تو به من محتاج . » و پیوسته وی با بایزید گستاخ می بودی ، تا روزی با یزید را چشم بر دَسْتِ فاطمه افتاد . حنا بسته دید . گفت : « یا فاطمه ! از برای چه { مو ۱۸۸ } حنا بسته ای ؟ » وی گفت : « یا بایزید ! تا این غایت که تو دَسْت و حنای من ندیدی . مرا ۵ با تو انبساط بود . اکنون که چشمت بر دَسْت من افتاد ، صَحْبَتِ ما حَرَام شد . » و از آنجا برگشتند و به نیشابور مقام کردند . و اَهْلِ نیشابور و مشایخ آن را با اَحْمَد - رَحْمَةُ اللهِ علیه - خوش بود .

و چون یحیی بن معاذ الرَّازی - رَحْمَةُ اللهِ علیه - از ری به نیشابور آمد و قَصْدِ بَلْخ کرد ، اَحْمَد خواست تا وی را دعوتی کند . با فاطمه مشورتی کرد ، که : « دَعَوْتُ ۱۰ یحیی را چه باید ؟ » گفت : « چندین سر گاو و گوسفند و حوایج و توابل ، و چندین شَمْع و عَطَر . و با این همه نیز بیست سر خر بیاید کُشت ! » اَحْمَد گفت : « کُشتن خران چه معنی دارد ؟ ! » گفت : « چون کریمی به خانۀ کریمی میهمان باشد ، نباید که سگان مَحَلَّه را از آن خَبَر باشد ؟ ! »

ابویزید گفت - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - : « مَنْ ارَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الرِّجَالِ ۱۵ مَخْبُورٍ تَحْتَ لِبَاسِ النِّسْوَانِ ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى فَاطِمَةَ . » : « هر که خواهد تا مردی ببیند ، پنهان اندر لباس زنان ، گو در فاطمه نگاه کن . » أَبُو حَفْصٍ حَدَّادٌ گوید - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - : « لَوْلَا اَحْمَدُ بْنُ خَضْرَوِيَه ، مَا ظَهَرَتِ الْفِتْوَةُ . » : « اگر اَحْمَدِ خضرویه { ژ ۱۵۱ } نبود ، فِتْوَت و مَرَوَت پیدا نگشتی . » و وی را کلام عالی و اَنفَاسِ مَهَذَّب است و تصانیف مشهور اندر هر فن از معاملات و آدب ، و نَکَتِ لایح اندر حقایق .

-
- ۱- ما ، مو : و وی پیوسته با . ۲- ما ، مو : به حنا بسته بود . ۳- ما ، مو : دَسْت از برای چه به حنا بسته ای ؟ مو : یا ابا یزید . ۴- ما : حنای من ندیده بودی . ۵- ما ، مو : بر من افتاد ، ما ، مو : و از آنجا بازگشتند و به نیشابور باز آمدند و .
 - ۶- ما ، مو : مشایخ آن دیار با احمد خوش می بودند . ۷- ما ، مو : الرَّازی به نیشابور قصد بلخ داشت .
 - ۸- ما ، مو : احمد رَحْمَةُ اللهِ علیه خواست تا وی را دعوت کند با فاطمه مشاورت کرد .
 - ۹- ما ، مو : وی گفت چندین گاو . ۱۰- ما : بیست خر بیاید بکشیم ، مو : هم بیست خر نیز باید تا بکشیم .
 - ۱۱- ما : میهمان شود ، ما ، مو : باید سگان مَحَلَّه را نیز میهمان آید . ۱۲- ما ، مو : چیزی باشد .
 - ۱۳- ما ، مو : گفت من آزاد . ۱۴- ما ، مو : فاطمه رَحْمَةُ اللهِ علیها .
 - ۱۵- ما ، مو : پس گو که اندر فاطمه نگاه کند . ۱۶- ما : اگر احمد نبود . ۱۷- ما ، مو : و او را ظلام .
 - ۱۸- ما ، مو : و آداب و نکت .

و از وی می آید که گفت : « الطَّرِيقُ وَاضِحٌ ، وَ الْحَقُّ لَا يَخُفُّ ، وَ الدَّاعِي قَدْ أَسْمَعَ فَمَا التَّحِيرُ بَعْدَهَا إِلَّا مِنَ الْعَمَى . » : « راه پیدا است . و حق آشکارا ، و خواننده شنو نیک ، اندراین محل ، تحیر به جز از نابینایی { مو ۱۸۸ } نباشد . » یعنی راه جستن خطا است ، که راه حق چون آفتاب تابان است . تو خود را جوی تا کجایی . چون یافتی فرا سر راه آی ، که حق ظاهرتر از آن است که در تحت طلب طالب آید .

و از وی می آید که گفت : « أَسْتَرْ عِزَّ فَقْرِكَ . » : « عز درویشی خود را پنهان دار . » یعنی با خلق مگوی که من درویشم ، تا سر تو آشکارا نشود ، که آن از خداوند - تعالی - کرامتی عظیم است .

و از وی می آید که گفت : « درویشی در ماه رمضان یکی را از اغنیا دعوت کرد . و اندر خانه وی ، به جز نانی خشك گشته نبود . چون توانگر بازگشت ، صره بی زر بدو فرستاد . وی آن صره نپذیرفت و گفت : « این سزای آن کسی است که سر خود را با تو آشکارا کند ، و یا اغنیا را اهل عز فقر دارد . این از صحت صدق فقر وی بود . وَاللَّهِ أَعْلَمُ . »

{ ۲۴ - أَبُو تَرَابٍ عَسْكَرِ بْنِ الْحَصِينِ النَّسْفِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : إِمَامٌ مَتَوَكِّلَانٌ ، وَ مُزَيَّدٌ أَهْلُ زَمَانٍ ، أَبُو تَرَابٍ عَسْكَرِ بْنِ الْحَصِينِ النَّسْفِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از اجله مشایخ خراسان بود ، و از سادات ایشان . مشهور به فتوت و زهد و ورع . وی را کرامات بسیار است ، و عجایب بی شمار ، که در بادیه دیده است . و از

-
- ۲ و ۳ - ما ، مو : و نگاهبان شنو اندرین . ۳ - ما : راه حق جستن . ۵ - مو : که اندر تحت .
 ۶ - مو : فقر درویشی خود را . ۷ - ما ، مو : آشکارا نگردد . ۷ و ۸ - ما ، مو : خداوند عز و جل کرامت .
 ۹ - مو : اندر ماه رمضان ، ما ، مو : اغنیا را دعوت کرد اندر خانه .
 ۱۰ - ما ، مو : نانی نبود خشك گشته . ۱۱ - ما ، مو : به وی فرستاد وی صره بدو باز فرستاد و گفت این سزای آن کس است که سر خود را با چون تویی .
 ۱۲ - ما ، مو : و یا اعتبار اهل فقر عز دارد . مو : « وَاللَّهِ أَعْلَمُ » ندارد .
 ۱۴ - مو : و بر مزیده اهل ما ، مو : الحسین النخشی (مو : نخشی) .
 ۱۵ - ما : رحمة الله علیه . ما ، مو : و سادات ایشان و مشهور .
 ۱۶ - ما ، مو : که اندر بادیه دیده است و اندر هر جایی از .

کبرای مسافران مُتَصَوِّف بود . و بَوادی جُمْلَه به تَجَرَد گذاشتی . وَ قَاتِ وی اندر بادیة بَصْرَه بود . از پس چندین سال ، جماعتی بدو رسیدند . وی را یافتند برپای ایستاده ، و روی سوی قبله کرده ، { ژ ۱۵۱ } و جان داده ، و خُشک گشته ، رکوه یی اندر پیش نهاده ، و عَصَا در دست گرفته ، و از سَبَاع هیچیز گِرَدِ او نگشته .

۵ { مو ۱۹۰ } از وی می آید که گفت : « الْفَقِيرُ قُوْتُهُ مَا وَجَدَ ، وَلِبَاسُهُ مَاسْتَرٌ ، وَ مَسْكَنُهُ حَيْثُ نَزَلَ . » : « قُوْتِ درویش آن بُوَد که بیابد ، و در آن اختیار نکند ، و لباسش آن که وی را بپوشد ، اندر آن تَصَرَّف نکند ، و جایگاهش آن جا که فرود آید ، و منزل کُند و خود را جایی نسازد . » از آن چه تَصَرَّف اندر این هر سه مَشْغُولی بُوَد ، و همه عالم اندر بلای این سه چیز مانده اند ، چون تَکَلَّف کنند . و این از روی مَعَامَلَت بُوَد .

۱۰ . اما از روی تحقیق ، غذای درویش ، وَجَد باشد ، و لباسش تَقْوَى ، و مَسْكَنش غَيْب . از آن چه خداوند گفت - عَزَّ مَنْ قَائِلٌ - : « وَ اِنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلٰی الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا . » و نیز گفت - قوله - تعالی - : « وَ رِيشًا وَ لِبَاسًا التَّقْوَى . » و رسول گفت - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « الْفَقْرُ وَطَنُ الْغَيْبِ . » : پس چون غذا و مَشْرَبِ وی از شرابِ قُرْبَت بود ، و لِبَاسِ تَقْوَى و مَجَاهِدَت ، و وَطَنِ غَيْب ، و انتظارِ وَصَلَت . ۱۵ طریقِ فقرِ واضح بُوَد ، و مَعَامِلَاتِ آن لایح . و این دَرَجَه کَمَال باشد .

{ ۲۵ - أَبُو زَكْرِيَا يَحْيَى بْنُ مَعَاذِ الرَّازِيِّ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ - . }
و مِنْهُمْ : لِسَانِ مَحَبَّتِ و وفا ، و زَيْنِ طَرِيقَتِ و ولا ، ابو زَكْرِيَا يَحْيَى بْنُ مَعَاذِ الرَّازِيِّ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - ، عالی حال و نیکو سیرت بُوَد . و اندر حَقِیْقَت رجا به حق - تعالی -

-
- ۱ - ما ، مو : فحول مسافران متصوفه بود و بَوادی جمله بتجريد بگذاشتی . ۳ و ۲ - ما ، مو : روی قبله و جان داده . ۳ - ما : رکوه یی اندر . ۴ - ما : و عصا اندر دست گرفته و از سَبَاع هیچ چیز به وی نرسیده و از پای اندر نیفتاده بود و . ۶ - ما ، مو : آنچه بیابد و اندر آن اختیار کند .
 - ۷ - ما ، مو : او را بپوشد ژ : آن که فرود آید منزل کند . ۸ - ما ، مو : خود را جایی نسازد از آن که تَصَرَّف اندرین سه چیز مشغول بود . ۹ - ما ، مو : این سه چیزند . ۱۰ - ما ، مو : وجد بُوَد .
 - ۱۱ - ما ، مو : مَنْ قَائِلٌ عَزَّ وَ جَلَّ . ۱۲ - ما ، مو : قوله تعالی ذلک خیر و رسول گفت ...
 - ۱۳ - ما : پس غذا و . ۱۴ - ما : ، لباسش تقوی مو : و استظهار و صلت .
 - ۱۸ - ما : رحمة الله علیه ، ما : و اندر رجا به حق .

قدمی تمام داشت . تا حُصْرَى - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گوید که : « خداوند - تعالی - را دو یحیی بود : یکی از انبیا ، و دیگر از اولیا . یحیی بن زکریّا - عَلَى نَبِينَا وَ عَلَيْهِمَا السَّلَام - طریقِ خَوْف را چنان سپرد که همه مدّعیان به خَوْف از فلاح خود نومید شدند . و یحیی بن { مو ۱۹۱ } معاذ طریق رجا را چنان سپرد ، که دست همه مدّعیان به رجا اندر خاک ۵ مالید . گفتند : « حالِ یحیی بن زکریّا - عَلَيْهِ السَّلَام - معلوم است . { ما ۱۷۱ } حال این یحیی چگونه بود ؟ » گفت : « به من رسیده است { ژ ۱۵۳ } که هرگز وی را جاهلیّت نبود . و بروی کبیره یی نرفت . و اندر معاملت و برزش جدّی داشت که کس طاقتِ وی نداشتی از اصحاب . » گفتند : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! مَقَامَتِ مقامِ رجا است ، و معاملتت ، معاملتِ خایفان » گفت : « بدان ای پسر که تركِ عِبُودِيَّت ، ضلالتِ بود . و خَوْف و رجا دو ۱۰ قایمِ ایمانند . محال باشد که کسی به برزش رکنی از ارکانِ ایمان به ضلالت افتد . خایف عبادت کند ، ترسِ قَطِيعَت را ، و راجی امید و صَلَّت را . تا عبادت موجود نباشد ، نه خَوْفِ دُرُسْت آید نه رجا . و چون عبادت حاصل بود ، این خَوْف و رجا به جمله عبارتی بود . و آنجا که عبادت باید ، عبارت هیچ سود ندارد .

وی را اندر این تصانیف بسیار است و نَكْت و اشارات بدیع . و نَخَسْت کس از مشایخ ۱۵ این طایفه از پسِ خَلَفای راشدین که بر مَنبر شد ، وی بود . و من کلام وی را سخت دوست دارم ، که اندر طبعِ رفیق است ، و اندر سَمْعِ لذیذ ، و اندر اصلِ دقیق ، و اندر عبارتِ مفید .

۱- ما ، مو : خداوند را دو .

۲- ما ، مو : و یکی از او : ما : الصَّلَوةُ وَالسَّلَام

۳- مو : ناامید شدند . ۴- ما ، مو : دست همه مدّعیان رجا فروبست .

۶- ما ، مو : چگونه بوده است .

۷- ما ، مو : و بروی گناه کبیره ای نرفته و اندر معاملات و ورزش آن جدّی تمام داشت که کس طاقت آن .

۸- ما ، مو : او را یکی از اصحاب گفت ما ، مو : مقام تو و جا و معاملت تو .

۹- ما : بدانکه ای پسر ترك . ۱۰- مو : به ورزش رکنی از .

۱۱- مو : درست آید و نه . ۱۲- ما ، مو : عبادت حاصل آمد .

۱۴- ما ، مو : و نخست کسی که از .

۱۵- ما : راشدین رضی الله عنهم ، مو : رضوان الله عليهم .

۱۶- دوست داشتیم که اندر طبع رفیق است .

از وی می آید که گفت : « الدُّنْيَا دَارُ الْأَشْغَالِ ، وَالْآخِرَةُ دَارُ الْأَهْوَالِ ، وَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ بَيْنَ الْأَشْغَالِ وَالْأَهْوَالِ حَتَّى يَسْتَقِرَّ { مو ۱۹۲ } بِهِ الْقَرَارِ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ ، وَ إِمَّا إِلَى النَّارِ . » : « دنیا جایگاه اشغال است ، و عقبی محلّ احوال ، و پیوسته بنده میان اشغال و بیم است ، تا بر چه قرار گیرد . إِمَّا بِأَنْعِيمِ آرَامِد ، وَ إِمَّا أَنْدَرِ جَحِيمِ ۵ نالد . » بَخِ بَخِ آن دلی که از اشتغال دنیا رسته باشد و از احوال آخرت ایمن شده . همت از این هر دو سر بگسسته باشد و به حق پیوسته .

و مَذْهَبِ او آن بود که غنا را بر فقر فَضْلِ نهادی . و چون وی را آندر ری ، و ام بسیار برآمد ، قَصْدِ خُرَاسَانَ کرد . چون به بَلْخِ رسید . مردمان وی را باز داشتند . { ژ ۱۵۴ } تا آنجا مَدَتی { ما ۱۷۳ } سخن گفت و پند و عِظَتِ داد هر یک را . و صد هزار درم سیم ۱ . مردمان وی را خدمت کردند . چون بازگشت تا به ری باز رود . دزدان بر وی راه زدند و آن همه سیم از وی بستند . وی مَجْرَدَ به نیشابور آمد . وفاتش آنجا بود . اندر جمله احوال عزیز بود . ، و وَحِيدِ میان خَلْقِ .

{ ۲۶ - أَبُو حَفْصِ عَمْرِ بْنِ سَالِمِ النِّسَابُورِيِّ الْحَدَّادُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

وَمِنْهُمْ : شَيْخُ الْمَشَائِخِ خُرَاسَانَ وَ نَادِرُهُ كُلَّ جِهَانِ ، أَبُو حَفْصِ عَمْرِ بْنِ سَالِمِ ۱۵ النِّسَابُورِيِّ الْحَدَّادُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از بزرگان و سادات قوم بود ، و مَدْحِ جمله مشایخ . صَاحِبِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْأَبْيُورْدِيِّ بود ، و رَفِيقِ أَحْمَدِ خَضْرَوِيهِ . و شاه شجاع از کرمان به زیارت وی آمد . و وی به بَغْدَادِ شد . به زیارتِ مشایخ . اندر تازی

-
- ۳- ما ، مو : میان مشغولی و ۴- یا با نعیم آرامد و یا جحیم مو : یا به نعیم ... یا اندر جحیم .
 ۵- ما : که از اشغال دنیا ، مو : که از اشغال آراسته ، ما ، مو : و از احوال ایمن شده از این هر دو جهان (مو : سرائی) . ۶- ما ، مو : حق تعالی . ۷- ما : و ام بسیار اندر ری .
 ۸- مو : به بلخ مردمان وی را ۹ و ۱۰- ما ، مو : و پند داد مرایشان را و صد هزار درم مردمان وی را بدادند . ۱۰- ما ، مو : تا به ری باز شود . ۱۱- ما ، مو : و مجرد به نیشابور .
 ۱۱ و ۱۲- ما : و در جمله احوال عزیز بود میان خلق .
 ۱۴- ما ، مو : و نادره زمین و زمان ابو حفص عمرو بن سالم . ۱۵- ما ، مو : الحدادی از بزرگان .
 ۱۶- ما ، مو : الابی باوردی . ۱۷- ما : وی به بغداد شد ما : و اندر تازی . ما : و چون به .

نصیبی نداشت . چون به بغداد آمد ، مریدان با یکدیگر گفتند که شینی عظیم باشد که مر شیخ الشیوخ خراسان را { مو ۱۹۳ } ترجمانی باید تا سخن ایشان را براند . چون به مسجد شونیزیه آمد . مشایخ جمله بیامدند و جنید با ایشان بود . وی تازی فصیح می گفت با ایشان . چنان که جمله از فصاحت وی عاجز شدند . از وی سؤال کردند که : « مَا الْفُتُوَّةُ ؟ »
 ۵ وی گفت : « یکی از شما ابتدا کنید ، و قولی بگویید . » جنید گفت : « الْفُتُوَّةُ عِنْدِي تَرَكُ الرُّوِيَّةَ وَاسْقَاطُ النِّسْبَةِ . » : « فُتُوْتُ نَزْدِيكَ مِنْ اَنْ اَسْتَكَه فُتُوْتُ رَا نَبِيْنِي ، وَ اَنْ چَه كَرْدَه باشی به خود نسبت نکنی ، که این من می-کنم . » ابوحفص گفت : « مَا اَحْسَنَ مَا قَالَ الشَّيْخُ وَلَكِنْ الْفُتُوَّةُ عِنْدِي اَدَاءُ الْاِنْصَافِ ، وَتَرَكُ مَطَالِبَةَ الْاِنْصَافِ . » : « نیکو است آن چه شیخ گفت . و لیکن فُتُوْتُ به نزدیک من دادن انصاف بود ، و تَرَكُ طَلَبُ كَرْدَن ۱ . اِنْصَافِ . » جنید گفت - رَحِمَهُ اللّٰهُ - : « قَوْمُوا يَا اَصْحَابَنَا ! فَقَدْ زَادَ اَبُو حَفْصٍ عَلٰى اَدَمَ وَ ذُرِّيَّتِهِ . » : « برخیزید یا اصحابنا که زیادت { ما ۱۷۴ } آورد { ر ۱۵۵ } ابوحفص بر آدم و ذریت وی اندر جوان مردی . »

و چنین گویند که : ابتدای توبه وی چنان بود که بر کنیزکی شیفته شد . وی را گفتند که : « اندر شارسرستان نیشابور ، جهودی است ساحر ، حیل این شغل توبه نزدیک وی است . » ابوحفص به نزدیک وی آمد و حال بازگفت . جهود گفت : « تَرَا چهل شبانروز نماز نباید کرد ، و ۱۵ كَرْدَ حَقَّ وَاَعْمَالَ خَيْرَ وَ نَيْتَ نِيكَو نَبَايَدَ كَرْدِيْدَ ، تا من حیلَت كنم ، و مرَاد تو بر آید . » وی چنان کرد . { مو : ۱۹۴ } چون چهل روز تمام شد . جهود آن طَلَسِم بکرد ، و آن مرَاد بر نیامد . جهود گفت : « لَا مَحَالَةَ بر تو چیزی گذشته باشد نیک . نیک بیندیش . ابوحفص گفت : « من هیچ

- ۱- ما ، مو : رسید و مریدان ما ، مو : گفتند شینی عظیم باشد که شیخ . ۲- ما ، مو : ایشانرا بداند ما ، مو : شونیزیه درآمد . ۳- ما : مشایخ رحمهم الله بیامدند و جنید رحمة الله با ایشان بود و وی . ۴- ما : آن جمله از .
- ۵- ما ، مو : ابتدا کند و قولی بگوید جنید رحمة الله گفت . ۶- ما ، مو : نزد من آنست که مر فتوت .
- ۷- مو : نسبت به خود نکنی . ۸- ما : و لکنه الفتوة ما ، مو : مطالبة الانصاف چه نیکو (مو : گفت چه نیکو) .
- ۹- ما ، مو : فتوت نزدیک من دادن انصاف باشد . ۱۰- مو : یا اصحابی .
- ۱۱- ما ، مو : برخیزید ای یاران من به زیادت . ۱۳- ما ، مو : و گویند که ابتدای توبه وی آن بود که ما ، مو : او را گفتند اندر . ۱۴- ما ، مو : نزدیک او . ۱۵- ما ، مو : ابوحفص ، ما ، مو : و حال با وی گفت ما ، مو : چهل روز نماز .
- ۱۶- ما ، مو : و هیچ ذکر حق و عمل خیر و نیت نیکو نباید برزبان و دل رانی تا من حیلتي كنم . ۱۷- ما ، مو : تمام برآمد .
- ۱۸- ما ، مو : و مراد وی بر نیامد ما ، مو : چیزی رفته است نیک بیندیش .
- ۱۹- ما ، مو : ابوحفص رحمة الله علیه گفت من چیز نمی دانم مو : به ظاهر من .

غمی دانم از اَعْمَالِ خیر که بر ظاهر من گذشت و بر باطن ، الا آن که به راه گذر می آمدم سنگی از راه به پای بینداختم ، تا پای کسی در آن نیاید . « جهود گفت : « میازار آن خدای را که تو چهل روز فرمان وی ضایع کردی ، وی این مقدار رنج تو ضایع نکرد . » وی توبه کرد . و جهود ، مسلمان شد ، و همان آهنگری می کرد تا به باورد شد . و ۵ ابو عبدالله باوردی را - رحمة الله علیه - بدید و عهد ارادت وی گرفت . و چون به نیشابور باز آمد ، روزی اندر بازار نابینایی قرآن می خواند . وی بردگان خود نشسته بود . سماع آن وی را غلبه کرد و از خود غایب شد . دست اندر آتش کرد ، و آهن تافته بی انبر بیرون آورد . چون شاگردان بدیدند . گفتند : « استاد ! دست ! دست ! » و هوش از ایشان بشد . چون بو حَفَصْ به حال صَحْوَ باز آمد . دست از کَسَبِ بداشت ، و نیز ۱۰ بر دوکان نیامد .

از وی می آید که گفت : « تَرَكْتُ الْعَمَلَ { ما ۱۷۵ } ثُمَّ رَجَعْتُ { ز ۱۵۶ } إِلَيْهِ ، ثُمَّ تَرَكْنِي الْعَمَلَ فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْهِ . » : « از عَمَلِ دست بداشتم ، آنگاه بدان باز گشتم . پس عَمَلِ دست از من بداشت ، نیز بدان باز نگشتم . » از آن که هر چیزی که تَرَكِ آن تَكَلَّف و کَسَبِ بنده باشد ، تَرَكِ آن اولی تر باشد از فعل آن اندر صَحَتْ این ۱۵ أَصْل . که جمله اکتساب محل آفاتند . و قیمت { مو ۱۹۵ } آن معنی را باشد که بی تَكَلَّف از غِیْبِ اندر آید ، و اندر هر مَحَلِّ که اختیار شود ، و بنده بدان متصل شود . لطیفه حقیقت از آن زایل شود . پس تَرَكِ و آخِذ بر بنده هیچ چیز دَرَسْتُ نباید . از آن چه عَطَا و زوال از خداوند است - تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ - و به تقدیر وی ، چون عَطَا آمد ، از حق ، آخِذ آمد . و چون زوال آمد ، تَرَكِ آمد . و چون چنین آمد ، قیمت مر آن را باشد که قیام آخِذ و تَرَكِ بدان است . نه آن که بنده به اجتهاد ، جالب و دافع آن باشد .

- ۱- ما ، مو : که بر ظاهر و باطن من گذشته است الا آنکه بر راه می آمدم سنگی از راه بود و آنرا به پای از راه بینداختم .
- ۲- ما ، مو : بر آن نیاید ما ، مو : آن خداوند را . ۳- ما ، مو : و او این مقدار . ۶- ما ، مو : وی در دکان ما ، مو : او را غلبه کرد .
- ۷- ما : و بی انبر (مو : بی انبر) آهن تافته از کوره بیرون آورد چون شاگردان آنرا بدید . ۸- ما : از « گفتند » تا « بشد » ندارد ، مو : « گفتند » تا « دست » ندارد . مو : هوش از وی بشد چون ابو حَفَصْ به حال خود باز آمد . ۹- ما : کَسَبِ باز بداشت .
- ۱۰- ما ، مو : و از وی ما : ثُمَّ رَجَعْتُ . ۱۱ و ۱۲- ما : بر آن باز گشتم پس عمل مراد دست باز داشت .
- ۱۲- ما ، مو : از آنچه هر چیزی که تَرَكِ آن بتکلف آن .
- ۱۳- ما ، مو : اولی تر نباشد . ۱۴- مو : اکتساب محل . ۱۵- ما ، مو : اندر هر محل که شود اختیار بنده بران متصل شود و .
- ۱۶- ما ، مو : هیچ چیز بر بنده درست . ۱۷- ما ، مو : خداوند است عز و جل و .
- ۱۸- از حق تَرَكِ آمد و چون چنین باشد قیمت مر آن معنی را .

پس هزار سال ، اگر مرید به قبول حق گوید ، چنان نباشد که يك لمعه حق به قبول وی گوید ، که اقبال لایزال اندر قبول ازل بسته است و سرور سرمد اندر سعادت سابق ، و بنده را به خلاص خود ، جز به خلوص عنایت حق راه نیست . و بس عزیز بنده یی باشد که اسباب را مسبب از حال وی دفع کند . والله اعلم .

۵} {۲۷- ابوصالح حمدون بن احمد بن عمارة القصار - رضى الله عنه -}

و منهم : قدوة أهل ملامت ، و رضا داده به بلا از سلامت ، أبو صالح حمدون بن أحمد بن عمارة القصار - رضى الله عنه - از قدماى مشايخ بود ، و متورعان ایشان . و اندر فقه و علم به درجه اعلی بود . و مذهب ثوری داشت . و اندر طریقت ، مرید ابو تراب نخشبی بود ، و از آن علی نصر آبادی - رحمه الله . ۱. علیهما - . و وی را رموز رقیق اندر معاملات ، و کلام دقیق اندر مجاهدات .

همی آید که چون شان وی اندر علم بزرگ شد ، ایامه { ز ۱۵۷ } و بزرگان نیشابور بیامدند . وی را گفتند : « ترا { مو ۱۹۶ } بر منبر باید شد ، و خلق را پند داد ، تا سخن تو فایده دل ها باشد . » گفت : « مرا سخن گفتن روانیست ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « از آن که دل من اندر دنیا و جاه آن بسته است . سخن من فایده ندهد ، و ۱۵ اندر دل ها اثر نکند . و سخن گفتنی که اندر دل ها مؤثر نباشد ، استخفاف کردن بود بر علم ، و استهزا کردن بر شریعت . و سخن گفتن آن کس را مسلم باشد که به خاموشی وی ،

۱- ما ، مو : پس اگر هزار سال مرید به قبول حق بکوشد (مو : کوشد) ما ، مو : يك لمحہ .

۲- مو : قبول ازلی ما ، مو : سرور سرمدی .

۳- ما ، مو : پس بنده ای عزیز باشد .

۴- ما ، مو : دفع کرده باشد . ۶- ما ، مو : و داده به بلا سلامت .

۷- ما : القصار از قدماى ما ، مو : و از متورعان .

۹- ما : رحمهم الله و او را رموز . ۱۰- مو : رقیق است اندر مو : اندر مجاهد .

۱۱- ما : همی آرند . ۱۲- مو : و وی را گفتند ما ، مو : پند باید داد .

۱۴- گفت از آنچه دل من هنوز در دنیا .

۱۵- ما ، مو : و سخن که اندر دل ما ، مو : مؤثر نیاید .

دین را خلل باشد . چون بگوید خلل برخیزد . « از وی پرسیدند که : « چرا سخن سلف نافع تر است مر دل ها را از سخن ما ؟ » گفت : « لَأَنَّهُمْ تَكَلَّمُوا لِعِزِّ الْإِسْلَامِ ، وَ نَجَاةِ النَّفُوسِ ، وَ رِضَاءِ الرَّحْمَنِ ، وَ نَحْنُ نَتَكَلَّمُ لِعِزِّ النَّفْسِ وَ طَلَبِ الدُّنْيَا وَ قَبُولِ الْخَلْقِ . » « از آن چه ایشان سخن مرعز اسلام ، و نجات تن ها ، و رضای خداوند -

۵ تعالی - را گفتند ، و ما مرعز نفس و طلب دنیا و قبول خلق را گوئیم . »

پس هر که سخن بر موافقت مراد حق - تعالی - گوید و به حق گوید ، اندر آن سخن قهری و صولتی باشد که بر اسرار اثر کند . و هر که بر موافقت مراد خود گوید ، اندر آن سخن ، هوان و ذلی باشد که خلق را از آن فایده یی نباشد . و ناگفتن آن به از گفتن باشد . از آن چه مراد از عبارت خود بیگانه شود ، بهتر بود . و من چنان دانم که آن بزرگ جهان ۱۰ ایشان را از سر خود دفع کرده است مر ترك جاه و اسم را .

{ ۲۸ - ابوالسری منصور بن عمار - رضى الله عنه - . }

و منهم شیخ با وقار ، و مشرف خواطر و اسرار ، ابوالسری منصور بن عمار - رضى الله عنه - ، از بزرگان مشایخ بود به درجت و از کبرای ایشان به مرتبت . از اصحاب عراقیان بود ، و مقبول اهل خراسان . { مو ۱۹۷ } و احسن کلام ، اندر موعظه ، ۱۵ کلام وی بود . و الطیف بیان ، بیان وی . مردمان را عظم کردی . به فنون علم و روایات و درایات { ما ۲۷۷ } و احکام و معاملات عالم بود . و بعضی از متصوفه اندر { ژ ۱۵۸ } امر وی مبالغت فوق حد کنند .

- ۱- ما ، مو : خلل بود ما ، مو : و از وی پرسیدند . ۴- ما ، مو : سخن از برای عز اسلام ما ، مو : خداوند را گفته اند . ۵- ما ، مو : برای عز نفس ما ، مو : می گوئیم . ۶- مو : حق تعالی و بحق گوید . ۷- ما ، مو : بر اشار اثر کند . ۷و ۸- مو : خود سخن گوید اندر آن هوان و ذل بود و .
- ۸- ما ، مو : ناگفتن آن بهتر از آن بود . ۹- ما ، مو : از آنکه مراد از ما ، مو : از « و من چنان دانم » تا « و اسم » ندارد . ۱۲- ما : و مشرف خاطر و ما : ابوالبشر منصور مو : ابوالیسر منصور .. ما : رحمة الله علیه . ۱۳- مو : ایشان بود به . ۱۴- ما : اندر موعظه کلام او بود .
- ۱۵- ما ، مو : و مردمان را موعظه کردی (مو : و وعظ گفتم و) یعنی وعظ گفتمی .
- ۱۶- ما : فوق الحد کنند مو : مبالغه کنند فوق الحد

از وی می آید که گفت : « سُبْحَانَ مَنْ جَعَلَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ أَوْعِيَةَ الذِّكْرِ ، وَ قُلُوبَ الزَّاهِدِينَ أَوْعِيَةَ التَّوَكُّلِ ، وَ قُلُوبَ الْمُتَوَكِّلِينَ أَوْعِيَةَ الرِّضَا ، وَ قُلُوبَ الْفُقَرَاءِ أَوْعِيَةَ الْقَنَاعَةِ ، وَ قُلُوبَ أَهْلِ الدُّنْيَا أَوْعِيَةَ الطَّمَعِ . » : « پاك آن خدایی که دل عارفان را محلّ ذکر گردانید ، و از آن زاهدان ، موضع توکل ، و از آن متوکلان منبع رضا ، و از آن درویشان جایگاه قناعت ، و از آن اهل دنیا محلّ طمع . » و اندر این عبرت است که هر عضوی را که خداوند - تعالی - بیافرید ، اندر آن معنی متجانس نهاد . چنان که دست ها را محلّ بطش ، و پای ها را محلّ مشی ، و چشم ها را محلّ نظر ، و گوش ها را محلّ سَمْع ، و زبان را محلّ نطق آفرید . و اندر معانی تَخَوُّفِ و ظُهُورِ ایشان خلاقی بیشتر نبود . فاما دل ها را که بیافرید . در هر یکی ، معنی مختلف . ۱۰ نهاد ، و ارادتی دیگرسان ، و هوایی دیگرگون . دلی را محلّ معرفت کرد ، و یکی را موضع ضلالت . یکی جایگاه قناعت ، و مانند این . و اندر هیچ چیز ، اعجوبة فعل خداوند - تعالی - ظاهرتر از دلها نیست .

هم از وی می آید که گفت : النَّاسُ رَجُلَانِ : عَارِفٌ بِنَفْسِهِ ، فَشَغْلُهُ فِي الْمَجَاهِدَةِ وَالرِّيَاضَةِ ، وَ عَارِفٌ بِرَبِّهِ ، فَشَغْلُهُ بِخِدْمَتِهِ وَ عِبَادَتِهِ وَمَرْضَاتِهِ . : ۱۵ مردم آن بود که یا به حق عارف بود یا به خود . آن که به خود عارف بود ، شغلش مجاهدت { ما ۱۷۸ } و ریاضت بود ، و آن که به حق عارف بود ، شغلش خدمت و عبودیت و طلب رضا باشد . پس عارفان به خود را ، عبادت ، ریاضت بود . و عارفان به حق را ، عبادت ، ریاست . این عبادت کند تا درجت یابد ، و آن عبادت کند ، و خود همه یافته باشد . « فَشَتَانِ مَا بَيْنَ الْمُنَزَّلَتَيْنِ . » بنده یی قایم به مجاهدت ، و دیگری

-
- ۳- ما ، مو : پاك آن خدای سبحان که . ۴- ما ، مو : و از آن زاهدان را ما ، مو : و از آن متوکلان را .
 ۵- ما ، مو : درویشان را . ۶- ما ، مو : هر عضوی و حاسه را که بیافرید خداوند تعالی . ۷- ما : بطش آفریده ، مو : آفرید . ۸- ما ، مو : نطق آفرید و اندر معانی تکوینی (مو : تکوینی) و . ۹- ما ، مو : و باز که دل ها را بیافرید اندر هر يك ما ، مو : و ارادتی مختلف . ۱۰- ما ، مو : و هوایی مختلف ما ، مو : و دلی را موضع ضلالت و دلی دا جایگاه . ۱۱- ما ، مو : فعل حق ظاهرتر . ۱۳- ما ، مو : و هم از وی ما : و شغلّه . ۱۴- ما ، مو : مردمان بر دو گروه اند یا بخود عارف بود یا بحق .
 ۱۵- ما : و شغلش . ۱۶- ما : ریاضت و آن که بحق بود ما ، مو : خدمت و عبادت .
 ۱۷- ما : عبادت و ریاضت بود ، ما : ریاست بود . ۱۹- ما : به مشاهدت واللّه اعلم .

قایم به مشاهدت .

و از وی می آید { ژ ۱۵۹ } که گفت : « النَّاسُ رَجُلَانِ : مُفْتَقِرٌ إِلَى اللَّهِ فَهُوَ فِي أَعْلَى الدَّرَجَاتِ عَلَى لِسَانِ الشَّرِيعَةِ ، وَ آخَرٌ لَا يَرَى الْإِفْتِقَارَ لِمَا عَلِمَ مِنْ فَرَاغِ اللَّهِ مِنَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ وَالْأَجَلِ وَالْحَيَاةِ وَالسَّعَادَةِ وَالشَّقَاوَةِ ، فَهُوَ فِي إِفْتِقَارِهِ إِلَيْهِ وَ ۵ إِسْتِغْنَائِهِ بِهِ . » : « مردمان بر دو گروهند یکی نیازمندی به خدای - تعالی - و او اندر درجه بزرگترین است ، به حکم ظاهر شریعت . و دیگر آن که رؤیت افتقارش نباشد از آن چه می داند که خداوند - تعالی و تقدس - قسمت کرده است اندر ازل از خلق و رزق و اجل و حیات و شقاوت و سعادت جز آن نباشد ، که این کس اندر عین افتقار است بدو ، و استغنا از غیر او . پس آن گروه اندر افتقار ایشان به رؤیت افتقار محجوبند از رؤیت تقدیر . و این گروه اندر ترك رؤیت ۱۰ افتقارشان مکاشف و مستغنی بدو . پس یکی با نعمت و دیگر با منعم . آن که با نعمت ، اندر رؤیت نعمت ، اگرچه غنی ، فقیر . و آن که با منعم و مشاهدت وی ، اگرچه فقیر ، غنی . وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

{ ۲۹ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَاصِمِ الْأَنْطَاكِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : مَمْدُوحُ جَمْعِ أَوْلِيَا وَ قُدُّوهُ أَهْلُ رِضَا ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ عَاصِمِ الْأَنْطَاكِيِّ - ۱۵ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از اعیان قوم بود ، و سادات ایشان . و عالم به علوم شریعت ، و اصول و فروع و معاملات . عمری دراز یافت . { ما ۱۷۹ } و با قدما صحبت کرده بود . و اتباع تابعین را دریافته بود . از اقربان بشر و سری بود - رحمة الله علیهما - و مرید حارث محاسبی - رحمة الله علیه - ، و فضیل - رحمة الله علیه - را دیده بود ، و با وی صحبت داشته . و به همه زبان ها ستوده بود . و وی را کلام عالی است و لطایف سامی اندر فنون علم این قوم .

-
- ۳- مو : و الْأَجَلِ وَالسَّعَادَةِ مو : « به » ندارد . ۴- مو : بر دو گونه اند یکی نیازمند به خدای تعالی و وی اندر . ۶- ما ، مو : تبارک و تعالی . ۷- مو : از غیر پس آن .
 ۸و ۹- ما : اندر ترك افتقار ایشان . ۹- ما : و دیگری با منعم . ۱۰- ما ، مو : اگرچه غنی است .
 ۱۱- ما ، مو : فقیر است غنی است وَاللَّهُ أَعْلَمُ . ۱۳- ما ، مو : ممدوح اولیا و .
 ۱۴- رحمة الله علیه مو : به علم شریعت . ۱۵- ما ، مو : عمر دراز یافته بود .
 ۱۶- ما : تابعین را یافته بود ، ما : رحمهم الله و مرید . ۱۸- ما : صحبت کرده ،
 مو : صحبت کرده بود . ما ، مو : ستوده وی را کلام عالی است و لطایف شافی اندر .

از وی می آید که گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « أَنْفَعُ الْفَقْرِمَا كُنْتَ بِهِ مُتَجَمِّلًا وَبِهِ رَاضِيًا . » : « نافع ترین فقری آن بود که تو بدان متجمل باشی و بدان راضی . » یعنی جمال همه خلق اندر اثبات اسباب بود ، و جمال فقیر اندر نفی اسباب ، و اثبات مسبب ، و رجوع { ژ ۱۶۰ } بدو ، و رضا به احکام وی . از آن چه فقر ، فقد سبب بود ، و غنا وجود سبب . و بی سبب با حق بود ، و با سبب با خود . پس مسبب محلّ حجاب آمد ، و ترک اسباب ، محلّ کشف و جمالِ دُو جهان اندر کشف و رضا است . و سخطِ همه عالم اندر حجاب . و این بیانی واضح است اندر تفضیل فقر . وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

{ ۳ - أَبُو مُحَمَّدَ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : سَالِكٌ طَرِيقَ وَرَعٍ وَتَقْوَى ، و اندر امت به زهد یحیی ، أَبُو مُحَمَّدَ عَبْدِ اللَّهِ ۱۰ . بن حَبِیب - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از زهاد قوم بود ، { مو ۲۰۰ } و متورعان ایشان اندر کل احوال . وی را روایات عالی است اندر حدیث ، و مذهب ثوری داشت اندر فقه و معاملات و حقیقت آن ، و اصحاب وی را دیده بود ، و با ایشان صحبت کرده . و کلام وی اندر معاملات این طریقت لطیف است .

از وی می آید که گفت : « مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيًّا فِي حَيَاتِهِ فَلَا يَسْكُنِ الطَّمَعِ فِي قَلْبِهِ . » : « هر که خواهد که اندر زندگانی خود زنده باشد ، گو دل را سکنی طمع مکن . » تا { ما ۱۸۰ } از کل آزاد شود ، از آن که طماع مرده باشد اندر بند طمع

۱- ما ، مو : و از وی می آید که گفت انفع .

۲- ما ، مو : نافع ترین فقر (مو: فقیر) آن بود که بدان . ۴- ما ، مو : احکام او .

۵- ما ، مو : و فقر بی سبب با حق . ۶- مو : دو جهانی اندر کشف .

۷- این بیان واضح است اندر تفضیل فقر بر غنی . ۹- مو : و آراسته به زهد ، ما : اندر امت .

۱۰- ما : جنیق رحمة الله علیه ، ما ، مو : و از متورعان . ۱۱- ما ، مو : و وی را روایات .

۱۲- ما ، مو : و حقیقت و اصحاب وی را دیده و با .

۱۳- ما ، مو : مقاتل و معاملات این . ۱۴- ما : و از وی می آید که من اراد ان يكون .

۱۵- ما ، مو : گو که دل را مسکن طمع .

۱۶- ما : آزاد شوی از آنچه طماع .

خود . پس طمع اندر دل ، چون طمع باشد بر دل . و لآمحالة دل مختوم ، مرده باشد . یخ یخ آن دلی که از دون حق مرده بود ، و به حق زنده بود . از آن چه خداوند تعالی دل را بیافرید ، و طمع ، دل بود ، و عز را آفرید ، و ذکر ، عز است .

چنان که هم وی گفت : « خَلَقَ اللَّهُ - تعالی - الْقُلُوبَ مَسَاكِينَ الذِّكْرُ فَصَارَتْ مَسَاكِينَ الشَّهَوَاتِ ، وَلَا يَمْنَحُو الشَّهَوَاتِ مِنَ الْقُلُوبِ إِلَّا خَوْفٌ مُزْعِجٌ أَوْ شَوْقٌ مُفْلِقٌ . » : « خداوند - تعالی - دلها را موضع ذکر گردانید . چون با نفس صحبت کردند ، مساکین شهوات شدند . پاک نگرداند شهوات را از دل الا خوفی بی قرار او شوقی بی آرام . پس خوف و شوق دو قائمه ایمانند . { ر ۱۶۱ } چون دل محل ایمان بود ، قرین وی قناعت و ذکر بود نه طمع و غفلت . پس دل مؤمن ، طماع و متابع شهوات نباشد ، که طمع و شهوات نتیجه وحشتند . و مستوحش ۱ . { مو ۲۰۱ } از وی و از ایمان خبر ندارد ، که ایمان را آنس با حق بود و وحشت از غیر وی . چنان که گفته اند : « الطَّمَاعُ مُسْتَوْحِشٌ مِنْهُ كُلِّ وَاحِدٍ . » وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

{ ۳۱ - أَبُو الْقَاسِمِ الْجَنِّيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْقَوَارِيرِيِّ -

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و منهم : شیخ مشایخ اندر طریقت ، و امام ایمنه اندر شریعت ، أَبُو الْقَاسِمِ الْجَنِّيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَنِّيدِ الْقَوَارِيرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، مَقْبُولُ أَهْلِ ظَاهِرٍ وَأَرْبابِ الْقُلُوبِ بود . و اندر ۱۵ فنون علم ، کامل . و در اصول و فروع و وصول و معاملات ، مفتی . و امام اصحاب ابوثور بود . وی را کلام عالی و احوال کامل است تا جمله اهل طریقت بر امامت وی متفق اند ، و هیچ مدعی و متصرفی را در وی مجال اعتراض و اغراض نیست . خواهرزاده سری سقطی بود ، و مرید وی بود . روزی از سری پرسیدند که : « هیچ مرید را درجه بی بلندتر

۱ و ۲ - ما ، مو : یخ یخ آن دل که به حق زنده باشد و از دون حق مرده باشد زیرا که خداوند دل را عزّی و ذلی آفرید (مو : در دل عزّ و ذل آفرید) . ۳ - ما ، مو : ذکر خود را عزّ دل گردانید و طمع را ذل دل کرد . ۴ - مو : خَلَقَ اللَّهُ الْقُلُوبَ . ۵ - مو : او شوق مغلّق . ۵ و ۶ - ما ، مو : خداوند دلها را موضع ذکر آفرید چون . ۷ - ما ، مو : شهوات را از دل مگر خوف بی قرار کننده یا شوق بی آرام کننده . ۹ - ما : طمع و شهوات نباشد و ۱۰ - ما ، مو : و دل مستوحش از ایمان خبر ندارد . ۱۱ - مو : از غیر حق . ما ، مو : « وَاللَّهُ أَعْلَمُ » ندارد . ۱۴ - ما ، مو : شیخ المشایخ . ۱۵ - ما ، مو : مالک بن محمد بن الجنید القواریری البغدادی رحمه الله علیه . ۱۶ - ما ، مو : فروع و معاملات مفتی و از اصحاب ثوری بود .

۱۷ - ما : و احوال کامل تا جمله . ۱۸ - ما : و متصوّف (مو : متصرف) را بر وی اعتراض نیست و

۱۹ - ما ، مو : السقطی رحمه الله علیه بود و مرید وی .

از پیر باشد؟» گفت: «بلی! برهان این ظاهر است. جنید را درجه، فوق درجه من است - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - و این قول از آن پیر بزرگوار، تواضع بود. و آن چه گفت، به بصیرت گفت. اما کسی را به فوق خود دیدار نباشد، که دیدار به تحت تعلّق گیرد. و قول وی دلیل واضح است که بدید جنید را اندر فوق مرتبت خود. چون دید، اگرچه فوق دید، ۵ تحت باشد.

و مشهور است که اندر حال حیات سری، مریدان مر جنید را گفتند که: «شیخ، ما را سخنی گوید، تا دل های ما را راحتی باشد». وی اجابت نکرد و گفت: «تا شیخ من برجای است، من سخن نگویم». تا شبی خفته بود، پیغمبر را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به خواب دید که گفت: «یا جنید! خلق را سخن گوی که سخن تو، سبب راحت دل های ۱. خلق است. { ۱۶۲ } و خداوند - تعالی - کلام { مو ۲.۲ } ترا سبب نجات عالمی گردانیده است. «چون بیدار شد، اندر دلش صورت گرفت که: «درجت من از سری اندر گذشت که مرا از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - امر دعوت آمد». چون بامداد بود، سری مریدی را بفرستاد که: «چون جنید سلام نماز بدهد، او را بگوی، که به گفتار مریدان، مر ایشان را سخنی نگفتی. اکنون پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فرمود. ۱۵ فرمان وی را اجابت کن!» جنید گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : «آن پنداشت از سر من برفت و دانستم که سری اندر همه احوال، مشرف ظاهر و باطن من است. و درجه وی فوق درجت من است. که وی بر اسرار من مشرف است. و من از روزگار وی بی خبر. به نزدیک وی

۱- ما: جنید را رحمه الله درجه.

۲- ما، مو: «رضی الله عنهما» ندارد ما، مو: از آن پیر به تواضع. ۳- ما، مو: اما کس را.

۴- ما: فوق مرتبه خود. ۶- ما: سری رحمه الله علیه مریدان مر جنید را رحمه الله علیه گفتند که شیخ با ما. ۸- ما: بر حالست من ما، مو: مر پیغامبر را.

۹- ما، مو: مر خلق را سخن گوی که کلام تو.

۹و ۱- ما، مو: از سخن تو «تا «خلق است» ندارد. ۱۰- ما: و کلام ترا خدای تعالی

۱۱- ما، مو: درجه من از درجه سری اندر. ۱۲- ما، مو: بامداد شد.

۱۳- ما، مو: مرید را فرستاد که مو: نماز بامداد مو: به گفت. ۱۴- ما: نگفتی و شفاعت مشایخ بغداد نیز رد کردی (مو: بجا نیاوردی) و من پیغام فرستادم هم سخن نگفتی اکنون باری پیغامبر.

۱۵- ما، مو: فرمان او را ما: گفت رحمه الله علیه ما، مو: از سر من بشد.

۱۷- ما: بر اسرار من واقف. مو: مطلع.

آمدم، و استغفار کردم، و از وی پرسیدم که تو چه دانستی که من پیغمبر را - {ما ۱۸۲} صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - در خواب دیدم؟ گفت: «مَنْ خَدَاوَنَد رَا - تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ - به خواب دیدم که گفت: «مَنْ رَسُول رَا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فرستادم تا جنید را بگوید که وَعَظْتَ كُنْ مَرَّ خَلْق رَا تا مراد اهل بغداد از وی حاصل شود.» و اندر این حکایت ۵ دلیل واضح است که پیران به هر صفت که باشند، مشرف حال مریدان باشند. و وی را کلام عالی و رموز لطیف است.

از وی می آید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که گفت: «كَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ نَبَأٌ عَنِ الْحُضُورِ، وَ كَلَامُ الصَّدِيقِينَ إِشَارَةٌ عَنِ الْمَشَاهِدَاتِ» : «سخن انبیا خبر باشد از حضور، و کلام صدیقان اشارت از مشاهدات.» «صِحَّتْ خَبَرُ أَز {مو ۲.۳} نَظَرُ بُوَد. و از آن مشاهدات از ۱. فِکَر، و خَبَرُ جَزْ از عَيْنِ نَتَوَان داد، و اشارت جَزْ به غَيْر نباشد. پس کمال و نهایت صدیقان، ابتدای روزگار انبیا بُوَد. و فرقی واضح است میان ولی و نبی، و تَفْضِيلِ أَنْبِيَاءِ بَرِ أَوْلِيَاءِ - به خلاف دو گروه {ر ۱۶۲} از ملاحده - که انبیا را اندر فَضْلِ مُؤَخَّرِ گویند و اولیا را مُقَدَّم.

۱- ما، مو: تو به چه دانستی که من پیغامبر را.

۲- ما، مو: بخواب دیدم.

۳ و ۲- ما، مو: خداوند بخواب دیدم.

۳- ما، مو: گفت رسول را فرستادم.

۴- ما: که وعظ کن، مو: که وعظ کند ما: حاصل آید.

۶- مو: رموز لطیف و کلام عالی است.

۷- مو: و از وی می آید که گفت ما: نَبَأٌ مِنَ الْحُضُورِ.

۸- ما: کلام انبیا خبر.

۹- مو: اشارت است از ما، مو: از آن مشاهده از فِکَر.

۱۰- مو: به جز از.

۱۱- ما، مو: و فرقی واضح است نبی و ولی.

و از وی می آید که گفت : « وقتی آرزو خواستم که ابلیس را - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - بینم . روزی بر در مسجد ایستاده بودم . پیری می آمد از دور ، روی به من آورده . چون ورا بدیدم ، وَحَشْتَنی اندر دَلَم اَثَر کرد . چون به نزدیک من آمد ، گفتم : « تو کیستی ای پیر که چشم طاقت روی تو نمی دارد از وحشت ، و دل طاقت اندیشه تو نمی دارد از ۵ هیبت ! » گفت : « من آنم که ترا آرزوی روی من است ! » گفتم : « یا ملعون ! چه چیز ترا از سجده کردن بازداشت مر آدم را ؟ » گفت : « یا جنید ! ترا چه صورت بندد که من غیر وی را سجده کنم ! ؟ » جنید گفت : « مَن مَتَحِير شدم اَنَدَر سَخَن وی . » به سِرَم ندا آمد : « قُلْ لَهُ كَذِبْتَ لَوْ كُنْتُ عَبْدًا لَمَّا خَرَجْتَ { ما ۱۸۳ } مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهِيهِ ؟ » فَسَمِعَ النَّدَاءَ مِنْ قَلْبِي فَصَاحَ وَقَالَ : « أَحْرَقْتَنِي بِاللَّهِ » و غاب . : ۱۰ « بگو یا جنید مر ورا که دروغ می گویی ، که اگر تو بنده بودی از امر وی بیرون نیامدی ، و به نهیش تَقَرَّب نکردی ؟ » وی آن ندا از سِرَم بشنید و بانگی بکرد و گفت : « بسوختی مرا ، بالله ، یا جنید ، و ناپیدا شد ! » و اندر این حکایت دلیل حفظ و عِصْمَت وی است . از آن چه خداوند - تعالی - اولیای خود را ، اندر همه احوال ، از کیدهای شیطان { مو ۲.۴ } نگاه دارد .

۱۵ و از وی می آید که : روزی مریدی را از آن وی رنجی به دل آمد . و پنداشت که مگر به درجه پی رسیده است . از وی اعراض کرد . روزی بیامد که وی را تجربتی کند . وی به حکم اشراف آن مراد وی می دید . از وی سؤالی کرد . جنید گفت : « جواب ، عبارتی خواهی یا معنوی ؟ » گفتا : « هر دو ! » گفت : « اگر عبارتی خواهی ، اگر خود را

۱ - ما : وقتی آرزویی ، مو : وقتی آرزو خواستم که ابلیس را بینم (ژ : به بینم) .

۲ - مو : استاده بودم ، ما ، مو : پیری آمد ، ما ، مو : بمن آورد چون اورا .

۳ - ما ، مو : اندر دل من . ۴۳ - ما ، مو : ای پیر تو کیستی که چشم من طاقت روی تو ندارد .

۵ - مو : رؤیت من است ، ما ، مو : گفتم ای ملعون . ۷ - ما : سجده کنم گفت ، ما : متحیر شد اندر .

۸ - ما ، مو : لَوْ كُنْتُ عَبْدًا مَأْمُورًا . ۱۲ - ما ، مو : و این حکایت ، ما : چه خدای .

۱۳ - ما ، مو : نگاه دارد از کیدهای شیطان .

۱۴ - ما ، مو : و از وی که مریدی را از وی رنجی .

۱۵ - ما : به درجتی رسیده است اعراض کرد ، ما ، مو : و وی به .

۱۶ - ما ، مو : سؤالی می کرد جنید گفت رحمة الله علیه جواب عبارت خواهی .

تَجَرِبَه کرده بودی ، به تَجَرِبَه کردن من مَحْتَاج نگشتی ، و اینجا به تَجَرِبَه نیامدی . و اگر مَعْنَوِی خواهی ، از وَلَايَت مَعزُول کردم ! « اندر حال آن مرید را روی سیاه { ژ ۱۶۳ } شد و بانگ برگرفت که : « راحَت یَقِین از دِلَم گَم شد ! » به اِسْتِغْفار مشغول شد و دست از فضولی برداشت . آنگاه جَنید وی را گفت : « تو ندانسته ای که اولیای خداوند - تعالی - ۵ وَالِیَان اسرارند. تو طاقَت زَحَم ایشان نداری ؟! » نَفْسِی بر وی فکند. وی به سَر مُرَاد خود باز رسید ، و از تَصَرَف کردن اندر مَشَايخ - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ - توبه کرد . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ

{ ۳۲ - أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْرِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

وَمِنْهُمْ : شاه أَهْل تَصَوَّف و بَرِی از آفَت تَكَلَّف ، أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْرِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، أَحْسَنُ الْمَعَامِلَات { ما ۱۸۴ } بود ، و ابْنِ الْكَلِمَات و أَظْرَفُ الْمَجَاهِدَات بود . و وی را مَذْهَبِی مَخْصُوص است اندر تَصَوَّف . و گروهی اند از مَتَصَوِّفَه که ایشان را ۱. نوری خوانند که اقتدا و تَوَلَّى بدو کنند ، و جَمَلَةُ مَتَصَوِّفَه دوازده گروهند : و از آن ، دو مردودانند . و ده از آن مقبولند . آن چه مقبولند : یکی از آن مُحَاسِبِیَانند ، و دیگر قَصَّارِیَانند ، و سَدِیْگَر طِیْفُورِیَانند ، و چَهَارَم جَنیدِیَانند ، و پَنجم نورِیَانند ، و ششم سَهْلِیَانند ، و هفتم حَکِیمِیَانند ، و هشتم خَرَّازِیَانند ، و نَهَم خَفِیفِیَانند ، و دهم سِیَارِیَانند . { مو ۲۰۵ } و این جمله از مُحَقِّقَانند ، و أَهْل سَنَت و جَمَاعَت . اَمَّا آن دو ۱۵ گروه که مردودانند: یکی حُلُولِیَانند که به حُلُول و امْتِزَاج مَنسُوبند ، و سَالِیَان و

۲- ما : از ولایت معزول کردم . ۳و۲- ما : شد بانگ برگرفت . ۳- ما : گم بشده ، مو : گم شده .

۴- ما ، مو : آن فضولی . ما : جنید گفت رحمة الله علیه تو ندانستی که اولیای خداوند والیان .

۵- ما ، مو : ایشان نیاری نَفْسِی بر سر وی افکند . ۶- ما : رسید و از ما ، مو : مشایخ توبه کرد ما ، مو : « وَاللّٰهُ اَعْلَمُ » ندارد . ۸- ما ، مو : و منهم شیخ المشایخ اندر طریقت و امام ائمة اندر شریعت شاه ..

۹- ما : رحمة الله علیه ، مو : المعاملات و این . ۱۰- ما ، مو : وی را مذهب مخصوص ما ، مو : که مر ایشان را .

۱۱- ما : نوری گویند که اقتدا و تَوَلَّى ما ، مو : و بدانکه متصوفه جمله . ۱۲- ما : و دو از آن مردودانند و ده از آن مقبول ما ، مو : اول از آن ... و دوم . ۱۳- ما ، مو : و سیوم طیفوریانند چهارم .

۱۲ تا ۱۴- ما ، مو : « و او » حرف عطف در آغاز اعداد ترتیبی همه گروه ها ، ندارد .

۱۵- ما ، مو : و این جمله از گروه ما ، که مردوداند ، مو : دو گروه اند که مردوداند .

۱۶- مو : و مشبه بدیشان ... و دیگر ما : رحمة الله علیه .

مَشَبَّهَهُ بِدِشَانِ مُتَعَلِّقَنْد . دیگر حَلَاجِیان که به تَرکِ شَرِیعت و الحادِ مردودند . و اَبَاحِتیان و فارسیانِ بدیشان متعلقند . و اندر این کتاب به جای خود بابی اندر فَرَقِ فَرَقِ ایشان بیارم ، و اختلافِ آن ده گروه ، و خلافِ این دو گروه را بیان کنم ، تا فایده تمام شود اِنْشاءَ اللّٰه - تعالی .

۵ اما طَرِیقِ وی ستوده بود ، اندر تَرکِ مَذهَبَت ، و رَفَعِ مَسَامَحَت ، و دَوَامِ مَجاهِدَت . از وی می آید { ژ ۱۶۵ } که : به نَزْدِیکِ جَنیدِ اندر آمد . وی را دید ، مُصَدَّرِ نشسته . گفت : « یا اباالقاسم ! غَشِشْتَهُمْ فَصَدَّرُوکَ وَنَصَحْتَهُمْ فَرَمَوْنِی بِالْحِجَارَةِ . » : « حَقِّ بر ایشان بپوشیدی تا مُصَدَّرَتِ کردند ، و مَن مَرِّ ایشان را نصیحتِ کردم ، به سَنَگِم برانندند . » از آن چه مَذهَبَتِ را با هُوَا مُوَافَقَتِ باشد ، و نصیحتِ را مُخَالَفَتِ ، و آدَمِی ۱ . دُشْمَنِ آن بُوَد که مُخَالَفِ هَوایِ وی بُوَد ، و دُوستِ آن که مُوَافِقِ هَوایِ وی بُوَد . و اَبُو الحَسَنِ نُورِی - { ما ۱۸۵ } رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - رَفِیقِ جَنیدِ بود و مُریدِ سَرِی ، و بسیاری از مُشایخ را دیده بود ، و صَحْبَتِ ایشان دریافته بود . و اَحْمَدُ بنِ اَبی الحواری را یافته بُوَد . وی را اندر طَرِیقَتِ تَصَوُّف ، اِشَارَاتِ لَطِیفِ است ، و اَقاوِیلِ جَمِیلِ ، و اندر فَنُونِ عِلْمِ آن نَکَتِ عالی .

۱۵ از وی می آید که گفت : « الْجَمْعُ بِالْحَقِّ تَفْرِقَةٌ عَنْ غَیْرِهِ وَ التَّفْرِقَةُ مِنْ غَیْرِهِ جَمْعٌ بِهِ . » : « جَمْعُ به حَقِّ تَفْرِیقَهُ باشد ، { مو ۲.۶ } به غَیْرِ وی ، و تَفْرِیقَهُ از غَیْرِ وی جَمْعُ بدو باشد . » یعنی هر که را هِمَّتِ به حَقِّ - تعالی - مَجْتَمِعُ باشد ، از غَیْرِ وی مُفْتَرِقُ است ، و هر که از غَیْرِ وی مُفْتَرِقُ است ، بدو مَجْتَمِعُ است . پس جَمْعُ هِمَّتِ به حَقِّ - تعالی - جَدایی باشد از اَنْدِیشَةُ مَخْلُوقَاتِ . چون از مَكُونَاتِ اِعْرَاضِ دُرُست شد ، به حَقِّ اِقْبَالِ دُرُست شد . و چون به حَقِّ اِقْبَالِ دُرُست شد ، از خَلْقِ اِعْرَاضِ دُرُست شد ، که

۱ - ما ، مو : شریعت گفته اند و الحاد گرفته اند و مردود گشته . ۲ - مو : آن ده گروه را و .

۴ - مو : ستوده است اندر ترک مذهب و دفع . ۵ - ما ، مو : اندر آمدن وی را دیدم مصدر نشسته بود . ۶ - ما ، مو : گفتم یا اباالقاسم غششتهم . ۸ - ما : موافقت است . ۹ - ما ، مو : دشمن آن باشد که مخالف هوائ او بُوَد ما ، مو : موافق هوائ او بود .

۱۱ - ما ، مو : و با ایشان صحبت کرده بود ما ، مو : ابی الحواری یافته وی را . ۱۲ - ما : و تصوف اشارت .

۱۴ - ما ، مو : از جزوی و تفرقه از جزوی بدو جمع باشد . ۱۵ - ما ، مو : مجتمع است از غیر .

۱۶ - ما ، مو : مفترق است از غیر وی ما ، مو : بحق جدایی باشد .

۱۷ - ما : از « و چون به حق » تا « درست شد » ندارد . ما ، مو : الضدان لایجمعان اند .

«ضِدَّانٍ لَا يَجْتَمَعَانِ.»

و اندر حکایات است که وقتی وی سه شبانروزی خروشید ، اندر خانه ، بر یک جای استاده ! جَنید را بگفتند . برخاست ، و به نَزْدِیکِ وی شد و گفت : «یا اَبَا الْحَسَنِ ! اگر دانی که با وی خُرُوشِ سود دارد ، تا من نیز در خُرُوشیدن آیم ؟ و اگر دانی که ۵ خُرُوشِ سود ندارد ، رضا به تسلیم کن ، تا دَلْتِ خَرَمِ شود ؟ .» نوری از خُرُوشِ باز ایستاد و گفت : «نیکو مَعْلَمًا که تویی یا اَبَا الْقَاسِمِ { ر ۱۶۶ } ما را ! ؟ » و از وی می آید که گفت : «اعَزَّ الْأَشْيَاءُ فِي زَمَانِنَا شَيْئَانِ : عَالِمٌ يَعْمَلُ بِعِلْمِهِ ، وَ عَارِفٌ يَنْطِقُ عَنْ حَقِيقَتِهِ .» : « عزیزترین چیزهای زمانه ما دو چیز است : یکی عالمی که به عِلْمِ خود کار کند ، و دیگر عارفی که از حقیقت سخن گوید .» یعنی اندر ۱ . این زمانه ، عِلْم و مَعْرِفَتِ هر دو { ما ۱۸۶ } عزیز است . از آن چه عِلْمِ بی عَمَلِ خود عِلْمِ نباشد ، و مَعْرِفَتِ بی حقیقتِ مَعْرِفَتِ نه . و آن پیر این سخن از زمانه خود نشان داده است ، و اندر همه اوقات خود عزیز بوده است . امروز خود عزیزتر است . و هر که به طَلَبِ عَالِمِ و عَارِفِ مَشْغُول گردد ، روزگارش مَشْوَشِ گردد و نیابد . به خود مشغول باید شد ، تا هَمَّه عَالِمِ ، عَالِمِ بیند . { مو ۳۰۷ } و از خود به خداوند رَجُوعِ کند تا هَمَّه ۱۵ عَالِمِ عَارِفِ بیند . از آن چه عَالِمِ و عَارِفِ عزیز باشد و عزیز ، دُشْوَارِیابِ بود . چیزی که ادراکِ وجودِ آن دُشْوَارِ بود ، طَلَبِ کردنِ آن ضایعِ کردنِ عَمَرِ باشد . عِلْمِ و مَعْرِفَتِ از خود طَلَبِ باید کرد ، و عَمَلِ و حقیقتِ از خود درخواست .

۲- مو : حکایات یافتم . مو : سه شبِ روز .

۳- ما ، مو : ایستاده ما ، مو : جنید را رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ گفتند برخاست و نزدیک .

۴- ما ، مو : بگو تا من نیز فرا خروشیدن آیم .

۵- ما ، مو : دل برضا تسلیم کن تا دلت خورم شود نوری از خروشیدن باز ایستاد .

۶- ما ، مو : نیکو معلمی تویی یا ابا القاسم . ۷- مو : در زمان ما دو چیز است .

۹- ما ، مو : حال سخن گوید . ۹ و ۱۰- ما ، مو : یعنی اندر زمانه .

۱۱- ما ، مو : خود معرفت نه و آن پیر این از زمانه .

۱۲- ما : اوقات این هر دو چیز ، مو : اوقات این هر دو خود ما ، مو : و امروز هم عزیزتر .

۱۳- ما ، مو : روزگارش پراکنده گردد و نیابد .

۱۴- مو : از آنچه عارف و عالم عزیز باشد و عزیز دشوار یافت (مو : یافته) شود .

۱۶- ما ، مو : آن تَضِیعِ اوقات باشد و علم . ۱۷- ما ، مو : از خود اندر خواست .

از وی می آید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که گفت : « مَنْ عَقَلَ الْأَشْيَاءَ بِاللَّهِ فَرَجُوعُهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَى اللَّهِ . » : « هر که چیزها را به خداوند - تعالی - داند و از آن وی شناسد ، اندر همه چیزها رجوعش به وی باشد نه به چیزها . » از آن چه اقامت مُلْك و مِلْك به مَالِك بُود . پس استراحت اندر رؤیت مَكُون بُود نه اندر رؤیت كُون . از آن چه اگر اشیا ۵ را عِلَّتِ أَعْمَالِ داند ، پیوسته رنجور باشد ، و به هر چیزی رجوع کردن او را شَرِك باشد . چون اشیا را اسباب فعل داند ، سَبَب به خُود قایم نبُود که به مُسَبِّب قایم بُود . چون رجوع به مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ کند از شغل نجات یابد .

{ ۳۳ - أَبُو عَثْمَانَ سَعِيدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْخِيرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : مُقَدِّمُ سَلَفٍ ، و از سَلَفِ خود خَلَفَ ، أَبُو عَثْمَانَ سَعِيدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْخِيرِيِّ - ۱۰ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از قَدَمًا و أَجَلَةً صُوفِيَانِ بود ، { ر ۱۶۷ } و اندر زمانه { ما ۱۸۷ } خود یگانه بُود . قَدَرش اندر همه دلها رفیع . ابتدا صَحْبَتِ یحیی بن معاذ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - کرده بود . آنگاه مَدَتی اندر صَحْبَتِ شاه شَجَاعِ کرمانی بُود . و با وی به نیشابور آمد به زیارت أَبَوْحَفْصٍ . به نزدیک وی بایستاد ، و عَمَرُ اندر صَحْبَتِ وی گذاشت .

۱- ما ، مو : می آید که گفت من عِلَمِ الْأَشْيَاءِ .

۲- ما ، مو : خداوند داند .

۳- ما : رجوعش با او ، مو : رجوعش بدو مو : اقامت مُلْك بِمَالِك .

۴- مو : عِلَّتِ غَلْبَةً أَعْمَالِ .

۶- ما : سَبَبِ قایم نبود بلکه مُسَبِّب . ما : رجوع بر مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ .

۱۰- ما : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

۱۱- ما ، مو : فرید بود و قدرش .

۱۱و۱۲- مو : با یحیی بن معاذ کرده بود و آنگاه .

۱۲- ما ، مو : و با وی در نیشابور .

۱۳- ما ، مو : أَبَوْحَفْصِ حَدَادَ به نزدیک بایستاد .

از وی حکایت کنند ثقات که گفت : « پیوسته دلم طلب حقیقتی می کردی اندر حال طفولیت . و از اهل { مو ۲.۸ } ظاهر نفرتی می نمودی . و دانستمی لامحاله که جز این ظاهر که عامه برآند ، نیز سری هست مر شریعت را تا به بلاغت رسیدم . روزی به مجلس یحیی بن معاذ - رضی الله عنه - افتادم ، و آن سر را بیافتم ، و مقصود برآمد . تعلق به صحبت وی کردم تا جماعتی از نزدیک شاه شجاع بیامدند ، و حکایات وی بگفتند . دل را به زیارت وی مایل یافتم . از ری قصد کرمان کردم ، و صحبت شاه طلب می کردم . وی مرا بار نداد » و گفت : « طبع تو رجا پرورده است ، و صحبت با یحیی کرده ای ، و وی را مقام رجا است . کسی که مشرب رجا یافت ، از وی سپردن این طریقت نیاید . از آن چه به رجا تقلید کردن کاهلی بار آرد . » گفت : « بسیار تضرع کردم ، و زاری نمودم . ۱۰ و بیست روز بر درگاه وی مداومت کردم ، تا مرا بار داد و اندر پذیرفت . و مدتی اندر صحبت وی بماندم . و وی مردی غیور بود . تا وی را قصد نیشابور و زیارت بو حفص افتاد . من با وی بیامدم . آن روز که به نزدیک ابو حفص اندر آمدم . شاه قبایی داشت . بو حفص چون وی را بدید ، بر پای خاست ، و پیش وی باز آمد . » و گفت : { ما ۱۸۸ } « وَجَدْتُ فِي الْقَبَاءِ مَا طَلَبْتُ فِي الْعَبَاءِ ! » : « در قبا یافتم آن را که در عبا می طلبیدم . » ۱۵ مدتی آنجا پیبوم و همه همت من صحبت بو حفص گرفت . و حشمت شاه مرا از مداومت خدمت وی باز داشت . { ژ ۱۶۸ } و بو حفص آن ارادت اندر من می دید . و از خداوند - تعالی - به تضرع می خواستم تا صحبت { مو ۲.۹ } بو حفص بر من میسر گرداند ، بی از آن که شاه آزوده گردد ، تا آن روز که شاه قصد بازگشتن کرد . و من بر

۱- مو : از وی حکایت و روایت کنند . ۲- ما ، مو : دلم پیوسته طلب .

۲و۳- ما ، مو : لامحاله که جز این ظاهر که ظاهر عامه بدانند . ۴- ما ، مو : یحیی بن معاذ رازی (مو : الرازی) افتادم .

۵- ما ، مو : شاه شجاع بیامدند و حکایت وی بگفتند و دل را . ۶- ما : و طریق صحبت شاه شجاع طلب .

۷- ما ، مو : و گفت که . ۸- ما ، مو : و کسی را که مشرب رجاست و ژ : سپردن طریقت نیاید .

۱۰- ما ، مو : مداومت نمودم تا مرا . ۱۱- ما : مرد غیور . ۱۲- ما : و آن روز که ما ، مو : ابو حفص اندر آمد ، بو حفص چون

اورا . ۱۳- ما ، مو : پیش وی باز رفت . ۱۴- ما ، مو : اندر قبا یافتم ما ، مو : مدتی آنجا بود و .

۱۵- ما : همه وقت من بو حفص گرفت ، مو : همه سر صحبت ابو حفص گرفت . ما : مر آن مداومت .

۱۶- ما ، مو : و ابو حفص رحمه الله علیه ژ : اندر من دید .

۱۷- ما ، مو : می خواستم بتضرع تا سبیل صحبت ابو حفص رحمه الله علیه بر من میسر کند .

۱۸- ما : برگشتن ، مو : پای جامه اندر پوشیدم * بی آنکه شاه از من آزوده .

مُوافَقَتِ وی پای جامه در پای کردم. و دل به جَمَلَه به نَزْدِیکِ بُوَحْفَص، تا وی - رَضِیَ اللّٰهَ عَنْه - به حَکَمِ اَنْبِساط با شاه گفت: « صَحْبَتِ این کُودک را اینجای بگذار که مَرّا با وی خوش است. » شاه روی سوی من کرد و گفت: « اَجِبَ الشَّيْخَ . » وی برفت. من آنجا بماندم تا دیدم آن چه دیدم از عجایب اندر صَحْبَتِ وی - رَضِیَ اللّٰهَ عَنْه - .

۵ و وی را مَقام شَفَقَت بود. خدای - عَزَّ وَجَلَّ - مر بو عثمان را به سه پیر از سه مَقام بگذاشت. و این هر سه اشارت که بدیشان کرد. خود در وی مَقام رَجّا به صَحْبَتِ یحیی، و مَقام غَیْرَت به صَحْبَتِ شاه، و مَقام شَفَقَت به صَحْبَتِ بُوَحْفَص.

و روا باشد که مرید به پنج یا به شش یا بیشتر از این صَحْبَت به مَنزَل رسد. و هر پیری و صَحْبَتی وی را سبب کشف مقامی گردد. اما نیکوتر آن بود که پیران را به مَقام ۱. خود آلوده نگرداند، و نهایت ایشان را اندر آن مَقام نشانه نکند و گوید که: « نصیب من از صَحْبَتِ ایشان این بود. اما ایشان فوق این بودند. مرا از ایشان بهره بیش از این نبود. » و این به اَدَبِ نَزْدِیک تر بود. از آن چه بالغان راه حق را با مَقام و احوال هیچ کار نباشد. و سَبَبِ اِظْهَارِ تَصَوُّفِ اندر { ما ۱۸۹ } نیشابور و خراسان وی بود. با جنید و رُؤیم و یوسف بن حَسین و مُحَمَّد بن الْفَضْلِ الْبَلْخِی - رَضِیَ اللّٰهَ عَنْهُمْ - صَحبت کرده بود. { مو. ۲۱۰ } و هیچ کس از مشایخ از دل پیران خود آن بهره نیافته بود که وی. و اَهْلِ نیشابور وی را مَنبَرِ نهادند تا به زبانِ تَصَوُّفِ مر ایشان را سخن گفت. وی را کُتُبِ عالی است. و روایاتِ مَتین { ژ ۱۶۹ } اندر قَنونِ عِلْمِ این طَریقت.

۱- ما، مو: بنزد ابوحفص بگذاشتم ابوحفص گفت یا شاه (مو: پادشاه). ۲- ما، مو: بدینجا بگذار.

۳- ما: أَحَبَّ الشَّيْخَ ما: آنچه از عجایب. ۴- ما، مو: « رَضِیَ اللّٰهَ عَنْه » ندارد.

۵- ما، مو: خداوند عز و جل مر ابو عثمان را به سه هزار و سه پیر از سه مَقام بگذارانید.

۶- ما، مو: بدیشان کردی خود وی را بود مَقام رَجّا به صَحبتِ یحیی بن معاذ رَحْمَةُ اللّٰهِ.

۷- ما: به صَحبتِ شاه رَحْمَةُ اللّٰهِ علیه. ۸- ما: و روا بود که. ۸ و ۹- و از هر پیری.

۹- ما: وی را کشف مقامی. ۱۰- ما، مو: اندر آن مَقام نشان نکند.

۱۱- ما، مو: ایشان از این بود و ایشان ما، مو: مرا اندر حق ایشان بهره.

۱۲- ما، مو: این به ادب مو: و از آنچه. ۱۳- ما، مو: و با جنید و.

۱۴- ما: رَحْمَةُ اللّٰهِ علیهم، مو: رَحْمَهُمُ اللّٰهُ تعالی.

۱۶- ما، مو: وی را بر مَنبرِ نهادند تا بر زبان.

۱۷- ما، مو: روایاتِ مَتَقَن.

از وی می آید که گفت : « حَقَّ لِمَنْ أَعَزَّهُ اللَّهُ بِالْمَعْرِفَةِ أَنْ لَا يَذَلَّهُ بِالْمَعْصِيَةِ . » : « واجب است و سزا مر آن را که خداوند - تعالی - به معرفت عزیز کردش ، که خود را به مَعْصِيَت ذلیل نکند . و تَعَلَّقَ این به کَسَبِ بِنْدَه باشد ، و مُجَاهَدَتِ وی بردوام رَعَايَتِ اُمُورِ وی . و اگر بر آن مَعْنَى رانی که سزاوار است حَقَّ - تعالی - بدان ، که چون کسی را به ۵ معرفت عزیز کند ، به مَعْصِيَت خوار نکند . از آن چه معرفت عطای وی است ، و مَعْصِيَتِ فِعْلِ بِنْدَه . و کسی را که عَزَّ به عطای حَقَّ باشد ، محال بود که به فِعْلِ خود ذلیل گردد . چنان که آدم را - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که به معرفت عزیز کرد ، به زَلَّت ذلیل نکردش .

{ ۳۴ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ الْجَلَّا - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : سَهْلُ مَعْرِفَتٍ ، وَ قُطُبُ مَحَبَّتٍ ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ الْجَلَّا - ۱ . رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از بزرگان قوم بود و سادات وقت . و وی را طریقی نیکو ، و سیرتی پسنجیده بود . و صاحبِ جَنِّید بود . و أَبُو الْحَسَنِ نُورِی و جَمَاعَتِی از کبرا را دیده بود - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - . وی را کلامی عالی و اشاراتی لطیف است اندر حقایق .
از وی می آید که گفت : « هِمَّةُ الْعَارِفِ إِلَى مَوْلَاهُ فَلَمْ يَعْطِفْ إِلَى شَيْءٍ سِوَاهُ » : « هِمَّتِ عَارِفِ با حق باشد ، و از وی به هیچ چیز باز نگردد . » و بر هیچ چیز فَرُو نیاید .
۱۵ از آن که عَارِفِ را به جَزْ مَعْرِفَتِ { ما ۱۸۹ } وی هیچ چیز نباشد . چون سرمایه دلش مَعْرِفَتِ بود ، { مو ۲۱۱ } مَقْصُودِ هِمَّتِش رُؤِیتِ بود . از آن چه پراکندگی هِمَم ، هُمُومِ بار آورد . و هُمُومِ از درگاه حق باز دارد .

۱- ما ، مو : و از وی . ۲- ما ، مو : و سزاوار مر آنرا که خداوند به معرفت عزیز کرد .

۳- ما ، مو : و مُجَاهَدَتِ وی بردوام رَعَايَتِ اُمُورِ حَقَّ بود و بر آن مَعْنَى اگر بدانی که .

۴- ما ، مو : و بر آن مَعْنَى اگر بدانی که . ۶- ما ، مو : و کسی را که عَزَّ با عطای .

۷- مو : عزیز گردانید بذلتش ذلیل نکرد .

۹- ما ، مو : یحیی بن الجلابی . ۱۰- ما ، مو : سادات وقت خود بود و وی را طریقی نیکو و سیرت .

۱۱- مو : بود صاحب جنید بود رَحِمَهُمَا اللَّهُ .

۱۱-۱۲- ما ، مو : جماعتی کبرا دیده بود وی را کلامی .

۱۳- ما ، مو : و از وی ما : عَلَی شَيْءٍ . ۱۵- ما ، مو : از آنچه عارف را ، ما ، مو : معلوم نباشد .

۱۶- ما : به معرفت بود .

از وی حکایت آرند که گفت : « روزی ترسایی دیدم خوب روی . در جمال وی متحیر شدم . اندر مُقابله وی بایستادم . جَنید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - بر من گذر کرد . با وی گفتم : « ای استاد ! خدای - تعالی - این چنین روی به آتش دوزخ نخواهد سوخت ! » مرا گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « ای پسر ! این بازارچه نفس است که ترا بر این می دارد ، نه نظاره ۵ عبرت ، که اگر به عبرت می نگری اندر هر ذره یی از { ۱۷۰ } موجودات ، همین اَعْجُوبه موجود است . اما زود باشد که تو بدین بی حرمتی مُعَذَّب گردی ! » گفت : « چون جَنید روی از من بگردانید ، اندر حال ، قرآن فراموش کردم ، تا سال ها می استعانت خواستم از خدای - تعالی - ، و توبه کردم ، تا قرآن به دست آوردم . اکنون زُهره آن ندارم که به هیچ چیز از موجودات التفات کنم ، یا وقت خود را به نظر اندر اشیاء ضایع گردانم .

۱. { ۳۵ - أَبُو مُحَمَّدٍ رُوَيْمِ بْنِ أَحْمَدَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : وحید عَصْر ، و امام دَهْر ، أَبُو مُحَمَّدٍ رُوَيْمِ بْنِ أَحْمَدَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از جُمْلَةُ أَجَلِهِ و سادات مشایخ بود ، و از صاحب سِرِّانِ جَنید و اقربان وی . و بر مَذْهَبِ داوود فقیه الفَقْهَاء - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بود . و اندر عِلْمِ تفسیر و قرائت ، حَظِّی وافر داشت . و اندر آن زمانه در فنون عِلْمِ چون او نبود . و به عِلْوِ حال ، و رَفَعَتِ مَقَام ، و ۱۵ سَفَرهای نیکو به تجرید و ریاضت های شدید ، اندر تَفَرُّد به جای آورده بود . و اندر آخر

- ۱- ما ، مو : و از وی ما ، مو : روزی جوانی دیدم خویروی ترسا اندر جمال .
- ۲- ما : و اندر مُقابله ما ، مو : جنید بر من گذر کرد .
- ۳- ما ، مو : خدای این چنین ما : بخواهد سوخت گفت ، مو : خواهد سوخت . ۳ و ۴ - ما ، مو : گفت ای پسر این بازارچه نفس است که ترا بدین میدارد .
- ۵ - ما ، مو : از ذرات این عالم همین .
- ۶ - ما ، مو : مُعَذَّب شوی . ۷ - ما ، مو : استعانت میخواستم . ۸ - مو : خدای عز و جل و کردم تا .
- ۸ و ۹ - ما ، مو : که به هیچ از موجودات التفات کنم وقت خود را بنظر عبرت اندر اشیاء ضایع کنم واللّه اعلم . ۱۱ - ما : « رضی الله علیه » ندارد .
- ۱۲ - ما ، مو : و از اقربان وی و به مذهب .
- ۱۳ - ما ، مو : « رضی الله عنه » ندارد ما ، مو : حظ وافر .
- ۱۴ - ما : زمانه خود ما ، مو : نبود بعِلْوِ حال ما ، مو : نیکو داشت .
- ۱۵ - ما ، مو : و ریاضت شدید اندر تفرید معروفیت بود و در آخر .

عَمَر ، خود را { مو ۲۱۲ } در میان دنیاداران پنهان کرد. و مَعْتَمَد گشت به قضا . و دَرَجَتِ وی اَكْمَل از آن بُود که بدان مَحْجُوب { ما ۱۹۱ } شدی ، تا جَنَید گفت : « ما فارغان مشغولیم ، و رَوَیم مَشْغُول فارغ است . » و وی را تصانیف است اندر این طریقت فی السَّماع ، خاصه کتابی که مر آن را غَلَطُ الواجدین نام کرده است که من فتنه آنم .

۵ می آید که روزی یکی به نزدیک وی اندر آمد . وی را گفت : « کَيْفَ حَالُكَ ؟ » وی گفت : « کَيْفَ حَالُ مَنْ دِينُهُ هَوَاهُ وَ هِمَّتُهُ دُنْيَاهُ لَيْسَ بِصَالِحٍ تَقِيٍّ وَلَا بِعَارِفٍ نَقِيٍّ ؟ » : « چگونه باشد حال آن که دین وی ، هَوای وی باشد ، و هِمّت وی دنیای وی باشد . نه نیکوکاری بُود از خَلْقِ رَمیده ، و نه عارفی بُود از خَلْقِ گزیده . و این اشارت به عِیُوبِ نَفْسِ خود کرده است . { ژ ۱۷۱ } از آن که دین به نزدیک نَفْسِ هوا بُود . و متابعان ۱ . نَفْسِ ، هوا را دین نام نهاده اند ، و متابعت آن را بَرَزَشِ شریعت کرده هر که بر مراد ایشان رَوَد ، اگرچه مَبْتَدِع بُود ، به نزدیک ایشان دیندار باشد . و هر که برخلاف ایشان رَوَد ، اگرچه مَتَقی بُود ، بی دین بُود به نزد ایشان .

و این آفت اندر زمانه ما شایع است . فَنَعُوْذُ بِاللّٰهِ از صَحَبَتِ آن که صِفَتَش این بُود . اَمَّا آن پیر از تحقیق روزگار سایل اشارتی کرده است . و نیز روا بُود که اندر آن حال ، او را ۱۵ بدو باز گذاشته باشند ، تا از وَصَفِ وَجُودِ خود عبارت کرده است ، و اِنْصَافِ صِفَتِ خود بداده . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

-
- ۱- ما ، مو : اندر میان ما ، مو : و معتمد خلیفه گشت بقضا و درجه وی .
 - ۵- مو : و از وی می آید ما : وی درآمد .
 - ۶- مو : چگونه است حال تو ؟ وی گفت : مو : لیس هو ب صالح .
 - ۷- مو : هوی باشد و همت وی دنیای وی .
 - ۸- ما : و نه عاشق بُود ما ، مو : و این اشارتی به .
 - ۹- ما ، مو : نَفْسِ کرده است از آنچه دین .
 - ۱۰- ما ، مو : ورزش شریعت هر که بر مراد . ۱۱- ما ، مو : مبتدع باشد ما ، مو : برخلاف ایشان باشد .
 - ۱۲- ما ، مو : متقی باشد بی دین بُود .
 - ۱۳- ما ، مو : اندر زمانه ما از یکدیگر جدا نگشته شایع است .
 - ما : که صحبت وی این بُود مو : صفت وی این بود .
 - ۱۴- ما ، مو : اَمَّا این پیر از . ۱۴ و ۱۵- ما : که اندر حال او را بدان باز گذاشته .
 - ۱۶- مو : حقیقت بداده .

{ ۳۶ - أَبُو يَعْقُوبِ يُونُسَ بْنِ حُسَيْنِ الرَّازِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

{ مو ۲۱۳ } مِنْهُمْ : بَدِيعُ عَصْرٍ ، وَ رَفِيعُ قَدَرٍ ، أَبُو يَعْقُوبِ يُونُسَ بْنُ حُسَيْنِ الرَّازِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از کبرای ائمه وقت بود ، و قدمای مشایخ زمان ، عمری نیکو یافت . مُرِيدُ ذِي النُّونِ مِصْرِيٌّ بُوْد ، و با بسیاری از شیوخ ، صَحْبَتِ { ما ۹۲ } داشته بود ، ۵ و جمله را خدمت کرده .

از وی می آید که گفت : « أَذَلَّ النَّاسِ الْفَقِيرَ الطَّمُوعُ وَ الْمَحِبَّ لِمَحْبُوبِهِ . » : « ذلیل ترین همه مردمان ، درویش طمع باشد . چنان که شریف ترین ایشان فقراى صادق باشند » . و طمع مردرویش را به ذلّ دو جهانی افکند . از آن چه درویشان خود در چشم اهل دنیا حقیرند . چون بدیشان طمع کنند ، حقیرتر گردند . پس غنای به عز بسیار تمام تر ۱۰ . از فقر به ذلّ بود . و طمع مردرویش را به تکذیب صرف منسوب کند . و دیگر محب مر محبوب خود را نیز ذلیل ترین همه خلق باشد که محب مر خود را در مُقابله محبوب خود سخت حقیر شناسد و مروی را متواضع باشد . و این هم از نتایج طمع بود . چون طمع گسسته شد ، ذلّ به جمله عز گردد . و تا زلیخا را به یوسف طمع می بود ، هر زمان ذلیل تر بود . و چون طمع بگسست ، { ۱۷۲ } خدای - تعالی - جمال و جوانی بدو باز داد .

۳- ما : « رضى الله عنه » ندارد ما : عمر نیکو.

۴- ما ، مو : ذوالنون .

۴ و ۵- ما ، مو : بسیاری از مشایخ صحبت کرده بود و جمله را خدمت .

۶- ما ، مو : المطموع و المحب اعزهم لمحبيبه الصديق .

۷- ما ، مو : شریف ایشان درویش صادق بود .

۸- ما ، مو : در ذلّ دو جهانی مو : خود اندر چشم .

۹- ما : به عز بسیاری تمام تر ، مو : بغیر بسیاری تمامتر .

۱۱- مو : خود را اندر مُقابله .

۱۲- ما : وی را تواضع باشد ، مو : تواضع کند ما : گسسته ذل بجمله .

۱۳- ما ، مو : گردد تا زلیخا را به یوسف طمعى بود هر زمان ذلیل می بود چون طمع بگسست .

۱۴- ما ، مو : خداوند جمال و جوانی بوی باز داد .

و سنّت چنین رفته است که اقبالِ مَحَبّ، اغراضِ مَحَبُّوب تقاضا کند . چون مَحَبّ دوستی را در بر گیرد . و به صرف دوستی از دوست فارغ شود ، و با دوستی بیارامد . لامحاله که دوست بدو اقبال کند . و به حقیقت مَحَبّ را عِزّ است تا طَمَع و صِلَت نبُود . چون مَحَبّ را طَمَع وصال باشد { مو ۲۱۴ } و بر نیاید ، عِزّش همه ذلّ شود . و هر محبّی را ۵ که وجود دوستی از وصال و فراقِ دوست مشغول نگرداند ، آن مَحَبّتِ وی معلول باشد . و الله اعلم .

{ ۳۷ - أبوالحسن سمنون بن عبدالله الخواص - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - }

و مِنْهُمْ : آفتاب آسمانِ مَحَبّت ، و قُدْوَةُ أَهْلِ مَعَامَلَت ، أَبُو الْحَسَنِ سَمْنُونِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَوَاصِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، اندر زمانه خود بی نظیر بود . و اندر مَحَبّت شانی ۱ . عظیم داشت . جَمَلَةُ مَشَايخِ وی { ما ۱۹۳ } را بزرگ داشتند . وی را سَمْنُونُ الْمَحَبِّ خواندندی . و وی خود را سَمْنُونُ الْكَذَّابِ نام کرده بود . و از غَلَامِ الْخَلِيلِ رنج های بسیار کشید . و در پیش خلیفه بروی گواهی های محال داد . و همه مَشَايخِ بدان رَنجِه دل گشتند .

و این غَلَامِ الْخَلِيلِ مردی مَرَاتی بود و دعوی پارسایی و صوفی گری کردی . خود را ۱۵ در پیش خلیفه و سُلْطانیان معروف گردانیده بود ، به مَكْر و شَعْبِه . و دین را به دُنیا بفروخته . چنان که اندر زمانه ما بسیارند . و مساوی مَشَايخ و درویشان بردست گرفته بود در پیش خلیفه . و مرادش آن بود تا مَشَايخِ مَهْجُور گردند ، و کس بدیشان تَبَرُّک

-
- ۱ - ما ، مو : تقاضا باشد ، ۲ و ۳ - ما : لامحال دوست بدو . ۳ - مو : چون محب از محبوب . ۴ - ما ، مو : عِزّش جمله ذلّ گردد . ۵ - ما : دوستی او از وصال . ما ، مو : مشغول نکند از مَحَبّت معلوم باشد .
 - ۷ - ما ، مو : آفتاب اهل مَحَبّت . ۸ - ما : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، ما ، مو : شانی رقیع .
 - ۹ - ما ، مو : و جمله مَشَايخ ویرا بزرگ داشتندی و ویرا . ۱۰ - ما : کشیده بود و در .
 - ۱۱ - ما ، مو : خَلِيفَةُ وَقْتُ بروی ما ، مو : محال داده بود و مَشَايخ .
 - ۱۲ - ما ، مو : و تصوّف کردی خود را اندر . ۱۳ - مو : پیش سُلْطانیان و خلیفه (ما) : «سُلْطانیان» ندارد) ما ، مو : به مکر دین را بدنیا فروخته . ۱۴ - ما ، مو : اندر زمانه ما نیز بسیار میباشند . ما ، مو : بر دست گرفته بودی در پیش سُلْطانیان . ۱۵ - ما ، مو : آنگاه که مَشَايخِ مَهْجُور باشند و کس بایشان

نَکَنَد تاجاه وی بر جای بماند .

بخ بخ ! سَمَنُون و مشایخ، که مر ایشان را يك كَس بیش نبود ، بدین صِفَت ! امروز ، در این زمانه ، هر مُحَقِّقی را صد هزار غلام الخلیل هست . اَمَّا بَاك { ژ ۱۷۳ } نیست که به مُردار ، گرگانِ اُولی تر باشند .

و چون جاه سَمَنُون اندر بغداد بزرگ شد ، هر کسی بدو تَقَرُّب کردند . ۵ غلام الخلیل را از آن رَنج کرد ، و وَضَع ها را بر ساختن گرفت تا زنی را چشم بر جمال سَمَنُون افتاد . خود را بر وی عرضه کرد . وی اِیا کرد . { مو ۲۱۵ } تا آن زن نزدیک جَنید شد که : « سَمَنُون را بگوی تا مرا به زَنی کند . » جَنید را از آن ناخوش آمد . وی را زَجَر کرد . زن به نزدیک غلام الخلیل آمد ، و تهمت - چنان که زنان نهند - بروی نهاد . و غلام الخلیل - چنان که اَعْدَا شنوند - بشنود . و سَعایت بر دست گرفت . و ۱ خلیفه را بروی متغیر کرد ، تا بفرمود که وی را بکشند . چون سیّاف را بیاوردند و از خلیفه { ما ۱۹۴ } فرمان خواستند . چون خلیفه فرمان داد ، زبانش بگرفت . چون شب درآمد . بخت . به خواب دید که زوال جان سَمَنُون ، در زوال مَلِك تو بسته است . دیگر روز عذر خواست . و به خوبی بازگردانید .

و وی را کلام عالی است ، و اشارات دقیق اندر حقیقت مَحَبَّت . و وی آن بود که از ۱۵ حجاز می آمد . اَهْل فید گفتند : « ما را سخن گوی . » بر منبر شد و سخن می گفت ، مَسْتَمِع نداشت . روی به قنادیل کرد و گفت : « با شما می گویم ! » آن همه قَنَدیل ها درهم افتاد و خُرد بشکست .

از وی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - می آید که گفت : « لَا يَغْبِرُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا بِمَا هُوَ أَرْقٍ مِنْهُ وَ لَا شَيْءٍ أَرْقٍ مِنَ الْمَحَبَّةِ فَبِمَا يَغْبِرُ عَنْهَا . » : یعنی « عبارت از چیزی نازک تر

۱- ما ، مو : و آن مشایخ ، ما ، مو : يك كَس بود برین صفت در این زمانه . ۳- ما ، مو : کر کسانِ اُولی تر باشد . ۴- مو : و هر کسی بدو مو : و غلام الخلیل را . ۵- ما ، مو : وضع ها را (مو : دو صفها را) فرا ساختن گرفت تا زنی را چشم اندر جمال . ۶ و ۵- ما ، مو : و خود را بروی عرضه کرد . ۶- ما ، مو : تا او به نزدیک جَنید رحمة اللّٰهُ علیه شد . ۷- ما ، مو : به زنی قبول کند جَنید را رحمة اللّٰهُ از آن ناخوش آمد و وی را . ۸ و ۹- ما ، مو : بروی نهاد و او چنانکه اعدا شنوند بشنید و شناعت بردست . ۱۰- ما ، مو : و خلیفه فرمان خواست .

۱۱- ما ، مو : چون خلیفه زبانش بگرفت چون شب بخت بخواب دید که اندر .

۱۲- ما ، مو : زوال مَلِك تو اندر زوال جان سَمَنُون بسته است . ۱۳- ما : اشارت دقیق اندر ، ما : و از وی می آرند که از .

۱۴- ما : اهل قید . ۱۵- مو : درهم افتادند و خورد بشکند .

۱۷- ما ، مو : و از وی می آید که . ما ، مو : اَدَقُّ مِنْهُ ... اَدَقُّ مِنْ .. فِيم

۱۸- ما ، مو : از چیزی ادق تر از آن چیز بود .

از آن چیز باشد . و چون اَرْقِ مَحَبَّتِ هِیْجِ چیز نباشد ، به چه چیز عبارت از آن کنند . « و مراد این آن است که عبارت از مَحَبَّتِ مَنْقَطِعِ است . از آن چه عبارت صِفَتِ مَعْبَرِ بُود ، و مَحَبَّتِ صِفَتِ محبوب است . پس عبارت این مر { ژ ۱۷۴ } حقیقت آن را ادراک نتواند کرد . و اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

۵ { ۳۸ - أَبُو الْفَوَارِسِ شاه بن شجاع الکرمانی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : شاه شَبُوح ، و تَغَیَّرَ از روزگار او مَنسُوخ ، ابو الفوارس شاه بن شجاع الکرمانی . رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - ، { مو ۲۱۶ } از ابنای ملوک بُود ، و اندر زمانه خود یگانه بود . صَحَبَتِ ابو تراب نَخْشَبِی یافته بود ، و بسیاری از مشایخ را دریافته بود . و اندر ذِکْرِ بُو عثمان حیرری طَرْفِی از حالِ وی گفته آمده است . و وی را رسالات مشهور ۱ . است اندر تصوِّف . و کتابی کرده است که آن را مِرَاةُ الْحُكَمَاءِ خوانند . و او را کلام عالی است .

از وی می آید که گفت : « لِأَهْلِ الْفَضْلِ فَضْلٌ مَالٌ يَرَوْهُ فَإِذَا رَأَوْهُ فَلَا فَضْلَ لَهُمْ { ما ۱۹۵ } وَ لِأَهْلِ الْوِلَايَةِ وَ لِيَاةٌ مَالٌ يَرَوْهَا فَإِذَا رَأَوْهَا فَلَا وَ لِيَاةٌ لَهُمْ . » : « أَهْلُ فَضْلٍ رَا ، فَضْلٌ بَاشَد بَر هَمَه ، تَا آنگاه که فَضْلِ خُودِ نَبینند ، چُونِ بَدیدند ، نِیز ۱۵ شَانِ فَضْلِ نَمَاند . و اهل ولایت را هَمچنینِ ولایت ، تَا آنگاه است که ولایتِ خُودِ نَبینند . که چُونِ بَدیدند ، ولایتشان نَمَاند . »

- ۱- ما ، مو : و چُونِ اَدَقَّ از مَحَبَّتِ هِیْجِ چیز نیست عبارت از آن به چه چیز کنند و مراد از این .
- ۲- ما : که مَحَبَّتِ مَنْقَطِعِ . ۳- ما ، مو : محبوب بُودِ پس به عبادت .
- ۴- ما ، مو : « بِالصَّوَابِ » ندارد .
- ۶- ما ، مو : از روزگارش منسوخ ابو الفوارس .
- ۷- ما : رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ ، ما ، مو : اندر زمانه خود بی نظیر .
- ۸- ما : نَخْشَبِی کرده بود . ۹- ما : ابو عثمان حیرری .
- ۱۰- ما ، مو : که مر آنرا . ۱۱- ما : و از وی .
- ۱۳- ما ، مو : چُونِ فَضْلِ خُودِ بَدیدند نِیز شاملِ فَضْلِ نباشد .
- ۱۴ و ۱۵- ما ، مو : و اهل ولایت را ولایتی است تا نه بینند چُونِ بینند نِیز شَانِ ولایت نیست .

و مراد از این آن بود که آنجا که فضل و ولایت بود ، رؤیت از آن ساقط بود . چون رؤیت حاصل شد ، معنی ساقط شد . از آن چه فضل صفتی است که فضل نبیند ، و ولایت صفتی که رؤیت ولایت نباشد . چون کسی گوید که : « من فاضلم یا ولی ، » نه فاضل بود نه ولی . و اندر آثار وی مکتوب است که چهل سال نخفت . چون بخفت ، ۵ خداوند - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - را به خواب دید . گفت : « بارخدایا ! من ترا به بیداری شب می طلبیدم ، در خواب دیدم ؟! » گفت : « یا شاه ! در خواب بدان بیداری های شب یافتی . اگر آنجا بخفتی ، اینجا ندیدی . » وَاللَّهِ أَعْلَمُ .

{ ۳۹ - عمرو بن عثمان المکی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : سرور دلها ، و نور سرها ، عمرو بن عثمان المکی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، ۱ . از کبرا و سادات اهل طریقت بود . وی را تصانیف مشهور است اندر حقایق این علم . { ژ ۱۷۵ } و نسبت ارادت خود { مو ۲۱۷ } به جنید کردی ، از بعد آن که ابو سعید خراز را دیده بود و با نباجی صحبت کرده بود . و اندر اصول امام وقت بود . از وی می آید که گفت : « لَا يَقَعُ عَلَى كَيْفِيَةِ الْوَجْدِ عِبَارَةٌ لِأَنَّهُ سِرٌّ لِلَّهِ عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ . » : « عبارت بر کیفیت وجد دوستان نیفتد ، از آن چه آن سِرِّ حق است به ۱۵ نزدیک مؤمنان . » و هر چه عبارت بنده اندر آن تصرف تواند کرد ، آن سِرِّ حق نباشد . از آن چه کلّیت تکلف { ما ۱۹۶ } بنده از اسرار ربّانی منقطع است .

۱ - ما ، مو : آنست آنجا که ما : و چون . ۳ - ما : صفتی است که . ما ، مو : ولایت نبود .

۴ - مو : و نه ولی ، ما ، مو : و چون بخفت .

۴ و ۵ - ما ، مو : خداوند تعالی ، ما : بارخدایا ترا به .

۶ - مو : در خواب یافتم ، ما ، مو : اندر خواب بدان .

۷ - ما ، مو : که اگر آنجا بخسبی (مو : بخستی) اینجا نیابی .

۹ - مو : و نور سر ما عمر بن عثمان المکی رحمه الله علیه .

۱۰ - ما ، مو : و وی را تصانیف ، مو : این علوم .

۱۳ - ما ، مو : و از وی می آید که

۱۵ - ما ، مو : از آن چه به کلّیت تصرف و تکلف .

و گویند چون عمرو به اصفهان آمد ، حَدَّثَنِي به صَحْبَتِ وی پیوست . و پدر مانع وی بود از صَحْبَتِ عمرو ، تا بیمار شد . و مدتی برآمد . روزی شیخ برخاست ، و با جماعتی فقرا به عیادت وی شد . حَدَّثَ به شیخ اشارت کرد تا قَوْل را بگوید تا بیتی برخواند . عمرو ، قَوْل را گفت : « برخوان ! » شعر :

۵ . مَالِي مَرَضَتْ فَلَمْ يَعِدْنِي عَائِدٌ مِنْكُمْ وَيَمْرُضُ عَبْدُكُمْ فَأَعُوذُ
بیمار چون بشنید برخاست و بنشست ، و لَهَب و سُلْطَان بیماری وی کمتر شد . گفت :
« زَدْنِي ! » قَوْلًا بِرْخَوَانْد :

وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِي عَلَى صَدُودِكُمْ وَ صَدُودُ عَبْدِكُمْ عَلَى شَدِيدِ
بیمار برخاست ، و نالانی از وی گم شد . و پدر وی را به صَحْبَتِ عمرو مُسَلِّم گردانید .
۱ . و آن اندیشه که می بودش اندر دل ، از آن تویه کرد ، و آن حَدَّثَ یکی از بزرگان
طریقت شد . وَ هُوَ أَعْلَمُ .

{ ۴ . أَبُو مُحَمَّدٍ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التُّسْتَرِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

و مِنْهُمْ : مَالِكُ الْقُلُوبِ ، وَ مَا جِي الْعَيُوبِ ، أَبُو مُحَمَّدٍ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التُّسْتَرِيُّ -
{ مو ۲۱۸ } رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، إِمَامٌ وَقْتُ بُود . و به همه زبان ها ستوده . وی را { ژ ۱۷۶ }

۱- ما : و گویند که چون . ۲- ما ، مو : از صحبت وی تا .

۳و۲- مو : برخاست با جماعتی به عیادت وی شدند .

۳- ما : شیخ را اشارت ما ، مو : بگویند چند بیتی .

۴- ما ، مو : گفت تا برخواند .

۶- ما ، مو : چون آشنید برخاست بنشست و نهیب سلطان بیماری کمتر شد و گفت .

۷- ما ، مو : قَوْل این بیت دیگر برخواند شعر . ۸- ما ، مو : و أَنْ مِنْ مَرَضِي عَلَى ، ما : عندکم .

۹- ما ، مو : و بیماری از وی بشد ما ، مو : تسلیم کرد .

۱۰- ما ، مو : و از اندیشه ما ، مو : ... دل تویه کرد .

۱۱- ما ، مو : وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

۱۳- مو : او مُحَمَّد سَهیل . ۱۴- ما ، مو : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ پیر وقت .

رياضات بسیار است ، و معاملات نیکو ، و کلام لطیف اندر اخلاص و غیوب افعال . و علمای ظاهر گویند : « هُوَ جَمْعُ بَيْنَ الشَّرِيعَةِ وَالْحَقِيقَةِ . » : « او جمع کرده است میان شریعت و حقیقت . » و این از ایشان خطا است . از آن چه کس خود فرق نکرده است ، و شریعت جز حقیقت نیست . و حقیقت جز شریعت نی . و به حکم آن که ۵ عبارت آن پیر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اندر ادراك سهل تر است ، و طبایع بهتر اندر یابند ، این سخن گویند . و چون حق - تعالی - جمع کرده است میان { ما ۱۹۷ } حقیقت و شریعت ، محال باشد که اولیای او فرق کنند . و لامحاله چون فرق حاصل آمد ، رد یکی و قبول دیگری بیاید . پس رد شریعت الحاد بود ، و رد حقیقت شرك . و آن فرق که کنند ، مر تفریق معنی را نیست ، که اثبات حدّ است . چنان که گوید : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » . ۱ حقیقت ، « مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ » شریعت . اگر کسی خواهد که اندر حال صحت ایمان ، یکی را از دیگری جدا کند ، نتواند کرد ، و خواستش باطل . و در جمله شریعت فرع حقیقت بود . چنان که معرفت ، حقیقت است ، و پذیرفت فرمان معروف ، شریعت . پس این ظاهریان را هر چه طبع اندر آن نیفتد ، بدان منکر شوند . و انکار اصلی از اصول راه حق با خطر بود . « وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْإِيمَانِ . »

۱۵ و از وی می آید که گفت : « مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَلَا غَرَبَتْ عَلَى وَجْهِ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَّا وَهُمْ جَهَالٌ بِاللَّهِ الْإِمْنِ يُوَثِّرُ اللَّهُ ، عَلَى نَفْسِهِ وَرُوحِهِ (مو ۲۱۹) وَ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتِهِ . » :

- ۱- ما ، مو : لطیف است اندر . ۲- ما ، مو : گویند که هو . مو : و او جمع .
- ۳- ما ، مو : و این سخن از ایشان . ما : کسی خود فرق .
- ۴- ما ، مو : جز شریعت نه . ۵ و ۴- ما : آن پیر اندر ادراك .
- ۵- ما : و این سخن . ۶- ما : میان شریعت و حقیقت .
- ۷- ما ، مو : کنند لامحاله . ما : دیگری بیاید .
- ۸- ما : و رد شریعت . ما ، مو : و آن فرقی که .
- ۹- ما ، مو : بلکه اثبات حقیقت راست چنانکه گویند . مو : حقیقت است محمد...
- ۱۰- ما : از دیگر جدا کند .
- ۱۱- ما ، مو : باطل بود .
- ۱۲- ما : معنی شریعت . مو : معرف شریعت .
- ۱۵- مو : علی اهل وجه الارض ، ما : ندارد .
- ۱۶- ما : مَنْ يُوَثِّرُ عَلَى نَفْسِهِ .

« آفتاب بر نیامد ، و فرو نشد بر هیچ کس از روی زمین که وی نه به خداوند - تعالی - جاهل بود . مگر آن که وی را بر گزیند بر جان و تن و دنیا و آخرت . » یعنی هر که دست اندر آغوش نصیب خود دارد ، دلیل آن بود که وی به خداوند - عزّ و جلّ - جاهل بود . از آن چه معرفت { ژ ۱۷۷ } وی ، ترک تدبیر اقتضا کند . و ترک تدبیر تسلیم بود . و ۵ اثبات تدبیر از جهل باشد . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

{ ۴۱ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ الْبَلْخِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

وَمِنْهُمْ : اخْتِيارِ اَهْلِ حَرَمَيْنِ ، و جُمْلَةُ مَشايخِ را قُرَّةَ عَيْنِ ، ابو عبدالله محمد بن الفضل البلخی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از جَلَّة مَشايخ و پسندیده عراق و خراسان بود . مرید اَحْمَد بن خضرويه بود . و ابو عثمان خيري را به وی میلی عظیم بود . وی را از بلغ ۱ . بیرون کردند ، متعصبان ، { ما ۱۹۸ } از برای عشوه مذهب وی . به سمرقند شد . و عمر آنجا گذاشت .

از وی می آید که گفت : « اَعَرَفَ النَّاسِ بِاللّٰهِ اَشَدَّهُمْ مَجَاهِدَةً فِيْ اَوَامِرِهِ وَ اتَّبَعَهُمْ لِسُنَّةِ نَبِيِّهِ . » یعنی : « بزرگترین اهل معرفت مجتهد ترین ایشان باشد اندر ادای شریعت ، و با رغبت ترین اندر حفظ سنت و متابعت . » و هر که به حق نزدیکتر بود ، ۱۵ بر او امرش حریص تر بود . و هر که از وی دورتر بود ، از متابعت رسولش دورتر بود و معرض تر .

۱ - مو : از اهل زمین که .

۲ - ما ، مو : مگر آنکه حق تعالی ویرا برگزید بر تن و جان و دنیا و آخرت خود .

۳ - ما ، پس دلیل آن . مو : جاهل است ، ما : ندارد . ۵ - ما ، مو : باشد به تقدیر .

۷ - ما ، مو : قُرَّة العین .

۸ - ما ، مو : رحمة الله علیه از اَجَلَّة مَشايخ بود و پسندیده اهل عراق و اهل خراسان بود .

۹ - ما ، مو : بدو میلی عظیم .

۱۰ - ما ، مو : مذهب و به سمرقند شد و عمر آنجا گزارد .

۱۴ - مو : بر امرش .

۱۵ - ما ، مو : رسولش بود و معرض .

از وی می آید که گفت : « عَجَبْتُ مِمَّنْ يَقْطَعُ الْبَوَادِي وَالْقَفَارَ وَالْمَقَاوِزَ حَتَّى يَصِلَ إِلَى بَيْتِهِ وَحَرَمِهِ لَأَنَّ فِيهِ آثَارَ أَنْبِيَائِهِ ، كَيْفَ لَا يَقْطَعُ نَفْسَهُ وَهَوَاهُ حَتَّى يَصِلَ إِلَى قَلْبِهِ لَأَنَّ فِيهِ آثَارَ مَوْلَاهُ » : « عَجَبٌ دارم از آن که بادیه ها و بیابان ها ببرد تا به خانه وی رسد ، که اندر او ، آثار انبیای وی است . چرا بادیه نفس و دریای هوا را نبرد ۵ تا به دل خود رسد که اندر او آثار مولای وی است . » یعنی : دل که محل معرفت است ، بزرگوارتر از کعبه که قبله خدمت است . کعبه آن بود که پیوسته نظری بنده بدو بود . و دل آن که پیوسته نظری حق بدو بود . آنجا که دل ، دوست من آنجا . آنجا که حکم وی ، مراد من آنجا . و آنجا که اثر انبیای من ، قبله دوستان من آنجا . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

{ ۴۲ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التِّرْمِذِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

۱ . وَ مِنْهُمْ : شَيْخُ بَا خَطَرُ ، وَ فَنَانِيٌّ مِنْ أَصْفَافِ بَشَرٍ ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التِّرْمِذِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، اَنْدَرَقُنُونِ عِلْمِ كَامِلٍ وَ اِمَامٌ بُوْدُ ، وَ مِنْ مَشَايِخِ مُحْتَشَمٍ بُوْدُ . { ر ۱۷۷ } وی را تصانیف بسیار است و نیکو ، و کرامات مشهور اندر بیان هر کتاب چون : حَتْمُ الْوَلَايَةِ ، وَ كِتَابُ النُّهْجِ ، وَ نَوَادِرُ الْأَصُولِ ، وَ جَزَائِنِ بَسِيَارِ كُتُبٍ دِيْكَرٍ سَاخِطَهُ اسْت . { ما ۱۹۹ } وَ سَخِطَ مُعْظَمُ اسْتِ بَه نَزْدِيْكَ مِنْ ، زِيْرَا كِه دِلَم شِكَاَرِ

۱- ما : وَ الْمَغَادِزَ حَتَّى .

۳- مو : اَنَّهُ وَادِيَهَا وَ بِيَابَانَهَا بَرَدَ .

۴- ما ، مو : اَنْبِيَائِ اسْتِ ما : نَفْسُ وَ هَوَا رَا نَبَرَدَ .

۵- ما : مَوْلَا اسْتِ يَعْنِي كِه دِل مَحَلِّ مَعْرِفَتِ اسْتِ وَ بَزَرْگَوَارَتَرِ اسْتِ .

۷- ما : بَرَدَ بُوْدُ مو : وَ اَنْجَا كِه حَكَمُ .

۸- مو : « بِالصَّوَابِ » نَدَارَدَ .

۱۰- ما ، مو : اَز صِفَاتِ بَشَرِ .

۱۱- ما : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

۱۲- مو : مُحْتَشَمَانِ مَشَايِخِ بُوْدُ وَ وَی رَا . ما ، مو : كِرَامَاتِ ظَاهِرِ اَنْدَرِ بِيَانِ .

۱۳- ما : كِتَابُ الْمُنْهَجِ .

۱۴- ما ، مو : سَاخِطَهُ وَ سَخِطَ مَنْظُومِ اسْتِ وَی (مو : وَ وَی) چنانکه جملگی دِلَم .

وی است . و شیخ من گفت که : « مُحَمَّدٌ دَرِیْتِمِ است که اندر همه عالم هَمال ندارد . » و اندر علوم ظاهر وی را نیز کتب است . و اندر احادیث اسنادِ عالی دارد . و تفسیری ابتدا کرده بوده است . عَمَرٌ تمام کردن آن نیافت . بدان مقدار که کرده است ، در میان اهل عالم منتشر است . و فقه بر یکی از خواص یاران ابوحنیفه خوانده بود . وی را اندر ترمذ ، ۵ مُحَمَّد حکیم خوانند . و حکیمیان از متصوفه اقتدا بدو کنند . و وی را مناقب بسیار است . یکی از آن جمله آن که با خضر پیغامبر - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى نَبِیْنَا و عَلَیْهِ - { ۲۲۱ } صَحَبَت داشته بود . و ابوبکر و رَاقِی تَرْمَذِی - که مرید وی بود - روایت کند که : « هر یکشنبه خضر - عَلَیْهِ السَّلَام - به نزدیک وی آمدی ، و واقعه ها از یکدیگر پرسیدندی » . ۱ . از وی می آید که گفت : « مَنْ جَهَلَ أَوْصَافَ الْعِبُودِيَّةِ فَهُوَ بِنَعْوَتِ الرَّبَّانِيَّةِ أَجْهَلُ » : « هر که به علم شریعت و اوصاف بندگی جاهل باشد ، او به اوصاف خداوند - تعالی - جاهل تر باشد . » و هر که به معرفت نفس - که مخلوق است - راه نبرد ، به معرفت حق - تعالی - که خالق است هم راه نبرد . و هر که آفات صِفَتِ بَشَرِيَّتِ نبیند ، لطایف صفات ربوبیت کی داند ؟ که ظاهر به باطن تعلق دارد . هر که به ظاهر تعلق کند ، ۱۵ بی باطن محال ، و هر که به باطن تعلق کند ، بی ظاهر محال . پس اوصاف ربوبیت ، اندر صَحَبَتِ ارکانِ عِبُودِيَّتِ بسته است . و بی آن درست نیاید . و این کلمه { ۱۷۹ } سخت با اصل و مفید است ، به جایگاه خود ، تمام کرده شود - اِنْشَاءَ اللَّهِ - تعالی عز و جل - .

- ۱- ما ، مو : و شیخ من گفت رحمة الله علیه که ما ، مو : مثال ندارد .
- ۲- ما ، مو : و در احادیث اسانید عالی . ۳- ما ، مو : کرده بود و عَمَرٌ تمام کردن آن نیافت و بدان .
- ۴- ما ، مو : و یاران ابو حنیفه خوانده بود رضی الله عنه .
- ۵- مو : حکیم خوانندی و حکیمیان آنولایت از متصوفه . مو : و یکی .
- ۶- مو : پیغمبر صلوات الله علیه .
- ۷- ما ، مو : کرده بود و ابوبکر و رَاقِی که مرید .
- ۹- ما ، مو : و از وی مو : مَنْ جَهَلَ باوصاف ... بالتعوت .
- ۱۰ و ۱۱- ما ، مو : جاهل بود او به اوصاف خداوند جاهل تر بود .
- ۱۱- ما ، مو : به ظاهر معرفت نفس راه نداند . ۱۲- ما ، مو : تعالی هم نداند .
- ۱۲ و ۱۳- ما : صفات حق هم (مو : حق تعالی هم) راه ندارند که به ظاهر .
- ۱۴- ما ، مو : محال بود ما ، مو : دعوی کند بی ظاهر محال بود پس معرفت اوصاف .
- ۱۶- ما ، مو : تمام کرده آید ما ، مو : « عز و جل » ندارد .

{ ۴۳ - أَبُوبَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْوَرَّاقِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

وَمِنْهُمْ : شَرَفَ زُهَادِ أُمَّتٍ ، وَ مَزَكَّى أَهْلَ فَقْرٍ وَ صَفَوْتَ ، أَبُوبَكْرٍ { ما ۲۰۰ } مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْوَرَّاقِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از بزرگان مشایخ بود و از زهاد ایشان . أَحْمَدُ خَضْرَوِيه را دیده بود و با مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ صَحْبَتِ داشته . وی را کُتُب است اندر آداب و مَعَامِلَات و مشایخ - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - وی را مَوْدِبِ الْأَوْلِيَا خوانده اند . وی حکایت کند که : ۵ « مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ حَكِيمٌ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - جزوی فرامَن داد که : « اندر جیحون انداز ! » مَرَا دَل نَدَاد . اندر خانه بنهادم و بیامدم و گفتم : « انداختم . » گفت : « چه دیدی ؟ » گفتم : « هیچ ندیدم ! » گفت : « نینداخته ای ! » { مو ۲۲۲ } باز گرد ، و اندر آب انداز . « باز گشتم . و دلم را و سَوَاسِ آن بَرَهَانِ بگرفت ، و آن أَجْزَا را اندر آب انداختم . آب به دو پاره شد . و صندوقی بر آمد سرباز . چون أَجْزَا اندر او افتاد ، سَرِ فَرَاهِم ۱۰ شد . باز آمدم و حکایت کردم . » گفت : اکنون انداختی . « گفتم : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! سَرِ این حدیث چه بود ؟ بامن بگوی ! » گفت : « تصنیفی کرده بودم اندر أَصُول و تحقیق که فُهِم ، إِدْرَاكِ آن نمی توانست کرد . برادرِ من خَضِرٌ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - از من بخواست . این آب را خداوند - تعالی - فرمان داده بود ، تا آن بدو رساند .

۳- ما : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ما ، مو : وَ زُهَادِ اِيشَانِ وَ اَحْمَد ...

۴- ما : بِا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، مو : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ما ، مو : صَحْبَتِ كَرْدِه و وِی را .

۵- ما ، مو : و مشایخ او را ما ، مو : و وِی حَکَايَتِ .

۶- ما ، مو : مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ جَزَوِي چَند به مَن داد که در جیحون .

۷- ما : گفتم که انداختم . ۸- ما ، مو : هِیچ چِیز نَدِیدَم . ما : در آب انداز .

۹- مو : و آن أَجْزَا اندر آب .

۱۰- ما ، مو : بِیرون آمد سَرِ باز ما ، مو : اندر آن افتاد سَرِ فَرَاهِم آورد و آب نیز فَرَاهِم آمد و صندوق ناپدید شد .

۱۱- ما : بِکَرْدَم گفتم .

۱۳- ما ، مو : نمی توانست کرد فهم آن بر عقول مشکل بود برادرِ من ما ، مو : و این آب را خدای تعالی

۱۴- مو : تا آن أَجْزَا بدو رساند .

و از وی می آید که گفت : « النَّاسُ ثَلَاثَةٌ : الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَرَاءُ وَالْأَمْرَاءُ ، فَإِذَا فَسَدَ الْعُلَمَاءُ ، فَسَدَ الطَّاعَةُ ، وَإِذَا فَسَدَ الْفُقَرَاءُ ، فَسَدَ الْأَخْلَاقُ ، وَإِذَا فَسَدَ الْأَمْرَاءُ فَسَدَ الْمَعَاشُ . » : « مردمان سه گروهند : یکی عالمان ، و دیگر فقیران ، و سدیگر امیران . چون امرای تباه شوند معاش خلایق و اکتساب ایشان تباه شود . و چون علما تباه شوند ، طاعت { ژ ۱۸ } و برزش شریعت بر خلق تباه و شوریده گردد . و چون فقرا تباه شوند ، خوی ها بر خلق تباه شود . » پس تباهی امرای و سلاطین { ما ۲۰۱ } به جور باشد ، و از آن علما به طمع ، و از آن فقرا به ریا . و تا ملوک از علما اعراض نکنند ، تباه نگردند . و تا علما با ملوک صحبت نکنند ، تباه نگردند و تا فقرا ریاست یعنی مهتری نطلبند ، تباه نگردند . ازان که جور ملوک از بی علمی بود ، و طمع علما از بی دیانتی . ۱۰ . و ریای فقرا از بی توکلی . پس امیر بی علم ، و عالم بی پرهیز ، و فقیر بی توکل ، قرین شیاطینند ، و فساد همه خلق عالم { مو ۲۲۳ } اندر فساد این سه گروه بسته است . و الله اعلم بالصواب .

{ ۴۴ - أَبُو سَعِيدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْخَرَّازِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ سَفِينَةُ أَهْلِ تَوَكَّلَ وَ رِضَا ، وَ سَالِكِ طَرِيقِ فَنَّا ، أَبُو سَعِيدِ ابْنِ أَحْمَدَ بْنِ ۱۵ عِيسَى الْخَرَّازِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، كِه لِسَانِ أَخْوَالِ مَرِيدَانِ ، وَ بُرْهَانِ أَوْقَاتِ طَالِبَانِ بُود . وَ نَخَسْتِ كَسِ كِه اَز مَقَامِ فَنَّا وَ بَقَا عِبَارَتِ كَرْدِ ، وَی بُود . وَ وَی رَا مَنَاقِبِ مَشْهُورِ اسْتِ

۱- ما ، مو : و از ابوبکر و راق می آید که ما ، مو : الامراء والعلماء والفقراء .

۲- ما ، مو : فَسَدَ الطَّاعَةُ وَ الشَّرِيعَةُ . ۲و۳- و اذا فسد المعاش فسد الامراء .

۳- ما ، مو : یکی علماء و دیگر امراء (مو : فقراء) .

۴- ما : سیوم فقرا (مو : سیوم امرا) ، ما ، مو : معاش خلق و ایشان .

۵- ما ، مو : و ورزش شریعت بر خلق تباه گردد . ۶- ما ، مو : خوی خلق تباه شود .

۷- ما ، مو : و از آن فقر به ریاست طلبی . ۸- ما : تباه نشوند و تا علما ... تباه نشوند .

۸و۹- ریاست نطلبند تباه نگردند . ۹- ژ : زانکه جور . ۱۰- ما ، مو : از بی توکلی بود پس امیر ملک بی علم .

۱۱- ما ، مو : شیطان باشد (مو : باشند) . مو : خلق اندر فساد . ۱۲- مو : « بالصواب » ندارد .

۱۴و۱۵- ما ، مو : سَفِينَةُ تَوَكَّلَ ما ، مو : ابو سعید احمد عیسی الزاری (مو : الخوارزمی) رحمه الله علیه .

۱۵- ما : که نشان احوال . ۱۶- ما ، مو : کسی که از طریق فنا و بقا عبارت کردی وی بود وی را .

و ریاضات و نکته های مذکور ، و تصانیف متلالی ، و کلام و رموز عالی . و با ذی النون مصری و بشرحافی ، و سری سقطی صحبت کرده بود .

و از وی می آید که گفت اندر قول پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - « جَبَلْتُ الْقُلُوبَ عَلَى حَبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا . قَالَ : وَاعْجَبَا لِمَنْ لَمْ يَرْحَمْنِيَا غَيْرَ اللَّهِ كَيْفَ لَا يَمِيلُ بِكَلْبَتِهِ إِلَى اللَّهِ . » : « آفرینش دل ها بردوستی آن کس است که بدو نیکویی کند . » یعنی هر که به جای کسی نیکویی کند ، لامحاله آن کس به دل مر آن کس را دوست گیرد . بوسعید گفت : « وَاعْجَبَا أَنْ كُنَّا فِي دَرْجَةِ مَنْ جَزَّ خُداوند را تعالی مَحْسِن نداند ، چگونه دل به کَلَبَت بدو نسپارد ؟! » « از آن چه احسان بر حقیقت آن بود که مالک الاعیان { ما ۲۰۲ } کند ، که احسان { ژ ۱۸۱ } نیکویی کردن بود ، به جای کسی که بدان نیکویی محتاج بود . آن که وی را از غیر احسان باید ، وی چگونه احسان تواند کرد . پس مَلِك و مَلِك مر خداوند را است - جَلَّ جَلَالُهُ - که از غیر بی نیاز است ، و همه عالَمین و کَوْنِین بدو نیازمند . و چون دوستان حق این معنی بدانستند اندر انعام و احسان ، مَنَعِم { مو ۲۲۴ } و مَحْسِن دیدند . دل های شان به کَلَبَت اسیر دوستی وی شد . و از غیر وی اغراض کردند . - وَاللَّهُ اعْلَمُ .

- ۲۰۱- ما ، و ذوالنون مصری را رحمة الله عليه دریافت بود و با بشر حافی و سری سقطی رحمه الله عليهما . مو : مصری را رضی الله عنه یافته بود و با بشر و سری ..
- ۳- مو : .. عليه و آله وسلم .
- ۴- ما ، مو : مِمَّنْ يَرْحَمُنِيَا .
- ۶- ما : لامحاله آن کس ما ، مو : مر آنرا نیکویی کند (مو : نیکوئی کننده را) و دوست گیرد ابو سعید رحمة الله عليه .
- ۷- ما ، مو : گفت ای عجب آن که اندر مو : خداوند را عز و جل .
- ۸- ما ، مو : باو نسپارد .
- ۹- ما ، مو : به جای آنکه بدان نیکویی کردن محتاج .
- ۱۰- ما ، مو : و آن که بروی از غیر .
- ۱۱- ما : و مَلِك خداوند راست ما ، مو : عز و جل و او آنست که .
- ۱۱ و ۱۲- ما ، مو : از « و همه » تا « نیازمند » ندارد .
- ۱۴- ما ، مو : « وَاللَّهُ اعْلَمُ » ندارد .

{ ۴۵ - أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْإِسْفَهَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

وَمِنْهُمْ : شَاهِدٌ مُحَقِّقَان ، وَدَلِيلٌ مُرِيدَان ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْإِسْفَهَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، وَنِيزَ عَلِيُّ بْنُ سَهْلٍ گويند . وی از کبار مشایخ بود . جنید را بدو مَكَاتِبَتِ لَطِيف است . و عمرو بن عثمان به زیارت وی ، به اصفهان شد . و وی صاحبِ ابوتراب بود و رفیقِ جنید . مخصوص است وی به طریق ستوده اندر تصوّف ، به ۵ رضا و رضایت ، و محفوظ از فتن و آفت . و زبانی نیکو اندر حقایق و معاملت ، و بیانی لطیف اندر دقایق و اشارت .

از وی می آید که گفت : « الْحُضُورُ أَفْضَلُ مِنَ الْيَقِينِ ، لِأَنَّ الْحُضُورَ وَ طُنَاتٌ ، وَ الْيَقِينُ خَطَرَاتٌ . » : حُضُورٌ به حقّ فاضل تر از یقین از حقّ . از آن که حضور اندر دل مَتَوَطِّن باشد ، و غفلت بر آن روا نباشد و یقین خاطری بود که گاه بیاید ، و گاه بشود . ۱۰ پس حاضران اندر پیشگاه باشند ، و موقنان بر درگاه . و اندر غیبت و حضور بابی مفرد بیاریم اندر این انشاء الله تعالی . وی گفت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « مِنْ وَقْتِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ ، النَّاسُ يَقُولُونَ الْقَلْبُ الْقَلْبُ ! وَأَنَا { مَا ۲.۳ } أَحِبُّ أَنْ أَرَى رَجُلًا يَصِفُ أَيْشَ الْقَلْبِ ؟ أَوْ كَيْفَ الْقَلْبِ ؟ فَلَا أَرَى ! » : « از وقتِ آدَم - عَلَيْهِ السَّلَام -

۳- ما : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ما ، مو : و نیز گويند علی بن سهل از کبار مشایخ بود و جنید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ را .

۴- ما ، مو : مَكَاتِبَاتِ لَطِيف . ما ، مو : عثمان مکی (المکی) رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ به زیارت او به .

۵- ما ، مو : ابوتراب رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ بود و رفیقِ جنید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ و مخصوص . ما ، مو : آراسته به رضا و ریاضت .

۶- ما : و زبان نیکو .

۷- مو : دقایق و اشارات .

۸- ما ، مو : و از وی می آید .

۹- ما ، مو : فاضل تر است از یقین به حقّ از آنچه حضور .

۱۰- ما : غفلت بدان روا ما ، مو : خاطری بود (مو : خطر) که .

۱۱ و ۱۲- ما : مفرد بیاریم ، مو : مفرد بیاید اندر این کتاب انشاء الله تعالی و نیز گفت من وقت ...

۱۴- ما ، مو : « عَلَيْهِ السَّلَام » ندارد . ما ، تا بقیامت ، مو : تا قیامت مردمان .

باز مردمان می گویند : دل دل ! و من دوست می دارم که مردی { مو ۲۲۵ } بینم که مرا بگوید که دل چیست ؟ و یا چگونه است ؟ و نمی بینم ! « و عوام { ز ۱۸۲ } آن گوشت پاره را دل خوانند ، و آن مر مجانین و صبیان را و اطفال و مغلوبان را باشد ، اما بی دل باشند . پس دل چه باشد ؟ که از دل به جز عبارت نمی شنویم . یعنی اگر عقل را دل خوانیم ، آن نه ۵ دل است . و اگر روح را دل گوئیم ، آن نه دل است . و اگر علم را دل گوئیم ، آن نه دل است ، پس همه شواهد حق را قیام به دل ، و از وی به جز عبارتی موجود نه .

{ ۴۶ - أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ إسماعيل خَيْرُ النَّسَاجِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : پیر اهل تسلیم ، و اندر طریقت محبت مستقیم ، أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ إسماعيل خَيْرُ النَّسَاجِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از بزرگان مشایخ بود اندر وقت خود ، و معاملت ۱ . و بیانی نیکو داشت اندر وعظات ، و عبارتی مهذب اندر اشارات . عمری دراز یافته بود . و شبلی و ابراهیم خواص هر دو اندر مجلس وی توبه کردند . شبلی را به جنید فرستاد مر حفظ حرمت جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - . و وی مرید سری بود . و از اقربان جنید و أَبُو الْحَسَنِ نوری بود . و به نزدیک جنید محترم بود . و ابو حمزه بغدادی وی را ایجابی کرده بود .

- ۱- ما ، مو : می گویند که ما ، مو : من دوست دارم که مردی به بینم که مرا صفت کند که (مو : و) .
- ۳- ما ، مو : و آن مر مجانین و مغلوبان و اطفال را .
- ۴- ما ، مو : نمی شنوم ، ما ، می نشنوم ما ، مو : دل خوانم .
- ۵- ما : دل بخوانم ، مو : دل خوانم ما ، مو : دل گویم ما ، مو : یعنی همه .
- ۶- ما ، مو : قیام به دل است ، مو : موجودنی .
- ۹- ما : رحمة الله علیه . ما ، مو : معاملات وعظات .
- ۱۰- ما ، مو : وعظات و معاملات و عبادت مهذب عمری دراز .
- ۱۱ و ۱۰- شبلی و ابراهیم خواص رحمة الله علیهما هر دو .
- ۱۲- ما : رحمة الله علیهما .
- ۱۳- ما : رحمة جنید رحمة الله علیه ما : ابو حمزه بغدادی رحمة الله علیه وی را ایجابی تمام .

همی آید که وی را خَيْرَ النَّسَاجِ از آن خوانند که : چون وی از مولودگاه خود به سامره برفت به قَصْدِ حَجٍّ ، گذرش بر کوفه بود . به دروازه کوفه خَرَبَانِی وی را بگرفت که : « تو بنده منی ، و خَيْرَ نَاصِی ! » وی آن از حق دید ، و وی را خلاف نکرد . سال ها { ما ۲.۴ } بسیار کار می کرد . و هر گاه که وی را گفتی : « یا خَيْر ! » وی گفتی { مو ۲۲۶ } : « لَبَّيْكَ ! » تا مرد از کرده خود پشیمان گشت . وی را گفت : « برو ! که من غَلَط کرده بودم ، و تونه بنده منی ! » برفت و به مکه شد و بدان درجه رسید که جَنید گفت : « خَيْرَ خَيْرِنَا ! » دوستر آن داشتی که وی را خَيْر خواندندی . گفت : « روا نباشد { ژ ۱۸۳ } که مردی مسلمان مرا نامی نهاده باشد ، من آن را بگردانم . »

و گویند که چون وفاتش قریب گشت ، وقت نماز بود . چون از غَشِیَانِ مرگ اندر آمد ، ۱ . چشم باز کرد ، و سوی در بنگریست و گفت : « قَفْ عَافَاكَ اللَّهُ فَإِنَّمَا أَنْتَ عَبْدٌ مَأْمُورٌ وَأَنَا عَبْدٌ مَأْمُورٌ ، وَ مَا أَمَرْتُ بِهِ لَا يَفُوتُكَ ، وَ مَا أَمَرْتُ بِهِ فَهُوَ شَيْءٌ يَفُوتُنِي فَدَعْنِي أَمْضِ فِيمَا أَمَرْتُ ، ثُمَّ أَمْضِ بِمَا أَمَرْتُ . » : « بایست عَافَاكَ اللَّهُ ! که بنده مأموری ، و فرمان بردار . و آن چه ترا فرموده اند ، از تو می فوت نگردد . یعنی جان سِتَدَن . و مَنْ بِنْدَهُ مَأْمُورٌ و فرمان بردار . و آنچه مرا فرموده اند ، به حکم ۱۵ رسیدن وقت ، چون واجب شد به اخراج وقت ، و رفتن من فوت گردد یعنی نماز شام . مرا بگذار تا فرمان حق بگذارم ، تا مَنْ نیز بگذارم تا فرمان حق بگذاری . » آنگاه آب خواست ، و طهارت کرد ، و نماز شام بگزارد ، و جان بسداد - رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِ - . همان شب وی را به خواب دیدند . گفتند :

- ۱- ما ، مو : سبب آن کهن وی را خیر نساج از آن خواندند آن بود که ۲- ما ، مو : آمد بقصد حج ما ، مو : خز بافی او را بگرفت . ۳- مو : و خیر نام ما : و وی آن و آن مرد را بخلاف نکرد تا سالها . ۴- ما ، مو : کار وی می کرد هر گاه که مراورا گفتی یا خیر شیخ گفتی . ۵- ما ، مو : تا آن مرد از گفته خود پشیمان شد . ۶- مو : بودم تونه بنده . ما : جَنید وی گفتی . ۷- مو : وی گفتی روا نباشد . ۸- ما : که چون مرد مسلمان مرا . ما : گردانم .
- ۹- ما ، مو : وقت نماز شام بود ما : مرگ اندر آمده . ۱۰- ما ، مو : و سوی ملک الموت در بنگریست .
- ۱۲- ما ، مو : اَمْضِ فِيمَا ما : بما امرت به ما ، مو : که تو بنده . ۱۳- ما ، مو : و فرمانبرداری و من بنده فرمان بردارم و آن چه ما : فوت نمی گردد . ۱۴- مو : و من بنده فرمانبردارم . ما : « و فرمانبردار » ندارد .
- ۱۵ و ۱۶- ما ، مو : از « بحکم » تا « رفتن من » ندارد . ما : فوت میشود .
- ۱۶- ما : نیز بگذارم ، مو : بگذارم ما : طهارت کرد (مو : بکرد) .
- ۱۷- ما ، مو : « رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِ » ندارد . ما ، مو : دیدند پرسیدند .

« خدای - عَزَّوَجَلَّ - با توجه کرد ؟ » گفت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « لَا تَسْأَلْنِي عَنْ هَذَا ! وَلَكِنْ اسْتَرْحَتْ مِنْ دُنْيَاكُمْ . » : « مرا از این مپرسید ! و لیکن از دنیای شما برستم . »
 و از وی می آید که گفت اندر مجلس خود : « شَرَحَ اللَّهُ صُدُورَ الْمُتَّقِينَ بِنُورِ الْيَقِينِ ، وَ كَشَفَ بَصَائِرَ الْمُوقِنِينَ بِنُورِ حَقَائِقِ { مو ۲۲۷ } الْإِيمَانِ . » : « متقی را از یقین چاره ۵ نیست ، که دلش به نور یقین مشرح است ، { ما ۲۰۵ } و موقن را از حقایق ایمان چاره نیست ، که بصایر عقل وی به نور ایمان روشن است . » پس هر جایی که ایمان بود ، یقین بود ، و هر جایی که یقین بود ، تقوی بود . از آن چه ایشان قرینه یکدیگراند ، یکی تابع دیگری بود . وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

{ ۴۷ - أَبُو حَمْزَةَ خُرَاسَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

۱ . وَ مِنْهُمْ : دَاعِي عَصْرٍ وَ يَكَانُهُ دَهْرٌ ، أَبُو حَمْزَةَ خُرَاسَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از قَدَمَائِ مَشَايخِ خُرَاسَانِ { ز ۱۸۴ } بود . با بُوْتَرَابِ صحبت داشته بود ، و خَرَّاز را دیده . اندر توکل قدمی تمام داشت .

۱ - ما : خدای تعالی ، مو : خداوند تعالی ما ، مو : « رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ » ندارد .

۲ - ما : از این مپرس .

۵ - ما : نور یقین مشرح است مو : نور یقین مشرح است .

۶ - ما ، مو : به نور ایمان است پس هر جا که :

۷ - ما ، مو : هر جا که یقین .

۸ - ما : وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

۹ - ما : در نسخه « ما » همه جا این عنوانها در کناره صفحات کتابت شده است .

۱۰ - ما ، مو : الخراسانی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

۱۱ - ما ، مو : با بوتراب صحبت کرده و خراز را رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ دیده بود و اندر .

۱۲ - ما : قدم تمام .

و اندر حکایات مشهور است که وی روزی به راهی می رفت . اندر چاهی افتاد ، و سه شبانروز اندر آنجا بماند . پس گروهی از سیاره فرا رسیدند . با خود گفت : « ایشان را آواز دهم . » باز گفت : « نی ! خوب نباشد ، که از دُونِ حَقِّ استعانتِ طَلَبِمْ ، و این شکایت بُود که ایشان را گویم ، خدای - تعالی - مرا در چاه افکند . شما بیرون آرید . » ایشان فراز آمدند . چاهی دیدند بر میانه راه ، بی جابیلی و حاجتی ، گفتند : « بیایید تا ما به خصلتِ مر این را سر بپوشیم ، تا کسی در اینجا نیفتد » گفتا : « نَفْسِ مِنْ بِي إِضْطِرَابٍ آمَد ، و از جان خود نومید شدم . » چون ایشان سر چاه استوار کردند و بازگشتند . من با حَقِّ - تعالی - مناجاتی کردم ، و دلِ مر مرگ را بنهادم . و از همه خَلْقِ نومید گشتم . چون شبانگاهی درآمد . از سَرِ چاه حَسَی شنیدم . چون نیک نگاه کردم . کسی سر چاه ۱ . بگشاد . جانوری دیدم عظیم بزرگ . نگاه کردم . اژدهایی بود که دَمِ فرو کرد . { مو ۲۲۸ } دانستم که نجاتِ من در آن است ، و فرستاده حَقِّ است - تعالی و تَقْدَس - . به دَمِ وی تَعَلَّقِ کردم ، تا مَرَا بر کشید . هاتفی آواز داد که : « نیکو نجاتی که نجات تو است یا با حَمَزَه ! که به تلفی ترا از تلفی نجات دادیم . »

از وی { ما ۲۰۶ } پرسیدند که : « غریب کیست ! ؟ » قَالَ : « الْمُسْتَوْحِشُ مِنَ ۱۵ الْأَلْفَةِ . » : « آن که از اَلْفِ خود مُسْتَوْحِش باشد . » هر که را همه اَلْفَتِ ها وَحْشَتِ گردد . وی غریب باشد . از آن چه درویش را { ژ ۱۸۵ } در دُنْیا و عَقَبی و طَنْ نیست . و اَلْفَتِ نه اندر و طَنْ وَحْشَتِ بُود . و چون اَلْفِ وی از کَوْنِ مَنقَطِعِ شود . وی از جَمْلَه مُسْتَوْحِش گردد . آنگاه غریب باشد . و این دَرَجَتی بَسْ رَفِیع است . وَاللَّهِ اَعْلَمُ .

- ۱- ما : و اندر حکایت مشهور ما ، مو : روزی می رفت . ۲- ما ، مو : سه شبانروز اندر آن پس گروهی سیاره فراز رسیدند .
- ۳- ما : گفت که خوب مو : « نی » ندارد . مو : استعانت خواهم و این شکایت بُرد . ۴- ما ، مو : بگویم خداوند من ، مرا در چاه افکنده کنون شما بر آرید گویند ایشان فراز . ۵- ما ، مو : چاه را دیدند در میان راه بی ستیری و بی حاجزی و بی جابیلی
- ۶- ما ، مو : به جهت ثواب سر این چاه را بپوشیم تا کسی اندرین نیفتد گفت نفس . ۷- مو : ناامید شدم .
- ۸- ما ، مو : یا حَقِّ مناجات ساختم و دل بر مرگ بنهادم .
- ۹- ما ، مو : چون شبانگاه اندر آمد از سر چاه جنبشی شنیدم نیک نگاه کردم کسی بود و سر چاه را .
- ۱۰- ما : حیوانی دیدم ، مو : جاندار دیدم عظیم چون اژدها که دَم . ۱۱- ما ، مو : در این است و آن فرستاده حَقِّ است به دَمِ وی ... ۱۲- ما ، مو : نیکو نجاتی است یا ابا حمزه . ۱۳- مو : که با تلفی ترا . ۱۴- ما ، مو : و از وی ما ، مو : غریب که باشد گفت ۱۵- ما ، مو : اَلْفِ آن از اَلْفِ مستوحش بود یعنی . ۱۶- ما : از مستوحش گردد .
- ۱۸- ما ، مو : و این درجه بَس رَفِیع است وَاللَّهِ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

{ ۴۸ - أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مَسْرُوقٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

وَمِنْهُمْ : داعی مُریدان ، به حُکْم فرمان ، ابو العباس أحمد بن مسروق - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از بزرگان و أَجَلَّة خراسان بود ، و به اتفاق جَمَله اولیای خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - از اوتاد الأرض بود . وی را با قُطْب المَدار علیه صَحبت بود . از وی پرسیدند که : « ما را بگوی تا قُطْب کیست ؟ » ظاهر نکرد ، اما به حُکْم اشارت چنان نمود که جنید است - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . وی چهل صاحب تمکین را خدمت کرده بود . و از ایشان فواید گرفته ، و اندر عُلوم ظاهر و باطن سوار بود .

از وی می آید که گفت : « مَنْ كَانَ سُرُورُهُ بِغَيْرِ الْحَقِّ ، فَسُرُورُهُ يُوْرِثُ الْهَمُومَ . وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ أَنْسَهُ فِي خِدْمَتِ رَبِّهِ ، فَأَنْسَهُ يُوْرِثُ الْوَحْشَةَ . » : « هر که به جز خداوند - تعالی - شاد باشد ، شادی وی به جَمَله اَنَدوه بُود . و هر که را در خدمت خداوند - تعالی - اَنَس نباشد ، اَنَس وی به جَمَله وحشت باشد . » { مو ۲۲۵ } یعنی آن چه به جز وی است ، فنا است . هر که به فنا شاد شود ، چون فنا فانی شود ، وی غمی شود . و جز خدمت وی هُبا است . چون حَقیری مَکونات ظاهر گردد ، اَنَس وی به جَمَله وَحْشَت گردد . پس اَندوه و وَحْشَت همه عالم ، اندر رُؤیت غَیر است . وَ اللَّهُ أَعْلَمُ .

۱- در نسخه « ما » همه جا این عنوان ها و یا عناوین دیگر در کنار صفحات کتابت شده است .

۲ و ۳- ما : رحمة الله علیه .

۳- ما : بود به اتفاق ما ، مو : خداوند تعالی وی از

۵- ما : بگوی که قطب .

۶- ما ، مو : رحمة الله علیه و او چهل ما : و از ایشان فایده یافته .

۷- ما : سواره بود ، مو : ستوده بود .

۸- ما : و از وی می آید .

۱۰- ما : وی جَمَله اَندوه ما ، مو : و هر که را بخدمت خداوند اَنَس .

۱۱ ، ۱۲- ما ، مو : بجز اوست بجمله فنا است . ما ، مو : شاد باشد چون فنا فنا شود وی اَندوهگین شود .

۱۳- ما ، مو : و چون حَقیری مَکونات گردد اَنَس او جَمَله .

{ ۴۹ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْمَغْرِبِيَّ
- رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

وَمِنْهُمْ : اسْتَاد مُتَوَكِّلَان ، وَ شَيْخ مُحَقِّقَان ، { مَا ۲.۷ } أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ الْمَغْرِبِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از بزرگان و مقدّمان بود ، و اندر زمانه ۵ خود مقبولِ اُستادان ، و مراعیِ مریدانِ خود بود . و ابراهیمِ خوّاص و ابراهیمِ شیبّان هر دو مریدانِ وی بودند . و وی را کلامِ عالی است ، و براهینِ واضح . و اندر تجریدِ قدّمی تمام داشت .

از وی می آید { ژ ۱۸۶ } که گفت : « مَا رَأَيْتُ أَنْصَفَ مِنَ الدُّنْيَا ، إِنْ خَدَمْتُهَا خَدَمْتُكَ ، وَ أَنْ تَرَكْتُهَا تَرَكْتُكَ . » : « هرگز از دنیا منصف تر چیزی ندیدم . ۱ . که تا وی را خدمت کنی ، ترا خدمت کند ، و چون بگذاریش بگذاردت . » یعنی تا طلبِ وی کنی ، ترا طلبِ کند ، و چون از وی اعراض کنی ، و خدمتِ خداوند - تعالی - بر دست گیری از تو بگریزد ، و اندیشه آن در دلت نیاویزد . پس هر که به صدق از دنیا اعراض کند ، از شرّ وی ایمن گردد ، و از آفتِ وی رسته شود . انشاء الله تعالی - .

۱- ما : عنوان را در حاشیه (کنار : صفحه) کتابت کرده است .

۳و۴- ما : مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ الْمَغْرِبِيَّ ، مو : مُحَمَّدَ إِسْمَاعِيلَ الْمَغْرِبِيَّ .

۴- ما : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ما : مقدّمان وقت ، مو : متقدّمان وقت .

۵- ما ، مو : و اسْتَاد ما : رَحْمَتُهُمَا اللَّهُ هَر دُو ، مو : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا هَر دُو مرید او .

۶- ما : بودند وی را . مو : وی را براهینِ واضح و کلامِ عالی است . ما : قدمِ تمام ، مو : و دنیا قدر .

۷- ما ، مو : و از وی می آید .

۸- ما ، مو : ندیدم تا وی را .

۹- ما ، مو : چوَنش بگذاری ترا بگذارد .

۱۰- ما ، مو : و طلبِ خداوند بر دست گیری .

۱۱- ما ، مو : و اندیشه آن بر دلت .

۱۲- ما ، مو : رسته گردد و الله اعلم و بالله التوفیق .

{ ۵ - أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْجُرْجَانِيِّ (الْجَوْزْجَانِيِّ) -
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

وَمِنْهُمْ : پیر زمانه ، و اندر زمانه خود یگانه ، ابو علی الحسن بن علی الجوزجانی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، اندر وقت خود بی نظیر بود . وی را تصانیف ازهر است ۵ اندر علم معاملات ، و رؤیت آفات ، و مرید محمد بن علی الترمذی بود ، و از اقربان ابوبکر و رآق { مو ۲۳ } بود . و ابراهیم سمرقندی مرید وی بود .
از وی می آید که گفت : « أَلْخَلَقَ كُلَّهُمْ فِي مَيَادِينِ الْغَفْلَةِ يَرْكُضُونَ وَ عَلَى الظُّنُونِ يَعْتَمِدُونَ ، وَعِنْدَهُمْ أَنَّهُمْ فِي الْحَقِيقَةِ يَنْقَلِبُونَ ، وَعَنِ الْمَكَاشِفَةِ يَنْطَقُونَ . » { ما ۲.۸ } یعنی : « قرارگاه خلق جمله به میدان غفلت است ، و اعتمادشان بر ظن پر ۱۰ آفت ، و به نزدیک ایشان چنان است که کردار ایشان بر حقیقت است . و نطقشان از اسرار مکاشفت . » و اشارت آن پیر، پندار طبع ، و رعونت نفس بوده است ، که کسی اگرچه جاهل بود ، مر جهل خود را معتقد بود . خاصه جهال متصوفه . همچنان که علمای ایشان « أَعَزَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ » اند ، جهال ایشان « أَذَلَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ » اند . آن چه عالمان شان را حقیقت بود و پنداشت نه ، جهال شان را پنداشت بود ، و حقیقت نه . در

۱- ما : عنوان در کناره صفحه آمده است . ۳- مو : الجرجانی ، ما ، دا ، ق : الجوزجانی .

۴- ما ، مو : رحمة الله عليه و اندر مو : تصانیف اظهر است .

۵- ما : ابوبکر و رآق رحمة الله عليه .

۶- مو : و مرید وی .

۷- مو : و از وی می آید .

۹- مو : جمله میدان غفلت ، ما ، مو : بر ظن و آفت .

۱۰- ما ، مو : کردارشان بر حقیقت است و نطق ایشان از اسرار .

۱۱- ما ، مو : آن پیر به پنداشت طبع ، ما ، مو : که کس اگرچه جاهل .

۱۲- ما ، مو : معتقد باشد .

۱۳- ما ، مو : خَلَقَ اللَّهُ باشند از آنچه علماء ایشان را حقیقت .

۱۴- ما ، مو : و جهال ایشان را پنداشت ، ما ، مو : اندر میان غفلت .

میدان غَفَلَت می چَرَدند ، پندارند که میدان { ژ ۱۸۷ } ولایت است . و بر ظنّ اعْتِماد می کنند ، پندارند که آن یقین است . و با رَسَم می روند ، و پندارند حقیقت است . و از هوا می گویند ، پندارند که آن مکاشفت است . از آن چه پنداشت از سر آدمی بیرون نرود ، مگر به رُؤیَت جَلالِ حق یا جَمالِ وی ، که اندر اظهار جَمالِ وی ، همه وی را ببینند ، پنداشت شان ۵ فانی شود . و اندر کَشَف جَلالِ خود را نبینند ، پنداشت شان سر بر نیارد . وَاللّهُ اَعْلَمُ .

{ ۵۱ - أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَرِيرِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : بِاسِطِ عُلُوم ، و واسِطِ رَسُوم ، أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَرِيرِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از صاحبِ سِرّانِ جَنید بود . و صَحْبَتِ سَهْلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ دریافته بود ، و از همه اصنافِ عُلُوم خَبَر داشت . { مو ۲۳۱ } اندر فقه امام وقت بود . و اَصُول نیک دانست . ۱ . و اندر طریقتِ تَصَوُّف به درجتی بود که جَنید گفت : « مُریدانِ مَرَا اَدَب آموز ، و ریاضت فرمای . » و از پَسِ جَنید و لَی عَهْدِ وی بود که به جایگاه وی نشست .

از وی می آید که گفت : « دَوَامُ الْإِيمَانِ وَ قَوَامُ الْأَدْبَانِ وَ صَلَاحُ الْأَبْدَانِ فِي خِلَالِ ثَلَاثَ : الْإِكْتِفَاءُ ، وَ الْإِتْقَاءُ ، وَ الْإِحْتِمَاءُ ، فَمَنْ إِكْتَفَى بِاللّهِ صَلَحَتْ سَرِيرَتُهُ ، وَ مَنْ اتَّقَى مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ اسْتَقَامَتْ سِيرَتُهُ ، وَ مَنْ احْتَمَى مَا لَمْ يُوَافِقْهُ ، ارْتَضَتْ طَبِيعَتُهُ . فَثَمَرَةُ الْإِكْتِفَاءِ صَفْوَةُ الْمَعْرِفَةِ ، وَ عَاقِبَةُ الْإِتْقَاءِ { ما ۲۰۹ } حَسَنُ الْخَلِيقَةِ ، وَ غَايَةُ الْإِحْتِمَاءِ ، اِعْتِدَالُ الطَّبِيعَةِ . » « دَوَامُ إِيْمَانِ ، و پای داشت دین ، و صلاح تن اندر سه چیز بنسته است : یکی

۱ - ما ، مو : اعتقاد کنند پندارند که یقین است . ۲ - ما ، مو : پندارند که آن حقیقت است .

۳ - ما ، مو : بیرون نشود مگر . ۵ - ما : « وَاللّهُ اَعْلَمُ » ندارد .

۶ - ما : عنوان را در کثّارة صفحه کتابت کرده . ۷ - ما : و واضح رسوم ، مو : و واضح رسوم . ما ، مو : ابو محمد بن الحسین الحریری رحمه الله علیه . ۸ - ما : جنید رحمه الله علیه ، مو : رضی الله عنه

ما ، مو : ... عبدالله نیز دریافته . ۹ - مو : و اندر فقه امام ما ، مو : و اصول نیک می دانست .

۱۰ - ما : به درجه بود که جنید ویرا گفت . ما ، مو : ادب بیاموزد . ۱۱ - مو : وی بنشست .

۱۲ - ما ، مو : فی خِلالِ ثَلَاثَةٍ . ۱۳ - ما : وَ مَنْ اتَّقَى مَا نَهَاهُ .

۱۵ - ما : صَفْوَةُ الْمَعْرِفَةِ .

بسند کردن ، و دیگر پرهیز کردن ، و سدیگر غذا نگاه داشتن . هر که به خدای تعالی بسنده کند ، سرش به صلاح باشد . و هر که از مناهی وی بپرهیزد ، سیرتش نیکو گردد . و هر که غذای خود نگاه دارد ، نفسش ریاضت یابد . پس پاداشِ اِکْتِفَا ، صَفْوِ مَعْرِفَتِ باشد . و عاقبت { ۱۸۸ } تَقْوَى حَسَنِ خَلِيقَتِ . و غایتِ اِحْتِمَا ، اعتدالِ طبیعت . « ۵ یعنی : هر که به خداوند - تعالی - پسندکار باشد ، معرفتش مَصْفَا شود . و هر که چنگ در مَعَامَلَتِ تَقْوَى زَنَد ، خَلْقش نیکو گردد اندر دُنْیَا و آخِرَتِ . کَمَا قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « مَنْ كَثُرَ صَلَوَتُهُ بِاللَّيْلِ ، حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ . » : « هر که را نماز شب بسیار بود ، رویش { مو ۲۳۲ } اندر روز نیکو باشد . » و اندر خبر دیگر است که در قیامت ، مَتَقِيَّانِ می آیند : « وَجُوهُهُمْ نُورٌ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ » : « با روی هایی مَنُور بر تخت هایی از نور . » و هر که طریقِ احتما بردست گیرد ، تَنَشُّ از عِلَّتِ و نَفْسش از شَهْوَتِ مَحْفُوظ باشد . و این سخنان جامع است و نیکو . وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

{ ۵۲ - أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سَهْلٍ الْإِدْمِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : شَيْخُ ظَرْفَا ، وَ قُدْوَةُ أَهْلِ صَفَا ، أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ سَهْلٍ الْإِدْمِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از بزرگان مشایخ بود ، و از محتشمان ایشان . و پیوسته

- ۱ - مو : بسند کردن و دیگر پرهیز ورزیدن و سیوم غذا .
- ۱و۲ - ما : به خدای بسنده کند .
- ۲ - ما ، مو : از نهیاء او بپرهیزد و سیرتش نیکو شود .
- ۴ - ما ، مو : تندرستی و اعتدال . ۵ - ما ، مو : هر که به خدای پسند کار باشد .
- ۶ - ما ، مو : اندر معاملت ما : و آخرت چنانکه پیغمبر گفت صَلَّی ..
- ۸ - ما ، مو : اندر روز نیکوتر باشد . ۹ - ما : که مَتَقِيَّانِ در قیامت می آیند .
- ۱و۹ - ما : و بر تخت هایی از نور .
- ۱۱ - ما ، مو : و این سخن جامع است و شنیدنی وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .
- ۱۲و۱۳ - ما : این عنوان در کناره صفحه آمده است .
- ۱۴ - ما ، مو : اهل وفا و صفا . ۱۴و۱۵ - ما ، مو : ... سَهْلُ الْأَمَلِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ .

محترم بود در میان اقران خود . و عالم بود به علوم تفسیر و قراءت . و زبانی داشت اندر فهم و لطایف قرآن ، که وی بدان مخصوص بود . و از کبار مریدان جنید بود . و با ابراهیم مارستانی صحبت داشته بود . ابو سعید خراز وی را حرمتی { ما ۲۱۰ } تمام داشتی و جز وی کسی را به تصوف مسلم نکردی .

۵ از وی می آید که گفت : « السَّكُونُ إِلَى مَالُوفَاتِ الطَّبَائِعِ يَقْطَعُ صَاحِبَهَا عَنْ بَلَوِ دَرَجَاتِ الْحَقَائِقِ . » : « آرام گرفتن با چیزی که طبایع را با آن آلف بود ، مرد را از درجات حقایق بیفکند . یعنی هر که با مألوفات طبع بیارامد ، از حقیقت باز ماند . از آن چه طبایع ، ادوات و آلات نفسند . و نفس ، محل حجاب است . و حقیقت ، محل کشف . و هرگز مرید ، محجوب ، و ساکن مکاشف نباشد . پس ادراک حقایق ، اندر اغراض . ۱ مألوفات طبایع بسته است . و آلف طبع با دو چیز { ژ ۱۸۹ } باشد : یکی با دنیا و اخوات آن ، و دیگر با عقیبی و احوال آن . { مو ۲۲۳ } با دنیا آلف گیرد به حکم جنسیت ، و با عقیبی به حکم پندار نا شناخت . پس آلفش با پنداشت عقیبی است نه با عین آن ، که اگر به حقیقت بشناسدی ، از این سرای فانی بگسلدی . و چون از این گسست ، ولایت طبع سپری شد . آنگاه کشف حقایق بود ، که آن سرای ، با طبع جز به فنای طبع ۱۵ خویشی ندارد . « لَأَنْ فِيهَا مَا لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ . »

خطر عقیبی بدان است که راهش پر خطر است ، و بس خطر ندارد آن چیز که اندر خواطر آید . و چون اندر معرفت حقیقت عقیبی ، وهم عاجز بود ، طبع را با عین آن چگونه آلف باشد ؟ درست است که آلف طبع با پنداشت عقیبی است . و الله اعلم .

۱- ما : به علم تفسیر ما : اندر فهم لطایف . ۲- جنید رحمه الله علیه بود .

۳- ما ، مو : صحبت کرده بود ابو سعید خراز رحمه الله علیه حرمت وی را تمام داشتی .

۶- ما ، مو : که طبایع را بدان الفت مراورا از درجات ...

۷- ما : ادوات و آلات ما ، مو : محل کشف است . ۹- ما ، مو : و ساکن چون مکاشف ما ، مو : حقایق اندر محل کشف است و اندر اغراض . ۹ و ۱۰- ما ، مو : طبایع و مألوفات بسته است از آنکه آلف طبایع با .

۱۲- ما : آلف گیرد به حکم پندار و ناشناخت ، مو : پندار و ناجنس و شناخت . ۱۳- ما ، مو : بشناسد ازین سرای بگسلد و چون از این سرای بگسست . ۱۴- ما ، مو : بالطبع جز به فنای ...

۱۶- ما : آن که اندر خاطر آمد ، مو : و چیزی که اندر خاطر آید .

۱۸- ما ، مو : چگونه الفت باشد درست شد که .

{ ۵۳ - أَبُو الْمُغِيثِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَنْصُورِ الْحَلَّاجِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

و مِنْهُمْ : مُسْتَفَرَّقٍ مَعْنَى ، وَ مُسْتَهِلِّكَ دَعْوَى ، أَبُو الْمُغِيثِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَنْصُورِ الْحَلَّاجِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از مَسْتَنَ و مُشْتَقَانِ این طریقت بود . و حَالِ قَوَى وَ هِمَّتِی عالی داشت . و مُشَايِخِ این قَصَّهُ اندر شانِ وی مُخْتَلِفُنْد . { ما ۲۲۱ } به نزدیکِ گروهی مردود است ، و به نزدیکِ گروهی مَقْبُول . چون : عمرو بن عثمان ، و أَبُو ۵ يَعْقُوبَ نَهْرَ جُورِی و ابو یعقوبِ اَقْطَع ، و عَلِی بن سَهْلِ اصْبَاهَانِی ، و جز ایشان ، و گروهی رَدَّ کَرْدَنْدَش . و باز ابْنِ عَطَا ، و مُحَمَّد بن خَفِیف و أَبُو الْقَاسِمِ نَصْر آبادی ، و جُمْلَةُ مُتَاَخِرَانِ قَبُولِ کَرْدَنْدَش . و باز گروهی اندر امرِ وی تَوَقَّف کرده اند ، چون : جَنید ، و شَبَلِی ، { مو ۲۳۴ } و جریری ، و حَضَرِی و جز ایشان . و گروهی دیگر به سِخَر و اَسْبَابِ آن ، وی را مَنَسُوب کردند .

۱۰ . اَمَّا اندر اَیَّامِ ما ، شَیْخُ أَبُو سَعید ، و شَیْخُ أَبُو الْقَاسِمِ گرگانی ، و شَیْخُ أَبُو الْعَبَّاسِ شَقَّانِی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - اندر حَدِیثِ وی سِرِّی داشته اند ، و به نزدیکِ ایشان بَزُرْگ بود .

اَمَّا استاد أَبُو الْقَاسِمِ { ز ۱۹۰ } قَشِیرِی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گوید که : « اگر وی ۱۵ یکی از اربابِ مَعَانِی و حَقِیْقَتِ بُود ، به هِجْرَانِ ایشان مَهْجُور نگرود ، و اگر مردودِ حَقِّ و مَقْبُولِ خَلْقِ بُود ، به قَبُولِ خَلْقِ مَقْبُول نگرود . به حُکْمِ تسلیمِ وی را بدو باز گزاریم . و بر قَدَرِ نِشَانِی که در وی یافتیم از حَقِّ ، وی را بَزُرْگ داریم .

۱- ما : این عنوان را در حاشیه آورده است . ۲- ما : ابوالغیث الحسین ... ۳- ما ، مو : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ از مشتاقان و مستان این طریقت بود و حال قوی و همت عالی . ۴- ما ، مو : اندر شان او مختلفند .

۵- ما ، مو : عمرو بن عثمان المکی . ۶- ما ، مو : و ابو ایوب اقطع و علی بن سهل اصفهانی ما ، مو : رد کرده اندش .

۷- ما : رَحْمَهُمُ اللَّهُ اَجْمَعِین ، مو : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ اَجْمَعِین .

۸- ما ، مو : قبول کرده اندش . ۹- ما ، مو : و جریری . ۱۰- ما ، مو : کرده اند .

۱۱- ما ، مو : اَیَّامِ شَیْخِ الْمُشَايِخِ ابوالخیر و شَیْخِ ابوالقاسم کرمانی .

۱۲- مو : و . . . سَقَّانِی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ اندر وی سِرِّی داشتند . ۱۴- اَمَّا استاد امام ، ز : ابوالقسم قشیری ، ما : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ . ۱۵ و ۱۶- مو : و حَقِیْقَتِ به هِجْرَانِ ایشان مَهْجُور نشود و اگر مَهْجُور طریقت و مردود حَقِّ بُود و مَقْبُولِ خَلْقِ .

۱۶ و ۱۷- ما ، مو : و بدان قدر نِشَانِی که با وی یافتیم .

اما از این جمله مشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - به جز اندکی مُنْكَر نیبند مر کمال فضل و صفای حال و کثرتِ اجتهاد و ریاضتِ وی را ، و اثباتِ ناکردنِ ذِکْرِ وی بی امانتی بودی اندر این کتاب ! که بعضی از مردمانِ ظاهر ، او را تکفیر کنند و بدو مُنْكَر باشند ، و احوالِ او را ، به عذر و حیل و سحرِ منسوب گردانند و پندارند که حَسَن بن مَنْصُور حَلَّاج ، ۵ حَسَن بن مَنْصُور حَلَّاج است آن مَلْحِدِ بَغْدَادِی که استادِ مُحَمَّد زُکْرِیَا بوده است ، و رفیقِ ابو سعید قِرْمَطِی .

این حَسَن - که ما را در اَمْرِ وی { ما ۲۱۲ } خلاف است - فارسی بوده است از بیضا . و رَدَّ و هَجَرِ مشایخِ وی را ، نه به مَعْنِی طَعْنِ اندر دین و مذهب است که اندر روزگار وی است . و وی ابتدا مُریدِ سَهْل بن عَبْدِ اللَّهِ بود ، و بی دستوری برفت از نزدیکِ وی . و به ۱ . عمرو بن عثمان پیوست . و از نزدِ وی بی دستوری برفت ، { مو ۲۳۵ } و تَعَلَّقَ به جَنید کرد - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - . وی را قبول نکرد . بدین سَبَب جمله مهجور کردند وی را . پس مهجور مَعَامَلَتِ نه مهجور اَصْل . ندیدی که شبلی گفت : « أَنَا وَالْحَلَّاجُ شَيْءٌ وَاحِدٌ ، فَخَلَّصْنِي جَنُونِي وَأَهْلَكَ عَقْلَهُ . » و اگر وی بدین مطعون بودی ، شبلی نگفتی که : « مَنْ وَ حَلَّاجُ يَكُ چيزيم ! » و مُحَمَّد بن خَفِيف گفت : « هُوَ عَالِمٌ رَبَّانِي . » : « او ۱۵ عالمِ رَبَّانِي است ! » و مانند این . پس ناخشنودی و عَقُوقِ پیرانِ طریقت و مشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - هجران و وحشتِ بار آورد . و وی را تصانیفِ اَزْهَر است ، و رَمُوز { ژ ۱۹۱ } و کلامِ مَهْذَبِ اندر اَصُول و فُرُوع .

- ۱ - ما ، مو : مشایخِ بجز اندکی . ۳ و ۲ - ما ، مو : ریاضتِ او را به اثباتِ ناکردنِ ذِکْرِ وی اندرین کتاب بی امانتی بود . ۴ - مو : منسوب کنند . ۵ - ما : مُحَمَّد بن زُکْرِیَا . ۷ - ما : و این حَسَن که ما را اندر امر او : از بِيضَاوَرْد (بیضا + و + رَدَّ) زنده یاد استادِ ژوکوفسکی کَلِمَةُ « بِيضَا » و « و او » حرفِ عطف و « رَدَّ » اسمِ را يَك لفظِ مرکب « بِيضَاوَرْد » شمرده است . ۸ - ما : مشایخِ او را : مو : اندر حالِ روزگار .
- ۹ - ما ، مو : و وی که ابتدا ما ، مو : برفت از نزدِ وی ما ، مو : و از نزدیکِ وی بی دستوری برفت .
- ۱۰ - ما : از نزدِ وی بیدستور وی برفت .
- ۱۱ و ۱۰ - ما ، مو : جنید رحمة الله عليه او را قبول نکرد ازین سبب جمله وی را مهجور کردند .
- ۱۲ - ما ، مو : نه مهجور اصل باشد نه دیدی که شبلی رحمة الله عليه گفت ، ما : فی شَيْءٍ وَاحِدٍ .
- ۱۳ - ما ، مو : مطعن بودی بدین و مَلَّت .
- ۱۴ - ما : در يَك چيزيم . ۱۵ و ۱۶ - ما ، مو : و عَقُوقِ مشایخِ اندرین طریقتِ هجران و وحشتِ بار آرد .
- ۱۶ - مو : تصانیفِ اظهر است .

و مَنْ که - عَلِیّ بن عَثْمَان الجَلَّابِی ام - پنجاه باره تصنیف وی بدیدم اندر بغداد و نواحی آن ، و بعضی به خوزستان و فارس و خراسان ، جمله را سخنانی یافتیم ، چنان که ابتدای نمودهای مریدان باشد . از آن بعضی قوی تر و بعضی ضعیف تر ، و بعضی سهل تر و بعضی شنیع تر . و چون کسی را از حق ، نمودی باشد ، به قوت حال ، عبارت دَسْت دهد ، و فَضْل یاری کند ، سخن متعلّق شود ، خاصّه معبر اندر عبارت خود تعجّب نماید . آنگاه او هام را از شنیدن آن نفرت افزاید ، و عقول از ادراک باز ماند . آنگاه گویند که : « این سخن عالی است ! » گروهی منکر شوند از جهل ، و گروهی مَقَر آیند { ما ۲۱۳ } به جهل . و انکار ایشان چون اقرار باشد . اما چون مُحَقِّقان و اَهْل بَصَر بینند ، در عبارت { مو ۲۳۶ } نیاویزند ، و به تعجّب آن مشغول نگردند . از ذمّ و مدح فارغ شوند . و از انکار و اقرار ۱۰ برآسایند .

و باز آنان که حال آن جوان مرد را به سحر منسوب کردند ، محال است . از آن چه سحر اندر اصول سنّت و جماعت حقّ است . چنان که کرامت . و اظهار سحر اندر حال کمال ، کفر باشد ، و از آن کرامت اندر حال کمال معرفت . از آن چه یکی نتیجه سخط خداوند است - جَلّ جلاله - ، و یکی قرینه رضای وی . و این سخن در باب اثبات کرامات مشرّح تر بیاریم - ۱۵ انشاء الله تعالی - .

و به اتفاق اهل بصیرت از اهل سنّت و جماعت ، مسلمان ، ساجر نباشد و کافر مکرم نه ، که اصداد مجتمع نشوند . و حسین - رَضِیَ الله عنه - تا بود اندر لباس صلاح بود از نمازهای نیکو و ذکر و مناجات های بسیار ، و روزه های پیوسته ، و تحمیدهای مهذب . و اندر توحید نکته های لطیف . اگر افعال وی سحر بودی ، این جمله از وی محال بودی . ۲ پس درست شد { ر ۱۹۲ } که کرامات بود ، و کرامات جز ولیّ محقق را نباشد .

۱- ما: من که ... ما: ... أم رَضِیَ الله عنه پنجاه بار تصنیف . ۲- ما: مو: جمله سخنانی . ۳- ما: مریدان باشند .

۴- ما: کسی را حقّ نمودی باشد به قوت حال . ۵- ما: مو: سخن مغلق شود خاصّه معبر که اندر عبارت خود تعجیل و تعجّب نماید .

۶- ما: از ادراک آن باز ماند . ۷- ما: مو: گروهی مَقَر آیند هم به جهل . ۸- ما: مو: چون اقرار ایشان بود ، ما: مو: و اهل بصیرت پیشتند در عبارت نیاویزد . ۹- مو: و از ذمّ و مدح . ۱۱- ما: مو: منسوب می کردند آن محال است . ۱۲- مو: اصول کیست و جماعت مو: و اما اظهار سحر . ۱۳- ما: مو: و اظهار کرامت اندر حال ، ما: مو: از آنچه یکی . ۱۴ و ۱۵- ما: مو: خداوند است و

یکی قرینه ، ما: مو: و این در باب اثبات کرامات . ۱۵- و انشاء الله تعالی « ندارد . مشرّح تر از این بیاریم .

۱۶- ما: مو: اهل سنّت مسلمان خاسر و ساجر نباشد و کافر مکرم نه . ۱۷- ما: حسین رحمة الله علیه تا بود .

۱۸- ما: اندر نمازهای نیکو ، ما: بسیار روزه های .

۱۹- ما: افعال او سحر . ۲۰- ما: محقق را نبود

و بعضی از اهل اصول، وی را رد کرده اند، و بر وی اعتراض آرند اندر کلمات وی به معنی امتزاج و اتحاد. و آن تشنیع اندر عبارت است نه اندر معنی، که مغلوب را امکان عبارت نبود، تا اندر غلبه حال، عبارتش صحیح آید. و نیز روا بود که معنی عبارت مشکل بود، که اندر نیابند مقصود معبر را. و هم ایشان مر ایشان را از آن صورتی ۵ کند، ایشان مر آن را انکار کنند. آن انکار ایشان بدیشان بازگردد نه بدان معنی.

اما من گروهی دیدم از ملاحده به بغداد و نواحی آن - حَذَّلَهُمُ اللَّهُ - که دعوی تولی بدو { مو ۲۳۷ } داشتند، و کلام { ما ۲۱۴ } وی را حجت زندقه خود ساخته بودند، و اسم حلاجی بر خود نهاده، و اندر امر وی غلو می کردند. چون روافضه اندر تولی علی - کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - اندر رد کلمات ایشان بابی بیارم اندر فرقی فرق - انشاء الله ۱. عز و جل -.

و در جمله بدان که کلام وی، اقتدا را نشاید، از آن چه مغلوب بوده است، اندر حال خود نه متمکن. و کلام متمکنی باید تا بدان اقتدا توان کرد. بس عزیز است وی بر دل من بحمد الله. اما بر هیچ اصل طریقتش مستقیم نیست، و بر هیچ محلّ حالش مقرر نه. و اندر احوالش فتنه بسیار است. و مرا اندر ابتدای نمودهای خود، از وی قوت ها بوده است ۱۵ بسیار، به معنی براهین. و پیش از این در شرح کلام وی کتابی ساخته ام به دلایل و حجج و غلو کلام. و به صحت حالش ثابت کرده، اندر کتابی که کرده ام، به جز آن کتاب منهاج نام، ابتدا و انتهایش یاد کرده ام. اینجا این مقدار نیز بیاوردم. پس طریقی را

۱- ما، مو: رد کنند و بر وی اعتراض کنند اندر. ۳- ما، مو: عبارت نباشد.

۴- ما، مو: عبارت مشکل تر بود که دو نیابند.

۵- ما، مو: کنند که ایشان مراورا انکار کنند و آن انکار.

۶- ما، مو: گروهی را دیدم ما، مو: و نواحی آن که دعوی تولی. ۷- ما، مو: خود گردانیده بودند.

۸- ما، مو: بر خود نهاده بودند. ۹- ما، مو: و اندر رد ما، مو: فرقی فرق ایشان.

۱۰- ما: تعالی عز و جل. ۱۱- از آن جمله مغلوب بوده است. ۱۲- مو: تا بوی اقتدا توان کرد.

۱۲ و ۱۳- ما، مو: بس عزیز است بحمد الله وی بر دل من.

۱۴ و ۱۵- ما، مو: از وی بسیار قوت ها بوده است یعنی براهین و پیش از این اندر شرح. ما، مو:

و بدلائل و.

۱۶- ما، مو: و صحت حالش و اندر کتابی که ذکر کرده ام.

۱۶ و ۱۷- ما، مو: بجز آن منهاج نام ابتدا و انتهایش ما، مو: اینجا نیز این مقدار بیاوردم.

که به چندین احتراز ، أَصْل آن را ثابت باید کرد ، چرا بدان تعلق و اقتدا کنند . اما هوا را هرگز با راستی مَوَافَقَت نباشد . { ژ ۱۹۳ } پیوسته چیزی می جوید از طریق اِعْوَاج ، تا اندر آن آویزد .

از وی می آید که گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « الْأَلْسِنَةُ مُسْتَنْطِقَاتٌ تَحْتَ نُطْقِهَا ۵ مُسْتَهِلَّكَاتٌ . » : یعنی : « زبانهای گویا هلاک دل های خاموش است . » این عبارات جمله آفت است . و اندر حقیقت معنی هَدَرَ باشد . چون معنی حاصل بود ، به عبارت { مو ۲۳۸ } مفقود نگردد . چون معنی مفقود بود ، به عبارت موجود نگردد . سوای آن که اندر آن پنداشتی پدیدار آید و طَالِب را هَلَاک کند ، تا وی عبارت را پندارد که معنی است . وَاللَّهُ أَعْلَمُ . { ما : ۲۱۵ }

۱. { ۵۴ - أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْخَوَّاصِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

وَمِنْهُمْ : سَرَهَنگ متوکّلان ، و سالارِ مُسْتَسْلِمَان : أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ الْخَوَّاصِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اَنْدَرِ تَوَكَّل شانی عظیم داشت ، و منزلی رفیع . و مشایخ بسیار را یافته بود . و وی را آیات و کرامات بسیار است ، و تصانیف نیکو اندر معاملات این طریقت .

۱۵ از وی می آید که گفت : « أَلْعَلَّمُ كُلَّهُ فِي كَلِمَتَيْنِ : لَا تَتَكَلَّفُ مَا كَفَيْتَ ، وَلَا تُضَيِّعَ مَا اسْتَكْفَيْتَ . » : « عِلْم به جمله اندر دو کلمه مَجْتَمِع است : یکی آن که خُدای - تعالی - اندیشه آن از دل تو برداشته است . اندر آن تکلف نکنی . و دیگر آن چه ترا می بپاید کرد ،

۱ - ما ، مو : اصل را ثابت باید کرد . ۲ - ما ، مو : هرگز به راستی اقتدا نباشد . ۳ و ۲ - ما : تا اندر آویزد .

۴ - ما ، مو : و از وی می آید که گفت الْأَلْسِنَةُ ... نَقَطُهَا ... ۶ - ما ، مو : معنی عبارت هَدَرَ باشد .

۷ - ما ، مو : سوی آنکه اندر هدر کم پنداشتی .

۱۰ - ما : عنوان در حاشیه آمده است .

۱۲ - ما : الْخَوَّاصِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، ما ، مو : شان عظیم .

۱۳ - ما : بسیار دیده بود ، مو : بسیار دریافته بود .

۱۵ - مو : و از وی ، ما ، مو : فیما كَفَيْتَ

۱۷ - ما : اندیشه آنچه از دل مو : و دیگر آنکه ترا می بپاید کرد .

و بر تو فریضه است ، ضایع نکنی ، تا در دنیا و آخرت مَوْفَق باشی .» مراد از این ، آن است که اندر قسمت تکلف نکنی ، که قسمت اَزَلی به تکلف تو متغیر نشود . و اندر امر تقصیر مکن ، که ترک فرمان ، ثرا عقوبت بار آرد .

از وی پرسیدند که : « از عجایب چه دیدی ؟ » گفت : « عجایب بسیار دیدم . اما ۵ هیچ از آن عجب تر نبود که خضر پیغامبر - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى نَبِیْنَا وَ عَلَیْهِ - از من اندر خواست ، تا با من صحبت دارد . من اجابت نکردم ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « نه از آن که رفیق می بهتر از وی طلب کردم . ولیکن ترسیدم که بدون حق بروی اعتماد کنم . و صحبت وی ، { ژ ۱۹۴ } توکل مرا زیان دارد ، و به نافله از فریضه { مو ۲۳۹ } باز مانم . » و این از درجات کمال باشد . وَاللَّهِ اَعْلَمُ .

۱. { ۵۵ - ابو حمزة البغدادی البزاز - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : سَرَا پرده اسرار و تمکین ، و اساس اهل یقین ، ابو حمزة البغدادی البزاز - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از کبرا و متکلمان مشایخ بود . و مرید حارث محاسبی بود ، و با سرری صحبت داشته بود . و از اقربان نوری و خیر النساء بود . و با محتشمان مشایخ { ما ۲۱۶ } صحبت کرده بود . اندر مسجد رصافة بغداد ، عظمت کردی . عالم بود به ۱۵ تفسیر و قراءت . روایاتش عالی بود اندر احادیث پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - . و وی آن که اندر وَقَعَتْ نوری و بلای وی با وی بوده بود ، که خداوند - تعالی - جمله را خلاص داد . حکایت آن در شرح مذهب نوری بیارم انشاء الله - عزوجل - .

۱- ما ، مو : مراد از این سخن . ۲- مو : تکلف مکن که ما ، مو : متغیر نمی شود .

۳- ما : تقصیری مکن . ۴- ما ، مو : از عجایب ها چه دیدی . ۵- ما ، مو : هیچ عجب تر از آن نبود که خضر پیغمبر .

۶ و ۵- ما ، مو : از من صحبت خواست . ۶- مو : صحبت کند . ۷- ما ، مو : که رفیق بهتر از وی طلب می کردم و لیکن

می ترسیدم . ۹- ما - و این درجه کمال باشد ما ، مو : « واللّه اعلم » ندارد . ۱۱- ما ، مو : سرا پرده تمکین مو : البزازی ،

ما : رحمة الله علیه . مو : از کبرا و متکلمان ... محاسبی رحمة الله علیه بود و با سرری رحمة الله علیه .

۱۲- ما : صحبت کرده بود . ما : خیر نساء رحمة الله علیهما بود . ۱۴- ما ، مو : وعظ کردی و عالم بود به تفسیر .

۱۵- ما ، مو : اندر حدیث پیغمبر ، ما ، مو : اندر واقعه نوری .

۱۶- ما ، مو : وی با وی بود که خداوند جمله اخلاص کرد و حکایت آن اندر شرح .

۱۷- ما ، مو : تعالی عز و جل .

از وی می آید که گفت : « إِذَا سَلَّمْتَ مِنْكَ نَفْسَكَ ، فَقَدْ أَدَيْتَ حَقَّهَا ، وَ إِذَا سَلَّمْتَ مِنْكَ الْخَلْقَ قَضَيْتَ حَقَّوَهُمْ . » : « چون تَن تو از تو سلامت یافت ، حقّ وی بگزاردی . و چون خَلْق از تو سلامت یافتند ، حقّ های ایشان بگزاردی . » یعنی : حَقّ دو است : یکی حقّ نفس تو بر تو ، و یکی حقّ خَلْق بر تو . چون نفس را از مَعْصِيَت منع کردی ، و ۵ طریقت سلامت آن جهانی وی طَلَب کردی ، حقّ وی گزارده باشی . و چون خَلْق را از بَدِ خود ایمن گردانیدی ، و بَدِ ایشان نخواهی ، حقّ ایشان گزارده باشی . بکوش تا تَرَا و خَلْق را از تو بَد نَبُفْتَد . آن گاه به حقّ گزاردن حقّ مشغول شو . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

{ ۵۶ - ابوبکر مُحَمَّد بن مُوسَى الواسِطی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : اندر فنّ خود امام ، و عالی حال و لطیف کلام ، ابوبکر مُحَمَّد بن مُوسَى ۱ . الواسِطی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - { مو . ۲۴ } از مُحَقِّقَانِ مَشَایخ بود ، و اندر حقایق شانی عظیم داشت . و درجَتی بلند و به نزدیک جُمْلَةُ مَشَایخ ستوده . و از قَدَمای أَصْحَابِ جَنید بود . عبارتی غامِض { ۱۹۵۵ } داشت . ظاهریان را چشم اندر آن نیفتادی . و اندر هیچ شهر آرام نیافت . چون به مَرُو آمد ، اهل مَرُو به حُکْم لُطَافَتِ طَبِیع و نیکو سیرتی خود ، وی را قبول کردند . و سَخَن وی بشنیدند و عَمَر آنجا بگذاشت .

۱۵ از وی می آید که گفت : «الذَّاكِرُونَ فِي ذِكْرِهِ أَكْثَرُ غَفْلَةٍ مِنَ النَّاسِينَ لِذِكْرِهِ . » : « یاد کننده را اندر یاد کرد وی غَفْلَت زیادت { ما ۲۱۷ } بُود از فراموش کننده ذِکْر وی . » از آن که چون وی را یاد دارد ، اگر ذِکْر را فراموش کند زیان ندارد . زیان آن دارد

-
- ۱ - مو : و از وی می آید مو : و إِذَا سَلَّمْتَ مِنْكَ . ۲ - ما : حقّ وی بگزاردی . ۳ - ما ، مو : سلامت یافت حقّ های ایشان بگذازد یعنی حقوق دوستی دو است . ۴ - مو : و دیگری حقّ خَلْق . ۵ - ما ، مو : منع کنی و طریقت سلامتی آن جهانی وی طَلَب کنی حقّ وی گزارده باشی . ۶ - ما ، مو : گردانی و بدیشان بَدِ نخواهی حقّ ایشان بگزاردی . ۷ - ما ، مو : به حقّ گزاردن خداوند تعالی مشغول شوی . ۹ - مو : و لطیف کلام شیرین مقال . ۱۰ - ما : الواسِطی رحمة الله علیه از مُحَقِّقَانِ طریقت بود . ۱۱ - ما ، مو : و درجَة بلند و نزدیک جُمْلَةُ مَشَایخ ستوده بود . ۱۱ و ۱۲ - ما : جنید بود رحمة الله علیه عبارت . ۱۲ - ما : و ظاهریان را . ۱۳ - ما ، مو : که نیکو سیرت بودند (مو : بود) . ۱۴ - ما : قبول کرد و سخن وی بشنودند و عَمَر آنجا گزارد . ۱۵ - ما ، مو : و از وی می آید . ۱۶ - ما : یاد کردن وی غفلت زیادت از فراموش . ۱۷ - ما ، مو : از آنچه چون او را یاد دارد اگر ذِکْرش را فراموش کند ، مو : و زیان آن .

که ذکرش را یاد کنند ، و وی را فراموش ! که ذکر غیر مذکور باشد . پس اعراض از مذکور با پنداشت ذکر به غفلت نزدیک تر بود از اعراض بی پنداشت . و ناسی را اندر نسیان و غیبت ، پنداشت حضور نباشد . و ذاکر را اندر ذکر و غیبت از مذکور ، پنداشت حضور باشد . پس پنداشت حضور بی حضور به غفلت نزدیک تر از غیبت بی پنداشت . از آن که ۵ هلاک طلب حق اندر پنداشت ایشان است . آنجا که پنداشت بیشتر ، معنی کمتر ، و آنجا که معنی کمتر ، پنداشت بیشتر . و حقیقت پنداشت ایشان از تهمت عقل باشد . و عقل از همت حاصل آید . و همت را با نهمت و تهمت هیچ مقارنت نباشد . و اصل ذکر ، یا در غیبت بود ، یا در حضور . چون ذاکر را از خود غیبت بود ، و به حق - تعالی - حضور ، { مو ۲۴۱ } آن نه ذاکر بود که مشاهده بود . و چون از حق - تعالی - غایب بود ، و به خود حاضر بود ، آن نه ذکر بود . که غیبت بود ، و غیبت از غفلت بود - وهو اعلم .

{ ۵۷ - ابوبکر دلف بن جحدر الشبلی - رضى الله عنه - . }

و منهم : سکینه احوال ، و سفینه مقال ، ابوبکر دلف بن جحدر الشبلی - رضى الله عنه - از بزرگان و مذکوران مشایخ بود . روزگاری مهذب و وقتی مطیب داشت با حق - تعالی - . و وی { ژ ۱۹۶ } را اشارات لطیف است و ستوده . کما قال واحد من المشايخ ۱۵ المتأخرين : « ثلثة من عجایب الدنيا : اشارات الشبلی ، ونکت المرتعش ،

- ۱- ما : فراموش کنند (مو : کند) . ۲- ما ، مو : عین مذکور با پنداشت ، ما ، مو : از اعراض ذکر مذکور بی پنداشت . ۳- ما ، مو : حضور نیست . ۴ و ۳- ما ، مو : و پنداشت حضور است . ۴- ما ، مو : پنداشت حضور به غفلت نزدیک است از : ما ، مو : از آنچه . ۵- مو : است و آنجا که . ۶ و ۷- ما ، مو : تهمت عقل ، عقل باشد و عقل را از تهمت نهمت حاصل آید . ۷- ما ، مو : و همت را با تهمت و نهمت هیچ . ۸- ما ، مو : چون غایب را . ما ، مو : به حق حضور . ۹- ما ، مو : آن نه ذکر بود که آن مشاهده بود و چون از حق غیبت بود . ۱۰- ما ، مو : خود حضور بود ما ، مو : واللّه اعلم بالصواب .
- ۱۱- ما : عنوان در کتابة صفحه آمده است .
- ۱۲- ما : ابوبکر بن دلف بن جحدر الشبلی رحمة الله عليه از .
- ۱۳- مو : و روزگاری مهذب . ۱۳ و ۱۴- ما ، مو : با حق و وی را .
- ۱۴- ما ، مو : چنانکه یکی از متأخران می گوید که ثلثة...

{ ما ۲۱۸ } و حکایات جَعْفَر . « وی از کبار قوم اهل و سادات طریقت بود . ابتدا پسر حاجب الحجاب خلیفه بود . اندر مجلس خیر النساء - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - توبه کرد ، و تعلق ارادت به جنید کرد ، و بسیاری از مشایخ را دیده بود .

از وی می آید که گفت در معنی قول خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - : « قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ أَيْ أَبْصَارِ الرُّؤُسِ عَنِ الْمَحَارِمِ وَ أَبْصَارِ الْقُلُوبِ عَمَّا سِوَى اللَّهِ » : « بگو مر مؤمنان را ، تا چشم سر نگاه دارند ، از نظر به شهوت ، و چشم دل نگاه دارند ، از انواع فکرت به جز اندیشه . رؤیت . پس متابعت شهوت و ملاحظه محارم از غفلت است . و معصیت مبین مر اهل غفلت را آن است که از عیوب خود جاهل باشند . و آن که اینجا جاهل بود ، آنجا هم جاهل بود . لِقَوْلِهِ - تعالى - : « مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى . » و به حقیقت تا حق - تعالى - ارادت شهوت ، از دل کسی پاک نکند ، چشم سر از غوامض آن محفوظ نگردد . { مو ۲۴۲ } و تا ارادت خود اندر دل کسی اثبات نکند ، چشم سر از نظر به غیر محفوظ نگردد .

از وی همی آید که : روزی به بازار اندر آمد . قومی گفتند : « هذا مَجْنُونٌ ! » وی گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « أَنَا عِنْدَكُمْ مَجْنُونٌ وَ أَنْتُمْ عِنْدِي أَصْحَاءُ فَرَادَنِي اللَّهُ ۱۵ فِي جَنُونِي وَ زَادَ فِي صِحَّتِكُمْ » : « من به نزدیک شما دیوانه ام ، و شما به نزدیک من هشیار . جنون من از شدت محبت است . و صحت شما از غایت غفلت . پس خداوند اندر

۱- ما ، مو : حکایات الجعفر و وی از کبار قوم بود و سادات اهل طریقت ، ما ، مو : ابتدا حاجب الحجاب .

۲- ما ، مو : خیر نساج توبه کرد .

۳- ما ، مو : و از بسیاری مشایخ را دریافت .

۴- ما ، مو : و از وی می آید که گفت اندر معنی .. ۵- ما ، مو : سوی الله تعالی بگو .

۶- مو : از نظر شهوت .

۸ و ۹- ما ، مو : هم آنجا جاهل باشند لقوله و من كان .

۱۱- ما ، مو : و تا از ارادت خود .

۱۲- ما : نظاره بغیر .

۱۳- ما ، مو : و از وی می آید که روزی به بازار آمد (مو : اندر آمدم) قومی گفتند که .

۱۴- ما ، مو : گفت انا عندکم

۱۵- مو : من نزدیک شما مو : من هوشیار .

۱۶- ما ، مو : پس خدای اندر .

دیوانگی من زیادت کناد ، تا قَریب بر قَرب زیادت شود . و در هشیاری شما زیادت کناد ، تا بُعدتان بر بُعد زیادت گردد . « و این قول از غیبت بود ، که تا خود چرا { ز ۱۹۷ } کسی اندر آن درجه باشد ؟ که دوستی را از دیوانگی فرق نکند ؟ وَاللَّهِ اعْلَمُ . { ما ۲۱۹ }

{ ۵۸ - أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ نَصِيرٍ الْخَلْدِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

۵ وَ مِنْهُمْ : حَاكِي أحوال اولیا ، به اللَّطْفِ اقوال و ادا ، أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ نَصِيرٍ الْخَلْدِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از کبار اصحاب جَنِّید بود ، و قَدَمای ایشان . و اندر فتون این عِلْمِ مَتَبَحِرِ بود ، و حَافِظِ انْفَاسِ مَشَايخ ، و راعیِ حقوقِ ایشان بود . وی را کلام عالی است اندر هر فن . و مر تَرْكِ رَعُونَتِ را هر مسأله بی اندر حکایتی باز بسته است ، و حواله آن به کسی دیگر کرده .

۱ . از وی می آید که گفت : «التَّوَكَّلُ اسْتِواءُ الْقَلْبِ عِنْدَ الْوُجُودِ وَالْعَدَمِ . » : «تَوَكَّلَ آن بود که وجود و عَدَمِ رِزْقِ به نَزْدِيكَ دلت یکسان شود . » به وجود رِزْقِ خَرَمِ نشوی ، و به عَدَمِ آن اندوهگین نگردی . از آن چه تَنْ ، مَلِكِ مَالِكِ است . و به پرورش و هَلَاكِ وی ، حق - تعالی - اولی تر . { مو ۲۴۳ } چنان که خواهد می دارد . تو اندر میانه دَخَلَ مَكَّنْ ، و مَلِكِ به مَالِكِ سپار ، و تَصَرَّفِ خود مَنقَطِعِ گردان .

۱- ما ، مو : زیادت کند تا قَریب بقربت زیاده شود و در هوشیاری شما زیاده کند .

۲و۱- ما ، مو : تا بُعد شما بر بُعد زیادت شود ما ، مو : از غیرت بود تا خود چرا .

۳- ما : نکند و تمیز آن نباشدش اندر دو جهان والله اعلم .

۵- مو : به ناطق اقوال و ادا .

۶- ما : الخالدی رحمه الله علیه ، مو : نصر الخالدی .

۷- ما ، مو : وی را کلام عالی است اندر فن .

۸- ما ، مو : رعونت هر مسأله اندر حکایت باز بسته است .

۹- ما : به کسی کرده . ۱- ما ، مو : و از وی می آید .

۱۱- ما ، مو : و عَدَمِ رِزْقِ توبه نَزْدِيكَ دلت یکسان بود . مو : خورم نشوی .

۱۲- ما : و پرورش و هَلَاكِ وی .

۱۳- ما : اولی تر از تو چنانکه .

۱۴- ما ، مو : منقطع کن .

وی روایت کند که به نزدیک جنید اندر آمدم. وی را یافتم اندر تب. گفتم: « ای استاد! بگوی تا حق - تعالی - ترا شفا فرستد. » گفت: « دوش می گفتم، به سرم ندا کردند که: تن ملک ماست. خواهیم درست داریم، خواهیم بیمار! تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی؟ تصرف خود منقطع گردان، تا بنده باشی. و الله اعلم بالصواب. »

۵ { ۵۹ - أَبُو عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسِمِ الرَّوْدْبَارِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : شَيْخٌ مَحْمُودٌ ، وَ مَعْدِنٌ جَوْدٌ ، أَبُو عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسِمِ الرَّوْدْبَارِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از جوان مردان متصوف بود، و سرهنگان ایشان، و از ابنای ملوک بود، اندر فنون معاملات شانی عظیم داشت. و وی را آیات و مناقب بسیار است، { ما ۲۲۰ } و کلام لطیف اندر دقایق این طریقت.

۱. از وی می آید که گفت: « الْمُرِيدُ لَا يُرِيدُ لِنَفْسِهِ إِلَّا مَا أَرَادَ اللَّهُ لَهُ ، وَ الْمُرَادُ لَا يُرِيدُ مِنَ الْكَوْنَيْنِ شَيْئًا غَيْرَهُ . » : { ژ ۱۹۸ } « مُرِيدٌ أَنْ يَكُونَ هَيْجِيْزٌ نَخَوَاهُ مِنْ خُودِ رَا ، إِلَّا أَنْ كِهْ حَقَّ - تَعَالَى - وَی رَا خَوَاسْتَهْ بَاشَد . وَ مُرَادٌ أَنْ كِهْ هَيْجِيْزٌ نَخَوَاهُ مِنْ كَوْنَيْنِ بَهْ جُزْ حَقَّ - تَعَالَى - . » پس راضی به ارادت حق، تارك ارادت باید، تا وی مرید باشد، و محب را خود ارادت نباشد، تا وی را مُرَاد باشد. آن که حق را ۱۵ خواهد، جز آن نخواهد که او خواهد. و آن که حق را خواهد، وی جز حق را نخواهد.

- ۱- ما : ابو جعفر روایت کند ما : مو : ابو محمد جعفر گوید که به نزدیک جنید رحمة الله عليه اندر آمدم او را یافتم . ۲- ما ، مو : با حق یگونات عافیت دهد.
- ۳- ما ، مو : که تنّت ملک ماست خواهیم تن درست داریم و خواهیم بیمار .
- ۴- ما ، مو : دخل می کنی و تصرف خود منقطع کن تا بنده باشی .
- ۵- ما : عنوان در گناره صفحه کتابت شده است . ۶- ما : و معدن الجود ابو علی محمد بن القاسم الرودباری رحمة الله عليه . ۷- ما ، مو : از بزرگان و جوانمردان متصوفه بود . ۸- مو : شان عظیم .
- ۹- ما ، مو : دقایق طریقت . ۱۰- ما ، مو : و از وی می آید.
- ۱۱- ما : هیچ چیز نخواهد . ۱۱ و ۱۲- از « هیچ چیز » تا « هیچ چیز » ندارد ما : جز آن که حق را خواسته باشد . ۱۲- ما ، مو : و مُرَادٌ أَنْ يَكُونَ هَيْجِيْزٌ نَخَوَاهُ .
- ۱۳- ما ، مو : حق تبارک و تعالی پس ما : تارك ارادت خود باید . ۱۴- ما : نباشد و تا وی .

پس رضا از مقامات ابتدا بود ، و محبت از احوال انتها . و نسبت مقامات به تحقیق عبودیت است ، و مشرب درجات به تأیید ربوبیت . و چون چنین باشد ، مرید به خود قایم بود ، و مراد به حق قایم بود . { مو ۲۴۴ } وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

{ ۶۰ - أَبُو الْعَبَّاسِ الْقَاسِمُ بْنُ مَهْدِيٍّ السِّيَّارِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

۵ و مِنْهُمْ : خزینه دار توحید ، و سمسار تفرد ، ابو العباس القاسم بن مهدی السیاری - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از ائمه وقت بود ، و عالم به علوم ظاهر و حقایق . صحبت ابوبکر واسطی کرده بود . و از مشایخ بسیار ادب گرفته . اظرف قوم بود اندر صحبت ، و ازهد ایشان اندر آفت . وی را کلام عالی است و تصانیف ستوده .

از وی می آید که گفت : « التَّوْحِيدُ أَنْ لَا يَخْطُرَ بِقَلْبِكَ مَا دُونَهُ » : « توحید آن بود که دون حق را بر دلت خطر نبود . » و خاطر مخلوقات را بر سرت گذر نباشد ، و مر صفو معاملت را گذر نباشد . از آن چه اندیشه غیر ، از اثبات ایشان باشد . و چون غیر ثابت شد ، حکم توحید ساقط گشت .

و اندر ابتدا ، وی از خاندان علم { ما ۲۲۱ } و ریاست بود ، و از اهل مرو ، اندر جاه ، کس را بر اهل بیت وی تقدّم نبود . از پدر میراث بسیار یافت . جمله آن را بداد و دو تار ۱۵ موی پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بستند . خداوند - تعالی - به برکات آن ، وی را

۱ - مو : و بنسبت مقامات .

۲ - ما : به خود قایم باشد . به حق قایم باشد .

۳ - ما ، مو : « وَاللّٰهُ اَعْلَمُ » ندارد .

۴ - ما : عنوان ها همه در کناره صفحات کتابت شده است .

۵ و ۶ - ما : قاسم بن مهدی السیاری رحمه الله علیه .

۶ - ما ، مو : و صحبت با ابوبکر واسطی .

۷ و ۸ - ما ، مو : و ازهد ایشان اندر الفت و وی را .

۹ - مو : و از وی می آید . ۱۰ - ما ، مو : بنزدیک دلت خطر .

۱۴ - ما : و کس را بر ما : و از پدر میراث بسیار یافته .

۱۵ - ما : آن او را .

توبه داد ، و به صَحْبَتِ اَبُو بَکَرِ واسطی - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - افتاد ، و به دَرَجَتی رسید که امام صِنْفی از مَتَصَوِّفِه شد . و چون از دنیا بَرُون { ژ ۱۹۹ } خواست شد ، وَصِیَّت کرد ، تا آن موی ها اندر دَهانِ وی نهادند . و امروز گُورِ او به مَرَوَ ظاهر است . و مردمان به حاجتِ خواستن آنجا روند ، و مَهْمَاتِ از آنجا طَلَبند ، و مَجَرَّب است . وَاللهُ اعْلَمُ .

۵ { ۶۱ - اَبُو عَبْدِاللهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَفِیف . رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - . }

وَ مِنْهُمْ : مَالِكٌ وَقَتِ خُودِ اَنْدَرِ تَصَوُّفِ ، وَ طَبْعَشِ خَالی از تَكَلُّفِ وَ تَصَرُّفِ ، اَبُو عَبْدِاللهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَفِیف - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - ، امام زمانه خود { مو ۲۴۵ } اندر انواع عِلْمِ ، و وی را اندر مجاهداتِ شانی عظیم است ، و اندر حقایقِ بیانی شافی . روزگارش مَهْیا و هَوِیدا است اندر تصانیف . و ابنِ عطا را و شِیْلَی و حُسَینِ مَنصُور و جریری را ۱۰ یافته بود . و به مَکَهِ با یَعْقُوبِ نَهْرَجُورِی صَحْبَتِ کرده ، و اَسْفارِ نیکو کرده بود به تَجْرِید . و از اَبْنای مَلُوكِ بود . خداوند - تَعَالی - وی را توبه داد ، و از دُنْیا اِعْرَاضِ کرد . و خَطَرِ وی بر خاطرِ اَهلِ مَعانی بزرگ است .

از وی می آید که گفت : « التَّوْحِيدُ اِغْرَاضُ عَنِ الطَّبِيعَةِ . » : « توحید اِعْرَاضِ است از طَبِيعَتِ . » از آن چه طَبایعِ جَمْلَه ناپینا اند از نَعْمَا ، و مَحْجُوبِ اند از آلائی ۱۵ او . پس تا از طَبْعِ اِعْرَاضِ حاصِلِ نیاید ، به حَقِّ اَقْبَالِ مَوْجُودِ نگردد . و صَاحِبِ طَبِّ مَحْجُوبِ باشد از حَقِیقَتِ تَوْحیدِ . و چون آفتِ طَبْعِ دیدی ، به حَقِیقَتِ تَوْحیدِ رسیدی . و وی را آیات و براهین { ما ۲۲۲ } بسیار است . وَاللهُ اعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

-
- ۱- مو : و در خدمتِ اَبُو بَکَرِ واسطی افتاد . ۲- ما ، مو : که صنفی از متصوفه را امام شد . ما ، مو : از دنیا برون می رفت .
 - ۳- مو : آن موی را اندر دهان وی نهادند و امروز آن گور وی به مَرَوَ ظاهر است مردمان . ۴- ما ، مو : آنجا شوند و مَهْمَاتِ از آنجا طَلَبند و بیابند . ۶- مو : مَالِكٌ مَلِكٌ وَقَتِ ... ما ، مو : از تَكَلُّفِ خالی . ۷- ما : خَفِیفِ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ .
 - ۸- ما ، مو : و روزگارش مَهْیا و هَوِیدا . ۹- ما ، مو : ابنِ عَطَا و شِیْلَی و حُسَینِ مَنصُور و جریری را رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِم اِجْمَعِین (مو : رضی الله عنهم اجمعین) یافته بود .
 - ۱۰- ما ، مو : نَهْرِ جُورِی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ صَحْبَتِ ما ، مو : نیکو کرده تَجْرِیدِ .
 - ۱۱- ما ، مو : و از آن اِعْرَاضِ کرد ما : بر خَواطِرِ اَهلِ مَعانی ، مو : بر خَطَرِ اَهلِ مَعانی .
 - ۱۳- ما ، مو : تَوْحیدِ اِعْرَاضِ کردن است . ۱۴- ما ، مو : جَمْلَه مَحْجُوبِ اند از آلاءِ حَقِّ و ناپینا نَعْمَا ، او از .
 - ۱۵- ما ، مو : اِعْرَاضِ نباشد به حَقِّ اَقْبَالِ مَوْجُودِ نباشد (مو : نبود) .

{ ۶۲ - أَبُو عَثْمَانَ سَعِيدُ بْنُ سَلَامٍ الْمَغْرِبِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

و مِنْهُمْ : سَيْفِ سِيَّاسْت ، و آفتابِ سَعَادَت ، أَبُو عَثْمَانَ سَعِيدُ بْنُ سَلَامٍ الْمَغْرِبِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، از بزرگانِ أَهْلِ تَمَكِّينِ بود . و اندر فَنُونِ عِلْمِ حَظِّیِ وافر داشت ، و صاحبِ ریاضت و سیاست بود . اندر رُؤِیْتِ آفَات ، وی را آیاتِ بسیار است و بُرْهَانِ نیکو .

۵ از وی می آید که گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « مَنْ أَثَرِ صَحْبَةِ الْأَغْنِيَاءِ عَلَى مَجَالَسَةِ الْفُقَرَاءِ ، ابْتِلَاءُ اللَّهِ بِمَوْتِ الْقَلْبِ . » : « هر که صَحْبَتِ توانگران بر گزینند بر مَجَالَسَتِ درویشان ، خداوند - تعالی - وی را به مرگ { مو ۲۴۶ } دل مبتلا گرداند . »

با توانگران صَحْبَتِ کند ، و با درویشان مَجَالَسَتِ . از آن که از فقرا کسی اعراض کند که با ایشان مَجَالَسَتِ کرده باشد ، نه کسی که صَحْبَتِ کرده باشد . از آنچه اندر صَحْبَتِ اعراض .

۱ نباشد . و چون از مَجَالَسَتِ ایشان به صَحْبَتِ اغْنیا شود ، دلش به مرگِ نیاز بمیرد و تنش به پندار گرفتار گردد . چون اعراض از مَجَالَسَتِ ، ثمراتِ مرگِ دل بود ، اعراض از صَحْبَتِ چگونه باشد . و اندر این کلمات ، فرق ظاهر است میان صَحْبَتِ و مَجَالَسَتِ . و اللَّهُ أَعْلَمُ .

۱- ما : عنوان در حاشیه آمده است .

۲- مو : سالم المغربي رحمه الله عليه .

۳- ما : خط وافر ، مو : حظ وافر .

۴- ما ، مو : ریاضت و ثبات بود و اندر رُؤِیْتِ ما ، مو : و براهین نیکو .

۵- ما ، مو : و از وی می آید که گفت مَنْ أَثَرِ صَحْبَةِ .

۶- ما : ابْتِلَاءُ اللَّهِ تَعَالَى بِمَوْتِ .

۷- مو : خدای عز و جل وی را مبتلا بمرگ دل گرداند .

۸- ز : صحبت گفت ما : از آنچه از فقرا .

۹- مو : ایشان به صحبت اغْنیا .

۱۱- ما ، مو : گرفتار شود و چون اعراض از مَجَالَسَتِ را ثمره مرگ دل بود اعراض چگونه باشد .

۱۲- ما ، مو : وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

{ ۶۳ - أَبُو الْقَاسِمِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّصْرَابَادِي -

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

و مِنْهُمْ : مُبَارِزُ صَفِّ صُوفِيَانِ ، وَ مُعَبِّرُ أَحْوَالِ عَارِفَانِ ، أَبُو الْقَاسِمِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّصْرَابَادِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . وی اندر نیشابور چون شاپور اندر نیشابور بود . و شاه اندر نیشابور به علو حال ، و مرتبه رجال به جز آن که عز ایشان اندر دنیا بود ، و از آن وی اندر آخرت . وی را کلام بدیع و آیات رفیع است . مرید شبلی بود و استاد متأخران . اهل خراسان بود . اندر عصر وی چون وی نبود . اعلم و اوزع اهل زمانه بود اندر فنون علم .

از وی می آید که گفت : « أَنْتَ بَيْنَ نِسْبَتَيْنِ : { ما ۲۲۳ } نِسْبَةُ إِبْرَاهِيمَ إِلَى آدَمَ ، وَ نِسْبَةُ آلِي الْحَقِّ . فَإِذَا انْتَسَبْتَ إِلَى آدَمَ ، دَخَلْتَ فِي مَيَادِينِ الشَّهَوَاتِ وَ مَوَاضِعِ الْآفَاتِ وَ الزَّلَّاتِ ، وَ هِيَ نِسْبَةُ تَحَقُّقِ الْبَشَرِيَّةِ - لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : أَنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا . فَإِذَا انْتَسَبْتَ إِلَى الْحَقِّ ، دَخَلْتَ فِي مَقَامَاتِ الْكُشْفِ وَ الْبَرَاهِينِ وَ الْعِصْمَةِ وَ الْوَلَايَةِ ، وَ هِيَ نِسْبَةُ تَحَقُّقِ الْعِبُودِيَّةِ ، لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : وَ عِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا . » : « تو اندر میان دو نسبتی: نسبتی ۱۵ با آدم ، و نسبتی با حق - تَعَالَى - . چون با آدم نسبت کردی ، اندر میادین شهوات ها و مواضع آفت ها و زلّت ها افتادی ، که نسبت طبیعت بی قیمت بود . { ۲۰۱ } و چون به حق نسبت کردی اندر مقامات کشف و برهان و عصمت و ولایت افتادی . آن يك نسبت به آفت بشریت بود . و این دیگر نسبت تحقیق عبودیت . نسبت آدم اندر قیامت ، منقطع شود . و نسبت

-
- ۱ - ما : عنوان در حاشیه آمده است . ۴ - ما : النصراবাদي رحمة الله عليه . ر : نشابور چون شاپور اندر نشابور . ۵ - ما ، مو : شاه بور اندر ، ر : اندر نیشابور ما ، مو : اندر شاپور ما ، مو : به علو حال و مرتبه بجز آن . ۶ - ما ، مو : و اندر عصر وی چون او نبود او اعلم ما ، مو : « اندر فنون علم » ندارد . ۸ - ما : و از وی می آید که ما ، مو : بین النسبتين . ۹ - ما ، مو : والذلات . ۱۰ و ۱۲ - ما ، مو : قال الله تعالى انه . ۱۲ - ما ، مو : قال الله تعالى و عباد ... ۱۳ - ما ، مو : نسبت آدم و نسبت حق چون به آدم . ۱۴ - ما ، مو : و ذلت ها افتادی . ۱۶ - ما ، مو : آنکه يك نسبت یافت بشریت بود و این دیگر نسبت به تحقیق . ۱۷ - ما ، مو : تغییری بران روا نباشد .

عَبُودِيَّتْ هَمِيْشَه قايِم بُوْد. تَغْيِرْ بَدانِ راه نيايد. چون بنده خود را به خود يا به آدَم نسبت كُنْد. « كَمال اين اَن بُوْد كه گويد: « اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي. » و چون به حَقّ نسبت كند ، اَدَمِي مَحَلّ اَن بود كه حَقّ تَعَالَى - گويد: « يا عِبَاد لا خَوْفَ عَلَيْكُمْ اَلْيَوْمَ. » وَاللّٰهُ اَعْلَمُ.

{ ۶۴ - اَبُو الحَسَن عَلِيّ بن اِبْرَاهِيم الحَصْرِيّ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - . }

۵ و مِنْهُمْ : سُرُور سِرّ سالكان طَريق ، و جَمال جان های اَهْلِ تحقيق ، اَبُو الحَسَن علي بن ابراهيم الحَصْرِيّ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ ، از مَحْتَشَمَانِ اِخْوارِ درگاهِ حَقّ - تَعَالَى - بُوْد ، و از كَبْرایِ ائِمّة مُتَصَوِّفَه، اندر زمانه خود بِي نظير بود . وِي را كلام { ما ۲۲۴ } عَالِي است ، و عباراتی خوش اندر كُلّ مَعْنَى .

از وِي مِي آيد كه گفت : « دَعَوْنِي فِي بِلَاتِي هَاتُوا مَالَكُمْ اَلَسْتُمْ مِنْ اَوْلَادِ ۱ . اَدَم ؟ الَّذِي خَلَقَهُ بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ، وَ اَسْجَدَ لَهُ مَلَائِكَتُهُ ، ثُمَّ اَمَرَهُ بِاَمْرِ فَخَالَفَ ، اِذَا كَانَ اَوَّلَ الدِّينِ دَرْدِيًّا كَيْفَ يَكُونُ آخِرُهُ ؟ ! » : « بگذاريد مرا به بِلایِ من ، نه شما از فرزندان { مو ۲۴۸ } اَدَميد ؟ اَن كه حَقّ - تَعَالَى - او را به يَدِ قُدْرَتِ خود بيافريد به تَخْصِيصِ خَلْقَتِ ، و به جان بِي واسطه غَيْر ، او را زنده كرد . و ملايكة را فرمود تا وِي را سَجْدَه كنند. پس وِي را فرمانی فرمود. در اَن فرمان مَخَالَفِ شُد .

۱- ما ، مو : بنده خود را به آدَم يا به خود نسبت كند كَمال اَن بُوْد كه گويد....

۲- ما : و چون بنده خود را بحَقّ نسبت ما : كه حَقّ گويد.

۳- ما : وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

۴- ما : عنوان در حاشيه آمده است .

۵- ما ، مو : سرور سالكان طَريق حَقّ مو : تحقيق بحَقّ.

۶- ما : الحَصْرِيّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ رُ ، ما : اِخْوارِ درگاهِ حَقّ بُوْد.

۷- ما : و اندر زمانه خود بِي نظير بود و وِي را .

۸- ما ، مو : و عباراتی است خوش .

۹- مو : و از وِي مِي آيد .

۱۰- مو : خَلَقَهُ تَعَالَى بِيَدِهِ ما : المَلَكَةُ ، مو : المَلَائِكَةُ.

۱۲- ما ، مو : نه قدرت بيافريد. ۱۳- رُ : و را زنده كرد ، ما : او زنده كرد .

۱۴- مو : كردند پس كه فرمانی فرمود وِي را در اَن مَخَالَفِ شُد.

چون اَوَّلِ خُتْبِ دَرْدی بُود ، آخِرَش چگونه باشد؟! یعنی: چون آدمی را بدو باز گذارید ، همه مَخَالَفَت باشد . اما چون عِنایت خود ، به وی فرستد ، همه مَحَبَّت باشد . پس حَسَنِ عِنایت حق بر شمر و قَبیح مَعَامَلَتِ خود . با آن مقابله کن ، و پیوسته عَمَرِ اندر این گذار . و بِاللّهِ الْعَوْنُ وَالْعِصْمَةُ .

۵ این است نشان بعضی از ذِکْرِ مَقْدَمَانِ { ۲.۲ } متصوّفه ، و قُدوة ایشان - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ - . و اگر جُمْلَه را در این کتاب یاد کردمی ، و یا روزگارِ عزیزِ جُمْلَه را شرح دادمی ، و حکایات ایشان بیاوردمی ، از مقصود باز ماندَمی ، و کتاب مَطْوَل شدی . کنون گروهی را از مَتَأَخِرَانِ بدیشان پیوندم تا فواید و مواید بیشتر باشد . و بِاللّهِ الْعَوْنُ وَالتَّوْفِيقُ .

- ۱- ما ، مو : چگونه بُود یعنی چون آدم را بدو باز گذارند همه مخالف باشد و چون .
- ۲- ما ، مو : به خدمت وی فرستد مو : پس اکنون حَسَن .
- ۳- ما ، مو : معاملت خود را با آن ما ، مو : « والعصمة » ندارد .
- ۴- ما ، مو : نشان ذکر بعضی از مقدّمان .
- ۵- ما ، مو : « رَضِيَ اللّٰهُ... » ندارد ما ، مو : اندرین کتاب درج کردی .
- ۶- ما ، مو : این گروه مذکور را شرح دادمی .
- ۷- ما ، مو : اکنون گروهی را ما : پیوندم تا فواید . ما ، مو : از « تا فواید » تا « باشد » ندارد .
- ۸- ما ، مو : و بِاللّهِ التَّوْفِيقُ .

باب فی ذکر ائمتّهم من المتأخّرين - رضوان الله علیهم اجمعین -

بدان - خَيْرَكَ اللهُ - که : اندر زمانه ما گروهی اند که طاقت حمل ریاضت ندارند . و بی ریاضت ، ریاست طلب کنند . و همه اهل قصه را چون خود پندارند . و چون سخن گذشتگان بشنوند ، و شرف ایشان ببینند ، و معاملات ایشان برخوانند ، اندر خود نگاه کنند . { ما ۲۲۵ } خود را از آن دور یابند . برگشان نباشد که گویند : « ما نه آنیم ! » قَامَا گویند : « اندر زمانه ما ، این چنین کسان نمانده اند . » این قول { مو ۲۴۹ } از ایشان محال باشد . از آنچه خداوند - تعالی - هرگز زمین را بی حجت نگذارد . و هرگز این امت را بی ولی ندارد . کَمَا قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْخَيْرِ وَالْحَقِّ ، حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ . » وَلِقَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « لَا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعُونَ عَلَى خَلْقِ إِبْرَاهِيمَ . » : « هرگز امت من خالی نباشند از طایفه ای که ایشان بر خیر و حق باشند تا قیامت ، و همیشه در امت من چهل تن بر خوی ابراهیم پیغمبر - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَام - باشند . » و گروهی از این - که ذکر ایشان اندر این باب بیاریم - گذشته اند ، و رُوح به راحت و رُوح سپرده و گروهی زنده اند - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَعَنْ رِجَالِهِمُ الْمُسْلِمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . -

-
- ۱- ما : باب دوازدهم ما : جمله دعا را ندارد .
 - ۳- ما : ریاست را طلب .
 - ۶- ما ، مو : برگشان نباشد که ترك آن بگیرند و ایشان گویند .
 - ۶و۷- ما ، مو : ما نه آنیم که گویند (مو : و گویند) ما : و این قول از ایشان محال از آنچه .
 - ۸- ما ، مو : ندارد چنانکه (مو : چنانچه) پیغمبر .. گفت .
 - ۱- ما ، مو : و نیز گفت .
 - ۱۱- ما ، مو : فی اُمتی اربعون ، مو : نباشد از طایفه بی .
 - ۱۲- ما ، مو : و حق نباشند تا قیامت آید .
 - ۱۳- ما ، مو : علیه السلام باشند .
 - ۱۴- مو : بیارم گذشته اند : ما : رحمهم الله علیهم .
 - ۱۵- ما ، مو : المسلمین و المسلمات مو : الراحمین الاحیاء منهم والأموات .

{ ۱ - ابو العباس احمد بن محمد القصاب - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : طراز طریق ولایت ، و جمال جمیع اهل هدایت ، ابو العباس احمد بن محمد القصاب - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . مَقْدَمَانِ ماوراء النهر را دریافته بود ، و با ایشان صحبت کرده . و وی معروف و مشهور است به علو حال و صدق و فراست مقال ، ۵ و کثرت برهان { ۲.۳ } و کرامت . و ابو عبدالله خیاطی - که امام طبرستان بود - گوید که : « از افضال خدای - عز و جل - یکی آن است که : کسی را بی تعلّم چنان گرداند که چون ما را در علوم دین و اصول آن و دقائق توحید چیزی مشکل شود ، از وی پرسیم ، و آن ابو العباس قصاب است . و وی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - امّی بود . اما کلام و نکتش سخت عالی بود اندر علم تصوف و اصول . اندر ابتدا (ما ۲۲۶) و انتها ، ۱ . عالی و نیکو سیرت بود . و مرا از وی حکایات { مو . ۲۵ } بسیار سماع است . اما مذهب من اندر این کتاب اختصار است .

گویند : کودکی اشتری را زمام گرفته بود با باری گران . و اندر بازار آمل می کشید . و پیوسته آنجا و حلّ باشد . پای اشتر از جای شد ، و بیفتاد و خرد بشکست . مردمان قصد آن کردند که بار از پشت شتر فروگیرند . و کودک دست به مستغاث بر آورد . وی بدان برگذشت . گفتا : « چه بوده است حال ؟ » باز گفتند . وی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - زمام شتر بگرفت ، و روی به آسمان - که قبله دعا است - کرد و گفت : « این اشتر را درست کن ! و اگر درست نخواستی کرد ، چرا دل قصاب به گریستن این کودک بسوختی ؟ » اندر حال اشتر برخاست ، و راست و درست پرفت !

۱- ما : عنوان در کنار صفحه کتابت شده است . ۳- ما : رحمة الله عليه .

۴- ما ، مو : و مشهور بود به علو حال و صدق فراست و کثرت . ۵- مو : کرامت ابو عبدالله ... ۶- ما : فضایل خدای ..

۷- ما : اندر دین و اصول و دقائق ما ، مو : از وی پرسیم . ۸- ما : و وی رحمة الله عليه امّی بود .

۹ و ۸- نکتش عالی بود . ۹- ما ، مو : اندر انتها و ابتدا عالی حال و . ۱۰- ما ، مو : و مرا حکایات بسیار سماع است .

۱۲- ما : گویند که کودکی ما ، مو : با بارگران و اندر بازار آمل میرفت . ۱۳- ما ، مو : و حلّ بودی پای شتر از جای بشد .

۱۴- ما ، مو : کردند تا بار از پشت وی فروگیرند کودک . ما ، مو : و بدان برده بود و نوحه میکرد شیخ آنجا برگذشت .

۱۵- ما ، مو : چه بوده است گفتند پای اشتری بشکست وی زمام شتر .

۱۶- ما ، مو : از « روی » تا « کرد » ندارد . ما : باری خدا پای این اشتر .

۱۷- ما ، مو : درست نخواهی کرد به گریستن این کودکی دل قصاب چرا سوختی . ۱۸- ما ، مو : و درست و فرافتن آمد .

از وی می آید که گفت: « همه عالم را اگر خواهند، و اگر نه، با خداوند - تعالی - می باید کرد و الا رنجه دل گردند. از آن که چون خو با وی کنی، اندر بلا مبلی را بینی، بلا به بلا نیاید. و اگر خونکنی، چون { ۲.۴ } بلایی بیاید، رنجه دل گردی، که خداوند - تعالی - به رضا و سخط کس تقدیر خود متغیر نگرداند. پس رضای ما، به ۵ حکم نصیب، راحت ما است. هر که با وی خو کند، دلش به راحت شود. و هر که اعراض کند، به ورود قضا رنجه گردد. » و هو اعلم.

{ ۲ - أَبُو عَلِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَى الدَّقَاق - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : بِيَانِ مَرِيدَانِ، وَ بَرَهَانِ مُحَقِّقَانِ، أَبُو عَلِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَى الدَّقَاق - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - امام قن خود بود. و اندر زمانه بی نظیر. بیانی صریح، و زبانی فصیح. ۱. داشت اندر کشف راه خداوند - تعالی -. و مشایخ بسیار را دیده بود، و با ایشان صحبت داشته. { مو ۲۵۱ } مرید نصرآبادی بود. و تذکیر گفتی. از وی می آید که گفت: « مَنْ أَنَسَ بَغْيَهُ، ضَعُفَ فِي حَالِهِ، وَ مَنْ { ۲۲۹ } نَطَقَ مِنْ غَيْرِهِ، كَذَبَ فِي مَقَالِهِ. » : « هر که را بدون حق، آنس بود، اندر حال خود ضعیف باشد. و آن که جز از وی گوید، اندر مقالات خود کاذب باشد. » از آنج آنس با ۱۵ غیر از غایت قلت معرفت باشد. و آنس با وی، از غیر وحشت بود. و مستوحش از غیر ناطق نبود از غیر.

۱- مو: و از وی می آید. ما: مو: گر خواهند و گرنه (مو: و یا نه) با خداوند خود.

۲- ما: مو: والا در رنج باشند از آنچه چون خوی یا وی. ۳- ما: مو: و اگر خوی نکنی چون بلا بیلا بیاید.

۴- ما: که خدای ما: مو: .. سخط ما تقدیر خود کرده است، ما: تقدیر خود را تغیر نکند. مو: متخیر نکند.

۵- مو: به حکم وی نصیب. مو: و هر که از وی اعراض. ۶- ما: مو: واللّه اعلم.

۷- ما: عنوان همه جا در حاشیه آمده است. ۸- ما: مو: ابو علی بن الحسن بن محمد الدقاق.

۹- ما: مو: رحمة الله عليه امام قوم خود. مو: از « بی نظیر » تا « زبانی » ندارد. ما: بیان صریح و زبان فصیح داشت.

۱۰- ما: مو: خداوند مشایخ. ۱۱- ما: مو: صحبت کرده و مرید. ما: مو: تذکیر کردی.

۱۲- مو: و از وی می آید. ما: مو: و نطق من ... ۱۳- ما: مو: آنسی باشد. مو: آنس باشد.

۱۴- ما: مو: اندر مقالات خود.

۱۵- ما: مو: از قلت معرفت و آنس.

و از پیری شنیدم که وی گفت : « روزی به مجلس وی اندر آمدم به نیت آن که بپرسم از حال متوکلان . وی دستاری نیکوی طبری بر سر داشت دلم بدان میل کرد . » گفتم : « ایها الشیخ ! توکل چه باشد ؟ » گفت : « آن که طمع از دستار مردمان کوتاه کنی ! » این بگفت و دستار در من انداخت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ - وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

۵ { ۳ - أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنِ أَحْمَدَ الْخَرْقَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : امام یگانه، و شرف اهل زمانه ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنِ أَحْمَدَ الْخَرْقَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از اجله مشایخ بود، و قدمای ایشان. و اندر وقت خود ممدوح همه اولیای خدای بود . شیخ أَبُو سَعِيدِ قَصْدِ زیارت وی کرد. و با وی، وی را محاورات لطیف بود { ما ۲۰۵ } از هر فن . و چون باز می گشت گفت: « من ترا به ولایت عهد خود برگزیدم . » ۱ . و از حسن مؤدب شنیدم - که خادم شیخ ابو سعید بود - که : « چون شیخ به حضرت وی رسید، نیز هیچ سخن نگفت. مستمع بود. و به جز جواب سخن وی باز نداد. » . من او را گفتم : « ایها الشیخ ! چرا چنین خاموش گشتی ! ؟ » گفت : « از يك به جز يك عبارت کننده { مو ۲۵۲ } بس . »

و از استاد أَبُو الْقَاسِمِ قَشِيرِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - شنیدم که : « چون من به ولایت ۱۵ خرقان آمدم ، فصاحتم برسید ، و عبارتتم نماند از حشمت آن پیر ، تا پنداشتم که از ولایت خود معزول شدم . »

- ۱ - ما : که وی میگفت . ۲ - ما ، مو : و وی دستاری نیکو طبری . ۳ - ما : الشیخ مَا التَّوَكَّلَ ، مو : ایها الاستاذ . ما ، مو : کوتاه این بگفت . ۴ - ما ، مو : دستار اندر پیش من انداخت وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ ، ق .
- ۵ - ما : این عنوان در حاشیه کتابت شده است . ۶ - ما ، مو : امام و شرف اهل زمانه و اندر زمانه خود یگانه . ۷ و ۶ - ما : رحمة الله علیه از جمله مشایخ ، ما ، مو : همه اولیا خود .
- ۸ - ما ، مو : زیارت او کرد و با وی اورا محاورات . ۹ - مو : به ولایت خود برگزیدم .
- ۱۰ - ما ، مو : که وی خادم . ۱۱ - مو : و مستمع بود و بجز جواب سخن وی هیچ چیز نمی گفت .
- ۱۲ - ما ، مو : یا ایها الشیخ از برای چه چنین ما ، مو : گفت از سخن يك بجز .
- ۱۳ - ما ، مو : عبارت کننده بس بود . ۱۴ - مو : از استاد ابوالقاسم قشیری شنیدم رحمة الله علیه که .
- ۱۵ - ما ، مو : خرقان اندر آمدم . ما : و پنداشتم که .

از وی می { ما ۲۲۸ } آید که گفت : « راه دو است : یکی راه ضلالت ، و یکی راه هدایت . یکی راه بنده است به خداوند - تعالی - ، و یکی راه خداوند است به بنده . آن چه راه ضلالت است ، آن راه بنده است به خداوند . و آن چه راه هدایت است ، راه خداوند است به بنده . » پس هر که گوید : بدو رسیدم ، نرسید . و هر که گوید : رسانیدند ، رسید . از آن که رسانیدن اندر نارسیدن بسته است ، و نارسیدن اندر رسیدن . و الله اعلم .

{ ۴ - أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ بِالْدَّاسِتَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - }

و مِنْهُمْ : پادشاه وقت و زمان خود ، و مفرد اندر بیان و عیان خود ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ بِالْدَّاسِتَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، عالم بود به انواع علوم ، و ۱ . ساینس و مهذب . و از محتشمان درگاه حق بود . و وی را کلام مهذب و اشارات لطیف است . و شیخ سهلکی - که امام آن دیار بود - وی را خلقی نیکو بود . و من جزوی از آنفاس وی از سهلکی شنیدم . و آن سخت عالی و خوش است . چنان که گوید : « التَّوْحِيدُ عَنْكَ مَوْجُودٌ وَأَنْتَ فِي التَّوْحِيدِ { ۲.۶ } مُفْرَدٌ مَفْقُودٌ » . یعنی : « توحید از تو درست است . اما تو اندر توحید نا درستی . » که بر مقتضای حق وی قیام نکنی ، ۱۵ و کمترین درجه اندر توحید ، نفی تصرف باشد از تو اندر ملک ، { مو ۲۵۳ } و اثبات تسلیم تو اندر امور خود مرحق را - عزّ و جلّ -

۱- ما : راه دور است . ۲و ۳- ما : یکی دیگر راه بنده است به خداوند و یکی آنچه راه ضلالت است .

۳- ما ، مو : و دیگر آن چه راه هدایت آن راه . ۴- ما ، مو : هر که گوید که بدو ما ، مو : بدو رسانیدند .

۵- ما ، مو : بدان که رسید از آنکه کار در رسید و نارسید و رستن و نارسستن نه بسته است بلکه در رسانیدن و نارسانیدن و رهانیدن و نارهانیدن بسته است والله اعلم بالصواب . ۶و ۷- ما : عنوان را در حاشیه کتابت کرده است .

۸- ما : منهم پادشاه ، ما ، مو : مفرد اندر عبارت و بیان خود .

۹- ما ، مو ، ما : المقسیم بالیسطام عالم بود .

۹و ۱۰- ما ، مو : و ساینس و از محتشمان .

۱۰- ما ، مو : کلام مهذب است و اشارات لطیف است .

۱۲- مو : و آن سخن عالی ، ما ، مو : از آنجمله گوید که ۱۳- ما ، مو : فی التَّوْحِيدِ مَفْقُودٌ .

۱۴- ما ، مو : بر مقتضای وی قیام کنی .

۱۵- ما ، مو : نفی تصرف تو باشد از ملک وی و اندر ملک وی .

شیخ سَهْلَکی گفت : « وقتی اندر بَسْطام ، مَلَخ آمد ، و همه درختان و کِشت ها از کثرت آن سیاه گشت . مردمان دست به خَرُوش بردند . » شیخ مرا گفت : « این چه مَشْغَلَه است ؟ » گفتم : « مَلَخ آمده است ، و مردمان بدان رَنجِه دل می باشند . » شیخ برخاست و برپام آمد ، و روی به آسمان کرد . درحال همه برخاستند . { ما ۲۲۹ } و نماز ۵ دیگر یکی نمانده بود ، و کسی را بَرگی زیان نشد . وَاللَّهِ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

{ ۵ - أَبُو سَعِيدٍ فَضْلُ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمِيهَنِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : شاهنشاه مَحَبَّان ، و مَلِكُ الْمُلُوكِ صُوفِيان ، أَبُو سَعِيدٍ فَضْلُ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمِيهَنِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، سَلْطَانِ طَرِيقَتِ بود . و جَمْلَه اهل زمانه او را مَسْخَر بودند . گروهی به دیدار ، و گروهی به اِعتِقَاد ، و گروهی به قُوَّتِ حال . و او عَالِم بود به فَنُونِ ۱۰ . روزگاری عجیب داشت ، و شانی عظیم اندر درجَتِ اِشْراف بر اسرار . و وی را به جَز این آیات و بَراهین بسیار بود . چنان که آثار وی ظاهر است امروز در عَالَم . اندر ابتدای حال وی ، به طلبِ عِلْم از میهنه به سَرخُس رفت ، و به ابو علی زاهر - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - تَعَلَّق کرد . يك روز سَبَق سه روزه بگرفت ، و آن سه روز اندر عبادت گذاشتی . تا آن امام آن رُشد ، اندر وی بدید و تعظیم وی زیادت کرد . و در آن وقت والی ۱۵ سَرخُس ، شیخ ابوالفضل حَسَن بود . روزی بر جویبار سَرخُس می رفت .

۱- ما ، مو : و شیخ سهلکی گفت . ما ، مو : مَلَخ آمده بود .

۲- ما ، مو : از کثرت ایشان سیاه شد و مردمان .

۴- ما : برپام برآمد ما ، مو : و در حال آن همه برخاستند . مو : نماز دیگر را .

۵- ما ، مو : و کسی را يك برگ زیان نشد . ما : جَمْلَه دَعَا را ندارد .

۶- ما : عنوان در حاشیه آمده است . ۷- ما : و ملك ملوك صوفيان .

۸- ما : المیهنی (مو : المیهنی) رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ سلطان وقت و جمال طریقت بود ما : ویرا مَسْخَر .

۹- ما : گروهی بدیدار درست و گروهی باعتقاد نیکو . ما ، مو : و وی عالم بود .

۱۰- ما ، مو : روزگار عجب و شان عظیم اندر درجۀ اشراف .

۱۱- ما ، مو : این آیات و آثار و براهین ما : امروز اندر عالم . مو : تا امروز اندر عالم .

۱۲- ما ، مو : و اندر ابتدای حال . ۱۲ و ۱۳- ما ، مو : از مهنه به سرخس آمد و با ابو علی رابض تعلق کرده و يك روز .

۱۴- مو : بگزاردی تا آن امام آنرشد در وی بدید و تعظیم وی زیاده کرد در آن وقت .

ابوالفضل حسن وی را پیش آمد . گفت : « یا باسعید ! راه تو نه این است که می روی . راه { ژ ۲۰۷ } خویش رو . » شیخ تعلق بدو کرد . { مو ۲۵۴ } و از آنجا باز جای خود آمد . و به ریاضت و مجاهدت مشغول شد ، تا حق - تعالی - در هدایت بر وی بگشاد و به درجه اعلی رسانید .

۵ و از شیخ ابو مسلم فارسی شنیدم که گفت : « مرا با وی پیوسته خصوصتی می بود . وقتی قصد وی کردم و مرقعه یی داشتم از وسخ چون دوال گشته . چون به نزدیکی وی اندر آمدم ، وی را یافتم بر سریر نشسته ، و دقای مصری پوشیده . با خود گفتم : « این مرد دعوی فقر کند ، با این همه علایق . و من دعوی فقر کنم با این همه تجرید . مرا چگونه موافقت باشد { ما ۲۳ } با این مرد ؟ ! » وی بر آن اندیشه من مشرف شد . سر ۱۰ برآورد و گفت : « یا با مسلم ! فی آی دیوان وجدت من کان قلبه قائماً فی مشاهدة الحق ، یقع علیه اسم الفقیر ؟ » : « یا ابو مسلم ! اندر کدام دیوان یافتی که چون کسی را یک دل اندر مشاهدت حق قایم بود ، بر وی نام فقر بود ؟ ! » یعنی : اصحاب مشاهدت اغنیا اند به حق . و فقرا ارباب مجاهدت اند . گفت : « من اندر پنداشت خود پشیمان شدم ، و از اندیشه نا خوب استغفار کردم . »

۱۵ از وی می آید که گفت : « التصوف قیام القلب مع الله بلا واسطة . » : « تصوف قیام دل بود با حق - تعالی - بی واسطه . » و این اشارت هم به مشاهدت باشد . و مشاهدت غلبه دوستی بود . و استغراق صفت اندر تحقیق شوق ، و رؤیت و فنای صفت به بقای حق . و اندر کتاب الحج اندر مشاهدت و وجود آن بابی بیارم انشاء الله - عز و جل - . { مو : ۲۵۵ }

- ۱- ما : او را پیش آمد و گفت . ۲- ما ، مو : تعلق بدو نکرد و از آنجا بازگشت و باز جای خویش آمد .
- ۳- ما : و به درجه اعلاش . ۵- ما ، مو : و شیخ ابو مسلم فارسی ما ، مو : با وی مرا خصوصتی پیوسته می بود . ۶- ما : و وقتی قصد زیارت وی کردم . ۷ و ۸- ما : این دعوی فقر می کند با این همه .
- ما ، مو : و من دعوی کنم به این همه . ۹- مو : به این مرد وی بدین اندیشه من .
- ۱۰- ما ، مو : و مرا گفت یا ابا مسلم . ۱۱- ما : اسم الفقراء اندر کدام دیوان مو : کسی را دل .
- ۱۴- مو : و از اندیشه نا صواب استغفار کرد . ۱۵- ما ، مو : و از وی می آید .
- ۱۶- با حق و بی واسطه . ۱۷- ما ، مو : اندر تحقیق و رؤیت . ۱۸- ما ، مو : و اندر کتاب حج اندر .
- ۱۸ و ۱۹- ما ، مو : انشاء الله تعالی .

وقتی از نیشابور ، قصد طوس داشت . و اندر آن عقبه سخت سرد بود . و پایش اندر موزه می فسرد . درویشی گفت : « من اندیشه کردم که این فوطه به دو نیم کنم ، و در پایش پیچم . دلم نداد ، که فوطه بی سخت نیکو بود . » چون به طوس آمدم . اندر مجلس ، از وی سؤال کردم که : « شیخ ما را فرقی کند میان وسواس { ر ۲.۷ } شیطانی ۵ و إلهام حق ؟ » گفت : « إلهام آن بود که ترا گفتند : فوطه پاره کن تا پای بوسعید سردی نیابد . وسواس آن که ترا منع کرد ! » و از این جنس از وی متواتر است ، و مراد ما نه این است . و الله اعلم .

{ ۶ - ابوالفضل محمد بن الحسن الختلی - رضى الله عنه - . }

و منهم : زين اوتاد ، و شيخ عباد ، ابوالفضل محمد بن الحسن الختلی - رضى الله عنه - .
۱ . اقتدای من در این طریقت بدو است . عالم بود به علم تفسیر و روایات ، و اندر تصوف مذهب جنید { ما ۲۳۱ } داشت . و مرید حصری بود و صاحب سبوی بود . و از اقربان ابو عمرو قزوینی و ابوالحسن سالیبه . و شست سال به حکم عزلتی صادق به گوشه ها اندر می گریخت ، و نام خود از میان خلق گم کرده بود . و بیشتر به جبل لکام بودی . عمری نیکو یافت ، و روایات و براهین بسیار داشت . اما لباس و رسوم ۱۵ متصوف نداشتی . و با اهل رسم شدید بود . و من هرگز مهیب تر از وی ندیدم .

۱ - مو : سخت سردی .

۲ - ما : اندر موزه سردی می یافت . ما ، مو : فوطه خود دو نیم کنم و اندر پای های وی پیچم .

۵ - ما ، مو : گفت که آن بود که ترا گفتند فوطه بدو پاره کن .

۶ - ما ، مو : و وسواس آنکه ترا منع کرد از آن . ۶ و ۷ - و کار مردان نه اینست .

۸ - ما : این عنوان در کنار صفحه کتابت شده است . ۹ - ما : منهم زين ... ما : رحمه الله عليه .

۱۰ - ما : اندرین طریقت . ۱۱ - ما : و صاحب شیروانی بود ، مو : و صاحب شروانی بود .

۱۲ - ما ، مو : ابوالحسن بن سالیبه بوده است و شصت سال .

۱۳ و ۱۴ - ما ، مو : به خیل لکام بودی عمر نیکو یافت .

۱۴ - ما ، مو : و وی را آیات و براهین بسیار بود . ما ، مو : متصوفه نداشتی .

۱۵ - ما ، مو : شدید بودی و من هرگز مهیب تر از وی مردی ندیده بودم .

از وی شنیدم که گفت: « الدُّنْيَا يَوْمٌ وَلَنَا فِيهَا صَوْمٌ . » : « دنیا يك روز است و ما اندر آن روز به روزه ایم . » { مو ۲۵۶ } یعنی از آن هیچ نصیب نمی گیریم ، و اندر بند وی می نیاییم . زانچه آفت آن بدیده ایم ، و بر حُجَبِ آن واقف شده . و از آن اعراض کرده . وقتی من بر دست وی آب می ریختم مر طهارت را ، اندر خاطرَم بگذشت که : « چون ۵ کارها به تقدیر و قسمت است - چرا آزادان ، خود را بنده پیران کنند ؟ » گفت : « ای پسر ! دانستم که چه اندیشیدی ؟ ! بدان که هر حکمی را سببی است . چون حق - تعالی - خواهد که عَوَانِ بچه یی را تاج و مملکت دهد ، { مو ۲۰۹ } وی را توبه دهد ، و به خدمت دوستی مشغول کند ، تا این خدمت مر کرامت وی را سبب گردد . » و مانند این بسیار لطایف هر روز از وی بر ما ظاهر شدی .

۱ . و آن روز که وی را وفات آمد ، به بَيْتِ الْجَنِّ بود . و آن دهی است بر سر عَقَبَةِ میان بانیار و دَمَشَق . سر بر کنار من داشت . و مرا رنجی می بود اندر دل از یکی از یاران خود ، چنان که عادت آدمیان بود . وی مرا گفت : « ای پسر ! مسأله یی از اعتقاد با تو بگویم . اگر خود را بر آن درست کنی ، از همه رنج ها باز رهی . بدان که اندر همه محل ها آفریننده حال ها خدای است - عَزَّ وَ جَلَّ - { ما ۲۳۲ } از نیک و بد . باید که بر فعل وی ۱۵ خُصُومَت نکنی ، و رنجی به دل نگیری . » و به جز این وصیتی دراز نکرد ، و جان به حق تسلیم کرد - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ رَضِيَ عَنْهُ وَ سَقَاهُ صَوْبَ رِضْوَانِهِ - وَهُوَ أَعْلَمُ .

۱- ما ، مو : و از وی شنیدم که . ۲- ما ، مو : خود در آن روز ، مو : هیچ نصیبی .

۳- ما : نمی آیم . مو : و بر حُجَتِ آن واقف شده .

۴- ما ، مو : مر طهارت ویرا اندر خاطرَم بگشت که .

۵- ما : به قسمت و تقدیر است چرا آزادگان . ما ، مو : پیران کنند برامید کرامتی را .

۶- ما ، مو : دانستم آن چه اندیشه کردی .

۷- ما ، مو : خواهد تا عَوَانِ بچه یی را ، رُ : تاج کرامت بر سر خواهد نهاد وی را بخدمت .

۹- ما : هر روزی از وی . ۱۰- مو : و آن دیهی است .

۱۱- ما : با نیار رود و دمشق سرکنار من و مرا رنجی بود . مو : مانیان رود و دمشق سر به کنار من .

۱۲- ما ، مو : بود مرا گفت . ۱۳- ما : که اندر محل ها .

۱۴- ما ، مو : و جَلَّ - و حالها خدای تعالی می آفریند از نیک و بد . ما : وی خصومتی .

۱۵- ما ، مو : و جان بداد .

۱۶- ما : از « رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ » تا « رِضْوَانِهِ » ندارد . ما ، مو : واللّٰه اعلم بالصواب .

{ ۷ - عَبْد‌الکریم ابوالقاسم بن هوازن القشیری - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - . }

وَمِنْهُمْ : استادِ امام ، و زینِ اسلام ، عَبْد‌الکریم ابوالقاسم بن هوازن القشیری - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - اندر زمانه خود بدیع است ، و قدرش رفیع است ، و منزلت بزرگ و معلوم است اهل زمانه را از روزگار وی ، { مو ۲۵۷ } و انواع فضلش اندر هر فن . وی را لطایف ۵ بسیار است ، و تصانیف نفیس ، جمله با تحقیق . و خداوند - تعالی - حال و زبان وی را از حشو ، محفوظ گردانیده است .

و از وی شنیدم که گفت : « مَثَلُ الصُّوفِيِّ كَعِلَّةِ الْبِرْسَامِ : أَوَّلُهُ هَذِيانٌ ، وَ آخِرُهُ سَكُوتٌ ، فَإِذَا تَمَكَّنْتَ خَرَسْتَ . » : « مانده کرد صوفی را به عِلَّتِ بِرْسَامِ که ابتدای آن هَذِيانٌ گفتن بود ، و انتهایش سَكُوتٌ اندر آن . » پس صَفَوْتُ را دو طرف است . یکی ۱ . وَجَدٌ و دیگر نَمُود . نَمُود مبتدیان را بَوَد ، و اندر نَمُود ، عبارت از نَمُود ، هَذِيانٌ بَوَد . وَجَدٌ منتهمان را بَوَد ، و اندر وَجَد ، عبارت از وَجَد ، مَحَالٌ باشد . پس تا طالبند به علو هِمَّت ، ناطق { ژ ۲۱۰ } اندر هِمَّت . و نطق هم مر اهل مَنِيَّت را هَذِيانٌ نماید . و چون رسیدند ، به رسیدن نیز شان عبارت و اشارت نماند . و مثال این آن است که چون موسی - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - مبتدی بود ، همه هِمَّتَش رَوِيَّت بَوَد . از هِمَّت عبارت کرد . لَقَوْلِهِ - ۱۵ تعالی - : « أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ . » این عبارت از نایافتِ مقصود ، هَذِيانٌ نمود . و رسول - صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - منتهی بود و مَتَمَكَّن . چون شَخْصَش به مقام هِمَّت رسید ، هِمَّتَش فانی شد . گفت : « لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ . » و این منزلتی رفیع و مقامی عالی است .

۱ - ما : همه جا در « ما » عنوان در حاشیه یا کناره صفحه کتابت شده است . ۲ - ما ، مو : منهم امام وزین الاسلام .

۳ - ما : رحمة الله عليه ما ، مو : بدیع بود و قدرش رفیع بود و منزلتش بزرگ بود و .

۴ - مو : زمانه را روزگار وی ما ، مو : و اندر هر فن او را لطایف . ۶ - ما ، مو : گردانیده بود ما : و آخره سَكُوتٌ .

۸ - ما : خَرَسَ ، مو : خَرَسْتَ . ما ، مو : مانند کرد . ما ، مو : بِرْسَامِ اَوَّلِ آن . ۹ - ما : و آخرش سکوت .

۹ و ۱۰ - ما ، مو : و دیگری نمود و نمود مر مبتدیان را و عبادت از نمود .

۱۱ و ۱۲ - ما ، مو : ناطق و نطق بر اهل نیست رایان راهذیان نماید و چون برسیدند و نیز شان .

۱۳ - ما : و مثال این است که چون مو : صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَى نَبِيَّنَا و علیه .

۱۴ - ما ، مو : از همه عبارت کرد گفت رَبِّ اَرْنِي . ۱۵ - ما ، مو : مقصودی فایده نمود و رسول ما صَلَّی ...

۱۶ - ما ، مو : و این منزله رفیع و مقامی عالی است و الله اعلم .

{ ۸ - ابوالعباس احمد بن محمد الأشقانی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : شَيْخِ امامِ اَوْحَد ، و اندر طریق خود مُفَرَّد ، اَبُو الْعَبَّاسِ احمد بن مُحَمَّدِ الْأَشْقَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - { ما ۲۳۳ } اندر فَنَوْنِ عِلْمِ ، اَصُولِ و فِرْعَوِ ، امام بود ، و اندر همه معنی ها { مو ۲۵۸ } رسیده ، و مَشَايِخ را بسیار دیده ، و از کِبَرَا و أَجَلُهُ أَهْلِ ۵ تَصَوُّف بود ، راه خود را به فنا عبارت کردی ، به عبارتی مَغْلُق . و وی بدان عبارت مَخْصُوص بود .

و دیدم گروهی از جَهْلَه که بدان عبارت وی تقلید کردند . و شَطَطِ های وی بر دست گرفتند . و تقلید به معنی ناستوده بود . نِگَر تا به عبارت چگونه باشد ؟ مرا با وی آنسی عظیم بُود ، و وی را بر من شَفَقَتی صادق . و اندر بعضی علوم استاد من بود . و هرگز تا ۱۰ من بودم ، هیچ صِنَف کسی ندیدم که شرع را به نزدیک وی تعظیم بیشتر از آن بود که به نزدیک وی . از کُلِّ موجودات گسسته بود . و به جِزِ امامِ مُحَقِّق را از وی فایده یی نبود ، اندر دَقَّتِ عبارتش اندر علمِ اَصُول . و پیوسته طَبَعش از دُنْیَا و عَقَبِی نَفُور بودی . و پیوسته می خروشیدی که : « أَشْتَهِي عَدَمًا لَا عَوْدَ فِيهِ . » و به پاریسی گفتم : « هر آدمی را بایستی مُحَال باشد ، و مرا نیز بایستی مُحَال است که یقین دانم که { ز ۲۱۱ } آن ۱۵ نباشد . و آن آن است که می بایدَم که خداوند - تعالی - مرا به عَدَمِ بُود ، که هرگز آن عَدَم را وُجُود نباشد از آنچه هرچه هست از مقامات و کرامات ، جمله مَحَلِّ حِجَاب و بلایند .

۱ - ما : عنوان در کِنَارَه صفحه کتابت شده است . ۲ - ما : منهم ما : اَوْحَد رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

۳ - مو : علمِ اَصُولِ امام و فِرْعَوِ . ۴ - ما ، مو : همه معانی برسیده و مَشَايِخ بسیار بدیده .

۵ - ما ، مو : بود و به فنا عبارت کردی به عبارت مَغْلُق .

۷ - ما ، مو : گروهی از جمله ما ، مو : تقلید کرده و شَطَحای وی (مو : شَطَحِیَات) وی .

۸ - ما ، مو : گرفته و تقلید ما ، مو : بِنِگَر تا به عبارت . ۹ - ما : و اندر علوم استاد می بود هرگز تا .

۱۰ - ما ، مو : بودم از هیچ صِنَف ما ، مو : شرح را نزدیک وی .

۱۱ - ما : و از کُلِّ موجودات ما ، مو : جز امام .

۱۲ - مو : اندر وقت عبارتش . ۱۳ - ما ، مو : لا وجود له .

۱۴ - ما ، مو : آدمی را بایستی مُحَال ز : بایستی مُحَال ، ما ، مو : بایستی مُحَال است که به یقین .

و آدمی عاشقِ حجابِ خود شده ، نیستی اندر دیدار بهتر از آرام با حجاب . و چون حق - جَلَّ جَلَالُهُ - هستیی است که عَدَم بر وی روا نیست . چه زیان اندر مَلِكِ وی اگر نیستی گرداندم ، که هرگز مرآن نیستی را { مو ۲۵۸ } هستی نباشد . و این اصلی قوی است اندر صِحَّت فنا . وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

۵ { ۹ - أَبُو الْقَاسِمِ عَلِي الْجُرْكَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ ارْضَاهُ - . }

وَ مِنْهُمْ : قُطْبِ زَمَانِهِ ، وَ در زمانه خود یگانه ، أَبُو الْقَاسِمِ عَلِي الْجُرْكَانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ ارْضَاهُ - ، اندر وقت خود بی نظیر است . و اندر زمانه بی بدیل . وی را ابتدایی سخت نیکو بوده است . { ما ۲۳۴ } و اسفاری سخت به شَرْطِ مَعَامَلَت . و اندر وقت وی ، روی دل همه اهل درگاه ، بدوست ، و اعتماد جَمَلِهِ طالبان بدو . و آنْدَر کَشْفِ وقایع ۱ . مریدان آیتی است ظاهر . و به فنونِ عِلْمِ عالم است . و مریدان وی هر یکی عالمی را زینتی اند . و از پَس او مر او را خَلَفِی نیکو ماند - انشاء الله - که مَقْتَدای قوم باشد . و آن لسان الوقت است : أَبُو عَلِي الْفَضْلُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَارْمَدِي - اِبْقَاهُ الله - که نصیب خود اندر حق آن بزرگ فروود گذاشته باشد ، و از کُلِّ اعراض کرده ، و حق - تعالی وَ تَقَدَّسَ - مر او را به برکات خود زبان حال آن سید گردانیده است .

۲ - ما ، مو : جَلَّ و علی هستی ایست که عَدَم بر وی جایز نیست .

۳ و ۲ - ما ، مو : اگر من نیست کردم که . ۵ - ما : عنوان در حاشیه کتابت شده .

۶ و ۷ - ما : و اندر زمانه خود یگانه ابوالقاسم علی بن عبدالله (ز : الکرکانی ، دا ، م ۱ ، م ۲ ، ق : الکرمانی) رحمه الله علیه و متعنا و المسلمین ببقائه اندر وقت خود بی نظیر بود .

۸ و ۹ - ما ، مو : بی بدل و قوی بوده است . ما ، مو : و از اسفار سخت شرط و اندر آن وقت روی همه اهل درگاه بدو بود .

۹ و ۱۰ - ما ، مو : و اندر کشف مریدان آیتی بوده است ظاهر .

۱۰ - عالم و از مریدان وی هر یکی عالمی را رئیسی اند .

۱۱ - مو : انشاء الله تعالی .

۱۲ - ما ، مو : لسان الوقت بود و منهم مرشد هر جنس از نوع انس ابو علی ... ابقاه الله تعالی .

۱۳ - ما ، مو : حق آن بزرگ نگذاشته بود ما ، مو : و حق تعالی مراورا .

۱۴ - ما ، مو : به برکات آن زبان حال .

روزی من پیش شیخ نشسته بودم و احوال و نمودهای خود می شمردم . به حکم آن که روزگار خود بروی سره کنم ، که ناقد وقت است . و وی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - آن به حرمت می شنید . و مرا نَخَوْتِ کودکی و آتش جوانی برگفتار آن حریص می کرد ، و خاطری صورت می گشت ، که مگر این پیر را در ابتدا بدین کوی گذری { مو . ۲۶ } نبوده است ،

۵ که چندین خضوع می کند اندر حق من ، و نیاز می نماید . اندر حال ، وی این در باطن من بدید . گفت : « دوست پدر ! این خضوع من ، نه مر ترا و یا حال ترا است ، که محول احوال در محل محال آید . که این خضوع ، من محول احوال را می کنم . و این عام باشد ، مر همه طالبان را ، نه خاص مر ترا . »

چون این بشنیدم ، از دست بیفترادم . وی آن اندر من بدید و گفت : « ای پسر ! آدمی ۱ . را به این طریقت نسبت بیش از آن نیست که چون وی را به طریقت باز بندند ، پندار یافت آن بگیردش . و چون از آن معزول کنندش ، به عبارت پندارش برسد . پس نفی و اثبات ، و فقد و وجود وی هر دو پندار باشد . و آدمی هرگز از بند پندار نرهد . وی را باید که درگاه بندگی گیرد و جملة نسبت ها از خود دفع کند ، به جز نسبت مردمی { ما ۲۳۵ } و فرمان برداری . » و از بعد آن مرا با وی اسرار بسیار بود . و اگر به اظهار ۱۵ آیات مشغول شوم ، از مقصود باز مانم . وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

- ۱- ما ، مو : روزی من اندر ما ، مو : و احوال نمودهای خود را برو می شمردم .
- ۲- ما : رحمة الله عليه آن از من بحرمت (مو : آنرا به حرمت از من) .
- ۳ و ۴- ما ، مو : خاطری صورت می بست ، ما : گذر نبوده است .
- ۵ و ۶- ما ، مو : می نماید وی این آن بدید و گفت ای دوست بدانکه این خضوع .
- ۶ و ۷- ما : از « این خضوع » تا « محال آید » ندارد .
- ۷- مو : احوال بر محل .
- ۸- ما ، مو : مر همه طلاب را .
- ۹- ما ، مو : و وی اندر من بدید .
- ۱۰- ما ، مو : این طریق نسبت بیش از آن نبود .
- ۱۱- ما ، مو : بگرداندش .
- ۱۳- مو : نسبت مردی و .
- ۱۴ و ۱۵- ما ، مو : اگر با اظهار روایات مشغول کردم از مقصود باز مانم .
- ۱۵- ما ، مو : « واللہ اعلم » ندارد .

{ ۱۰ - أَبُو أَحْمَدَ الْمُظْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . }

و مِنْهُمْ : رَئِيسُ أَوْلِيَا ، وَ نَاصِحُ أَهْلِ صَفَا ، أَبُو أَحْمَدَ الْمُظْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اَندَرِ بِالِشِّ رِیَاسَتُ بُوَد . خَداوَنَد - عَزَّ وَ جَلَّ - دَرِ اَیْنِ قِصَّهٔ بَرِ وِی بَگِشَاد ، وَ تَاجِ کَرَامَتِ بَرِ سَرِ وِی نِهَاد . وَ وِی رَا بَیَانِی نِیکو بُوَد وَ عِبَارَتِی عَالِی اَندَرِ فَنَا وَ بَقَا . وَ ۵ شَيْخُ الْمَشَايخِ أَبُو سَعِيدٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گُفَتِ کِه : « مَا رَا بَه دَرگَاهِ اَز رَاهِ بَندَگِی بَرَدَنَد ، وَ شَيْخُ مُظْفَرٍ رَا اَز رَاهِ { مَو ۲۶۱ } خَداوَنَدَنی . یَعْنِی مَا یَه مَجَاهَدَتِ مَشَاهَدَتِ یَافَتِیم ، وَی اَز مَشَاهَدَتِ بَه مَجَاهَدَتِ آمَد . »

وَ مَن اَز وَی { رُ ۲۱۳ } شَنِیدَم کِه گُفَت : « اَن چِه بَزَرگَانِ رَا بَه تَقَطِیعِ بُوَادِی وَ مَفَاوِزِ رَوِی نَمُود ، مَن اَندَرِ بِالِشِّ وَ صَدَرِ یَافَتِم . » وَ اَنانِ کِه اصْحَابِ رَعَوَنَتَنَد ، اَیْنِ قَوْلِ اَز اَن ۱۰ پَیِر ، بَه دَعْوِی بَرَدَارَنَد . وَ اَن اَز نَقْصِ کِیَاسَتِ اِیْشان بُوَد ، کِه بَه هِیچِ حَالِ ، عِبَارَتِ اَز صِدْقِ حَالِ خُود ، دَعْوِی نَبُود ، خَاصَّهٔ کِه بَا أَهْلِ بُوَد . وَ اَمْرُوزِ وَی رَا خَلْفِی نِیکو مانَدَه اَست وَ بَزَرگَوَارِ خَواجِهِ اَحْمَد - سَلَمَةُ اللَّهِ - .

رُوزِی مَن بَه نَزْدِیکِ وَی بُوَدَم . وَ یَکِی اَز مَدْعِیَانِ نِیْشَابُورِ بَه نَزْدِیکِ وَی بُوَد ، وَ مِی گُفَتِ اَندَرِ مِیَانِ عِبَارَتِش کِه : « فَاَنی شُودِ اَن گَاهِ کِه باقی شُود . » خَواجِهِ مُظْفَرِ گُفَت - ۵ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - کِه : « بَرِ فَنَا چِگونَه بَقَا صُورَتِ گِیرَد ؟ کِه فَنَا عِبَارَتِ اَز نِیستِی بُوَد ، وَ بَقَا اِشارَتِ بَه هِستِی . وَ هَرِ یَکِی اَز اَیْنِ ، نَفِی کُنَنَدَهٔ صَاحِبِ خُود . یَعْنِی ضِدِّ خُود بُوَد . پَسِ فَنَا مَعْلُومِ اَست . اَمَّا چُونِ نِیستِ بُوَد ، اِگرِ هِستِ شُود ، اَن نَه اَن عَیْنِ بُوَد ، کِه اَن

۱- ما : عنوان در حاشیه کتابت شده است . ۲- ما : منهم رئیس ما : ... احمد حمدان (مو : همدان) رحمة الله عليه .

۳- ما ، مو : ریاست خداوند . مو : براو بگشاد .

۴- ما ، مو : بیان نیکو داد و عبارت عالی اندر . ۵- ما ، دا ، ق : رحمة الله عليه ما ، مو : گفت ما را به ما ، مو : بندگی آورده اند . ۶- ما ، مو : و خواجه مظفر را از راه ما ، مو : مشاهده یافتیم . ۷- مو : از مشاهده به مجاهده آمد .

۸- ما ، مو : بقطع بوادی و مفاوزات . ۹- ما ، مو : روی نموده است من اندر میان بالش ما : اهل رعوتند این قول را .

۱۰- ما ، مو : از نقش ایشان بود و به هیچ حال .

۱۱- ما : دعوی نباشد خاصه که از اهل معنی بود . ۱۲- ما ، مو : گفت روزی من وی بود یکی از .

۱۴- ما : آنگاه باقی شود . ۱۵- مو : « رحمة الله عليه » ندارد . ۱۶- ما ، مو : بود یعنی ضد خود بود (مکرر شده) .

۱۷- ما ، مو : چون این نیست بود اگر هست آن نه عین بود .

خود چیزی دیگر بود . و روا نباشد که ذوات فانی شود . اما فنانی صفت روا بود و فنانی سبب روا . پس چون صفت و سبب فانی شود ، موصوف و مسبب بماند ، { ما ۲۳۶ } فنا بر ذات وی روا نباشد . »

و علی بن عثمان الجلابی الهجویری - وَفَّقَنِي اللَّهُ تَعَالَى - گوید که : « من عبارت آن خواجه به عین یاد نداشتیم . اما معنی آن عبارت این بود که یاد کردم . و مراد عبارت ظاهر کنم ، تا تمام تر شود . { مو ۲۶۲ } پس مراد از این آن است که : اختیار بنده ، صفت وی بود ، و به اختیار خود بنده محجوب است از اختیار حق . پس صفت بنده حجاب وی آمد از حق . و لامحاله اختیار حق ازلی بود . و از آن بنده محدث . و بر ازلی فنا روا نباشد . و چون اختیار حق ، اندر حق بنده ، بقا یابد ، لامحاله اختیار وی فانی شود ، و تصرف وی منقطع . وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

روزی من اندر گرمای گرم ، { ژ ۲۱۴ } به نزدیک وی اندر آمدم با جامه راه بشولیده . وی مرا گفت : « یا أَبَا الْحَسَنِ ! ارادت ، حالی ، مرا بگوی تا چیست ؟ » گفتم : « مرا می سماع باید . » اندر حال کس فرستاد تا قوال را بیاورند ، و جماعتی از اهل عشرت . و آتش کودکی من و قوت ارادت و حرقت ، ابتدا مرا اندر سماع کلمات ، مضطرب کرد . ۱۵ چون زمانی برآمد ، و سلطان و غلیان آن آفت ، اندر من کمتر شد ، مرا گفت : « چگونه بود مر ترا با این سماع ؟ » گفتم : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! سَخَتْ خَوْشُ بُوْدُم ! » گفت : « وقتی بیاید که این و بانگ کلاغ ، هر دو مر ترا یکسان شود . قوت سماع تا آن گاه بود که مشاهدت نباشد . چون مشاهدت حاصل آمد ، ولایت سماع ناچیز شد . و نگر تا این را عادت نکنی ، تا طبیعت نشود ، و بدان بازمانی . » وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَ عَلَيْهِ التَّكْلَان ، ۲ . وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الرَّفِيقُ .

۱- ما ، مو : آن چیز دیگر بود روا نبود که ، ۲- ما ، مو : سبب و صفت فانی شود .

۳ و ۲- ما ، مو : و فنا بر ذات وی درست نباشد . ۴- دا ، ژ ، ما ، مو : الجلابی الهجویری رضی الله عنه گوید که من عبارات .

۵- مو : بعینه یاد نداشته ام اما معنی آن معنی این بود که من بدین معنی یاد کردم . ۶- ما ، مو : ظاهر تر کنم ما ، که به اختیار بنده . ۸- ما : و لا محال اختیار حق . ۹- ما : لامحال اختیار وی . ۱۰- ما : تصرف منقطع . ۱۱- ما : اندر گرمایی ، مو : اندر گرمای جامه راه و پزولیده وی گفت مرا . ۱۲- ما : مرا بگو تا . ۱۳- ما ، مو : سماع می باید ما ، مو : جماعتی را از اهل . ۱۴- ما ، مو : کودکی و قوت ارادت . ۱۶- مو : مر ترا این سماع گفتم یا ایها الشیخ . ۱۷- ما ، مو : که قوت سماع تا آن گاه . ۱۸- ما ، مو : شود نگر تا این را . ۱۹- ما ، مو : و بدان بازمانی . ۲۰- ما ، مو : والله اعلم بالصواب

باب فی ذکر رجال الصوفیة من المتأخرین علی الاختصار اهل البلدان

اکنون اگر ما ذکر و شرح حال { مو ۲۶۳ } همه بیاریم اندر این کتاب ، دراز گردد .
{ ما ۲۳۷ } و اگر بعضی را فرو گذاریم ، مقصود نیز بر نیاید . اکنون اسامی آن که
۵ بوده اند اندر عهد من و هستند از آحاد قوم و مشایخ ایشان از ارباب معانی - که دُون
اصحاب رسوم اند - اندر این کتاب بیارم ، تا به حصول مراد خود قریب تر باشم -
انشاء الله عز و جل .

آن چه بودند اندر شام و عراق :

شیخ زکی بن علا ، از بزرگان مشایخ بود ، و از سادات زمانه . وی را یافتم چون

۱ . شعله یی از شعله های محبت با آیات و براهین ظاهر .

و شیخ بزرگوار ابو جعفر محمد بن المصباح الصیدلانی ، از رؤسای متصوف بود .
و زفانی نیکو داشت اندر تحقیق ، و میلی عظیم داشت به حسین بن { ز ۲۱۵ } منصور .
و بعضی از تصانیف وی بر خواندم .

و ابوالقاسم سدسی پیری با مجاهدت و نیکو حال بود . و راعی و معتقد

۱۵ درویشان . با اعتقادی نیکو .

اما از اهل فارس :

شیخ الشیوخ ابوالحسن سالیه ، أفصح اللسان بود اندر تصوف ، و اوضح البیان

اندر توحید . و وی را کلمات معروف است .

و شیخ مرشد ، ابواسحق بن شهریار ، از محتشمان قوم بود ، و سیاستی عام داشت .

۱ - ما : باب سیزدهم فی ذکر . ۲ - ما ، مو : من اهل البلدان علیهم الرضوان .

۳ - ما ، مو : اگر ما اکنون ذکر ما : جمله بیاریم . ۴ - ما ، مو : نیز از کتاب بر نیاید . ما ، مو :
اسامی آنچه . ۵ - ما ، مو : اندر عهد ما و هستند و مشایخ و آحاد قوم ایشان از ارباب معانی و بدون .

۶ - ما ، مو : اصحاب رسوم اندرین بیاریم . مو : قریب تر باشیم . ۹ - ما ، مو : شیخ زکی بن العلا .

۱۱ - ما : از رؤسای متصوفه بود . ۱۲ - مو : و نیکو زفانی داشت . ما ، مو : زبانی نیکو . ما ، مو :

و میل عظیم (مو : و عظیم میلی داشت) . ۱۳ - ما ، مو : بر و خواندم

۱۴ - مو : پیری با مجاهده . مو : « با اعتقادی نیکو » ندارد . ۱۵ - مو : و اما .

۱۶ - ما : ابوالحسن بن سالیه . ۱۷ - ما : کلمات مشهور است . ۱۸ - ما : شیخ مرشد .

و شیخ ظریف ، ابو الحسن علی بن بکران ، از بزرگان متصوف بود .
 شیخ ابو مسلم مردی عزیز وقت بود و نیکو روزگار .
 و شیخ ابو الفتح بن سالبه ، مر پدر را خلفی نیکو و امیدوار است .
 و شیخ ابو طالب مردی گرفتار کلمات حق بود .
 ۵ و از این جمله ، من شیخ الشیوخ شیخ ابو اسحق را ندیده ام .
 اما اهل قهستان و آذربایگان و طبرستان و کمش :
 شیخ شقیق فرج معروف به اخی زنگانی مردی نیکو سیرت و ستوده
 طریقت بود .
 و شیخ وندری از بزرگان این { ما ۲۳۸ } طریقت است ، و از وی خیرات بسیار است .
 ۱۰ و پادشاه تایب مردی عیار بود اندر راه حق .
 و شیخ ابو عبدالله جنید پیری رفیق بود و محترم . و شیخ ابو طاهر مکشوف از
 اجله وقت بود .
 و خواجه حسین سمنان مردی گرفتار است و اومیدوار .
 و شیخ سهلکی از فحول و صعالیک متصوف بود . و احمد پسر شیخ خرقان
 ۱۵ مر پدر را خلفی نیکو بود .
 و ادیب گمندی از سادت زمانه بود .
 اما از اهل کرمان :
 خواجه علی بن الحسین السیرگانی سیاح وقت بود ، و اسفار نیکو داشت . و
 پسرش حکیم مردی عزیز است .

-
- ۱ - مو : از بزرگان متصوفه . ۲ - ما ، مو : و شیخ ابو مسلم . ۳ - ما : شیخ ابو الفتح . ۶ - ما ، مو : و
 آذربایجان و طبرستان و فلك . ۷ - مو : شقیق فرح ، مو : شقیق فرج ، ما ، مو : اخی زنجانی (مو :
 زنگان مردی نیکو سیرت (ژ : پسر) . ۹ - ما ، مو : اندرین زمانی (مو : زمانه) از بزرگان
 این طایفه است . ۱۰ - ما ، مو : و مرد عیار بود . ۱۱ - ما : جنیدی پیری محترم و رفیق بود .
 ۱۲ - ما : اجله آن وقت بود . ۱۳ - ما ، مو : مرد گرفتار است و امیدوار .
 ۱۴ - ما ، مو : متصوفه بود . ما ، مو : شیخ خرقانی (مر پدر خود را) . ۱۷ - ما از اهل کرمانی .
 ۱۸ - مو : الحسن السیرگانی .

شیخ محمد بن سلمه از بزرگان وقت بوده است . و پیش از وی مکتومان بوده اند .
 { ژ ۲۱۶ } از اولیای خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - و جوانان و احداث امیدوار هستند .
 اما از اهل خراسان : - که امروز سایه اقبال حق آنجا است - :
 شیخ مُجْتَهِد ابو العباس سُرْمَقانی بود ، زندگانی خوب داشت و وقتی خوش .
 ۵ و خواجه { مو : ۲۶۵ } ابو جعفر محمد بن علی الجَوینی است . که از بزرگان و
 مُحَقِّقان این طایفه بوده است .
 و خواجه ابو جعفر تَرشیزی از عزیزان وقت بود .
 و خواجه محمود نیشابوری مُقْتَدای وقت بود ، و زبانی نیکو داشت .
 شیخ محمد معشوق زندگانی نیکو و خوب داشت .
 ۱ . و حمزة الحبّ پیری نیکو باطن و خرم بود .
 و خواجه رشید مظفر پسر شیخ ابو سعید امیدوارست که مُقْتَدای قوم و قبله دل ها
 شود .
 و خواجه احمد حمادی سَرَحْسَی مبارز وقت ، و مدتی رفیق من بود ، و از کار وی
 عجایب بسیار دیدم ، وی از جوان مردان متصوّف بود .
 ۱۵ و شیخ اَحْمَد نَجّار سَمَرَقَنْدِی که مقیم مرو بود و سلطان زمانه بود .
 و شیخ ابو الحسن عَلَی بن ابی علی الْأَسْوَد مر پدر را خَلْقِی { ما ۲۳۹ } نیکو
 بود ، و اندر روزگار خود یگانه بود ، به عَلَوِ هَمّت و صِدْقِ فراست .

۱ - ما ، مو : و شیخ محمد... ۲ - ما ، مو : و امیدوار .

۴ - و شیخ مجتهد ابو العباس سر مقانی .

۵ - ما : و خواجه ابو جعفر بن علی الجواری .

۶ - ما ، مو : این طایفه است .

۸ - مو : خواجه محمد نیشابوری .

۹ - ما : زندگانی خوب داشت و وقت خوش .

۱۰ - مو : و حمزة الحبّ پیر نیکو و حزم (مو : خورم) .

۱۴ - مو : بسیار دیده ام وی از جوانمردان متصوّفه بود .

۱۵ - ما : مو : سلطان زمانه خود بود .

۱۶ - مو : علی بن علی الأسود مر پدر خود را خلف بود .

و اگر جمله را بر شمرم از اهل خراسان دشوار باشد . و من سیصد کس دیدم اندر خراسان تنها که هر يك مشربى داشتند که یکی از آن اندر همه عالم بس بود . و این جمله از آن است که آفتاب محبت و اقبال طریقت اندر طالع خراسان است .

اما از اهل ماوراء النهر :

۵ خواجه امام مقبول خاص و عام ابو جعفر محمد بن الحسین الحرّمی ، مردی مستمع و گرفتار است ، و همتی عالی دارد ، و روزگاری صافی ، و شفقتی تمام بر { مو ۲۶۶ } طالبان درگاه حق .

و خواجه فقیه و اندر میان اصحاب خود وجیه ابو محمد بانغری روزگاری نیکو { ز ۲۱۷ } داشت و معاملاتی قوی .

۱ . و محمد ایلاقی شیخ وقت و بزرگ زمانه بود ، و تارك رسوم و عادات و بهانه .

و خواجه عارف فرید وقت بود و بدیع عصر .

و علی بن اسحق خواجه روزگار و مردی محتشم بود ، و زبانی نیکو داشت . و این اسامی گروهی است که جمله را بدیده ام ، و مناقب يك يك خود را معلوم کرده ، و جمله از اهل تحقیق بوده اند .

۱۵ اما از اهل غزنین و سگان آن :

شیخ عارف و اندر روزگار خود منصف ابو الفضل بن اسد ، پیری بزرگوار بود . و وی را براهین ظاهر ، و کرامات زاهر بود . و چون شعله یی بود از آتش محبت ، و روزگارش مبنی بر تبلیس بود .

۱- ما : خراسان دراز گردد ، مو : کتاب دراز گردد و من سه صد کس دیده ام .

۲- دا ، ما ، مو : از انجمله اندر همه عالم و این همه .

۴- مو : و اما از اهل ... الحسن الحرّمی مرد . ۷- ما ، مو : طلاب درگاه حق .

۸- ما ، مو : و فقیه اندر میان اصحاب خود وجیه ابو محمد بانغری (مو : بالغری) روزگار .

۹- ما : و معاملات قوی . ۱۰- ما : و احمد ایلاقی ژ : رسوم و عادات ، مو : « بهانه » ندارد .

۱۲- ما ، مو : و مرد محتشم بود . ۱۳- ما ، مو : اسامی آن گروه من جمله را بدیده و مناقب يك يك و مقام هر يك را معلوم . ۱۵- مو : غزنی حرسها الله .

۱۶- مو : اندر زمانه خود و منصف ابو الفضل بن الاسدی پیر بزرگوار

و شیخ مجرّد و از علایق مفرد اسمعیل الشاشی پیری محتشم بود ، و بر طریق ملامت رفتی .

و شیخ سالار طبری از علمای متصوّف بود ، و روزگاری نیکو داشت .
و شیخ عیار و معدن اسرار ابو عبد الله محمد بن الحکیم المعروف به مرید از مستان
۵ قربت حضرت حق بود ، و اندر فن خود ثانی نداشت ، و روزگارش بر خلق پوشیده
{ ما . ۲۴ } بود ، و وی را براهین ظاهر و آیات زاهر ، و به صحبت روزگارش بهتر بودی از آن
چه به دیدار .

و شیخ محترم و از جمله بزرگان مقدّم ، سعید بن ابی سعید العیار ، حافظ حدیث
پیغمبر بود ، { مو ۲۶۷ } و عمری نیکو یافت ، و مشایخ بسیار را بدید ، و قوی حال بود
۱ . و با خبر . اما پوشیده رفتی ، معنی خود به کس ننمودی .

خواجه بزرگوار و قاعده حرمت و وقار ابو العلاء عبد الرحیم بن السغدی عزیز قوم
بود ، و سید وقت ، و مرا دل با وی نیکو باشد ، و روزگاری مهذب دارد ، و حال نیکو و
{ ز ۲۱۸ } از فنون علم آگاه است .

و شیخ اوحّد قسوره بن محمد الجردیزی ، با اهل طریقت شفقتی تمام دارد ، و مر
۱۵ هر يك را به نزدیک وی حرمتی هست ، و مشایخ را دیده است . و به حکم اعتقاد عوام
و علمای آن شهر .

امیدوارم که از پس این کسانی پدید آیند که ما را بدیشان اعتقاد باشد ، و این گروهی
پراکنندگان که اندر آن شهر راه یافته اند ، و صورت این طریق را قبیح گردانیده ، از آن شهر
پاك گردند ، و آن نیز قدمگاه اولیا و بزرگان شود . انشاء الله تعالی . اکنون باز گردیم
۲ . به فرق فرق ایشان اندر مذاهب و بیان هر يك . و بالله العون والعصمة والسداد .

۱- ما: مجرد از علایق ما، مو: پیر محتشم بود. ۳- ما، مو: و شیخ سالار از علمای متصوّفه بود و روزگار نیکو. ۴- ما: مرید رحمه الله علیه. ۵- ما: از مستان حضرت حق بود و اندر زمانه (مو: در زمانه اندر فن). ۶- مو: ظاهر است و آیات. ۷- ما، مو: بهتر بود از آنچه پدیدار. ۸- ما: از جمله مقدّم ما: العیار رحمه الله علیه. ۹- مو: پیغمبر صلی الله علیه و سلم و عمر نیکو ما، مو: بسیار را دیده بود. ۱۰- ما، مو: و معنی خود. ۱۱- ما: عبد الرحیم احمد السغدی. مو: عبد الرحیم احمد السعیدی. ۱۱ و ۱۲- ما، مو: عزیز قوم است و. ۱۲- ما، مو: و روزگار مهذب داشتی و. ۱۴- مو: محمد الجدیری. ما: شفقت تمام دارد و هر يك را ما، مو: اعتقادات عوام. ۱۶- مو: این شهر. ۱۷- ما، مو: امید بهتر دارم. ما، مو: کسان پدیدار ما، مو: و این گروه. ۱۸- ما، مو: پراکنندگان اندر این شهر ما، مو: این طریق قبیح گردانیده اند از این شهر. ۱۹- ما، مو: و این نیز. مو: انشاء الله عز و جل کنون. ۲۰- ما، مو: فرق اندر مذاهب و بیان هر يك از مذاهب ایشان. ما: ... السداد والله اعلم بالصواب.

باب فی فرقی فرقیهم ومذاهبهم وآیاتهم ومقاماتهم وحکایاتهم

و پیش از این در ذکر آَبُو الحَسَنِ نُورِی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گفته بودم که ایشان دوازده گروه اند : دو از ایشان مردودند ، و ده مقبول . و هر صنفی را از ایشان معاملتی خوب و طریقی ستوده است اندر مجاهدات ، و ادبی لطیف اندر مشاهدات . و هرچند که ۵ اندر معاملات { مو ۲۶۸ } و مجاهدات و مشاهدات و ریاضات مختلفند ، اندر اصول و فروع شرع و توحید ، موافق و متفقند . و ابو یزید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گفت : « اِخْتِلَافُ الْعُلَمَاءِ رَحْمَةً إِلَّا فِي تَجْرِيدِ التَّوْحِيدِ » و موافق این { ما ۲۴۱ } خبری مشهور است ، و حقیقت تصوف میان اخبار مشایخ است از روی حقیقت ، و مقسوم از روی مجاز و رسوم . پس من بر سبیل اختصار و ایجاز ، سخن اندر بیان آن مقسوم گردانم ، و اندر اصل مذهب ۱ . هر یکی را بساطی بگسترانم ، تا طالب را علم آن حاصل شود ، و علما را سلاح بود ، و مریدان را صلاح ، و محبان را فلاح ، { ز ۲۱۹ } و عقلا را نجات ، و خداوندان مروت را تنبیه ، و مرا ثواب دو جهانی . وَ بِاللَّهِ الْعَوْنُ وَالتَّوْفِيقُ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الرَّفِيقُ .

{ ۱ - محاسبیان (المحاسبية) }

اما المحاسبية : تَوَلَّى محاسبیان به ابی عبدالله الحارث بن الأسد المحاسبی است - ۱۵ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . و وی به اتفاق همه اهل زمانه خود ، مقبول النفس و القول بود ، و عالم به اصول و فروع حقایق . سخن وی اندر تجرید و توحید رود ، به صحت معاملت ظاهری و باطنی . و نادره مذهب وی آن است که رضا را از جمله مقامات نگوید . گوید که آن از

-
- ۱- ما : باب چهاردهم ما ، مو : « و حکایاتهم » ندارد . ۲- ما ، مو : پیش از این اندر ذکر .
 - ۳- ما ، مو : دو گروه از آن مردود و ده گروه مقبول و هر صنفی را از این دو گروه (مو : از این ده گروه) معاملتی و طریقی
 - ۴- ما ، مو : نیکوست اندر مجاهدت و آداب لطیف اندر هر مشاهدات .
 - ۵- ما ، مو : و مجاهدات ایشان مختلفند . ۶- ما ، مو : موافق ابو یزید رحمة الله عليه گفت .
 - ۷- ما ، مو : این کلمه نیز چیزی مشهور است و بحقیقت . ۸- ما ، مو : میان اخبار مشایخ .
 - ۹- ما ، مو : سخن ایشان اندر میان آن . ۱۰- ما ، مو : علم این حاصل آید ، علما را .
 - ۱۱- ما ، مو : و عقلا را و خداوندان مروت را . ۱۲- ما ، مو : و بالله التوفیق ، از « حسبنا » تا « الرقیق » ندارد .
 - ۱۴ و ۱۵- ما : المحاسبی است . ۱۵- مو : اهل زمان خود مقبول النفس و مقبول القول بود .
 - ۱۶- مو : بعلوم اصول و فروع و حقایق و سخن . ما ، مو : توحید بود و صحت .
 - ۱۷- ما ، مو : و گوید که از جمله .

جُمْلَه احوال است . و این خلاف ، ابتدا وی کرد . آن گاه اهل خراسان ، این قول گرفتند و عراقیان گفتند که : « رضا از جُمْلَه مقامات است . » و این نهایت توکل است . و تا امروز میان قوم این خلاف باقی است . و اکنون ما مر این قول را بیان کنیم . انشاء الله .

{ مو ۲۶۹ } الْكَلَامُ فِي حَقِيقَةِ الرِّضَا :

۵ و در بیان این مذهب شرط آن است که نخست حقیقت رضا اثبات کنیم ، و اقسام آن فرونهم . آنگاه حقیقت حال و مقام و فرق میان هر دو بیاریم . انشاء الله - عزّ و جلّ - . اما بدان که کتاب و سنّت ، به ذکر رضا ناطق است ، و اَمّت بر آن مجتمع اند . لقله - تعالی - : « رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ . » قوله تعالی : « لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ . » و پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ۱ گفت : { ۲۴۲ } « ذَاقَ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ قَدْ رَضِيَ بِاللَّهِ رِبًّا . » و رضا بر دو گونه باشد . یکی رضای خداوند از بنده ، و دیگر رضای بنده از خداوند - تعالی و تقدّس - . اما حقیقت رضای خداوند - عزّ و جلّ - ارادت ثواب و نعمت و کرامت بنده باشد . و حقیقت رضای بنده اقامت بر فرمان های وی و گردن نهادن مر احکام وی را . پس رضای خداوند - تعالی - مقدّم است بر رضای بنده ، که تا توفیق { ژ . ۲۲ } وی - جلّ جلاله - ۱۵ نباشد ، بنده مر حکم وی را گردن نهد ، و بر مراد وی - تعالی و تقدّس - اقامت نکند . از آن که رضای بنده ، مقرون به رضای خداوند است - عزّ و جلّ - و قیامش بدان است . و در جمله رضای بنده ، استوای دل وی باشد بر طرفِ قضا ، اِمّا مَنع ، و اِمّا عطا . و استقامت

۳- ما : میان این قوم ، ما ، مو : میان این دو قوم این اختلاف مانده . ما : انشاء الله عزّ و جلّ .

۵- ما ، مو : این مذهب آن است مو : اثبات کنم .

۶- مو : آن فرونهم . ما : هر دو فرق آن بیان کنیم (مو : آن بیارم) ما ، مو : انشاء الله تعالی .

۷- ما ، مو : به رضا ناطق است و اَمّت بدان مجتمع .

۸- ما : خدای تعالی گفت ، مو : چنانکه خدای عزّ و جلّ گفت ، ما ، مو : و نیز گفت لَقَدْ . ۹- مو : و پیغمبر ...

۱۰- مو : مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ ، ما ، مو : بر دو گونه است . ۱۱- ما ، مو : خداوند تعالی . ۱۲- ما ، مو : اما رضای خداوند تعالی

۱۳- مو : بر فرمان وی و گردن نهادن مرحلم وی را . ۱۴- ما ، مو : « جلّ جلاله » ندارد .

۱۵- ما ، مو : « و تقدّس » ندارد . ۱۶- ما ، مو : از آنچه رضای ما ، مو : « عزّ و جلّ » ندارد ما : و قیامش بر آن است .

۱۷- مو : استوار دل وی باشد بر دو طرف قضا اِمّا عطا . و اِمّا قضا .

سَرش بر نظارهٔ اَحْوال ، اِمّا جلال ، و اِمّا جمال . چنان که اگر به مَنع واقف شود ، { مو . ۲۷ } و یا به عَطّا سابق شود ، به نزدیکِ رضای وی مَتساوی باشد . و اگر به آتش هیبت و جلال حق بسوزد ، و یا به نور لُطف و جمال وی بفروزد ، سوختن و فروختن به نزدیکِ دلش یکسان شود . از آن چه وی را شاهد حق است . و آن چه از وی بُود ، وی را همه ۵ نیکو بُود . اگر به قضای وی رضا دارد .

و از امیر المؤمنین حسین بن علی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ و کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ - پرسیدند از قول بوذر غفاری - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - که گفت : « الْفَقْرُ اِلٰی اَحَبِّ مِنَ الْغِنٰی وَالسَّقَمُ اَحَبُّ مِنَ الصَّحَّةِ . » فقال : « رَحِمَ اللّٰهُ - اَبَا ذَرٍّ ! اَمَّا اَنَا فَاَقُولُ مَنْ اَشْرَفَ عَلٰی حَسَنِ اخْتِيارِ اللّٰهِ . لَمْ يَتَمَنَّ اِلَّا مَا اخْتارَ اللّٰهُ لَهُ . » : « درویشی به نزدیک من ۱ . دوستر از توانگری ، و بیماری دوستر از تندرستی . » حَسین - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - گفت : « رحمتِ خدای بر بوذر باد ! اَمّا من گویم هر کرا بر اختیارِ خدای اِشْراف افتد ، { ما ۲۲۷ } هیچ تمنّی نکند ، به جز آن که حق - تعالی - وی را اختیار کرده باشد . »

و چون بنده اختیار حق بدید ، از اختیارِ خود اعراض کرد . از همه اندوهان پرست ، و این اندر غیبتِ درست نیاید که این را حضور باید . « لَأَنَّ الرِّضَا لِلْأَحْزَانِ نَافِیَةٌ وَلِلْغَفْلَةِ ۱۵ مَعَاפِیَةٌ . » : « رضا مرد را از اندوهان برهاند ، و از چنگِ غَفْلَتِ بر باید . » و اندیشهٔ غیر از دلش بزداید ، و از بَندِ مَشَقَّتِ ها آزاد گرداند ، که رضا را صفتِ رهانیدن است .

۲- ما ، مو : متساوی بود .

۳- ما ، به نور و لطف و جمال وی بیفروزد و سوختن افروختن .

۴- ما ، مو : یکسان بُود از آنکه او (مو : اورا) مو : اورا .

۵- ما ، مو : از « اگر » تا « دارد » ندارد .

۶- ما ، مو : از امیر المؤمنین حسن بن علی رضی اللّٰهُ عنهما پرسیدند .

۷- مو : ابوذر غفاری ما : وَالسَّقَمُ اَحَبُّ اِلٰی مَنْ . ۸- ما : فَأَبَا ذَرٍّ اَمَّا مو : اخْتِيارِ اللّٰهُ لَهُ .

۹- ما ، مو : دوستر است از توانگری

۱۰- مو : دوستر است از ما ، مو : ابوذر باد .

۱۱- ما : می گویم هر کرا بر اختیارِ حق اِشْراف حق افتد .

۱۲- مو : اورا اختیار . ۱۳- ما ، مو : و از اختیار نمود ما ، مو : از همه اندوه .

۱۴- ما ، مو : و این معنی اندر . ۱۵- ما ، مو : مَعَاפِیَةٌ مَعَالِجَةٌ شَافِیَةٌ مو : از اندوهها .

۱۶- ما ، مو : آزاد کند که .

اما حقیقت معاملاتِ رضا ، پسند کاری { ژ ۲۲۱ } بنده باشد به عِلْم خداوند - عزَّ وَّ جَلَّ - ، و اعتقاد وی ، که خداوند - تعالی - در همه { مو ۲۷۱ } احوال بدو بینا است .

و اهل این بر چهار قسمتند : گروهی آنان که از حقّ - تعالی - راضی اند به عطا ، ۵ و آن معرفّت است . و گروهی آنان که راضی اند به نعمّا ، و آن دنیا است . و گروهی آنان که راضی اند به بلا ، و آن محَن گوناگون است . و گروهی آنان که راضی اند به اصْطفا . و آن محَبّت است .

پس آن که از مُعطی به عطا نگردد ، آن را به جان قبول کند . و چون قبول کرد ، کَلَفَت و مَشَقَّت از دل زایل شود . و آن که از عطا به مُعطی نگردد ، به عطا بازماند ، و به تکلف ۱۰ . راه رضا رَوَد . و اندر تکلف ، جمله رنج و مَشَقَّت بُود . و معرفّت آن گاه حقیقت بُود ، که بنده مکاشف بُود اندر حقّ معرفّت . چون معرفّت وی را حَبَس و حِجاب باشد ، آن معرفّت ، نَکَرَت بُود ، و آن نِعْمَت ، نَقَمَت ، و آن عطا ، غَطّا .

و باز آن که به دُنْیا از وی راضی شود ، وی اندر هلاک و خسران بُود . و آن رضای وی به جمله { ما ۲۲۸ } نیران بُود . از آن چه با سَرها بدان نیرزد که دوستی خاطر بدان ۱۵ گمارد ، و یا هیچ گونه اندوه آن بر ضمیرش گذر کند . و نعمت ، آن نعمت بُود که مَنعِم دلیل بُود . چون از مَنعِم حِجاب باشد ، آن نعمت بلا بُود . و باز آن که به بلا از وی راضی باشد ، آن بُود ، که اندر بلا ، مَبْلی را ببند . و مَشَقَّت آن به مَشاھدَت مَبْلی بتواند کشید ، و رنج آن به مَسَرَت مَشاھدَت دوست ، به رنج ندارد .

۱- ما ، مو : و اما . ۲۱- ما ، مو : باشد که بداند منع و عطا به علم خداوند تعالی و اعتقاد .

۲- ما ، مو : اندر همه احوال .

۴- ما ، مو : این معنی بر چهار قسم اند . مو : از حقّ راضی باشند به عطا دادن .

۸- ما ، مو : و چون به جان قبول کرد . ۹- ما ، مو : از دلش زایل گردد . ما : باز ماند بتکلف .

۱۱- ما : و چون معرفت .

۱۲- مو : نَقَمَت بُود . ۱۴- مو : بجملة اندوه بُود از آنچه دنیا با سَرها . ما ، مو : خاطر بران .

۱۵- ما ، مو : آنگاه نعمت بود .

۱۶- مو : و چون از مَنعِم . ۱۷- ما : باشد آن که اندر بلا . ۱۸- ما : میلی بتواند

{ مو ۲۷۲ } و باز آن که به اصطفای دوست ، راضی باشد ، آن محبان وی اند که اندر رضا و سَخَط ، هستی ایشان عاریت بود ، و منازل دل های ایشان به جز حَضَرَت نباشد ، و سرا پرده اسرار ایشان جز در روضه آنس نه . حاضرائی باشند غایب ، و وحشیانی عَرشی ، و جسمیانی روحانی . مَوْحِدَانِ رَبَّانِی { ژ ۲۲۳ } دل از خَلْق گسسته ، و از بند مقامات ۵ و احوال جسته ، و سر از مَكُونَات گسسته ، و مر دوستی را میان در بسته . کَمَا قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى : « لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا » . پس رضا به غیر ، خسران بود ، و رضا بدو رضوان . از آن چه رضا بدو ، مَلْکِ صَرِیح ، و بدایت ، عافیت بود . و قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : مَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللَّهِ وَبِقَضَائِهِ شَغَلَ قَلْبَهُ وَتَعَبَ بَدَنَهُ . « : آن که بدو و قضای وی راضی نباشد ، دلش مَشْغُول بود به اسباب نصیب خود ، و تَنَشُّ رُجْه به طَلَب آن . وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

فصل : و اندر آثار است که موسی گفت - عَلَيْهِ السَّلَام - : « اَللَّهُمَّ دَلِّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمَلْتُمْ رَضِيتَ عَنِّي . » فقال : « أَنْكَ لَا تَطْبِيقَ { ما ۲۴۳ } ذَلِكَ يَا مُوسَى . » فَخَرَّ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَام - سَاجِدًا مُتَضَرِّعًا . فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ : « يَا ابْنِ عِمْرَانَ ! إِنْ رَضَائِي فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي . » : « بار خدایا ! مرا راه نَمای به کرداری ۱۵ { مو ۲۷۳ } که چون آن بکنم ، تو از من راضی گردی . » خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - گفت : « یا موسی ! تو آن بنتوانی کرد . » موسی سَجْدَه کرد و تَضَرَّع نَمُود . خداوند - تَعَالَى - بدو وَحی فرستاد : « یا پسرِ عمران ! رضا و خشنودی من از تو اندر رضای تو است به قضای من » یعنی چون بنده به قضاهاى حق راضی باشد ، علامت آن بود که خداوند - تَعَالَى - از وی راضی است .

- ۱- ما ، مو : دوست از وی راضی . ۲- ما : ایشان غایت بود . ما ، مو : حضرت تنزیه نباشد . ۳- مو : اندر روضه ما : غایب و وحشیانی . ۴- ما ، مو : جسمیان روحانی و موحدان ما : از خلق بسته (مو : رسته) . ۵- ما ، مو : از مَكُونَات رسته و مَرَحِّق را کمر (مو : میان) اندر بسته و منتظر لطف دوست را نشسته قال الله ... ۷- ما : بدور رضوان ما ، مو : صریح است . ۸- ما ، مو : و رسول گفت ... ۹- ما : « وَ تَعَبَ بَدَنَهُ » ندارد . ما ، مو : و آنکه به خداوند و به قضای او .
- ۱۰- ما ، مو : « وَاللَّهُ أَعْلَمُ » ندارد . ۱۱- ما ، مو : اندر آثار آمده است که گفت موسی علیه السلام الهی .
- ۱۲- ما ، مو : فقال الله تعالى أنك
- ۱۳- مو : « عَلَيْهِ السَّلَام » ندارد . ۱۵- ما ، مو : راضی شوی خداوند جل جلاله . ما ، مو : نتوانی کرد .
- ۱۶- ما ، مو : و خدای عز و جل بدو وحی فرستاد که . ۱۷- ما ، مو : اندر آنست که به قضای من راضی باشی .
- ۱۷ ، ۱۸- ما ، مو : قضای حق راضی باشد .

بشراحافى از فضيل عياض - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - پرسيد كه : « زهد فاضل تر يا رضا ؟ » فضيل گفت : « الرِّضَا أَفْضَلُ مِنَ الزُّهْدِ ، لِأَنَّ الرَّاضِيَ لَا يَتَمَنَّى فَوْقَ مَنْزِلَتِهِ . » : « رضا فاضل تر از زهد ، از آن چه راضى را تمنى نباشد ، و زاهد صاحب تمنى بود . » يعنى فَوْقَ مَنْزِلَتِ زُهْدٍ ، منزلتى ديگر هست كه زاهد را بدان منزلت تمنى بود . يعنى ۵ فوق رضا هيچ منزلتى نيست تا راضى را بدان تمنى افتد . پس پيشگاه فاضل تر از درگاه . و اين حكايت دليل است { ز ۲۲۳ } بر صَحَّتِ قَوْلِ مُحَاسِبِي - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - ، كه : رضا از جُمْلَةُ احوال است و از مواهب ذوالجلال نه از مكاسب بنده و احتيال . و نيز احتمال كند كه راضى را تمنى نباشد .

و از پيغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مى آيد كه اندر دعواتش گفتى : « أَسْأَلُكَ ۱ . الرِّضَا بَعْدَ الْقَضَا . » : « بار خدايا ! از تو خواهم كه مرا راضى دارى از پس آن كه قضا به من آيد . » يعنى : مرا به صفتى دارى كه چون قضاي مقدر تو به من آيد ، مرا به ورود خود راضى يابد . { مو ۲۷۴ } اينجا درست شد كه رضا قبل ورود القضا درست نيايد . از آن چه آن عزم باشد { ما ۲۴۴ } بر رضا و عزم رضا عين رضا نباشد .
ابو العباس بن عطا گويد - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « الرِّضَا نَظَرُ الْقَلْبِ إِلَى قَدِيمٍ ۱۵ اخْتِيَارِ اللَّهِ لِلْعَبْدِ . » : « رضا نظر دل بود به اختيار قديم - خداى و حكمتى مر بنده را . » يعنى هر چه به وي رسد داند كه اين را ارادتى قديم و حكمتى سابق است . بر من مضطرب نگردد ، و خرم دل باشد . و حارث محاسبى صاحب مذهب گويد - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « الرِّضَا سَكُونُ الْقَلْبِ تَحْتَ مَجَارِي الْأَحْكَامِ . » : « رضا سكون دل

۱- ما : فضيل بن عياض مو : فاضل تر است يا رضا . ۲- ما : فضيل رحمه الله عليه گفت مو : فوق منزله .

۳- ما ، مو : از زهد است . مو : تمنّا نباشد ... تمنّا بود . ۴- مو : تمنّا بود يعنى و فوق .

۵- مو : بدان تمنّا افتد ما ، مو : پايدگاه . ۷- ما ، مو : و از مواهب است نه مكاسب بنده و منازل و نيز احتمال .

۸- ما ، مو : تمنّا نباشد . ۹- مو : و از پيغمبر مو : آمده است كه اندر دعوتش گفتى .

۱۰- ما ، مو : از تو مى خواهم .

۱۱- ما : كه قضائى بيايد ، مو : كه قضا بيايد به من .

۱۱- ما ، مو : قضا از تو بيايد مقدر مرا . ۱۲- ما : قبل الورد القضا . ۱۳- مو : عزم باشد به رضا .

۱۴- مو : و ابو العباس ... ۱۵- ما ، مو : خداى مر بنده را .

۱۶- ما ، مو : اين را ارادت قديم و حكم سابق بوده است بر من و .

۱۷- ما ، مو : و خورم دل شود . ۱۸- ما : گويد رحمه الله

بُودَ اندر تحت مجاری احکام . « بدان چه باشد . و اندر این، مَذْهَبِ وی قوی است . از آن چه سکون و طمأنینت دل از مکاسب بنده نیست ، که از مواهب خدای است - جَلَّ جَلَالُهُ - . و دلیل کند که : رضا از احوال بُودِ نه از مقام .

گویند که عتبه الغلام شبی نخفت و تا روز می گفت : « اِنْ تَعَذَّ بَنِي فَأَنَا لَكَ مُحِبٌّ وَاِنْ تَرَخَمَنِي فَأَنَا لَكَ مُحِبٌّ » : « اگر مرا به دوزخ عذاب کنی، دوست توام ، و اگر بر من رحمت کنی ، دوست توام . » یعنی اَلَمْ عَذَاب و لَذَّتْ نعمت بر تن بُودَ ، و فَلَاقِ دوستی اندر دل . و این مر آن را مَضَارَتْ نکند . و این سخن تاکید قول مُحَاسِبِی است ، که رضا نَتِیجَةُ مَحَبَّتِ بُودَ ، که مُحِبِّ راضی بُودِ بدان چه محبوب کند . اگر عذاب دارد با دوستی خَرَمِ بُودَ ، و اگر در نِعْمَتِ بُودَ ، { مو ۲۷۴ } از دوستی محبوب نگردد . و ۱ . اختیار خود بُودِ اندر تحت مجاری احکام .

أَبُو عَثْمَانَ حَبِیری گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « مِنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً مَا أَقَامَنِي اللَّهُ فِي حَالٍ فَكَّرْتُهُ ، وَ مَا نَقَلَنِي إِلَى غَيْرِهِ فَسَخَطْتُهُ . » : « چهل سال است تا خداوند - تعالی - مرا اندر هر حال که داشته است ، مَكْرَهْ نبوده ام ، و از هیچ حال مرا به حال دیگر ، نَقَلْ نکرده است ، که من اندر آن حال ساخِطْ بوده ام . » و این اشارت { ما ۲۴۵ } به ۱۵ دوام رضا و کمال مَحَبَّتِ بُودَ .

و اندر حکایات مشهور است که درویشی اندر دجله گرفتار شد ، و سَبَاحَتِ ندانست . یکی گفت از کناره یی که : « خواهی تا کسی را بیاگاهانم تا تَرَا بر کشد . » گفتا : « نه ! » گفت : « خواهی تا غرقه شوی ؟ » گفتا : « نه ! » گفت : « پس چه خواهی ؟ » گفت : « آن چه حق خواهد . مرا با خواست چه کار است ؟ »

-
- ۱- ما : اگرچه سکون . ۲- ما ، مو : که از مواهب حق است و دلیل کند که ، ژ : « که » ندارد . ۴- مو : و گویند . ۶- مو : رحم کنی . مو : و فَلَاقِ دوستی اندر . ۷- ما ، مو : مَضَارَتْ نکند و این تاکید قول .
 - ۸- ما ، مو : اگر در عذاب با دوستی محبوب نگردد و خَرَمِ . ۹ و ۱۰- ما ، مو : فرونهد .
 - ۱۱- ما ، مو : و ابو عثمان حَبِیری گوید رحمة الله علیه . ۱۲- ما ، مو : و چهل ساله است که خداوند مرا اندر . ۱۳- ما ، مو : داشته است گازه (مو : کاره) نبوده ام ، و مرا از هیچ حالی به حال دیگر .
 - ۱۴- مو : اشارت است به . ۱۶- ما : و سیاحت ندانست .
 - ۱۷- بیاگاهانم که بیرون آردت گفت ، ما : تا برون آردت گفت .
 - ۱۸- ما ، مو : پس خواهی تا غرق شوی گفت . ۱۹- ما : چه کار باشد (مو : ندارد)

و مشایخ را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اندر رضا ، سَخَن بسیار است به اختلاف عبارات . اما قاعده ، این دو اصل است که یاد کردم ، و ترك تطویل را بر این اختصار کردم . اما اینجا باید که فرق میان مقام و احوال بگویم ، و حدود آن بیارم ، تا بر تو و خوانندگان کتاب ، ادراک این معانی آسان تر شود . و این حد را بدانند . انشاء الله .

۵ الفرق بین المقام والحال :

بدان که این دو لفظ مستعمل است اندر میان این طایفه ، و جاری اندر عباراتشان ، و متداول اندر علوم ، و بیان محققان . و مر طالب را از علم این { مو ۲۷۶ } چاره نیست . و این باب نه جای اثبات این حدها بود . اما چاره نبود از معلوم گردانیدن این اندرین محل . و الله اعلم .

۱ . بدان که مقام به رفع میم ، اقامت بود . و به نصب میم محل اقامت . این تفصیل و معنی در لفظ مقام سهو است و غلط . در عربیت مقام به ضم میم اقامت باشد و جای اقامت باشد . و مقام به فتح میم ، قیام باشد و جای قیام ، نه جای اقامت بنده باشد { ۲۲۵ } اندر راه حق ، و حق گزاردن و رعایت کردن وی مر آن مقام را ، تا کمال آن را ادراک کند . چندان که صورت بندد بر آدمی و روا نباشد که از مقام خود اندر گذرد ، { ما ۲۴۶ } بی ۱۵ از آن که حق آن بگذارد . چنان که ابتدای مقامات توبه باشد ، آنگاه انابت ، آنگاه زهد ،

۱- ما ، مو : رحمة الله عليه اندر . ۲- ما ، مو : براختیار کردم و گفتم .

۳- مو : احوال و مقام بگویم .

۳و۴- تا بر تو و بر خوانندگان ادراک این معنی آسانتر .

۴- انشاء الله عز و جل . ۶و۷- مو : و جاری اند اندر عبارات ایشان و متداول اند اندر علوم .

۷- ما ، مو : و طالبان این علم را ازین چاره نیست .

۸- ما ، مو : و اما این باب نه . ۹- ما ، مو : و بالله التوفيق والعون والعصمة .

۱- ما ، مو : اقامت بنده . ما ، مو : محل اقامت بنده .

۱۳- ما : و حق گزاردن .

۱۴- مو : چنان که صورت بندد .

۱۴و۱۵- ما : گذرد آنگاه توکل و مانند بی آنکه توکل و مانند این روا نباشد که حق آن (مو : حاشیه)

آنگاه تَوَكَّل ، و مانند این . و روا نباشد که بی توبه دعوی انابت کند ، و بی زهد دعوی تَوَكَّل کند . و خدای تعالی ما را خبر داد از جِبْرِئیل - عَلَیْهِ السَّلَام - که وی گفت : « وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ » : « هیچ کس نیست از ما الا او را مقامی معلوم است . و باز حال ، معنی باشد که از حق به دل پیوندد ، بی آن که از خود آن را به کسب ، ۵ دفع توان کرد ، چون بیاید . و یا به تکلف جذب توان کرد ، چون برود .

پس مقام عبارت بود از راه طالب و قدمگاه وی اندر محلّ اجتهاد ، و درجّت وی به مقدار اکتسابش اندر حضرت حق - تعالی - . و حال عبارت بود از فضل { مو ۲۷۷ } خداوند - تعالی - و لطف وی به دل بنده بی تعلّق مجاهدت وی بدان . از آن چه مقام از جمله اعمال بود و حال از جمله افضال . و مقام از جمله مکاسب . و حال از جمله مواهب . ۱ . پس صاحب مقام به مجاهدت خود قایم بود ، و صاحب حال از خود فانی بود . قیام وی به حالی بود که حق - تعالی - اندر وی آفریند .

و مشایخ - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ - اینجا مختلفند : گروهی دوام حال روا دارند . و گروهی روا ندارند . و حارث محاسبی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - دوام حال روا دارد و گوید : « مَحَبَّت و شَوْق و قَبْض و بَسْط جمله احوالند . اگر دوام آن روا نباشدی ، نه محب ، ۵ محب باشدی ، و نه مشتاق ، مشتاق . » و تا این حال بنده را صفت نگردد ، اسم آن بر بنده واقع نشود . و از آن است که وی رضا را از جمله احوال گوید . و اشارت آن چه ابو عثمان گفته است بر این است : { ما ۲۴۷ } « مِنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً مَا أَقَامَنِي اللّٰهُ عَلَىٰ حَالٍ فَكَرِهْتُهُ . » و گروهی دیگر حال را بقا و دوام روا ندارند . چنان که جنید - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - گوید : « الْأَحْوَالُ كَالْبُرُوقِ فَإِنْ بَقِيَتْ فَحَدِيثُ النَّفْسِ . » :

-
- ۱- ما ، مو : و مانند این روا نباشد . ما ، مو : کند و بی انابت دعوی زهد کند . ۲- ما ، مو : و خدای عزّ و جلّ ما را خبر کرد از جبرائیل . ۳- مو : و ما الا که او را مقام معلوم . ۴- ما : از خود و آنرا ، ما : دفع تواند کرد . ۵- ما ، مو : جلب توان کرد . ۶- ما : و درجّه وی مقدار اکتسابش .
 - ۷- ما ، مو : خداوند و لطف وی . ۸- ما ، مو : مجاهدات وی بدان . ۹- مو : مکاسب بود و حال .
 - ۱۰- ما : و قیام وی به . ۱۲- ما : رحمهم الله . ۱۳- ما : رحمة الله عليه .
 - ۱۴- ما ، مو : و اگر دوام آن روا نباشد . ۱۵- مو : مشتاق باشدی . ما ، مو : اسم آن بر وی واقع نشود .
 - ۱۶- ما : ابو عثمان گفت ، مو : بدین است .
 - ۱۷- ما : و گروه . ۱۸- ما : جنید رحمة الله عليه . ۱۹- ما : چون بر آنها باشد .

« احوال چون بَرُوق باشد که بنماید و نیاید ، و آن چه باقی شود ، نه حال بُوَد که آن حدیث نَفْس و هَوَس طَبَع باشد. » و گروهی گفتند اندر این معنی: « الْأَحْوَالُ كَأَسْمِهَا يَعْنِي أَنَّهَا كَمَا تَحِلُّ بِالْقَلْبِ تَزُولُ » : « حال چون نام وی است ، یعنی اندر حال حُلُول ، به دِل مَتَّصِل بُوَد ، و اندر ثانی حال زایل گردد. (مو ۲۷۸) و هر چه باقی شود ، صِفَت گردد . و قیام صِفَت ۵ بر موصوف بُوَد . و باید که موصوف کامل تر از صِفَت وی باشد و این مَحَال باشد .

و این فرق بدان آوردم تا اندر عبارات این طایفه ، و اندر این کتاب ، هر جا که حال و مقام بینی، بدانی که مراد بدان چه چیز است؟ و در جمله بدان که رضا نهایت مقامات است ، و بدایت احوال . و این مَحَلّی است که يک طَرَفَشَن دَر کَسَب و اجتهاد است ، و یکی در مَحَبَّت و غَلِيَانِ آن . و فَوْقِ آن مقام نیست ، و انقطاع مَجَاهِدَتِ اندر آن است . پس ابتدای ۱ . آن از مَکَاسِبِ بُوَد ، و انتهای آن از مَوَاهِب . اکنون احتمال کند که آن که اندر ابتدا ، رضای خود به خود دید ، گفت : « مقام است . » و آن که اندر انتها رضای خود به حق دید ، گفت : « حال است . » این است حُکْم مَذْهَبِ مُحَاسِبِی اندر أَصْلِ تَصَوُّف .

اما اندر مَعَامِلَاتِ خلافی نکرده است ، به جَزِ آن که مَرِيدان را زَجَری کردی ، از عبارات و مَعَامِلَاتِی که مَوْهُوم و خَطَا بودی ، هر چند أَصْلِ آن دَرِست بودی . چنان که : ۱۵ روزی ابو حمزه بَغْدَادِی که مَرِيدِ وی بُوَد ، به نَزْدِیكِ وی (ما ۲۴۸) اندر آمد . مردی مَسْتَمِع و صاحب حال بُوَد . و حارث ، شاه مَرُغِی داشت (ژ ۲۲۷) که بانگ کردی . اندر آن ساعت بانگی بکرد . بُوَحْمَزَه نعره یی یزد . حارث برخاست و کارد بر گرفت و گفت :

۱- مو : باقی باشد . ما : گروهی گفته اند.

۴- ما ، مو : صفت به موصوف باشد.

۵- ما ، مو : و این همه مَحَال.

۶- مو : بدان آورده ام تا اندر .

۷- ما : نهاییات مقامات است.

۹- ما ، مو : مجاهدات از آن است .

۱۰- مو : احتمال کند آنکه .

۱۱- مو : مقام این است . ۱۲- ما : گفت این است حکم ... ما : تصوف رحمة الله عليه

مو : رضی الله عنه . ۱۳- مو : مَرِيدان را زَجَر کردی .

۱۴- مو : و معاملات که . ۱۵- ما ، مو : و مرد مستمع

۱۷- مو : ابو حمزه نعره یی ، مو : و کاردی بر گرفت.

« كَفَرْتَ ! » قصد کشتن وی کرد. مریدان در پای شیخ افتادند ، { مو ۲۷۹ } و وی را از وی جدا کردند . بُو حَمَزَه را گفت : « اَسْلِمَ يا مَطْرُودُ ! » گفتند : « اَيُّهَا الشَّيْخُ ! ما جُمْلَه وی را از خَوَاصِّ اولیا دانسته ایم ، و از جُمْلَه موَحَدان دانیم . شیخ را با وی تَرَدَد از کجا است ؟ » حارث گفت : « مرا با وی تَرَدَد نیست ، و اندر وی به جَز خوبی دیدار نه . و ۵ باطن وی را به جَز مُسْتَعْرِقِ توحید نمی دانم . اما وی را چرا چیزی باید کرد که مانده باشد به اَفْعال حَلُولیان ، تا از مَقالَت ایشان اندر مَعامَلَت وی نشانی باشد . مَرغی که عَقْل ندارد ، و بر مجاری عادت و هوای خود بانگی کند . چرا وی را با حَق سَماع افتد . و حَق - تعالی - متجزی نه ، و دوستان وی را جَز بر کلام وی آرام نه ، و جَز به اسلام وی وقت و حال نه ، وی را به چیزها نَزول و حَلول نه ، و اِتِّحاد و اِمْتِزاج بر قدیم روا نه . »

۱ . چون بُو حَمَزَه آن دَقْت نَظَر شیخ بدید گفت « اَيُّهَا الشَّيْخُ ! هر چند که من اندر اصل دَرست بودم ، اما چون فِعْلَم مانده بود به فِعْل قومی ، تویه کردم و بازگشتم . » و از این جَنس وی را ظَرَف بسیار است . و من مَخْتَصِر کردم . و این طریقی سخت ستوده است راه سلامت را بی تکسیر اندر صَحْو بر کمال . و پَیغَمْبَر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ، فَلَا يَاقِفَنَّ مَوَاقِفَ التَّهْمِ . » : ۱۵ « هر که به خدای ایمان دارد و به روز قیامت ، بر مَوَاقِف تَهْمَت مه ایستیدا . »

۱ - مو : و قصد کشتن ما ، مو : و او را از او جدا کردند .

۲ - ما : وی را گفت .

۳ و ۴ - ما ، مو : از جُمْلَه خواصِّ اولیا و از جُمْلَه موَحَدان دانیم شیخ را با وی این تَرَدَد از کجا پدیدار آمد .

۴ - مو : با وی تَرَدَدی نیست .

۵ - ما : می ندانم اما چرا وی را چیزی .

۶ - ما ، مو : از مقامات ایشان اندر معاملات وی .

۷ - مو : بانگی میکند چرا وی را ناحق سَماع افتد و حَق عَزَّوَجَلَّ .

۹ - ما ، مو : به چیزها حَلول و نَزول نه .

۱۰ - مو : چون ابو حمزه . ۱۱ - ما : مانده بوده به . ژ : آن وقت .

۱۲ - ما ، مو : طرق طرفه بسیار است . مو : و این طریقی سخت ستوده است و راه .

۱۳ - ما : اندر صحو او بر کمال (مو : ندارد) .

۱۴ - مو : من کان عنکم یؤمن ، مو : فلا یقف مَوَاقِف مو : به خداوند ایمان (ما : در راه) .

۱۵ - ما ، مو : قیامت ایمان دارد بر مَوَاقِف تَهْمَت نایستد .

و من که - علی بن عثمان الجلابی ام - ، پیوسته { ما ۲۴۹ } از خدای - تعالی -
 { مو ۲۸۰ } بخواهم تا مرا چنین { ۲۲۸ } معاملتی دهد . و این با صحبتِ مترسّمان زمانه
 راست نیاید ، که اگر در معصیتِ ریای ایشان موافقت نکنی ، دشمن تو گردند . « فَنَعُوْذُ
 بِاللّٰهِ مِنَ الْجَهْلِ وَالضَّلَالَةِ . »

۵ { ۲ - قَصَارِیان (الْقَصَارِیَّة) }

اما القَصَارِیَّة ، تَوَلّی قَصَارِیان به ابی صالح حَمْدُون بن احمد بن عَمّارة القَصّار -
 رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - کنند . و وی از علّمای بزرگ بوده است ، و سادات این طریقت . طَریق وی
 اِظهار و نَشْر مَلامَت بوده است . و اندر قَنُونِ مَعامِلات او را کلام عالی است . وی گفتی -
 رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - : « باید که تا عِلْم حَقّ - تعالی - به تو نیکوتر از آن باشد که عِلْم
 ۱ . خَلَق . » یعنی : باید که اندر خَلأ با حَقّ - تعالی - مَعامَلت نیکوتر از آن کنی که
 اندر مَلأ با خَلَق ، که حِجابِ اَعْظَم از حَقّ شَغَل دِل تو است با خَلَق . و به باب المَلامَةِ اندر
 ابتدای کتاب بیاورده ام . بدان اختصار کردم مر تَرْكِ تَطْوِیل را .

و از نوادر حکایات وی یکی آن است که گوید : « روزی اندر جویبارِ حیرة نیشابور
 می رفتم . نُوح نام عیّاری بُود به قَتَوْتُ مَعْرُوف . و جُمْلَةُ عیّاران نیشابور در
 ۱۵ فرمانِ وی بودند . وی را اندر راه بدیدم . گفتم : « یا نُوح ! جوان مردی چه چیز
 است ؟ » گفت : « جوانِ مردی من خواهی یا از آنِ تو ؟ » گفتم : « هر دو بگوی . » گفت :

۱- ما ، مو : الجلابی ام رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ مو : از خداوند .

۲- مو : می خواهم تا مرا ما ، مو : و این که آن با مترسّمان .

۳- ما ، مو : نباید اگر در معصیت و ریا به ایشان . ۴- ما : و الضلالة واللّه اعلم (مو : ندارد) .

۶- مو : و اما القَصَارِیَّة ما ، مو : ابی صالح بن حمدون ... رحمة الله علیه .

۷- بُود وی از علّمای بزرگ بود و سادات این طَریق و طریقت وی . ۸- ملامت بُود . ما ، مو : وی را کلام عالی است و وی .

۹- ما : رحمة الله علیه که باید که عِلْم حَقّ تعالی . ۱۰- ما ، مو : اندر خَلأ با حَقّ مَعامِلات .

۱۱- مو : شَغَل دِل تست بخلق و باب ملامت اندر .

۱۲- مو : کتاب و احوال و حکایات او آورده ام (ما : ایم) .

۱۳- ما : حکایت وی یکی مو : از جویبارِ حیرة نیشابور .

۱۴ و ۱۵- ما ، مو : نیشابور اندر حکم وی بودند . ۱۵- مو : و وی را اندر .

« جوان مردی مَن آن است که این قبا بیرون کنم، و مَرَقَعَه یی بهوشم، و مَعَامِلَاتِ آن بَرَزَم، تا صوفی شوم، و از شُوم خَلْقِ اندر آن جامه از مَعْصِیَّتِ بهره‌یزم. و جوان مَرْدی تو آن که مَرَقَعَه بیرون کنی تا تو به خَلْق، و خَلْق به تو فِتْنَه نگردید. پس جوان مردی { مو ۲۸۱ } من حفظ شریعت بُوَد بر اظهار، و از آن تو حفظ حقیقت بُوَد بر آسَرار. » و این اصلی ۵ قوی است. بِاللَّهِ الْعَوْنُ وَ التَّوْفِيقُ.

{ ۳ - طَیْفُورِیَان (اَلطَّیْفُورِیَّة) }

اما اَلطَّیْفُورِیَّة : این گروه تَوَلَّی به ابو یزید { ما ۲۵۰ } طَیْفُور بن عِیْسَى البَسْطَامِی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - کنند. و وی از رُؤسای مَتَصَوِّفِ بُوَد، { ژ ۲۲۹ } و از کِبَرای ایشان. و طَریق وی غَلْبَه و سَکَر بود. و غَلْبَه حَق - عَزَّ وَ جَلَّ - و سَکَر دوستی ۱۰. از جَنسِ کَسَبِ آدَمی نباشد. و هر چه از دایره اِکْتِسَابِ خارج بُوَد، بدان دَعْوَتِ کردن باطل بُوَد، و تقلید بدان مَحَال. و لَامَحَالَه صَاحی را سَکَر صفت نباشد. و آدَمی را در جَلَبِ سَکَر به خود سَلْطَان نه. و سَکَران خود مَغْلُوبِ بُوَد وی را به خَلْقِ التَّفَاتِ نَبُوَد تا به صِفَتی از اوصاف، تَکَلَّفِ پدیدار آید. و مَشایخِ این طَریقتِ برآند که اقتدا جَزْ به مَسْتَقِیْمی که از دَوَرِ اَحْوَالِ رَسْتَه باشد، دُرُست نیاید.

۱۵ و باز گروهی روا دارند که کسی به تَکَلَّفِ راهِ سَکَر و غَلْبَه سپرد. از آن چه که پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - گفت: « اَبْکُؤْا فَاِنْ لَمْ تَبْکُؤْا فَتَبَاکُؤْا » :

- ۱- ما : که من قبا بیرون کنم. ما، مو: آن بورزم. ۲- ما، مو: و از شرم خلق. مو: این مَرَقَعَه.
- ۳- مو: بیرون کشی. ما، مو: فتنه نگردند. ۴ و ۵- ما، مو: اصلی سخت قوی است واللّٰهُ اعلم.
- ۷- مو: و اما... ما، مو: به ابی یزید طیفور بن سروشان (مو: بن سروشان) البسطامی.
- ۸- ما، مو: رحمة الله علیه. ما، مو: متصوفه بود.
- ۹- ما، مو: طریقت وی غلبه بود و... ما، مو: و غلبه شوق حق عز و جل و سکر و دوستی از جنس دوستی. ۱۰- ما: اکتساب بیرون بود.
- ۱۱- ما، مو: بر آن محال. مو: آدمی را بدان جذب سکر.
- ۱۲- ما، مو: و سکر خود مغلوب باشد. ۱۴- ما: راست نیاید.
- ۱۵- ما، مو: سکر و غلبه سکر سپرد (ژ: از آنجا که).

« یا بگریید و یا خود را به گریندگان مانده کنید . » و این را دو وجه باشد ، یکی مانده کردن خود را به گروهی مر ریا را . و این شَرک صریح باشد . و دیگر خود را مانده کردن ، تا حق - تعالی - مگر وی را بدان درجت رساند که خود را مانند آن قوم کرده است تا موافق باشد مر آن را ، که پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - گفته است :
 ۵ « مَنْ تَشَبَّهَ [مو ۲۸۲] بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ . » پس هر چه در نوع مجاهدات آید ، اندر راه بیارد و بر درگاه امید می باشد ، تا خداوند - تعالی - در تحقیق و معانی آن بر وی گشاده گرداند ، که یکی از مشایخ گفت : « الْمَشَاهِدَاتُ مَوَارِثُ الْمَجَاهِدَاتِ . »
 گوییم مجاهدات اندر همه معانی نیکو باشد . اما سکر و غلبه اندر تحت کسب نیاید تا به مجاهدات مر آن را جلب توان کرد . و عین مجاهدت مر حصول سکر را علت نگردد . و
 ۱ . مجاهدات اندر حال صخو توان کرد . و صاحب صخو را قبله به قبول سکر نباشد . و این محال باشد . پس اکنون من حقیقت سکر و صخو را به اختلاف مشایخ [ز ۲۳۰] بیان کنم ، تا اشکال برخیزد . انشاء الله تعالی .

اَلْکَلَامُ فِی السَّکَرِ وَ الصَّخْوِ :

بدان - اَعَزَّكَ اللّٰهُ - که سکر و غلبه عبارتی است که ارباب معانی کرده اند از غلبه
 ۱۵ محبت حق - تعالی - ، و صخو عبارتی از حصول مراد . و اهل معانی را اندر این معنی سخن بسیار است . گروهی این را بر آن فضل می نهند . و گروهی بر خلاف آنان که

۱- مو : بگریید یا خود را به گریه کنندگان ۲- مو : مانند کردن خود را .

۳- مو : ما : خود را مانند کردن حق تعالی .

۵- ما ، مو : هر چه از انواع مجاهدات . ۶- ما ، مو : تا خدای تعالی ما ، مو : و معانی بر وی او گشاده .

۷- ما ، مو : گویم مجاهدات . ۸- مو : تا به مجاهدت مر آنرا جلب تواند کرد .

۹- ما ، مو : و عین مجاهدات مرحصول .

۱۰- مو : باشد و اکنون من .

۱۱- مو : مشایخ بیان کنیم تا اشکالش برخیزد .

۱۴- ما ، مو : اسعدک الله تعالی که سکر و غلبه عبارتست که .

۱۶- ما ، مو : معانی سخن بسیار است گروهی آنرا برین مزیت دهند و گروهی ...

سُکَر را بر صَحْوِ فضل نهند ، آن ابو یزید است - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - و متابعان او گویند که : « صَحْوِ بر تمکین و اعتدال صِفَتِ آدمیت صورت گیرد . و آن حِجَابِ اَعْظَمِ بُودِ از حَقِّ - تعالی - . و سُکَرِ بر زوالِ آفت ، و نَقْصِ صِفَاتِ بَشَرِیَّتِ ، و ذهابِ تدبیر و اختیار وی ، و فَنای تصرفش اندر خود به بقای قُوَّتِی که اندر او موجود است ، به خلاف ۵ جنسِ وی . { مو ۲۸۲ } و این اَبْلَغِ و اَتَمِّ و اَکْمَلِ آن بُود . چنان که داود - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - اندر حالِ صَحْوِ بود ، فعلی از وی به وجود آمد . خداوند - تعالی - آن فِعْلِ را به وی اضافه کرد و گفت : « وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ » . و مُصْطَفٰی - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - اندر حالِ سُکَرِ بود ، فعلی از وی به وجود آمد . خداوند - تعالی - آن فِعْلِ را به خود اضافه کرد . قوله - تعالی - : « وَ مَارَمِیْتَ اِذْ رَمِیْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی فِشْتَانِ مَا بَیْنَ ۱ . عَبْدٍ وَ عَبْدٍ . » آن که به خود قایم بُود و به صِفَاتِ خود ثابت ، گفتند : « تو کردی بر وجه کرامت . » و آن که به حَقِّ قایم بُود ، از صِفَاتِ خود فانی ، گفتند : « ما کردیم ، آن چه کردیم . »

پس اضافه فِعْلِ بنده به حَقِّ ، نیکوتر از اضافه فِعْلِ حَقِّ به بنده ، که چون فِعْلِ حَقِّ به بنده مضاف بُود ، بنده به خود قایم بُود . و چون فِعْلِ بنده به حَقِّ { ما ۲۵۲ } مضاف بُود ، ۱۵ به حَقِّ قایم بُود ، که چون بنده به خود قایم بُود ، چنان بُود که داود را - عَلَیْهِ السَّلَام - يَكِ نَظَرَ به جایی افتاد که می نبایست ، { ز ۲۳۱ } یعنی بر زنی اوریا ، تا دید آن چه دید . و چون به حَقِّ قایم بُود ، چنان بُود که مُصْطَفٰی - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - يَكِ نَظَرَ افتاد هم از آن جنس ، زنی زید برزید حرام شد . از آن چه آن در محلِّ صَحْوِ بُود . و این در محلِّ سُکَرِ .

۱- ما ، مو : صَحْوِ را بر سُکَرِ فضل نهند آن ابو یزید است و متابعان وی که گویند . ۳- ما ، مو : حَقِّ و سُکَرِ بر زوالِ آفت .

۴- ما : اندر حَقِّ به بقای معانی و قوامی اندر وی مو : اندر حَقِّ به بقای معانی و قوالتی که اندر وی .

۵- ما : و آن اَبْلَغِ و اَتَمِّ و اَکْمَلِ حال . ۶ و ۷- ما : آن فعل ویرا بدو اضافه کرد ، مو : آن فعل ویرا بدو اضافه کرد .

۷- ما : و پیغامبر ما صَلَّی مو : و پیغامبر ما صَلَّی ...

۸- ما ، مو : از وی در وجود آمد که خداوند عز و جل آن فعلِ او را بخود .

۹- ما : قوله (مو : و گفت) و مَارَمِیْتَ ما ، مو : و آن که به .

۱۴- ما : که چون داود را . ۱۵- ما : یعنی بزنی اوریا دید آنچه .

۱۶- ما : پیغامبر ما صَلَّی مو : پیغامبر ما را صَلَّی .

۱۷- ما ، مو : از این جنس بر زنی زید برزید ، ما ، مو : آن نظر در محلِّ صَحْوِ بُود و این نظر در محلِّ سُکَرِ .

و باز آنان که صَحْو را فَضْل نهند بر سَکَر ، و آن جَنِّید است - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، و متابعان وی . گویند : « سَکَر مَحَلِّ آفت است . { مو ۲۸۴ } از آن چه آن تشویش احوال است ، و ذهابِ صِحَّت و گم کردن سر رشته خویش . و چون قاعده همه معانی طَالِب باشد یا از رُویِ فَنای وی ، یا از رُویِ بَقای وی ، یا از رُویِ مَحْوَش ، یا از رُویِ اثباتش . و ۵ چون صحیح الحال نباشد ، فایده تحقیق حاصل نشود . از آن چه دِلِ اَهْلِ حَقّ مجرد می باید از کُلِّ مَثَبَات . و به نابینایی هرگز از بَندِ اشیا راحت نباشد و از آفت آن رستگاری نه . و ماندن خَلْقِ اندر چیزها بدونِ حَقّ ، بدانست که چیزها را چنان که هست می بینند . و اگر بینندی ، برهندی .

و دیدار دُرست بر دو گونه باشد : یکی آن که ناظر اندر شیء به چشم بَقای آن نگردد . و ۱ . دیگر آن که به چشم فَنای آن . اگر به چشم بقا نگردد ، مَر کُلِّ را اندر بَقای خود ناقص یابد ، که به خود باقی نیند اندر حال بقاشان . و اگر به چشم فنا نگردد ، کُلِّ موجودات اندر جَنِبِ بَقای حَقّ فانی یابد . و این هر دو صفت از موجودات مر او را اعراض فرماید . و آن ، آن بود که پیغمبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اندر حال دعای خود ، که : « اَللّهُمَّ اَرِنَا الْاَشْيَاءَ كَمَا هِيَ » . از آن چه هر که دید آسود ، و این معنی قول خدای است - عَزَّ وَ جَلَّ - : ۱۵ « فَأَعْتَبِرُوا يَا اُولِيَ الْاَبْصَارِ » و تا ندید آزاد نگردد . پس این جمله جز اندر حال صَحْو دُرست نیاید ، { ما ۲۵۳ } و مر اهل سَکَر را از این معنی هیچ آگاهی نه . چنان

۱- مو : فضل نهد بر سَکَر ما : رحمة الله عليه و .

۲- ما ، مو : گویند که سَکَر .

۴- ما ، مو : از رُویِ وی و از رُویِ بَقای مو : از رُویِ اثباتش چون .

۵- ما ، مو : نباشد تحقیق حاصل نشود .

۸- ما : به بینندی (مو : می بینندی) برهندی .

۱- ما ، مو : به چشم فَنای آن نگردد .

۱۱- ما ، مو : که اشیا به خود باقی نه بیند ما : به چشم فنا بیند .

۱۲- مو : و از موجودات این هر دو صفت مراورا ما ، مو : و از آن ، آن بود .

۱۳- ما ، مو : پیغامبر صَلَّى ... گفت : اندر حال دعا که .

۱۴ و ۱۵- ما : قول خدای عَزَّ وَ جَلَّ که گفت فاعتبروا .

۱۵- ما ، مو : و تا نه بینند اعتبار نگیرند پس .

که موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - اندر حال سُکَر بود ، { ژ ۲۳۲ } طاقت اظهار یکی تجلی { مو ۲۸۵ } نداشت، از هوش بشد. و رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اندر حال صَحْو بود . از مَکَه تا به « قَابِ قَوْسَيْنِ » در عَيْنِ تجلی بود . و هر زمان هشیارتر و بیدارتر بود . و اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ . شعر :

۵ شَرِبْتُ الرِّاحَ كَأَسَا بَعْدَ كَاسٍ فَمَا بَعْدَ الشَّرَابِ وَ مَا رَوَيْتُ

و شیخ مَن گفتی - و وی جَنیدی مَذْهَب بود - که « سُکَر بازی گاه کودکان است و صَحْو فناگاه مردان » . و من - که عَلِي بن عَثْمَانِ الْجَلَابِي ام - می گویم : « بِرِ موافقتِ شَيْخِم - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که - کمال حالِ صَاحِبِ سُکَر، صَحْو، باشد . و کم ترین درجه اندر صَحْو ، رویت باز ماندگی بِشَرِیت بود . « پَس صَحْوِ که آفت نماید ۱۰ بهتر از سُکَرِی که عَيْنِ آن آفت بود .

و از أَبُو عَثْمَانِ مَغْرِبِي - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - حکایت آرند که اندر ابتدای حَالش بیست سال عزلت کرد، چنان که حِسِ آدمی نشنید ، تا از مَشَقَّت، بِنِیتِ وی بگذاخت . و چشم هایش به مقدار گذرگاه جَوَالدُوزی ماند ، و از صُورَتِ آدمیان بگشت . از بعدِ بیست سال ، فرمانِ صَحْبِتِ آمد و گفت : « بَا خَلْقِ صَحْبِتِ کن ! » با خود گفت : « ابتدا صَحْبِتِ ۱۵ بَا أَهْلِ خُدای و مجاورانِ خانِه وی کنم ، تا مَبَارَك تر بود » قَصْدِ مَکَه کرد . و مَشایخ را به دِل از آمدنِ وی آگاهی بود . به اسْتِقْبَالِ وی بیرون شدند . وی را یافتند به صُورَتِ مَبْدَل شده، و به حالی که به جَز رَقَمِ خَلَقَت بر وی چیزی نا مانده بود ! گفتند : « یا باعْثْمَان ! بیست سال بر این صِفَتِ زیستی، { مو-۲۸۴ } که آدم و ذَرِیَاتش اندر روزگار تو عاجز

۲- ما ، مو : و از هوش بشد و خَرِ موسی صَعْقاً مظهر است و رسول ما ..

۴- ما : « شعر » ندارد . مو : در حاشیه آمده است . ۵- ما : فَمَا نَفَذَ ، مو : فَمَا فَقَدَ ..

۷- ما ، مو : و من گویم که . ۸و۷- ما ، مو : ... ام رضی الله عنه بر موافقِ شیخم که کمال صاحب .

۹- ما : از رویت باز ماندگی . ۱۱- مو : المَغْرِبِي ما ، مو : حکایت می آرند که اندر ابتدای حال .

۱۲- ما ، مو : عزلت کرد اندر بیابانها ، ما ، مو : تن وی بگذاخت .

۱۳- ما ، مو : چشمهایش به مقدار سَوفارِ جَوَالدُوزی ، ما ، مو : آدمی بگشت .

۱۴- ما ، مو : ... سالت فرمانِ صَحْبِتِ آمد و گفتند . ۱۵- ما ، مو : و قصد مَکَه کرد مَشایخ را .

۱۶- ما : آگاهی دادند باستقبال او بیرون . ۱۷- ما ، مو : بجز رمقِ خلقت بر وی چیزی نمانده بود .

۱۸- ما ، مو : بدین صفت زیستی که آدم و ذَرِیتش .

شدند . ما را بگوی تا چرا رفتی ؟ و چه دیدی ؟ { ما ۲۵۴ } و چه یافتی ؟ و چرا باز آمدمی ؟ » گفت : « به سَکَرِی رفتم ، و آفتِ سَکَرِ دیدم ، و نومیدی یافتم ، و به عَجَزِ باز آمدم . » جمله { ۲۳۳ } مشایخ گفتند : « یا با عثمان ! حرام است از پسِ تو بر مَعْبِران عبارتِ صَحْو و سَکَرِ کردن ، که تو انصافِ جمله بدادی ، و آفتِ سَکَرِ باز نمودی . »

۵ پس سَکَرِ جمله پنداشتِ فنا است در عینِ بقای صِفَت ، و این حجاب باشد . و صَحْوِ جمله دیدارِ بقا در فنای صِفَت ، و این عینِ کشف باشد . و در جمله اگر کسی را صورتِ بندد که سَکَرِ به فنا نزدیک تر بود ، از صَحْو ، محال باشد . از آن چه سَکَرِ صفتی است زیادت بر صَحْو ، و تا اوصافِ بنده روی به زیادتِ دارد ، بی خبر بود . و چون روی به نقصان نهد ، آنگاه طلاب را بدو امیدی باشد . و این غایت حال ایشان است اندر صَحْو و ۱. سَکَرِ .

و از ابو یزید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - حکایتی آرند مَقْلُوب . و آن آن است که : یحیی بن معاذ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بدو نامه یی نوشت که : « چه گویی اندر کسی که به یک قطره از بحرِ مَحَبَّتِ مَسْت گردد ؟ » با یزید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - جواب نوشت که : « چه گویی در کسی که جُمْلَه دریاهاى عالمِ شرابِ مَحَبَّتِ گردد و وی همه را در آشامد و ۱۵ هنوز از تشنگی می خروشد ! »

و مردمان را صورتِ بندد که یحیی از سَکَرِ عبارت کرده است و با یزید از صَحْوِ . بر خلاف این است { مو ۲۸۷ } که صاحبِ صَحْوِ آن باشد که طاقتِ قطره یی ندارد و صاحبِ سَکَرِ آن که به مَسْتی همه بخورد و هنوز دیگرش باید . از آن چه شَرَبِ آلتِ سَکَرِ باشد . جنس به جنسِ اولی تر . و صَحْوِ به ضِدِّ آن باشد ، با مَشْرَبِ نیارامد .

۲- ما ، مو : به سَکَرِ رفتم . ۳و۲- مو : بعجز آمدم . ۳- مو : یا ابا عثمان حرام است .

۴- ما ، مو : که عبارتِ صَحْو و سَکَرِ کنند . ۷- مو : نزدیک تر است محال باشد از صَحْوِ .

۸و۹- ما : و چون روی به آن صورت نهد .

۱۱- ما : از ابو یزید رحمه الله علیه حکایتی آرند که مغلوب بود (مو: که مقلوب بود) .

۱۲- ما ، مو : معاذ رحمه الله علیه بدو نامه نوشت ما : که یک قطره .

۱۳- ما ، مو : مَحَبَّتِ بخورد و مست . ما ، مو : با یزید جواب باز نوشت .

۱۴- ما ، مو : اندر کسی که همه دریاهاى ... ما ، مو : جمله را بخورد و هنوز . ۱۷- مو : قطره یی هم ندارد .

۱۸- ما ، مو : به مَسْتی همه را بخورد و نیز دیگر بایدش از آنچه شرابِ آلت .

۱۹- مو : صَحْوِ به ضِدِّ آن بود .

أَمَّا سَكْرٌ بِرِ دُو گونه باشد : یکی به شَرَابِ مَوَدَّتْ ، و دیگر به کَاسِ مَحَبَّتْ . و سَكْرٌ مَوَدَّتِی مَعْلُول باشد که تولَّد از رُؤِیَّتِ نِعْمَتِ بُود . و سَكْرٌ مَحَبَّتِی بی عِلَّتِ بُود { ما ۲۵۵ } که تولَّد آن از رُؤِیَّتِ مَنَعِمِ بُود . پس هر که نِعْمَتِ ببیند ، بر خود ببیند ، خود را دیده باشد ، و هر که مَنَعِمِ ببیند ، به وی ببیند ، خود را ندیده باشد ، اگرچه اندر سَكْرِ باشد ، سَكْرَش ، ۵ { ز ۲۳۴ } صَحْوِ باشد .

و صَحْوٌ نِیز بِرِ دُو گونه است : یکی صَحْوٌ بِرِ غَفْلَتِ ، و دیگر صَحْوٌ بِرِ مَحَبَّتِ . و صَحْوِی که غَفْلَتِی بُود ، آن حِجَابِ اعْظَمِ بُود . و صَحْوِی که مَحَبَّتِی بُود ، آن کَشَفِ آبِیْنِ بُود . پس آن که مَقْرُونِ غَفْلَتِ بُود ، اگرچه صَحْوِ باشد ، سَكْرٌ بُود . و آن که مَوْصُولِ مَحَبَّتِ بُود ، اگرچه سَكْرٌ بُود ، صَحْوِ باشد . چون أَصْلِ ، مَسْتَحْكَمِ بُود ، صَحْوٌ چون سَكْرٌ ۱۰ بُود ، و سَكْرٌ چون صَحْوٌ . و چون بی أَصْلِ بُودِ هَمْچَنانِ . و فی الجمله صَحْوٌ و سَكْرٌ اندر قَدَمگاهِ مَرْدانِ به عِلَّتِ اخْتِلَافِ مَعْلُولِ باشد . و چون سُلْطَانِ حَقِیْقَتِ ، جَمَالِ خود بنماید ، صَحْوٌ و سَكْرٌ هر دُو طَفِیْلِی نُماید . از آن چه أَطْرَافِ این هر دُو معانی به یکدیگر مَوْصُولِ است . و نِهایتِ یکی بِدایتِ دیگرِ یک باشد . و نِهایتِ و بِدایتِ جَزْ اندر تَفَارِیقِ { مو ۲۸۸ } صورتِ نَگیرد . و آن چه نِسْبَتِ آن به تَفَرُّقِ باشد ، اندر حُكْمِ مَتَسَاوِیِ باشد ، ۱۵ و جَمْعِ نَفِیِ تَفَارِیقِ بُود . و اندر این مَعْنِیِ گوید ، شعر :

إِذَا طَلَعَ الصَّبَاحُ بِنَجْمِ رَاحٍ تَسَاوِیِ فِیهِ سَكْرَانِ وَ صَاحِ
و اندر سَرَحْسِ دُو پیر بودند : یکی لَقْمَانِ ، و دیگر أَبُو الْفَضْلِ حَسَنِ - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا - . رُوزِیِ لَقْمَانِ به نَزْدِیکِ أَبُو الْفَضْلِ اندر آمد . وی را یَافَتِ جَزْوِیِ اندر دَسْتِ .

۱- مو : به شَرِبِ مَوَدَّتِ . ۴- ما ، مو : چون به وی ببیند مو : اندر سَكْرِ بُود .

۶- ما ، مو : و صَحْوٌ نِیز باشد بِرِ دُو گونه باشد . ما : و دیگر بِرِ مَحَبَّتِ .

۷و ۸- ما ، مو : کَشَفِ آبِیْنِ باشد مو : مَقْرُونِ به غَفْلَتِ ما ، مو : مَوْصُولِ به مَحَبَّتِ .

۹- ما ، مو : صَحْوٌ بُودِ چون مو : چون سَكْرِ باشد و .

۱۰- ما ، مو : و چون بی أَصْلِ باشد هر دُو بی فایده باشد .

۱۲- ما ، مو : این هر دُو معنی به یکدیگر . ۱۳- ما ، مو : بِدایتِ دیگرِی باشد .

۱۵- ما : گوید که شعر . ۱۶- ما ، مو : لِنَجْمِ رَاحِ .

۱۷و ۱۸- ما : رَحْمَتُما اللّٰهُ عَلَیْهِما رُوزِیِ .

۱۸- مو : جَزْوِیِ اندر دَسْتِ گرفته .

گفت : « یا ابا الفضل ! اندر جزو چه جویی ؟ » گفت : « همان که تو اندر ترکِ ویی ! »
گفت : « پس خلاف چرا است ؟ » گفت : « خلاف ، تو می بینی که از من می پرسی که
چه می جویی ؟ از مستی هشیار شو ، و از هشیاری بیزار گرد ، تا خلاف بر خیزد .
بدانی که من و تو چه می طلبیم ؟ » .

۵ پس طیفوریان را با جنیدیان این مقدار خلاف رود که یاد کریم . { ما ۲۵۶ } و
اندر معاملات ، مطلق مذهب وی ، ترک صحبت و اختیار عزلت بود ، و مریدان را جمله
این فرماید . و این طریقی محمود و سیرتی ستوده است اگر { ژ ۲۳۵ } میسر شود .
و هو اعلم .

{ ۴ - جنیدیان (الجنیدیّه) }

۱ . اما الجنیدیّة تولی جنیدیان به ابو القاسم الجنید بن محمد کنند - رضی الله
عنه - . و اندر وقت وی ، مراورا طاؤس العلماء گفتندی ، و سید این طایفه ، و امام
الایمة ایشان بود . طریق وی مبنی بر صحو است ، بر عکس طیفوریان . و اختلاف وی
گفته آمد . و معروف ترین مذاهب و مشهور ترین مذهب وی است . و مشایخ من -
رحمهم الله - جمله جنیدی بوده اند . { مو ۲۸۹ } و جز این ، اندر کلمات اختلاف بسیار
۱۵ است ، وی را اندر معاملات این طریقت . اما من مخافت تطویل را بر این اختصار
کردم . و اگر کسی را باید که بیشتر از این بداند ، از جایی دیگر باید خواند ، تا بهتر
معلوم شود که مذهب من اندر این کتاب اختصار است و ترک تطویل . بالله العون .

-
- ۱ - ما ، مو : چه می جویی ؟ گفت همان تو اندر ترک اوئی . ۲ - ما ، مو : پس این خلاف مو : از من
پرسی . ۳ - ما : از هشیاری بیزاری پیدا کرد (مو : بیدار کرد) . ۵ - ما : و اندر معاملات مطلق .
۶ - ما ، مو : جمله چنین فرماید و این طریق محمود . ۷ - ژ : اگر میسر شود ، ما ، مو : « و هو اعلم »
ندارد . ۹ - ما ، مو : و اما الجنیدیّة ... به ابا القاسم ... رحمة الله علیه . ۱۰ - ژ : مر ورا طاؤس العلماء .
۱۱ و ۱۲ - ما ، مو : الشان وی بود . ۱۲ - مو : معروفترین مذهب و .
۱۳ و ۱۴ - مو : و مشایخ جمله جنیدی مذهب بوده اند . ۱۳ و ۱۴ - ما ، مو : اندر کلمات شان اختلاف
بسیار است و را اندر این طریقت اما معاملات مخافت . ۱۴ - ما ، مو : اختصار کردم و بالله و التوفیق .
۱۵ - ما ، مو : تا بهتر از این معلوم شود . ۱۶ - ما : اختصاریست و ، ما ، مو : « بالله العون » ندارد .

و اندر حکایات یافتیم که چون حَسَن بن منصور اندر غَلْبَه خود از عَمَرُو بن عثمان تبراً کرد . و به نزدیک جَنید آمد - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - . جَنید وی را گفت : « به چه آمدی ؟ » گفت : « تا با شیخ صحبت کنم . » گفت : « ما را با مجانین صحبت نیست ! که صحبت را صحبت باید ، که چون یافت کنی چنان باشد که با سَهْل تستری و با عَمَرُو کردی . » گفت : « اَيُّهَا الشَّيْخ ! الصَّخْوُ و السُّكْرُ صِفَتَانِ لِلْعَبْدِ ، و مادام الْعَبْدُ مُحْجُوباً عَنْ رَبِّهِ ، حَتَّى فَنَى أَوْصَافَهُ . » : « صَخْوٌ و سُكْرٌ دو صفت اند مر بنده را . و پیوسته بنده از خداوند خویش محجوب است تا اوصاف وی فانی شود . » جَنید گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « یا ابن منصور ! أَخْطَأْتُ فِي الصَّخْوِ و السُّكْرِ ، { ما ۲۵۷ } لَأَنَّ الصَّخْوَ بِلَا خِلَافٍ ، عِبَارَةٌ عَنْ صِحَّةِ حَالِ الْعَبْدِ مَعَ الْحَقِّ ، و ذَلِكَ لَا يَدْخُلُ تَحْتَ صِفَةِ الْعَبْدِ و اِكْتِسَابِ الْخَلْقِ . و أَنَا أَرَى يَا ابْنَ مَنْصُورٍ فِي كَلَامِكَ فَضُولاً كَثِيراً ، و عِبَارَاتٍ لَطَائِلَ تَحْتَهَا . » : « خَطَا کردی اندر صَخْوٌ و سُكْرٌ ، از آن چه خلاف نیست که صَخْوٌ عبارت از صِحَّتِ حال است با حق . و این { ۲۳۴ } اندر تَحْتَ صِفَتِ و اِكْتِسَابِ بنده اندر ناید . و من یا پسر منصور اندر کلام تو فضول می بینم و عبارات بی معنی . » { مو : ۲۹۰ } و هُوَ اعْلَمُ .

۱۵ { ۵ - نُورِيَان (النُّورِيَّة) } :

أَمَّا النُّورِيَّة : تَوَلَّى نُورِيَانُ بِهِ أَبِي الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْرِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . و وی یکی از صُدُورِ عِلْمَايِ مَتَصَوِّفِ بود ، و مشهورتر از نور میان ایشان به مَنَاقِبِ لَامِعِ و حُجَجِ قَاطِعِ . و وی را اندر تَصَوُّفِ مَذْهَبِی پسنديده و قَاعِدَةُ گزيده است .

۲۹۱- مو : تبری کرد و بنزدیک جَنید آمد جَنید او را گفت . ۴- ما ، مو : صَحَّتْ بَیَابِدِ که چون یافت صحبت کنی چنان باشد

که با سَهْل بن عبدالله تستری . ۵- ما : و دوام العبد ، مو : و دام العبد .

۶- مو : و پیوسته مر بنده را . ۷ و ۸- ما ، مو : جَنید گفت یا ابن منصور :

۹ و ۱۰- ما ، مو : از « لَأَنَّ الصَّخْوَ » تا « تَحْتَهَا » ندارد . ۱۱- ما ، مو : در صَخْوٌ و سُكْرٌ خلاف نیست از آنچه که .

۱۲- ما : با حق و سُكْرٌ عبارت است از فرط شوق و غایت محبت و این اندر هر دو معنی در تحت ، ما ، مو : اندر نیاید .

۱۳- ما ، مو : تو فضولی می بینم و عبارت بی معنی والله اعلم بالصواب . ۱۵- مو : و أَمَّا النُّورِيَّة .

۱۵ و ۱۶- ما ، مو : النُّورِيَّة رَحْمَةُ اللَّهِ كُنْدِ وی یکی : متصوفه بود . ۱۶- ما ، مو : از نور و مذکور اندر میان .

۱۷- ما ، مو : مذهب پسنديده و قَاعِدَةُ گزيده قَاعِدَةُ مَذْهَبِش .

قانون مَذْهَبِش تَفْضِيلِ تَصَوَّفِ باشد بر فقر ، و معاملاتش موافق جَنید باشد . و از نوادرِ طریقت وی یکی آن است که اندر صُحْبَتِ ، ایثار حق صاحب فرماید بر حق خود . و صحبت بی ایثار حرام دارد و گوید : « صحبت مر درویشان را فریضه است ، و عزلت ناستوده . و ایثار صاحب بر صاحب هم فریضه .

۵ و از وی می آید که گفت : « إِيَّاكُمْ وَ الْعِزَّةَ ، فَإِنَّ الْعِزَّةَ مَقَارَنَةُ الشَّيْطَانِ . وَ عَلَيْكُمْ بِالصُّحْبَةِ . فَإِنَّ فِي الصُّحْبَةِ رِضَاءَ الرَّحْمَنِ . » : « بهره‌زید از عزلت که آن مقارنت شیطان است . و بر شما بادا به صحبت ، که اندر صُحْبَتِ ، خشنودی خدای است - عَزَّ وَ جَلَّ - . » و اکنون من حقیقت ایثار را بیان کنم . چون به باب صحبت و عزلت رسم ، آنجا رموز آن را شرح دهم تا فواید عام تر شود .

۱. الکلام فی حقیقه الايثار :

قالَ اللهُ - تعالى - : « وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ . » : « ایثار کنند اگرچه بدان حاجتمند باشند . » و نزول این آیت اندر فقرای صحابه بوده است { ما ۲۵۸ } بر خصوص . و حقیقت ایثار آن بود که اندر صُحْبَتِ ، حق صاحب خود نگاه دارد ، و نصیب خود { مو ۲۹۱ } اندر نصیب وی فروگذارد . و رتج بر خود نهد ، از ۱۵ برای راحت صاحب خود . « لِأَنَّ إِيثَارَ الْقِيَامِ بِمُعَاوَنَةِ الْأَغْيَارِ مَعَ اسْتِعْمَالِ مَا أَمَرَ الْجَبَّارُ لِرَسُولِهِ الْمُخْتَارِ { ز ۲۳۷ } حَيْثُ قَالَ اللهُ تَعَالَى : خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ . » و این مَشرَحِ تراندر باب آداب الصُّحْبَةِ بیاید . اما مراد اینجا ایثار است ، و این بر دو گونه باشد :

- ۱- مو : و معاملاتش موافق ، ما : و از نوادر طریق وی . ۳- ما : و گوید که صحبت .
- ۴- ما : بر همه فریضه است . ۷- مو : و بر شما باد به مو : خشنودی خداوند است .
- ۹- ما : عام تر بود انشاء الله عَزَّ وَ جَلَّ : مو : شود انشاء الله تعالى . ۱۰- ما ، مو : الکلام فی الايثار .
- ۱۱- ما ، مو : قوله تعالى و . ۱۲- ما ، مو : اندر شان فقرای .
- ۱۳- مو : بر خصوص رضوان الله عليهم مو : خود نگهدارد . ۱۴- مو : وی فرونهد .
- ۱۵- ما ، مو : ما امره الجبار لرسوله المختار صلى الله عليه وسلم .
- ۱۷- مو : مَشرَحِ تراندر .

یکی در صَحَبَت، چنین که ذکرش گذشت . و دیگر اندر مَحَبَّت و اندر ایثار حق صاحب ، نوعی از رنج و کلفت است . اما اندر ایثار حق دوستی ، همه رُوح و راحت است .

و اندر حکایات مشهور است که چون غلام الخلیل با این طایفه ، عداوت خود ظاهر کرد ، و با هر یک دیگرگونه خصومتی پیش گرفت . نوری و رقام و بوحمزہ را بگرفتند ۵ و به دارالخلافہ بردند . و غلام الخلیل گفت : « این قومی اند که از زناده اند ! اگر امیر المؤمنین به کشتن ایشان فرمان دهد ، اصل زناده متلاشی شود که سر همه این گروهند . و اگر این خیر بردست وی بر آید ، من او را ضامنم به مزدی بزرگ . » خلیفه در وقت بفرمود که گردن های ایشان بزنند . سیاف بیامد . و آن هر سه را دست بر بست . چون قصد قتل رقام کرد . نوری برخاست و به جایگاه رقام بر دستگاه سیاف بنشست به ۱۰ طربی { مو ۲۹۲ } و طوعی تمام . مردمان عجب داشتند . سیاف گفت : « ای جوان مرد ! این شمشیر چنان چیزی مرغوب نیست که بدین رغبت ، پیش این آیند که تو آمدی . و هنوز نوبت به تو نرسیده است . » گفت : « آری ! طریقت من { ما ۲۵۹ } مبنی بر ایثار است ، و عزیز ترین چیزها زندگانی است . می خواهم تا این نفسی چند اندر کار این برادران کنم ، که یک نفس دنیا بر من دوستر از هزار سال آخرت است . از آن چه این ۱۵ سرای خدمت است ، و آن سرای قربت است . و قربت به خدمت یابند . »

این سخن صاحب برید بر گرفت و به خلیفه رفت و گفت . خلیفه از رقت طبع و دقت سخن وی ، اندر { ۲۳۸ } چنان حال ، متعجب شد . و کس فرستاد که : « اندر امر ایشان توقف کنید . » و قاضی القضاة عباس بن علی بود . حواله حال ایشان بدو کرد .

۱- ما ، مو : یکی اندر صحبت . ۲- ما ، مو : ایثار حق دوست . ۳- ما : حکایات یافتیم که .

۴- ما : و با هر یکی دیگر گونه خصومتی پدیدار آورد نوری و رقام و ابوحمزہ را ... ۵- ما ، مو : این قومی اند از زناده .

۶- ما : فرمانی دهد ، مو : فرمان دهد به کشتن ایشان . ۷ و ۶- ما ، مو : و هر کسی را که این خیز بردست او بر آید .

۸- ما ، مو : سیاف آمد ما ، مو : دست بر بستند سیاف قصد .

۹- ما ، مو : و به جای رقام بنشست بر دستگاه سیاف . ۱۰- ما ، مو : تمام ازین عجب داشتند مردمان (مو : مرد) .

۱۱- ما ، مو : چیز نیست که بدین رغبت فرا پیش آن آیند . ۱۲ و ۱۱- ما ، مو : و هنوز نوبت آن به تو نارسیده گفت طریقت

من . ۱۳- مو : چیزهای دنیا زندگانی است { از « چیزها » تا « برمن » در حاشیه آمده است . و کلمه « دنیا » اضافه دارد .

۱۴- مو : از آنچه این برای خدمت است . ۱۵- مو : قریب است و قربت . ۱۶- ما ، مو : این سخن برید بر گرفت ، مو : این

خبر به خلیفه برگرفته و گفت حال خلیفه . ۱۷- مو : اندر چنان متعجب شد .

۱۸- ما ، مو : تفحص کنید و قاضی القضاة ابو العباس بن علی بود حواله ایشان بدو کرد .

وی هر سه را به خانه بُرد . و آن چه پرسید از احکام شریعت و حقیقت . ایشان را اندر آن تمام یافت ، و از غَفَلَتِ خود اندر حَقِّ ایشان تشویر خورد . آنگاه نوری گفت : « اَيُّهَا الْقَاضِي ! این همه پرسیدی و هنوز هیچ نپرسیدی ، که خداوند را مردانند که قیام شان بدو است ، و قَعُودشان بدو ، و نَطَق و حَرَكَت و سکون جمله بدو ، زنده اند و پاینده به مَشَاهِدَتِ او . اگر يك لحظه مَشَاهِدَتِ حَقِّ از ایشان گسسته [مو ۲۹۳] شود ، خَرُوش از ایشان برآید . »

قاضی متعجب شد اندر دَقَّتِ کلام و صَبَحَتِ حال ایشان . چیزی نبشت به خلیفه ، که : « اگر اینها از مَلْحَدَانَدند . من گواهی دهم و حُکْم کُنم که بر روی زمین مَوْحِد نیست . » خلیفه مَر ایشان را بخواند و گفت : « حاجت خواهید . » گفتند : « ما را به تو حاجت آن است که ما را فراموش کنی . نه به قبول خود ما را مَقْرَب دانی و نه به هَجَر مَطْرُود ، که ۱ . هَجَر تو ما را چون قبول تو است ، و قَبُول تو چون هَجَر تو . » خلیفه بگریست و به کرامت ایشان را باز گردانید .

و از نافع روایت آرند که گفت : « اِبْنِ عَمَر را ماهی آرزو کرد . { ما ۲۶۰ } و اندر همه شهر طَلَب کردند ، نیافتند . من از پَسِ چندین روز بیافتم . بفرمودم تا بریان کردند و بر گَرْدَه یی پیش وی بَرَدَم . اثر شادی اندر حال بیماری اندر روی وی ، به آوردن ۱۵ { ژ ۲۳۹ } آن ماهی دیدم . در حال سایلی بر در آمد . بفرمود که بدان سایل دهید . » غلام گفت : « ای سَيِّد ! چندین روز این می خواستی . اکنون چرا می دهی ؟ ما به جای این مَر سایل را لطفی دیگر کنیم . » گفت : « ای غلام ! خوردن این بر من حرام است ، که این را از دل بیرون کرده ام ، بدان خَبَر که از رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - شنیده ام . قَوْلُهُ : « أَيُّمَا امْرِئٍ يَشْتَهِي شَهْوَةً فَرَدَّ شَهْوَتَهُ وَ أَثَرَ عَلَى نَفْسِهِ غَفِرْلَهُ . » : « آن

- ۱- ما ، مو : را بر گرفت (مو : بگرفته) و به خانه و آنچه پرسید از ایشان از احکام و حقیقت مَر ایشانرا . ۲- ما ، مو : اندر حال ایشان
- ۳- مو : که پرسیدی هنوز از هیچ چیز نپرسیدی دا ، ما ، مو : فَإِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَأْكُلُونَ بِاللَّهِ وَ يَشْرِبُونَ بِاللَّهِ وَ يَقُولُونَ بِاللَّهِ وَ يَحْسِبُونَ بِاللَّهِ بَدْرَسْتِي که خداوند را بندگانش که قیامشان بدو و قعود بدو ۴- مو : جمله بوی ورزنده و بدو اند پاینده به مشاهدت او . ۵- ما ، مو : از روزگار ایشان ۶- ما ، مو : صَحَّتِ حال وی مو : نوشت ، ما ، مو : به خلیفه نبشت ۷- ۱۵ ، ما ، مو : اگر این طایفه ملاحظه اند فَنِ الْمَوْحِدِ فِي الْعَالَمِ من گواهی می دهم و حکم کُنم که اندر همه (مو : اندر روی) زمین مَوْحِدِ نیست ۹- مو : مَقْرَبِ گردانی و نه به هَجَر خود مَطْرُود ۱۱- ما ، مو : مَر ایشان باز گردانید ۱۲- ما ، مو : روایت کنند که گفت ماهی آرزو کرد این عمر
- ۱۳- مو : مو : و من از پَسِ . ما ، مو : و بفرمودم تا ۱۴- ما ، مو : پیش وی آوردم اثر شادی اندر سیمای وی به آوردن ماهی دیدم .
- ۱۵- ما ، مو : بر در سرای وی آمد و بفرمود که این بدان .
- ۱۶- ما ، مو : چرا می دهی ما جای این مَر سایل را چیزی دیگر بدهیم .
- ۱۷- ما ، مو : حضرت رسول ... شنیده که آیما ۱۸- ما : امره پشتهی ، ما : الاخر علی .

که آرزو کند وی را چیزی از شهوات . آنگاه بیاید . دست از آن باز دارد . و دیگری را { مو ۲۹۴ } بدان از خود اولی تر بیند ، لامَحاله خداوند او را بیمارزد . «
و در حکایات یافتیم که : ده کس از درویشان به بادیه فرو رفتند . از راه منقطع شدند . و تشنگی مر ایشان را دریافت . و با ایشان يك شَرِبَتِ آب بود . بر یکدیگر ایثار می کردند . و کس نخورد تا همه از دنیا به تشنگی بشدند ، به جَزِ يك کَس . وی گفت : « چون من دیدم که همه رفتند . من آب بخوردم ، و به قَوْتِ آن باز به راه آمدم . » یکی وی را گفت : « اگر نَخوردی ، بهتر بودی ! » گفت : « یا هذا ! شریعت چنین دانسته ام که اگر نخوردمی ، قاتلِ نَفْسِ خود بودمی ، و مأخوذ بدان ! » گفت : « پس ایشان قاتلِ نَفْسِ خود بوده باشند ؟ » گفتا : « نه ، از آن که از ایشان یکی می نخورد تا آن دیگر . ۱ . خورد . چون جَمَلَه اندر موافقت فرو شدند ، من بماندم ، و آب لامَحاله بر من واجب شد شرعی که آن آب بیاید خورد . »

و چون امیر المؤمنین علی { ز : ۲۴۰ } - کَرَمَ اللّٰهَ وَجْهَه - { ما ۲۶۱ } بر بستر پیغمبر - صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَسَلَّم - بخفت ، و پیغمبر با ابوبکر صدیق - رَضِیَ اللّٰهَ عَنْهُ - از مکه بیرون آمدند ، و به غار اندر آمدند . و آن شب کَفَّارِ قَصْدِ کُشتنِ پیغمبر - صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَسَلَّم - داشتند . خداوند - تعالی - جبرئیل و میکائیل را گفت : « من میان شما برادری دادم . و یکی را زندگانی درازتر از دیگری گردانیدم . کیست از شما دو که ایثار کند مر برادر خود را بر خود به زندگانی و مرگ مر خود را { مو ۲۹۵ } اختیار کند ؟ » هر دو خود را زندگانی اختیار کردند . خداوند - تعالی - با جبرئیل و میکائیل گفت : « شَرَفِ عَلَی بدیدید و فَضْلش بر خود که میان وی و از آن رسول خود برادری دادم .

۱- ما ، مو : آنگاه که باید و دست از آن . ۲- ما ، مو : اولی تر اندر بیند .

۳- ما ، مو : و اندر حکایات یافتیم که گروهی از درویشان به بادیه فرو شدند و اندر راه منقطع گشتند . ۴- ما ، مو : يك قطع آب بود .

۵- ما ، مو : و کسی نخورد تا از همه . ما : وی گفت که . ۶- ما ، مو : بدیدم که همه مردند (مو : بردند) من آن آب همه بخوردم .

ما ، مو : به راه باز آمدم یکی گفت . ۷- ما : اگر او را نمیخوردی بهتر بودی .

۸- مو : و مأخوذ بدان شدی . ۹- قاتل بوده اند گفت نه . ۹- ما ، مو : یکی نمیخورد تا آن دیگر بخورد . ۱۰- مو : و آن آب

لامَحاله . ۱۱ و ۱۰- ما ، مو : شرعاً که آن بیاید خورد . ۱۳- ما : پیغمبر .. و وی با ابوبکر صدیق ... ۱۴- ما : بیرون آمدند ، ما ، مو :

آمدند آن شب ما : پیغمبر . ۱۵- ما ، مو : کرده بودند خدای تعالی جبرائیل : ما : گفت که من با شما .

۱۶- مو : درازتر دادم از دیگری ما ، مو : از میان شما دو که . ۱۷- ما ، مو : کند برادر خود را ما ، مو : و مرگ خود را .

۱۸- مو : هر دو زندگانی خود را اختیار کردند خداوند عزّ و جلّ با جبرائیل و .

۱۹- ما ، مو : شرف علی به بیند ما ، مو : که من میان وی و از میان رسول خود .

وی قتل و مرگ خود اختیار کرد ، و بر جای وی بخت ، و جان فدای پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - کرد ، و زندگانی بر وی ایثار کرد به هلاک خود . بروید اکنون ، هر دو به زمین شوید ، و وی را از دشمنان نگاه دارید . « آنگاه جبرئیل و میکائیل بیامدند . و یکی بر سرگاه وی و یکی بر پایگاه وی نشست . جبرئیل گفت : « بَخْ بَخْ ! مَنْ مِثْلِكَ ۵ يَا اِبْنِ اَبِي طَالِبٍ ! ؟ لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - يُبَاهِي بِكَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ ؟ » : « کیست چون تو ای پسر ابو طالب ؟ ! که خدا - تعالی - می به تو مباهات کند بر همه ملائکه و تو اندر خواب خوش خفته ! ؟ » آن گه آیت آمد اندرشان وی . قوله - تعالی - : « مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ . » چون به مَحْنَتِ أَخَذَ ، خداوند - تعالی - مؤمنان را آزموده گردانید . زنی گوید از ۱ . صالحات انصار که : « من بیرون آمدم با شربت آب ، تا به کسی از آن خود دهم اندر حربگاه . یکی را دیدم از کرام صحابه ، مجروح افتاده ، و نفس می شمرد . { ژ ۲۴۱ } به من اشارت کرد که : { ما ۲۶۲ } « از آن آب به من ده ! » من آب بدو دادم . مجروحی دیگر آواز داد که : « به من ده ! » وی از آن آب نخورد ، { مو ۲۹۶ } و مرا بدو اشارت کرد . چون بدو بردم . دیگری آواز داد . وی نخورد ، و مرا گفت : « بدو بر ! » همچنین ۱۵ تا هفت کس . چون هفتم خواست که آب از من بستاند ، جان بداد . باز گشتم . گفتم : دیگری را دهم . هر شش رفته بودند ، تا هر هفت در گذشتند . « آنگاه آیت آمد . قوله - تعالی - : « وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ . »

- ۱ و ۲ - مو : مرگ خود را اختیار کرد و بر جای پیغمبر بخت و جان فدای وی کرد و زندگانی .
 ۲ و ۳ - ما ، مو : خود اکنون هر دو بر زمین شوید وی را : ما : و آنگاه جبرائیل و میکائیل آمدند .
 ۴ - ما : بر سرگاه وی نشست و یکی بر پایگاه جبرائیل گفت . ۵ - ما ، مو : إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى .
 ۶ - مو : به تو مباهات میکند . ۷ - ما ، مو : نوشین خفته آنگاه این آیت : ما ، مو : قوله وَ مِنَ النَّاسِ .
 ۹ - ما ، مو : و چون به محنت حرب أَخَذَ خداوند تعالی مر مؤمنان .
 ۱۰ - ما ، مو : با شربت آب : ما ، مو : خود برم اندر .
 ۱۲ - ما ، مو : این آب به من ده . ۱۲ و ۱۳ - ما ، مو : مجروح دیگر آواز داد که آن آب به من ده وی از آب نخورد و مرا گفت بدو بر چون آوردم دیگر آواز داد آب به من ده اوهم نخورد .
 ۱۵ - ما ، مو : هفتم بخواست که آن شربت آب از من بستاند جان بداد . ما : « گفتم » ندارد .
 ۱۶ - ما ، مو : تا دیگران را بدهم هر شش بفرمان حق رسیده تا هر هفت آنگاه این آیت آمد .
 ۱۷ - ما ، مو : « تعالی » ندارد .

اندر بنی اسرائیل ، عابدی بود که چهار صد سال عبادت کرده بود . روزی گفت : « بار خدایا ! اگر این کوه ها نبودی و نیافریدی ، رفتن و سیاحت کردن بر بندگان تو آسان تر بودی ! » . به یکی از پیغمبران وقت فرمان آمد که مر آن عابد را بگوی که : « ترا بر تصرف کردن اندر مَلِكِ ما . چه کار است ؟ اکنون که تصرف کردی ، نامت از دیوان سَعْدَا ۵ پاك کردیم و اندر دیوان اشقیایا نَبِشْتیم . » عابد را طَرَبی اندر دل پدیدار آمد . سَجْدَة شکر کرد مر خداوند را - عَزَّ وَ جَلَّ - . پیغمبر وقت گفت : « ای شیخ ! بر شقاوت ، شُکْر واجب نشود . » وی گفت : « شُکْرِ مَنْ بر شقاوت از آن است که باری نام من اندر دیوان است از دَواوین وی . اَمّا حاجتی دارم ، ای پیغمبر خدای . » گفتا : « بگو تا باز گویم . » گفتا : « بگوی { ژ ۲۴۲ } خداوند را - تَعَالی وَ تَقَدَّسَ - که مرا به دوزخ فرست ، وَ تَنْ ۱ . مَنْ چندان گردانی که همه جای عاصیان مَوْجِد بگیرم ، تا ایشان جَمَله به بهشت روند . » پس فرمان آمد : « بگوی مر آن بنده را که : این { مو ۲۹۷ } اِمْتِحان نه اِهانت تو بود ، بل که این جَلْوَه کردن تو بود بر سر خَلایق ، و به قیامت تو و آن که تو شفاعت کنی ، اندر بهشت باشید . »

و من از أَحْمَدِ حَمَادِ سرخسی پرسیدم که : « ابتدای توبه تو { ما ۲۶۳ } چگونه ۱۵ بود ؟ » گفت : « وقتی من از سرخس برفتم ، و به بیابان فروشدم بر سرِ اَشتران خود . و آنجا مَدَتی ببودم . و پیوسته من دوست داشتمی که گرسنه بودمی و نصیب خود به دیگری

۱- ما ، مو : و اندر بنی اسرائیل .

۲- ما ، مو : اگر که این کوه ها نبودی و نیافریده بودی مو : بر بندگان آسان تر بودی .

۳- ما ، مو : به پیغمبر آن صلوة الله علیه فرمان .

۴- ما : در ملك ما ، مو : بر ملك ما . ما ، مو : نامت را از دیوان سعیدن پاك کردم .

۵- ما ، مو : اشقیایا نوشتیم ما ، مو : دل پیدا آمد و سجده .

۶- ما ، مو : مر خداوند را پیغامبر آنوقت گفت ای هذا بر شقاوت سجده شکر .

۷- ما ، مو : و او گفت شکر من نه بر شقاوت است بر آن است که نام من باری در دیوانی است .

۸- مو : از وی اَمّا ... مو : خدای بگو تا ۹ و ۱۰- ما ، مو : مر خداوند که مرا بدوزخ فرستی و تن چندان گردانی مرا که جای موحدان عاصی گیرم ۱۱- ما ، مو : فرمان آمد که بگوی ما ، مو : نه برای

اهانت بود ۱۲- ما : مر جلوه کردن ۱۲ و ۱۳- ما ، مو : کنی ویرا اندر بهشت باشد .

۱۴- ژ : حَمَادی ۱۵- ما ، مو : من از سرخس برفتم به بیابان .

۱۶- ما ، مو : و مدتی آنجا ببودم ما ، مو : خود با دیگری .

دادمی . و قولِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - که گفت : « وَ يُوْثِرُوْنَ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ . » در پیش خاطر من تازه بودی . و بدین طایفه اعتقادی داشتم . روزی شیری گرسنه از بیابان بر آمد ، و اشتری از آن من بشکست . و بر سر بالایی شد و بانگی بکرد ، تا هر چه اندر آن نزدیکی سیاعی بود ، بانگ وی بشنیدند . بروی جمع شدند . وی ۵ بیامد ، و اشتر را برهم درید ، و هیچ نخورد . و باز بر سر بالا شد . آن سیاع از گرگ و شغال و روباه و مثلهم همه از آن خوردن گرفتند . و وی می بود تا همه بازگشتند . آنگاه قصد کرد تا لختی بخورد . روباهی لنگ از دور پدیدار شد . شیر بازگشت تا آن روباه لنگ چندان که بایست بخورد و بازگشت . آنگاه شیر باز آمد و لختی از آن بخورد . و من از دور نظاره می کردم . چون بازگشت ، { مو ۲۹۸ } به زبانی فصیح مرا گفت : « یا اَحْمَد ! ۱ . { ژ ۲۴۳ } ایثار بر لقمه کار سگان است . مردان ، جان و زندگانی ایثار کنند ! » چون

این برهان بدیدم ، دست از کُل اشغال برداشتم . ابتدای توبه من آن بود .

ابو جعفر خلدی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - گوید : « روزی أَبُو الْحَسَنِ نوری - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - اندر خُلُوت مناجات می کرد . من برفتم تا مناجات وی را گوش دارم . چنان که وی نداند ، که سخت فصیح و لَبِيق می بود گفت : « بار خدایا ! اهل دوزخ را عذاب کنی ، و ۱۵ جمله آفریدگان تواند ، و به عِلْم و قُدْرَت و ارادت قدیم تواند . اگر ناچار { ما ۲۶۴ } دوزخ را از مردم پُر خواهی کرد ، قادری بر آن که به من دوزخ و طَبَقَات آن پُر گردانی ، و مر ایشان را به بهشت فرستی . » جعفر گفت : « من در امر وی مَتَحَرِّیر شدم ، به خواب دیدم که آینده یی بیامدی و گفتی : خداوند - تعالی - گفت : « ابوالحسن را بگوی ، ما ترا بدان تَعْظِیم و شَفَقَتِ تو بخشیدیم که به ما و بندگان ماست . »

۱- ما ، مو : بدادمی قول خدای . ۲- ما ، مو : اندر پیش دل من تازه بودی . ۳ و ۲- ما ، مو : روزی گرسنه شیری از بیابان درآمد .

۳- ما ، مو : از آن من بشکست . ۴ و ۳- ما ، مو : بکرد هر چه . ۴- ما ، مو : سیاعی بودند . ما ، مو : بروی مجتمع شدند .

۵- ما ، مو : و هیچ خود نخورد و باز بر آن سربالا شد . ۶ و ۵- ما ، مو : روباه و اشغال و آنچه بدین مانند همه ما ، مو : آنگاه شیر قصد کرد تا لختی از آن بخورد . ۷- ما ، مو : از دور پدیدار آمد شیر بازگشت و بر بالا شد تا آن روباه چندان که .

۸- ما ، مو : توانست از آن بخورد و بازگشت شیر باز بیامد . ۸ و ۹- ما ، مو : نگاه می کردم چون شیر بازگشت بزبان فصیح .

۱- ما ، مو : ایثار لقمه کار سگان بود . ۱۱- ما ، مو : و ابتدای توبه من .

۱۲- ما ، مو : و ابو جعفر خلدی رحمة الله علیه گوید که ۱۳- ما : تا مناجات میکرد وی را بشنوم . ۱۴- ما ، مو : فصیح می بود .

۱۵- ما ، مو : تواند به عِلْم و قُدْرَت و ارادت قدیم تو و اگر ناچار . ۱۶- ما ، مو : به من آن دوزخ و طَبَقَات آن پُر کنی .

۱۷- ما ، مو : دیدم بخواب . ۱۸- ما ، مو : آینده یی بیامد و گفت که خداوند گفت که . ما ، مو : که ما ترا .

۱۹- بدان شفقت و تعظیم تو بخشیدیم .

و وی را نوری بدان خواندندی ، که اندر خانه تاریک ، چون سخن گفتی ، به نور باطنش ، خانه روشن شدی ، و به نور حق ، اسرار مریدان بدانستی تا جَنِّید گفت وی را که : « ابو الحسن ، جاسوس القلوب است » این است تخصیص مذهب وی . این اصلی قوی است و امری معظم به نزدیک اهل بصیرت . و بر آدمی هیچ چیز از بذل روح سختتر نیست . و دست بداشتن محبوب خود ، و خداوند - تعالی - کلید همه { مو ۲۹۹ } نیکویی ها مر بذل محبوب خود را گردانیده است . لِقَوْلِهِ - تعالی - : « لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ . » و چون روح کسی مَبْدُول باشد ، مال و منال و خرقه و لقمه را چه خطر باشد . و اصل این طریقت این است .

چنان که یکی به نزدیک رویم آمد که : « مرا وصیتی کن . » گفت : « یا بنی ! ۱ . لَيْسَ هَذَا الْأَمْرُ غَيْرَ بَذْلِ الرُّوحِ إِنْ قَدَرْتَ عَلَى ذَلِكَ ، وَ إِلَّا { ۲۴۳ } فَلَا تَشْتَغِلْ بِتَرَهَاتِ الصُّوفِيَّةِ ! » : « این امر به جز بذل جان نیست ، اگر توانی ، و الا به تَرَهَاتِ صُوفِيَّانِ مشغول مشو . » و هر چه جز این است همه تَرَهَاتِ است . و خداوند - جَلَّ جَلَالُهُ - گفت - عَزَّ مَنْ قَاتَلَ - : « وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ . » و قوله - تعالی - : « وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ { ما ۲۶۵ } ۱۵ يَقْتُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ . » پس حیات ابدی اندر قرب سرمدی ، به بذل روح یابند ، و تَرَكِ نصیب خود اندر فرمان وی و متابعت دوستانش .

۲- ما ، مو : روشن گشتی .

۳- ما ، مو : و این اصلی .

۴- ما ، مو : و امری معظم است ما ، مو : سخت تر از بذل روح نیست .

۵- ما ، مو : و دست بداشتن از محبوب خداوند عز و جل کلید همه نکوتیها .

۶- ما ، مو : باذل محبوب خود را بذل گردانیده است چنانکه گفت لَنْ تَنَالُوا ...

۷- ما ، مو : کسی را ما ، مو : و منال و حال و خرقه .

۹- ما ، مو : رویم رحمة الله علیه آمد .

۹ و ۱۰- ما : لَيْسَ الْأَمْرُ .

۱۱- ما ، مو : و این امر .

۱۲- ما ، مو : صوفیان مگرد و بجز این بود تَرَهَاتِ است و خداوند گفت .

۱۳- ما ، مو : تبارك و تعالی و لا ما ، مو : ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله .

۱۴- ما ، مو : و نیز گفت و لا تقولوا ما ، مو : و لكن لا تشعرون .

أَمَّا إِيْثَارُ وَ اخْتِيَارُ جُمْلَه اندر رُؤْيَتِ مَعْرِفَتِ، تَفَرَّقَه باشد، و اندر عَيْنِ جَمْعِ، عَيْنِ
ایثار، که تَرَكَ نصیب است، خود أَصْلِ نَصِیب بُودَ . و تا رُوشِ طَالِبِ، مُتَعَلِّقِ به کَسْبِ وی
بُودَ، همه هَلَاکِ وی بُودَ . و چون جَذَبِ و لایَتِ خود ظاهِرِ { مو ۳۰۰ } کرد، اَحْوَالِ و
اَفْعَالِ وی، جُمْلَه بر هم بِشُولِید . وی را عبارت نماند، و روزگارش را اسم نه، تا کسی
۵ وی را نامی نهد و یا از وی عبارتی کند و یا چیزی را بدو حَوَالَتی رود، چنان که
شبلی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - شعر :

غَيْبَتْ عَنِّي فَمَا أَحْسُ بِنَفْسِي وَ تَلَاثَتْ صِفَاتِي الْمَوْصُوفَةَ
فَأَنَا الْيَوْمَ غَائِبٌ عَنْ جَمِيعٍ لَيْسَ إِلَّا الْعِبَارَةُ الْمَلْهُوفَةَ

{ ۶ - سَهْلِيَانِ (السَّهْلِيَّةُ) }

۱ . و أَمَّا السَّهْلِيَّةُ : تَوَلَّى سَهْلِيَانِ به سَهْلِ بن عَبْدِ اللَّهِ التُّسْتَرِي - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ -
باشد . و وی از مَحْتَشَمَانِ أَهْلِ تَصَوُّفِ بود و کِبَرای ایشان، چنان که ذِکْرِ وی گذشت . و
در جملَه اندر وقتِ خود، سَلْطَانِ وقت بود، و از أَهْلِ حَلِّ و عَقْدِ اندر این طریقت . وی را
بِرَاهِنِ بسیار ظاهِر بود که از ادْرَاكِ حِکَايَاتِ آن، عقل عاجز شود، و طریقِ وی اجتهاد و
مجاهدتِ نَفْسِ و ریاضت است . و مریدان را به مَجَاهَدَتِ { ژ ۲۴۵ } به درجَاتِ کَمَالِ
۱۵ رسانیدی .

و اندر حِکَايَاتِ معروف است که مَرِیدِی را گفت : « جَهْدُ كُنْ تا يك روز همه روز
می گویی که : « اَللَّهُ! اَللَّهُ! » و دیگر روز و سدیگر . » همچنان تا بدان خُو کرد . گفت :

۱ - مو : و أَمَّا إِيْثَارُ و مو : و اندر عین ایثار . ۲ - ما : تَرَكَ نصیب بود و تا ورزش طالب .

۳ - ما، مو : و چون حَقِّ و لایَتِ . ۴ - ما، مو : و وی را عبارت .

۵ - ما، مو : حواله کند و اندرین معنی شبلی رحمة الله علیه گوید .

۷ - ما : به صفات الموصوفه ، مو : به صفاتی الموصوفة .

۱۰ و ۱۱ - ما، مو : رضی الله عنه کنند وی از . ۱۱ - ما : و کبرای ایشان .

۱۲ - ما، مو : و وی را بسیار براهین ظاهر بود که اندر . ۱۳ - ما، مو : و طریقت وی اجتهاد .

۱۴ - ما، مو : به درجۀ کمال .

۱۶ - ما، مو : میگویي الله و دیگر روز و سیم روز همچنان تا بدان خُو کرد و گفت .

« اکنون شب ها بدان پیوند . » چنان کرد ، تا چنان شد که اگر خود را ، جایی { ما ۲۶۶ } به خواب دیدی ، همان می گفتی { مو ۳۰۱ } اندر خواب . تا آن عادت طبع وی شد ، که همه روزگارش مستغرقِ آن گشت . قَالَ بَعْضُهُمْ : « ذِكْرُ اللِّسَانِ غَفْلَةٌ وَ ذِكْرُ الْقَلْبِ قُرْبَةٌ . » وقتی اندر خانه یی بود ، چوبی از هوا در افتاد ، بر سر وی آمد و بشکست . ۵ قطره های خون از سرش بر زمین می آمد ، نیشته پدید می شد که : « اَللَّه ! اَللَّه ! » و پرورش مریدان از روی مَجَاهِدَت و ریاضت ، طریق سهلیان است . و خدمت درویشان و حُرْمَت ایشان ، طریق حَمْدُونِیَان ، و به مُرَاقِبَه باطن طریق جَنِّیدیَان - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِیْن . اما ریاضت و مَجَاهِدَت ، جمله خلاف کردن نفس باشد . و تا کسی نفس را نشناخت ، ریاضت و مَجَاهِدَت وی را سود ندارد . اکنون من ۱۰ در حقیقتِ نفس و معرفتِ آن بیانی کنم تا معلوم شود . آنگاه بیانِ مذاهبِ اندر مَجَاهِدَات و احکامِ آن فِرَوْنَهَم تا بر طالبِ معرفت هر دو هویدا شود . وَ بِاللّٰهِ التَّوْفِیْق .

اَلْکَلَامُ فِی حَقِیْقَةِ النَّفْسِ وَ مَعْنَى الْهُوَى :

بدان که نفس از روی لغت ، وجود الشَّیْء باشد ، و حَقِیْقَتِه و ذاتِه . و اندر جریانِ عادات و عباراتِ مردمانِ مُحْتَمِل است مَرِّ مَعَانِی بسیار را بر اختلاف یکدیگر استعمال کنند به ۱۵ معانی متضاده . به نزدیک گروهی { ژ ۲۴۶ } ، نفس به معنی روح است . و به نزدیک

- ۱- ما : تا چنان کرد ، ما ، مو : شد اگر خود را . ۳ و ۲- ما : طبع وی شد آنگاه گفت ازین باز گرد و بیاد داشت دوست مشغول شو تا چنان شد که همه . ۳- ما ، مو : عبارت عربی را ندارد .
- ۴- ما : وقتی که اندر ، ما ، مو : اندر افتاد و بر سر وی آمد و بشکست و قطره های .
- ۵- مو : که از سرش بر زمین می آمد نوشته پدید می آمد اللّٰه .
- ۶- ما ، مو : از روی مَجَاهِدَات و ریاضاتِ طریقِ سهلیان این بود .
- ۷- ما ، مو : و حرمتِ طریقِ حَمْدُونِیَان و مُرَاقِبَه ، ما ، مو : جمله دَعَا را ندارد .
- ۸- ما ، مو : نفس بود تا کسی مر نفس را . ۹- ما ، مو : و اکنون من در حقیقت و معرفتِ نفس .
- ۱۰- مو : بیان کنم . ۱۲- ما ، مو : « وَ مَعْنَى الْهُوَى » ندارد .
- ۱۳- ما : و حقیقه ذواته اندر جریان . ۱۴- ما ، مو : محتمل است معانی بسیار را برخلاف .
- ۱۵- ما ، مو : بمعنی متضاده ، ما : روح است و نزدیک .

گروهی به معنی مَرُوت ، و به نزدیکِ قومی به معنی جَسَد . و به نزدیکِ گروهی به معنی خون . اَمّا مُحَقِّقَانِ این طایفه را مُراد از این لَفْظ ، هیچ از این جمله نباشد . و اندر حقیقت آن موافقند که مَنَبَع شرّ است { مو ۳.۲ } و قاعده سوء . اَمّا گروهی گویند : عینی است مودع اندر قالب، چنان که روح . و گروهی گویند: صفتی است مر قالب را چنان ۵ که حیات . و متفق اند که اِظْهَارِ اخلاقِ دَنی { ما ۲۶۷ } و افعالِ مذموم را سَبَبِ او است . و این بر دو قسمت بود : یکی معاصی و دیگر اخلاقِ سوء ، چون کِبَر و حَسَد و بَخْل و خِشَم و حِقْد ، و آن چه بدین ماند از معانی ناستوده اندر شرع و عقل .

پس به ریاضت مر این اوصاف را از خود دفع تواند کرد ، چنان که به توبه مر معصیت را ، که معاصی از اوصافِ ظاهر بود ، و این اخلاق از اوصافِ باطن . و ریاضت از افعال ۱۰ ظاهر بود و توبه از اوصافِ باطن . آن چه اندر باطن پدیدار آید ، از اوصافِ دَنی ، به اوصافِ سَنی ظاهر پاك شود . و آن چه بر ظاهر پدیدار آید ، به اوصافِ باطن پاك شود . و نَفْس و رُوح هر دو از لطایفند اندر قالب . چنان که اندر عالم : شیاطین و ملایکه و بهشت و دوزخ . اَمّا یکی محلّ خیر است و یکی محلّ شرّ . چنان که چشم محلّ بَصَر است ، و گوش محلّ سَمْع ، و کام محلّ ذَوَق ، و مانند این از اعیان و اوصافی که اندر قالب ۱۵ آدمی مودع است .

پس مَخَالَفَتِ نَفْسِ سَرِ هَمّه عبادت ها است و کمالِ همه مَجَاهَدَتِ ها . و بنده جز بدان به حق راه نیابد ، از آن که موافقتِ وی هَلَاکِ بنده است ، و مَخَالَفَتِ وی نجاتِ بنده . و خداوند - تعالی و تَقْدُس - امر کرد به خلاف کردنِ آن و مَدَحِ کرد مر آن کسان را که به

-
- ۱- ما ، مو : و به نزدیکِ گروهی به معنی . ۲- ما ، مو : از این الفاظ هیچ جمله ازین . مو : جمله هیچ چیز نباشد . ۳- ما ، مو : گروهی گویند که عینی . ۴- ما ، مو : گویند که صفتی مر قالب را .
 - ۵- ما ، مو : دَنیّه بوی باشد و افعالِ مذمومه را سببِ آنست . ۶- ما : قسمت است ، مو : قسم است یکی معاصی و دیگر اخلاقِ دَنی (مو : دَنیّه) چون . ۸- ما ، مو : رفع توان کرد . ۹- ما ، مو : و معاصی از . ۱۰- ما : افعالِ ظاهر و توبه ، ما ، مو : از اوصافِ دَنیّه . ۱۱- ما : اوصافِ ستوده باطن مو : به اوصافِ سَنیّه ظاهر . مو : اوصافِ ستوده باطن ، ما : از « و آنچه » تا « پاك شود » ندارد .
 - ۱۳- ما : محلّ نظر است . ۱۴- ما : محلّ ذوق باشد . ۱۴ و ۱۵- ما : مودع است اندر قالب آدمی .
 - ۱۷- مو : از آنچه موافقت . ۱۷ و ۱۸- ما ، مو : و خداوند امر کرد .
 - ۱۹- ما : مدح کرد مر آنان را ، مو : مر آنرا .

خلاف نَفْسِ کوشیدند. و دَم کرد مر آنها را که به موافقت نَفْسِ { ۲۴۷ } رفتند. { مو ۳.۳ }
 کَمَا قَالَ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - : « وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ
 الْمَأْوَى . » وَ قَوْلُهُ تَعَالَى : « أَفَكَلَمَا جَاءَ كُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ
 اسْتَكْبَرْتُمْ . » و از یوسف صَدِیق - عَلَيْهِ السَّلَام - ما را خَبَر داد که گفت : « وَ مَا
 أُبْرِئُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي . » و پیغمبر گفت -
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا ، بَصَرَهُ بِغُيُوبِ نَفْسِهِ . »
 و اندر { ما ۲۶۸ } آثار موجود است و مورد است که : خداوند - تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ -
 به داود - عَلَيْهِ السَّلَام - وَحی فرستاد : « يَا دَاوُدَ ! عَادِ نَفْسَكَ ، وَ وَدِّئِي بَعْدَاوَتَهَا ، فَإِنَّ
 وَدَّيَ فِي عِدَاوَتِهَا . »

۱. پس این جمله - که یاد کردیم - اوصافند . و لامحالہ صفت را موصوفی باشد ،
 تا بدان قایم بود . از آن چه صفت به خود قایم نباشد . و معرفت آن صفت جز به شناخت
 جُمْلَةُ قَالِب ، معلوم نگردد . و طریق شناختن آن ، بیان اوصاف انسانیّت باشد و سرّ آن . و
 اندر حقیقت انسانیّت ، مردمان سخن گفته اند که : تا این اسم چه چیز را سزاوار است . و
 ۵ اعلم این بر همه طالبان حقّ فریضه است . از آن چه هر که به خود جاهل بود ، به غیر
 جاهل تر بود . و چون بنده مکلف بود به معرفت خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - ، معرفت خود ، وی
 را ببیاید دانست ، تا به صِحَّتِ حَدِّثِ خود ، قَدَمِ خداوند را - عَزَّ وَ جَلَّ - بشناسد و به فنای

۱- ما ، مو : مر آنان را که بر موافقت نَفْسِ رفتہ اند کمال قال .

۲- ما ، مو : چنانکه خدای (مو : خداوند) عَزَّ وَ جَلَّ فرموده (مو : گفت) ... و نیز گفت .

۵- ما : و پیغمبر گفت ما : بَصَرَهُ اللَّهُ .

۷- ما ، مو : و در آثار موجود و مورد است که خداوند عَزَّ وَ جَلَّ به .

۸- مو : فرستاد و گفت یا داؤد ما ، مو : وَ وَدِّئِي فَإِنْ مَوَدَّيَ فِي عِدَاوَتِهَا .

۱. - ما ، مو : وَ لَامُحَالَةَ صفت را موصوفی باید تا .

۱۲- ما : بیان اوصاف انسانیّت است و سرّ .

۱۳- ما ، مو : تا این چه چیز است سزاوار .

۱۴- مو : بر همه طَلَّابِ حقّ .

۱۵- ما ، مو : چون بنده مکلف باشد به ما ، مو : خداوند معرفت خود را ببیاید تا .

۱۶- ما ، مو : حدوث خود ما ، مو : « عَزَّ وَ جَلَّ » ندارد .

خود ، بقای حق - تعالی - وی را معلوم گردد . { مو ۳.۴ } و نصّ کتاب بدین ناطق است ،
 کَمَا قَالَ اللَّهُ - تعالی - : « وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَهٍ نَفْسَهُ . » :
 « اَیْ جَهْلِ نَفْسَهُ . » و یکی گفته است از مشایخ : « مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ فَهُوَ
 بِالْغَيْرِ أَجْهَلُ . » و رسول گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ
 ۵ عَرَفَ رَبَّهُ . » : « اَیْ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْفَنَاءِ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْبَقَاءِ . » وَ يُقَالُ
 مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالذَّلِّ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ بِالْعِزِّ ، وَ يُقَالُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ فَقَدْ
 عَرَفَ رَبَّهُ بِالرَّبُّوبِيَّةِ . « پس هر که خود را { ژ ۲۴۸ } شناسد ، از معرفت کُلّ
 محجوب باشد . و مراد از این جمله اینجا معرفت انسانیّت است و اختلاف مردمان اندر آن
 { ما ۲۶۹ } از اهل قبله .

۱۰ . گروهی گویند : انسان جز روح نیست . این جسد ، جوشن و هیکل آن است ،
 و موضع و مأوی گاه و بنیت آن ، تا از خلل طبایع محفوظ باشد . و حسّ و عقل ، صفت
 آن . و این باطل است . از آن چه جان چون از این بنیت جدا شود ، ورا می انسان خوانند .
 و این نام از آن شخص مرده می برنخیزد . چون جان با وی بود ، مردمی بود زنده . چون
 بمرد ، انسانی باشد مرده . و دیگر آن که جان نیز در قالب ستوران موجود است ، و ایشان
 ۱۵ را انسان می خوانند . اگر علّت انسانیّت هم روح بودی ، بایستی که هر جایی که جان
 بودی ، حکم انسانیّت موجود بودی . پس دلیل ثابت شد بر بطلان { مو ۳.۵ } قول ایشان .

۱ - ما ، مو : بقای حق معلوم گردد . ما ، مو : باین ناطق است .

۲ - ما ، مو : که خداوند عزّ و جلّ مرکفّار را بجهل خود صفت کرد و گفت وَمَنْ يَرْغَبْ .

۳ - مو : از مشایخ که مَنْ جَهَلَ .

۱۰ - ما ، مو : و مأوی گاه و بنیت آن .

۱۱ - ما ، مو : جدا می شود وی را انسان خوانند .

۱۲ - ما ، مو : از شخص مرده برنخیزد و چون با وی جان بود انسانی بود زنده و چون بی جان شد .

۱۳ و ۱۴ - ما : انسانی بود مرده . ما ، مو : جان اندر قالب ستور نیز مودع است انسان خوانند
 و اگر علّت انسانیّت روح بودی .

۱۵ - ما ، مو : او را حکم انسانیّت . ما ، مو : پس دلیل قایم شد بر بطلان .

و گروهی دیگر گفتند که : این اسم واقع است بر رُوح و جَسَد به يك جای . و چون یکی از دیگری مفارق شود ، این اسم ساقط گردد . چنان که بر اسبی چون دو رنگ ، مُجْتَمِع گردد ، یکی سیاه و دیگر سفید . آن را اَبْلَق خوانند . و چون آن دو رنگ از یکدیگر جَدَا گردد ، یکی سفید بُوَد و یکی سیاه . و این نیز باطل است . لِقَوْلِهِ - ۵ تَعَالَى - : « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا . » و مر خاك آدم را بی جان ، انسان خوانند و هنوز جان به قالب پیوسته بُوَد .

و گروهی دیگر گویند : انسان جزوی است نا مَتَجَزَى ، و مَحَلّ آن دل است ، که قاعده همه اَوْصافِ آدمی آن است . و این هم محال است ، که اگر { ۲۴۹ } یکی را بکشند و دل از وی بیرون کنند ، هم اسمِ انسانیت از او ساقط نشود ، و پیش از جان ، به ۱ . اتفاق در قالب آدم ، { ما ۲۷ } دل نَبُوَد .

و گروهی از مدعیان متصوّف را اندر این معنی غلطی افتاده است و گویند : « انسان ، آکِل و شارب و مَحَلّ تَغْيِير نیست ، و آن سِرِّ الهی است . و این جَسَد تَلْبِیسِ آن است . و آن مودّع است اندر امتزاج طَبْع و اِتِّحَادِ جَسَد و رُوح . گوئیم به اتفاق جُمْلَه عَقْلًا ، مَجَانِین و فَسَاق و جَهَال و کَفَّار را اسم انسانیت است ، و در ایشان هیچ معنی نیست از این اسرار . ۱۵ و جُمْلَه مَتَغْيِر و آکِل و شارب اند . و در قالب و وجود و شَخْص ، هیچ معنی نیست که آن را انسان خوانند ، و از { مو ۳۰۶ } بَعْدِ عَدَمَش نیز نه . و خداوند - عَزَّ و جَلَّ - جُمْلَه مایه ها را - که اندر ما مَرکَب گردانیده است - انسان خوانده است بدونِ مَعْنی ها ، که آن در

۱ - ما : این اسم واقعه است . ۲ - ما ، مو : مفارق بُوَد این اسم ساقط شود چنانچه بر اسبی دو رنگ .

۳ - ما ، مو : دیگری سفید .

۳و۴ - ما ، مو : و چون آن دو از یکدیگر جدا شوند (مو : باشند) . آن رنگ ها یکی را سیاه بود و یکی را سفید .

۴ - بقول خدای عَزَّ و جَلَّ که گفت هَلْ أَتَى .

۶ - ما : خوانند و هنوز ما ، مو : پیوسته به قالب نبود . ۸ - مو : اوصاف آدمی است .

۹ - ما ، مو : هم اسم انسانیت از وی نیفتد ما ، مو : اندر قالب آدم .

۱۱ - ما ، مو : گروهی از مدعیان متصوّفه را : ما : و گویند که انسان . ۱۲ - مو : و این سِر .

۱۳ - ما : گوئیم به ما ، مو : و مَجَانِین و ما ، مو : و اندر ایشان .

۱۴ - ما : و کَفَّار و جَهَال اسم . ۱۵ - ما ، مو : جمله متغیر ما ، مو : و قالب وجود و شَخْص را هیچ .

۱۶ - ما ، مو : و خدای عَزَّ و جَلَّ . ۱۷ - مو : اندر مَرکَب است انسان خوانده .

بعضی آدمیان نیست . لقوله - تعالى - : « وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ . » پس به قول خدای - عزَّ وَّجَلَّ - که اَصْدَقُ الْقَائِلِينَ است - از خاک نا پاک ،

۵ این صورت مخصوص محبوس با همه تعبیه کرد ، و تعبیر و تغییراتش انسان است . چنان که گروهی گفتند از أَهْلِ سُنَّتْ که : انسان حَیَّ است که صورتش بر این هیأت معهود است ، که مَوْتُ این اسم را از وی نفی نکند با صَوْرَ مَعْهُود و آلَتِ مَرْسُوم بر ظاهر و باطن . و مراد از صَوْرَ مَعْهُود تندرست و بیمار بُوَد ، و آلَتِ مَرْسُوم عاقل و مجنون . و به اتفاق هر چه صحیح تر بُوَد کامل تر بُوَد اندر خَلَقَتْ .

۱ . پس بدان که ترکیب انسان ، آن که کامل تر بُوَد { ژ ۲۵ } به نزدیک مَحَقِّقَان از سه معنی باشد : یکی روح و { ما ۲۷۱ } دیگر نَفْس و سدیگر جَسَد . و هر عینی را از این صفتی بُوَد که بدان قایم بُوَد : روح را عقل ، و نَفْس را هوا ، و جَسَد را جس . و مردم نمونه یی است از کُلِّ عَالَم . و عَالَم { مو ۳۰۷ } نام دو جهان است . و از هر دو جهان در انسان نشان است . نشان این جهان ، باد و خاک و آب و آتش . ترکیب وی از بَلْغَم و خون و ۱۵ صَفْرَا و سَوْدَا . و نشان آن جهان ، بهشت و دوزخ و عَرَصَات . جان به جای بهشت از لطافت ، و نَفْس به جای دوزخ از آفت و وحشت ، و جَسَد به جای عَرَصَات . جمال این هر دو معنی به قهر و مؤانست . پس بهشت تاثیر رضای وی ، و دوزخ نتیجه سَخَطش . هم چنین رُوح مؤمن از رُوح مَعْرِفَت ، و نَفْس وی از حِجَابِ ضَلالت . و تا در قیامت ، مؤمن از دُوزَخ

۱ - نیست لقوله عزَّ وَّجَلَّ . ۴ - ما ، مو : که وی الصَّادِقین است از خاک تا خاک .

۵ و ۴ - ما ، مو : این صورت با همه تعبیه کرد . ۵ - ما : و تعبیه و تغییر آتش انسان است ، مو : و تعبیه و تغییر آتش ، ژ : تعبیر آتش ، ما ، مو : گروهی گفته اند از . ۶ - ما ، مو : انسان وخی که صورتش بدین صفت معهود . ۷ - ما ، مو : نکند تا صورت معهود و آلَتِ موسوم ، ما ، مو : صورت معهود . ۸ - ما ، مو : و آلَتِ موسوم مجنون و عاقل ، ما ، مو : باشد از خلعت .

۱۱ - ما ، مو : و سیوم جَسَد و مرعینی را ازین سه . ۱۲ - ما : و نفس را هوای .

۱۴ - ما ، مو : آتش و آب . ۱۵ - ما ، مو : باز جان به جای .

۱۶ - ما : و حمل این هر دو ، مو : و جمال این هر دو . ۱۷ - مو : و مؤانست است پس .

۱۸ - ما : از رُوح و معرفت . ما : از حِجَابِ ضَلالت و تا اندر قیامت .

خلاص نیابد ، و به بهشت نرسد ، حقیقت رؤیت نیابد ، و به صفای مَحَبَّت نرسد . هم چنین تا بنده اندر دنیا از نَفْسِ نجات نیابد ، و به تحقیق ارادت نرسد - که قاعده آن روح است - به حقیقت قُرْبَت و مَعْرِفَت نرسد .

پس هر که اندر دنیا وی را بشناسد ، و از دیگران اعراض کند و بر صراط شریعت قیام کند ، به قیامت دوزخ و صراط نبیند . و درجمله روح مؤمن داعی وی بَوَد به بهشت ، که اندر دنیا نمونه آن وی است . و نَفْسِ داعی وی بَوَد به دوزخ که اندر دنیا نمونه آن وی است . آن یکی را مَذْبَرِ عَقْل ، تمام ، و آن دیگر را قاید هوا ، ناقص . تدبیر آن یکی صواب ، و از آن آن دیگر خطا .

۱۰ . پس بر طالبان این درگاه واجب بَوَد که پیوسته طریقی مَخَالَفَتِ وی سپرند تا به خلاف وی ، مر رُوح و عَقْل را { مو ۳.۸ } مدد کرده باشند . که آن مَوْضِعِ سِرِّ خداوند است - جَلَّ جَلَالُهُ - .

فَصْل : اما آن چه مشایخ گفته { ما ۲۷۲ } اند اندر نَفْس :

ذوالنون مصری گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « أَشَدُّ الْحِجَابِ رُؤْيَةُ النَّفْسِ وَ ۱۵ تَدْبِيرُهَا . » : « صَعْبُ تَرِین { ژ ۲۵۱ } حِجَابِ مَر بِنْدَه رَا رُؤْيَتِ نَفْسِ وَ مَتَابَعَتِ تَدْبِيرِ آن بَاشَد . » از آن چه مَتَابَعَتِ وی ، مَخَالَفَتِ رِضایِ حَقِّ بَاشَد . وَ مَخَالَفَتِ حَقِّ ، سِرِّ هَمِه حِجَابِ هَا بَوَد .

أبو یزید گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « النَّفْسُ صِفَةٌ لَا تَسْكُنُ إِلَّا بِالْبَاطِلِ . » :

- ۱- ما ، مو : نیابد به بهشت نرسد و حقیقت . ۲- ما : پس هر که اندر دنیا از نَفْسِ نجات نیابد به تحقیق . ۴- ما ، مو : او را شناسد ما : بر صراط شریعت . ۵- ما ، مو : و صراط را نه بیند مو : داعی وی بَوَد . ۶- ما : وی بود وی به دوزخ . ۷- ما : دیگر را قاعده هوا .
- ۸- ما : و از آن این دیگر مو : و از آن یکی دیگر .
- ۹- ما ، مو : بر طَلَابِ این درگاه مو : طریقت مخالفت وی .
- ۱۰- ما : روح و عقل مدد کرده باشند ما : سِرِّ خدای است ، مو : خدائست .
- ۱۱- ما : « جَلَّ جَلَالُهُ » ندارد .
- ۱۲- ما : گوید قدس سره . ۱۴- مو : حجاب بنده را رؤیت نَفْسِ است مو : تدبیر آن از آن چه .
- ۱۵- ما ، مو : مخالفت حَقِّ عَزَّ و جَل بود ما ، مو : سر حجابها بود .
- ۱۵ و ۱۶- ما ، مو : و ابو یزید بسطامی گوید النَفْسِ ...

« نفس صفتی است که سَكُونَتِ آن جز به باطل نباشد. » و هرگز وی راه حق ، سپری نکند .
 مُحَمَّد بن عَلی التَّرمِذی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ الْحَقَّ مَعَ بَقَاءِ نَفْسِكَ فِيكَ وَنَفْسُكَ لَا تَعْرِفُ نَفْسَهَا فَكَيْفَ تَعْرِفَ غَيْرَهَا ؟ » : « خواهی تا حق را بشناسی با بقای نفس تو اندر تو ، و نفس تو خود را با بقای خود ، مر خود را نمی شناسد ،
 ۵ چگونه غیر را بشناسد ؟ » یعنی نفس خود اندر حال بقای خود ، از خود محجوب بود به حق ، چگونه مکاشف گردد ؟

جنید گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « أَسَاسُ الْكُفْرِ قِيَامُكَ عَلَى مَرَادِ نَفْسِكَ . » : « بنای کفر قیام بنده باشد بر مراد تن خود . » از آن چه نفس را با لطیفهٔ اسلام مقارنت نیست . لامحاله پیوسته به اعراض کوشد ، و معرض ، منکر بود ، و منکر بیگانه .
 ۱۰ ابو سلیمان دارانی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « النَّفْسُ خَائِنَةٌ مَانِعَةٌ وَ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ خِلَافُهَا . » : « نفس خاین است اندر امانت ، و مانع است اندر طلب رضا ، و بهترین اعمال ، خلاف وی است . » { مو ۳۰۹ } از آن چه خیانت اندر امانت بیگانگی بود ، و ترك رضا گم شدگی و انقاس ایشان - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - اندر این معنی بیش از آن است که حصر پذیرد .

۱۵ آدم با سر مقصود و اثبات مذهب سهل اندر صحت { ما ۲۷۳ } مجاهدات نفس و ریاضت آن و طریق بیان آن اندر حقیقت . و بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ .

الْكَلَامُ فِي مَجَاهِدَاتِ النَّفْسِ :

قَوْلُهُ - تَعَالَى - : وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا . « وَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « الْمَجَاهِدُ مَنْ { ر ۲۵۲ } جَاهَدَ نَفْسَهُ فِي اللَّهِ . » وَ قَوْلُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ . » قِيلَ :

-
- ۱- ما ، مو : آن به باطل بود هرگز وی را حق سیر می نکند . ۲- مو : و مُحَمَّد بن عَلی التَّرمِذی گوید قدس سره .
 ۳- مو : تا حق را شناسی . ۴- ما ، مو : چگونه غیر خود را .
 ۵- ما ، مو : بقای خود به خود محجوب است چون به خود محجوب بود . ۶- ما ، مو : و جنید گوید رحمة الله عليه . ۸- ما ، مو : در اعراض کوشد ، ما : بیگانه بود . ۹- ما : و ابو سلیمان مو : خائنة قانعة و . ۱۰- ما ، مو : و مانع است از طلب رضا بهترین .
 ۱۱- ما : خیانت در امانت . ۱۲- ما ، مو : « رَحِمَهُمُ اللَّهُ » ندارد ، ما ، مو : حصر توان کرد مر جملگی آنرا .
 ۱۳- ما ، مو : به سر مقصود و مو : سهل رضى الله عنه ما : مجاهدات نفس .
 ۱۴- ما : و طریق اندر بیان حقیقت آن (مو : اندر تحقیق آن) و بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ وَاللَّهُ اعْلَمُ بِالصَّوَابِ . ۱۵- مو : مجاهدة النفس .
 ۱۶- ما ، مو : قال الله تعالى . ۱۷- ما ، مو : و نَبِيٌّ كَفَّتْ رَجَعْنَا ما : یا رسول الله و ما الجهاد .

« یا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ ؟ » قَالَ : « أَلَا وَهِيَ مُجَاهَدَةُ النَّفْسِ . » : « باز گشتیم از جهاد خُردتر یعنی از غَزْو به سوی جهاد بزرگ تر . » گفتند : « یا رَسُولَ اللَّهِ ! جهاد بزرگ تر کدام است ؟ » فرمود : مُجَاهَدَتِ نَفْسِ . « و رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مُجَاهَدَتِ نَفْسِ را بر جهاد تفضیل نهاد . از آن چه رَنَجِ آن زیادت بود از رَنَجِ جهاد و غَزْو . ۵ و بدان چه خِلَافِ هَوَا و قَهَرِ کردنِ نَفْسِ ، عظیم کاری شگرف است .

پس بدان - اَكْرَمَكَ اللَّهُ - که طَرِيقِ مُجَاهَدَتِ نَفْسِ و سیاستِ آن واضح است و پیدا و ستوده میانِ همه اَهْلِ اَدیان و مِلَلِ ، و مَخْتَصَّ اَندَرِ اَهْلِ این طَرِيقَت به رعایتِ آن ، و مُسْتَعْمَل و جاری است این عبارتِ اَندَرِ مِیَانِ خَوَاصِّ و عَوَامِ . و مَشَایخ را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اَندَرِ این مَعْنی رموز و کلمات بسیار است .

۱ . و سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ثَسْتَرِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - { مو . ۳۱۰ } اَندَرِ اَصْلِ این غَلْوِ بیشتر کند . و وی را اَندَرِ مُجَاهَدَتِ نَفْسِ ، براهین بسیار است ، و گویند که خود را بر آن بداشته بود که هر پانزده روز یک بار طعام خوردی . و عَمَرُی دراز بگذاشت به غذایی اَندَک . و جَمَلَةُ مُحَقِّقَانِ مُجَاهَدَتِ اثبات کرده اند و آن را اَسْبَابِ مُشَاهَدَتِ گفته . مگر آن پیر بزرگوار که مُجَاهَدَتِ را عَلَتِ مُشَاهَدَتِ گفته است . و مَرَّ طَلَبِ اَندَرِ حَقِّ یافت ، تأثیری ۱۵ عظیم نهاده است . { ما ۲۷۴ } و وی زندگانی دُنیا را در طلب ، فَضْلِ نهد بر حیاتِ عَقْبِی در حَصُولِ مُرَادِ . از آن چه گوید : آن ثَمَرَةُ این است که چون در دُنیا خدمت کنی ، آن جا قُرْبَتِ یابی . بی خدمت ، آن قُرْبَتِ نَبَاشَد . باید تا عَلَتِ وَصُولِ حَقِّ ، مُجَاهَدَتِ بنده باشد که بکند هم به { ژ : ۲۵۳ } توفیقِ حَقِّ . و وی گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « اَلْمُشَاهَدَاتُ مُوَارِثَةُ الْمُجَاهِدَاتِ . » و دیگران گویند : « وَصُولِ حَقِّ را عَلَتِ نَبَاشَد ، که هر که به حَقِّ رَسَد ، به فَضْلِ رَسَد . فَضْلِ را با فِعْلِ چه کار بُود ؟

۱- ما : از جهاد خُردتر . ۲- مو : یعنی غزوه به سوی جهاد اکبر ما ، مو : جهاد چیست ؟

۳- مو : گفت مجاهدت نفس رسول صلی ... ۵۴- ما ، مو : زیاده بود که آن جهاد بارانیدن هوا بود و مجاهده قهر کردن آن عظیم ...

۶- مو : مر مجاهدت . ۷- ما ، مو : و ستوده و پیدا میان ، ما ، مو : که ستوده است میان همه ادیان .

۸- مو : و عوام ایشان و مشایخ را رحمهم الله عليهم اَندَرِ این .

۱۰- ما : ... تستری رحمه الله عليه ما ، مو : اَندَرِ مجاهداتِ براهین . ۱۱- ما ، مو : که وی خود را بر آن داشته بود .

۱۲- ما ، مو : و عَمَرِ دراز بگذاشت ما : کرده اند و مَرِ آنرا . ۱۳- ما : مُشَاهَدَتِ گفته اند مگر آن پیر بزرگوار .

۱۴- ژ : و مَرِ طلب در حَقِّ یافت تأثیر عظیم ما : از « نهاده » تا « و وی » مکرر شده است .

۱۵- ما : بر حیوة عَقْبِی ما : این است چون در . ۱۷- ما ، مو : حَصُولِ حَقِّ ، ما ، مو : به توفیقِ حَقِّ وی گفت که .

۱۸- ما ، مو : « رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ » ندارد . ۱۹- ما ، مو : به فَضْلِ بَرَسَد فَضْلِ را با افعال چه کار .

پس مُجَاهَدَت ، تَهْذِيبِ نَفْس را بُوَد نه حقیقت قُرب را . از آن چه رُجُوع مُجَاهَدَت به بنده باشد ، و حَوَالَة مُشَاهَدَت ، به حَقِّ مَحَال بود ، که این عِلَّت آن گردد ، یا آن آلت این . حُجَّت سَهْل اندر این قول خدای است - عَزَّ وَ جَلَّ - عَزَّ مَنْ قَائِلٌ - : « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا . » آن که مُجَاهَدَت کند ، مُشَاهَدَت یابد . و نیز جمله و رُود ۵ اَنْبِیَا و اِثْبَاتِ شَرِيعَت { مو ۳۱۱ } و نَزُولِ کُتُب و جُمْلَة اَحْکَام تَکْلِيف بِنَابِر این است . و اگر مُجَاهَدَت ، عِلَّت مُشَاهَدَت نَبُودی ، حُکَم این جُمْلَه باطل شدی . و نیز جمله اَحْوَال دُنْیَا و عَقَبِی ، تَعَلُّق به حُکَم و عِلَل دارد . و هر که عِلَل از حُکَم نَفی کند ، شَرع و رَسْم جُمْلَه بردارد . نه اندر اَصْل ، اِثْبَاتِ تَکْلِيف دُرُست آید ، و نه اندر فِرْع ، طَعَام مَر سِیرِی را عِلَّت گردد ، و یا جامه مَر دَفْع سَر ما را . و این تَعْطِیلِ کُلِّ مَعَانِی بُوَد . پس رُویَتِ اسباب ، ۱ . اندر اَفْعَال ، تَوْحِید بُوَد . و دَفْع آن تَعْطِیل . و این را اندر مُشَاهَدَة دَلایل است . و اِنْکَارِ این ، اِنْکَارِ مُشَاهَدَت و مَکَاپَرَة عِیَان باشد .

نَبِینِی که اَسْبِی تَوْسَن را به ریاضت از صِفَتِ ستوری به صفت مَر دَمِی آرند ، تا اوصاف اندر وی مَبْدَل گردانند ، تا تازیانه از زمین برگیرد ، به خداوند دهد . و گوی را به دست بگرداند ، و مانند این ، افعال دیگر بکند . و کُودِکِ بِی عَقْلِ عَجَمِی را می به ریاضت ، ۱۵ عَرَبِی زبَان کنند . و نَطْقِ طَبِيعِی وی اندر وی مَبْدَل می گردانند . و باز { ما ۲۱۵ } وَحْشِی را به ریاضت بدان دَرَجَه رسانند که چون بگذارند ، بِشُود ، و چون بخوانند باز آید . و رَنْج { ژ ۲۵۴ } بِنْدِ وی بر وی دوستر از آزادی و گذاشتگی بُوَد . و سَکِی پَلِید گذاشته را می به مُجَاهَدَت ، بدان مَحَلِّ رَسَانْد که کُشْتَة وی می حَلال گردد . و از آن آدمی بِی مُجَاهَدَت و ریاضت نایافته ، حَرَام بُوَد . و مانند این بسیار است .

-
- ۱- ما : نَفْس است نه حقیقت قُرب را . ۳۲- ما ، مو : یا آلت این و حُجَّت سَهْل ، ما : رَحْمَة اللّٰه عَلَیْهِ ، مو : رَضِی اللّٰه عَنْهُ (مو) . ۳- ما ، مو : عَزَّ وَ جَلَّ که گفت وَالَّذِينَ ۵- ما ، مو : بِنَابِرِ مُجَاهَدَة است اگر مُجَاهَدَت . ۷- ما ، مو : و رَسْمِ جُمْلَه بِرَخِیزد نه اندر . ۸ و ۹- ما ، مو : مَر سِیرِی را و یا جامه مَر دَفْع سَر ما را عِلَّت نشود (مو : عِلَّت شود) این تَعْطِیل . ۱۱- ما : عِیَان بُوَد ، مو : مَکَاپَرَة عِیَان است . ۱۲- ما : اَسْبِی بُوَد ، مو : اَسْبِی بُوَد تَوْسَن ما : و اوصاف ستوری اندر . ۱۳- ما : مَبْدَل کنند تا ما ، مو : و به خداوند دهد و گوی بدست . ۱۴- ما ، مو : و مانند این دیگر میکنند و کُودِکِ بِی عَقْلِ عَجَمِی را به ریاضت . ۱۵- مو : زبَان میکنند . ۱۶- ما ، مو : بگذارندش نشود . ۱۷- ما ، مو : بِنْدِ وی دوستر . ما ، مو : و سَکِی پَلِید به مُجَاهَدَت . ۱۸- ما ، مو : کُشْتَة وی حَلال گردد ، مو : آدمی بِمُجَاهَدَة و . ۱۹- ما ، مو : حَرَام و مانند این است .

پس مدار جمله شرع و رسم بر مجاهدت است . و رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - { مو ۳۱۲ } اندر حال قُرب حق ، و یافتن کام ، و اَمَنِ عاقبت ، و تحقیق عصمت ، چندان مجاهدت کرد از گرسنگی های دراز و روزه های وصال و بیداری های شب ، که فرمان آمد : « يَا مُحَمَّد ! طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى . » : « قرآن به تو ۵ بدان نفرستادیم تا خود را هلاک کنی . »

و از ابو هریره - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - روایت کنند که : « رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اندر حال عمارت مَسْجِدِ خُشت می کشید . و من می دیدم که وی را می رنج رسید . گفتم : « یا رسول الله ! آن خُشت به من ده . که من به جای تو این کار بکنم . » گفت : « یا با هریره ! خُذْ غَيْرَهَا فَإِنَّهُ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشُ الْآخِرَةِ » : « تو خُشت دیگر بردار . ۱۰ که سَرایِ عَیْشِ آخرت است و دنیا سَرایِ رنج و مَشَقَّت است . » و حِیَانِ خارجه روایت کند که : « از عبدالله عُمَر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - پرسیدم که اندر غَزْو چه گویی ؟ » گفت : « أَبْدَأُ بِنَفْسِكَ فَجَاهِدْهَا ، وَ أَبْدَأُ بِنَفْسِكَ فَأَغْزِهَا ، فَإِنَّكَ إِنْ قَتَلْتَ فَاراً بَعَثَكَ اللَّهُ فَاراً ، وَ إِنْ قَتَلْتَ مَرَاتِيًا بَعَثَكَ اللَّهُ مَرَاتِيًا ، وَ إِنْ قَتَلْتَ صَابِرًا مَحْتَسِبًا بَعَثَكَ اللَّهُ صَابِرًا مَحْتَسِبًا . »

۱۵ پس همچندان که تالیف و ترکیب عبارت را ، اندر حق بیان معانی { ما ۲۷۶ } اثر است ، تالیف و ترکیب مجاهدت را ، اندر وُصولِ معانی اثر است . چون بیان بی عبارت و تالیف آن دُرُست نیاید ، وُصولِ بی { مو ۳۱۳ } مجاهدت دُرُست نیاید . و آن که دَعْوِی کند ، مَخْطِی بُوَد . از آن چه عالم و اثباتِ حَدِّثِ آن ، دَلِیلِ مَعْرِفَتِ آفریدگار است . و مَعْرِفَتِ نَفْسِ { ژ ۲۵۵ } و مجاهدتِ آن دَلِیلِ وُصْلَتِ وی و حُجَّتِ گروه دیگر آن که گویند :

- ۱- ما : مدار شرع و رسم بر مجاهده است . ۲- ما ، مو : و عاقبت بتحقیق عصمت .
- ۳- ما ، مو : مجاهده کرد که از گرسنگی . ۵- ما ، مو : بدان نفرستاده ایم تا تو خود را .
- ۶- ما ، مو : روایت آرند که رسول خدا . ۷- ما ، مو : وی را رنج می رسید . ۸- ما ، مو : آن خُشت فرا من ده . ما ، مو : یا ابا هریره تو . ۹- ما ، مو : یا ابا هریره خُذْ . ۱۰- ما ، مو : و حِیَانِ بن خارجه روایت کند . ۱۱- مو : عبدالله بن عمر و رضی الله عنهما که اندر غَزْوِ جُلُوی چه گوئی .
- ۱۴- ما ، مو : پس هر چند که ما : مجاهدت را ، مو : عبارات را اندر اصول بیان .
- ۱۵- ما : از « تالیف » تا « اثر است » ندارد ، ما : اندر اصول معانی . ۱۶- مو : وُصولِ بی مجاهده و ترکیبِ آن درست . ۱۷- ما ، مو : اثباتِ حدوثِ آن . ۱۸- مو : آنست که گویند .

این آیت اندر تفسیر مقدم و مؤخر است : « و الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا أَيْ وَ الَّذِينَ هَدَيْنَاهُمْ سُبُلَنَا جَاهَدُوا فِينَا. » و رسول گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « لَنْ يَنْجُو أَحَدُكُمْ بِعَمَلِهِ. » قیل : « لَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ » قال : « وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ . » : « نرهد یکی از شما به عمل خود . » گفتند : « تو هم نرهی یا

۵ رسول الله ؟ » گفت : « مَنْ هُمْ نرهم ، جز آن که خداوند - تعالی - بر مَنْ رَحْمَت کند. »

پس خلاص و نجات بنده ، متعلق به مشیت است نه به مجاهدت . کما قال الله - تعالی - : « فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضْلُهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا . » و نیز گفت : « تَوْتِي الْمَلِكُ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكُ مِمَّنْ تَشَاءُ . » تَكْلِفِ هُمَ عَالِمِيَانِ اندر اثبات مشیت خود نفی کرد . و اگر مجاهدت ،

۱. عَلَتْ وَصُولِ بُودِي ، ابليس مردود نبودی ! و اگر تركِ آن عَلَتْ رَدِّ و طُودِ بودی ، { مو ۳۱۴ } آدم هرگز مقبول و مصفى نبودی . پس کار سبقتِ عنایت دارد نه كثرتِ مجاهدت . نه هر که مجتهدتر این تر ، که هر که عنایت بدو بیشتر ، به حق نزدیک تر .

یکی اندر صومعه ، مقرون طاعت از حق دور . یکی در خرابات ، { ما ۲۷۷ } موصولِ معصیت ، به رحمتِ حق نزدیک . و اشرف همه معانی ایمان است . کودکی را که مكلف

۱۵ نیست ، حَكَمَش ، حُكَمِ اِيْمَانِ بُود ، و مجانین را همچنان . پس چون اشرف مواهب را مجاهدتِ عَلَتْ نباشد ، آن چه کم از آن بُود ، هم به عَلَتْ محتاج نباشد .

و من که - عَلِيٌّ بْنُ عِثْمَانَ الْجَلَابِيْ . ام - می گویم که : این خلاف است اندر عبارت بدون معنی . از آن که یکی می گوید : « مَنْ طَلَبَ وَجَدَ » و دیگری می گوید : « مَنْ وَجَدَ طَلَبَ. » و سَبَبِ يَافَتَنِ ، طَلَبَ بُود . و سَبَبِ طَلْبِيْدَنِ ، يَافَت . آن می مجاهدت { ژ ۲۵۶ }

۱ - ما ، مو : مؤخر است چنانکه . ۲ - ما ، مو : لَنْ يَنْجُوْنَا أَحَدُكُمْ . ۴ - ما ، مو : و تو هم نرهی .

۵ - ما ، مو : رحمت کند پس مجاهده فعل بنده باشد و محال باشد فعل وی عَلَتْ نجات وی گردد .

۶ و ۷ - ما ، مو : به مجاهدت از آنجا که خداوند گفت عَزَّ وَ جَلَّ فَمَنْ .

۸ و ۹ - ما ، مو : تکلیف همه عالمیان . ۹ - ما : که اگر مجاهدت . ۱۰ - مو : مصفى نبود .

۱۱ و ۱۲ - ما ، مو : نه هر که مجاهدتر این تر اینک (مو : بلکه) عنایت بیشتر وی به حق .

۱۳ - ما : یکی اندر خرابات ، ما ، مو : به حق نزدیک . ۱۴ - ما : ایمان بود مجانین را .

۱۶ - ما ، مو : محتاج نبود . ۱۷ - ما : من که علی ... رضی الله عنه . ما : این خلاقی است .

۱۸ - ما ، مو : از آنچه یکی . ۱۹ - ما ، مو : آن مجاهدت ، ما : دیگری گوید .

فرماید تا مشاهدت یابد. و این مشاهدت یابد، تا مجاهدت کند. و حقیقت این، آن بود که مشاهدت اندر مجاهدت به جای توفیق است اندر طاعت. و عطا از حق است - عز و جل - . پس چون حصول طاعت بی توفیق محال بود. حصول توفیق نیز بی طاعت محال بود. و چون بی مشاهدت، مجاهدت موجود نباشد. بی مجاهدت، مشاهدت محال بود. پس ۵ لَمْعَه بی از جمالِ خداوندی می بپاید تابنده را به مجاهدت دلالت کند. و چون علت وجود مشاهدت آن باشد، هدایت سابق بود بر مجاهدت.

أَمَّا آن چه آن قوم، یعنی سَهْل { مو ۳۱۵ } و أصحابِ وی حَجَّتْ کُنْتُمْ، که هر که مجاهدت را منکر بود، اثبات ورود جمله انبیا و کتب و شرایع را منکر بود، که مدار تکلیف بر مجاهدت است. آن بهتر از آن می باید که مدار تکلیف بر هدایت حق است، ۱. مجاهدت اثبات حجت را است نه حقیقت و صلت را. قَوْلَهُ تَعَالَى: «وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.» { ما ۲۷۸ } اگر ما فرشتگان را بدیشان فرستیم، و مردگان را با ایشان به سخن آریم و برانگیزیم برایشان همه چیزها را، ایشان ایمان نیارند تا ما نخواهیم. «از آن چه علت ایمان، مشیت ما است نه رؤیت دلایل و مجاهدت ایشان. و ۱۵ نیز گفت - تَعَالَى وَتَقَدَّسَ - : «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.» : «آنان که کافرانند متساوی است به نزدیک ایشان اظهار حجت و انذار از احوال قیامت. و به ترك آن، ایشان ایمان نیارند که ما مر ایشان را از اهل آن نگردانیده ایم. و دل های ایشان به حکم شقاوت محتوم است.

۱- ما، مو: می کند تا مشاهدت یابد و این مشاهدت میکند تا مجاهدت یابد.

۲- ما، مو: مجاهدت اندر مشاهدت ما، مو: و آن عطا است از حق.

۴- ما، مو: چون مشاهدت مو: مشاهدت نیز محال.

۵- ما: خداوندی باید. ۶- ما: مجاهده آن لمعه باشد. ۷- ما، مو: اصحاب او حجت بکنند که.

۸- ما، مو: مجاهدت را اثبات نکند ورود جمله انبیا و کتب را منکر بود.

۹- ما: است بهتر از این می باید. ۱۰- ما، مو: و صلت را و خداوند گفت جل جلاله که و لو...

۱۱- ما، مو: ... الله و لکن اکثر هم یجهلون و اگر. ۱۲- ما، مو: با ایشان در سخن آریم و، مو: اندر آریم.

۱۳- ما: نیارند اگر ما. ۱۴- ما، مو: «تعالی و تقدس» ندارد.

۱۶- مو: اظهار و انذار از احوال قیامت و ورود و دلایل اندر ترك آن.

۱۷- ما، مو: از اهل ایمان نگردانیده ایم. ۱۸- ما، مو: مختوم است.

پس ورودِ آنبیا ، و نزولِ کُتُب ، و ثبوتِ شرایع ، اسبابِ وصولند نه علتِ آن . از آن چه ابوبکر { مو ۳۱۶ } اندر حکمِ تکلیف ، چون ابو جهل { ژ ۲۵۷ } بود . اما ابوبکر به عدل و به فضل رسید ، و بوجهل به عدل و به فضل باز ماند . پس علتِ وصول ، عینِ وصول است نه طلبِ وصول ، که اگر طالب و مَطْلُوب هر دو یکی بودی ، طالب ، واجد بودی ، ۵ و چون واجد بودی ، طالب نبودی . از آن چه رسیده ، آسوده باشد ، و بر طالب ، آسایش درُست نیاید . و پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « مَنْ اسْتَوَى يَوْمَهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ » : « هر که را دو روز چون هم بود ، یعنی از طالبانِ وی اندر غنبنی ظاهر بود . » باید که هر روز بهتر باشد . و این درجتِ طالبان است . و باز گفت : « اسْتَقِيمُوا وَلَنْ تَخْصُوا » : « استقامت گیرید و بر حال باشید . » پس مجاهدت را سبب گفت ، و ۱ . سببِ اثبات کرد مر اثباتِ حجت را . و وصول از سبب نفی کرد ، تحقیق الهیت را .

و آن چه گویند که اسب را { ما ۲۷۹ } به مجاهدت می به صفتی دیگر گردانند . بدان که اندر اسب ، صفتی است مکتوم که اظهار آن را مجاهدت سبب است که تا ریاضت نیابد ، آن معنی ظاهر نشود . و اندر خر که آن معنی نیست ، هرگز اسب نگردد . نه اسب را به مجاهدت خر توان کرد ، و نه خر را به ریاضت اسب توان گردانید . از آن چه این قلبِ عین ۱۵ باشد . پس چون چیزی که عینی را قلب نتواند کرد ، { مو ۳۱۷ } اثبات آن اندر حضرت حق محال بود .

بر آن پیر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - یعنی سهلِ تستری مجاهدتی می رفت ، که وی از آن آزاد بود ، و در عین آن ، عبارت او از آن منقطع بود ، نه چون گروهی که عبارت آن را بی معاملت مذهب گردانیده اند . و محال باشد که آن چه همه معاملت می باید ، همه

۱ - ما ، مو : نه علت وصول آن ازانکه . مو : از آنچه امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه .

۲ - ما ، مو : تکلیف همان بود که ابوجهل اما بعدل و فضل برسد و ابوجهل بی عدل و بی فضل ماند .

۳ - ما ، مو : وصول ابوجهل بعدل از فضل باز ماندن عین وصول است . ۴ - مو : واحد بودی .

۵ - ما : چون واحد بودی ما : بر طلب آسایش نیاید . ۶ - ما : و پیغمبر مو : .. مغبون و من کان یومه شراً من امسه فهو ملعون و من لم یکن فی زیادة فهو فی النقصان و من کان فی النقصان فهو خیر له هر که را ... ۷ - ما : دو روز چون برابر بود . ۸ - ما ، مو : است باز گفت . ۹ - ما : و بر جای باشید .

۱۰ - مو : و وصول را از سبب . ۱۱ - ما ، مو : بمجاهدت بصفه دیگر .

۱۵ - ما ، مو : پس چون که عینی را قلب نتوان کرد . ۱۷ - ما ، مو : و بر آن پیر رحمة الله علیه یعنی .

عبارت گردد . و در جمله مر اهل این قصه را مُجَاهِدَت و ریاضت موجود است به اتفاق . اما رُؤِیتِ آن اندر آن آفت است . پس آن که می مُجَاهِدَت نَفی کند ، نه مُرَاد ، عینِ مُجَاهِدَت است ، که مراد ، رُؤِیتِ { ۲۵۸ } مُجَاهِدَت است و مُعْجِبِ نَا شدن به افعال خود اندر محلّ قُدس . از آن چه مُجَاهِدَت ، فعل بنده بُود ، و مُشَاهِدَت داشتِ حَقّ . تا داشتِ حَقّ نباشد ، ۵ فعل بنده قیمت نگیرد . لَعْمَرِی از خودت دل نگرفت که چندین مَشَاطِکی خود کنی ، و فَضْلِ خود همی نبینی ، که چندین سخن فعل خود گویی . پس مُجَاهِدَتِ دوستان فعل حَقّ باشد اندر ایشان بی اختیار ایشان . و قَهَر و گدازش بُود ، و گدازشی که آن جمله نوازش بُود . و مُجَاهِدَتِ غَافِلانِ فِعْلِ ایشان باشد به اختیار ایشان ، و آن تشویش بُود و پراکندگی . و دِلِ پراکنده از آفت پراکنده بُود .

۱ . پس تا توانی از فِعْلِ خود عبارت مَکَن ، { ما ۲۸ } و اندر هیچ صِفَت ، نَفَس را مُتَابَعَت مَکَن ، که وجود هستی تو حِجَابِ تُو است . { مو ۳۱۸ } اگر به فِعْلِی مَحْجُوب بودی ، به فِعْلِی دیگر برخاستی . چون کَلِیتِ تُو حِجَابِ است ، تا به کَلِیتِ فَنَا نگردی ، شایسته بَقَا نگردی . « لَأَنَّ النَّفْسَ كَلْبٌ بَاغٌ وَ جِلْدُ الْكَلْبِ لَا يَطْهَرُ إِلَّا بِالدِّبَاغِ . » و اندر حکایات مَعْرُوف است که حُسَینِ بنِ مَنصُور - رَحِمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ - به کوفه اندر ۱۵ خانهُ مُحَمَّدِ بنِ حَسَنِ الْعَلَوِی نَزُول کرده بُود . ابراهیم خَوَاص - رَحِمَةُ اللَّهِ - به کوفه اندر آمد . چون خَبَرِ وی بشنید . نزدیکِ وی اندر آمد . حُسَین گفت : « یا ابراهیم ! اندر چهل سال که بدین طریقت تَعَلَّقِ داری ، از این مَعْنیِ تَرَا چه چیز مَسَلَم شده است ؟ » گفت :

۲ - مو : پس آنکه مجاهدت نفی می کند نه مرادش عین .

۶ - فضل حق همی نبینی که .

۷ - ما ، مو : و آن قهر و گدازش و گدازشی که آن گدازش جمله .

۸ - ما ، مو : و مجاهدت جاهلان عمل ایشان باشد اندر ایشان .

۱۰ - مو : و از هیچ صفت .

۱۱ - ما : هستی تو حجاب است اگر .

۱۲ - ما ، مو : به فعل دیگر برخاسته چون : مو : تو حجاب تست .

۱۳ - ما : إِلَّا بِالدِّبَاغَةِ . ۱۴ - ما ، مو : معروف است که چون .

۱۵ - ما ، مو : الحسین العلوی ، مو : خَوَاص رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ .

۱۶ - ما ، مو : خیر وی بشنید به نزدیکِ وی اندر شد .

۱۶ و ۱۷ - ما ، مو : اندرین چهل سال که تو تَعَلَّقِ بدین طریقت داری .

« طَرِيقِ تَوَكَّلْ مَرَا مَسْلَمَ شده است . » حَسَنِ گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « ضَيَّعْتَ عَمْرَكَ فِي عَمْرَانَ بَاطِنِكَ ! فَأَيْنَ الْفَنَاءُ فِي التَّوْحِيدِ . » : « عَمْرَ اندر عَمْرَانَ باطن ضایع کردی . فنا کجاست اندر توحید ؟ » یعنی تَوَكَّلْ عبارتی است از مَعَامَلَتِ خود با خداوند و دَرَسْتی باطن به اعتماد کردن با وی . و چون کسی عَمْرَ اندر مَعَالَجَتِ باطن ۵ کند ، عَمْرَ دیگر باید تا اندر مَعَالَجَتِ ظاهر کند . و دو عَمْرَ ضایع شد . هنوز از وی به حق اثری نباشد .

و از شَيْخ { ژ ۲۵۹ } بُو عَلَی سیاه مَرَوَزی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - حکایت کنند که گفت : « مَنْ نَفْسٍ را بدیدم ، به صورتی مانند صورت هَنْ که یکی موی وی گرفته بود ، و وی را به من داد . و من وی را بر درختی بستم ، قصد هَلَاکِ وی کردم . » مرا گفت : ۱ . « یا بَا عَلَی ! مَرْنِج ! که من لشکرویم - عَزَّ وَ جَلَّ - . تو مَرَا گم نتوانی کرد . » و از مُحَمَّد عَلَبَّان { مو ۳۱۹ } نَسَوی روایت آرند - و وی از کِبَارِ اصحابِ جَنید بود - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَ أَجْمَعِينَ - که : « من اندر ابتدای حال - که به آفت های نَفْسِ بینا گشته بودم ، و کمین گاه های وی بدانسته بودم - از وی حَقْدی پیوسته اندر { ما ۲۸۱ } دل من بود . روزی چیزی چون روباه بچه یی از گلوی من بر آمد . و حق - تعالی - مرا ۱۵ شناسا گردانید . دانستم که آن نَفْسِ است . وی را به زیر پای اندر آوردم . هر لَگدی که بر وی می زدم ، وی بزرگ تر می شد . » گفتم : « ای هَذَا ! همه چیزها به زخم و رنج هَلَاکِ شوند ، تو چرا می زیادت شوی ؟ » گفت : از آن چه آفرینش من باز گونه است . آن چه رَنجِ چیزها بُود ، راحتِ من بُود و آن چه راحتِ چیزها بُود ، رَنجِ من بُود ! »

-
- ۱- ما ، مو : حسین گفت ضیعت عمرک . ۳- مو : عبارت است از ما ، مو : با خداوند تعالی و درستی . ۴- ما ، مو : اندر معاملت باطن کند عمر دیگر باید . ۵- ما ، مو : تا در معالجت ظاهر کند دو عمر ضایع کند هنوز بوی و اثری نیافته . ۶- مو : ابوعلی سیاه . ۷- ما ، مو : دیدم به صورت مانند ما ، مو : موی ویرا گرفته . ۸- ما ، مو : و وی را به درختی بستم ما : و مرا گفت .
 - ۹- ما ، مو : یا ابا علی مرنج که لشکر خدایم تو مرا . ۱۰- ما ، مو : اصحاب کبار جنید بود .
 - ۱۱- ما ، مو : علیهم که در ابتدای حال که آفت های ... ۱۲- ما : بودم کمین گاه های وی بدانسته از وی پیوسته مقدی اندر دل من بودی . ۱۳- ما ، مو : تعالی بوی مرا ما : ۱۴- آشنا گردانید .
 - ۱۵- ما ، مو : می زدم او بزرگتر مو : همه چیز به زخم . ۱۶- ما ، مو : تو چرا زیادت می گردی گفت از آنکه آفرینش من بر بازگونگی است و . ۱۷- من اندر آن راحت من .

و شیخ أَبُو الْعَبَّاسِ شَقَّانِي - که امام وَقْتُ بود - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گفت : « من روزی به خانه اندر آمدم . سگی دیدم زرد بر جای خود خفته . پنداشتم که از محلَّت اندر آمده است . قَصْدِ راندنِ وی کردم . و وی به زیر دامنِ من اندر آمد . و نا پدید شد . »
و شیخ أَبُو الْقَاسِمِ گرگانی - که اَمْرُوز قُطْبُ الْمَدَارِ عَلَيْهِ وَی است - اَبْقَاهُ اللَّهُ -

۵ وی از ابتدای حال نشان داد که : « من اورا به صورتِ ماری دیدم ! » و درویشی گفت که : « مَن نَفْسِ را بدیدم بر صَوْرَتِ مَوْشِی ! » گفتم : « تو کیستی ؟ » گفت : « من هَلَاکِ غَافِلَانِمِ که داعیِ شرِّ و سَوِّءِ اِیْشَانِمِ و نِجَاتِ دُوسْتَانِ . که اگر مَن با اِیْشَانِ نِیَاشَمِی ، که وَجُودِ مَن { مو . ۳۲ } آفت است ، اِیْشَانِ به پاکی خود مَغْرُورِ شُوندی ، و با اَفْعَالِ خود مَتَكَبِّرِ . که چون اندر { ژ . ۲۶ } طَهَارَتِ دِل ، و صَفَايِ سِرِّ و نُورِ وِلايَت ، و اسْتِقَامَتِ ۱ . بر طاعت نگرند . زَهْوِی در اِیْشَانِ پدیدار شود . و باز چون مرا ببینند ، اندر میانِ دو پَهْلَوِیِ خود ، آن جَمْلَه از اِیْشَانِ پاك شود . »

و این حکایات دلیل است که نَفْسِ عِیْنِی است نه صَفَتِی . و وی را صفت است . اَمَّا اَوْصَافِ وَیِ ظَاهِرِ مِی بَیْنِمِ . و پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فرمود : « اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَانِبَيْكَ » : « دشمن ترین دشمنانِ تو ، نَفْسِ تُو است درمیانِ دو ۱۵ پهلویِ تو . » پس چون مَعْرِفَتِ آن حَاصِلِ { ما ۲۸۲ } آمد ، وجودِ آن را به ریاضتِ به دست توان آورد . اَمَّا اَصْلِ مَایَهِ وَیِ نِیْسِتِ نِگَرَدَد . و چون شناختِ وی دَرَسْتُ شد . طَالِبِ مَلِكِ باشد . بَاكَ نَبُودَ از بَقَايِ وَیِ اندر وی . « لِأَنَّ النَّفْسَ كُلَّهَا نَبَاحٌ وَ اِمْسَاكُ الْكَلْبِ بَعْدَ الرِّیَاضَةِ مَبَاحٌ . »

- ۱- مو : شیخ ابو العباس اشقانی ، ما : رحمة الله عليه گفت . ۲- ما : مو : ما : سگکی دیدم . مو : سگی زر دیدم
- ما ، مو : خفته بود پنداشتم از . ۳- دا ، ما ، مو : کردم وی بزیر دامن اندر آمد . ۴- ما ، مو : گرگانی که امروز قطب مدار
- عليه است ، ژ : گرگانی رضی الله عنه که . ۵- مو : ابقاه الله تعالی مو : حال خود نشان داد ، مو : به صورت موشی دیدم .
- ۶- ما ، مو : و درویشی دیگر گفت که من او را بدیدم موشی به صورت .
- ۷- مو : شرِّ و سَوَّاسِ اِیْشَانِمِ . ۸- ما : بایشان نیاشمی . ۹- ما ، مو : و بافعال خود متکبر .
- ۱۰- ما ، مو : بر طاعت خود نگرند کبری از هوا در اِیْشَانِ پدیدار آید و باز .
- ۱۱- ما ، مو : آن جمله عیب و نشان پاك شود . ۱۲- ما ، مو : و اینجمله حکایات ما : عینی نه صفتی .
- ۱۲ و ۱۳- ما : و با اوصافِ وی مو : و ما اوصافِ وی . ۱۳- ما ، مو : پیغامبر ... گفت .
- ۱۴- ما ، مو : مَن بَيْنَ جَنْبَيْكَ ما ، مو : نفس است میانِ دو پهلویِ تو . ۱۵- ما ، مو : حاصل آمد و وجود .
- ۱۶- ما ، مو : و اَمَّا اَصْلِ دانستی که خود مَایَهِ وَیِ طَالِبِ اگر مالک باشد پاك نبود . ۱۷- ما ، مو : از بقای او اندر وی .

پس مُجَاهَدَتِ نَفْس ، مر فنای اوصافِ نَفْس را بُود . نه فنای عینِ وی را . و مُشَايِخ را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - اندر این معنی سخن بسیار است . اما مر خَوْفِ تطویلِ کتاب را ، بدین مقدار کفایت کردیم . اکنون سَخَنِ اندر حقیقتِ هَوی و تَرَكِ شَهَوَاتِ گوئیم - انشاءَ اللَّهِ .

ه الْكَلَامُ فِي حَقِيقَةِ الْهَوَى :

بدان - اَعَزَّكَ اللَّهُ - { مو ۳۲۱ } که هُوَا عبارتست از اَوْصافِ نَفْس به نزدیک گروهی . و به نزدیک گروهی عبارتست از ارادتِ طَبِيعِ کَلَا مَتَصَرَّفِ و مَذَبِ نَفْسِ است . چنان که عَقْل از آن روح . و هر روحی را که اندر بَنِيَّتِ خود از عَقْل ، قوتی نباشد ، ناقص بود . و هر نفسی را که از هُوَا ، قوتی نباشد ، ناقص بود . پس نَقْصِ رُوح ، نَقْصِ قُرْبِتِ باشد . و ۱ . نَقْصِ نَفْس ، عَيْنِ قُرْبِتِ باشد . و پیوسته مر زنده را دعوتی می باشد از عَقْل . و یکی از هُوَا آن که متابعِ دَعْوَتِ عَقْلِ باشد ، به ایمان و توحید رسد . و آن که متابعِ دَعْوَتِ هُوَا باشد ، به ضَلالَت و کُفْران { ز ۲۶۱ } رسد .

پس حِجَابِ واصلان و رَفَعَتِ گاهِ مَرِیدان و مَحَلِّ اعراضِ طالبان هُوَا است . و مأمور است بنده به خَلافِ کردنِ آن ، و مِنْهی از ارتکابِ بر آن . کَمَا یَقَالُ : « لَأَنْ مَنْ رَكِبَهَا هَلَكَ ، ۱۵ وَمَنْ خَالَفَهَا مَلَكَ . » کَمَا قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى - : « وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى . » وَ قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طَوْلُ { ما ۲۸۴ } الْأَمَلِ . »

۱- ما ، مو : مجاهداتِ نفسِ مو : عینِ او را .

۲- ما : رَحِمَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ . ۳- ما ، مو : حقیقتِ هُوَا و تَرَكِ شَهَوَاتِ گوئیم .

۴- ما ، مو : انشاءَ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ . ۵- ما : فی الحقیقةِ الهَوَى . ۶- ما ، مو : عبارت است از .

۷- و به نزد گروهی عبارت است از .

۸- ما ، مو : عَقْل از روحِ مو : که اندر نسبتِ خود از عَقْل . ۸ و ۹- ما : بود هر نفسی .

۹- ما : قوتِ نباشد . ما ، مو : نَقْصِ قُرْبِتِ بود .

۱۰- ما ، مو : عینِ قُرْبِتِ بود . ما ، مو : مر بنده را دعوتی می باشد : ۱۱- ما : هُوَا الا آنکه . ما ، مو : پایمان رسد و آن .

۱۲- ما ، مو : بُودَ به ضَلالَت . ۱۳- ما ، مو : پس هُوَا اضلال و حِجَابِ باشد و هُوَا وَقَعَتِ گاهِ (مو : وَسَبَقَ گاهِ) مَرِیدان ،

ما ، مو : طالبان است . ۱۴- ما ، مو : بنده بخلافِ آن و مِنْهی از ارتکابِ آن .

۱۵- ما ، مو : چنانکه گفتِ خدای عَزَّ وَجَلَّ لَأَنْ... ۱۶- ما ، مو : و پیغامبر گفتِ صَلَّی ..

و از ابن عباس - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می آرند اندر تفسیر قولِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - :
 « أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ . » : « أَيْ إِنَّ الْهَوَى إِلَهٌ مَعْبُودٌ ! »
 وِیل بر آن که دُونِ حَقِّ ، هوایِ وی معبودِ وی است . و همه همتِ وی روز و شب ، طَلَبِ
 رضایِ هوایِ وی است .

۵ و هوا ها جمله بر دو قسم است : یکی هوایِ لَذَّت و شَهْوَت ، و
 دیگر هوایِ جاهِ خَلْق { مو : ۳۲۲ } و ریاست . آن که متابعِ هوایِ لَذَّتی باشد ، اندر
 خراباتِ بَوَد ، خَلَقَ از فتنهٔ وی ایمن بَوَد . اما آن که متابعِ جاه و ریاست بَوَد ، اندر صوامع و
 دَوایر بَوَد . پس آن فتنهٔ خَلَق باشد که خود از راه افتاده باشد و خَلَق را نیز به ضلالت برده .
 « فَتَنُوذٌ بِاللَّهِ مِنْ مُتَابِعَةِ الْهَوَى . » پس آن را که کُلِّ حَرَكَت، هوا باشد و به متابعتِ آن
 ۱ . وی را رضا باشد ، دور باشد از حَقِّ ، اگرچه در مسجد با شما باشد . و باز آن را که از
 هوا برینش بَوَد ، و از متابعتِ آن گریزشِ بَوَد ، نزدیکِ بَوَد به حَقِّ ، اگرچه اندر کِنشِت بَوَد .
 ابراهیم خَوَاص گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که : « وقتی شنیدم که اندر روم ، راهبی
 هست که هفتاد سال است تا در دیر است به حکمِ رَهْبَانِیَّت . » گفتم : « ای عَجَب ! شَرَطِ
 رَهْبَانِیَّت ، چهل سال بَوَد ، این مَرَد به چه شَرَف ، هفتاد سال بر آن دیر بیارامیده است .
 ۱۵ قَصْدِ وی کردم . چون به نزدیکِ وی رسیدم ، دریچه باز کرد و مرا گفت : { ز ۲۶۲ }
 « یا ابراهیم ! دانستم که به چه کار آمده ای ؟ من اینجا نه به راهبی نشسته ام اندر این
 هفتاد سال ، که من سگی دارم با هوایِ شوریده . اندر اینجا نشسته ام ، سگوانی می کنم ،
 وَ شَرِّ وی از خَلَق باز می دارم . وَ إِلَّا مِنْ تَهْ اِیْنَم . » چون این سخن از وی { ما ۲۸۴ }
 بشنیدم ، گفتم : « بار خدایا ! قادری که اندر عینِ ضلالت بنده یی را ، طریقِ صوابِ دهی ،

۱- مو : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا . ما : خدای تبارک و تعالی و تقدّس ، مو : تبارک و تعالی .

۲- ما ، مو : وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ ندارد ما ، مو : « أَيْ الْهَوَى إِلَهٌ » . ۳- ما ، مو : که بدونِ حَقِّ هوای .

۶- ما ، مو : هوایِ لَذَّت باشد . ما ، مو : و خلق از . ۷- ما ، مو : ایمن (مو : اندر امن) باشد ما ، مو : و ریاست باشد ،
 ما ، مو : و دَوایر باشد آن فتنه . ۸- ما ، مو : بضلالت داعی بود . ۹- مو : باشد به متابعت . ۱۰- مو : در مسجد و در
 صومعه و بر آسمان با شما باشد و بار آنکه از هوا تربیتش بود . ۱۱- مو : از متابعتِ وی گریزشِ بَوَد نزدیکِ باشد به حَقِّ .

۱۲ و ۱۳- ما ، مو : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ که وقتی شنیدم اندر روم راهبی که هفتاد سال است که در دیر نشسته است .

۱۳- ما : ای عَجبا شَرَطِ . ۱۴- ما ، مو : و این مرد بچه مشرب .

۱۵- ما : بنزدیکِ دیر رسیدم . ۱۶- ما ، مو : بچه کار آمدی . ۱۷- ما ، مو : و اندرین دیر نشسته ام تا سگبانی کنم .

۱۸- ما ، مو : از خلق باز دارم و إِلَّا مِنْ تَهْ اِیْنَم . مو : از وی شنیدم . ۱۹- ما : طریقِ صواب و راه راست دهی .

و راه راست { مو ۳۲۳ } کرامت کنی . « مرا گفت : « یا ابراهیم ! چند مردمان را طلبی ؟ برو خود را طلب . چون یافتی پاسبان خود باش . که هر روز این هوا سیصد و شصت گونه ، جامه الهیت پوشد . و بنده را به ضلالت دغوت کند . و در جمله شیطان را در دل و باطن بنده مجال نباشد ، تا وی را هوای معصیتی پدیدار نیاید . و چون مایه بی از هوا پدیدار آمد ، آنگاه شیطان آن را بگیرد ، و می آراید و بر دل او جلوه می کند . و این معنی را وسواس خوانند . پس ابتدا از هوای وی بوده باشد . « و الْبَادِیُّ أَظْلَمُ » . و این معنی قول خدای است - عَزَّ وَ جَلَّ - در جواب ابلیس که می گفت : « فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ! » حق - تعالی و تَقْدَسَ - در جواب وی فرمود : « اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ . » : « ترا بر بندگان من هیچ سلطانی نیست . » پس شیطان ، بر حقیقت ، نفس ۱ . و هوای بنده باشد . و از آن بود که پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَ قَدْ غَلَبَهُ شَيْطَانُهُ إِلَّا عَمَرَ فَإِنَّهُ غَلَبَ شَيْطَانَهُ » : « هیچ کس نیست که نه شیطان وی را غلبه کرده است ، یعنی هوای هر کسی مرایشان را غلبه کرده است ، إِلَّا عَمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که وی مر هوای خود را غلبه کرده است . »

پس هوا تر کيب طينت آدم ، و ريحان جان فرزندان وی است . لِقَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « الْهَوَى وَ الشَّهْوَةُ مَعْجُونَةٌ بِطِينَةِ ابْنِ آدَمَ . » ترك هوا بنده را امير کند و ارتكاب آن امير را اسير کند . چنان که زليخا هوا را ارتكاب کرد ، امير بود ، { مو ۳۲۴ } اسير شد . و يوسف - عَلَيْهِ السَّلَام - به ترك هوا بگفت ، اسير بود ، امير گشت .

۱ - مو : مردمان را طلب کنی .

۲ - ما ، مو : خود را طلب کن چون یافتی پاسبانی خود پيش گير ، مو : سه صد و شصت .

۳ - ما ، مو : لباس الهیت پوشد ، ما ، مو : شیطان را اندر دل .

۴ - مو : معصیتی اندر دل . ۵ - مو : آید آنگاه ، مو : و بر دل وی جلوه .

۶ - ما ، مو : پس ابتدای آن از هوا بوده باشد .

۷ - ما ، مو : عَزَّ وَ جَلَّ که گفت مر ابلیس را آنگاه که می گفت من جمله آدمیان را از راه بیرم در جواب ابلیس . ۱۰ - ما : پیغامبر .

۱۲ - مو : از « یعنی » تا « کرده است » ندارد ، ما : مر او را غلبه .

۱۲ و ۱۳ - ما : الا عَمَرَ که وی هر هوای خود را .

۱۴ - ما : جان فرزند وی است که پیغامبر گفت ، مو : که پیغمبر صَلَّى ... گفت .

۱۵ - ما ، مو : الشَّهْوَةُ مَعْجُونَةٌ . ۱۷ - ما ، مو : و يوسف عليه السلام ترك هوا کرد اسير بود امير شد .

و از جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - پرسیدند : « مَا الْوَصْلُ ؟ » قال : « تَرْكُ ارْتِكَابِ الْهَوَى . » آن که خواهد تا به وَصَلَتْ حَقْ مَکْرَمَ شود ، هوای تن را خلاف باید کرد که بنده هیچ عبادت نکند بزرگتر از مُخَالَفَتْ هَوَا . از آن که کوه به ناخن کردن بر آدمی زاد آسان تر از مُخَالَفَتْ نَفْس و هوا بُود .

۵ و اندر حکایات یافتیم از ذوالنون مصری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که گفت : « یکی را دیدم که اندر هوا می پرید ! » گفتم : « این درجه به چه یافتی ؟ » گفت : « قَدَمِ بر هوا نهدم تا در هوا شدم ! » و از مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْبَلْخِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می آید که گفت : « عجب دارم از آن که به هوای خود ، به خانه وی شود و زیارت کند . چرا قدم بر هوا نهد تا بدو رسد ، و با وی دیدار کند . اَمَّا ظاهرترین صفتی نَفْس را شهوت است . ۱ . و شَهَوَاتِ مَعْنِی پراکنده اندر اجزای آدمی ، و جُمْلَةُ حَوَاسِ درگاه ویند . و بنده به حفظ جمله مکلف است . و از فِعْلٍ هر یک ، یک مَسْئُول : شَهَوَاتِ چشم ، دیدن ، و گوش ، شنیدن ، و بینی ، بوییدن ، و زبان ، گفتن ، و کام ، چشیدن ، و از آن جَسَد ، لَمَس و بَسُودَن ، و از آن صَدْر اندیشیدن . پس باید تا طَالِب ، راعی و حاکم خود بُود . روز و شب ، روزگار خود اندر آن گذرانند ، تا این دَوَاعِی هَوَا که { مو ۳۲۵ } اندر حَوَاسِ ، ۱۵ پیدا می آیند ، از خود مَنقَطِع گردانند ، و از خداوند - تَعَالَى - اندر خواهد تا وی را بدان صفت گردانند ، که این ارادت از باطن وی مَدْفُوع شود ، که هر آن که به بَحْر شَهَوَاتِ مَبْتَلَا گردد ، از کُلْ مَعْنی مَحْجُوب شود . پس بنده اگر به تَکَلُّف ، این را { ر ۲۶۴ } از خود دَفْع کند ، رنج آن بروی دراز گردد ، و وجود اجناس آن مَتَوَاتِر شود . و طَرِيق این تسلیم { ما ۲۸۶ } است تا مُرَاد به حاصل آید اِنْشَاء اللَّهُ وَحْدَهُ .

۱- ما : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ . ۲- ما ، مو : شود گوهوارا خلاف کن که بهیچ عبادت تَقَرُّب کند . ۳- ما : بهیچ عبادت بحق تَقَرُّب نکند بزرگتر از آنکه مرهوارا خلاف کند ، از آنچه کوه را به . ۴- ما ، مو : بر آدمی آسانتر از آن بود که هوارا خلاف کردن . ۵- ما ، مو : « رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ » ندارد . ۶- ما : گفت این بچه یافتی ؟ ۷- ما ، مو : « رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ » ندارد . ۸- ۹- ۱۰- ما ، مو : صفتی مَر نَفْس را شهوت و شهوت مَعْنی است پراکنده ، ما ، مو : در کارهای وی اند . ۱۱- ما ، مو : هر یک مَسْئُول شهوت از آن چشم دیدار دیدن و از آن بُوَش . ۱۲- ما ، مو : و از آن بینی ، و از آن زبان ... و از آن کام ... و از آن دست مس . ۱۳- ما ، مو : پس باید که طَالِب ، ما ، مو : باشد و روز . ۱۴- ما : اندر آن بگذارد ، مو : گزارد ، ما ، مو : داعی هوارا که مو : پیدا می آید . ۱۵- مو : و از خدای تعالی . ۱۶- مو : اراده از باطن وی مَدْفُوع گردد که هر که : مو : مبتلا شود . ۱۷- ما : محجوب پس اگر بنده بتکلیف این را ، ما ، مو : رنج وی بروی دراز گردد . ۱۸ و ۱۹- تا مُرَاد حاصل گردد . ۱۹- ما ، مو : « وَحْدَهُ » ندارد .

و از آتو علی سیاه مروزی - قَدَسَ اللّٰهُ رُوحَه - حکایت کنند که گفت : « مَنْ به گرمابه رفته بودم . و بِرِ مَتَابَعَتِ سَنَتِ سَتَرَه را مراعات می کردم . » گفتم : « ای بو علی ! این مقصود را که مَنَبِع شَهَوَات است که ترا می به چندین آفت مَبْتَلَا دارد ، از خود جدا کن ، تا از شَهَوَات باز رهی . » به سِرْمِ نِدا کردند که : « یا با علی ! اندر مَلِكِ ما تَصَرَّف می کنی . مر تعبیه ما را عضوی از عضوی اولیتر نیست . به عِزَّتِ ما که اگر آن را از خود جدا کنی ، که ما در هر مویی از آنِ تو صد چندان شَهَوَات آفرینیم ، که اندر آن مَحَلِّ . » و اندر این معنی گوید :

مَنْتَنَنْی الْإِحْسَانَ دَعَا أَحْسَانَكَ أَتَرَكَ بِخَشْيِ اللَّهِ بِادْتِجَانِكَ

بنده را در خرابی بنیت هیچ تَصَرَّف نیست . اما اندر تبدیل صِفَت به توفیقِ حَقِّ ، و ۱ . تَسْلیمِ اَمَر ، و تَبَرّی از حَوْل و قُوَّتِ کَسْبِی تَصَرَّف هَسْت . و به حقیقت چون تسلیم آمد ، عَصَمَت یافت . و به عَصَمَتِ حَقِّ ، بنده به حفظ و فَنای آفتِ نزدیک تر بُود که به مَجَاهَدَت . « لِأَنَّ { مو ۳۲۶ } نَفَى الذُّبَابَ بِالْمَكْبَةِ أَيْسَرَ مِنْ نَفْيِهِ بِالْمَذْبَةِ . » پس حِفْظِ حَقِّ زایل گرداننده جملگی آفت ها است ، و بردارنده جملگی عِلَّت ها . و به هیچ صفت بنده را با وی مُشَارَكَت نیست . جز آن که وی فرموده است ، و اندر مَلِكِ وی تَصَرَّف ۱۵ جایز نه . و تا تقدیر عَصَمَتِ حَقِّ نباشد ، به جَهْدِ بنده از هیچ چیز باز نتواند بُود ، که جَدِّ به جَدِّ ، جَدِّ باشد . چون از حَقِّ به بنده جَدِّ نباشد ، جَدِّ وی را سَوْد ندارد ، و قُوَّتِ طَاعَتِ به جَدِّ ساقط شود . و جَمْلَه جَدِّها اندر دو جایگاه صورت بندد ، یا جَهْدِ کند تا تقدیر حَقِّ بگرداند از خود ، یا به خِلَافِ { ر ۲۶۵ } تقدیر ، چیزی خود را کَسَبِ کند . و این هر دو رَوَا نباشد ، که تقدیر به جَهْدِ مَتَغَیِّر نشود . و هیچ کاری بی تقدیر نیست .

۱- ما : رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ ، مو : رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ . ۲- ما : رَفْتَه بُود و بِرِ مَوَافَقَتِ سَنَتِ (مو : بِرِ مَوَافَقِ ..) اسْتِیْرَه را

(مو : اسْتِیْرَه) مَرَاعَاتِ ، ما ، مو : بِاِخْوَدِ گفتم ای ابو علی . ۳- ما ، مو : اِیْنَ عَضْوَرَا کِه . ما ، مو : تَرَا بِه چَندِیْنَ آفَتِ .

۴- مو : یَا اَبَا عَلَی . ۵- ما : مَرِ بَقِیَّهٔ مَا رَا . ما ، مو : اَزِ عَضْوِی دِیْکَرِ مو : بِه عِزَّتِ مَا اِکْرَ اَنْرَا .

۶- ما ، مو : جَدَا کُنِی مَادِرِ هَرِ ، ما ، مو : شَهَوَاتِ وَ هَوَا بِنَهَیْمِ اَنْدَرِ اَنِّ . ۷- مو : کَوِیْنَدِ .

۸- ما : مِیْنِی الْاِحْسَانَ وَدَعَا .. ما : بِخَشْوِ اللّٰهِ بِاَدْتِجَانِكَ .

۹- ما ، مو : بِنْدَه رَا حَرَبِی نِیْسَتِ تَوَلِیْتِ هِیْجِ تَصَرَّفِی اَمَّا . ۱۰- ما ، مو : قُوَّتِ کَسْبِی هَسْتِ . ۱۱- ما ، مو : عَصَمَتِ اَیْدِ .

ما ، مو : کِه مَجَاهَدَه . ۱۲- مو : بِالْمَكَّةِ اَیْسَرَ مِنْ تَقِیْهَا بِالْمَذْنِیَّةِ . ۱۳- ما : جَمْلَه آفَتِ هَا اَسْتِ وَزْدَا بِنْدَهٔ جَمْلَکِی .

۱۴- ما ، مو : اَنْجَه وَی فَرْمُودَه اَسْتِ اَنْدَرِ مَلِکِ وَی تَصَرَّفِ نَه . ۱۵- ما ، مو : بِه جَدِّ بِنْدَه . مو : کِه چُونِ اَزِ حَقِّ .

۱۶- ما : یَا بِاِخْوَدِ بَخْلَافِ ، یَا خْوَدِ بَخْلَافِ . ۱۷- مو : وَ هِیْجِ کَارِ بِی تَقْدِیْرِ .

و همی آید که: شبلی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - بیمار شد. طیبی به نزدیک وی آمد. گفت: «پرهیز کن!» گفت: «از چه چیز پرهیز کنم؟ از چیزی که روزی من است؟ یا از چیزی که روزی من نیست. اگر پرهیز از روزی می باید کرد، نتوان. و اگر از غیر روزی، آن خود به من ندهند.» «لَا نَ الْمَشَاهِدَ لَا يُجَاهِدُ.» و این مساله به احتیاط به جایی ۵ دیگر بیارم. انشاء الله.

۷- حکیمان (الْحَكِيمِيَّةُ) :

أَمَّا الْحَكِيمِيَّةُ، تَوَلَّى حَكِيمِيَانُ بِهِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ حَكِيمُ التِّرْمِذِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - کنند. وی یکی از ائمه وقت بود اندر جُمْلَةُ عُلُومِ ظَاهِرِي وَ بَاطِنِي. و وی را تَصَانِيف و نَکَت بسیار است. و قَاعِدَةُ سَخْن و طَرِيقُش بر ولایت بود. و ۱ عبارت از حقیقت آن کردی. {مو ۳۲۷} و از دَرَجَاتِ اولیا و مَرَاعَاتِ تَرْتِیبِ آن. و او خود علی حده بحرِی است بی کرانه با عَجُوبَاتِ بسیار. و ابتدای کَشْفِ مَذْهَبِ وی آن است که بدانی که خداوند - تَعَالَى - را اولیا است، که ایشان را از خَلْقِ برگزیده است، و هِمَّتشان از مَتَعَلِّقَاتِ بُریده، و از دَعَاوی نَفْس و هَوَاشانِ وَاخْریده، و هر کسی را بر دَرَجَتی قِیام داده، و دَرِی از مَعَانِی بر ایشان گشاده، و اندر این مَعْنِی سخن بسیار ۱۵ است. و چند اصل او را شرح باید داد، تا معلوم گردد. اکنون من بر سبیل اختصار، تحقیق این، ظاهر کنم، و اسباب و اوصاف سخن مردمان را اندر آن بیارم.

- ۱- مو: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ. ۲- ما، مو: یا از آنچه. ۳- ما، مو: از غیر روزی دیگری.
- ۴- ما: لَانِ الْمَشَاهِدَةَ لَا يُحَامِدُ. ۵- ما: انشاء الله عز وجل: ... تعالی.
- ۷- ما، مو: و اما. ما، مو: حکیمان تولی به ابی عبدالله بن علی ...
- ۸- رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ. ما، مو: و وی یکی از.
- ۹- ما، مو: تَصَانِيف بسیار است قَاعِدَةُ سَخْن. ۱۰- ما، مو: و آن خود علی حده.
- ۱۱- ما: و با اعجوبات بسیار. مو: بی کران و با أعجوبة بسیار. ۱۲- ما، مو: که خدای عز وجل را
- ما، مو: به همتشان. ۱۳- ما، مو: بریده از دعاوی بنفس. ما: سخن دراز است.
- ۱۴- ما، مو: درِی از این معانی. ۱۵- ما: من سبیل تحقیق این.
- ۱۶- ما: اسباب و اوصاف و سخن مردمان را اندر آن بیارم انشاء الله تعالی.

الْكَلَامُ فِي اثْبَاتِ الْوَلَايَةِ :

بدان که قاعده و اساس طریقت تصوّف ، و معرفت جملہ بر ولایت و اثبات آن است ، که جملہ مشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - اندر حکم اثبات آن موافقند . { ما ۲۸۸ } اما هرکسی به عبارتی دیگرگون بیان این ظاهر کرده اند . محمد بن علی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ۵ مخصوص است { ز ۲۶۶ } به اطلاق این عبارات مر حقیقت طریقت را . اما ولایت به فتح واو نصرت بود اندر حق لغت ، و ولایت به کسر واو امارت بود ، و نیز هر دو مصدر فعل و لیت باشند . و چون چنین بود ، باید که دو لغت بود چون دلالت و دلالت . و نیز ولایت ، ربوبیت { مو ۳۲۸ } بود . و از آن است که خداوند - تعالی - گفت : « هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ » که کفار تولى بدو کنند و بدو بگروند ، و از معبودان خود تبرا کنند . ۱ . و نیز ولایت به معنی محبت بود . اما ولى روا باشد که فعیل بود به معنی مفعول ، چنانکه خداوند - تعالی - گفت : « وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ . » که خداوند - تعالی - بنده خود را به افعال و اوصاف وی نگذارد ، و اندر کَنَفِ حَفْظِ خودش بدارد . و روا باشد که فعیل باشد ، به معنی مبالغت اندر فاعل ، که بنده تولى به طاعت وی کند . و رعايات حقوق وی را مداومت کند . و از غیر وی اعراض کند . این یکی مرید باشد ، و آن دیگر ۱۵ مراد . و این جملہ معانی از حق به بنده ، و از بنده به حق روا باشد . از آن چه روا باشد که خدای - تعالی - ناصر دوستان خود باشد . از آن چه وعده کرد خداوند - تعالی - مر دوستان خود را از صحابه پیغمبر و گفت : « أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ . » و نیز گفت : « وَإِنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ . » : « أَيْ لَا نَاصِرَ لَهُمْ . » چون کفار را ناصر نبود ،

۱- مو : باب الکلام فی اثبات الولاية . ۳- ما ، مو : و جمله مشایخ رحمهم الله علیه ما ، مو : اثبات این موافقند .

۴- ما ، مو : هر کس عبارت ما ، مو : و محمد بن علی رحمه الله علیه . ۵- ما ، مو : این عبارات .

۶- ما : واو تصرف بود . ۷- مو : ولى راست باشند ما : باید که تا دو لغت . ۸- ما : خدا گفت جلّ جلاله .

۹- ما : تولى به وی کنند و به وی بگروند ، مو : برو کنند و بر بگروند . ۱۰- ما ، مو : اما ولى را روا . ۱۱- ما ، مو :

که خدای تعالی گفت . ما ، مو : که خدای تعالی بنده . ۱۲- ما : بدارد روا نباشد . ۱۳- ما ، مو : و به رعايات حقوق .

۱۴- ما ، مو : و آن دیگری مراد . ۱۵- ما : و این جمله معانی از حق ، ما ، مو : به حق روا بود .

۱۶- ما ، مو : و آنچه وعده کرد بنصرت و .

۱۷- ما ، مو : پیغامبر صلى الله علیه و آله وسلم . ۱۸- مو : هر مؤمنان را .

لامحاله مؤمنان را ناصِر بود ، که نصرت کند و عقول ایشان اندر استدلال آیات و بیان معانی دل های ایشان ، و کشف براهین بر اسرار ایشان . و نصرت کند ایشان را بر مخالفت نفس و هوا و { ما ۲۸۹ } شیطان ، و موافقت امور خود . و نیز روا باشد که به دوستی مخصوص گردانندشان ، و از محلّ عداوت نگاه دارد . چنان که گفت : « یحبّهم و ۵ یحبّونه . » تا وی را به دوستی وی دوست دارند ، و روی { ژ ۲۶۷ } از خلق برتابند ، تا هم وی ولی ایشان باشد ، و هم ایشان اولیای وی . و روا باشد که یکی را ولایتی دهد به اقامت کردن بر طاعت وی . و وی را اندر حفظ و عصمت نگاه دارد ، تا وی بر طاعت وی اقامت کند ، و از مخالفتش بپرهیزد ، و شیطان از حسن وی بگریزد . و روا بود که یکی را ولایتی دهد ، تا حلّش اندر ملک حلّ بود ، و عقدش عقد . دعایش مستجاب . ۱ . و آنفاسش مقبول بود . کما قال النبی - صلی الله علیه و سلم - : « ربّ اشعث اغبر ذی طمرین لایؤتیه به لو اقسّم علی الله لأبره . »

و معروف است اندر خلافت امیر المؤمنین عمر - رضی الله عنه - رود نیل بر عادت خود بایستاد . از آن چه اندر جاهلیت ، هر سال کنیزکی آراسته در وی انداختندی ، تا روان شدی . عمر - رضی الله عنه - بر کاغذ پاره پی نوشت که : « ای آب ! اگر به خود ۱۵ ایستاده ای ، روا نباشد . اگر به فرمان خدای - عزوجل - ایستاده ای ، عمر می گوید : برو ! » چون کاغذ پاره اندر آب انداختند ، آب روان گشت . و این امارت بر حقیقت بود .

پس مراد من اندر ولایت و اثبات آن ، آن است که بدانی که اسم ولی ، مرآن کس را روا بود که این معانی مذکور اندر وی موجود باشد . { مو . ۳۳ } چنان که وی را این حال بود

- ۱- ما ، مو : نصرت و عقول شان را ، ما ، مو : معانی بر دل های . ۲- ما ، مو : نصرت کند مرایشانرا .
- ۲و۳- ما ، مو : مخالفت نفس و شیطان . ۳- مو : گردانندشانرا و از . ۴- مو : نگهدارد چنان .
- ۵- ما ، مو : از لطف خلق . ۶- ما : وی روا باشد که ما : بر طاعت وی وی را .
- ۷- ما ، مو : و عصمت و طاعت نگاه دارد و وی بر . ۹- ما ، مو : دعواتش مستجاب و آنفاسش مقبول کما . ۱۰- چنانکه پیغمبر صلی .. گفت . ۱۲- ما ، مو : و معروف است که اندر خلافت عمر بن الخطاب ... ۱۳- مو : خود باستاد از آنچه . ما ، مو : به سال کنیزکی آراسته اندر وی .
- ۱۴- ما ، مو : بر کاغذ پاره پی نوشت . ۱۵- ما ، مو : و اگر به فرمان خدای تعالی استاده .
- ۱۶- ما ، مو : و چون رقعۀ اندر آب ، ما ، مو : آب برفت و این .
- ۱۷- مو : باشد که این مو : حال این بود .

که گفتیم نه قال . و پیش از این مَشَايِخ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - اندر این کُتُب ساخته اند . و از عزیزی زود نیست گشت . اَكْتُون مِّنْ عِبَارَاتِ آن پیر بزرگوار را - که صاحب مذهب است - { ما ۲۹۰ } جمال دهم ، چنان که اعتقاد من بدان مهتر است - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، تا تَرَا فَوَائِد بسیار به حاصل شود ، و به جَزْ تو آن را نیز که سعادت خواندن این کتاب ۵ باشد ، از طالبان این طریقت - انشاء الله عزَّ وَّ جَلَّ - .

فصل : بدان - قَوَاكِ الله - که این مَتَدَاوِل است میان خَلْق . و کتاب و سُنَّت بدان ناطق است . لِقَوْلِهِ - تعالی - : { ۲۶۸ } « أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . » و نیز گفت : « نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » و جای دیگر گفت : « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا . » و پیغمبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « ۱ » « إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَعِبَادًا يَغْبِطُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ . » قیل : « مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ صَفَهُمْ لَنَا لَعَلَّنَا نَحِبَهُمْ . » قال - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ أَمْوَالٍ وَلَا اِكْتِسَابٍ ، وَجُوهُهُمْ نُورٌ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ لَا يَخَافُونَ إِذَا خَافَ النَّاسُ وَلَا يَحْزَنُونَ إِذَا حَزَنَ النَّاسُ ثُمَّ تَلَا : أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . » و نیز پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت ۱۵ که خداوند گفت - عزَّ وَّ جَلَّ - : مَنْ آذَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ اسْتَحَلَّ مُحَارِبَتِي . » و مراد از این آن است تا بدانی { مو ۳۳۱ } که خدای - عزَّ وَّ جَلَّ - را اولیا است که ایشان را به دوستی و ولایت مخصوص گردانیده است . و والیان مَلَكِ ویند که برگزیدشان ، و نشانه اظهار فعل گردانیده ، و به انواع کرامات مخصوص گردانیده ، و آفات

۱- مو : که گفتیم ما ، مو : « رحمة الله عليهم » ندارد .

۲- ما : و آن عزیز زود ما ، مو : کتون ما عبارات آن پیر بزرگ (مو : بزرگی) .

۴- ما ، مو : حاصل شود ما ، مو : آنرا که سعادت . ۵- ما ، مو : طلاب این طایفه انشاء الله تبارک و تعالی .

۶- ما ، مو : این لفظ متداول است ما : و سُنَّت بدین . ۷- ما ، مو : است چنانکه خداوند (مو : خدای) عزَّ وَّ جَلَّ گفت .

۸- ما ، مو : فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة . ۹- ما : و پیغامبر گفت . ۱۰- ما ، مو : یا رسول الله صفهم .

۱۱- ما ، مو : قال قوم تحابوا : مو : و اکتساب . ۱۲- ما : و لایحزنون . ما : پیغامبر .

۱۴- ما ، مو : گفت که خدای عزَّ وَّ جَلَّ گفت مَنْ آذَى وَلِيًّا ،

۱۵- ما ، مو : مراد از این آنست تا که خداوند تعالی را اولیایانند که . ۱۶- مو : دوستی ولایت .

۱۷- ما ، مو : اظهار فعل خود گردانیده است و به ما ، مو : و آفات طبع از

طبیعی از ایشان پاک کرده ، و از متابعتِ نفسِ شان برهانیده ، تا همتشان جز وی نیست ، و آنس شان { ما ۲۹۱ } جز باوی نی . پیش از ما بوده اند اندر قرونِ ماضیه ، و اکنون هستند . و از پس این تا الی یومِ القیامه می خواهند بود . از آنچه خداوند - تعالی - مر این امت را شرف داده است بر جملة اُمم ، و ضمان کرده که من شریعتِ مُحَمَّد را - ۵ صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَسَلَّم - نگاه دارم . چون برهانِ خبری و حججِ عقلی ، امروز موجود است اندر میانِ علما ، باید تا برهانِ عینی نیز موجود باشد اندر میانِ اولیا ، و خواصّ خداوند - تعالی - .

و این خلاف ما را با دو گروه باشد : یکی معتزله ، و دیگر عامه حشویان . معتزله تخصیص یکی بر دیگری انکار کنند از گرویدگان . و نفی تخصیص ولی ، نفی تخصیص ۱ . نبی باشد . و این کفر باشد . و عوام حشویان تخصیص روا دارند . اما گویند که بوده اند ، امروز نمانده اند و انکار ماضی { ص ۲۶۹ } و مستقبل هر دو یکی بود . از آن چه طرفی از انکار اولی تر نباشد از طرفی دیگر . پس خداوند - تعالی - برهانِ نبوی را امروز باقی گردانیده است . و اولیا را سببِ اظهار آن کرده . تا پیوسته آیات حق و حجتِ صدقِ مُحَمَّد - صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَسَلَّم - ظاهر می باشد ، و مرایشان را والیانِ عالم ۱۵ گردانیده ، تا مجرد مر حدیث وی را گشته اند ، و راه متابعتِ نفس را اندر نوشته . تا از آسمان باران به برکت ایشان می بارد . و از زمین نبات ، به صفای احوال ایشان روید ، و بر کافران ، مسلمانان ، نصرت به همتشان یابند .

۲۱- ما : به جزوی پاک گردانیده و از متابعتِ نفس و هواشان برهانیده تا همت ایشان به جز وی نه و آنس او جز با وی نه . ۳- ما : این الی یومِ القیام خواهند بود .

۵- مو : و سلمی آنگاه دارم چون .

۶- ما ، مو : تا براهینِ عینی نیز مو : اولیا خواصّ .

۷- ما ، مو : بر دو گروه ، مو : و دیگری عامه .

۸- ما ، مو : که تخصیص را یکی را بر یکی انکار کنند .

۸ و ۹- ما : نفی نبی باشد و این کفر .

۱۰- ما ، مو : و امروز . ۱۱- ما : انکار بدتر باشد ما ، مو : خداوند عزّ و جلّ برهانِ نبوی را تا امروز .

۱۳- ما ، مو : علیه الصلوة والسلام ظاهر . ۱۳ و ۱۴- مو : تا مجرد حدیث .

۱۴ و ۱۵- ما ، مو : به برکت اقدام ایشان می آمد (مو : آید) .

۱۵- ما : مسلمان نصرت . ۱۶- ما ، مو : به همت ایشان .

صِفَتَهُمْ وَ عَدَدَهُمْ :

از ایشان چهار هزارند که مکتومانند ، و مر یکدیگر را نشناسند ، و جمال حال خود هم ندانند . و اندر کُلِّ احوال از خود و از خَلْقِ مَسْتَوِرِند . و اخبار بدین موزود است ، و سَخَنِ اولیا بدین ناطق ، و مرا خود اندر این معنی خبر عیان گشت - اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ - .
 ۵ { ما ۲۹۲ }

اما آن چه اهلِ حَلِّ و عقدند ، و سرهنگانِ درگاهِ حق - جَلَّ جَلالُهُ - سیصدند که ایشان را اَخیار خوانند . و چهل دیگر ، که ایشان را ، اَبْدال خوانند . و هفت دیگر که مر ایشان را اَبْرار خوانند . و چهارند که مر ایشان را اوتاد خوانند . و سه دیگرند که مر ایشان را نقیب خوانند . و یکی که وی را قَطْب خوانند و غوث خوانند . و این جمله ۱۰ مر یک دیگر را بشناسند ، و اندر امور به اِذْنِ یکدیگر محتاج باشند . و بدین اخبار مَرُوی ناطق است . و اهلِ سَنَّتِ بر صَحَّتِ این مَجْتَمَع . و مراد اندر این مَوْضِعِ شَرْح و بَسْطِ این نیست .

اینجا عَوَامِ اعتراضی کنند . از آن چه گفتم : ایشان مر یکدیگر را بشناسند ، { مو ۳۳۳ } که هر یک از ایشان ولی اند . گویند باید تا به عاقبتِ خود ایمن باشند .
 ۱۵ { ژ ۲۷۰ } و این محال است که معرفت و لایت ، اَمْنِ اقتضا نکند . چون روا باشد که مؤمین به ایمان خود عارف بود ، و ایمن نباشد . روا باشد که ولی به ولایت خود عارف باشد ، و ایمن نباشد . اما روا باشد که بر وجهِ کرامت ، خدای - تعالی - ولی را به اَمْنِ عاقبت

-
- ۱- ما ، مو : « و عدد هم » ندارد . ۲- ما ، مو : و از ایشان چهار . ۳ و ۲- ما ، مو : حال خود ندانند .
 ۳- ما ، مو : از خود و خلقِ مستور باشند . ۴- ما ، مو : بحمدالله عنان گشته است .
 ۶- مو : و اما آنچه اهلِ حَلِّ عقدند . ما ، مو : حق جَلَّ و علا سیصد تن اند (مو : سه صد تن اند) که مر ایشان را .
 ۷- ما ، مو : که مر ایشانرا ابدال دانند . ۸- ما ، مو : و چهار دیگرند ما ، مو : و سه دیگر که مر ایشان را .
 ۹- ما ، مو : و یکی دیگر که مر وی را . ما ، مو : و غوث خوانند نیز . ۱۰- ما ، مو : و دیگر اخبار نبوی ناطق .
 ۱۱- ما ، مو : و اهلِ حقیقت (مو : سَنَّتِ) بر صَحَّتِ این مجتمع اند .
 ۱۲- ما ، مو : اینجا عامِ اعتراض کنند که ایشان یکدیگر شناسند که .. ۱۳- ما ، مو : پس گویند که تا از عاقبت .
 ۱۴- ما : ایمن اقتضا کند چون . ۱۵- ما ، مو : به ایمان خود عارف باشد .
 ۱۶- ما ، مو : اما هم روا باشد که بوجه کرامت حق عز و جل .

او مُعْتَرِف گرداند اندر صِحَّتِ حالِ بر وی ، و حِفْظِ وی از مُخَالَفَت . و اینجا مشایخ را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - اختلاف است . و مِنْ عَلَتْ خِلَاف پیدا کردم . هر که از آن چهار هزارند که مکتومانند ، مَعْرِفَتِ ولیِ مر خود را روا ندارند . و آن که از آن گروه ، دیگرند ، روا دارند ، و بسیاری از فقها نیز موافقِ آن گروهند ، و بسیاری موافقِ این . و از مُتَكَلِّمَان ۵ همچنان استاد ابو اسحق اسفراینی و جماعتی از متقدمان برآند که : ولیِ خود را شناسد که ولیِ است . و استاد أَبُو بَكْرِ فُورَك و جماعتی دیگر از مُتَقَدِّمَان برآند که : شناسد ولیِ مر خود را که ولیِ است .

گوییم { ما ۲۹۳ } مر آن گروه را که : « اندر مَعْرِفَتِ او مر خود را چه زیان و آفت است ؟ » گویند : « مُعْجِبِ شود به خود ، چون بداند که ولیِ ام . » گویند : « شرط ۱ . ولایتِ حِفْظِ حَقِّ بُوَد ، و آن که از آفت محفوظ بُوَد ، این بر وی روا نباشد . » و این سخنی سخت عامیانه باشد . که کسی ولیِ باشد ، و بر وی کرامات ناقض عادات می گذرد . و وی نداند که مِنْ ولیِ ام ، { مو ۳۴۴ } و این کرامات است . و گروهی از عوام این گروه را تقلید کرده اند ، و بعضی آن گروه را ، و سخن ایشان معتبر نیست .

اما مُعْتَزِلَه کَلِیتِ تخصیص کرامات را مُنْکَر شوند . و حقیقت ولایتِ کرامات ، ۱۵ تخصیص بُوَد . و گویند : « همه مُسْلِمَانان اولیایِ خداوند - جَلَّ جَلَالُهُ - چون مَطِیع باشند . » که هر که به احکامِ ایمان { ژ ۲۷۱ } قیام کرد ، و صفاتِ خدای و رؤیتِ وی را مُنْکَر شد ، و مؤمن را خَلُود در دوزخ روا داشت ، و به جوازِ تکلیفِ بر مَجْرَدِ عَقْلِ بی وُرُودِ رَسُل ، و نَزُولِ کُتُبِ مَقَرَّ آمَد . وی ولیِ بُوَد به نَزْدِیکِ هَمِه مُسْلِمَانان . این چنین

۱- ما ، مو : او عارف گرداند . م ۲- در اینجا دو ورق افتادگی دارد . ۲- ما ، مو : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ندارد . ما : و مِنْ عَلَتْ اختلاف پیدا کرده ام که هر که از آن چهار هزار که . ۳- ما ، مو : مکتومانست و معرفتِ وی مر خود را به ولایتِ روا ندارند .

۴- ما ، مو : موافقِ این گروه و از . ۶- ما ، مو : است استاد فُورَك و جماعتی . ۷- مو : گویم مر آن گروه را .

۸- ما ، مو : گویند که معجب شوند به خود ما : ولیِ ام گوییم ، مو : گویم . ۹- مو : حفظِ حَقِّ وی بود .

۱۰- ما ، مو : و این سخن عامیانه است ژ : سخن سخت که کس ولیِ باشد و بر وی کرامت .

۱۱- ما ، مو : و یا این کرامت است و باز گروهی .

۱۲- ما : مر این گروه را ما ، مو : و گروهی مر آن گروه دیگر را و حدیث ایشان .

۱۴- ما ، مو : و کرامات را . ۱۵- ما ، مو : و تخصیص بُوَد و گویند که ما ، مو : خداوند چون .

۱۶- ما ، مو : و هر که به ایمان قیام کرد . ۱۶ و ۱۷- ما : و رؤیتِ خدای را منکر و مؤمن را خلود دوزخ .

۱۸- ما ، مو : او ولیِ بود و به نزدیکی

کس ولی بود ، اما ولی شیطان ! . و گویند : اگر ولایت کرامت واجب کردی ، بایستی تا همه مؤمنان را کرامت بودی . از آن چه در ایمان مشترکند . و چون در اصل مشترک باشند ، باید تا در فروع نیز مشترک باشند . و آنگاه گویند که : روا باشد که مؤمن و کافر را کرامت بود . آن چون گرسنگی باشد اندر سفری که میزبانی پدید آید ، و یا مانده یی که ۵ کسی وی را بر ستوری نشاند ، و مانند این . و گویند : اگر روا بودی که کسی مسافتی به يك شب قطع کردی ، بایستی تا پیغمبر را بودی . چون پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قصد مکه کرد ، خداوند - تعالی - فرمود : « وَ تَحْمِلْ أَثْقَالَكُمْ إِلَى (ما ۲۹۴) بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشَقِّ الْأَنْفُسِ . »

گوییم : قول شما باطل است به اطلاق آن چه حق - تعالی - فرمود : « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ » الآية . اما معنی حمل اَثْقَال ، و اجتماع صحابه به رفتن از مکه آن بود که : کرامات خاص است نه عام . و اگر ایشان جمله به مکه رفتندی ، عام گشتی ، و ایمان غیبی ضروری گشتی . و کل احوال و احکام برخاستی . از آن چه ایمان محل عموم است . اندر او مطیع و عاصی اند . و ولایت اندر محل خصوص . پس خداوند - تعالی - آن چه حکم ۱۵ اندر محل عموم نهاد ، پیغمبر را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بر موافقت ایشان ، حمل اَثْقَال فرمود . و آن چه حکم اندر محل { ۲۷۲ } مخصوص نهاد ، يك شب مر پیغمبر خود را از مکه به بَيْتِ الْمَقْدِس رسانید و از آنجا تا به « قَابِ قَوْسَيْنِ » . و زوایا و خبیای

- ۱- ما ، مو : این چنین ولی بود . ۲- ما ، مو : از آن چه اندر ایمان مشترکند و چون اندر اصل .
- ۳- ما ، مو : باید تا اندر فرع نیز . ۴- ما ، مو : کرامات بود و آن چون ما ، مو : و یا ماندگی که .
- ۵- مو : وی را بدستوری نشاند ما : که اگر روا بودی .
- ۶- ما ، مو : بایستی پیغامبر را بودی که چون وی . ۷- ما ، مو : خداوند تبارک و تعالی گفت .
- ۹- مو : گویم قول ما : به آنچه خدای تعالی گفت ، چنانچه خداوند تعالی و تقدس گفت .
- ۱۰- مو : و اما معنی . ۱۱- مو : و اجتماع صحابه .
- ۱۲- ما : بکرامت به مکه مو : بکرامات به مکه ما ، مو : و ایمان غیبی عینی گشتی .
- ۱۳- ما ، مو : و کل احکام ایمان برخاستی از آنچه ایمان اندر محل عموم است اندر مطیع و عاصی .
- ۱۴- ما : محل مخصوص . ۱۵- ما : پیغامبر را علیه السلام .
- ۱۶- ما : پیغمبر خود را از .
- ۱۷- مو : و از آنجا به قَابِ قَوْسَيْنِ ما ، مو : و چون باز آمد .

عالم بدو نمود . چون باز آمد . هنوز بسیاری از شب مانده بود . و در جمله در حکم ایمان خاص بود ، و اَخْصَ بود . و نفی تخصیص مَکابَرَه عیان بود . چنان که بر درگاه مَلِک ، دربان و حاجب و ستوریان و وزیر بود ، هر چند که اندر حکم چاکری یک سان باشند . اما بعضی را خاصیت است . پس هر چند که در حقیقت ایمان یک سان باشند مؤمنان . اما ۵ یکی عاصی بود ، و دیگری مطیع . یکی عالم بود ، و یکی عابد . پس درست شد که انکار تخصیص ، انکار کُلِّ معانی بود . وَاللَّهِ اعْلَمُ .

{ مو ۲۳۶ } فصل : و مشایخ را - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - هر یکی در تحقیق عبارت از ولایت ، رمزی است . آن چه ممکن شود از مختارات رموز شان بیارم ، تا فایده تمام تر ۱ . شود - انشاء الله عز و جل - .

أَبُو عَلِيٍّ جَوَازِجَانِي گفت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « أَلَوَّلِي { ما ۲۹۵ } هُوَ الْفَانِي فِي حَالِهِ الْبَاقِي فِي مُشَاهَدَةِ الْحَقِّ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَنْ نَفْسِهِ أَخْبَارٌ وَلَا مَعَ غَيْرِ اللَّهِ قَرَارٌ . » : « ولی آن بود که فانی بود از حال خود و باقی به مشاهدت حق . ممکن نگردد مر و را که از خود خبر دهد و یا به جز به خداوند بیارامد . » زیرا که خبر بنده از ۱۵ حال بنده باشد . چون احوال فانی شد ، وی را از خود خبر دادن درست نیاید ، و با غیر حق آرام نیابد ، که از حال خود ، وی را خبر دهد . از آن چه خبر کردن غیر را از حال حبیب ، کشف ستر حبیب باشد . و کشف ستر حبیب ، بر غیر حبیب محال بود . و نیز چون اندر مشاهدت باشد ، رؤیت غیر محال باشد . و چون رؤیت غیر نباشد ، قرار با خلق چگونه { ژ ۲۷۳ } ممکن شود؟! .

۱- ما ، مو : از شب بسیاری مانده بود و فی الجملة در حکم ایمان عام بود با عام و در حکم کرامت خاص بود و اخص با خاص بود .

۲- ما ، مو : اما هر یکی را مرتبه دیگر بود پس هر چند که اندر حقیقت .

۳- ما ، مو : اما یکی عاصی و دیگری مطیع و یکی عالم و یکی عابد و یکی جاهل .

۴- ما ، مو : والله اعلم بالصواب . ۸۷- ما ، مو : مشایخ هر یک را اندر عبارت ولایت رموز است .

۵- ما ، مو : انشاء الله تعالى . ۱۰- ما ، مو : ابو علی جرجانی گوید .

۶- ۱۱- ما ، مو : أَلَوَّلِي هُوَ الْبَاقِي فِي مُشَاهَدَةِ الْحَقِّ . ۱۲- ما ، مو : ممکن نگردد و را که .

۷- ما ، مو : بجز با خداوند بیارم . ۱۴- ما ، مو : حق آرام نیابد که .

۸- ژ ، و را ، مو : او را خبر دهد . ما ، مو : از حال چیست کشف سر حبیب . ۱۶- ما ، مو : و کشف سر حبیب .

و جَنِّدَ كُفْتُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « مِنْ صِفَةِ الْوَلِيِّ أَنْ لَا يَكُونَ لَهُ خَوْفٌ لِأَنَّ الْخَوْفَ تَرَقَّبَ مَكْرُوهَ يَحُلُّ فِي الْمُسْتَقْبَلِ ، أَوْ اِنْتِظَارَ مَحْبُوبٍ يَفُوتُ فِي الْمُسْتَأْنَفِ . وَالْوَلِيُّ ابْنُ وَقْتِهِ لَيْسَ لَهُ مُسْتَقْبَلٌ فَخَافَ شَيْئًا وَ كَمَا لَا خَوْفَ لَهُ لَارْجَاءَ لَهُ . لِأَنَّ الرِّجَاءَ اِنْتِظَارَ مَحْبُوبٍ يَحْصُلُ أَوْ مَكْرُوهَ يَكْشَفُ ، وَ ذَلِكَ فِي الثَّانِي مِنْ ٥ الْوَقْتِ كَذَلِكَ لَا يَحْزَنُ ، لِأَنَّ الْحَزْنَ مِنْ حُزُونَةِ الْوَقْتِ ، { مو ٣٣٧ } مَنْ كَانَ فِي ضِيَاءِ الرِّضَا وَ رَوْضَةِ الْمَوَافَقَةِ فَإِنَّ يَكُونَ لَهُ حَزْنٌ ؟ كَمَا قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى - : « أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . » وَ مُرَادُ أَزْوَاجِ الْوَلِيِّ أَنَّ اسْتِثْنَاءَ كُفْتُ : « مَرُّ وَلِيِّ رَا تَرَسَ نَبَاشِدَ أَزْوَاجِ تَرَسَ اَزْ بِيُوسَ چيزی باشد ، که از آمدنِ آن بر دل { ما ٢٩٦ } کراهیتی بود ، و یا برتنِ بلائی ، و یا بر محبوبی می ترسد که از او می فوت شود که اندر ١ . حال با وی است . و ولی مر وقت را بود . وی را خوف نباشد که از آن بترسد . و چنان که ورا خوف نبود ، رجا هم نباشد . از آن چه رجا از امیدی محبوبی باشد که بدو رسد . اندر ثانی حال و یا مکروهی که از وی دفع شود ، و اندوه نیز نباشدش . از آن چه اندوه از کدورت وقت بود . پس آن که اندر حظیره رضا بود و روضه موافقت ، اندوه وی را کجا یابد ؟ »

عوام را چنین صورت بدهد اندر این قول که چون خوف و رجا نباشد ، و حزن نه ، به ١٥ جای آن امن باشد . و امن هم نباشد ، که امن از نادیدن غیب بود و اعراض کردن از وقت . و این صفت آنان باشد که رؤیت بشریت شان نباشد . و آرام با صفت نه . و خوف و رجا و امن و حزن جمله به نصیب های نفس باز گردد . چون آن فانی شد . رضا ، بنده را صفت گشت . و چون رضا آمد ، احوال مستقیم شد اندر رؤیت محول . و از احوال ، اعراض پدید آمد . آنگاه ولایت بر دل کشف گشت ، و معنی آن بر سر { مو ٣٣٨ } ظاهر شد .

١- ما ، مو : رحمة الله عليه من الولي أن .

٢- ما ، مو : مکروه حل في المستقبل و انتظار محبوب في المستأنف .

٣- ما ، مو : ليس له وقت مستقبل فيخاف شيئاً كما . ٤- ما : أو يحصل ما ، مو : و كذلك .

٥ و ٦- ما ، مو : فاني يكون له حزن قال الله . ٧- ما ، مو : كفت ولي را . ما ، مو : ترس از هوس چیزی .

٨- ما : کراهیت بود ، مو : کراهت بود . ٩ و ٨- ما ، مو : یا وی محبوبی می ترسد که از وی فوت شود .

٩- ما ، مو : و ولی وقت بود . ١٠- ما ، مو : ورا خوف نباشد که ازین بترسد . ما ، مو : خوف نباشد رجا نبود .

١١- ما ، مو : از آنکه رجا از امید محبوب که بدو برسد . مو : مکروهی از وی دفع شود .

١٢- ما : و اندوه نباشدش . ما : اندر حظیره رضا بود روضه : مو : اندر خطره رضا .

١٣- ما ، مو : اندوه اور کجا باشد . ١٨- مو : اعراض پذیر آمد .

و ابو عثمان مغربی { ژ: ۲۷۴ } گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « الْوَلِيُّ قَدْ يَكُونُ مَشْهُورًا وَلَا يَكُونُ مَفْتُونًا » : « ولی مشهور باشد اندر میان خلق ، اما مَفْتُون نباشد . » و دیگری گوید : « الْوَلِيُّ قَدْ يَكُونُ مَسْتَوْرًا وَلَا يَكُونُ مَشْهُورًا . » : « ولی مَسْتَوْر باشد و مشهور نباشد . » این که احتراز کرد از شهرگی ولی ، بدان بود که اندر ۵ شهرگی وی فتنه باشد . پس بو عثمان گفت : « رَوَا بُودَ که وی شهره بُود ، اما شهرگی وی بی فتنه باشد . » از آن چه فتنه اندر کِذْب باشد . { ما ۲۹۷ } چون ولی اندر ولایت خود صادق بُود . و بر کاذب اسم ولایت واقع نشود و اظهار کرامت بر دست وی محال باشد . باید تا فتنه از روزگار وی ساقط بُود . و این دو قول بدان اختلاف باز گردد ، تا ولی خود را نشناسد که ولی است ، که اگر بشناسد مشهور بُود و اگر نشناسد ، مَفْتُون بُود . « و ۸ . الشَّرْحُ لِذَلِكَ طَوِيلٌ » .

و اندر حکایات است که ابراهیم اَدَهَم - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - مردی را گفت : « خواهی تا تو ولی باشی از اولیای خداوند - تعالی - ؟ » گفتا : « خواهم . » گفت : « لَا تَرْغَبْ فِي شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَفَرِّغْ نَفْسَكَ لِلَّهِ وَاقْبَلْ بِوَجْهِكَ عَلَيْهِ . » : به دنیا و عَقَبی رَغَبْت مکن ، که رَغَبْت کردن به دنیا ، اعراض کردن بُود از حق به چیزی فانی ، و ۱۵ رَغَبْت کردن به عَقَبی ، اعراض بُود به چیزی باقی . چون اعراض به چیزی فانی بُود ، فانی فنا شود ، اعراض نیست گردد. { مو ۳۳۹ } و چون اعراض به چیزی باقی بُود ، بِرَبِّهَا فنا روا نباشد ، و بر اعراض وی هم روا نباشد . فَاِمَّا خود را از کَوْنِین فارغ گردان ، قاصد برای مَحَبَّتِ حق - تعالی - دنیا و عَقَبی را در دل راه مده ، و روی دل به حق آر . چون این اوصاف اندر تو موجود گشت ، ولی باشی .

۱- ابو عثمان مغربی . ۳- ما ، مو : و دیگری می گوید . ۴- ما ، مو : و اینکه احتراز کرده .

۵- ما ، مو : پس ابو عثمان گفت . ما ، مو : که وی شهره باشد ما ، مو : وی بی فتنه بود . ۶- ما ، مو : اندر کذب بود .

۷- ما ، مو : و بر کاذب خود اسم ، مو : بر دست کاذب محال باشد باید که فتنه ، ما ، مو : وی بی فتنه بود .

۸- ما ، مو : و این هر دو قول بدان اختلاف باشد . ۹ و ۱۰- ما ، مو : و اگر نشناسد مَفْتُون و الشَّرْحُ لِذَلِكَ لَا يَطْوُل .

۱۱- ما ، مو : و اندر حکایات یافتیم ما ، مو : خواهی که . ۱۲- ما ، مو : از اولیای خدا گفت بلی خواهم .

۱۵- ما ، مو : به عَقَبی اعراض کردن بُود از مولی به چیزی باقی و چون .

۱۶- ما : اعراض نیست گردد . ۱۷- ما ، مو : پس بر اعراض وی هم ، ما ، مو : فارغ گردان و فایده این کلمه نه آنست که خدای را بدنیای و عَقَبی از دست بده و گفت قاصد ما ، مو : فارغ کن مر خود را از برای دوستی خداوند .

۱۸- ما ، مو : در دل خود راه مده ، ما ، مو : و چون این اوصاف . ۱۹- ما ، موجود باشد ، مو : موجود است .

و از ابو یزید { ۲۷۵ } بَسْطَامِی - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - پرسیدند که : « ولی که باشد ؟ » گفت : « الْوَلِیُّ هُوَ الصَّابِرُ تَحْتَ الْأَمْرِ وَالنَّهْیِ . » : « ولی آن بود که اندر تحت امر و نهی خداوند - صَبَر کند . » از آن چه هر چند دوستی حق ، اندر دل زیادت تر ، امر وی بر دلش مَعْظَم تر ، و از نهی وی تَنَش دورتر و هم از وی حکایت کنند ۵ - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - که گفتند : « به فلان شهر ولیی است از اولیای خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - . » { ما ۲۹۸ } « بر خاستم و قَصَد زیارت وی کردم . چون به مَسْجِد وی رسیدم . وی از خانه بیرون آمد . و اندر مَسْجِد ، خیو از دهان بر زمین افکند . من از آنجا بازگشتم ، وی را سلام ناکفته . گفتم : ولی باید که شریعت بر خود نگاه دارد ، و یا حق بر حال بر وی نگاه دارد . اگر این مَرَد ولی بودی ، آب دهن بر زمین مَسْجِد نیفکندی حِفْظِ حَرَمَت را . و یا ۱ . حَقّ وی را نگاه داشتی صَحّت کرامت را . آن شب پیغمبر را - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به خواب دیدم که گفت : « یا با یزید ! برکات آن چه کردی اندر تو رسید . » دیگر روز { مو ۳۴ } بدین درجه رسیدم که شما همی بینید .

و شنیدم که یکی به نزدیک شیخ ابو سعید اندر آمد . و نخست پای چپ در مسجد نهاد . گفت : « وی را باز گردانید که هر که اندر خانه دوست اندر آمدن نداند ، ما ۱۵ را نشاید ! » .

و گروهی از مَلاحِدَه - لَعَنَهُمُ اللّٰهُ - تَعَلَّق بدین طَرِیْقَت خطیر کردند و گفتند : « خدمت چندان باید که بنده ولی شود . چون ولی شد ، خدمت برخاست . » و این ضلالت است . و هیچ مقام نیست اندر راه حَقّ پیدا ، و هیچ رُکن از اَرْكَانِ خدمت بر نخیزد . و به جایگاه خویش شرح این به تمامی بگویم { ۲۷۶ } - اِنْشَاء اللّٰهُ وَحْدَه - .

-
- ۱- ما ، مو : و ابو یزید بسطامی رحمه الله علیه . ۳- ما ، مو : هر که را دوستی حق . ۴ و ۵- ما ، مو : و از وی نفس وی دورتر و هم از ابو یزید حکایت که وقتی مرا گفتند در فلان . ۶- ما ، مو : به مسجد وی رسیدم . ۷- ما ، مو : و در مسجد خیو از دهان بیرون انداخت بجانب قبله من از آنجا برگشتم و را سلام ناکفته . ۸- ما : گفتم باید که شریعت برحق نگاه دارد تا حق تعالی حال و اگر ، ۹- ما : حق بروی . ۹- ما : آب دهن را بر زمین مسجد جانب قبله نیفکندی ما : و یا حق او را .
 - ۱۰- ما ، مو : مر صَحّت کرامت را گفت آن شب پیغمبر را ما ، مو : که مرا گفت . ۱۱- ما : یا ابا یزید و دیگر روز .
 - ۱۳- ما : ابو سعید درآمد و نخست پای چپ اندر مسجد . ۱۴- ما ، مو : او را بر گردانید که هر که در خانه .
 - ۱۶- ما ، مو : و گفتند که . ۱۷- ما ، مو : چندان باید کرد که بنده .
 - ۱۸- ما : است پیدا ، و مو : ضلالتی است پیدا و ما ، مو : راه حق که هیچ . مو : خدمت برخیزد .
 - ۱۹- ۱ : و به جایگاه شرح این ، ما ، مو : انشاء الله وحده تعالی .

الْكَلامُ فِي اثْبَاتِ الْكَرَامَاتِ :

بدان که ظهورِ کرامات جایز است بر ولی اندر حال صِحَّتِ تکلیف بروی . و فریقین از اهل سنت و جماعت بر این متفقند . و اندر عقل نیز مستحیل نیست . از آن چه این نوع مقدور خداوند است - تعالی و تقدس - . و اظهار آن متنافی هیچ اصل نیست از اصول ۵ شرع . و ارادت جنس آن از اوهام گسسته نیست . و کرامت علامتِ صدقِ ولی بود . ظهور آن بر کاذب روا نباشد به جز بر کذبِ دعوی وی . و آن { ما ۲۹۹ } فعلی بود ناقضِ عادتِ اندر حال بقای تکلیف . و آن که به تعریف حق بر وجه استدلال، صدق از کذب بداند ، نیز ولی باشد .

و گروهی از اهل سنت گویند که : « کرامت درست است ، اما نه تا حد معجز . ۱ . همچون استجابِ دعوت { مو ۳۲۹ } و حصولِ مراد و آن چه بدین ماند ، چنان که عادات نقض نکند . » گوئیم : « شما را از ظهورِ فعلی ناقضِ عادت بر دستِ ولی صادق در زمان تکلیف چه صورت می بندد از فساد ؟ » اگر می گویند که : « نوع مقدور خداوند - تعالی - نیست » ، این ضلالت است . و اگر می گویند که : « نوع مقدور است ، اما اظهار آن بر دستِ ولی ، ابطالِ نبوت بود ، و نفی تخصیصِ وی ، « این هم محال است . از آن چه ۱۵ ولی مخصوص است به کرامات ، و نبی به معجزات . » و الْمُعْجَزَةُ لَمْ تَكُنْ مُعْجَزَةً لِعَيْنِهَا إِنَّمَا كَانَتْ مُعْجَزَةً لِحُصُولِهَا . و مِنْ شَرْطِهَا اقْتِرَانُ دَعْوَى النُّبُوَّةِ بِهَا ، فَالْمُعْجَزَاتُ تَخْتَصُّ لِلْأَنْبِيَاءِ ، وَ الْكَرَامَاتُ تَكُونُ لِلْأَوْلِيَاءِ . « چون ولی ، ولی

۱- مو : اثبات الكرامة . ۲- ما ، مو : ظهور کرامت . ۴- ما ، مو : خداوند است و اظهار آن منافی هیچ .

۵- ما ، مو : و ظهور آن . ۶- مو : روا باشد بجز بر کذب باشد دعوی وی .

۷- ما ، مو : صدق را از کذب بداند وی نیز . ۹- ما ، مو : نه تا حد معجزه اما چون .

۱۰- ما ، مو : مراد از آنچه بدین ماند چنانکه عادت آنرا نقض .

۱۱- مو : فعل ناقض عادت ما : صادق اندر زمان . ۱۲- ما ، مو : می بندد از فساد .

۱۳- ما : این خود ضلالت است . ما : نوعی مقدور است اما اندر اظهار .

۱۴- ما : ولی صادق . ما ، مو : تخصیص انبیا این محال بود .

۱۵- ما ، مو : به کرامت و نبی به معجزه . مو : لم تكن بمعجزة .

۱۶- ما ، مو : دعوة النبوة بها . ۱۷- ما ، مو : و چون ولی ...

باشد ، و نبی ، نبی . میان ایشان هیچ شبهت نباشد . تا این احتراز باید . زیرا که شرف و مراتب پیغمبران - عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - به علورتب و صفای { ۲۷۷ } عَصَمَتْ است ، نه به مجرد معجزه یا کرامت ، یا به اظهار فعلی ناقض عادت بر دست ایشان .

و اندر اصل اعجاز جمله متساویند . اما اندر درجات و تفضیل ، یکی را بر یکی ۵ فضل است . و چون می روا باشد که تا تسویه افعال ناقض عادت ، که مرایشان را بر یکدیگر فضل بود ، چرا روا نباشد که ولی را کرامت { ما . ۳۰ } بود فعلی ناقض عادت ؟ و انبیا از ایشان فاضل تر باشند ، چون آن جا فعلی ناقض عادت ، علت تفضیل و تخصیص ایشان { مو ۳۴۲ } نگردد با یکدیگر . اینجا نیز فعلی ناقض عادت ، علت تخصیص ولی نگردد بر نبی ، یعنی همسان نگردد با ایشان . و آن که این دلیل خود را ۱ . معلوم کند از عقلا ، این شبهت از دلش برخیزد .

و اگر یکی را صورت چنین بزند ، که اگر ولی را کرامت ناقض عادت بود ، دعوی نبوت کند ، این محال باشد . از آن چه شرط ولایت ، صدق قول باشد . و دعوی به خلاف معنی کذب بود ، و کاذب ولی نباشد . و اگر ولی دعوت نبوت کند ، آن قدح باشد اندر معجز . و آن کفر محض بود . و کرامت جز مؤمن مطیع را نبود . و کذب معصیت بود نه ۱۵ طاعت . و چون چنین باشد ، کرامت ولی موافق اثبات حجت نبی باشد . هیچ شبهت نیفتد میان کرامات و معجزات . زیرا که پیغمبر به اثبات معجزه ، نبوت خود ثابت کند . و ولی

-
- ۱- ما ، مو : تا از این احتراز باید کرد . ۲۱- مراتب پیغامبران علیهم السلام .
 - ۳- ما : اظهار فعلی بر ایشان فعل ناقض عادت بر ایشان و باتفاق همه مرانبیا را جمله معجزات است ناقض عادت .
 - ۴- ما : اندر درجت و تفضیل .
 - ۵- ما : راه است و چون روا باشد که تسویه افعال ناقض عادت مرایشانرا .
 - ۶- ما : که این را نیز کرامت بود . ۷- مو : از او فاضل تر بود .
 - ۸- ما : از دل او برخیزد .
 - ۱۱- ما : اگر یکی را ما : ولی دعوی نبوت .
 - ۱۳- ما ، مو : معنی کذب و کاذب ولی .
 - ۱۴- ما ، مو : معجزه و آن کفر بود و کرامت . ما : معصیت باشد نه .
 - ۱۵- ما ، مو : که کرامت موافق اثبات حجت نبی باشد بطعن کردن هیچ .
 - ۱۶- ما ، مو : میان کرامت و معجزه زیرا که پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، ما : خود اثبات کند .

به کرامت هم نبوت وی اثبات می کند . پس این صادق اندر ولایت خود همان گوید که آن صادق اندر نبوت . و کرامت وی عین اعجاز نبی باشد . و مؤمن را رؤیت کرامت ولی ، { ژ : ۲۷۸ } زیادت یقین باشد بر صدق نبی ، نه شبهت اندر وی . از آن چه در دعوی ، ایشان متضاد نبیند ، تا یکی مر یکی را نفی کند . که دعوی یکی به عین برهان دعوی ۵ دیگری است . چنان که اندر شریعت ، چون از ورثه جمعنی اندر دعوی متفق باشند . چون حجت یکی ثابت شود ، { مو ۳۴۲ } حجت وی دیگران را حجت شود به حکم اتفاق و استوای ایشان در درجه و دعوی . و اگر دعوی { ما ۳۰۱ } متضاد بود ، حجت یکی ، حجت دیگری نبود . پس چون نبی مدعی بود به صحت نبوت ، به دلالت معجزه . و ولی وی را مصدق دارد اندر دعوی وی . پس اثبات شبهت اندر این محل محال باشد . و الله اعلم ۱۰ . بالصواب .

الکلام فی الفرق بین المعجزات والکرامات :

و چون درست شد که بر دست کاذب ، معجزه و کرامات محال بود ، لا محاله فرقی ظاهرتر ببايد تا ترا معلوم و مبین شود . پس بدان که سر معجزات - اظهار است ، و از آن کرامات ، کتمان . و ثمره معجزه به غیر باز گردد . و کرامت خاص مر صاحب کرامت ۵ را بود . و نیز صاحب معجزه قطع کند که این معجزه است ، و ولی قطع نتواند کرد که این کرامت است یا استدراج . و نیز صاحب معجزه اندر شرع تصرف کند ، و اندر ترتیب نفی

۲۱- ما ، مو : و هم ولایت خود پس صادق اندر ولایت همان گوید که صادق اندر نبوت . ۲- مو : اعجاز نبی نباشد .

۳- ما ، مو : به صدق نبی ، ما ، مو : اندر او و از آن چه در وی دعوی . ۴- ما : متضاد نیفتد . ما : کند دعوی یکی .

۵- ما ، مو : دیگر است چنان که ما ، مو : چون گروهی از ورثه اندر دعوی .

۶- ما ، مو : دیگران را وی حجت باشد به حکم .

۷ و ۶- اتفاق و ایشان در دعوی و چون دعوی ما ، مو : آنگاه حجت یکی .

۸- ما ، مو : حجت دیگران نباشد پس نبی چون مدعی بود . ۹- ما ، مو : و اثبات شبه اندرین .

۱۱- ما ، مو : بین المعجزه و الکرامه . ۱۲- ما : و چون شد که بر ما ، مو : معجزه و کرامت محال بود .

۱۳- ما ، مو : معلوم و روشن شود . ما ، مو : که شرط معجز است

۱۴- کرامت کتمان از آنچه ثمره معجزه ثمره بغیر ما : و کرامت مر صاحب کرامت را . ۱۵- ما ، مو : که این عین اعجاز است .

۱۵ و ۱۶- ما : که آن کرامات است یا ، ما ، مو : صاحب معجزه اندر ما ، مو : و اندر ترتیب آن نفی ژ : صاحب معجز .

اثبات آن ، به فرمانِ خدای بگوید و بکند و صاحبِ کرامات را اندر این به جز تسلیم و قبولِ احکامِ روی نیست . از آن چه به هیچ وجه کرامتِ ولی ، مَرَحْمَه شَرِیعِ نبی را منافات نکند .

و اگر کسی گوید که : « چون گفتی که معجزه ناقضِ عادت است ، و دلالتِ صدقِ نبی ، چون چنین است ، { ز ۲۷۹ } آن جز بر نبی روا نباشد . این معتاد گردد ، و عینِ حُجَّتِ ترا بر اثباتِ معجزه ، اثباتِ کرامتِ باطل کند . »

گوییم : « این بر خلافِ صورتِ تو است که مر ترا اعتقاد گشته است . از آن چه اعجاز ، عاداتِ خلق را { مو ۳۴۴ } ناقض است . و چون کرامتِ ولی ، عینِ معجزِ نبی بود ، و همان برهانِ نماید که معجزِ نبی نمود . اعجازِ مر اعجاز را نقض نکند .

۱ . ندیدی که چون خُبیب را کافران به مکه بردار کردند ، رسول - صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم - به مدینه بود . اندر مَسْجِدِ نشسته . وی را همی دید و با صحابه می گفت : « آن چه با وی همی کردند ، و خدای - { ما ۳۰۲ } تعالی - حجاب از پیش چشمِ خُبیب نیز برداشت ، تا وی نیز پیغمبر - صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم - بدید و بروی سلام گفت . سلامِ وی را خداوند - تعالی - به گوشِ رسول - صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم - رسانیده - و ۱۵ جوابِ رسول - صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم - مَرَحْمَه خُبیب را - رَضِیَ اللہ عَنْہ - بشنوانید ، و دعا کرد تا روی وی به قبله گشت . پس آن که پیغمبر - صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم - وی را بدید از مدینه ، و وی به مکه ، فعلی بود ناقضِ عادت و معجزِ بود . و آن چه وی - رَضِیَ اللہ عَنْہ - پیغمبر را - صَلَّی اللہ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم - بدید از مکه هم فعلی بود ، ناقضِ عادت و کرامتِ وی . و به اتفاق ، رؤیتِ غایب ، ناقضِ عادت است .

-
- ۱- ما : استدراج کند ، اثبات آن کند به فرمانِ خدای تعالی و صاحبِ کرامت را .
 - ۳- مو : کسی گوید چون گفتی ما ، مو : و دلیلِ صدق . ۴- ما ، مو : و چون جنس است ما ، مو : بر نبی روا داری .
 - ۵- ما : ترا بر معجزه . ۷- ما ، مو : عینِ معجزه نبی بود .
 - ۸- ما ، مو : و همان نماید که معجزه نبی نمود پس مر اعجاز را .
 - ۹- ما ، مو ، ما ، مو : خُبیب ، ز : حبیب ، مو : که کافران به مکه خُبیب را بردار . ۱۰- مو : و با صحابه گفت .
 - ۱۱- ما ، مو : با وی می کردند خدای عز و جل حجاب از چشمِ وی نیز . ۱۲- ما : پیغمبر را . ۱۳ و ۱۴- ما ، مو : خدای تعالی سلامِ وی را به گوشِ پیغمبر رسانید و جوابِ پیغمبر مر خُبیب را بشنوانید . ۱۵- ما ، مو : پس اینکه پیغمبر .
 - ۱۶- مو : به مکه بود . ۱۶ و ۱۷- ما ، مو : و معجزه بود و آنچه وی پیغمبر را بدید از مکه و پیغمبر بمدینه هم بود .
 - ۱۷ و ۱۸- ما ، مو : کرامتِ وی بود از آنچه با اتفاق ، ما ، مو : عادت بود .

پس هیچ فَرْقِ نَبُود ، میان غیبتِ زمان و غیبتِ مکان ، چه کرامتِ خَبِیبِ اندرِ حالِ غیبتِ مکان از پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ - و چه کرامتِ مُتَاخِرَانِ اندرِ حالِ غیبتِ از وی . این فَرْقِ سختِ مَبِیِّنِ است ، و برهانِ ظاهِرِ واضحِ مر استحالَتِ مُضَادَّتِ کرامت و اعجاز را . از آن چه کرامتِ جَزْ اندرِ حالِ تَصْدِیقِ صاحبِ مَعْجِزه ثابت نشود و جَزْ بر دَسْتِ مُؤْمِنِ مُصَدِّقِ ۵ مطیع پیدا نیاید . { مو ۳۴۵ } از آن چه کرامتِ اَمْتِ ، مَعْجِزِ پیغمبر است - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ - . از آن چه شَرَعِ وی باقی است ، باید تا حُجَّتِ وی نیز باقی باشد . پس اولیا گواهانند بر صِدْقِ { ژ ۲۸۰ } رسالتِ رَسُوْل . روا نباشد که بر دَسْتِ بیگانه کرامتی ظاهر شود . و اندر این مَعْنی حکایتی آرند از ابراهیم خَواص - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - . و آن سخت اندر خور بُود اینجا .

۱ . ابراهیم گفت : « من به بادیه فرورفتم به تجرید بر حُکْمِ عادتِ خود . چون لُختی برفتم . یکی از گوشه برخاست . و از مَن صحبت درخواست . اندر وی نگاه کردم . از دیدنِ وی ، زَجْری مرا در دل آمد . » گفتم : « این چه شاید بُود ! ؟ » مرا گفت : « یا ابراهیم ! رَنجِه دل مَشُو ، که مَن یکی از نَصاریم ، و صابیائِم ، از اقصای بلاد { ما ۳۰۳ } روم آمده ام به امید صَحْبَتِ تو . » گفتا : « چون دانستم که بیگانه است ، دَلَمِ برآسود . ۱۵ طریق صَحْبَتِ و گزاردنِ حقِ بر مَن آسان تر گشت . » گفتم : « یا راهِبِ النّصاری ! با مَن طَعَام و شَراب نیست . تَرَسَمِ که تَرا اندر این بادیه رَنجِ رسد . » گفت : « یا ابراهیم ! چندین بانگ و نام تو در عالم ، و تو هَنُوزِ اندوه طَعَام و شَراب می خوری ؟ » گفتا : « عَجَب داشتم از آن اِنْبِساطِ وی . صَحْبَتش قَبول کردم مر تَجْرِیْت را تا در دَعْوِی خود به چه

۱- ما ، مو : خَبِیب ، ژ : حَبِیب . ۲- ما : اندر حالِ غیبتِ زمان از وی .

۳ و ۲- ما ، مو : این فرقِ مَبِیِّنِ است و برهانیِ ظاهِرِ واضحِ بر استحالتِ ۳- ما ، مو : کرامتِ مر اعجاز را از آنکه .

۴- ما : نشود جَزْ بر دَسْت . ۵ و ۶- ما : کراماتِ اَمْتِ مَعْجِزِ پیغامبران است از آنچه شریعتِ وی .

۶- ما ، مو : نیز باقی بُودِ پس اولیاءِ خدا گواهانند . ۷- ما ، مو : رسالتِ رَسُوْل و روا نباشد . مو : کرامی ظاهر شود .

۸- ما : و این سختِ اندر خور . ۱۰- ما ، مو : بر تجرید . ۱۱ و ۱۰- ما ، مو : چون لُختی یشدم .

۱۱- ما ، مو : صحبتِ خواست . ۱۲- ما ، مو : زَجْری به دل باز آمد گفتم .

۱۳- ما ، مو : یکی از نَصارام و صابیایانِ ایشان که از اقصای ۱۴- ما ، مو : چون بدانستم که ما ، مو : و طریق .

۱۵- مو : گزاردنِ حقِ وی بر مَن آسانتر است . ۱۶- ما ، مو : و ترسم که ، ژ : یا ابراهیم چندین .

۱۷- ما ، مو : بانگِ تو اندر عالم ، ما : گفتا که عجب .

۱۸- ما ، مو : به صحبتش قبول کردم مر تجریت را تا که اندر دعوی خود .

جای است . چون هفت شبانروز برآمد ، تشنگی ما را دریافت . وی بایستاد و گفت : « یا ابراهیم ! چندین بانگ طَبَلِ تو اندر گردِ جهان . بیار تا چه داری از گستاخی ها بر این درگاه ، که مرا طاقت نماند از تشنگی . » گفتا : « من سر بر زمین نهادم . » و گفتم : { مو ۳۴۶ } « بار خدایا ! مرا در پیش این کافر - که در عین بیگانگی ، به من ظَنِّ ۵ نیکو می دارد ، رَسُوا مَکَن . و ظَنِّ وی را در من وفا کن . » گفتا : « سر بر آوردم ، طَبَقی دیدم دو قَرص و دو شَرَبَتِ آب بر آن نهاده . { ژ ۲۸۸ } آن بخوردیم . و از آنجا برفتیم . چون هفت روز دیگر برآمد ، با خود گفتم که : « این ترسا را تَجَرِبَتی کنم تا ذَلِّ خود ببیند . پیش از آن که وی مرا به چیزی دیگر امتحان کند . » گفتم : « یا راهبِ النَّصاری ! بیا ! که امروز نَوْتِ تو است ، تا چه داری از ثَمَرهٔ مَجَاهَدَت . » وی سر بر زمین ۱ . نهاد ، و چیزی بگفت . طَبَقی پدید آمد ، و چهار قَرص و چهار شَرَبَتِ آب . من از آن سَخْتِ عَجَب داشتم . و رنجِ دل شدم . و از روزگار خود نومید شدم و با خود گفتم که : { ما ۳۰۴ } من از این نَخُورم که از برای کافری پدیدار آمده است ، و مَعُونَتِ وی باشد . من این را کی خُورم ؟ « مرا گفت : « یا ابراهیم ! بخور ! » گفتم : « نَخُورم . » گفتا : « به چه عِلَّتِ نَخُوری ؟ » گفتم : « از آن که تو اَهْلِ نیستی ، و این از جنسِ حالِ تو نیست . و من درکارِ تو ۵ ۱ متعجیم . اگر این بر کرامت ، حَمَلِ کنم ، بر کافر کرامت روا نباشد . و اگر گویم مَعُونَتِ است ، تو مَدْعِی . مرا شَبَهَتِ افتد . » گفت : « بخور ، یا ابراهیم ! و دو بشارتِ مَرِّ ترا : یکی به اسلام من : اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَاشْرِيكَ لَهُ ، و اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ

۱- مو : چون هفت شبانروز برفتم . ۱ و ۲- ما ، مو : چندین طبل تو اندر گرد جهان میرانند (مو : می زنند) .

۴- ما : که اندرین عین ، مو : ویرا اندرین عین بیگانگی بمن و نظر نیکو است .

۵- ما ، مو : رسوا مگردان چه باشد که ظن کافری را بر من وفا کنی گفتا چون سر ..

۶- ما ، مو : و دو کاسهٔ آب : مو : آن بخوردم و از آنجا برفتم . ۷- ما ، مو : این ترسا را تجربه کنم .

۸- ما ، مو : به چیزی دیگر مرا امتحان کند گفتم و با من معاوضه کند گفتم . ما ، مو : بیار که امروز .

۹- ما ، مو : وی نیز سر بر زمین نهاد . ۱۰- ما ، مو : پدیدار آمد چهار کاسه آب و چهار قَرص بروی نهاده .

۱۱- ما ، مو : خود ناامید گشتم و با خود ما ، مو : که این از برای .

۱۲- ما : است مَعُونَتِ . ما : من این کی خُورم با من گفت . ۱۳- ما : گفتا بچه عِلَّتِ گفتم .

۱۴- ما ، مو : چه تو اهل این نیستی . ما ، مو : اندر کار متعجیم اگر را بر .

۱۵ و ۱۶- ما ، مو : مَعُونَتِ است مدْعی را شَبَهَتِ افتد با من گفت .

۱۶- ما : مو : یا ابراهیم بخور و بشارتِ مَرِّ ترا به دو چیز یکی .

و رَسُولُهُ . و دیگر آن که ثَرَا نَزْدِيكَ حَقَّ - تَعَالَى - خَطَرِي بزرگ است . گفتیم : « چرا ؟ »
گفت : « از آن که مارا از این جنس هیچ نباشد . { مو ۳۴۷ } من از شَرَم تو سر بر زمین
نهادم ، « و گفتیم : « بار خدایا ! اگر دین محمد ، حق است و پسندیده . مَرَا دو قرص و
دو شَرَبِت آب ده . و اگر ابراهیم خَوَاص ، وَلِي تُو است ، مَرَا دو قرص و دو شَرَبِت آب ده . «
۵ چون سر بر آوردم ، طَبَق حاضر کرده بودند . « ابراهیم از آن بخورد . و آن جوان مرد
راهب ، یکی از بزرگان دین شد . و این عَيْنِ اعْجَازِ نَبِي { ر ۲۸۲ } بوده ، مَوْصُول به
کرامت وَلِي . و سخت نادر است که اندر غَيْبَتِ نَبِي ، غَيْرِي را بُرْهَان نماید . و اندر حَضُورِ
وَلِي ، مَر غَيْرِ وی را از کرامتِ وَلِي نصیبی باشد . و به حقیقت مَنْتَهِي ولایت را ، جَزْ
مَبْتَدِي آن نشناسد . و آن راهب از مکتومان بود چون سَحَرَةُ فِرْعَوْن .

۱ . پس ابراهیم ، صِدَقِ مَعْجَزِ نَبِي می اثبات کرد ، و آن دیگر ، هم صِدَقِ نَبَوْتِ
می طلبید و هم عَزِ ولایت . خداوند - تَعَالَى - به حَسَنِ عِنَايَتِ خود ، مقصودِ وی حاصل
گردانید . و این فرقی ظاهر است میان کرامت { ما ۳۰۵ } و اعْجَاز . و اندر این سخن
بسیار است . این کتاب بیش از این تَحْمَلِ نکند . و اظهار کرامت بر اولیا ، کرامتی دیگر
بُود ، و شرطِ آن کِتْمَان است نه اظهار به تَكَلُّف .

۱۵ و شیخ من گفت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که : « وَلِي ولایت ظاهر کند ، و بدان دَعْوَى
کُند ، مَر صِبْحَتِ حالش را ، زیان ندارد . و اَمَّا تَكَلُّفِ وی به اظهار آن رِعُونَت باشد .
و اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

- ۱ - ما ، مو : بنزدیک حق عزّ و جلّ خطری . ۲ - مو : این جنس چیز نباشد .
- ۳ - ما : دین محمد بر حق است و پسندیده تست مرا دو قرص و دو کاسه آب بده . ۴ - ما : وَلِي تست ،
مو : وَلِي است ما : و دو کاسه آب . ۵ - ما ، مو : این طبق حاضر ما ، مو : ابراهیم بخورد . ما ، مو :
که راهب بود . ۶ - ما ، مو : و این معنی عین اعجاز نبی بوده باشد . ما ، مو : و این سخن سخت .
- ۷ - ما ، مو : غیر او را بُرْهَان نماید . ۸ - ما ، مو : نصیبی بود . ما ، مو : ولایت بجز مبتدای
(مو : مبداء) نَبَوْت نباشد و آن . ۱ - ما ، مو : نبی اثبات کرد . ما : می طلبد .
- ۱۱ - ما : و هم غیر ولایت ما : عنایت ازلی مقصود وی حاصل کردند .
- ۱۲ - ما ، مو : میان کرامات و اعجاز و اندرین معنی سخن .
- ۱۳ - ما ، مو : و این کتاب ، ما ، مو : حمل نکند ما ، مو : و اظهار کرامات بر اولیا کرامت دیگر .
- ۱۵ - ما ، مو : و شیخ من گفت که اگر وَلِي ولایتی ظاهر .
- ۱۶ - ما : رِعُونَت بود .

الْكَلَامُ فِي إِظْهَارِ جِنْسِ الْمُعْجِزَةِ عَلَى يَدَي مَنْ يَدْعِي إِلَهِيَّةَ

اتفاق کرده اند مشایخ این طایفه ، { مو ۳۴۸ } و جمله اهل سنت و جماعت بر آن که روا باشد فعلی ناقض عادت ، مانند معجزه و کرامت ، پیدا آید ، بر دست کافری ، که اسباب شبهت از ظهور آن منقطع باشد ، و کس را اندر کذب وی شک نماند ، و ظهور آن فعل ۵ بر کذب وی ناطق باشد . و این چنان بود که فرعون چهار صد سال عمر یافت ، که اندر آن میان وی را بیماری نبود . و آب از پس وی به بالا بر شدی ، و چون بایستادی ، آب بایستادی ، و چون برفتی ، آب { ژ ۲۸۳ } برفتی . و همچنین علامات هیچ عاقل را شبهت نیفتاد که وی در دعوی خدایی ، کاذب و کافر بود . از آن که مضطربند عقلا ، که خداوند - تعالی - مجسم و مرکب نیست . و اگر از این افعال بسیار بر وی پدیدار آمدی ، ۱ عاقل را بر کذب دعوی وی شبهتی نماندی . و آن چه از شداد صاحب ارم ، و از ثرود روایت آرند ، هم از این جنس هم بر این قیاس می گن . و مانند این .

مخبر صادق ما را خبر داد که اندر آخر الزمان ، دجال بیرون آید ، و دعوی خدایی کند . و دو کوه : یکی بر راست ، و یکی بر چپ وی می رود . این که راست بود ، جایگاه نعیم بود . و آن که بر چپ بود ، جایگاه عذاب و عقوبت بود . خلق را به خود دعوت کند . آن ۱۵ که بدو نگرود ، وی را عقوبت { ما ۳۰۶ } کند . خداوند - تعالی - به سبب ضلالت وی ، مر خلق را می میراند ، و زنده می گرداند . و اندر عالم ، امر مطلق گسترانیده باشد . اگر

- ۱- ما ، مو : و جملگی اهل سنت . ۴- ما ، مو : شبهت به آن منقطع باشد و کسی را ما ، مو : شکی نباشد . ۵- ما ، مو : به کذب وی ناطق بود و این چنان باشد . ۶- ما : که او را میان هیچ بیماری نبود ، مو : که او را اندر آن میان هیچ بیماری نبود . ما : به بالا بر شد ، مو : و چون بایستادی . ۷- مو : آب بایستادی . ۷ و ۸- ما ، مو : اما برینجمله اندر دعوی وی مر عاملاترا شبهت . ۸- ما ، مو : نیفتادی که وی دعوی خدایی کرد کاذب و کافر از آن و مضطربند .
- ۹- ما : خداوند عزوجل ، مو : خداوند عزاسمه ، ما ، مو : و اگر چنین افعال و مانند این بسیار بودی که بروی .
- ۱۰- ما ، مو : شکی نماندی و از آنچه را شداد . ۱۱- ما : آرند ازین جنس . ۱۲- ما ، مو : خبر داده است که اندر ما ، مو : بیرون خواهد آمد و دعوی خدایی خواهد کرد . ۱۳- مو : و دو گواه یکی ، ما ، مو : اینکه بر راست بود .
- ۱۴- مو : باشد و آنکه برچپ بود جایگاه عقوبت و عذاب و خلق را بر خود دعوت کند و آن .
- ۱۵- ما ، مو : او را عقوبت کند و خداوند به سبب .
- ۱۶- ما ، مو : خلق را میراند و زنده میکند و در عالم (مو : امر او) امر ، ما ، مو : و اگر .

به { مو ۳۴۹ } جای آن صد چندان از افعال ناقضِ عادت بروی پدیدار آید ، عاقل را اندر آن هیچ شبهت نیفتد ، که عاقل را به ضرورت معلوم بود که خداوند - تعالی - بر خر ننشیند ، و متغیر و متلون نباشد . و این را حکم استدراج خوانند .

و نیز روا باشد که بر دست مدعی رسالتی که کاذب بود ، فعلی پدیدار آید ناقضِ عادت که آن ۵ دلیل کذب وی بود ، چنان که بردست صادق ، علامتِ صدقِ وی باشد . اما روا نباشد که فعلی پدیدار آید ، که اندر آن کسی را شبهتی افتد ، که چون اثباتِ شبهت جایز باشد ، صادق را از کاذب باز نتوان شناخت . و آنگاه { ژ ۲۸۴ } طالب نداند که که را تصدیق می باید کرد ؟ و که را تکذیب ؟ آنگاه حکمِ نبوت به کلیت باطل شود . و روا باشد که بردست مدعی ولایت ، چیزی از جنس کرامت پدیدار آید ، که وی اندر دین درست باشد ، اگرچه ۱۰ معاملاتش خوب نباشد . از آن که بدان صدقِ رسول اثبات می کند ، و فضل حق می ظاهر کند ، نه نسبت آن فعل به حول و قوتِ خود می کند . و آن که اندر اصلِ ایمان راست گوی بود ، بی برهان اندر همه احوال به اعتقاد ولی باشد ، اگرچه اعمال ، موافق اعتقاد نباشد ، دعوی ولایت از وی ، ترك معاملات ، منافات { مو ۳۵۰ } نکند چنان که دعوی ایمان و به حقیقت کرامت و ولایت از مواهب حق است ، نه از مکاسبِ بنده . پس ۱۵ کسبِ مر حقیقتِ هدایت را علت نگردد .

و پیش از این گفته ایم که اولیا معصوم نباشند . که عصمت مر ایشان را شرط نبوده است . اما محفوظ باشند از آفتی که وجود آن ، نفی ولایت اقتضا کند . { ما ۳۰۷ } و نفی ولایت - نعوذ بالله - اندر ردّت بسته است نه اندر معصیت . و این مذهبِ محمد بن علی ترمذی است ، و از آن جنید و ابوالحسن نوری و حارث محاسبی ، و جز ۲۰ ایشان از اهل حقایق - رحمة الله علیهم اجمعین - .

۱- مو : ناقص عادات . ۲۰۱- ما : عاقل را در کذب وی هیچ شبه نیفتد ، مو : عاقل را بر کذب وی ... ۲- ما ، مو : که خدای بر خرنشیند ۳- ما ، مو : و متلون و کور نباشد و این معانی را حکم استدراج باشد . ۴- مو : در دست مدعی . ۵- ما ، مو : صادق و صادق را علامتِ صدقِ وی بود . ۶- ما : شبهتی افتد و چون ، ما ، مو : شبه افتد و چون ۷۰۶- ما ، مو : کاذب را از صدق و صادق را از کاذب بدان نتوان شناخت آنگاه ۷- ما ، مو : که کرا تصدیق باید کرد و باید کرا تکذیب . ۸- ما ، مو : و باید کرا تکذیب آنگاه حکم نبوت برین سبب باطل شود . ۱۰- معاملاتش خوب نباشد از آنچه بدان ۱۱۰۱- ما : ظاهر می کند ، مو : بر خود ظاهر می کند . ۱۲- ما ، مو : اندر ولایت راست گوی بود برهان از آنچه اعتقادی وی در کل احوال به وصف اعتقاد ولی ، اعمالش (مو : اعتقادش) موافق اعتقادش نباشد . ۱۳- مو : به ترك معاملات دلیل منافات . ۱۶- مو : این گفتم که ۱۸- ما ، مو : « نعوذ بالله » ندارد .

ما ، مو : بسته است از بعد وجود آن اندر چیزی بسته است که نفی ایمان است که و آن ردّت بود نه معصیت و این .

۱۹- ... علی حکیم ترمذی است رحمة الله علیه ، مو : رضی الله عنه ، ما ، مو : بسیاری از اهل حقایق ، جمله دعا را ندارند .

اما اهل معاملات چون : سهل بن عبدالله تستری و ابو سلیمان دارانی و ابو حمّادون قصّار ، و جز ایشان را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - مذاهب آن است که شرط ولایت ، بر مداومت طاعت است . چون کبیره بر دل گذر کند ، وی از ولایت معزول شود { ژ ۲۸۵ } .

پیش از این گفتیم که به اجماع اُمت ، بنده به کبیره ، از ایمان بیرون نیاید . و ولایتی ۵ از ولایتی دیگر اولی تر نیست . چون ولایت معرفت که اصل همه کرامت ها است ، به معصیت زایل نشود . محال باشد که آن چه کم تر از آن است ، اندر شرف و کرامت ، به معصیت زایل شود . و این اختلاف اندر میان مشایخ دراز شده است . اینجا مراد من اثبات { مو ۳۵۱ } آن جمله نیست .

اما مهم ترین چیزها ، اندر معرفت این باب آن است که بدانی به علم یقینی ، که این ۱۰ کرامت بر ولی ، اندر چه حال ، ظاهر شود : اندر حال صحو ، یا اندر حال سکر . و اندر غلبه و یا تمکین . و شرح صحو و سکر اندر ذکر مذهب ابو یزید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - به تمامی بیاورده ام .

ابو یزید ، و ذی النّون المصری ، و محمّد بن خفیف ، و حسین بن منصور ، و یحیی بن معاذ الرّازی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - و جماعتی بر آنند که اظهار کرامت بر ولی ، به ۱۵ جز اندر حال سکر وی نباشد . و آن چه اندر حال صحو باشد ، آن معجزه انبیا بود . این فرقی واضح است میان معجز و کرامات { ما ۳۰۸ } اندر مذهب ایشان ، که اظهار کرامت بر ولی ، اندر سکر وی باشد ، که وی مغلوب باشد . و پروای دعوی ندارد . و اظهار معجز بر نبی ، اندر حال صحو وی باشد ، که وی تحدی کند و خلق را به معارضه آن خواند . و صاحب معجز مخیر بود میان دو طرف حکم : یکی اظهار وی آنجا که خواهد . و دیگر کتمان آن .

۱- ما : اهل معاملات . ۳۲- ما ، مو : و بجز ایشانرا رحمة الله عليهم مذهب آنست که شرط ولایت مداومت کردن است بر طاعت . ۳- مو : و چون کبیره بر دل ولی گذر کند .

۴- ما ، مو : و پیش ازین گفتیم که اجماع اُمت است که بنده ، ما ، مو : پس ولایتی . ۵- ما ، مو : از ولایت دیگر اولی نیست .

۶- ما : معصیت ساقط نشود . ۷- ما ، مو : و اینجا مراد من . ۱۰- ما : اندر درجه حال واقع شود .

۱۱ و ۱۲- ما ، مو : ابو یزید بنتمام بیاورده ایم (مو : آورده ام) . ۱۳- ما ، مو : و ابو یزید رحمة الله و ذوالنون مصری .

۱۴- ما : رحمهم الله و جماعتی . ۱۵- ما ، مو : آن معجزه انبیا بود و این فرق واضح است .

۱۶- ما ، مو : بیان معجزه و کرامات . ما ، مو : که اظهار حال بر ولی . ۱۷- ما ، مو : حال سکر وی و اظهار معجزه بر نبی

ما ، مو : بود و پروای دعوی ندارد که وی را دعوت شود . ۱۸- ما ، مو : صاحب معجزه .

۱۹- ژ : مخیر بود ، ما ، مو : خواهد اعجاز را و دیگر .

و باز اولیا را این نباشد ، زیرا که گاهی بود که ایشان بخواهند و نباشد . و گاهی که نخواهند و بباشد . از آن چه { ژ ۲۸۶ } وَلَیْ ، داعی نباشد ، تا حَالش به بقای اَوْصافِ مَنْسُوبِ بود ، که وی مَكْتُومِ باشد و حَالش به فَنایِ صِفَتِ مَوْصُوفِ بود . پس یکی صاحبِ شَرَعِ بود ، و دیگر صاحبِ سِتْرِ . پس باید تا کرامت ، جز در حال غِیْبَتِ و دَهْشَتِ ، ۵ { مو ۳۵۲ } ظاهر نگردد . و جمله تَصَرُّفِ وی به تَصَرُّفِ حَقِّ باشد . و آن که وَقْتُ وی این بود ، جمله نَطْقش به تَأْلِیفِ حَقِّ باشد . از آن چه صِحَّتِ صِفَتِ بَشَرِیَّتِ یا لاهی را بود ، و یا ساهی را ، و یا مَطْلَقِ الهی را . پس انبیا ، لاهی و ساهی نباشند . و به جز انبیا ، مَطْلَقِ الهی نباشند . مانند اینجا تَرَدَدِی و تَلَوْنِی بدونِ تحقیقی و تَمْکِیْنِی ، تا به اِقَامَتِ حالِ بَشَرِیَّتِ یا خود باشند . مَحْجُوبِ باشند . و چون مَکاشِفِ شوند ، مَدْهُوشِ و مَتَحِیرِ گردند ، ۱ . اندر حقیقتِ اَلطَّافِ حَقِّ . و اَظْهَارِ کِراماتِ ، جز اندر حالِ کَشَفِ ، دُرُستِ نیاید ، که آن دَرَجَةُ قَرَبِ باشد . و آن وَقْتُ بود ، که حَجَرِ و ذَهَبِ ، به نَزْدِیکِ دلش یَکِ سان بود . و به هیچ حال از آدمی ، به جز انبیا را ، این حال صفت نگردد ، الا اندر وی عاریت باشد ، و آن به جز حَالَتِ سَکَرِ نباشد .

و چنان که حارثه یَکِ روز از دنیا گسسته شد ، و اندر دُنْیا به عَقَبِی مَکاشِفِ گشت . ۱۵ گفت - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا - : « عَرَفْتُ نَفْسِی عَنِ الدُّنْیا ، فَاسْتَوٰی عِنْدِی { ما ۳.۹ } حَجَرُهَا وَ ذَهَبُهَا وَ فِضَّتُهَا وَ مَدَرُهَا . » روز دیگر وی را دیدند بر خَرْمَا بَنی کاری می کرد . گفتند : « چه می کنی ، یا حارثه ؟ » گفتا : « طَلَبِ قُوْتِی - که از آن چاره نیست - می کنم . پس آن ساعت چنان بود ، و این ساعت چنین .

۱- ما : زیرا که بود که ایشان کرامت بخواهند . ۱ و ۲- ما : از « زیرا که » تا « بباشد » جمله ها درهم ریخته شده : که ایشانرا در کرامت اختیار نباشد گاهی که کرامت بخواهند نباشد و گاهی نخواهند نباشد .

۳- ما ، مو : منسوب باشد . ما ، مو : موصوف بود .

۴- ما ، مو : شرح بود و یکی صاحب سر پس باید که کرامت . ۵- مو : و جمله تصوف وی .

۶- ما ، مو : چنین بود جمله . ما ، مو : حق بود از آنچه صحبت صفت . ۷- ما : و ساهی را و یا مطلق .

۸- ما : نباشند و بجز اولیا لاهی نباشند اینجا . ما : از « تَرَدَدِی » تا « تَمْکِیْنِی » ندارد .

۹- ما ، مو : و اولیا محجوب باشند چون مکاشف . ۱۰- ما ، مو : حق تعالی و اظهار کرامت . ما : نباید آن درجه .

۱۱- ما ، مو : یکسان شود . ۱۲- ما ، مو : حال این آدمی را بجز انبیا این صفت نگردد الا که اندر .

۱۴- ما ، مو : چنانکه حارث یَکِ روز . ۱۵- ما ، مو : و گفت که عرفت نفسی ... ۱۶- ما ، مو : روزهای دیگر وی

بر خرمایا نبی دیدند کار می کرد . ۱۷- ما ، مو : یا حارث گفت طلب قوتی می کنم از آن چاره نیست .

پس مقام صَحْوِ اولیا ، دَرَجَةُ عَوَامِ بود ، و مقام سَكْرِ شان ، دَرَجَةُ انْبِیاء . هرگاه { ژ: ص ۲۸۷ } که به خود باز آیند ، خود را ، یکی از آحادِ مَرْدَمَان دانند . و چون از خود { مو ۳۵۲ } غایب شوند ، و به حق راجع گردند ، سَكْرِ شان مَذْهَب شود . و مر حق را مَهْذَب گردند . کُلِّ عَالَمِ اندر حق ایشان چون ذَهَب شود . چنان که شبلی گوید - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - :

ذَهَبَ اَيْنَمَا ذَهَبْنَا وَ دَرَّ حَيْثُ دَرْنَا وَ فِضَّةٌ فِي الْفِضَاءِ .
و از استاد امام ابوالقاسم القشیری - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - شنیدم که گفت : « وقتی از طابرائی پرسیدم از ابتدای حالش ؟ » گفت : « وقتی مرا سنگی می بایست از رودخانه سَرخُس . هر سنگ که بر می گرفتم ، جوهری می شد . و باز می انداختم . » و ۱ . این از آن بود که هر دو به نزدیک وی يك سان بود . لا بَلْ که هنوز جوهر ، خوارتر ، که وی را ارادت سنگی بود . و از آن جوهر نه .

و از خواجه امام حزامی شنیدم به سَرخُس که گفت : « کودک بودم . به محله یی رفته بودم از محله های باغستان ، به طلب برگ تود ، از برای مایه قَز . و بر درختی شدم گرم گاه . و شاخ آن درخت می زدم . أَبُو الْفَضْلِ حَسَن - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - بدان کوی ۱۵ برگذشت . و من بر درخت بودم . مرا ندید . هیچ شك نکردم که او از خود غایب است ، و به دل با حق حاضر . بر حکم انبساط سر برآورد و گفت : « بار خدایا ! يك سال بیشتر است تا مردانگی نداده ای ، که موی سر ، حلق کنم . با دوستان چنین کنی ؟ » گفت : « هم ، اندر حال ، { ما ۳۱۰ } همه اوراق و اصول درختان زر گشته بود . » آنگاه گفت : « عَجَب کاری ! همه تعریض ما ، اغراض است ، مر گشایش دل را . با تو سخنی ۲ . { مو ۳۵۴ } نتوان گفت . »

۱- ما ، مو : اولیا را . ۲- ما : دانند چون از خود . ۳- ما : شوند به حق راجع شوند سَكْرِ شان مَهْذَب شود . ۴- ما ، مو : و مر حق را شوند و کُلِّ . ۵- ما ، مو : چنان و شبلی گوید . ۶- ما : ذهب ایسا . ۷- مو : رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ . ۸- ما : طابرائی ، م ۲ و ش : طابرائی ، طبرانی . ۹- ما ، مو : يك سان بود بلکه هنوز . ۱۰- ما : که او را ارادت آن نبود و آن سنگ بود و از آن جوهر . ۱۱- ما ، مو : از خواجه امام خوانی شنیدم . ما ، مو : و بمحلتی رفته بودم . ۱۲- ما ، مو : از محلتها رفته بودم به طلب برگ تود برای مایه قَز . ۱۳- ما : شدم روز ، مو : که گرم گاه و شاخ آن میزدم . ۱۴- ما ، مو : میگذشت ما : که از خود غایب است . ۱۵- ما ، مو : باحق حاضر است . ۱۶- ما ، مو : به حکم انبساط پس سر ، ما : يك سال و بیشتر است . ۱۷- ما : مردانگی نداده ، مو : حلق باز کنم با دوستان چنین کنند . ۱۸- ما ، مو : گفت اندر حال همه اوراق و اغصان و اصول درختان زرین دیدم آنگاه . ۱۹ و ۲۰- مو : با تو سخن نتوان گفت .

و از شبلی می آید که : چهار هزار دینار ، به يك جمله به دجله انداخت ! گفتند : « چه می کنی ؟ » گفت : « سنگ به آب اولی تر . » گفتند : { ژ: ۲۸۸ } « چرا به خَلْق ندهی ؟ » گفت : « اِی سُبْحَانَ اللَّهِ ! مَنْ به خدای چه حُجَّتِ آرم ؟ که حجاب از دل خود برگیرم ، و بر دلِ برادران مسلمان بنهم . شرط نباشد در دین ، که برادر مسلمان را از ۵ خود بتر خواهی . » و این جمله حالت سکر است ، و شرح این گفته ام . اما مراد اینجا اثبات کرامات است .

و باز جَنِّد و ابوالعباس سیّاری و ابوبکر واسطی ، و محمد بن علی ، صاحب مذهب - رضوان الله علیهم اجمعین - برآند که : کرامت اندر حال صَحْو و تمکین ظاهر شود بیرون سکر . از آن چه اولیای خداوند - تعالی - مَدَبِرانِ مُلکِ اُنْد ، و مُشْرِفانِ عَالَم . و ۱ . خداوند - تعالی - مرایشان را والیانِ عَالَم کرده است ، و حلّ و عقدِ آن بدیشان باز بسته . و احکامِ عَالَم را مَوْضُولِ هِمَّتِ ایشان گردانیده . پس باید تا صحیح ترین همه رای ها ، رای ایشان باشد . و شفیق ترین همه دل ها ، دل ایشان اَخْصَ بر خَلْقِ خدای . از آن چه ایشان رسیدگانند . تلوین و سکر اندر ابتدای حال باشد . چون بَلُوغِ حاصل آمد . تَلْوِین یا تمکین بَدَل گردد . آنگاه وی ، ولیّ بر حقیقت باشد . و کرامات وی صحیح بود .

۱۵ و اندر میانِ اَهْلِ این قِصَّه مَعْرُوف است که : مر اوتاد را باید تا هر شب به گِرْدِ جَمْلَه عَالَم بَر آیند . و اگر هیچ جایی باشد که چشم ایشان بر آن نیفتاده بُوَد ، و خَلَلِ آنجا { ما ۳۱۱ } پدیدار { مو : ۳۵۵ } آید ، آنگاه به قُطْبِ باز گردند ، تا وی هِمَّتِ برگمارد ، و آن خَلَلِ از عَالَم به بَرَکاتِ وی ، خداوند - تعالی - زایل گرداند .

-
- ۱- ما : می آید که گفت . ما ، مو : به جمله اندر دجله انداخت . ۳- مو : نمیدهی گفت سبحان الله .
 - ۵و۴- ما ، مو : مسلمان نهم و شرط نباشد که برادر مسلمان را در دین از خود بدتر نهم . ۷و ۸- ما ، مو : و محمد بن علی الترمذی که صاحب مذهب بودند رحمة الله علیهم (مو : رضی الله عنهم) .
 - ۸- ما ، مو : و بدون سکر . ۱۰- ما : والیانِ عَالَم گردانیده است . ما : باز بسته است .
 - ۱۱- ما ، مو : پس می باید که صحیح ترین . ۱۲- مو : دل ایشان بُوَد اَخْصَ .
 - ۱۳- ما ، مو : رسیدگان باشند و تلوین ما ، مو : تلوین بتمکین (و تمکین) .
 - ۱۴- مو : و کرامت وی صحیح . ۱۵- ما : همه عالم بر آیند . ما ، مو : نیفتاده باشد دیگر روز خللی .
 - ۱۶- ما ، مو : آن محلّ پدیدار آید آنگاه ایشان به قطب آنها کنند تا وی .
 - ۱۷- ما ، مو : خدای تعالی زایل گردد .

و آنان که گویند : زَر و کَلُوخ به نزدیک وی ، یک سان شده است ، این همه علامت سَکَر باشد ، و نادرستی دیدار . و این را بَس شَرَفی نباشد . شَرَف { ژ ۲۸۹ } مر آن دُرست بین و راست دان را باشد که زَر ، نزدیک وی زَر بُود ، و کَلُوخ ، کَلُوخ . اما به آفت آن بینا بُود تا گوید : « یا صَفْرَاء و یا بَيْضَاء غَرِّی غَرِّی ! » : « یا زَر زرد روی ، و یا سیم سفید ۵ کار ، به جَز مرا فریبید . » که من به شما مَغْرُور نگردم . از آن چه من آفتِ شما دیده ام . پس آن که آفت وی بدید ، مر آن را مَحَلِّ حِجَاب داند ، چون به ترک آن بگوید ، ثواب یابد . و باز آن را که زَر چون کَلُوخ بُود ، به ترک کَلُوخ گفتن راست نیاید . ندیدی که چون حارثه ، صاحب سَکَر بُود ، گفت : « زَر و کَلُوخ و سنگ و نقره به نزدیک من یکسانند . » و ابوبکر صدیق - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - صاحب صَحْو بود . آفت قَبْض دنیا بدید ، و ثواب ۱ . تَرَکِ آن معلوم کرد . دست از آن برداشت . تا پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « عیال را چه ماندی ؟ » گفت : « خدای و رسول وی . »

و ابوبکر و رَاقِ تَرَمَذی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - روایت کند که : روزی مُحَمَّد بن عَلی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - مرا گفت : « یا بابکرو رَاق ! امروز من تَرا به جایی خواهم بُرد . » گفتیم : « فرمان ، شیخ را است . » با وی برفتم . دیری برنیامد که بیابانی دیدم صَعَب ۱۵ بَزْرگ ، و تختی زرین اندر { مو: ۳۵۶ } میان آن بیابان ، در زیر درختی سَبِز ، بر کنار چشمه آب نهاده . و یکی بر آن تخت نشسته . و لباسی خوب پوشیده . چون مُحَمَّد بن علی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - به نزدیک وی رفت . سلام گفت . او برخاست . وی را بر { ما ۳۱۲ }

- ۱- مو : که زَر و کَلُوخ . ۲- ما ، مو : است و نادرستی دیدار و این بس شرف نباشد و شرف در آن .
- ۳- ما ، مو : از « مر آن درست بین » تا « باشد که » ندارد . ما : و کَلُوخ نزدیک کَلُوخ و اما .
- ۴- ما ، مو : غَرِّی لِلْلاَلِی ، ما ، مو : یا زَر زرد و یا سیم سفید . ۵- مو : مرا فریبید . ما : شما بدیده ام . مو : شما بدیدم .
- ۶- ما ، مو : آفت وی به بیند ما ، مو : حجاب یا بد چون . ما ، مو : ثواب آن بیابد .
- ۷- ما : و به ترک کَلُوخ گفتن درست نیاید . ۸- مو : حارث صاحب سَکَر . ما : زَر و سنگ و کَلُوخ و نقره به نزدیک من همه یکبست . ۱۰- ما : ترک رَدَش و راه معلوم شد ، مو : روشن و پرا معلوم شد .
- ۱۱- ما : چه گذاشتی ، مو : چه باز گذاشتی ما ، مو : و رسول خدا .
- ۱۳- ما ، مو : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ مرا گفت یا ابابکر (مو : ابا و رَاق) ام روز من .
- ۱۴- ما ، مو : شیخ را باشد . ما ، مو : دیر بر نیامد ما ، مو : دیدم سخت و تخت .
- ۱۵- ما ، مو : میانه آن بیابان نهاده . ۱۶- ما : نهاده و چشمه آب روان و یکی ما ، مو : و لباس خوب .
- ۱۷- ما ، مو : چون مُحَمَّد بن علی بنزدیک وی شد او برخاست و او را بر آن تخت نشانند .

تخت نشانند . چون زمانی برآمد ، از هر سوی گروهی می آمدند ، تا چهل کس آنجا جمع شدند . وی { ۲۹. ژ } اشارتی کرد به آسمان . چیزی خوردنی پدیدار آمد . بخوردیم . و مُحَمَّد بن علی سؤالی بکرد . و آن مرد در آن باب سخن بسیار گفت . چنان که من يك كلمه ، از آن فهم نکردم . چون زمانی بود ، دستوری خواست ، و بازگشت و مرا گفت : ۵ « یا بابکر ! برو ، که سعید آبد گشتی . » چون زمانی بود . به ترمذ باز آمدم . من وی را گفتم : « أَيُّهَا الشَّيْخ ! آن چه جای بود ؟ و آن مرد که بود ؟ » گفت : « آن تیه بنی اسرائیل بود . و آن مرد قُطْبِ مَدَارِ عَلَیْهِ بود . » گفتم : « أَيُّهَا الشَّيْخ ! اندر این ساعت ، از ترمذ چگونه به تیه رسیدیم ؟ » گفت : « یا بابکر ! ترا کار با رسیدن است نه با پرسیدن و چگونگی ؟ » و این علامتِ صِحَّتِ صَحْوِ باشد ، نه از آن سَکَر .

۸ . اکنون این مختصر کردیم . که اگر به تفصیل این مشغول شویم ، و اخوات این را شرح دهیم ، کتاب مَطْوَل شود ، و از مقصود بازمانیم . پس بعضی از دلایل که تَعَلَّقَ آن بدین کتاب است ، به ذکرِ کرامات و حکایات ایشان ، موصول گردانم ، تا به خواندن آن ، مریدان را تنبیه باشد ، و علما را ترویج ، و محققان را مذاکرات ، و عوام را زیادت یقین و رفعِ شُبْهَت { مو ۳۵۷ } .

۱۵ الْكَلَامُ فِي ذِكْرِ كِرَامَاتِهِمْ :

بدان که چون حُجَّتِ عَقْلِ ثابت شد بر صِحَّتِ کرامات ، و دلیل بر ثبوت آن قایم شد ، باید تا دلیل کتابی نیز ترا معلوم گردد . و آن چه آمده است اندر اَخْبَارِ صِحاح ، که کتاب و

- ۱- ما ، مو : و چون زمانی برآمد و از هر سوی . ما ، مو : آنجا مجتمع شدند . ۲- ما ، مو : از آسمان چیزی خوردنی .
- ۳- ما ، مو : آن مرد اندر آن سخن بسیار . ۴- ما ، مو : چون زمانی برآمد دستوری . ۵ و ۴- ما ، مو : و مرا گفت او که سعید گشتی . ۵- ما ، مو : چون زمانی آمد به ترمذ باز آمدم من او را گفتم . ۶- مو : گفت تیه بنی اسرائیل بود .
- ۷- ما ، مو : قطب المدار . ۸ و ۷- ما ، مو : چگونه از ترمذ به تیه بنی اسرائیل رسیدیم . ۸- ما ، مو : یا بابکر ترا کار به رسیدن بود نه یا (مو : با) پرسیدن . ۹- ما ، مو : و یا چگونگی ما ، مو : صحت حال ما باشد .
- ۱۰- ما ، مو : این را مختصر کردم که . ما ، مو : شوم و احوال این را شرح دهم . ۱۱- ما ، مو : از مقصود باز مانم .
- ۱۱ و ۱۲- ما : آن به کتاب است . ۱۲- ما ، مو : بخواندن این . ۱۳- ما ، مو : تنبیهی باشد .
- ۱۴- ما ، مو : شبهت گردد انشاء الله تعالی . ۱۵- ما : فی ذکر کلامهم .
- ۱۶- ما : حجت ثابت شد . ۱۷- ما ، مو : باید که دلایل کتابی (مو : کیانی) نیز ترا معلوم شود .

سُنَّتِ بر صِحَّتِ کرامت و افعال ناقضِ عادت، بر دستِ اهلِ ولایت ناطق است. و {ما ۳۱۳} انکارِ آن جمله، انکارِ حکمِ نصوص باشد.

از آن جمله: یکی آن که در نصّ {ژ ۲۹۱} کتاب ما را خبر داد. - قوله - تعالی - : « وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمُنَّ وَ السَّلْوَى . » : « ابر پیوسته بر سر ایشان سایه داشتی، و من و سلوی هر شبی تازه پدیدار آمدی. » اگر کسی گوید از منکران که: « آن مُعْجَزَةُ مُوسَى بود - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ -، » روا بود. ما نیز گوئیم که: « این کرامتِ اولیا، مُعْجَزَةُ مُحَمَّد است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - . » اگر گوید که: « این در غیبت است، واجب نکند که این مُعْجَزَةُ وی باشد. و آن اندر وقتِ موسی - علیه السلام - بود. » گوئیم: « موسی - علیه السلام - از ایشان غایب شد، و به طور ۱. رفت. همان حکمِ باقی می بود. پس چه غیبتِ زمان، و چه غیبتِ مکان. چون آنجا مُعْجَزِ اندر غیبتِ مکان روا بود، اینجا نیز اندر غیبتِ زمان روا بود.

و دیگر ما را خبر داد از کرامتِ آصفِ برخیا، که چون سلیمان را - علیه السلام - ارادتِ تختِ بلقیس شد، که پیش {مو ۳۵۸} از آمدنش، تختِ او را حاضر کنند، خداوند - تعالی - خواست تا شرفِ وی به خلق نماید، و کرامتِ وی ظاهر گرداند، و به اهلِ زمانه ۱۵ نماید که کرامتِ اولیا جایز بود، سلیمان گفت - علیه السلام - : کیست که تختِ بلقیس را پیش از آمدنش اینجا حاضر گرداند؟ « قوله تعالی - : « قَالَ عَفْرَيْتَ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ » : « آن عَفْرَيْتِ گفت: من بیارم آن تختِ وی را پیش از آن که تو از این جایگاه برخیزی. » سلیمان گفت: « زودتر از این باید. » آصف گفت: « أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ {ما ۳۱۴} طَرْفُكَ. » « من پیش از آن ۲. که تو چشم بر هم زنی، آن تخت را اینجا حاضر کنم. » بدین گفتار سلیمان -

۱- ما، مو: و صِحَّتِ کرامات و افعال ناقضِ عادات. ۳- ما، مو: یکی آنکه خداوند عزّ و جلّ اندر ما، مو: خبر داده است قوله و ظللنا. ۶- ما، مو: موسی علیه السلام، ما، مو: گوئیم ما نیز از آنچه این. ۷- ما، مو: کراماتِ اولیا همه معجزه، ما، مو: و اگر گویند که. ۸- ما، مو: این کرامات در غیبت واجب نکند که معجزه وی، ما، مو: موسی بود گوئیم که چون موسی. ۱۰- ما، مو: و چون آنجا معجزه اندر. ۱۱- ما، مو: اینجا هم اندر غیبت روا بود. ۱۲- ما، مو: خبر داده از کرامتِ آصف بن برخیا که چون سلیمان پیغامبر را. ۱۳- ما، مو: می بایست که تختِ بلقیس که پیش از آمدن وی آنجا او را حاضر کنند و خداوند. ۱۴- ما، مو: تعالی می خواست تا اثرِ آصف بخلق نماید و کراماتِ وی ظاهر کنند و با اهل (مو: کند ویر). ۱۵- ما، مو: که آنکه تخت. ۱۶- ما، مو: آمدن وی اینجا حاضر کند خدای عزّ و جلّ ما را خبر داد که گفت قال. ۱۷- ما، مو: بیارم بنزدیک تو مر تخت. ۱۸- ما، مو: سلیمان علیه السلام گفت زودتر از این بیاید. ۱۹- ما، مو: طرفک فلما آه الایة.

عَلَيْهِ السَّلَام - بروی مَتَغَيَّر نَشَد { ۲۹۲ } و اِنْكَار نَكْرَدَ ، و وی را مُسْتَحِيل نیامد . و این به هیچ حال مُعْجَزَه نَبُود . از آن که آصَف ، پِیغمبر نَبُود . لَامَحَالَه باید تا کرامت باشد . و اگر مُعْجَزَه بودی ، اَظْهَارِ آن بر دست سلیمان - عَلَیْهِ السَّلَام - بایستی .

و دیگر ما را خَبَر داد از اَحْوالِ مَریم و زکریّا که : چون به نَزْدِیکِ مَریم در آمدی ، به تَابِستانِ مِیوَه زمستان دیدی ، و به زمستان ، مِیوَه تَابِستان دید تا گفت : « اَنْتَی لَکِ هَذَا ؟ » مَریم گفت : « مِنْ عِنْدِ اللّهِ . » و به اِتْفَاق ، مَریم ، پِیغمبر نَبُود . و نیز خُداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - ما را از حال وی به بَيَانِ صَریح ، خَبَر داد : « وَ هَزَی اِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ { مو ۳۵۸ } عَلَیْکِ رَطْبًا جَنیًّا . »

و نیز اَحْوالِ اصْحَابِ الْکَهْف ، وَ سَخَنَ کَفْتَنِ سَگ با ایشان ، و خوابِ ایشان ، و ۱ . تَقَلَّبِ ایشان ، اندر کَهفِ بَرِیمین و شِمَال . لَقَوْلِهِ - تَعَالی - : « وَ تَقَلَّبَ هُمْ ذَاتِ الْیَمِینِ وَ ذَاتِ الشِّمَالِ ، وَ کَلَبَهُمْ بِاسِطٍ ذِرَاعِیْهِ بِالْوَصِیدِ . » : این جمله ، اَفْعَالِ نَاقِضِ عَادَتِ است . و معلوم است که مُعْجَزَه نیست . باید که کرامت بود . و روا بود که این کرامت به مَعْنیِ اسْتِجَابَتِ دَعَوَاتِ بود ، به حَصُولِ اُمُورِ مَوْهُومِ اندر زَمَانِ تَکْلِیفِ . و روا بود که قَطْعِ بَسِیاری از مَسَافَتِ بود اندر ساعتی . و روا بود که پدید آمدنِ طَعَامی بود ۱۵ از جایگاهی نابیوس . و روا بود که اِشْرَافِ بود اندر اندیشه های خَلَاقِ ، و مانند این . و اندر اَحَادِیثِ صَحیح ، از پِیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ - حَدِیثِ الْغَارِ آمده است . و آن چنان بود که روزی صَحَابَه - رِضْوَانُ اللّهِ عَلَیْهِمْ - ، پِیغمبر - صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ - را گفتند : « یَا رَسُولَ اللّهِ ! ما را از عَجَائِبِ اَفْعَالِ اُمَمِ مَاضِیَه ، چیزی بگوی . »

۱- ما : و بروی مستحیل . ما : از آنچه آصف .

۲- ما : لا محال باید که تا کرامت بود . ما : سلیمان بایستی .

۳- ما : خبر دادند اندر قصه (مو : از قصه) زکریّا و مردم علیه السلام که چون بنزدیک وی اندر آمد .

۴- ما ، مو : زمستانی دیدی ، ما ، مو : تابستانی دیدی تا گفتی . ۶- ما ، مو : مَریم گفتی قالت هومن

ما : به اتفاق مَریم پیغامبر نبود و نیز خدای . ۷- ژ ، مو ، از حال خبر داد به بیان صریح .

۸- ما ، مو : جواب ایشان و جواب گفتن با ایشان و تقلب . ۱۰- ما ، مو : « تعالی » ندارد .

۱۱- ما : « بالوصید » ندارد . ۱۲- ما ، مو : که کرامت باشد و روا بود که کرامات به معنی .

۱۳- ما : « به معنی استجابت دعوات » ندارد . مو : دعوت بود . ما ، مو : و روا باشد که .

۱۴- ما ، مو : بود در ساعت و روا باشد که پدیدار آمدن . ۱۵- ما ، مو : تا معهود و روا بود که اشراف باشد بر اندیشه های

خلق . ۱۶- ما ، مو : صحیحه از پیغامبر . ۱۷- ما : صحابه پیغامبر . ۱۸- ما ، مو : گفتند که .

{ ما ۲۱۵ } وی گفت : « پیش از شما ، سه کس به جایی می رفتند . چون شب در آمد ، قَصْد غاری کردند ، و { ژ ۲۹۳ } اندر آنجا بختند . چون پاره یی از شب بگذشت ، سنگی از کوه درآمد ، و دَر آن غار سخت بگرفت . ایشان مَتَحَرِّر بماندند . با یکدیگر گفتند : « نرهاند ما را از این جای ، هیچ چیزی ، جز آن که کردارهای بی ریای خود را به ۵ حَضَرَتِ خُدای - تَعَالی - شفیع آریم . »

یکی گفت : « مَرَا مادری و پدری بود . و از مالِ دُنْیایی چیزی { مو ۳۶۰ } نداشتم به جز بَرکی . و شیر او بدیشان دادمی . و مَن هر روز یك حَزْمَه هیزم بیاوردمی ، و بهای آن اندر وَجَهِ طَعَامِ خُود نَهَادمی ، و از آن ایشان . شبی مَن بیگاه تر آمدم ، و تا آن بَرک را بدوشیدم ، و طَعَامِ ایشان اندر شیر آغشتم ، ایشان خَفْتَه بودند . آن قَدَح اندر دَسْت ۱ . مَن بماند . و مَن بر پای ایستاده ، و چیزی نخورده ، اِنْتَظَارِ بیداری ایشان می کردم ، تا صَبَح بر آمد . و ایشان بیدار شدند ، و طَعَامِ بخوردند . مَن آنگاه بنشستم . » پس گفت : « ای بار خدای ! اگر مَن در این راست گویم ، ما را فریادرس ! » پیغمبر گفت - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - که : « آن سنگ یك بار بجنبید ، و شکافی پدیدار آمد . »

دیگری گفت : « مَرَا دختر عَمّی بود با جَمال . و پیوسته دلم بدو مَشْغُول بودی . و ۵ اوی را به خود می خواندم . اِجابت نکردی . تا وقتی به حَیَلِ صد و بیست دینار بدو فرستادم ، تا یك شب با مَن خَلُوت کند . چون به نزدیک مَن آمد . ترسی اندر دلم پدیدار آمد از خُدای - عَزَّ وَ جَلَّ - . دست از وی برداشتم . و آن زر با وی بگذاشتم . » آنگاه گفت : { ژ ۳۹۴ } « بار خدای ! اگر مَن اندر این راست گویم ، ما را فَرَجِ فرست . » پیغمبر گفت - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - که : « آن سنگ جَنَبیدنی { ما ۳۱۶ } دیگر بجنبید ، و آن شکاف ۲ . زیادت شد . فَأَمَّا هَنُوز بیرون نتوانستند آمدن . »

۱- ما : وی گفت صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ . ما ، مو : چون شبانگاهی بود قصد ۲- ما : آنجا بختند . ۳- ما : اندر افتاد و دَر آن غار استوار گشت ، مو : پاره سنگی از کوه اندر افتاد . ما ، مو : متَحَرِّر شدند . ۴- ما ، مو : ازین هیچ چیزی . ۵- ما ، مو : خداوند شفیع کنیم . ۶- ما ، مو : بود از مال دنیا چیزی نیافتیم . ۷- ما : بَرکی که شیر آن بریشان ما : یك بند هیزم بر آوردمی . ۸- ۷۹- ما ، مو : و بها اندر وجه طَعَامِ ایشان و خود خرج کردمی و شبی مَن بیگاه تر آمدم و تا آنکه بَرک را ۹- ما ، مو : و در طَعَامِ ایشان آن شیر ما ، مو : آن قَدَح در دست ۱۰- ما ، مو : و چیزی نا خورده ما ، مو : ایشان می بردم ۱۱- ما : آنگاه مَن بنشستم و گفتم . ۱۲- ما ، مو : بار خدایا اگر اندر ، ما ، مو : ما را فرجی فرست و فریاد داشته پیغامبر ۱۳- ما ، مو : یك جنبدنی کرد و ۱۴- ما ، مو : و دیگری گفت ما را دختری ما ، مو : دلم پیوسته بدو ۱۵- ما ، مو : به خود می خواندمی : ما : دینار بدو فرستادم ۱۶- ما : شب به مَن . ۱۷- ما ، مو : از خدای تعالی ما ، مو : و زر بدو بگذاشتم پس گفتم ۱۸- ما ، مو : اندرین سخن راست گویم ما را فرجی فرست پیغامبر گفت ۱۹- ما ، مو : که سنگ جنبدنی دیگر بجنبید . ۲۰- ما ، مو : زیاده شد اما هنوز از آن نتوانستند بیرون شد .

سدیگر گفت : « مرا گروهی مزدوران بودند که کار می کردند . همه تمام مزد بستند . یکی از ایشان ناپدیدار شد . { مو ۳۶۱ } من از مزد ، وی را گوسفندی خریدم . سالی دیگر دو شد . و سدیگر سال چهار شد . هر سال همچنین زیادت می شد . سالی چند بر آمد . مالی عظیم وی را فراهم شد . مرد بیامد که : « وقتی برای تو کاری کرده ام ، یاد داری ؟ ۵ اکنون مرا بدان حاجت است . » گفتم : « برو ! آن همه مال از آن تو است ! » گفت : « مرا می فسوس داری ؟ ! » گفتم : « نه ! راست می گویم . » آن همه وی را دادم . تا برفت . آنگاه گفت : « بار خدایا ! اگر این سخن راست می گویم ، ما را فرج فرست . » پیغمبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که : « آن سنگ از در غار فراتر شد ، تا هر سه بیرون آمدند . » و این فعل ناقض عادت بود .

۱ . و معروف است از پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - حدیث جرّیح راهب و ابو هریره - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . راوی آن است که پیغمبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که : « به خردگی اندر گاهواره سخن نگفت الا سه کس : یکی عیسی - عَلَيْهِ السَّلَام - . و شما همه می دانید . دیگر اندر بنی اسرائیل - راهبی بود جرّیح نام - مردی مجتهد . و مادری مستوره داشت . { رُص ۲۹۵ } روزی به دیدار پسر بیامد . وی اندر نماز بود . در ۱۵ صومعه نگشاد . و دیگر روز ، و سدیگر روز ، همچنان . مادرش از تنگ دلی گفت : « یا رب ! رسوا گردان مر پسر مرا ، و به حق من بگیرش . و اندر آن زمانه وی زنی بود بلایه . گفت گروهی را که : « من جرّیح را از راه ببرم . » به صومعه وی شد . و جرّیح بدو التفات نکرد . با شبانی اندر آن راه صحبت کرد ، و حامله شد . چون به شهر { ما ۳۱۷ }

-
- ۱- ما ، مو : دیگری گفت که مرا گروه مزدوران بودند کار میکردند چون تمام شد مزد خود خواستند . ۲- ما ، مو : ناپدید شد من از مزدوری وی گوسفندی . ۳- ما ، مو : سال دیگر دو شد و دیگر سال . ما ، مو : همچنین هر سال زیادت می شد و چون سالی .
 ۴- ما ، مو : فراهم آمد آن مرد مزدور بیاید که ما ، مو : من ترا کاری کرده بودم . ۵- ما ، مو : بدان مزد حاجت است گفتم ورا برو و آن همه گوسفندان مال و ملک تست . ۶- ما ، مو : افسوس میداری گفتم که راست می گویم آن همه فرا وی دادم تا ببرد .
 ۷- ما ، مو : گفت بار خدایا اگر این من اندرین راست گویم مرا فرج فرست پیغمبر .
 ۸- ما ، مو : آنگاه آن سنگ ، ما ، مو : تا هر سه تن بیرون .
 ۹- ما ، مو : و این همه فعل ناقض عادت . ۱۰- ما ، پیغامبر . ۱۱- ما « رضی الله عنه ندارد » . ۱۲- ما ، مو : بخوردگی اندر گاهواره کس سخن ما : و شما خود ، مو : و شما هم خود . ۱۳- ما ، مو : و دیگر اندر ، ما ، مو : مجتهد بود و مادر .
 ۱۴- ما ، مو : به دیدن پسر بیامد وی اندر غار بود و در صومعه نگشاد و دیگر روز بیامد همچنان و سه دیگر چهارم .
 ۱۵- ما ، مو : گفت ز تنگ دلی .
 ۱۶- ما ، مو : رسوا گردان پسر مرا . ما ، مو : و اندر زمانه وی زنی بود گماشته .
 ۱۷- ما ، مو : مر گروهی را که : بوی التفات . ۱۸- ما ، مو : اندر راه صحبت کرد و حامله شد و چون .

آمد گفت : « { مو ۳۶۲ } این بار از جَرَّیج است . و چون بار بنهاد ، مردمان قَصْدِ صومعه وی کردند . و وی را به دَرِ سَلْطَان آوردند . جَرَّیج گفت : « یا غَلام ! پدر تو کیست ؟ » گفت : « یا جَرَّیج ! مادرم بر تو دروغ می گوید . پدر من شبانی است . »

سدیکر : زنی کودکی داشت . بر در سرای خود نشسته بود . سواری نیکو روی و ۵ نیکو جامه بر گذشت . گفت : « یا رَب ! تو این پسر مرا چون این سوار گردان . » کودک گفت : « یا رَب ! مرا چنان مگردان ! » زمانی برآمد . زنی بدنام برگذشت . گفت : « یا رَب ! تو این پسر مرا چون این زن مگردان ! » کودک گفت : « یا رَب ! مرا چنان زن گردان ! » مادر متعجب شد . گفت : « ای پسر ! این چرا می گویی ؟ » گفت : « از آن که آن مرد سوار ، جَبَّاری است از جَبَّاره . و این زن ، زنی مُصلِحَه . اما مردمان ، وی را ۱۰ بد گویند . و من نخواهم که از جَبَّاران باشم . خواهم که از مُصلِحان باشم . »

و دیگر معروف است حدیث زایده ، کنیزک عَمَر بن الخَطَّاب - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - که : روزی { ژ ۲۹۶ } به نزدیک پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - درآمد ، و بر وی سلام گفت . پیغمبر گفت - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - : « یا زایده ! چرا نزدیک ما دیر به دیر می آیی ؟ تو مَوْفَقَه ای ، و من ترا دوست دارم . » گفت : « یا رسول اللّٰه ! امروز با عجاییبی ۱۵ آمده ام . » گفت : « آن چه چیز است ؟ » گفت : « بامداد به طَلَبِ هیزم رفتم . چون حَزْمَه بیستم ، بر سنگی نهادم ، تا بر گیرم . { مو ۳۶۳ } سواری دیدم که از آسمان به زمین آمد . و بر من سلام گفت ، و مرا گفت : « مُحَمَّد را از من سلام رسان ، و بگوی که رِضْوَان ، خازنِ بهشت ، سلام رسانید ، و گفت : « بشارتِ مر ترا که بهشت ، بَهرِ اَمْتَانِ تو سه قسمت کرده اند : گروهی { ما ۳۱۸ } بی حساب اندر شوند ، و گروهی را حساب

- ۱- ما ، مو : این از جَرَّیج است . ۲۹- ما ، مو : صومعه جریج کردند وی را به سرای سلطان آوردند . ما ، مو : ای غلام .
- ۴- ما ، مو : دیگر زنی کودکی داشت و بر در ما : سواری نیکو جامه برگذشت زن گفت . ۶- ما ، مو : چون زمانی بود زنی ما ، مو : زن گفت . ۷- ما : این کودک گفت یارب مرا چون این زن گردان . ۷۸- ما ، مو : و گفت این چرا میگوئی ای پسر . ۸- ما ، مو : از آنچه آن سوار ، مو : از جبارته . ۹- ما ، مو : و این زن مصلحه اما خلق مراو را بد گویند و او را ندانند .
- ۱۰- ما ، مو : و خواهم که از . ۱۱- مو : امیر المؤمنین عمر بن الخطاب . ۱۲- ما ، مو : و روزی به نزدیک پیغمبر ما ، مو : اندر آمد . ۱۳- ما : پیغمبر ما ، مو : یا زایده بنزدیک من دیر بدیر . ۱۴- ما ، مو : تو موفقه و من ترا دوست می دارم .
- ما : یا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم . ۱۵- ما ، مو : است گفت بامداد من بطلب . ۱۶- ما ، مو : و بر سنگی .
- ۱۷- مو : و گفت محمد را از من سلام گویی . ۱۸- ما ، مو : سلام گفت ، مو : بر امان تو .
- ۱۹- ما ، مو : کردند ، ما ، مو : بدو اندر شوند و گروهی را باحسان آسان کنند .

یسیر کنند ، و گروهی را به شفاعت تو ببخشند . » این بگفت و قَصْدِ آسمان کرد . و از میان آسمان و زمین به من التَّفَاتِ کرد . مرا یافت که آن حَزْمَه را بر نمی توانستم داشتن . گفت : « یا زایده ! آن حَزْمَه را بر سنگ بگذار . » و مر سنگ را گفت « یا سنگ ! آن حَزْمَه را با زایده به دَرِ خانِه عُمَرِ بَر ! » پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - برخاست و با ۵ صحابه به دَرِ خانِه عُمَر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - آمد . اثر آمد و شد سنگ بدیدند . گفت : « الْحَمْدُ لِلَّهِ ! که خداوند - تعالی - مرا از دُنْیا بیرون نبرد . و رِضْوَانِ مرا به در آمدنِ اَمَّتِ من به بهشت بشارت نداد ، و خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - زنی را این کرامت داد و به دَرَجَهٗ مَرِیم رسانید . و معروف است که پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مر علاء بن الحضرمی را به غَزْو فرستاد . و بر راه ، پاره یی از دریا پیش آمد . قَدَم بر آن نهادند ، و به جمله برگزشتند ، ۱ . که قدم های ایشان تر نگشته بود . و از عَبْدِ اللَّهِ بنِ عُمَر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - معروف است که { ژ ۲۹۷ } به راهی می رفت . گروهی را دید که بر قارعهٔ طریق ایستاده بودند . و شیری راه ایشان گرفته بود . عبد الله عُمَر گفت : « { مو ۳۶۴ } ای سگ ! اگر از خدای فرمان داری ، بران ! و اگر نی ، ما را راه ده ، تا بگذریم ! » شیر برخاست ، و مراورا تَوَاضَع کرد ، و اندر گذشت .

۱۵ و از ابراهیم پیغمبر - عَلَيْهِ السَّلَام - اَثَرِی معروف است که مردی را دید اندر هوا نشسته . گفت : « ای بندهٔ خدای ! این به چه یافتی ؟ » گفت : « به چیزی اندک . » گفت : « آن ، چه بود ؟ » گفت : « روی از دُنْیا برگردانیدم ، و به فرمانِ خدای آوردم . » مرا گفتند : « اکنون چه خواهی ؟ » گفتم : « آن که مرا اندر هوا مَسْکِنِی باشد ، تا دلم از خَلْقِ گسسته شود . »

-
- ۱- ما : با شفاعت تو . ۲- ما : نمی توانستم برداشتن ۳- مو : آن حَزْمَه بر سنگ . ۴- ما ، مو : عُمَر بَرِو آن سنگ حَزْمَهٗ هِیزِمِ هِی آورد تا به دَرِ خانِهٗ عُمَرِ پیغامبر علیه السَّلَام برخاست و صحابه .
 - ۵- ما ، مو : عمر آمدند و سرائر . ۶- ما ، مو : که خدای مرا از دنیا بیرون نبرد تا رضوان مرا به اَمَّتِ من بشارت نداد . ۷- ما ، مو : تا خدای تعالی از اَمَّتِ من زنی را این داد .
 - ۸- ما : پیغامبر ما : به غزوه . ۹- ما ، مو : پاره یی آب از دریا فرا پیش آمد . ۱۰- ما ، مو : و قدم ایشان تر نشد و از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما . ۱۱ و ۱۲- ما ، مو : ایستاده و شیری راه ایشان . ۱۲ و ۱۳- ما ، مو : اگر فرمانی از خدای داری باش و اگر نه ما را راه داده (مو : بده) . ۱۴- ما : تَوَاضَع نمود . ۱۵- ما : و از ابراهیم علیه السَّلَام اثری . ۱۶- مو : به فرمان خدای تعالی آوردم .

و چون آن جوان مَرَدِ عَجَمی به مدینه آمد ، قَصْدِ کشتن عُمَر کرد . گفتند : « { ما ۳۱۹ } امیر المؤمنین اندر خرابه ها جایی خَفْتَه باشد ! » رفت ، وی را یافت بر خاک خَفْتَه ، و دَرَه زیر سر نهاده . با خود گفت : « این همه فتنه در این جهان از این است . و کُشتنِ این به نزدیک من سخت آسان . » شمشیر برکشید . دو شیر پدید آمدند و قَصْدِ وی کردند . وی فریاد برآورد . عُمَر - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - بیدار شد . قصه با وی بگفت و اسلام آورد .

و اندر خلافت ابوبکر - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - ، خالد بن الولید را به سوادِ عراق فرستاد . اندر میانِ هدیه ها ، حقّه یی آوردند که : « اندر این زهر قاتل است ، و اندر خزانه هیچ ملکِ نیست . » خالد - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - آن حقّه را بگشاد و آن بر کَفِ خود افکند ، و ۱ . بسم الله بگفت ، و اندر دهان افکند . مردمان متعجب شدند ، و بسیاری از ایشان به راه آمدند .

و حَسَنِ بَصْرِی - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - روایت کند که : { مو ۳۶۵ } به عبّادان ، سیاهی بود ، که اندر خرابه ها بودی . روزی من از بازار چیزی بخریدم ، { ژ ۲۹۸ } و بدو بردم . مرا گفت : « این چه چیز است ؟ » گفتم : « طعامی است که آورده ام ، بدان که مگر تو ۱۵ بدان محتاجی . » گفت : « به دست اشارتی کرد ، و در من خندید . » من سنگ و کَلُوخ دیوارهای آن خرابه را جَمَلَه زر دیدم . از گِردِه خود تشویر خوردم ، و آن چه برده بودم ، بگذاشتم و خود بگریختم از هیبت او . و ابراهیم اَدَهَم روایت کند که بر راعی برگذشتم . و از وی آب خواستم . گفت : « شیر دارم و آب . کدام خواهی ؟ » من گفتم : « آب خواهم . » برخاست و عصا بر سنگ زد . و

-
- ۱- ما : و قصد کشتن ، ما : از « بگردانیدم » (صفحه پیش) تا « گفتند » در حدود دو سطر سیاه و محو شده ۲- ما ، مو : اندرین خرابه ها خفته باشد برفت او را یافت . ۳- ما : با خود گفت ای عجمی (مو : ای عجب) این همه فتنه اندرین .
 - ۴- مو : بنزدیک سخت آسان شمشیر بکشید دو شیر پدیدار آمدند . ۵- ما : عمر بیدار شد . ۷- ما ، مو : و اندر عهد خلافت ابوبکر صدیق ما ، مو : ... الولید رضی الله عنه . ۷ و ۸- ما ، مو : عراق اندر میان هدیه ها . ۸- ما ، مو : خزینه .
 - ۹- ما ، مو : ازین نیست خالد آن حقّه را بگشاد و آن زهر بر کف دست خود افکند . ۱۰- ما ، مو : افکند هیچ زیناش نداشت .
 - ۱۲- ما ، مو : رضی الله عنه . مو : بعباد آن . ۱۳- مو : اندر خرابها بودی . ۱۴ و ۱۵- مو : طعام است . ما ، مو : بر آن که مگر تو بدان محتاج تری مو : محتاج باشی . ۱۵- مو : اشارتی بکرد و در من بخندید من از سنگ .
 - ۱۶- ما ، مو : آن دیوارهای خرابه را . ما ، مو : آن دیوارها دیدم که همه زر گشته بود . ۱۷- ما ، مو : و بگریختم از .
 - ۱۸- ما ، مو : و ابراهیم بن ادهم روایت کند که گفت بر راعی بگذشتم و از او آب .

آبی خوش و پاکیزه ، از آن سنگ بیرون آمد . و من متعجب شدم . گفت : « تَعَجَّبَ مَكْنٌ که چون بنده حق را مطیع باشد ، همه عالم وی را مطیع گردند . و أَبُو الدَّرْدَا و سَلْمَان - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - بِهِمْ نشسته بودند . و طعامی همی { ما . ۳۲ } خوردند ، تسبیح کاسه می شنیدند !

۵ و از ابو سعید خَرَّاز - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - روایت می آرند که گفت : « يَكْ چندگاه من هر سه روز طعام خوردمی . اندر بادیه می رفتم . روز سدیگر ، ضَعْفَى اندر من پدید آمد . و طعام نیافتم . طَبْعَ عَادَتِ خود طَلَبَ می کرد . بر جای فرو نشستم . » هاتفی آواز داد که : « یا با سعید ! اختیار کن ! تا نَفْس را سَبَبِی خواهی ، مَرَدَفِ سُسْتِی را بی طعام . و یا طعامی سَكُونَتِ نَفْس را . » گفتم : « اِلَهی ! سَبَبِی . » گفت : « قَوْتِی ۱ . { مو ۳۶۶ } اندر من آمد . برخاستم ، و دوازده مَنَزِل دیگر برفتم بی طعام و شراب . » و معروف است که امروز در تَسْتَرِ مَر خَانَةِ سَهْل بن عَبْدِ اللَّهِ را بَيْت السَّبَاع خوانند . و مُتَفَقِّنِ اَهْلِ تَسْتَرِ بر آن که شیران و سَبَاع بسیار به نزدیک وی { ژ ۲۹۹ } اندر آمدندی . و وی مر ایشان را طعام دادی ، و مَرَاعَات کردی . و اَهْلِ تَسْتَرِ خَلْقِ بسیارند .

و ابو القاسم مروزی گوید که : « مَن با ابو سعید خَرَّاز می رفتم ، بر کرانه بحر ، ۱۵ جوانی دیدم مَرَقَعه دار ، و مَحْبَرَه اندر رَكْوَه یی آویخته . » ابو سعید گفت : « سیمای این جوان عبابی است ، و مَعَامَلَتَش حَبْرِی . چون اندر وی نگرم ، گویم : از رسیدگان است . و چون در مَحْبَرَه نِگرم ، گویم : از طالبان است . بیا تا از وی بپرسیم که تا چیست ؟ » خَرَّاز گفت : « ای جوان ! راه به خدای چیست ؟ » گفت : « راه به خدای دَو است : یکی

۱- مو : آب خوش ما ، مو : من بدان متعجب شدم مرا گفت . ۲- ما ، مو : مطیع وی باشند و ابو وردا (مو : ابو وردا) و

سَلْمَان . ۳- ما ، مو : و طعام می خوردند . ۴ و ۳- ما ، مو : و کاسه تسبیح میکرد و ایشان میشنوند .

۵- ما ، مو : رحمة الله علیه روایت آرند که يك چندگاه .

۶- مو : یکبار طعام خوردمی ما ، مو : روز سیوم ضَعْفَى اندر من آمد .

۸- مو : یا آبا سعید اختیار کن یا سَبَبِی خواهی مَرَدَفِ سَبَبِی (سَتِی رانی) طعام و یا طعام .

۹- ما ، مو : سَكُونَتِ نَفْس را بی سَبَبِ قَوْتِی گفتم اِلَهی قَوْتِی . ۱۰- ما ، مو : بر خواستیم . ۱۱- ما ، مو : اندر تَسْتَر .

۱۲- ما ، مو : اهل تَسْتَرِ مُتَفَقِّنِ بر آنکه سَبَاع بنزدیک وی . ۱۳- ما ، مو : اهل تَسْتَرِی خَلْقِ بسیارند .

۱۴- ما ، مو : بر كَنَارَه عَقِیم . ۱۵- ما ، مو : مَرَقَع دار و مَجْرَه اندر ، ما : گفتم ، مو : گفت ابو سعید که سیمای آن جوان .

۱۶- ما ، مو : و عبارات مَعَامَلَتَش چیزی چون دروی نگرم .

۱۷- ما : در مَجْرَه نِگرم ما ، مو : بپرسم تا چیست . ۱۸- ما ، مو : راه دواست .

راه عَوَامَ . و یکی راه خَوَاصَ . و ثرا از راه خَوَاصَ هیچ خَبَر نیست . اما راه عَوَامَ این است که تو می سپری ، و مُعَامَلَتِ خود را عَلَتِ وُصُول به حَقّ می نهی ، و مِحْبَره را از حِجَاب می دانی . »

و ذَوَالنَّوْنِ مصری - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - روایت کند که : « من وقتی در کشتی نشستم ۵ که تا از مصر به جدّه رویم ، جوانی مَرَقَّعه دار با ما اندر کشتی بود . و مرا از وی التِمَاسِ صَحَبَتِ می بود . اما هَبِيتِ وی ، مرا می باز داشت از سَخَن گفتن با وی ، که بَس عزیز { ما ۳۲۱ } روزگار مردی بود ، و هیچ از عبادت خالی نبود . تا روزی صَرّه یی جواهر از آن مردی گم شد . خداوند صَرّه ، مر این جوان را تهمت کرد . خواستند تا با وی جفایی کنند . » من گفتم : « با وی { مو ۳۶۷ } بدین گونه سخن مگوئید ، تا من از وی ۱ . به خوبی پرسم . » به نزدیک وی آمدم . و با وی به تَلَطُّف بگفتم که : « این مردمان را صورتی بسته است از تو . و من ایشان را از دُرُشتی و جَفَا باز داشتم . چه باید کرد ؟ » روی سوی آسمان کرد و چیزی بگفت . ماهیان دیدم که بر روی آب آمدند ، و هر یکی جَوَهَری اندر دَهَن گرفته . { ژ . ۳۰۰ } یکی جوهر بستد ، و بدین مرد داد . چون مردمان کشتی ، آن بدیدند ، وی پای بر روی آب نهاد و برفت . پس آن که صَرّه برده بود از اهل کشتی ، ۱۵ کشتی ، مر آن را باز داد . و مردمان کشتی ، بسیار ندامت خوردند .

و از ابراهیم رَقّی روایت کنند که گفت : « من در ابتدای امر خود قَصْدِ زیارتِ مُسَلِّمِ مَغْرِبِی کردم . چون به مسجد وی اندر آمدم ، امامت می کرد . و اَلْحَمْدُ خطا بر خواند . » با خود گفتم : « رَنج من ضایع شد . » روز دیگر به وقت طَهَارَت ، خواستم تا به کُناَره

۱- ما ، مو : و دیگر . ۲- ما : که می سپری . ۲- ما ، مو : و مجره (مجره) را آلت حجاب .

۴- ما ، مو : ذَوَالنَّوْنِ مصری رحمه الله علیه گوید که من وقتی با جماعتی اندر . ۵- ما : تا از ، ما : جوانی مَرَقَّع دارد با ما . ۶- ما ، مو : باز می داشت . ۷- ما ، مو : که سخت عزیز روزگار مرد بود و هیچگاه از عبادت خالی نبود .

۸- ما ، مو : زر و جواهر ما : صَرّه این جوان را . ۹- ما ، مو : خواستند تا باینجوان معزّز بحقارت سخن کنند من گفتم که با وی چنین سخن میگوئید . ۱۰- مو : به خوبی پرسم . ما ، مو : بتلطّف گفتم که .

۱۱- ما ، مو : بسته است به تو . ما ، مو : اکنون چه باید کرد ؟

۱۲- ما ، مو : روی بسوی آسمان ، ما ، مو : ماهیان دریا دیدم . ۱۳- ما ، مو : اندر دهان ، مو : و بدان مرد و چون مردم .

۱۵- ما ، مو : مر آنرا بیفکند مر اهل کشتی ندامت خورد . ۱۶- ما : ابراهیم دَقّی ، مو : ابراهیم وقتی .

۱۷- ما ، مو : الحمد پر خطا برمیخواند .

۱۸- ما ، مو : ضایع شد آتشب آنجا بودم و روز دیگر بقصد خواستم تا بر کُناَره .

آب روم . شیری بر راه خفته بود . بازگشتم . دیگری بر اثر من می آمد . بانگ برگرفتم . مُسَلِّم از صومعه بیرون آمد . چون شیران وی را بدیدند ، تواضع کردند . وی گوش هر یک بگرفت و بمالید و گفت : « ای سَکَّانِ خدای ! نه با شما گفته ام که با مهمانان من مچخید . » آنگاه مرا گفت : « یا ابا اسحاق ! شما به راست کردنِ ظاهرِ مَشْغُولِ شدید ، ۵ مر خَلْق را . تا از خَلْق می بترسید . و ما به راست کردنِ باطنِ مر حَق را تا خَلْق از ما می بترسند . » { مو ۳۶۸ }

روزی شَیْخ مَن - { ما ۳۲۲ } رَضِیَ اللّٰهَ عَنْهُ - از بیتِ الجَنِّ ، قَصْدِ دِمَشْق داشت . بارانکی آمده بود . و ما اندر کَل به دُشَواری می رفتیم . شیخ را نگاه کردم . نَعْلَینِ پای و جامه ، خُشک بود . با وی بگفتم . گفت : « آری ! تا من تهمت از راه تو کُل برداشته ام ، ۱ . و آن را از وَحْشَتِ حِرْصِ نگاه داشته . خداوند - تعالی - قَدَم مرا از وَحَل ، نگاه داشته است . » وقتی مرا واقعه یی افتاد ، و طَرِیقِ حَلّ آن بر من دُشوار شد ، قَصْدِ شَیْخ { ز ۳ . ۱ } اَبو القاسمِ گرگانی کردم - رَضِیَ اللّٰهَ عَنْهُ - . و وی به طُوس بود . وی را اندر مسجد ، در سَرای خود یافتم تنها . و به عَیْنِ آن واقعه من بود که با ستونی می گفت . گفتش : « این با که می گویی ؟ » گفت : « ای پسر ! این استون را خدای - ۱۵ عَزَّ وَ جَلَّ - اندر این ساعت با من به سخن آورد ، تا از من سؤال بکرد . »

و به فَرغانه دهی است که آن را شَلاتک خوانند . پیری بُود از اَوْتادِ الارض آنجا ، که او را بابِ عَمَرُو گفتندی . و همه درویشانِ آن دیار و مَشایخِ بزرگ را باب خوانند ، و مراورا عجزه یی بود فاطمه نام . قَصْدِ زیارتِ وی کردم از اوزگند . چون به نزدیکِ وی درآمدم ، گفت : « به چه آمدی ؟ » گفتم : « تا شیخ را ببینم به صورت ، و وی به مَن ۲ . نَظری کند به شَفَقَت . » گفت : « ای پسر ! مَن خود از فلان روز باز تَرا می بینم ، و تا

۱- ما ، مو : فرات شوم شیری ما ، مو : دیگر بر اثر ما ؛ چون دیدم بانگ برگرفتم عاجز و فروماندم . ۲- ما ، مو : او را بدیدند تواضع نمودند و وی گوش هر یک را (مو : هر یک او) . ۳- ما ، مو : ای سگ خدای نگفته ام شما را (مو : نگفتم) . ۴- ما : کاری مگیرید ، ما : راه مگیرید آنگاه مو : شما بر راست ، ما : مشغول شدند . ۵- ما : تا از خلقت می ترسید ، مو : میترسند و ما بر راست کردن . ۶- مو : میترسند . ۷- ما ، مو : و روزی شیخ من رحمة الله علیه . ۸- ما : بارانی آمده بود . ۹ و ۸- ما ، مو : که نعلین و جامه وی خشک . ۹ و ۱- ما ، مو : برداشتم و مردل را از وحشت حرص نگاه داشته ام خداوند عزوجل . ۱۱- ما ، مو : داشته است من که علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی رضی الله عنه وقتی . ۱۲- ما ، مو : کردم و به طوس وی را . ۱۳- ما ، مو : تنها کلمه میگفت و بعینه آن ، ما ، مو : که می گفت با ستونی . ۱۴- ما ، مو : گفتش ناپرسیده جواب خود بیافتم من گفتم ای شیخ این با که .

۱۵- ما ، مو : ساعت ناطق گردانیده با من تا این از من اسن سؤال بکرد .

۱۶- ما ، مو : به فرغانه به دهی بود که مر آنرا اسلاتک گویند (مو : سهل که پیری از او تاد الارض که .

۱۷- بگفتندی و همه . ما ، مو : گفت این استون را خدای تعالی . ۱۸- مو : وی کردم چون بنزدیک وی آمدم گفت .

۱۹- ما ، مو : ببینم به صورت وی . ۲۰- ما : ترا باز می بینم .

از مَنّت غایب نگردانند ، می خواهَمَت دید . « چون روز و سال شمار کردم ، { مو ۳۶۹ } آن روز ابتدای توبه من بود . گفت : « ای پسر ! سپردن مسافت کار کودکان است . از پس این ، زیارت به هَمّت کن ، که در حَضُور اَشیاخ هیچ چیز نبسته است . « پس گفت : « ای فاطمه ! آن چه داری بیار تا این درویش بخورد . « طَبَقی { ر ۳۲۳ } انگور تازه بیاورد ، ۵ و وقت آن نَبُود . و بر آن طَبَق رَطَبی چند . و به فرغانه رَطَب مُمکِن نشود .

وقتی به میهنه بر سرِ تَرِیتِ شیخِ اَبُو سعید - رَضِیَ اللّٰه عَنْه - نشسته بودم تنها بر خُکُمِ عادت . کبوتری دیدم سپید که بیامد و در زیر فوطه {یی} شد که بر تَرِیتِ وی ، { ر ۳۰۲ } انداخته بودند . گفتم : « مگر از کسی جَسْتِه است ؟ » و چون برخاستم ، نگاه کردم در زیر فوطه . هیچ چیز نَبُود . دیگر روز و سدیگر روز بدیدم . و ۱ . اندر تَعَجُّبِ آن فرو ماندم . تاشبی وی را در خواب دیدم . آن واقعه از وی بپرسیدم . گفت « آن کبوتر ، صَفای مَعامَلَتِ من است که هر روز اندر گور ، به مَنادَمَتِ من آید . » و ابوبکر و رَاقِ روایت کُند که روزی مُحَمَّد بن عَلی حکیم ترمذی ، لُختی از اجزای تصانیف خود فرامن داد و گفت : « این را اندر جیحون افکن ! » چون بیرون آمدم ، نگاه کردم ، همه طَرَف و لَطایف بود . دَلَم نداد . اندر خانه بنهادم ، و بازگشتم و ۱۵ گفتم که : « افکندم . » گفتا که : « چه دیدی ؟ » گفتم که : « هیچ چیز ندیدم . » گفت : « نیفکندی ! » گفتم : « مَشْکَلَم دو شد : یکی آن که چرا می گوید که : به آب اندر افکن ، و دیگر آن که چه برهان است که پیدا خواهد آمد ؟ » { مو ۳۷۰ } بازگشتم ، و اجزا برداشتم و به دردِ دِلِ بر کَنارَةُ جیحون آمدم ، و اجزا از دست بینداختم . آب دیدم که از هم

۱- مو : نگردانند خواهمت ما : آن روز که او گفت ابتدای ، مو : که او گفت آن روز ابتدای .

۲- مو : بردن مسافت کار کودکان بود . ۳- ما ، مو : که شخص کرای آن نکند (مو : بکند) که آن را زیارت کند که در حضور ارواح اسباح هیچ چیز نوشته پس گفت . ۵- ما ، مو : و بر آن چند رطبی و به فرغانه ممکن نشدی .

۶- ما : به میهنه (مو : به میهنه) بر تریّت شیخ ابو سعید رحمة الله علیه . ۷- ما ، مو : دیدم سفید که بیامد و اندر زیر .

۸- ما ، مو : که به گور افکنده بود . ما : از کسی جستست چون . ۹- ما ، مو : و نگاه کردم . ما ، مو : دیگر روز بدیدم .

۹ و ۱- ما ، مو : و اندر تعجب فروماندم تا وی را شبی در خواب دیدم از وی آن واقعه . ۱۱- مو : صفای معامله من مو :

به ملازمت می آید . ۱۳- ما ، مو : تصنیف خود ما ، مو : این اندر جیحون ما : چون برون آمدم .

۱۴- ما : همه طَرَق ، مو : همه طرایف . ۱۵- ما ، مو : گفتا چه دیدی گفتم هیچ چیز ندیدم گفتا برو و بیفکن .

۱۶- ما ، مو : اندر آب افکن .

۱۷- ما ، مو : که پدیدار خواهد آمد . ۱۸- ما ، مو : به درد دل پکرائه جیحون ، ما ، مو : آب را دیدم .

باز شد و صندوقی پدید آمد سر گشاده . و این اجزا اندر آن افتاد . و سر صندوق استوار شد . و آب به حال خود فرا رفتن آمد . باز گشتم . و با وی بگفتم . وی گفت که : « اکنون انداختی . » گفتم : « ایها الشیخ ! به عزت خداوند ، که این سر با من بگوی . » گفت : « بدان که کتابی تصنیف کرده بودم اندر علم این طایفه که تحقیق آن { ژ ۳۰۳ } بر همه ۵ عقول مشکِل بود . و برادر من خضر پیغامبر - علیه السلام - از من خواسته بود . { ما ۳۲۵ } و آن صندوق ، ماهی به فرمان وی آورده بود . و خداوند - تعالی - این آب را فرمان داده است تا آن بدو رساند .

و اگر بسیاری از این حکایات بیارم ، هنوز سپری نشود . و مراد من از این کتاب ، اثبات اصول طریقت است اندر فروع و معاملات . و نقالان خود کُتب ساخته اند ، و ۱۰ بسیاری جمع کرده ، و مَذْکِران بر سر منابر نشر می کنند . اکنون فصولی که بدین پیوسته است ، اندر این کتاب ، مشبّع بیارم ، تا به جایی دیگر به سر آن باز نباید شد - انشاء الله تعالی - .

اَلْکَلَامُ فِی تَفْضِیلِ الْاَنْبِیَاءِ عَلَی الْاَوَّلِیَاءِ :

بدان که اندر همه اوقات و احوال ، به اتفاق جمله مشایخ این طریقت ، اولیا ، متابعان ۱۵ پیغمبرانند ، و مَصَدِّقَانِ دَعْوَتِ ایشان . و انبیا فاضل ترند از اولیا . از آن چه ، نهایت ولایت ، بدایت نبوت بود ، { مو: ۳۷۱ } و جمله انبیا ، ولی باشند . اما از اولیا کسی نبی نباشد . و انبیا مَکَلِّمَانْد اندر نفی صفات بشریت . و اولیا عاریت اند . و اندر آن چه

۱- ما ، مو: پدیدار آمد سر گشاده این اجزا . ۲- ما ، مو: خود باز آمد بازگشتم و بنزدیک شیخ در آمدم .

۵- مو: و برادر من خضر ما : از من پخواسته است . ۶- ما ، مو: آورده بودند خداوند ما ، مو: تا آن اجزا بدو باز رساند .

۷- ما ، مو: رساند اگر بسیاری ازین حکایت هنوز سپری نگردد و مراد ازین .

۸- ما ، مو: معاملات نقالان . ۱۱- ما ، مو: « تعالی » ندارد . ۱۲- ما ، مو: باب فی تفصیل .

۱۳- مو: این طریقت که اولیا . ۱۴- ما: پیغامبرانند و مَصَدِّقَانِ دعوات ایشان.

۱۵- ما ، مو: نبوت باشد و جمله انبیا ولی باشد.

۱۶- ما ، مو: و انبیا متمکنانند . ما : و از آنچه .

این گروه را حال است طاری ، آن گروه را مقام است . و آن چه این گروه را مقام است ، آن گروه را حجاب است . و هیچ کس از عِلْمای اَهلِ سَنَّت ، و مُحَقِّقانِ این طَریقت ، اندر این خلاف نکنند به جز گروهی از حَشَوِیان ، که مُجَسِّمَةُ اَهلِ خُراسانند ، و مَتَکَلِّم به کَلَامِ مَتَنَاقِضِ اندر اَصُولِ توحید . که اَصْلِ این طَریقت را نَشناسند ، و خود را وَلِی خوانند ،

۵ و به دُرُست وَلِی اند ، اَمَّا وَلِی شَیطان ! و ایشان گویند : « اولیا فاضل تر از انبیا اند ! » و این ضلالت مر ایشان را کِفایت بُود ، که جاهلی را فاضل تر از مُحَمَّدِ مُصْطَفَی - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - { ر ۳.۴ } نهند و گروهی دیگر از مُشَبِّهه ، تَوَلَّی بدین طَریقت کنند ، و حُلُول و نَزُولِ حَقِّ به مَعْنی { ما ۳۲۵ } انتقال روا دارند - لَعَنَهُمُ اللّٰهُ - . و به جواز تَجَرُّبِتِ بر ذاتِ باری - تَعَالی - بگویند . و آن اندر آن دو مَذْهَب ، که وعده کرده ام

۱۰ بیارم اندر این کتاب به تمامی - انشاء اللّٰهُ تَعَالی - .

و در جمله این دو گروه که مَدْعی به اسلامند ، مُوَافِق اند اندر نَفیِ تَخْصِیصِ انبیا ، و براهمه و هر که مر نَفیِ تَخْصِیصِ انبیا را اعتقاد کند ، کافر شود . پس انبیا - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمِ اَجْمَعِین - داعیان و اِئِمّه اند ، و اولیا متابعان ایشان به احسان . و مُحال باشد که مأموم از امام فاضل تر بُود . و در جمله بدان که اگر اَحْوال و اَنفاسِ روزگار { مو ۳۷۲ } ۱۵ جمله اولیا اندر جَنَبِ یك قَدَمِ صِدْقِ نَبی صورت کنی ، آن جُمْلَه متلاشی شود . از آن چه این گروه می طلبند و می روند ، و آن گروه رسیده اند و یافته . و به فرمان دعوت باز آمده . و قومی را می برند .

-
- ۱- مو : حالت است طاری . ۱ و ۲- ما ، مو : و آنچه اولیا را مقام باشد مر انبیا را حجاب باشد .
 - ۳- ما ، مو : معنی خلاف نکرده اند . ۵- ما ، مو : و شک نیست که ولی اند ما ، مو : و ایشان که گویند اولیا فاضل تر اند از انبیا . ۷- ما ، مو : گویند و گروهی . مو : که تَوَلَّی بدین طریق کنند .
 - ۸- ما ، مو : « لَعَنَهُمُ اللّٰهُ » ندارد .
 - ۹- ما ، مو : باری عز و جل گویند و این اندر آن دو مذهب مذموم که وعده .
 - ۱۱- مو : به اسلام موافق اند در نفی . ۱۱ و ۱۲- ما ، مو : انبیا را با هر که مر نفی انبیا را اعتقاد .
 - ۱۳- مو : وَسَلَامَةُ عَلَیْهِمُ داعیانند و اِئِمّه و اولیا متابعان ایشانند به احسان و مُحال بود که .
 - ۱۴- ما ، مو : و انفاس در روزگار .
 - ۱۵- مو : اولیا را اندر جَنَبِ یك قَدَمِ صِدْقِ نَبی داری و مقابله کنی آن همه احوال و انفاس متلاشی نماید .
 - ۱۶- ما ، مو : این اولیا می طلبید و می روند و ایشان رسیده اند .
 - ۱۷- ما : و قومی را به دعوت می برند .

و اگر کسی گوید از این مَلاحِذه مذکور - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - که : اندر عادت چنین رفته است که چون رَسُول به کسی آید ، از مَلِکی باید تا این مَبْعُوثِ إِلَیه ، فاضل تر از وی باشد . چنان که پیغمبران از جبرئیل فاضل ترند . این صُورَت مَر ایشان را خطا است . گوییم : اگر مَلِکی رَسُولی فرستد به یک کَس ، باید تا مَرَسَل إِلَیه فاضل تر باشد . چنان که ۵ جبرئیل را به رَسَل فرستاد ، و ایشان هر یکی از وی فاضل تر بودند . اما چون رَسُول به جَمَاعَتی باشد و قومی ، لامَحاله رسول فاضل تر از آن گروه باشد . چنان که پیغمبران - عَلَیْهِمُ السَّلَام - از اَمَم . و اندر این هیچ عاقل را شَبَهَت نیفتد ، و اشکال در خَاطِر نیاید . پس یک نَفَسِ انبیا ، فاضل تر از همه روزگار همه اولیا . { ر ۳ . ۵ } از آن چه چون اولیا به نهایت رسند ، از مَشاہِدَت خَبَر دهند ، و از حِجابِ بشریتِ خَلاص یابند ، هر چند که ۱ . عَین { ما ۳۲۶ } بَشَر باشند . و باز رَسُول را اَوَّل قَدَم اندر مَشاہِدَت باشد . چون بدایت این ، نهایتِ وی بُوَد . این را با آن قِیاس نَتوان کرد .

نبینی که همه طالبان حق از اولیا مَتَفَقَد که : مقام جمع از تفاریق ، کمالِ ولایت بُوَد . و صورت این چنان بُوَد که بنده به دَرَجَتی رسد { مو ۳۷۳ } از عَکِبَة دوستی که عقلش اندر نظرِ فعل مَغْلُوب گردد ، و به شوقِ فاعِل ، کُلِّ عَالَم را همه آن داند و آن ببیند . چنان که ۱۵ ابو علی رودباری گفت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ - : « لَوْ زِلْتُ عَنَّا رُؤِیْتَهُ مَا عَبَدْنَاهُ » . : « اگر دیدار وی از مازایل شود ، اِسْم عِبُودِیَّت از ما ساقط گردد . » که ما شریعتِ عبادت ، جز از دیدارِ وی نیابیم . و این معانی مَر انبیا را بدایتِ حال باشد ، که اندر روزگار ایشان تَفَرُّق صورت نگیرد . نَفی و اثبات ، و مَسَلِّک و مَقْطَع ، اِقْبَال و اِعْرَاض ، بدایت و نهایت ، اندر عَینِ جَمْع باشد . چنان که اندر بدایتِ حال ، اِبْرَاهیم - صَلَوَاتُ اللَّهِ و

- ۱- ما : اگر کسی . ۲- ما : باید تا که مبعوث الیه . ۳- ما ، مو : پیغمبران صلوات الله علیهم از جبرائیل فاضل ترند و این صورت .
- ۴- مو : گویم اگر . مو : تا مَرَسَلِ إِلَیه از وی فاضل تر . ۵- ما ، مو : چنان که جبرائیل را به نزدیکِ یکان یکان از رسل ، مو : بنزدیکان از رسل . ۵- ما ، مو : و ایشان هر یک از وی فاضل تر بوده اند فَاَمَّا چون . ۶- ما ، مو : به قومی و جماعتی باشد ، ما ، مو : از آن قوم باشد . ۷- ما ، مو : « علیهم السَّلَام » ندارد . ما ، مو : عاقل را به حکم احادیث اشکال نیفتد . ۸- ما ، مو : از همه روزگار اولیا .
- ۹- ما ، مو : از عادت و عرفِ بنهایت رسند از مشاهده جز . ۱۰ و ۱۱- ما ، مو : چون بدایت رسول نهایت ولی بُوَد .
- ۱۱- ما ، مو : اینرا بان قیاس . ۱۲- ما ، مو : نه بینی که همه طَلَب حق از اولیا مَتَفَق اند که مقام جمع تفاریق .
- ۱۳- ما ، مو : صورت این . ۱۴- ما ، مو : به شوقِ فاعِل کُلِّ عَالَم همه او داند و او ببیند .
- ۱۵- ما ، مو : رودباری رحمة الله علیه گوید . ما : و اگر دیدار . ۱۶- ما : از ما قطع شود که ما شرف عبادت .
- ۱۷- ما ، مو : به دیدار او نیابیم . مو : حال بُوَد . ۱۸- ما : صورت نپذیرد که ، ما ، مو : و اقبال و اِعْرَاض و بدایت .
- ۱۹- ما ، مو : و نهایت ایشان همه اندر عَین جمع باشند .

سَلَامَه عَلَیْهِ - ستاره و ماه را دید ، گفت : « هَذَا رَبِّي . » باز که آفتاب دید گفت : « هَذَا رَبِّي . » از غَلَبَه حَقِّ بَرْدِلَش و اِجْتِمَاعِ وی اندر عَیْنِ جَمْع ، غَیْرِ می ندید . و اگر بدید ، هَم بَدیده جمع بدید . در عَیْنِ دیدار ، از دیدار خود تَبَرَأ کرد و گفت : « لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ . » ابتدا به جَمْع و انتها به جَمْع .

۵ لا جَرَمَ ولایت را ، بدایت و نهایت است . و ثَبُوت را نیست . تا بودند ، نبی بودند ، و تا باشند نبی باشند . و پیش از آن که مَوْجُود نبوده اند ، اندر مَعْلُوم و مَرَاد حَقِّ همان بوده اند .

و از بویزید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - پرسیدند که : « چه گویی اندر حال انبیا { ۳۰۶ } ؟ » گفت : « هَیْهَات ! ما را اندر ایشان هیچ تَصَرُّف نیست . هر چه اندر ایشان صورت ۱۰ کنیم ، آن همه ما باشیم . و حَقِّ - تعالی - اثبات و نَفی ایشان ، اندر دَرَجَتی نهاده است ، { مو ۳۷۴ } که دیده خَلَق { ما ۳۲۷ } بدان نرسد . پس هم چنان که مَرْتَبَتِ اولیا از ادراکِ خَلْقِ نَہان است ، مَرْتَبَتِ انبیا از تَصَرُّفِ اولیا نَہان است . »

و ابو یزید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عجب روزگار مردی بوده است . وی گوید : « سِرِّ ما را به آسمان ها بردند . به هیچ چیز نگاه نکرد . و بهیشت و دوزخ وی را بنمودند . به هیچ ۱۵ چیز التفات نکرد ، و از مَكُونَات و حُجُبِ برگذاشتند : « فَصُرْتُ طَيْرًا » : « مرغی گشتم . » و اندر هَوای هَوِیت می پریدم ، تا بر میدانِ اَحَدِیَّتِ مَشْرِف شدم . و دَرَخْتُ اَز لَیْتِ اندر

- ۱- ما ، مو : « و سلامه » ندارد . ما ، مو : ماه و ستاره را گفت . ما ، مو : آفتاب را دید . ۲- ما ، مو : پس غیری ندید .
 ۲- ما ، مو : و اگر دید هم بدیده غیر می ندید چون همه جمع بدید . ۳- ما : از خود تَبَرَأ کرد گفت . ۵- ما ، مو : تا لا جَرَم ولایت را . مو : نبی را بودند . ۶- مو : موجود نبودند . ۷- ما ، مو : حَقِّ تعالی همان بود . ۸- ما ، مو : و از ابو یزید رحمة الله علیه پرسیدند که چگونگی اندر حال . ۹- مو : گفت هیات ما ، مو : هیچ تَصَرُّفی نیست و هر چه اندر ایشان تَصَوُّر کنیم . ۱۰- ما ، مو : و حَقِّ تبارک و تعالی . ۱۱- ما ، مو : پس چنان که مرتبت . ۱۲- ما ، مو : خلق پنهان است .
 ۱۳- ما ، مو : و ابو یزید رحمة الله علیه که حَجَّت روزگار بوده است ، م ۲۰۱ ، ق ، ش ، مو : وی گوید اول ما صرت الی الوجدانية فَصُرْتُ طَیْرًا جسمه من الاحدية و جناحه من الديمومية فَلَم اَزَلْ اَطِیرَ فی هواء الهویه حتّی الی هواء التنزیهیه ثم اشرفت علی میدان الازلّیه و رأیت شجر الاحدیه فنظرت فعلمت ان هذا کُلّه حدّ غیره دیدم که سیر مارا . ۱۴- به آسمان بردند و به هیچ ، مو : او : « به هیچ چیز . » تا « بنمودند » ندارد . ما : و به هیچ چیز . ۱۵- ما : التفات و از مکنونات و حجب برگذرانیده ندش ۱۶ ، م ۲ : جسم آن مَرُغ از احَدِیَّتِ بود و پروبالش از دُمُومِیَّتِ (مو : دُمُومِیَّتِ) همی پریدم پیوسته .
 ۱۶- ما : و در هَوای هَوِیت می پریده تا بر هوا نیز گذر کردم . مو : و حَجَّتِ برگذرانیدند . ما ، مو : میدان از لَیْت ، ما ، مو : و درخت احَدِیَّتِ .

آن بدیدم . چون نگاه کردم . آن همه من بودم . گفتم : « بار خدایا ! با منی . مرا به تو راه نیست . و از خودی خود مرا گذر نیست . مرا چه باید کرد ؟ » فرمان آمد که : « یا با یزید ! خلاص تو از تویی تو در متابعت دوست ما بسته است . دیده را به خاک قدم وی احتیال کن ، و بر متابعت وی مداومت کن . » و این حکایتی دراز است . و این را اهل طریقت ، معراج با یزید گویند .

و معراج ، عبارت بود از قرب . پس معراج انبیا ، از روی اظهار بود به شخص و جسد . و از آن اولیا { مو ۳۷۵ } از روی همت و اسرار ، و تن پیغمبران به صفا و پاکیزگی و قربت ، چون دل اولیا باشد . و سر ایشان . { ما ۳۲۸ } و این فضلی ظاهر است . و آن چنان بود که ولی را اندر حال خود مغلوب گردانند ، { ص ۳۰۷ } تا مست گردد . آنگاه به ۱ . درجات سر ، وی را از وی غایب می گردانند ، و به قرب حق می آریند . و چون به حال صحو باز آید ، آن جمله براهین در دلش ، صورت گشته بود . و علم آن ، مراورا حاصل آمده . پس فرق بسیار بود میان کسی که شخص وی را انجا برند که فکر دیگری را . و بالله العون و التوفیق .

الْكَلَامُ فِي تَفْضِيلِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْمُؤْمِنِينَ

۱۵ ایضا به اتفاق اهل سنت و جماعت ، و جمهور مشایخ طریقت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - : انبیا و آنان که محفوظانند از اولیا ، از فرشتگان فاضل ترند . به خلاف معتزله که ایشان ملایکه را افضل از انبیا گویند . و گویند ایشان به رتبت رفیع ترند ، و به خلقت لطیف تر ، و مرحق را - تعالی و تقدس - مطیع تر ، باید که فاضل تر باشند .

۱- ما ، من را به تو راه . ما : مارا گذر نه مرا چه باید کردن فرمان آمد که یا ابا یزید .

۴- ما ، مو : اندر متابعت وی ، مو : حکایت دراز است . ۵- مو : با یزید خوانند . ۶- مو : معراج انبیا از روی .

۷- ما : و تن پیغامبر به صفا . ۸- ما : مو : و سر ایشان بود و این فضل ظاهر است .

۱۰- ما : غایب گردانند . ۱۱- مو : براهین در درویش صورت گشته باشد علم آن . ۱۲- ما ، مو : بسیار باشد . میان .

۱۳- ما ، مو : والتوفیق واللّه اعلم بالصواب . ۱۴- مو : « الْكَلَامُ » ندارد . ما ، مو : « و المؤمنین » ندارد .

۱۵- مو : بدانکه ایضا . ۱۶ و ۱۵- ما ، مو : « رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ » ندارد .

۱۶- ما ، مو : که از اولیا محفوظ اند . ما ، مو : فاضل ترند از فرشتگان .

۱۷- ما ، مو : و گویند که ایشان .

۱۸- ما ، مو : و مرحق را تعالی مطیع تر باید تا فاضل تر .

گوییم : « حقیقت ، خلاف صورتِ شما است که تنِ مطیع ، و رتبتِ رفیع ، و خلقتِ لطیف مرِ فضلِ حق را - جَلَّ جَلَالُهُ - عَلَّتْ نباشد . فضلِ آن را باشد که حق - تعالی - نهاده باشد . و این جمله که می گویند ، مرِ ابلیس را بُود . اما به اتفاق ، ملعون و مخذول است . پس فضلِ مرِ آن را بُود که خداوند - تعالی و تقدس - وی را فضلِ نهد . و از خَلْقِ ۵ برگزیند . » و دلیل بر فضلِ انبیا ، آن است که خداوند - تعالی - ملائیکه را به سجده کردنِ آدم فرمود . { مو ۳۷۶ } و این ضرورت است که حالِ مَسْجُودَ لَهُ ، عالی تر از حالِ ساجدِ بُود . و اگر گویند : « خَائِهْ کعبه ، سنگی است جمادی ، و مؤمن از وی فاضل تر ، و آن را سجده می کنند . روا بُود که ملائیکه نیز از آدم فاضل تر بوده باشند . و او را سجده کردند . »

۱ . گوییم : « هیچ کس نگوید : مؤمن ، خانه را یا مِحْرَاب یا دیواری را { ز ۳۰۸ } سجده می کند . الا همگان گویند : خداوند خانه را سجده می کند . » { ما ۳۲۹ } و همه گویند که ملائیکه ، آدم را سجده کردند بر موافقتِ کلامِ خداوند که چون ذکرِ سجده ملائیکه کرد گفت : « اسْجُدُوا لِآدَمَ . » : « ما فرمودیم مرِ ملائیکه را ، و گفتیم تا آدم را سجده کنند . » و چون مؤمنان را امر کرد گفت : « وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ . » : « خداوند را سجده کنید ، و بندگی وی را میانِ اندر بندید . » پس خانه ، نه چون آدم باشد . مسافرِ چون خواهد که بر پشتِ ستور ، خداوند را پرستد ، اگر روی به خانه نباشد معذور بُود . و مغمی علیه اگر دلایلِ قبله اندر بیابانی کم کند ، روی به هر سو که آرد ، فرمان گزارده باشد . و ملائیکه را اندر سجده آدم ، هیچ عذری نبود . آن یکی از خود عذری نهاد ملعونِ ابدِ گشت و خاکسار شد . این ادله واضح است آن را که بصیرتِ بُودش .

- ۱- ما ، مو : گوییم که این خلاف صورتِ مو : رتبه رفیع . ۲- حق را عَلَّتْ نگردد . ۳- ۴- ما ، ز : و مخذول گشت . مو : خداوند عز و جلّ وی را ، ما : ندارد . ۵- مو : آنکه خدایتعالی . ۶- ۵- مو : ملائیکه را بفرمود تا آدم را سجده کردند .
- ۶- ما ، مو : گویند که کعبه سنگی و جمادی است و مؤمن فاضل تر است . ۸- ۸- ما ، مو : و او را سجده میکند پس روا باشد که ملائیکه فاضل تر از آدم باشند اگرچه ویرا سجده . ۱۰- مو : گویم ما ، مو : که مؤمن خانه را یا دیوار را سجده .
- ۱۱- ما ، مو : الا همه گویند که خدای را . ۱۴- ما ، مو : ذکرِ سجده مؤمنان را کرد گفت . ما ، مو : رَبَّكُمْ و افعلوا الایة .
- ۱۵- مو : آدم بوده باشد که . ۱۶- ما : اگر روی وی به خانه نباشد معذور باشد .
- ۱۷- ز ، ما ، مو : کم کند روی به هر سوی که آرند فرمان گزارده باشند .
- ۱۸- ما ، مو : سجده آدم علیه السلام هیچ عذر نبود .
- ۱۹- ما ، مو : ملعون ابد و خاکسار شد و این . ما : باشدش

و نیز بدان که ملایکه چون مضطری اند اندر حق معرفت که مر ایشان را اندر خلقت ، شهوت نیست ، و اندر دل حرص و آفت نی ، و زرقشان جیلت نی . غذا شان طاعت است ، و مشرب بر فرمان { مو ۳۷۷ } اقامت است . باز طینت آدمی ، شهوت مرکب است . و از تکاب معاصی از وی محتمل ، و زینت دنیا اندر دلش مؤثر ، و حرص و حیلند اندر طبعش ۵ منتشر . شیطان را در شخصش چندان سلطان است ، که اندر عروق با خون همی گردد اندر مجاری آن . و نفس بدو مقرون ، که داعی همه شرها آن است . پس کسی که این جمله وصف وجود او باشد ، با امکان شهوت ، از فسق و فجور پرهیز کند ، و با عین حرص از دنیا اعراض نماید . { ژ ۳۰۹ } و با بقای وسواس شیطان اندر دل ، از معاصی رجوع کند ، و از آفت نفسانی روی بگرداند ، تا به اقامت بر عبادت ، و مداومت بر طاعت ، و به ۱ . مجاهدت با نفس ، و مجادلت با شیطان مشغول گردد . به حقیقت این از آن فاضل تر بود . زیرا که اندر صفتشان معرکه گاه شهوت نباشد ، و اندر طبعشان ارادت غذا و لذت نه ، اندوه زن و فرزند نه ، مشغولی خویش و پیوند نه ، محتاج سبب و آلت نه ، مستغرق امل و آفت نه . لعمری عجب دارم از آن که فضل اندر افعال ببیند ، یا عز اندر جمال ، یا بزرگی اندر جذب مثال . زود آن نعمت و بزرگی بر خود زوال ببیند . چرا نه فضل از مالک الاعیان ۵ ببیند . و عز از رضای سبحان ، و بزرگی از معرفت و ایمان ببیند ؟ تا این نعمت بر خود جاودان ببیند ، و اندر دو جهان دل خود را بدو شادمان { مو ۳۷۸ } ببیند ؟

-
- ۱- ما ، مو : ملایکه چگونه مستوی باشند در معرفت از آنکه مر ایشانرا ، مو : در درجه اگر مستوی اند در .
 - ۲- ما ، مو : و آفت نه و اندر طبع زرق و حیلند نه .
 - ۳- ما ، مو : و مشرب ایشان بر فرمان حق اقامت کردن باز اندر طینت .
 - ۵- ما ، مو : اندر شخص او چندان سلطانی است که اندر عروق وی با خون وی همی .
 - ۶- ژ ، مو : و نفسی بدو که داعی . ۷- ما ، مو : وجود وی بود با غلبه شهوت .
 - ۸- مو : و با نفاء وسواس . ۹- ما : تا به عبادت و مداومت .
 - ۱۰- ما ، مو : و بحقیقت این کس از آن کس فاضل تر بود .
 - ۱۱- ما ، مو : که اندر صفتش (مو : صفاتش) . ما ، مو : و اندر طبعش .
 - ۱۲- ما ، مو : و اندوه زن مو : مشغول خویش و .
 - ۱۳- ما : « اندر افعال » مکرر شده . ما ، مو : و یا غیر اندر جمال ببیند و یا بزرگی .
 - ۱۴- ما ، مو : اندر یافت مال و مثال ببیند زود آن نعمت بزرگی . ما ، مو : از بهر آنکه فضل نه افضال از مالک .
 - ۱۵- ما ، مو : و عز رضا و بزرگی از ، ما : با آن نعمت .

جبرئیل که چندین هزار سال به انتظار خَلْعَتی عبادت کرد ، خَلْعَتش غاشیه داری مُحَمَّد بود - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا - ، تا شبِ مِعْرَاج . ستورِ وی را خدمت کرد ، چگونه فاضل تر بود از آن که در دُنیا ، نَفَس را ریاضت کند؟ روز و شب مجاهدت کند ، حق با وی عنایت کند ، دیدار خودش کرامت کند ، از جمله خَطراتش با سلامت کند ؟ چون نَخَوْت ۵ ملایکه از حد در گذشت ، و هر يك صفای معاملتَش را حَجَّت گردانیدند ، و زبان ملامت اندر آدمیان دراز کردند ، حق - جَلَّ جَلَالُهُ - خواست تا حال ایشان بدیشان باز نماید ، و بدانند که پاکی ایشان ، مَحْضِ عِصْمَت و لَطْفِ عِنَايَتِ حق است - جَلَّ جَلَالُهُ - . گفت : « سه کس از میان شما که بزرگ ترند ، اختیار کنید ، که بر ایشان اعتماد دارید ، تا به زمین شوند ، و خَلْفای زمین باشند ، و خَلایق را به صلاح آرند ، و میان { ما ۳۳۱ } آدمیان ۱ . { رُ . ۳۱ } داد و عدل کنند . » سه فرشته را اختیار کردند : یکی از ایشان ، پیش از آن که به زمین آمدی ، آفت آن بدید . از خدای - تعالی - اندر خواست تا باز گردد . دو به زمین آمدند . و پیش از آن که به زمین آمدندی ، خداوند - تعالی - خَلَقَت ایشان مَبْدَل گردانید ، و آرزومند طعام و شرابشان گردانید . و به شهوتشان مَبْتَلَا کرد ، تا بدیشان مر ایشان را عَقَوْت کردند ، و تفضیل آدمیان را بر ملایکه به عیان مشاهده کردند . و در ۵ جمله خواص مؤمنان از خواص ملایکه فاضل ترند ، و عوام مؤمنان از عوام ملایکه فاضل ترند . پس آن چه مَحْفُوظ و مَعْصُومند از آدمیان ، أَفْضَل از جبرئیل و میکائیل اند - عَلَيْهِمَا السَّلَام - . و آن چه مَعْصُوم نیند ، { مو ۳۷۹ } أَفْضَل از حَفْظُهُ اند ، یعنی کرام الکاتبین . وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

-
- ۱- ما : جبرئیلی که ، مو : جبرائیل که هزار سال ، ما ، مو : عبادت کند . ۲- ما ، مو : صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . ما ، مو : ستور او را خدمت کند . ۳- ما ، مو : اندر دنیا نفس را ریاضت دهد و روز ، ما ، مو : و حق با وی . ۴- ما ، مو : و دیدار خویش ، ما ، مو : و از جمله خطرات با سلامت کند و چون . ۵- ما ، مو : اندر گذشت ، ما ، مو : معاملت خود را حجت خود گردانیدند . ۶- مو : حق تعالی خواست . ۷ و ۶- از « بدانند » تا « جَلَّ جَلَالُهُ » ندارد . ۷ و ۸- ما ، مو : سه سر کس را از میان خود که بزرگ اند ، ما ، مو : که بدیشان اعتماد پدیدار تا بر زمین . ۹- ما ، مو : و خَلْفای روی زمین باشند و خلق را . ۱۰- ما : کردند از ایشان . ۱۱- ما ، مو : آمدند آفت از آفت بدید از خداوند تعالی ، ما : و دیگر دو ، مو : دو روز دیگر . ۱۲- ما ، مو : پیش از آن که بزمین آمدند خداوند تعالی خواست خلعت ایشانرا آرزومند . ۱۳- ما ، مو : و شراب شدند و شهوت میل کردند تا مر ایشان را . ۱۴- ما ، مو : عَقَوْت کرد و آدمیان را ملایکه بر خود بعیان بدانستند و جمله . ۱۶- ما ، مو : « عَلَيْهِمَا السَّلَام » ندارد . ما ، مو : و مَحْفُوظ و مَعْصُوم نیندو ما ، مو : یعنی کرام الکاتبین اند .

و اندر این معنی سخن بسیار گفته اند، و هر يك از مشایخ چیزی گفته اند. خداوند - تعالی - فَضْل نهد آن را که خواهد بر آن که خواهد. و الله - تعالی - اَعْلَمُ و الطَّيْف . این است متعلقات مذهب حکیمیان اندر تصوّف، و اختلاف متصوّفه با یکدیگر که یاد کردم بر سبیل اختصار و تخفیف. و به حقیقت، ولایت سری است از اسرار حق. و جز ۵ به روش هویدا نگردد. و ولی را جز ولی نشناسد. و اگر اظهار این حدیث، بر جمله عقلا جایز بودی، خود دوست از دشمن پدیدار نیامدی، و اصل از غافل ممیز نبود. پس خداوند - تعالی - چنان خواست تا جوهر دوستی را اندر صدف خوار داشت خلق نهد، و به دریای بلا اندر اندازد، تا طالبان، به حکم عزیزی آن، جان فدا کنند، و بر آن دریای جان ستان، جان نثار کنند. و به قعر دریا فرو شوند، تا مرادشان { ژ ۳۱۱ } بر آید، و یا به کلی در سر آن شوند، یا حال دنیا بر ایشان سر آید. { ما ۳۳۲ } و من خواستم تا اصل این سخن را مطوّل گردانم. اما خوف ملالت تو، و نفرت طبع، مانع من گشت، تا عنان بر صوب اختصار تابیدم، و مر ملاحظی را، بدین طریقت این مقدار بسنده بود. و الله اعلم بالصواب.

{ ۸ - الخرازية (خرازیان) }

۱۵ اما الخرازية: تولى خرازیان به ابی سعید خراز - رضى الله عنه - کنند. و وی را اندر طریقت، تصانیف ازهر است و اندر تجرید و انقطاع نشان عظیم داشت. و ابتدای عبارات از حال فنا و بقا او کرد. و طریقت خود را جمله اندر این دو عبارت مضمر گردانید. اکنون من معنی آن بگویم، و غلط های گروهی اندر آن بیارم { مو ۳۸ } تا بدانی که مذهب وی چیست؟ و مقصود این طایفه از این دو عبارت متداول چیست؟

-
- ۱- ما، مو: از مشایخ هر يك چیزی گفته. ۲- ما، مو: عز و جل ما، مو: و الطف و بالله التوفيق. ۳- مو: متعلقان مذهب.
 ۴- ما، مو: و تحقیق و بحقیقت بدانکه ولایت ما، مو: حق سبحانه و تعالی و جز. ۵- ما، مو: بر روش هویدا نگردد ولی را بجز ما: اگر اظهار. ۶- ما: جایز بدی دوست، مو: ظاهر بودی دوست. ۸- ما، مو: تا طالب آن به حکم عزیزی آن جان در خطر کند و از آن. ۹- ما، مو: جان گذر کند ما، مو: فرو شود تا مرادش بر آید. ۱۰- ما، مو: در سر شوند با حال دنیا بروی سر آید و من میخواستم که. ۱۱- ما، مو: اصل این را مطوّل کنم اما خوف ملالت تو، ما، مو: مانع من بود. ۱۲- ما، مو: اختصار و مر مدخلی را اندرین. ۱۴- این عنوان ها همه براساس متن نسخه است. ۱۵- مو: و اما الخرازية، ما: رحمة الله علیه. ما، مو: اندرین طریقت.
 ۱۶- مو: تصانیف اظهر. ما، مو: شانی عظیم داشت و ابتدای عبارات. ۱۷- ما، مو: خود را اندرین عبارت.
 ۱۸- ما، مو: گروه اندرین بیارم، ما، مذهب این. ۱۹- مو: از دو عبارت متداول.

الْكَلَامُ فِي الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ :

قوله - تعالى - : « مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ ، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ . » وَقَوْلُهُ - تَعَالَى - : « كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذَوَالْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ . » بدان که فنا و بقا بر زبانِ عِلْم ، به معنی دیگر بُود ، و بر زبانِ حال ، به معنی دیگر . و ظاهریان ۵ اندر هیچ عبارت از عبارات ، متخیرتر از آن نیند که اندر این عبارت . پس بقا بر زبانِ عِلْم و مقتضای لغت بر سه گونه باشد : یکی بقایی که طَرَفِ اوّل وی اندر فنا است ، و طَرَفِ آخر وی هم اندر فنا . چون این جهان که ابتدا نبود ، و در انتها نباشد ، و اندر وقت هست . و دیگر بقایی که هرگز نبود و بوده گشت ، و هرگز فانی نشود ، و آن بهشت است و دوزخ و آن جهان و اهل آن . و سدیگر بقایی که هرگز نبود که نبود ، و هرگز نباشد که نباشد ، و آن بقای حق است و صفات وی - { ز ۳۱۱ } جَلَّ جَلَالُهُ لَمْ يَزَلْ { ما ۳۳۳ } ولا يزال . - وی با صفاتش قدیم است . و مراد از بقای وی ، دوام وجود وی است . - تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ - . کس را اندر اوصاف وی ، با وی مشارکت نیست .

پس عِلْم فنا آن بُود که بدانی که دنیا فانی است . و عِلْم بقا آن که ، بدانی که عقبی باقی است ، لقوله - تعالى - : « وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى . » اینجا « اَبْقَى » بر وجهِ مِبَالَغَتِ ۱۵ گفت . از آن که بقای عمرِ آن جهان اندر فنا نباشد . اَمَّا بَقَايِ حَال و فَنَائِ آن ، آن بُود که چون جَهْل { مو ۳۸۱ } فانی شود ، لامحالة عِلْم باقی ماند ، و مَعْصِيَتِ فانی شود ، طاعت

۱- مو : فِي الرَّجَاءِ وَالْفَنَاءِ . ۲- ما ، مو : خدای عزّ و جلّ گفت ما ، مو : و جای دیگر میگوید .

۳و۴- ما : به زبان مو : به زبان علم به معنی و بزبان حال بمعنی دیگر . ما ، مو : و ظاهر آنست که اینطایفه اندر .

۵- ما : این طایفه متخیرتر . ۶- مو : بر سه گونه است . ۶- ما هم اندر فنا است .

۷- ما ، مو : این جهان که او را ابتدا نبود و انتها نباشد و اندر وقت باقی است .

۸- ما : هرگز نبوده . ۹- ما : و اهل آن جهان و دیگر بقایی که هرگز نبود نبود .

۱۱- ما ، مو : این آیه را ندارد . ما : و کس را .

۱۲- ما ، مو : و علم بقا آن بُود که بدانی .

۱۴- ما ، مو : چنان که خدای عزّ و جلّ گفت . مو : اینجا بر وجه مبالغت .

۱۵- ما ، مو : از آنچه بقای عمرِ آن جهان را فنا نباشد اما فَنَائِ حَال و بَقَائِ آن بود . که .

۱۶- ما ، مو : لامحال علم باقی شود و چون .

باقی ماند . چون بنده عِلْم و طاعت خود را حاصل گردانید . و نیز غَفَلَت فانی شود به بقای ذِکْر . یعنی بنده چون به حقّ عالم گردد ، و به عِلْم وی باقی شود ، از جَهْل بدو فانی شود . و چون از غَفَلَت فانی شود ، به ذِکْر وی باقی شود . و این اسقاطِ اوصافِ مذموم باشد به قیامِ اوصافِ محمود .

۵ اما خواصّ اهل این قصّه را ، بدین عبارت نه این باید که یاد کردیم و اشارت ایشان اندر این اصل به عِلْم و حال نیست . و ایشان فنا و بقا را در درجه کمال اهل ولایت استعمال نکنند . آنان که از رنج مجاهدت رسته باشند ، و از بند مقامات و تغیر احوال جسته ، و طلب اندر یافت برسیده ، و همه دیدنی ها به دیده بدیده ، و همه شنیدنی ها به گوش بشنیده ، و همه دانستنی ها ، دل بدانسته ، و همه یافتنی ها ، سر بیافته ، و اندر ۱ . یافت آن ، آفت یافت آن بدیده ، و روی از جمله بگردانیده ، و قصد اندر مراد فانی شده . و راه برسیده ، دعوی ساقط شده ، و از معنی منقطع گشته ، و کرامات حجاب شده ، مقامات { ۳۱۳ } غاشیه گشته . احوال لباس آفت پوشیده . در عین مراد از مراد بی مراد مانده . مشرب از کلّ ساقط بیوده . انس با { ما ۳۳۴ } مستانسات هدر گشته . لَقَوْلِهِ - تَعَالَى - « لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ . »

۱۵ و اندر این معنی من می گویم :

فَنِيَتْ فَنَائِي بِفَقْدِ هَوَائِي فَصَارَ هَوَائِي فِي الْأُمُورِ هَوَاكَ

۱ - باقی شد و چون بنده علم طاعت خود را حاصل کند و غفلت .

۲ - ما ، مو : یعنی چون بنده بحقّ عالم شود . ما ، مو : از جهل بوی فانی .

۵ - ما : نهایت باشد بیانی باید که ، مو : مراد نه این باشد که .

۶ و ۵ - مو : و اشارت اندرین .

۶ - ما ، مو : بقا را بجز اندر درجه کمال . ۷ - مو : ولایت او استعمال نکنند آنان از رنج .

۸ و ۹ - ما ، مو : دیدنی ها دیده بدیده و شنیدنی ها گوش شنیده و همه دانستنیها دل .

۹ و ۱۰ - ما ، مو : یافتنی های بیافته اندر یافت آن آفت یافت خود بدیده . ۱۰ - قصد اندر مراد .

۱۱ - ما ، مو : از دعوی بیزاد شده از معنی منقطع شده کرامات .

۱۲ - ما ، مو : مقامات معاینه شده (مو : عیان) .

۱۳ - ما ، مو : بی مراد شده ، ما ، مو : ساقط شده انس با مؤانسات هدر شده .

۱۴ - ما ، مو : تعالی که گفت . ۱۵ - ما : من گویم .

۱۶ - ز : ما ، مو : فنا فَنَائِي ما : فی الامور هواکا .

« فَإِذَا فَنَى الْعَبْدُ عَنْ أَوْصَافِهِ ، أَدْرَكَ الْبَقَاءَ بِتَمَامِهِ » { مو ۳۸۲ } : « چون بنده اندر حالت وجود اوصاف از آفت اوصاف، فانی شد ، به بقای مراد اندر فنای مراد باقی شد . » تا قَرَب و بَعْدُش نباشد ، و وحشت و اُنْسش نماند . صَخو و سُكْر و فراق و وصال نبُود . طَمَس و اِصْطِلَام نه ، و اَسْمَا و اَعْلَام نه ، سمات و ارقام نه . اندر این معنی یکی از ۵ مشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گوید ، شعر :

وَ طَاحَ مَقَامِي وَالرُّسُومَ كِلَاهُمَا فَلَسْتُ أَرَى فِي الْوَقْتِ قُرْبًا وَلَا بَعْدًا
فَنَيْتَ بِهِ عَنِّي فَبَانَ لِي الْهَدْيُ فَهَذَا ظَهْوَرُ الْحَقِّ عِنْدَ الْفَنَاءِ قَصْدًا
فی الجملة فنا از چیزی جز به رؤیت آفت آن ، و نفی ارادت آن درست نیاید ، که هر که را صورت بسته است که فنا از چیزی به حجاب آن چیز درست آید ، بر خطا است ، نه چنان . ۱ . که آدمی چون چیزی را دوست دارد ، گوید که : « من بدان باقی ام . » و تا چیزی دشمن دارد ، گوید : « من از آن فانی ام . » که این هر دو صفت طالب است . و اندر فنا مَحَبَّت و عِدَاوَت نیست . و اندر بقا رؤیت تفرقه نی . و گروهی را اندر این معنی غلطی افتاده است و می پندارند که این فنا ، به معنی فقد ذات و نیست گشتن شخص است . و این بقا ، آن که بقای حق به بنده پیوندد . و این هر دو محال است .

۱۵ و اندر هندوستان ، مَرْدِی دیدم که مدعی بود { ر ۳۱۴ } به تفسیر و تذکیر و عِلْم ، که با من اندر این عِلْم مناظره کرد . چون نگاه کردم ، وی خود می فنا را نشناخت ، و بقاراهم می ندانست ، و قدیم را از مُحَدَّث { ما ۳۴۵ } فَرَق نمی توانست کرد . { مو ۳۸۳ } و از جُهَال این طایفه بسیاریند که فنای کَلِیت می روا دارند . و این مُکَابَرَةُ عِیَان بود که هرگز فنای اجزای طینتی و انقطاع روا نباشد .

-
- ۲- ما ، مو : باقی شود . ۳- ما ، مو : و وحشت و اُنْس نه . ما ، مو : فراق و وصل نه .
 ۴- مو : اعلام سمات . ۵- ما ، مو : و اندرین معنی یکی گوید از مشایخ رحمة الله علیه شعر :
 ۷- ما : عَنِّي فَبَادَ فِي الْهَدْيِ ، فَهُوَ ... ۸- ما ، مو : و در جمله فنا : ما : و نفی آن ارادت درست .
 ۹- ما ، مو : از چیزی جز بحجاب . ۱۰- ما ، مو : که چون آدمی چیزی را : مو : و یا چیزی دشمن .
 ۱۱- ما ، مو : گوید که . ۱۲- ما ، مو : رؤیت جمع و تفرقه نه . ۱۳- ما ، مو : و پندارند که ما ، مو : و بقا آن که بقای حق . ۱۶- ما ، مو : با من اندر علم مناظره کرد . ما ، مو : خود فنا را نمی شناخت .
 ۱۷- ما ، مو : و بقا را نمی دانست ، ما ، مو : فرق نمی دانست کردن . ۱۸- ما ، مو : روا می دارند .
 ۱۹- ما ، مو : و انقطاع آن روا نباشد .

پس مر این مَخْطِیان و جَهْلَه را گویم که : « بدین فنا چه می خواهید ؟ » اگر گویند : « فَنای عَینِ مَحالِ بُود . » و اگر گویند : « فَنای وَصَفِ روا بُود . » فَنای صِفَتی به بَقای صِفَتی دیگر ، که حواله هر دو صِفَت به بنده باشد . و مَحال باشد که کسی به صِفَتِ غیری قایم باشد .

۵ و مَذْهَبِ نَسْطوریان از رومیان و نَصاری آن است که گویند : « مَرِیم به مَجاهِدَت از کُلِّ اوصافِ ناسوت فانی شد ، و بَقای لاهوتِ بدو پیوست . و وی بدان بقا یافت ، تا باقی شد ، به بَقایِ اِلَه . و عیسی نتیجه آن بود . و اَصْلِ ترکیبِ عیسی نه از مایه انسانیّت بود ، که بَقای وی ، به تحقیقِ بَقایِ اِلَهِیّت بود . پس وی و مادرش و خداوند ، هر سه باقیات اند به یک بَقا ، که آن قدیم است ، و صِفَتِ حَقّ است . این جمله موافق است . ۱ . مَر قَوْلِ حَشَوِیان را که از مَجَسِّمَه و مَشَبَّهه اند ، که ذاتِ خداوند را مَحَلِّ حَوادِث گویند . و مَرِ قدیم را صِفَتِ مَحْدَثِ روا دارند .

گویم با جمله که : چه مَحْدَثِ مَحَلِّ قَدِیم بُود ، و چه قَدِیمِ مَحَلِّ مَحْدَثِ . و چه قدیم را وَصَفی مَحْدَثِ بُود ، و چه مَحْدَثِ را وَصَفی قدیم . و جَواز این مَذْهَبِ دَهر باشد . و دَلِیل حَدَثِ عَالَم را باطل گرداند . و صَنعِ صانع را یا قدیم باید گفت ، و یا هر دو را مَحْدَث به ۱۵ { مو : ۳۸۴ } اِمْتِزاجِ مَخْلُوق با نَا مَخْلُوق . وَ حَلُولِ { ر ۳۱۵ } نَا مَخْلُوق به مَخْلُوق . و این خُسْرانِ مَرایشان را بسنده باشد ، که چون قدیم را مَحَلِّ حَوادِثِ گویند ، و یا حادِث را مَحَلِّ قَدِیم ، یا صَنع و صانع را قدیم ، و چون بَرهانِ ضَرُورتِ گردد ، مَحْدَثِ صَنعِ { ما ۳۳۶ } صانع شان را ، مَحْدَثِ باید گفت ، که مَحَلِّ چِیز ، چون عَینِ چِیز بُود . چون مَحَلّ ، مَحْدَثِ بُود ، باید تا حال هم مَحْدَثِ باشد . پس این جُمْلَه را یا لازم آید ، ۲ . که مَحْدَثِ را قدیم گویند ، یا قدیم را مَحْدَثِ . و این هر دو ضلالتِ بود .

۱- ما ، مو : مر این مخطیان جهله را گویم که . ۲- ما ، مو : روا داریم فَنای . ۳- مو : صفت بنده باشد . مو : به صفت غیر .

۵- ما ، مو : گویند که مریم رضی الله عنها . ۶- ما ، مو : اوصاف ناسوتی . ما ، مو : و بَقای لاهوتی .

۷- مو : بقاء الله عیسی ما ، مو : عیسی صلوات الله علیه . ۸- ما ، مو : وی تحقیق بَقای اِلَهِیّت . ما ، مو : هر سه باقیان اند .

۹- ما ، مو : و این جمله . ۱۰- ما ، مو : از مجسمه و مشبّهه که .

۱۲- ما ، مو : گویم با این (ما : باین) جمله . ۱۳- ما ، مو : وصف محدث بود چه محدث را وصف و جواز این .

۱۴- ما ، مو : باطل کند و مصنوع صانع را قدیم . ۱۵- مو : یا مخلوق و این .

۱۶- ما ، مو : بسنده است که . ۱۷- ما ، مو : قدیم باید گفت چون به برهان ما ، مو : محدثی پس صنع .

۱۸- ما ، مو : و صانع را نیز محدث باید گفت که محلّ چیزی چون عین چیزی بود .

۱۹- ما ، مو : باید که حال هم . ما ، مو : پس بدین جمله یا لازم آید .

و فی الجمله هر چیزی که به چیزی مَوْضُول و مَقْرُون و مَتَّحَد و مَمْتَزَج بُود ، حَکَم هر دو چیز ، چون یکی بُود . پس بَقای ما صِفَت ما است ، و فَنای ما صِفَت ما . و اندر تَخْصِیصِ اَوْصاف ، ما را فَنای ما ، چون بَقای ما بُود . و بَقای ما چون فَنای ما . پس فَنای و صَفی بُود به بَقای و صَفی دیگر .

۵ و باز اگر کسی عبارت از فنا کند ، که بقا را بدو تَعَلَّق نباشد ، روا بُود . و اگر از بقایی که فنا را بدو تَعَلَّق نه ، هم روا بُود ، که مراد از آن فنا ذِکْرِ غَیْرِ بُود ، و بَقا ذِکْرِ حَقِّ . « مَنْ فَنَى مِنَ الْمَرَادِ بَقَى بِالْمَرَادِ . » : « هر که از مراد خود فانی شود ، به مراد حق باقی شود . » از آن چه مرادِ تو فانی است ، و مرادِ حق باقی . چون قایم به مراد خود باشی ، مرادِ تو فانی شود . قِیامَت به فنا بُود . و باز چون مَتَصَرَّف مرادِ حق باشی ، ۱. مرادِ حق باقی بُود ، قِیامَت به بقا بُود . و مثال این چنان بُود که هر چه اندر سُلْطَانِ آتش افتد ، به قَهَرِ وی ، به صِفَتِ وی گردد . چون سُلْطَانِ آتش ، و صَفِ شَیْ را اندر شَیْ { مو ۳۸۵ } مَبْدَل می گرداند ، سُلْطَانِ ارادتِ حق از سُلْطَانِ آتش اولی تر . اما این تصرفِ آتش اندر و صَفِ آهن است . و عَیْنِ همان است . هرگز آهن ، آتش نگردد . و اللَّهُ أَعْلَمُ .

فَصْل : مَشایخ را - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ - اندر این مَعْنی هر یکی لطیفه یی است به ۱۵ رَمَز . أَبُو سَعید خَرَاز گوید - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ - که صاحبِ مذهب است که - : « الْفَنَاءُ فَنَاءُ الْعَبْدِ عَنْ رُؤْيَةِ الْعِبُودِيَّةِ ، وَ الْبَقَاءُ بَقَاءُ الْعَبْدِ بِشَاهِدِ الْإِلَهِيَّةِ . » : « فنا ، { ما ۳۳۷ } فَنای بنده باشد از رُؤْيِتِ بِنْدگی ، و بقا ، بَقای بنده باشد ، به شاهدِ الهی . » یعنی اندر کردارِ بِنْدگی آفَت بُود . و بنده به حقیقتِ بِنْدگی آنگاه رسد که او را به

۱- ما ، مو : و در جمله هر چیزی ما : و حکم هر دو . ۳- ما ، مو : اوصاف ما فَنای ما . ، ما ، مو : مارا بَقای ما چون فَنای ما بُود . ۴و۳- ما ، مو : پس فنا و صفت بُود به بَقای و صفت دیگر .

۵- ما ، مو : باز اگر ما ، مو : هم روا بُود که .

۶و۵- ما : از « و اگر » تا « روا بود » ندارد . ۶- ما ، مو : که مراد از آن فنا ، فَنای ذِکْرِ غَیْرِ بود و بقا ، بَقای ذِکْرِ حَقِّ . ۸- ما ، مو : باقی شد و از . ۹و۸- ما ، مو : از « چون قایم » تا « به فنا بُود » ندارد . ۹- ما : و قِیامَت به فنا ما : و چون باز مرادِ حق باشی . ۱۱- ما ، مو : پس چون سُلْطَان . ۱۲- ما ، مو : مَبْدَل می کند ، مو : این تصرفِ اندر و صَفِ . ۱۳- ما ، مو : و لیکن غیر همان است که هرگز . ما : بالصواب . ۱۴- ما ، مو : و مَشایخ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِم هر یکی را اندرین لطیفه ای .

۱۵- ما ، مو : رمزی است لطیف ، مو : خَرَازی گوید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ ، ما : که صاحبِ مذهب است گوید .

۱۶- ما ، مو : فَناءُ للعبد ، مو : بِمُشَاهَدَةِ الْإِلَهِيَّةِ فَناءُ . ۱۷- ما ، مو : بِنْدگی دیدن و بقا ، ما : بِمُشَاهَدَةِ الْإِلَهِيَّةِ .

۱۸- ما ، مو : و از کردار دیدن بِنْدگی .

کردارِ خود دیدارِ نباشد . و از دیدِ فعلِ خود فانی گردد . و به دیدِ فَضْلِ خداوند - تعالی - باقی ، تا نسبتِ مَعَامَلَتَش جمله به حق باشد . نه به خود ، که آن به بنده مقرون بود ، از فعلِ وی به جمله ناقص بود . و آن چه از حق - تعالی - بدو موصول بود ، جمله کامل بود . پس چون بنده از متعلقاتِ خود فانی شود ، به جمالِ الهیت باقی گردد .

۵ و أَبُو يَعْقُوبِ نَهْرَجُورِی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : صِحَّةُ الْعِبُودِيَّةِ فِي الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ . « : صِحَّتِ بِنْدَگِی کردن اندر فنا و بقا است . » از آن چه تا بنده از کُلِّ نَصِیبِ خود تَبَرّاً نکند ، شایسته خدمت به اخلاص نگردد . پس تَبَرّاً از نَصِیبِ آدمیت فنا بود . و اخلاص اندر عبودیت بقا .

ابراهیم بن شیبان گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « عِلْمُ الْفَنَاءِ وَالْبَقَاءِ { مو ۳۸۴ } ۱ . يَذُورُ عَلَى اخْلَاصِ الْوَحْدَانِيَّةِ وَصِحَّةِ الْعِبُودِيَّةِ ، وَ مَا كَانَ غَيْرَ هَذَا ، فَهُوَ الْمَغَالِيطُ وَ الزَّنْدَقَةُ . » قاعده علمِ فنا و بقا بر اخلاص و وحدانیت است . یعنی چون بنده به وحدانیتِ حقّ مقرّ آید ، خود را مغلوب و مقهورِ حکمِ حقّ ببیند . و مغلوب اندر غلبه غالب فانی بود . و چون فنای وی بر وی درست گردد ، به عجزِ خود اقرار کند ، و جز بندگانگی او چاره یی نبیند ، و چنگ اندر درگاهِ رضا زند . و هر که فنا و بقا را به جز این عبارتی کند ، ۱۵ یعنی عبارتی که فنا را فنای عینِ داند ، و بقا را بقای عین ، زندقه باشد ، و مذهبِ نصاری . چنان که پیش از این رفت .

- ۱- ما : و از دیدنِ فعلِ خود . ما ، مو : و بدیدنِ فعلِ خداوند باقی .
- ۲- ما ، مو : جمله به حقّ تعالی باشد . ما : آن چه به بنده مقرون بود از افعالِ وی .
- ۳- مو : موصول بدو بود . ۴- ما ، مو : و به جمالِ حقّ باقی شود .
- ۵- ما ، مو : رحمة الله علیه گوید که .
- ۶- ما : و البقا است .
- ۷- مو : خدمت با اخلاص .
- ۹- ما ، مو : و ابراهیم بن شیبانی گوید رضی الله عنه .
- ۱۰- ما ، مو : اخلاص و الارض الوحّدانیة .
- ۱۱- ما : بر اخلاص و وحدانیت است .
- ۱۲- ما ، مو : و مغلوب غالب اندر غلبه فانی بود .
- ۱۳- ما ، مو : و به عجزِ خود اقرار کند و به جز مو : به ببیند .
- ۱۴- مو : اندر حلقه درگاهِ رضا . ۱۵- ما ، مو : بقای حقّ زندقه و مذهب .

و من می گویم که - عَلِیّ بن عثمان الجلابی ام - رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ - که :
 { ما ۳۳۸ } « جمله اَقاوِیل از روی معنی به یکدیگر نزدیک است . اگرچه به عبارت
 مَخْتَلِفَنَد . و حقیقت این جمله آن است که فنا مر { ژ ۴۱۷ } بنده را از هستی خود ، با
 رُؤِیت جَلالِ حَقّ و کَشَفِ عَظَمَتِ وی بُود ، تا اندر غَلَبَةُ جَلالِش ، دُنْیا و عَقَبی فراموش
 ۵ کند . و احوال و مقام اندر نَظَرِ هِمَّتِش حَقیر نماید . کرامات اندر روزگارش مَتَلاشی شود .
 از عَقْل و نَفْس فانی گردد و از فنا نیز فانی شود . اندر عَینِ آن فنا ، زیانش به حق ناطق
 گردد ، و تن خاشع و خاضع . چنان که اندر ابتدای اِخراج ذَرِیت از پِشت آدم -
 عَلَیْهِ السَّلَام - بی ترکیب آفات آنذر حال { مو ۳۸۶ } عَهْدِ عُبُودِیت . « و یکی گوید از
 مشایخ - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - اندر این معنی - شعر :

۱ .

لَا كُنْتُ اِنْ كُنْتُ اَذْرٰی كَيْفَ السَّبِيلَ اَلَيْكَ اَفْتِنْتَنِي عَنْ جَمِيعِي فَصَرْتُ اَبْكِي عَلَيْكَ
 و دیگری گوید - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - شعر :

فَفِي فَنَائِي ، فَنَا فَنَائِي وَفِي فَنَائِي وَجَدْتُ اَنْتَ
 مَحَوْتَ اِسْمِي وَرَسَمَ جِسْمِي سَأَلْتُ عَنْكَ فَقُلْتَ اَنْتَ

این است اَحْکامِ فَنَا و بَقَا ، اندر بابِ فَقْر و بابِ تَصَوُّف ، طَرَفی بیا ورده ام . و
 ۱۵ هر جا که اندر این کتاب از فَنَا و بَقَا عبارت کنم . مراد این باشد .

- ۱ - مو : و من که علی ... می گویم که ژ : صاحب کتاب گوید رح که .
- ۲ - مو : این جمله . ۳ و ۲ - ما ، مو : و اگرچه بقا به عبارت مخالفست .
- ۳ و ۴ - ما ، مو : آن بُود که فنا مر بنده را رُؤِیت جَلالِ حَقّ و عَظَمَتِ کَشَفِ وی بود بر دل تا اندر غَلَبَةُ جَلالِ او .
- ۴ و ۵ - ما : فراموش گردد . ۴ - ما ، مو : و نمودار کرامت اندر .
- ۶ - ما ، مو : و از عَقْل و نَفْس فانی شود و از فنا فانی شود و اندر عَینِ آن فَنای فنا .
- ۷ - ما ، مو : و دل و تن خاشع و خاضع گردد چنانکه .
- ۹ - ما : مشایخ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اندر . ژ : « شعر » ندارد .
- ۱۰ - ما ، مو : لَکُنْتُ اَذَانُ ما : اَبْکَا عَلَیْکَا .
- ۱۱ - ما : و دیگری گوید رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ .
- ۱۲ و ۱۳ - ما : وَجَدْتُ اَنْتَا ... فَقُلْتَ اَنْتَا ما ، سَأَلْتُ عَنْكَ
 مو : اَنْتَ مَحَوْتَ اِسْمِي وَرَسَمَ جِسْمِي سَأَلْتُ عَنْكَ فَقُلْتَ اَنْتَا

این است قانونِ مَذْهَبِ خَرَّازیان ، و اَصْل آن پیر بزرگوار نیکو روزگار . و این نیکو اصلی است ، و فَصْلی که دَلیل وَصْل باشد ، بر اَصْل باشد . و اندر جَرِیانِ کَلَام این طایفه ، این عبارت مشهور است . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَ اِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَالْمآبُ .

{ ۹ - الْخَفِيفَةُ (خَفِيفِيَان) }

۵ و اَمَّا الْخَفِيفَةُ : خَفِيفِيَان تَوَلَّى به ابی عَبْدِاللّٰهِ مُحَمَّدَ بْنَ خَفِيفِ الشَّيرَازِي کنند . و وی از کِبَرای سادات این طایفه بوده است ، و از عزیزانِ وقت - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ و عَنْ جَمِيعِ اَسْلَافِهِمْ - . و { ۳۱۸ ز } عَالِم به عِلْمِ ظَاهِرِي و بَاطِنِي ، وی را تَصَانِيفِ مَعْرُوف است اندر قَنُونِ عِلْمِ { ما ۳۳۹ } این طریقت . و مَنَاقِبِش اَشْهَر از آن است که کَلَبَتْ آن اِحْصَا توان کرد . و فی الجمله مردی عزیز روزگار و عزیز نَفْس بود ، و مَعْرُض از شَهَوَاتِ ۱۰ نَفْسَانِي .

و شنیدم که چهار صد نکاح کرده بود ! و آن از آن بود که وی از اَبْنَائِ مَلُوك بود . و چون توبه کرد ، { مو ۳۸۸ } مَرْدَمِ شیراز بدو تَقَرُّبِ بسیار کردند . و چون حالش بزرگ شد ، بَنَاتِ مَلُوك و رُؤَسَا مَر تَبَرَّك را خواستندی که با وی عقد کنند . و وی قبول کردی ، و قَبْلَ الدَّخُولِ طَلَّاق دادی . اَمَّا چهل زنِ بیگانه . پراکنده اندر عُمَرِ وی ، دوگان و سه گان ۱۵ خادمانِ فراش وی بودند . و یکی را از ایشان با وی ، چهل سال صَحْبَتِ بوده بود . و آن دَخْتَرِ وزیرِ بود .

۱ - ما ، مو : این است اصل مذهب خَرَّازیان و همه روزگار آن پیر نیکو پیروان .

۲ و ۱ - ما ، مو : و این اصلی و فصلی که دلیل ما ، مو : نه بی اصل باشد .

۳ - ما ، مو : از « بِالصَّوَابِ » تا و « الْمآبِ » ندارد . ۵ - ز : « الشَّيرَازِي » ندارد . ما : کنند رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ، مو : رَضِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ . ۶ و ۷ - ما ، مو : این طایفه بود و عزیز وقت خویش و عالم بعلم ظاهری و باطنی و وی را تَصَانِيفِ بسیار معروف و مشهور است . ۸ - ما ، مو : آرا احصا .

۹ - ما ، مو : و در جمله مرد عزیز روزگار و عَفِيفِ نَفْس و معرض از متابعتِ شَهَوَاتِ .

۱۰ - مو : و شنیده ام که ما ، مو : مَلُوك بوده . ۱۱ - ما ، مو : تَقَرُّبِ عَظِيمِ کردند .

۱۲ - ما ، مو : خواستند که بوی عقد کنند و وی آن کردی . ۱۳ - ز : چهل زن پراکنده .

۱۴ - مو : و یکی از ایشان را ما : صَحْبَتِ بود .

شنیدم از شیخ أَبُو الْحَسَنِ عَلِی بَكَرانِ الشَّیرازی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که روزی از زنانی که به حُکْم وی بوده بودند ، هر یک از وی حکایتی می کردند . جمله مُتَّفِق شدند که ایشان شیخ را اندر خُلُوت . به حُکْم اسبابِ شَهَوَتِ هرگز ندیده بودند . و سَوَاسِی اندر دِلِ هر یک پدیدار آمد . و مُتَعَجَّب شدند . و پیش از آن هر یک پنداشته بودند که او بدان ۵ مخصوص است . گفتند : « از سِرِّ صَحْبَتِ وی ، به جُزِ دخترِ وزیرِ خَبَر ندارد ، که سال ها است تا اندر صَحْبَتِ وی است . و دوسترینِ زنانِ بروی او است . دو کس را از میانِ خود اختیار کردند و بدو فرستادند ، که شیخ را با تو اِنْبِساطِ بیشتر بوده است . باید که ما را از سِرِّ صَحْبَتِ وی آگاه کنی . » گفت : « چون شیخ مرا اندر حُکْم خود آورد ، کسی بیامد که شیخ اَمْشَب به خانَه تو خواهد آمد . مَن { ژ ۳۱۹ } طَبخ های خوب بساختم ، و ۱ . مرزینت و زیبِ خود را تَکَلَّف کردم . { مو ۳۸۹ } چون بیامد ، طعامی بیاوردند ، و مرا { ما ۳۴۰ } بخواندند . زمانی اندر مَن نَگریست . و زمانی اندر طعام . آنگاه دستِ مَن بگرفت ، و به آستینِ خود اندر کشید . از سِینَه وی تا ناف ، پانزده عَقْدَه افتاده بود . » گفت : « ای دخترِ وزیر ! بپرس که این چه عَقْدَه ها است . » بپرسیدمش . گفت : « این همه لَهَب و شدَّت صبر است ، که گره بسته است ، که از چنِین روی و از چنِین طعام صبر ۱۵ کرده ام . » این بگفت و برخاست . بیشترینِ گَسْتاخِی های وی با مَن این بوده است . » و طرازِ مَذْهَبِ وی اندر تَصَوُّف ، غَیْبَت و حضور است . و عبارت از آن کنند . و مَن به مِقْدارِ قُوَّتِ بَیانِ آن را بیارم . اِنْشاءَ اللَّهُ الْعَزِیز .

- ۱- ما ، مو : و شنیدم ما ، مو : عَلِی بنِ بَكَرانِ رضی الله عنه که .
- ۲- ما ، مو : که در حکم وی بودند گروهی مجتمع بودند و هر یکی از ما ، مو : جمله بر آن متفق . ۳- مو : و سَوَاسِی .
- ۴- مو : و پیش از آن که هر یک . ۵ و ۶- ما ، مو : سالها است اندر صحبت . ۶- مو : دو کس را از آن مجلس اختیار .
- ۷- مو : باید تا ما را از سِرِّ . ۸- ما : آگاه کن وی گفت که چون ما : حکم خود کرد .
- ۹- ما ، مو : وی اَمْشَب ما ، مو : خوردنیهای خوب ساختم . ۱۰- ما ، مو : و طعام بیاوردند .
- ۱۱- ما ، مو : بخواند زمانی اندر مَن می نَگریست و زمانی اندر آن طعام .
- ۱۲- ما ، مو : خود اندر آورد و از سِینَه وی تا ناف اندرون شکم پانزده عَقْدَه بر افتاده بود .
- ۱۲ و ۱۳- مو : از « گفت » تا « است » ندارد . ۱۳- ما ، مو : تعب و شدَّت . ۱۴- مو : بسته است از چنِین روی .
- ۱۵- مو : با مَن بیشترینِ گَسْتاخِی های وی .
- ۱۶- ما ، مو : و طرازِ مذهبِ وی اندر مذهبِ تَصَوُّف ، ما ، مو : و از آن عبارت کند .
- ۱۷- ما ، مو : به مقدار امکان مرا بَیانِ کنم اِنْشاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ .

الْكَلَامُ فِي الْغَيْبَةِ وَالْحَضُورِ :

این عبارت هایی است که طرْدشان چون عَكْسِ بُوْد اندر عَيْنِ ، مَعْنی مقصود آنگاه مَتَضَادَّ نَمَایَد . و مُسْتَعْمَلِ است و مُتَدَاوِلِ اندر مِیَانِ اَرِبَابِ لِسَانِ و أَهْلِ مَعْنی . پس مُرَاد از حَضُورِ دَل بُوْد به دِلَالَتِ یَقین . تا حَكَمِ غَیْبی ، وی را چون حَكَمِ عَیْنی گردد . و مراد از ۵ غَیْبَتِ ، غَیْبَتِ دَل بُوْد از دُونِ حَقِّ ، تا حُدی که از خود غایب شود ، تا به غَیْبَتِ خود ، از خود به خود نَظاره نکند . و عَلامَتِ این اِعْرَاضِ بُوْد از حَكَمِ رَسُومِ . چنان که از حَرَامِ ، نَبیِّ مَعْصُومِ باشد . پس غَیْبَتِ از خود ، حَضُورِ به حَقِّ آمَد . و حَضُورِ به حَقِّ ، غَیْبَتِ از خود چنان که هر که از خود غایب ، به حَقِّ ، حاضر . و هر که به حَقِّ حَاضِرِ ، از خود غایب بُوْد . { مو . ۳۹ } پس مَالِكِ دَل خُداوند است - عَزَّ وَ جَلَّ - . چون جَذْبَتی از ۱ . جَذَبَاتِ { ژ . ۳۲ } حَقِّ - جَلَّ جَلَّالَه - مَر دِلِ طَالِبِ را مَقْهُورِ گردانید . غَیْبَتِ به نزدیک وی ، چون حَضُورِ گردانید . و شَرِکَتِ و قِسْمَتِ بَرخاست . و اِضَافَتِ به خود مُنْقَطِعِ شد . چنان که یکی گوید از مَشَایخ - رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ - شَعْرُ :

وَلِي فَوَادٍ وَأَنْتَ مَالِكُهُ بِلَا شَرِيكِ فَكَيْفَ يَنْقَسِمُ !؟

چون دَل را ، جَزِ وی مَالِكِ نباشد ، اگر غایب دارد ، یا حَاضِرِ ، اندر تَصَرُّفِ وی باشد .

۱۵ و اندر حَكَمِ نَظَرِ به عَيْنِ جمله بُرْهَانِ رُوشِ اَحْبَابِ این است . اَمَّا چون فَرْقِ افتد مَشَایخ را - رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ - اندر این سخن است .

۲- ما ، مو : و این عبارت . ما ، مو : مقصود بمعنی . ۳- مو : متضادَّ نماند . مو : ارباب اللسان .

۴- مو : یعنی دَل بُوْد بَدَلالتِ عَیْنی تا ، ژ ما ، مو : و را چون حَكَمِ حَضُورِ گردد .

۵- ما : تا بحدی که از خود . ما ، مو : و از غَیْبَتِ خود غایب شود .

۷- ما : معصوم باشند . ما ، مو : حَضُورِ حَقِّ بُوْد و به حَضُورِ .

۷و۸- ما ، مو : از خود غایب بُوْد بِحَقِّ حَاضِرِ بُوْد و هر که بِحَقِّ حَاضِرِ بُوْد .

۹- ما ، مو : خُداوند است چون از جَذْبَتی .

۱۰- ما ، مو : حَقِّ عَزَّ وَ جَلَّ (مو : عَزَّ وَ علا) . ما : غَیْبَتِ دَل به نزدیک .

۱۱- ما ، مو : حَضُورِ گشت . ۱۱و۱۲- ما : چنانکه گوید از مَشَایخ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ .

۱۴- ما : جَزِ او مَالِكِ ، ما ، مو : یا حَاضِرِ دارد . ۱۵- مو : بُرْهَانِ رُوشِ اَحْبَابِ .

۱۵و۱۶- ما ، مو : مَشَایخِ رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِمْ .

گروهی حَضُور را مُقَدِّم دارند بر غِیْبَت . و گروهی غِیْبَت را بر حَضُور . چنان که اندر سَکَر و صَخَو بیان کردیم . اَمَّا صَخَو و سَکَر بر بَقِیَّتِ اَوْصَافِ نشان کند . و غِیْبَت و حَضُور بر فَنای اَوْصَاف . پس این اَعَزَّ آن بود اندر تحقیق . و آنان که غِیْبَت را مُقَدِّم دارند بر حَضُور : این عطا است ، و حُسَین بن مَنصُور ، و ابوبکر شبلی ، و بُنْداز بن الحُسَین ، ۵ و اَبُو حَمزَةُ بَغْدادی ، و سَمْنُونُ المَحِبِّ - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ - .

و جماعتی از عراقیان گویند که حِجَابِ اَعْظَم اندر راه حق تویی . چون تو از تو غایب شد ، آفات هستی تو ، اندر تو فانی شد . و قاعده روزگار بگشت . مقامات مریدان جَمَلَه حِجَاب تو شد . و احوال طالِبان ، جَمَلَه آفت گاه تو گشت . اسرار زَنار شد . مَثَبَات { مو ۳۹۱ } اندر هِمَّتِ خوار شد . چشم از خود و از غیر فرو دوخته شد . ۱ . اوصاف بَشَرِیَّت اندر مَقَرِّ خود به شُعْلَه قَرِیْب سوخته شد . و صورت این چنان باشد که خداوند - تعالی - در حال غِیْبَت تو مر ترا از پُشتِ آدم بیرون آورد ، و کلام عزیز خود ، مر ترا بشنوانید ، و به خِلْعَتِ تَوَحِّید ، و لباس مَشَاهِدَتِ مخصوص گردانید . تا از خود غایب بودی ، به حق حاضر بودی بی حِجَاب . چون به صِفَتِ خود حاضر شدی ، { ز ۳۲۱ } از قَرِیْب حق غایب شدی . پس هَلَاکِ تو اندر حَضُورِ تو است . این است مَعْنی قولِ خدای - ۱۵ عَزَّ وَ جَلَّ - : « وَ لَقَدْ { ما ۳۴۲ } جِئْتُمُونَا فَرَادَی کَمَا خَلَقْنَا کُمْ » .

و باز حَارِثِ مُحَاسِبِی ، و جَنِّید ، و سَهْلُ بن عَبْدِ اللّٰهِ ، و اَبُو حَفْصِ حَدَاد ، و اَبُو حَمْدُونِ قَصَار ، و اَبُو مُحَمَّدِ جَرِیری ، و حَضَری ، و صاحب مَذْهَبِ مُحَمَّد بن خَفِیف - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اَجْمَعِین - با جماعتی دیگر بر آنند که : « حَضُور مُقَدِّم غِیْبَت است . » از آن چه همه جَمال ها ، اندر حَضُور بسته است . و غِیْبَت از خود راهی باشد به حق . چون

۲- ما ، مو : اندر صَخَو و سَکَر بیان کردم . ما ، مو : بر بقاء اوصاف . ۳- مو : این اَعَزَّ از آن بود اندر تحقیق و آنکه که .

۴- مو : آن این عطا است . ما ، مو : و ابوبکر و شبلی . ۵- ما ، مو : « رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ » ندارد . ۶- مو : چون تویی تو از تو . ۷- ما ، مو : شدی آفات مَثَبَات هستی تواند رتو فانی شود قاعده . ۸- مو : اسرار زبان دثار شد .

۹- ما ، مو : هِمَّتِ خوار شد . مو : فرو دوخته و خسته شد . ۱۰- مو : خداوند در .

۱۱- مو : و کلام عزیز مر ترا شنوایند . ۱۲- مو : و مخصوص گردانید از خود غایب بود . ۱۳- مو : حاضر بی حِجَاب چون بصفات مو : از قَرِیْب غایب شدی . ۱۴- ما ، مو : این قول خداوند عَزَّ وَ جَلَّ . ۱۵- ما ، مو : خلقنا کم اَوَّلَ مَرَّة .

۱۶- مو : سهیل بن عبداللّٰه . ۱۷- ما ، مو : و ابو محمد جریری ، ما ، مو : رحمة اللّٰهُ علیهم اجمعین .

۱۸- ما : با جماعت دیگر . ما ، مو : حضور را بر غیبت مقدم گویند . از آنجا حالها اندر .

۱۹- ما ، مو : باشد به حضور حق .

پیشگاه آمد، راه، آفت گردد. پس هر که از خود غایب بود، لامَحاله به حق حاضر بود. و فایده غیبت حضور است. غِیْبَت بی حضور، جَنُون باشد. و یا غَلَبه و یا مَرگ و غفلت باید، تا مَقْصُودِ این غِیْبَت حضور باشد. و چون مَقْصُود موجود شد، عِلَّت ساقط شود. چنان که گفته اند، شعر:

۵ لَيْسَ الْغَائِبُ مَنْ غَابَ مِنَ الْبِلَادِ { مو ۳۹۲ } إِنَّمَا الْغَائِبُ مَنْ غَابَ مِنَ الْمَرَادِ
وَلَيْسَ الْحَاضِرُ مَنْ لَيْسَ لَهُ مَرَادٌ إِنَّمَا الْحَاضِرُ مَنْ لَيْسَ لَهُ فَوَادٌ
حَتَّى اسْتَقَرَّ فِيهِ الْمَرَادُ

« نه غایب آن بود که از شهر خود غایب بود. غایب آن بود که از کُلِّ ارادت غایب بود، تا ارادت حق، ارادت وی آید. و نه حاضر آن بود که او را ارادت اشیا نبود، که حاضر آن بود که او را دل رَعْنَا نبود. تا اندر آن فِکَرَت دنیا و عَقَبی نبود. و آرام با هوا نبود. و اندر این معنی دو بیت است یکی را از مشایخ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - شعر:

مَنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ فَانِيَا عَنْ نَفْسِهِ وَعَنِ الْهَوَا بِالْأَنْسِ وَالْأَحْبَابِ
فَكَأَنَّهُ بَيْنَ الْمَرَاتِبِ وَقِفٌ لِمَنَالٍ حَظٌّ أَوْ لِحَسَنِ مَابِ
{ ژ ۳۲۲ } و مشهور است که یکی از مریدان ذوالنون، قَصْدِ با یزید کرد. { ما ۳۴۳ }

۱۵ چون به در صومعه وی رسید، و در بزد. با یزید گفت: « کیستی؟ و کرا خواهی؟ »
گفت: « با یزید را. » گفت: « بو یزید که باشد؟ و کجا است؟ و چه چیز است؟ و من مدتی است تا با یزید را جَسْتَم و نیافتم! » چون آن کس بازگشت، و حال با ذوالنون بگفت.
گفت: « أَخِي بُو يَزِيدُ ذَهَبَ فِي الذَّاهِبِينَ إِلَى اللَّهِ. »

۱- ما: هر که اندر خود غایب آمد.

۲- ما، مو: و در غیبت بی حضور جنون چه نور بود باید که تارك غفلت باشد.

۳- از این غیبت حضور ما، مو: ساقط شد. ۴- مو: که گفته شعر:

۵- مو: و انما الغائب. این پنج مصراع در ژ. و ق. به صورت نثر چاپ شده است و دیگر نسخه ها همه شعر است.

۸- مو: از شهر و ولایت خود. ۹- مو: ارادت شئی (شبی) نبود بلکه حاضر.

۱۰- ژ: که ورا دل. ما، مو: و آرامش با هوا نه. ۱۱- مو: رضی الله عنهم.

۱۳- ما، مو: المَثَالُ حَظٌّ أَوْ الْحَسَنِ مَابِ. ۱۴- مو: و مشهور است یکی از، ما، مو: قصد زیارت ابو یزید کرد.

۱۵- ما، مو: وی آمد در بزد ابو یزید گفت.

۱۶- ما، مو: ابو یزید را گفت ابو یزید که باشد و به کجاست؟

۱۷- ما، تا بو یزید، مو: تا ابا یزید را. ۱۸- ما، مو: وی گفت اخي ابو یزید، مو: فی الله.

یکی به نزدیکِ جَنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - آمد و گفت : « يك زمان به من حاضر شو ، تا سخنی چند با تو بگویم . » جنید گفت : « ای جوان مرد ! تو از من چیزی می طلبی که از دیر باز من همان می طلبم . سال ها است تا می خواهم که يك نَفَس به حق حاضر باشم ، می نتوانم . اندر این ساعت به تو حاضر چون توانم بود ؟ » { مو ۳۹۳ }

۵ پس اندر غیبت ، وَخَشَتِ حِجَابِ باشد ، و اندر حُضُور ، راحت کشف . و اندر همه احوال ، کشف نه چون حِجَابِ باشد . و اندر این معنی شیخ أَبُو سعید گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - شعر :

تَقْشَعُ غَيْمَ الْهَجْرِ عَنْ قَمَرِ الْحَبِّ وَ أَسْفَرَ نَوْرَ الصُّبْحِ عَنْ ظِلْمَةِ الْغَيْبِ

اندر فَرْقِ این مشایخ را لطیفه یی است حالی ، و از روی ظاهر قالی . این عبارات به هم ۱ . نزدیک است ، که چه حُضُور به حق و چه غیبت از خود . و آن که از خود غایب نیست ، به حق حاضر نیست . و آن که حاضر است ، غایب است . چنان که چون جَزَعِ آیُوب - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - اندر حال ورودِ بِلَا نه به خود بُود ، که اندر آن حال از خود غایب بود . حق - تعالی - عَيْنِ آن جَزَعِ را از صَبْر ، جدا نکرد و گفت : « مَسْنَى الضَّرِّ . » و خداوند - تعالی - فرمود : « إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا . » { ژ ۳۲۳ } و این حُكْمِ بَعینِ اندر ۱۵ این قِصّه عیان است ، نيك تأمل کن تا بدانی .

و از جَنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می آید که گفت : « روزگاری چنان بود که اهل آسمان و زمین ، بر حیرت من می گریستند . { ما ۳۴۴ } باز چنان شد که من بر غیبتِ ایشان می گریستم . کنون باز چنان است که نه از ایشان خَبَر دارم نه از خود . و این اشارتی نیکو است به حضور .

۱- ما ، مو : و یکی به نزدیکِ جنید آمد و گفت يك زمانکی . ۲- ما : با تو بگویم گفت .

۳- ما ، مو : دیر گاه است که من همان می طلبم من سالهاست . ۴- ما ، مو : چون توانم شد .

۹- ما ، مو : و اندر فرق این معنی مشایخ را .

۱۰- ما ، مو : نزدیک نماید یعنی بحضور حق ما ، مو : از خود که مراد از غیبت حضور است و آنکه .

۱۱ و ۱۲- آیُوب علیه السلام اندر ورود بلا . ما ، مو : بلکه اندر آن حال از خود غایب بود حق لاجرم .

۱۳- مو : آن جَزَعِ از صبر ما ، مو : و چون بگفت .

۱۳ و ۱۴- ما ، مو : خداوند گفت ما ، مو : اَنَّهُ كَانَ صَابِرًا . ۱۵- ژ : « تا بدانی » ندارد .

۱۶- ما ، مو : رحمة الله عليه می آرند که ما ، مو : چنان بودم . ۱۷- مو : باز تا چنان شد .

این است معنی غَیْبَت و حَضُور که مَخْتَصَر بیاوردیم ، تا هم مَسَلِّک خفیفیان دانسته باشی ، و هم بدانی که مُراد این قَوْم از غَیْبَت و حَضُور چیست ؟ { مو ۳۹۴ } و اگر بیشتر غَلَو رود ، به تَطْوِيل انجماد . و مَذْهَب ما اختصار است اندر این کتاب .

{ ۱۰ - اَلْسَّيَّارِيَّةُ (سَيَّارِيَان) } :

۵ اَمَّا اَلْسَّيَّارِيَّةُ : تَوَلَّى سَيَّارِيَان به اَبی العَبَّاسِ سَيَّارِی کنند - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - . و وی اِمَام مَرُو بُود . اندر همه عُلُوم . و صَاحِبِ اَبُوکَرِ واسطی بُود . و امروز اندر نسا و مَرُو ، از اَصْحَابِ وی ، طَبَقَه یی بسیارند . و هیچ مَذْهَبِ اندر تَصَوُّف بر حال خود نمانده است اِلَّا مَذْهَبِ وی ، که به هیچ وقت مَرُو یا نسا از مَقْتَدَائِی خالی نبوده است ، که اَصْحَابِ وی را بر اَقَامَتِ مَذْهَبِ وی رعایت می کرده است ، اِلی یَوْمِنَا هَذَا . و مَرِ اَهْلِ نَسَا ۱ . را از اَصْحَابِ وی با اَهْلِ مَرُو رَسَائِلِ لَطِیف است . و سَخَنِ اِيشَانِ مِیَانِ یَکدِیگر به نامه بوده است . و من بعضی از آن نامه ها بدیدم به مَرُو . سخت خوش است و عباراتِ اِيشَانِ را بنا بر جمع و تفرقه باشد . و این لفظی است مُشْتَرَكِ مِیَانِ جُمْلَةِ اَهْلِ عُلُوم . و هر گروه اندر صَنَعَتِ خود ، مر این لفظ را کار بندند مَرْتَفَهیم عباراتِ خود را . اَمَّا مُرَادِ هَرِ یَکِ از آن ، چیزی دیگر است . چنان که حسابیان به جَمْع و تَفَرُّقَه ، مُرَادِ اجْتِمَاع و اِفْتِرَاقِ ۱۵ اَعْدَادِ ، { ر ۳۲۴ } چیزی خواهند . و نَحْوِیَانِ اِتْفَاقِ اسامی لَعْوِی و اِفْتِرَاقِ معانی آن . وَ فَقَّهَا جَمْعِ قِیَاس و تَفَرُّقَه نَص . و یا بَرْعُكْسِ این . و اَصُولِیَانِ جَمْعِ صِفَاتِ ذَات و تَفَرُّقَه

۱- ما : اینیت معنی ما ، مو : بیاوردم تا همه مسلک .

۲- مو : و همه بدانی ما ، مو : حضور چه باشد که شرح و بسط این کتاب را مطوّل گرداند .

۳- ما ، مو : و مذهب من اندر این اختصار است و بالله التوفیق .

۵- ما ، مو : و اَمَّا السَّيَّارَةُ : « رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ » ندارد . ۶- ما ، مو : و اندر همه علوم عالم و صاحب . ۷- ما ، مو : طَبَقَه یی از اصحاب وی بسیارند . ۸- ما ، مو : از « که به هیچوقت » تا « که اصحاب » ندارد . مو : خالی نمانده است .

۹- ما ، مو : رعایت می کردند . ۱۰- مو : لطیف است سخن ایشان .

۱۱- ما : دیده ام به مَرُو و سخت . ما ، مو : ایشان بر جمع و تفرقه .

۱۲- ما : و این است لفظی مشترک . مو : اندر صعب خود . ۱۴- ما : محاسبیان از جمع و تفرقه اجتماع و افتراق .

۱۵ و ۱۴- مو : چیز خواهند و نحویان جمع اتفاق . ۱۵- ما : معانی و فقها .

۱۶- ما ، مو : صفات نص و با جمع نص قیاس و اصولیان .

صفات فعل . اما مراد این طایفه بدین ، نه این جمله { مو ۳۹۵ } بود که یاد کردیم .
اکنون من مقصود این طایفه بدین عبارات و اختلاف { ما ۳۴۵ } مشایخ بیارم ، تا ترا
حقیقت این معلوم گردد انشاء الله تعالی . -

الْكَلَامُ فِي الْجَمْعِ وَ التَّفْرِقَةِ :

۵ جمع کرد خدای - تعالی - خلق را اندر دعوت . قوله - تعالی - : « وَاللّٰهُ يَدْعُوْا
إِلَى دَارِ السَّلَامِ . » آنگاه شان فرق کرد اندر حق هدایت و گفت - قوله تعالی - : « وَ
يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . » جمله را بخواند از روی دعوت . و گروهی را
براند به حکم اظهار مشیت . جمع کرد ، و جمله را فرمان داد ، و فرق کرد . گروهی را به
خذلان مطرود کرد ، بعضی را به توفیق قبول گردانید . و نیز جمع کرد به نهی ، و فرق کرد .
۱ . گروهی را عصمت داد ، و گروهی را میل آفت . پس بدین معنی جمع حقیقت و سر
معلوم و مراد حق باشد . و تفرقه اظهار امر وی . چنان که ابراهیم را فرمود که : « خَلَقَ
إِسْمَاعِيلَ بِيْرَ . » و خواست که تبرد . ابلیس را گفت : « سَجَدَ كُنْ أَدَمَ رَا . » و خواست که
نکند و نکرد . و آدم را گفت : « كُنْتُمْ مَخْرُورَ . » و خواست که بخورد . و مانند این بسی
است . « الْجَمْعُ مَا جُمِعَ بِأَوْصَافِهِ ، وَ التَّفْرِقَةُ مَا فُرِقَ بِأَفْعَالِهِ . » این جمله انقطاع
۱۵ ارادت باشد ، و ترك تصرف خلق اندر اثبات ارادت حق .

و اندر این مقدار که یاد کردیم اندر جمع و تفرقه ، اجماع است مر جمله اهل { ۳۳۵ }
{ مو ۳۹۶ } سنت و جماعت را بدون معتزله ، با مشایخ این طریقت . از بعد این اندر

۱- ما : بدین جمله بود که یاد کردم اما من مقصود این طایفه را .

۲- ما : مشایخ ایشان اندرین بیارم تا حقیقت این ترا معلوم شود . ۳- ما : واللّٰه اعلم بالصواب .

۵- ما ، مو : خدای عز و جلّ ما ، مو : دعوت خود چنانکه یاد کرد که .

۶- ما ، مو : آنگاه بیان فرق کرد . ما ، مو : و گفت یهدی من یشاء .

۹- ما ، مو : بعضی را بتوفیق مقبول گردانید .

۱۰- ما : گروهی را عصمت میل آفت . ما : معنی حقیقت به سر جمع معلوم .

۱۱- ما ، مو : اما تفرقه اظهار امر و نهی ، دا : ابراهیم را صلوات الله علیه فرمود که سر اسماعیل بیر .

۱۲- ما ، مو : و ابلیس را گفت که آدم را سجده کن و خواست که نکند و آدم را .

۱۳- ما ، مو : مخور و خواست ، ما ، مو : این بسیار است .

۱۴- ما : ما جمع اوصافه ما ، مو : و این جمله . ۱۶ و ۱۷- مو : مراهل سنت را بدون مو : و از بعد این .

اِسْتِعْمَالِ این عبارت مَخْتَلَفَنَد : گروهی بر تَوْحید رانند ، و گروهی بر اَوْصاف ، و گروهی بر اَفْعَال . آنان که بر توحید رانند ، گویند که : « جمع را دو دَرَجَت است : یکی اندر اَوْصافِ حَقّ ، و دیگر اندر اَوْصافِ بَنده . آن چه اندر اوصافِ حَقّ است ، آن سِرّ تَوْحید است ، کَسَبِ بَنده {ما ۳۴۶} از آن مَنْقَطِع . و آن چه اندر اوصافِ بنده است ، آن عبارت از توحید است ، ۵ به صِدْقِ نیت ، و صِحّتِ عَزِیمَت . » و این قَوْلِ بُو عَلَی رود باری - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - است . و گروهی دیگر گویند : « آنان که بر اوصاف رانند ، که جَمْع صِفَتِ حَقّ است ، و تَفَرُّقَهُ فِعْلِ وی و کَسَبِ بَنده از آن مَنْقَطِع . از آن چه در الهیّت وی را مُنَازَع نیست . پس جَمْع ذات و صفات وی است . از آن چه « الْجَمْعُ التَّسْوِیَةُ فِی الْأَصْلِ » . بُود . و جَز ذات و صفات وی به قَدَمِ مَتَسَاوِی نیند . و اندر افتراقشان به عبارت و تَفْصِیل خَلْقِ مَجْتَمَعِ نه ، ۱ . و مَعْنِی این آن بُود که وی را تَعَالِی - صفاتی قدیم است . و وی - تَعَالِی اللّٰهُ - بدان مَخْصُوص است . و قِیام آن بدو است ، و اخْتِصَاصِ وِجُودشان بدو . و وی و صفات وی دو نباشد ، که در وَحْدَانِیّتِ وی ، فَرْق و عَدَد رَوَا نیست . و بدین حُکْم ، جَمْع در این مَعْنِی رَوَا نباشد .

أَمَّا التَّفَرُّقَةُ فِی الْحُكْمِ : این اَفْعَالِ خداوند است . تَعَالِی - که جُمْلَه در حُکْمِ مَتَفَرِّقِ اَنَد : ۱۵ یکی را حُکْمِ وِجُود است ، و یکی را حُکْمِ عَدَم ، که مُمْکِن الوجود باشد . یکی را حُکْمِ فَنَاء ، و یکی را حُکْمِ بَقَا . و باز گروهی دیگر بر عِلْمِ رانند و گویند : « الْجَمْعُ عِلْمُ التَّوْحِيدِ ، وَ التَّفَرُّقَةُ عِلْمُ الْأَحْكَامِ . » پس عِلْمِ اَصُولِ جَمْعِ باشد ، و از آن فُرُوعِ تَفَرُّقَهُ و مانند این . نیز گفته است یکی از مَشَايخ - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - : « الْجَمْعُ مَا اجْتَمَعَ {۳۲۶} عَلَیْهِ أَهْلُ الْعِلْمِ ، وَ الْفَرْقُ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ . » .

- ۱- ما ، مو : این عبارات ما : گروهی بتوحید رانند و گروهی باوصاف . ۲- ما ، مو : در درجه است .
- ۴- مو : منقطع آنچه . ۵- ما ، مو : ابو علی ، ابی علی . ۶- ما ، مو : گویند که جمع صفت حق است
- تفرقه . ۷- ما ، مو : از آنچه اندر الهیّت . ۸- ما ، مو : صفات ویر است از .
- ۹- ما ، مو : متساوی نه بیند مو : تفصیل خلق . ۱۰- مو : صفات قدیم است و وی بدان مخصوص است .
- ۱۱- ما : بدو وی و صفات وی دو نباشد که اندر . ۱۲- ما ، مو : روا نبود و برین حکم جمع جز در .
- ۱۳- ما ، مو : و این افعال ما ، مو : اندر حکم . ۱۴- ما ، مو : اما عدمی که ممکن الوجود .
- ۱۵- مو : و دیگر را حکم بقا ما ، مو : دیگر که بر علم رانند گویند .
- ۱۷- ما ، مو : « رَحْمَةُ اللّٰهِ » ندارد .

و باز جمهور محققان تصوّف را - نَصَرَ اللّٰهَ وَجُوهَهُمْ - اندر مجاری عبارات و رموزشان ، مراد به لَفْظِ تَفَرُّقِهِ ، مکاسب است ، و به جَمْع ، مواهب ، یعنی مجاهدت و مشاهدت . پس آن چه بنده از راه مجاهدت ، بدان راه یابد ، جَمْلَه تَفَرُّقِهِ باشد . و آن چه صرف ، عنایت و هدایت حق { ما ۳۴۷ } تعالی - باشد ، جَمْع بود . و عزیز بنده اندر آن بود ، که وجود افعال خود ، و امکان مجاهدت به جمال حق از آفتِ فعلِ رسته گردد . و افعال خود را اندر افضالِ حقِ مُسْتَفَرَّقِ یابد . و مجاهدت را اندر حق هدایت منفی . و قیام کلّ وی به حق باشد . و حق - تعالی - مَحْوَلِ اَوْصافِ او ، و فعلش را جَمْلَه اِضافت به حق . تا از نسبتِ کسبِ خود رسته گردد . چنان که پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - ما را خبر داد . قَوْلُهُ - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - خَبَرًا عَنِ اللّٰهِ - تعالی - : « لَا یَزَالُ عَبْدٌ یَتَقَرَّبُ . ۱۱ . اِلَیَّ بِالنَّوَافِلِ حَتّٰی اَحْبَهُ فَاِذَا { مو ۳۹۸ } اَحْبَبْتَهُ کُنْتُ لَهُ سَمْعًا وَ بَصَرًا وَ یَدًا وَ مَوَدَّةً وَ لِسَانًا بَی یَسْمَعُ وَ بَی یَبْصُرُ وَ بَی یَنْطِقُ وَ بَی یَبْطِشُ . » « چون بنده ما به مجاهدت ، به ما تَقَرُّبُ کند . ما وی را به دوستی خود رسانیم ، و هستی وی را ، اندر وی فانی گردانیم . و نسبتِ وی از افعالِ وی بزداییم ، تا به ما شنود ، آن چه شنود . و به ما گوید ، آن چه گوید . و به ما بیند ، آن چه بیند ، و به ما گیرد ، آن چه گیرد . » یعنی ۱۵ اندر ذکرِ ما ، مغلوبِ ذکرِ ما شود . کسبِ وی از ذکرِ وی فنا شود . ذکرِ ما ، سلطانِ ذکرِ وی گردد . نسبتِ آدمیت از ذکرِ وی منقطع شود . پس ذکرِ وی ، ذکرِ ما باشد ، تا اندر { ۳۲۷ } حال غلبه بدان صِفَتِ گردد که ابو یزید - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - گفت « سُبْحَانِی سُبْحَانِی مَا اَعْظَمَ شَأْنِی . » و آن که گفت : نشانه گفتارِ وی ، و گوینده حق : کَمَا قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّم - : « الْحَقُّ یَنْطِقُ عَلٰی لِسَانِ عَمْرٍ . » حقیقت این

- ۱- ما ، مو : تصوّف نضره اللّٰه ... ۲- ما : یعنی مجاهده و مشاهده . ۳- ما : مجاهده . ۴- ما ، مو : حق بود به بنده جمع بود . ما ، مو : بود اندر محض وجود افعال خود امکان . ۵- ما ، مو : فعل خود رسته گردد . ۶- ما ، مو : اندر جنب هدایت منفی پس کلّ قیام وی به حق باشد و وی . ۷- ما ، مو : نایب اوصاف او یعنی وکیل اوصاف او ، مو : اضافت بدو بود تا . ۸ و ۹- خبر داد از جبرائیل و جبرئیل از خداوند تعالی چنان که گفت : لایزال عبدی . ۱۰- ما ، مو : ویداً و فؤاد او لساناً فبی یَسْمَعُ . ۱۱- ما ، مو : چون بنده بمجاهده مو : ما او را . ۱۲- ما ، مو : فانی کنیم . ۱۳- ما ، مو : وی برداریم تا بما بشنود آنچه بشنود . ۱۴- ما ، مو : اندر ذکر مغلوب ذکر ما . ۱۵- ما : و ذکر ما سلطان ذکر وی شود . ۱۷- ما ، مو : یو یزید گفت سُبْحَانِی ما اعظم شائی . ۱۸- ما ، مو : و گوینده حق و رسول گفت . ۱۹- ما ، مو : از حق قرابت (مو : قهریت) بر سلطان ظاهر کند از هستی وی ، وی را بستانند .

چنان بود که چون قَهْرِیَّتِی از حق ، سُلْطَانِیَّتِ خود بر آدمی ظاهر کند ، بر هَسْتِی وی ، وی را از وی بستانند ، تا نطق این جمله ، نطق وی گردد به استِحَالَت . بی آن که حق را - تعالی و تَقْدَس - امتزاج باشد با مَخْلُوقات و اِتِّحَاد با مَصْنُوعات . یا وی حال باشد {ما ۳۴۸} اندر چیزها . « تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَلِكَ وَ عَمَّا يَصِفُهُ الْمَلَا حِدَةُ عُلُوًّا كَبِيرًا . »

۵ پس روا باشد که دوستی از حق بر دل بنده سُلْطَان گردد ، و به غلبه و افراط آن ، عقل و طبایع از حَمَل آن عاجز گردند . و اَمْر وی از کَسْب وی ساقط گردد . آنگاه این درجه را جمع خوانند . چنان که رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - مُسْتَغْرَق و مَغْلُوب بود . فعلی از وی حاصل آمد . خُداوند - تعالی - نسبت از فِعْل وی ، دَفْع کرد و گفت : « آن فِعْل من بود نه فِعْل تو . هر چند نشانه فِعْل تو بود . » « وَ مَارَمِيتَ اِذْرَمِيتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى . » ۱ . « یا مُحَمَّد ! آن مِشْتی خاك اندر روی دشمن نه تو انداختی ، من انداختم . » چنان که هم از آن جنس فعلی از داود - عَلَيْهِ السَّلَام - حاصل آمد . او را گفت : « وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ . » : یا داود ! جالوت را تو کشتی . و این اندر تَفْرِقه حال بود ، و فرق باشد میان آن که فِعْل وی را بدو اضافت کند ، و او مَحَلِّ آفت و حَوَادِث . و آن که فِعْل وی را به خود اضافت کند ، و وی قدیم و بی آفت .

۱۵ پس چون فعلی ظاهر گردد بر آدمی ، نه از جنس اَفْعَال آدمیان ، لَامَحَالَه فاعِل {۳۲۷} آن حق بود . جَلَّ و عَلا - و اعجاز و کرامات جمله بدین مقرون بود . پس اَفْعَال مَعْتَاد جمله تَفْرِقه باشد و ناقض عَادَت ، جمع . از آن چه يك شب به « قَابِ قَوْسَيْنِ » شدن معتاد نیست ، و آن جز فِعْل حق نباشد . و از آتش نسوختن معتاد نیست ، و آن جز فِعْل حق نیست .

-
- ۱ - ما ، مو : استِحَالَت آنکه حق را امتزاج باشد . ۲ - ما ، مو : با مَخْلُوقات یا اِتِّحَاد با مَصْنُوعات و با وی حال . ۴ - ما ، مو : از حق تعالی بر دل بنده سلطان گیرد و بغلبه و افراط عقل . ۵ - ما ، مو : از کَسْب ساقط شود . ۷ - ما ، مو : نسبت آن فعل از وی دفع کرد . ۸ - مو : هر چند که نشانه .
 - ۹ - ما ، مو : آن مِشْت خاك ما ، مو : بلکه ما انداختیم . ۱۰ - رُ : ورا گفت .
 - ۱۲ - ما ، مو : و او مَحَلِّ حَوَادِث و آفت میان آن که .
 - ۱۴ - مو : چون فعل وی ظاهر ما : لَامَحَال فاعل . ۱۵ - ما ، مو : جَلَّ جلاله اعجاز .
 - ۱۶ - ما ، مو : ناقض عادات جمله . ۱۶ - ما ، مو : ناقض عادات جمله .
 - ۱۷ - ما ، مو : و این جز فعل حق نباشد و از غایت سخن گفتن بصواب معتاد نیست و آن جز فعل حق نباشد . و از آتش نا سوختن معتاد نیست و این جز فعل حق نباشد .

پس حقّ - تعالى - انبیا و اولیای خود را ، این کرامات بداد ، و فعل خود را بدیشان اضافت کرد ، و از آن ایشان را به خود . چون فعل دوستان { مو . ۴۰۰ } فعل وی بود . و بیعت ایشان ، بیعت وی بود ، و طاعت ایشان ، طاعت وی { ما ۳۴۹ } بود . گفت - عزّ من قائل - : « إِنَّ الدِّينَ يَبَايِعُوكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ . » و نیز گفت : « وَ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ . » پس مجتمع باشند اولیای وی به اسرار ، و مفترق به اظهار ۵ معاملت . تا به اجتماع اسرار ، دوستی محکم بود ، و به افتراق اظهار ، اقامت عبودیت صحیح . چنان که یکی گوید از کبرای مشایخ اندر حال جمع - رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ - شعر :

قَدْ تَحَقَّقَتْ بِسَرِّی فِتْنًا جَاكَ لِسَانِی وَ اجْتَمَعْنَا لِمَعَانِی وَ افْتَرَقْنَا لِمَعَانِی
فَلَنْ غِیْبِكَ التَّعْظِیمَ عَنْ لَحْظِ عِیَانِی فَلَقَدْ صَبَرَكَ الْوَجْدُ مِنَ الْأَحْشَاءِ دَانِی
۱ . اجتماع اسرار را جمع گفته است ، و مناجات زبان را تفرقه . و آنگاه جمع و تفرقه را ، هر دو اندر خود نشان کرده است ؛ و قاعده آن ، خود را نهاده . و این سخت لطیف است .
فصل : ماند اینجا اختلافی که هست میان ما و میان گروهی که { ۳۲۹ } گویند : « اظهار جمع ، نفی تفرقه باشد . از آن چه هر دو متضادند ، که چون سلطان هدایت مستولی شد ، ولایت کسب و مجاهدت ساقط شود . و این تعطیل محض باشد . از آن چه تا ۱۵ امکان معاملت و توانایی کسب بود ، و مجاهدت بود . هرگز آن از بنده ساقط نشود . از آن چه جمع از تفرقه جدا نیست . چون نور از آفتاب ، و عرض از جوهر ، و صفت از موصوف . پس مجاهدت از هدایت ، و شریعت از حقیقت ، و یافت { مو ۴۰۱ } از طلب جدا نباشد . اما باشد که مجاهدت ، مقدم بود ، و باشد که مؤخر . آن را که مجاهدت ، مقدم

- ۱- ما ، مو : این کرامت بداد . ۲- ما : به خود فعل دوستان . ۳و۴- ما ، مو : بیعت وی و طاعت ایشان طاعت وی چنانکه گفت آن الدین . ۵- ما ، مو : معاملت اظهار تا . ۶- مو : مستحکم بود .
- ۷- ما ، مو : از کبار مشایخ اندر حال رحمة الله علیهم . ۸- ما : فاجتمعت لمعان .
- ۹- ما ، مو : فَلْيَغْصُ غِیْبِكَ التَّعْظِیمَ لَحْظِ عِیَانِی فَلَقَدْ صَبَرَكَ الْوَجْدُ مِنَ الْأَجْسَادِ أَمَانِی (مو : الاختیار) .
- ۱۰- مو : اسرار جمع ما ، مو : لسان را تفرقه آنگاه جمع . ۱۱- ما ، مو : نهاده است و این سخن لطیف است و بالله التوفیق .
- ۱۲- ما ، مو : اینجا خلافتی که ما ، مو : و از آن گروهی که . ۱۳- ما ، مو : جمع تفرقه باشد از آنچه دو متضادند .
- ۱۴- مو : باشد ولایت کسب و مجاهده . ۱۵- مو : و توانایی به کسب و مجاهدت بود .
- ۱۷- ما : پس مجاهده از هدایت . ما ، مو : از طلب هم جدا نباشد .
- ۱۸- ما ، مو : و باشد مؤخر اما آنرا که مجاهدت اول بود .

بُودَ، بر وی مَشَقَّتْ زیادت بود، از آن چه در غِیْبَت بود. و آن را که مُجَاهَدَت مؤخَّر بود، بر وی رَنج و کَلَفَت نَبُودَ، از آن چه در حَضَرَت بود. و آن را که نَفی مَشْرَبِ اَعْمَال، نَفی عَیْنِ عَمَل نُماید، {ما. ۳۵} بِر غَلَطی عَظِیم باشد. و رَوَا باشد که بنده به دَرَجَتی رسد که کُلِّ اَوْصَافِ مَحْمُودِ خود را، به چَشمِ عَیْبِ نِگَرَد و ناقص بیند. چون اَوْصَافِ مَحْمُودِ خود را، ۵ مَعِیُوب و مَعْلُول بیند، باید که تا اَوْصَافِ مَذْمُومِ مَعِیُوب تر باشد. و این بدان آوردیم که قومی را از جَهَالِ اندر این مَعْنی غَلَطی افتاده است که آن مَقْرُونِ بیگانگی باشد، بدان چه گویند از یافت هیچ چیز اندر جَهْدِ ما نَبَسْتَه است، و اَفْعَال و طاعت ما مَعِیُوب است، و مُجَاهَدَاتِ ما ناقص. ناکرده اولی تر از کرده. گوئیم با ایشان که: کردارِ ما را می فَعْل نِهید و نِهیم به اِتِّفَاق و اَفْعَال را مَحَلِّ عِلَّت و مَنبِعِ آفَت، لامحاله ناکرده را هم فَعْل باید ۱. نهاد. چون هر دو فَعْل {۳۳} آمد، و فعل مَحَلِّ عِلَّت. پس چرا ناکرده از کرده اولی تر دانند. و این خُسْرانی ظاهِر و غِیْبی فاحِش است.

پس این فَرْقی آمد نیکو میان کُفَر و اِیمان. از آن چه مؤمِن و کافر مَتَفَقَّد که اَفْعَالِ ایشان مَحَلِّ عِلَّت است. پس مؤمِن به حُکْمِ قُرْآن، کُردَه از ناکرده اولی تر داند. و کافر به حُکْمِ نافرمانی، ناکرده از کُردَه اولی تر داند. پس جمع آن بُود {مو ۴.۲} که اندر رُؤِیت ۱۵ آفَت تَفَرِّقَه، حُکْمِ تَفَرِّقَه از وی ساقط نگردد. و تَفَرِّقَه آن که اندر حِجَابِ جمع، تَفَرِّقَه را جَمْع داند کرد.

و اندر این مَعْنی، مُزَیِّن کبیر - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - گوید: «الْجَمْعُ الْخُصُوصِيَّةُ وَ التَّفَرُّقَةُ الْعِبُودِيَّةُ مُوَصَّلُ أَحَدُهُمَا بِالْآخِرِ غَيْرُ مَفْصُولٍ عَنْهُ.» خُصُوصِيَّةٌ حَقِّ تَعَالٰی - بنده

- ۱- ما، مو: زیاده بود از آنچه اندر بود. ۲- ما، مو: کلفت نباشد از آنچه حضرت باشد و آن را که نَفی مَشَقَّتِ اَعْمَال بود. ۳- ما، مو: وی بر غَلَطی. ما، مو: اوصاف کُلِّ.
- ۴- ما: چون اوصاف خود را. ۵- ما: معلول داند باید تا اوصاف. ۶- ما، مو: بدان گویند از.
- ۷- ما: اندر جهد است، مو: اندر جهد ما بسته است. ۷ و ۸- ما، مو: و مجاهده ناقص. ما، مو: ما را فعل می نِهید و به. ۹- ما، مو: منبع آفَت میگویند لامحالت را همه فعل. ۱۰- ما: محلّ عِلَّت آمد پس چرا ناکرده را از کرده اولی تر دانید. ۱۱- ما، مو: خسران ظاهر است و عینی واضح است.
- ۱۳- ما: کردار ناکرد اولی تر داند. ۱۴- ما، مو: به حکم تَغْطِیْه ناکرد از کرد اولی تر.
- ۱۵- ما: اندر حِجَابِ تَفَرِّقَه را جمع داند. ۱۷- ما، مو: مُزَیِّن کبیر گوید الجمع و الجمع.
- ۱۸- ما: احدهما بالآخره، ما، مو: و خصوصیت.

را جمع باشد ، و عِبُودِيَّت بنده وی را تفرقه و این از آن جدا نیست . « از آن چه نشان خُصُوصِيَّت ، حِفْظِ عِبُودِيَّت است . چون مدَّعی اندر معاملات ، به معاملات قایم نباشد . اندر دَعْوای خود کاذب بود . پس روا بود که ثَقُل مُجَاهِدَت ، و رَنَج کلفت اندر گزارد حق ، مُجَاهِدَت و تکلیف از بنده برخیزد . و روا نباشد که عَيْنِ مُجَاهِدَت و تکلیف برخیزد ، اندر ۵ عَيْنِ جَمْع جز به عذری واضح ، که آن اندر حُکْم شریعت عام باشد . و من این را بیان کنم ، تا ترا معلوم گردد .

بدان که جَمْع بر دو گونه باشد: یکی جَمْع سلامت گویند . و دیگر را جَمْع تکسیر . جَمْع سَلَامَت آن بود که حق - تعالی - اندر غَلْبَه حال و قُوَّت و جَد و قَلَق شوق - که پدیدار آید - حق تعالی - حافظ بنده باشد . و امر بر ظاهر وی می راند ، و وی را ۱۰ برگزاردن آن ، نگاه می دارد ، و وی را به مُجَاهِدَت می آراند . چنان که سَهْل بن عَبْدِ اللَّهِ ، و ابوحَفْص {۳۳۱} حَدَّاد ، و ابوالعبَّاس سیَّاری مروزی امام مرو و صاحب مذهب ، و بایزید بسطامی ، و ابوبکر شبلی ، و ابوالحسن خضری ، و جماعتی دیگر - رضوان الله علیهم اجمعین - پیوسته مغلوب بودند ، تا وقت نماز اندر آمدی ، آنگاه به حال خود باز آمدندی . و چون نماز بکردندی ، باز مغلوب گشتندی . از آن ۵ چه تا در محل تفرقه باشی ، تو باشی . امر می گذاری . و چون وی ترا جذب کند ، وی به امر خود اولی تر ، که بر تو نگاه می دارد هر دو معنی را : یکی تا نشان بندگی تو بر نخیزد ، و دیگر تا به حکم وعده قیام کند . که من هرگز شریعت محمد را منسوخ نخواهم کرد .

و جَمْع تکسیر آن بود که بنده اندر حُکْم ، واله و مدهوش شود . و حُکْمش حُکْم ۲ . مجانبین باشد . پس یکی از این معذور بود ، و یکی مشکور . و آن که مشکور بود ، روزگارش عظیم با نور بود . و قوی تر از آن باشد که معذور بود .

۱- ما ، مو : او را تفرقه و این ما : و از آنچه نشان ۲- ما : حفظ ما ، مو : اندر معاملات به معاملات قایم ۳- مو : کاذب باشد .
ما : گذاردن ۴- ما : مجاهده و تکلیف آن از بنده برخیزد اما روا ۵- ما ، مو : بقدری واضح . ما ، مو : و من این معنی را .
۶- ما ، مو : تاثر ابetter معلوم ... ۷- ما ، مو : بر دو گونه یکی جمع سلامت و یکی را جمع تکسیر ۸- ۹- ما ، مو : شوق پدیدار آرد .
۹- ما ، مو : و امر خود بر ظاهر وی می راند وی را برگزاردن ۱۱- ما ، مو : امام مروزی هر دو و صاحب مذهب بود و ابویزید بسطامی ۱۲- ما ، مو : و جماعتی از کبار مشایخ قدس الله ارواحهم پیوسته ۱۴- مو : نماز کردند . ما : تو تو باشی امر گذاری .
۱۵- ما ، مو : که بر تو نگاه دارد ۱۶- ما ، مو : بندگی از تو برخیزد و دیگر آنکه ۱۷- ما ، مو : نخواهم گردانید ۱۸- ما ، مو : و له مدهوش شود و حکمش چون مجانبین ۱۹- ما ، مو : روزگارش جانور و قوی تر از آن بود ۲۰- ما ، مو : معذور باشد .

و فی الجمله بدان که جَمْع را مقامی مَخْصُوص نیست و حالی مَفْرَد نه ، که جَمْع ، جَمْع هِمَّت است اندر معنی مَطْلُوب خود . و گروهی را کَشَف این اندر مقامات باشد ، و گروهی را اندر { ۳۵۳ } احوال . و اندر هر دو وقت مراد صَاحِبِ جَمْع ، به بقای آن به نفی مراد مَخْصُول باشد . « لَانَ التَّفْرِقَةُ فَصَلَ وَ الْجَمْعُ وَصَلَ . » و این اندر جمله چیزها دَرَسْتُ ۵ آید . چنان که جمع هِمَّت یعقوب به یوسف - عَلَیْهِمَا السَّلَام - که جز هِمَّت او ، وی را هِمَّت نمانده بود . و جَمْع هِمَّت مَجْتُون اندر لیلی - که چون وی را می ندید - جُمْلَه عَالَم و کُلِّ مَوْجُودات اندر حق وی ، صُورَتِ لیلی بود ، و مانند این . چنان که أَبُو یزید - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ - روزی در صومعه بود . یکی پیامد و گفت : « هَلْ أَبُو یزیدُ فی الْبَیْتِ ؟ » فَقَالَ { ۳۳۲ } أَبُو یزیدُ { مو ۴.۴ } : « هَلْ فی الْبَیْتِ إِلَّا اللَّهُ ! ؟ » یعنی : ۱ . « بو یزید اندر خانه هست ؟ » وی گفت - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ - : « اندر این خانه به جز حق چیزی دیگر هست ؟ » و یکی از مشایخ گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ - که : « درویشی به مکه اندر آمد . و اندر مَشَاهِدَتِ خانه يك سال بنشست ، که نه طَعام خورد ، و نه شَراب ، و نه بخفت ، و نه به طهارت شد از اجتماعِ هِمَّتَش به رُؤِیتِ خانه ، که خداوند آن را به خود اضافت کرده است . غذای تن و مَشْرَبِ جانَش گشته بود .

۱۵ و أَصْلِ این جَمْلَه آن است که خداوند - تَعَالَى - مایه مَحَبَّتِ خود را که آن يك جَوْهَر بود ، مَتَجَزِی و مَقْسُوم گردانید . و یکی را از دوستان ، به مِقْدَارِ گرفتاری وی ، بدان جَزْوَ از اجزای آن کُلِّ مَخْصُوص کرد . آن گاه جَوْشَنِ انْسانِیَّتِ ، و لِبَاسِ طَبِیْعَتِ ، و غَاشِیَه مَزَاج ، و حِجابِ رُوح ، بدان فرو گذاشت . تا وی به قُوَّتِ خود ، مر اجزایی را که بدو

-
- ۱- ما ، مو : مقام مخصوص نیست و حال مفرد . ۲- ما ، مو : این معنی اندر ۳- ما ، مو : گروهی را کشف اندر احوال ما ، مو : جمع به آن به نفی . ۵- ما ، مو : یوسف که جز هِمَّت وی ، وی را چیزی نمانده بود .
 - ۶- ما ، مو : که جزوی را می ندید اندر جمله عَالَمِ رنگ کُلِّ موجود است . ۷- ما ، مو : و مانند این بسیار است چنانکه بویزید رحمه الله علیه . ۸- ما ، مو : اندر صومعه ما ، مو : هَلْ ابو یزید فی البیت .
 - ۹- ما ، مو : « یعنی » ندارد . ۱۰ و ۱۱- ما ، مو : وی گفت اندرین خانه بجز حق هیچ دیگر نیست .
 - ۱۱- مو : گوید رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ درویشی . ۱۲- ما : و مَشَاهِدَةُ خانه مو : و تَحَفُّت . ۱۳- ما ، مو : به طهارت برخاست از جمع هِمَّتَش که بود به رُؤِیتِ خانه که آنرا بخود . ۱۴- ما ، مو : جان وی گشته بود .
 - ۱۵- ما ، مو : خداوند مایه مَحَبَّتِ خود را که از يك جَوْهَر بود .
 - ۱۶- ما ، مو : و هر يك را از دوستان بر مقدار . ۱۷- ما ، مو : از جزء کُلِّ .
 - ۱۸- ما ، مو : تا آن جزو به قُوَّتِ خود مر اجزای آنرا که .

موصول بود ، به صِفَتِ خود می گردانید ، تا کُلِّ مَحَبِّ جَمْلَه مَحْبُوب شد . و همه حَرَکات و لَحَظَاتَش ، شَرایطِ آن گرفت . و از آن بُودَ که اَرْبابِ مَعَانی و اصحابِ اللِّسان ، مرآن را جَمْع نام کردند .

و اندر این معنی حَسین بن مَنصُور گوید { ما ۳۵۳ } - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - :

۵ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَانِي لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا قَصْدِي وَ مَعْنَانِي
يَا عَيْنَ عَيْنٍ وَ جُودِي مَتْنَهِي هَمَمِي يَا مَنطَقِي وَ اِشَارَاتِي وَ اَنْبَائِي
يَا كُلُّ كَلِّي وَ يَا سَمْعِي وَ يَا بَصْرِي يَا جَمَلْتِي وَ تَبَاعِضِي وَ اَجْزَائِي

پس آن که در اَوْصافِ خود مُسْتَعَار بُودَ ، اِثباتِ هَسْتی { مو ۴.۴ } بر وی ، مروی را عار بُودَ . و اِلْتِفَاتَش به کَوْنین زَنار بُودَ ، و کُلِّ موجودات اندر هِمَتش خوار بُودَ .

۱۰ و باز گروهی از اَرْبابِ اللِّسان مر دَقَتِ کلام و تَعَجُّبِ عبارت را گویند که جَمْعُ الجَمْع ، و این عبارت از طریق عبارت نیکو است . اما به مَعْنی بهتر آن باشد ، که جَمْع را جَمْع نگویی . از آن چه تَفَرِّقه یی باید تا جَمْع بر وی روا بُودَ . و چون جَمْع شود ، تَفَرِّقه بوده باشد که جمع از حال خُود بِنِگَرَدَد . و این عبارت مَحَلِّ تَهْمَت است . از آن چه مَجْتَمِع به فَوْق و تَحْت بیرون از خود دیدار نباشد .

۱۵ ندیدی که کَوْنین و عَالَمین در شَبِّ مِعْراجِ مَرِ پَیغَمْبَر را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بنمودند . وی به هیچ چیز اِلْتِفَاب نکرد . از آن چه وی به جَمْع جَمْع بود ، و مَجْتَمِع را تَفَرِّقه شاهد نگردد ، تا خداوند - تَعَالی - فرمود : « مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى . » و من اندر این مَعْنی ، در حالِ بِدایتِ کتابی ساخته ام ، و مر آن را « کِتَابُ الْبَيَانِ لِأَهْلِ الْعِيَانِ »

- ۱- ما ، مو : مَحَبَّتِ شود . ۲- ما ، مو : شَرایطِ آن گشت . ۵- مو : یا عِبْدی و مَوْلائی ما ، مو : یا مَقْصَدی و مَعْنائی . ۶- ما ، مو : یا عَيْنِ عَيْنِي وَ جُودِي یا مَتْنَهِي ما ، مو : و اِشَارَاتِي وَ اِجْمَائِي . ۷- ما : و یا کُلِّ کَلِّي و یا سَمْعِي و بَصْرِي و یا جَمَلْتِي و یا عَنصَرِي وَ اِجْزَائِي . ۸- ما ، مو : اندر اَوْصافِ ما ، مو : اِثباتِ هَسْتی وی . ۹- ما ، مو : و موجودات اندر ۱۰- ما ، مو : عبارت گویند . ۱۱- ما ، مو : و این کلمه از طریق عبارت . ۱۲ و ۱۳- ما ، مو : تا جمع بروی درست آید و چگونه جمع شود که خود تَفَرِّقه باشد جمع از حال بِنِگَرَدَد . ۱۴ و ۱۵- ما ، مو : مَجْتَمِع را به فَوْق و تَحْت بیرون از ۱۵- ما ، مو : اندر شَبِّ مِعْراجِ مَرِ پَیغَمْبَر را . ۱۶- ما ، مو : و وی . ما - مو : جمع بوده . ۱۶ و ۱۷- ما ، مو : و مَجْتَمِع مشاهده نگردد . ۱۷- ما ، مو : تا حَقِّ تَعَالی گفت . ۱۸- ما ، مو : و آن را کِتَابُ الْبَيَانِ .

نام نهاده . و اندر نَحْوِ الْقُلُوب ، در بابِ جَمْع ، فُصُولِی مُشَبَّعِ بگفته . اکنون مر خفت را بدین مقدار بسنده کردم .

این است طَرَفِ مَذْهَبِ سِیَّارِیَان از مَتَّصُوفِ که بپرداختم از فِرَقِ مَتَّصُوفِ ، آنان که مقبول و مُحَقِّقْ اند . اکنون باز گردم به قَوْلِ آن گُروهِ که خود را بدیشان بر بسته اند از ۵ مَلاحِدَه - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - . و این عباراتِ ایشان را آلتِ اِظْهَارِ الحَادِ خود ساخته اند . و ذَلْ خود را اندر عِزِّ ایشان نهان کرده ، تا غَلَطْ گاه های ایشان ظاهر گردد ، و مَرِیدان از مَکَر و دعوی های { ما ۳۵۴ } ایشان بپرهیزند ، { مو ۴.۶ } و خویشتن را رعایت کنند . اِنْشَاءَ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ وَ الْأَمْرُ كُلَّهُ بِيَدِهِ .

{ ۱۱ - الْحَلُولِيَّةُ (حَلُولِيَان) } :

۱ . وَاِمَا { ۳۲۴ } الْحَلُولِيَّةُ - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - : قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ . » از آن دو گروه که تَوَلَّى بدین طایفه کنند ، و ایشان را به ضَلَالَتِ خود ، با خود یار دارند . بِكَ گروه تَوَلَّى به ابی حلیمان دمشقی کنند . و از وی روایات آرند ، به خِلَافِ آن که در کُتُبِ مَشَايِخ از وی مَسْطُور است . و أَهْلِ این قِصَّه مر آن پیر را از اربابِ دل دارند . اِمَّا آن مَلاحِدَه ، وی را به حَلُول و امتزاج و نَسْخِ أَرْوَاحِ منسوب کنند . ۵ و دیده ام اندر کتابِ مَقْدَمِی که اندر وی طَعْنِی کرده است . و عِلْمای اصول را نیز از وی صورتی بسته است . و خدای - عِزَّ وَجَلَّ - بهتر داند از وی .

۱- ما ، مو : نام کرده و اندر بحر القلوب اندر باب فصول منهج بگفته .

۳- ما ، مو : این است طرق مذهب سیاران از متصوفه که پرداختم آنان .

۴- ژ ، ما ، مو : مقبول محقق اند کنون کردم . ما ، مو : بر ایشان بسته اند از .

۵- ژ ، ما ، مو : ملاحده و عبارات ایشان آلت . ما ، مو : ساخته و ذَلْ .

۶- ما ، مو : ظاهر شود . ۷- ما ، مو : و خود را رعایت کنند . ۸- ژ : بیده والله اعلم ، مو : ندارد .

۱۰- ما ، مو : قال الله تعالى فما ۱۱- ما ، مو : دو گروه مطرود که ما ، مو : و مرایشانرا به ضلالت .

۱۲- ما ، مو : با خود باز دارند یکی تَوَلَّى به ابی حلوان دمشقی . ۱۳- ما ، مو : بر خلاف آنکه اندر کتب . ژ ، ما :

و اهل قِصَّه . ۱۳ و ۱۴- ما ، مو : اندر ارباب دل از آن باب دارند تا آن ملاحده .

۱۵ و ۱۶- ژ ، ما ، مو : و نیز دیدم اندر کتاب که مقدسی که اندر وی طعن کرده است .

۱۶- ما ، مو : و خدای خود بهتر داند با وی

و گروهی دیگر نسبتِ مَقَالَتِ به فارس کنند . و وی دَعْوَى کند که این مَذْهَبِ حُسَین بن منصور است . و به جَزِ اصْحَابِ حُسَین ، کسی را این مذهب نیست . و من ابو جعفر صیدلانی را دیدم با چهار هزار اندر عراق پراکنده ، که از حَلَّاجیان بودند . جمله بر فارس بدین مَقَالَتِ لَعْنَتِ می کردند . و اندر کُتُبِ وی - که مَصْنُفَاتِ وی است - به جَزِ ۵ تحقیق چیزی نیست .

و من - که علی بن عثمان الجلابی ام - می گویم : « من ندانم که فارس و ابوحلیمان که بودند و چه گفتند . اما هر که قایل باشد به مقالتی به خلاف توحید و تحقیق ، وی را اندر دین هیچ نصیب نباشد . و چون دین که اصل است ، مستَحکم نبود ، تَصَوِّفِ که نتیجه و فَرْعِ است اولی تر که با خَلَلِ باشد . از آن که اِظْهَارِ کِرَامَاتِ و کَشْفِ ۱۰ آیات ، { مو ۴.۷ } جَزِ بر اهل دین و توحید صَوْرَتِ نگیرد . و مر قایلان این را جمله غَلَطِ ها اندر رُوحِ { ژ ۳۳۵ } افتاده است . » و من اکنون جُمْلَهٗ احْکَامِ آن را بیان کنم . و مَقَالَاتِ و مَغَالِیطِ و شَبْهَتِ های مَلَا حِدَهٗ { ما ۳۵۵ } اندر آن بیارم ، تا ترا - قَوَاکِ اللّٰه - بدین قُوَّتِ باشد که اندر این فِسادِ بسیار است .

اَلْکَلَامُ فِی الرُّوحِ :

۱۵ بدان که اندر هَسْتی رُوح ، عِلْمِ ضروری است ، و اندر چگونگی آن ، عَقْلِ عاجز . و هر کسی از عِلْمَا و حُکْمَایِ اُمّتِ بر حَسَبِ قِیَاسِ خود ، اندر این چیزی گفته اند . و اصْنَافِ کُفَرِ را اندر آن سخن است ، که چون کُفَّارِ قَرِیشِ ، به تعلیم جهودان ، مر نَصْرِ بن الحارث

- ۱- مو : و گروه دیگر نسبتِ مقابله به فارسی کنند . ۲- ما ، مو : و به جزوی از . مو : کس را .
- ۳- ما ، مو : چهار هزار مرد ، ما ، مو : که حَلَّاجیان . ۴- ما ، مو : به جَزِ تحقیق چیزی نیست .
- ۶- ما ، مو : رضی الله عنه میگویم که من .
- ۷- ژ : و چگفتند ما ، مو : به مقالتی که خلاف توحید و تحقیق بود .
- ۸ و ۹- ما ، مو : تَصَوِّفِ که فرع و نتیجه آنست اولیتر که با خَلَلِ باشد از آنچه . ۱۰- مو : بر اصل ما ، مو : صورت نیندد و مر قائل آن این جمله که ، مو : کسانی را که غلط ها . ۱۱- ما ، مو : من اکنون
- ما ، مو : بیان کنم بر قانون سنت ما : شبهات . ۱۳- ما ، مو : بسیار است و بالله التوفیق .
- ۱۵- مو : علم ضرورتست ما ، مو : چگونگی او . ۱۶- مو : هر کس از ما ، مو : اندر آن چیزی ، مو ، مو : کفره را نیز . ۱۷- ما ، مو : بسیار است و چون کُفَّارِ قَرِیشِ .

را بفرستادند ، تا از رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - روح را بپرسیدند ، و ماهیّت آن . خداوند - تعالی - نخست عین آن اثبات کرد . قوله - تعالی - : « وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ! » آنگاه قِدَم را از وی نفی کرد . قوله - تعالی - : « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي . » و رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فرمود : « الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِئْتَلَفَ وَ ۵ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ . » و مانند این ، دلایل بسیار است بر هستی آن ، بی تصرّف اندر چگونگی آن .

پس گروهی گفتند : « الرُّوحُ هُوَ الْحَيَوةُ الَّتِي يَحْيِي بِهَا الْجَسَدُ . » : « رُوحِ آن زندگی است که تن بدان زنده بود . » و گروهی از متکلمان نیز هم براینند . و بدین معنی رُوح ، عَرَضی بود که حیوان بدو زنده باشد ، به فرمانِ خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - . و آن از جنس ۱۰ . تألیف { مو ۴۰۸ } و حرّکت و اجتماع است . و مانند این از اعراض ، که بدان شخص از حال به حال می گردد . و گروهی دیگر گفتند : « هُوَ غَيْرُ الْحَيَوةِ وَلَا يُوْجَدُ الْحَيَوةُ إِلَّا مَعَهَا كَمَا لَا يُوْجَدُ الرُّوحُ إِلَّا مَعَ الْبَنِيَّةِ وَلَنْ يُوْجَدَ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ كَالْأَلَمِ وَالْعِلْمِ بِهِ لِأَنَّهُمَا شَيْئَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ . » : « روح معنّی است به جز حیوة ، که وجود { ۳۳۶ } آن بر حیوة روا نباشد . چنان که بر شخص معتدل . و یکی از این دویی ۱۵ { ما ۳۵۶ } دیگری نباشد ، چنان که در د و عِلْم . » و بدین معنی هم عَرَضی بود ، چنان که حیوة .

و باز جَمْهُورِ مشایخ و بیشتری از اَهْلِ سُنَّت و جَمَاعَت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِم - برآند که روح عینی است نه وصفی ، که تا وی به قالب موصول است ، بِرِ مَجْرَای عَادَت ، خداوند - تعالی - اندر آن قالب ، حیوة می آفریند . و حیوة آدمی ، صِفَتی است ، و حَیّ بدان است . ۲۰ اَمَّا رُوح ، مُودَع است اندر جَسَد . و روا باشد که وی از آدمی جدا شود ، و آدمی زنده ماند به حیوة . چنان که در حالت خواب ، وی برود ، و حیوة بماند . اَمَّا روا نباشد که اندر

۱- ما ، مو : فرستادند از رسول صلی الله علیه و آله کیفیت روح را بپرسید و مایه آن ۲۰- ما ، مو : آنرا اثبات نکرد و گفت قوله و ۳۰۰- ما ، مو : و گفت تعالی ۴۰- ما ، مو : گفت الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ ۷۰- ۸- ما ، مو : زندگی که تن ز ، مو : براین اند مو : همبرین اند ۹- ما : عرض بود که حیوان بدان زنده باشند ما ، مو : و از جنس ۱۰- ما ، مو : و اجتماع است و جمله از ویست ، مو : که بر آن اعراض سخن از حال ۱۱- ما ، مو : و گروه دیگر گفته اند که ما : کما لا یوجد الحیوة الا معهما لا یوجد ۱۲- ما : و آن یجوز احدهما . ۱۳- ما ، مو : آن بی حیوة روا ۱۴- ما ، مو : که بی شخص معتدل و یکی ۱۵- ما : و بدین معنی هم عرض بود ۱۶- ما : بیشتر از ما ، مو : « رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِم » ندارد ۱۷- مو : روح عین است ۱۸- ما ، مو : سبحانه اندر آن . مو : صفت است ۱۹- ما ، مو : اندر جسد آن ما ، مو : و وی زنده ۲۰- ما ، مو : اندر حال خواب . مو : و اَمَّا روا .

رفت وی ، عِلْم و عَقْل بِمَانَد . از آن چه پَیغَمْبَر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فرموده است که : « أَرْوَاحُ شُهَدَا اَنْدَر حَوَاصِلِ طَيُّورٍ بَاشَنَد . » و لَامَحَالَه باید تا این عِیْنی باشد . و پَیغَمْبَر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - کُفْتُ : « الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مَجْنَدَةٌ . » لَامَحَالَه جُنُود باقی باشد . و بر عَرَض بَقَا رَوَا نَبَاشَد . و عَرَض به خود قَایِم نَبَاشَد . پس آن جسمی بود لَطِیف که

۵ بیاید به فرمانِ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - و برود { مو ۴.۹ } به فرمانِ وی . و پَیغَمْبَر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « مَنْ اَنْدَر شَبِّ مِعْرَاج ، آدَم ، و یوسف ، و هارون ، و موسی ، و عیسی ، و ابراهیم را - عَلَيْهِمُ السَّلَام - اَنْدَر آسْمَان ها بدیدم . لَامَحَالَه آن ارواح ایشان باشد . و اگر روح عَرَضی به خُود قَایِم نَبُودی ، تا در حال هستی مر آن را نتوانستی دید . که وَجُود آن را محَلّی باید ، که وی عَارِضِ آن . ۱ . مَحَلّ باشد . و مَحَلّ آن جَوَاهِر بُوَد . و جَوَاهِر ، مَوْلَف و کثیف و لطیف جسم باشد ، و چون جایز الرُّوْیَه باشد ، روا بود که در حَوَاصِلِ طَیُّور باشد . و روا باشد که لشکری باشد ، و مر ایشان را آمد و شدی باشد . چنان که اخبار بدان ناطق است ، و آمد و شد ایشان به اَمْرِ خُداوند - { ۳۳۷ } تَعَالَى - باشد - لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّی . »

مانند اینجا خِلَاف مَلَاحِذه ، که ایشان روح را قدیم گویند و مر آن را بپرستند . و فاعِل ۱۵ اشیا و مَدْبِرِ آن به جَز وی را ندانند ، و آن را رُوحُ الْاِله خوانند ، و لَمْ یَزَل . و او را مَدْبِر گویند از شخصی به شخصی دیگر . و بر هیچ شَبْهَت که خَلْق را افتاده است ، چندان اجتماع نیست که بر این . از آن چه جَمَلَه نَصاری براینند ، هر چند که به عبارت خِلَافِ آن کنند ، و جَمَلَه هِنْد و تَبَّت و چین و ماچین براینند . و اجتماع شیعیان و قرامطه و باطنیان بر این است . و آن دو گروه مَبْطَل نیز بدین مَقَالَت قایلند . { مو ۴۱ } و هر گروهی ۲ . از این جمله که یاد کردیم ، مر این قول را مَقَدّمات دارند ، و به براهین دَعْوِ کنند .

۱- ما : به پیغامبر صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ گفته . ۲- ما - پیغامبر ، ۳- ما ، مو : جنود لَامَحَالَه . ۶- پیغامبر . ۷ و ۶- ما ، مو : آدم صفی و یوسف صدیق و هارون حلیم اللَّه و موسی کلیم اللَّه و عیسی روح اللَّه و ابراهیم خلیل اللَّه صلوات اللَّه علی نبینا و علیهم اَنْدَر آسْمَان ها دیدم . ۸- ما : لَامَحَال ما ، مو : بود و اگر روح عَرَضی بودی ما ، مو : تا اَنْدَر حال . ۹- ما : دید و اگر عَرَض بودی وجود ما : محَلّی ماندی ، مو : محَلّی بایستی ما : آن محل بودی . ۱۰- مو : جوهر بودی و جوهر ما ، مو : و کشف پس معلوم شد که او لطیف جسم باشد و چون جسم . ۱۱- ما : اَمّا بچشم دل و روا بُوَد . ما ، مو : باشد و روا . ما : باشند و مرا . ۱۲- ما ، مو : شد باشد ما : ما : آمد شد . ۱۳ و ۱۲- ما ، مو : خداوند عَزَّ وَجَلَّ باشد چنانکه گفت . ۱۴- ما ، مو : اختلاف مَلَاحِذه . ۱۵- ما : ایشان و مَدْبِرِ ما ، مو : و آن روح را روح الْاِله . ۱۶ و ۱۵- ما ، مو : او را مَدْبِرِ گویند و متقلب . ۱۷- ما ، مو : که بدین شبیه جَمَلَه نَصاری برآیند هر چند که عبارت خِلَافِ این . ۱۸- ما : و چین براینند ، مو : و قدامطه . ۱۹- ما ، مو : برین مَقَالَت مو : و گروهی از . ۲۰- مو : و براهین .

گوییم با این جمله که : « به این لَفْظِ قَدَم چه می خواهید ؟ مَحْدَثِی مَتَقَدِّم اندر وجود ، و یا قدیمی همیشه ؟ » اگر گویند : بدین قول ، مراد مَحْدَثِی است مَتَقَدِّم اندر وجود ، اندر اصل خلاف برخاست . که ما هم روح مَحْدَث می گوییم با تَقَدُّم وجودش بر وجود شخص . کَمَا قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « إِنْ اللَّهَ - تَعَالَى - خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ ۵ الْأَجْسَادِ . » و چون حَدَّثِ آن دُرُست شد ، لامحاله مَحْدَث به مَحْدَثِی مَحْدَث باشد . و این يك جَنَسِ بُود از خَلْقِ خدای که به دیگر جَنَس می پیوندد . و از پیوستن ایشان به یکدیگر خُداوند - تَعَالَى - حَیاتی پدید می آرد بر تقدیر خود . یعنی اَرْوَاح ، جنسی از خَلَقند ، و اَجْسَاد ، جنسی دیگر . چون تقدیر حَیاتِ حَیوانی کنند ، فرمان دهد تا رُوح به جَسَد پیوندد . زندگانی اندر زنده { ر ۳۳۷ } حاصل آید . اما گشتن وی ، از شَخْص به ۱ . شَخْص روا نباشد . از آن چه چون يك شَخْص را دو حیات روا نباشد ، يك رُوح را دو شخص هم روا نباشد . و اگر اَخْبَارِ بَدان ناطق نبودی ، { ما ۳۵۸ } و رَسُولِ اندر اَخْبَارِ خود صادق نَبودی ، مَعْقُولِ رُوح به جز حیات نَبودی . و آن صِفَتِی بودی نه عِنَی .

و اگر گویند که : « مراد ما بدین قولِ قدیمی همیشه بوده است . » گوییم : « به خود قایم است یا به غَیَر ؟ » اگر گویند : « قدیم ، قایم به نَفَس است . » گوییم : « خداوند ، ۱۵ عالم است یا نه خداوند ، عالم است . » اگر گویند که : « نه وی است . » اثباتِ قَدِیمین باشد . و این مَعْقُولِ نیست که قدیم ، مَحْدُودِ نَباشد ، { مو ۴۱۱ } که وجود دو ذات یکی حد دیگری باشد . و این محال بود . و اگر گویند که : « خداوند عالم است . » گوییم : « پس وی قدیم است ، و خَلْقِ مَحْدَث . محال باشد که مَحْدَث را با قدیم امتزاج باشد ، و یا اتحاد و حُلُول و یا مَحْدَث ، مکان قدیم آید ، و یا قدیم حاصل باشد ، که هر چه به چیزی

۱- ما ، مو : بدین لفظ قوم ما ، مو : محدث . ۲- ما ، مو : اگر گویند که ما ، مو : از وجود پس اندر ۳- ما ، مو : هم روح را ما : بر وجود شخصی ۴- ما ، مو : که پیغامبر (مو : پیغمبر) گفت ما : الأجساد به مائی الف عام ۵- ما ، مو : و چون محدثی آن ما : لامحال ما ، مو : محدث بود ۶- ما ، مو : خدای عزوجل که به جنسی دیگر ما : اندر پیوستن ۷- ما ، مو : حاصل می آرد به تقدیر ۸- ما : تقدیر حیوة ۹- ما ، مو : و اندر زندگانی اندر ۱۰- ما ، مو : دو حیات روا نبود دو شخص هم يك روح را ۱۲- ما : از روی عقل صرف روح بجز حیوة نبود ۱۳- ما ، مو : قول قدیم همیشه است ۱۴- ما ، مو : گویند قایم بنفسه است گویم ۱۵- ما ، مو : عالم او هست یانی خداوند است ، ما ، مو : به خداوند عالم وی نیست اثبات قدیم دیگر باشد ۱۶- ما ، مو : وجود ۱۷- ما : ضد دیگری ما : گویند خداوند ۱۸ و ۱۹- ما ، مو : و با اتحاد و یا حلول و با محدث ۱۹- یا قدیم حاصل او باشد و هر که به چیزی .

پیوندد ، همچون وی بُود . و وصل و فصل جز بر محدثات روا نبود که اجناس یکدیگرند -
 تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ غَلَوًا کَبِيرًا . اگر گویند : به خود قایم نیست و قیام آن به غیر است . «
 از دو بیرون نبود : یا صفتی باشد ، یا عرضی . اگر عرضی گوید ، لامحاله اندر محلی
 باید گفت ، یا اندر لا محل . اگر اندر محلی گوید ، محل آن چون وی بود . و اسم قدم از
 ۵ هر دو باطل شود . و اگر اندر لامحل گوید ، محال باشد که چون عرض که به خود قایم
 نبود ، اندر لامحل معقول نباشد . و اگر گوید : « صفتی است قدیم ، چنان که حلولیان و
 تناسخیه گویند ، و آن صفت را ، صفت حق خوانند ، محال باشد که { ژ ۳۳۹ } صفت
 قدیم حق ، مر خلق را صفت گردد . و اگر روا بود که حیات وی صفت خلق گردد ، روا باشد
 که قدرتش ، قدرت خلق گردد . آنگاه صفت ، به موصوف قایم بود . چگونه باشد مر صفت
 ۱۰ قدیم را موصوف محدث ؟ پس لامحاله قدیم را با محدث هیچ تعلق نباشد ، و قول
 ملاحظه اندر این باطل است { ما ۳۵۹ } و روح مخلوق است و به فرمان حق آن که جز این
 گوید ، مکابره عیان بود . و محدث را از قدیم { مو ۴۱۲ } فرق نتواند کرد . و روا نباشد
 که ولی اندر صحت ولایت خود به اوصاف حق ، جاهل بود . و بحمد الله - تعالی - که
 خداوند ما را از بدعت و خطر محفوظ گردانید . و عقل داد ، تا بدان نظر و استدلال
 ۱۵ کردیم . و ایمان داد تا وی را به هدایت وی بشناختیم . حمدی که آن به غایتی
 موصول نباشد ، که حمد متناهی اندر برابر نعیم بی نهایت ، مقبول نباشد . «

و چون ظاهریان ، این حکایت از اهل اصول بشنیدند ، پنداشتند که جمله متصوفه را
 اعتقاد این است تا به غلطی بزرگ و خسرانی واضح از جمال این اخبار محجوب گشتند ، و
 لطیفه ولایت حق و لوامع آن ، و لوايح ربانی بر ایشان پوشیده شد . از بعد آن که بزرگان
 ۲ و سادات را رد کردند . فَاَمَّا رَدِّ خَلْق ، چون قبول ایشان بود ، و قبول ایشان چون رد .

-
- ۲- ما : و اگر گویند که مو : بغیر نیست . ۴- ما : یا اندر لامحال اگر ۵- از هر يك باطل ، ما : عرض به خود .
 ۶- ما : گویند که مو : تناسخیان گویند . ۸- ما : روا باشد ما ، مو : صفات خلق گردد هم روا نباشد که .
 ۹- ما : پس چگونه باشد صفت قدیم . ۱۰- ما : پس لامحال قدیم را . ۱۱- ما ، مو : حق تعالی است و
 هر که جز ۱۲- ما ، مو : فرق نداند کرد . ۱۳- ما : و بحمد الله که خدای تعالی .
 ۱۴- ما : از بدع ما ، مو : گردانیده است و عقل داده که بدان . ۱۵- ما ، مو : تا وی را به وی بشناختیم .
 ۱۶- ما ، مو : نعیم نامتناهی مقبول . ۱۸- ما ، مو : غلط بزرگ و خسران واضح . ۱۹- ما ، مو : و لوامع
 و لوايح ما ، مو : از بهر آن . ۲۰- ما ، مو : رد کرد رد خلق ، ما ، مو : چون رد ایشان والله اعلم بالصواب .

فصل : یکی از مشایخ گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - : « أَلرُّوحُ فِي الْجَسَدِ كَالنَّارِ فِي الْخَطْبِ فَأَلنَّارُ مَخْلُوقَةٌ وَ الْفَحْمُ مَصْنُوعَةٌ . » : « جان اندر تن چون آتش است اندر انگشت ، آتش مخلوق و انگشت مصنوع . » و قِدَمِ جَزْ بِرِ ذَاتِ وَ صِفَاتِ خُداوند روا نیست . و از مشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - أَبُو بَكْرٍ وَاسِطِي بوده است که اندر روح بیشتر سخن گفته است . { ژ ۳۴۰ } از وی می آید که گفت : « الْأَرْوَاحُ عَلَى عَشْرَةِ مَقَامَاتٍ . » : « جان ها بر ده مقام قایم اند . »

نخست - جانِ مَخْلُصَان - که محبوسند اندر ظلمتی ، و ندانند که چه خواهند کرد با ایشان .

و دیگر - جانِ پارسا مردان ، که اندر آسمان های دُنْیَا ، به موارِیثِ اعمال ، ۱ . شادمانه می باشند ، و به طاعت ها خوش گشته { مو ۴۱۳ } و به قُوَّتِ آن می روند . { ما ۳۶۰ } و سدیگر - جان های مریدان ، که در آسمان چهارم اندر لَذَاتِ صِدْق ، و ظِلِّ أَعْمَالِ خُودِ بَا مَلَایِکَه می باشند .

چهارم - جان های أَهْلِ سُنَنِ ، که اندر قنادیل نور ، از عَرْشِ آویخته اند ، که أَغْذِیَةِ ایشان رَحْمَتِ است ، و أَشْرِیَةِ ایشان لُطْفِ و قُرْبِتِ .

۱۵ پَنَجَم - جان های أَهْلِ وَفَاانْد ، که اندر حِجَابِ صَفَا و مقامِ اصْطِفَا ، طَرَبِ می کنند .

ششم - جان های شهیدانند ، که اندر حَوَاصِلِ مَرُغان ، اندر بهشت اند ، اندر ریاضِ آن ، آنجا که خواهند می روند گاه و بیگاه .

هفتم - جان های مُشْتَقَانْد ، که اندر حُجُبِ انوارِ صَفَا بِرِ بَسَاطِ آدَبِ قِیام کرده اند .

۲ . هشتم - جان های عارفانند ، که اندر حَظَاایِرِ قُدْس ، بامداد و شبانگاه سَخَنِ خُداوند می شنوند ، و اماکنِ خود اندر بهشت و دُنْیَا می بینند .

۱- مو : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ . ۲- ما ، مو : الْفَحْمُ . ۳- مو : و آتش مخلوق . ۴- ما : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ . ۵- مو : و از وی .

۷- ۸- ما ، مو : با ایشان چه خواهند کرد . ۹- ما : جان یا رسایان . ۱۰- ما ، مو : و به طاعت شادمان و به .

۱۱- ما ، مو : و سیومِ جان های ما : اندر آسمان چهارم اند اندر لَذَّتِ .

۱۳- مو : اهل زمین که مو : آویخته اند أَغْذِیَةِ . ۱۵- مو : وفا اند اندر حِجَابِ .

۱۶- ما : شهیدانند اندر ما ، مو : بهشت اند که اندر . ۱۸- ما ، مو : انواز صفات ما : کردند .

۱۹- ما ، مو : عارفانند اندر مظاهرِ قُدْس که بامداد

نَهَم - جان های دوستانند ، که اندر مشاهدت جمال و مقام کشف مستغرق شده اند ، و جز وی را ندانند ، و با هیچ چیز نیارامند .

دَهَم - جان های درویشانند ، که اندر محل فنا مقرر شده اند ، و اوصافشان مبدل شده ، و احوال متغیر شده .

۵ و از مشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - می آید که : ایشان آن بدیده اند . هر کسی به صورتی . و این روا باشد . از آن چه چون گفتیم که موجود است ، و جسمی لطیف ، باید تا مرئی بود . و چون حق - تعالی - خواهد بنمایند بنده را چنان که خواهد .

و من همی گویم - که علی بن عثمان الجلابی ام - که : در جمله زندگانی ما به خداوند است و پابندگی ما بدو ، و زنده داشتن ما فعل حق است ، { مو ۱۴ } و ما زنده به خلق وی ایم ، ۱ . نه به ذات و به صفات وی . و قول روحیان جمله { ۳۴۱ } باطل است . و از ضلالتی عظیم

اندر میان خلق یکی این است که روح را قدیم گویند ، و هر چند که عبادت بدل کرده اند . گروهی نفس و هیولی می گویند ، و گروهی نور و ظلمت . و مبطلان این طریقت می فنا و بقا گویند ، و یا جمع و تفرقه و یا مانند این عبارتی مزخرف ساخته اند . و کفر خود را بدان تحسین می کنند { ما ۳۶۱ } و متصوف از آن گروه بیزارند . که اثبات ولایت و حقیقت محبت خداوند جز به معرفت ۱۵ وی درست نیاید . و چون کسی قدیم از محدث نشناسد ، آن چه گوید اندر گفت خود جاهلی باشد ، و عقلا به سخن جاهل نگریند .

اکنون آن چه مقصود این دو گروه مبطل بود ، اندر این باب بیامد ، و اگر بیش از این باید اندر کتبی دیگر از آن من بباید طلبید . اینجا مراد من تطویل نیست . اکنون من کشف حجاب ابواب معاملات و حقایق اهل تصوف با براهین ظاهر اندر این کتاب بیان کنم ، تا طریق ۲ . دانستن مقصود بر تو آسان گردد . و از منکران آن را که بصیرتی بود ، بدین راه باز آید . و مرا راه بدین ، دعا و ثوابی باشد ، انشاء الله تعالی - .

- ۱ - ما : اندر مشاهده جمال ما ، مو : گشته اند و جز ۳ - ما ، مو : مقرب شده اند . ما ، مو : مبدل و احوال متغیر گشته اند
 ۵ - ما ، مو : و از مشایخ می آرند که ایشان دیده اند ۶ - ما ، مو : از آنچه گفتیم که آن موجود است و جسم لطیف . ۸ - ژ ،
 ما ، مو : و صاحب کتاب گوید ، رضی الله عنه که جمله زندگی ۹ - ژ : پابندگی بدو ، ما ، مو : حق است اندر ما ۱۰ - ما ،
 مو : ما : نه به ذات وی و صفات وی ژ : و قول روحانیان ، ما : ضلالت ۱۱ - ما : گویند هر چند ۱۳ - ما : طریقت فنا
 ما ، مو : و با جمع و تفرقه و بامانند ۱۴ - ما ، مو : و متصوفه ازین گروه پندارند ۱۵ - ما ، مو : قدیم را از .
 ۱۶ - ما : باز نشناسد مو : اندر گفته خود جاهل ۱۷ - ژ : کنون ، ما ، مو : اندر این دو باب .
 ۱۸ - ما ، مو : مانند اندر کتب دیگر ما : که اینجا مراد تطویل نیست .
 ۱۹ - ما : مو : کشف حجب و ابواب ۲۰ - مو : آسانتر ، ما ، مو : آنکه بصیرتی .

کشف الحجاب الأول فی معرفة الله تعالى :

قوله تعالى: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ». قال النبي - صلى الله عليه وسلم - : «لو عرفتُم الله حق معرفته لمشيتم { مو ٤١٥ } على البحور و زالت بدعائكم الجبال». پس معرفت خداوند - تعالى - { ژ ٣٤٢ } بر دو گونه است : یکی علمی ، و ۵ دیگر حالی . و معرفت علمی ، قاعده همه خیرات دنیا و آخرت است . و مهم ترین چیزها مر بنده را اندر همه اوقات و احوال ، شناخت خدای است - جلّ جلاله - - قوله تعالى - : «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ .» : «أَيَّ لِيَعْرِفُونَ» : «نیا فریدیم پریان و آدمیان را مگر از برای آن که تا مرا بشناسند .» پس بیشترین خلق از این مقصّرند ، سوای آنان که خداوندشان برگزید ، و از ظلمات دنیا باز رها کنید ، و دلشان را به ۱ . خود زنده گردانید . لقوله - تعالى - : «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ .» یعنی : عمر - رضي الله عنه - { ما ٣٦٢ } «كَمَنْ مِثْلِهِ فِي الظُّلُمَاتِ .» یعنی : آبا جهل - لعنه الله - . پس معرفت حیات دل بود به حق ، و اعراض سراز جز حق . و قیمت هر کس به معرفت بود . و هر که را معرفت نبود ، وی بی قیمت بود ، پس مردمان از علما و فقها و غیر آن صحت علم را به خداوند ، معرفت خواندند . و ۱۵ مشایخ این طایفه صحت حال را به خداوند ، معرفت خواندند . و از آن بود که معرفت را فاضل تر از علم خواندند ، که صحت حال . جز به علم نباشد . و صحت علم ، صحت حال نباشد . یعنی عارف نباشد ، که به حق عالم نباشد . { مو ٤١٦ } اما عالم

۱- مو : سبحانه و تعالى . ۲- ما ، مو : خداوند عزّ و جلّ گفت و ما قدرُوا ما ، مو : رسول گفت .

۳- ما ، مو : و زالت . ۴- ما : خدای عزّ و جلّ بر دو گونه علمی . ۵- ما ، مو : معرفت علمی .

۶- ما ، مو : خداوند است و خداوند عزّ و جلّ گفت . ۷- ما : نیافریدیم پریان .

۸- ما ، مو : خلق مقصّرند . ۹- ما ، مو : برگزیده است . ما : گردانیده چنانکه خداوند تعالی از حال عمر بن الخطاب رضی الله ما را خبر داد و گفت . ۱۱- ما : لعنة الله ما ، مو : حیوة دل . ۱۲- ما ، مو :

از دون حق ما ، مو : هر کسی ما : معرفت نباشد . ۱۴- ما ، مو : با خداوند معرفت خوانند .

۱۵- ما ، مو : از علم گفتند ما : جز به صحت علم نباشد اما . ۱۶- ما ، مو : عارف نبود .

۱۶ و ۱۷ (ص ۳۸۷) مو : از «اما» تا «نبود» ندارد .

بُود که عارف نبود. و آنان که بدین علم، جاهل بودند، از هر دو طایفه اندر این، مناظره های بی فایده کردند. و آن گروه بر این گروه انکار کردند، و این گروه بر آن. و اکنون من سیر این را کشف کنم، تا هر دو گروه را فایده ظاهر گردد - انشاء الله تعالی - .

فصل: بدان - اَسْعَدَكَ اللَّهُ - که مردمان را اندر معرفت خداوند - تعالی - و صحت

۵ علم بدو اختلاف است بسیار. معتزله گویند که: معرفت حق، عقلی است، { ژ ۳۴۳ } و جز عاقل را بدو معرفت نباشد، و باطل است این قول. به دیوانگانی که اندر دار اسلام اند، که حکم شان، حکم معرفت، و به کودکانی که عاقل نباشند، و حکم شان، حکم ایمان بود، اگر معرفت به عقل بودی، ایشان را چون عقل نیست، حکم معرفت نبود. و کافران را که عقل است حکم کفر نی. و اگر عقل، معرفت را علت بودی، بایستی تا ۱. هر که عاقل بودی، عارف بودی. و همه بی عقلان جاهلان بودند. و این مکایره عیان است.

و گروهی گویند که: علت معرفت حق، استدلالی است و به جز مستدل را معرفت روا نبود، و باطل است این قول. به ابلیس که وی آیات بسیار دید، و بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و رؤیت آن ها، ویرا علت { ما ۳۶۳ } معرفت نیامد. قوله - تعالی - : « وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ . » { مو ۴۱۷ } « اگر ما فرشتگان را به کفار فرستیم، تا با ایشان سخن گویند، و یا مردگان را ناطق گردانیم، و هم ایشان را با ایشان در سخن آریم، ایشان ایمان نیارند تا ما نخواهیم. » و اگر رؤیت آیت و استدلال آن علت معرفت بودی، خداوند - تعالی - علت معرفت آن را گردانیدی، نه مشیت خود را. و به

-
- ۱- ما: بدین معنی جاهل. ۲- ژ: مناظره بی فایده. ما: و آن گروه از جانبین مر یکدیگر در این مسأله انکار کرده و اکنون بر این. ما، مو: این مسأله را کشف کنم تا فایده هر دو گروه را.
- ۵- ما: است معتزله. ما، مو: معرفت وی بعقل است. ۶- ما، مو: و بجز عاقل را معرفت بدو روا نباشد و این قول باطل است. مو: در دار اسلام. ۷- ما، مو: که حکم حکم معرفت و دیگر کودکان.
- ۸- ما، مو: که اگر معرفت ما، مو: و ایشان را که عقل. ۹- ژ: کفر و اگر مو: کفر نه.
- ۱۰- ما، مو: جاهل و این. ۱۱- ما، مو: حق تعالی. ۱۲- ما، مو: این قول باطل است.
- ما، مو: چون بهشت و. ۱۴- ما، مو: آنها همه ما، مو: و خداوند عز و جل گفت.
- ۱۶- ما: به کافران فرستیم. ۱۷- مو: بایشان در سخن. ۱۸- ما، مو: تا خداوند عز و جل نخواهد.

نزدیک اهل سنت و جماعت، صحت عقل و رؤیت آیت، سبب معرفت است نه علت آن. که علت آن جز محض عنایت و لطف مشیت خداوند نیست - عمت نعماؤه - . که بی عنایت وی عقل نابینا بود. از آن چه، عقل خود به خود جاهل است. و از عقلا کس حقیقت آن را نشناخته است. چون وی به خود جاهل بود، غیر خود را چگونه [۳۴۴] ۵ شناسد؟ و بی عنایت حق، استدلال و فکرت اندر رؤیت آیت، همه خطا بود، که اهل هوا و طایفه الحاد، جمله مستدل اند، اما بیشتری عارف نیند.

و باز آن که از اهل عنایت است، همه حرکات وی معرفت است، و استدلالش طلب، و ترک استدلال تسلیم. و اندر صحت معرفت، تسلیم از طلب طالب اولی تر نباشد، که طلب، اصلی است که ترک آن روی نیست. و تسلیم اصلی که اندر آن اضطراب روی نیست. و حقیقت این هر دو معرفت نه. و به حقیقت بدان که راه نمای و دل گشای بنده به جز خداوند نیست - «تعالی الله عن جمیع ما یقول الظالمون.» و وجود عقل و دلایل را امکان هدایت نباشد. و دلیل از این واضح تر { مو ۴۱۸ } نباشد، که خداوند - تعالی - فرمود: «وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نَهَوْا عَنْهُ.» : «اگر کفار باز دنیا آیند، بدان کفر خود باز گردند.» و چون امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - را پرسیدند از ۱۵ { ما ۳۶۴ } معرفت. گفت: «عَرَفْتُ اللَّهَ بِاللَّهِ وَ عَرَفْتُ مَا دُونَ اللَّهِ بِنُورِ اللَّهِ.» : «خداوند را - عز و جل - بدو شناختم، و جز خداوند را به نور او شناختم.» پس خداوند - تعالی - تن را بیافرید، و حوالت زندگانی آن به جان کرد. و دل را بیافرید، و حوالت زندگانی آن به خود کرد. پس چون عقل و آیت را، قدرت زنده کردن تن نباشد، محال باشد که دل را زنده کند. چنان که گفت: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ.» : «حوالت ۲ حیات جمله به خود کرد. آنگاه گفت: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ.» :

۱ و ۲ - ما، مو: بدان علت معرفت بدان که عنایت و مشیت نیست که به عنایت.

۳ - ما، مو: عقل بخود جاهل، و چون وی بخود. ۴ - ما، مو: و بی عنایت او. ۵ - مو: و طرایف الحاد.

۶ - ما: بیشتر عارف نیستند. ۷ - ما، مو: وی علامت معرفت است. ۸ - ما، مو: از طلب اولی تر نباشد. ۹ - ما: روی

نه، مو: روا، نه، ما: اضطراب را روی نه، مو: روا، نه. ۱۱ - ما، مو: «تعالی عن الخ» ندارد. مو: وجود.

۱۳ - ما، مو: گفت ولو ما، مو: عنه الایة اگر کفار از قیامت باز به دنیا. ۱۴ - ما، مو: از امیرالمؤمنین ... پرسیدند.

۱۵ - ما، مو: خداوند را بدو شناختم. ۱۷ - ما، مو: و حواله زندگانی او ما، مو: آنرا بخود کرد. ۱۸ - ما، مو: عقل

و آله دلالت را ما، مو: محال بود. ۱۹ - ما، مو: و حوالت حیات. ۲۰ - ما، مو: روشنی مؤمنان اندر.

« آفریدگار نوری که روش مؤمنان در آن است منم . » و نیز گفت : « أَقْمَنَ شَرَحَ اللَّهِ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ . » گشادن دل را به خود حوالت کرد و بَسْتَنَ { ۳۴۵ } آن را هم به فعل خود باز بست و گفت : « خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ . » و نیز گفت : « وَلَا تَطْعَمَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا . »

۵ پس چون قبض و بسط و ختم و شرح دل بدو بود ، محال باشد که راه نمایی جز وی را داند ، که هر چه دُونَ او است ، جمله علت و سبب است . و هرگز علت و سبب ، بی عنایت مسبب راه نتواند نمود { مو ۴۱۹ } که حجاب راه بر باشد نه راه بر . قوله - تعالی - : « وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبُ الْإِيمَانِ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ . » تزین و تحبیب را به خود اضافه کرد . و الزام تقوی که عین آن معرفت است از وی است . و ملزم را اندر الزام خود ، اختیار ۱۰ دفع و جلب نی . پس بی تعریف وی ، نصیب خلق از معرفت وی به جز عجز نباشد .

و ابوالحسن نوری گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « لَا دَلِيلَ عَلَى اللَّهِ سِوَاهُ إِنَّمَا الْعِلْمُ يَطْلُبُ لِإِدَاءِ الْخِدْمَةِ . » : « جز او دلیل دل ها نیست { ما ۳۶۵ } به معرفت خود علم ادای خدمت را طلبند نه صحت معرفت را . » و از مخلوقان کس را قدرت آن نیست که کس را به خدای رساند . مستدل از ابوطالب عاقل تر نباشد ، و دلیل از مُحَمَّد مصطفی - ۱۵ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بزرگ تر نه . چون جریان حکم ابوطالب بر شقاوت بود ، دلالت مُحَمَّد - صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وی را سود نداشت .

نخست درجه از استدلال ، اعراض است از حق . از آن چه استدلال کردن ، تأمل کردن اندر غیر است . و حقیقت معرفت اعراض کردن از غیر است . و اندر عادت ، وجود جمله

۳- ما ، مو : و علی ابصارهم و نیز . ۶- ما ، مو : بدون اوست تعالی .

۷- ما : که جمله حجاب ما ، مو : و نیز خدای تعالی . ۸- ما ، مو : و تحبیب بخود اضافه کرد .

۱۰- ما ، مو : و جلب آن حالت نباشد . ۱۱- ما ، مو : گوید رحمة الله .

۱۲- ما : آداب خدمت را .

۱۳- ما ، مو : مخلوقات کس را .

۱۴- ما : مستدلان از . ما : از مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ ... ، ژ : ندارد .

۱۵- ما ، مو : مُحَمَّد مصطفی .

۱۶- مو : او را سود . ۱۷- ما : درجه استدلال ، ما ، مو : استدلال تأمل .

۱۸- ما ، مو : اعراض از غیر و اندر عادت .

مطلوبان بالاستدلال بود ، و معرفت وی خلاف عادت است . پس معرفت وی جز دوام حیرت عقل نیست . و اقبال عنایت وی به بنده ، کسب خلق را اندر آن سیل نیست . و به جز انعام و الطاف وی مر { ژ ۳۴۶ } بنده وی را { مو ۴۲۰ } دلیل نیست . و آن از فتوح قلوب است ، و از خزاین غیوب ، که آن چه دُونِ وی است ، به جملهُ محدث اند . پس روا بود که محدث به چون خودی رسد . روا نباشد که به آفریدگار خود رسد ، باوجود وی . و آن چه اندر تحت کسب وی آید ، کسب کاسب غالب بود ، و مکتسب وی مغلوب . پس کرامت نه آن بود که عقل به دلیل فعل ، هستی فاعل اثبات کند ، که کرامت آن بود که دل به نور حق - سبحانه و تعالی - هستی خود را نفی کند . آن یکی را معرفت قالت بود ، و این دیگر را حالت شود . و آن چه گروهی مر آن را علت معرفت دانند ، و ۱ . آن عقل است ، گو بنگرید ، تا آن چه چیز است که اندر دل از عین معرفت می اثبات کند . و هر چه می عقل اثبات کند . معرفت نفی آن اقتضا کند . یعنی آن چه اندر دل ، به دلالت عقل صورت گیرد ، که خداوند ، آن است ، وی به خلاف آن است . و اگر به خلاف آن صورت { ما ۳۶۶ } گیرد ، وی به خلاف آن است . پس چه مجال مانند اینجا مر عقل را تا به استدلال وی معرفت باشد ؟ از آن چه عقل و وهم هر دو یک جنس باشند . و آنجا که ۱۵ جنس اثبات شد ، معرفت نفی گشت . پس اثبات استدلال عقل ، تشبیه آمد ، و نفی آن تعطیل . و مجال آن جز اندر این دو اصل نیست . و این هر دو معرفت ، نکرت بود ، که مشبّه و معطله ، موجد نباشد .

پس چون عقل به مقدار امکان خود برفت . { مو ۴۲۱ } و آن چه از آن او { ژ ۳۴۷ } می آمد ، خود همه او بود ، دل های دوستان را از طلب چاره نبود ، بر درگاه

۱- مو : مطلوبات باستدلال بود و چون معرفت حق بخلاف حق به خلاف ، مو : بجز دوام . ۲- ما ، مو : وی به کسب بنده نیست چه کسب . ۳- ما : و بجز او مر بنده خود را . ۴- ما ، مو : از آنچه آنکه بدون وی است . ما : و روا بود . ۵- ما ، مو : و روا نباشد . ما ، مو : باوجود که آفریدگار مکسب وی باشد و آن چه . ۶- مو : اندر نخست کسی آمد . ۸- مو : آن بود که به نور حق که بغیر سبحانه و تعالی هستی . ما ، مو : آن دگر را معرفت قالب بود . ۹- مو : و این را حالت شود و آنچه گروهی دیگر . ما ، مو : می دانند . ۱۰- ما ، مو : بنگر تا چه چیز است . ما ، مو : اثبات می کند . ۱۱- ما ، مو : اثبات می کند . ۱۲- ما : آنچه در دل . ۱۳- ما ، مو : که خداوند این است بحقیقت . ۱۴- ما ، مو : چیزی دیگر صورت گیرد هم بخلاف ، ما : محال مانند اینجا عقل را . ۱۵- ما ، مو : معرفت بحاصل باشد ، ما ، مو : هر دو از یک .

۱۵- ما ، مو : ثابت شد ما ، مو : باستدلال عقل . ۱۶- ما ، مو : آن باستدلال عقل تعطیل ، مو : هر دو استدلال .

۱۷- ما : نباشد . ۱۸ و ۱۹- ما ، مو : و آن چه از وی آمد .

عَجَزَ بی آلت بیارامیدند ، و اندر آرام خود بی قرار شدند ، دست به زاری بردند و مر دلهای خود را مَرَهْم جُستند . و راه شان از نَوْع طَلَبِ قَدَرَتِ ایشان برسیده بود . قَدَرَتِ حَقّ اینجا ، قَدَرَتِ ایشان آمد . یعنی از او بدو راه یافتند . از رَنجِ غِیْبَتِ برآسودند ، و اندر رَوْضَةُ اَنْسِ بیارامیدند . و اندر رُوح و سُرور مَقَرَّر شدند . چون عَقْل ، دل ها را به مَراد رسیده دید ، ۵ تَصَرَّفِ خود پیدا کرد . اندر نیافت . باز ماند . مَتَحَیَّر شد . چون مَتَحَیَّر شد ، مَعزُول گشت . چون مَعزُول گشت ، آنگاه حَقّ ، لِبَاسِ خِدْمَتِ ، اندر وی پوشید ، و گفت : « تا با خود بودی ، با آلتِ تَصَرَّفِ خود محجوب بودی . چون آلاتِ فانی شد ، بماندی ، چون بماندی ، برسیدی . » پس دل را نصیب قُرْبَتِ آمد ، و عَقْل را خدمت . و مَعْرِفَتِ خود مَعْرِفَتِ بُوَد .

۱ . پس خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - بنده را به تعریف و تَعَرَّفِ خود شناسا کرد ، تا وی را بدو بشناخت . شناختنی نه که موصولِ آلتِ بُوَد . شناختنی که وجودِ وی در آن عاریتِ بُوَد ، تا به همه وجود ، عارف را اِنَانِیَّتِ خیانتِ آمد ، تا ذِکْرِش بی نسیان بود ، و روزگارش بی تقصیر و مَعْرِفَتِ وی حالِ بُوَد نه مقال .

و نیز گروهی { ما ۳۶۷ } گفته اند که مَعْرِفَتِ الهامی است . و این نیز محال است . از ۱۵ آن چه مَعْرِفَتِ را { مو ۴۲۲ } بَرهَانِ باطل و حَقّ است ، و اَهْلِ الهام را بر خطا و صَوَابِ بَرهَانِ نباشد . از آن چه یکی گوید که : « به من الهام است که خداوند - تَعَالی - اندر مکان نیست . » و یکی گوید که : « مَرَا الهام چنان است که وی را مکان است . » لَامَحَالِه اندر دو دَعْوَى { ر ۳۴۸ } متضاد ، حَقّ به نزدیکِ یک کس باشد ، و هر دو به الهام دَعْوَى کنند ، و لَامَحَالِه مُمِیْزِی بیاید تا فرق کند مِیَانِ صِدْقِ و کِذْبِ این دو مَدْعَى . آنگاه ۲ . به دلیل دانسته باشد ، و حَکَمِ الهام باطلِ بُوَد . و این قولِ براهمه است و الهامیان .

۱- ما ، مو : بی آرام شدند و دست . ۲- ما ، مو : و راه ایشان از انواع طلب و قدرت .

۴- ما ، مو : اَنْسِ جا یافتند ، ما ، مو : مَقَرَّر ساختند . ۵- مو : اندر یافت . ۶- ما ، مو : معزول شد .

۷- ما ، مو : به آلت و تصرف . ما ، مو : آلات فانی شد . ۸- ما : رسیدی . ۹ و ۸- مو : و معرفت خود بود .

۱۱- ما ، مو : بدو شناخت شناختی که موصول آلت نبود بل شناختی که وجود بنده اندر آن . ۱۴- ما ، مو : معرفت وی الهامی است و آن نیز . ۱۵- مو : باطل حَقّ . ۱۶- مو : از آن چه اگر گوید که . ۱۶ و ۱۷- ما ، مو : خداوند اندر مکان است .

۱۷- ما ، مو : که وی را مکان نیست . ۱۸- ما : لامحال اندر دعوی متضاد .

۱۹- ما : می کنند و لامحال دلیلی باید . ۲۰- ما ، مو : دانسته باشند و حکم به الهام .

و اندر زمانه خود دیدم که قومی اندر این غلوی بسیار کنند ، و نسبت روزگار خود به طریق پارسامردان دارند . و جمله بر ضلالت اند . و قول شان مخالف همه عقلا است از اهل کفر و اسلام . از آن چه ده مدعی به الهام به ده قول متناقض می دعوی کنند . اندر یک حکم همه باطل بود ، و هیچ کس بر حق نباشد . و اگر گوید گوینده یی که : « آن چه ۵ خلاف شرع است ، آن الهام نباشد . » گوییم که : تو اندر اصل خود مخطی [ای] ، و بر غلطی ، که چون شریعت را می به قیاس الهام به خود گویی ، که ثبات این الهام بدان است . پس معرفت ، شرعی و نبوی و هدایتی بود نه الهامی . و حکم الهام اندر معرفت به همه وجوه باطل است .

و گروهی دیگر گفته اند که : معرفت خداوند - تعالی - ضروری است . و این نیز ۱ . محال است . از آن که اندر هر چیزی که علم بنده بدان ضرورت بود ، باید تا عاقلان اندر آن مشترک باشند . و چون می بینیم که گروهی از عاقلان ، بدو جحد و انکار کنند و تشبیه و { مو ۴۲۳ } تعطیل می روا دارند ، درست شد که ضروری نیست . و نیز اگر معرفت خداوند - تعالی - ضروری بودی ، بدان تکلیف نیامدی . از آن چه محال بود تکلیف { ما ۳۶۸ } به معرفت چیزی که علم بدان ضرورت بود . چنان که بر معرفت خود و ۱۵ آن آسمان و زمین ، و روز و شب ، و آلام و لذات ، و امثالهم ، که عاقل خود را اندر حال وجود آن به شک { ز ۳۴۹ } نتواند انداخت ، که اندر آن اضطرابی بود . و اگر خواهد که شناسد ، نتواند که شناسد .

اما گروهی از متصوفه که اندر صحت یقین خود نگاه کردند گفتند که ما وی را به ضرورت شناسیم . از آن چه اندر دل هیچ شک نیافتند ، یقین را ضرورت نام کردند . اندر

۱- ما : و اندر این زمانه خود دیدم قومی اندر این غلو بسیار می کردند . مو : از « و اندر » تا « قومی » ندارد .

۲- ما ، مو : پارسا مردان می داشتند . مو : بر ضلالت آید و قول شان بهمه عقل مخالف است . ۳- مو : متناقض دعوی کنند .

۵- ما ، مو : خلاف شرع آن . ۶- ما ، مو : شریعت را به قیاس الهام بخودگیری و گویی که اثبات این .

۹- ما ، مو : و گروهی گفتند که معرفت حق ضروری است .

۱۰- ما ، مو : محال باشد از آنچه اندر چیزی که علم بنده را بدان ما ، مو : تا عقلا اند . ۱۱- ما : و انکار می کنند .

۱۲- ما ، مو : و تعطیل روا می دارند . مو : ضرورتی نیست . ۱۳- ما ، مو : خداوند ضروری بود تکلیف . ما : از آنکه

محال بود . ۱۵- ما ، مو : و لذت و آنچه بدین ماند . ۱۶- ما : خود به شک نتواند افکند . ما ، مو : اندر آن مضطرب بود .

۱۷- مو : اگر خواهد که شناسد . ۱۸- مو : اندر صحبت یقین ما ، مو : و گفتند که ما و مارا .

۱۹- ما ، مو : در دل هیچ ما : و یقین را

معنی مصیب اند ، اما اندر عبارت مخطی اند ، که اندر علم ضرورت ، مر صحیح را تخصیص روا نباشد ، که همه عقلا يك سان باشند . و نیز ضرورت علمی بود که اندر دل احیا بی سببی پدیدار آید . و علم به خداوند و معرفت وی سببی است .

اما استاد ابو علی دقاق و شیخ ابو سهل صعلوکی - که پدر این سهل . که ۵ رئیس و امام نیشابور بود - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - بر آنند که : « ابتدای معرفت استدلال است ، و انتها ضرورت شود . هم چنان که علم به طاعت ها که ابتدا مکتسب باشد ، و انتها ضرورت شود . » به يك قول اهل سنت و جماعت . و گویند که : « نبینی که اندر بهشت ، علم به خداوند ، ضرورت شود . و چون روا باشد که آنجا ضرورت بود ، روا باشد که اینجا نیز ضرورت گردد . » و نیز اینجا پیغمبران - صَلَوَاتُ اللَّهِ { مو ۴۲۴ } عَلَيْهِمْ - اندر آن . ۱ . حال که کلام وی می شنودند ، بی واسطه وی را به ضرورت می شناختند . و یا فرشته بی که وحی می گزارد ، همچنان ، و مانند این .

گوییم : « بهشتیان اندر بهشت ، وی را به ضرورت شناسند . از آن چه بهشت دار تکلیف نیست . و نیز پیغمبران - عَلَيْهِمُ السَّلَام - مأمون العاقبة باشند ، و از قطیعت ایمن . و آن که او را به ضرورت شناخت ، نیز وی را خوف قطیعت نباشد ، و ایمان و معرفت ۱۵ را فضل بدان است که غیبی است . چون عینی گردد ، ایمان خیر گردد ، و اختیار اندر { ما ۳۶۹ } عین آن { ر ۳۵ } برخیزد ، و اصول شرع مضطرب شود ، و حکم ردت باطل گردد ، و تکفیر بلعم و برصیصا و ابلیس درست نیاید ، که ایشان به اتفاق عارف بودند به خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - . چنان که از ابلیس ما را خبر داد از حال طرد و رجم وی : « فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . » و به حقیقت « فَبِعِزَّتِكَ » و سخن گفتن و جواب شنیدن ،

- ۲- ما : علم ضرورت علمی . ۳- ما : احیا بی سببی دلیلی پدیدار ، مو : احیائی سببی دلیلی پدیدار ، ما : در معرفت ، مو : و علم معرفت بخداوند سببی است . ۴- ما : و پدر این ابو سهل . ۵- ما ، مو : نیشابور بود برآندند .
۶- ما ، مو : علم بضاعت ها که . ۷- ما ، مو : اهل سنت گویند و گویند که نه بینی .
۸- ما : آنجا به ضرورت بود . ما ، مو : که اینجا هم . ۹- ما ، مو : اینجا پیغامبران ،
۱۰- ما ، مو : که سخن حق تعالی می شنودند ، وی را یا بضرورت شناختند ، مو : تا بضرورت شناسند . ۱۱ و ۱۰- ما :
و یا به فرشته بی و یا وحی و ما نیز این . ۱۲- ما ، مو : گوییم که ما ، مو : و را به ضرورت . ما : از آنچه دار .
۱۳- ما ، مو : و پیغامبران مأمون العاقبة . ۱۴- ما ، مو : نیز و را خوف و قطیعت . ۱۵- ما : بدان سبب است که غیب است چون عین گردد ایمان خیز گردد . ۱۷- ما ، مو : بلعم و ابلیس درست . ۱۸- ما ، مو : بخدای چنان که ، ما ، مو :
و رجم وی چنانکه (مو : چنانچه) گفت . ۱۹- ما ، مو : و بحقیقت و سخن گفتن .

تقاضای معرفت کند و عارف تا عارف بود ، از قطیعت ایمن باشد . و قطیعت به زوال معرفت حاصل آید ، و زوال علم ضرورتی صورت نگیرد . و این مسأله پُر آفت است اندر میان خلق ، و شرط آن است که این مقدار بدانی تا از آفت رسته باشی ، که علم بنده و معرفت وی به خداوند - تعالی - جز به اعلام و هدایت ازلی وی نیست . و روا باشد که ۵ یقین بندگان اندر معرفت ، گاه زیادت شود ، و گاه نقصان . اما اصل معرفت زیادت و نقصان نشود . که زیادتش نقصان بود ، و نقصان { مو ۴۲۵ } هم نقصان . و به شناخت خداوند تقلید نشاید کرد . و وی را به صفات کمال باید شناخت . و آن جز به حسن رعایت و صحت عنایت حق - تعالی - راست نیاید . و دلایل و عقول به جمله ملک وی اند ، و اندر تحت تصرف وی . اگر خواهد فعلی را از افعال خود دلیل یکی کند ، و وی را به خود ۱۰ راه نماید ، و خواهد همان فعل را حجاب وی گرداند تا هم بدان فعل از وی باز ماند . چنان که عیسی - علیه السلام - دلیل گشت قومی را به معرفت ، و قومی را حجاب آمد از معرفت . تا گروهی گفتند : « این بنده خدای است - عز و جل . » و گروهی گفتند : « پسر خدای است - عز و جل - ، و بت و ماه و آفتاب همچنان . گروهی به حق دلیل باشند ، و گروهی هم بدان باز ماندند . و اگر دلیل ، علت معرفت بودی ، بایستی تا ۱۵ هر که مستدل بودی ، عارف بودی . و این { ما ۳۷ } مکابره عیان باشد . »

پس خداوند - تعالی - یکی را برگزیند ، و اشیا را جمله راه بران وی { ژ ۳۵۱ } گرداند ، تا به سبب او بدو رسند ، و او را بدانند . پس دلیل وی را سبب آمد نه علت . و سببی از سببی اولی تر نباشد اندر حق مسبب مر مسبب را . لعمری اثبات سبب مر عارفان

۲- مو : علم ضروری . ۳- مو : این قدر بدانی تا رسته باشی از آفت .

۴- ما : خداوند جز ما ، مو : ازلی حق ما : اما روا باشد . ۵- ما ، مو : و گاه نقصان پذیرد .

۶- ما : هم نقصان بود . ۷- ما ، مو : نشاید کردن وی را ما : و این جز به ، مو : و این هم . ما ، مو : و محض عنایت ۸ و ۹- ما ، مو : تصرف وی خواهد فعلی از افعال خود دلیلی ما : و وی را بدان بخود ، ما ، مو : اگر خواهد . ۱۰- ما ، مو : فعل ازو باز ماند . ۱۱ و ۱۰- که عیسی قوی را دلیل گشت .

۱۲- ما ، مو : گفتند که ما ، مو : خدای است و گروهی گفتند که .

۱۳- ما ، مو : است و بت و آفتاب و ماه ما ، مو : گروهی را بحق دلیل شد . ۱۴- ما : بدان باز ماند .

۱۶- ما ، مو : و ایشانرا جمله راه بر وی گرداند . ۱۷- ما ، مو : بدو رسند و وی را بدانند .

۱۸- ما ، مو : اندر حق سبب مر مسبب را لعمری اثبات سبب مر عارف را .

را اندر معرفت زَنار باشد ، و التَّغَات به غیر معروف شَرِك . « مَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ . » چون اندر لَوْح مَحْفُوظ لَابِل اندر مراد و معلوم حق کسی را نصیب شَقَاوَت بُود ، دلیل و استدلال چگونه هادی وی گردد ؟ « مَنْ { مو ۴۲۶ } التَّغَتْ إِلَى الْأَغْيَارِ فَمَعْرِفَتُهُ زَنَارٌ » آن که اندر قَهَر خداوند متلاشی و مُسْتَعْرِق است ، چگونه وی را بدون ۵ حق چیزی گریبان گیرد ؟ چون ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام - از غار بیرون آمد ، به روز هیچ ندید . و اندر روز بیشتر برهان بُود ، و عجایب ظاهرتر بُود . و چون شب بُرون آمد « رَأَى كَوْكَبًا . » اگر عَلَتْ معرفت وی دلیل بودی ، و دلایل به روز پیداتر و عجایب آن مهیا تر . پس خداوند - تعالی - چنان که خواهد ، بدان چه خواهد ، بنده را به خود راه نماید و در معرفت بر وی بگشاید ، تا در عین معرفت به درجه پی برسد که عین معرفت ۱ . وی را غیر نماید ، و صِفَت و معرفت وی آفت وی گردد . و به معرفت از معروف مَحْجُوب شود ، تا حقیقت معرفت دَعْوِی وی شود . و ذَوَالنَّوْن مصری گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ بِالْمَعْرِفَةِ مُدْعِيًا . » : « بر تو بادا که دَعْوِی معرفت نکنی . » که اندر آن هَلَاک شوی . تعلق به معنی آن کن تا نجات یابی .

پس هر که به کشف جلال وی مَكْرَم شود ، هَسْتِی { ما ۳۷۱ } وی و بَالِ وی گردد ، و ۱۵ صِفَاتِ وی جمله آفتگاه وی شود . و آن که از آن حق { ژ ۳۶۲ } بُود ، و حق از آن وی ، وی را هیچ چیز نباشد ، که نسبت وی بدان چیز درست آید اندر کَوْتِین و عَالَمِین . و حقیقت معرفت دانستن مَلِك است مر حق را - تعالی و تَقْدِس - . { مو ۴۲۷ } و چون کسی کُلِّ مَمَالِك را مَتَصَرِّفِ وی داند ، وی را با خَلْق چه کارمанд ؟ تا به خود یا به خَلْق مَحْجُوب شود . و حجاب از جهل بُود . چون جهل فانی شد ، حجاب متلاشی گشت . ۲ . دنیایی به معرفت ، عَقْبایی شود . و اللَّهُ أَعْلَمُ .

۲- ما : که چون اندر ما ، مو : که اندر مراد ما ، مو : کسی را که . ۳- ما : هادی وی ، مو : هادی وی آید . ۵- ما : ویرا گریبان . ۶و۵- ما : هیچ چیز ندید . ۶- ما : برهان بیشتر بود . ۷- ما : بودی دلایل به روز هویدا تر و آن . ۸- ما ، مو : مبین تر بودی مو : که خواهد بنده را بیشتر بود و عجایب ظاهر چون شب ۷- ما ، مو : بودی دلایل به روز هویدا تر و آن . ۸- ما ، مو : مبین تر بودی مو : که خواهد بنده را به خود . ۹- ما : نماید در معرفت ما : به درجه پی رسید ، مو : رسد . ۱۰- ما : صفت معرفت ما : گردد به معرفت . ۱۱و۱۰- مو : محجوب گردد . ۱۱- ما ، مو : گردد تا تحقیق معرفت به جا می رسد (وی به درجه پی رسد که) ذَوَالنَّوْن مصری می گوید ۱۲- ما ، مو : شعر : يَدْعَى الْعَارِفُونَ مَعْرِفَةَ أَقْرَأَ بِالْجَهْلِ ذَاكَ مَعْرِفَتِي ۱۵- ما : و صفت وی ما ، مو : و آنچه از حق بُود . ۱۷- ما ، مو : مر خداپا چون ۱۸- ما : کسی در کُلِّ مَلِك مَتَصَرِّفِ وی را . ۱۹- ما ، مو : و حجاب آن جمله از جهل بود و چون ، ما ، مو : و حجاب متلاشی شد . ۲۰- ما ، مو : بِمَنْزِلَةِ عَقْبِي بُود ، (والله اعلم) ندارد .

فصل : مشایخ را - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - اندر این معنی رموز بسیار است . و مر حصول فایده را . بعضی از آقاویل ایشان بیارم - انشاء الله عز و جل - . :

عَبْدُ اللَّهِ مُبَارَكٌ گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « الْمَعْرِفَةُ أَنْ لَا تَتَعَجَّبَ مِنْ شَيْءٍ » :

« مَعْرِفَتِ آن بُود که از هیچیزت عَجَب نیاید . » از آن چه عَجَب از فعلی آید که کسی ۵ بکند زیادت از مقدور خود . چون وی - تعالی و تقدس - قادر بر کمال است - عارف را بر افعال وی تعجب باشد . و اگر عَجَب صورت گیری ، آنجا بایستی ، که مشتى خاک را بدان درجه رسانید ، که محل فرمان وی گشت . و قطره خون را بدان مرتبت رسانید که حدیث دوستی و معرفت وی کند ، و طلب رؤیت وی شود . و قصد قربت و وصلت وی کند . ذوالنون مصری گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « حَقِيقَةُ الْمَعْرِفَةِ إِطْلَاعُ الْخَلْقِ عَلَى ۱ . الْأَسْرَارِ بِمَوَاصِلَةِ لَطَائِفِ الْأَنْوَارِ . » : حقیقت معرفت اطلاع خلق است بر اسرار بدان چه لطایف انوار معرفت بدان پیوندد . « یعنی تا حق - تعالی - به عنایت خود ، دل بنده را به نور خود نیاراید ، و از جمله آفت ها نزداید ، چنان که موجودات و مثبتات را اندر دلش ، به مقدار خردله یی وزن نماند ، و مشاهدات اسرار باطن { مو ۴۲۸ } و ظاهر وی را غلبه { ژ ۳۵۳ } نکند . و چون این بکند ، معاینه جمله مشاهده گردد .

۱۵ و شبلی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « الْمَعْرِفَةُ دَوَامُ الْحَيْرَةِ . » و حیرت بر دو گونه است : یکی { ما ۳۷۲ } اندر هستی ، و دیگر اندر چگونگی . حیرت اندر هستی شریک باشد ، کفر اندر چگونگی معرفت . زیرا که اندر هستی وی ، عارف را شک صورت نگیرد . و اندر چگونگی وی عقل را مجال نباشد . مانند اینجا یقینی در وجود حق ، و حیرتی در کیفیت وی . و از آن بود که یکی گفت : « يَا دَلِيلَ الْمُتَحِيرِينَ ! زِدْنِي تَحِيرًا . »

۲ . نخست معرفت وجود کمال اوصاف اثبات کرد . و بدانست که وی مقصود خلق است ،

۱- ما ، مو : و مشایخ ۲- ما ، مو : انشاء الله تعالى ۳- ما : گوید المعرفة ۴... ما ، مو : هیچ چیزت ما : از فعلی باشد ، مو : فعلی باید ۵- ما ، مو : مقدور چون وی تعالی قادر ما ، مو : به افعال وی ۶- ما ، مو : محال باشد و اگر ما ، مو : وی آنجا بایستی که مشت خاک ۷- ما ، مو : رساند که بدو فرمان بود ۸- ما ، مو : مرتبت رساند که ۸- ما ، مو : رؤیت او و قصد ما ، مو : وصلت وی دارد ۹- ما ، مو : ذوالنون مصری رحمة الله ... ما ، مو : اطلاع الحق علی الاسرار ۱۰- ما ، مو : اطلاع دادن حق است ۱۱- ما ، مو : حقیقت معرفت بدان ما : یعنی حق تعالی ۱۲- ما : بیاراید ، مو : نیارآمد ما ، مو : آفتهاش باز بدارد ۱۳ و ۱۲- دلش بخردلی ، مو : دلش بجز دلی ، ما ، مو : و مشاهده او را ما : و وی را ظاهر غلبه نکند ۱۴- ما : این بکرد ، مو : این بگیرد مغایبه جمله ۱۵- ما ، مو : پردوگونه باشد ۱۷- ما : و کفر و اندر ، ما : زیراچه اندر هستی ۱۸- ما ، مو : در وجود حق تعالی ۱۹ و ۱۸- ما ، مو : کیفیت او ۲۰- ما ، مو : وجود و کمال او صاف وی .

و استجابیت کنند؛ دعوات ایشان . و متحیران را تحیر به جز وی نیست . آنگاه زیادت حیرت خواست . و دانست که اندر مطلوب ، عقل را حیرت و سرگردانی شرک و وقفت بود . و این معنی سخت لطیف است . و احتمال کند که معرفت هستی به حق ، تحیر به هستی خود تقاضا کند . از آن که بنده چون خداوند را بشناخت ، کل خود را در بند قهر وی بیند .

۵ چون وجود و عدمش بدو بود . از سکونت و حرکت به قدرت او متحیر شود ، که چون کل مرا بقا بدوست ، من خود کیستم ، و بر چیستم . و از این بود که پیغمبر گفت - صلی الله علیه و سلم - : « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ . » : « هر که خود را بشناسد به فنا ، حق را - تعالی الله - بشناسد به بقا . » و از فنا عقل و صفت باطل بود . و چون عین چیزی معقول نباشد ، اندر معرفت وی ، به { مو ۴۲۹ } جز تحیر ممکن نشود .

۱ . و ابو یزید گفت - رحمه الله علیه - : « الْمَعْرِفَةُ أَنْ تَعْرِفَ أَنَّ حَرَكَاتِ الْخَلْقِ وَ سَكَنَاتِهِمْ بِاللَّهِ . » معرفت آن است که بدانی که حرکات خلق و سکونشان به حق است . و هیچ کس را بی اذن وی اندر ملک وی تصرف نیست . عین بدو عین است . و اثر بدو اثر . { ر ۳۵۴ } صفت بدو صفت . متحرک و ساکن بدو متحرک و ساکن . تا اندر بنیت استطاعت { ما ۳۷۳ } نیافریند ، و اندر دل ارادت ، بنده هیچ فعل نتواند کرد . و فعل بنده بر مجاز ۱۵ است ، و فعل حق بر حقیقت .

و محمد بن واسع گوید - رحمه الله علیه - در صفت عارف : « مَنْ عَرَفَ اللَّهَ قَلَّ كَلَامُهُ وَ دَامَ تَحِيرُهُ . » : « آن که بشناخت ، سخنش اندک است ، و حیرتش مدام . » از آن که عبارت از چیزی توان کرد که اندر تحت عبارت گنجد . و اندر اصول ، عبارات را حدی

۱- ما ، مو : دعوت ایشان . ۲- مو : عقل را بجز حیرت . ما ، مو : و وقعت نبود .

۳- ما ، مو : نیز احتمال ما : تحیر خود به هستی . ۴- ما ، مو : از آنچه بنده مو : شناخت ما ، مو : و چون وجود .

۵ و ۴- ما ، مو : وجود بدو بود و عدم از وی از . ۵ و ۶- ما ، مو : کل را قیام بدوست .

۶- ما ، مو : و چیستم و ازین معنی بود که پیغامبر گفت که ۸- ما ، مو : تعالی بشناسد . ۱۰- مو : رضی الله عنه .

۱۱- ما ، مو : که حرکات و سکونات شان . ۱۲- ما ، مو : و عین بدو عین .

۱۳- ما ، مو : و صفت بدو صفت و متحرک و ساکن بدو ساکن و متحرک که تا اندر .

۱۴- ما ، مو : نیافرید و اندر دل ارادت نهاد ما ، مو : نتوانست کرد .

۱۵- مو : فعل حقیقه خداوند راست ، مو : در حقیقت فعل خداوند راست .

۱۶- ما ، مو : اندر صفت عارف . ۱۷- ما ، مو : عارف آنست که سخنش اندک بود ما ، مو : از آنچه .

۱۸- ما ، مو : عبارت آید . ما ، مو : عبارت مر آنرا حدی بود .

بُود . و چون مَعْبَرٌ مَحْدُود نباشد ، که اساس عبارت بر آن نهند ، عبارت مَعْبَرٌ چگونه ثبات یابد . و چون مقصود اندر عبارت نیاید ، و بنده از وی چاره نباشد ، به جَز حیرتِ دایم ، و را چه چاره باشد ؟

شبلی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « حَقِيقَةُ الْمَعْرِفَةِ الْعَجْزُ عَنِ الْمَعْرِفَةِ . » :
 ۵ « حَقِيقَتِ مَعْرِفَتِ عَجْزِ است از مَعْرِفَتِ ، » چیزی که از حَقِيقَتِ آن بر بنده ، جَز عَجْزِ اندر آن نشان نکند . و رَوَا باشد که بنده را اندر ادراکِ آن به خود ، دَعْوَى بیشتر نباشد . از آن چه عَجْزِ { مو ۴۳ } و را طَلَبُ بُود . و تا طَالِبِ اندر آلت و صِفَتِ خُودِ قایم است ، اِسْمِ عَجْزِ بِرِ وی دَرَسْتُ نباشد . و چون این آلت به اَوْصافِ برسد ، آنگاه فَنّا بُودِ نه عَجْزِ .
 و گروهی از مَدْعِیان ، اندر حال اِثْبَاتِ صِفَتِ آدَمِیَّتِ ، و بقای تکلیفِ صِحَّتِ خِطَابِ ، و ۱ . قِیامِ حُجَّتِ خُداوند بر ایشان ، گویند که : « مَعْرِفَتِ عَجْزِ بُود . و ما عاجز شدیم و از همه باز ماندیم . و این ضَلالَتِ و خُسْرانِ بُود . » گوئیم که : اندر طَلَبِ چه چیز عاجز شدید . و این عَجْزِ را دو نشان بُود . و هر دو با شما نیست : یکی نشان فَنای آلتِ طَلَبِ ، و دیگری اِظْهَارِ تَجَلّی . آن جا که فَنای آلتِ بُود ، { ز ۳۵۵ } عبارتِ مِتْلَاشی شود ، که از عَجْزِ عبارتِ کُنَد . که عبارت از عَجْزِ ، عَجْزِ نباشد . و آن جا که اِظْهَارِ تَجَلّی بُود ، نشان ۱۵ نپذیرد ، و تَمَییزِ صورتِ نیندد ، { ما ۳۷۴ } تا عاجز نداند که او عاجز است . یا آن چه وی بدان مَتَسَوِبِ است ، آن را عَجْزِ خوانند . از آن چه عَجْزِ غَیرِ بُود . و اِثْبَاتِ مَعْرِفَتِ غَیرِ مَعْرِفَتِ نباشد . و تا غَیرِ را اندر دل جای است ، معرفتِ درست نَبُودِ و تا عارف از غَیرِ کرانه نکند ، هنوز عارف نباشد .

۱- ما ، مو : بود چون محدود مَعْبَرٌ نباشد . مو : چگونه اثبات . ۲- ما : یابد چون مقصود .

۲و۳- ما : بجز حیرت و را چه باشد ؟ . ۴- ما : و شبلی گوید حَقِيقَةُ الْمَعْرِفَةِ ما ، مو : الْمَعْرِفَةُ بِاللَّهِ .

۵- ما : حَقِيقَتِ بر بنده . ۶- مو : نکند و را باشد . ۷- مو : و را ی طلب بود .

۸- ما ، مو : و چون به این آلتِ و اوصافِ برسید آنگاه فَنّا نه عَجْزِ .

۹- ما ، مو : به صحتِ خطاب . ۱۱- ما ، مو : اندر طلب چه عاجز شدند .

۱۲و۱۳- ما ، مو : و دیگر اِظْهَارِ . ۱۳- ما ، مو : عبارتِ مِتْلَاشی بود .

۱۴- ما ، مو : بجز عَجْزِ نباشد . ۱۵- ما ، مو : و تمیزِ صورتِ نیندد .

۱۵و۱۶- ما ، مو : تا آنچه وی . ۱۶- ما ، مو : خوانند هم صورتِ نه بنده از آنچه .

۱۸- ما : نکند عارف نباشد ، مو : عارف عارف نباشد .

و أَبُو حَفْصٍ حَدَّادٌ گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « مَنْذُ عَرَفْتُ اللَّهَ مَا دَخَلَ فِي قَلْبِي حَقٌّ وَلَا بَاطِلٌ . » : « تا بشناخته ام خداوند را - تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ - اندر نیامده است به دِلِ مَنْ اندیشه حَقِّ و باطل . » از آن چه چون خَلْق را کام و هوا بُود ، به دل باز گردد ، تا دل ، او را به نَفْسِ دلالت کند ، که آن مَحَلِّ باطل است . { مو ۴۳۱ } و چون ۵ عَزَى بر دوام یابد ، هم به دل باز گردد ، تا دل ، وی را به رُوحِ دلالت کند ، که آن مَنَبِّعِ حَقِّ و حقیقت است . چون دِلِ غَیْرِ بُود ، رَجُوعِ عَارِفِ بدان نِکَوت آمد . پس همه خَلْقِ طَلَبِ بُرْهَانِ مَعْرِفَتِ از دل کردند ، و طَلَبِ کام و هوا نیز از آن . مر ایشان را کام نبود که از دل باطلِ طَلَبیدند . و جَزْ با حَقِّ آرام نه ، تا حَقِّ از دل طلبیدند . چون نشانِ بُرْهَانِ بایست ، رَجُوعِ با حَقِّ کردند . فَرَقِ مِیَانِ بنده یی که رَجُوعِ او به دل بُود ، و از آن بنده یی که رَجُوعِ او به ۱ حَقِّ بُود این است .

و ابوبکر واسطی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « مَنْ عَرَفَ اللَّهَ انْقَطَعَ بَلْ خَرَسَ وَ انْقَمَعَ . » و قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « لَا أَحْصَى ثَنَاءً عَلَيْكَ - » : « آن که خداوند را بشناخت { ژ ۳۵۶ } از همه چیزها ببرید ، بلکه از عبارت همه چیز گنگ شد ، و از اوصاف خود فانی گشت . » چنان که پیغمبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - تا ۱۵ اندر غَیْبِتِ بُود ، أَفْصَحَ عَرَبِ و عَجَمِ وی بُود . چوَنش از غَیْبِتِ به حَضَرَتِ بُردند . گفت : « زبان مرا امکان کمال ثنای تو نیست . چه گویم ؟ که از گفت ، بی گفت شدم ، از حال بی حال گشتم . تو آنی که تویی . گفتار من به مَنْ باشد یا به تو . اگر به خود گویم ، به گفت خود مَحْجُوبِ { ما ۳۷۵ } باشم ، و اگر به تو گویم ، به کَسَبِ خود اندر تحقیق قُرْبِتِ مَعْنُوبِ باشم . پس نگویم . » فرمان آمد که : « اگر تو نگویی یا مُحَمَّدُ ! ما بگوئیم . »

۱- ما ، مو : حدّاد رضی الله عنه گوید مذّ عرفت الله . ۲- ما ، مو : خداوند را اندر نیامده است .

۴- ما ، مو : و چون برهان معرفت یابد . ۵- ما ، مو : او را بروح . ۶و۵- و چون در دل غیر آمد رجوع .

۷- ما ، مو : کام و هوا هم نیز از دل و چون آن . ما ، مو : نبود که بدل رجوع نکردند و بجز بحق نیارامیدند .

۸- ما ، مو : تا از دل چون شان برهان می بایست رجوع بحق کردند نه بدل پس فرق آمد .

۹- ما ، مو : و از میان بنده یی ما ، مو : « این است » ندارد . ۱۰- ما ، مو : رضی الله عنه گوید .

۱۱- ما ، مو : قال صَلَّى الله عليه وسلم . ۱۳- مو : و اوصاف خود . ما : پیغمبر .

۱۴- ما ، مو : عرب وی بود گفت انا افصح العرب والعجم مو : به حضرت ربودند .

۱۵- ما ، مو : احصای کمال ثنا تو نیست پس چه گویم از . ما ، مو : و از حال توانی که .

۱۷- ما ، مو : باشم اگر به تو مو : تحقیق قربت .

لَعَمْرُكَ ! إِذَا سَكَتَ عَنْ ثَنَائِي فَالْكُلُّ مِنْكَ ثَنَائِي . چون خود را از اهل ثنای ماندانی ، { مو ۴۳۲ } ما همه اجزای عالم را نایب تو گردانیدیم ، تا ثنای من گویند ، و حواله به تو کنند . « وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الرَّفِيقُ .

۱- ما ، مو : چون تو خود را ما ، مو : ثنای من می ندانی من .

۲- ما ، مو : نایب تو گردانیدم ما ، مو : و حواله آن

۳- ما ، مو : کنند والله اعلم بالصواب.

کشف الحجاب الثانی فی التوحید :

قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَالْهَكْمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ . » وَقَوْلُهُ - تَعَالَى - : « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ، إِلَى آخِرٍ . » وَقَوْلُهُ - تَعَالَى - : « لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ . » قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « بَيْنَنَا رَجُلٌ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ إِلَّا التَّوْحِيدَ فَقَالَ لِأَهْلِهِ : إِذَا مِتُّ فَأَحْرِقُونِي ثُمَّ اسْتَحْقُونِي ، ثُمَّ ذَرُونِي ، نَصَفِي فِي الْبَرِّ وَ نَصَفِي فِي الْبَحْرِ فِي يَوْمٍ رَابِعٍ فَفَعَلُوا فَقَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لِلرَّيْحِ : اجْمَعِي مَا أَخَذْتَ فَإِذَا هُوَ بَيْنَ يَدَيْهِ . فَقَالَ لَهُ : مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ . فَقَالَ : اسْتَحْيَاءٌ مِنْكَ . فَغَفَرَهُ . » : « مردی بود پیش از شما که هیچ کردار نیکو نداشت ، مگر توحید . وفاتش قریب شد . مرا اهل خود را گفت : چون من بمیرم ، مرا بسوزید ، و خاکستر من گرد کنید ، و اندر روز { ۳۵۷ } بادنک نیمی به دریا اندازید ، و نیمی به باد ۱ . دهید در بیابان . تا از من اثری نماند . همچنان کردند . خدای - عَزَّ وَجَلَّ - مرید و آب را فرمود : « نگاه دارید آن چه بستدید . » یعنی خاکستر را ، و تا قیامت آن را نگاه می دارند . آنگاه که خدای - عَزَّ وَجَلَّ - وی را زنده کند گوید : « ترا چه چیز بر آن داشت تا خود را بسوختی ؟ » گوید : « بار خدایا ! من شرم داشتم از تو . سخت جافی بودم » آنگاه خداوند - تَعَالَى - گوید : « بیا مرزیدمت . »

۱۵ و حقیقت توحید حکم کردن بود بر یگانگی چیزی به صحتِ عِلْمِ به { مو ۴۳۳ } یگانگی آن . { ما ۳۷۶ } و چون حق - تَعَالَى - یکی است بی قسیم ، اندر ذات و صفات خود ، و بی دلیل و شریک اندر افعال خود . و موجدان وی را بدین صفت دانند . دانش ایشان را به یگانگی ، توحید خوانند . و توحید سه است : یکی توحید حق مر حق را ، و آن عِلْمِ او بود به یگانگی خود . و دیگر توحید حق مر خلق را ، و آن ۲ . حکم وی بود به توحید بنده ، و آفرینش توحید اندر دل وی . و سدیگر توحید خلق باشد مر حق را ، و آن عِلْمِ ایشان بود به وحدانیتِ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - .

۱- ما ، مو : خداوند تعالی گفت . ۲- ما ، مو : و نیز گفت . ۳- ما : « الی آخره ندارد . ما ، مو : و نیز گفت لا تتخذوا ما ، مو : انما هو ما : پیغمبر گفت . ۴- ما : لا یعمل ، مو : له یعمل . ۵- مو : له اهل ، مو : ثم استحقونی ۶- ما : احفظی ، مو : احفظنی ما ، مو : هومن . ۸- ما ، مو : چون وفاتش نزدیک شد . ۹- ما ، مو : و خاکستر مرا گرد کنید اندر روز . ۱۰- ما ، مو : و نیمی از آن به دریا اندازید و نیمی از آن به بیابان بریدار کنید . ما ، مو : چنان کردند . ۱۱- ما ، مو : خداوند تعالی مرید را و آب را فرمود که . ۱۲- ما ، مو : خاکستر ویرا نگاه دارید و آنرا تا قیامت می نگاه دارند آنگاه که خداوند تعالی . ۱۳- ما ، مو : گرداند گوید ویرا که ما ، مو : بدان داشت تا ما ، مو : گویا خدایا از شرم تو که ژ : جافی بدم . ۱۴ و ۱۵- ما ، مو : خداوند ویرا پیامرزد . ۱۶- ما ، مو : و صحت علم بر یگانگی آن . ۱۷- مو : حق یکی است . ۱۸- ما : خود بی دلیل بی شریک اندر ، ما ، مو : او را بدین دانسته اند . ۱۹- مو : توحید خواند . ۲۱- ما ، مو : بنده و دیگر توحید . ۲۲- ما ، مو : خداوند « عزوجل » ندارد .

پس چون بنده به حق، عارف بود، بر وحدانیت وی حکم تواند کرد، بدان که وی -
 تعالی - یکی است که وصل و فصل نپذیرد. و دویی بر وی روا نباشد. و یگانگی وی
 عددی نیست تا به اثبات عددی دیگر دو گردد، تا وحدانیتش عددی بود. و محدود نیست
 تا وی را ست جهات بود، و هر جهتی را دیگر ست جهات باید. و این اثبات اعداد بی نهایت
 ۵ باشد. { ژ ۳۵۸ } و وی را مکان نیست، و اندر مکان نیست، تا به اثبات مکان
 متمکن بود. و مکان را نیز مکانی باید. و حکم فعل و فاعل و قدیم و محدث باطل شود.
 و عرضی نیست تا محتاج جوهری باشد. و اندر دو حال، اندر محل خود باقی نماند. و
 جوهری نیست که وجودش جز با چون خودی درست نیاید. طبعی نیست تا مبدأ سکون و
 حرکت باشد. و روحی نیست تا حاجتمند به نیستی باشد، و جسمی نیست تا اجزای مؤلف
 ۱. بود. و اندر چیزها قوت و حال نیست تا جنس چیزها بود. و به هیچ چیز وی
 { مو ۴۳۴ } را پیوند نیست تا آن چیز جزوی از وی بود. بری است از همه نقصان و نقایص.
 پاک از همه آفات. متعالی از همه عیوب. وی را مانند نیست، تا او با مانند خود دو
 چیز باشند. فرزند ندارد تا نسل وی اقتضای وصل و اصل وی کند. و تغییر بر ذات و
 صفات وی روا نیست تا وجود وی { ما ۳۷۷ } بدان متغیر شود. و اندر حکم متغیر چون
 ۱۵. تغیر باشد؟ موصوف است به صفات کمال، آن صفاتی که موحدان مر او را به حکم
 بصیرت و هدایت می اثبات کنند، که وی خود را بدان صفت کرده است. بری است از آن
 صفاتی که ملحدان، وی را به هوای خود صفت کنند، که وی خود را بدان صفت
 نکرده است. « تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ. » حی و علیم است. رؤف و رحیم
 است. مرید و قدیر است. سمیع و بصیر است. متکلم و باقی است. علمش اندر وی حال

۱- ما، مو: چون بنده. ما: به وحدانیت. ۲- ما: که وصل نپذیرد. ۳- ما، مو: عدد دیگر. ما: وحدانیتش عددی بود محدود. ۴- ما، مو: وی را شش جهات باشد. ما، مو: جهتی دیگر است.

۵- ما، مو: و اندر مکان نه. ۶- ما، مو: بود از آنچه اگر متمکن در مکان بودی مکان را نیز مکان بایستی. مو: باطل شدی. ۸- ما: و تا مبدأ طبعی نیست حرکت و سکون باشد. ۹- ما، مو: حاجتمند نیستی باشد. ما، مو: تا از اجزای. ۱۰- ما، مو: قوت و بچیزی و حال. ۱۱- ما، مو: و بری است از همه نقایص و پاک. ۱۲- ما، مو: و متعالی. ما، مو: و وی را ماندی. ما: با مانند خود. ۱۳- ما، مو: باشد و فرزند. ۱۴- مو: از آن متغیر شود و یا در حکم متغیر گردد. مو: تقاضای اصل وی کند و تغیر ذات. ۱۵- ما، مو: « باشد » ندارد. ما، مو: که مؤمنان و موحدان به حکم.

۱۶- ما، مو: بصیرت می اثبات کنند. ۱۷- مو: بدان صفات کرده است و بری است.

۱۸- ما، مو: « تعالی الله... » ندارد. ۱۹- ما، مو: و قدرتش اندر.

نیست . قَدَرَتش اَندَر وی صلابت نی . سَمَع و بَصَرش اَندَر وی مَتَحَدَدنی . کَلَامش اَندَر وی تَبَعِیض و تَحْدید نی . همیشه با صِفَاتِ خود قَدِیم است . { ژ ۳۵۹ } کُلِّ مَعْلُومَات از عِلْم وی بیرون نیست . مَوْجُودَات را از ارادتش چاره نی . آن کُند که خواسته است . آن خواهد که دانسته است . خَلایق را بر اَسْرارش ، اِشْراف نی . حَکَمَش همه حَق . دوستانش را به جَز ۵ تسلیم روی نه . اَمَرش جَمْلَه حَتَم . مَرِیدانش را به جَز گزاردن فرمان چاره نی . مَقْدَر خَیْر و شَر . امید و بیم جَز بدو سزاوار نی . خَالِقِ نَفَع و ضَرِّ . حَکَمَش به جَمْلَه { مو ۴۳۵ } حَکَمَت . و جَز رضا روی نه . کس را از وَصَل وی بوی نه . و بدو رَسیدن روی نه . دیدارش مر بهشتیان را رَوَا ، تشبیه و جهات را نَا سزا . مَقَابَلَه و مَوَاجِهَه را بر هستی وی صورت نه . اَندَر دَنیَا مر اولیا را مَشَاهِدَتِ وی جایز و اِنکَار شرط نی . آن که ورا چنین داند ، ۱ . از اَهْلِ قَطِیعت نی . و هر که به خِلَافِ این داند ، ورا دیانت نی . اَندَرین معنی سَخَن بسیار آید ، اَصُولی و وَصُولی . اَمَّا مر خُوفِ تَطْوِیل را بَداین اِقْتِصَار کردم .

و درجمله من که - عَلِی بن عَثْمَان الجَلابی ام - می گویم که : اَندَر ابتدای این فَصَل بگفتم که : « توحید ، حَکَم کردن بُود بر وَحْدَانِیَّت چیزی . و حَکَم جَز به عِلْم نَتوان کرد . » پس اَهْلِ سُنَّت حَکَم کردند { ما ۳۷۸ } بر یگانگی خداوند - تَعَالی - به تحقیق . ۱۵ از آن چه صَنَعی لَطِیف دیدند . و فِعْلی بَدِیع با اَعْجُوبه و لَطِیفَه بسیار . نظر کردند بُودنِ آن صَنایع به خود ، مَحَال داشتند . و اَندَر هر چیزی عِلَامَاتِ حَدَثِ ظَاهِر یافتند . لَامَحَاله فاعلی بایستی ، تا مر آن را از عَدَم به وَجُود آرد . یعنی عالم را با زمین و آسمان ، و آفتاب و ماه ، و بَر { ژ ۳۶۰ } و بَحْر ، و کوه و صَحْرَا . با چندین صُور ، و حُرُکَات و سَکَنَات ، و عِلْم و نَظَق ، و مَوْت و حیات ایشان .

-
- ۱- ما ، مو : صلابت نه ، ما ، مو : متحد نه و ، ما ، مو : تبعیض نه و تجرید نه ۲- ما ، مو : صفات قدیم . ما ، مو : بیرون نه و ۳- ما ، مو : چاره نه . ما ، مو : و آن خواهد که ۴- ما ، مو : مخلوق را بر اسرار آن اشراف نه : دوستان را . ۵- ما ، مو : امرش جَز جمله حتم نه ، ما ، مو : گزاردن چاره نه ، ما ، مو : خیر و شر او جز او نه ۶- ما ، مو : سزاوار نه . ما ، مو : و ضَر او و حکم جز او را نه حکمش جمله ، ما ، مو : جَز قضای وی ۷- ما : و کس را ، ما ، مو : و دیدارش ۸- ما ، مو : « روا » ندارد . ما ، مو : تشبیه وجه را ، ما : مَوَاجِهَت ، مَوَاجِهَه برابر هستی ۹- ما : « اولیا را » ندارد . ما ، مو : شرط نه آنکه وی را ، ما ، مو : قَطِیعت نه ۱۰- ما ، مو : دیانت نه و اَندَرین . ما ، مو : بسیار است . ۱۲- ما ، مو : و در این جمله من می گویم که عَلِی بن عَثْمَانِ الجَلابی ام رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ ۱۴- ما ، مو : خداوند بتحقیق . ۱۵- ما ، مو : صَنع لَطِیف دیدند . ما ، مو : فعل بَدِیع با اَعْجُوبَه لَطِیف ۱۵ و ۱۶- ما ، مو : آن فعل بخود محال دانستند . ۱۷- ما ، مو : به وجود آورد ۱۸- ما ، مو : و ماهتاب و بَرَوِیجر ، ما ، مو : با چند آن صور را .

پس این جمله را از صانعی چاره نبود ، و از دو سه صانع مستغنی بودند ، و يك صانع كامل حتى علیم عالم قادر و مختار . از شریکی با شرکائی دیگر بی نیاز . چون فعل را از يك فاعل چاره نباشد . و وجود دو { مو ۴۳۶ } فاعل مَرِيك فعل را احتیاج نه . و لامحالة باید تا یکی باشد بی شك و ریب به علم الیقین . و این خلاف با ما ، ثنویان کردند ۵ به اثبات نور و ظلمت . و گبركان به اثبات یزدان و اهرمن . و طبایعیان به اثبات طبع و قوت . و افلاکیان به اثبات هفت كواكب . و معتزلیان به اثبات خالقان و صانعان بی نهایت . و من رد جمله را دلیلی کوتاه بگفتم . و این كتاب جای اثبات كردن ترهات آن طوایف نیست . و طالب این علم را ، این مسأله از كتابی مطول تر باید طلبید كه كرده ام و آن را « الرعاية بحقوق الله تعالى » نام كرده ام . و یا اندر كتب مقدمان اصول - رضی الله عنهم - . اکنون باز گردم به رموزی كه مشایخ گفته اند اندر توحید بتوفیق الله - تعالى - .

فصل : از جنید - رضی الله عنه - می آید كه گفت : « التوحيد افراد القدم عن الحدث . » : « توحید دانستن قدم بود از حدث . » یعنی آن كه قدیم را محل حوادث ندانی . و حوادث را محل قدیم ندانی . و معلوم گردانی كه حق تعالى قدیم است و ۱۵ تو ضرورة محدثی . از جنس تو هیچیز بدو نیبوند و از صفات وی ، هیچیز اندر تو نیامیزد ، كه قدیم را با محدث { ۳۷۹ } مجانست نبود . از آن چه قدیم پیش از وجود حوادث بود ، و چون قبل وجود الحوادث ، قدیم به محدث محتاج نبود ، تا بوده گشتی .

- ۱- ما : به يك صانع . ۲- ما ، مو : حتى عالم قادر و محتاج به شریکی دیگر نه چون فعل را .
- ۳و ۴- ما ، مو : هر يك فعل نه هر دو باشد بیکدیگر لامحاله .
- ۴- ما ، مو : باید تا بی شك و ریب یکی باشد ، ما : و این اختلاف با ما نتوان کردند .
- ۵- ما : كركان به اثبات ث : و طبایعان . ۶- ما ، مو : و افلاکیان به اثبات هفت ستاره .
- ۷- مو : و من مراد جمله را . ۸- ما ، مو : ترهات ایشان نیست . ما ، مو : از كتابی دیگر باید طلبید كه كردم .
- ۹- ما : الرعاية حقوق الله نام ، مو : الرعاية بحقوق الله نام كرده ام یا اندر . ۹و ۱۰- ما : « رضی الله عنهم » ندارد . ۱۰- ما ، مو : بسر رموزی . ۱۱و ۱۲- ما ، مو : توحید انشاء الله تعالى .
- ۱۲- ما ، مو : رحمة الله عليه . ۱۳- ما ، مو : توحید جدا داشتن قدیم بود از حوادث یعنی .
- ۱۴- ما ، مو : ندا نه و معلوم بدانی كه حق قدیم است . ۱۴و ۱۵- ما ، مو : و تو محدثی . ۱۵- ما ، مو : هیچ چیز بدو ... هیچ چیز اندر . ۱۶- ما ، مو : مجانست نباشد . ۱۷- مو : بحدث محتاج نبود تا بوده .

بَعْدَ وَجُودِ الْحَوَادِثِ ، بَدُو نِيز مَحْتَاج نَگَرَدَد . { ژ ۳۶۱ } و این خِلاف آن کسان را است که به قَدَمِ ارواح بگویند . و ذِکَرِ ایشان گذشت . { مو ۴۳۷ } و چون کسی قدیم را اندر مَحَدَّث نازل گوید ، و یا مَحَدَّث را به قَدَم ، تَعَلَّق داند . بر حَدَّثِ عَالَمِ دَلِیل نماند . و این به مَذْهَبِ دَهریان گفتند . «فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ اِعْتِقَادِ السُّوءِ .» و در جمله همه حَرَکاتِ مَحَدَّثات ، ۵ دلایل توحید است ، و گواه بر قَدَرَتِ خُداوند - عَزَّوَجَلَّ - ، و اثباتِ قَدَمِ وی . شعر :

فَقِيَ كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ
اما بنده از آن جمله غافل است ، که مراد جز از او خواهد ، و یا جز با ذِکَرِ او آرامد . چون در نیست کردن و هست کردن تو ، وی را شریک نباید ، محال باشد که اندر تربیت تو ، شریک باید .

۱ . حسین بن منصور گوید - رَحِمَهُ اللَّهُ - : «أَوَّلَ قَدَمٍ فِي التَّوْحِيدِ فَنَاءُ التَّفْرِيدِ.» : «اول قدم اندر توحید ، فنای تفرید است .» از آن چه تفرید ، حَکَم کردن بود به جدا گشتن کسی از آفات . و توحید حَکَم کردن بود به وَحْدَانِیَّتِ چیزی . پس اندر فَرْدَانِیَّتِ ، اثباتِ غَیْرِ روا بود . و به جَزَوی را نشاید بدین صِفَتِ کرد . و بر وَحْدَانِیَّتِ اثباتِ غَیْرِ روا نباشد ، و به جَزَحق را بدین صِفَتِ نشاید کرد . پس تفرید عبارتی مُشْتَرَكِ آمد ، و توحید ۱۵ نفی کننده شرکت باشد . اول قَدَمِ توحید ، نفی کننده شریک باشد ، و رَفْعِ مزاج از مِنْهَاجِ ، که مزاج اندر مِنْهَاجِ چون طَلَبِ مِنْهَاجِ باشد بی سراج .

حَصْرِی گوید - رَحِمَهُ اللَّهُ - : «أَصُولُنَا فِي التَّوْحِيدِ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ: رَفْعُ الْحَدِّثِ وَاثْبَاتُ الْقَدَمِ وَهَجْرُ الْأَوْطَانِ ، وَمُفَارَقَةُ الْإِخْوَانِ ، وَنِسْيَانُ مَا عَلِمَ وَجَهْلَ.» :

- ۱- ما ، مو : و هم محتاج ما ، مو : آن کسان است . ۲- ما ، مو : ارواح گویند . ما : اندر حدیث نازل ، مو : اندر حدیث نازل . ۳- ما ، مو : بقَدِیمِ متعلق داند بر قدم حق و حدوثِ عالم . ما ، مو : و این مذهب .
- ۴- ما : دَهریان کُشد ، مو : دَهریان کنند ما ، مو : در جمله حَرَکات . ۵- ما : «شعر» ندارد .
- ۶- ما : بیت شعر عربی را ندارد . ۷- ما ، مو : از آن غافل تر است که بدل جز ویرا خواهد . مو : او آراید
- ۸و۹- ما ، مو : چون اندرین هست و نیست کردن تو (ورا : ژ) شریک نباشد . (نیایست) محال است که اندر ترتیب شریک باشد . ۱۰- ما ، مو : و حسین بن منصور رحمة الله علیه گوید .
- ۱۳- ما ، مو : و بجز او را نشاید . ۱۴- ما ، مو : و نشاید دانست بر تفرید .
- ۱۵- ما ، مو : شرکتِ اول قدم . ما ، مو : نفی کردن شریک باشد و دفع . ۱۶- ما ، مو : باشد به سراج .
- ۱۷- ما ، مو : و حصری گوید رحمة الله علیه . ۱۸- ما ، مو : اصول ما .

« أَصْلِي مَا اندر توحید پنج چیز است : اول برداشتن حَدَث و اثبات { ۳۴۲ } کردن { مو ۴۳۸ } قَدَم ، و هَجْر وَطَن ، و مفارقت برادران ، و فراموشی آن چه داند و نداند . « { ما . ۳۸ } اَمَّا رَفْع حَدَث ، نَفْي مَحَدَّثَات باشد از مُقَارَنَة توحید ، و استحالت حوادث از ذات مَقْدَس وی - جَل جَلَالَه - . و اثبات قَدَم ، اعتقاد به همیشه بودن خداوند - تعالی و ۵ تَقْدَس - . و شَرَح این پیش از این یاد کرده ایم در قولِ جَنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . و از هَجْر أَوْطَان ، مراد بریدن از کُلِّ مَالُوفَاتِ نَفْس ، و آرام گاه های دل . و قرار گاه های طَبْع ، و هجرت کردن از رُسُوماتِ دُنیا مر مریدان را با مقامات سنی ، و حالات بهی ، و کرامات رفیع مر مراد را .

و از مُفَارَقَتِ برادران ، مراد اغراض است از صَحْبَتِ خَلْق ، و اقبال به صَحْبَتِ حَق ، که ۱ . هر خاطر که اندیشه غیر بر او برگذرد ، حجابی باشد ، و آفتی . بدان مقدار که خاطر را با سِرِّ مَوْحَد گذر بُود حجابی ، و بدان مقدار از توحید مَحْجُوب ماند . از آن چه به اتفاقِ اَصَم ، توحید هِمَم باشد . و آرام با غیر ، نشانِ تَفَرُّقِ هِمَت بُود .

و از فراموشی عِلْم و جهل از توحید ، مراد آن است که عِلْم خَلْق به چون و چگونگی بُود ، یا به جنسی یا به طبعی . و هر چه عِلْم خَلْق اندر توحید حق اثبات کند ، توحید آن ۱۵ را نَفی کند ، و هر چه جهلشان اثبات کند ، بر خلافِ عِلْمشان بُود . از آن چه جهل توحید نیست . و عِلْم به تحقیق توحید ، جز به نَفی تَصَرُّفِ دُرست نیاید . و اندر عِلْم و جهل جز تَصَرُّف نیست . یکی بر بصیرت و دیگر بر غفلت .

یکی از مشایخ گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - که : « در مَجْلِسِ حُصْرِي { مو ۴۳۹ } بودم . اندر خواب می شدم . دو فرشته دیدم که از آسمان به زمین آمدند ، و زمانی سَخَن وی ۲ . بشنیدند . { ۳۶۳ } یکی گفت مر دیگری را که : « آن چه این مرد می گوید : عِلْم است

۱- ما ، مو : یکی برداشتن . ۲- ما ، مو : و هجر از وطن بریدن و از برادران جدا شدن و فراموش کند آنچه . ۳- ما ، حدث از محدثات باشد از مقارنت . ۴- ما ، مو : جَل جَلَالَه ندارد . ما ، مو : آنکه اعتقاد داری به ما ، مو : خداوند و شرح . ۵- ما ، مو : یاد کردم در قول جنید رحمه الله علیه . ۶- ما ، مو : مراد هجرت کردن بود از مألوفات . ۷- ما ، مو : از رُسُوماتِ دنیا مر مریدان را و از مقامات سنی و احوال بهی . ۸- مر مراد از . ۹- ۱۰- ما ، مو : حق چه هر خاطری که آن اندیشه غیر بر دل مَوْحَد گذارند . ۱۱- ما ، مو : و آفتی و بدان مقدار که آن خاطر را با غیر صحبت بود وی از توحید محبوب بود (شد : مو) ۱۲- مو : تَفَرُّقِ هِمَت باشد . ۱۳- ۱۴- ما ، مو : و از فراموشی آن چیزی که دانند و ندانند و جهل . ما ، مو : آن مراد است که ما ، مو : یا به چونی بود یا به چگونگی یا بدهمی یا به طبعی . ۱۷- ما ، و یکی بر غفلت بود . ۱۸- و یکی از مشایخ رحمه الله علیه - گوید در مجلس . ۱۹- ما : اندر خواب شدم . ما ، مو : از آسمان بر زمین . ۲۰- ما ، مو : استماع کردند و یکی گفت مر دیگری را آنچه ما ، مو : علمی است .

از تَوْحید نه از عینِ تَوْحید . « چون بیدار شدم ، وی عبارت از توحید می کرد . روی به من کرد و گفت : « یا فلان ! از توحید به جز علم آن نتوان گفت . »
از جنید می آید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « التَّوْحِيدُ أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ شَبَحًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَجْرِي عَلَيْهِ تَصَارِيفُ تَذْبِيرِهِ فِي مَجَارِي أَحْكَامِ قُدْرَتِهِ ، فِي لُجَجِ بَحَارِ تَوْحِيدِهِ بِالْفَنَاءِ عَنْ نَفْسِهِ ، وَ عَنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ لَهُ ، وَ عَنْ اسْتِجَابَتِهِ لَهُمْ . وَجُودٌ وَحْدَانِيَّتُهُ فِي حَقِيقَةِ قَرْبِهِ بِذَهَابِ حَسِّهِ وَ حَرَكَتِهِ لِيَقَامَ الْحَقُّ لَهُ فِيمَا ارَادَ مِنْهُ . وَ هُوَ أَنْ يَرْجِعَ آخِرُ الْعَبْدِ إِلَى أَوَّلِهِ فَيَكُونُ كَمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ . » :
« حقیقت توحید آن بود که بنده چون هیکلی شود اندر جریان تصرف تقدیر حق اندر مجاری قدرتش ، خالی از اختیار و ارادت خود اندر دریای توحید وی به فناء نفس خود ، ۱ . و انقطاع دعوت خلق از وی . و محو استجابات وی مر دعوت خلق را ، به حقیقت معرفت و وحدانیت اندر محل قرب به ذهاب وی ، و حرکت و حس او ، و قیام حق بدو ، و اندر آن چه ارادت اوست از او ، تا آخر بنده اندر این محل چون اول شود . و چنان گردد که از اول بوده است ، پیش از آن که بوده است . »

و مراد از این جمله آن است که مَوْجِد را اندر { مو . ۴۴ } اختیار حق ، اختیاری نماند و ۱۵ اندر وَحْدَانِيَّتِ حق به خودش نظاره یی نه . از آن چه اندر محل قرب ، نفس وی فانی بود ، و حسّش مذهب . احکام حق بر وی می رود . چنان که حق خواهد به فناء تصرف بنده ، تا چنان گردد که ذره یی بود اندر ازل اندر حال عهد توحید ، که گوینده حق بود ، و جواب دهنده حق . نشانه آن ذره بود . و آن که { ر ۳۶۴ } چنین بود ، خلق را با وی آرام نماند ، تا وی را به چیزی دعوت کنند . و وی را با کس انس نماند ، تا دعوت ایشان را ۲ . اجابت کند ، و اشارت این به فناء صفت است و صحت تسلیم ، اندر حال قهر و

-
- ۱- ما ، مو : نه عین . ۲- ما ، مو : روی به من آورد و گفت یا فلان از تو بجز علم نتوان گفت .
۳- ما : رحمة الله عليه که گفت التَّوْحِيدُ ما ، مو : شخصاً بین یَدی اللّٰه تعالی ۴- ما : فی مجاری قدرته فی الخج . ۵- ما ، مو : لهم بحقایق وجود . ۸- ما ، مو : تقدیر حق گردد اندر قدرتش و خالی کردن از .
۱- ما ، مو : محل قربت به ذهاب حرکت . ۱۱- ما ، مو : ارادت حق است از او : بنده از این محل .
۱۲- ما ، مو : و وی چنان گردد . ۱۳- ما : پس ما : موحدان را ما : حق نمانده . ۱۴- ما : اندر محل قربت .
۱۵- ما ، مو : حق خواهد تبارک و تعالی . ۱۶- ما : که آن ذره یی . ۱۷- ما ، مو : و نشانه آن ذره و آن که چنین خلق را . ۱۹- ما ، مو : انس نه تا دعوت . ۲۰- ما ، مو : این قول به فناء ، ما : اندر مال قهر .

کَشَفَ جَلال، که بنده را از اوصاف خود فانی گرداند، تا آلتی گردد، و جوهری لطیف. { ما ۳۸۲ } چنان که بر جگر حمزه زند بگذرد بی تصرف. و اگر بر پشت مسیلمه رسد ببرد بی تمیز. و در جمله از جمله فانی باشد. شخص وی تعبیه گاه اسرار حق بود، تا نطقش را حواله بدو بود. و فعلش را اضافت بدو، و وصفش را قیام بدو. و مراثبات ۵ حجت را حکم شریعت بر وی باقی. و وی از رؤیت کل فانی.

و این صفت پیغمبر است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که اندر شب معراج وی را به مقام قرب رسانیدند. و مقام را مسافت بود. اما قرب بی مسافت بود، و حالش از نوع معلوم خلق بعید گشت، و از اوهام منقطع شد، تا حدی که کون وی را گم کرد. و وی خود را گم کرد اندر فنای صفت، بی صفت متحیر شد. { مو ۴۴۱ } ترتیب طبایع و اعتدال ۱. مزاج مشوش شد. نفس به محل دل رسید. و دل به درجه جان، و جان به مرتبه سر، و سر به صفت قرب. اندر همه از همه جدا شد. خواست تا بنیت خراب شود، و شخص بگذارد. مراد حق از آن اقامت حجت بود. فرمان آمد که بر حال باش. بدان قوت یافت، و آن قوت، قوت وی شد. از نیستی از خود، هستی به حق پدیدار آمد. تا باز آمد و گفت: «إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ إِنِّي أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّي فَيُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي.» ۱۵ «من چون یکی از شما نیستم که مرا از حق طعامی و شرابی است که زندگی من { ۳۶۵ } بدان است، و پابندگی بدان.» کما قال - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُ مَعِيَ فِيهِ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.» : «مرا با خداوند - تعالی - وقتی است که اندر نگنجد اندر آن هیچ ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل.»

۱- ما، مو: چنانکه اگر در ۲- مو: حمزه زند بگذرد بی تمیز و گر بر پشت سلیمه زند (مو: مسلم زند) ببرد بی تصرف و اندر جمله ۳- فانی شود. ما، مو: حواله بحق بود. ۵- مو: و از رؤیت کل. ۶- ما، مو: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که چون ویرا اندر ۷- مو: برتر رسانیدند مقام را ما، مو: بود حالش از نوع معقول خلق. ۸- ما، مو: به حدی که کون او را گم کرد او گم کرد. ۹- مو: ترتیب و اعتدال مزاج. ۱۱- م ۱: و شخص بگذارد، مو: بگزارد و مراد. ۱۲ و ۱۳- ما: و آن قوت وی شد. ۱۳- ما، مو: از نیستی خود. ما، مو: به هستی حق تعالی. ۱۴- ما: گفت که إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ.

۱۶- ما، مو: بود و بدان پابندگی و نیز گفت لی مع الله لایسعی فیهِ.

۱۷ و ۱۸- ما، مو: با خداوند وقتی است که نگنجد اندر هیچ فرشته مقرب و پیغمبر.

و از سهل بن عبدالله التستری - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می آید : « ذات الله موصوفة بالعلم غیر مدركة بالإحاطة ولا مرئية بالأبصار في دار الدنيا موجودة بحقائق الإيمان من غير حد ولا إحاطة ولا حلول ، و نراه العيون في العقبى ظاهراً و باطناً في { ما ۳۸۳ } ملكه و قدرته قد حجب الخلق عن معرفة كنه ذاته و دلهم عليه بآياته . و القلوب تعرفه و العقول لا تدركه ، ينظر إليه المؤمنون بالأبصار من غير إحاطة ولا ادراك نهاية . » : « توحيد آن بود { مو ۴۴۲ } که بدانی که ذات خداوند - تعالی - موصوف است به علم . بی از آن که آن را اندر توانند یافت به حس ، و یا بتوانند دید در دنیا به چشم . و به حقیقت ایمان موجود است بی حد و نهایت و اندر یافت بی آمد و شد ، و ظاهر است اندر ملک خود به صنع و قدرت خود ، خلق . ۱ . از معرفت کنه ذات وی محجوبند ، و وی به اظهار عجایب و آیات ، راه نماینده است . و دل ها می شناسند وی را به یگانگی ، و عقلها ادراک نکنندش از روی چگونگی ، و ببینند وی را ، یعنی در عقبی به چشم سر ، بی از آن که ذات وی را ببینند ، و یا نهایی را ادراک کنند . » و این لفظی جامع است مر کز احکام توحید را .

و جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گفت : اشرف کلمة في التوحيد قول أبي بكر - ۱۵ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « سبحان من لم يجعل { ژ ۳۶۶ } لخلق سبيلاً إلى معرفته إلا بالعجز عن معرفته . » : « پاک است آن خدایی که خلق را به معرفت خود راه نداد الا به عجز ایشان اندر معرفت او » . و عالمی اندر این کلمه به غلط افتاده اند . پندارند که عجز از معرفت بی معرفتی بود . و این محال است ، از آن که عجز اندر حالت موجود صورت گیرد . بر حالت معذوم عجز صورت نگیرد . چنان که مرده اندر حیات عاجز نبود ،

۱- ما : رحمة الله عليه ، مو : ندارد . ۲- ما ، مو : هي موجودة . ۶- ما : خداوند عز و جل ، مو : خدای عز و جل .

۷و۶- ما ، مو : بی آنکه آنرا اندر توان یافت . ۷- ما : و ما بتوان دید ، مو : و ما بتوانیم دید .

۸- ما ، مو : و دریافت و بی آمد و شد (ژ : آمد شدن) ما : در ملک خود . ۱۰- مو : راه نمای بنده است .

۱۱- ژ ، ما : و به ببینند او را ، مو : مؤمنان او را ما : بی آنکه ذات . ۱۲- ژ : به ببینند ، ما : ندارد ، وی را بنهایت و غایت ، مو : ویرا نهایی و غایتی ما ، مو : و این لفظ جامع است مر کلام احکام .

۱۳- ما : و جنید گفت رحمة الله عليه اشرف الكلمة . ۱۴- ما : إلى معرفة ، ما : عن معرفة .

۱۵- ما ، مو : معرفت راه نداد جز به عجز ایشان . ۱۶- ما ، مو : در معرفت و علما درین بغلطیدند (ما : ندارد) .

۱۷- ما ، مو : از آنچه عجز .

۱۸- مو : و برحالت ما ، مو : از حیات عاجز نبود که در .

که اندر مَوْت ، عاجز بود . با استحالت اسم عَجَز و قَوْت . و اَعْمَى از بَصَر عاجز نبود که اندر نابینایی از بینایی عاجز بود . و زَمَن از قیام عاجز نبود که اندر قَعُود از قَعُود عاجز بود . چنان که عَارِف از مَعْرِفَت عاجز نبود ، { مو ۴۴۳ } و مَعْرِفَت مَوْجُود بود . و این چون ضرورتی بود . و بر آن حَمَل کنیم . این قول صَدِیق - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - که أَبُو سَهْل ۵ صَعْلُوکی، و استاد ابو علی دَقَاق - رَحِمَهُمَا اللّٰهُ - گفتند که مَعْرِفَت ابتدا کسی بود ، و در انتها { ما ۳۸۴ } ضروری گردد . و عِلْم ضرورت آن بود که صاحب آن اندر حال وجود آن مَضْطَر و عاجز بود از دَفْع و جَلَب آن . پس بدین قول ، توحید فعل حق باشد - تعالی و تقدس - اندر دل بنده .

و باز شبلی گوید - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - : « التَّوْحِيدُ حِجَابُ الْمَوْحِدِ عَنْ جَمَالِ الْإِلهِيَّةِ . » : « توحید حِجَابِ مَوْحِدِ بود از جَمَالِ اَحَدِیَّتِ حق . » از آن چه اگر توحید را فِعْلِ بنده گوید ، لامحاله فِعْلِ بنده مر کَشَفِ جَلالِ حق را عَلَت نگردد اندر عَیْنِ کَشَفِ . از آن چه هر چه کَشَف را عَلَت گردد ، حِجَاب باشد . و بنده با کُلِّ اَوْصافِ خود ، غیر باشد ، چون صِفَتِ خود را حق شمرد . لامحاله مَوْصُوفِ صِفَتِ را که آن وی است ، هم حق

۱- ما ، مو : و موت از موت عاجز بود باستحاله اسم عجز و قوت او را .

۲- ما ، مو : که در نابینایی از بینایی عاجز .

۲- ما ، مو : که در قعود از قیام عاجز بود .

۳و۴- ما ، مو : موجود باشد و این چه ضرورتی باشد و بر آن ویرا پس حمل کنیم این قول صدیق را مو : صعلوك .

۵- ما : دقاق گوید، مو : گویند ما ، مو : در ابتدا کسی بود و اندر انتها .

۶و۷- ما ، مو : اندر وجود آن عاجز و مضطر بود .

۷و۸- ما ، مو : فعل حق باشد تعالی اندر دل بنده .

۹- ما : گوید رضی الله علیه .

۱۲- ما ، مو : حجاب نباشد .

۱۳- ما : باشد زیرا که ، مو : ویرا که ما : لامحال ما : که از آن وی است .

باید شمرد. {۳۶۷} آن گاه مَوْحِد و تَوْحید و أَحَد ، هر سه وجود یکدیگر را علّت گردند، و این ثالث ثلثه نصاری بود به عین . و تا هیچ صفت مر طالب را ، از فنای خود اندر توحید مانع است ، هنوز بدان صِفَت مَحْجُوب است . و تا محجوب است ، مَوْحِد نیست : «لَا مَا سِوَاهُ مِنَ الْمَوْجُودَاتِ بَاطِلٌ .» چون دُرُست شد که هر چه جز وی است ، ۵ باطل است ، و طالب جز وی است ، صِفَت باطل اندر کَشَفِ جَمالِ حَق ، باطل بود . و این تفسیر « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » باشد.

و اندر حکایات معروف است که چون ابراهیم خَواص - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - به کوفه به زیارت حُسَینِ بنِ مَنصُور شد ، وی را گفت : « یا ابراهیم ! روزگار خود اندر چه گذاشتی ؟ » گفت : « خود را بر توکل دُرُست کرده ام . » گفت : « ضِیَعْتَ عَمْرَکَ فِی ۱. عَمْرَانِ بَاطِنِکَ ، فَأَیْنَ الْفَنَاءُ فِی التَّوْحِیدِ ؟ » ضایع کردی عمر اندر آبادانی باطن ، فنای تو اندر توحید کجاست ؟ »

و اندر عبارات از توحید مر مشایخ را - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - سخن بسیار است ، که گروهی آن را فنا گفته اند که جز در بقای صفت ، دُرُست نیاید . و گروهی گفته اند که : جز فنای صِفَتِ خود ، توحید نباشد . و قیاس این بر جَمْع و تَفَرُّقَه باید کرد تا معلوم شود . ۱۵ و من - که عَلِی بنِ عَثْمَان الجَلابی ام - می گویم : « توحید از حَق به بنده اسرار است ، و به عبارت هویدا نشود ، تا کسی آن را به عبارت مَزْخُوف بیاراید ، که

۱- ما ، مو : و آنگاه . ۲- ما ، مو : بعینه و تا هر صفت از طالب را . ما : خود در

۳- ما ، مو : که هنوز ما : محجوب است مَوْحِد نیست .

۵- ما ، مو : همه باطل است . ما ، مو : پس صفت طالب در کشف . ما ، مو : باطل آید .

۷- ما ، مو : خواص به کوفه به ... ۸- ما ، مو : منصور شد رحمتها الله حسین بن منصور وی را .

ما ، مو : خود در چه . ۹- ما ، مو : گفت که خود را در توکل درست کرده حسین گفت یا ابراهیم

ضیعت . ۱۰- ما ، مو : فاین أنت الفناء . مو : عمر را در . ۱۱- ما ، مو : کجاست اندر توحید؟! .

۱۲- ما ، مو : و در عبارات از توحید مشایخ را سخن بسیار است گروهی .

۱۳- ما ، مو : بر بقای صفت ما ، مو : گفته اند جز خود فنای صفت .

۱۴- ما ، مو : باید بر جمع و تفرقه کرد . ۱۵- ما ، مو : و من گویم که علی رضی الله عنه که .

ما : به بنده است . ۱۶- ما ، مو : عبارت آن هویدا .

عبارت و مُعَبَّر ، غَيْرَ باشد. و اثباتِ غَيْرِ اندر توحید ، اثباتِ شریک باشد. آنگاه آن لَهْو گردد. و مُوَحَّد ، الٰهی بُوَد ، نه لاهی . این است احکامِ توحید و مَسْلُکِ اَرْبابِ مَعْرِفَتِ اندر ۳ وی بَرِ سَبیلِ اختصار . و بِاللَّهِ الْعَوْنُ وَالْعِصْمَةُ .

۱- ما ، مو : شریک بود آنگاه .

۲- ما ، مو : مَسْلُکِ اَقاویلِ ارباب .

۳- ما ، مو : اختصارِ واللّٰه اعلم بالصواب .

کشف الحجاب الثالث فی الایمان :

قوله - تعالى - : « يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمَنُوا » و جای دیگر گفت : « يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا » و پیغمبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « الْإِيمَانُ أَنْ تُوْمِنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ » ایمان از روی لغت ، ۵ تصدیق باشد . و مردمان را اندر اثبات حکم آن در شریعت ، سخن بسیار است ، و اختلاف بسیار . و معتزله جمله طاعات را علمی و عملی ایمان گویند . (مو ۴۴۵) و از آن است که بنده را به گناه از ایمان بیرون آرند . و خوارج همین گویند ، و بنده را به گناهی که بکند کافر گویند . و گروهی دیگر مر ایمان را ، قول فرد گویند . و گروهی معرفت تنها . و گروهی از متکلمان سنت ، تصدیق مطلق گویند .

۱۰ . و من اندر بیان این کتابی کرده ام جدا . مراد اینجا اثبات اعتقاد مشایخ است از متصوفه . و جمهور ایشان اندر ایمان به دو قسمت اند . چنان که فقهای فریقین گروهی گویند که : قول و تصدیق و عمل ایمان است . چون : فضیل عیاض ، و بشر حافی ، و خیر النساج ، و سمنون المحب ، و ابو حمزة بغدادی ، و محمد جریری - رضوان الله علیهم - و جز ایشان جماعتی بسیار . و گروهی گویند : ایمان قول و تصدیق ۱۵ است . چون : ابراهیم ادهم ، و ذی النون المصری ، و ابو یزید البسطامی ،

۲- ما ، مو : چنانکه گفت خداوند تبارک و تعالی ما : آمینوا بالله و رسوله و نیز بچندین .

۴- مو : یومن بالله ما ، مو : و کتبه و ایمان از روی . ۵- ما ، مو : تصدیق و مردمان را .

۶- ما ، مو : هم بسیار معتزله ما ، مو : و معاملتی را ایمان .

۷- ما ، مو : بیرون می آرند . ما : گناهی که میکند .

۸- مو : دیگر ایمان را . ۱۰- ما ، مو : کرده ام جداگانه . ۱۱و۱۰- ما ، مو : مشایخ متصوفه .

۱۱- ما ، مو : بر دو قسم اند چنانکه از اهل یقین گروهی . ۱۲- ما ، مو : قول تصدیق مو : فضیل بن عیاض .

۱۴- ما : رحمة الله علیهم ، مو : رضی الله عنهم اجمعین ما ، مو : جماعت بسیار ما ، مو : گویند که .

۱۵- ما ، مو : ابراهیم بن ادهم و ذوالنون ز : « البسطامی » ندارد .

و حاتم اصم ، و ابو سلیمان دارانی ، و حارث محاسبی ، و جنید ، و سهل بن {۳۸۶} عبدالله التستری ، و شقیق بلخی ، و محمد بن الفضل البلخی ، و به جز ایشان - رضوان الله علیهم اجمعین - . و جماعتی دیگر از فقهای اُمت چون : مالک ، و شافعی ، و احمد حنبل و به جز ایشان جماعتی بدان قول ۵ پیشین اند . و باز ابو حنیفه ، و الحسین بن فضل البلخی و اصحابهم ، چون : محمد بن الحسن ، و داود طائی ، و ابو یوسف - رحمهم الله - بدین قول باز پسین اند . و به حقیقت این خلاف به عبارت باز می گردد بدون معنی . اکنون من این معنی را بیان کنم به طریق اقتصار تا ترا معلوم گردد ، تا بدین خلاف ، کس را اندر ایمان مخالف الاصل نگویی - انشاء الله - .

۱ . فصل : بدان که {مو ۴۴۶} اتفاق است میان اهل سنت و جماعت و اهل تحقیق و معرفت ، که ایمان را اصلی و فرعی است . اصل آن تصدیق به دل باشد ، و فرع آن مراعات امر . و اندر عادت عرب است که فرع چیزی را بوجه استعارت ، به نام اصل آن باز خوانند . چنان که نور آفتاب را ، آفتاب خوانند به همه لغات . و هم بدان معنی ، گروهی طاعت را ایمان خوانند که بنده جز بدان ایمن نشود از عقوبت . و تصدیق مجرد ، امن اقتضا ۱۵ نکند تا احکام فرمان به جای نیارد . پس هر که را طاعت بیشتر بود ، امن وی از عقوبت زیادت بود . چون آن علت امن آمد ، به تصدیق و قول مر آن را ، ایمان گفتند .

-
- ۱ - در شد ، ما ، مو « این اسم ها جا بجا شده و ضمناً « اصم ، التستری ، بلخی » حذف شده است .
 - ۳ - ما ، مو : فضل بلخی و بجز ایشان رحمهم الله جماعتی دیگر . ۴ - مو : از « فقهای اُمت » تا « بجز ایشان » ندارد . ۵ - ما ، مو : حسین فضل بلخی و اصحاب ابو حنیفه .
 - ۶ - ما ، مو : و داود طائی و ابو یوسف رحمة الله علیهم (مو : رضی الله عنهم) برین قول .
 - ۷ - مو : به آن باز میگرد . ژ : کنون من .
 - ۷ و ۸ - ما ، مو : من این را بیان کوتاه کنم تا ترا معلوم گردد و بالله التوفیق .
 - ۹ - ما ، مو : نگویی انشاء الله تعالی عز و جل .
 - ۱۱ - ما ، مو : اصل ایمان تصدیق . ۱۲ - ما : و اندر عادات عرف چنان ، ما : و اندر عادت عرب است .
 - ۱۴ - ما : بار خواهند چنان ما : و نیز بدین معنی آن گروه .
 - ۱۵ - مو : این اقتضا .
 - ۱۶ - ما ، مو : هر کرا طاعت . ۱۷ - ما : با تصدیق مو : از ایمان .

باز این گروه دیگر گفتند که : عَلَتْ اَمِنْ مَعْرِفَتِ است نه طاعت . اگرچه طاعت حاصل بود ، چون مَعْرِفَت موجود نباشد ، سود ندارد . و چون مَعْرِفَت موجود باشد ، اگر طاعت نباشد ، آخر بنده نجات یابد ، هر چند که حُکْمَش اندر مَشِیَّت بود ، که خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - یا به فَضْلِ زَلَّتَش در گذارد ، یا به شَفَاعَتِ پِیغمبر - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - بخشد ، ۵ یا به مقدار جَرْمَش عَذاب فرماید . آنگاه {ما ۳۸۷} به بهشت فرستندش . پس چون اَصْحَابِ مَعْرِفَت باشند ، اگرچه مُجْرَم بوند ، به حُکْمِ مَعْرِفَت جاوید به دوزخ نمانند . و اَصْحَابِ عَمَل ، به عَمَلِ مُجْرَد ، بی معرفت به بهشت اندر {ر ۳۷} نیایند .

پس اینجا طاعت ، عَلَتْ اَمِنْ نیامد . کَمَا قَالَ رَسُول - صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - : « لَنْ يَنْجُو {مو ۴۴۷} أَحَدُكُمْ بِعَمَلِهِ . » قِيلَ : « وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ ؟ ! » قال : ۱ . « وَاَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَ نِیَ اللّٰهُ بِرَحْمَتِهِ . » : « نرهد یکی از شما به عَمَلِ خود . » گفتند : « تو نیز نرهی به عَمَلِ خود یا رسول اللّٰه ؟ ! » گفت : « من نیز نرهم إِلَّا خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - به رحمت خویش اندر گذارد . »

پس از رَوِی حَقِیْقَت ، بی خلاف میان اَمَّت ، ایمان معرفت است و اِقْرَار و پذیرفتِ عَمَل . و هر که او را بشناسد ، به وَصْفِی شناسد از اَوْصَاف . و اَخْصِی اَوْصَافِ وی بر سه قسمت ۱۵ است : بعضی آن که تَعَلَّق به جَمال دارد ، و بَعْضِی آن که به جلال ، و بعضی آن که به

۱ - مو : گروهی دیگر گفته اند .

۳ - ما ، مو : نبود آخر بنده ما ، مو : که خدای تعالی .

۴ - ما ، مو : یا فضلِ خود زَلَّتَش در گذارد و یا به شَفَاعَتِ پیغامبر بخشد .

۵ - ما ، مو : و یا به مقدار جَرْمَش عقوبت فرماید آنگاه از دوزخ نجات دهد و به بهشت برساندش .

۶ - ما ، مو : معرفت گرچه باشند مجرم باشند . ما ، مو : اندر دوزخ .

۷ - ما : در نیایند .

۸ - ما ، مو : پس معلوم گشت که طاعت ما ، مو : و رسول اللّٰه صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ گفت .

۱۱ - ما : گفت و إِلَّا من نرهم .

۱۲ - ما ، مو : هم مگر خدای عَزَّ وَ جَلَّ اندر گذارد .

۱۳ - ما ، مو : و اِقْرَار پذیرفتِ عَمَل .

۱۴ - ر : ورا بشناسد ، مو : بوصف شناسد . ما ، مو : اوصاف او بر سه .

۱۵ - مو : به جلال دارد . ما : آن که تَعَلَّق به جمال .

کمال . پس خلق را به کمال وی راه نیست . به جز آن که وی را کمال ، اثبات کنند ، و نقص از وی نفی کنند . ماند اینجا جمال و جلال . آن که شاهد وی جمال حق باشد ، اندر معرفت پیوسته مشتاق رؤیت بود . و آن که شاهد وی جلال حق باشد ، پیوسته از اوصاف خود بانفرت بود . دلش اندر محل هیبت بود . پس شوق ، تأثیر محبت باشد ، و نفرت از اوصاف بشریت همچنان از آن چه کشف حجاب وصف بشریت جز به عین محبت نبود . پس ایمان و معرفت ، محبت آمد . و علامت محبت طاعت . از آن چه چون دل محل دوستی بود ، و دیده محل رؤیت ، و جان محل عبرت ، و دل موضع مشاهدت . تن باید که تارك الامر { مو ۴۴۸ } نباشد . و آن که تارك الامر بود ، از معرفت بی خبر نباشد . و این آفت اندر زمانه اندر میان متصوفه ظاهر { ما ۳۸۵ } شد ، که گروهی از ملاحده جمال ایشان بدیدند ، و قدر ۱ . و منزلت ایشان معلوم گردانیدند . خود را بدیشان مانند کردند و گفتند که { ژ ۳۷۱ } : « این رنج چندان است که نشناخته ای . چون بشناختی ، کلفت برخاست . » گوئیم که : « لابل ، چون بشناختی ، دل محل تعظیم شد . تعظیم فرمان زیادت گشت . و روا داریم که مطیع به درجتی رسد که رنج طاعت از وی بردارند . و بر گزاردن امرش توفیق زیادت دهند ، تا آن چه خلق به رنج گزارند ، وی را از گزاردن ، رنجی نباشد . و این جز به شوقی ۱۵ مقلق و مزعج نتواند بود .

- ۱- ما ، مو : تعلق به کمال دارد . ما ، مو : که وی کمال او را ۲- ما ، مو : اینجا جلال و جمال .
- ۳- ما : بود آنکه شاهد وی جلال حق بود .
- ۴- ما ، مو : و دلش ما : محبت بود . ۵- ما ، مو : بشریت از آنچه ما ، مو : جز وصف بشریت بعین محبت نیست پس اکنون ایمان . ۶- ما ، مو : طاعت بود .
- ۷- ما ، مو : بلکه دل محل مشاهده پس باید تارك امر .
- ۸- ما ، مو : و آن که جز چنین تارك امر بود از معرفت خبر نباشد .
- ۸و۹- ما ، مو : و این آفت اندر میان متصوفه . ۱۰- ما : معلوم کردند .
- ۱۱- ما ، مو : شوق برخاست . ۱۲- ما ، مو : دل محل شد و طاعت از تن برخاست و لیکن این خطاست که چون دل محل شوق شد و طاعت از بین برخاست و لیکن این خطا است که چون بشناخت باید که تعظیم فرمان باید که تعظیم فرمان زیاده شود .
- ۱۳- ما ، مو : به درجه رسد ما ، مو : از وی برخیزد ملك بردارند و برگزاردن آن او را دهند .
- ۱۴- ما : به رنج گزارند وی بیرنج اندر آن (مو : وی بی رنج باشد اندر آن) ما ، مو : و این معنی جز به شوق مقلقل . ۱۵- ما ، مو : نباشد .

و باز گروهی ایمان را همه از حق می گویند ، و گروهی همه از بنده . و این خلاف اندر میان خلق دراز شده است به ماوراء النهر .

پس آن که همه از وی گوید ، جَبَر مَحْضُ بُود . از آن چه بنده اندر آن باید تا مضطر باشد ، و آن که همه از خود گوید ، قَدَر مَحْضُ بُود . که بنده جز به اعلام وی ، وی را نداند ، و طریق توحید دُونِ جَبَر باشد و فَوْقِ قَدَر . و به حقیقت ، ایمان ، فِعْلِ بنده باشد به هِدَايَتِ حَقِّ مَقْرُون ، که گم کرده وی به راه نداند آمد ، و به راه آورده وی گم نگرده . لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا » . پس بر این اصل باید که گروهش ، {مو ۴۴۹} هدایت حق بُود ، و گرویدن فعل بنده . پس علامت گرویدن بر دل ، اعتقاد توحید است . و ۱۰ بر دیده ، حفظ از منهیات و عبرت کردن اندر علامات و آیات . و برگوش ، استماع کلام وی . و بر معده ، تَخْلِي آن از حرام کرده وی . و بر زبان ، صِدْقِ قول ، و بر تن ، پرهیز کردن از منهیات ، تا دعوی با معنی موافق بُود .

و از این بُود که آن گروه ، زیادت و نقصان در ایمان روا داشتند . و اتفاق است {ما ۳۸۹} میان همه که اندر معرفت ، زیادت {ز ۳۷۲} و نقصان روا نباشد ، که اگر ۵ معرفت ، زیادت و نقصان شدی ، بایستی که معروف زیادت و نقصان شدی . چون

۱- ما : و گروهی از بنده .

۳- ازو می گویند ، مو : آنکه همه از وی میگوید . ما ، مو : محض باشد ما : باید یا مضطر .

۴- ما : و باز آن ما : محض باشد که بنده بجز اعلام .

۷- ما ، مو : چنانکه خدای عز و جل گفت .

۸- ما ، مو : و بر این اصل باید که تا .

۱۰- ما ، مو : اندر علامت و آیات .

۱۱- ما ، مو : حرام کرده و بر زبان .

۱۲- ما ، مو : تا معنی با دعوی موافق بود .

۱۳- ما ، مو : زیاده و نقصان اندر معرفت و ایمان .

۱۴- ما ، مو : زیادت و یا نقصان پذیرفتی بایستی که معروف هم زیاده و نقصان چون .

بر معروف زیادت و نقصان روا نبود ، بر معرفت نیز روا نبود ، که معرفت ناقص معرفت نباشد. پس باید تا زیادت و نقصان در عمل و فرع باشد . و به اتفاق بر طاعت زیادت و نقصان - که در عمل و فرع باشد. روا بود. و مر حشویان را که به فریقین نسبت کنند، این بر دل دشوار آید ، که از حشویان گروهی طاعت را از جمله ایمان گویند. و باز گروهی ۵ ایمان را به جز قول مجرّد نگیند و این هر دو عدم انصاف باشد.

و در جمله ایمان ، بر حقیقت ، استغراق کلّ اوصاف بنده باشد اندر طلب حق . و جمله گرویدگان را بر این اتفاق باید کرد ، که غلبه سلطان معرفت قاهر اوصاف نکرت بود. و آنجا که ایمان بود اسباب نکرت منفی بود که گفته اند : « إِذَا طَلَعَ الصَّبَاحُ بَطَلَ الْمَصْبَاحُ. » (مو . ۴۵) « چون صبح منتشر شد ، جمال چراغ ناچیز گشت . » و روز به دلیل ۱۰ بیان بنمود . چنان که گفته اند : « از روز روشن تر دلیل نباید. » قوله - تعالی - : « إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا . »

چون حقیقت معرفت ، اندر دل عارف حاصل آمد ، ولایت ظن و شک و نکرت فانی شد . و سلطان مر حواس و هوای وی را مسخر خود گردانید ، تا در هر چه کند و گوید و نگردد ، همه اندر دایره امر باشد.

۱۵ و یافتم که : ابراهیم خواص را پرسیدند از حقیقت ایمان . گفت : « اکنون این را جواب ندارم . از آن چه هر چه گویم ، عبارت بود. و مرا باید تا به معاملت جواب گویم .

-
- ۱- ما ، مو : زیاده و نقصان روا نباشد. ما : نیز روا نباشد.
 - ۲- ما ، مو : باید که زیاده و نقصان در فرع و عمل باشد و اتفاق بر طاعت زیاده .
 - ۳- ما ، مو : نقصان که روا بود ما ، مو : تشبیه کنند. ۴- ما ، مو : این مسئله بر دل. ما :
 - حشویان طاعت را . ۶- ما ، مو : طلب حق تعالی. ۷- ما ، مو : بدین اتفاق باید کرد .
 - ۸- ما ، مو : و اسباب نکرت از آن منفی بود . ما : الصبح بطل بطل.
 - ۹- ما ، مو : و روز را بدلیل بیان نتوان نمود .
 - ۱۰- ما : چنانکه گفت آن موقت بر نمودار روز ، مو : موافق تر نمودار که ما ، مو : روشن تر را دلیل نماید و خداوند عزّ و جلّ گفت .
 - ۱۱- ما : افسدوها الایة . ۱۲- ما : فانی شود . ۱۳- ما ، مو : و سلطان معرفت مر حواس را . ما :
 - گرداند تا اندر ما ، مو : و نگردد و گوید . ۱۵- مو : آنرا جواب ندارم.
 - ۱۶- ما ، مو : جواب کنم.

أَمَّا مَنْ قَصَدَ مَكَّهُ دَارِمٌ . وَ تَوَنَّى بِرَإِئِنِ عَزْمِي . اندر این راه با مَنْ صَحَبَتْ كُنْ تا جواب مسأله خود بیایی.» گفتا : « چنان {۳۷۳} {ما ۳۹۰} کردم . چون به بادیه فرورفتم . هر شب دو قرص و دو شربت آب پدید آمدی . یکی فرا مِنْ دادی ، و یکی خود بخوردی . تا روزی اندر میانِ بادیه پیری همی آمد سواره . چون وی را بدید ، از اسب فرو آمد ، و ۵ یکدیگر را بهرسیدند ، و زمانی سَخَن گفتند . پیر بر نشست و بازگشت . » گفتم : « ایها الشَّيْخُ ! مرا بگوی تا آن پیر که بود ؟ » گفت : « آن جَوَاب سَوَّال تو بُود . » گفتم : « چگونه ؟ » گفت : « آن خَضِرٍ پَیغمبر بود - عَلَيْهِ السَّلَام - که از من صَحَبَتْ طَلَبید . و مَنْ اجابت نکردم ، که بترسیدم ، که اندر آن صَحَبَتْ ، اعتماد از دُونِ حقِّ با وی کنم . تو کُلِّ مَرَا بيشولاند . و حقیقتِ ایمان ، حفظِ تو کُلِّ باشد با خداوند عزَّ و جَلَّ - . قَوْلُهُ - تَعَالَى - : ۱۰ . « وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَ كُلُّوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . »

و محمد بن خفیف گوید - رَحِمَهُ اللَّهُ - : « الْإِيمَانُ تَصَدِيقُ الْقَلْبِ بِمَا أَعْلَمَهُ الْغُيُوبُ . » « ایمان باور داشتن دل است بدان چه اندر غیب بروی کشف کنند ، و وی را بیاموزند . » و ایمان به غیب و خداوند - تَعَالَى - از چشم سر غایب است جز به قُوَّةِ الهی اندر یقین بنده ، پدیدار نتوان آوردن . و آن جز به اَعْلَامِ خُداوند - تَعَالَى - نباشد . ۱۵ چون مَعْرِفَ و مَعْلَمِ عارفان و عالمان وی است . جَلَّ جَلَالُهُ و عَمَّ نَوَالُهُ - . که اندر دل های ایشان مَعْرِفَتِ و علم آفرید ، و حَوَالَهُ آن از کَسَبِ ایشان منقطع کرد .

-
- ۱- ما ، مو : دارم تو نیز همین عزمی ما ، مو : که تا جواب مسئله خود . ۲- ما : گفت ما ، مو : به بادی فرورفتم .
 - ۳- ما ، مو : و دو کاسه شربت آب پدیدار آمدی یکی به من و یکی خود پر داشتی .
 - ۴- ما ، مو : پیری آمد سوار چون آنرا بدید . ما ، مو : پرسیدند .
 - ۵- ما ، مو : و بر اسب نشست و بازگشت . ما : یا ایها الشَّيْخُ . ما : که آن پیر .
 - ۶- ما ، مو : جواب و سؤال . ۷- ما ، مو : آن خَضِرٍ ، مو : آن حضرت صلی الله علیه وسلم . ما : می طلبید ما ، مو : پرسیدم چرا گفت ترسیدم . ۸- ما ، مو : که اندر صحبت او ما : بروکنم مو : بروی کنم ما ، مو : و تو کُلِّ من تباه شود .
 - ۹- ما ، مو : چنانکه خدای عزَّ و جَلَّ گفت . ۱۱- ما : رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ، مو : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . ما ، مو : علم به الغیوب .
 - ۱۲- ما ، مو : دل است که از غیب بروی .
 - ۱۳- ما ، مو : بیاموزند از آنچه ایمان به عیب است و خداوند تعالی از آن دو چشم سر غایب بجز تقویت الهی .
 - ۱۴- ما ، مو : که در یقین پدیدار آید نتوان آورد . ما ، مو : خداوند باشد جَلَّ و علا عارفان .
 - ۱۵- ما ، مو : و علما ، بعلم و معرفت خداوند بود تعالی که اندر دل ایشان .
 - ۱۶- ما ، مو : پس حواله علم و معرفت از کَسَبِ ایشان منقطع باشد .

پس هر که دل را {۳۷۴} به معرفتِ حقِ باور داشت ، مؤمن بود . و به حکم آن که مرا به جز اندر این کتاب ، در این باب سخن بسیار است . اینجا بدین مقدار اقتصار کردم ، تا کتاب مَطْوَل نشود . و نیز اگر هدایت حق باشد ، این مایه بسنده بود . اکنون با سرِ معاملات ۵ رویم ، و حُجَبِ آن کشف گردانیم ، تا طالبان را فواید باشد - انشاء الله تعالی - .

- ۱- ما ، مو : دل را با معرفت حق باور دارد مؤمن بود و بحق و اصل.
- ۲- ما ، مو : چون این کتاب اندر ، در این معنی سخن ، ما ، مو : بسنده کردم.
- ۳- ما ، مو : این مقدار مرا اهل بصیرت را بسنده باشد اکنون بر سر معاملات .
- ۴- ما ، مو : رویم و آنرا کشف گردانم تا طالبان را باشد انشاء الله تعالی عز و جل و بالله التوفیق.

کشف {ما ۳۹۱} الحجاب الرابع في الطهارة :

از پس ایمان ، نخستین چیز که بر بنده فریضه شود ، طهارت کردن بود ، مر گذارد نماز را . و آن طهارت بدن بود از : نجاست و جنابت و شستن سه اندام {مو ۲۵۲} ، و مسح کردن بر سر بر متابعت شریعت و یاتیمم در حال فقد آب ، یا شدت مرض و یا خوف مرض .
۵ چنان که احکام این معلوم است .

پس بدان که طهارت بر دو گونه بود . یکی طهارت ظاهر ، و دیگر طهارت دل . چنان که بی طهارت بدن نماز درست نیاید . بی طهارت دل معرفت درست نیاید . پس طهارت تن را آب مطلق باید . به آب مشوب و مشوش و مستعمل نشاید . طهارت دل را توحید محض باید . به اعتقاد مختلط و مشوش نشاید . پس این طایفه به ظاهر بر طهارت باشند ، و به ۱ . باطن بر توحید . کما أمر النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « دَاوِمْ عَلَى الْوُضْءِ يُحِبِّبَكَ حَافِظًاكَ . » و قوله - تعالى - : « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ . » پس هر که به ظاهر بر طهارت مداومت کند ، ملائکه وی را دوست دارند . و هر که به باطن بر توحید قیام کند ، خداوند {ژ ۳۷۵} - تعالى - وی را دوست دارد . و رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - پیوسته می گفتی : « اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ النِّفَاقِ . » :

۲ - ما ، مو : و از پس ایمان ما ، مو : چیزی فریضه بر بنده شود مر گذاردن نماز را .

۳ - ما : سه اندام در مسح . ۴ - ما ، مو : و یا تیمم کردن اندر حال ما : و یا شدت و یا خوف چنان .

۵ - ما ، مو : این خود معلوم است . ۶ - ما : و بدان که ما : دو گونه باشد یکی طهارت تن .

۷ - ما ، مو : درست نیست .

۸ - ما ، مو : و به آب ملوث و مستعمل نشاید و طهارت .

۹ - ما : و اعتقاد مختلط . ما ، مو : این طایفه پیوسته ظاهر به طهارت .

۱۰ - ما ، مو : باطن با توحید کما أمر النبي (ص) مر یکی را از صحابه دم علی یحیبک .

۱۱ - ما ، مو : و گفت خداوند عز و جلّ إِنَّ اللَّهَ .

۱۲ - ما : ملائکه اورا .

۱۳ - ما : به توحید قیام کند خداوند اورا .

۱۴ - ما : و رسول گفت ما ، مو : می گفتی اندر دعوات ما : النفاق الى آخره ...

« بار خدایا دلم را از نفاق پاک گردان ، و به هیچ حال ، نفاق اندر دلش صورت نگرفتی . اما رؤیت کرامات خویشتن مراورا می اثبات غیر نمود . و اثبات غیر نفاق بود اندر محل توحید . هر چند يك ذره از کرامات مشایخ ، سرمه دیده مریدان کرده اند ، آخر اندر محل کمال آن حجاب مکرم بوده است . از آن چه هر چه غیر بود ، رؤیت (مو ۴۵۲) آن آفت بود .

۵ خواه خود را ببند خواه دیگری را .

و أبو یزید گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « نفاق العارفين أفضل من إخلاص المریدین . » : « نفاق رسیدگان فاضل تر (ما ۳۶۳) از إخلاص طالبان . » یعنی آن چه مرید را مقام باشد ، کامل را حجاب باشد . مرید را همت آن که کرامات یابد ، و کامل را همت آن که مکرم یابد . و در جمله اثبات کرامات مراهل حق را نفاق نماید . از آن چه آن معاينة ۱ . غیر باشد .

پس آفت دوستان خدای ، خلاص جمله اهل معصیت بود از معصیت . و آفت اهل معصیت ، نجات جمله اهل ضلالت از ضلالت ، که اگر کافران بدانندی ، که معصیت ایشان ناپسند خدای - عز و جل - . چنان که عاصیان دانند ، جمله از کفر نجات یابندی . و اگر عاصیان بدانندی که جمله معاملات ایشان محل علت است . چنان که دوستان دانند ، جمله ۱۵ از معصیت نجات یابندی ، و از همه آفات ظاهر شوندی . پس باید که طهارت ظاهر ،

۱- ما ، مو : پاک کن ، مو : اندر دل وی صورت نگیرد .

۲- ما ، مو : کرامات خود مراورا اثبات غیر می نمود ، ما : نفاق آرد ، مو : غیر نفاق آمد .

۳- ما ، مو : هر چند که يك .

۴و۵- ما ، مو : از « خواه » تا « دیگری را » ندارد .

۶- ما ، مو : ابو یزید گفت نفاق ...

۷- ما ، مو : بهتر از اخلاص .

۸- ما ، مو : همت آن بود که کرامت یابد .

۹و۱۰- ما : نفاق یابد ، ما ، مو : معاينة غیر باشد .

۱۱- ما ، مو : همچنان پس آفت .

۱۲- ما ، مو : ضلالت بود از ضلالت ما ،

۱۲و۱۳- ما ، مو : معصیت (مو : ایشان) ناپسند خداوندست چنانکه میان میدانند . ما : از کفر بر هندی (مو : برستندی) .

۱۴- مو : بدانستندی که . ۱۵- مو : نجات یافتندی ... شدندی .

مُوافِق طَهَارَتِ سِرِّ بُوَد . یعنی چون دست بشوید ، باید که دل از دوستی دنیا بشوید . و چون استنجا کند ، چنان که از نجاست ظاهر نجات { ۳۷۶ } جست ، از دوستی غیر به باطن نجات جوید . و چون آب اندر دهان کند ، باید که دهان از ذکر غیر خالی گرداند . و چون استنشاق کند ، باید که بوی شهوت ها بر خود حرام کند . و چون روی بشوید ، باید که از ۵ جُمْلَه مَالُوفَاتِ یکبارگی اعراض کند ، و به حق اقبال کند . و چون دست بشوید ، باید که تَصَرُّف از جُمْلَه نصیب های خود مَنقَطِع گرداند . و چون مَسْح سِرِّ کند ، باید که اُمُور خود به حق تَسْلیم کند . و چون پای بشوید ، باید که نیز جز بَرُوقِ قُرْمَانِ خدای - تعالی - نیت اقامت نکند . تا هر دو طهارت وی را حاصل آید ، که جُمْلَه امور شرعی ظاهر به باطن پیوسته است . چنان که اندر ایمان قول زبان به ظاهر ، و تصدیق به دل ، حقیقت نیت به دل ، ۱ . و احکام طاعت بر تن .

پس طَرِیق طَهَارَت ، تَفَكُّر و تَدَبُّر بُوَد { ما ۳۹۳ } اندر آفت دنیا و دین . از آن که دنیا ، سرای غَدَار است و مَحَلِّ فَنّا . دل از آن خالی نشود ، جز به مَجَاهِدَت بسیار . و مَهْم ترین مَجَاهِدَت ها ، حفظ آداب ظاهر است ، و مَلَاذِمَت بر آن اندر همه احوال .

از ابراهیم خواص - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - می آید که گفت : « مَرّا از خدای تعالی - عَمَر اَبَد ۱۵ می باید اندر دُنیا تا همه خَلْق اندر نِعْمَتِ بَهِشت مشغول گردند ، و خدمت حق فراموش

۲ - ما : کند باید که از ما ، مو : اندر دوستی دنیا غیر .

۳ - ما ، مو : در دهان ما ، مو : خالی کند .

۴ - ما ، مو : که شهوت ها بر خود حرام گرداند .

۵ - ما ، مو : بیکبار اعراض .

۵ و ۶ - مو : و چون استنجا کند باید که از نصیبهاء خود ... ما : دستها بشوید .

۶ - ما : دست از جُمْلَه نصیبهاء وقف خدای عز و جل .

۸ - ما : « نیت » ندارد .

۹ - ما ، مو : دل باطن و نیت به دل .

۱۰ - ژ ، ما ، مو : طاعت در شریعت و نیت بر دل .

۱۱ - ما ، مو : طهارت دل تدبیر و تفکر بُوَد . ما ، مو : دنیا و دیدن آنکه .

۱۲ - ما ، مو : خالی کند و این مجاهده بسیار حاصل نگردد .

۱۳ - ما ، مو : خداوند عَمَر اَبَدی .

۱۵ - ما : نعمت دنیا ، مو : نعمت مشغول گردند و حق .

کنند . و من اندر بلای دنیا، به حفظ آدابِ شریعتِ قیام کنم . و حق را یاد دارم .» و می آید که بو طالبِ حرمی ، چهل سال به مکّه مجاور بود . اندر مکّه طهارت نکرد . هر بار از مکّه به طهارت از حدِ حرم بیرون آمدی . گفتی : « زمینی را که خداوند - تعالی - به خود اضافت کرده است . من کراهیت دارم که آب مستعمل من بر آن زمین ۵ ریزد .» و از ابراهیم خواص - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - می آید که : « وی اندر جامع ری { ۳۷۷ } مبْطُون بود . اندر يك شبانروز شست غسل بکرده بود . آخر وفاتش در میان آب بود .» ابو علی رودباری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يك چندگاه به بلای و سواس اندر طهارت مبتلا شد ، گفت : « شبی به سحرگاه به آب فرو شدم تا به وقت آفتاب { مو ۴۵۵ } بر آمدن بماندم . اندر آن میانه رنجور دل بودم و گفتم : « بار خدایا! العافیة ! » هاتفی آواز داد که : ۱ . « الْعَافِيَةُ فِي الْعِلْمِ . »

از سفیان ثوری می آید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که مر يك نماز را شست بار طهارت کرده بود اندر بیماری . در حال بیرون رفتن از دنیا گفت : « تا چون فرمان اندر آید ، من طاهر باشم » گویند : « شبلی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - روزی طهارت کرد ، به قصد آن که به مسجد آید . از هاتفی شنید که : « ظاهر شستی ، صفای باطن کجاست ؟ » گفتا : ۱۵ « باز گشتم ، و همه ملک و میراث بدادم ، و يك سال جز بدان مقدار جامه - که نماز بدان روا

۲- ما : بو طاهر (مو : ابو طاهر رضی الله عنه) رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

۳- ما ، مو : هر بار بطهارت از . ما ، مو : و گفتی . ۴- ما ، مو : آب مستعمل بر آن ریزد .

۵- ما ، مو : می آرند که اندر مسجد جامع ری .

۶- ما ، مو : غسل کرده بود آخر وفاتش اندر میان آب بود و ابو علی .

۷- ما ، مو : رود باری رضی الله عنه يك چندی به ما ، مو : مبتلا بود .

۸- ما ، مو : روزی بسحرگاه به دریا فروشدم . ما ، مو : رنجبه دل .

۹- ما ، مو : بودم و گفتم . ما ، مو : العافیت العافیة هاتفی از دریا آواز داد العافیة .

۱۰- ما ، مو : می آید رضی الله عنه ، ما : که روزی مر يك نماز را شست طهارت .

۱۱- ما ، مو : کرد اندر ما : روز مرگ از دنیا گفت چون . ما ، مو : من باری طاهر .

۱۲- ما ، مو : و گویند که شبلی .

۱۳- ما ، مو : اندر آید از هاتفی بشنید که ظاهر را شستی ما ، مو : کجاست باز گشت .

۱۴- ما : میراث بداد ، مو : میراث از خود دور گردانید . ما ، مو : روا بودی .

بود - نپوشیدم . آن گاه به نزدیک جنید آمدم .» وی گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - :
 {ما ۳۹۴} «یا ابابکر!» این سخت سودمند طهارتی که کردی! خدای ترا پیوسته طاهر
 دارد!» گفت : «از پس آن هرگز بی طهارت نبود ، تاحدی که چون از دنیا بخواست رفتن ،
 طهارتش را نقض افتاد . اشارت به مریدی کرد که مرا طهارتی ده . مرید وی را طهارت داد .
 ۵ و تخلیل مُحاسِن فراموش کرد . وی را در آن حال زبان نبود که سخن گفتی . دست آن
 مرید بگرفت و به مُحاسِن اشارت فرمود تا تخلیل کرد .» از وی می آید که گفت : «من
 هیچ وقتی ادبی ترک نکرده ام از آداب طهارت که نه در باطنم بندی پدیدار آمد .»

و از ابو یزید {۳۷۷} رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - می آید که گفت : «هرگاه که اندیشه دنیا
 بردلم گذر کند ، طهارتی بکنم . و چون اندیشه عقیبی گذرد ، غسل آرم . از آن چه دنیا
 ۱ . محدث است . اندیشه آن حدث باشد . و عقیبی محل غیبت و آرام با آن جنابت . پس از
 حدث ، طهارت واجب شود ، و از جنابت غسل .

و از شبلی می آید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که : «یا بابکر! طهارت آن داری که بدین
 گستاخی به خانه ما خواهی آمد؟» این بشنید . بازگشت . ندا آمد که : «از درگاه ما
 می باز گردی؟ کجا خواهی شد؟» گفتا : «نعره یی بزد .» ندا آمد که : «بر ما
 ۱۵ می شناخت کنی؟» بر جای خاموش بایستاد . ندا آمد که : «دعوی تحمّل بلای
 ما می کنی؟» فریاد برآورد که : «الْمُسْتَغَاثُ بِكَ مِنْكَ» .

و مشایخ این قصه را - رَحِمَهُمُ اللَّهُ - اندر تحقیق طهارت ، سخن بسیار است . و
 مریدان را مداومت طهارت ظاهر و باطن فرموده اند . قصدشان به درگاه حق بود . چون کسی

۱- ما ، مو : نپوشیدی ما ، مو : آمد جنید رحمه الله او را گفت .

۲- ما ، مو : طهارت بودی که کردی خداوند تعالی ما ، مو : طاهر دارد .

۳- ما ، مو : بحدی که ما ، مو : بخواست شد . ۴- ما : مرید او را طهارت داد .

۵- ما ، مو : اندر آن حال . ما ، مو : سخن بگفتی . ۶- ما ، مو : اشارت کرد تا تخلیل بکرد و نیز او وی ما : وقتی ادبی را .

۷- ما ، مو : اندر باطنم پنداری پدید آید . ۸- ما : و از ابو یزید می آید .

۹- ما ، مو : دلم بر دنیا گذرد طهارت کنم چون ما ، مو : گذر کند غسل کنم .

۱۰- ما ، مو : از اندیشه آن ما ، مو : و آرام است و اندیشه آن جنابت بود .

۱۱- ما ، مو : و از شبلی می آید که روزی طهارة بکرد چون مسجد آمد بسرش ندا کردند که یا ابابکر .

۱۲- ما ، مو : اندر خانه ما . ۱۳- ما ، مو : و بازگشت بسرش ندا آمد که یا ابابکر از درگاه ما باز می گردی .

۱۴- ما ، مو : شد نعره بود . ۱۵- ما ، مو : شناخت بر ما می کنم خاموش برجای بایستاد .

۱۶- ما ، مو : شبلی گفت المستغاث ... ۱۸- ما ، مو : اندر قصد شان بدرگاه حق چون .

به ظاهر قصد خدمت کند ، باید که به ظاهر طهارت کند . و چون به باطن قصدِ قُرْبَت کند ، باید که طهارتِ باطن کند . طهارتِ {ما ۳۹۵} ظاهر به آب ، و از آن باطن به توبه ، و رجوع کردن به درگاه حق - تعالی - . اکنون من حکم توبه با متعلقاتش را به شرح بیارم ، تا حقیقت آن ترا معلوم گردد. انشاء الله .

۵ باب التَّوْبَةِ وَ مَا يَتَعَلَّقُ بِهَا :

بدان که اول مقام سالکان حق ، توبه است . چنان که اول درجه طالبان خدمت ، طهارت {مو ۴۵۷} . کما قال الله - تعالی - : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا. » و نیز گفت : « وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا. » و رسول - صلی الله علیه و سلم - گفت : {ژ ۳۷۹} « مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ شَابٍ تَائِبٍ » : « نیست چیزی بر خداوند - تعالی - دوستر از جوانی توبه کرده . » و نیز گفت - صلی الله علیه و سلم - « التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ ثُمَّ قَالَ إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا لَمْ يَضُرَّهُ ذَنْبٌ ثُمَّ تَلَا: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ . » : « تائب از گناه بی گناه شود ، و چون خدای تعالی - بنده یی را دوست دارد ، گناه وی را زیان ندارد. » گفتند : « علامت توبه چیست ؟ » گفتا : « ندامت » اما آن چه گفت : « گناه مر دوستان را زیان ندارد. » یعنی بنده به گناه کافر نشود ، و اندر ایمانش خلل در نیاید. و چون سرمایه را

۱- ما ، مو : طهارت کند . ۲- ما ، مو : باید که بیاطن طهارت کند و ما ، مو : ظاهر باب است .

۳- ژ : کنون من ، ما ، مو : توبه را با متعلقاتش بشرح بگویم .

۴- ما ، مو : معلوم شود انشاء الله تعالی . ۵- ما : باب پانزدهم فی التَّوْبَةِ .

۶- ما ، مو : سالکان طریق حق . ۷- ما ، مو : طهارت و از آن بود که خداوند عزّ اسمه گفت یا ایها .

۸- ما ، مو : جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون .

۹ و ۸- ما ، مو : و رسول گفت .

۱۰- ما ، مو : برخداوند عزّ و جلّ از جوانی که توبه کرده باشد و نیز رسول گفت .

۱۱- ما ، مو : و یحبّ المظهرین .

۱۳- ما ، مو : و چون خداوند تبارک و تعالی ، ما ، مو : گناه او را .

۱۴- ما ، مو : اما آنکه گفت که گناه . ۱۵- ما ، مو : کافر نگردد ، ما ، خلل اندر نیاید .

گناه زیان ندارد، زیان مَعْصِيَتِي که عاقبت آن نجات باشد، به حقیقت زیان نباشد. و بدان که توبه اندر لَغَتْ به معنی رَجُوع باشد. چنان که گوید: تاب، آي: رَجَع. « پس بازگشتن از نَهْيِ خداوند - تعالی - بدان چه خوب است از امرِ خداوند - تعالی - حقیقت توبه بود.

و پیغمبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « النَّدَمُ تَوْبَةٌ . » : « پشیمانی توبه ۵ باشد. » و این لَفْظِي است که شرایط توبه به جمله اندر این مَوْذَع است { ما ۳۹۶ } از آن چه يك شرط توبه را اَسَف است بر مَخَالَفَت ، و دیگر اندر حال ترك زَلَّت . و سدیگر عَزَم ناکردن به مَعَاوَدَت به مَعْصِيَت . و این هر سه شرط اندر ندامت بسته است ، که چون ندامت به حاصل آمد ، اندر دل این دو شرط دیگر تبع آن باشد.

و ندامت را سه سَبَب باشد. چنان که توبه را سه شرط : یکی چون خَوْفِ عَقُوبَت بر دل ۱ . سَلْطَان شود ، و اندوه کرده ها بر دل صورت گیرد ، ندامت حاصل آید . و دیگر آن که ارادتِ نعمت بر دل مُسْتَوْلِي شود ، معلوم گردد که به فِعْلِ بَد و نافرمانی آن نیاید، از آن پشیمان { ژ. ۳۸ } شود به امید آن که بیاید. و سدیگر شَرَمِ خداوند شاهد شود و از مخالفت پشیمان گردد. پس یکی از این سه تایب بود، و یکی هَنِيْب ، و یکی اَوَاب .

و توبه را سه مقام است : یکی توبه ، و دیگر انابت، و سدیگر اَوْبَت . توبه خَوْفِ عقاب ۱۵ را ، انابت طَلَبِ ثواب را ، اَوْبَت رعایت فرمان را . از آن چه توبه ، مقام عامه مؤمنان است . و آن از کبیره بود. لِقَوْلِهِ - تعالی - : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا تَوْبَةً

۲- ما، مو: چنانکه گفت. ۳ و ۲- ما، مو: خداوند بدانچه خوف است.

۳- ما، مو: خداوند حقیقت توبه. ۵- ما، مو: و این قولی (مو: قول) است که.

۶- ما، مو: ترك ذَلَّت و سیوم (مو: سیم) عزم و معاودت ناکردن.

۸- ما، مو: حاصل شد ما، مو: تبع او باشد.

۹- ما، مو: سه شرط بود. ۱- ما، مو: و اندوه کردارها.

۱۱- ما، مو: و دیگر ارادت نعمت بر دل مستولی گردد و معلوم شود و بی فرمانی آن نیاید از بد.

۱۲- ما، مو: شود و سوم شرم خداوند شاهد وی شود از.

۱۳- ما، مو: پشیمان شود پس ازین هر سه یکی تایب بود.

۱۴- ما، مو: و توبه را نیز سه ما، مو: و دیگر اوبت پس توبه.

۱۵- ما، مو: و انابت طلب ثواب را بود و اوبت.

۱۶- ما، مو: چنانکه خدای گفت عز و جل توبوا الی الله.

نَصُوحاً .» و انابت ، مقام اولیا است و مقربان ، لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - « مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ .» و اوبه ، مقام انبیا است و مرسلان ، لِقَوْلِهِ - تَعَالَى : نِعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ .» پس توبه (مو ۴۵۸) رجوع از کبایر بود به طاعت ، و انابت رجوع از صغایر به محبت ، و اوبه رجوع از خود به خداوند - تَعَالَى - . فرق ۵ میان آن که از فواحش به اوامر ، رجوع کند ، و از آن ، آن که از لیم و اندیشه به محبت رجوع کند ، و میان آن که از خودی خود به حق رجوع کند ، ظاهر است . و اصل توبه از زواجِ حق - تَعَالَى - باشد ، و بیداری دل از خواب غفلت ، و دیدن عیب حالی . و چون {ما ۳۹۷} بنده تفکر کند اندر سوء احوال ، و قبح افعال خود . و از آن خلاص جوید ، حق - تَعَالَى - اسباب توبه بروی سهل گرداند ، و وی را از شومی معصیت وی برهاند ، و ۱ . به حلاوت طاعت برساند . و روا باشد که به نزدیک اهل سنت و جماعت ، و جمله مشایخ معرفت ، که کسی از يك گناه توبه کند ، و گناهان دیگر می کند ، خداوند - تَعَالَى - بدان چه وی از آن يك گناه باز بوده است ، وی را ثواب دهد . و باشد که به برکات آن از گناهان دیگرش باز آرد . چنان که شخصی می خواره و زانی باشد ، از زنا توبه کند ، و بر می خوردن مصر می باشد ، توبه وی از آن ، يك گناه درست {۳۸۱} باشد با ارتکابش ۵ بر این گناه دیگر .

و بهشمیان از معتزله گویند : « اسم توبه درست نیاید جز بر کسی که از همه

-
- ۱- ما ، مو : « توبه نصوحاً » ندارد . ما ، مو : و انابت مقام اولیا و مقربان است چنانکه خداوند گفت عز و جل .
 - ۲- ما ، مو : و اوبت مقام انبیا و مرسلان است .
 - ۳- ما ، مو : چنانکه خداوند گفت عز و جل . ما ، مو : رجوع باشد از کبایر به طاعت .
 - ۴- ما ، مو : و اوبت رجوع از خود بخدا فرق است میان .
 - ۵- ما ، مو : با اوامر رجوع ، ما ، مو : و از آنکه از لحم و اندیشه فاسد .
 - ق : « و از آن آنکه از لحم و اندیشه محبت رجوع کند » ندارد . ۶- ما ، مو : رجوع کند و اصل توبه .
 - ۸- ما ، مو : چون بنده نظر کند ما : خلاصی جوید . ۹- ما : گرد اند وی را .
 - ۱۰- ما ، مو : طاعتش برساند ما : که نزدیک . ۱۱- ما : که اگر کسی از ما ، مو : خدای تعالی بدان .
 - ۱۲- ما ، مو : او را ثواب دهد . ما ، مو : و باشد که ببرکت .
 - ۱۳- ما ، مو : دیگر باز ماند ما : یکی میخواره ، مو : می خواه باشد و زانی .
 - ۱۴- ما ، مو : بدین گناه . ۱۵- و قهمشیان .

کبایر ، مُجْتَنَب باشد .» و این قول محال است . از آن چه بر هر معاصی که بنده بکند ، وی را بدان عَقُوبَت نکنند ، و چون به تَرْك يك نوع بگوید ، از عَقُوبَت آن ایمن شود . لامحاله بدان تایب بود . و نیز کسی اگر بعضی از فرایض بکند ، و بعضی دست باز دارد ، لامحاله بدانچه می کند ، وی را ثواب باشد . چنان که بر آن که می بکند ، عقاب باشد . و اگر کسی را آلتِ مَعْصِيَت موجود نباشد ، و اسباب آن مهیا نه ، از آن توبه کند تایب بود . از آن چه توبه را يك رُكن ندامت بود ، که وی را بدان توبه برگزیده ، ندامت حاصل آید . و اندر حال از آن جنس مَعْصِيَت است ، و عَزَم دارد که اگر آلت موجود گردد ، و اسباب مهیا ، من هرگز به سر این مَعْصِيَت باز نگردم . و مشایخ مختلفند اندر وصف توبه و صحت آن . سَهْل بن عبد الله با جماعتی - رَحِمَهُمُ اللّٰه - برآند که : «التَّوْبَةُ أَنْ لَا تَنْسِيَ ذَنْبَكَ.» : ۱ . «توبه آن باشد که هرگز گناه کرده را فراموش {ما ۳۹۸} نکنی .» و پیوسته اندر تشویر آن باشی ، تا اگرچه عمل بسیار داری ، بدان مَعْجَب نگردی . از آن چه حَسْرَت کردار بد مَقْدَم بود بر اَعْمَالِ صَالِح . و هرگز این کس مَعْجَب نشود که گناه فراموش نکند . و باز جَنید و جماعتی - رَحِمَهُمُ اللّٰه - برآند که : «التَّوْبَةُ أَنْ تَنْسِيَ ذَنْبَكَ.» «توبه آن باشد که گناه را فراموش کنی .» از آن چه تایب مَحَب بود ، و مَحَب اندر مشاهدت ۱۵ بود . و اندر مشاهدت ، ذِکْر جفا ، جفا باشد ، چند گاه با جفا باشد . و باز چند گاه با ذِکْر جفا ، و ذِکْر جفا از وفا حجاب باشد . و رَجُوع این خلاف ، اندر خلاف مجاهدت {۳۸۲} و مشاهدت بسته است . ذِکْر این در مَذْهَبِ سَهْلِیَان باید جست .

آن که تایب را به خود قایم گوید ، نَسِیَانِ ذَنْب ، وی را غَفْلَت داند . و آن که به حق

- ۱- ما ، مو : که بنده نکند . ۲- ما ، مو : بر آن عقوبت نکند و چون ترك يك نوع از معاصی بگوید بنده از عقوبت آن نوع ایمن باشد لامحاله . ۳- ما : و نیز کسی بعضی ما ، مو : و از بعضی ما : لامحاله .
- ۴- ما ، مو : او را ثواب باشد ما ، مو : که بدانچه که بکند عقاب . ۵- ما ، مو : تایب باشد از آنچه .
- ۶- ما ، مو : ویرا بدان توبه گذشته . ۷- ما ، مو : و در حال از آن جنس معصیت ما ، مو : و سبب حاصل .
- ۸- ما ، مو : من هرگز برسر این معصیت . ۹- ما ، مو : رحمة الله علیه با جمعی برآند .
- ۱۰- ما ، مو : که گناه کرده را . ۱۱- ما : اگرچه عمل ما ، مو : حَسْرَت برکردار بد .
- ۱۲- ۱۳- ما ، مو : و جماعتی برآند که . ۱۴- ما ، مو : بود که گناه را ما ، مو : مَحَب باشد و مَحَب اندر مشاهده باشد . ۱۵- ما ، مو : و اندر مشاهده ذکر گناه ، ما ، مو : با جفا بود چندگاه .
- ۱۶- ما ، مو : جفا در وفا و ذکر جفا در وفا از وفا .
- ۱۷- ما ، مو : مجاهده و مشاهده بسته است و ذکر آن اندر مذهب .

قایم گوید ، ذِکْرُ ذَنْبٍ ، وی را شَرِکْ نماید . و در جمله اگر تائب باقی الصِّفَة باشد ، عُقْدَةُ اسرارش حلّ نگشته باشد . و چون فانی الصِّفَة باشد ، ذِکْرُ صِفَتٍ ، اورا دَرَسْتُ نیاید . موسی - عَلَیْهِ السَّلَام - گفت : « تَبَّتْ أَلِیْكَ » در حال بقای صِفَتٍ . و رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « لَا أَحْصِی ثَنَاءً عَلَیْكَ . » در حال فنای صِفَتٍ .

۵ فی الجمله ذِکْرُ وَحْشَتٍ ، اندر مَحَلِّ قُرْبَتٍ ، وَحْشَتٍ باشد . و تائب را باید که از خودی خود یاد نیاید ، گناهش چگونه یاد آید . و به حقیقت یادِ گناه ، گناه بود . از آن چه مَحَلِّ اعراض است . و همچنان که گناه مَحَلِّ اعراض است ، یاد آن هم مَحَلِّ اعراض باشد . و ذِکْرُ غَیْرِ آن همچنان . و چنان که ذِکْرُ جَرَمٍ ، جَرَمٌ باشد . نِسْیَانٍ او هم جَرَمٌ بود . از آن چه تعلقِ ذِکْرٍ و نِسْیَانٍ هر دو به تو باز بسته است . جَنِّید گفت - رَحِمَهُ اللَّهُ - که : کُتِبَ . ۱۰ بسیار بر خواندم . مرا چندان فایده نبود که اندر این بیت :

إِذَا قُلْتُ مَا أَذْنَبْتُ قَالَتْ مُجِيبَةً حَيَاتِكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ
چون وجود دوستی اندر حضرت دوستی ، جنابت بود ، { ما ۳۹۹ } وَصَفَشَ را چه قیمت بود .

و فی الجمله توبه تأیید ربّانی بود ، و معاصی فعل جسمانی . چون بر دل ندامت اندر ۱۵ آید ، برتن هیچ آلت نماند ، که ندامت دل را دفع کند . چون در ابتدا ، فعلِ وی دافع توبه نبود . چون بیامد ، اندر انتها نیز فعلش حافظِ توبه نباشد . و خداوند گفت - عَزَّ وَجَلَّ - : « فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . » و مر این را در نصّ کتاب ، نظایر بسیار است ، تا حدّی که از معروفی به اثبات کردن حاجت نیاید . پس توبه بر سه گونه باشد :

۱- ما ، مو : اورا شَرِکْ ما ، مو : باقی الصِّفَة بود . ۲- ذُ : ورا درست .

۳- ما ، مو : اندر حال بقای صِفَتٍ و رسول گفت .

۴- ما ، مو : اندر حال فنای . ۵- ما ، مو : و در جمله ذکر . ۶- ما ، مو : از گناهش ما ، مو : خود گناه بود .

۷- ما : و هم چنان ذکر آنهم گناه : اعراض است ذکر آن هم چنان چنانچه ذکر جرم جرم باشد ما ، مو : از « یاد آن » تا « باشد » ندارد . ۸- ما ، مو : نسیان جرم هم جرم باشد . ۹- ما ، مو : هر دو به تو باشد جنید گوید رحمة الله علیه کتب .

۱۰- ما ، مو : از هیچ چیز مرا ، ما ، مو : این بیت شعر :

۱۲- ما : چون دوست وجود اندر ما ، مو : چون وجود اندر حضرت دوستی جنابت بود و صفتش را .

۱۳- ما ، مو : چه قیمت ماند .

۱۴- ما ، مو : هیچ آلت نباشد ، ما ، مو : چونکه ابتدا فعل ندامت وی .

۱۷- ما ، مو : این را اندر نصّ کتاب نظایر است بسیار .

یکی از خطا به صواب . و دیگر از صواب به اَصَوْب . و سه دیگر از صواب خود به حق . از خطا به صواب بود ، لقوله - تعالى - : « وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ . » الآية . و از صواب به اَصَوْب آن که موسی گفت - عَلَيْهِ السَّلَام - : « تَبَّتْ إِلَيْكَ . » و از خود به حق ، كما قال ۵ النبي - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « وَإِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً . » ارتکاب خطا ، زشت و مذموم است ، و رجوع از خطا به صواب خوب و محمود . و این توبه عام است . و حکم این ظاهر است . و تا اَصَوْب باشد با صواب ، قرار گرفتن و قفت است . و حجاب و رجوع از صواب به اَصَوْب ، اندر درجه اهل همت ستوده ، و این توبه خاص است . و محال باشد که خواص از معصیت توبه کنند . ۱ . ندیدی که همه عالم اندر حسرت رؤیت خدای - عَزَّ وَجَلَّ - می سوختند و موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - از آن توبه کرد ، از آن چه رؤیت به اختیار خواست . و اندر دوستی اختیار آفت بود . تَرَكَ آفَتِ اخْتِيَارِ وى ، مر خلق را { مو ۶۲۲ } تَرَكَ رؤیت نمود . و رجوع از خود به حق در درجه محبت است ، یا چنان که از آفت مقام اعلی ، از وقوف بر مقام عالی توبه کند ، و از دیده مقامات { ما ۴۰۰ } و احوال نیز توبه کند . چنان که مقامات ۱۵ مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - هر دم بر ترقی بود . چون به مقام برتر می رسید ، از مقام فروتر استغفار می کرد ، و از دیدن آن مقام توبه بجا می آورد و اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

فصل : بدان که توبه را شرط تایید نیست . از بعد آن که عَزَمَ { ر ۳۸۴ } بر رجوع ناکردن به معصیت درست باشد . اگر تایی را فترتی افتد ، و به معصیت باز گردد ، به غیر صِحَّتِ عَزَمَ ، رجوع اندر آن ایام گذشته ، حکم و ثواب توبه یافته باشد . و از مبتدیان

-
- ۱ - ما ، مو : و سیوم از خودی خود بحق تعالی آنکه ۲ - ما ، مو : بود آنست که خدای عز و جل گفت .
 - ۴ - ما ، مو : « اليك » ندارد ، ما ، مو : بحق آنکه پیغمبر گفت عليه السَّلَام . ۵ - ما ، مو :
 - و انی كنت لاستغفر ما ، مو : و ارتکاب خطا زشت است و مذموم . ۸ - ما ، مو : ستوده باشد و این .
 - ۹ و ۱ - ما ، مو : رؤیت خداوند اند و موسی از آن . ۱۱ - ما : حقست و اندر ما ، مو : و تذکر آفت .
 - ۱۳ - ما ، مو : مقام اعلی توبه کند و از دید مقامات .
 - ۱۴ - ما : مصطفی عليه السَّلَام .
 - ۱۸ - ما ، مو : و اگر تائب را فترتی بیفتد که باز به .
 - ۱۹ - ما ، مو : بعد از صِحَّتِ عَزَمَ اندر آن ایام ، ما ، مو : حکم ثواب توبه .

و تایبان این طایفه بودند که توبه کردند . و باز فترت افتادشان و به خرابی بازگشتند .
 آنگاه به حکم تنبیهی به درگاه آمدند ، تا یکی از مشایخ - رَحِمَهُمُ اللّٰهُ - گفته است که :
 « من هفتاد بار توبه کردم و باز به مَعْصِيَتِ بازگشتم ، تا هفتاد و یکم باز استقامت
 یافتم . » و ابو عمرو نجید - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - گفت : « مَنْ اَبْتَدَا تَوْبَةً كَرَّمْتُهُ اَنْدَر مَجْلِسٍ
 ۵ بوعثمان حیری ، و يك چندگاه بر آن ببودم . آنگاه اندر دِلَم . معصیت را مُتَقاضی
 پدیدار آمد . مر آن را مُتَابِع شَدَم ، و از صَحْبَتِ این پیر اعراض کردم . هر جا که وی را از
 دور بدیدمی از تشویر بگریختمی ، تا مرا نبیند . روزی ناگاه بدو رسیدم . » مرا گفت :
 « ای پسر ! با دشمنان خود صَحْبَتِ مَكُن ، مگر آنگاه که معصوم باشی . از آن چه دشمن ،
 عیب تو ببیند ، و چون مَعْيُوب باشی ، دشمن شاد گردد ، و چون معصوم باشی ،
 ۱ . اندوهگین گردد . و اگر ترا می باید که مَعْصِيَتِ کنی ، به نَزْدِيكَ ما آی ، تا ما
 بلای تو بکشیم ، و تو دشمن کام نگردي . » گفت : دِلَم از گناه سیر شد ، و توبه
 دَرَسْتُ گشت . »

و نیز شنیدم که : یکی ، از معاصی توبه کرد . و باز به سرِ آن بازگشت . آنگاه
 پشیمان شد . روزی با خود گفت که : « اگر به درگاه باز آیم ، حالم چگونه باشد ؟ » هاتفی
 ۱۵ آواز داد : « اطعْتَنَا ، فَشَكَرْنَاكَ ، ثُمَّ تَرَكْتَنَا ، فَأَمَهْلَنَّاكَ ، فَإِنْ عُدْتَ
 إِلَيْنَا قَبْلُنَاكَ » { ما ۱ . ۴ } : « ما را طاعت داشتی ، ترا شکر کردیم ، بی وفایی کردی و
 ما را بگذاشتی ، ترا مهلت دادیم ، اکنون اگر باز آیی ، به آشتی ، ترا قبول کنیم . »
 اکنون باز گردیم به آقاویل مشایخ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ .

- ۱ - ما ، مو : توبه کرده اند و باز فترتی بیفتادشان و بخرابی بازگشته اند .
- ۲ - ما ، مو : آنگاه باز به حکم ما : آمده اند تا یکی از مشایخ گفته است . ۳ - ما ، مو : هفتاد و یکم بار .
- ۴ - ما ، مو : ابو عمرو جنید رحمهما اللّٰهُ گفت من در ابتدا توبه . ۵ - ما ، مو : ابو عثمان حیری
- ما ، مو : بر آن بود آنگاه در دِلَم . ۶ - ما ، مو : و مر آنرا ما : و از صحبت آن اعراض کردم و هر جا .
- ز : و را از . ۷ - ما ، مو : تا مرا نه ببینند .
- ۹ - ما ، مو : عیب تو ببیند . ۱۰ - ما ، مو : اندوهگین شود ، ما ، مو : بنزدیک آی .
- ۱۲ - ما ، مو : و نیز شنودم . ۱۳ - ما ، مو : روزی با خود گفت ما : آواز داد که .
- ۱۵ - ما ، مو : پس بی وفایی کردی ، ما ، مو : ما ترا مهلت .
- ۱۶ - ما ، مو : اگر اکنون باز آیی مو : باز گردم باقاویل . ۱۷ - ما ، مو : رَحِمَهُمُ اللّٰهُ تَعَالَى .

فصل : ذوالنون { ۳۸۵ } مصری - رحمة الله عليه - گوید : « تَوْبَةُ الْعَوَامِ مِنَ الذَّنُوبِ ، وَ تَوْبَةُ الْخَوَاصِّ مِنَ الْعَقَلَةِ » : « تَوْبَةُ عَامٍ از گناه باشد ، و تَوْبَةُ خَاصٍّ از غفَلَت . » از آن چه عام را از ظاهر حال پرسند ، و خواص را از تحقیق معاملات . از آن چه غفَلَت مر عوام را نعمت است ، و مر خواص را حجاب .

۵ **أَبُو حَفْصِ حَدَّادٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ -** گوید : « لَيْسَ لِلْعَبْدِ فِي التَّوْبَةِ شَيْءٌ لَأَنَّ التَّوْبَةَ إِلَيْهِ لَا مِنْهُ . » : « از توبه به بنده هیچ چیز نیست . از آن چه توبه از حق به بنده است نه از بنده به حق . » و بدین قول باید که تا توبه مَكْتَسَبِ بنده نباشد ، که مَوْهِبِ یی از مواهب حق - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - و تَعَلَّقِ این قول به مَذْهَبِ جَنید باشد .

و **أَبُو الْحَسَنِ بُوْشَنُجَه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -** گوید (مو ۴۶۵) در توبه : « إِذَا ذَكَرْتَ الذَّنْبَ ثُمَّ لَا تَجِدُ حَلَاوَتَهُ عِنْدَ ذِكْرِهِ فَهُوَ التَّوْبَةُ . » : « چون گناه را یاد کنی ، و از یاد کردن آن در دل لذتی نیابی ، آن توبه باشد . » از آن چه ذِكْرُ مَعْصِيَةٍ یا به حَسْرَتی بُوَد یا به ارادت . چون کسی به حَسْرَت و ندامت ، مَعْصِيَةٍ خود یاد کند ، تائبی باشد ، و هر که به ارادت ، مَعْصِيَةٍ یاد کند ، عاصی باشد . از آن چه در فِعْلِ مَعْصِيَةٍ ، چندان آفت نباشد که اندر ارادت . از آن که فِعْلِ آن يك زمان بُوَد . و ارادتش همیشه . پس آن که يك ۱۵ ساعت به تن با مَعْصِيَةٍ بُوَد ، نه چنان باشد که روز و شب ، به دل با آن صَحْبَت کند .

ذوالنون مصری گوید - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - : « التَّوْبَةُ تَوْبَتَانِ : تَوْبَةُ الْإِنَابَةِ وَ تَوْبَةُ الْإِسْتِجَابَةِ . فَتَوْبَةُ الْإِنَابَةِ { ما ۴۰۲ } أَنْ يَتَوَبَّ الْعَبْدُ خَوْفًا مِنْ عَقُوبَتِهِ ، وَ تَوْبَةُ الْإِسْتِجَابَةِ أَنْ يَتَوَبَّ حَيَاءً مِنْ كَرَمِهِ . » : « توبه دو گونه باشد : یکی توبه انابت ، و دیگر توبه استجابت . توبه انابت آن بُوَد که بنده توبه کند از خوفِ عَقُوبَتِ خُدای -

- ۱- مو: رضى الله عنه گوید . ۲- ما : الذَّنُوبُ تَوْبَةُ ... ما ، مو : توبه عوام از گناه باشد و توبه خواص از . ۳- ما ، مو : اندر حال ظاهر . ۵- ما ، مو : و ابو حفص حداد گوید رضى الله عنه (ما : رحمة الله عليه) . ۷- ما ، مو : باید تا توبه مکتسب نباشد که موهبتی از . ۸- ما ، مو : حق تعالی و . ۹- ما ، مو : بوشنجه گوید رحمة الله عليه التوبة إذا . ۱۰- ما ، مو : عند ذكره ما ، مو : آن اندر دل . ۱۱- ما : یا بحسرت بود یا بارادت . ۱۲- ما ، مو : تائب باشد . ۱۳- ما ، مو : عاصی شود . ۱۵- ما ، مو : با معصیت صحبت کند نه چنان ما ، مو : بآن صحبت . ۱۶- ما ، مو : گفت رضى الله عنه . ۱۷- ما ، مو : الاستحیاء ما ، مو : من عقوبة و توبة الاستحیاء . ۱۹- ما ، مو : توبه استحیاء (مو : از «توبه» تا «استجابة» ندارد) ما ، مو : «عز و جل» ندارد .

عَزَّ وَجَلَّ - . و توبه استجابت آن که توبه کند از شَرِّمِ کَرَمِ خدای - عَزَّ وَجَلَّ - . « تَوَلَّدِ خَوْفِ از کشف جلال بُوَد ، و از آن حیا از نَظَارَةُ جَمال . پس یکی در جلال از آتِشِ { ۳۸۶ } خَوْفِ وی می سوزَد . و یکی اندر جمال ، از نُورِ حیا می فروزد . یکی از این در سَکَرِ آن بُوَد ، و دیگری مَذْهُوش . اَهلِ حیا ، أَصْحَابِ سَکَرِ بُوَنَد ، و اَهلِ خَوْفِ ، أَصْحَابِ صَخْوِ . و سَخَنِ اندر این دراز است . مَن کُوتاهِ کُردم خَوْفِ تَطْوِيلِ را . و بِاللَّهِ الْعَوْنُ وَالْعِصْمَةُ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الرَّفِيقُ .

- ۱- ما ، مو : توبه استحياء آن بُوَد که ما ، مو : خداوند پس توبه خوف .
- ۳- ما ، مو : و یکی ازین در سَکَران بود .
- ۴- ما : و دیگر مَذْهُوش ما ، مو : اهل حیا اصحاب سَکَر باشند .
- ۵- ما ، مو : اندر این دراز بود کوتاه کردم و بِاللَّهِ الْعَوْنُ وَالتَّوْفِيقُ و
- ۶- ما ، مو : « و نعم الرفیق » ندارد .

کشف الحجاب الخامس فی الصلوة :

قوله - تعالى - : « وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ . » و قوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « الصَّلَاةُ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ . » نماز به معنی ذکر و انقیاد باشد از روی لغت . و اندر جریان عبارات، فقها را عبارتی مخصوص است بر این احکام که معتاد است . و آن از حق - تعالى - فرمان است که : پنج وقت بگذارید . و قبل دخول آن ، مر آن را شرایط است : یکی از آن طهارت به ظاهر از نجاست ، و به باطن از شهوت . و دیگر طهارت جامه به ظاهر از نجس ، و به باطن آن که از وجه حلال باشد . سدیگر طهارت جانی به ظاهر از حوادث و آفت . و به باطن از فساد و مفسیت . چهارم استقبال قبله . قبله ظاهر ، کعبه ، و از آن باطن ، عرش ، و از آن سر ، مشاهدت . پنجم قیام ظاهر اندر ۱۰ حال قدرت ، و قیام باطن اندر روضه قربت ، به شرط دخول وقت آن به ظاهر شریعت و دوام وقت اندر درجه حقیقت . و ششم خلوص نیت ، به اقبال حضرت . هفتم تکبیری اندر مقام هیبت ، و قیامی اندر محل وصلت ، و قرائتی به ترتیل و عظمت ، و رکوعی به خشوع ، و سجودی به تذلل ، و تشهدی به اجتماع ، و سلامی به فنای صفت . کما کان النبی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - خبراً عنه : « کَانَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - ۱۵ یُصَلِّي وَ فِی جَوْفِهِ أَرْزِزٌ كَأَرْزِزِ الْمَرْجُلِ . » : « چون پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - نماز کردی ، اندر دلش ، جوشی بودی چون جوش دیگر رویین (مو ۴۶۶) که اندر زیر آن آتش افروخته { ۳۸۷ } باشد . »

و چون امیرالمؤمنین علی - کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - قصد نماز کردی ، موی های وی از جامه وی بیرون کردی ، و لرزه بر وی افتادی ، و گفتی : « آمد وقت گزاردن امانتی که آسمان ها و

۲- ما ، مو : خداوند گفت عز وجل ما ، مو : « و آتوا الزکوة » ندارد . ما ، مو : و رسول گفت صَلَّى اللَّهُ ... ۳- ما : و نماز به معنی .

۴- مو : عبارت فقها عبارت ما ، مو : بدین احکام . ۵- ما ، مو : که پنج نماز اندر پنج وقت بکنید .

۷- ما ، مو : و بظاهر نجس و بیاطن آنکه از حلال باشد دیگر طهارت جای بظاهر .

۸- ما ، مو : و چهارم استقبال . ۹- ما ، مو : و قبله باطن عرش ما ، مو : مشاهده مقصود است و پنجم .

۱۱- ما ، مو : و هفتم تکبیر اندر مقام هیبت و فنا . ۱۲- ما ، مو : و قرائتی (مو : قرأت) به ترتیل ، و : قرائتی .

۱۳ و ۱۴- ما ، مو : و سلام بفنای عظمت اندر اخبار آمده است کان النبی ...

۱۷- مو : علی المرتضی رضی الله عنه . ۱۸- ما : و گفتی که آمد وقت گزاردن .

زمین ها از حمل آن عاجز آمدند.» یکی از مشایخ گوید: از حاتم اصم - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - پرسیدم که: « نماز چگونه کنی؟ » گفت: « چون وقت اندر آید، یک وضویی ظاهری و باطنی بکنم، ظاهر به آب، و باطن به توبه. آنگاه در مسجد اندر آیم، و مسجد حرام را شاهد کنم، و مقام ابراهیم را میان دو ابروی خود نهم، و بهشت را بر راست خود دانم، ۵ و دوزخ را بر چپ خود، و صراط را زیر قدم خود، و مَلِكِ الْمَوْتِ از پس پشت خود. آنگاه تکبیری کنم با تعظیم، و قیامی به حرمت، و قرائتی با هیبت، و سجودی به تضرع، و رکوعی به تواضع، و جلوسی به حلم و وقار، و سلامی به شکر. و بِاللَّهِ الْعَوْنُ.

فصل: بدان که نماز عبادتی است که: از ابتدا تا انتها، مریدان، راه حق اندر آن یابند. و مقاماتشان اندر آن کشف گردد. چنان که طهارت، مریدان را به جای توبه بود، ۱. و تعلق به پیری کردن به جای اصابت قبله، و قیام به مجاهدت نفس به جای قیام، و ذکر دوام به جای قرائت، و تواضع به جای رکوع، و معرفت النفس به جای سجود، و تشهد به جای مقام انس، و سلام به جای تفرید از دنیا، و بیرون آمدن از بند مقامات. و از آن بود که چون رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - از کَلِّ مَشَارِبِ مَنْقُطِعِ شَدَى اندر محل کمال حیرت، { ما ۴.۳ } طالب شوقی گشتی، و تعلق مشربی کردی. آنگاه گفتی: « اَرِحْنَا ۱۵ یا بَلالَ بالصَّلوةِ. »: « یا بلال ما را به نماز و بانگ نماز خرم گردان. »

و مشایخ را - رَضِيَ اللَّهُ { ژ ۳۸۷ } عَنْهُمْ - اندرین سخن است. و هر یک را درجتی. گروهی گویند که: « نماز آلت حضور است. » و گروهی گویند: « آلت غیبت. » گروهی که غایب بودند، اندر نماز حاضر شدند. و گروهی که حاضر بودند، اندر نماز غایب شدند. چنان که اندر آن جهان، اندر محل رؤیت، گروهانی که خداوند را ببینند، غایب باشند، ۲. حاضر شوند. و گروهانی که حاضر باشند، غایب شوند.

۱۷۲- ما، مو: یکی گوید از مشایخ که پرسیدم از حاتم اصم که تو نماز ۳۷۲- ما، مو: یکی وضویی ظاهری و یکی باطنی کنم ظاهری باب و باطنی به توبه آنگاه بمسجد ۴۰- ما، مو: مشاهده کنم. ما، مو: در مقام (مو: در میان) دو ابروی. ۵- ما، مو: و دوزخ بر چپ خود دانم. ما، مو: خود در آرم ملک الموت پس پشت خود انگارم. ۷ و ۶- ما، مو: گویم با تعظیم. ما، مو: و قرائتی به هیبت و رکوعی بتواضع و سجودی بتضرع. ۷- ما، مو: و بِاللَّهِ التَّوْفِيقَ. ۸- ما، مو: راه حق مریدان اندر آن. ۱۰- ژ: و تعلق به پیری بجای اصابت. ما، مو: و قیام بجای مجاهدت و ذکر. ۱۱- ما، مو: دوام و رکوع بجای تواضع و سجود بجای معرفت نفس. ۱۲- ما، مو: بجای انس. ۱۳- ما: رسول علیه السلام. ۱۴- ما، مو: طالب شوق میکشتی و تعلق بشر بی کردی. ۱۵- مو: خورم گردان. ۱۶- ما: و مشایخ را رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. ما، مو: درجه ایست. ۱۸- ما، مو: که غایب بوده اند اندر نماز حاضر شده اند و گروهی که حاضر بوده اندر نماز غایب شده اند. ۱۹- ما، مو: گروهی که خداوند را. ۲۰- ما، مو: و گروهی که حاضر.

و من - که علی بن عثمان الجلابی ام - می گویم که نماز امر است نه آلت حضور ، نه آلت غیبت . از آن چه امر ، هیچیز را آلت نگردد ، که علت حضور ، عین حضور بود ، و علت غیبت . عین غیبت . و امر خداوند - تعالی - را به هیچ سبب تعلق نیست ، که اگر نماز ، علت و آلت حضور بودی ، بایستی تا غایب را حاضر کردی . و اگر علت و آلت غیبت بودی ، غایب به ترک آن حاضر شدی . و چون غایب و حاضر را به ترک آن عذر نیست ، آن خود ، اندر نفس خود سلطانی است . اندر غیبت و حضور بسته است . پس نماز اهل مجاهدت و اهل استقامت بیشتر کنند و فرمایند . چنان که مشایخ مریدان را ، در شبانروزی چهار صد رکعت نماز فرمایند مر عادت تن را { مو ۶۶۹ } بر عبادت و مستقیمان نیز نماز بسیار کنند مر شکر قبول را در حضرت . ماندند اینجا ارباب احوال .

۱۰ ایشان بر دو گونه باشند : گروهی آنان که نمازهاشان اندر کمال مشرب ، به جای مقام جمع بود . بدان مجتمع شوند . و گروهی آنان که نمازهاشان ، اندر انقطاع مشرب ، به جای مقام تفرقه بود ، بدان مفترق شوند . پس آنان که اندر نماز مجتمع باشند ، روز و شب اندر نماز باشند . و آنان که مفترق باشند . به جز فرایض و سنن ، زیادت { ما ۴۰۵ } کمتر کنند . و رسول - صلی الله علیه و سلم - گفت « جَعَلْتُ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ » .

۱۵ «روشنایی چشم من اندر نماز نهاده اند .» یعنی همه راحت اندر نماز است . از آن چه مشرب اهل استقامت ، اندر نماز بود . و آن چنان بود که چون رسول را - صلی الله علیه و سلم - به معراج بردند ، و به محل قرب رسانیدند ، نفسش از کون گسسته شد . بدان درجه رسید که دلش بود . نفس به درجه دل رسید ، و دل به درجه جان ، و جان به محل سر ، و سر از درجات فانی گشت . ، و از مقامات محو شد . و از نشانی ها بی نشان ماند . و اندر

۱- ما ، مو : و من میگویم ما ، مو : الجلابی ام رضی الله عنه که . ۲- ما ، مو : است نه آلت غیبت ما ، مو : هیچ چیز را .

۳- ما ، مو : و علت غیبت هم و امر خداوند تعالی به هیچ چیز متعلق نیست .

۴- ما ، مو : بایستی که جز نماز حاضر نکردی (مو : نگریدی) . ۵ و ۴- ما : و اگر علت بودی بایستی که غایب .

۵- ما ، مو : و چون بترک آن حاضر باد او ترک آن . ۶- ما ، مو : حضور بسته نیست . ۷- ما : پس اهل مجاهد .

۸- ما ، مو : اندر شبانروزی . ۹- ما ، مو : اندر حضرت ماند . ما ، مو : احوال و ایشان بر دو گروه اند .

۱۰- ما ، مو : نمازهای ایشان اندر . ۱۱- ما ، مو : که نمازی ایشان اندر ما ، مو : بدان مفترق . ۱۲- ما ، مو : و آنانکه اندر

ما : و آنان که اندر نماز مفترق باشند و سنن نماز کمتر کنند . ۱۵- ما ، مو : یعنی همه راحت من اندر .

۱۷- ما ، مو : پس نفس از بند کون ، ما : ما : نفسش پدیده . ۱۸- ما ، مو : فانی شد و از

۱۹- ما ، مو : بی نشان گشت و اندر مشاهده از مشاهده غایب شد و از معاینه اندر معاینه برمید .

مشاهدت از مشاهدت غایب شد . و از مغایبه برמיד . شرف انسانی متلاشی شد . مادّات نفسانی بسوخت . قوّت طبیعی نیست گشت . شواهد ربّانی اندر ولایت خود ، از خود به خود نماند . معنی به معنی رسید . و اندر کشف لم یزل محو شد . بی اختیار خود به تشوّقی اختیار کرد . گفت : « بار خدایا ! مرا بدان سرای بلا باز مبر ، و اندر بند طبع و هوا مفعن . » فرمان آمد که حکم ما چنین است که باز گردی با دنیا مر اقامت شرع را ، تا ترا اینجا آن چه بداده ایم آنجا هم بدهیم . « چون به دنیا باز آمد ، هر گاه که دلش مشتاق آن مقام معلّا و معالی گشتی ، گفتی : « آرخوا یا بلال بالصّلوة . » پس هر نمازی وی را معراجی بودی و قربتی . خلق او را اندر نماز دیدی . جان وی اندر نماز بودی ، و دلش اندر نیاز ، و سرش اندر پرواز ، و نفسش اندر { ۳۹ . ژ } گذاز ، تا قرّة عین وی نماز شدی . ۱۰ . تنش اندر ملک بودی ، جان اندر ملکوت . تنش انسی بود ، و جانش اندر محلّ انس . و سهل بن عبداللّه گوید - رضی الله عنه - : « علامة الصادق ان یكون له تابع من الحق إذا دخل وقت الصلوة یحثه علیها و ینبهه ان کان نائماً . » « صادق آن بود که خداوند - عزّ و جلّ - فرشته بی { ما ۴ . ۶ } را بروی گماشته بود ، که چون وقت نماز آید ، بنده را بر گزارد نماز حث کند ، و اگر خفته باشد ، بیدار گرداندش . » ۱۵ و این اثر اندر سهل بن عبداللّه - رضی الله عنه - ظاهر بود . و از پیری زمین گشته بود . چون وقت نماز بودی ، تن درست گشتی . چون نماز بکردی ، بر جای بماندی . یکی گوید از مشایخ - رضی الله عنهم - : « یحتاج المصلی الى اربعة اشياء : فناء النفس و ذهاب الطبع و صفاء السر و کمال المشاهدة . » نماز کننده را از فناء نفس چاره نیست ، و آن جز به جمع همت نباشد . چون همت مجتمع شود { مو . ۴۷ } ،

۱ - ما : شرف انسانیتش (مو : انسانیتش) و مادّات نفسانیتش (مو : نفسانیتش) و قوّت طبیعییش (مو : طبعش) نیست .

۲ - ما ، مو : اندر ولایت خود عیان گشت و از خود بخدا ماند . ۳ - ما ، مو : خود این سر شوق اختیار کرد و گفت .

۴ - ما ، مو : میر و در بند ضیع و هوا میفکن . ۵ - ما ، مو : بدنی مر اقامت شرع تا ترا آنچه اینجا داده ایم آنجا بدهیم .

۶ - ما ، باز آمدم ما ، مو : آن معلّا شدی . ۷ - ما ، مو : او را معراجی و قربتی نو .

۸ - ما ، مو : و جان اندر گذاز نواز بودی ما ، مو : و سرش اندر راز و تنش اندر گذاز تا قرّة العین .

۹ - ما ، مو : اندر ملک بود و جانش از ملکوت تنش را انس بود . ۱۱ - ما : گوید رحمة الله علامة الصدق آن .

۱۲ - ما ، مو : پیغمته . ۱۳ - ما ، مو : که خدای عزّ و جلّ . ۱۴ - ما ، مو : برگزاردن نماز بعث کند . ما ، مو : اثر در .

۱۵ - ما ، مو : عبداللّه رحمة الله علیه ظاهر بود از آنچه وی پیری . ۱۶ - ما ، مو : نماز شدی .

۱۷ - ما ، مو : رحمهم الله تعالى . ۱۹ - مو : مجتمع شد .

ولایت نفس برسد . از آن چه وجود وی تفرقه است . اندر تحت عبارت جمع نیاید . و ذهاب طبع جز به اثبات جلال نباشد ، که جلال حق زوال غیر باشد . و صفای سر جز به محبت نباشد . و کمال مشاهدات جز به صفای سر نه .

همی آید که حسین بن منصور اندر شبان روز چهار صد رکعت نماز کردی ، و بر خود ۵ فریضه داشتی . گفتند : « اندر این درجه که تویی ، چندین رنج از بهر چرا است ؟ » گفت : « این رنج و راحت اندر حال تو نشان کند . و دوستان فانی الصفة باشند . نه رنج اندر ایشان نشان کند ، نه راحت . نگر تا کاهلی را رسیدگی نام نکنی ، و حرص را طلب نه .

یکی گفت : « من از پس ذوالنون نماز می کردم . چون ابتدای تکبیر کرد و گفت : ۱ . « اللَّهُ أَكْبَرُ » ، بیهوش بیفتاد { ژ ۳۹۱ } چون جسدی که اندر او حس نباشد . و جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - چون پیر شد ، هیچ ورد از او را جوانی ضایع نکرد . وی را گفتند : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! ضعیف گشتی ، بعضی از این نوافل را دست بدار . » گفت : « این چیزهایی است که اندر بدایت ، هر چه یافته ام ، بدین یافته ام . بعد از قضای خدای ، محال باشد که دست از این بدارم اندر نهایت . »

۱۵ و معروف است که ملایکه ، پیوسته اندر طاعت اند و عبادت . مشرب شان از طاعت است ، و غذا شان از { ما ۴.۷ } عبادت . از آن چه روحانی اند ، و نفس شان نیست . و زاجر و مانع بنده از طاعت خدای ، نفس بد فرمای بود . هر چند که وی مقهورتر می شود ، طریق بندگی کردن سهل تر می شود . و چون نفس فانی شود ، غذا و مشرب او عبادت گردد ، چنان که از آن ملایکه ، اگر فنانی نفس درست آید .

۱- ما ، مو : وی از تفرقه است ما ، مو : به اثبات جلالش . ۲- ما ، مو : زوال غیر بود .

۴- ما ، مو : همی آرند که ما ، مو : اندر شبانروزی چهار صد رکعت نماز بر خود . ۵- ما ، مو : اینهمه رنج از ،

۶- ما ، مو : اینهمه رنج و راحت . ما ، مو : و دوستانی که ، ۷- ما ، مو : اندر ایشان اثر کند و نه راحت را بنگردد .

۱۰- ما ، مو : اندر وی روح و حس نباشد .

۱۱- ما : رحمة الله علیه چون ما ، مو : هیچ وردی از او را جوانی ضایع نگذاشت گفتند . ۱۲- ما : الشیخ ضعیف .

۱۳- ما ، مو : اندر بدیهه آنچه بیافتم ازین یافتم محال باشد .

۱۴- ما ، مو : اندر نهایت دست از آن بدارم .

۱۵- ما ، مو : پیوسته اندر عبادت اند و مشرب ایشان از ۱۶- ما ، مو : و غذای ایشان از عبادت .

۱۷- ما ، مو : بنده از طاعت نفس بود هر چند ۱۸- ما : طریق بندگی سهل تر میگردد چون .

و عبدالله مبارك گوید : « من زنی دیدم از متعبدات ، که اندر نماز ، کُودم وی را چهل بار بزد ! و هیچ تغییر اندر وی پدیدار نیامد ! » چون از نماز فارغ شد ، گفتمش : « ای مادر ! چرا آن کُودم را از خود دفع نکردی ؟ » گفت : « ای پسر ! تو کودکی ، چگونه روا باشد که من اندر میان کار حق ، کار خود بکنم ؟ » و ابو الحَیَر اَقْطَع را آکله اندر ۵ پای افتاده بود . اَطْبَا گفتند که : « این پای را بیاورد برید . » وی بدان رضا نداد . مَرِیدان گفتند که : « اندر نماز پای وی بیاورد برید . از خود خبر ندارد . » چنان کردند . چون از نماز فارغ شد ، پای بریده یافت .

و از ابوبکر صدیق - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - می آید که : « چون { ۳۹۲ } نماز شب کردی ، قرائت نَرَم خواندی . و عَمَر - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - بلند خواندی . پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « یا بابکر ! چرا می نَرَم خوانی ؟ گفت : « یَسْمَعُ مَنْ اُتَاجِی . » : « می شنود آن که می خوانمش ، اگر نَرَم خوانم یا بلند . » و عَمَر را گفت : « چرا بلند خوانی ؟ » گفت : « اَوْقَظَ الْوَسْطَانِ وَ اطْرَدَ الشَّيْطَانَ . » : « بیدار کنم خفته را و برانم دیو را . » رَسُول - صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « بر تو باد یا ابابکر ! که بلندتر خوانی . » و عَمَر را گفت : « تو نرم تر خوان مر ترك عادات را »

۱۵ پس بعضی از این طایفه { ۴۷۳ } ، فرایض آشکارا کنند ، و نوافل اندر نهان . و بدان آن خواهند تا از ریا رسته باشند ، که چون کسی اندر معاملت ، ریا بَرُزد ، خَلْق بدو مَرائی گردند ، و گویند : « اگرچه ما معاملت نبینیم ، خَلْق ببینند . » و آن هم ریا بُود . و گروهی دیگر فرایض و { ما ۸ . ۴ } نوافل آشکارا کنند و گویند : « ریا باطل است و طاعت

۱- ما ، مو : و عبدالله بن مبارك رحمة الله عليه (مو : رضى الله عنه) گوید که من زنی را دیدم از متعبدان در من کودکی که در نماز . ۲- ما ، مو : بچهل جای زخم کرد . ۳- ما ، مو : آن کُودم از خود .

۴- ما ، مو : بُود که من اندر ما ، مو : کار خود کردی ما ، مو : در پای افتاده . ۵- ما : پای را برید و وی بدان .

۶- ما ، مو : اندر نماز پای از وی جدا باید کرد که او از خود خبر ندارد . ۸- ما : از ابوبکر ما ، مو : می آرند که .

۹- ما ، مو : خواندی کما ذکر تا فی ذکر الصَّجَابَةِ پیغامبر . ۱۰- ما ، مو : یا ابابکر چرا نرم می خوانی .

۱۱- ما ، مو : می شنود آنچه میگویم اگر نرم گویم یا بلند . ۱۲- ما ، مو : بلند میخوانی ما : « گفت » ندارد .

۱۳- ما ، مو : رسول گفت ویرا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا ابابکر بلندتر خوان . ۱۴- ما ، مو : تو پست تر خوان بر ترك عادات .

۱۵- ما ، مو : این دو طایفه ما : کنند نوافل . ۱۶- ما : و بدان خواهند ما ، مو : کس اندر معاملت ریا ورزد خلق بدو

خواهد مرائی . ۱۷- ما : و گویند که اگرچه معاملت کنیم دروی و به ببینیم ما ، مو : و این هم ریا بود .

۱۸- ما : و گروه دیگر فرایض و نوافل را ما ، مو : و گویند که

صحيح و حق . محال باشد که از برای باطل را ، حق را نهان کنیم . پس ریا از دل بیرون باید کرد ، و عبادت هر جا که خواهی، می باید کرد. و مشایخ - رضی الله عنهم - حق آداب آن نگاه داشته اند، و مریدان را بدان فرموده اند . یکی می گوید از ایشان که : « چهل سال سفر کردم ، هیچ نماز از جماعت خالی نبود ، و هر آدینه به قصبه یی بودم . و ۵ احکام این بیش از آن است که حصر توان کرد . آن چه به نماز پیوندد ، از مقامات محبت بود . کتون من احکام آن بیارم - انشاء الله - تعالی -

باب المحبة و ما يتعلّق بها :

قوله - تعالی - : « يا أيها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه . » و نیز گفت - عز و جل - : « و من الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله . » و پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - گفت که : « از جبرئیل شنیدم که گفت که خداوند - عز و جل - گفت : « من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة ، و ما ترددت فی شیء کترددی فی قبض نفس المؤمن بکرة الموت و اکره مساءته و لا بد له منه و ما تقرب إلى عبدي بشئ أحب إلى من أداء ما افترضت علیه و لا يزال عبدي يتقرب إلى بالنوافل حتی احبه فإذا احبته كنت له سمعا و بصرا ویدا و مؤیدا . » و نیز گفت - صلی الله علیه وسلم - : « من أحب لقاء الله أحب الله لقاءه . » و قوله - صلی الله علیه وسلم - : « إذا أحب الله العبد ، قال لجبرئیل . یا جبرئیل ! انی أحب فلانا ، فأحبه فیحبه جبرئیل . ثم یقول جبرئیل لأهل السماء : إن (ما ۹.۴) الله قد أحب فلانا فأحبوه فیحبه أهل السماء . ثم یصنع له القبول فی الأرض فیحبه

-
- ۱- ما ، مو : و حق ما ، مو : باطلی حق را نهان . ۲- ما : برون باید ما ، مو : و عبادت آنجا که می خواهی می کن و مشایخ رحمهم الله عنهم . ۳- مو : آن نگهداشتند . ۴- ۵- هیچ نماز از . ۵- ما ، مو : و آنچه به نماز . ۶- ما ، مو : اکنون من احکام آنرا بیارم . ۷- ما : باب شانزدهم فی المحبة ... ۸- ما ، مو : خدای عز و جل گفت . ۹- ما ، مو : و نیز گفت و من ... ۱۰- ما ، مو : الایة و پیغامبر گفت صلی ... ۱۱- ما ، مو : از جبرائیل شنودم که وی گفت . ۱۲- ما ، مو : نفس عبدي المؤمن . ۱۳- ما ، مو : و ما يتقرب إلى عبدي . ۱۴- ما ، مو : ویدا و مؤیدا الخدیث . ۱۵ و ۱۴- ما ، مو : و نیز گفت من احب . ۱۵- ما ، مو : و نیز گفت إذا احب الله . ۱۷- ما ، مو : إن الله تعالی قداحب . ۱۸- ما ، مو : ثم یصنع له ، مو : و فی البخل مثل

أَهْلَ الْأَرْضِ، وَ فِي الْبَغْضِ مِثْلَ ذَلِكَ . « بدان که مَحَبَّتِ خداوند - تعالی - مر بنده را ، و مَحَبَّتِ بنده مر خداوند را - تعالی - درست است و کتاب و سُنَّتِ بدین ناطق و اُمّت بر این مُجْتَمَع . و خداوند - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - به صفتی است که دوستان وی را دوست دارند ، و وی دوستان خود را دوست دارد .

۵ و به معنی لغت ، گویند : مَحَبَّتِ مأخوذ است از حَبَّة به کَسْرِها ، و آن تخم هایی بود که اندر صحرا بر زمین افتد . پَس حَبّ را حَبّ نام کردند . از آن که أَصْلِ حیات اندر آن است . چنان که أَصْلِ نَبَات اندر حَبّ . چنان که آن تخم اندر صحرا بریزد ، و اندر خاک پنهان شود ، و باران ها بر آن می آید ، و آفتاب ها بر آن می تابد ، و سرما و گرما بر آن می گذرد . و آن تخم به تَغْيِيرِ اَزْمَنِهِ مُتَغْيِرٌ نمی گردد . چون وَقْتُ وی فراز {مو ۴۷۵} رسد ، بروید ، و ۱ . کُلّ بر آرد ، و ثَمَره دهد . همچنین حَبّ اندر دلی چون مَسْكَن گیرد ، به حَضُور و غَيْبَت ، و بَلَا و مِحْنَت ، {۳۹۴} و راحت و لذّت ، و فراق و وصال مُتَغْيِرِ نگردد . کَمَا قَالَ الشَّاعِرُ :

يَا مَنْ سَقَامَ جَفْوَنِهِ لِسَقَامِ عَاشِقِهِ طَبِيبٌ
حَزَنَتِ الْمَوْدَةَ فَاسْتَوَى عِنْدِي حَضُورُكَ وَالْمَغِيبُ

و نیز می گویند : مأخوذ است از حَبّی که اندر وی آب بسیار باشد ، و آن برگشته ۱۵ باشد ، و چشمه ها را اندر آن مَسَاعِی نباشد ، و بازدارنده آن شده باشد . همچنین دوستی ، چون اندر دِلِ طَالِبِ مُجْتَمَع شود ، و دِلِ وی را مَمْتَلِی گرداند ، به جُزِ حدیثِ دوست را اندر دِلِ وی جای نماند . چنان که چون خداوند - سبحانه و تعالی - مر خلیل را به خَلَّت ، مَكْرَمٌ گردانید ، و وی به جُزِ از حدیثِ حَقِّ مَجْرَد شد . عالمِ حِجَابِ وی شدند . وی در آن دوستی ، دُشْمَنِ حُجُبِ گشت . آنگاه ما را خَبَر داد . { ما . ۴۱ } قَوْلُهُ - تعالی - : « فَإِنَّهُمْ ۲ . عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ . » و اندر این مَعْنَى شِبْلِی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - :

۱ و ۲ - ما ، مو : مر خداوند را درست است . ۲ - ما : بدین مجتتمع و خداوند تعالی .

۳ - ما ، مو : که دوستان او او را دوست دارند . ۴ - ما ، مو : گویند که مَحَبَّتِ .

۵ - ما : به زمین افتد ، ما ، مو : از آنچه اصل احباب . ۸ - ما ، مو : متغیر نگردد ، ما ، مو : فرا رسد بروید .

۹ - ما : و ثمر دهد . ما : چون اندر دلی مسکن . ۱۰ - ما ، مو : و اندر بمعنی یکی گوید از شعرا شعر . ۱۲ - ما ، مو : یا

من سقا (مو : سقی) ما : حَزَنَتِ الْمَوْدَةَ (مو : حذت) . ۱۳ - ما ، مو : و نیز میگوید که ما ، مو : بسیار بود و پر

گشته باشد . ۱۶ - ما ، مو : و گردانید و خلیل مر خدمت حق را مجدّد شد عالم و عالمیان ، ما ، مو : و وی در آن بدوستی حق .

۱۷ - ما ، مو : آنگاه از حال او و گفتار او ما را خبر داد و گفت .

« سَمِيَتْ الْمَحَبَّةُ مَحَبَّةً لِأَنَّهَا تَمَحُّو مِنْ الْقَلْبِ مَا سِوَى الْمَحْبُوبِ . »

و نیز گویند : حُبّ آن چهار چوب باشد ، درهم ساخته ، که کوزه آب را بر آن نهند . پس حُبّ را ، بدان معنی حُبّ خوانند که مَحَبّ ، عَزّ و ذَلّ ، و رنج و راحت ، و بلا و جفای دوست تحمل کند . و آن بر وی گران نباشد . از آن که کارش آن بود ، چنان که کار آن چوب ها و

۵ ترکیب و خَلَقَتش مرکشیدن بار دوست را بود . و اندر این معنی گوید ، شعر :

إِنْ شِئْتَ جُودِي وَإِنْ مَاشَيْتَ فَاِمْتَنِعِي كِلَاهُمَا مِنْكَ مَنَسُوبٌ إِلَى الْكَرَمِ

و نیز گویند که : مأخوذ است از حُبّ ، و آن جمع حَبَّة دل بود . و حَبَّة دل ، محل

لطیفه و قوام آن باشد ، که اقامت آن ، بدان بوده است . پس مَحَبَّت را حُبّ نام کردند به اسم محلّ آن که قرارش اندر حَبَّة دل است . و عَرَب نام کنند چیزی را به اسم موضع آن .

۱ . و نیز گویند مأخوذ است از « حَبَابُ الْمَاءِ وَغَلِيَانُهُ عِنْدَ الْمَطَرِ الشَّدِيدِ . » : « آن غَلِيَان آبی بود اندر حال بارانی عظیم . » پس مَحَبَّت را حُبّ نام کردند ، « لِأَنَّهُ غَلِيَانُ الْقَلْبِ عِنْدَ الْإِشْتِيَاقِ إِلَى لِقَاءِ الْمَحْبُوبِ . » : « پیوسته دل دوست اندر اشتیاق رؤیت دوست ، مضطرب باشد و بی قرار . چنان که اجسام به ارواح مشتاق باشند . دل های مَحَبّان ، به لقای احباب مشتاق باشند . و چنان که قیام جسم به روح بود ، قیام دل به مَحَبَّت بود ، و

۱۵ قیام مَحَبَّت به رؤیت و وصل مَحْبُوب بود . و اندر این معنی گوید ، شعر :

« إِذَا مَا تَمَتَّى النَّاسُ رُوحًا وَرَاحَةً تَمَتَّيْتُ أَنْ أَلْقَاكَ يَا عَزَّ خَالِيَا »

و نیز گویند که : حُبّ اسمی است مر صفای مودّت را موضوع . از آن چه عَرَب

مَرَصَفَاً بِيَاضِ إِنْسَانٍ چشم را ، حَبَّة الانسان خوانند . { ما ۴۱۱ } چنان که صفای سَویدای

۱- ما ، مو : و نیز گویند که ما ، مو : که اندر هم ساخته که کوزه آب بر آن . ۲- ما ، مو : حُبّ را نیز

حُبّ خوانند از آنچه مَحَبَّت ، ما ، مو : و بلا و محنت و وفا و جفای دوست . ۳- ما ، مو : از آنچه کارش آن بوده چنانچه کار . ۴- ما ، مو : کشیدن بار بود پس ترکیب و خلقت مَحَبَّت مر کشیدن ، ژ : مر آنرا بود .

ما ، مو : و اندرین گوید . ۵- ما ، مو : و اِنْ شِئْتَ فَاِمْتَنِعِي . ۶- ما : دل بود و محلّ لطیف است .

۷- ما ، مو : و قوام دل بدان و اقامت مَحَبَّت را هم حُبّ باسم محلّ آن نام کرده اند .

۸- ما ، مو : از آنچه قرارش اندر . ۹- ما ، مو : گویند که مأخوذ است .

۱۰- ما ، مو : اندر حال باران عظیم .

۱۲- ما : دلها به لقا مشتاق باشند ، مو : ندارد . ۱۵- ما : إِذَا اقْتَنَى النَّاسُ ما ، مو : عَزَّة .

۱۶- ما ، مو : مودّت را موضع . ۱۷- ما ، مو : و بیاض چشم انسان را .

دل را ، حَبَّةُ الْقَلْب . پس این یکی مَحَلِّ مَحَبَّت آمد. و آن یکی مَحَلِّ رُؤیت . از آن مَعْنی بُود که دل (مو ۴۷۷) و دیده، اندر دُوستی مَقَارِن بودند. و اندر این مَعْنی گوید، شعر :

الْقَلْبُ يَحْسَدُ عَيْنِي لَذَّةَ النَّظَرِ وَالْعَيْنُ تَحْسَدُ قَلْبِي لَذَّةَ الْفِكْرِ

فصل : بدان که مَحَبَّت اندر اِسْتِعْمَالِ عِلْمًا بر وجوه است : یکی مَعْنی ارادت به ۵ مَحْبُوب بی سَكُونِ نَفْس و مِيل و هَوَا و تَمَنَّى قَلْب و اِسْتِيْناس . و تَعَلُّقِ این جُمْلَه بر قدیم روا نباشد. و این جُمْلَه مَخْلُوقان را باشد با یکدیگر و اَجْناس را. و خداوند - تعالی - متعالی است از این جُمْلَه عُلُوًّا کبیراً . و دیگر مَعْنی احسان باشد ، و تَخْصِیص بنده که وی را بر گزیند، و به درجه کمال ولایت رساند، و به گونه گونه کرامت ها مَخْصُوص گرداند . و سدیگر به مَعْنی ثنای جمیل باشد بر بنده . و گروهی از مَتَكَلِّمان گویند که : مَحَبَّت ۱ . حَقَّ ، که ما را خَبَر داده است ، از جُمْلَه صِفَات سَمْعی است ، همچون : وجه وید و اِسْتَوَا ، که اگر کتاب و سَنَّت بدان ناطق نبودی ، وجود آن مَر حَقَّ - تعالی - را از روی عَقْل مُسْتَحِیل بودی . پس آن را اِثبات کنیم و بدان بگرویم . اما اندر تَصَرُّف کردن آن تَوَقَّف کنیم . و مراد این طایفه آن است که روا ندارند به اِطْلَاقِ این لَفْظ مَر حَقَّ - تعالی - را . این جُمْلَه اَقاویل است که یاد کردیم و مَن ترا تحقیق این بیان کنم - انشاء الله .

۱- ما، مو : از این مَعْنی .

۲- ما، مو : مَقَارِن بود اندرین .

۴- ما، مو : یکی بمعنی اراده بود به .

۶- ما، مو : و این جُمْلَه معانی مخلوقات باشد ما، مو : و خداوند مستغنی و متعالی .

۷- ما، مو : و دیگر بمعنی احسان رُ : که روا .

۸- ما، مو : و بگو ناگون کرامتهاش مخصوص کند .

۹- ما : بناء جمیل ، مو: فنای جمیل .

۱۰- ما، مو : خَبَر داده است . رُ ، ما، مو : چون وجه ویداه و استواء .

۱۲- ما، مو : پس مَحَبَّت اِثبات کنیم و بگرویم .

۱۳- مو: آنست که روا ندارند ، ما : ندارد . ما، مو : نه این جُمْلَه .

۱۴- ما، مو : و مَن ترا حقیقت این بیان کنم انشاء الله عز و جل .

کَيْفِيَّةُ الْمَحَبَّةِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِأَوْلِيَائِهِ وَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ إِلَى حَضْرَتِهِ :

بدان که مَحَبَّتِ حَقِّ - تَعَالَى - مَرَبَّنْدَه را ارادتِ خَيْرِ بُوَد ، وَ رَحْمَتِ کردنِ بروی . وَ مَحَبَّتِ اسمی است از اسامیِ ارادت . چون رضا وَ سَخَطِ وَ رَأْفَتِ . وَ آن چه بدین ماند . جمله این اسامی جز به ارادتِ حَقِّ - تَعَالَى - نشاید کرد . وَ آن يَكِ صِفَتِ است او را قدیم ۵ که بدان خواهان است مَرِ أفعالِ خود را . پس اندر حُكْمِ مَبَالِغَتِ وَ اِظْهَارِ فعلِ بعضی از این صفات ، اَخْصَرِ بعضی است . وَ فِی الجمله مَحَبَّتِ خُداوند - { ما ۴۱۲ } - تَعَالَى - مَرَبْنَدَه را آن است که با وی نَعْمَتِ بسیار کند . وَ وی را اندر دنیا وَ عَقَبِی ثوابِ دهد ، وَ از مَحَلِّ عَقُوبَتِ اِیْمَنِ گرداند . وَ وی را از مَعْصِيَتِ مَعْصُومِ دارد ، وَ اَحْوالِ رَفِيعِ وَ مقاماتِ سَنَی ، وَی را کرامتِ کند . وَ سِرُّش را از التِّفَاتِ به اَغْيَارِ بَکْسَلانَد . وَ عَنایتِ اَزَلِی را بدو پیونداند ، ۱ . تا از کُلِّ مَجْرَدِ شود ، وَ مَرِ طَلَبِ رضای وی را مَفْرَدِ گردد . وَ چون { رُ ۳۹۷ } حَقِّ - تَعَالَى - بنده یی را بدین معانی مخصوص گرداند ، آن تَخْصِیصِ ارادتِ وی را مَحَبَّتِ نام کنند . وَ این مَذْهَبِ حَارِثِ مُحَاسِبِی وَ جَنیدِ وَ جَماعَتِی از مَشایخِ است . وَ فُقَهای فَرِیقِینِ وَ مُتَکَلِّمانِ سَنَّتِ بَیْشَتَرِ هم بر این اند - رِضْوانِ اللَّهِ عَلَیْهِم اَجْمَعِینَ - . وَ آن که گوید : مَحَبَّتِ حَقِّ - تَعَالَى - به مَعْنِیِ ثَنایِ جَمیلِ است ، بَرَبْنَدَه ، ثَنایِ وی کلامِ وی بُوَد . وَ کَلَامِشِ نَامُخْلُوقِ است . وَ آن که گوید : به مَعْنِیِ احسانِ است ، احسانِ وی ، فَعْلِ ۱۵ وی بُوَد . به حُکْمِ مَعْنِیِ مُتَقَارِبِ است این اَقاوِیلِ وَ حُکْمِ جمله موجود .

اما مَحَبَّتِ بنده مَرِ خُداوند را - صِفَتِی است که اندر دِلِ مَوْمِنِ مُطِیعِ پدیدار آید ، به مَعْنِیِ تَعْظِیمِ { مو ۴۷۹ } وَ تَکْبِیرِ ، تا رضایِ مَحْبُوبِ را طَلَبِ کند . وَ اندر طَلَبِ رُؤِیتِ وی

۱- ما ، مو : از « کِیفِیَّة » تا « حَضْرَتِه » ندارد . ۲- ما : خیر او (مو : خیر وی) باشد .

۳- ما ، مو : سَخَطِ وَ رَحْمَتِ وَ رَأْفَتِ ما : بدین مانند . ۴- ما ، مو : حَقِّ نشاید کرد وَ اراده صِفَتِست قدیم او را .

۵- رُ : صفاتِ فقیر ، ما ، مو : بدین صفتِ خواهان ، ما ، مو : اندر حُکْمِ معاملتِ وَ ، رُ : ازین بعضی .

۶-۷- ما ، مو : خُداوند مَرَبْنَدَه را صفتِ آنست ما ، مو : بسیار فرماید . ۹- ما ، مو : التِّفَاتِ بَغیرِ بَکْسَلانَد ما ، مو :

بدو پیونداند . ۱۰- ما ، مو : مَفْرَدِ شود . ۱۱- ما ، مو : ارادتِ وی را نامِ مَحَبَّتِ نهند .

۱۲- ما ، مو : وَ مَسْلُکِ وَ فُقَهای فَرِیقِینِ . ۱۳- ما ، مو : هم برینند وَ آنکه گوید که .

۱۵- ما ، مو : این مَعْنِیِ احسانِ وی است وَ احسانِ ما : بَفضْلِ وی بود .

۱۷- ما ، مو : بنده مَرِ خُداوند را عَزَّ وَ جَلَّ صِفَتِی است اندر دِلِ .

بی صبر گردد . و اندر آرزوی قربتِ وی بی قرار گردد . و بدونِ وی با کس قرار نیابد ، و خو با ذکرِ وی کند . و از دُورِ ذکرِ وی تبرا کند . و آرام بر وی حرام شود . قرار از وی نفور گردد . و از جمله مالوفات و مستانسات منقطع گردد . و از هواها اغراض کند . به سلطان دوستی اقبال کند ، و مر حکم او را گردن نهد . و به نعوتِ کمال ، مر حق را - تعالی و ۵ تقدس - بشناسد و روا نباشد که محبتِ حق مر بنده را از جنس محبتِ خلق باشد یکدیگر را ، که آن میل باشد به احاطت و ادراکِ محبوب . و این حکم ، صفتِ اجسام بود . پس محبانِ حق - تعالی - ، مستهلکانِ قرب ویند نه طالبانِ کیفیتِ وی ، که طالب { ما ۴۱۳ } به خود قایم بود اندر دوستی . و مستهلک به محبوب قایم بود . و درستی کسان در معرکه گاه محبتِ مستهلکانند و مفهوران . از آن چه محدث را به قدیم جز به قهرِ قدیم ۱ . توسل نباشد . و هر که به حقیقت ، تحقیق محبت را معلوم کند ، ابهام برخیزد ، و شبهت نماند .

پس محبت بر دو گونه باشد : یکی محبتِ جنس به جنس . و آن میل و توطین نفس { ژ ۳۹۸ } باشد ، و طلب ذاتِ محبوب ، از راه مماسّت و ملازمت . و دیگر محبتِ جنس نه با جنس . و این طلبِ قرار کند ، با صفتی از اوصافِ محبوب ، که با تن بیارامد ، ۱۵ و انس گیرد ، چون شنیدنِ کلام و یا دیدار .

و گرویدگان اندر محبت بر دو قسمت اند : یکی آن که انعام حق ببند و رؤیتِ انعام و احسان ، محبتِ منعم و محسن تقاضا کند . و دیگر آن که کلّ انعام را از غلبه دوستی اندر محلّ حجاب نهند . و راه شان از رؤیتِ منعم به منعم بود ، و این عالی تر است . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

-
- ۱- ما ، مو : با کسی قرار نماندنش و خونی با ذکرِ وی . ۲- ما ، مو : تبرا کند آرام بر وی . ما ، مو : و قرار از وی .
 ۳- ما ، مو : منقطع شود و از هوا اغراض . ۴- ما ، مو : و مر حکم دوستی را گردن ما ، مو : مر حق ما و تقدس تعالی را بشناسد . ۵- ما ، مو : محبتِ خالق مر او را از ما ، مو : مر یکدیگر را .
 ۶- ما ، مو : و این صفتِ اجسام . ۷- ما ، مو : قربِ وی باشند ما ، مو : وی از آنچه طالب . ۸- ما ، مو : و دوستی محبان اندر معرکه گاه . ۱۰- ما ، مو : و هر که تحقیق محبت را معلوم کند ابهام نماند و مشکل برخیزد . ۱۱- ژ : و محبت .
 ۱۲- ما ، مو : مماسّت و ملازمت (ما : ملاحت) . ۱۳- ما ، مو : و این طلبِ استقصاء کند تا ما ، مو : محبوب بیارامد و .
 ۱۴- ما ، مو : شنیدنِ بی کلام و دیدنِ بی دیده . ۱۵- ما ، مو : اندر محبتِ حق بر دو قسم اند یکی آنکه انعام و احسان حق خود بر خود ببینند . ۱۷- ما ، مو : حجاب نهد پیشین اراده او از رؤیتِ نعم و منعم ، راه از منعم و این راه از منعم .
 ۱۸- ما : واللّٰهُ اعلم بالصواب

فصل : در جمله محبت اندر میان همه اصناف خلق معروف است . و به همه زبان ها مشهور ، به همه لغات ها متداول . و هیچ صنف از عقلا مر آن را بر خود بنتوانند پوشید . و از مشایخ این طایفه ، سَمْنُونُ الْمُحِبِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اندر محبت ، مذهبی و مشربی دارد ، مخصوص . و گوید که : « محبت اصل و قاعده راه حق - تعالی - است ، ۵ و احوال و مقامات نازلند . و اندر هر محل که طالب اندر آن باشد ، زوال بر آن روا باشد ، الا در محل محبت . و به هیچ حالی زوال بر آن روا نباشد . مادام تا راه موجود بود . و مشایخ دیگر جمله اندر این معنی با وی موافقت کردند . اما به حکم آن که این اسمی عام بود ، ظاهر خواستند که حکم این اندر میان خلق بیوشند ، و اسم را مبدل کنند . اندر تحقیق وجود معنی ، پس آن ، صفای محبت را ، صفوت نام کردند ، { ما ۴۱۴ } و محب را ، ۱ . صوفی می خوانند . و گروهی مر ترك اختيار محب را اندر اثبات اختيار حبيب را فقر خوانند ، و محب را فقیر نام کردند . از آن چه کمترین درجه اندر محبت ، موافقت است . { مو . ۴۸ } و موافقت حبيب { ژ ۳۹۹ } غیر مخالفت بود . و من اندر ابتدای کتاب ، حکم فقر و صفوت را کشف کرده ام . و اندر این معنی آن پیر بزرگوار گوید : « الْحَبُّ عِنْدَ الزَّهَادِ أَظْهَرُ مِنَ الْإِجْتِهَادِ . » : « حُبَّ به نزدیک زهاد ظاهرتر از اجتهاد است به ۱۵ معروفی . » و « عِنْدَ التَّائِبِينَ أَوْجَدُ مِنْ حَنِينٍ وَ آئِينَ . » و « به نزدیک تائبان آسان یاب تر از ناله و فغان است » و « عِنْدَ الْأَتْرَاكِ أَشْهَرُ مِنَ الْفِتْرَاكِ . » : « و به نزدیک ترکان مشهورتر از آلت سواری ایشان . » و « سَبْنَى الْحَبِّ عِنْدَ الْهِنُودِ أَشْهَرُ مِنْ سَبْنَى مَحْمُودٍ . » و « زخم و لهب محبت به نزدیک هندوان اندر شهرگی چون زخم محمود است اندر هندوستان . » و « قِصَّةُ الْحَبِّ وَ الْحَبِيبِ عِنْدَ الرُّومِ أَشْهَرُ مِنَ الصَّلِيبِ . » : « و ۲ . قِصَّةُ حُبِّ و حبيب اندر روم ظاهرتر است از صلیب . » و « وَ فِي الْعَرَبِ فِي كُلِّ حَيٍّ مِنْ طَرَبٍ وَ وَبِلٍ وَ حَزْنٍ . » و از محبت اندر عرب ، اندر هر قبیله یی طربی است و یا حزنی و

۱- ما ، مو : و در جمله ۲- ما ، مو : و بهمه لغات متداول . ما : بر خود نتوانستند . ۳- ما : رحمة الله عليه . ۵- ما ، مو : و مقامات متنازل اند و اندر هر منزل و محل که ۶- ما ، مو : در منزل و محل محبت و بهیچ حال زوال بر آن ۷- ما ، مو : اندرین با وی موافقت کرده اند . ما ، مو : اسم عام .

۸- ما ، مو : و ظاهر خواستند که حکم این معنی اندر ۹- ژ ، ما : وجود معنی آن صفات .

۱۰- ما ، مو : صوفی خوانند ژ ، ما ، مو : اختیار حبيب را فقیر ۱۱- ما ، مو : خواندند و محب را ۱۲- ما : حبيب (بالای آن : محبوب) . ۱۳- ما :

کشف گردانیدم (مو : گردانیده ام) . ما ، مو : گوید رحمة الله عليه ۱۴- ما : محبت (مو : حُب) نزدیک ما : است و عند ۱۵- ما ، مو : من این و

حنین و نزدیک تائبان ۱۶- ما ، مو : اقصان بمعرفی ما ، مو : و نزدیک ترکان ۱۷- ما ، مو : الهنود اظهر من سبنی ۱۸- ما ، مو : نزدیک هندوان اظهر

تر از برده کردن مجمود است ۲۰- ما ، مو : ظاهر تر از صلیب است و قِصَّةُ الْحَبِّ فِي الْعَرَبِ اَدَبٌ فِي كُلِّ حَيٍّ مِنْهُ طَرَبٌ أَوْ وَبِلٌ وَ حَزْنٌ وَ محبت .

۲۱- ما ، مو : و هر حی و قبیله یی طربی ، مو : مراد از این

یا نیلی و یا ویلی . « و مراد از این جمله آن است که هیچ جنس مردّم نیست که وی را اندر غیب ، کاری افتاده نیست ، که نه اندر دل ، از محبت فرحی دارد ، و یا نه دلش به شراب آن مست است ، و یا از قهر آن مخمور مانده . از آن چه ترکیب دل ، از انزعاج و اضطراب است ، و بحر عقد دوستی به جای شراب است . و هر دل که از آن خالی است ، آن دل خراب است . ۵ و تکلف را به دفع و جلب آن راه نیست ، و نفس از لطایف آن چه بر دل گذرد ، آگاه نیست .

و عمرو بن عثمان المکی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - اندر کتاب محبت که : «خداوند - تعالی - دلها را پیش از تنها بیافرید به { ما ۴۱۵ } به هفت هزار سال ، و اندر مقام قرب بداشت . و جان ها را پیش از دل ها بیافرید به هفت هزار سال ، و اندر روضه ۱ . آتش بداشت . و سر ها را پیش { ر ۴۰۰ } از جان ها بیافرید به هفت هزار سال ، و اندر درجه وصل بداشت . و هر روز ، سیصد و شصت بار به کشف جمال بر سر تجلی کرد . و سیصد و شصت نظر کرامت کرد . و کلمه محبت مر جان را بشنوانید . و سیصد و شصت لطیفه آتش بر دل ظاهر کرد تا به جمله اندر کون نگاه کردند . از خود گرمی تر کسی ندیدند . زهوی و فخری اندر میان ایشان پدیدار آمد . حق - جلّ جلاله - بدان مر ایشان ۱۵ را امتحان کرد . سر را اندر جان به زندان کرد . و جان را اندر دل محبوس کرد . و دل را اندر تن باز داشت . آنگاه عقل را اندر ایشان مرکب گردانید . و انبیا - صلوات الله علیهم - بفرستاد ، و فرمان ها داد . آنگاه هر کسی از اهل آن ، مر مقام خود را جویان شدند . حق - تعالی - نماز بفرمودشان ، تا تن اندر نماز شد . دل به محبت پیوست ، جان به قربت رسید ، سر به وصلت قرار گرفت . و در جمله عبارت از محبت نه محبت بود . از آن چه ۲ . محبت حال است . و حال هرگز قال نباشد . و اگر عالمی خواهند که محبت را جلب کنند { مو ۴۸۲ } ، نتوانند کرد . و اگر تکلف کنند ، تا دفع کنند ، نتوانند کرد که آن از

۱- ما : نه افتاده است ، مو : نیفتاده است . ۲- ما ، مو : نه از محبت اندر دل فرحتی دارد . ر : و یا دلش ، ما ، مو : مست گردد و یا نه از قهر . ۳- ۴۱۵- ما ، مو : مخمور از آنچه ، ما ، مو : اضطرابست و بحور عالم در جنب آن سراپست و دل را محبت چون طعام و شرابست و هر دلی که از محبت خالی است . ۵- ما ، مو : آنچه از لطایف بر دل گذرد آگاه نی .

۶- ما ، مو : و اندر درجه آتش بداشت . ۱۱- ما ، مو : مرجان را شنوایید و سه صد و شصت .

۱۲- ما ، مو : گرمیتر کس ندیدند زهی و فخری . ۱۳- ما ، مو : بدان سبب مر ایشان را .

۱۴- ما : بزدان کردند ما ، مو : محبوس گردانید و . ۱۵- ما ، مو : و انبیا فرستاد و . ۱۶- ما ، مو : هر کس از ایشان مقام خود را ، مو : حق نماز . ۱۷- ما ، مو : بفرمود تا تن اندر . ۱۸- مو : محبت را کنند نتوانند کرد . ۲۰- ما ، مو : تا دفعش هم کنند نتوانند .

مَوَاهِب است نه از مَكَاسِب . و اگر همه عالم مَجْتَمَع شوند ، تا مَحَبَّت را جَلَب کنند ، از کسی که طَالِبِ آن بُود ، نتوانند . و اگر خواهند تا دَفْع کنند، از کسی که اهل آن بُود ، نتوانند کرد . و عاجز شوند . که آن الهی است ، و آدمی لاهی . و لاهی ، الهی را ادراک نتواند کرد . و السَّلام .

۵ فَصْل : اَمَّا اندر عِشْق ، مَشَايخ را سَخَن بسیار است . گروهی از آن طایفه ، آن بر حق روا داشته اند ، اَمَّا از حق - تعالی - روا نباشد . و گفتند که عِشْق ، صِفَت مَنع باشد از مَحْبُوبِ خود . و بنده ممنوع است از حق . و حق - تعالی - مَمْنُوع نیست . پس عِشْق بنده را بروی جایز بُود ، و از وی روا نباشد . و باز گروهی گفتند { ژ ۴.۱ } که بر حق - تعالی - بنده را عِشْق روا نباشد ، از آن چه عِشْق تَجَاوُزِ حَدِّ بُود . و خداوند - ۱ . تعالی - محدود نیست . و باز مَتَأَخَّرَان گفتند : عِشْق اندر دو جهان دُرُست نیاید الا بر طَلَبِ ادراکِ ذات . و ذات حق - تعالی - مَذْرُک نیست ، و مَحَبَّت با صِفَت دُرُست آید . باید که عِشْق دُرُست نیاید بروی . و نیز گویند که عِشْق جُزْ به مَعَايَنَة صَوْرَت نگیرد ، و مَحَبَّت به سَمْع روا باشد ، چون آن نَظَری بُود ، بَرِ حق روا نباشد ، که اندر دُنیا کس وی را نبیند . چون این خَبَری بُود . هر يك دَعْوَى کردند که اندر خطاب همه یکسانند . پس حق - ۱۵ تعالی - به ذات ، مَذْرُک و مَحْسُوس نیست ، تا خَلْق را با وی عِشْق دُرُست آید . و به صفات و اَفْعَال مَحْسُوس و مَكْرُوم ، اولیا را مَحَبَّت دُرُست آید . ندیدی که چون یعقوب را مَحَبَّتِ یُوسُف - عَلَیْهِمَا السَّلَام - مُسْتَعْرِق گردانید . در حالِ فراق ، چون بوی پیراهن به دماغش رسید ، چشم نابینا ، بینا شد ، و چون زلیخا را عِشْقِ مُسْتَهْلَك گردانید ، تا وَصَلَتِ وی نیافت . چشم باز نیافت . و این طریقی بس عَجَب است که یکی هوا پرورد ، و

-
- ۱- ما ، مو : یکسی که طالب آنست . ۲- ما : خواهند که دفع کنند از کسی که اهل آن بود و عاجز شوند . ۳- ما ، مو : « والسَّلام » ندارد . ژ : « و السَّلام » . ۴ و ۵- ما ، مو : از این طایفه آن بر حق تعالی روا داشتند . ۵- ما ، مو : و گفته اند که ۶- ما ، مو : است از غیر و حق تعالی ممنوع نیست از بنده . ۷- ما ، مو : بر بنده جایز بود و برو روا نباشد . ۸- ما ، مو : بنده را هم عِشْق روا . ۹- ما ، مو : گفتند که عِشْق ، ما ، مو : نیاید جز بر طلب . ۱۰- ما ، مو : و مَحَبَّت و صفوت درست نیاید که عِشْق . ۱۱- ما ، مو : درست نیاید با وی و نیز . ۱۲- ما ، مو : چون عِشْق بنظر بود . بر حق روا نبود که اندر دنیا کس او را نه بیند . ۱۳- ما ، مو : و چون از حق تعالی این خبری بود هر يك بدان دَعْوَى . ۱۴- ما ، مو : و چون بصفات . ۱۵ و ۱۶- ما ، مو : اولیا است پس مَحَبَّت ، ما ، مو : بِمَحَبَّتِ یُوسُفِ مُسْتَعْرِقِ گردانیدند اندر حال . ۱۶- ما ، مو : بوی پیراهن بیافت . ۱۷- ما ، مو : چشمهاش روشن و بینا شد چون زلیخا را عِشْق یوسف . ۱۸- ما ، مو : و این طریقی بس عَجَب . ما ، مو : هوا گذرد .

یکی هوا گذارد. و نیز گفته اند که عشق را ضد نیست. و حق - تعالی - را ضد نیست، تا بروی آن روا باشد. و اندر این، فصول لطیف بسیار است. اما مر خوف تطویل را بر این مقدار کفایت کردم. و هو اعلم.

فصل : و مشایخ این طایفه را، اندر تحقیق دوستی، رموز بیش از آن است که ۵ مر آن را احصا توان کرد، و من لختی از گفته های ایشان بیارم، اندرین کتاب، تا وجه تبرک به جای آورده باشم. استاد ابو القاسم قشیری - رحمه الله علیه - گوید: « الْمَحَبَّةُ مَحْوُ الْمَحَبِّ بِصِفَاتِهِ وَ اثْبَاتُ الْمَحْبُوبِ بِذَاتِهِ. » : « محبت آن بود که [ما ۴۱۷] محب، کل اوصاف خود را، اندر حق طلب محبوب خود نفی کند مر اثبات ذات حق را. یعنی چون محبوب باقی بود و محب فانی. باید که غیرت دوستی، بقای محب را ۱. نفی کند، تا ولایت مطلق وی را گردد. و فنای صفت محب جز به اثبات محبوب نباشد. و روا نباشد که محب به صفت خود قایم بود، که اگر به صفت خود [مو ۴۸۴] قایم بودی، از جمال محبوب بی نیاز بودی. چون می داند که حیاتش به جمال محبوب است، طالب نفی اوصاف خود باشد به ضرورت. از آن چه معلوم وی است که با بقای صفت خود از محبوب محجوب است. پس از دوستی، دوست دشمن خود گشته است..

۱۵ و معروف است که حسین بن منصور را - رحمه الله علیه - بردار کردند. آخرین سخنان وی این بود: « حَسْبُ الْوَاجِدِ أَفْرَادُ الْوَاجِدِ لَهُ. » و محب را آن پسنده باشد، که هستی او، از راه دوستی پاک گردد، و ولایت نفس، اندر وجد وی برسد و متلاشی شود.

۱- ما، مو: تا آن بروی روا باشد.

۲- ما، مو: فصول لطیفه بسیار (ژ: است) اما مر خوف را این مقدار.

۳- ما، مو: واللّه اعلم بالصواب. ۴- ما، مو: و مشایخ گفته اند که این.

۵- ما، مو: و من لختی از آن بیارم. ۶- ما، مو: باشم انشاء الله عز و جل.

۷- ما، مو: ... قشیری گوید.

۹- ما، مو: حق را بود یعنی ما، مو: فانی برای غیرت دوستی بقای محبوب را بنفی خود مطلق بود.

۱۰- ما، مو: با اثبات ذات محبوب. ۱۱- ما، مو: که اگر او بصفت.

۱۳- ما، مو: وی است که بصفت خود. ۱۵- ما، مو: منصور رضی الله عنه بردار کردند.

۱۶- ما، مو: سخنانش این بود، ژ: پسنده باشد.

ابو یزید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گوید : « الْمَحَبَّةُ اسْتِقْلَالُ الْكَثِيرِ مِنْ نَفْسِكَ وَ اسْتِكْثَارُ الْقَلِيلِ مِنْ حَبِيبِكَ . » : « مَحَبَّتِ آن بُودَ که بسیارِ خُودِ اندکِ دانی ، و اندکِ دوستِ بسیارِ دانی . » و این مَعَامَلَتِ حَقِّ است بر بنده ، که نعمتِ دنیا و آن چه در دنیا داده است به بنده ، اندک خواند . و گفت : « قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ . » : « بگوی ۵ یا مُحَمَّد ! که مَتَاعِ دنیا اندک است آن چه به شما داده ام . » آن گاه اندر این عَمَرِ اندک ، و مَتَاعِ آنْدَکِ ، و جای آنْدَکِ ، مر ذکرِ آنْدَکِ ایشان را بسیار خواند . قَوْلُهُ - تعالی - : « وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ . » تا خَلْقِ عَالَمِ بدانند که دوستِ بر حقیقتِ خدای است - جَلَّ جَلَالُهُ - . و این صِفَتِ ، مر خَلْقِ را دَرَسْتُ نیاید ، و آن چه از حق است به بنده ، هیچ چیزِ اندک نیست .

۱ . سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : { ما ۴۱۸ } « الْمَحَبَّةُ مَعَانِقَةُ الطَّاعَاتِ وَ مَبَايِنَةُ الْمَخَالَفَاتِ . » : « مَحَبَّتِ { ژ ۴.۳ } آن است که باطاعاتِ مَحْبُوبِ دُست در آغوشِ کنی ، و از مَخَالَفَتِ وِیِ اَعْرَاضِ کنی . » از آن چه هرگاه که دوستی اندر دل قوی تر بُودَ ، فرمانِ دوستِ بر دوست ، آسان تر بُودَ . و این رَدِّ آن گروه است از مَلَا حِدَه که گویند : « بنده اندر دوستی به دَرَجَتی رسد که طاعتِ از وی برخیزد . » و این ۱۵ مَحَالِ بُودَ ، که اندر حالِ صِحَّتِ عَقْلِ ، حُکْمِ تَکْلِيفِ از بنده ساقط شود . از آن چه اِجْمَاعِ است که شریعتِ مُحَمَّدِ مَصْطَفَى - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - هرگز مَنسُوخِ نشود . و چون از یَکِ کس روا باشد ، برخاستنِ آن در حالِ صِحَّتِ ، از همه کس روا باشد . و این زَنَدَقَه مَحْضُ باشد . و باز مَغْلُوبِ و مَعْتُوهِ را حُکْمی دیگر است ، و عَذْرَى دیگر . اما روا باشد که بَنَدَه را خداوند - تعالی - اندر دوستی خود به دَرَجَتی رساند که رَنجِ گزاردنِ طاعتِ از

۱ - ما ، مو : ابو یزید بسطامی گوید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . ۲ - مو : خود را اندک . ۳ و ۲ - ما ، مو : دوست را بسیار و این معاملت .

۳ و ۴ - ما ، مو : آنچه در دنیا است ببنده داده و اندک خوانده . ۵ - ما ، مو : و جای مَتَاعِ دنیا اندک است .

۶ - ما ، مو : و جای اندک ذکرِ اندک ایشان را بسیار گفت و الذَّاكِرِينَ . ۷ - ما ، مو : خداوند است و این صفت .

۸ - ما ، مو : از آنچه از حق ببنده . ۹ - ما ، مو : نیست و از آن خَلْقِ همه اندک بُودَ .

۱۰ - ما ، مو : و شیخ سهل بن عبدالله تستری گوید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْمَحَبَّةُ . ۱۱ - ما : با طاعاتِ محبوبِ در آغوش و از .

۱۳ - ما : فرمانِ دوستِ آسان تر و این ما ، مو : که از جمله ملاحده باشند و گویند که بنده . ۱۴ - ما ، مو : پدَرَجَه رسد که

ما ، مو : و این زَنَدَقَه مَحْضُ باشد از آنچه محال بود . ۱۵ و ۱۶ - ما : شریعتِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

۱۷ - ما ، مو : بر ساختنِ تَکْلِيفِ روا باشد اندر حالِ صِحَّتِ عَقْلِ پس از جمله روا باشد .

۱۸ - ما ، مو : حکمِ دیگر است و عذرِ دیگر . ۱۹ - ما ، مو : به دَرَجَه رساند که رَنجِ گزاردن .

وی برخیزد. از آن چه رنج آمر، بر مقدار محبت آمر صورت گیرد. هر چند که محبت قوی تر بود، رنج طاعت سهل تر بود. و این ظاهر است اندر حال پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که چون از حق بدو قسم آمد. لَعَمْرُكَ! وی چندان عبادت کرد به شب و روز که از همه کارها باز ماند. و پای های مبارک وی بیاماسید {مو ۴۸۷}، تا خداوند - تعالی - گفت: «طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.» و نیز روا بود که اندر حال گزاردن فرمان، رؤیت طاعت از بنده برخیزد. کَمَا كَانَ لِلنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «وَإِنَّهُ لَيَغْنَىٰ عَلَىٰ قَلْبِي حَتَّىٰ كُنْتُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً.» هر روزی هفتاد بار، من بر کردار خویش استغفار کنم. از آن چه به خود و به کردار خود می نگریم، تا معجب شدی به طاعت خود، بلکه به تعظیم آمر حق می نگریم، و می گفت: ۱. «طاعت من سزای وی نیست.»

سَمْنُونُ مُحِبٌّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گوید: «ذَهَبَ الْمُحِبُّونَ { ۴۱۹ } لِلَّهِ بِشَرَفِ الدُّنْيَا { ۴.۴ } وَالْآخِرَةِ. لِأَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.»: دوستان خدای - تعالی - اندر شرف دنیا و آخرت اند. از آن چه پیغمبر می گوید - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که: «مَرَدٌ بَا أَنْ كَسَّ بَاشَدَ كَهْ أَوْ رَا دُوسْت كِيرِد.» پس ۱۵ ایشان در دنیا و عقبی با حق باشند. و خطا روا نباشد. با آن که با وی بود. پس به شرف دنیا آن بود که حق با ایشان است. و شرف عقبی آن که ایشان، با حق باشند. و یحیی بن معاذ الرازی - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - گوید: «حَقِيقَةُ الْمَحَبَّةِ مَا لَا يَنْقُصُ بِالْجَفَاءِ وَلَا يَزِيدُ بِالْبِرِّ وَالْعَطَاءِ.»: «محبت به جفا کم نشود، و به بر و عطا زیادت نگردد.» از آن چه این هر دو اندر محبت سبب اند، و اسباب اندر حال وجود عیان

۱- ما، مو: امر بمقدار محبت آمر ما: قوی تر رنج. ۲- ما، مو: بروی طاعت سهلتر بود و این معنی ظاهر است. مو: صَلَّى اللَّهُ تَعَالَىٰ وَآلَهُ وَسَلَّمَ. ۳- مو: که لعمرک. ۴- ما، مو: مبارک او بیاماسید تا خداوند عزوجل گفت. ۵- ما، گزاردن فرمان ما، مو: رؤیت گزاردن از بنده برخیزد. ۶- ما، مو: چنانکه گفت پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ وَسَلَّمَ. ما، مو: و ائی حتی کنت لاستغفر. ۷- ما، مو: هر روز هفتاد بار. ۸- ما، مو: و بخود نمی گریست تا متعجب ز: بلکه او تعظیم. ۹- ما، مو: این کردار من سزای وی نیست. ۱۰- ما، مو: و سمنون محب رحمة الله علیه می گوید. ۱۲- ما، مو: دوستان خدای عز و جل اندر. ما، مو: از آنچه پیغمبر گفت. ۱۳- ما، مو: و سلم مرد با آن. ز. ما، مو: و را دوست دارد پس ایشان اندر. ۱۴- ما، مو: اما آنکه با وی بود پس شرف. ۱۵- ما: است شرف عقبی. ۱۶- ما، مو: و یحیی بن معاذ رازی گوید که رضی الله عنه. ۱۷- ما، مو: و بنیکوئی و عطا نیز زیادت نشود (مو: بزدیات نگردد). ۱۸- ما، مو: محبت سبب بود. ما، مو: وجود اعیان.

مُتَلَّاشِي بُود . و دوست را بلای دوست خوش باشد . و وفا و جفا اندر تحقیقِ مَحَبَّتِ مَتَسَاوِي بُود . چون مَحَبَّتِ حَاصِلِ بُود ، و فا چون جفا باشد . و جفا چون وفا . و اندر حکایات معروف است که شِیْلِي را به تَهْمَتِ جَنُونِ اندر بیمارستان باز داشتند . گروهی به زیارتِ وی آمدند . پرسید : « مَن أَنْتُمْ ؟ » قَالُوا : « أَحِبَّاءُكَ . » سنگ ۵ اندر ایشان انداختن گرفت . جمله به هَزِیمَتِ شدند . گفت : « لَوْ كُنْتُمْ أَحِبَّائِي لِمَا فَرَرْتُمْ مِنْ بِلَائِي ؟ » : « اگر دوستانِ مَنِید ، از بلایِ مَنْ چِرا می گریزید ؟ » که دوست از بلایِ دوست نگریزد . و اندر این معنی سخن بسیار آید . و مَنْ بر این مایه بسنده کردم . وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ .

کشف الحجاب السادس فی الزکوة :

۱ . قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَ أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ . » و مانند این آیات و اَخْبَارِ بسیار است و از اَحْکَامِ فَرایضِ اِیمان ، یکی زکوة است بر آن کس که واجب شود . و اِعْرَاضِ از آن روی نیست . { ر ۴.۵ } اَمَّا زَكَاةٌ بِرِائِعَامِ نِعْمَتٍ وَاجِبٌ شُود . چون دویست درم { ما ۴۲۰ } که نِعْمَتِي تمام بُود و اندر تَحْتِ تَصَرَّفِ کَسِي باشد ، به حُکْمِ مَلِكِ بروی ، پنج درم واجب شود . و بیست دینار نِعْمَتِي بُودِ تَمَامِ . بعد از گذشتن سال بر آن ، ۱۵ نیم دینار واجب شود . و پنج اشتر ، نِعْمَتِي تمام بُود ، بر آن گوسفندی واجب شود . و آن چه بدین مائِد از اَمْوَالِ .

-
- ۱- ما ، مو : و وفا و جفا اندر طریقِ مَحَبَّتِ . ۳- ما ، مو : اندر بیمارستان داشتند .
 - ۴- ما ، مو : گروهی آمدند تا وی را زیارت کنند وی گفت مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا أَحِبَّاءُكَ فَرَمَاهُمْ بِالْحِجَارَةِ فَفَرَّوْا .
 - ۵- ما ، مو : جمله ایشان بهزیمت شدند . ۶- ما ، مو : چرا گریختند از بلایِ مَنْ که دوست .
 - ۷- ما ، مو : نگریزد اندرین معنی سخن بسیار است و مَنْ بدینمقدار پسنده کردم .
 - ۸- ما ، مو : وَاللَّهِ اعْلَمُ بِالْصَّوَابِ . ۹- ما : کشف السادس فی الزکوة . ۱۰- ما ، مو : قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ أَقِمُوا ... ۱۱- ما ، مو : بِرِائِعَامِ وَاجِبٌ شُود و از آن اِعْرَاضِ روا نیست .
 - ۱۳- ما ، مو : بِحُكْمِ مَلِكِ پَسِ بروی .
 - ۱۴- ما ، مو : دینار هم نِعْمَتِي بود تمام بود از آن نیم دینار واجب شود .
 - ۱۵- ما ، مو : و پنج اشتر هم ، ما ، مو : اَزِینِ يَكِ گوسفندی واجب شود .

اما جاه را نیز زکوة بود ، چنان که مال را . از آن چه آن نیز نعمتی تمام است . کما قال رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : { مو ۴۸۹ } « إِنَّ لِلَّهِ - تَعَالَى - فَرَضَ عَلَيْكُمْ زَكْوَةَ جَاهِكُمْ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمْ زَكْوَةَ مَالِكُمْ » . وَ أَيْضاً قَوْلُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكْوَةً وَ زَكْوَةُ الدَّارِ بَيْتُ الضِّيَافَةِ . »

۵ و حقیقت زکوة ، گزارد شکرِ نعمت بود هم از آن جنس نعمت . و تندرستی نعمتی عظیم است و هر عضوی را زکوتی است . و آن آن است که کلّ اعضای خود را ، مُسْتَغْفِرُ خِدْمَتِ وَ مَشْغُولِ عِبَادَتِ دارد ، و به هیچ لَهْو و لَعِب نگراید ، تا حق زکوة نعمت گزارده باشد . پس نعم باطن را نیز زکوة باشد . و حقیقت آن را احصا نتوان کرد از بسیاری که هست . پس مر آن را نیز زکوتی باید اندر خور آن . و آن عرفانِ نعمت بود ظاهری و ۱ . باطنی . و چون بنده بدانست که نعمت حق - تَعَالَى - بروی بی کران است . شکر بی کرانه بی مر زکوة نعمت بی کرانه را واجب بود .

و در جمله زکوة نعمت و دنیا به نزدیک این طایفه ، محمود نباشد . از آن چه بخل ناستوده باشد . و بخلی تمام باید تا دوپست درم را ، کسی در بند کند . و یک سال اندر تحت تصرف خود محبوس کند . آنگاه پنج درم از آن بدهد . و چون کریمان را طریق بذل ۱۵ مال باشد ، و سیرت سخاوت ، { ژ ۴۶ } زکوة بر چه مال واجب شود ؟

و اندر حکایات یافتیم که : یکی از علمای ظاهر بر حکم تجربه مر شبلی را پرسید از زکوة که : « چه باید داد ؟ » گفت : « چون بخل موجود بود و مال حاصل ، از هر دوپست درم ، { ما ۴۲۱ } پنج درم بپاید داد . و از بیست دینار نیم دینار ، به مذهب تو . اما به مذهب من ، هیچیز ملک نباید کرد ، تا از مشغله زکوة رسته باشی . » گفت :

۱- ما ، مو : آن نیز نعمت تمام است که . ۲- ما ، مو : رسول گفت ان الله فرض . ۳- ما ، مو : و نیز گفت صلی ...

۵- ما ، مو : گزاردن شکر ما ، مو : از جنس آن نعمت و نعمت تندرستی عظیم است .

۶-۷- ما ، مو : خود را خدمت و مشغول عبادت دارند . ما ، مو : لعب نگذارند تا حق نعمت .

۸- ما ، مو : گزارده باشند پس . ۹- ما ، مو : پس آنرا نیز . ۹ و ۱- ما ، مو : ظاهر و باطن چون بنده .

۱۱- ما ، مو : بگزارد و آن شکر بی کرانه گزاردن مر زکوة نعمت بی کرانه را بود . ۱۲- ما ، مو : زکوة نعمت دنیا .

۱۳- ما ، مو : بخل بر مرد ناستوده باشد . ۱۴- ما ، مو : محبوس گرداند آنگاه پنج درم از آن بکس بدهد .

۱۵- ما ، مو : زکوة از کجا واجب شود .

۱۶- ما ، مو : و در حکایات (ژ : ندارد) یافتیم یکی ما ، مو : بحکم تجربه مر شبلی را رضی الله عنه .

۱۷- ما ، مو : چه چیز باید داد . ۱۹- ما ، مو : هیچ چیز ملک .

«امام تواندر این مسأله کیست ؟» گفت : «ابابکر صدیق - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که هر چه داشت بداد.» رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وی را گفت : «ما خَلَفْتَ لِعِيَالِكَ ؟» گفت : «اللَّهُ وَرَسُولُهُ.» و از امیر المؤمنین علی - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - روایت کنند که اندر قصیده یی چنین گفته است ، شعر :

۵ فَمَا وَجِبْتُ عَلَى زَكَاةٍ مَالٍ وَ هَلْ تَجِبُ الزُّكُوءُ عَلَى جَوَادٍ

پس مال کریمان مَبْذُول باشد ، و خون شان هَدَر . نه به مال بخیلی کنند و نه بر خون خُصُومَت . از آن چه ایشان را مِلْک نباشد . اما اگر کسی مر جَهْل را ارتکاب کند و گوید که : «چون مرا مال نیست ، از عِلْم زکوة مُسْتَعْنِی ام .» این محال باشد . از آن چه آموختن عِلْم ، فرض عین است ، و اِسْتِغْنَا نمودن از عِلْم کُفْر مَحْض . و از فتنه های زمانه ۱ . یکی آن است که مدعیان صلاح و فقر به جهل ، عِلْم را می ترک کنند .

وقتی من جماعتی از متصوفه را - که مبتدی بودند - عبادت تلقین می کردم . جاهلی اندر افتاد . و من «بَابُ صَدَقَةِ الْإِیْلِ .» می گفتم . و حکم «بَنْتِ لِبُونِ وَ بَنْتِ مَخَاضِ وَ حَقِّهِ» را می ظاهر کردم . آن مرتکب جاهل را دل از مسأله تنگ شد . برخاست و گفت : «مرا اشتر نیست تا عِلْم بَنْتِ لِبُونِ به کار آیدم !» گفتم : «ای هذا ! همچندان که ۱۵ مردادن زکوة را عِلْم باید ، سِتْدَنِ آن را نیز { ۴۰۷ } بیاید . اگر کسی بنت لبونی را به تو دهد ، و بستانی . آنگاه به ترک عِلْم بنت لبون هم نشاید گفت . و اگر کسی را مال نباشد ، و بایست { مو ۹۱ } مال هم نباشد ، هَم فَرَضِ عِلْمِ از وی بنیوفتند.» فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْجَهْلِ .

۱ - ژ : مسئله ، مو : مسئله ، ما ، مو : بویکر صدیق .

۲ - ما ، مو : و رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ گفت .

۳ - ما ، مو : از امیر المؤمنین علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت کنند که گفت اندر قصیده شعر .

۶ - ما ، مو : نه مال بخیلی کنند و نه بخون . ۹ - ما ، مو : از علم مخص کفر بود و از آفتهای زمانه .

۱۰ - ما ، مو : یکی این است که ما ، مو : علم را ترک می کنند .

۱۱ - ما ، مو : وقتی جماعتی از ما ، مو : مصنف میگوید رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عبادت .

۱۲ - ما ، مو : ظاهر می کردم آن مرتکب جهل را دل از شنیدن این سخن تنگ شد .

۱۵ - ما ، مو : بنت لبون را فرا تو دهد ژ : آنکه بترک .

۱۶ - ما : «بنت لبون هم نشاید گفت» مکرر است .

۱۷ - ما ، مو : و بایست مال نیز نباشد . ما ، مو : از وی نیفتند .

فصل : و از مَسَائِخِ مَتَّصِفَه بوده اند که زکوة بسته اند . و کس بوده است که بسته است . { ما ۴۲۲ } از آن چه آنان که فقرشان به اختیار بوده است ، بسته اند ، که : « چون مال جَمْع نکنیم ، تا زکوة نباید داد . از ارباب دنیا هم نستانیم تا یدشان عَلِیا نباشد ، و از آن ما سَفَلِی . » و آنان که اندر فقر مُضْطَرَّ بوده اند ، به ستاندن نه مر بایست خود را ، ۵ بلکه آن خواسته اند تا فریضه یی از گردن برادر مُسَلَّمانی بردارند . چون نیت این بُود ، یَدِ عَلِیا این بُود نه آن . اگر دست دهنده عَلِیا بودی و دست ستاننده سَفَلِی ، باطل بودی . لِقَوْلِهِ تَعَالٰی : « وَ يَأْخُذْ الصَّدَقَاتِ » ، بایستی تا زکوة دهنده فاضل تر بودی از ستاننده . و این اعتقاد عین ضلالت بُود . پس یَدِ عَلِیا آن باشد که چیزی به حَکَم و جُوب آن ، از برادر مُسَلَّمان بستاند ، تا بار آن از گردن آن کس بردارد . و درویشان دنیایی نیند که ۱۰ ایشان عَقَبایی اند . اگر عَقَبَا بار دنیا از گردن ایشان بر نگیرند ، حَکَم فریضه بروی لازم آید ، و به قیامت بدان مأخوذ گردد . پس حق - تَعَالٰی - مر عَقَبایی را به بایستگی سهل امتحان کرد تا { ۴.۸ } دنیایان بدان ، بار فریضه را بتوانستند گزارد . و لامحَالَه یَدِ عَلِیا ، فقرا باشند ، که بر موافقت حق ستاننده است . از آن که حق خدای بروی واجب بُود . و اگر یَدِ ستاننده سَفَلِی بُودی ، چنان که گروهی از اهل حَشَو می گویند ، یَدِ پیغمبران بایستی که سَفَلِی بُودی ، که ایشان حق خدای می بستاندند ، و به شَرَطِ مَصْرُفِ می رسانیدند . بر غَلَط کردند ، و می ندانند که به اَمْر بسته اند . و از پس پیغمبران ، اِئِمَّة دین هم بر این بوده اند ، که حق بیت المال می بسته اند . و بر غلط است آن که یَدِ سَفَلِی ستاننده را گوید ، و یَدِ دهنده را عَلِیا داند . و این هر دو اصلی قوی است اندر تَصَوُّف و مَضْمُونِ این مَحَلَّ « بَابُ الْجُودِ وَ السَّخَاوَةِ » بُود . و من طَرَفِ بدین ۲. پیوندم - اِنْشَاءَ اللّٰهِ وَ حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الرَّفِیقُ .

۴۱-۲- ما ، مو : و کس بوده که بسته آنرا که فقر با اختیار بوده است . ۲- ۲ : از آنچه فقران نه با اختیار بودست . ما ، مو : بسته که چون .

۳- ما ، مو : مال جمع نکتی زکوة نیز نباید داد و از ارباب دنیا نیز نستانیم تا ید ایشان ۴- ۴ : سَفَلِی (؟) و آنکه اندر ما ، مو : بسته اند نه مر بایست .

۵- ۵ : که بل آن خواسته اند . ما ، مو : جمله بدان آن خواسته اند که فریضه یی را از ۶- ۶ : ما ، مو : ید عَلِیا این باشد نه آن اگر دهنده عَلِیا بودی .

۷- ما ، مو : این معنی که لِقَوْلِهِ تَعَالٰی و یَأْخُذْ وَ الصَّدَقَاتِ بایستی که تا زکوة دهنده فاضلتر از .

۸- ما ، مو : بحکم وجوب او . ۹- ما ، مو : مسلمانان بستاند تا بار از گردن بیفتد .

۱۰- ما ، مو : بلکه ایشان عَقَبی اند اگر عَقَبایی او گردن ایشان بار دنیا بر نگیرد . ۱۱- ۱۱ : ما ، مو : بود و به قیامت بدان مأخوذ شود . ما ، مو : (۲ : دنیا)

عَقَبی را به ۱۲- ۱۲ : ما ، مو : آن بار فریضه را از گردن خود از آنکه حق خدای تبارک و تعالی .

۱۴- ما ، مو : ید سَفَلِی بودی . ۱۵- ۱۵ : ما ، مو : حق خدای تعالی می بستندند و بشرط بمصرف .

۱۶- ۱۶ : ما ، مو : می رسانیدند و خیرید دهنده داند . ما ، مو : و بر غلط اند . ۱۸- ۱۸ : ما ، مو : ید ستاننده را سَفَلِی گوید . ۲ : و خیرید دهنده داند .

۱۹- ما ، مو : باب الجود و السخا ، بود . ۲۰- ۲۰ : نعم الرفیق و بالله الترفیق .

باب الجود و السخاوة :

قوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « { ما ٤٢٣ } السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ ، قَرِيبٌ مِنَ الْجَنَّةِ ، بَعِيدٌ مِنَ النَّارِ ، وَالْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ ، قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ ، بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ . »
و به نزدیک علما ، جود و سخا هر دو در یک معنی باشند اندر صفات خلق . اما مر حق -
تعالی - را جواد خوانند ، و سخی نخوانند مر عدم توفیق را ، که وی خود را بدین نام
۵ نخوانده است . و از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - خبری نیز نیامده است . و به
اجماع اهل سنت ، روا نیست که کسی مر خداوند - تعالی - را نامی نهد بر مقتضای
عقل و لغت ، تا کتاب و سنت بدان ناطق نباشد . چنان که خداوند - تعالی - عالم است به
اجماع امت ، او را عالم توان خواند . اما عاقل و فقیه شاید خواند . پس چون این هر سه
به یک معنی بود ، نام عالمی { مو ۴۹۳ } ورا اطلاق کردند مر صحت توفیق را ، و از
۱ این دو نام احتراز کردند مر عدم { ژ ۴۰۹ } توفیق را . همچنان نام جواد ، وی را
اطلاق کردند مر صحت توفیق را . و از سخی احتراز کردند مر عدم توفیق را .

و مردمان فرقی کرده اند میان جود و سخا . و گفته اند : « سخی آن بود که اندر
جود تمیز کند ، و آن موصل غرضی و سببی باشد . و این مقام ابتدا بود از جود . و جواد
آن که تمیز نکند ، و کردارش بی غرض بود ، و فعلش بی سبب . و این حال دو پیغمبر
۱۵ شود - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - : یکی خلیل و دیگر حبیب . »

و اندر اخبار صحاح است که ابراهیم خلیل - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - چیزی نخوردی تا
مهمانی نیامدی . وقتی سه روز بود تا کسی نیامده بود ، گبری بر در سرای وی آمد . وی

۲- ما ، مو : پیغامبر گفت السخی قریب من الجنة . ۳- ما ، مو : و بعید من النار و البخیل قریب من النار و بعید من الجنة و گفت « کان السخی عند الله افضل من مؤمن من بخیل . ۴- ما ، مو : و سخاوت هر دو بیک معنی باشند اندر .

۵- ما : مر وجود توقیف و عدم توقیف ، مو : مر وجود توفیق و عدم توفیق را .

۶- ما ، مو : نیز چیزی نیامده است و باجماع امت و اهل سنت . ۷- ما ، مو : که کسی خداوند تعالی را نام نهد بر مقتضای عقل .

۸- ما ، مو : و باجماع امت ادرا { ژ و را } . ۹- ما ، مو : شاید خواند . ما ، مو : پس اگر این هر سه . ۱۰- ما ، مو : بروی اطلاق کردند مر صحت توقیف را . ۱۱- ما ، مو : مر عدم توقیف و همچنان . ۱۲- ژ : سخاوت احتراز ، ما : مر عدم توقیف را . ۱۴- ما ، مو : تمیز کند و آنچه کند موصل غرضی ، مو : ابتدا بود انور جواد . ۱۵- ما ، مو : تمیز نکند و گردش (مو : گردش) بی غرض ، ما ، مو : این حال دو پیغمبر بود . ۱۷- ما ، مو : اخبار صحاح آمده است . که ابراهیم علیه السلام چیزی نخوردی تا مهمان .

۱۸- ما ، مو : تا کسی نیامد گبری بر در .

را گفت : « تو چه مردی ؟ » گفتا : « گبری . » گفت : « برو ! که مهمانی و کرامت مرا نشایی . » تا از حق - تعالی - بدو عتاب آمد که کسی را که من هفتاد سال بیپروردم ، ترا کرا نکند که گرده بی فرا وی { ما ۴۲۴ } دهی ؟ » و چون پسر حاتم - به نزدیک پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - آمد ، پیغمبر ردای خود بر گرفت و اندر زیروی ۵ بگسترانید و گفت : « إِذَا أَنْتَاكُمْ كَرِيمٌ قَوْمٌ فَأَكْرَمُوهُ . » آن که تمیز کرد ، دو گرده دریغ داشت ، و آن که تمیز نکرد ، طیلسانِ نبوتِ بساط کافری گردانید . از آن چه مقام ابراهیم - علیه السلام - سخاوت بود ، و از آن پیغمبرِ جود - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - و نیکوترین مذهب اندر این آن است که گفته اند که : « جود متابعتِ خاطرِ اول بود . و اگر خاطرِ ثانی مر اول را غلبه کند ، علامتِ بخل باشد . و اهلِ تحصیل مر آن را بزرگ ۱۰ داشته اند ، که لامحاله خاطرِ اول از { ژ . ۴۱ } حق باشد .

و یافتم که اندر نشابور ، مردی بازرگان بود . پیوسته به مجلسِ شیخ ابو سعید بودی . روزی شیخ از بهرِ درویشی چیزی خواست . آن مرد گفت : « من دیناری داشتم و قراضه بی . اول خاطر مرا گفت : « دینار بده . » و خاطر دیگر گفت : « قراضه بده . » من قراضه بدادم . چون شیخ فرا سر سخن شد ، از وی پرسیدم که : روا باشد که کسی حق را ۱۵ منازعت کند ؟ » گفت : « تو منازعت کردی ، که وی گفت : « دینار بده . » تو قراضه بدادی ! » و نیز یافتم که شیخ ابو عبدالله رود باری - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - به خانه مریدی اندر آمد . وی حاضر نبود . بفرومود تا متاع خانه وی را به بازار ببرند . چون مرد اندر آمد ، بدان انبساط خرم شد ، به حکم انبساطِ شیخ . اما چیزی نگفت . و

۱- ما ، مو : گفت او که کیرم . ۳- ما ، مو : و باز چون پسر حاتم .

۴- ما : پیغامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اندر آمد وی ردای . ۵- ما ، مو : آنکه تمیز کرد گرده دریغ داشت .

۶- ما ، مو : و آنکه تمیز نکرد .

۷- ما ، مو : بود از آن پیغمبر جود (ژ : علیهما السلام) . ۸- ما ، مو : اندرین معنی آنست .

۹- ما ، مو : و چون خاطرِ ثانی . ۱۱- ما ، مو : اندر نشابور مردی بود بازرگانی پیوسته اندر مجلس .

۱۲- ما ، مو : مر درویشی را چیزی خواست این مرد گفت .

۱۳- ما ، مو : خاطر اول مرا گفت که دینار بده . ۱۴ و ۱۵- ما ، مو : من قراضه بدو دادم .

۱۴- ما ، مو : از وی پرسیدم ، ما ، مو : که کسی با حق منازعت . ۱۵- ما ، مو : دیناری بده تو قراضه دادی .

۱۶- ما ، مو : رود باری به خانه مریدی اندر آمد . ۱۷- ما ، مو : و وی حاضر نبود . ما ، مو : به بازار بردند چون مرید .

۱۸- ما ، مو : بدان معنی خرم شد ، ما ، مو : اما چیزی نگفت .

چون زن اندر آمد ، آن بدید ، اندر خانه شد ، و جامه خود جدا کرد ، و اندر انداخت و گفت : « این هم از جمله متاع خانه است ، و همان حکم دارد . » مرد بانگ بروی زد که : « این تکلف کردی و اختیار . » زن گفت : « ای مرد ، آن چه شیخ کرد ، جود او بود . باید که ما تکلف کنیم ، تا جود ما نیز پدیدار آید . » مرد گفت : « بلی ! چون { ما ۴۲۶ } ۵ ما شیخ را مسلم کردیم ، آن از ما عین جود بود . و جود اندر صفت آدمی تکلف بود و مجاز . » و پیوسته مرید باید که ملک و نفس خود را مبدول دارد اندر موافقت امر خداوند { مو ۴۹۵ } . و از آن بود که سهل بن عبد الله - رضی الله عنه - گفتی : « الصوفي دمه هدر و ملكه مباح . »

و از شیخ بو مسلم فارسی - رحمه الله عليه - شنیدم که گفت : « { ژ ۴۱۱ } ۱ . وقتی من با جماعتی قصد حجاز کردم . و اندر نواحی حلوان ، گردان راه ما بگرفتند . و خرقه هایی که داشتیم از ما جدا کردند . ما نیز با ایشان نیاویختیم ، و فراغ دل ایشان جستیم . یکی بود اندر میان ما ، اضطرابی می کرد . گردی شمشیر بکشید ، و قصد کشتن او کرد . ما جمله مر آن کرد را شفاعت کردیم . گفت : « روا نباشد که این کذاب را بگذاریم . لامحاله او را بخواهم کشتن ! » ما علت کشتن او از وی پرسیدیم . ۱۵ گفت : « از آن چه وی صوفی نیست . و اندر صحبت اولیا می خیانت کند . این چنین کس نابوده به ! » گفتیم : « از برای چرا ؟ » گفت : « از آن چه کمترین درجه تصوف جود است . و او را اندر این خرقه ، پاره یی چندین بند است . او چگونه صوفی باشد که چندین خصومت با یاران خود می کند . ما چندین سال است تا کار شما می کنیم ، و راه شما می رویم ، و علایق از شما می قطع کنیم . »

۱- ما ، مو : آن معنی بدید . ما ، مو : جامه خود بکنند . ۲- ما ، مو : متاع این خانه است .

۳و ۲- ما ، مو : بروی زد و گفت که این تکلف کردی وزن گفت که . ۳- ما ، مو : آن جود او بود باید که نیز تکلفی کنیم .

۴- ما ، مو : و لیکن چون شیخ را ما بر خود مسلم کردیم . ۷- ما ، مو : سهل بن عبدالله رحمه الله علیه گفت .

۸- ما ، مو : ابو مسلم فارسی .

۱۰- ما ، مو : که داشتیم از ما بستند و ما نیز . ۱۱- ما ، مو : بجستیم یکی بود اندر آن میان ما ، ژ : اضطراب کرد .

۱۲- ما ، مو : کشتن وی کرد . ۱۳- ما ، مو : زنده بگذارم لامحاله این را بخواهم کشتن من علت از وی پرسیدم .

۱۴- ما ، مو : خیانت می کند . ۱۵- ما ، مو : از برای چه ؟ گفت ما ، مو : مر متصوفه را جود است .

۱۶- ژ ، ما ، مو : این چگونه صوفی باشد و چندین خصومت .

۱۷- ژ ، ما ، مو : سال است که کار شما کنیم . ۱۸- ما ، مو : قطع می کنیم .

و گویند: «عبدالله بن جعفر به منهل گروهی برگذشت. غلامی را دید حبشی که گوسفندان را رعایت می کرد. و سگی آمده بود اندر پیش وی نشسته. وی قرصی بیرون کرد و فرا سگ داد. و دیگری، و سدیگری. عبدالله پیش رفت و گفت: «ای غلام! قوت تو هر روز چند است؟» گفت: «این چه دادم.» گفت: «پس چرا همه به ۵ سگ دادی؟» گفت: «از آن که وی از راه دور، به امیدی آمده است. و این جای سگان نیست. از خود نپسندم که رنج وی {ما ۴۲۶} ضایع گردانم.» عبدالله را آن خوش آمد. مر آن غلام را با آن گوسفندان {ژ ۴۱۲} و آن منهل بخريد و آزاد کرد و گفت: «این گوسفندان و حایط، ترا بخشیدم.» وی بر وی دعا کرد. و گوسفندان صدقه کرد، و مال سبیل کرد و از آنجا برفت.

۱۰. مردی به درِ سرایِ حسن بن علی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - آمد، و گفت: «ای پسر پیغمبر! مرا چهار صد درم وام است.» حسن فرمود تا چهار صد دینار بدو دادند، و گریان اندر خانه شد. گفتند: «چرا می گویی ای فرزند پیغمبر!» گفت: «از آن چه اندر تفحص حال این مرد تقصیر کردم، تا وی را به ذل سؤال آوردم.»

و اَبُو سَهْلٍ صَعْلُوکی هرگز صدقه بر دست درویش ننهادی، و چیزی که بخشیدی، ۱۵ هرگز به دست کس ندادی. بر زمین بنهادی، تا برداشتندی. تا از وی بهرسیدند. گفت: «دنیا را آن خطر نیست که اندر دست مسلمانی باید داد، تا یدِ من علیا باشد و از آن وی سغلی.»

و از پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - می آید که دو من مشک او را مَلِكِ حَبْشه بفرستاد. وی یک بار اندر آب کرد و بر خود مالید. و از آنس - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - {مو ۴۹۷} ۲. می آید که مردی، به نزدیک پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - آمد، و پیغمبر، وی را یک

۱- ما، مو: و گویند که ۲۰۹- ما، مو: بخل بگروهی برگذشت (ما: مجلس) و غلام حبشی را دید که رعایت گوسفندان کردی و سگی. ۳- ما، مو: و فرا وی داد. ما، مو: عبدالله فرا پیش وی رفت. ۴- ما: اینکه دیدی، مو: اینکه دیدی. ۵- ما، مو: پس بدین سگ چرا دادی؟ ۵- ما، مو: از آنچه او از راه دور بدین امید آمده است. ما، مو: و این جایگاه سگان نیست. ۶- ما، مو: نپسندیدم. ما، مو: ضایع کنم. ما، مو: از آن (این) سخن خوش آمد. ۷- ما، مو: و منحل بخريد و غلام آزاد. ۸- ما، مو: آن گوسفندان ما، مو: غلام بروی دعا کرد. ۱۱ و ۱۰- ما، مو: ای پسر پیغامبر خدای ما، مو: امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه تا چهار صد درم. ۱۲- ما، مو: ای فرزند پیغامبر. ۱۳- ما، مو: در تفحص حال. ۱۴- ما، مو: بدست هیچ درویشی ننهادی.

۱۵- ما، مو: هرگز اندر دست کس ندادی بر زمین بنهادی. ما، مو: از او پرسیدند وی گفت. ۱۶ و ۱۷- ما، مو: وید وی (آن) سغلی شود. ۱۸- ما: و از پیغامبر. ۱۹- ما، مو: فرستاد وی بیک بار اندر آب کرد و بر خود مالید.

۲۰- ما، مو: نزدیک سید عالم صَلَّى اللَّهُ ... آمد و وی را یک.

وادی میان دو کوه پُر گوسفند بخشید. چون وی به قوم خود بازگشت ، گفت: « یا قَوْمَاهُ ! مُسَلِّمَانِ شَوِید ، که مُحَمَّد ، عَطَای کسی را می بخشد ، که وی از درویشی نترسد . و هم آنَس روایت کند که . پیغمبر را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - هشتاد هزار درم بیاوردند . بر کلیمی ریخت . تا همه بپردازد ، از جای برنخواست . علی - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - گوید : « مَنْ نَظَرَ إِلَى كَرْدَمٍ ، اَنْدَرِ اَنْ حَالٍ ، سَنَگِی بِرِ شَكْمِ بَسْتَه بُوْد اَز گَرَسَنَگِی ! »

درویشی را از متاخران ، سلطانِی ، سیصد درم سنگ ، زر ساو بفرستاد که این به گرمابه بده . وی به گرمابه { ژ ۴۱۳ } شد . تمام به گرمابه بان داد ! و پیش از این در باب ایثار ، اندر مذهبِ نوریان اندر این معنی ، کلماتی گفته ایم . بر این اختصار کردیم . وَاللَّهُ اعْلَمُ .

۱. كَشْفُ الْحِجَابِ السَّابِعِ فِي الصَّوْمِ :

قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ . » وَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « الصَّوْمُ لِي ، وَ أَنَا أَجْزَى بِهِ . » : « روزه از آن من است و به جزای آن من اولی ترم . » از آن چه آن عبادتی سری است . به ظاهر هیچ تعلق ندارد . و غیر را اندر آن هیچ نصیب نباشد. جزای آن بی نهایت است . و گفته اند که : دخول بهشت ، ۱۵ خلق را به رحمت است ، و درجت به عبادت ، و خلود به جزای روزه . از آن چه خداوند گفت : « أَنَا أَجْزَى بِهِ . »

- ۱- ما ، مو : یا قوم ! . ۲- ما ، مو : مُحَمَّد عطا می بخشد .
- ۲و۳- ما : نه ترسد و هم از آنَس روایت کنند که سید عالم علیه السلام .
- ۳و۴- ما ، مو : و بر کلیمی فرو ریخت و تا همه از جای برخواست .
- ۴- ما ، مو : و علی مرتضی رضی الله عنه (كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ) گوید که .
- ۶- ما ، مو : و من دیدم درویشی را که (ژ : سلطان) ما ، مو : زر خالص (زر ساده) بفرستاد . ۶و۷- ما ، مو : و این جمله بگرمابه بان داد و برقت . ۸- ما ، مو : و پیش از این اندر مذهب نوریان اندرین معنی کلمات گفته ام اینجا برین قدر اختصار کردم . ۹- ما ، مو : وَاللَّهُ اعْلَمُ بِالصَّوَابِ . ۱۰- ما : فی الصَّیَامِ . ۱۱- ما ، مو : خداوند (خدای) عز و جل گفت .
- ۱۲- ما ، مو : و سید عالم ... گفت جبرائیل علیه السلام مرا خبر داد که خدای تعالی گفت . ۱۳- ما ، مو : عبادت صوم که سری است . ۱۴- ما ، مو : هیچ نصیبی نیست و جزای این ازین سبب این بی نهایت بود و گویند که .
- ۱۵- ما ، مو : از آنچه حق تبارک و تعالی گفت .

جَنِّدِ گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « الصَّوْمُ نِصْفُ الطَّرِيقَةِ . » : « روزه داشتن نیمی از طریقت است . » و دیدم از مشایخ که روزه پیوسته داشته اند . و دیدم که جز ماه رَمَضان نداشته اند . و آن مر التماس اجر را بود ، و این تَرَكَ اختیار را و ریا را . و دیدم که روزه داشتندی ، و کس ندانستی ، چون طعام پیش آوردندی ، بخوردندی . و این ۵ موافقِ تراست مر سنت را .

و از عایشه و حَفْصَه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - آمده است که : « بَيَّغَمَبَر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - نزدیک ایشان درآمد . گفتند : « إِنَّا قَدْ خَبَأْنَا لَكَ حَيْسًا . » قال - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « أَمَا إِنِّي كُنْتُ أُرِيدُ الصَّوْمَ وَلَكِنْ قَرَبِيهِ ، سَأَصُومُ يَوْمًا مَكَانَهُ . » و دیدم که آیام بیض و عَشْرَه های مبارکِ بداشتندی . و رَجَب و شَعْبَان و ماه ۱۰ رَمَضان بداشتندی . و دیدم که صوم داود - عَلَيْهِ السَّلَام - بداشتندی ، که آن را بَيَّغَمَبَر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت : « خَيْرُ الصَّيَامِ . » { ز ۱۴ } و آن صوم ، روزی بود ، و فطر روزی دیگر .

وقتی من به نزدیک { ما ۲۸ } شَيْخِ أَحْمَدِ بَخَارِي - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - اندر آمدم ، طَبَقِي حَلُوا اندر پیش وی نهاده بود ، و همی خورد . به من اشارت کرد . من بر حُكْمِ عَادَتِ ۱۵ کودکی گفتم : « روزه می دارم . » گفت : « چرا ؟ » گفتم : « بِرِ موافقتِ { مو ۹۹ } فلان کس . » گفت : « خَلْق را بر خَلْقِ موافقتِ درست نیاید . » من قصد کردم تا روزه بگشایم . گفت : « ای جوان از موافقتِ وی تَبَرًا می کنی ، پس موافقتِ من هم مَكْنِ که من نیز از خَلْقَم . و این هر دو یکی باشد . »

و حقیقتِ روزه اِمْسَاك باشد . و کُلِّ طَرِيقَتِ اندر این مَضْمَر است و کمترین درجه اندر ۲. روزه گرسنگی است . « وَالْجُوعُ طَعَامُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ . » « گرسنگی طعامِ خدای است . »

۱- ما ، مو : و جنید گفت رحمة الله (مو : رضى الله عنه) ما : نصفی از طریقت است . ۲- ما ، مو : پیوسته داشتندی . ۳- ما ، مو : نداشتندی . ۴- ما ، مو : این التماس اجر را بود و این ترك اختیار خود بسیار . ۵- ز : آوردندی و بخوردی . ۶- ما ، مو : بجز حضرت عایشه و حفصه رضى الله عنهما چون پیغامبر . ۷- ما ، مو : بنزدیک ایشان اندر آمد . ما ، مو : قال عليه الصلوة والسلام . ۸- ز : سأصوم صوماً . ۹- ما ، مو : و عَشْرَه های ماه مبارکِ بداشتندی تا رَجَب و شَعْبَان و ماهِ رَمَضان نیز بداشتندی و نیز . ۱۰- ما ، مو : صوم داود و صلوات الله عليه . ما ، مو : پیغمبر علیه السلام خوانده است . ۱۱- ز : و فطر روزی . ۱۲- ما ، مو : من وقتی بنزدیک ما ، مو : بخاری اندر آمدم . ۱۳- ما ، مو : طبقِ حلوا ما ، مو : همین اشارتی کرد . ۱۴- ما ، مو : بر موافقتِ فلان . ۱۵- ما ، مو : گفت درست . ۱۶- ما ، مو : گفت چون از موافقتِ ما ، مو : موافقتِ من مَكْنِ که من هم از خلق ام . ۱۷- ما ، مو : و این هر دو چون یکی باشد . ۱۸- ما ، مو : گرسنگی است که .

در زمین . « و گرسنگی به همه زبان ها ستوده است اندر میان خلق شرعاً و عقلاً . پس وجوب روزه يك ماه باشد بر عاقل بالغ مسلم صحيح مقیم . و ابتدای آن از رؤیت هلال رمضان باشد یا کمال ماه شعبان . و هر روز را نیتی صحيح باید ، و شرطی صادق . اما امساك را شرایط است . چنان که جوف را از طعام و شراب نگاه داری ، باید که چشم را از نظاره حرام و شهوت ، و گوش را از استماع لهو و غیبت ، و زبان را از گفتن لغو و آفت ، و تن را از متابعت دنیا و مخالفت شرع نگاه داری . آنگاه این روزه بود بر حقیقت ، كما قال رسول الله - صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ وَلسَانَكَ . » و قوله - صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « رَبُّ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صَوْمِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْعَطَشُ . » بسیار روزه دارا که با پنداشت روزه ، گرسنه و تشنه بوده است .

۱ . من - که علی بن عثمان الجلابی ام - پیغمبر را - صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - { ژ ۴۱۵ } به خواب دیدم . گفتم : « يَا رَسُولَ اللَّهِ ! أَوْصِنِي . » گفت : « احْبِسْ حَوَاسَكَ . » حواس خمسۀ خویش را اندر حبس کردن تمامی مجاهدت باشد . { ما ۴۲۹ } از آن چه کلیت علوم را ، حصول از این پنج در بود : یکی دیدن ، و دیگر شنیدن ، و سدیگر چشیدن ، چهارم بوییدن ، پنجم بسودن . و این پنج حواس سپاه سالاران علم و عقلمند . چهار را از این محل مخصوص است . و یکی اندر همه اندام شایع . چشم محل بصر ، و آن کون و لون دیدن است . و گوش محل سَمْع ، و آن خبر و صوت شنیدن است . و کام محل ذوق ، و آن چشیدن است . و بینی محل شَم . و آن بوییدن است . و لمس را محل مخصوص نیست ، که شایع است اندر همه اعضا . و آن نرمی و درشتی و گرمی و سردی دانستن است . و

- ۱ - ما ، مو : اندر زمین ، ما ، مو : گرسنگی ستوده است به همه زبانها اندر میان خلق . ۲ - ما ، مو : باشد پیوسته بر عاقل . ۳ - ما ، مو : هلال ماه رمضان بود تا رؤیت هلال شوال و هر روزی را . ۴ - ما ، مو : شرط صادق . ما ، مو : شرایط بسیار است . ما ، مو : نگاه دارد باید که . ۵ - ما ، مو : نظاره شهوت و گوش را از استماع غیبت و ۶ - ما ، مو : شرع نگاه دارد . ۷ و ۸ - آنگاه این کس بحقیقت روزه دار باشد که رسول الله علیه و آله وسلم گفت هر یکی را . ۸ - ما ، مو : و لسانك و يدك و كل عضو منك و نیز گفت ، ما ، مو : من صومه نصیب من صیام إلا . ۹ - ما ، مو : بسیار روزه دار که فایده نیست او را از روزه جز گرسنه و تشنه بوده است . ۱۰ - ما ، مو : ... الجلابی ام رضی الله عنه سید الانبیاء را . ۱۱ - ژ : بخواب دیده گفتم ، ما ، مو : احبس لسانك و حواسك حواس خویش را .
- ۱۲ - ما ، مو : تمامی مجاهده باشد ، ما ، مو : و میوم چشیدن و چهارم .
- ۱۳ - ما ، مو : پنج حواس بود . ۱۴ - ما ، مو : و پنجم بسودن ، ما ، مو : علم و عقل اند .
- ۱۵ - ژ : ازین محل خصوصیت است ، ما ، مو : شایع است . ما ، مو : محل نظر آن کون .
- ۱۶ - ما ، مو : بیند و گوش ، ما ، مو : که آن خبر و صوت شنودن است .
- ۱۷ - ژ ، ما ، مو : چشیده است که مزه و بیزگی داند بینی محل شَم که آن بوی خوش و گنده داند .
- ۱۸ - ما ، مو : و آن شایع است اندر همه اعضا که آن درشتی و نرمی . ما ، مو : و سردی داند .

هیچیز نبود که آن معلوم آدمی گردد از علوم . که نه حصول آن از این پنج در باشد . مگر بدیهی و الهام حق - تعالی - . و اندر آن آفت روا نباشد . و اندر هر دری از حواس خمس ، صفوی و کدری است . چنان که عقل و علم و روح را ، اندر آن مساع و مجال است ، مر نفس و هوا را نیز مجال است ، که این آلت مشترک است ، میان طاعت و معصیت ، و سعادت و ۵ شقاوت . پس ولایت حق { مو . ۵۰ } اندر سمع و بصر ، رؤیت و استماع است . و از آن نفس ، استماع دروغ ، و نظر شهوت . و اندر لمس و ذوق و شم ، موافقت امر است و متابعت آن . و از آن نفس ، مخالفت فرمان شریعت .

پس باید تا روزه دار ، این جمله حواس را بند کند از مخالفت به موافقت ، تا روزه دار بود . و روزه از طعام و شراب کار کودکان و پیر زنان بود . روزه از ملجأ و مشرب و مهرب ۱۰ باید . کما قال الله - تعالی - : « و ما جعلناهم جسدًا لا يأكلون الطعام . » و نیز گفت - جل جلاله - : « أفحسبتم إنما خلقناكم عبثًا . » : « ما هر مطبوع را نیازمند طعام گردانیدیم ، و خلق را برای بازی نیافریدیم . » پس امساک از لهُو و حرام می باید نه از اکل حلال . عجب دارم از آن که گوید : « روزه تطوع دارم ، و از فریضه دست { ما ۴۳ } بدارد . » که معصیت نا کردن فریضه است . و روزه پیوسته داشتن سنت . ۱۵ « فنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ . » و چون کسی را از معصیت ، عصمت بود ، همه احوال وی صوم بود ، که سهل بن عبدالله تستری - رضی الله عنه - آن روز که از مادر بزاد ، صایم بود و آن روز که بیرون شد هم صایم بود . گفتند : « چگونه باشد این ؟ » گفت : « آن روز که مولود وی بود ، وقت صبح بود ، تا نماز شام هیچ شیر نخورد . چون از دنیا بیرون شد ، روزه دار بود . » و این روایت ابو طلحة المالکی آرد - رضی الله عنه - .

- ۱- ما ، مو : و هیچ چیز نیست . ۲- ما ، مو : آفت نباشد و اندر هر دری از این حواس خمس . ۳- صفوی و کدری است چنانکه علم و عقل و روح را . ۴- ما ، مو : و هوا را نیز هست که . ۵- ما ، مو : و استماع است .
- ۶- ما ، مو : موافق امر است . ۷- ما ، مو : فرمان حق و شریعت . ۸- ما ، مو : تا از مخالفت موافقت آید .
- ۹- ما ، مو : و روزه که از شراب و طعام باز باشی کار کودکان و فعل پیر زنان بود . ۱۰- ما ، مو : باید که خداوند تعالی .
- ۱۱- ما ، مو : و نیز گفت افحسبتم . ۱۱- ما ، مو : ما ، مو : مر مطبوع . ۱۲- ما ، مو : گردانیم و خلق را برای بازی نیافریدیم . ما ، مو : از لهُو و از حرام می باید کرد . ۱۳- ما ، مو : و فریضه دست . ۱۵- ما ، مو : خود هم احوال وی بود .
- ۱۶- ما ، مو : و گویند که سهل بن عبدالله تستری رحمه الله علیه . ما ، مو : صایم بود آن .
- ۱۷- ما ، مو : از دنیا برفت صایم بود . ما ، مو : گفتند این چگونه باشد گفتند که آن روز .
- ۱۸- ما ، مو : و چون از دنیا . ۱۹- ما ، مو : ابو طلحة مالکی آرد رحمه الله علیه .

اما اندر روزه وصال نهی آمده است از پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که چون وی وصال کردی ، صحابه نیز با وی موافقت کردند . گفت : « شما وصال مکنید . اِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ اِنِّي اُبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي يَطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي اِلَى اٰخِرِ . » : « که من چون شما نیستم . مرا هر شب از حق - تعالی - طعام و شراب آرند . »

۵ پس ارباب مجاهدت گفتند که این نهی شفت است ، نه نهی تحریم . و گروهی گفتند که خلاف سنت باشد وصال کردن . اما به حقیقت ، وصال ، خود محال بود . از آن چه ، چون روز بگذشت ، شب روزه نباشد . و چون { ۱۷ } عقد روزه به شب نبندد ، وصال نباشد .

و از سهل بن عبدالله التستری روایت آرند که هر پانزده روز يك بار طعام خوردی . ۱۰ و چون ماه رمضان بودی ، تا عید ، هیچ طعام نخوردی . و هر شب چهار صد رکعت نماز کردی . پس این از امکان طاقت آدمیت بیرون است . جز به مشرب الهی نتوان کرد . و آن تأییدی باشد که عین آن غذای وی گردد . یکی را غذا ، طعام دنیا بود ، و یکی را تأیید مولی .

و درست است از شیخ أَبُو نَصْرِ السَّرَاج ، طَاوُوسُ الْفُقَرَاء ، صَاحِبُ لَمْع ، که : ۱۵ { ۴۳۱ } وی ماه رمضان به بغداد رسید اندر مسجد شونیزیه . { مو ۲۰۵ } وی را خانه یی به خلوت بدادند . و امامی درویشان بدو تسلیم کردند . وی تا عید ، اصحاب را امامی کرد ، و اندر تراویح ، پنج ختم بکرد . هر شب خادم قرصی ، بدان در خانه وی اندر دادی . چون روز عید بود . وی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - برفت . خادم نگاه کرد . هر سی قرص به جای بود !

- ۱ - ما ، مو : پیغامبر ... ۲ - ما ، مو : موافقت کردی . ۳ - ما ، مو : و یسقینی که من .
- ۴ - ما ، مو : که مرا از حق تعالی هر شب . ۵ - ما ، مو : گفتند آن نهی شفت است . ۶ - ما ، مو : خلاف سنت باشد روضه وصال آوردن ما ، مو : خود محال باشد . ۷ - ما ، مو : عقده زهره بشد وصال نباشد .
- ۹ - ما ، مو : ... تستری رحمه الله علیه روایت کنند . ۱۰ - ما ، مو : تا به عید هیچ .
- ۱۱ - ما ، مو : و یکی را غذای تأیید مولی .
- ۱۴ - ما ، مو : و معروف است از شیخ ... صاحب لمع رحمه الله علیه که
- ۱۵ - ما ، مو : به بغداد فرا رسیده و اندر ما ، مو : وی را خانه خلوت بدادند .
- ۱۶ - ژ ، ما : اصحابنا را امامی می کرد . ۱۷ - ما ، مو : خانه او اندر دادی ، ما ، مو : چون روز عید شد . ۱۸ - ما ، مو : وی رحمه الله علیه برفت نگاه کرد هر سی قرص بر جای بود .

وَعَلِيَّ بْنِ بَكَّارٍ - روایت کند که : « حَفْصُ مَصِیصِی را دیدم اندر ماهِ رَمَضان ، جَز پانزده روز ، هیچ نَخورد . » و از ابراهیم اَدَهَم روایت آرند که : « ماهِ رَمَضان ، از اَبْتدا تا انتها هیچ نخورد . و ماهِ تَمَوز بود . هر روز به مَزْدَوَری ، گندم درودی . و آن چه بستندی ، به درویشان دادی . و همه شب تا روز نماز کردی . » وی را نگاه داشتند ، بَنَخُورد ۵ و بَنَخُفت . و از شیخ ابو عبدالله خَفِیف - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ - می آید که : « چون از دنیا بیرون شد ، چهل چهلۀ پَشتا پَشت بداشته بود . » و من پیری دیدم که هر سال دو چهلۀ بداشتی . و دانشمند ابو محمد بانغزی - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ - چون از دنیا بیرون شد ، من آنجا حاضر بودم . هشتاد روز بوده { ژ ۴۱۹ } که هیچ نَخورده بود . و هیچ نمازش از جماعت نَرُفت . درویشی بود از مَتَاخِران که هشتاد روز ، هیچ نخورده بود . و هیچ نمازش ۱۰ از جماعت فوت نشد .

اندر مَرَو دو پیر بودند : یکی مسعود نام ، و یکی شیخ ابو علی سیاه . گفتندی مسعود بدو کس فرستاد که : « از این دعاوی تا چند ؟ بیا تا چهل روز بنشینیم ، هیچ چیز نَخوریم . » وی گفت : « نباید ، بیا تا روزی سه بار چیزی بخوریم ، و چهل روز بر يك طهارت باشیم . » و اشکال این مسأله هنوز بر جای است . جَهالِ بدین تَعَلُّق کنند که ۱۵ وصال روا نباشد . و أَطِبا أَصَل این را اِنْکار کنند و مَن بَیان این به تمامی بگویم ، { ما ۴۳۲ } تا سَخَن از حَبِز اشکال مَهیا شود . اِنْشاءَ اللهِ .

بدان که وصال کردن ، بی از آن که خَلَل اندر فرمان خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - آید ، کرامت بَوَد . و کرامت مَحَلِّ خُصُوص است نه محلِّ عَمُوم . و چون حُکَم آن عام نباشد ، اَمَر بدان دَرُست نیاید . و اگر اَظْهَار کرامت عام بودی ، اِیمان جبر شدی و بر مَعْرِفَت ، عارفان را ثواب

-
- ۱- ما ، مو : و عَلِيَّ بْنِ بَكَّارٍ رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ ما ، مو : که اندر ماه رمضان . ۲- ما ، مو : جَز پانزدهم روز هیچ چیز نخورد و از ابراهیم اَدَهَم رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ نقل کنند که . ۳- ما ، مو : هیچ چیز نخورد ما ، مو : و هر روز ما ، مو : گندم دروی کردی .
 - ۵- ما ، مو : نه بخورد و نه بَخُفت ، ژ : بنه خُفت ما ، مو : شیخ عبدالله بن خفیف می آید که . ۶- ما : چهل چله پیایی داشته ما : پیری دیدم در میان هر سال دو چله مو : در بیابانی پیوسته هر سال دو چله . ۷- ما ، مو : ... ابو محمد بانغزی ژ : « رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ » . ۸- ما ، مو : هشتاد روز بود هیچ نخورده بود . ۹- مو : از « درویشی بود » تا « اندر مَرَو » ندارد .
 - ۹- ما : درویشی دیدم از مَتَاخِران که هشتاد شبانروز هیچ نخورد . ۱۰- ما ، مو : از جماعت نَرُفت . ۱۱- ما ، مو : سیاه رَحْمَةُ اللهِ . ژ ، ما ، مو : گفتا مسعود رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ ، ما ، مو : که این دعا وی تا چند . ۱۲- ما ، مو : که هیچ چیز نخوریم ابو علی گفت بیا تا هر روز سه بار . ۱۵- م ۱ ، م ۲ ، ما ، مو : تا اشکال حل شود . ق : اشکال مَهیا شود .
 - ۱۶- ما ، مو : خداوند اندر آید . ۱۸- ما : و مَر مَعْرِفَت عارفان ، مو : و مَعْرِفَت .

نبودی . پس چون رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - صاحب معجزه بود ، وصال به آشکارا کرد . و مر اهل کرامات را از اظهار آن نهی کرد که کرامات را شرط ، ستر باشد ، و معجزه را کشف . و این فرقی واضح است میان معجزه و کرامات . و این مقدار کفایت بود آن را که هدایت بود . و اصل چهلۀ ایشان تعلق به حال موسی - عَلَيْهِ السَّلَام - دارد . و اندر ۵ مقام مکالمه درست آید . و چون خواهند که کلام خداوند - عزّ و جلّ - به سر بشنوند ، چهل روز گریسته باشند . و چون سی روز بگذرد ، مسواک کنند . و از بعد آن ، ده روز بباشند . لامحاله خداوند به سر ایشان سخن گوید { ز ۴۱۹ } از آن چه هر چه انبیا را بر اظهار روا بود ، اولیا را بر اسرار روا بود { مو ۵ . ۴ } . پس شنیدن کلام وی ، با بقای طبع ، روا نباشد . و چهار طبع را چهل روز نفی مشرب و غذا باید تا مقهور گردند ، و ۱ . کلّ ولایت مر صفای محبت و لطایف روح را شود و بدین موافق است : باب الجوع . و ما مر حقیقت آن را مکتشف گردانیم ، تا معلوم شود . و بالله العون .

- ۱- ما : رسول علیه السلام صاحب معجزه بود .
- ۲- ما ، مو : اهل کرامت را ، ما ، مو : کرامات را ستر باشد .
- ۳- ما ، مو : و این فرق واضح است ، ما : مر آنرا که .
- ۴- ما ، مو : بحال موسی دارد صلوات الله و سلامه علیه .
- ۵- ما ، مو : و اندر حال مقام مکالمه .
- ۷- ما ، مو : دیگر باشند . ما : سخن بگوید .
- ۸- ما ، مو : باظهار روا بود ، ما ، مو : اولیا را آن معنی باسرار هم روا باشد ، ما ، مو : کلام حق با بقای .
- ۹- ما ، مو : نفی شرب و غذا باید که تا مقهور گرداند .
- ۱۰- ما ، مو : و ما حقیقت آنرا .
- ۱۱- ما ، مو : شود حقیقه آن انشاء الله تعالی .

باب الْجُوعُ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهَا :

قوله - تعالى - : « وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ . » و قوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - : « بَطْنٌ جَائِعٌ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ سَبْعِينَ عَابِدًا غَافِلًا . » بدان که گرسنگی را شرفی بزرگ است ، ۵ و به نزدیکِ اُمَم و ملل ستوده است . از آن چه از روی ظاهر گرسنه را خاطر تیزتر بود ، { ما ۴۳۳ } و قریحه مهذب تر ، و تن درستر . آن را که شرهی بیشتر نباشد که خود را بر ریاضت مهیا گردانیده باشد . لِأَنَّ الْجُوعَ لِلنَّفْسِ خُضُوعٌ وَ لِلْقَلْبِ خُشُوعٌ » جائع را تن خاضع بود و دل خاشع ، از آن چه قُوَّتِ نَفْسَانِی ، بدان ناچیز گردد ، و قال رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - « أَجِيعُوا بَطُونَكُمْ وَ أَظْمَأُوا أَكْبَادَكُمْ وَ أَعْرُوا ۱ . أَجْسَادَكُمْ لَعَلَّ قُلُوبَكُمْ تَرَى اللَّهَ عِيَانًا فِي الدُّنْيَا . » « شکم را گرسنه دارید ، و جگر را تشنه دارید ، و تن را برهنه دارید ، تا مگر خداوند - تعالى - را ببینید به دل . اگر تن را از گرسنگی بلا بود ، دل را بدان ضیا بود ، و جان را صفا بود ، و سر را لقا بود . و چون سر لقا یابد ، و جان صفا یابد ، و دل ضیا یابد ، چه زیان اگر تن بلا یابد ؟ که سیر خوردگی را بِسِ خَطَرِی نَبُودَ . که اگر خَطَرِی بودی ، ستوران را سیر { ۴۲۰ } ۵ نگردانیدندی ، که سیر خوردگی کار ستوران است ، و گرسنگی علاج مردان . و گرسنگی عمارت باطن کند ، و سیر خوردگی عمارت بطون . یکی عَمَرُ اندر عمارت باطن کند ، که تا مر حق را مَفْرَد شود ، و از علایق مَجْرَد شود ، چگونه برابر بود با آن که عَمَرُ اندر عمارت بَطْن

۱- ما : باب هزدهم فی الجوع .. ۲- ما ، مو : خداوند عز و جل گفت .

۳- ما ، مو : « وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ » ندارد . ما ، مو : و پیغامبر گفت . ۴- ما ، مو : و نزدیک اُمَم . ۵- ما ، مو : و قریحه ای .

۶- ما ، مو : و تندرست تر . ما ، مو : که به ریاضت خود را مهذب .

۸- ما ، مو : به جوع ناچیز گردد و رسول گفت علیه السّلام . ۱۰- ز : یرون الله .

۱۱- ما ، مو : خداوند را ببینید بدل در دنیا اگرچه تن را ، ما ، مو : و اما دل را .

۱۲- ما ، مو : و جان صفا و دل ضیا .

۱۳- ما ، مو : چه زیان اگرچه تن بلا بیند . ما ، مو : خطری نیست که .

۱۴- ما : ستور را سیر نگردانیدی .

۱۵- ما ، مو : علاج بیماران و نیز گرسنگی ، ما ، مو : باطن و سیر خوردگی .

۱۷- ما : مَجْرَد بود . ما ، مو : عمارت بدن کند .

کند ، و خدمتِ هوای تن کند . یکی را عالم از برای خوردن باید ، و یکی را خوردن برای عبادت کردن . « کَانَ الْمُتَقَدِّمُونَ يَأْكُلُونَ لِيَعِيشُوا وَ أَنْتُمْ تَعِيشُونَ لَتَأْكُلُوا . » : « متقدمان از برای آن خوردندی تا بزیستندی ، و شما از برای آن می زبید تا بخورید . » پس فرق بسیار باشد میان این و آن . « الْجُوعُ طَعَامُ الصِّدِّيقِينَ وَمَسْلَكُ الْمُرِيدِينَ بَعْدَ ۵ قَضَاءِ اللَّهِ وَقَدَرِهِ . » بیرون افتادن آدم - عَلَيْهِ السَّلَام - از بهشت ، و دور گشتن وی از جوارِ حق ، از برای لقمه یی . و به حقیقت آن که اندر جوع مضطر بود ، جایع نبود ، از آن چه طالب { ما ۴۳۴ } آکل ، به آکل بود . پس آن که وی را درجه جوع بود ، تَارِكِ اَكْلِ بُوَد ، نه از اکل مَمْنُوعِ بُوَد . و آن که اندر حال وجودِ اکل به تَرَكِ آن بگوید ، و بار و رنج آن بکشد ، وی جایع باشد ، و قیدِ شیطانِ وی به جَز { مو ۵۰۷ } گرسنگی نباشد . و جَبَسِ ۱ . هوای نفس جز به گرسنگی نباشد . کتانی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « مِنْ حُكْمِ الْمُرِيدِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ : نَوْمُهُ غَلْبَةً ، وَ كَلَامُهُ ضَرُورَةً ، وَ أَكْلُهُ فَاقَةً . » : « شَرَطُ مُرِيدِ أَنْ بُوَدَ كِهْ اندر وی سه چیز موجود باشد : یکی خوابِ وی به جَز غلبه نباشد ، و سخنش به جَز ضرورت نبُود ، و خوردنش به جَز فاقه نه . » و به نزدیک بعضی فاقه دو شبانروز بود ، و به نزدیک بعضی سه شبانروز ، و به نزدیک بعضی يك هفته ، { ر ۴۲۱ } ۱۵ و به نزدیک بعضی چهل شبانروز ، يك بار چیزی خوردن بود ، و به نزدیک بعضی چهل روز . از آن چه مُحَقِّقَانِ برآند که جوع صادق ، هر چهل روز يك بار بُوَد ، و آن جان داری بود . و درمیان آن چه پدیدار آید آن شره و غرورِ نفس و طبع باشد . عَافَاكَ اللَّهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، که عَرُوقِ أَهْلِ مَعْرِفَتِ ، برهانِ جَمَلِهٖ اَسْرَارِ خُداوند است ، و دل های ایشان ، مَوْضِعِ نَظَرِ مَتَعَالَى . و از دل ها اندر صدور ایشان درها

-
- ۱- ما ، مو : خوردن از برای عبادت ، بسیار فرق باشد میان این و آن . ۲- ما ، مو : لتاكلون .
 - ۲و۳- ما ، مو : از برای زیستن میخورند و زیستن شما از برای خوردن . ۳- ما ، مو : از « پس » تا « آن » ندارد .
 - ۴- ما ، مو : والمريدین وقيد الشیاطین بیرون . ۵- ما ، مو : از جوار حق تعالی لله قضاء الله .
 - ۶- ما ، مو : جایع نباشد از آنچه ما ، مو : اکل خود اکل بُوَد . ۷- ر : آنکه ورا .
 - ۸- ما ، مو : اَلْکَلِ تَرَكِ آن ما ، مو : شیطان و حبس بجز هوای نفس (مو : آشفته و جا به جا شده) .
 - ۹- ما ، مو : و کتابی . ۱۱- ما ، مو : سه چیز بود . ۱۲- ما ، مو : جَز بغلبه نباشد و سخنش جَز بضرورت نه و خوردنش جَز بفاقه نه به نزدیک . ۱۳- ما ، مو : و فاقه بنزدیک بعضی . ۱۴- ما : از « و بنزدیک بعضی » تا « خوردن بود » ندارد .
 - ۱۵- ما ، و از آنچه ما ، مو : هر چهل شبانروز . ۱۶- ما ، مو : و در آن میان ، ما ، مو : غرور طبع بود .
 - ۱۷- ما ، مو : بدان عافاک الله که عروق . ۱۸- ما ، مو : و دل های شان موضع نظر متعالی است .

گشاده است . و عَقْل و هوا بر درگاه آن نشسته . روح مر عَقْل را مدد می کند . و نَفْس مر هوا را . و هر چند طبایع ، به اغذیه ، پرورش بیش یابد ، نَفْس قوی تر می شود . و هوا تربیت بیشتر می یابد . صَوْلَت وی اندر اَعْضا پراکنده تر باشد . و اندر هر عِرْقی از انتشار وی ، حجابی دیگر گونه پدیدار آید . و چون طالب ، اغذیه از وی باز گیرد ، هوا ضعیف تر ۵ می شود ، و عَقْل قوی تر . و قَوَت نَفْس از عِرْوَق گسسته تر می شود ، و اسرار و براهین ظاهر تر می گردد . چون نَفْس از حَرَکات خود ، قَرُو مانند ، و هوا از وجود خود فانی گردد ، ارادت باطل اندر اظهار حق ، مَحْوَ شود . { ما ۴۲۵ } آنگاه کُل مَرَاد مَرِید حاصل گردد . و از ابو العباس قصاب می آید - رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ - که گفت : « طَاعَت و مَعْصِيَت من در دو کِرْدَه بسته است : چون بخورم مایه همه معاصی اندر خود بیابم . و چون دست ۱۰ از آن بدارم ، اصْل همه طاعات از خود بیابم . »

اما گرسنگی را ثمره ، مَشَاهِدَت بُود ، که مَجَاهِدَت قاید آن است . { ژ ۴۲۲ } پس سیری با مَشَاهِدَت ، بهتر از گرسنگی با مَجَاهِدَت . از آن چه مَشَاهِدَت ، مَعْرَکَه گاه مردان است ، و مَجَاهِدَت مَلَاعِبَت صَبِیان . « فَالشَّبَعُ بِشَاهِدِ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنَ الْجُوعِ بِشَاهِدِ الْخَلْقِ . » و اندر معنی این لَفْظ ، سَخَن بسیار آید ، اما تخفیف را اختصار کردم ۱۵ مر خَوْف تطویل کتاب را . و الله اعْلَم .

۱- ما ، مو : بر درگاه ایشان نشسته است و روح ما ، مو : مدد کند .

۲- ما ، مو : مر هوا را مددی میدهد و هر چیز که طبایع آدمی . ژ : پرورش غذا بیش ، ما ، مو : قوی تر شود .

۳- ما ، مو : تربیت بیشتر یابد و صولت او ، ما ، مو : پراکنده تر میشود .

۴- ما ، مو : از عروق مردم حجابی ، ما ، مو : اغذیه دست از نفس باز نگیرد و هوا .

۵- ما ، مو : قوی تر می گردد . ۶- ما ، مو : و براهین وی ظاهر تر می گردد و چون .

۷- ما ، مو : فانی شود . ۸- ما ، مو : حاصل شود .

۹- ما ، مو : قصاب می آرند که گفت .

۱۱- ژ ، ما ، مو : طاعت (ژ : طاعت) در خود بینم .

۱۳- ما : با مجاهده از آنچه با مشاهده .

۱۴- ما : و مجاهده .

۱۵- ما ، مو : و اندرین معنی سخن بسیار آید اما برین سخن اختصار کردم .

۱۶- ژ : کتاب ، ما ، مو : و بالله التوفیق .

کَشْفُ الْحِجَابِ الثَّامِنِ فِي الْحَجِّ :

قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا . » و از قَرَائِضِ اَعْيَانِ یکی حَجّ است بر بنده اندر حال صِحَّتِ عَقْل و بَلُوغ و اِسْلَام و حَصُولِ اسْتِطَاعَتِ . و آن حَرَم بُودَ به میقات ، و وَقُوفِ اندر عَرَفَات ، و طَوَافِ زیارت به اِجْمَاع ، و به اختلاف سَعَى مِیَانِ صَفَا و مَرَوَه . و بی حَرَمِ اندر حَرَمِ نشاید شد . و حَرَم را بدان ۵ حَرَم خوانند که اندر او مَقَامِ اِبْرَاهِیم است، و مَحَلِّ اَمْنِ . پس اِبْرَاهِیم را - عَلَیْهِ السَّلَام - دو مقام بوده است : یکی مقام تن { ۵ . ۸ } ، و دیگر از آن دِل . مَقَامِ تَن مَكَّه ، و مَقَامِ دِل خَلَّت . هر که قَصْدِ مَقَامِ تَن وی کُند ، از هَمِه شَهَوَات و لَذَاتِ اِعْرَاضِ باید کرد ، تا مَحْرَم بُود ، و کَفَنِ اندر پوشید ، و دست از صیدِ حَلَالِ بداشت . و جُمْلَه حَوَاسِّ را اندر بند کرد ، و به عَرَفَاتِ حاضر شد ، و از آنجا به مَزْدَلَفَه و مَشْعَرِ الحَرَامِ شد ، و سنگ برگرفت ، ۱ . و به مَكَّه ، کَعْبَه را طَوَاف کرد . و به مَنَا آمد . و آن جا سه روز ببود ، و سنگ ها بشرط بینداخت ، و آنجا موی باز کرد ، و قَرَبان { ما ۴۳۶ } کرد ، و جامه ها در پوشید ، تا حاجی بود .

و باز چون کسی قَصْدِ مَقَامِ دِل وی کُند ، از مَالُوفَاتِ اِعْرَاضِ باید کرد ، و به تَرْكِ لَذَاتِ و رَاحَاتِ بیاید گفت . و از ذِکْرِ غیرِ مَحْرَمِ شد . و از آنجا التِّفَاتِ به کَوْنِ مَخْطُورِ باشد . ۱۵ آنگاه به عَرَفَاتِ مَعْرِفَتِ قِیَامِ کرد . و از آنجا قَصْدِ مَزْدَلَفَه اَلْفَتِ کرد ، و از آنجا سِرِّ را به طَوَافِ { ر ۴۲۳ } حَرَامِ تَنْزِیهِ حَقِّ فَرَسْتاد . و سَنَگِ هَوَاها و خَوَاطِرِ فَاسِدِ را به مَنایِ اَمَانِ بینداخت . و نَفْسِ را اندر مَنحَرگاهِ مَجَاهِدَتِ قَرَبان کرد ، تا به مَقَامِ خَلَّتِ رَسَد . پس دُخُولِ آن مَقَامِ اَمَانِ باشد از دُشْمَنِ و شَمَشِیرِ اِیْشَانِ . و دُخُولِ اِینِ مَقَامِ اَمَانِ بُودِ از قَطِیْعَتِ و اَخَوَاتِ آن .

۲- ما ، مو : خدایتعالی گفت عز و جل . ۳- ما ، مو : و از قرائض اعیان بر بنده یکی حج باشد . ۴- ما ، مو : و آن احرام بود . ۵- ما ، مو : و بی حرم اندر حرم نشاید رفت . ۶- ما ، مو : و حرم را بدان و باختلاف و حرم . ۷- ما ، مو : که اندر وی مقام ابراهیم علیه السلام را . ۸- ما ، مو : یکی مقام تن وی و دیگری از آن دلش . ۹- ما ، مو : و محرم باید بود . ۱۰- ما ، مو : حلال باید داشت ، مو : در بند کرد . ۱۱- ما ، مو : و مشعر الحرام رفت و سنگ بگرفت و . ۱۲- ما ، مو : سه روز بود و سنگها را بشرط . ۱۳- ما ، مو : موی سر باز کرد . ۱۴- ما ، مو : اندر پوشید . تا حاجی بود . ندارد . ۱۵- ما ، مو : و ترك لذات . ۱۶- ما ، مو : و راحات بگفت و از ذکر اغیار معرض (محرم : ها) و از آنچه التفات وی بکون . ۱۷- ما ، مو : و سنگ هواها را و خاطر های فاسد را . ۱۸- ما ، مو : و ایمان بینداخت و نفس اندر منحر گاه مجاهده . ۱۷ و ۱۸- ما ، مو : دخول آن مقام تن امان ، مو : و دخول مقام دل امان .

و رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - گفت : « الْحَاجُّ وَفَدَ اللَّهُ يُعْطِيهِمْ مَا سَأَلُوا وَ يَسْتَجِيبُ لَهُمْ مَا دَعَوْا . » : « حَاجٌّ وَفَدَ خدایند باشند ، بدهد شان آن چه خواهند ، و اجابت کند ، بدان چه خوانند ، و دعا کنند . » و این گروه دیگر نه بخواهند و نه دعا کنند . فَمَا تَسْلِمُ کنند . چنان که ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام - کرد : « إِذَا قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ . ۵ قَالَ : أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ . » چون ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام - به مقام خلت رسید ، از علایق فرد شد ، و دل از غیر بگسست . حق - تعالی - خواست تا وی را بر سر خلق جلوه کند . نمرود را بر گماشت ، تا میان وی و از آن مادر و پدرش جدایی افکند . و آتش برافروخت . ابلیس بیامد ، و منجنیق بساخت . وی را در خام گاو دوختند . و اندر پله منجنیق نهادند . جبرئیل بیامد ، و پله منجنیق بگیرفت و گفت : « هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ ؟ » ۱ . ابراهیم - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت : « أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا . » پس گفت : « به خدای - عز و جل - هم حاجتی نداری ؟ » گفت : « حَسْبِيَ مِنْ سَوَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي . » { ما ۴۳۷ } مرا آن بسنده باشد که او می داند که مرا از برای او در آتش اندازند ، علم او به من زبان مرا از سؤال منقطع گردانیده است .

و مُحَمَّد بن فَضْل گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « عَجَبٌ از آن دارم که اندر دنیا خانه ۱۵ وی طلبد . چرا { ژ ۴۲۳ } اندر دل مشاهدت وی نطلبد که خانه را باشد ، که یابد ، و شاید که نیابد . و مشاهدت لامحاله یابد . اگر زیارت سنگی که اندر سالی بدو نظری باشد ، فریضه بود ، دلی که بدو روزی سیصد و شصت نظر باشد به زیارت او اولی تر . » اَمَّا أَهْلُ تحقیق را اندر هر قدم از راه مکه نشانی است { مو ۵۱۱ } . و چون به حرم رسند ، از هر یکی خلعتی یابند .

- ۱ - ما ، مو : و رسول گفت صلى ... ۳ - ما ، مو : بدانچه دعا کنند و گروه دیگر پناه خواهند و این گروه دیگر نه پناه خواهند .
- ۴ - ما ، مو : بجز تسلیم چنانچه ابراهیم پیغامبر صلوات الله علیه کرد از قال . ۵ - ما ، مو : و چون بمقام خلت رسید . ۶ - ما ، مو : بر سر خلایق جلوه کند . ۷ - ما : بگماشت ، ژ . ما ، مو : و میان مادر و پدرش جدا افکند و آتشی بر فروخت .
- ۸ - ما ، مو : وی را اندر خام گاو بدوختند .
- ۹ - ما ، مو : جبرائیل علیه السلام بیامد ، مو : گرفت و گفت هل لك الى من حاجة .
- ۱۰ - ما ، مو : بخدای هم حاجتی . ۱۱ - ما ، مو : گفت بخدای دارم گفت پس بگوی ابراهیم گفت ژ . ما ، مو : ابراهیم گفت مرا خود آن (ژ : پسند) . ۱۲ - ما ، مو : در آتش می اندازد . ۱۴ - ما ، مو : که در دنیا .
- ۱۵ - ما ، مو : طلبند چرا نه اندر دل مشاهده وی طلبند که خانه وقت باشد که باشد و وقت باشد که نباشد و در دل مشاهده .
- ۱۶ - ما ، مو : لامحاله باشد . ۱۷ - ما ، مو : پس زیارت (حاشیه) دلی که شبانروزی بدو . ۱۸ - ما ، مو : بزیادت اولی تر .

و ابو یزید گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « هر که را ثوابِ عبادت به فردا افتد ، خود امروز وی عبادت نکرده بود . که ثوابِ هر نفسی از مُجاهدَت حاصل است اندر حال . و همو گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « نخستین حج من به جز از خانه ، هیچیز ندیدم . و دوم بار خانه و خداوند خانه دیدم . و سدیگر بار همه خداوند خانه دیدم ، و هیچ خانه ندیدم . و در ۵ جمله حرم آنجا بود ، که مشاهدتِ تعظیم بود ، و آن را که کلّ عالم ، میعاد قرب و خلوتگاه انس نباشد ، وی را از دوستی ، هنوز خبر نبود . و چون بنده مکاشف بود ، عالم جمله حرم وی باشند . و چون محجوب بود ، حرم وی را اظلم عالم بود . مصراع :

« أَظْلَمُ الْأَشْيَاءِ دَارُ الْحَبِيبِ بِلَا حَبِيبٍ . »

پس قیمت مشاهدت رضا است اندر محلّی خلت که خداوند سبب آن را دیدار کعبه ۱ . گردانیده است ، نه قیمت کعبه راست . اما سبب را به هر سبب ، تعلق می باید کرد تا عنایت حق - تعالی - از کدام کمین گاه روی نماید ، و از کجا پیدا شود ، مراد طالب از کجا روی نماید . پس مراد مردان ، اندر قطع مفازات و بوادی نه حرم بوده است ، که دوست را رؤیت حرم ، حرام بود . که { ۴۲۵ } مراد { ما ۴۳۸ } مجاهدتی بوده است اندر شوقی مقلقل ، و یا روزگاری اندر محنتی دایم .

۱۵ یکی به نزدیک جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - آمد . وی را گفت : « از کجا می آیی ؟ » گفت : « به حج بودم . » گفت : « حج کردی ؟ » گفت : « بلی ! » گفت : « از ابتدا که از خانه برفتی ، و از وطن رحلت کردی ، از همه معاصی رحلت کردی ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « پس رحلت نکردی . » گفت : « چون از خانه برفتی ، و اندر هر منزلی ، هر شب مقام کردی ، مقامی از طریق حق اندر آن مقام قطع کردی ؟ » گفت : « نی ! » گفت :

- ۱- ما ، مو : و ابو یزید گوید هر که را ثواب و جزاء عبادت به فردا افتد او خود . ۲- ما ، مو : او عبادت نکرد . ما ، مو : هر نفسی از مجاهده و عبادت حاصل است . ۳ و ۲- ما ، مو : و همو گوید که به نخستین ما ، مو : بجز خانه هیچ چیز ندیدم و دوم بار هم خانه . ۴- ما ، مو : هم خداوند و خانه دیدم و سیوم بار ، مو : خداوند خانه را دیدم و در جمله . ۵- ما ، مو : آنجا نبود که مجاهده بود آنجا بود که مشاهدت تعظیم ما ، مو : میعاد گاه قربت . ۶- ما ، مو : هنوز خبر نباشد ما ، مو : حرم وی بود . ۷- ما ، مو : محجوب باشد ژ ، ما ، مو : عالم بود ، ظلم الأشياء . ۹- ما ، مو : آن معنی دیدار کعبه را گردانیده است . ۱۲- ما ، مو : نه عین حرم بوده است . ۱۳- ما ، مو : که مراد مجاهدت بوده است اندر شوق . ۱۴- ما ، مو : و بارزو و گذاری اندر محبت دایم و یکی به نزدیک . ۱۵- ما ، مو : جنید آمد او را . ۱۶- ما ، مو : گفتا بجهج بوده ام جنید رحمة الله علیه گفت حج گفت ابتدا . ۱۷- ما ، مو : خانه برفتی ما ، مو : گفتا نه . ۱۸- ما ، مو : پس گفت رحلت . ما ، مو : چون که از خانه بیرون آمدی ما ، مو : به شب . ۱۹- ما ، مو : گفتا نه .

« پس مَنَزَلِ نَسَبَرْدی . » گفت : « چون مُحَرَّم شدی به میقات ، از صفاتِ بَشَرِیتِ جُدا شدی ، چنان که از جامه ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « پس محرم نشدی . » گفت : « چون به عَرَقاتِ واقف شدی ، اندر کَشَفِ مَشَاهِدَتِ وَقَفِ پدیدار آمد ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « پس به عَرَقاتِ نایستادی . » گفت : « چون به مزدلفه شدی ، و مرادت حاصل شد ، ۵ همه مرادها را ترك کردی ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « پس به مَزْدَلَفَه نشدی . » گفت : « چون طَوافِ کردی ، خانۀِ سِرِّ را اندر مَحَلِّ تَنْزِیه ، لَطَایِفِ حَضَرَتِ جَمالِ حَقِّ دیدی ؟ » گفتا : « نه ! » گفت : « پس طَوافِ نَکَرْدی ؟ » گفت : « چون سَعیِ کردی مِیانِ صَفَا و مَرَوَه ، مَقامِ صَفَا و دَرَجَهٗ مَرَوَتِ ادْرَاكِ کردی ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « هنوز سَعیِ نکردي . » گفت : « چون به مَنا آمدی ، مَنیتِ های تو از تو ساقط شد . » گفتا : « نه ! » ۱ . گفت : « هنوز به مَنا نَرَفْتی . » گفت : « چون به مَنحَرگاهِ قُربانِ کردی ، همه خواسته های نَفْسِ را قُربانِ کردی ؟ » گفتا : « نی ! » گفت : « پس قُربانِ نکردي . » گفت : « چون سنگِ انداختی ، هر چه با تو صحبت کرد ، از معانی { ۵۱۳ } نَفْسانی ، همه بینداختی ؟ » گفتا : « نه . » گفت : « پس هنوز سنگِ نینداختی ، و حِجِ نکردي . باز گرد ، و بدین صفتِ حَجّی بَکَن { ۴۲۶ } تا به مَقامِ ابراهیمِ برسی . » ۱۵ شنیدم که یکی از بزرگان در مُقَابَلَهٗ کعبه نشست بود ، و می گریست ، و این ابیات

۱- ژ : ظاهراً به جای « گفت » ، « پرسید » باید باشد .

۲- ما ، مو : از جامه و عاداتِ گفتا به .

۳- ما ، مو : پدیدار آمد یا نه .

۴- ژ : نه استادی .

۵- ما ، مو : همه مرادهای نفسانی ترك کردی گفتا نه . گفت بمزدلفه .

۶- ما ، مو : چون خانه طواف کردی پدیدۀِ سِرِّ اندر ما ، مو : حَقِّ را دیدی .

۷- ما ، مو : درمیان صفا

۸- ما ، مو : درجۀِ مَرَوَهٗ را ادراکِ کردی گفتا نه .

۹- ما ، مو : به منحرگاه آمدی و قربانی کردی خواسته های .

۱۱- ما ، مو : گفتا نه .

۱۲- ما ، مو : با تو صحبت داشت . ما ، مو : بینداختی گفت نه .

۱۴- ما ، مو : حَجّی کن .

۱۵- ما ، مو : اندر مُقَابَلَهٗ ما ، مو : بود می گریست و این ابیات را .

بر زبان می راند { ما ۴۳۹ } . شعر :

وَ أَصْبَحْتُ يَوْمَ النَّفَرِ وَالْعَيْسُ تَرَحَّلَ وَ كَانَ حَدَى الْحَادِي بِنَا وَ هُوَ مُعَجَّلُ
إِسَائِيلَ عَنْ سَلَمَى فَهَلْ عَنْ مَخْبَرٍ بَأَنَّ لَهُ عِلْمًا بِهَا أَيْنَ تَنْزِلُ
لَقَدْ أَفْسَدْتُ حَجِّي وَ نُسَكِي وَ عَمَرْتِي وَ فِي الْبَيْنِ لِي شُغْلٌ عَنِ الْحَجِّ مُشْغَلُ
۵ سَأَرْجِعُ مِنْ عَامِي لِحِجَّةٍ قَابِلٍ فَإِنَّ الَّذِي قَدْ كَانَ لَا يَتَقَبَّلُ

فضیل بن عیاض گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « جوانی دیدم اندر موقوف خاموش ایستاده ، و سرفرو افکنده . همه خلق اندر دعا بودند . و وی خاموش می بود . »
گفتم : « ای جوان تو نیز چرا دعایی نکنی ؟ » گفت : « مرا وحشتی افتاده است . وقتی که داشتم از من فوت شد . هیچ روی دعا کردنم ندارد ! » گفتم : « دعا کن ، تا خدای ۱ . تعالی - به برکت این جمع ، ترا به سر مراد تو رساند . » گفت : « خواست که دست بردارد ، و دعا کند ، نعره یی از وی جدا شد ، و جان با آن نعره از وی جدا شد ! »

ذوالنون مصری گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که : « جوانی به منا ، ساکن نشسته ، و همه خلق به قربانی ها مشغول . من اندر وی نگاه کردم تا چه کند و کیست . گفت : « بار خدایا ! همه خلق به قربانی ها مشغولند . و من می خواهم تا نفس خود را قربان کنم ۱۵ اندر حضرت تو . از من بپذیر ! » این بگفت و به انگشت سیبیه به گلو اشارت کرد و بیفتاد . چون نیکو نگاه کردم ، مرده بود .

۱- ما ، مو : می خواند . ۲- ما ، مو : یوم النحر . ۳- ما ، مو : من مخبر .

۴- ما ، مو : و فی السر شغل .

۶- ما ، مو : فضل بن عیاض رحمة الله علیه گوید که . ۷- ما ، مو : ایستاده و سرفرو همه خلق .

۸- ما ، مو : تو چرا دعا و انبساطی نکنی . ما ، مو : و وقتی که داشتم از من فوت شده .

۹- ما ، مو : دعا کردن ندارم ، ما ، مو : تا خداوند تبارک و تعالی .

۱۰- ما ، مو : به برکات این جمع ، ما ، مو : که دست برآرد .

۱۱- ما ، مو : نعره از وی جدا شد و جانش با آن نعره برآمد .

۱۲- ما ، مو : و ذوالنون مصری گوید که جوانی دیدم به منا .

۱۳- ز ، ما ، مو : به قربان ها مشغول بودند .

۱۴- ز ، ما ، مو : به قربان ها مشغولند که من .

۱۵- ما ، مو : به گلو خود اشارت کرد .

۱۶- ما ، مو : و چون نگاه کردم روح از وی جدا شده بود رحمة الله علیه .

پس حجّ ها { ۴۲۷ } بر دو گونه بود . یکی اندر غیبت و دیگر اندر حضور . آن که اندر مکه در غیبت باشد، چنان بود که اندر خانه خود ، از آن که غیبتی از غیبتی اولی تر نیست . و آن که اندر خانه خود حاضر بود ، چنان بود که به مکه حاضر بود . از آن که حضرتی از حضرتی اولی تر نیست . پس حجّ ، مجاهدتی مر کشف مشاهدت را بود . و ۵ مجاهدت علت مشاهدت نی ، بلکه { ما . ۴۴ } سبب است . و سبب را اندر معانی تأثیری بیشتر نبود . پس مقصود حجّ نه دیدن خانه بود ، که مقصود کشف مشاهدت باشد . اکنون من اندر مشاهدت ، بابی - که متضمن این معنی است - بیارم ، تا به حصول مقصود تو متقرب بود . و بالله التوفیق .

باب المشاهدة :

۱ . قال النبی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - : « أَجْبِعُوا بَطُونَكُمْ دَعُوا الْحَرَصَ وَ أَعْرُوا أَجْسَادَكُمْ قَصِرُوا الْأَمَلَ وَ أَظْمَأُوا أَكْبَادَكُمْ دَعُوا الدُّنْيَا لَعَلَّكُمْ تَرَوْنَ اللَّهَ بِقُلُوبِكُمْ . » و نیز گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - در جواب سؤال جبرئیل از احسان که : « اعبدوا اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ . » { مو ۵۱۵ } و وحی فرستاد به داود - عَلَيْهِ السَّلَام - : « يَا دَاوُدُ! أَتَدْرِي مَا مَعْرِفَتِي ؟ » قال : « لَا ! » ۱۵ قال : « حَيَوَةُ الْقَلْبِ فِي مُشَاهَدَتِي . » و مراد این طایفه از عبارت مشاهدت ، دیدار دل است ، که به دل ، حق - تعالی - را می بیند . اندر خلأ و ملأ . و أَبُو الْعَبَّاسِ عَطَا گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - از قول خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - : « إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهَ بِالْمُجَاهَدَةِ ثُمَّ اسْتَقَامُوا عَلَى بَسَاطِ الْمُشَاهَدَةِ » و حقیقت

-
- ۱ - ما ، مو : بر دو گونه باشد . ۲ - ما ، مو : آنکه اندر جوار مکه ، ما : چنین بود ما ، مو : خود اندر غیبت بوده باشد از آنچه .
 ۳ - ما ، مو : اولی تر نباشد . ما ، مو : خود حاضر باشد ما ، مو : باشد از آنچه . ۴ - ما ، مو : اولی تر نباشد . ما ، مو : مجاهدتی است مر کشف مشاهدت را و مجاهدت . ۵ - ما ، مو : مشاهدت نه . ما ، مو : سبب را آنست اندر حقیقت . ۶ - ما ، مو : بیشتر نباشد پس مقصود از حجّ نه دیدن خانه بود که . ۷ - ما ، مو : این معنی باشد . ۸ - ما ، مو : مقرب تر باشد واللّه اعلم بالصواب . ۹ - ما : باب نوزدهم فی المشاهدات . ۱۰ - ما ، مو : پیغامبر گفت . ۱۱ - ما : « بقلوبکم » ندارد . ۱۲ - ما ، مو : و نیز گفت در جواب اندر حال سؤال جبرائیل علیه السلام از احسان اعیاناً . ۱۳ - ما ، مو : یا داود اندری ما المعرفة .
 ۱۴ - ما ، مو : هی حیوة القلب . ۱۵ - ما ، مو : و ملائچون و بیچگونه . ۱۶ - ما ، مو : و ابوالعباس بن عطا گوید از قول خدا

مُشَاهَدَتِ بر دو گونه باشد : یکی از صِحَّتِ یقین ، و دیگر از غَلَبَةِ مَحَبَّتِ ، که چون دوست اندر محلِّ مَحَبَّتِ به درجه یی رسید که کَلِیتِ وی ، همه حدیثِ دوست گردد . { ژ ۴۲۸ } جز او را نبیند . چنان که مُحَمَّد بن واسع گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « مَا رَأَيْتُ شَيْئًا قَطُّ إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ أَيْ بِصِحَّةِ الْيَقِينِ . » : « ندیدم هیچیزِ إِلَّا که حق - تعالی - را در آن ۵ بدیدم . » شَبَلِی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « مَا رَأَيْتُ شَيْئًا قَطُّ إِلَّا اللَّهَ . » یعنی « بِغَلَبَاتِ { ما ۴۴۱ } الْمَحَبَّةِ وَ غَلَبَانِ الْمَشَاهِدَةِ . » پس یکی فعلِ بیند ، و اندر دیدِ فعلِ به چشمِ سَرِّ فاعِلِ بیند ، و به چشمِ سَرِّ فعلِ . و یکی را مَحَبَّتِ از کُلِّ بُرْبَایِد تا همه فاعِلِ بیند . پس طریقِ اینِ اسْتِدْلَالِی بُوَد ، و از آنِ آنِ جَذْبِی . مَعْنِیِ آن بُوَد که : یکی مُسْتَدَلُّ بُوَد تا اثباتِ دَلَالِیلِ حَقَائِقِ آنِ برویِ عِیَانِ کند . و یکی مَجْذُوب و ربوده باشد . یعنی حَقِّ ۱ . دَلَالِیلِ وَ حَقَائِقِ وی را حجابِ آید . « لِأَنَّ مَنْ عَرَفَ شَيْئًا لَا يَهَابُ غَيْرَهُ ، وَ مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا لَا يَطَالِعُ غَيْرَهُ فَتَرَكُوا الْمُنَازَعَةَ مَعَ اللَّهِ وَ الْإِعْتِرَاضَ عَلَيْهِ فِي أَحْكَامِهِ وَ أَفْعَالِهِ . » : « آن که شناسد ، با غیر نیارامد و آن که دوست دارد ، غیرِ نبیند . پس بر فعلِ خُصُومَتِ نکند ، تا مُنَازَعِ نباشد ، و بر کُردارِ إِعْتِرَاضِ نکند ، تا مُتَصَرِّفِ نباشد . » و خُداوند - تعالی - از رَسُول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - و مُعْجَازِ وی ما را خَبَرِ داد و ۱۵ گفت : « مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى مِنْ شِدَّةِ الشَّوْقِ إِلَى اللَّهِ . » : « چشم به هیچ چیز باز نکرد ، تا آن چه بیایست به دلِ بدید . » هر گاه که مَحَبِّ ، چشم از مَوْجُوداتِ فِرَا کُند ، لَا مُحَالَةَ بَدَلِ مَوْجِدِ را ببیند . لَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى . » وَ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ . » « أَيْ أَبْصَارِ الْعَيْنِ مِنْ الشَّهَوَاتِ وَ أَبْصَارِ الْقُلُوبِ عَنِ الْمَخْلُوقَاتِ . »

- ۱- ما ، مو : که دوست اندر . ۳ و ۲- ما ، مو : جز ویرا نه بیند که مُحَمَّد بن واسع رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ گوید . ۴- ما ، مو : ندیدم هیچ چیزِ إِلَّا که خدایِ اندر آن چیزِ بدیدم . ۵- ما ، مو : و یکی از مشایخِ گوید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قبله و این دیدار بود از حقِّ تعالی و شَبَلِی گوید . ۶- مو : غَلَبَاتِ الْمَشَاهِدَةِ ما ، مو : بیند بِچشمِ سَرِّ و در آن نظرِ فاعِلِ بیند . ۷ و ۶- ما ، مو : بیند به چشمِ سَرِّ باز یکی را مَحَبَّتِ فاعِلِ از کُلِّ تا خود همه . ۸- ما ، مو : و از آن او جَذْبِی و مَعْنِیِ اینِ آن بود . ۹ و ۸- ما ، مو : دَلَالِیلِ حَقِّ برویِ عِیَانِ گردد و یکی مَجْذُوب و ربوده شوقِ حقِّ باشد . ۱۰- ما : لایِهَابِ بَغِیرِهِ ما ، مو : لایَعَارِفِ وَلَا يَطَالِعُ غَيْرَهُ فَيَتَرَكُ . ۱۱- ما ، مو : آنکه بشناسد . ۱۲- ما ، مو : بر فعلِ مُنَازَعَتِ نکند . ۱۳- ما ، مو : بر کُردنِش (ما : کُردش) إِعْتِرَاضِ نکند . ۱۴- ما ، مو : مِنْ شِدَّةِ شَوْقِهِ إِلَى اللَّهِ . ۱۶- ما ، مو : از مَوْجُوداتِ فِرَا کُند لَا مُحَالَةَ بَدَلِ مَوْجِدِ را بیند و خدایِ عَزَّ وَ جَلَّ گفت . ۱۷- ما ، مو : و نیز گفت قل .

پس هر که به مجاهدت، چشم سر را از شهوت بخواباند، لامحاله حق را به چشم سر ببیند. «فَمَنْ كَانَ أَخْلَصَ مُجَاهِدَةً كَانَ أَصْدَقَ مُشَاهِدَةً.» پس مشاهدت باطن، مقرون مجاهدت ظاهر بود. و سهل بن عبدالله گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : «مَنْ غَضَّ بَصَرَهُ عَنِ اللَّهِ طَرْفَةً عَيْنٍ لَا يَهْتَدِي طَوْلَ عُمْرِهِ.» : «هر که نظر بصیرت به یک ۵ طَرْفَةً { ما ۴۴۲ } الْعَيْنِ از حق فراز کند، هرگز راه نیابد.» از آن که التفات غیر، ثمره بازگذاشتن به غیر بود. و هر که را به غیر بازگذاشتند، هلاک شد { مو ۵۱۷ }. پس اهل مشاهدت را عمر آن بود که اندر مشاهدت بود، و آن چه اندر مغایبه بود، آن را عمر نشمرند، که آن مر ایشان را مرگ بر حقیقت بود. چنان که از ابو یزید پرسیدند - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که : «عمر تو چند است ؟» گفت : چهار سال. گفتند : «این چگونه ۱۰ باشد ؟» گفت : «هفتاد سال است تا در حجاب دنیا ام. اما چهار سال است تا وی را می بینم. و روزگار حجاب از عمر نشمرم.»

شبلی گفت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : «اللَّهُمَّ أَخْبِ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ فِي خَبَايَا غَيْبِكَ حَتَّى تَعْبُدَ بِغَيْرِ واسِطَةٍ.» : «بار خدایا ! بهشت و دوزخ را بخبایای غیب خویش پنهان کن، و یاد آن از دل خلق بزداى و بمحاور، اى فراموش گردان. تا ترا از برای آن نپرستند.» چون اندر بهشت، طبع را نصیب است، امروز به حکم یقین، غافل، عبادت از برای آن ۱۵ می کند، چون دل را از محبت، نصیب نیست، غافل را لامحاله از مشاهدت محجوب باشد.

و مصطفی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - از شب معراج مر عایشه را خبر داد که حق را دیدم. و ابن عباس - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - روایت کند که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -

۱- ما: پس مجاهده، مو: پس هر که مشاهده ما، مو: از شهوات بخواباند. ۲- ما: به بیند فمن.

۳- ما، مو: و سهل بن عبدالله تستری گوید من غَضَّ. ۴- ما، مو: هر که بصر.

۵- ژ: فرا کند ما، مو: از آنچه التفات غیر بازگذاشتن بود بغیر. ۶- ما، مو: بود هر که را ما، مو: پس هلاک اهل مشاهده را.

۷- ما، مو: که اندر مشاهده ما، مو: آنرا از عمر نشمرند. ۸- ما، مو: ایشان بحقیقت مرگ بود چنانکه ابو یزید را پرسیدند.

۹- ما: گفت چهل سال.. ما، مو: چگونه بود. ۱۰- ما، مو: اندر حجاب دنیا ام ما، مو: از عمر نباشد.

۱۱- ما، مو: و شبلی گوید رحمة الله عليه اندر حال دعا ما: حتى تعبدك بغیر. ۱۲- ما، مو: اندر خزاین غیب خود نهان کن.

۱۳- ما، مو: و یا آن از دل خلائق فراموش گردان. ما: آن نه پرستند.

۱۴- ما، مو: آن می کنند. ۱۵- ما، مو: غافل لامحال از.

۱۶- ما، مو: و رسول علیه السلام و افضل الصلوات، ما، مو: معراج عایشه صدیقه را خبر داد حق را.

۱۷- ژ، ما، مو: این عباس رضی الله عنهما روایت کرد که.

مرا گفت : « حق را دیدم . » خَلَقَ با این خلاف می‌ماندند . و آن چه بهتر بایست ، وی از میانه ببرد . اما آن چه گفت دیدمش ، عبارت از چشم سر کرد . و آن چه گفت ندیدم ، بیان از چشم { ر ۴۳۰ } سر . یکی از این دو اهل باطن بودند . و یکی اهل ظاهر . سخن با هر يك بر اندازه روزگار وی گفت . پس چون سر دید ، اگر واسطه چشم نباشد ، ۵ چه زیان !؟

و جنید گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که : « اگر خداوند مرا گوید که : « مرا بین ! » گویم : « نبینم ! » که چشم اندر دوستی غیر بود ، و بیگانه ، و غیرت { ما ۴۴۳ } غیرت مرا از دیدار می باز دارد که اندر دنیا بی واسطه چشم می دیدمش . پس در عقبی واسطه چه کنم ؟ » شعر :

۱. اِنِّیْ لَا حَسَدَ نَاطِرِیْ عَلَیْکَا فَأَغْضُ طَرْفِیْ اِذَا نَظَرْتُ اِلَیْکَا

دوست را خود از دیده دریغ دارند که دیده بیگانه باشد . آن پیر را گفتند : « خواهی تا خداوند را ببینی؟ » گفتا : « نه ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « چون موسی بخواست ، ندید . و مُحَمَّدٌ نخواست ، بدید . » پس خواست ما حجاب اعظم ما بود از دیدار حق - تعالی - . از آن چه وجود ارادت اندر دوستی ، مخالفت بود . و مخالفت حجاب باشد . و ۱۵ چون ارادت اندر دنیا سپری شد ، مشاهدت حاصل آمد . و چون مشاهدت ثبات یافت ، دنیا چون عقبی بود ، و عقبی چون دنیا .

۱ - ما ، مو : حق را دیدم پس خلق در این اختلاف می‌ماندند . ما : بایست محب از ، مو : محبت .

۳ - ما ، مو : بیان از چشم سر کرد یکی از اهل باطن بود و یکی از اهل ظاهر .

۴ - ما ، مو : پاندازه فهم وی گفت پس چون بچشم سر دید .

۶ - ما ، مو : و جنید گوید رحمة الله علیه اگر خداوند مرا بگوید که مرا به بین .

۷ - ما ، مو : بگویم که نه بینم . ۸ - ما ، مو : باز میدارد . ۱۰ - ما : انی لأجد ما : و أغض .

۱۱ - ما ، مو : دوست را از دیده خود ، ما ، مو : دیده اش بیگانه باشد پیری را .

۱۲ - ما ، مو : خداوند را ببینی گفت نه ، مو : موسی علیه السلام .

۱۳ - ما ، مو : مُحَمَّدٌ علیه الصلوة والسلام .

۱۵ - ما ، مو : سپری شده مشاهده حاصل آمد .

أَبُو يَزِيد - گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَوْ حَجَبُوا عَنِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَأَرْتَدُّوا . » : « خداوند را - تعالی - بندگانند که اگر در دنیا و عقبی به طَرَفَةُ الْعَيْنِ از وی محجوب گردند ، مَرْتَدَّ شوند . » ای پیوسته مر ایشان را به دوام مشاهدت می پرورد ، و به حَيَوةِ مَحَبَّتِ شان زنده می دارد و لامَحَالِه چون مَکاشِف ۵ مَحْجُوب گردد ، مَطْرُود شود .

ذَوَالنُّونِ مِصْرِي گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : { مو ۵۱۹ } « روزی در مصر می گذشتم . کودکانی را دیدم که سنگ بر جوانی می انداختند . » گفتم : « از وی چه می خواهید ؟ » گفتند : « دیوانه است . » گفتم : « چه علامتِ دیوانگی بروی پدید می آید ؟ » گفتند : « می گوید که من خداوند را می { ژ ۴۳۱ } بینم ! » گفتم : « ای جَوَانِ مَرْد ! ۱ . تو می گویی ، یا بر تو می گویند ؟ » گفتا : « نه ، که مَن می گویم ، که اگر يَك لَحْظَه مَن حَقَّ را ببینم ، و محجوب باشم ، طاعت نَدارَمَش ! »

اما اینجا قومی را غَلَطی افتاده است از اَهْلِ این قِصَه ، می پندارند که رَوَّيْتِ قُلُوب ، و مشاهدت از وَجِه صورتی بود ، که اندر دل ، وهم مر آن را اثبات کند ، اندر حال ذِکْر و یا فِکْر . و این { ما ۴۱۹ } تشبیه مَحْض بود ، و ضلالتِ هَویدا . از آن چه خداوند - ۱۵ تعالی - را اندازه نیست تا اندر دل به وهم اندازه گیرد . یا عَقْل بر کِیْفِیَّتِ وی مَطَّلَع شود . هر چه مَوْهُوم بود ، از جِنْسِ وَهْم بود . و هر چه مَعْقُول از جِنْسِ عَقْل . و حَق - تعالی و تَقْدُس - مَجَانِسِ اجناس نیست . و لَطَائِف و کَثَائِف ، جَمْلَه جِنْسِ یکدیگرند اندر مَحَلِّ

۱ - ما ، مو : و ابو یزید رحمة الله عليه گفت . ۲ - ما ، مو : خداوند تعالی را بندگانند اگر .

۴ - ما ، مو : بر دوام مشاهده می پرورد ما : و بدوام محبت شان . ۵ - ما : محجوب کرد مرتد شود .

۶ - ما ، مو : و ذوالنون مصری رحمة الله عليه گوید روزی اندر مصر میرفتم .

۷ - ما ، مو : سنگ اندر جوانی . ۸ - ما ، مو : اینمرد دیوانه است بچه علامت جنون وی بروی .

۹ و ۱ - ما ، مو : این تو میگویی . ۱۰ - ما ، مو : گفتا بلی من میگویم اگر .

۱۱ - ما ، مو : نه بینم محجوب باشم و طاعتش ندارم . ۱۲ - ما ، مو : و می پندارند که .

۱۳ - ما ، مو : مشاهده آن صورتی بود که هم اندر دل وهم مر آنرا اثبات کند اندر حالت ذکر .

۱۴ - ما ، مو : تشبیه محض و ضلالت هویدا بود .

۱۵ - ما ، مو : اندازه توان کرد .

۱۶ - ما ، مو : و هر چه موهوم باشد آن هم از جنس وهم باشد و هر چه معقول باشد .

۱۷ - ما ، مو : تعالی مجانس اجناس .

مُضَادَّتِ اِيشَانِ مَرِ يَكْدِیْگَرِ رَا . اَز آن چِه اَنْدَرِ تَحْقِیْقِ ، تَوْحِیْدِ ضِدِّ جِنْسِ بُوْدِ اَنْدَرِ جَنْبِ قَدِیْمِ ، کِه اَحْضَادِ مَحْدَثِ اَنْدِ . وَ حَوَادِثِ يَكِ جِنْسِ اَنْدِ - « تَعَالَى اللّٰهُ عَنْ ذٰلِكَ وَ عَمَّا يَقُوْلُ الظَّالِمُوْنَ . » پَسِ مَشَاهِدَتِ اَنْدَرِ دُنْیَا چَوْنِ رُؤِیْتِ بُوْدِ اَنْدَرِ عَقْبِی . چَوْنِ بِه اِتْفَاقِ وَ اِجْمَاعِ جَمْلَةُ صَحَابِه ، اَنْدَرِ عَقْبِی رُؤِیْتِ رَوَا بُوْدِ ، اَنْدَرِ دُنْیَا نِیْزِ مَشَاهِدَتِ رَوَا بُوْدِ . پَسِ فَرْقِ بُوْدِ ۵ مِیَانِ مَخْبِرِی کِه اَزِ مَشَاهِدَتِ عَقْبِی خَبَرِ دِهْدِ ، وَ مِیَانِ مَخْبِرِی کِه اَزِ مَشَاهِدَتِ دُنْیَا خَبَرِ دِهْدِ . وَ هَرِ کِه خَبَرِ دِهْدِ ، اَزِ اِیْنِ دُوِ مَعْنِی ، بِه اِجَازَتِ خَبَرِ مِی دِهْدِ نِه بِه دَعْوِی . نَگُوِیْدِ : یَعْنِی کِه دِیْدَارِ وَ مَشَاهِدَتِ رَوَا بُوْدِ ، یَا نَگُوِیْدِ کِه مَرَا دِیْدَارِ هَسْتِ . اَزِ آن چِه مَشَاهِدَتِ صِفَتِ سِرِّ بُوْدِ ، وَ خَبَرِ دَادِنِ عِبَارَتِ زَبَانِ . وَ چَوْنِ زَبَانِ رَا اَزِ سِرِّ خَبَرِ بُوْدِ ، تَا عِبَارَتِ کَنْدِ ، اِیْنِ مَشَاهِدَتِ نَبَاشْدِ ، کِه دَعْوِی بُوْدِ . اَزِ آن چِه چِیْزِی کِه { ر ۴۳۲ } حَقِیْقَتِ آن ، اَنْدَرِ ۱ . عَقُوْلِ ثَبَاتِ نِیَابِدِ ، زَبَانِ اَزِ آن چِگونِه عِبَارَتِ کَنْدِ . اِلَّا بِه مَعْنِی جَوَازِ « لِأَنَّ الْمَشَاهِدَةَ قُصُوْرَ اللِّسَانِ بِحُضُوْرِ الْجَنَانِ . »

پَسِ سَكُوْتِ رَا دَرَجِهِ بَرْتَرِ اَزِ نَطْقِ بَاشْدِ . اَزِ آن چِه سَكُوْتِ عِلَامَتِ مَشَاهِدَتِ بُوْدِ وَ نَطْقِ نِشَانِ طَلَبِ . وَ بَسِیَارِ فَرْقِ بَاشْدِ مِیَانِ شِهَادَتِ بَرِ چِیْزِی وَ مِیَانِ مَشَاهِدَتِ چِیْزِی . وَ اَزِ آن بُوْدِ کِه پِیْغَمْبَرِ - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - اَنْدَرِ دَرَجَةِ قُرْبِ { مآ ۴۳۵ } وَ مَحَلِّ اَعْلٰی ۱۵ کِه حَقِّ - تَعَالٰی - وَی رَا بَدَانِ مَخْصُوْصِ گِرْدَانِیْدِه بُوْدِ : « لَا اَحْصٰی ثَنَاءً عَلَیْكَ » گَفْتِ . یَعْنِی « مِنْ ثَنَایِ تَرَا اِحْصَا نَتَوَانَمِ کَرْدِ . اَزِ آن چِه اَنْدَرِ مَشَاهِدَتِ بُوْدِ . وَ مَشَاهِدَتِ اَنْدَرِ دَرَجَةِ دُوسْتِی یِگَانْگِی بُوْدِ . وَ اَنْدَرِ یِگَانْگِی ، عِبَارَتِ ، بِیْگَانْگِی بُوْدِ . اَنْگَا ه گَفْتِ : « اَنْتَ کَمَا اَثْنَيْتَ عَلٰی نَفْسِكَ . » : « تُو اَنِّی کِه بَرِ خُودِ ثَنَا گَفْتِه اِی . » یَعْنِی اِیْنْجَا گَفْتِه تُو ، گَفْتِه مِنْ بَاشْدِ ، وَ ثَنَایِ تُو ، ثَنَایِ مِنْ . زَفَانِ رَا اَهْلِ آن نِدَارَمِ کِه اَزِ حَالِ مِنْ عِبَارَتِ کَنْدِ ، وَ ۲ . بَیَانِ رَا { مَو ۵۲۱ } مُسْتَحَقِّ نِیْنِمِ ، کِه حَالِ مَرَا ظَاْهَرِ کَنْدِ . وَ اَنْدَرِ اِیْنِ مَعْنِی یِکِی گُوِیْدِ ،

۱ - مآ ، مَو : مَرِ یِکْدِیْگَرِ رَا جِنْسِ بَاشَنْدِ . ۲ و ۳ - مآ ، مَو : وَ عَمَّا یَصِفُه الملاحدة علوّاً کِبیراً ۴ - مآ ، مَو : وَ اِجْمَاعِ اصْحَابِ اَنْدَرِ عَقْبِی مآ ، مَو : پَسِ اَنْدَرِ دُنْیَا ، مآ ، مَو : فَرْقِ نَبَاشْدِ . ۵ - مآ ، مَو : کِه اَزِ رُؤِیْتِ عَقْبِی خَبَرِ دِهْدِ . ۶ - مآ ، مَو : بِاِجَازَتِ خَبَرِ دِهْدِ . مآ ، مَو : یَعْنِی گُوِیْدِ کِه ۷ - مآ ، مَو : اَمَّا نَگُوِیْدِ کِه مَرَا مَشَاهِدِه بُوْدِه اَسْتِ وَ یَا اَكُوْنِ هَسْتِ اَزِ اَنْجِه ۱۰ - مآ ، مَو : اَنْدَرِ عَقْلِ ثَبَاتِ نِیَابِدِ زَبَانِ چِگونِه عِبَارَتِ تَوَانْدِ کَنْدِ جِزِ بَعْنِی مَجَازِ ۱۲ - مآ ، مَو : پَسِ اَنْدَرِیْنِ مَعْنِی سَكُوْتِ رَا ۱۳ - مآ ، مَو : نِشَانِ شِهَادَتِ مآ ، مَو : وَ مِیَانِ مَشَاهِدِه بَرِ چِیْزِی ۱۴ - مآ ، مَو : کِه پِیْغَمْبَرِ ۱۵ - مآ : بَرِ آن مَخْصُوْصِ گِرْدَانِیْدِه بُوْدِ گَفْتِ لَا اَحْصٰی ... مِنْ ثَنَایِ ۱۶ - مآ : اَزِ اَنْجِه مَشَاهِدِه ۱۷ - مآ ، مَو : عِبَارَتِ کَرْدِنِ بِیْگَانْگِی ۱۹ - مآ ، مَو : وَ مِنْ مَرِ زَبَانِ رَا اَهْلِیَّتِ آن نِدَارَمِ مآ ، مَو : وَ نِیْزِ بَیَانِ رَا ۲۰ - مآ ، مَو : مُسْتَحَقِّ آن نِه بِیْنِمِ مآ ، مَو : گُوِیْنْدِه گُوِیْدِ .

شعر :

تَمَنَّيْتُ أَنْ أَهْوَى فَلَمَّا رَأَيْتُهُ بَهَتْ فَلَمْ أَمْلِكْ لِسَانًا وَلَا طَرْفًا

این است احکام مشاهدات به تمامی بر سبیل اختصار . وَ بِاللَّهِ الْعَوْنُ وَ التَّوْفِيقُ .

١- ما، مو : من اهوى فلما .

٢- ما، مو : وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ.

کَشَفُ الْحِجَابِ التَّاسِعِ فِي الصَّحْبَةِ مَعَ آدَابِهَا وَ أَحْكَامِهَا :

قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِكُمْ نَارًا . » اِیْ
 اُدَّبُوهُمْ . وَ قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - : « حَسَنُ الْأَدَبِ مِنَ الْإِيمَانِ . » وَ
 نِیز گفَت : « اُدَّبْنِی رَبِّی فَأَحْسَنَ تَأْدِیْبِی . » پس بدان که زینت و زیب همه اُمور
 ۵ دینی و دنیایی متعلّق به آداب است. و هر مقامی را از مقامات اصناف خلق ادبی است .
 وَ مُتَّفَقٌ اَنْدَر : کافر و مُسْلِمَان ، وَ مُلْجِدٌ وَ مُوَحِّدٌ ، وَ سَنِّیٌ وَ مُبْتَدِعٌ ، بر آن که حَسَنِ
 اَدَبِ اَنْدَر مُعَامَلَاتِ نیکو است . وَ هِیْجَ رَسْمِ اَنْدَر عَالَمٌ ، بَی اِسْتِعْمَالِ اَدَبِ ثَابِتِ نِگَرَدَد . وَ
 اَدَابِ اَنْدَر مُرَدَمِ حِفْظِ مُرَوّتِ است . وَ اَنْدَر دِینِ { ژ ۴۳۳ } حِفْظِ سُنّتِ ، وَ اَنْدَر مَحَبّتِ
 حِفْظِ حُرْمَتِ . وَ اِین هر سه به یکدیگر پیوسته است . از آن چه هر که را مُرَوّتِ نَباشَد ،
 ۱ . مُتَابَعَتِ سُنّتِ نَباشَد . وَ هر که را حِفْظِ سُنّتِ نَباشَد ، رِعَايَتِ حُرْمَتِ نَباشَد . وَ حِفْظِ
 اَدَبِ { مآ ۴۴۶ } اَنْدَر مُعَامَلَتِ ، از تَعْظِیمِ مَطْلُوبِ حَاصِلِ اَیْدِ اَنْدَر دِل ، وَ تَعْظِیمِ حَقِّ وَ
 شَعَائِرِ وی از تَقْوٰی بُود ، وَ هر که به بی حُرْمَتِی تَعْظِیمِ شَوَاهِدِ حَقِّ به زِیر پای آرد . وی را
 اَنْدَر طَرِیقَتِ مُتَصَوِّفِ ، هِیْجَ نَصِیْبِی نَباشَد . وَ به هِیْجِ حَالِ سُکْرِ وَ غَلْبَةِ مُرِ طَالِبِ را از حِفْظِ
 اَدَابِ مَنَعِ نَکُنَد . از آن چه اَدَبِ ، مَرِ اِیْشَانِ را ، عَادَتِ بُود ، وَ عَادَتِ قَرِینِ طَبِیْعَتِ بُود . وَ
 ۱۵ سَقُوطِ طَبَاعِیِّ از حَیْوانِ اَنْدَر هِیْجِ حَالِ ، تا حَیَاتِ بر جای است ، مُحَالِ نَباشَد .

۲- ما، مو : خدای تبارک و تعالی گفت .

۳- ما، مو : و رسول گفت .

۴- ما، مو : باحسن بادیی پس.

۵- ما، مو : امور دنیوی و دینی متفق اندر کافر .

۶- ما، مو : و سنی و مبتدع بدانکه ما : اندر معاملت .

۸- ما، مو : حفظ مرورت بود . ۱- ما، مو : حفظ متابعت سنت نباشد.

۱۲- ما، مو : شواهد حق را به زیر پای کرد . ما، مو : اندر طریق تصوف .

۱۴- ما، مو : و عادت قرینه (قرینه) طبیعت بود .

۱۵- ما، مو : اندر هیچ حال تصویر (ما : تصور) ندارد که (ژ : برجائست) سقوط آن محال باشد.

ژ : برجائست محال باشد.

پس تا شخص ایشان برجای است ، در کلّ احوال ، آداب متابعت برایشان جاری است ، گاه به تکلف ، و گاه بی تکلف ، چون حال ایشان صَحْو باشد . ایشان به تکلف ، حفظ آداب می کنند . و چون حال ایشان سَکَر بود ، حقّ - تعالی - ، آدب برایشان نگاه می دارد . و به هیچ صفت تارک الأدب ، ولی نباشد . « لَأَنَّ الْمُؤَدَّةَ عِنْدَ الْأَدَابِ وَ حُسْنِ ۵ الْأَدَابِ ، صِفَةُ الْأَحْبَابِ . » و هر که را حقّ - تعالی - کرامتی دهد ، دلیل آن بود که حکم آداب دین را ، بروی نگاه می دارد به خلاف گروهی از ملاحده - لعنهم الله - که گویند : « چون بنده اندر محبّت ، مغلوب شود ، حکم متابعت از وی ساقط شود . و این به جای دیگر مبین تر بیارم انشاء الله - تعالی - .

اما آداب بر سه قسم است : یکی اندر توحید با حقّ - عزّ و جلّ - و آن چنان ۱ . بود که اندر خلأ و ملأ خود را از بی حرمتی نگاه دارد . در خلأ معاملت چنان کند که اندر مُشَاهِدَةُ مَلُوكْ کنند . و اندر اخبار صحاح است { مو ۵۲۳ } که روزی پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - گردپای نشسته بود . جبرئیل آمد { ژ ۴۳ } و گفت : « یا مُحَمَّد ! اجْلِسْ جَلْسَةَ الْعَبِيد ! » : « بنده یی چون بندگان نشین اندر حضرت خداوند - تعالی - » و گویند : حارث محاسبی چهل سال ، روز و شب ، پشت به دیوار باز ننهاد ، ۵ و جز به دو زانو نشست . از وی پرسیدند که : « خود را رنجه چرا می داری ؟ » گفت : « { ما ۴۴۷ } شَرَم دارم که اندر مُشَاهَدَتِ حقّ ، جز بنده وار بنشینم . » و من - که علی بن عثمان الجلابی ام - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - مردی دیدم اندر نهایت دیار خراسان به دهی که آن را کَمَنْد می خوانند . و معروف بود آن مرد ، وی را ادیب کَمَنْدِی

۱- ما ، مو : برجا است . ۲- ما ، مو : و گاه بی تکلف شرط آداب نگاه می دارند چون حال شان صَحْو بود .

۳- ما ، مو : حال شان سَکَر بود . ما : ادب ایشان نگاه . ۵- ما ، مو : حُسن الادب .

۶- ما ، مو : نگاه دارد . ۷- ما ، مو : و این معنی را بجای . ۸- ژ ، ما : مبین بیاریم .

۹- ما ، مو : سه قسمت است ما ، مو : با حقّ جلّ جلاله .

۱۰- ما ، مو : نگاه دارد و معاملت .

۱۱- ما : و در اخبار صحاح است که روزی پیغمبر . ۱۲- ما ، مو : جبرائیل علیه السلام آمد و .

۱۳- ما ، مو : خداوند گویند . ۱۴- ما ، مو : پشت بر دیوار باز ننهاد .

۱۵- ما ، مو : خود را چرا برنج میداری .

۱۶- مو : مُشَاهَدَةُ حقّ . ۱۷- ما ، مو : عنه در دیار خراسان بدیهی رسیدیم که آنرا .

۱۸- ما ، مو : و در آنجا مردی بود که ویرا ادیب بکند .

خواندندی . فضلی تمام داشت . این مرد بیست سال بر پای ایستاده بود ، جز به تشهد نماز ننشستی . از وی علت آن پرسیدند . گفت : « مرا هنوز درجت آن نیست که اندر مشاهدات حق بنشینم . »

و از ابو یزید پرسیدند - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « بِمَ وَجَدْتَ مَا وَجَدْتَ ؟ » قال :
 ۵ « بِحَسَنِ الصُّحْبَةِ مَعَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - . » گفتندش : « به چه یافتی آن چه یافتی ؟ »
 گفت : « بدان که با حق - تَعَالَى - صَحْبَتِ نیکو کردم . » و با آداب بودم . و اندر خلأ همچنان بودم که اندر مَلَأ و عالمیان را باید که حفظ آداب ، اندر مشاهدات معبود خود از زلیخا آموزند که چون با یوسف خلوت کرد ، و از یوسف حاجت خود را اجابت خواست . نخست روی بت خود به چیزی بپوشید . یوسف - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت : « چه می کنی ؟ »
 ۱ . گفت : « روی معبود بپوشیدم ، تا وی مرا به بی حرمتی نبیند ، که شرط آداب نباشد . و چون یوسف به یعقوب رسید . و خداوند - تَعَالَى - وی را وصال وی کرامت کرد . زلیخا را جوان گردانید ، و به اسلام راه نمود و به زنی به یوسف داد . یوسف قصد وی کرد . زلیخا از وی بگریخت . گفت : « ای زلیخا ! من آن دل ربای توأم . از من چرا همی گریزی ! { ژ ۴۳۵ } مگر دوستی من از دلت پاک شده است ؟ » گفت : « لا وَاللَّهِ ! که ۱۵ دوستی زیادت است . اما من پیوسته آداب حضرت معبود خود نگاه داشته ام . آن روز که با تو خلوت کردم ، معبود من بتی بود . و وی هرگز ندیدی . فاما به حکم آن که ورا دو چشم بی بصر بود ، چیزی بر آن پوشیدم ، تا { ما ۴۴۸ } تهمت بی ادبی از من برخیزد . اکنون من معبودی دارم که بینا است ، بی مقلت و آلت ، و به هر صفت که باشم ، مرا می بیند . نخواهم که تارک الآداب باشم . »

۱- ما ، مو : و فضل تمام داشت . ۲- ما ، مو : علت آن بهرسیدم (مو : بهرسیدم) . مو : که در مشاهده حق .

۴- ما ، مو : و از ابو یزید رحمة الله عليه پرسیدند . ۵- ما ، مو : عز و جل به چه یافتی گفت .

۶- ما ، مو : صحبت نیکو و با آداب کرد و اندر . ۷- ما ، مو : حفظ ادب او اندر مشاهده معبود .

۸- ما ، مو : و از یوسف فرمان خود را . ۹- ما ، مو : روی بت خویش بچیزی بپوشید یوسف صلوة الله علیه و سلامه گفت .

۱۰- ما ، مو : روی معبود خود می پوشم که تا وی مرا با تو بدین بیحرمتی نه بیند که آن شرط . ۱۱- ما ، مو : و چون

یوسف صلوة الله و سلامه به ما ، مو : وی را وصال یوسف کرامت . ۱۲- ما ، مو : جوان کرد . ما ، مو : و یوسف قصد وی .

۱۳- ما ، مو : زلیخا از وی میگریخت . ۱۴- ما ، مو : چرا میگریزی . ۱۵- ما : که دوستی برجاست و زیاده

ما ، مو : آداب خدمت معبود . ۱۶ و ۱۷- مو : و با آنکه ویرا چشم نبود چیزی بر آن پوشیدم .

۱۹- ما ، مو : مرا به بیند نخواهم .

و چون رسول را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - به معراج بردند ، از حفظ آداب به کوثین ننگریست . کَمَا قَالَ اللَّهُ - تعالى - : « مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى . » « اَيُّ مَا زَاغَ الْبَصَرُ بِرُؤْيَا الدُّنْيَا وَمَا طَغَى بِرُؤْيَا الْعُقْبَى . »

و دیگر قِسْمَتِ آداب با خود اندر معاملت ، و آن چنان باشد که اندر همه احوال ، ۵ مَرُوت را مراعات کند ، با نفس خود ، تا آن چه اندر صَحْبَتِ خَلْق ، و به حق بی ادبی باشد اندر صحبت با خود استعمال نکند . و مثال این ، آن بود که جز راست نگوید . و آن چه خود می داند { مو ۵۲۵ } ، خلاف آن بر زبان راندن روا ندارد ، که اندر آن بی مروتی باشد . و دیگر آن که کم خورد ، تا به طهارتگاه کمتر باید شد . و سدیگر آن که اندر چیزی ننگرد از آن خود ، که به جز او را نشاید نگریست . که از امیرالمؤمنین ۱۰ علی - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - می آید که : هرگز عَوْرَتِ خود را ندیده بود . از وی پرسیدند .

گفت : « من شَرَمِ دارم از خویشتن که در چیزی نگرم که نظر به اجناسِ آن حرام بود . و دیگر قِسْمَتِ آداب با خَلْقِ اندر صَحْبَت ، و مَهَم ترین آداب ، صَحْبَتِ خَلْق است اندر سَفَر و حَضَر به حَسَنِ معاملت و حِفْظِ سُنَّت . و این هر سه نوع را از آداب ، از یکدیگر جَدَا نَتَوَان کرد . و اکنون مَن به مقدار امکان ، مر این را ترتیب دهم ، تا بر تو و ۱۵ خوانندگان ، طریق آن سهل تر گردد . وَ بِاللَّهِ الْعَوْنُ وَ التَّوْفِيقُ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ .

۱- ما : رسول صلی ... ما ، مو : وی از حفظ آداب.

۲- ما ، مو : تا خداوند تعالی گفت .

۳- ما ، مو : اَيُّ بِرُؤْيَا الْعُقْبَى . ۴- ما : و دیگر قسم آداب ما ، مو : معاملتست .

۵- ما : تا آنچه بصحبت خلق و حق بی ادبی . ۶- ما ، مو : صحبت خود استعمال و مقال این چنان بود که جز راست نگوید و آنچنان بود که آنچه خود بر خلاف .

۷- ما ، مو : بر زبان داند مو : نراند که آن بی مروتی .

۸- ما ، مو : تا طهارت گاه باید رفت .

۹- ما ، مو : او را کس دیگر (ما : کسی) نشاید مو : علی رضی الله عنه .

۱۰- ما ، مو : و از وی . ۱۱- ما ، مو : از خود شرم دارم که اندر چیزی .

۱۲- ما ، مو : و سه دیگر قسمت ادب با خلق بود و بزرگترین آداب صحبت خلق آنست که .

۱۳- ما ، مو : و حضر با ایشان ما : سُنَّت باشی ، سُنَّت باشد و این هر سه نوع آداب را .

۱۴- ما ، مو : جدا نتوانی کرد .

۱۵- ما ، مو : طریق این سهلتر انشاء الله تعالی عز و جل .

باب الصُّحْبَةِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهَا :

قال الله - تبارك و تعالی - إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا . « : « أَيْ بِحَسَنِ رِعَايَتِهِمُ الْإِخْوَانَ . » مؤمنانی که کردار ایشان نیکو بود ، خداوند - عز و جل - مر ایشان را دوست گیرد ، و دوست گرداند { ما ۴۴۹ }
 ۵ اندر دلها ، بدان که دل ها نگاه دارند ، و حق های برادران بگزارند ، و فضل ایشان بر خود ببینند . و قال رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « ثَلَاثٌ يَصِفِينَ لَكَ وَدَّ أَخِيكَ : تُسَلِّمُ عَلَيْهِ أَنْ لَقَيْتَهُ ، وَتُوسِعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ ، وَتَدْعُوهُ بِأَحَبِّ أَسْمَائِهِ . » آن چه رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فرمود : از حسن رعایت و حفظ حرمت بود . گفت : « دوستی برادران مسلمان را سه چیز موصفا کند : یکی چون بینی مر او را سلام ۱ . کنی اندر راه ها . و دیگر جای بر وی فراخ کنی اندر مجلس ها . و سدیگر او را به نامی خوانی که آن به نزدیک وی ، درستترین نام ها بود . قوله - تعالی - : « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ . » جمله را تعطف و تلطّف فرمود میان دو برادر مسلمان تا دل ها شان با یکدیگر خراشیده نباشد . و قوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « أَكْثَرُوا مِنَ الْإِخْوَانِ فَإِنَّ رَبَّكُمْ حَيٌّ كَرِيمٌ يَسْتَحْيِي أَنْ يَعَذِّبَ عَبْدَهُ »
 ۱۵ بَيْنَ إِخْوَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . » : « برادران بسیار گیرید به حفظ ادب ، و معاملت نیکو کنید با ایشان که خدای - عز و جل - کریم است به شرم خود بنده را عذاب نکند میان برادران وی روز قیامت ! »

اما باید که صحبت از برای خداوند را باشد - عز و جل - نه از برای هوای نفس را ، و حصول مراد و اغراض را . تا به حفظ ادب آن بنده مشکور گردد .

-
- ۱ - ما : باب بیستم فی الصُّحْبَةِ . ۲ - ما ، مو : خدای گفت عز و جل . ۳ - ما : که کردار از ایشان .
 ۴ - ما ، مو : خدای عز و جل . ۵ - ما ، مو : که دلها نگهدارند و حق های برادران بگذارند . ۸ - ما ، مو : و رسول گفت .
 ۷ - ما ، مو : این چه وی فرمود . ۹ - ما ، مو : دوستی برادر مسلمان را ، مو : چون به بینی مراورا (ژ : ورا) .
 ۱۰ - ما ، مو : فراخ کردانی ما ، مو : میوم آنکه . ۱۱ - ما ، مو : دوستترین نامها بود و نیز خداوند عز و جل گفت .
 ۱۲ - ما : لطف فرمود . ما : برادر مسلمانی ، دو برادر مسلمانان . ۱۴ و ۱۵ - ما ، مو : بسیار گیرید حفظ ادب و معاملت نیکو نگاه دارید . ما ، مو : خداوند عز و جل حی و کریم است . ۱۶ - ما ، مو : بکرم خود ، ما ، مو : در میان برادرانش روز قیامت عذاب نکند .
 ۱۷ - ما ، مو : خداوند باشد . ما ، مو : نه از برای نفس . ۱۸ - ما ، مو : مراد و غرض را .

مالك دينار گفت مرداماد خود را ، مَغِيرَةَ بن شعبه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : « كُلُّ أَخٍ وَصَاحِبٍ لَمْ تَسْتَفِدْ مِنْهُ فِي دِينِكَ خَيْرًا فَاَنْبَذَ عَنْكَ صَحْبَتَهُ حَتَّى تَسْلَمَ . » : « هر برادری و یاری که دین ترا از صَحْبَتِ وی { ما ۴۵۰ } فایده آن جهانی نباشد ، با وی صَحْبَتِ مکن ، که صَحْبَتِ آن کس بر تو حرام بود . » معنی آن بود که : « صَحْبَتِ با مه ۵ از خود باید کرد یا با که . » که اگر { مو ۵۲۷ } با مه از خود کنی ، ترا از وی فایده یی باشد ، و اگر با که از خود کنی ، او را از تو فایده یی باشد اندر دین . که اگر وی از تو چیزی آموزد دینی ، فایده دینی حاصل آید . و اگر تو چیزی آموزی همچنان . و از آن بود که پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - گفت : « إِنْ مِنْ تَمَامِ التَّقْوَى تَعْلِيمٌ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ . » : « کمالِ پرهیزگاری آموختنِ عِلْمِ بود مر کسی را که نداند . »

۱۰ . و از یَحْيَى بن مَعَاذِ الرَّازِی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - می آید که گفت : « بئسَ الصَّدِيقُ صَدِيقٌ تَحْتَاجُ أَنْ تَقُولَ لَهُ أَذْكَرْنِي فِي دُعَائِكَ ، وَ بئسَ الصَّدِيقُ صَدِيقٌ تَحْتَاجُ أَنْ تَعِيشَ مَعَهُ بِالْمُدَارَةِ ، وَ بئسَ الصَّدِيقُ صَدِيقٌ يُلْجِئُكَ إِلَى الْإِعْتِزَارِ فِي زَلَّةٍ كَانَتْ مِنْكَ . » : « بد یاری بود آن که او را به دعا وصیت باید کرد که حتی صَحْبَتِ يك ساعته ، دعای پیوسته باشد ، و بدیاری بود آن که با وی زندگانی به مدارا ۱۵ باید کرد ، که سرمایه صحتِ انبساط بود ، و بدیاری بود آن که به گناهی که بر تو رفته باشد ، از وی عذر باید خواست . » از آن چه عذر شرط بیگانگی بود ، اندر صَحْبَتِ بیگانگی جفا بود . وَ قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ : « الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَمْنُظَرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يَخَالَ . » « مرد آن دین دارد و آن

۱ - ما ، مو : و مالك بن دينار (ق : بصری) گفت مرداماد خود مغیره بن شعبه را ما ، مو : یا مغیره کلّ اخ . ۲ - ما ، مو : فَاَنْبَذَ عَنْ صَحْبَةِ . ۳ - ما ، مو : یاری که ترا از صحبت . ۴ - ما ، مو : که این کس بر تو حرام بود معنی این آن بود . ۵ و ۴ - ما ، مو : با مه از خوددار یا با که از خود . ۶ - ما ، مو : از خود صحبت داری ترا فایده آن بود که از تو چیزی . ۷ - ما ، مو : آموزد هر دو را فایده دینی آن بود که از تو چیزی آموزد و هر دو را فایده ما ، مو : و اگر از وی چیزی ما ، مو : پیغامبر گفت .

۱۰ - ما ، مو : ... رازی رضی الله عنه می آرند که . ۱۱ - ما ، مو : بئس الصديق تحتاج أن تقوله .

۱۳ - ما ، مو : یکساعت دعای پیوسته .

۱۵ - ما ، مو : بود و آن که وی گناهی که بر تو .

۱۶ - ما ، مو : بیگانگان جفا بود و رسول گفت صلى ... ۱۷ - ما ، مو : المرء على

طریق بود که { ز ۴۳۸ } دوست وی . نگاه کن تا دوستی و صحبت با که می دارد . « اگر صحبت با نیکان دارد ، وی گرچه بداست ، نیک است . از آن چه آن صحبت ، او را نیک گرداند . و اگر صحبت با بدان دارد ، وی گرچه نیک است ، بداست . از آن چه { ما ۴۵۱ } بدان چه در وی است ، ورا رضا است . چون به بد راضی باشد ، اگرچه وی نیک بود ، ۵ بدگردد . که اندر حکایت است که : مردی گرد کعبه طواف می کرد ، و می گفت : « اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْ اِخْوَانِی ! » فقیل له : « لِمَ لَمْ تَدْعُ لَكَ فِیْ هٰذَا الْمَقَامِ ؟ » : « یا رب ! تو برادران مرا نیک گردان . » وی را گفتند : « بدین مقام شریف رسیده ای ، چرا خود را دعایی نکنی ؟ که همه برادران را دعا کنی ! » گفت : « اِنْ لِیْ اِخْوَانًا اَرْجِعْ اِلَیْهِمْ فَاِنْ صَلَحُوا صَلَحْتُ مَعَهُمْ وَ اِنْ فَسَدُوا فَسَدْتُ مَعَهُمْ . » : « مرا برادرانند ، ۱ . چون من بدیشان باز گردم ، اگر ایشان را ، در صلاح یابم ، من به صلاح

ایشان صالح شوم ، و اگر به فسادشان یابم . من به فساد ایشان مفسد شوم . » چون قاعده صلاح من صحبت مصلحان بود . من برادران خود را دعا کنم تا مقصود من و از آن ایشان برآید - انشاء الله . و اساس این جمله آن است که نفس را سکون با عادت بود . و در میان هر گروهی که باشند ، عادت فعل ایشان گیرد . از آن چه جمله معاملات و ۱۵ ارادت حق و باطل اندر وی مرکب است . آن چه بیند از معاملات و ارادات ، آن پرورش یابد . اندر وی غلبه گیرد ، بر ارادت دیگری . و صحبت را اثری عظیم است اندر طبع ، و عادت را صولتی صعب ، تا حدی که باز به صحبت آدمی ، { ز ۴۳۹ } عالم می شود . و طوطی به تعلّم ناطق { مو ۵۲۹ } . و اسب به ریاضت از حد عادت بهیمی به عادت آدمی آید و مثلهم . این جمله نشان تاثیر صحبت است . که کل عادت غریزی ایشان مغلوب گشته است .

- ۱- ما ، مو : طریق که دوست ما : تا صحبت و دوستی ، مو : تا دوستی و صحبت . ۲- ما ، مو : زیرا آنچه آن صحبت { ز : هشت } اورا . ۳- ما ، مو : اگرچه نیک است بداست زیرا که . ۴- ما ، مو : بدانچه اندر ایشان است راضی است چون ما ، مو : اگرچه وی نیک باشد . ۵- ما ، مو : بد باشد که اندر حکایات است که مردی اندر کرد . ۶- ما ، مو : فقیل له لم تدع ما ، مو : قال یارب . ۷- ما ، مو : چون باین مقام شریعت رسیده ای . ۸- ما ، مو : دعا نکنی . ۹- ما ، مو : مرا برادرانی اند که من بایشان باز گردم . ۱۱- ما ، مو : و اگر بر فسادشان ما ، مو : مفسد کردم ما ، مو : من بر صحبت . ۱۲- ما ، مو : « انشاء الله » ندارد . ۱۳- ما ، مو : سکون با یاران بود . ما ، مو : هر گروه که باشد . ۱۴- ما ، مو : عادت و فعل ایشان ما ، مو : باطل اندر او . ۱۵- ما ، مو : بیند از ارادات معاملات پرورش یابد و غلبه گیرد . ۱۶- ما ، مو : بر ارادت او دیگران و صحبت را تأثیری عظیم است . ۱۷- ما ، مو : صعب است تا به حدی ما ، مو : بتعلیم آدمی . ۱۸- ما ، مو : ناطق می شود و اسب نیز بر ریاضت ما ، مو : بهیمی به عادت آدمی می آید و مانند آن . ۱۹- ز ، ما ، مو : عادت غریزی شان مغلوب .

و مشایخ این قصه - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - نخست از یکدیگر ، حقَّ صَحَبَتِ طَلَبند ، { ما ۴۵۲ } و مریدان را بدان فرمایند . تا حدی که صَحَبَت ، اندر میان ایشان ، چون فریضه گشته است . و پیش از این مشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - اندر آداب صحبت این گروه ، کُتُب ساخته اند مَشْرَح . چنان که جَنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - کتابی کرد ، نام آن ۵ تصحیح الإرادة . و یکی اَحْمَد بن خَضْرَوِيَّة البلخی کرد ، نام آن الرَّعَايَةُ بِحَقِّوقِ اللَّهِ . و مُحَمَّد بن عَلِي الترمذی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - نیز کتابی کرده است ، آن را بیان آداب المریدین ، نام کرده . و ابوالقاسم حکیم - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - ، و ابوبکر و رَاق ، و سَهْل بن عَبْدِ اللَّهِ ، و ابو عبدالرَّحْمَنِ السَّلْمی ، و استاد ابوالقاسم قَشِيری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - نیز اندر این معنی کُتُب ساخته اند مُسْتَوْفَى . و این جمله اِئِمَّة این فن ۱۰ بوده اند . و مَقْصود من اندر این کتاب آن است تا هر که را این باشد ، به کُتُب دیگر حاجتمند نگردد . و پیش از این گفتیم ، اندر مَقْدَمَةُ کتاب اندر حال سؤال تو ، که این کتاب مر ثرا غَنِيه یی باشد ، و مر طالبان این طریقت را . اکنون این ابواب اندر انواع آداب معاملات ایشان مَرْتَب بیارم انشاء الله - تعالی وَحْدَهُ وَ كَفَى - .

باب آدابِهِمْ فِي الصَّحْبَةِ :

۱۵ چون مَهْم ترین چیزها بدانستی ، که مرید را حقَّ صَحَبَتِ بُود ، لامحاله رعایت صَحَبَت ، فریضه باشد . اَز آن چه تَنها بودن ، مَریدرا { ژ . ۴۴ } هلاکت بُود . لِقَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - : « الشَّيْطَانُ مَعَ الْوَاحِد : » دیو با آن کس بُود که تنها بُود . « و قوله - تعالی - : « مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ . » : « نباشد از شما سه کس الا که چهارم ایشان خُداوند - تعالی - باشد . » پس هیچ آفَت مَرید

۱- ما ، مو : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ . ۲- ما ، مو : و مریدان را تحریص فرمایند تا بحدی که . ۳- ما : چون فریضه است . ما ، مو : مشایخ اندر آداب . ۴- ما ، مو : کُتُب مَشْرَح ساخته اند . ما ، مو : جنید رَحْمَةُ اللَّهِ کتابی . ۵- ما ، مو : خَضْرَوِيَّة کتابی جمع کرد . ۶- ما ، مو : ترمذی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . ۷- ما ، مو : و ابوالقاسم و ابوبکر و رَاق . ۸- ما ، مو : رَحْمَةُ اللَّهِ تعالی جمله . ۹- ژ ، ما ، مو : اِجْمَعِينَ اندر این معنی کُتُب مُسْتَوْفَا (مو : متوفی) ساخته اند . ۱۰- ما ، مو : که تا هر که را این باشد . ۱۱- ما ، مو : گفتیم اندرین مَقْدَمه ما ، مو : سؤال باین کتاب (ما ، مو : که) ما ، مو : غَنِيه پس باشد (ق : ندارد) . ۱۲- ما ، مو : و بلك طالبان این طریقت اکنون ابواب اندر ما : مَرْتَب بیاریم . ۱۳- ما ، والله اعلم مو : و بالله التوفیق . ۱۴- ما : باب بیست و یکم .

۱۵- ما ، مو : و چون دانستی که بهترین چیزها مر مرید را صحبت بود لامحاله رعایت حقَّ صحبت .

۱۶- ما ، مو : فریضه کُشت ما ، مو : مر مرید را هلاکت بود و از اینجاست که پیغامبر گفت .

۱۷- ما ، مو : الواحد من الاثنين ابعاد ما ، مو : دیو با آن کس باشد که تنها باشد و خداوند مبارک و تعالی گفت .

۱۸- ما ، مو : از شما سه الا . ۱۹- ما ، مو : خداوند باشد .

را چون تنها بودن نیست .

و اندر حکایات یافتیم که مریدی را از آن جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - صورت بست که : « من به درجَت کمال رسیدم . و تنها بودن مرا { ما ۵۳ } از صحبت بهتر . » به گوشه یی اندر شد . و سر از صُحْبِ جماعت در کشید . چون شب اندر آمدی ، اشتهری بیاوردندی ، و ۵ وی را گفتندی که : « ترا به بهشت می باید شدن ! » وی بر آن نشستنی و می رفتی تا جایگاهی پدید آمدی خُرم . و گروهی خوب صورت . و طعام های خوش ، و آب های روان . تا سحرگاه وی را آنجا بداشتندی . آنگاه به خواب اندر شدی . چون بیدار شدی ، خود را بر در صومعه خود دیدی . تا رَعَوْتِ آدمیت اندر وی تعبیه کرد ، و نَخَوْتِ جوانی اندر دل وی تأثیر خود ظاهر کرد . زبان دَعْوِی بگشاد و می گفت : « مرا چنین می باشد ! » ۱ . تا خبر به جنید بردند . وی برخاست . و به در صومعه وی آمد . وی را یافت . زهوی اندر سرافکنده ، { مو ۵۳۱ } و تکبری فرو گستریده . حال از وی بپرسید . وی جمله با جنید بگفت . جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گفت : « چون امشب بدان جای برسی ، سه بار بگویی : « لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ . » چون شب اندر آمد . وی را می بردند . و وی بر جنید ، به دل انکار می کرد . چون زمانی بر آمد ، مر تجربه را ۱۵ سه بار کلمه « لا حَوْلَ » بگفت . آن جمله بخروشیدند و برفتند . وی یافت خود را اندر میان مزیله یی نشسته ، و لختی استخوان های مردار بر گرد وی نهاده ، بر خطای خود واقف شد . و تعلق به توبه کرد . و به صحبت اصحاب پیوست .

۱- ما ، مو : رحمة الله عليه .

۲- ما ، مو : وی پدیده کمال رسیده است . ما ، مو : بودن ورا بهتر از صحبت دانست .

۳- ما ، مو : باز شد ، ما ، مو : اندر کشید و چون ما ، مو : اشتهر بیاوردندی .

۴- رُ ، ما ، مو : وی را گفتند که ترا بهشت می باید شد وی بر اشتهر نشستنی .

۵- ما ، مو : تا جایگاه پدید آمدی . ۶- ما ، مو : و تا سحرگاه ، ما ، مو : چون بیدار گشتی .

۷- ما ، مو : خود یافتی . ما ، مو : اندر تعبیه خود بگسترانید و . ۸- ما ، مو : تأثیر کردی .

ما ، مو : چنین حالتی می باشد . ۹- ما ، مو : خبر بجنید رحمة الله عليه بردند . ما ، مو : صومعه وی

رفت خویشتن بینی . ۱۰- ما ، مو : و تکبر در سر وی جا گرفته حال . ۱۱- ما ، مو : جنید گفت .

ما ، مو : بدان موضع برسی یاد آر تا سه بار بگویی لا حول . ۱۳- ما ، مو : بر جنید رحمة الله عليه

انکار بدل می کرد . ما ، مو : سه بار لا حول . ۱۴- ما ، مو : اندر مزیله یی نشسته .

۱۵- ما ، مو : مردار کرد وی نهاده . ۱۶- ما ، مو : و بصحبت پیوست .

و مرید را هیچ آفت ، چون تنهایی نباشد . و شرطِ صَحْبَتِ ایشان آن است که هر کسی را اندر درجَتِ وی بدارند . چون با پیران به حرمتِ بودن ، و با هم جنسان به عشرتِ زیستن ، و با کودکان شَفَقَتِ برزیدن . چنان که پیران را اندر درجۀ پدران داند ، و هم جنسان را اندر { ما ۴۵۴ } درجۀ برادران داند ، و کودکان را اندر محلّ فرزندان . و از حَقْدِ تَبَرّاً ۵ کند ، و از حَسَدِ بپرهیزد ، و از کینه اعراض کند . و نصیحت از هیچ کس دریغ ندارد . و روا نیست اندر صَحْبَتِ ، یکدیگر را غیبت کردن ، و خیانت برزیدن ، و به قول و فعل با یکدیگر انکار کردن . از آن چه چون ابتدای صَحْبَتِ از برای خدای بود - عَزَّ وَ جَلَّ - باید تا به فعلی یا به قولی - که از بنده ظاهر شود - آن را بریده نگردانند .

و من از شیخ المشایخ ابوالقاسم گرگانی پرسیدم - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که : « شرطِ صَحْبَتِ چیست ؟ » گفت : « آن که حظّ خود نجویی اندر صَحْبَتِ که همه آفاتِ صَحْبَتِ از آن است که هر کسی از آن ، حظّ خود طلبند . و صاحبِ حظّ را تنهایی بهتر از صَحْبَتِ . و چون حظّ خود فرو گذارد ، و حظوظِ صاحبِ خود را رعایت کند ، اندر صَحْبَتِ مصیب باشد .

یکی گوید از درویشان که : « وقتی از کوفه برفتم ، به قصدِ مکه ، ابراهیم ۵ خواص را یافتم - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - در راه . از وی صَحْبَتِ خواستم . » { ژ ۴۴۲ } مرا گفت : « صَحْبَتِ را امیری باید یا فرمان برداری . چه خواهی ؟ امیر تو باشی یا من ؟ » گفتم : « امیر تو باش . » گفت : « هلا ، تو از فرمانِ امیر بیرون میای . » گفتم : « روا باشد . » گفت : « چون به منزل رسیدم ، مرا گفت : « بنشین ! » چنان کردم . وی آب از چاه بر کشید . سرد بود . هیزم فراهم آورد ، و آتش بر افروخت ، اندر زیرِ میلی ، و

۱- ما ، مو : هر کس را . ۲- ما ، مو : درجَتِ وی بشناسند تا با پیران بحرمت بودن در وی رسد چنانکه با . ۳- ما ، مو : و با پیران حرمت نگاهداشتن چنانکه ما ، مو : پدران بدارند و . ۵- ما : کنند و از حسد بپرهیزند ... اعراض کنند ... ندارند .

۶ و ۷- ما ، مو : ورزیدن و به قول و فعل یکدیگر را انکار کردن ، ما ، مو : چون صحبت از برای خداوند بود تا .

۸- ما ، مو : ظاهر شود بریده نکرده . ۹- ما : و مصنف گوید رضی الله عنه که من ما ، مو : قدس الله سره که حق صحبت .

۱۱- ما ، مو : می طلبند و طالب حظّ . ۱۲- ما ، مو : فرو بگذارد ما ، مو : اندر صحبتش نصیب باشد .

۱۴- ما ، مو : از کوفه قصد مکه کردم .

۱۵- ما ، مو : یافتم اندر راه ابراهیم خواص را رحمة الله علیه و از وی صحبت خواستم گفت .

۱۶- ما ، مو : امیری باید فرمان برداری . ما ، مو : یا امیر تو باشی .

۱۷- ما ، مو : مرا گفت اکنون تو . ۱۹- ما : و سرد بود هیزم فرا گرفت و .

مرا گرم کرد . و به هر کار که مَن قَصَد کردمی ، گفתי : « شَرَطُ فرمان نگاه دار . » چون شب اندر آمد ، بارانی عظیم اندر گرفت . وی مُرَقَّع خود بیرون کرد و تا بامداد بر سر مَن ایستاده بود . و مُرَقَّع بر دو دست افکنده . و مَن شرمند می بودم . به حَکَم شَرَط هیچ نتوانستم گفت . چون بامداد شد ، گفتم : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! امروز امیر مَن باشم . » گفت : ۵ « صَوَاب آید . » چون به مَنَزَل رسیدیم ، وی همان خدمت بر دست گرفت . مَن گفتم : « از فرمان امیر بیرون میای ! » مرا گفت : « از فرمان ، کسی بیرون آید { ما ۴۵۵ } که امیر را خدمت ، خود فرماید . » تا به مَکَه آمدم . مَن از شَرَم وی بگریختم ، { مو ۵۳۳ } تا در مَنّا مرا بدید و گفت : « ای پسر ! بر تو بادا که با درویشان صَحَبَت چنان کنی که مَن با تو کردم . »

۱ . رَوَى عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّهُ قَالَ : « صَحَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عَشْرَ سَنِينَ وَخَدَمْتُهُ . فَوَاللَّهِ مَا قَالَ لِي أَبَ قَطُّ وَ مَا قَالَ بِشَيْءٍ فَعَلْتُ لَمْ فَعَلْتُ كَذِي ، وَلَا بِشَيْءٍ لَمْ أَفْعَلْهُ إِلَّا فَعَلْتُ كَذِي . » : « گفت ده سال رسول را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - خَدَمَت کردم . به خَدای که هرگز مرا نگفت که آف ! و هرگز هیچ کار نکردم که مرا بگفت که { ۴۴۳ } چرا کردی . و آن چه نکردم ، ۱۵ هرگز مرا نگفت که فلان کار چرا نکردی . »

پس جُمْلَةُ درویشان بر دو قسمت اند : یکی مَقیمان و دیگر يك مَسَافِران . و مَشَايخ را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - سَنَت آن است که باید تا مَسَافِران مَر مَقیمان را بر خود ، فَضَل نهند . از آن چه ایشان بر نَصیب خود می روند . و مَقیمان به حق خدمت نشسته اند . و

- ۱ - ژ ، ما : و مرا گرم و به هر کار ما : و چون شب . ۲ - ما ، مو : باران عظیم اندر گرفت وی مَرَقَ بیرون کرد تا بامداد . ۳ - ما ، مو : و مَرَقَ بر دستها افکنده میداشت و مَن شرمند می بودم و بحکم .
- ۴ - ما ، مو : سخن نمیتوانستم ما : امروز امیر . ۵ - ما ، مو : بمنزل رسیدم ما : به دست (در دست) گرفت . ۶ - ما ، مو : فرمان بیرون میای گفت ما ، مو : آن کس بیرون آمد . ۷ - ما ، مو : تا بَمَکَه هم بدین صفت با مَن صحبت کرد چون به مَکَه آمدم . ما ، مو : تا مرا در مَنّا . ۸ - ما ، مو : بر تو باد .
- ۱۰ - ما ، مو : و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت آرند که گفت . ۱۱ - ما ، مو : قال لی بشیء .
- ۱۲ - ما ، مو : لَمْ لَا فَعَلْتُ . ۱۳ - ما ، مو : هرگز او مرا آف نگفت و هر کاری که بکردم مرا نگفت که .
- ۱۶ - ما ، مو : بر دو قسم اند ما ، مو : و دیگر مسافران . ۱۶ و ۱۷ - ما ، مو : و مَشَايخ را سَنَت .
- ۱۸ - ما ، مو : و مَقیمان بحق نشسته اند از آنچه .

اندر مسافران علامت طلب است ، و اندر مقیمان امارت یافت . پس فَضْل باشد آن را که یافت و فرو نشست ، و از طَلَب بیاسود ، بر آن کس که می طَلَبَد . و مقیمان را باید که مسافران را بر خود فَضْل نهند . از آن چه ایشان اصحابِ علایق اند . و مسافران از علایق فرود گشته اند . و آنان اندر طَلَب اند ، و اینان در وقت اند . و باید تا پیران جوانان را بر خود فَضْل نهند ، که ایشان اندر دُنْیا قریب العهد تراند ، و گناهشان کمتر است و باید تا جوانان ، پیران را بر خود فضل نهند که ایشان اندر عبادت سابق اند ، و اندر خدمت مَقْدَم تر . و چون چنین باشد ، هر دو گروه به یکدیگر نجات یابند ، و إِلَّا هَلَکَ { ما ۴۵۶ } گردند .

فصل : و بدان که حقیقت آدابِ اجتماع ، خِصالِ خَیْر باشد . و مَادِبَه را از ۱ . آن مَادِبَه خوانند که هر چه بروی بیاید ، جَمْلَه باشد . پس « فَالَّذِي اجْتَمَعَ فِيهِ خِصَالُ الْخَيْرِ فَهُوَ اَدِيبٌ . » و اندر مجاری عادت ، کسی را که عِلْمُ لَغَتِ داند و صَرْف و نَحْو ، او را اَدِيب خوانند . باز به نزدیک این طایفه : « الْوَقُوفُ مَعَ الْمُسْتَحْسِنَاتِ وَ مَعْنَاهُ اَنْ يَعَامَلَ اللّٰهُ فِي الْاَدَبِ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً وَ اِذَا كُنْتَ كَذَلِكَ كُنْتَ اَدِيباً ، وَ اِنْ كُنْتَ اَعْجَمِيّاً وَ اِنْ لَمْ تَكُنْ كَذَلِكَ تَكُونُ عَلٰى ضِدِّهِ . » : « ادب { ژ ۴۴۴ } ۱۵ وَقُوفٌ باشد بر کردارهای ستوده . گفتند : « معنی این چه بود ؟ » گفت : « آن که با خداوند - تعالی - مُعَامَلَت به اَدَب کنی اندر ظاهر و باطن . و چون مُعَامَلَت به اَدَب آراسته شود ، تو اَدِيب باشی . اگرچه زیانت اَعْجَمی باشد ، که عبارات را اندر مُعَامَلَت ، قَدْری زیادت نباشد . و اندر همه احوال عالمان بزرگوارتر از فاعلان اند .

-
- ۱- ما ، مو : و اندر مقیمان . ۲- ما : فرونشسته و بیاسود بر آنکه می طلبد و مقیمان را هم باید .
 ۳- ما : از ایشان اصحاب . ۴- ما ، مو : مفرد و مجرد داند و مسافران اندر طلبند و مقیمانرا اندر وقعت و باید تا پیران مر جوان را . ۵- ما ، مو : قریب عهد و گناه ایشان ، ما ، مو : و جوانان نیز .
 ۶- ما : بر خود نهند که ایشان . ۷- ما ، مو : مَقْدَم چنین باشد که یاد کردیم هر دو . ۸- ما ، مو : و حقیقت آداب اجتماع . ۹ و ۱۰- ما ، مو : و اَدِيب را از آن اَدِيب خوانند که بروی هر چه بیاید خیر باشد فَالَّذِي . ۱۱- ما ، مو : کسی که ما ، مو : داند و صرف و نحو مراورا . ۱۲- ما ، مو : الادب هو الوقوف مَعَ الْمُسْتَحْسِنَاتِ . ۱۵- ما ، مو : گفت یا خداوند مُعَامَلَت . ۱۶- ما ، مو : و چون ادب با مُعَامَلَت .
 ما ، مو : زیانت عجمی باشد . ۱۷- ما ، مو : اندر معاملات قیمتی نباشد .
 ۱۸- ما ، مو : از عاقلانند (مو : غافلان اند) .

و یکی را از مشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - پرسیدند که : « شَرَطِ آدَبِ چه چیز است ؟ » گفت : « من اندر سخنی جواب تو بگویم که شنیده ام . یعنی آدَبِ آن بود که اگر بگویی گفتارت صدق باشد ، اگر معاملت آری ، معاملت حق { مو ۵۳۵ } . و گفتار صدق ، اگرچه درشت باشد ، ملیح بود . و معاملت خوب اگرچه دشوار بود ، نیکو بود . پس چون بگوید ، ۵ اندر گفت خود مصیب باشد ، و چون خاموشی بود اندر خاموشی خود محق .

و فرقی نیکو کرده است شیخ أَبُو نَصْرِ سَرَّاج - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - صاحب لَمَعِ اندر کتاب خود میان آدَبِ که گفته است : « النَّاسُ فِي الْأَدَبِ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ : أَمَّا أَهْلُ الدُّنْيَا : فَأَكْثَرُ آدَابِهِمْ فِي الْفَصَاحَةِ وَ الْبَلَاغَةِ وَ حِفْظِ الْعُلُومِ وَ أَسْمَارِ الْمُلُوكِ وَ أَشْعَارِ الْعَرَبِ . وَ أَمَّا أَهْلُ الدِّينِ : فَأَكْثَرُ آدَابِهِمْ { ما ۴۵۷ } فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ وَ ۱ . تَأْدِيبِ الْجَوَارِحِ وَ حِفْظِ الْحُدُودِ وَ تَرْكِ الشَّهَوَاتِ . وَ أَمَّا أَهْلُ الْخُصُوصِيَّةِ : فَأَكْثَرُ آدَابِهِمْ فِي طَهَارَةِ الْقُلُوبِ وَ مَرَاعَاةِ الْأَسْرَارِ وَ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ حِفْظِ الْوَقْتِ وَ قَلَّةِ الْإِلْتِفَاتِ إِلَى الْخَوَاطِرِ وَ حَسَنِ الْأَدَبِ فِي مَوَاقِفِ الطَّلَبِ وَ أَوَاقَاتِ الْحُضُورِ وَ مَقَامَاتِ الْقُرْبِ . » : « مردمان اندر آدَبِ سه قسمت اند : یکی اهل دنیا که آدَبِ به نزدیک ایشان ، فصاحت و بلاغت و حفظ علوم و سمرهای ملوک و اشعار ۱۵ عرب است . و دیگر اهل دین که آدَبِ به نزدیک ایشان ریاضت نفس و تأدیب جوارح و نگاه داشت حدود و ترک شهوات است . و سدیگر اهل خصوصیت { ژ ۴۴۵ } اند که آدَبِ به نزدیک ایشان طهارت دل بود ، و مراعات سِر و وفا کردن عهد و نگاه داشتن وقت . و کمتر نگرستن به خواطر پراکنده ، و نیکو کرداری اندر محل طلب ، و وقت حضور و مقام قرب . » و این سخن جامع است . و تفصیل این در کتاب پراکنده بیاید - انشاء الله عز و جل - .

۱- ما ، مو : رحمة الله عليهم ما ، مو : ادب چیست . ۳- ما ، مو : آری معاملات حق .

۵- ما ، مو : خاموش باشد اندر خاموشی .

۷- ما ، مو : میان آداب گفته است .

۱۲- ما ، مو : اندر آداب بر سه قسم اند . ۱۳- ما ، مو : و حفظ و علوم .

۱۵- ما ، مو : نگاه داشتن حدود ما ، مو : و سیوم اهل خصوصیت .

۱۶- ژ : طهارت دل و مراعات سِر ما ، مو : نگاه داشت وقت .

۱۸- ما ، مو : اندرین کتاب .

۱۹- ما ، مو : والله ولي التوفيق .

باب آداب الإقامة في الصحبة :

چون درویشی اقامت اختیار کند ، بدون سفر ، شرطِ آدابِ وی آن بود که چون مسافری بدو رسد ، به حکمِ حرمت به شادی پیش وی باز آید . و وی را به حرمت قبول کند . و چنان داند که وی یکی از آن ضیفِ ابراهیم خلیل است - علیه السلام - . از مکرمی با وی آن ۵ کند که ابراهیم کرد - علیه السلام - ، که بی تکلف آن چه بود ، وی را پیش آورد . چنان که خدای - عزّ و جلّ - گفت : « فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ . » و نپرسد که از کدام سوی آمدی یا کجا می روی و یا چه نامی ، مگر حکمِ آداب را . آمدنِ شان از حقّ بیند و رفتن به سوی حقّ بیند . و نامِ شان بنده حقّ داند . آنگاه نگاه کند تا راحتِ وی { ما ۴۵۸ } اندر خلوت بود یا صحبت ؟ اگر اختیارِ وی خلوت بود ، جایی خالی کند . و اگر اختیارِ وی صحبت بود ، تکلفِ صحبت کند ، به حکمِ آنس و عشرت . و چون شب سر به بالین باز نهد ، باید تا مقیمِ دُستی برپای وی نهد . و اگر بنگذارد و گوید « عادت ندارم ، » اندر او نیاویزد ، تا وی گران بار نشود . و دیگر روز گرمابه بر وی عرضه کند ، و به گرمابه پاکیزه ترین بردش . و جامه وی را از میزهای گرمابه نگاه دارد و نگذارد { ژ ۴۴۶ } که خادمِ اجنبی وی را خدمت کند . باید که هم جنسی او را خدمت کند { مو ۵۳۷ } به اعتقادی ، ۱۵ تا به پاک گردانیدن وی ، آن کس از همه آفات پاک شود . و باید که تا پشتِ وی بخارد ، و زانوهای و کف پای و دستش بمالد . و بیشتر از این شرط نیست . و اگر این مقیم را دسترس آن باشد که وی را جامه نو سازد ، تقصیر نکند . و اگر نباشد ، تکلف نکند . همان خرقة وی را

۱- ما: باب بیست و دوم فی ، مو: باب آداب الصحبة فی الإقامة . ۲- ما، مو: چون درویش اقامت اختیار کرد .

۳- ما، مو: پیش وی آید . ۴- ما، مو: که او یکی از آن ضیفِ ابراهیم است . ما، مو: از مکرمین .

۵- ما، مو: صلوات الله علیه با مهران خود میبرد که بی ما، مو: فرا پیش آورد .

۶- ما، مو: چنانکه گفت تعالی فجاء ، مو: آمدی و یا کجا . ۷- ما، مو: چه نام داری ، مو: پس آمدنِ شان از حقّ

بیند و رفتنِ شان . ۸- ما، مو: به سوی حقّ و نامِ شان بنده حقّ آنگاه . ۹- ما، مو: بود و یا صحبت اگر . ما، مو: جایی

اورا خالی کند . ۱۰- ما، مو: بی تکلف ، مو: چون شب مسافر سرِ بالین باز نهد باید مقیم .

۱۱- ما، مو: دستِ پهای وی نهد ، مو: و اگر نه بگذارد و بگوید که . ۱۲- ما، مو: گران بار نگردد ، مو: عرض

کند . ۱۳- ما، مو: و جامه های ویرا ، مو: اجنبی اورا . ۱۴- ژ ، ما، مو: هم جنس و را خدمت باعتقاد تا . ۱۵- ما،

مو: این کس از ما، مو: باید تا پشت . ۱۶- ما، مو: که او را جامه نو . ۱۷- ما، مو: تکلف هم نکند همان خرقة اورا .

نمازی کند ، تا چون از گرمابه برآید، در پوشد. و چون از گرمابه به جای باز آید، و روز دیگر شود، اگر در آن شهر پیری بود ، یا جماعتی از ائمه اسلام . وی را گوید : « اگر صواب باشد تا به زیارت ایشان رویم ؟ » اگر اجابت کند ، صواب ، و اگر گوید ، « رای و دل آن ندارم ، » بروی انکار نکند . از آن چه وقت باشد مر طالبان حق را که دل خود هم ندارند .

۵ ندیدی که چون ابراهیم خَواص را - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گفتند : « از عجایب اسفار خود ما را خبری بگوی . » گفت : « عجب تر آن بود که خِضِرْ پیغمبر - عَلَيْهِ السَّلَام - از مَنْ صَحَبْتُ درخواست ، دل وی نداشتم ، و اندر آن ساعت بدون حق نخواستم که کسی را به نَزْدِیکِ دِلِّ مَنْ خَطَرٌ و مِقْدَارٌ باشد ، که وی را رعایت باید کرد . »

و البته روا نباشد که مقیم ، مر مسافر را به سلام گری اهل دنیا برد . یا به ماتم ها و ۱ . عیادت های ایشان . و هر مقیمی { ما ۴۵۹ } را که از مسافر این طمع بود که ایشان را آلت گدایی خود سازد ، و از این خانه بدان خانه می بردشان ، خدمت نا کردن وی ، مرایشان را اولی تر از آن که، آن ذل بر تن ایشان نهادن، و رنج به دل ایشان رسانیدن بود . و مرا - که علی بن عثمان الجلابی ام - ، { ژ ۴۴۷ } اندر اسفار خود هیچ رنج و مشقت صعب تر از آن نبود که خادمان جاهل و مقیمان بی باک ، مرا گاه گاه برداشتندی ، ۱۵ و از خانه این خواجه به خانه آن دهقان می بردندی . و من به باطن بر ایشان سینه می خواندمی . و به ظاهر مسامحتی می کردمی . و آن چه مقیمان بر من کردند از بی طریقتی ، من نذر کردمی که اگر وقتی من مقیم گردم با مسافران این نکنم . و از صحبت بی آدبان فایده بیش از این نباشد ، که آن چه ترا خوش نیاید ، از معاملت ایشان ، تو آن نکنی .

۱- ما ، مو : از گرمابه ببر آید آن خرقه اندر پوشد، ما ، مو : و روز دو سه دیگر بیاشد در آن .

۲- ما ، مو : پیری باشد و یا جماعتی و یا امامی از ائمه اسلام ورا گوید اگر صواب باشد تا با .

۳- ما ، مو : ایشان شوم اگر بیاید صواب و اگر گوید دل آن . ۴- ما ، مو : تکلیف و انکار . ما ، مو : طلاب حق تعالی را که دل خود هم بدست ندارند . ۵- ما ، مو : خواص را گفتند که . ۶- ما ، مو : چیزی بگوی . ما ، مو : خضر علیه السلام . ۷- ما ، مو : صحبت خواست اجابت نکردم و دل صحبت وی نداشتم . ما ، مو : بخواستم که بدون حق . ۹- ما ، مو : البته روا . ما ، مو : به سلام کوئی اهل دنیا برد یا به مهمانی ها و ماتم ها . ۱۰- ما ، مو : از مسافران این . ۱۱- ما ، مو : و از این خاندان بدان خانه برد . ۱۲- ما ، مو : ایشان نهد و آن رنج بر دل ایشان رساند . ۱۳- م ۱ ، ما ، مو : ام رضی الله عنه . ۱۴- ما ، مو : هیچ مشقت صعب تر از آن نبود و رنج از آن زیاده تر نیامدی . ما ، مو : مرا برداشتندی . ۱۵- ما ، مو : من بیاطن با ایشان بکراهیت می رفتم .

۱۶- ما ، مو : مسامحتی میکردم . ما ، مو : با من کردند . ۱۷- ما ، مو : از بی طریقی ما ، مو : وقتی من مقیم شوم با .

۱۸- ما ، مو : از معاملات . ۱۹- ما ، مو : تو آن بکشی و خود بمثل آن حرکت نکنی .

و باز اگر درویشی مُسافرِ مَنبَسِط شود ، و روزی چند صَحَبَت و بایست دنیا اظهار کند ، مقیم را از آن چاره نباشد که وی را به دَم بایست وی فَرَا بُود . و اگر این مُسافرِ مَدْعی بُود بی هِمَت ، مقیم را نباید که بی همتی کند . و متابع وی باشد اندر بایست های مُحال وی . که این طریقت مَنقَطِعان است . چون بایست آمد ، به بازار باید شد ، به ستدو داد کردن ، ۵ و یا به درگاه سُلطانی به عَوانی . وی را با صَحَبَت مَنقَطِعان چه کار باشد .

و گویند که جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - با اصحاب خود به حُکَم ریاضتی نشسته بودند . مُسافری در آمد . بر نصیب وی تَکَلُفی کردند . و طَعَامی پیش آوردند { مو ۵۳۸ } . وی گفت : « به جز این ، مَرَا فلان چیز بایستی ! » جَنید گفت : « به بازار باید شد که مَرَد اسواقی ، نه از آن مَساجِد و صَوامِع . »

۱۰ . وقتی من از دِمَشق با درویشی ، قَصَد { ما ۴۶۰ } زیارتِ ابنِ المَعْلَا کردم . و وی به روستای رَمْلَه می بُود . اندر راه با یکدیگر گفتیم که : « هر یکی را با خویشان ، واقعه یی که داریم ، اندیشه باید کرد ، تا آن پیر از باطن ما را خَبَر دهد ، و واقعه ما حل شود . من با خود گفتم : { ژ ۴۴۸ } « مرا از وی اشعار و مَناجاتِ حَسین بن مَنصور باید . » آن دیگری گفت : « دعایی باید تا طحالم به شود . » و آن دیگری گفت : « مَرَا

۱۵ حَلَوای صابُونی باید . » چون به نزدیکِ وی رسیدیم . فرموده بود تا جزوی نبشته بودند از اشعار و مَناجاتِ حَسین بن مَنصور . پیش من نهاد . و دست بر شکم آن درویش مالید . طحال از وی به شد . و آن دیگری را گفت : « حَلَوای صابُونی غذای عَوانان بُود ، و تو لباس اولیای خدای داری . لباسِ اولیا با مَطالِبِ عَوانان راست نیاید . از دو یکی اختیار کن . »

۱- ما ، مو : صحبت دارد و بایست . ۲- ما ، مو : یعنی در حال آنچه او را باید حاضر گرداند و اگر .

۳- ما ، مو : و بی همت بود . ۴- ما ، مو : که این نه طریق (مو : طریقت) منقطعان است .

۵ و ۴- ما ، مو : بستد و داد و یا بدرگاه سلاطین بعوانی .

۶- ما ، مو : و گویند جنید رحمة الله علیه باصحاب خود رحمهم الله ما ، مو : نشسته بود .

۷- ما ، مو : مسافری اندر آمد ما ، مو : تَکَلَف کردند . ۱۰- ما ، مو : یا دو درویشی ما ، مو : ابن المَعْلَا کردیم .

۱۲- ما ، مو : داریم اندیشید تا ۱۳- ما ، مو : و من با خود ما ، مو : باید خواست .

۱۴- ما ، مو : آن یکی گفت مرا دعائی باید خواست ، ژ : طحالهم بشود ما ، مو : و آن دیگر .

۱۵ و ۱۶- ژ ، ما ، مو : جز وی نوشته بودند آنرا پیش من نهادند .

۱۶ و ۱۷- ما ، مو : تا طحال کم بشد . ۱۷- ما ، مو : و آن دیگر گفت .

۱۸- ما ، مو : لباس اولیا داری و لباس اولیا با مطالب (مو : مطالبه) عَوان . ما ، مو : یکی را اختیار کن .

و در جمله مقیم را جز رعایت آن کس واجب نیاید . که او به رعایت حق مشغول بود . و تارك حظ خود باشد . و چون کسی به حظوظ خود اقامت کرد ، دیگری را باید تا وی را خلاف کند . و چون به ترك حظ خود گرفت ، وی به حظ وی اقامت کند . شاید تا از هر دو حال راه برده باشد نه راه زده .

۵ و معروف است اندر اخبار پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - که وی سلمان را به ابوذر غفاری - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - برادری داده بود . و هر دو از سرهنگان اهل صفه بودند ، و از رئیسان و خداوندان باطن . روزی سلمان به خانه ابوذر اندر آمد به زیارت . عیال بوذر با سلمان از بوذر شکایت کرد که : « برادر تو به روز چیزی نمی خورد ، و به شب نمی خسپد . » سلمان گفت : « چیزی خوردنی بیار . » چون بیاورد ، بوذر را گفت : « ای برادر ! مرا می باید تا با من موافقت { ژ ۴۴۹ } کنی ، { ما ۴۶۱ } که این روزه بر تو فریضه نیست . » ابوذر موافقت کرد . چون شب اندر آمد گفت : « ای برادر ! می باید که اندر خفتن با من موافقت کنی » **إِنْ لَجَسَدَكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ إِنْ لَزَوْجَكَ عَلَيْكَ حَقًّا وَ إِنْ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا .** « چون دیگر روز بود . بوذر به نزدیک پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - آمد . وی گفت : « من همان گویم یا باذر که دوش ۱۵ سلمان گفت : **إِنْ لَجَسَدَكَ عَلَيْكَ حَقًّا .** » چون بوذر به ترك حظوظ خود بگفته بود ، سلمان به حظوظ وی اقامت کرد ، و ورد خود فرو گذاشت . و بر این اصل هر چه کنی ، صحیح و مستحکم آید .

وقتی من اندر دیار عراق . اندر طلب دنیا و فناء آن ، نا پاکی می کردم ، و وام بسیار برآمده بود . و حشو هر کسی ببایستی تحمل کرد . روی به من آورده بودند . و من اندر

۱- ما ، مو : واجب نباشد . ما ، مو : مشغول باشد .

۲- ما ، مو : بحظ خود اقامت کند ، ما ، مو : که وی را .

۳- ما ، مو : و چون باز حظ خود را ترك کرد باید که وی بحظ وی قیام کند تا از هر دو .

۴- ما ، مو : که پیغامبر (ص) سلمان را . ۷- ما ، مو : بوذر اندر آمد .

۵- ما ، مو : پیش سلمان از وی شکایت کرد که این برادر تو بروز چیزی نخورد و بشب . ۹- ما ، مو : نخسپد .

۱۰- ما ، مو : می باید که با من . ۱۱- ما ، مو : بوذر موافقت کرد چون شب در آمد .

۱۲- ما ، مو : اندر خفتن نیز با من ژ : الاثر إن لجسدك ش : لزوجتك . ۱۳- ما ، مو : و چون روز دیگر بوذر رضی الله عنه بنزدیک

پیغامبر . ۱۴- ما ، مو : پیغامبر گفت من همان گویم که دوش . ۱۵- ما ، مو : چون بوذر رضی الله عنه ترك حظوظ کرده بود سلمان

رضی الله عنه می کردم . ۱۷- ما ، مو : و فنا کردن آن (ش و م) : تا پاکی ، ق : بی پاکی) ژ : و وام بسیار .

۱۸- ما ، مو : و هر کسی را ببایستی بود روی من آوردی و من در رنج .

رنج حصول هوای ایشان مانده . سیدی از سادات وقت { مو ۵۴۱ } ، به من نامه یی نبشت :
 « نگر ! ای پسر ! تا دل خویش از خدای - عز و جل - مشغول نکنی به فراغت دلی که
 مشغول هوا است . پس اگر دلی یابی عزیزتر از دل خود ، روا باشد که به فراغت آن دل ،
 خود را مشغول گردانی ، و الا دست از آن کار بدار که بندگان خدای را ، خدای - عز و جل -
 ۵ بسنده باشد . » اندر وقت مرا بدین سخن فراغتی پدیدار آمد . این است احکام مقیمان
 اندر صحبت مسافران بر سبیل اختصار . و بالله التوفیق .

باب الصَّحْبَةِ فِي السَّفَرِ و آدابِه :

چون درویشی سفر اختیار کند ، بدون اقامت ، شرط آداب وی آن بود که نخست
 باری سفر از برای خدای - تعالی - کند ، نه به متابعت هوا . و چنان که به ظاهر سفری
 ۱ . { ز. ۴۵ } می کند ، به باطن از هواهای خود نیز سفر کند . و مدام بر طهارت
 باشد . و اوراد خود ، ضایع نکند . و باید تا بدان سفر { ما ۴۶۲ } مرادش : یا حاجی باشد
 یا غزوی ، یا زیارت موضعی ، یا گرفتن فایده یی ، و طلب علمی ، یا رؤیت شیخی از
 مشایخ . و الا مخطی باشد اندر آن سفر . و وی را اندر آن سفر از مرقعه یی و سجاده یی
 و عصایی و رکوه یی و حبلی و کفشی یا تعلینی چاره نباشد . تا به مرقعه عورت
 ۱۵ بپوشد ، و بر سجاده نماز کند ، و به رکوه طهارت کند ، و به عصا آفت ها از خود دفع
 کند . و اندر آن وی را مارب دیگر بود . و کفش اندر حال طهارت در پای کند تا به سر سجاده

۱- ما ، مو : مانده بودم ما ، مو : به من نوشت ، بنوشت که .

۲۹- ما ، مو : ای پسر نگر تا دل خود را از خدای مشغول نکنی بفرغ دلی که مشغولی هوای دل است .

۳- ما ، مو : از دل خود عزیزتر .

۵۴- ما ، مو : خدای پسند باشد و اندر . ۷۶- ما ، مو : بر اختصار باب بیست و سیم فی آدابهم فی السفر و .

۸- ما ، مو : از برای خدای بود . ۱- ما ، مو : از هوای خود نیز بگریزد و دوام بر طهارت .

۱۱- ما ، مو : خود را ضایع نکند و باید که بدان ما ، مو : یا حج .

۱۲- ما ، مو : و یا زیارت موضعی و یا گرفتن ما ، مو : یا زیارت شیخی از .

۱۳- ما ، مو : از مشایخ و بزرگی و تربیتی و گرته مخطی باشد .

۱۴- ما ، مو : و یا تعلینی و عصائی چاره نه .

۱۶- ما ، مو : و او را اندر آن حال مارب دیگر بود و تعلین اندر آن حال اندر پای .

آید . و اگر کسی آلت ، بیشتر از این دارد ، مر حفظِ سنّت را ، چون شانه و سوزن و ناخن پیرای و مَحَلّه روا باشد . و باز اگر کسی زیادت از این آلت سازد خود را ، و تَجَمُّل کند . نگاه کنیم تا در چه مقام است ؟ اگر در مقام ارادت است . این هر یکی بِنَدی و بُنی و سَدی و حجابی است ، و مایه اظهارِ رَعُونَتِ نَفْسِ وی آن است . و اگر در مقام تَمکین و استقامت است ، وی را این و بیش از این مُسَلِّم است .

و من از شیخ أَبُو مُسْلِمِ فارِس بن غالب الفارسی شنیدم - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که گفت که : « روزی من به نزدیک شیخ ابو سعید بن ابی الحَیْرِ درآمدم - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - به قصد زیارت . وی را یافتم بر تختی اندر چهار بالشی خفته ، و پای ها بر یکدیگر نهاده ، و دَقّی مَصْرَی پوشیده . و من جامه یی داشتم ، از وَسَخ ، چون دَوال شده . تنی از رَنج . گذاخته ، و گونه یی از مُجَاهَدَت زرد شده . از دیدن وی بر آن حالت . انکاری در دل من آمد . » گفتم : « این درویش ! و من { ژ ۴۵۱ } درویش ! من اندر چندین مُجَاهَدَت ، و وی اندر چندین راحت ؟ ! » وی اندر حال بر باطن و اندیشه من مُشْرِف شد ، و نَخَوَت من بدید . مرا گفت : « یا بامُسلِم ! در کدام دیوان یافتی که خود بین درویش باشد ؟ ای درویش ! چون ما همه حق را دیدیم ، حق - تعالی - گفت : « جز بر تَخَت نشانیم . »

۱۵ و چون تو همه خود را دیدی ، گفت : « جز اندر تحت { ما ۴۶۳ } ندارم . » از آن ما مُشَاهَدَت آمد ، و از آن تو مُجَاهَدَت . و این هر دو مقام است از مقامات راه . و حق - تعالی - از این مُنَوّه ، و درویش از مقامات فانی ، و از احوال { مو ۵۳۳ } رسته . » شیخ بو مُسْلِم گفت :

- ۱ - ما ، مو : که اگر کسی . ۱ و ۲ - ما ، مو : و ناخن بُری . ۲ - ما ، مو : هم روا باشد .
- ۳ - ما : اگر در ارادت است آن هر یکی ویرا بِنَدی . ۴ - ما ، مو : است مایه اظهار .
- ۶ - ما ، مو : رحمة الله علیه شنیدم که روزی من .
- ۷ - ما ، مو : ابی الحَیْرِ فضل الله محمد اندر آمدم رحمة الله علیه .
- ۸ - ما ، مو : خفته بود ما ، مو : و دَقّ مَصْرَی . ۹ - ما : و پایهایی چون دوال شده .
- ۱۰ - ما ، مو : از دیدار وی انکاری در دل من پدیدار آمد . ۱۱ - ما ، مو : با خود گفتم این
- ما ، مو : من اندر چندین تکلف . ۱۲ - ما ، مو : راحت چندین گفت وی اندر حال بر باطن من .
- ۱۳ - ما ، مو : در کدام دیوان دیدی که ما ، مو : باشد چون .
- ۱۴ - ما ، مو : من همه حق را دیدم . ژ ، ما ، مو : دیدیم گفت که جز بر تَخَت نشانم .
- ۱۵ - ما ، مو : گفت نصیب ما مُشَاهَدَت آمد و نصیب تو مُشَاهَدَت .
- ۱۷ - ما ، مو : شیخ ابو مسلم .

« هوش ازمَن بشد ، و عالم بر من سیاه گشت . چون به خود باز آمدم ، توبه کردم ، و وی توبه من بپذیرفت . » آنگاه گفتم : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! مَرَا دَسْتُورِ ده تا بروم ، که روزگار من رؤیت ترا تَحْمَلُ نمی تواند کرد . » گفت : « صَدَقْتَ یا بامُسلِم ! آنگاه بر وجه مثل این بیت بگفت ، بیت :

۵ آن چه گوشم نتوانست شنیدن به خبر

همه چشمم به عیان يك سره دید آن به بَصَر

پس باید مَسَافِر را ، تا پیوسته حَافِظِ سَنَت باشد . و چون به مقیمی فرا رسد ، به حُرْمَتِ نَزْدِیك وی در آید ، و سلام گوید . نخست پای چپ از پای افزار بیرون کند ، که پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - چنین کردی . و چون پای افزار در پای کند ، ۱ . نَخَسْت پای راست در پای افزار کند . و چون پای افزار بیرون کند ، پای بشوید ، و دو رُكْعَت نماز کند بر حُكْمِ تَحِيَّت . آنگاه به رَعَايَتِ حَقُوقِ درویشان مشغول شود . و نباید که به هیچ حال بر مقیمان اعتراض کند ، و یا با کسی زیادتی کند (ژ ۴۵۲) به مُعَامَلَتی . یا سَخَنِ سَفَرهای خود کند ، یا عِلْم و حِکایات و روایات گوید ، اندر میان جماعت ، که این جمله اظهار رِعْوَنَت بود . و باید که رَنجِ جمله بکشد ، و بار ایشان تَحْمَلُ کند از برای خدای ۱۵ را ، که اندر آن بَرَکات بسیار باشد . و اگر این مقیمان و یا خادم ایشان بروی حُكْم کنند ، و وی را به سلامی یا به زیارتی دَعْوَت کنند ، اگر تواند ، خلاف نکند . اما به دل مراعات اَهْلِ دُنْیَا را مُنْکَر باشد ، و اَفْعَالِ آن برادران را عَذْرَی می نهد ، و تاویلی می کند . و باید که به هیچ گونه ، رَنجِ بایستِ مَحَالِ خود بر دِلِ ایشان نهد ، و مر ایشان را به درگاه

۱- ما ، مو : و چون بخود ما : کردم وی توبه . ۲- ما ، مو : دستوری باشد که بروم .

۴- ما ، مو : بخواند ژ : « بیت » ندارد . ۵- ژ (در حاشیه) : چشمم آنرا به عیان دید بدین سان يك سر .

۶- ما ، مو : مسافر را باید ما ، مو : حافظِ سَنَت باشد چون .

۷- ما ، مو : نَزْدِیك او اندر آید سلام گوید و نخست پای چپ .

۸- ما ، مو : چنین کرد و چون پای افزار اندر پای کند .

۸و۹- مو : نخست پای راست پوشد آنگاه پای دیگر و چون پای شوید اول پای راست شوید آنگاه پای دیگر . ۱۱- ما ، مو :

و یا بر کسی زیادتی ما : یا سختی های سفر خود (مو : سختی از سخنهای) ۱۳- ما ، مو : باید که رنج جهله بکشد .

۱۴- ما ، مو : و اگر مقیمان و یا خادم ایشان برو حکم . ۱۵- ما ، مو : و وی را بسلام اهل کوئی و یا بزیارتی .

۱۶- مو : و تاویلی بکند . ۱۷- ما ، مو : بدرگاه سلطانیان .

سلطان نکشد ، به طلب راحتِ هوای خود . و اندر جمله احوال ، { ما ۴۶۴ } مسافر و مقیم را اندر صحبت ، طلب رضای خداوند - تعالی - باید کرد ، و به یکدیگر اعتقاد نیکو باید داشت ، و هر یکدیگر را ، برابر ، بد نباید گفت . و از پس پشت ، غیبت نباید کرد . از آن چه شوم باشد بر طالب حق ، سخن خلق گفتن ، خاصه به نا خوب . از آن چه محققان اندر ۵ رؤیت فعل ، فاعل بینند . و چون خلق بدان صفت که باشند ، از آن خداوند بودند . و آفریده وی بودند . معیوب و بی عیب ، محجوب و مکاشف ، خصومت بر فعل ، خصومت بر فاعل بود . و چون به چشم آدمیت اندر خلق نگرد ، از همه باز رهد که جمله خلق محجوب و مهجور و مقهور و عاجز اند . و هر کسی جز آن نتواند کرد ، و تواند بود ، که خلقتش بر آن است . و خلق را اندر ملک وی تصرف نیست ، و قدرت بر تبدیل عین ، جز حق را - ۱ . { ژ ۴۵۳ } تعالی و تقدس - نباشد . و الله اعلم .

باب آدابهم فی الاکل :

بدان که آدمی را از اکل چاره نیست ، که اقامت تالیف طبایع ، جز به طعام و شراب نیست . اما شرطِ مروت آن است که اندر آن مبالغت نکند ، و روز و شب خود را ، در اندیشه آن { مو ۵۴۰ } مشغول نگرداند . شافعی گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « مَنْ كَانَ ۱۵ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ فِي جَوْفِهِ فَإِنْ قِيَمَتَهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ . » و مر مرید حق را هیچ چیز مضرت‌تر از خوردن بسیار نیست . و پیش از این اندر این کتاب اندر باب الجوع طرفی از این معنی گفته ام . اما اینجا این مقدار اندر خور می باشد .

-
- ۱- ما ، مو : راحت و هوای خود را . ۲- ما ، مو : خداوند باید بود . ۳- ما ، مو : داشت هر یکدیگر را اندر برابر . ما ، مو :
 - و از پس غیبت نباید کرد . ۴- ما ، مو : خاصه بنا خوبی . ۵- ما ، مو : بدان صفت که باشد از آن خداوند بود .
 - ۶- ما ، مو : و آفریده وی اگرچه معیوب و بی عیب و محجوب و مکاشف بود .
 - ۷- ما ، مو : بر فاعل باشد . ما ، مو : از همه کس باز رهد و بداند که جمله .
 - ۸- ما ، مو : و مقصور و مغلوب و عاجز اند . ما ، مو : و جز آن نتواند بود که خلقتش .
 - ۹- ما ، مو : اندر ملک او تصرف نیست . ۱۰- ما ، مو : مطلق نه و بالله التوفیق .
 - ۱۱- ما : باب بیست و چهارم فی آدابهم فی الاکل . ۱۲- ما ، مو : آدمیان را از غذا چاره نیست .
 - ۱۳- ما ، مو : شرط و مروت آنست . ۱۴- ما ، مو : اندر اندیشه آن لقمه مستغرق نگرداند و شافعی گوید رضی الله عنه .
 - ۱۵- ما ، مو : ما یدخل جوفه فکان قیمنه . ما ، مو : و مر مریدان راه حق را هیچ . ۱۷- ما ، مو : اندر خود باشد .

و اندر حکایات یافتم که ابو یزید را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - پرسیدند که : « چرا تو مدح گرسنگی بسیار گویی ؟ » گفت : « آری ! اگر فرعون گرسنه بودی ، هرگز « أَنَا رَبِّكُمْ الْأَعْلَى » نگفتی . و اگر قارون { ما ۴۶۵ } گرسنه بودی ، باغی نگستی . و ثعلبه تا گرسنه بود ، به همه زبان ها ستوده بود . چون سیر شد ، نفاق ظاهر کرد . خدا گفت اندر ۵ صفت کفار ، قوله تعالى : « ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيَلْتَهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ » و نیز گفت : « وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ . »

و سَهْل بن عَبْدِ اللَّهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گفت : « شِکَم پُر از خَمَر دوست تر دارم که پر از طعام حلال ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « از برای آن که چون شِکَم پر از خَمَر بود ، ۱۰ عَقْل بیارآمد ، و آتش شهوت بمیرد ، و خَلْق از دَسْت و زبان وی ایمن شوند . اما چون پر از طعام حلال بود ، فَضُول آرزو کند ، و شهوت قوت گیرد . و نفس به طَلَب نصیبهای خود سر بر آرد . و گفته اند مَسایخ در صفت ایشان که : « أَكْلُهُمْ كَأَكْلِ الْمَرْضَى وَ نَوْمُهُمْ كَنَوْمِ الْغَرَقَى وَ كَلَامُهُمْ كَكَلَامِ الْثَكَلَى : » خوردن شان چون از آن بیماران بود ، و خواب شان چون خواب غرقه { ژ ۴۵۳ } شدگان ، و سخنان شان چون سخن بچه مردگان . » ۱۵ پس شرط آداب اَکَل آن است که تنها نخورند ، و ایثار کنند مر یکدیگر را . لقوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - : « شَرُّ النَّاسِ مَنْ أَكَلَ وَ حَذَهُ وَ ضَرَبَ عَبْدَهُ وَ مَنَعَ رَفْدَهُ . » چون بر سفره نشینند ، خاموش نباشند . و ابتدا به نام خدای کنند . و حدیثی نگویند ، از نهاد و برداشت ، که اصحاب را از آن کراهیت آید . و لُقْمَةُ اَوَّلِ بَرْتَمَكِ زنند ، و مر رفیق خود را انصاف دهند . و سَهْل بن عَبْدِ اللَّهِ را پرسیدند از معنی : « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ ۲ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ . » گفت : « عَدْلُ آن { ما ۴۶۶ } بود که انصاف رفیق اندر لقمه

۱- ما ، مو : که از ابو یزید پرسیدند ۲- ما : هرگز نگفتی اما رَبِّکُم الاعلی . ۴- ما ، مو : و چون سیر شد . ۵و۴- ژ : از « خداوند گفت » تا « وَالَّذِينَ » ندارد . ۶- ما ، مو : و سهل بن عبدالله گوید شکم پُر از خمر دوستتر دارم . ۷- ما ، مو : از آنچه چون ما ، مو : خمر باشد عقل با وی نیارآمد . ۸و۹- ما ، مو : چون بطعام حلال پُر بود فضولی آرزو کند . ۱۱- م ، ۱۰م ، ۲ ، ش ، ق : « کلامهم ککلام الثکلی » ندارد . ما ، مو : چون خوردن بیماران بود . ۱۲- ما ، مو : خواب غرق شدگان . ۱۳و۱۴- ما ، مو : و آنچه خوردند ایثار کنند بیکدیگر که پیغامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ گفت . ۱۴- ما ، مو : و منع وفده و چون . ۱۵- بر سفره نشینند . ما ، مو : و چیزی نکند که از نهاد و ۱۶...- ما ، مو : از آن کراهتی باشد . ژ : کراهیت . ۱۷- ما ، مو : رفیق خود را . ما ، مو : از سهل بن عبدالله پرسیدند از معنی این آیه که اِنَّ اللَّهَ . ۱۹- ما ، مو : و احسان آن بود که او را بدان .

بدهد ، و احسان آن که وی را بدان لقمه اولی تر ، از خود داند .
و شیخ من - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - گفتی : « که عَجَب دارم از آن مدعی که گوید :
« مَنْ بِهِ تَرْكُ دُنْيَا كَفَتْهُ اَم . » و اندر اندیشه لقمه باشد . » آنگاه باید که طعام به
دست راست خورد ، و جز اندر لقمه خود ننگرد ، و بر طعام خوردن ، آب کمتر خُورد ، مگر
۵ اندر حال تشنگی صادق . و چون بخورد ، اندک خُورد ، چندان که جگر تر شود . و لقمه
بزرگ نکند ، و خُرد بخاید ، شتاب نکند ، که از این چیزها بیم تخمه ها بود ، و مخالف
سنت .

و چون از طعام فارغ شود ، حمد گوید ، و دست بشوید . و اگر از میان جماعت دو
{ مو ۵۳۷ } یا سه کس یا بیشتر پنهان از جماعت به دُعوتی شوند ، و چیزی خورند ،
۱ . بعضی از مشایخ گفته اند که آن حرام باشد ، و اندر صحبت کردن خیانت بود .
« اُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ . » و گروهی گفته اند که : « چون جماعتی
باشند بر موافقت یکدیگر روا باشد . » { ژ ۴۵۵ } و گروهی گفته اند که : « اگر يك کس
باشد هم روا باشد که وی را انصاف ، نه در حال و حُدت می باید داد ، که اندر حال صحبت
می باید داد . چون تنها باشد ، حکم صحبت يك ساعته از وی برخیزد ، و بدان مأخوذ
۱۵ نباشد . »

و مهم ترین اصلی اندر این مذهب آن است که دُعوت درویشی را رد نکند ، و دُعوت
دنیا داری را اجابت نکند . و از ایشان چیزی نخواهد ، که اندر آن وهنی باشد مَر طریقت را .
از آن چه اهل دنیا محرم نیند مَر درویشان را .
و در جمله مَرَد ، به کثرت متاع دنیا دار نباشد ، و به قلت آن درویش نه ، که هر که بر
۲ . تفضیل فقر بر غنا مَقَر بود ، وی دنیا دار نباشد ، اگرچه ملکی باشد . و هر که منکر بود ،

۱- ما ، مو : و شیخ گفت عجب دارم . ۲- ما ، مو : که من ترك دنیا ما ، مو : و آنگاه باید .

۳- ما ، مو : و در طعام خوردن آب اندک خورد . ۴- ما : تشنگی غالب ما : جگرش تر شود .

۵- ما ، مو : و بخورد (مو : خورد) و بخاید ما ، مو : که اینها بیم تخمه بود . ژ : تخمها .

۸- ما ، مو : دو کس یا سه کس و یا پنهان از جماعت بدعوت شوند و چیزی بخورند . ۹- ما ، مو : مشایخ گفته که آن ما ، مو : اندر
صحبت خیانت بود . ۱۰- ما ، مو : و گروهی گفتند . ۱۱- ما ، مو : گفته اند اگر يك کس هم باشد که او را . ۱۲- ما : انصاف نی اندر
حال ، مو : که انصاف اندر حال وحدت می باید داد بلکه . ما : از : « که اندر » تا « باید داد ندارد . ۱۳- ما ، مو : صحبت آنساعت
از وی . ۱۴- ما ، مو : رد نکند و . ۱۴ و ۱۵- ژ ، ما ، مو : و بدعوت دنیا داری نروند و طعام ایشان را اجابت نکنند و پخانه ایشان
نشوند . ۱۵- ما ، مو : چیزی نخواهند ما ، مو : مَر اهل طریقت را . ۱۸- ما ، مو : محترم نه بینند مَر درویش را .

۱۹- ما ، مو : و بقلت آن هم درویش نه . ۱۹ و ۲۰- ما ، مو : که هر که بتفضیل فقر . ۲۰- ما ، مو : منکر فقر را باشد .

دنیا دار بود ، اگرچه مضطری بود . و چون به { ما ۴۶۷ } دعوت حاضر شد ، به چیزی خوردن و نا خوردن تکلف نکند . بر حکم وقت برود . و چون صاحب دعوت محرم باشد ، روا بود که متاهلی زله یی برگیرد . و اگر نا محرم بود ، به خانه وی رفتن ، روا نبود . اما به همه وقت زله نا کردن اولی تر باشد ، که سهل بن عبدالله - رضی الله عنه - گوید :

۵ « أَلَزَلَةُ ذَلَّةٌ . » : « زَلَهُ ذَلَّتْ بُود . » وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

باب آدابهم فی المشی :

قوله - تعالى - : « وَ عِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا . » باید که طالب حق پیوسته بر روش خود می رود ، و بداند که هر قدمی که می نهد ، بر چه می نهد . آن بر وی است یا از آن وی است . اگر ۱۰ بروی است ، استغفار کند . و اگر از آن وی است ، در آن جد کند ، تا زیادت شود . و از داود طایی - رضی الله عنه - می آید که : « روزی دارو { ژ ۴۵۶ } خورده بود . » وی را گفتند : « زمانی بدین صحن سرای اندر شو . تا فایده دارو ظاهر شود . » گفت : « من شرم دارم که به قیامت ، خدای - عز و جل - مرا سؤال کند که : « چرا قدمی چند بر نصیب هوای خود نهادی ؟ » لقوله - تعالى - : « وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ . »

پس درویش باید که به مراقبت و بیداری رود سر افکنده ، و به هیچ سوننگرد ، جز اندر برابر روی خود و راه . و اگر کسی وی را پیش آید ، خود را در نکشد مر نگاه داشت جامه

۱- ما ، مو : دنیا دار باشد اگرچه مضطری باشد ما ، مو : حاضر شود در چیزی .

۴- ما ، مو : نا کردن اولی تر که سهل بن عبدالله گوید .

۵- ما ، مو : زله کردن ذلت بود و بالله التوفیق . ۶- ما ، باب بیست و پنجم فی آدابهم فی المشی .

۷- ما ، مو : خداوند گفت عز و جل . ۸- ما ، مو : سلاماً الایة ما ، مو : پیوسته طالب حق اندر روش خود که می رود .

۹- ما ، مو : که هر قدم بر چه می نهد تا آن بروی است . ۱۱- ما ، مو : رحمة الله علیه می آید .

۱۲- ما ، مو : گفتند او را که زمانی ما ، مو : سرای فرا شود و بیرون آیی . ۱۳- ما ، مو : خدا مرا سؤال کند که .

۱۴- ما : چنانکه جبار و جلیل گفت ، مو : چنانکه گفت و تشهد .

۱۶- ما ، مو : پس درویش را باید که بیداری در مراقبه رود .

۱۷- ما ، مو : خود و اندر راه و اگر کسی وی را پیش آید خود را از وی در نکشد .

خود را ، که تا بدو باز نیاید . که مؤمنان و جامه های ایشان پاک باشند . و این خصله جز رعونت و خویشتن پیدا کردنی نباشد . و باز اگر آن کس کافر باشد ، یا پلیدی بروی ظاهر بود ، روا بود که خود را ، از وی نگاه دارد . و چون با جماعتی می رود ، قصد پیش رفتن نکند . و زیادت جستن به تکبر و نیز باز پس رفتن نکند . و از نمودن تواضع به ۵ مردمان به معاملتی پرهیز کند ، که تواضع را چون بدید ، عین تکبر شود . و نعل و کفش را تا بتواند (مو ۵۴۹) از پلیدی ها نگاه { ما ۶۸ } دارد به روز تا خداوند - تعالی - به برکات آن جامه وی را به شب نگاه دارد . و باید که چون جماعتی و یا یک درویش یا کسی باشند ، اندر راه با کسی نایستند به سخن . و او را انتظار خود نفرمایند . و آهسته رود ، و شتاب نکند ، که به حریصان ماند ، و نرم نرم نرود ، که به متکبران ماند . و گام تمام نهد . ۱ . و در جمله { ژ ۴۵۷ } باید که روش طالب پیوسته بدان صفت بود که اگر کسی گوید کجا می روی ، به قطع بتواند گفت : « إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي . » و اگر جز چنین باشد ، رفتن وی بروی و بال باشد . از آن چه صحت خطوات ، از صحت خطرات باشد . پس هر که اندیشه وی مجتمع باشد ، مرحق را ، اقدام وی متابع اندیشه وی باشد . و از بویزید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - روایت آرند که گفت : « رُوشُ بَرْدُوشِ نِشَانِ غَفْلَتِ بُودَ ، که ۱۵ هر چه هست خود اندر دو قدم حاصل آید ، که یکی بر نصیب های خود نهد ، و یکی بر فرمان های حق . این یک قدم را بردارد ، و آن دیگر بر جای بدارد . و روش طالب ، علامت قطع مسافت بود . و قرب حق به مسافت نیست . و چون قرب وی ، مسافتی نباشد ، طالب را جز قطع پای ها اندر محل سکون چه وجه باشد ؟ و اللَّهُ أَعْلَمُ بِالْأَوَابِ .

۱- ما ، مو : جامه را که بدو باز نیاید ما ، مو : جامه ایشان همه پاک باشند .

۲ و ۱- ما ، مو : و این جز رعونت و خویشتن پدید آوردنی نباشد . ۲- ما ، مو : کافری باشد و یا پلیدی .

۳- ما ، مو : ظاهر بیند روا باشد ما ، از وی بدور نگاه دارد . ۴- ما ، مو : رفتن هم نکند و زیاده جستن بود آن و تکبر باشد و نیز قصد باز پس رفتن هم نکند و نمودن . ۵ و ۴- ما ، مو : از « و از نمودن » تا « پرهیز کند » ندارد . ۵- ما ، مو : تواضع را

که چون ببیند . ما ، مو : و نعلین و کفش را . ۶- ما ، مو : تا تواند از پلیدی ها . ما ، مو : تا خداوند ببرکات

۷- ما ، مو : نگاه دارد بشب ما ، مو : با کسی باشد . ۸- ما ، مو : با کسی نه بایستد او را انتظار ندهد (ژ : ورا) .

۹- ما ، مو : که به رفتن حریصان ماند و نرم نرود که به رفتن متکبران ماند . ۱۰- ما ، مو : که پیوسته ورزش طالب بر آن صفت . ۱۱- ما ، مو : او را که کجا میروی بقطع تواند گفت . ما ، مو : ربی سیه دین و اگر جز این چنین .

۱۲ و ۱۴- ما ، مو : و از ابویزید روایت آرند . ۱۴- ما : ورزش درویش بی مراقبت نشان غفلت باشد که خود هر چه هست .

۱۶- ما : بر جای دارد و ورزش طالب . ۱۸- ما ، مو : بجز قطع پای ما ، مو : وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ .

باب نومهم فی السفر والحضر :

بدان که مشایخ را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - اندر این معنی اختلاف بسیار است . به نزدیک گروهی مُسَلِّم نیست مرید را که بخسبد جز اندر حال غلبه ، آنگاه که خواب را از خود باز نتواند داشت ، که رسول گفت : صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « النَّوْمُ أَخِ الْمَوْتِ » : ۵ « خواب برادر مرگ است . »

پس زندگانی از خداوند - تعالی - نعمت است ، و مرگ بلا و محنت . لامحاله نعمت اشرف از بلا بود . و از شبلی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - می آید که گفت : « اَطْلَعَ الْحَقُّ عَلَيَّ ! فَقَالَ : مَنْ نَامَ غَفْلًا وَ مَنْ غَفَلَ حَجَبٌ . » و به نزدیک گروهی روا باشد که مرید به اختیار بخسبد ، و اندر خواب تَكَلَّفَ { ما ۴۶۹ } بکند ، از پس آن که حق امور به جای ۱۰ آورده باشد ، لقوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثٍ : عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَنْتَبِهَ ، وَ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيْقَ . » و چون از خفته قلم برداشته باشند ، تا آنگاه که بیدار گردد ، و خلق از بد او ایمن شده باشند ، { ژ ۴۵۷ } و اختیار وی از وی کوتاه شده باشد . و نفسش از مرادات معزول گشته ، و « کراماً کاتبین » از نوشتن بیاسوده ، و زیانش از دعاوی فرو بسته ، ۱۵ و از دروغ و غیبت باز مانده ، و از کل معاصی منقطع گشته . « لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاتًا وَلَا نَشُورًا » کَمَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - لَا شَيْءَ أَشَدَّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ نَوْمِ الْعَاصِي . فَإِذَا نَامَ الْعَاصِي يَقُولُ : مَتَى يَنْتَبِهَ وَ يَقُومَ حَتَّى يَعْصِيَ اللَّهَ ؟ «

۱- ما ، مو : باب بیست و ششم فی آدابهم فی النوم و اليقظة . ۲- ما ، مو : رحمة الله عليهما .

۳- ما ، مو : بعضی مسلم نیست مر مرید را که (ژ : بخسبد) جز اندر حال غلبه نوم .

۴- ما ، مو : که پیغامبر گفت . ۶- ما ، مو : از خداوند نعمت بود و مرگ بلا و لامحاله .

۷- ما ، مو : اشرف بود از بلا و از شبلی می آید که . ۸- ژ : بخسبد .

۹- ما ، مو : که رسول گفت . ۱۲- ما ، مو : خلق از بدی او ایمن .

۱۳- ما ، مو : و نفس او از مرادهای معزول شده باشد و کرام الکاتبین . ۱۴- ما ، مو : از دعوی کوتاه شده .

۱۵- ما ، مو : گشته و ارادتش از عجب و ریا و امید بیریده . ما ، مو : ولا حيوۃ .

۱۶- ما ، مو : و از آن بود که ابن عباس گوید . ۱۷- ما : و يقول حتى .

و این خلاف جنید راست با علی بن سهل الإصفهانی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - و اندر این معنی نامه یی نیک لطیف است (مو. ۵۵) که علی به جنید نبشت ، و آن مَسْمُوعٌ مَنَ است . و علی بن سهل گوید که : « مَقْصُودُ از این آن است اندر این نامه که خواب غفلت است ، و قَرَار ، اِعْرَاض . باید که مَحَبِّ را روز و شب خواب و قَرَار نباشد ، ۵ که اگر بَغَنُود ، اندر آن حال از مَقْصُود بماند و مَفْقُود از خود ، و از روزگار خود غافل بود ، و از حَقِّ - تعالی - باز ماند . چنان که خُداوند - تعالی - وَحی فرستاد به داود - عَلَيْهِ السَّلَام - و گفت : « كَذِبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي . » : « دروغ گفت آن که دَعْوَى مَحَبَّتِ مَن کرد . و چون شب در آمد بخت ، و از دوستی مَن بیرداخت . »

۱ . و جنید می گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - اندر جواب آن نامه که : « بیداری ما ، مَعَامَلَتِ ما است ، اندر راه حَقِّ ، و خواب ما ، فعل حَقِّ بر ما . پس آن چه بی اختیار ما بُود ، از حَقِّ به ما تمام تر از آن { ما . ۴۷ } بُود که به اختیار ما بُود از ما به حَقِّ . « وَالنَّوْمُ مُوَهِّبَةٌ مِنَ اللَّهِ - تعالی - عَلَى الْمُحِبِّينَ . » : « و آن عطایی بُود از حَقِّ - تعالی - بر دوستان . » و تَعَلَّقِ این مسأله به صَحْو و سُكْر است ، و سُخْنِ اندر آن به تمامی ۱۵ { ر ۴۵۹ } گفته ام . اَمَّا عَجَبُ آن است که جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ صَاحِبِ صَحْوٍ بُود . اینجا قُوَّتِ مُرْسَكِر را کرده است . و همانا که اندر آن وقت مَغْلُوب بوده است ، و ناطق برزبانیش وقت بوده است . و نیز روا باشد که بر ضِدِّ این بوده است که خواب خود ، عین صَحْو باشد ، و بیداری عین سُكْر . از آن چه خواب صِفَتِ آدَمِيَّتِ است . و تا آدمی اندر مَظْلَّةِ اَوْصَافِ خود باشد ، به صَحْو مَنسُوب باشد ، و ناخفتن صِفَتِ حَقِّ است . و چون آدمی از ۲ . صفت خود فراتر شود ، مَغْلُوب باشد .

۱ - ما ، مو: الاصفهانی و اندر . ۲ - ما ، مو: نامه یی پس لطیف است که علی بن سهل رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ بجنید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ نوشته . ۳ - ما ، مو: و مقصود از این آنست که علی بن سهل رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ گوید بجنید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ که . ۴ - ما ، مو: و مَحَبِّ را لازم از غفلت و قَرَار اِعْرَاض و باید که . ۵ - ما ، مو: و مَفْقُود شود و از خود . ۶ - ما ، مو: چنانکه حَقِّ تعالی و وحی فرستاد . ۷ - ما ، مو: و گفت یا داود کذب . ۸ - ما ، مو: آن دَعْوَى مَحَبَّتِ مَن کرد که چون . ۹ - ما : پرداخت . ۱۰ - ما ، مو: جنید گوید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ . ما ، مو: نامه سهل بدانکه بیداری ما . ۱۱ - ما ، مو: فعل حَقِّ با ما . ۱۲ - ما ، مو: بود از ما آن از حَقِّ بآ . ۱۵ - ما ، مو: بتامی گفته آمده است ، ما ، مو: جنید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ . ما ، مو: و اینجا . ۱۶ - ما ، مو: است همانا که . ۱۷ - ما ، مو: وقت باشد و نیز ما ، مو: بر ضِدِّ این باشد که . ۱۸ - ما ، مو: از آنچه خواب اندر صفت آدمی است.

و من دیدم گروهی از مشایخ را ، که خواب را بر بیداری می فضل نهادند بر موافقت جنید . از آن چه نمود اولیا و بزرگان و بیشتری از پیغمبران - صلوات الله علیهم و رضی الله عنهم - به خواب پیوسته است . لقوله - صلى الله عليه وآله وسلم - : « إن الله يباهي بالعبد الذي نام في سجوده ويقول انظروا ملائكتي إلى عبدی ۵ روحه في محل النجوى و بدنه على بساط العبادۃ . » : « خدای - عز و جل - مباحات کند به بنده یی که اندر سجود بخسبد ، گوید مر فرشتگان را : « بنگرید اندر آن بنده من ، جانم با من اندر راز گفتن است ، تنش بر بساط عبادت . » و قوله : صلى الله عليه وآله وسلم - : « من نام على طهارة يؤذن لروحه أن يطوف بالعرش و يسجد لله - تعالى - : « هر که بر طهارت بخسبد ، جان وی را دستوری دهند که : « برو ۱۰ و عرش را طواف کن ، و خداوند را - تعالى و تقدس - سجده کن . »

و اندر حکایات یافتیم که : شاه شجاع کرمانی ، چهل سال بیدار بود . چون شبی بخفت ، خداوند را - تعالى - در خواب دید . از پس آن هر شب بخفتی . { ما ۴۷۱ } امید آن را . و اندر این معنی قیس عامری گوید - رحمه الله علیه - شعر :

وَ إِنِّي أَسْتَعِشِي وَ مَا بِي نَعْسَةٍ لَعَلِّي خِيَالاً مِنْكَ يَلْقَى خِيَالِي

۱۵ و دیدم گروهی را که : بیداری بر خواب فضل نهادند بر موافقت { ژ ۴۶ } علی بن سهل - رحمه الله علیه - . از آن چه { مو ۵۵۳ } و حی رسل ، و کرامات اولیا را تعلق به بیداری بوده است . و یکی از مشایخ گوید - رحمه الله علیه - : « لو كان في النوم خير لكان في الجنة نوم . » : « اگر اندر خواب هیچ خیر بودی ، و یا مر محبت و قربت را علت گشتی ، بایستی تا در بهشت که سرای قربت است ، خواب بودی » . ۲ . چون اندر بهشت خواب و حجاب نبود ، دانستیم که خواب حجاب است .

۱- ما ، مو : من دیدم از مشایخ گروهی را ما ، مو : فضل می نهادند . ۲ و ۳- ما ، مو : زانچه نموده اولیا و بزرگان و بیشترین از پیغامبران بخواب پیوسته است . ۳- ما ، مو : و پیغامبر گفت از خدای عز و جل ان الله تعالى . ۴- ما ، مو : ان الله تعالى یباهی ما ، مو : و يقول الله انظروا للملائكة . ۵- ما ، مو : خدای تعالی مباحات . ۶- ژ : بخسبد ما ، مو : و گوید فرشتگان را . ۷- ما ، مو : که جانم با من ما ، مو : و نیز گفته است رسول صلی ... ۸- ما ، مو : علی الطهارة . ۹- ژ : بخسبد . ما ، مو : بر و عرش را طواف . ۱۰- ما ، مو : خداوند را سجده کن . ۱۱- ما ، مو : خداوند را بخواب دید و از پس آن پیوسته بخفتی . ۱۳- ما ، مو : قیس بن عامری گوید شعر . ۱۴- ما ، مو : و انی لاستعش و مالی نعيسة . ۱۵- ما ، مو : بیداری را بر خواب . ۱۶- ما ، مو : علی بن سهل رضی الله عنه . ۱۷- ما ، مو : و یکی گوید از مشایخ رضی الله عنهم . ۱۸- ما ، مو : که اگر اندر خواب . ۱۹- ما ، مو : علت بودی بایستی تا اندر بهشت . ۲۰- ما ، مو : اندر بهشت حجاب نباشد دانستم که .

و أَرِيَابَ لَطَائِفٍ گویند که : « چون آدم - عَلَيْهِ السَّلَام - اندر بهشت بخت ، حَوَا از پهلوی چپ وی پدیدار آمد ، وَ هَمَّ بَلَاىَ وى از حَوَا بُود . » و نیز گویند : « چون ابراهیم گفت مرا اسمعیل را : « يَا بَنِيَّ اِنِّى اَرى فِى الْمَنَامِ اِنِّى اُذْبَحُكَ . » اسمعیل گفت : « ای پدر ! هذا جزاء مَنْ نَامَ عَنْ حَبِيبِهِ لَوْ لَمْ تَنْمَ لَا اَمَرْتُ بِذَبْحِ الْوَلَدِ . » : این ۵ جزای آن کس است که بِخَسْبَد ، و از دُوست غافل شود . اگر نخفتی ، نفرمودندی که پسر را بپاید کشتن . » پس خواب تو ، مَرِّ ثَرَا بى پسر گردانید ، و مَرَّابى سَر . دَرْدِ مَنْ يَكِ سَاعَتَهُ باشد . و دَرْدِ تو هَمِيشه .

و از شِیلِی - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - مى آید که هَرَّ شَبِّ سَكْرَةٍ بى نَمَكِ با آب ، و با میلی پیش نهاده بودی . چون در خواب خواستی شد . میلی از آن در دیده کشیدی .

۱ . و من - که عَلِی بن عُثْمَانُ الْجَلَابِی ام - دیدم پیری را که چون از آدای قَرَائِض فارغ گشتی ، بختی . و دیدم شَيْخِ أَحْمَدِ سَمَرْقَنْدِی را به بُخَارَا که چهل سال بُود تا شب نخفته بُود . و به روز اند کی بختی . و رَجُوعِ این مَسْأَلَه بدان { ما ۴۷۲ } باز گردد ، که چون مرگ به نَزْدِیکِ کسى دوستر از زندگانی بُود ، باید تا خواب دوستر از بیداری بُود . و چون زندگانی دوستر از مرگ دارد ، تا بیداری { ژ ۴۶۱ } به نَزْدِیکِ وى دوستر از خواب ۱۵ بُود . پس قیمت نه آن را بُود که به تَکَلُّفِ بیدار بُود ، که قیمت آن را بُود که بى تَکَلُّفِش بیدار کرده اند . چنان که رسول را - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - ، خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - برگزید ، و به درجَتِ اَعْلَى رسانید . وى نه اندر خواب تَکَلُّفِ کَرْد ، نه اندر بیداری ، تا فرمان آمد : « قُمْ اللَّيْلَ اِلَّا قَلِيْلًا . » و قیمت نه آن را بُود که به تَکَلُّفِ بخسید . قیمت آن را بُود ، کِش بخوابانند . چنان که خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - اصْحَابِ کَهْفِ را برگزید ، و به مَحَلِّ اَعْلَى رسانید ،

۱ - ما ، مو : و نیز گویند که چون ابراهیم علیه السلام . ۲ - ما ، مو : مرا اسمعیل را علیه السلام .

۵ - ژ : بخسید ما ، مو : غافل باشد . ۶ - ما ، مو : بپاید کشت ما ، مو : و مرا بى جان اما درد من یکساعت باشد .

۸ - ما ، مو : و از شیلِی مى آید ما ، مو : نَمَكِ آب و بامیلی . ۹ - ما ، مو : میلی اندر آن زدی و اندر دیده کشیدی .

۱۰ - ما ، مو : ... ام - رضى الله عنه دیدم . ۱۱ - ما ، مو : فارغ شدی بختی ما ، مو : سمرقندی را که ببخارا مى بود پیوسته به شب بختی . ۱۳ - ما ، مو : باید که تا خواب .

۱۴ - ما ، مو : زندگانی بنزدیک کسى دوستر از مرگ بود باید که تا بیداری . ۱۵ - ما ، مو : نه آنرا باشد که بتکلیف بیدار باشد بلکه قیمت ما ، مو : که بیدارش کنند . ۱۶ - ما ، مو : خداوند برگزید .

۱۷ - ما ، مو : و نه اندر بیداری آنگاه فرمان آمد . ۱۸ - ما ، مو : قلیلاً نصفه او انقص منه قلیلاً و نیز هم قیمت . ژ : بخسید ما ، مو : که کِش . ۱۹ - ما ، مو : کَهفِ را برگزیده و

و لباس کُفر از گردن ایشان بر کشید. ایشان نه اندر خواب تکلف کردند ، نه اندر بیداری ، تا حَقّ - تعالی - خواب بر ایشان افکند ، و بی اختیار ایشان ، مر ایشان را می پرورد . لقوله - تعالی - : « وَ تَحْسِبُهُمْ اَيْقَاطًا وَ هُمْ رَقُودٌ وَ نَقَلَبَهُمُ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ . » و این هر دو اندر حال بی اختیاری بود . و چون بنده به درجتی رسد ، که ۵ اختیار وی برسد . دستش از کل بریده گردد ، و همتش از غیر اعراض کند ، اگر بخسبد یا بیدار باشد ، به هر صفت که بود ، عزیز و بزرگوار باشد . پس شرط خواب مُرید را آن باشد { مو ۵۵۵ } که : اول خواب خود را چون آخر عهد خود داند . از معاصی توبه کند ، و خصمان خشنود کند ، و طهارتی پاکیزه کند ، و بر دست راست ، روی سوی قبله کند و بخسبد . کار های دنیا راست کرده ، و نعمت اسلام را شکر کند ، و شرط کند که اگر بیدار ۱۰ گردد ، با سر معاصی نشود . پس هر که به بیداری کار خود ساخته باشد ، { ما ۴۷۳ } وی را از خواب و مرگ باکی نباشد .

و اندر حکایات مشهور است که آن پیر به نزدیک آن امامی - که اندر رعایت { ۴۶۲ } جاه و کلاه و رعونت نفس اندر مانده بود - در آمدی و گفتی : « یا با فلان ! می ب باید مُرد . » وی را از آن سخن رنجی به دل آمدی که : « این مُرد گدای ، هر زمان ۱۵ مرا این سخن می گوید ! » روزی گفت : « من فردا ابتدا کنم ! » دیگر روز آن پیر اندر آمد امام گفت : « یا با فلان ! می ب باید مُرد ! » وی سجاده باز افکند ، و سر باز نهاد و گفت : « مُردَم ! » اندر حال جانش بر آمد . امام را از آن تنبیهی بود . دانست که وی را می فرمود که : « بسیج راه مرگ کن ! چنین که من کردم . »

۲- ما ، مو : بر ایشان گماشت و بی اختیار خدای عز وجل ایشان را . ۳- ما ، مو : چنانکه گفت ایشان را و تحسبهم .

۴- ما ، مو : وی پرسد یعنی نماند و دستش . ۵- ژ ، ما ، مو : و اگر نخسبد . ۶- ما ، مو : بدان صفت که باشد عزیز باشد ، ما ، مو : خواب مریدانرا باشد که . ۷- ما ، مو : خود را آخر خواب خود داند و از معاصی توبه کند و خصمانرا .

۸- ما ، مو : و طهارت پاکیزه بکنند . ژ ، ما ، مو : روی سوی قبله بخسبند .

۹- ما ، مو : راست گردد ، ما ، مو : شکر کنند ، ما ، مو : بیدار شود بر سر معاصی .

۱۰- ما ، مو : نرود پس هر که در بیداری ، ما ، مو : از خواب یا از مرگ .

۱۳- ما ، مو : اندر آمدی گفتی یا فلان می باید مُرد .

۱۴- ما ، مو : سخن وی رنجی بدل می آمدی ، ما ، مو : هر زمان این سخن . ۱۵- ما : فردا من ابتدا کنم .

۱۶- ما ، مو : این امام گفت یا فلان ، ما ، مو : وی سجاده بگسترانید .

۱۷- ما ، مو : از آن تنبیهی پیدا آمد دانست که آن پیرو را . ۱۸- ما ، مو : که تدبیر راه مرگ کن چنین که نکرده ام .

و شیخ من - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - مریدان را بر آن داشتی که : « جَزَ اندر حال غَلْبِهِ ، مَحْسَبِيد ، و چون بیدار شدید ، نیز مَحْسَبِيد ، که خواب ثانی بر مرید حَقِّ حَرَامِ بُود و بیکاری . » و اندر این معنی سخن بسیار آید . و اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

باب آدابهم فی الکلام و السکوت :

۵ قوله - تعالى - : « وَ مَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ . » و نیز « قَوْلٌ مَعْرُوفٌ . » و نیز گفت : « قُولُوا آمَنَّا . » بدان که گفتار از حَقِّ به بنده فرمان است . چون اقرار به یگانگی وی ، و ثنای وی ، و خَلْق را به درگاه وی خواندن . و نطق نعمتی بزرگ است از حَقِّ - تعالى - به بنده . و آدمی بدان مُمَيز است از دیگر حیوانات . قوله - تعالى - : « وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ . » يَكْ قَوْلٌ مَفْسِرَانِ اندر این نطق است . پس هر ۱ . چند که گفتار از حَقِّ به بنده نِعْمَتی ظاهر است ، آفت آن نیز بزرگ است . لِقَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - : « أَخَوْفُ مَا أَخَافُ { ما ۴۷۴ } عَلَى أُمَّتِي اللِّسَانُ . » و در جمله ، گفتار { ر ۴۶۳ } چون خُمر است که عقل را مَسَّتْ کُتَدَ . و مرد چون اندر شَرَبِ آن افتاد ، هرگز بیرون نتواند آمد ، و خود را از آن باز نتواند داشت .

و چون این معلوم اَهْلِ طَرِيقَتِ شد ، که گفتار آفت است ، سخن جَزَ به ضَرُورَتِ ۱۵ نگفتند . یعنی در ابتدا و انتهای سخن خود نگاه کردند . اگر جَمَلَهُ حَقِّ را بود ، بگفتند ، و إِلَّا خاموش بودند . از آن چه معتقد بودند که : خداوند ، عَالِمُ الْأَسْرَارِ است و مَذْمُومِ اَنْدِ خَلَاقِ ، اگر خُداوند - تَعَالَتْ كِبَرِيَاوَةٌ - جَزَ چنين دانند . لِقَوْلِهِ - تعالى - : « أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَى وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ . » : « یا می پندارند که من

۱- ما : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ . ۲- و ۱- ما ، مو : اندر حال غلبه نوم نخسبید و چون بیدار شدید . ۲- ما ، مو : بر مریدان حرام باشد .

۳- ما ، مو : و بیکاری و خواب بر بنده را فراموشی آورده و اندرین معنی سخن دراز است و بسیار آمد . ۴- ما ، مو : باب بیست و هفتم فی آدابهم فی الکلام . ۵- ما ، مو : خداوند گفت عز و جل و من ، ما ، مو : الی الله و عمل صالحاً و نیز گفت . ۶- ما : از خوب بینده .

۷- ما ، مو : بیکانگی خداوندی وی و ثنا گفتن بروی . ۸- ما ، مو : از چیزهای دیگر و خداوند گفت عز و جل .

۹- ما : يك قول اندرین معنی نطق است . ۱۰- ما ، مو : که پیغامبر گفت . ۱۳- ما : بیش هرگز بیرون نتواند برآمد .

۱۴- ما ، مو : و چون اهل طریقت را معلوم شد که . ۱۵- ما ، مو : نگاه کرده اند اگر جمله حَقِّ را بوده است گفته اند .

۱۶- ما ، مو : خاموش بوده اند .

۱۷- ما ، مو : آنانکه حَقِّ تعالی را بجز این دانند اگر ... بقول خدای عز و جل ام یحسبون .

۱۸- ما ، مو : آیا می پندارند که ما ...

نمی دانم نهانی های ایشان ، بلی می دانم ، و ملایکه نیز بر ایشان می نویسند {مو ۵۵۷} . «
و من عالم الغیب و مطلع الأسرارم . و قوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - : « مَنْ
صَمَتَ نَجَا » : « آن که خاموش باشد ، نجات یابد . » پس اندر خاموشی فواید و فتوح
بسیار است ، و در گفتن آفت بسیار .

۵ و گروهی از مشایخ سکوت را بر کلام فضل نهاده اند . و گروهی کلام را بر سکوت .
از آن جمله جنید گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که : « عبارت جمله دعاوی است ، و آنجا که
اثبات معانی است ، دعاوی هدر باشد . و وقت باشد که به سقوط قول ، اندر حال اختیار ،
معذور گردد . یعنی اندر حال تقیه ، اندر حال خوف ، باوجود اختیار و قدرت با قول و
انکار قولش ، مرّ حقیقت معرفت را زیان ندارد . و هیچ وقت بنده ، بی معنی به مجرد
۱ . دعوی معذور نباشد . و حکم این حکم منافقان کنند . پس دعوی بی معنی نفاق آمد ،
و معنی بی دعوی اخلاص . « لَأَنَّ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى بَيَانٍ اسْتَغْنَى فِيمَا بَيْنَهُ وَ
بَيْنَ رِيهِ مِنَ اللِّسَانِ » یعنی چون راه بر بنده گشاده شد ، از گفتار مستغنی گشت .
از آن چه عبارت مر { ژ ۶۴ } اعلام غیر را باشد . و حق - تعالی - بی نیاز است از
تفسیر احوال و غیر وی . کرای آن نکنند که به وی مشغول باید شد . و مؤکد شود این
۱۵ سخن به قول جنید که گفت : « مَنْ عَرَفَ اللَّهَ كُلَّ لِسَانَهُ . » : « آن که به دل حق را
بشناخت ، زبانش از بیان باز ماند . » که اندر عیان ، بیان ، حجاب نماید . و از شبلی -
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می آید که اندر مجلس جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - برپای خاست ، و به آواز
بلند گفت « یا مرادی ! » و اشارت به حق کرد . جنید گفت « یا بابکر ! اگر مرادت حق
است ، این اشارت چرا کردی ؟ که وی از این مستغنی است . و اگر مرادت نه حق است ،
۲ . خلاف چرا گفتی ؟ که حق به قول تو علیم است . » شبلی بر گفته خود استغفار کرد .

۱- ما ، مو : نمی دانیم ما ، مو : بلی میدانیم . ۲- ما ، مو : عالم الغیب ام و رسول گفت صَلَّى اللَّهُ ...

۵- ما ، مو : مشایخ رحمهم الله سکوت را بر کلام فضل نهادند ما : ترجیح گفتند و ۶- ما ، مو : جنید گفت رحمة الله عليه که عبادات
بجمله دعاوی است ۷- ما ، مو : معانی بود . ۸- ما ، مو : عذر گردد یعنی اندر حال تعبیه خوب ما ، مو : قدرت بر قول خوف عذر
ناکافتن شود ۹- ما ، مو : ندارد هیچ وقت ۱۰- ما ، مو : و حکم آن حکم ۱۳- ژ ، ما ، مو : غیر را بود و حق جلّ جلاله بی نیاز است
از تعبیر احوال ۱۴- ما ، مو : خود کرای آن نکنند که بدیشان مشغول ما : این معنی است بقول مو : ندارد ۱۵- ما : رحمة الله عليه
که گفت ما ، مو : آن که حق را بدل شناخت ۱۶- ما ، مو : و از شبلی می آید که ۱۷- ما : جنید رحمهما الله ، مو : ندارد .

۱۸- ما ، مو : و اشارت بحق تعالی کرد . ما ، مو : یا ابابکر مرادت ۱۹- ما ، مو : و اگر مرادت نه ویست .

۲۰- ما : شبلی رحمة الله عليه برگفته ورا (ژ) ، مو : ندارد .

و آن گروهی که کلام را بر سکوت فضل نهند ، گفتند که : بیان احوال از حق به ما امر است که دعوی به معنی قایم بود . و اگر کسی هزار سال به دل و سر عارف باشد ، و ضرورتی مانع نبود ، تا اقرار به معرفت نپیوندد ، حکمش حکم کافران باشد . و خداوند - تعالی - مؤمنان را به جملگی شکر و حمد و ثنا فرمود . قوله - تعالی - : « وَاَمَّا ۵ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ . » و ثنا و تحدث نِعْمَت ، هر آینه گفتار وی بود . پس گفتار ما تعظیم ربوبیت را باشد . قوله - تعالی - : « اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ . » و نیز گفت - جَلْ جَلَالَه - : « اُجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ » و مانند این . و یکی گوید از مشایخ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ - : « هر که را بیانی نباشد ، از روزگار خویش ، او را روزگار نباشد ، که ناطق وقت تو . وقت تو است . شعر :

۱. لِسَانُ الْحَالِ أَفْصَحُ مِنْ لِسَانِي وَ صَمْتِي عَنْ سَوَالِكَ { ما ۴۷۵ } ترجمانی { ژ ۴۶۵ } و اندر حکایات یافتیم که : « روزی ابی بکر شبلی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - در کرخ بغداد می رفت . یکی را دید از مدعیان که می گفت : « السَّكُوتُ خَيْرٌ مِنَ الْكَلَامِ . » فقال : « سَكُوتُكَ { ۵۵۹ } خَيْرٌ مِنْ كَلَامِكَ لِأَنَّ كَلَامَكَ لَغْوٌ وَ سَكُوتُكَ هَزْلٌ ، وَ كَلَامِي خَيْرٌ مِنْ سَكُوتِي لِأَنَّ سَكُوتِي حِلْمٌ ، وَ كَلَامِي عِلْمٌ . » : « خاموشی تو بهتر از گفتار تو ، از آن چه گفتار تو لغو است ، و خاموشی تو هزل . گفتار من بهتر از خاموشی من . از آن چه سکوت من حلم است ، و کلام من علم . » اگر علم نگویم ، حلم بر آن داردم . و اگر بگویم ، علمم بر آن دارد . چون نگویم ، حلیم باشم ، و چون بگویم ، علیم باشم . » و مِنْ - که علی بن عثمان الجلابی ام - می گویم : « کلام ها بر دو گونه باشد ، و سَكُوت ها بر دو گونه . کلام یکی حق بود ، یکی باطل . و سَكُوت یکی حصول مقصود ،

- ۱- ما ، مو : فضل نهادند . ما ، مو : بیان احوال خود از حق . ۲- ما ، مو : و معنی هم بدعوی چه اگر کسی . ژ . ما ، مو : بدل و بسر عارف می باشد . ۳- ما ، مو : مانع وی نباشد تا اقرار بمعرفتش نپیوندد .
- ۳- ۴- ما ، مو : و خداوند مؤمنان را ، مو : و رسول را گفت و اما . ۵- ما ، مو : نعمت گفتار بود .
- ۶- ما ، مو : گفتار بامر تعظیم (مر تعظیم) ربوبیت را باشد و خداوند تعالی گفت . ۷- ما ، مو : « جَلْ جَلَالَه » ندارد .
- ۸- ما ، مو : از مشایخ که هر که را ژ ، ما ، مو : ورا روزگاری نباشد . ۹- ما ، مو : هم وقت تست چنانکه شاعر گوید درین معنی . ۱۰- ژ : لسان ... ترجمان . ۱۱- ما ، مو : ابوبکر شبلی رحمة الله علیه . ۱۴- ما ، مو : علم خاموشی تو بهتر از گفتار شبلی گفت رحمة الله علیه . ۱۶- ما ، مو : حلمم بر آن دارد و اگر . ۱۷- ما ، مو : و اگر بگویم .
- ۱۸- ما ، مو : و من گویم ما ، مو : ... ام رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ که کلام ها ، ما ، مو : بر دو گونه است .
- ۱۹- ما ، مو : و سکوت ها هم بر دو گونه .

و آن دیگر غَفَلَتْ . پس هر کسی را گریبان خود باید گرفت اندر حال نطق و سَكُوت . اگر کلامش به حق بُوَد ، گفتارش بهتر از خاموشی . و اگر باطل بُوَد ، خاموشی بهتر از گفتار . و اگر خاموشی از حَصُولِ مَقْصُودِ او مشاهدۀ بُوَد ، خاموشی بهتر از گفتار . و اگر از حجاب و غَفَلَتْ بُوَد ، گفتار بهتر از خاموشی . و عالمی اندر این دو معنی سر گردانند .

۵ گروهی از مدعیان مشتی هَدَر و هَوَس ، عباراتی از معانی خالی بر دست گرفته اند و می گویند که : « گفتار فاضل تر از سَكُوت . » و گروهی از جهال که مناره از چاه نشناسند ، سَكُوت به جهل خود باز بسته اند و می گویند : « خاموشی بهتر از گفتار . » و این هر دو همچون یکدیگر باشند . پس تا که را فرا گفتار آرند ؟ و که را خاموش کنند ؟ که اصل این معانی آن است . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

۱ . مَثَلٌ : اَلَا مَنْ نَطَقَ اَصَابَ اَوْ غَلَطَ ، وَ مَنْ اَنْطَقَ عَصَمَ { ژ ۴۶۶ } مِنْ الشُّطْطِ . « هر که بگوید ، یا خطا گوید یا صواب . و هر که را بگویند { ما ۴۷۷ } از خطا و خللش نگاه دارند . » چنان که چون ابلیس بگفت : « اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ . » تا دید ، آن چه دید . و چون آدم را بگویند : « رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا . » گفت : « تاش برگزیدند . » پس داعیان این طریقت اندر گفتار خود مَأْذُون و مضطر باشند ، و اندر خاموشی شرم ۱۵ زده و بیچاره « مَنْ كَانَ سَكُوتُهُ حَيَاءً ، كَانَ كَلَامُهُ حَيَوةً . » : « آن را که خاموشی از حیا بُوَد ، کلامش مر دل ها را حیات بُوَد . » از آن چه گفتار ایشان از دیدار بُوَد ، و گفت بی دید ، به نزدیک ایشان خوار بود . و ناگفتن دوستر از گفتن دارند ، تا با خود باشند . و چون غایب شوند ، خَلْقِ مَر قَوْلِ ایشان را بر جان نگارند . از آن بُوَد که آن پیر گفت -

۳- ما ، مو : مقصود و مشاهده بود . ۵- ما ، مو : و گروهی ژ ، ما ، مو : عبارتی از معانی .

۶- ما ، مو : سکوت گروهی ما ، مو : مناره را از چاه . ۷- ما ، مو : و میگویند که خاموشی .

۸- ژ ، ما ، مو : چون یکدیگر باشند پس تا کرا تا بگفتار آرند و کرا خاموشی کنند .

۹- ما ، مو : اصل این معانی . ۱۰- ق : « مثل » ندارد .

۱۱- ما ، مو : و هر که را بگفتار آرندش .

۱۲- ما ، مو : از خطا و خلل نگاه دارند چنانکه ابلیس لعنَ الله گفت ما ، مو : منه دید آنچه .

۱۳- ما ، مو : و آدم را بگویند ما ، مو : « گفت تاش برگزیدند » ندارد .

۱۶- ما ، مو : مر دلها را حیوة باشد از آنچه گفتارشان از دیدار بود .

۱۷- ما ، مو : از نزدشان خوار بود . ۱۸- ما ، مو : چون غایب شدند ما ، مو : برجان خود نگاهدارند .

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « مَنْ كَانَ سَكُوتُهُ لَهُ ذَهَبًا ، كَانَ كَلَامُهُ لَغَيْرِهِ مَذْهَبًا . » پس باید تا طالبِ ربّانی را - که خَوْشِ اندر عبودیت بود - خاموش بود ، تا زبانی که نطقش به ربوبیت بود ، فرا گفתי آید . و عبارات وی ، صیادِ دل های مریدان گردد . و آدبِ اندر گفتار آن است که بی امر نگوید . و اگر خاموش بود ، جاهل نباشد . غافل و مرید را ۵ باید ، تا اندر سخن پیران ، دَخْل و تَصَرّف نکند . و به عبارت بدیشان غریب نیارد . و بدان زبان که شهادت گفته است ، دروغ و غیبت نگوید ، و مسلمانان را نرنجاند ، و درویشان را به نام مَجْرَد نخواند ، و تا چیزی از او نپرسند ، نگوید . و سخن گفتن ابتدا نکند . و شرطِ خاموشی درویش آن بود { مو ۵۶۱ } که بر باطل خاموش نباشد . و شرطِ گفت آن که جَزَ حَقّ نگوید . و این را فرع بسیار است ، و لطایف بی شمار . { ر ۴۶۷ } فَاَمَّا بَدِين ۱۰ . مِقْدَار بَسَنده کردم مر خَوْفِ تَطْوِيل را . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَالْإِلَهَ الْمَرْجِعُ وَالْمَأْبَ .

بَابُ آدَابِهِمْ فِي السُّؤَالِ وَ تَرْكِهِ :

قَوْلُهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - : « لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ الْخَافَا . » : « سؤال به الخاف نکنند . و چون کسی از ایشان سؤالی کند ، { ما ۴۷۸ } مَنع نکنند . لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ . » و تا توانند سؤال جز از حَقّ - تَعَالَى - نکنند . و غیر وی را در ۱۵ مَحَلّ سؤال ننهند ، که سؤال ، اعراض باشد ، از حَقّ به غیر حَقّ . و چون بنده اعراض کرد ، بیم آن باشد که ورا اندر مَحَلّ اعراض بگذارند .

۱- ما ، مو : سکوتۀ ذهباً ما ، مو : مذهباً باید تا طلب ربّانی . ۲- ما ، مو : خاموش کند تا .

۳- ما ، مو : فرا گفتار آید و عبارت وی ما ، مو : مریدان شود . ۴- ما ، مو : نگوید و جز اندر ادب نگوید و اندر خاموشی آنکه جاهل نباشد و مجهل راضی نباشد و غافل هم نه . ۵- ما ، مو : که اندر سخن ما ، مو : و عبادت بریشان غریب نیارد .

۶- ما ، مو : است و بتوحید مقرر آمده دروغ و غیبت نگوید و مسلمان را نرنجاند . ۷- ما ، مو : و درویشانرا بنام ما ، مو : پس بسخن گفتن . ۸- ما ، مو : نکند شرط خاموشی ما ، مو : شرط گفتن آن . ۹- ما ، مو : و این اصل را فرع ما ، مو : فَاَمَّا من برین . ۱۰- ر ، ما ، مو : پسندۀ کردم تا کتاب مطول نشود . ما ، مو : از « واللّٰه » تا « المآب » ندارد .

۱۱- ما : باب بیست و هشتم فی آدابهم فی السُّؤَال ۱۲- ما ، مو : خداوند گفت عَزَّ وَ جَلَّ .

۱۳- ما ، مو : منع نکنند چنانکه خدای عَزَّ وَ جَلَّ گفت مر پیغمبر را صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ .

۱۴- ما : و غیری را در محلّ .

۱۵- ما ، مو : و چون بنده از حَقّ تَعَالَى اعراض کرد . ۱۶- ما ، مو : بیم باشد که او را ، ما ، مو : بگذارد .

یافتم که یکی گفت از اهل دنیا مر رابعه عَدُوِيَه را - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا - که: «یا رابعه! چیزی بخواه از من، تا مرادت حاصل کنم.» وی گفت: «یا هذا! من شرم دارم که از خَالِقِ دُنْیَا، دُنْیَا خواهم، شرم ندارم که از چون خویشتنی خواهم!؟»

گویند که: اندر وَقْتِ بُومُسْلِمِ مَرُوَزِي، درویشی بی گناه را به تَهْمَتِ دزدی بگرفتند، و به چهار طاق مَرُو باز داشتند. چون شب اندر آمد، بُومُسْلِمِ، پیغمبر را - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - به خواب دید که وی را گفت: «یا بامُسْلِم! مرا خُداوند به تو فرستاده است که: دوستی از دوستان من، بی جرمی اندر زندان تَوَاسِت. برخیز، و وی را بیرون آر.» بُومُسْلِم از خواب بَجَسْت، و سر و پای برهنه، به درِ زندان دوید، و بفرمود تا در بگشادند، و آن درویش را بیرون آورد، و از وی عَذْر خواست و گفت: «حاجتی بخواه!» درویش گفت: «أَيُّهَا الْأَمِير! کسی که او خداوندی دارد، که چنین به نیم شبان، بُومُسْلِم را، سرو پا برهنه از بستر گرم برانگیزد و بفرستد، تا {۴۶۸} او را از بلاها برهاند، روا باشد که او از دیگری سؤال کند، و حاجت خواهد؟» بُومُسْلِم گریان گشت، و درویش برفت.

و باز گروهی گویند که: روا باشد درویش را که از خَلْق سؤال کند لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : «۱۵» لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ الْحَافَا. «رد می کند از سؤال. اما به وَجْهِ الْحَاف. و قَوْلُهُ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم - : «أَطْلُبُوا الْخَوَائِجَ عِنْدَ حَسَّانِ الْوَجْهِ.» و مشایخ - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ - {ما ۴۷۹} به سه علت، سؤال کردن روا داشته اند:

یکی مر فَرَاغَتْ دِل را، که لا بَدَّ بُود. و گفته اند که: «ما دو کرده را آن قِیمَت ننهیم که روز و شب در انتظار آن گذاریم. از آن چه هیچ مَشْغُولی، چون شَغْلِ طَعَام نیست»

۱- ما، مو: یکی از اهل دنیا مر رابعه عَدُوِيَه را گفت که یا رابعه. ۲- ما، مو: رابعه گفت ای هذا من شرم دارم از. ۳- ما، مو: که از وی دنیا خواهم پس چون شرم ندارم. ما، مو: چیزی خواهم از دنیاوی. ۴- ما، مو: بومسلم صاحب دعوات درویشی را بی گناه.

۵- ما، مو: بجهار طاق مرو ورا باز داشتند. ما، مو: بومسلم رحمة الله پیغامبر را. ۶- ما، مو: که ورا گفت ما، مو: خداوند تعالی بتو. ۸- ما، مو: بزندان دوید. ۹- ما، مو: تا در زندانرا بگشادند و آن درویش را بیرون آوردند. ۱۰- ما، مو: کسی که چنین خداوندی دارد که او. ۱۱- ما، مو: نیم شب بومسلم را از بستر گرم برانگیزاند. ۱۲- ما، مو: از بلاها و ارهاند ما، مو: بومسلم علیه الرحمة. ۱۳- ما، مو: گریان شد و آن درویش از پیش وی برفت. ۱۴- ما، مو: گروه دیگر گویند ما، مو: که خدای تعالی نمی گوید. ۱۵ و ۱۶- ما، مو: اما میگوید سؤال کنید و در آن الحاف مکنید و رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیز سؤال کرد مر ساختن کارهای اصحاب را و ما را نیز گفت اطلبوا. ۱۶- ما، مو: و دیگر مشایخ رحمهم الله. ۱۸- ما، مو: دل را لابد باشد.

۱۹- ما، مو: اندر انتظار آن گذاریم و جز این حاجتی نباشد ما را بخداوند اندر حال اضطراب از آنچه. ما، مو: طعام و انتظار آن نیست.

و از آن بود که چون بایزید مرید شقیق را پرسید از حال شقیق - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - در آن حالت که به زیارت وی آمده بود . مرید گفت : « او از خَلْق فارغ شده است ، بر حُکْم توکلِی نشسته . » بویزید گفت او را که : « چون باز گردی ، بگوی او را که نگر { مو ۵۶۳ } ، تا خدای را به دو گرده نیازمایی . چون گرسنه گردی ، دو گرده از هم جنس خود بخواه ، و بارنامه

۵ توکل یک سونه ! تا آن شهر و ولایت از شومی معاملت تو به زمین فرو نشود . »

و دیگر ریاضت نفس را سؤال کرده اند ، تا ذل آن بکشند ، و رنج بر دل خود نهند ، و قیمت خود بدانند که ایشان مر هر کسی را به چه ارزند ، و تکبر نکنند . ندیدی که چون شبلی به جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما - آمد . جنید گفت : « یا بابکر ! ترا نخوت آن در سر است که من پسر حاجب الحجاب خلیفه ام ، و امیر سامره ! ؟ از تو هیچ . ۱ کار نیاید تا به بازار بیرون نشوی و از هر که بینی سؤال نکنی ، تا قیمت خود

بدانی . » چنان کرد . هر روز بازارش سست تر { ژ ۴۶۹ } بودی تا سر سال به درجتی رسید که اندر همه بازار بگشت . هیچ کسش هیچ نداد . باز آمد . با جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . بگفت . جنید گفت : « یا بابکر ! اکنون قیمت خود بدانی ، که خلق را به هیچ می نیرزی . دل اندر ایشان میند . ایشان را به هیچ چیز بر مگیر . و این مر ریاضت را بود نه مر کسب را .

۱۵ و از ذوالنون مصری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - روایت آرند که گفت : « من رفیقی داشتم موافق . خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - او را پیش خواست . و از محنت دنیا به نعمت عقبی رسید . وی را به خواب دیدم . گفتمش : « خدای - تعالی - با تو چه کرد ؟ » گفت : « مرا بیامرزید . » گفتم : « به چه خصلت ؟ » { ما ۴۸۰ } گفت : « مرا برپای کرد و گفت : « بنده من ! بسیار ذل و رنج کشیدی ، از سفلگان و بخیلان ، و دست پیش ایشان

۲ . دراز کردی ، و اندر آن صبر کردی . ترا بدان بخشیدم . »

۱- ما ، مو : مر مرید شقیق را ، ما ، مو : شقیق در آن . ۲- ما ، مو : حال که زیارت وی آمده بود از حال شقیق پرسید . ۳- ما ، مو : توکل نشسته بویزید رحمة الله علیه گفت او را چون ما ، مو : بگوی او را نگر تا دیگر خدای . ۴- ما ، مو : از هم جنسان خود . ۵- ما ، مو : و باز نامه توکل بیک سونه . ۶- ما ، مو : بر زمین فرود نشود و دیگر مر ریاضت . ۷- ما ، مو : که ایشان هر کس بچه میارند تا تکبر نکنند . ۸- ما ، مو : چون شبلی رحمة الله بر جنید گفت یا ابابکر . ۹- ما ، مو : از تو هیچ کاری نیاید . ۱۰- ما : تا بازار بیرون . ۱۱- ما : بدرجه رسید . ۱۲- ما ، مو : گشت و کس چیزی ندادش . ما ، مو : و با جنید رحمة الله علیه . ۱۳- ما ، مو : رحمة الله گفت یا ابابکر اکنون قیمت خود را بدان که ما ، مو : بهیچ چیزی نیرزی . ۱۴- ما ، مو : و ایشان را بهیچ چیز ما ، مو : و این معنی مر ریاضت را . ۱۵- ما ، مو : روایت کرده اند که گفت رفیقی داشتم . ۱۶- ما ، مو : خدای تعالی او را بحضورت خود برد و از ما ، مو : عقبی رسانیدش . ۱۷- ما ، مو : دیدم و گفتم خدایتعالی . ۱۸- ما ، مو : ای بنده من بسیار رنج و ذل سفلگان کشیدی و دست پیششان .

و سدیگر ، مر حرمت حق را از خلق سؤال کردند . همه املاک دنیا و مال دنیا ، از آن وی دانستند و همه خلقان ، وکیلان وی ، اندر چیزی که نصیب نفس ایشان بود . بازگشت از وکیل وی کردند و نخواستند . و سخن خود با وی بگفتند . و اندر شاهد و بایست بنده که بر وکیل عرضه کند ، به حرمت و عزت نزدیکتر باشد از آن که بر خداوند . پس سؤال ایشان با غیر ، علامت حضور و اقبال بود به حق نه غیبت و اعراض از حق .

یافتم که : یحیی بن معاذ الرازی را ، دختری بود . روزی مر مادر را گفت : « مرا می فلان چیز باید ! » مادر گفت : « از خدای بخواه ! » گفت : « ای مادر ! من { ژ . ۴۷ } شرم دارم که بایست نفسانی خود ، از حضرت وی بخواهم . و آن چه تو دهی هم از آن وی . ۱ . بود . و روزی مقدر من باشد . » پس آداب سؤال آن باشد که اگر مقصد بر آید ، حرم تر از آن نباشی که بر نیاید . و خلق را اندر میانه نبینی ، و از زنان و اصحاب اسواق سؤال نکنی . و راز خود جز با آن نگویی ، که بر حلالی مال وی ، موقوف باشی . و تا توانی کرد ، سؤال بر نصیب خود نکنی ، و از آن تجمل و کدخدایی نسازی ، و مر آن را ملک خود نگردانی . و مر حکم وقت را باشی . حدیث فردا بر دل نگذرانی ، تا به هلاک ۱۵ جاودانی مأخوذ نشوی { مو ۵۶۵ } . و خدای را - عز و جل - بر دام گدایی خود نبندی . و از خود پارسایی نکنی . تا از راه آن ترا چیزی دهند .

۱ و ۲ - ما ، مو : و همه مالهای دنیا را از حق تعالی دانستند و همه .

۲ - ما ، مو : وکیلان وی دیدند و آن چیزی که بنصیب نفس ایشان بازگشته .

۳ - ما ، مو : از حق نخواستند از وکیل وی خواسته اند ، ما ، مو : با وی نگفته اند و اندر نظیر شاهد .

۴ - ما ، مو : این بایست خود بنده که بوکیل عرض کند بحرمت و طاعت نزدیکتر بود .

۵ - ما ، مو : پس سؤالشان از غیر . ۶ - ما ، مو : بود بر حق نه سبب غیبت و .

۷ - ما ، مو : معاذ را زی را ما ، مو : روزی مادر را گفت فلان چیز می باید .

۸ - ما ، مو : مادرش گفت از خدای تعالی بخواه .

۹ - ما : شرم دارم بایست نفسانی خود از وی بخواهم .

۱۰ - ما ، مو : بود روزی مقدر ما ، مو : که اگر مقصود سوال بر نیاید .

۱۱ - ما ، مو : از آن باشی که بر آید ما ، مو : اندر میانه نه بینی از زنان و از اصحاب . ۱۲ - ما ، مو : و از راز خود جز .

۱۳ - ما ، مو : و آنرا ملک نگردانی . ۱۴ - ما ، مو : و حدیث فردا ما ، مو : مأخوذ نکردی .

۱۵ - ما ، مو : خدای را گدای نسازی و از خود ما ، مو : پارسائی پیدا نکنی که تا از راه پارسائی تو ترا .

۱۶ - ما ، مو : چیزی پیش دهند .

یافتم پیری را از محتشمانِ مُتَصَوِّف که از بادیه برآمد، فاقه زده، و رنج انقطاع کشیده. به بازار کوفه اندر آمد. گنجشکی بر دست نشانده و می گفت: «از برای این گنجشک مرا چیزی دهید!» گفتند «ای هذا! این چه می گویی؟» گفت: «مَحَال {ما ۴۸۱} باشد که من گویم: مرا از بَهرِ خدای چیزی دهید. از آن که به ۵ دنیا، شَفِیعِ جَزِ حَقِیری نَتوان آورد.» این اندکی است از بسیار آنچه اندر این باب شرط است، مختصر کردم مر خوف تطویل را. و السَّلَام.

باب آدابِهِمْ فی التَّزْوِیجِ وَالتَّجْرِیدِ :

قَوْلُهُ - تعالى - : « هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَاَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ . » قَوْلُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « تَنَاجَوْا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأَمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ ۱ . بِالسَّقَط . » وَ قَوْلُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « إِنَّ أَعْظَمَ النِّسَاءِ بَرَكَةً أَقَلَّهُنَّ مَوْتَةً أَحْسَنَهُنَّ وَجُوهًا وَ أَرْخَصَهُنَّ مَهْورًا . » و این صحاح اخبار است. و در جمله { ۴۷۱ } نِكَاحِ مُبَاحِ است بر مردان و زنان، و فَرِیضَةُ بر آن که از حَرَامِ نَتواند پرهیزد. و سَنَّتِ مر آن را که حَقِّ عِیَالِ بتواند کشید. و مشایخ این قِصَّةَ - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ - ، گروهی گفته اند که أَهْلُ مر دَفْعِ شَهْوَتِ را باید، و کَسْبِ مر فَرَاغَتِ دل را. و گروهی گفتند ۱۵ که مر اثباتِ نَسْلِ را باید تا فرزندی باشد و چون فرزندی نبود، اگر پیش از پدر بشود، شَفِیعِ بُوَدِ یَوْمِ الْقِيَامَةِ. و اگر پدر پیش برود، دعا گویی بماند. و اندر خَبَرِ است که عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ - رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ - مر آمِ کَلْثُومِ را دختر فاطمه بنتِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَی -

- ۱- ما، مو: متصوفه رحمهم الله که از بادیه برآمده بود. ما، مو: و رنج راه کشیده. ۲- ما، مو: کیست که از برای این گنجشک. ۳- ما، مو: مرا چیزی دهند. ۴- ما، مو: که من میگویم مرا، مو: دهید بدینا شفیع جز حقیری را.
- ۵- ما، مو: و این اندکی. ۶- ما، مو: خوف تطویل را، ۷: ندارد. ما، مو: «وَاللَّهِ اعْلَمُ بِالْضَوَابِ».
- ۷- ما: باب بیست و نهم فی آدابِهِمْ فی التَّزْوِیجِ وَالتَّجْرِیدِ. ۸- ما، مو: خدای عز و جل گفت هُنَّ ما، مو: و رسول گفت.
- ۹ و ۱۰- ما، مو: و نیز گفت إِنَّ أَعْظَمَ، ۷: «أَقَلَّهُنَّ مَوْتَةً» ندارد. ما، مو: و أَحْسَنَهُنَّ.
- ۱۱- ما، مو: بر جمعی مردان و زنان. ۱۳- ما، مو: بتواند گزارد و از مشایخ گروهی گفتند که تزویج مر دفع.
- ۱۵- ما، مو: و چون فرزند بود اگر پیش از پدر از دنیا بشود شفیع پدر باشد و اگر.
- ۱۶- ما، مو: و اگر پدرش پیش از وی شود دعا گویی بماند.
- ۱۷- ما، مو: آمِ کَلْثُومِ را که دختر. ۷: «و رَضِیَ عَنْهُمَا» ندارد.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَضِيَ عَنْهُمَا - خطبه کرد ، از پدرش علی ابن ابی طالب -
 کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - . علی گفت : « او بس خُرد است ، و تو مردی پیری ، و مرا نیت است
 که به برادر زاده خودش دهم - عَبْدُ اللَّهِ بن جَعْفَر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - . » عُمَرُ پیغام
 فرستاد که : « یا ابا الحَسَنِ ! اندر جهان زنان بسیارند بزرگ . و مراد من از ام کلثوم ،
 ۵ اثبات نسل است ، نه دفع شهوت . لقوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « كُلُّ سَبَبٍ
 وَ نَسَبٍ يَنْقَطِعُ إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي . » کنون مرا سبب هست ، { ما ۴۸۲ } بایدم تا نسب
 نیز با آن یار باشد . تا هر دو طرف به متابعت وی ، مُحْكَم گردانیده باشم . » علی -
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وی را بدو داد . و زید بن عُمَر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - از وی بیامد .
 وَ قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « تَنْكَحُ النِّسَاءَ عَلَى أَرْبَعَةٍ : عَلَى
 ۱ . الْمَالِ وَ الْحَسَبِ وَ الْحَسَنِ وَ الدِّينِ . فَعَلَيْكُمْ بِذَاتِ الدِّينِ فَإِنَّهُ مَا اسْتَفَادَ أَمْرًا
 بَعْدَ الْإِسْلَامِ خَيْرًا مِنْ زَوْجَةٍ مُؤْمِنَةٍ لَيْسَ رِبَا . إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا فَوَإَيْدٌ وَ زَوَايِدٌ . »
 بهترین چیزها از پس اسلام ، زنی مؤمنه موافقه یی باشد { مو ۵۶۷ } تا بدو آنس گیرد مرد
 مؤمن . و اندر دین به صحبت وی قوتی باشد ، و اندر دنیا مؤانستی ، که همه
 وحشت ها در تنهایی است ، و همه راحت ها { ژ ۴۷۲ } اندر صحبت . و رسول
 ۱۵ گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « أَلْشَّيْطَانُ مَعَ الْوَاحِدِ . » و به حقیقت مرد
 یا زن - که تنها بود - قرین شیطان بود ، که شهوت را اندر پیش دل وی می آراید . و
 هیچ صحبت اندر حُکْم حرمت و امان چون زناشویی نیست ، اگر مجانست و مؤانست و
 موافقت باشد . و هیچ عقوبت و مشغولی چندان نبود که چون نه جنس باشد . پس
 درویش را باید که نخست اندر کار خود تأمل کند . و آفت های تجرید و تزویج اندر
 ۲ . پیش دل صورت کند ، تا دفع کدام آفت بردلش سهل تر باشد ، متابع آن شود .

۱- ژ : و رضى الله عنهم اجمعين . ۲- ما ، مو : خورد است و تو مرد پیری و مرا نیت آنست که برادرزاده خود خواهم داد . ۳- ژ :
 ما ، مو : عمر کس فرستاد یا با الحسن . ۴- ما ، مو : زنان بزرگ بسیارند . ما ، مو : ام کلثوم به دفع شهوت که اثبات نسل است .
 که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت . ۵- ما ، مو : کل نسب و جست ينقطع بالموت الا نسبى و حسبى و بروى اکنون .
 ۶- ما ، مو : باید که نسب نیز باشد تا بهر دو طرف متابعت . ۷- ق ، ما ، مو : علی کرم الله وجهه ام کلثوم را بعمر داد . ۸- ما ، مو : و
 زید بن عمر از وی بیامد رضى الله عنه . ۹- ما ، مو : و پیغامبر گفت . ۱۱- م ، ۱۲ ، ق ، « فواید و زواید » عبارت در فارسی
 آمده است . ژ : بهترین است . ۱۲- ما ، مو : زن مؤمنه . ۱۳- ما ، مو : وحشت ها اندر تنهایی است . ۱۵- ما ، مو : یا زن چون تنها
 باشد قرین وی شیطان بود . ۱۷- ما ، مو : زنا شویی نباشد و اگر مجانست و موافقت . ۱۸- ژ ، ما ، مو : نبود که نه چون
 زن ناجنس بود . ما ، مو : کار خویش تأمل کند . ۱۹- ما ، مو : اندر پیش دل تصور کند . ما ، مو : سهل تر بود .
 ۲۰- ما ، مو : متابع آن باشد .

و در جمله در تجرید دو آفت است : یکی تَرْكِ سُنَّتِی از سُنَنِ مُحَمَّد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - و دیگر پروردن شَهَوَتِی در دل و در تن و خَطَر افتادن اندر حَرامِی . و تزویج را نیز دو آفت است : یکی مشغولی دل به دیگری . و دیگر شغل تن از برای حَظِّ نَفْس . و أَصْلِ این مسأله به عَزَلَت و صَحْبَت باز گردد . آن که صَحْبَت اختیار کند با خَلْق ۵ این ورا تزویج شرط باشد . و آن که عَزَلَت جوید از خَلْق ، ورا تجرید زینت بود . لِقَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - : « سِيرُوا سَبَقَ الْمَفْرَدُونَ » . : « بروید ، مفردان بر شما سبقت گرفتند . » و حَسَن بن الْحَسَنِ الْبَصْرِي گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « نَجَا الْمُخْفُونَ وَ هَلَكَ الْمُتَقَلُّونَ » .

از ابراهیم خَواص - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - می آید که گفت : « به دیهی رسیدم ، به ۱ . قَصْدِ زیارت { ما ۴۸۳ } بزرگی ، که آنجا بود . چون به خانه وی رفتم . خانه یی دیدم پاکیزه . چنان که مَعْبَدِ اولیا بود . و اندر دو زاویه آن خانه دو مِحْرَاب ساخته . و در يَك مِحْرَاب پیری نشسته . و اندر دیگر يَك ، عَجُوزَه یی پاکیزه یی رُوشَن . و هر دو ضعیف گشته از عبادت بسیار . به آمدنِ مَن شادی نمودند . سه روز آنجا بودم . چون باز خواستم گشت ، پُرسیدم { ژ ۴۷۳ } از آن پیر که : « این عقیقه ، ترا که باشد ؟ » گفت : ۱۵ « از يَك جانب ، دَخْتَرِ عَمِّ ، و از دیگر جانب ، عیالِ مَن . » گفتم : « اندر این سه روز سخت بیگانه وار دیدمتان اندر صَحْبَت . » گفت : « آری ! شصت و پنج سال است تا چنان است . » عِلَّتِ آن پُرسیدم . گفت : « بدان که ما به کودکی عاشق یکدیگر بودیم . و پدر وی ، اورا به مَن غمی داد که دوستی ما ، مَر یکدیگر را مَعْلُوم گشته بود . مدتی رَجِ آن بکشیدم .

۱- ما ، مو : مُحَمَّد مصطفی علیه السلام ، ژ : صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ . ۲- ما ، مو : اندر دل و خطر افتادن .

۳- ما ، مو : مشغولی دل بغیری . ۴- ما ، مو : و آن که صحبت .

۵- ما ، مو : از خلق ویرا تجرید زینت بود و پیغامبر ... گفت .

۶- ما ، مو : یعنی بروید ژ : از « بروید » تا « گرفتند » در حاشیه آمده . ۷- ما ، مو : و حسن بصری گوید نَجَا الْمُخْفُونَ .

۹- ما ، مو : از ابراهیم خَواص می آید که گفت بدیهی اندر آمدم . ۱۰- ما ، مو : وی برفتم .

۱۱- ما ، مو : دو مِحْرَاب ساخته اند و اندر يَك مِحْرَاب . ۱۲- ما ، مو : آن پیر نشسته و اندر دیگر عَجُوزَه یی پاکیزه و

روشن نشسته . ۱۳- ما ، مو : و به آمدنِ مَن شادی بسیار نمودند و سه روز آنجا بودم .

۱۴- ما ، مو : ترا چه باشد . ۱۵- ژ ، ما ، مو : عیالِ گفتم اندرین دو سه روز .

۱۶- ما ، مو : دیدم تا اندر صحبت . ژ : شصت و پنج سال .

۱۷- ما ، مو : است گفتم که عِلَّتِ این با مَن بگوی تا چراست گفت بدان که مادر کودکی ، ژ : پدر وی ویرا .

تا پدرش را وفات آمد . پدر من عم وی بود . او را به من داد . چون شب اول که اتفاق ملاقات شد ، وی مرا گفت : « دانی که خدای - تعالی - بر ما چه نعمت کرده است ؟ ! که ما را به یکدیگر رسانید ، و دل های ما را از بند و آفت های نا خوب فارغ گردانید ؟ » گفتیم : « بلی ! » گفت : « پس ما امشب خود را از هوای نفس باز داریم ، و مراد خود را ۵ در زیر پای آریم ، و مر خداوند را عبادت کنیم شکر این نعمت را . » { مو ۵۶۹ } گفتیم : « صواب آید . » و دیگر شب همان گفت . شبی سدیگر ، من گفتیم : « دو شب از برای تو شکر بگذاریم ، امشب از برای من نیز عبادت کنیم . کنون شصت و پنج سال برآمد که ما یکدیگر را ندیده ایم به حکم ملامست . و همه عمر اندر شکر نعمت می گزاریم . »

پس چون درویشی صحبت اختیار کند ، باید تا قوت آن مستوره از وجه حلال دهد . و ۱۰ مهرش از حلال گزارد . و تا از حقوق خداوند - تعالی - و از امر وی چیز باقی باشد بروی ، به حفظ نفس خود مشغول نشود . و چون اوراد { ما ۴۸۴ } بگذارد ، قصد فراش وی کند . و حرص و مراد { ژ ۳۷۴ } خود ، اندر خود کشد . و با خداوند - تعالی - بر وجه مناجات بگوید : « بار خدایا ! شهوت اندر خاک آدم تو سرشتی . مر آبادانی عالم را . و اندر علم قدیم خود ، خواستی که مرا این صحبت باشد . یا رب ! این صحبت من دو چیز ۱۵ را گردان : یکی مر دفع حرص حرام را به حلال . و دیگر فرزندی ولی و رضی ارزانی دار . نه فرزندی که دل من از تو مشغول گرداند . »

و از سهل بن عبدالله تستری - رضی الله عنه - می آید که : وی را پسری آمد . هر گاه که به خوردگی از مادر طعام خواستی ، مادر گفتی : « از خدای خواه ! » وی اندر

- ۱- ما ، مو : تا پدر وی را وفات آمد . ۲۱- چون آن شب ابتدا بیکدیگر رسیدیم وی ما ، مو : با ما چه نعمت کرامت (مو : کرم) کرده است . ۳- ژ : بیکدیگر رسانیده ما ، مو : ما را از آفت و خوف فارغ کرد .
- ۴- ما ، مو : گفتا : پس ما امشب خود را . ۵- ما ، مو : خود را زیر پای آریم و مر خدای را عبادت کنیم .
- ۶- ما ، مو : دیگر شب همان گفت شب سیوم (مو : سه دیگر شب) من گفتیم اکنون (کنون) دو شب . ۷- ما ، مو : از برای من بیا تا نیز عبادت ژ : شصت و پنج سال است که ما یکدیگر را . ۸- ما ، مو : ندیدیم ما : میگذاریم . ۹- ما ، مو : از حلال سازد . ۱۰- ما ، مو : خداوند از اوامر وی چیزی باقی مانده باشد بحفظ نفس . ۱۱- ما ، مو : چون اوراد خود .
- ۱۲- ما ، مو : وی بکند و حرص و مراد خود را اندر خود کشد . ۱۳- ما ، مو : تو شهوت اندر خاک .
- ۱۴- ما ، مو : اندر علم خود خواستی . ۱۵- ما ، مو : مر حفظ حرام را . ما ، مو : فرزند ولی رضی الله عنه مرا ارزانی دار .
- ۱۶- ما ، مو : مشغول کند . ۱۷- ژ : و از سهل عبدالله می آید که .
- ۱۸- ما ، مو : که بخوردگی از مادر . ما ، مو : مادرش گفتی از خدای بخواه اندر .

مِحْرَاب شدی ، و سَجْدَه یی کردی مادر آن مراد اندر نهان او را پیدا کردی . بی آن که وی دانستی که آن مادر داده است . تا خُو به درگاه حق کرد . روزی از دبیرستان اندر آمد . و مادر حاضر نبود . سر به سَجْدَه نهاد . خُداوند - تعالی - آن چه بایست وی بود ، پدیدار آورد . مادرش در آمد ، و آن بدید . گفت : « ای پسر ! این از کجا است ؟ » گفت : « از ۵ آنجا که هر بار بود . »

و چون زکریّا - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ - به نَزْدِیکِ مَرِیمِ اندر آمدی ، به تابستان میوه زمستانی دیدی ، و به زمستان میوه تابستانی . بر وجهِ تَعَجُّبِ پُرسیدی : « إِنِّی لَکَ هَذَا ؟ » وی گفتی : « مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ . »

پس باید که اِسْتِعْمَالِ سُنَّتِی مَر درویش را ، اندر طَلَبِ دُنْیای حَرَام و شَغْلِ دِلِ نِیْفِکَنْدِ . ۱ . که هَلَاکِ درویش اندر خرابی دِل بود ، چنان که از آن توانگران اندر خرابی سَرای و باغ و خانمان ، که آن چه توانگر را خراب شود ، آن را عَوْض باشد ، و آن چه درویش را خراب شود ، آن را عَوْض نباشد .

و اندر زَمَانِۀِ مَا مَمْکِنِ نِگَرَدَدِ که کسی را زِنِ مَوَافِقِۀِ باشد ، بی بایستِ زیادت { ژ ۴۷۵ } و فَضُول و طَلَبِ مَحَال . و از آن بُودِ که گروهی تجرید و تخفیف اختیار کردند و ۱۵ رعایت این چیز بر دست گرفته اند . لِقَوْلِهِ - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ - : « خَیْرُ النَّاسِ فِی آخِرِ الزَّمَانِ { ما ۴۸۵ } خَفِیفُ الْحَالِ . » قِیلَ : « یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ ! مَا خَفِیفُ الْحَالِ ؟ » قَالَ : « الَّذِی لَا أَهْلَ لَهُ وَلَا وَلَدَ لَهُ ! » و نیز گفت : « سِیْرُوا سَبَقَ الْمَفْرُودُونَ » : « بروید که مفردان بر شما سَبَقَتْ گرفتند . »

۱ - ما ، مو : مادرش آن مراد اندر نهان بدودادی . ۲ - ما ، مو : بدانستی که مادر داده است تا خوی بدرگاه . ۳ - ما ، مو : مادرش حاضر نبود . ما : خدای تعالی آنچه بایست او بود . ۴ - ما ، مو : مادر اندر آمد و آن بدید ژ : در آمد و بدید . ما ، مو : ای پسر از کجاست !؟ . ۵ - ژ : از آنجا که هر باره .

۶ - ما ، مو : چون زکریّا ، ما ، مو : مریم رضی اللّٰه عنهما اندر آمدی .

۷ - ما ، مو : میوه تابستان دیدی .

۱ - ما ، مو : اندر خرابی دِل وی بود ، ما ، مو : چنانکه خرابی توانگر اندر خرابی .

۱۱ - ما ، مو : خان و مان پس ، ما ، مو : عوض بود و آنچه .

۱۳ - ما ، مو : بی دریابست زیادت . ۱۵ - ما ، مو : و رعایت آن جز بر دست گرفتند که پیغامبر گفت .

۱۶ - ما ، مو : خفیف الهاد . ما ، مو : خفیف الحادّ .

و مُجْتَمِعِ اَنْد مَسَایِخِ اِین طَرِیق - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ - بر آن که بهترین و فاضلترین اَهْل طَرِیقَتِ مَفرَدانند و مَجْرَدان ، که دل ایشان از آفت خالی باشد {مو ۵۷۱}، و طبع شان از اِرادَتِ مَعْرُض . و عَوَام در ارتکابِ شَهْوَت ، خَبَر مَرِوی را که پَیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِه و سَلَّمَ - گفت : « حَبَبٌ اِلَی مِنْ دُنْیَا کَمْ ثَلَاثٌ : الطَّيِّبُ وَ النِّسَاءُ وَ جَعَلَتْ قُرَّةَ عَیْنِی فِی الصَّلَاةِ . » گویند : « چون زنانِ مَحْبُوبِ وی باشند ، باید تا تزویج فاضلتر باشد . » گوئیم : « قَالَ - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِه و سَلَّمَ - : « لِی حِرْفَتَانِ : الْفَقْرُ وَ الْجِهَادُ . » پس چرا دَست از حِرْفَتِ می بدارید ؟ اگر آن مَحْبُوبِ وی است ، اِین حِرْفَتِ وی است . پس به حَکَمِ آن که هوایِ تان را مِیلِ بَدانِ بیشتر است ، مَرِ هوایِ خود را مَحْبُوبِ وی خواندنِ مَحَال باشد . کسی پنجاه سال مَتَابِعِ هوایِ خود باشد ، پندارد که مَتَابِعِ سُنَّتِ است . ۱ . و در جُمْلَه نَخَسْتِینِ فِتْنَه یی که به سَرِ آدَمِ مَقْدَرُ بُود ، اَصْلِ آن از زَنی بُود اندر بهشت . و نَخَسْتِ فِتْنَه یی که اندر دُنْیا پدیدار آمد ، یعنی فِتْنَه ها بیل و قابیل ، هم از زَنی بُود . و چون خُداوند - تَبَارَکَ وَ تَعَالٰی - دو فرشته را خواست تا عَذَابِ کُند ، سَبَبِ آن زَنی شد . و اِلَی یَوْمِنَا هَذَا ، هَمَه فِتْنَه های دینی و دُنْیایی ایشانند . قَوْلَه - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آلِه و سَلَّمَ - : مَا تَرَكْتُ بَعْدَی { ز ۴۷۶ } فِتْنَه اَضَرُّ عَلَی الرَّجَالِ مِنْ ۱۵ النِّسَاءِ : « هیچ فِتْنَه نگذاشتم پس از خود زیان کارتر بر مردان از زنان . » پس فِتْنَه ایشان بر ظاهرِ چندین است ، اندر { ما ۴۸۶ } باطنِ خود چگونه باشد . و مرا - که عَلَی بن عَثْمَانُ الْجَلَابِی ام - از پَسِ آن که یازده سال از آفتِ تزویج نگاه داشته بود ، تقدیر کرد ، تا به فِتْنَه در افتادم . و ظاهر و باطنم اسیرِ صفتی شد که با من

- ۱- ما، مو: این طریقت بر آنکه مهتر و فاضلتر . ۲- ز: و مجردانند، ما، مو: مجردان اگر دل شان از آفت خالی باشد و ارتکاب معاصی و شهوات معرض . ۳- ز: و عوام ارتکاب خبر . ۴- ما، مو: پیغمبر گفت
- ۵- ما، مو: حجت سازند و گویند . ۶- ما، مو: گوئیم که پیغامبر گفت ...
- ۷- ما، مو: دست از حرفتش میدارید که اگر ما، مو: این هم حرفت است . ۷ و ۸- ما، مو: هوا تانرا بدان میلی .
- ۸- ما، مو: محبوب پیغمبر خواندن ما، مو: و کسی که پنجاه . ۹- ما، مو: خود بود پندارند که متابعت سنت است .
- ۱۰- ما، مو: او بر غلط عظیم است و در جمله . ما، مو: که بر سر آدم علیه السلام پیدا آمد سبب آن زنی بود . ۱۱- ما، مو: و نخستین فتنه یی که اندر دنیا پدید آمد . ما، مو: هم سبب آن زنی و چون . ۱۲- ما، مو: خداوند دو فرشته را خواست که عذاب کند هم سبب آن زنی گردانید . ۱۳- ما، مو: همه اسباب فتنه دینی و دنیاوی زنانه و پیغمبر گفت صلی ...
- ۱۵- ما: زیانکار بر مردان ما، مو: فتنه ایشان اندر ظاهر . ۱۶- ما، مو: خود تا چندین باشد . ۱۷- ما، مو: و من که ق، ما، مو: رضی الله عنه از پس آنکه مرا حق تعالی پانزده سال . ۱۸- ما، مو: هم بتقدیر وی بفتنه اندر افتادم .

کردند ، بی از آن که رؤیت بوده بود . و يك سال مُسْتَعْرِقِ آن بودم ، چنان که نزدیک بود که دین بر مَنْ تَبَاه شدی ، تا حق - تعالی - به کمالِ فَضْل و تمامِ لُطْفِ خُود عصمت خود به اِسْتِقْبَالِ دِلِ بیچارهٔ مَنْ فرستاد ، و به رَحْمَت ، خلاصی ارزانی داشت . وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى جَزِيلِ نِعَمَائِهِ .

۵ و در جمله قاعدهٔ این طریق بر تَجْرِید نهاده اند ، چون تزویج آمد ، کار دیگرگون شد . و هیچ عَسْكَر نیست از عَسَاكِرِ شَهْوَتِ الا که آتش آن را به اجتهاد بَتَوَانَد نشانند . از آن چه آفتی که از تو خیزد ، اَلَّتِ دَفْعِ آن هَمِّ با تو باشد . غیری نباید تا آن صِفَت از تو زایل شود . و زَوَالِ شَهْوَتِ به دو چیز باشد : یکی آن که اندر تَحْتِ تَكْلَفِ دَر آید . و یکی آن که از دایرهٔ كَسْبِ و مُجَاهَدَتِ بیرون باشد . آنچه اندر تَكْلَفِ و مَقْدُورِ آدمی است ، ۱۰ . گرسنگی باشد . و آن چه از تَكْلَفِ بیرون باشد ، یا خَوْفِی مَقْلَقِل است ، یا حَبِی صادق ، که به تَفَارِیقِ هَمِّ ، جَمْعِ شود ، و مَحَبَّتِ ، سُلْطَانِ خود اندر اجزای جَسَدِ پَرَا كَنَد . و جملهٔ حَوَاسِ را از وَصْفِ هَمَّكَانِ مَعْزُولِ كَنَد ، و كُلِّ بِنْدَه را جَذَبِ كَنَد { مو ۵۷۳ } . و هَزَل را از وی فانی گرداند .

و اَحْمَدِ حَمَادِی سَرخُسی - که به ماوراء النهر رَفِیقِ مَنْ بود - مردی { ژ ۴۷۷ } ۱۵ مَحْتَشَمِ بود . وی را گفتند : « حاجت آید ترا به تزویج ؟ » وی گفت : « نه ! » گفتند : « چرا ؟ » گفت : « من اندر روزگار خود غایب باشم از خود ، یا حاضر به خود . چون غایب باشم ، از کَوْنِینِ یَاَدَمِ ناید . و اگر حاضر بُوَم ، نَفْسِ خود را چنان دارم که چون نانی بیابد ، چنان داند که هزار حُور یافته است . » پس شُغْلِ دِلِ عَظِیمِ باشد . به هر چه خواهی گو باش .

-
- ۱- ما ، مو : بی آنکه دیده بود يك سال مستغرق بودم . ۲- ما ، مو : تباه شود . ۳- ما ، مو : بتمام لطف و کمال فضل خود عصمت خود را . ۴- ما ، مو : جمیع نعمانه . ۵- ما ، مو : حال اگر شان شد . ۶- ژ ، ما ، مو : و هیچ لشکر نیست غارت گذار (ژ : حاشیه) ، ما ، مو : بتوان نشانند . ۸- ما ، مو : اندر تحت آدمی در آید و دیگر آنکه . ۹- ما ، مو : مجاهده بیرون باشد اما آنچه اندر تحت تکلّف آدمی . ۱۰- ما ، مو : آن گرسنگی باشد ، ما ، مو : خوف تعلق است و یا حب صادق . ۱۱- ما ، مو : بتفاریق ، ما ، مو : پراکنده کند . ۱۲- ما ، مو : از وصف حواسی معزول کند ، ما ، مو : بنده را جدا گرداند . ۱۴- ما ، مو : و احمد بن حمّاد سرخسی ما : به ماوراء النهر رفت و آنجا می بود . ۱۵- ژ : که ورا گفتند . ما ، مو : ترا بتزویج حاجت بود ؟ ۱۶- ما : زانچه من ، ما ، مو : خود یا غایب باشم . ۱۷- ما ، مو : خود از کونین یادم نیاید و چون حاضر باشم . ۱۸- ما ، مو : چنان پندارد که هزار حور ، ما ، مو : عظیم کاری باشد .

و گروهی گفتند که : « ما اختیار خود از هر دو حال { ما ۴۸۷ } منقطع کنیم ، تا از حکم تقدیر و پرده غیب چه بیرون آید ؟ اگر تجرید ، نصیب ما آید ، اندر آن به عفت کوشیم . و اگر تزویج ، متابِع سنت باشیم ، و به فراغ دل کوشیم ، که چون داشت وی با بنده باشد ، تجرید وی ، چون از آن یوسف بود - علیه السلام - ، که اندر حال قدرت ، روی از ۵ مراد خود بگردانید . و به قهر هوا و رؤیت عیوب نفس خود مشغول شد ، اندر آن وقت که زلیخا با وی خلوت کرد . و تزویج وی ، چون از آن ابراهیم بود - علیه السلام - و به اعتمادی که وی را با حق - تعالی - بود . شغل اهل را ، شغل نداشت . چون ساره رشک پیدا کرد ، و تعلق به غیرت کرد . ابراهیم ، هاجر را بر گرفت ، و به وادی غیر ذی زرع برد ، و به خداوند سپرد . و روی از ایشان بگردانید . حق - تعالی - بداشت و بهرورد ایشان را . ۱ . چنان که خواست .

پس هلاک بنده ، نه اندر تزویج و تجرید است . هر دو حال هوای وی است و نفس وی که بلای وی اندر اثبات اختیار و متابعت هوای خود است .
و شرط آداب متأهل آن است که اوراد وی قوت نشود . و احوال ضایع نه ، { ۴۷۸ } و اوقات بشولیده نه . و با اهل خود ، شفیق بود . و تفقه حلال سازدش ، و از ۱۵ برای وی ، رعایت ظلمه و سلاطین نکند . تا اگر فرزندی باشد ، به شرط باشد .
و اندر حکایات معروف است که احمد حرب نیشابوری - رضی الله عنه - روزی با جمعی از رؤسا و سادات نیشابور - که به سلام وی آمده بودند - نشست ، که آن پسر شراب خوارش اندر آمد ، مسنت و رودنواز . و بدیشان بر گذشت . و از کس

-
- ۱- ما، مو: و گروهی دیگر گفتند که ما نیز اختیار ۲- ما، مو: و تقدیر غیب چه ظاهر شود ۳- ما، مو: و اگر تزویج بود ما، مو: داشت حق با بنده ۴- ما، مو: در تجرید بنده چون یوسف علیه السلام بود در بلای زلیخا رضی الله عنه که .
۵- ما، مو: بر مراد خود روی بگردانید و از مراد بی مراد گشت ما: عبودیت نفس خود مشغول شد و اندر ۶- ما، مو: و اندر تزویج هم اگر داشت حق تعالی بود چون تزویج وی ابراهیم علیه السلام بود ۷- ما، مو: از غایت اعتمادی که ویرا برحق . ما، مو: شغل ندانست ۸- ما، مو: از « حق تعالی » تا « چنانکه خواست » ندارد و در هم و آشفته است ۹- ما: سپرد و اسمعیل در شکم (حاشیه) ما: بگردانید تا حق ما: و ایشانرا بهرورد ۱۱- ما، مو: بنده اندر تزویج است . ما، مو: از « هر دو » تا « بلای وی » ندارد ۱۲- ما: بلکه بلای او اندر ۱۳- ما: که وردی از اوراد او ما، مو: ضایع نکردد ۱۴- ما، مو: و اوقات را تباه نکند ما، مو: شفیق باشد ما، مو: و از برای ادای نفقه رعایت ۱۶- ژ، ما، مو: که اندر حکایات یافتیم که احمد بن حرب نسابوری رحمه الله علیه ۱۷- ما، مو: با جماعتی از رؤسا و سادات نسابور که به سلام او ۱۸- ما، مو: شرابخواره اش مست و سرود گویان اندر آمد و بریشان گذشت بیبحرمتی و از کسی .

نیندیشید . آن جمله متغیر شدند . أَحْمَدُ آن تَغْيَرِ اندر ایشان بدید . گفت : « شما را چه بود که تَغْيَرِ پدیدار آمد ؟ » گفتند : « { ما ۴۸۸ } » به برگزشتن این پسر ، بر این حال بر شما ، ما متغیر شدیم ، و تشویر خوردیم . و وی از تو نیندیشید ! » أَحْمَدُ گفت : « وی معذور است . از آن چه شبی از خانه همسایه ، چیزی آوردند خوردنی . و من و عیال ۵ از آن بخوردیم . آن شب ، ما را صَحْبَتِ افتاد . و این فرزند از آن بوده است . و خواب بر ما افتاد ، و وِرْدِ ما بشد . چون با مداد شده بود ، تَتَبِعِ کارِ خود بکردیم . و بدان همسایه بازگشتیم ، تا آن چه فرستاده بود از کجاست ؟ » گفت : « مرا از عروسی { مو ۵۷۴ } آورده بودند . » چون نگاه کردیم از خانه سلطانی بُود !

و شَرَطِ آدابِ مَجْرُدِ آن است که : چشم را از ناشایست باز داری . و نا دیدنی نبینی ، ۱ . و نا اندیشیدنی نیندیشی . و آتش شهوت را به گرسنگی بنشانی . و دل از مشغولی به اَحْداثِ نگاه داری . و مَرِ هوای نَفْسِ را عِلْمِ نگویی . و مَرِ بوالعجبی شیطان را تاویل نسازی . تا به نزدیکِ طریقتِ مقبول باشی . این است اختصارِ آدابِ صَحْبَتِ و مَعَامَلَتِ . چنان که اندک بر بسیار دلیل باشد . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

- ۱- ما ، مو : احمد آن معنی اندر ایشان .
- ۲- ما ، مو : که تَغْيَرِ پدید آمد هر يك گفتند برگزشتن آن پسر .
- ۳- ما ، مو : بر تو ما شرم زده شدیم و وی از تو نیندیشید .
- ۴- ما ، مو : شبی ما را از خانه همسایه خوردنی آوردند .
- ۵- ما ، مو : صحبت بود بیکجا این فرزند از آن پیوست .
- ۶- ما ، مو : و اوراد ما بشد رُ : چون بامداد بود تتبع حال خود کردیم .
- ۷- ما ، مو : از کجا بود گفت مرا از سلطانی آورده بودند ما را .
- ۸- ما ، مو : خانه سلطان بود .
- ۹- ما ، مو : باز دارد و نادیدنی ببیند .
- ۱۰- ما ، مو : نه اندیشد ما ، مو : و آتش شهوت بگرسنگی بنشاند و دل از دنیا و مشغول .
- ۱۱- ما ، مو : از دنیا و حوادث نگاه دارد . ما ، مو : علم و الهام نگريد و بوالعجبی .
- ۱۲- ما ، مو : نسازد تا در طریقت مقبول باشد .
- ۱۳- ما ، مو : وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بالصواب .

کَشْفُ الْحِجَابِ الْعَاشِرِ فِي بَيَانِ مَنْطِقِهِمْ وَ حُدُودِ أَلْفَاظِهِمْ و حَقَائِقِ مَعَانِيهِمْ

بدان - أَسْعَدَكَ اللَّهُ - که مرّ اهل هر صنعتی را ، و آریاب هر معاملتی را با یکدیگر اندر جریانِ اسرارِ خود عبارات است و کلمات ، که به جز ایشان معنی آن ندانند . و ۵ مراد از وضع عبارات دو چیز باشد که یکی حَسَنِ تَفْهِيم و تَسْهِيلِ غَوَامِض را ، تا به فِهْمِ مَرِيد نزدیک تر باشد . و دیگر کتمانِ سِرِّ را ، از کسانی که اهل آن عِلْم نباشند . و دلایل آن واضح است . چنان که اهل لُغَتِ مَخْصُوص اند به عبارات مَوْضُوعِ خود ، چون : فَعَلَ مَاضٍ و مُسْتَقْبَل ، و صَحِيح و مُعْتَل ، و أَجُوف و لَفِيف و نَاقِص ، و مِثْلُهُمْ . و اهلِ نَحْوِ مَخْصُوص اند به عبارات مَوْضُوعِ خود ، چون : رَفَعَ و نَصَبَ ، و فَتَحَ ۱ . و حَفْصَ ، و جَرَّ و كَسَرَ ، و مُنْصَرِفَ و نَا مُنْصَرِفَ ، و آن چه بدین ماند . و اهلِ عَرُوض

۲- ما، مو : و حقایق معانیها .

۳- ما، مو : اسعدك الله تعالى .

۴- ما، مو : و کلماتی .

۵- ژ، ما، مو : و مراد وضع آن عبارات .

۶- ما، مو : موضوع خود و اهل صرف مخصوص اند به عبارات مخصوص خود چون .

۸- ما، مو : ناقص و آنچه بدین ماند .

۹- ما، مو : چون رفع و ضمّ و نصب و فتح و خفص .

۱۰- ما، مو : و کسر و جرّ .

{ ما ۴۸۹ } مَخْصُوص اند به عباراتِ مَوْضُوعِ خُود، چون : بَحُور و دَوَاير، و وَتَد و فاصِلَه ، و فَرْد و زَوْج ، و آن چه بدین مَانَد . و مُحَاسِبَانِ مَخْصُوص اند به عباراتِ خُود ، چون : ضَرْب و قِسْمَت ، و جَذَر و كَعْب ، اِضَافَت و تَضْعِيف و تَنْصِيف ، و جَمْع و تَفْرِيق . و آن چه بدین مَانَد . و فَقْهًا مَخْصُوص اند به عباراتِ خُود ، چون : عَلَت و مَعْلُول ، و قِياس و اجْتِهَاد ، و دَفْع و اِلْزَام . و آن چه بدین مَانَد . و مُحَدِّثَانِ هِمِچنانِ مَخْصُوص اند به عباراتِ مَوْضُوعِ خُود ، چون مَسْنَد و مَرْسَل و آحاد و متواتر و جرح و تعديل ، و آن چه بدین مَانَد . و مُتَكَلِّمَانِ نيز به عباراتِ خُود مَخْصُوص اند ، چون : عَرَض و جَوْهَر ، و كَلَّ و جَزَو ، و جِسْم و جِنْس ، و تَحْيِيز و تَوَلَّى ، و آن چه بدین مَانَد .

پس { ژ ۴۸۰ } این طایفه را نيز اَلْفَاظِ مَوْضُوعِ است ، مَرَكُمُون و ظُهُورِ سَخْنِ خُود . ۱ . را ، تا اندر طَرِيقَتِ خُود بدان تَصَرَّف کنند ، و آن را که خواهند باز غایند . و از آن که خواهند بپوشانند . پس من بعضی از آن کلمات را بیانی مَشْرَحِ بیارم و فَرْقِ کَنَمِ مِیَانِ هر کلمه یی که مراد شان از آن چه چیز است ، تا ثَرًا و خوانندگان این کتاب را فایده تمام شود اِنْشَاءَ اللّٰه تَعَالٰی . -

۱- ما، مو : و سبب و وتد و فاصله . ۱ و ۲- ما : و فرد زوج.

۳- ما، مو : و محاسبیان مخصوص اند به عبارات موضوع خود چون فرد و زوج و ضرب.

۴- ژ : و جذر و اضافت ما، مو : و تنصیف و تفریق و آنچه .

۵- ما، مو : عبارات موضوع خود .

۶- ما، مو : و محدثان همچنان نیز چون مسند و مرسل....

۷- ما، مو : و متکلمان بعبارات خود (ژ : مخصوصند).

۸- ما، مو : و جسم و حدث و تحیز و تولی.

۹- ما، مو : مانند .

۱۰- ما، مو : خواهند دریابانند.

۱۱- ما، مو : کلمات را بیانی مشرح.

۱۲- ما، مو : هر دو کلمه مرادشان از آن چه چیز باشد.

۱۳- ما، مو : شود و مرادهای نیک حاصل آید.

۱ - فَمِنْ ذَلِكَ الْحَالِ وَالْوَقْتُ وَالْفَرْقُ بَيْنَهُمَا :

وقت اندر میان این طایفه معروف است . و مشایخ را اندر این سخن بسیار است {مو ۵۷۷} . و مراد من اثبات تحقیق است نه تطویل بیان . پس وقت آن بود که بنده بدان ، از ماضی و مستقبل فارغ شود . چنان که واردی از حق به دل وی پیوندد ، ۵ و سر وی را در آن مجتمع گرداند ، چنان که اندر کشف آن نه از ماضی یاد آید نه از مستقبل . پس همه خلق را اندر این دست نرسد { ما ۴۹ } و نداند که سابق بر چه رفت ، و عاقبت بر چه خواهد بود ؟

خداوندان وقت گویند : علم ما مر عاقبت و سابق را ادراک نتواند کرد . مارا اندر وقت با حق خوش است که اگر به فردا مشغول گردیم ، و یا اندیشه دی ، بر دل گذاریم . از وقت ۱ . محجوب شویم . و حجاب پراکندگی باشد . پس هر چه دست بدان نرسد ، اندیشه محال باشد . چنان که ابو سعید خراز گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « وقت عزیز خود را جز به عزیزترین چیزی مشغول مکنید . و عزیزترین چیزهای بنده ، شغل وی باشد بین الماضی و المستقبل . لقوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ . » : « مرا با خدای - عز و جل - وقتی ۱۵ است که اندر آن وقت ، هژده هزار عالم را بر دل { ژ ۴۸۱ } من گذر نباشد ، و در چشم من خطر نیارد . » و آزان بود که چون شب معراج ، زینت ملک زمین و آسمان را بروی عرضه کردند . به هیچ چیز باز ننگریست . لقوله - تعالی - : « مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى . » از آنچه او عزیز بود . و عزیز را جز به عزیز مشغول نکنند . پس اوقات موحّد دو وقت باشد :

۴- ما ، مو : بدل او پیوندد . ۵- ما ، مو : بدان مجتمع گرداند . ما ، مو : آن وقت نه از گذشته یاد آید و نه از نا آمده .

۶- ما ، مو : و نداند که سابقه ما بر چه رفت و عاقبت ما . ۸- ما ، مو : و خداوندان وقت که گویند .

۹- ما ، مو : با حق تعالی خوش است . ما ، مو : بر دل گذاریم از وقت .

۱۰- ما ، مو : شویم حجاب پراکندگی عظیم باشد . ما ، مو : اندیشه آن محال .

۱۱- ما ، مو : ابو سعید خراز . ما ، مو : که وقت عزیز .

۱۲- ما ، مو : مشغول مکن . ما ، مو : شغل باشد .

۱۳- ما ، مو : و رسول گفت صلی ... ۱۴- ما ، مو : خدایتعالی وقتی است .

۱۵- ما ، مو : من خطر نه . ۱۷- ما ، مو : تا خداوند گفت ما زاع ...

یکی اندر حال فِقْد ، و دیگر اندر حال وَجْد . یکی در مَحَلِّ وصال ، و دیگر در مَحَلِّ فِرَاق . و اندر هر دو وقت او مَقْهُور باشد . از آن چه در وَصْل ، و صَلَّش به حَقِّ بُود ، و در فَصْل ، فَصَلَّش به حَقِّ . اختیار و اکتساب وی اندر آن میانه ، ثبات نیابد ، تا ورا وصفی توان کرد . و چون دست اختیار بنده از روزگار وی بریده گردد ، آن چه کُنْد ، و بیند ، حَقِّ باشد .

۵ و از جَنِّید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می آید که : « درویشی را دیدم اندر بادیه ، در زیر خارِ مَغِيلَاتِی نشسته ، اندر جایی صعب ، با مَشَقَّتِ تمام . گفتم : « ای برادر ! ترا چه چیز اینجا نشانده است بدین ساکنی ، اندر این جای بدین صَعْبِی ؟ » گفت : { ما ۴۹۱ } « بدان که مرا وقتی بود ، اینجا ضایع شده است . اکنون بدین جای نشسته ام و اندوه می گزارم . » گفتم : « چند سال است ؟ » گفت : « دوازده سال است . اکنون ۱ . شَيْخ ، هَمَّتِی درکار کُنْد . باشد که به مرادِ خود رَسَم . و وقت باز یابم . » جَنِّید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گفت : « من برفتم و حَجَّ بکردم ، و وی را دعا کردم . اجابت آمد ، و وی به مرادِ خود باز رسید . چون باز آمدم ، وی را یافتم ، همان جا نشسته . » گفتم : « ای جوان مرد ! آن وقت باز یافتی چرا از این جای فراتر نشوی ؟ » گفت : « اَيْهَا الشَّيْخ ! جایگاهی را می ملازمت کردم که مَحَلِّ وَحْشَتِ مَنْ بُود . و سرمایه یی اینجا گم کرده بودم . روا باشد که جایی را که سرمایه { مو ۵۷۹ } آنجا باز { ژ ۴۹۲ } یافتم ، و مَحَلِّ اَنْسِ مَنْ است ، بگذارم ! ؟ شیخ به سَلَامَتِ برود که مَن خَاكِ خُویش ، با خَاكِ این مَوْضِعِ بر خواهم آمیخت ، تا به قیامت سر از این خَاكِ برآرم ، که مَحَلِّ اَنْسِ و سُرُورِ مَن است . » مَتَنَبِی گوید :

فَكُلُّ اَمْرِی یُوَلِّی الْجَمِیلُ مَحَبِّبٌ وَ كُلُّ مَكَانٍ یَنْبِیْتُ الْعِزُّ طَیِّبٌ

۲ . و وقت اندر تَحْتِ کَسْبِ بنده نیاید ، تا به تَكَلُّفِ حاصل کند . و به بازار نیز نَفَرُوشند ،

۲- ما : و از آنچه در وصال ، مو : فصلش هم بحق بود . ۳- ما ، مو : اندر میانه ثبات وی نیاید تا او را بتوان گفت چون . ۴- ما ، مو : بریده شود . ما ، مو : کند و زبیده و چند از وقت باشد . ۵- ما ، مو : و از جنید رحمة الله علیه می آید که گفت درویشی . ۶- ما ، مو : در زیر مغیلاتی نشسته . ما ، مو : و با مشقت گفتم . ۷- ژ : از « بدین » تا « صعبی » ندارد . ۹- ما ، مو : اندوه میگذارم گفتم چندانکه است تا اینجائی گفت . ما ، مو : گفت اکنون . ۱۰- ما ، مو : درکار من کند . ۱۱- ما ، مو : اجابت شد . ۱۲- ما ، مو : خود برسید ما : باز گردیدم . ۱۳- ما ، مو : کنون وقت باز یافتی . ۱۴- ما : ملازمت می کردم ، مو : ملازمت کردم . ما ، مو : محل وحشت بود و سرمایه آنجا گم کرده بودم . ۱۵- ما ، مو : کجا روا باشد که اکنون جائی را که . ۱۶- من گشت بگذارم ما ، مو : خاك خویشان را با خاك این جایگاه . ۱۷- ما ، مو : ماهی اُنس و محل سرور . ۱۷ و ۱۸- ما : است اینجا شعر . مو : شعر . ۱۹- ما ، مو : یزتی الجمیل محبب ما : بنیت العز . ۲۰- ما ، مو : پس چیزی که اندر تحت کسب آدمی نیاید ما ، مو : و بی بازار بفروشد .

تا جان به عَوْضِ آن بدهد . و وی را اندر جَلَب و دَفْعِ آن ارادت نَبُود . و هر دو طَرَفِ آن اندر رَعَايَتِ وی ، مَتَسَاوِی بُوَد . و اختیارِ بنده اندر تحقیقِ آن باطل . و مَشَايِخ گفته اند : « اَلْوَقْتُ سَيْفٌ قَاطِعٌ . » از آن که صِفَتِ شمشیرِ بُریدن است ، و صِفَتِ وَقْتِ بُریدن ، که وَقْتِ بِيخِ مُسْتَقْبَلِ و ماضی ببرد . و اندوهِ دِی و فردا از دل مَحْوِ کُند . پس صَحْبَتِ ۵ با شمشیرِ با خَطَرِ بُوَد : اِمَّا مَلِكٌ و اِمَّا هَلِكٌ . یا مَلِكِ گرداند ، یا هَلَاکِ کند . اگر کسی هزار سال شمشیری را خدمت کند ، و کَتِفِ خود را حَمَالِ وی سازد ، اندر حالِ بُریدن تمییز نکند . میانِ قَطْعِ { ما ۴۹۲ } صاحبِ خود و آن غیری . چرا ؟ از آن چه صِفَتِ وی قَهَرِ است به اختیارِ صاحبِ وی ، قَهَرِ وی زایل نشود . و اَللّٰهُ اَعْلَمُ .

و حال ، واردی بُوَد بر وَقْتِ که او را مَزِيْنِ کند . چنان که رُوحِ مَرِ جَسَدِ را و لَامَحَالِه ، ۱ . وَقْتِ به حالِ مَحْتَاجِ باشد ، که صَفایِ وقتِ به حالِ باشد ، و قِیَاسِشِ بدان . پس چون صاحبِ وَقْتِ ، صاحبِ حالِ شود ، تَغْيِرِ از وی مَنقَطِعِ شود . و اندر روزگارِ خود مُسْتَقِيمِ گردد ، که با وَقْتِ بی حالِ ، زوالِ رَوَا بُوَد . چون حالِ { ژ ۴۸۳ } بدو پیوستِ جمله روزگارِش وقتِ گردد ، و زوالِ بر آن رَوَا نَبُود . و آن چه آمد و شد بماند ، از کُمُونِ و ظَهْوَرِ بُوَد . و چنان که پیش از این صاحبِ وَقْتِ ، نَازِلِ وَقْتِ بُوَد ، و مَتَمَكِّنِ غَفْلَتِ ، کُنُونِ نَازِلِ حالِ باشد ، ۱۵ و مَتَمَكِّنِ وَقْتِ . از آن چه بر صاحبِ وَقْتِ ، غَفْلَتِ رَوَا بُوَد ، و بر صاحبِ حالِ رَوَا نباشد . و گفته اند : « اَلْحَالُ سَكُوتُ اللِّسَانِ فِي قُنُونِ الْبَيَانِ . » زبانش اندر بَيَانِ حالش ساکت ، مَعَامَلَتَشِ به تحقیقِ حالش ناطقِ . و از آن بُوَد که آن پیر گفت - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ « اَلْسَّوَالُ عَنِ الْحَالِ مَحَالٌ » : « که عبارت از حال ، مَحَالِ بُوَد . » از آن چه ، حال ، فَنایِ مَقَالِ بُوَد .

۲- ما ، مو : رعایتِ آن متساوی . ۳- ما ، مو : و صفتِ وقتِ نیز بُریدن .

۴- ما ، مو : و ماضی را ببرد . ۵- ما ، مو : صحبتِ شمشیرِ با خطرِ بود . ما ، مو : یا مالکِ گرداند یا هلاکِ سازد (ما : گرداند) . ۶- ما ، مو : شمشیرِ را خدمتِ و کَتِفِ عزیزِ خود را . ۷- ما ، مو : تمییزِ نکند میانِ قطعِ کردنِ و صاحبِ خود و از آن غیرِ وی از آنچه . ۸- ما ، مو : و باختیارِ صاحبِ وی قَهَرِ از وی ، ما ، مو : « واللّٰهُ اعْلَمُ » ندارد . ۹- ما ، مو : و حالِ وی از وی بود ژ : که و را ما ، مو : و لَامَحَالِ . ۱۰- ما ، مو : شود که تا وقتِ بی حالِ زوالِ رَوَا باشد .

۱۱ و ۱۰- ما ، مو : از « مستقیمِ » تا « رَوَا نَبُودِ » آشفته است . ۱۳- ما ، مو : بر آن رَوَا نباشد و آنچه آمد و شد و نماید از کُمُونِ .

۱۴- ما ، مو : صاحبِ وقتِ را نَازِلِ . ۱۵- ما ، مو : و بر صاحبِ حالِ غَفْلَتِ رَوَا نباشد .

۱۶- ما ، مو : و گفته اند که ما ، مو : زبانِ صاحبِ حالِ از میانِ ساکتِ بود .

۱۷- ما ، مو : آن پیر گفت رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ . ۱۸- ژ ، ما ، مو : که عباراتِ از حالِ محالِ باشد .

اُستاد اَبُو عَلَی دَقَاق گوید - رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ - که : « اندر دُنْیا یا عَقَبی ، ثُبور یا سُرور وَقَت آن بُود که اندرانی ، »

و باز حال ، چنین نباشد که آن واردی است از حق به بنده . چون بیامد ، آن جُمْلَه را از دل نَفی کُند . چنان گه یَعْقُوب - عَلَیْهِ السَّلَام - صاحبِ وَقَت بُود : گاه از فراق اندر ۵ فراق چشم سفید می کرد ، و گاه از وصال اندر وصال بینا می شد . گاه از مَوِیَه چون موی بُود ، و گاه از ناله چون نال . و گاه از رُوح چون رُوح بُود ، و گاه از سُرور چون سُرور . و ابراهیم - عَلَیْهِ السَّلَام - صاحبِ حال بُود . نه فراق می دید ، تا مَحْزُون بُدی ، و نه وصال {مو ۵۸۱} تا مَسْرور شدی . ستاره و ماه و آفتاب ، جُمْلَه مَدَدِ حالِ وی می کردند . و وی از رُؤِیتِ جُمْلَه فارغ . تا به هرچه نگریستی ، حق دیدی . و می گفتی : ۱ . « لا أَحِبُّ الْآفَلِینَ . » پس گاه عالم ، جحیم صاحبِ وقت شود ، که اندر مَشَاهِدَت ، غِیْبَت بُود . از فَقْدِ حَبِیب ، دلش { ز ۴۸۴ } مَحَلِّ وَحْشَت بُود . و گاه به خُرْمی ، دلش چون جِنان بُود ، اندر نَعِیم مَشَاهِدَت ، که هر زمان از حق به وَقَت ، بدو تَحْفَه یی بُود و بشارتی . و باز صاحبِ حال را ، اگر حِجَابِ بَلِیَّت یا کَشْفِ نِعْمَت بُود ، جُمْلَه بر وی یکسان بُود . که وی پیوسته اندر مَحَلِّ حال بُود . پس حال صِفَتِ مُراد باشد ، و ۱۵ وَقَت دَرَجَه مُرید . یکی در راحتِ وَقَت با خُود بُود ، و یکی در فَرَحِ حال با حق . « فَشَتَّانِ مَا بَیْنَ الْمُنْزَلَتَیْنِ . »

۲۱- ما ، مو : و استاد ابوعلی دقاق رحمه الله علیه گوید که اگر در دنیا یا در عقبی یا سرور و یا ثبور است نصیب وقت آن بود .

۳- ما ، مو : چون بیاید آن جمله را .

۵- ما ، مو : اندر وصال نباشد . ما ، مو : چون موی شدی .

۶- ما ، مو : چون روح بودی . ما : چون سروی مو : و گاه از چون سرور .

۷- ما : صاحب حال بوده . ما ، مو : تا محزون بودی .

۹- ما ، مو : و وی اندر رُؤِیت از جمله فارغ تا در هر چه نگریستی همه خلق را دیدی .

۱۰- ما ، مو : از آنچه اندر مشاهده غیب بود .

۱۲- ما ، مو : اندر نَعِیم مشاهده .

۱۳- ما ، مو : اگر حِجَابِ بلا یا کشف نعمت جمله .

۱۴- ما ، مو : یکسان باشد . ما ، مو : اندر مَحَلِّ عِیان بود . ما ، مو : مراد باشد .

۲ - وَ مِنْ ذَلِكَ الْمَقَامِ وَالتَّمَكُّينِ وَ الْفَرْقِ بَيْنَهُمَا :

مقام عبارتی است از : اقامت طالب بر ادای حقوقِ مطلوب به شدتِ اجتهاد ، و صِحتِ نیتِ وی . و هر یکی را از مریدان حقّ مقامی است که اندر ابتدای درگاه ، طلبِ شان را سبب ، آن بوده است . و هر چند که طالب از هر مقام بهره یی می یابد ، و بر هر ۵ یکی گذری می کند ، قرارش بر یکی باشد از آن . از آن چه مقامِ ارادت از ترکیبِ جبلت باشد نه روشِ معاملت . جز آن که خداوند ما را خبر داد از قولِ مقدّس - عَزَّ مِنْ قَائِلٍ - : « وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ . »

پس مقامِ آدَمِ تَوْبَهُ بُود . و از آن نُوحِ زهد ، و از آن ابراهیمِ تسلیم ، و از آن موسی انابت . و از آن داودِ حزن ، و از آن عیسی رجا ، و از آن یحیی خوف ، و از آن محمد - ۱ . صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - ذکر . و هر چند که هر یک را اندر هر محلّ ، سری بُود ، آخر رجوعِ شان باز { ما ۴۹۴ } آن مقامِ اصلی خود بُود . و من اندر مذهبِ حارثیانِ طَرَفی از مقاماتِ بیان کرده ام ، و میانِ حال و مقامِ فرقی کرده . اما اینجا از این چاره نیست .

بدان که راهِ خدای بر سه قسمت است : یکی مقام ، و دیگر حال ، و سدیگر ۱۵ تمکین . و خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - همه انبیا را از برای بیان کردن { ژ ۴۸۵ } راه خود فرستاده است ، تا حکمِ مقامات را بیان کنند . و تمامتِ انبیا و رسل که آمدند با صدوبیست و چهار هزار مقام . و به آمدنِ محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - ، اهل هر مقامی را ، حالی پدیدار آمد . و بدان پیوست ، که کسبِ خلق از آن منقطع بُود ، تا دین تمام شد بر خلق . و نِعْمَتٌ به غایت رسید . لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ ۲ . نِعْمَتِي » آنگاه تمکین متمکنان پدیدار آمد . و اگر خواهیم که احوالِ جمله بر شمرم ، و

۱ - ما ، مو : عبارت است از ۲ - ما ، مو : اجتهاد صحت نیت وی هر یکی را ۳ - ما ، مو : اندر ابتدای طلبِ شانرا . ۴ - ما ، مو : بهره باشد (باید) . ۵ - ما ، مو : گذری کند قرارش از آنجمله باشد از آنچه مقامِ ارادت از ترکیب و جبلت . ۶ - ما ، مو : نه ورزش معاملت چنانکه خداوند . ۷ و ۶ - ما ، مو : از قولِ مقدّس که گفت و ما مِنَّا الْأَ... ۸ تا ۱۰ - ما ، مو : بغداد « آدم » تا « یحیی » ، « علیه السّلام » آمده است . ۱۱ - ما ، مو : و از آن پیغامبر ما علیه الصّلوّة و السّلام ذکر هر چند ما ، مو : هر محلّ شریبی بُود . ۱۲ - ما ، مو : باز بدان مقامِ اصلی بودی . ۱۳ - ما ، مو : فرقی نهاده ام . ۱۴ - ما ، مو : و بدان که راهِ خدای بر سه قسم است یکی مقام و دیگری حال و سیم . ۱۵ - ما ، مو : و خداوند عزّ و جلّ . ۱۶ - ما ، مو : فرستاد تا حکم ما ، مو : انبیا و صد و بیست و چهار هزار و اند پیغامبر صلوات الله عليهم اجمعین که آمدند . ۱۷ - ما ، مو : و بآمدن محمد پیغامبر ما صلی... ۱۸ - ما ، مو : و بدانجای پیوست . ۱۹ - ما ، مو : رسید تا خداوند گفت . ۲۰ - ما : الایا ، مو : الایه .

مقامات شرح دهم، از مراد باز مانم.

اما تمکین، {مو ۵۸۳} عبارتی است از اقامت محققان اندر محل کمال، و درجت اعلی. پس اهل مقامات را، از مقامات، گذر ممکن بود، و از تمکین گذر محال. از آن چه این درجت مبتدیان است، و آن قرارگاه منتهیان. از بدایت به نهایت گذر باشد. از نهایت ۵ گذشتن روی نباشد. از آن چه مقامات، منازل راه باشد، و تمکین، قرار پیشگاه. و دوستان حق اندر راه عاریت باشند، و اندر منازل بیگانه. سر ایشان از حضرت بود، و در حضرت، آلت، آفت بود. و ادوات، غیبت و علت بود. و اندر جاهلیت، شعرا ممدوح خود را، مدح به معاملت کردند. و تا چند گاه بر نیامدی، شعر ادا نکردندی. چنان که چون شاعری به حضرت ممدوحی رسیدی، شمشیر بکشیدی، و پای ستور بینداختی، و ۱. شمشیر بشکستی! و مراد از آن، آن بودی که: «مرا {ما ۴۹۵} ستوری از آن می بایست، تا مسافت حضرت تو، بدان بنوردم، و شمشیر بدان که تا حسودان خود را، بدان از خدمت تو باز دارم. اکنون که رسیدم، آلت مسافت به چه کار آیدم. ستور بکشتم که {ژ ۴۸۶} رجوع از تو روا ندارم. و شمشیر بشکستم که قطع از درگاه تو بر دل نگذرانم. و چون چند روز بر آمدی، آنگاه شعر ادا کردند.

۱۵ و حق - تعالی - موسی را - صلوات الله علیه - هم بدین فرمود. که چون به قطع منازل و گذاشتن مقامات به محل تمکین رسیدی، اسباب تلوین از وی ساقط شد: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ وَ اَلْقِ عَصَاكَ.» : «نعلین بیرون کن و عصا بیفکن.» که آن آلت مسافت است، و اندر حضرت وصلت، و حشمت مسافت، محال باشد.

پس ابتدای دوستی، طلب کردن است، و انتهای آن قرار گرفتن. آب تا اندر رود ۲. باشد، روان بود. چون به دریا رسد، قرار گیرد. و چون قرار گرفت، طعم بگرداند. تا

-
- ۱- ما، مو: و مقامات را شرح دهم. ۲- ما، مو: عبارت است. ۳- ما، مو: و از درجه تمکین گذر محال باشد از آنچه مقام.
 ۴- ما، مو: و تمکین قرارگاه منتهیان از هدایت ما: و از نهایت. ۵- ما، مو: قرار اندر پیشگاه دوستان. ۶- ما، مو: راه غایب باشند و ما، مو: در حضرت بود. ۷- ما، مو: و علت اندر جاهلیت شعرا مر ممدوح را. ۸- ما، مو: ممدوحی برستنی شمشیری بکشیدی. ۹- ما، مو: ستوری بدان می بایست. ۱۰- ما، مو: بدان تا حسودان خود را که مرا از خدمت تو مانع کردند.
 ۱۱- ما، مو: از خود باز دارم اکنون بتو رسیدم. ما، مو: بچه کار ستور را کشتم که. ۱۲- ما، مو: روا ندارم شمشیر ما، مو: بر دل نگمارم. ۱۳- ما، مو: شعر بر خواندندی. ۱۴- ما، مو: همین فرمود که. ۱۵- ما، مو: از تو ساقط شد و حق تعالی بفرمودش. ۱۶- ما، مو: نعلین از پای بیرون کن. ۱۷- ما، مو: مسافت است اندر حضرت وصلت و حشمت و آلت مسافت.
 ۱۸- ما، مو: طلب کردن بود و انتهای هر دو قرار گرفتن. ۱۹- ژ: بدریا رسید ما، مو: قرار گرفت.

هر که را آب باید به وی میل نکند . به صَحْبَتِ وی کسی میل کند که ورا جواهر باید . تا تركِ جان بگوید ، و مَثْقَلَهُ طَلَبِ برپای بندد و سرنگونسار بدان دریا فروشود . یا جواهرِ عزیزِ مَكْنُونِ به دست آرد یا جان در طَلَبِ آن به شَسْتِ فنا دهد .

و یکی از مشایخ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گوید : « التَّمَكُّنُ رَفْعُ التَّلَوُّنِ » : « تمکین ۵ رَفْعِ تَلَوُّنِ است . » و تَلَوُّنِ هم از عباراتِ این طایفه است ، چون حال و مقام ، به معنی ، نزدیک است بدان . و مراد از تلوین تغییر و گشتن از حال به حال خواهند . و مراد از این کلمه آن است که مَتَمَكَّن ، مَتَرَدَّد نباشد ، و رَحْتُ يَك سَرَه به حَضَرَتِ بُرْدَه باشد . و اندیشه غیر از دل سترده . نه معاملتی رود برو که حَکَمِ ظاهرش بدل کند . و نه حالی باید که حَکَمِ باطنش مَتَغَیِرِ گرداند . چنان که موسی - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - مَتَلَوَّنَ بود . حَقَّ - تَعَالَى - { ما ۴۱۶ } يَك نَظَرِ که به طور تجلّی کرد ، { مو ۵۸۵ } هَوَش { ز ۴۸۷ } از وی بشد . کَمَا قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى - : « وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقًا . » و رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - مَتَمَكَّن بود . از مَکَه تا به « قَابِ قَوْسَيْنِ » در عَمِنِ تجلّی بود . از حال بنگشت ، و تغییر نیاورد . و این دَرَجَتِ اَعْلَى بود . وَ اللَّهُ اَعْلَمُ .

۱۵ پس تمکین بر دو گونه باشد : یکی آن که نسبت آن به شاهد خود باشد ، و یکی آن که اِضَافَتِ آن به شاهدِ حَقِّ آن را که نسبت به شاهد خود باشد ، باقی الصِّفَةِ باشد . و آن را که حَواله به شاهدِ حَقِّ بُود ، فانی الصِّفَةِ باشد . و مَرَفَانِی الصِّفَةِ را مَحَوِّ صَحَوِّ ، و لَحَقِّ و مَحَقِّ ، و فَنَّا و بَقَا ، و وجود و عَدَمِ دَرَسْتِ نیاید ، که اقامتِ این اوصاف را ، موصوف باید . و چون مَوْصُوف ، مُسْتَغْفِرُ باشد ، حَکَمِ اقامتِ وَصَفِ از وی ۲ ساقط بود . و اندر این معنی سَخَنِ بسیار آید ، و من بر این اختصار کردم تركِ تَطْوِيلِ را . وَ اللَّهُ اَعْلَمُ .

۱- ما ، مو : آب باید پس میل بصحبتِ وی نکند ، ما ، مو : آن کس میل کند که ویرا . ۲- ما ، مو : بتركِ جان بگوید و مَثْقَلَتِ طلبِ بر پای نهد و سرنگونسار پدر یا فروشود تا جواهر . ۳- ما ، مو : عزیز و دَرِ مَكْنُونِ وی بدست آرد یا جان عزیز خود فنا کند . ۴- ما ، مو : و یکی گوید از مشایخ رَحِمَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى . ۵- ما ، مو : حال و مقام و با یکدیگر . ۶- ما ، مو : بمعنی نزدیک اند و مراد ازین تلوین تغییر و گشتن . ۷- ز : و مراد از آن کلمه . ۹- ما ، مو : باید حکم باطنش . ۱۰- ما ، مو : صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلٰی نَبِیْنَا وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ ، ما ، مو : که یک نظر بطور . ۱۱- ما ، مو : چنانکه خدای عز و جل گفت و خَرَّ . ۱۳- ما ، مو : از حال نگشت و متغیر نشد و این درجه اعلی . ۱۵- ما ، مو : شاهد حَقِّ باشد . ۱۶- ما ، مو : بشاهد خود آنرا که نسبت بتمکینِ وی به شاهد خود بود . ۱۷- ما ، مو : که حواله بشاهد حَقِّ . ۱۸- ما ، مو : از آنچه اقامت این . ۱۹- ما ، مو : و چون مستغفر باشد . ۲۰- ما ، مو : سخن بسیار است ، ما ، مو : من بدین اختصار . ۲۱- ما ، مو : کردم و بالله التوفیق .

{۳}- وَ مِنْ ذَلِكَ الْمَحَاضِرَةِ وَالْمُكَاشَفَةِ وَالْفَرْقَ بَيْنَهُمَا :

بدان که محاضره بر حضور دل افتد اندر لطایف بیان . و مکاشفه بر حضور تحیر سر افتد اندر حظیره عیان . پس محاضره اندر شواهد آیات باشد . و مکاشفه اندر شواهد مشاهدات و علامات . محاضره دوام تفکر باشد اندر رؤیت آیت . و علامت مکاشفه دوام تحیر اندر کنه عظمت .

فرق میان آن که اندر افعال متفکر بود ، و از آن آن که اندر جلال متحیر بود ، بسیار بود . از این دو ، یکی ردیف خلّت بود ، و دیگر قرین محبت . ندیدی که چون خلیل - صلوات الله علیه - اندر ملکوت آسمان ها نگاه کرد ، و اندر حقیقت وجود آن ، تأمل و تفکر نمود ، دلش بدان حاضر شد ، به رؤیت فعل ، طالب فاعل گشت ، تا ۱ . حضور وی ، فعل را دلیل فاعل گردانید . و اندر کمال معرفت گفت : « إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا . » و حبیب را چون { ما ۴۹۷ } به ملکوت بردند ، چشم از رؤیت کلّ فرا کرد . فعل ندید ، و خلق ندید ، و خود را { ۴۸۸ } ندید ، تا به فاعل مکاشف شد . اندر کشف شوق بر شوقش بیفزود و قلق بر قلقش زیادت شد . طلب رؤیت کرد . رؤیت روی نبود . رای قرینت کرد ، قرینت ممکن ۱۵ نشد . قصد وصل کرد ، وصلت صورت نبست . هر چند که بر دل ، حکم تنزیه دوست ، ظاهرتر شد . شوق دوست ، زیادت تر گشت . نه روی اعراض بود ، و نه روی امکان . متحیر شد . آنجا که خلّت بود ، حیرت کفر نمود . و اینجا که محبت بود ، وصلت شرک آمد . و حیرت سرمایه شد . از آن چه آن جا حیرت اندر هستی بود و آن شرک باشد ، و اینجا در چگونگی . و این توحید باشد . و از این بود که شبلی - رحمه الله علیه - گفت :

۲- ما ، مو : برحضور سر افتد . ۳- ما ، مو : اندر خطریره عیان (مو : خطریره عیان) . ۴- ما ، مو : مشاهدات و علامت .

۵- ما ، مو : اندر کشته عظمت . ۶- ما ، مو : متفکر باشد و از آن میان .

۶و۷- ما ، مو : متحیر بود که ازین دو یکی ردیف . ۸- ما ، مو : صلوات الله علی نبینا و علیه اندر .

۹- ما ، مو : و تفکر کرد دلش . ۱۰- ما ، مو : فعل را نیز دلیل فاعل گردانید تا در کمال معرفت .

۱۲- ما ، مو : کلّ فراز کرد . ما ، مو : و خود را هم ندید . ۱۳- ما ، مو : پس اندر کشف شوق . ما ، مو : و قلقش بر قلق .

۱۴- ما : قرینت کرد ممکن نشد . مو : و قرینت ممکن نشد . ۱۵- ما : بر دل تنزیه دوست ظاهر شد شوق بر شوق زیاده .

۱۶- ما ، مو : نه روی اعراض بود و نه اقبال متحیر شد پس آنجا . ۱۷- ما ، مو : شرک آید .

۱۸- ما ، مو : از آنچه در خلّت حیرت ما ، مو : باشد و در محبت حیرت اندر چگونگی .

۱۹- ما ، مو : و از این معنی بود که پیوسته شبلی رحمه الله علیه گفتی .

« یا دَلِيلَ الْمُتَحِيرِينَ زِدْنِي تَحِيْرًا . » از آن چه زیادت { مو ۵۸۷ } تَحِيْر اندر مُشَاهَدَت زیادت درجه باشد .

و اندر این معنی در حکایات مشهور است که چون بوسعید خَرَّاز - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - با ابراهیم سَعْدِ عَلَوی - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - بر لب دریا ، آن دُوسَتِ خُدای را بدیدند ، پرسیدند از وی که : « راه حَقّ چه چیز است ؟ » گفت : « راه به حَقّ دو است : یکی راه عَوَامّ ، و دیگر راه خَوَاصّ . » گفتند : « شرح کن ! » گفت : « راه عَوَامّ آن است که تو بر آئی . به عَلْتی قَبُول کنی ، و به عَلْتی رَدّ . و راه خَوَاصّ آن که ایشان مُعَلَّلِ عَلْتِ بینند نه عَلْت . » و حقیقت این حکایات به شرح گذشته است . و مراد جز این است . ، و اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَالْمَأْب .

۱. { ۴ } - وَمِنْ ذَلِكَ الْقَبْضُ وَالْبَسْطُ وَالْفَرْقُ بَيْنَهُمَا :

بدان که قَبْض و بَسْط دو حالت اند از احوالی که تَكَلَّف بنده از آن ساقط است . چنان که آمدنش به کسبی نباشد و { ز ۴۸۹ } رفتن به جهدی نه . قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَاللّٰهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ . » پس قَبْض عبارتی بود از قَبْضِ قُلُوبِ اندر حالتِ حِجَابِ . { ما ۴۹۸ } و بَسْط عبارتی است از بَسْطِ قُلُوبِ اندر حالتِ کُشَف . و این هر دو از حَقّ است بی تَكَلَّف ۱۵ بنده . و قَبْض اندر روزگار عارفان ، چون خوف باشد اندر روزگار مُریدان ، به قولِ این گروه که قَبْض و بَسْط را بر این معنی حَمَل کنند . و از مَشَايخ ، گروهی برآنند که رَتَبَتِ قَبْض رفیع تر است از رَتَبَتِ بَسْط . مر دو معنی را : یکی آن که ذِکْرش مَقْدَم است اندر کتاب . و

۱- ما ، مو : از آنچه زیادتی ما ، مو : زیادت درجه باشد . ۲- ما : و اندر حکایات .

۳ و ۲- ما ، مو : که ابو سعید خَرَّاز از با ابراهیم سعد علوی رحمهما اللّٰهُ .

۴- ما ، مو : راه بخدا چه چیز است . ۵- ما ، مو : گفتند این را شرح کن .

۶- ما ، مو : آنست که تو بدانی ما ، مو : و بعَلْتی رَدّ کنی .

۷- ما ، مو : این حکایت بشرح گذشته است و مراد جز این نیست . ۸- ما ، مو : و باللّٰهُ التَّوْفِيق .

۱۱- ما ، مو : و فتنش بجهدی نبود خداوند گفت عزّ و جَلّ واللّٰهُ .

۱۲- ما ، مو : پس قبض عبارت است از .

۱۴- ما ، مو : مُریدان و بسط اندر روزگار اهل معرفت چون رجا باشد اندر روزگار مُریدان به قول .

دیگر آن که اندر قبض، گذارش و قهر است، و اندر بسط، نوازش و لطف. و لامحاله گذارش بشریت و قهر نفس فاضل تر باشد از پرورش آن. از جهت آن که، آن حجاب اعظم است. و گروهی برآنند که رتبت بسط، رفیع تر است از رتبت قبض. از آن چه آن که تقدیم ذکر آن اندر کتاب، علامت تقدیم فضل مؤخر است بر آن. از آن چه ۵ اندر عرف عرب آن است که اندر ذکر، مقدم دارند مر چیزی را که اندر فضل مؤخر بود. کما قال الله - تعالی - : فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ . « و نیز گفت : « إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ . » و قوله - تعالی - : « يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ . » و نیز اندر بسط سرور است، و اندر قبض ثبور. و سرور عارفان جز در وصل معروف نباشد. و ثبورشان ۱. جز در فصل مقصود نه. پس قرار اندر محل وصل، بهتر از قرار اندر محل فراق.

و شیخ من گفتی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - که : « قبض و بسط هر دو يك معنی است که از حق به بنده پیوندد، که چون آن بر دل نشان کند، یا سر بدان مسرور شود و نفس بدان مقهور. یا سر مقهور شود و نفس مسرور. و اندر قبض قلب، یکی بسط (مو ۵۸۸) نفس وی باشد. { ژ ۴۹۰ } و اندر بسط سر، { ما ۴۹۹ } دیگری قبض نفس وی. » و ۱۵ آن که از آن جز این عبارت کند، تضییع انفاس باشد. و از آن گفت با یزید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « قَبْضُ الْقُلُوبِ فِي بَسْطِ النُّفُوسِ وَ بَسْطُ الْقُلُوبِ فِي قَبْضِ النُّفُوسِ . » پس نفس مقبوض، از خلل محفوظ باشد، و سر مبسوط، از زلل مضبوط. از آن چه اندر دوستی، غیرت مذهب است. و قبض علامت غیرت حق باشد. و مر دوست را با دوست معاشرت شرط است. و بسط علامت معاشرت باشد.

۱- ما، مو : گذارش و قهر است. ۲- ما، مو : گذارش بشریت.

۲و۳- ما، مو : از پرورش و لطف از آنچه آن حجاب اعظم است.

۴- ما، مو : از آنچه تقدیم ذکر قبض اندر کتاب. ما، مو : فضل بسط است بر آن.

۵- ما، مو : اندر عرف و عادة (مو : و عارف) آن است. ۶و۷- چنانکه خدای گفت عز و جل فَمِنْهُمْ.

۷- ما، مو : و نیز گفت یا مریم. ۹- ما، مو : و در فصل متصور نه. ۱۱- ما، مو : گفتی رضی الله عنه که.

۱۲- ما، مو : از حق بنده پیوندد. ۱۲و۱۳- و نفس مقهور یا سر مقهور.

۱۳- ما، مو : مسرور اندر قبض سر یکی. ۱۴- ما، مو : قبض نفس وی بود.

۱۵- ما، مو : آن معنی جز این ما، مو : و از آن بود که ابویزید گفت.

۱۸- ما، مو : غیرت حق تعالی باشد و دوست را با دوست. ۱۹- ما : « باشد » ندارد.

و اندر آثار معروف است که : تا یحیی بود، نخندیده بود ، و تا عیسی بود نگریست - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - . از آن چه یکی مَنقَبُضُ بود ، و آن دیگری مَنبَسُط . چون فرا یکدیگر رسیدند ، یحیی گفت : « یا عیسی ! اِیْن شَدی از قطیعت ؟ » عیسی گفت : « یا یحیی ! نو مید شدی از رَحْمَت ؟ پس نه گریستن تو حُکَم اَزلی را بگرداند ، و نه ۵ خَنده من قضای کرده را بازگرداند . » پس « لَا قَبْضَ وَلَا بَسْطَ وَلَا طَمَسَ وَلَا اَنْسَ وَلَا مَخَوَ وَلَا مَحَقَّ وَلَا عَجْزَ وَلَا جَهْدَ . » جز آن نباشد که تقدیر بوده است و حُکَم رَفْتَه . وَاللَّهِ اَعْلَمُ .

{ ۵ } وَ مِنْ ذَلِكَ الْاَنْسُ وَ الْهَيْبَةُ وَ الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا :

بدان - اَسْعَدَكَ اللَّهُ - که : اُنْس و هَيْبَت دو حالت است از اَحْوَالِ صَعَالِيك ۱۰ . طَرِيقِ حَق . و آن آن است که چون حَق - تعالی - به دل بنده تجلّی کند ، به شاهدِ جَلال ، نَصیب وی اندر آن هِیبت بود . و باز چون به دل بنده تجلّی کند ، به شاهدِ جَمال ، نَصیب اندر آن ، اُنْس باشد ، تا اَهْلِ هِیبت از جَلالِش بر تَعَب باشند . و اَهْلِ اُنْس از جَمالِش بر طَرَب . فرق است میانِ دلی که از جَلالِش اندر آتِش دوستی سوزان بود . و از آن دلی که از جَمالِش در نورِ مَشاهدت فروزان .

۱۵ پس گروهی از مَشایخ گفته اند که : « هِیبت ، درجه { ژ ۴۹۱ } عارفان است ، و اُنْس درجه مَریدان . از آن چه هر که را اندر حَضَرَتِ حَق و تَنْزِیهِ اَوْصافِش ، قَدَم تمام تر ، هِیبت

۱ - ما ، مو : تا یحیی بود نخندید .

۲ - ما ، مو : نگریست از آنچه یحیی منقبض بود و عیسی منبسط .

۳ - ما ، مو : رسیدندی یحیی گفتی . ۴ - ما ، مو : عیسی گفتی یا یحیی نو مید گشتی .

۵ - ما ، مو : وَلَا طَمَسَ وَلَا اَنْسَ .

۶ - ما ، مو : وَلَا جَهْدَ اِلَّا مِنْ اللَّهِ جَزْ آن نباشد که بوده است .

۷ و ۶ - ما ، مو : از « و حُکَم » تا « اعلم » ندارد . ۹ - ما ، مو : هِیبت و اُنْس دو حالت اند .

۹ و ۱۰ - ما ، مو : صَعَالِيك طریقت (مو : طریقه) و از اُنْس که ۱۳ - ما ، مو : پس فرق بود میان .

۱۴ - ما ، مو : اندر نور مَشاهدت فروزان .

۱۶ - ما ، مو : از آنکه هر که را اندر حَضَرَتِ حَق تَنْزِیهِ اَوْصافِش قَدَم تمام تر بود .

را بر دلش سلطان بیشتر . و طبعش از انس نفورتر . { ما . ۵ } از آن چه انس با جنس باشد . و چون مجانست و مشاکلت بنده را با حق مستحیل باشد ، انس با وی صورت نگیرد . و از وی با خلق نیز انس محال باشد . و اگر انس ممکن شود ، با ذکر وی ممکن شود . و ذکر وی ، غیر وی باشد . از آن چه آن صفت بنده باشد . و آرام با غیر اندر ۵ محبت ، کذب و دعوی و پنداشت بود . و باز هیبت از مشاهدت ، عظمت باشد . و عظمت ، صفت حق بود - جلّ جلاله - و بسیار فرق باشد میان بنده یی که کارش از خود به خود بود ، و از آن بنده یی کارش از فنای خود به بقای حق بود .

و از شبلی - رحمه الله علیه - حکایت آرند که گفت : « چندین گاه می پنداشتم که طرب اندر محبت حق می کنم . و انس با مشاهدت وی می کنم . اکنون دانستم که انس را ۱۰ انس جز با جنس نباشد . »

و باز گروهی گفتند که : « هیبت ، قرینه عذاب و فراق و عقوبت بود . و انس ، نتیجه وصل و رحمت باشد ، تا دوستان از اخوات هیبت محفوظ باشند ، { مو ۵۹۱ } و با انس قرین ، که لامحاله محبت انس اقتضا کند . و چنان که محبت را مجانست ، محال است ، مر انس را هم محال باشد . »

۱۵ و شیخ من گفتی - رحمه الله علیه - : « عجب دارم از آن که گوید که : انس با حق ممکن نشود ، » از پس آن که گفته است : « و إذا سألک عبادی عنی فإنی قریب قلّ للعبادی یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا أنتم تحزنون . » و لامحاله بنده چون این فضل بیند ، او را دوست گیرد . و چون دوست گرفت ، انس گیرد . از آن چه از دوست ، هیبت بیگانگی بود . و انس { ژ ۴۹۲ } یگانگی . و صفت آدمی این است که ۲۰ با منعم ، انس گیرد . و از حق به ما چندین نعمت ، و ما را بدو معرفت ، محال باشد که ما حدیث هیبت کنیم .

۱- ما ، مو : سلطان بیشتر بود . ما ، مو : و از انس طبعش نفورتر . ۳- ما ، مو : و از وی یخلق نیز .

۶- ما ، مو : حق بود و بسیار فرق باشد . ۷- ما ، مو : خود باشد و از آن بنده یی که کارش . ۸- ما ، مو : و از شیخ شبلی حکایت آرند که گفت من چندین گاه پنداشتم . ۹- ما ، مو : وی میگیرم کنون دانستم . ۱۰ و ۱- ما ، مو : که انس جز با جنس نباشد . ۱۱- ما ، مو : قرینه فراق عبودیت بود . ۱۲- ما ، مو : وصلت و رحمت باشد باید تا دوستان . ۱۵- ما ، مو : گفتی رضی الله عنه . ۱۶- ما ، مو : با حق تعالی ممکن نشود . ما ، مو : از آنکه گفته است آن عبادی قلّ لعبادی و إذا سألک عبادی یا عبادی . ۱۷- ما ، مو : چون بنده این . ۱۸- ژ : و را دوست گیرد . ما ، مو : دوست انس گیرد .

و من - که عَلِی بن عثمان الجلابی ام - می گویم که : « هر دو گروه اندر این مُصِیب اند با اختلافشان . از آن چه سُلطان هیبت با نَفْس باشد ، و از هَوای آن و فنا گردانیدن بشریت . و سلطان آنس با سِر { ما ۵.۱ } بُود ، و پروردن مَعْرِفَت . پس حق - تعالی - به تَجَلّی جَلال نَفْس ، دوستان را فانی کند ، و به تَجَلّی جَمال سِر ۵ ایشان را باقی گرداند . پس آنان که اهل فنا بُودند ، هیبت را مَقَدّم گفتند . و آنان که ارباب بقا بودند ، آنس را تَفْضیل نهادند . » و پیش از این در باب فنا و بقا شرح این داده آمده است . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

{ ۶ - } وَ مِنْ ذَلِكَ الْقَهْرُ وَاللُّطْفُ وَالْفَرْقُ بَيْنَهُمَا :

بدان که این دو عبارت است مر این طایفه را که از روزگار خود بیان کنند . و ۱ . مرادشان از قَهْر ، تأییدِ حق باشد به فنا کردن مرادها ، و باز داشتنِ نَفْس از آرزوها . بی آن که ایشان را اندر آن مراد باشد . و مراد از لُطف ، تأییدِ حق باشد به بقای سِر و دوامِ مَشَاهِدَت و قرارِ حال اندر دَرَجَتِ استقامت تا حدّی که گروهی گفته اند که : « کرامت از حق حصول مراد است و این اهلِ لُطف بُوده اند . » و گروهی گفته اند : « کرامت آن است که حق - تعالی - بنده را به مرادِ خود از مرادِ وی باز دارد ، و بی مرادی ۱۵ مَقْهُور گرداند . چنان که اگر به دریا شود ، در حالِ تشنگی ، دریا خشک گردد . »
گویند در بغداد درویشی دو بودند از مُحْتَشِمَان فقرا: یکی صاحبِ قهر بود ، و یکی صاحبِ لُطف . و پیوسته با یکدیگر به نِقار بودندی . و هر یکی مر روزگار { ژ ۴۹۳ }

۱- ما ، مو : و من گویم که... رضی الله عنه . ۲- ما ، مو : و هَوای آن .

۳- ما ، مو : از آن سلطان انس (مو : از آن سلطان) ما ، مو : و پروردن معرفت در سِر . ۴- ما ، مو : سرشان را .

۵- ما ، مو : پس آنها که اهل . ۶- ما ، مو : اندر باب فنا و بقا شرح آن داده شده است . (مو : شد) .

۷- ما ، مو : « وَاللّٰهُ اَعْلَمُ » ندارد . ۸- ما ، مو : و این دو عبارت است ، ما ، مو : روزگار خود کنند .

۹- ما ، مو : از آرزوهایی که اندر آن مراد باشد .

۱۰ و ۱۱- ما ، مو : به بقای سِر دوام مراد است و این اهل لطف بودند و گروهی گفتند که .

۱۲- ما ، مو : از حق تعالی حصول . ۱۴- ما ، مو : و بی مرادیش مقهور .

۱۵- ما ، مو : دریا خشک شود .

۱۶- ما ، مو : گویند اندر دو درویش بودند . ما ، مو : صاحب قهر و یکی . ۱۷- ما ، مو : بنقار بودند .

خود را مزیت می نهادندی بر روزگار صاحب خود . یکی می گفتی : « لطف از حق به بنده اشرف اشیا است . لقوله - تعالی - : « اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ . » و دیگر می گفتی : « قهر از حق به بنده اکمل اشیا است ، لقوله - تعالی - : « وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ . » این سخن میان ایشان دراز شد . تا وقتی این صاحب لطف ، قصد مکه کرد ، و به باده ۵ فروشد ، و به مکه نرسید . سال ها کس خبر وی نیافت { مو ۵۹۳ } ، تا وقتی یکی از مکه به بغداد آمد . وی را دید بر سر راه . گفت : « ای آخی ! به عراق شوی . آن رفیق مرا بگوی ، اندر کرخ . اگر خواهی تا باده را با مشقت وی ، چون کرخ بغداد بینی ، با عجایب آن ، بیا و بنگر . { ما ۵.۱ } اینک باده اندر حق من چون کرخ بغداد است . » چون آن درویش بیامد ، و مر آن رفیق وی را طلب کرد ، و پیغام بگزارد . رفیق او گفت : ۱. « چون باز گردی ، بگوی که اندر آن شرفی نباشد ، که باده مشقت را اندر حق تو چون کرخ بغداد کرده اند ، تا از درگاه نگریزی . عجب این باشد که کرخ بغداد را با چندان انعام و عجوبات ، اندر حق یکی ، باده گردانند با مشقت ، تا وی در آن خرم باشد . » و از شبلی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می آید که گفت اندر مناجات خود : « ای بار خدای ! اگر آسمان را طوق من گردانی ، و زمین را پای بند من کنی ، و عالم را جمله به خون من ۱۵ تشنه کنی ، من از تو برنگردم . »

و شیخ من گفت : « سالی مر اولیا را اندر میان باده اجتماع بود . و پیر من حصری - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - مرا با خود آنجا بُرد . گروهی را دیدم هر یک برنجیبی می آمدند . و گروهی را بر تختی می آوردند . و گروهی می پریدند . { ژ ۴۹۴ }

- ۱- ما، مو : مزیت نهادی بر روزگار ما ، مو : می گفتی که لطف حق . ۲- ما ، مو : است از آنچه گفته است الله
- ما ، مو : و دیگری گفتی . ۳- ما ، مو : از آنچه گفته است و هو . ۵- ما ، مو : سالها خبر وی کسی نیافت .
- ۶- ما ، مو : می آمد او را دید بر سر راه . ما ، مو : چون بعراق شوی آن رفیق مرا اندر کرخ بگوی .
- ۷- ما ، مو : که اگر خواهی که تا باده را با مشقت آن چون . ۷ و ۸- ما ، مو : اینجا بیا و بنگر که اینک .
- ۸ و ۹- ما ، مو : چون همین که این درویش بکرخ .
- ۹- ما : پیغام بگزارد . ژ ، ما ، مو : رفیق بگفت . بغداد رسید ویرا بدید و پیغام بگزارد . ۱۰- ما ، مو : او را بگوی که .
- ۱۱- ما ، مو : از درگاه بگریزی شرف در این باشد ما ، مو : کرخ بغداد را با نعمت و اعجوبه .
- ۱۲- ما ، مو : اندر حق ما باده گردانید با مشقت تا ما اندرین خرم باشیم .
- ۱۳- ما ، مو : و از شبلی می آید . ما ، مو : ای بار خدایا اگر . ۱۵- ما ، مو : تشنه گردانی .
- ۱۶- ما ، مو : و شیخ من گفتی سالی مر اولیای خداوند را . ۱۷- ما ، مو : حصری رحمه الله علیه .

هر که می آمد از این جنس . حُصْرَى بدیشان التفات نکرد. تا جوانی دیدم می آمد نَعْلَيْنِ گسسته ، و عَصَا شکسته ، و پای از کار بشده ، سر برهنه ، اندام سوخته . حُصْرَى بر جُست ، و پیش وی باز رفت ، و به دَرَجَتِ بلند بنشانند . من متعجب شدم ، از بَعْدِ آن از شیخ پرسیدم . « گفت » او ولی است ، مر خداوند را - ۵ تعالی وَ تَقَدَّسَ - که متابع ولایت نیست ، که ولایت متابع وی است ، و به کرامات التفات نکند .

و در جمله آن چه ما خود را اختیار کنیم ، بلای ماست . و مَن جَزِ آن نَخواهَم که حَقِّ در آن مَرَا از آفت نگاه دارد ، و از شَرِّ نَفْسَم باز رهاوند . اگر اندر قهر دارد ، تَمَنِّی لُطْف نکنم ، و اگر اندر لُطْف دارد ، ارادت قَهَرَم نباشد ، که مرا بر اختیار وی ، اختیار نیست . و ۱۰ بِاللَّهِ التَّوْفِيقَ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الرَّفِيقُ .

{ ۷ - } وَ مِنْ ذَلِكَ النَّفَى وَ الْإِثْبَاتُ وَ الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا :

مشایخ این طریقت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - مَحْوِ صِفَتِ را ، به اثبات تأیید حَقِّ ، نَفَى و اثبات خوانده اند . و به نَفَى ، نَفَى صِفَتِ بشریت خواسته اند . و به اثبات ، اثبات سُلْطَانِ حَقِیْقَتِ . از آن چه ، مَحْوِ ذِهَابِ کُلِّی بود . و نَفَى کُلِّ جَزِ بر صفات نیفتد . ۱۵ از آن چه بر ذات ، در حال بقای بشریت ، فنا صورت نگیرید . پس باید که تا نَفَى صفات مَذْمُوم باشد ، به اثبات خصال مَحْمُود . یعنی نَفَى دَعْوَى بود اندر دوستی حَقِّ - تعالی - به اثبات مَعْنَى . از آن چه دَعْوَى از رَعُونَاتِ نَفْسِ بود . و اندر جَرِیَانِ عاداتِ ایشان ،

- ۱- ما ، مو : هر که می آمدند ازین جنس حُصْرَى رحمة الله علیه بدیشان ما ، مو : دیدم که آمد . ۲- ز : کاره بشده .
- ما ، مو : از کار شد ما ، مو : و اندام . ۳- ما ، مو : و اندرون سوخته و بدنی ضعیف و نحیف شده چون پذیردار آمد حُصْرَى برجست و پیش باز شد و ویرا . ۴- ما ، مو : از پس آن از شیخ پرسیدم . ۵و۴- ما ، مو : از اولیای خداوند که متابع .
- ۵- ما ، مو : که ولایت خود متابع وی است و بکرامات هیچ التفات نکند . ۷- ما ، مو : بلای ما بود .
- ۸- ما ، مو : که حق تعالی مرا خواهد تا حق تعالی مرا اندر آن از آفت . ما ، مو : اگر مرا اندر قهر .
- ۹- ما ، مو : و اگر اندر لطفم دارد ما ، مو : که ما را بر اختیار وی . ۱۰- ما ، مو : از « بِاللَّهِ » تا « الرَّفِيقُ » ندارد .
- ۱۲- ما ، مو : و مشایخ این طریقت رحمة الله علیه مَحْوِ صِفَتِ آدمیت ما ، مو : حق تعالی .
- ۱۴- ما ، مو : ذهاب کُلِّ بود . ۱۵- ما ، مو : در حال بقای کُلِّیت نَفَى فنا . ۱۶- ما ، مو : خصال محموده یعنی .
- ۱۷- ما ، مو : رَعُونَاتِ نفس باشد .

به حکم اوصاف مَقْهُورِ سُلْطَانِ حَقِّ گردند و گویند که : نَفَى صِفَاتِ بَشَرِيَّتِ است به اثبات { ۴۹۵ } بَقَايِ حَقِّ . و اندر این معنی پیش از این اندر بابِ فَقْر و صَفَوَت و فَنَّا و بَقَا سَخَن رفته است . و بر آن اختصار کردم . و نیز گویند که : مُرَادِ بَدِين ، نَفَى اختیار بنده { ۵۹۵ } باشد ، به اثبات اختیار حَقِّ . و از آن بود که آن مَوْفَقِ گفت : « اِخْتِيَارُ الْحَقِّ لِعَبْدِهِ مَعَ عِلْمِهِ بِعَبْدِهِ خَيْرٌ مِنْ اِخْتِيَارِ عَبْدِهِ لِنَفْسِهِ مَعَ جَهْلِهِ بِرَبِّهِ . » از آن چه دوستی ، نَفَى اختیار مَحَبِّ باشد ، به اثبات اختیار مَحَبُّوب .

و اندر حکایات یافتیم که : درویشی اندر دریا غرق شد . یکی گفت : « ای آخی ! خواهی تا برهی ؟ » گفت : « نه ! » گفت : « خواهی تا غرق شوی ؟ » گفت : « نه ! » گفت : « عَجَبِ کاری ! نه هَلَاکِ اختیار می کنی ، نه نجات می طلبی ! ؟ » گفت : « مَرَا ۱ . با اختیار چه کار ، که اختیار کُنَم ؟ » اختیارِ مَنْ آن است که حَقِّ مرا اختیار کند .

و مَشَايِخِ اَخْيَارِ گفته اند : « کَمِ تَرِينِ دَرَجَهِ اندر دوستی ، نَفَى اختیار بود . » پس اختیار حَقِّ اَزَلِی است . نَفَى آن مُمْکِنِ نِگَرَدَد . و اختیارِ بنده عَرْضِی ، نَفَى بر آن روا بود . پس باید که اختیار عَرْضِی را زیر پای آرد ، تا با اختیارِ اَزَلِی ، بَقَا یابد . چنان که موسی - صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ - چون بر کوه مَنَبَسَطِ شُد ، با حَقِّ - تَعَالٰی - تَمَنّٰی رَوِّیْتُ ۱۵ کرد . { ما ۵.۴ } و به اثباتِ اختیارِ خود بگفت . حَقِّ گفت : « لَنْ تَرَانِی . » « بار خدایا ! دیدارِ حَقِّ ، و مَنْ مَسْتَحَقِّ مَنَع ، چرا ؟ » فرمان آمد که : « دیدارِ حَقِّ است ، اَمَّا اندر دوستی اختیارِ باطل است . » و اندر این معنی ، سَخَنِ بسیار آید . اَمَّا مُرَادِ مَنْ ، بیش از این نیست ، که بدانی که مَقْصُودِ قَوْم ، از این عبارت چه چیز است ؟ و از این

- ۱- ما ، مو : چون بحکم اوصاف مَقْهُورِ سُلْطَانِ گردند گویند . ۴- ما ، مو : که این موقف گفت اختیار .
- ۶- ما ، مو : محبوب و این مَقْرَرِ است بنزدیک همه . ۷- ما ، مو : اندر دریای عراق غرق شد .
- ۹- ما ، مو : اختیار کنی و نه نجات گفت . ۱۰- ما ، مو : باختیار چه کار باشد که من اختیار کنم .
- ۱۱- ما ، مو : و مشایخ گفته اند که کمترین درجها اندر . ما ، مو : اختیار خود است .
- ۱۲ و ۱۳- ما ، مو : عَرْضِی بود نَفَى بدان روا بود باید که تا دوست اختیار عَرْضِی زیر پای آرد .
- ۱۴- ما ، مو : تا اختیارِ اَزَلِی بَقَا یابد . ۱۴- ما ، مو : موسی علیه الصلوة والسلام ، ما ، مو : تا از حَقِّ تَعَالٰی تَمَنّٰی رَوِّیْتُ . ۱۵- ما ، مو : خود کوشید با حَقِّ گفت رَبِّ اَرْنِی حَقِّ گفت .
- ۱۶- ما ، مو : گفت بار خدایا . ما ، مو : من مستحق آن منع چرا . ۱۷- ما ، مو : سخن بسیار بود .
- ۱۸- ما ، مو : مراد من از این بیش نبود تا که بدانی ، ما ، مو : چه چیز است و بالله التوفیق .

جمله ذکر تفرقه و جمع ، و فنا و بقا ، { ژ ۴۹۶ } و غیبت و حضور گذشته است اندر مذاهب متصوفه ، آنجا که ذکر صحو و سکر است . هر که را اشکال است ، این معانی را آنجا طلبد . از آن چه جای بیان این جمله آن جا بود . اما به حکم لابد این مقدار اینجا بیاوردم تا مذهب هر کسی بدان مشرح گردد .

۵ { ۸ - } و مِنْ ذَلِكَ الْمَسَامَرَةِ وَالْمَحَادَثَةِ وَالْفَرْقُ بَيْنَهُمَا :

این دو عبارت است از دو حال ، از احوال کاملان طریق حق ، و حقیقت این سخن سری باشد مقرون به سکوت زبان ، یعنی محادثه . و حقیقت مسامره دوام انبساط به کتمان سر . و ظاهر معنی این ، آن بود که مسامره وقتی بود بنده را با حق به شب . و محادثه وقتی بود به روز که اندر آن سؤال و جواب بود . ظاهری و باطنی . و از آن است که مناجات ۱۰ شب را مسامره خوانند ، و دعوات روز را محادثه . پس حال روز مبنی باشد بر کشف ، و از آن شب بر ستر . و اندر دوستی مسامره کامل تر بود از محادثه . و تعلق مسامره به حال پیغمبر است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - ، چون حق - تعالی - خواست که وی را وقتی باشد . جبرئیل را با براق فرستاد ، تا وی را به شب از مکه به « قَابِ قَوْسَيْنِ » رسانید . و با حق راز گفت ، و از وی سخن بشنید . و چون ۱۵ به نهایت رسید ، زبان اندر کشف جلال لال شد ، و دل در کنه عظمت متحیر گشت . علم از ادراک باز ماند . زبان از عبارت عاجز شد . « لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ » گفتی { مو ۵۹۷ } .

۱ - ما ، مو : ذکر جمع و تفرقه و فنا .

۲ و ۳ - ما ، مو : و سکر و اشکال این معانی آنجا باید طلبید از آنچه جای بیان آن جمله اینجا بود .

۳ و ۴ - ما ، مو : لابد این آنجا بیاوردم . ما ، مو : مشرح شود .

۶ - ما ، مو : طریقت است حق و حقیقت آن حدیث سری باشد . ۷ - ما ، مو : دوام انبساط بود .

۸ - ما ، مو : بظاهر معنی بدانکه مسامره . ۱۰ - ما ، مو : معنی بود بر کشف .

۱۱ - ما ، مو : و از آن شب مبنی بود بر سر و اندر . ۱۲ - ما ، مو : پس چون حق تعالی .

۱۳ - ما ، مو : خواست تا وی را وقتی باشد با وی جبرائیل را علیه السلام با براق بنزدیک وی فرستاد .

۱۵ - ما ، مو : جلال لال گشت و دلش اندر کنه عظمت متحیر و علمش از .

۱۶ - زبانش از عبارت عاجز شد و گفتی .

و تَعَلَّقَ مُحَادَّثَهُ بِهِ حَالِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - داشت ، که چون خواست که وی را با حَقّ - تعالی - وقتی باشد ، از پَسِ چهل رُوز وَعَدَهُ و انتظار ، به طُور آمد ، و سَخَنِ خُداوند - تعالی - بشنید ، تا مَنَبَسَط شد . و سَوَالِ رُؤیّت کرد ، و از مُرَاد باز ماند ، و از هُوش بشد . چون به هُوش باز آمد ، کُفّت : « تَبَّتْ إِلَيْكَ . » { ژ ۴۹۷ } تا فَرَق ظاهر ۵ شد میان آن که آورده باشند ، قَوْلُهُ - تعالی - : « سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا . » و میان آن که آمده باشد ، قَوْلُهُ - تعالی - « وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا . » پَس شَب ، وَقْتُ خُلُوتِ دُوسْتان بُود . و رُوز ، گاه خِدْمَتِ بندگان . و لَمَحَالَهُ چون بَنَدَه از حَدِّ مَحْدُودِ خُودِ اندر گُذَرَد ، و را زَجَر کنند . باز دُوست را حَدِّ نباشد تا به در حَدِّ در گذشتن ، مُسْتَوْجِبِ مَلَامَتِ شُود ، که هر چه دُوست کُند ، جَزِ پسنیدیده دُوست نباشد . وَاللَّهِ ۱۰ . اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

{ ۹ - } - وَمِنْ ذَلِكَ عِلْمُ الْيَقِينِ وَ عَيْنُ الْيَقِينِ وَ حَقُّ الْيَقِينِ وَ الْفَرَقُ بَيْنَهُمْ :

بدان که به حُکْمِ أَصُول ، این جُمْلَه عبارت بُود از عِلْم . و عِلْمِ بی یقین بر صِحّتِ آن ، مَعْلُومِ خود نباشد . و چُونِ عِلْمِ به حَاصِلِ آمد ، غِیْبَتِ اندر آن چُونِ عَيْنِ باشد . از آن چه مُؤْمِنانِ فَرْدًا مَرَحَق - تعالی - را ببینند ، هم بدین صفت بینند که امروز ۱۵ می دانند . اگر بر خِلَافِ این بینند ، یا رُؤیّتِ مَصَحِّحِ نباشد فردا ، و یا عِلْمِ دُرُستِ نَبایدِ امروز . و این هر دو طَرَفِ خِلَافِ تَوْحیدِ باشد . از آن چه امروز عِلْمِ خَلْقِ بدو دُرُست باشد . و فَرْدًا رُؤیّتِ شان دُرُست .

- ۱ - ما ، مو : موسی دارد که چون وی خواست تا وی را . ۲ - ما ، مو : با حَقّ وقتی باشد . ما ، مو :
- چهل رُوز از وعده و انتظار بروز بطور آمد . ۴ - ما ، مو : و از وی هُوش بشد چون بهُوش آمد .
- ۵ - ما ، مو : آورده باشند سُبْحَانَ الَّذِي . ۶ - ما ، مو : آمده باشد وَلَمَّا جَاءَ .
- ۷ - ما ، مو : و رُوز وقت خِدْمَتِ بندگان و لامحال چون .
- ۸ و ۷ - ما ، مو : محدود اندر گُذَرَدِ او را زَجَر کنند . ما ، مو : تا باندر گذشتن .
- ۱۰ - ما ، مو : « بِالصَّوَابِ » ندارد . ۱۳ - ژ : این عبارت از علم بُود .
- ۱۳ و ۱۴ - ما ، مو : بر صِحیتِ بناءِ علم معلوم خود نباشد .
- ۱۵ - ما ، مو : از آنچه فردا مُؤْمِنانی که حَقّ را به بینند . ۱۶ - ما ، مو : و اگر بخلاف این به بینند .

پس عِلْمَ یَقِین ، چُون عَیْنِ یَقِینِ بُوَد . وَ حَقِّ یَقِینِ چُون عِلْمِ یَقِینِ . وَ آنان که به اِسْتِغْراقِ عِلْمِ گفته اند ، اندر رُؤِیتِ آن محال است ، که رُؤِیتِ مَرِ حُصُولِ عِلْمِ را آلتی است چُون سَمَاعِ و مانند این . چُون اِسْتِغْراقِ عِلْمِ اندر سَمَاعِ ، محال بُوَد ، اندر رُؤِیتِ نیز محال بُوَد . پَس مَرادِ این طایفه بدین عِلْمِ الیقین ، عِلْمِ مَعَامِلَاتِ دنیا است به احکام و ۵ اَوامِر . { ما ۵.۶ } و از عَیْنِ الیقین ، عِلْمِ به حالِ نَزْعِ ، و وَقْتِ بیرون رفتن از دُنْیا . و از حَقِّ الیقین ، عِلْمِ به کُشَفِ رُؤِیتِ اندر بهشت { ژ ۴۹۸ } و کَیْفِیَّتِ اَهْلِ آن به مَعاینه . پس عِلْمِ الیقین ، دَرَجَةُ عِلْمَا است به حُکْمِ استقامتشان بر احکامِ اُمُور . و عَیْنِ الیقین ، مَقامِ عارفان به حُکْمِ استعدادشان مَرِ مَرگِ را . وَ حَقِّ الیقین ، فَناءِ گاهِ دوستانِ به حُکْمِ اِعْراضشان از کُلِّ موجودات . پَس عِلْمِ الیقین به مُجَاهَدَتِ ، و عَیْنِ الیقین به مَوَاسَّتِ ، و ۱ . حَقِّ الیقین به مَشَاهِدَتِ بُوَد . و این یکی عام است ، و دیگر خاص ، و سدیگر خاص الخاص . وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ .

{ ۱- } - وَ مِنْ ذَلِكَ الْعِلْمُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْفَرْقُ بَيْنَهُمَا :

عِلْمایِ اَصُولِ فَرْقِ نکرده اند میانِ عِلْمِ و مَعْرِفَتِ ، و هر دو را یکی گفته اند . به جز آنکه گفته اند: شاید که حَقِّ - تَعَالی - را عَالِمِ خوانند . و شاید (مو ۵۹۹) که عارفِ خوانند ۱۵ مَرْعَدَمِ توفیقِ را . اما مَشایخِ این طریقت - رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ - عِلْمی را که مَقْرُونِ مَعَامِلَتِ و حال باشد ، و عِلْمِ آن عبارت از اَحْوالِ خود کُند ، آن را مَعْرِفَتِ خوانند ، و مَرِ عَالِمِ آن

۱- ما ، مو : عین یقین بود .

۲-۱ ما ، مو : و بعضی گفته اند عین الیقین باستغراق علم بود در رؤیت .

۲- ما ، مو : و آن محال است از آنچه رؤیت . ۳- ما ، مو : و اندر رؤیت نیز محال بود .

۴- ما ، مو : این طایفه بعلم الیقین علم ، ما ، مو : و احکام و اوامر .

۶- ما ، مو : و کَیْفِیَّتِ احوالِ آن . ۸- ما ، مو : فناگاهِ دوستان است به حکم . ۹- ما ، مو : بمجاهدت بود .

۱۰- ما ، مو : بود این یکی عام است و آن دیگر خاص و سیوم .

۱۱- ما ، مو : « واللّٰهُ اعلم بالصَّوَابِ » ندارد .

۱۴- ما ، مو : که حَقِّ را عَالِمِ خوانند و نشاید که عارفِ خوانند .

۱۵- ما : توقیفِ را ، مو : توقیقِ را ، ما ، مو : رحمة الله علیهم .

۱۶- ما ، مو : و حال باشد آنرا معرفت خوانند و مَرِ عَالِمِ آنرا .

را ، عارف . و علمی را که از معنی مجرد بود ، و از معاملات خالی ، آن را علم خوانند ، و مرعالم آن را ، عالم . پس آن که به عبارت مجرد و حفظ آن ، بی حفظ معنی ، عالم بود ، ورا عالم خوانند . و آن که به معنی و حقیقت آن چیز ، عالم بود ، ورا عارف خوانند . و از آن است که چون این طایفه خواهند که بر اقرا خود ۵ استخفاف کنند ، وی را دانشمند خوانند . و مرعوم را این منکر آید . و مرادشان نه نکوهش بود به حصول علم ، که مرادشان نکوهش وی بود به ترك معاملات . « لَأَنَّ الْعَالِمَ قَائِمٌ بِنَفْسِهِ وَالْعَارِفُ قَائِمٌ بِرَبِّهِ . » و اندر این معنی سخن رفته است اندر کشف حجاب المعرفة . و اینجا این مقدار کفایت باشد . وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

{ ۱۱ } - وَ مِنْ ذَلِكَ الشَّرِيعَةُ وَالْحَقِيقَةُ { ما ۵.۷ } . وَالْفَرْقُ بَيْنَهُمَا :

۱ . این دو عبارت است مر این قوم را که : یکی از صحت حال ظاهر کنند ، و یکی از اقامت حال باطن . دو گروه اندر این به غلط اند : { ژ ۴۹۹ } یکی علمای ظاهر که گویند : « فَرْقُ نَكْنِیمُ که خود شریعت ، حقیقت است ، و حقیقت ، شریعت . » و یکی گروه از ملاحده که قیام هر يك از این با دیگر روا ندارند . و گویند که : « چُونِ حالِ حقیقت کشف گشت ، شریعت برخیزد . » و این سخن قرامطه است و مشیعه و موسوسان ایشان . و ۱۵ دلیل بر آن که شریعت اندر حکم ، از حقیقت جدا است ، آن است که تصدیق از قول

۱- ما ، مو : و هر علمی را که ما ، مو : و از معاملات خالی .

۲- ما ، مو : از « پس آن که » تا « و آنکه بمعنی » ما ، مو : آنکه پس عبارت . ما ، مو : بی حفظ معنیش عالم .

۳- ما ، مو : او را عالم خوانند ما ، مو : و حقیقت آن عالم بود او را عارف خوانند .

۴- ما ، مو : و از آن معنی است که چون خواهند این طایفه .

۵- ما ، مو : او را دانشمند .

۶- ما ، مو : نه نکوهش ویست . ما ، مو : نکوهش ویست .

۸- ما ، مو : « وَاللَّهُ أَعْلَمُ » ندارد .

۱۱- ما ، مو : و دو گروه اندر این معنی به غلط اند .

۱۲- ما ، مو : فرق نکنیم از آنچه شریعت خود حقیقت است . ما ، مو : و يك گروه از ملاحده .

۱۳- ما ، مو : بی دیگری روا ندارند . ۱۴- ما ، مو : و از آن شیعه و از آن موسوسان .

۱۵- ما ، مو : آنکه تصدیق از .

جدا است اندر ایمان . و دلیل بر آن که اندر اصل جدا نیست ، از آن که تصدیق بی قول ایمان نباشد . و قول بی تصدیق گرویدن نی . و فرق ظاهر است میان قول و تصدیق . پس حقیقت ، عبارتی است از معنی که نسخ بر آن روا نباشد . و از عهد آدم تا فَنای عالم ، حکم آن متساوی است . چون معرفت حق و صحت معاملت خود به خلوص ۵ نیت و شریعت ، عبارتی است از معنی که نسخ و تبدیل بر آن روا بود ، چون احکام اوامر . پس شریعت فعل بنده بود ، و حقیقت داشت خداوند و حفظ و عصمت وی - جلّ جلاله - . پس اقامت شریعت بی وجود حقیقت محال بود . و اقامت حقیقت ، بی حفظ شریعت محال . و مثال این چون شخصی باشد زنده به جان . چون جان از وی جدا شود ، شخص ، مرداری شود ، و جان ، بادی . پس قیمت شان به مقارنه یکدیگر است . همچنان . ۱ شریعت بی حقیقت ریایی بود ، و حقیقت بی شریعت نفاقی . قوله - تعالی - : «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا . » مجاهدت ، شریعت ، و هدایت ، حقیقت . آن یکی حفظ بنده مر احکام ظاهر را بر خود ، و دیگر { ما ۵.۸ } حفظ حق مر احوال باطن را بر بنده . پس شریعت از مکاسب بود ، و حقیقت از مواهب . و چون چنین مسلم بود ، فرق بسیار که { ۵.۰۰ ز } میان هر دو باشد . وَاللّٰهُ اَعْلَمُ .

۱۵ { ۱۲ - } - نوع آخر این حدود :

عبارتی است که استعارت پذیرد اندر کلام ایشان { مو ۶.۱ } ، و به تفصیل و شرح مشکل تر شود ، حکم آن . و من بر سبیل اختصار ، بیان این نوع بکنم . انشاء الله تعالی - :

- ۱- مو : جدا است از آنکه تصدیق ، ما : جدا یکی است آنکه تصدیق . ۲- ما ، مو : و تصدیق بیقول گروش نی .
- ۳- ما ، مو : عبارت است از . ۴- ما ، مو : متساوی بود چون . ۵- ما ، مو : عبارت است از معنی .
- ۵ و ۶- ما : چون اوامر ، ما ، مو : چون احکام و اوامر . ۷ و ۶- ما ، مو : عصمت وی پس اقامت .
- ۷ و ۸- ما ، مو : حقیقت هم بی شریعت محال .
- ۹- ما ، مو : و آن شخص مرداری شود و جان چون با وی که قیمت شان بمقارنت یکدیگر است همچنین .
- ۱۰- ما ، مو : بی حقیقت زبانی بود . ما ، مو : و خداوند تعالی گفت .
- ۱۱- ما ، مو : و هدایت حقیقت آن یکی . ۱۲- ما ، مو : و آن دیگر حفظ حق مر احوال باطن بر بنده .
- ۱۳- ما ، مو : از « و چون چنین » تا « واللّٰه اعلم » ندارد . ۱۶- ما ، مو : عباراتی است که ما ، مو : و تفصیل و شرح .
- ۱۶ و ۱۷- ما ، مو : و شرح و حکم آن مشکل تر شود و من بر اختصار .

{ ۱ - } الْحَقُّ :

مرادشان از حَقّ ، خداوند باشد . از آن چه این نامی است از اَسْمَاءِ اللَّهِ ، لِقَوْلِهِ -
تعالی - : « ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ . »

{ ۲ - } الْحَقِيقَةُ : مرادشان بدان اِقَامَتِ بنده باشد ، اندر مَحَلِّ وَصَلِ خداوند ، و وَقُوفِ
۵ سِرِّ وی بر مَحَلِّ تَنْزِيهِ .

{ ۳ - } الْخَطَرَاتُ : آن چه بر دل گذرد از احکام طریقت .

{ ۴ - } الْوُطَنَاتُ : آن چه اندر سِرِّ ، مَتَوَطَّنِ بُودِ از معانی الهی .

{ ۵ - } الطَّمَسُ : نَفْيِ عَيْنِی باشد که اثر آن نماند .

{ ۶ - } الرُّمَسُ : نَفْيِ عَيْنِی باشد با اثر آن از دل .

۱ . { ۷ - } الْعَلَائِقُ : اسبابی که طالبان تَعَلَّقِ بدان کنند ، و از مراد باز مانند .

{ ۸ - } الْوَسَائِطُ : اسبابی که به تَعَلَّقِ کردنِ آن به مراد رسند .

{ ۹ - } الزَّوَائِدُ : زیادتِ اَنْوَارِ باشد به دل .

{ ۱۰ - } الْفَوَائِدُ : ادراکِ سِرِّ مَرِّ لَا بَدَّ خُودَ را .

{ ۱۱ - } الْمَلَجَا : اِعْتِمَادِ دل به حُصُولِ مرادِ آن .

۱۵ { ۱۲ - } الْمَنْجَا : فَلَاصِ یافتنِ دل از مَحَلِّ آفَتِ .

{ ۱۳ - } الْكَلِيَّةُ : اِسْتِغْرَاقِ اَوْصَافِ اَدَمِيَّةِ به کَلِيَّةِ .

{ ۱۴ - } اللَّوَائِحُ : اِثْبَاتِ مرادِ با زودی نَفْيِ آن .

۱ - ما ، مو : خداوند باشد جَلَّ و عَلٰی شانه از آنچه این نامیست از نامها ، حق چنانکه گفت .

۲ - ما ، مو : مرادشان بدین لفظ اقامت .

۶ - ما ، مو : از احکام تفریق .

۷ - ما ، مو : آنچه در سِرِّ .

۸ - ما ، مو : اثر آن نماند .

۱۲ - ما ، مو : زواید انوار باشد بدل .

۱۷ - ما ، مو : اثبات مراد با ورود نَفْيِ آن .

- { ۱۵ - } اللّوامع : اظهار نور بر دل بآ بقای فواید آن .
 { ۱۶ - } الطّوالع : طلوع انوار معارف بر دل .
 { ۱۷ - } الطّوارق : واردی به دل به بشارت یا به زجر اندر مناجات شب .
 { ۱۸ - } اللّطیفه : اشارتی به دل از دقایق حال .
 { ۱۹ - } السّر : نهفتن حال دوستی .
 { ۲۰ - } النّجوى : نهفتن آفات از اطلاع غیر .
 { ۲۱ - } الإشارة : اخبار غیر از مراد بى عبارت لسان .
 { ۲۲ - } الإيماء : تعريض خطاب بى اشارت و عبارت .
 { ۲۳ - } الوارد : حلول معانی به دل .
 { ۲۴ - } الإنتباه : زوال غفلت به دل .
 { ۲۵ - } الاشتباه : اشکال حال اندر دو طرف حکم حق و باطل .
 { ۲۶ - } القرار : زوال تردد از حقیقت حال .
 { ۲۷ - } الإنزعاج : تحرک دل بود اندر حال وجد .
 این است معنی بعضی از الفاظ ایشان بر سبیل اختصار . و بالله العون والعصمة .

۱۵ { ۱۳ - } نوع آخر این حدود :

الفاظی است که اندر توحید خداوند - تعالی - استعمال کنند ، و اندر بیان اعتقاد ایشان ، اندر حقایق ، بى استعارت مستعمل دارند . و از آن جمله : یکی اینست :

۴ - ما ، مو : اللطيف اشارتی به دل . ۵ - ما ، مو : السّر نهفتن احوال .

۷ - ما ، مو : بى عبارت زبان . ۸ - ما ، مو : تعريض بى اشارت و عبارت .

۹ - ز : حلولی معانی . ۱۰ - ما ، مو : زوال غفلت از دل .

۱۴ - ما ، مو : اینست معنی الفاظ ایشان بر اختصار نوع آخر این حدود .

۱۵ - ما ، مو : خداوند عز و جل .

۱۶ - ما ، مو : بیان اعتقادشان .

۱۷ - ما ، مو : و از آن یکی نخست العالم .

{ ۱ - } الْعَالَمُ : عالم عبارتی است از مَخْلُوقاتِ خُداوند . و گویند : « هژده هزار عالم ، و پنجاه هزار عالم . » و فلاسفه گویند : « دو عالم علوی و سفلی . » و عِلْمایِ أَصُول گویند : « از عَرَش تا ثَری هر چه هست عالم است . و در جمله عالم ، اجتماعِ مَخْتَلِفات بود . و اهل این طریقت نیز عالمِ اَرْواح و عالمِ نَفوس گویند . و مراد شان نه آن بود که ۵ فلاسفه را بود ، که مراد شان اجتماعِ اَرْواح و نَفوس باشد .

{ ۲ - } الْمَحْدَثُ : متاخر اندر وجود ، یعنی نبوده پس بیوده .

{ ۳ - } الْقَدِيمُ : سابق اندر وجود ، و همیشه بود ، آن که هستی وی سابق بود ، مر همه هستی ها را . و این به جز خُداوند - تعالی - نیست .

{ ۴ - } الْأَوَّلُ : آن چه مر آن را اوّل نیست .

۱ . { ۵ - } الْأَبَدُ : آن چه مر آن را آخر نیست .

{ ۶ - } الْذَاتُ : هستی چیز و حقیقت آن .

{ ۷ - } الْصِفَةُ : آن چه نَعْتَ نپذیرد ، از آن چه به خود قایم نیست .

{ ۸ - } الْإِسْمُ : غیر مَسْمًا .

{ ۹ - } التَّسْمِيَةُ { مو ۶.۲ } : خَبَر از مَسْمًا .

۱۵ { ۱۰ - } النِّفْيُ : آن که عَدَم منفی اِقْتِضا کند .

{ ۱۱ - } الْإِثْبَاتُ : آن که وجودِ مَثْبُت اِقْتِضا کند .

{ ۱۲ - } الشَّيْئَانِ : آن که وجود یکی به دیگری روا بود .

{ ۱۳ - } الضِّدَّانِ : آن که روا نبود وجود یکی با بقای وجود دیگر اندر يك حال .

۱ - ما ، مو : العالم عبارت است از ما ، مو : و گویند که .

۲ - ما ، مو : دو عالم یکی عالم علوی و دیگر سفلی .

۴ و ۵ - ما ، مو : و مرادشان آن بود که مراد فلاسفه را بود بلکه مرادشان بدان اجتماع .

۶ - ما ، مو : نبوده و پس بیوده . ۷ - ما ، مو : و همیشه آنکه هستی وی .

۸ - ما ، مو : و جز خداوند نیست . ۹ - ما ، مو : از آنچه مر آنرا .

۱۱ - ما ، مو : هستی چیزی و حقیقت آن . ۱۲ - ما ، مو : آنکه نعت نپذیرد .

۱۴ - ما ، مو : جز از مَسْمًی . ۱۷ - ما ، مو : الشَّيْئَانِ آنکه وجود

- { ۱۴ - } الْغَيْرَانِ : آن که وجود هر يك بى دیگری روا بود .
- { ۱۵ - } الْجَوْهَرُ : أَصْلُ چیز آن که به خود قایم بود .
- { ۱۶ - } الْعَرَضُ : آن که به جَوْهَر قایم بود .
- { ۱۷ - } الْجِسْمُ : آن که مؤلف بود از اجزای پراکنده .
- ۵ { ۱۸ - } السُّؤالُ : طَلَبُ کردنِ حقیقتی بود .
- { ۱۹ - } الْجَوَابُ : خَبَرِ دادن از مضمونِ سؤال .
- { ۲۰ - } الْحَسَنُ : آن که موافقِ امر بود .
- { ۲۱ - } الْقَبِيحُ : آن که مخالفِ امر بود .
- { ۲۲ - } السَّفَهُ : { ما . ۵۱ } تَرَكَ امر بود .
۱. { ۲۳ - } الظُّلْمُ : نهادنِ چیزی به جایی که نه جای آن بود و در خورِ آن نبود .
- { ۲۴ - } الْعَدْلُ : نهادنِ هر چیزی به جای خود .
- { ۲۵ - } الْمَمْلِكُ : آن که بر آن اعتراض نتوان کرد که او کند .

این است حدود { ۵ . ۲ } الفاظ که طالبان را از این چاره نباشد بر سبیل اختصار . و
بِاللَّهِ الْعَوْنُ وَالتَّوْفِيقُ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الرَّفِيقُ .

۱۵ { ۱۴ - } نوع آخر:

این عباراتی است که به شرح حاجتمند باشد . و اندر میانِ مَتَصَوِّفِ متداول است و مقصودشان بدین عبارات نه آن باشد که اهلِ لسان را معلوم گردد از ظاهر لفظ .

- ۱- ما، مو : وجود هر یکی بفنای دیگری روا بود . ۲- ما، مو : الجواهر اصل چیزی که .
- ۵- ما، مو : « بود » ندارد .
- ۱۰- ما، مو : بجائی که اندر خور آن بود . ما، مو : « و در خور آن نبود » ندارد .
- ۱۲- ما، مو : اعتراض نباید کرد . ۱۳- ما، مو : این است آن حدود که طالب را از این .
- ۱۴- ما، مو : از « و بالله العون » تا « الرفیق » ندارد .
- ۱۶- ما، مو : عبارت (عبارتی) است که .
- ۱۷- ما، مو : متصوِّفه متداول است و مقصودشان ازین عبارت .

{ ۱- } الْخَوَاطِرُ : به خاطر ، حُصُولِ مَعْنَى خواهند اندر دل با سُرْعَتِ زوال آن به خاطری دیگر ، و قَدَرَتِ صاحبِ خاطر بر دَفْعِ کردن آن از دل . و أَهْلِ خاطر ، مُتَابِعِ خاطرِ اوّل باشند اندر اُمُور ، که آن از حقّ باشد - تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ - به بنده بی عِلّت . و گویند : « خَيْرُ النَّسَاجِ را خاطری پدیدار آمد که جَنِّید بر دَرِ وی است . آن خاطر از خود دَفْعِ کرد .

۵ خاطری دیگر به مَدَدِ آن آمد . هَمّ به دَفْعِ آن مشغول شد . سدیگر خاطر بیوَد . بیرون آمد . جَنِّید را دید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - بر در ایستاده ، گفت : « یاخَیْرُ ! اگر خاطرِ اوّل را مُتَابِعِ بودی ، و اگر سَنَّتِ مُشَایخ را به جای آوردی ، مرا چندین بر در نیابستی ایستاد . تا مشایخ گفته اند که : « اگر آن خاطر بود که خَیْر را اِشْرَافِ افتاد ، از آن جَنِّید چه بود ؟ » گفته اند که : « جَنِّید ، پیر خَیْر بود . و لَاحِظَالِه پیر ، بر کُلِّ اَحْوَالِ مُرید مُشْرِفِ باشد . »

۱۰ { ۲- } الْوَاقِعُ : به واقعِ مَعْنَى خواهند که اندر دل پدیدار آید ، و بَقَا یابَد به خلافِ خاطر . و به هیچ حال مَرِ طالب را آلتِ دَفْعِ کردن آن نباشد . چنان که گویند : « خَطَرَ عَلَی قَلْبِی وَ وَقَعَ فِی قَلْبِی . » پس دل ها جُمْلَه مَحَلِّ خَوَاطِرُنْد ، اَمَّا وَاقِعِ جَزِ بر دل صَوْرَتِ نگیرد ، که حَسُو آن جُمْلَه حَدِیثِ حَقّ باشد . و از آن است که چون مُرید را در راه حَقّ بَنَدِی پیدا آید ، آن را قَبْلِید گویند . و گویند : او را { ما ۵۱۱ } واقعی افتاد . و

۱۵ اَهْلِ لِسَانِ از { ژ ۵۰۳ } واقعِ اِشْکَالِ خواهند اندر مَسَائِلِ . و چُونِ کُسی آن را جواب گوید و اِشْکَالِ بر دارد ، گویند : « واقعِ حَلّ شد . » اَمَّا اَهْلِ تَحْقِیقِ گویند که : « واقعِ آن بود که حَلّ بر آن روا نباشد . و آن چه حَلّ شود خاطری بود نه واقعی . » که بَنَدِ اَهْلِ تَحْقِیقِ اندر چیزی حَقِیر نباشد ، که هر زمان حَکَمِ آن بَدَلِ شود ، و از حال بگردد .

{ ۳- } اَلْاِخْتِیَارُ : به اِخْتِیَارِ آن خواهند که اِخْتِیَارِ کُنَدِ مَرِ اِخْتِیَارِ حَقّ را بر اِخْتِیَارِ ۲ . خُود ، یَعْنِی : بدان چه حقّ - تَعَالَى - مَرِ ایشان را اِخْتِیَارِ کرده است ، از خَیْر و شَرّ

۱- ما ، مو : الخاطر از خاطر حصول ۲۰- ما ، مو : آن به خاطر دیگر ما ، مو : و اهل خواطر ۳۰- ما ، مو : اندر اموری که آن از حقّ تعالی باشد به بنده ۴۰- ما ، مو : که خیر النساج رحمة الله علیه را ما ، مو : که جنید رحمة الله علیه بر در است آن خاطر خواست از خود دفع کند ۵۰- ما ، مو : سه دیگر خاطر برون آمد ۶۰- ما ، مو : جنید رحمة الله علیه بر در ۷۰- ما ، مو : و سیرت مشایخ بجای آوردی ما ، مو : نیابستی استاد و مشایخ ۹۰- ما ، مو : بود گفت پیر خیر بود (ما : گفتند ...) لامحاله ۱۰۰- ما ، مو : از واقعه (مو : واقع) معنی آن خواهند ۱۲۰- ما ، مو : اَمَّا وقایع جز بر دل ۱۳۰- ما ، مو : مُرید را اندر راه حقّ چون بندی ۱۴۰- ما ، مو : و گویند که او را واقعه افتاد ۱۵۰- ما ، مو : باز بواقعه اشکال خواهند ما ، مو : آن را جواب گویند و ۱۶۰- ما ، مو : که واقعه آن بود که حلّ روا نباشد ۱۷۰- مو : از « واقعی » تا « بگردد » آشفته است . ما : چیز حقیری ۱۸۰- ما ، مو : بگردد والله اعلم بالصواب ۱۹۰- ما ، مو : از اِخْتِیَارِ آن که اِخْتِیَارِ کنند ۲۰۰- ما ، مو : حقّ تعالی ایشان را اِخْتِیَارِ کرده از

بسنده کار باشند . و اختیار کردن بنده مر اختیار حق را - تعالی - هم به اختیار حق بُود ، که اگر نه آن بُودی که حق - تعالی - و را بی اختیاری ، اختیار کردی { مو ۶.۵ } ، وی اختیار خود فرو نگذاشتی . و از ابو یزید - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - پرسیدند که : « امیر کی باشد ؟ » گفت : « آن که و را اختیار نمانده باشد ، و اختیار حق ، وی را اختیار ۵ گشته باشد . » و از جنید - رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ - می آید که وقتی وی را تب آمد ، گفت : « بار خدایا ! مرا عافیت ده . » به سرش ندا آمد که : « تو کیستی که در ملک من سخن گویی ، و اختیار کنی ؟ من تدبیر ملک خود ، بهتر از تو دانم . تو اختیار من ، اختیار کن ، نه خود را به اختیار خود پدیدار کن . » و اللّٰهُ اعْلَمَ .

{ ۴ - } { الْإِمْتِحَان } : به امتحان ، امتحان دلِ اولیا خواهند ، به گونه گونه بلاها ، که ۱ . از حق - تعالی - بدان آید از خوف و حزن و قبض و هیبت و مانند آن ، لقوله - تعالی - : « أُولَئِكَ الَّذِينَ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِيَتَّقُوا لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرَ عَظِيمٍ . » اندر این درجتی عظیم باشد .

{ ۵ - } { الْبَلَاءُ } : به بلا ، امتحان تنِ دوستان خواهند ، به گونه گونه مشقت ها { ژ ۵.۳ } و بیماری ها و رنج ها که هر چند بلا بر بنده قوت { ما ۵۱۲ } بیشتر پیدا می کند ، قربت ۱۵ زیادت می شود ، و را با حق - تعالی - . که بلا لباسِ اولیا است ، و کذّوادة اصفیا ، و غذای انبیا - صلوات اللّٰهُ علیهم - . ندیدی که پیغمبر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - گفت : « أَشَدُّ الْبَلَاءِ بِالْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْأَوْلِيَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثَلُ نَحْنُ مُعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً . » و فی الجملة بلا ، نام رنجی باشد که بر دل و تنِ مؤمن پیدا شود که حقیقت آن نعمت بُود ، و به حکم آن ، سیر آن بر بنده پوشیده باشد ، به احتمال کردنِ آلام ۲ . آن . و وی را از آن ثواب باشد . و باز آن چه بر کافران باشد ، آن نه بلا بُود ، که آن

۱ - ژ : شر پسند کار باشند ما ، مو : باشند اختیار کردن ۲ - ژ : نه آن بود که ما ، مو : او را بی اختیار اختیار کردی وی هرگز اختیار .
۳ - ما ، مو : خود نگذاشتی ما ، مو : رحمة اللّٰهُ علیهِ پرسیدند امیر که باشند ۴ - ما ، مو : آنکه او را اختیار ما ، مو : او را اختیار گشته باشد .
۵ - ما ، مو : و از جنید رحمة اللّٰهُ علیهِ می آید که وقتی او را تب آمد ۶ - ما ، مو : که اندر ملک من سخن میگوئی ۷ - ما ، مو : از تو بهتر می دانم پس اختیار من اختیار کن ۸ - ما : پدیدار آورد (مو : آورد) ندارد ۹ - ما ، مو : بدین لفظ امتحان دل ۱۰ - ما ، مو : که از حق تعالی گونه گونه بلاها بدل ایشان رسد ما ، مو : و مانند این چنانکه حق عزوجل گفت ۱۱ و ۱۲ - ما ، مو : این درجه رفیع باشد واللّٰهُ اعلم بالصواب ۱۵ - ما ، مو : او را با حق که بلایاس اولیا است و گاهواره اصفیا ۱۶ - ما ، مو : « صلوات اللّٰهُ علیهم » ندارد . ما ، مو : که پیغامبر گفت ۱۷ - ما ، مو : والامثل و نیز گفت « این حدیث مقدم و مؤخر » شده ۱۸ - ما ، مو : و در جمله بلا ما ، مو : و تن بنده مؤمن ۱۹ و ۲۰ - ما ، مو : آلام آن او را ثواب و باز آنچه ۲۰ - ما ، مو : آن نه آن بلا بود که آن شقاوت بود .

شفا بود. و هرگز مر کافر را، از شفا، شفا نبود. پس مرتبت بلا، بزرگتر از امتحان بود، که تأثیر آن بر دل بود، و تأثیر بلا هم بر دل و هم بر تن، و این قوی تر بود. و الله اعلم.

{ ۶- } التَّحَلَّى : تحلی نسبت باشد به قوم ستوده به قول و عمل. قوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالتَّحَلَّى وَالتَّمَنَّى وَ لَكِنْ مَا وَقَرَّ بِالْقُلُوبِ وَ ۵ صَدَقَهُ الْعَمَلُ . » پس مانده کردن خود را به گروهی بی حقیقت معاملت ایشان، تحلی بود. و آنان که نمایند و نباشند، زود فضیحت شوند، و رازشان آشکارا گردد، و هر چند که به نزدیک اهل تحقیق، خود ایشان فضیحت باشند و رازشان آشکارا.

{ ۷- } التَّجَلَّى : تأثیر انوار حق باشد به حکم اقبال بر دل مقبلان، که بدان شایسته آن شوند که به دل مر حق را ببینند، و فرق میان این رؤیت و رؤیت عیان، آن بود که ۱. متجلی اگر خواهد ببیند، و اگر خواهد نبیند، یا وقتی بیند و وقتی نبیند. باز اهل عیان اندر بهشت، اگر خواهند که { ۵.۵ } نبینند، نتوانند که نبینند، که بر تجلی ستر جایز بود، و بر رؤیت حجاب روا نباشد. و الله اعلم.

{ ۸- } التَّخَلَّى : اعراض باشد از اشتغال مانعه مر بنده را از خداوند. و یکی { ما ۵۱۳ } از آن دنیا است به حکم تشریف عنایت. چنان که دست از دنیا خالی کند، و ارادت ۵ عقبی از دل قطع کند، و متابعت هوا از سر { مو ۶.۷ } خالی کند، و از صحبت خلق اعراض کند، و دل از اندیشه ایشان بپردازد.

{ ۹- } الشُّرُودُ : معنی شُرُود طلب حق باشد به خلاص از آفات، و حجب و بی قراری اندر آن که همه بلای طالب از حجاب افتد. پس حیل طلاب را، اندر کشف حجاب و اسفار ایشان، و تعلق ایشان به هر چیزی، شُرود خوانند. و هر که اندر ابتدای طلب ۲. بی قرارتر بود، اندر انتها واصل تر و ممکن تر شود.

۱- ما، مو: شفا نباشد پس بلا بزرگتر از مرتبه امتحان بود که تأثیر امتحان. ۲- ما، مو: و از آنان بودل و تن والله اعلم بالصواب. ۳- ما، مو: تحلی نشیه باشد بقومی ستوده. ما، مو: و عمل و پیغامبر گفت صلی ... ۴- ما، مو: ما و قر فی القلوب. ۵- ما، مو: پس مانند کردن، ما، مو: معاملت تحلی بود. ۶- ما، مو: آشکارا شود هر چند که. ۷- ما، مو: تحقیق ایشان فضیحت. ۸- ما، مو: اقبال بدل مقبلان که بدان تحلی شایسته. ۹- ما، مو: که بدل مر حق تعالی را. ما، مو: میان رؤیت و رؤیت. ۱۰- ز، ما، مو: اگر خواهند به بیند و اگر خواهد نه بیند یا وقتی به بیند و وقتی نه بیند. ۱۱- ز، ما، مو: اگر خواهند که نه ببینند نتوانند که نه ببینند. ۱۲- ما، مو: و بر رؤیت حجاب، ما، مو: والله اعلم بالصواب. ۱۳- ما، مو: از اشتغال مانعه. ۱۴- ما، مو: آن دنیا است که دست از آن خالی و دیگر ارادت بعقبی. ۱۵- ما، مو: که دل از آن خالی کند و سه دیگر متابعت که سر از آن سافی کند و چهارم از صحبت که خود را جای خالی سازد. ۱۶- ما، مو: طلب خلاص از آفات باشد. ۱۷- ما، مو: « اسفار ایشان » ندارد. ۱۸- ما، مو: که بلای طالب از حجاب، از « که همه » تا « اسفار ایشان » ندارد. ۱۹- ما، مو: و تعلق شانرا بهر چیزی شُرود. ۲۰- ما، مو: باشد اندر انتهای وصل ممکن تر گردد.

{ ۱۰ - } الْقَصُودُ : مراد شان از قَصُود ، صِحَّتِ عزیمت باشد بر طَلَبِ حقیقتِ مقصود ، و قَصْدِ این طایفه اندر حَرَكَت و سَكُون بسته نیست . از آن چه دوستی اندر دوستی ، اگرچه ساکن بود ، قاصِد بود . و این خلافِ عادت است . از آن چه قَصْدِ قاصدان ، یا بر ظاهرشان از قَصْدِ تأثیری بود ، یا در باطنشان نشانی . از آن که دوستان ، بی عِلَّتِ طَلَب و حَرَکاتِ خود قاصِد باشند . و همه صفاتِ ایشان قَصْدِ دوست بود .

{ ۱۱ - } الْإِصْطِنَاعُ : بدین سخن آن خواهند که خداوند - تعالی - بنده را مهذب گرداند به فنای جُمْلَه نَصیب ها از وی ، و زوالِ جُمْلَه حَظ ها و اَوْصافِ نفسانی { ۵.۶ } وی را اندر وی مَبْدَل گرداند . تا به زوالِ نَعُوت و تَبْدیلِ اَوْصاف از خود بی خود شوند . و مَخْصُوص اند بدین درجتِ پیغمبران - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - بدونِ اولیا . و ۱. گروهی از مشایخ بر غیر ایشان، بر اولیا هم روا دارند این صفت. وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ.

{ ۱۲ - } الْإِصْطِفَاءُ : اصْطَفَا آن بود که حق - تعالی - دل بنده را ، مر معرفتِ خود را فارغ گرداند ، تا مر معرفتِ وی ، صفای خود اندر آن بگستراند . و اندر این درجت ، خاص و عام مؤمنان همه یکی اند از عاصی و مطیع ، و ولی و نبی . لِقَوْلِهِ - تعالی - : « ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ . »

{ ۱۳ - } الْإِصْطِلَامُ : اصْطَلَامَ غَلَبَاتِ حق بود ، که کَلِیت بنده را مَقْهُور خود گرداند به اِمْتِحَانِ لُطْفِ اندر نفی ارادتش . و قَلْبِ مُمْتَحِن ، و قَلْبِ مُصْطَلَم هر دو به یک معنی باشد . جز آن که اصْطِلَامِ اخْص و اَرَقِ اِمْتِحَان است اندر جریانِ عباراتِ اهلِ این قصه .

۱ و ۲ - ما ، مو : حقیقت و قصد این طایفه . ۲ - ما ، مو : از آنچه دوست اندر دوستی.

۴ - ما ، مو : نشانی بجز دوستان که بی عِلَّتِ طلب کنند.

۵ - ما ، مو : صفات شان خود قصد بود که قصد بغایت کنند چون دوستی حاصل بود و همه قصد بود .

۶ - ما ، مو : که بنده را خداوند تعالی مهذب گرداند .

۷ - ما ، مو : نصیبهای وی و زوال حظهای نفسش و اوصاف نفس وی را . ۸ - ما ، مو : و تبدیل اوصاف نفسانی از خود بیخود شود . ۹ و ۱۰ - ما ، مو : درجت پیغامبران و گروهی از مشایخ رحمهم الله این معنی همه بر اولیا والله اعلم بالصواب.

۱۲ - ما ، مو : گرداند تا معرفت وی ، ما ، مو : اندر دل بگستراند . ۱۳ - ما ، مو : چنانکه خدای تعالی گفت عز و جل ثب .

۱۶ - ما ، مو : اصلا تَحْلِیَّاتِ حق بود که بکلیات بنده مقهور .

۱۸ - ۱ : جز آنست که اصْطِلَامِ ما ، مو : اهل این طریقت والله اعلم بالصواب .

{ ۱۴ - } الرِّينَ : رینِ حجابی بود بر دل که کشف آن جز به ایمان نبود ، و آن حجاب کفر و ضلالت است . لِقَوْلِهِ - تعالی - : « كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ . » و گروهی گفتند که رین آن بود که زوال خود ممکن نشود به هیچ صفت ، که دل کافر ، اسلام پذیر نباشد . و آن چه از ایشان اسلام آرند ، اندر علمِ خدای - عزّ و جلّ - مؤمن بوده باشند .

{ ۱۵ - } الْغَيْنَ : غینِ حجابی باشد بر دل که به استغفار برخیزد . و آن بر دو گونه باشد : یکی خفیف ، و یکی غلیظ . غلیظ آن بود که مر اهل غفلت را باشد ، و کبایر را . و خفیف مر همه خلق را از نبی و ولی { مو ۶۰۹ } . لِقَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ { ز ۵۰۷ } اللَّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ . » ۱ . پس غینِ غلیظ را توبه یی به شرط باید و مر خفیف را رجوعی صادق به حق . و توبه بازگشتن بود از معصیت به طاعت ، و رجوع بازگشتن از خود به حق . پس توبه از جرم کنند ، و جرم بندگان مخالفت امر بود ، و از آن دوستان ، مخالفت ارادت . و جرم بندگان معصیت بود ، و از آن دوستان ، رؤیت وجود خود . یکی از خطا به صواب باز گردد ، گویند : تائب است ، و یکی از صواب به اَصَوْب باز گردد { ما ۵۱۵ } گویند : آیب ۱۵ است . و این جمله اندر باب توبه به تمامی گفته ام . وَاللَّهُ اعْلَمُ .

{ ۱۶ - } التَّلْبِيسَ : نمودن چیزی را به خلاف تحقیق آن به خلق ، تلبیس خوانند . لِقَوْلِهِ - تعالی - : « وَ لَلْبِيسِنا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ . » و جز حق را - تعالی - این صفت محال باشد که کافر را به نعمت ، مؤمن می نماید . و مؤمن را به نعمت کافر . تا وقت اظهار حکم وی باشد ، اندر هر کسی . و چون یکی از این طایفه ، خصال محمود را ۲ . بپوشاند به صفاتی مذموم ، گویند : « تلبیس می کند . » و جز این معانی را ،

۱-۲- ما ، مو : است چنانکه خدای عزوجل گفت دل کفار را بدان صفت کرد کلاً . ۳- ما ، مو : صفت از آنچه دل کافر ۶۰- ما ، مو : غینِ حجابی بود بردل . ۶- ما ، مو : آن بودم اهل غفلت را و کبایر را بود . ما ، مو : مر همه را باشد چه ولی و چه نبی ندیدی که پیغامبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت . ۱۰- ما ، مو : مرغین غلیظ را . ۱۱- ما ، مو : از خود بخداوند پس توبه .

۱۲- ما ، مو : پس جرم بندگان . ۱۳- ما ، مو : خود اگر کسی از خطا بصواب باز گردد تائب است .

۱۵- ما ، مو : اندر باب توبه گفته ام و « وَاللَّهُ اعْلَمُ » ندارد .

۱۶- ما ، مو : بخلاف آن بخلق . ۱۷- ما ، مو : خداوند چنانکه خداوند تعالی گفت . ما ، مو : و جز حق تعالی را این صفت .

۱۷- ما ، مو : باشد از آنچه کافر را . ۱۸- ما ، مو : باشد و حقیقت آن اندر هر کسی ما ، مو : خصال محمود را .

۲- ما ، مو : بصفات مذمومه ما ، مو : و جز اینجا را این عبارات .

این عبارت استعمال نکنند . نفاق و ریا را تلبیس نخوانند ، هر چند که در اصل تلبیس باشد . از آن چه تلبیس جز اندر اقامت حدّ مستعمل نباشد . و الله اعلم .

{ ۱۷ - } الشرب : حلاوت طاعت و لذت کرامت و راحت انس را این طایفه ، شرب خوانند . و هیچ کس کاری بی شرب نتواند کرد . و چنان که شرب تن از آب باشد ، شرب دل ، از راحت و حلاوت دل باشد . و شیخ من - رضی الله عنه - گفتی : « مرید و عارف باید که از شرب ارادت و معرفت بیگانه باشد . » و یکی گوید که : « مرید را باید که از کردار خود { ۵ . ۸ } شربی بود ، تا حق طلب اندر ارادت به جای آرد . و عارف را نباید که شرب باشد ، تا بدون حق ، با شرب و راحتی ، که به نفس باز می گردد ، بیارامد . { ۱۸ - } الذوق : ذوق مانند شرب باشد ، اما شرب جز اندر راحت مستعمل نیست . ۱ . ذوق مر رنج و راحت را نیکو آید . چنان که کسی گوید : « ذقت الخلاف و ذقت البلاء و ذقت الراحة ، » همه درست آید ، و باز شرب را گویند : « شربت بکاس الوصل و بکاس الود . » و مانند این بسیار است . قوله - تعالی - « کُلُوا و اشربوا هنیئاً . » و چون از ذوق { ما ۵۱۶ } یاد کرد ، گفت : « ذق إنک أنت العزیز الکریم . » جای دیگر گفت : « ذوقوا مس سقر . »

۱۵ این است احکام حدود الفاظ متداول ایشان که یاد کردم . و اگر به جملگی ثبت کنم ، کتاب مطوّل گردد . و الله اعلم بالصواب .

- ۱- ما ، مو : نفاق و ریا را تلبیس ما ، مو : اندر اصل باشد (مکرر شده) .
- ۲- ما ، مو : اقامت فعل حق مستعمل « والله اعلم » ندارد .
- ۴- ما ، مو : و هیچ کس کاری بی لذت شربی نتواند کرد ما ، مو : تن از آب بود .
- ۵- ما ، مو : از راحت و حلاوت طاعت شیخ من رحمة الله علیه گفتی مریدی بی شرب و عارف .
- ۶- ما ، مو : باید از شرب ما ، مو : گوید از آنچه مرید را باید . ۷- ما ، مو : تا حق اندر طلب ارادت .
- ۸- ما ، مو : با شرب او را حالی بود که اگر نفس باز گردد نیارامد والله اعلم بالصواب .
- ۹- ما ، مو : الذوق مانند شرب .
- ۱۰- ما ، مو : و راحت را محتمل بود .
- ۱۱- ما ، مو : و باز شرب را گویند که شربت بکاس الوصل او بکاس .
- ۱۳- ما ، مو : و مانند این از آنچه خدایتعالی چون حدیث شرب یاد کرد گفت ذق ما ، مو : و جای دیگر گفت . ۱۵- ما ، مو : و اگر جملگی آن ثبت کنم ما ، مو : مطوّل شود ، « والله اعلم بالصواب » ندارد .

کَشْفُ الْحِجَابِ الْحَادِي عَشَرَ فِي السَّمَاعِ (۱۱۱) وَ بَيَانِ أَنْوَاعِهِ :

بدان - اَسْعَدَكَ اللَّهُ - که سَبَبِ حُصُولِ عِلْمِ ، حَوَاسِ خَمْسِ است : یکی سَمْعَ ، دَوِیْمَ بَصَرَ ، سِیمَ ذَوْقَ ، چَهَارْمَ شَمَ ، پَنَجْمَ لَمَسَ . و خَدَاوَنَد - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - مَرِّ دَلِّ را این پنج در بیافریده است . هر جنسِ عِلْمِ را به یکی از این باز بسته . چون سَمْعَ را ۵ عِلْمِ به أَصَوَاتِ و أَخْبَارِ ، و بَصَرَ را عِلْمِ به أَلْوَانِ و أَجْنَاسِ ، و مَرِّ ذَوْقَ را عِلْمِ به حَلَوِ و مَرِّ شَمَ را عِلْمِ به نَقِّ و رَایِحَةِ ، و لَمَسَ را عِلْمِ به خَشَوْنَتِ و لَینِ . و از این پنج حَوَاسِ ، چهار را ، در مَحَلِّ مَخْصُوصِ نِهَادِهِ ، و یکی را اندر همه اَعْضَاءِ ، شایع گردانیده . گوش را مَحَلِّ سَمْعِ گردانیده ، و چشم را بَصَرَ ، و کام را ذَوْقَ ، و بینی را شَمَ ، و لَمَسَ را اندر همه اَنْدَامِ مَجَالِ داده است . از آن چه جز چشم نبیند { ۵ . ۹ } ، و جز گوش نشنود ، و جز بینی نبوید ، و جز ۱ . کام مزه نیابد . اَمَّا تَنْ بَه بَسَاوِش اَنْدَامِ ، نَرَمِ از دَرِشْتِ و گَرَمِ از سَرْدِ باز داند .

۱ - ما ، مو : « و بیان انواعه » ندارد .

۲ - ما ، مو : « اَسْعَدَكَ اللَّهُ » ندارد . ما ، مو : اسباب حصول علم پنجست یکی سمع و دیگر .

۳ - ما ، مو : و سیم ذوق و چهارم شَمَ و پنجم و خدَاوَنَد تَعَالَى مَرِّ دَلِّ را .

۴ - ما ، مو : هر جنس علم بیکی .

۵ - ما ، مو : بِالْوَانِ وَالْوَانِ و ذَوْقَ را .

۷ - ما ، مو : و یکی را شایع گردانیده است اندر همه اَعْضَاءِ ، یعنی سمع را محلش گردانیده .

۸ - ما ، مو : و بصر را چشم و ذوق را کام و شَمَ را بینی . ما ، مو : اَنْدَامِ مَحَلِّ .

۹ - ما ، مو : بیچشم نه بیند و جز بگوش نشنوند و جز به بینی نبوید .

۱۰ - ما ، مو : و جز یکام مزه نیابند اَمَّا تَنْ بَه بَسَاوِش نَرَمِ دَرِشْتِ و گَرَمِ .

و از روی جواز جایز باشدی که این هر يك اندر همه اعضا شایع باشدی ، چنان که لمس . و به نزدیک معتزله روا نباشد که هر یکی را جز محلّی مخصوص بود . و باطل است قول ایشان به حاسه لمس ، که آن را محلّی مخصوص نیست . و چون یکی بدین صفت روا بود ، دیگران را هم روا بود . و مراد اینجا جز این است . اما از این مقدار چاره ندیدم

۵ مر تحقیق بیان معنی را .

پس از این چهار حواس که ذکر ایشان گذشت بی پنجم آن که سَمْع است : یکی ببیند ، و یکی ببوید ، و یکی بچشد ، و یکی ببساولد . { ما ۵۱۷ } و روا باشد که اندر دیدن این عالم بدیع ، و بوییدن چیزهای خوش ، و چشیدن نعمت های نیکو ، و بسودن چیزهای نرم ، مر عقل را دلیل گردد به معرفت ، و به خداوندش راه نمایند . از آن که بدانند که عالم ۱ . محدث است که محلّ تغییر است . و آن چه از حادث خالی نباشد ، محدث بود . و این را آفریدگاری است نه از جنس آن که مکنون است و آفریدگار او مکنون . و آن مجسم است ، و آفریدگار او مجسم . و آفریدگارش قدیم است و آن محدث . و آفریدگارش نامتناهی ، و آن متناهی . و قادر است به همه چیزها و بر همه چیزها . و عالم است به همه معلومات . و تصرفش اندر ملک جایز است . آن چه خواهد تواند از فرستادن رسولان با ۱۵ برهان های صادق . اما این { ۵۱۰ } جمله بروی واجب نباشد ، تا وجوب معرفت به سَمْع ، معلوم خود نگرداند . و آن چه موجب سَمْع است . و از این است که اهل سنت ، فضل نهند

- ۱- ما ، مو : جایز باشد که این ما ، مو : شایع باشد . ۲- ما ، مو : و بنزدیک معتزله هر يك جز در محل مخصوص روا نباشد و نقض قول ۳- ما ، مو : جز بحاسه لمس بود که آنرا محلّ مخصوص نیست و چون یکی از این پنج محلّ مخصوص نیست و این یکی . ۴- ما ، مو : پس دیگران را نیز روا بود همین صفت و مراد اینجا این ما جز اینست اما . ۶- ما ، مو : ذکر آن گذشت ما ، مو : یکی ببیند .
- ۹- ما ، مو : دلیل گردد و بخداوندش ما ، مو : از آنچه بدانند که عالم .
- ۱- ما ، مو : که محلّ تغییر است .
- ۱۱- ما ، مو : نه از جنس وی این مکنون است و آفریدگار وی مکنون و این مجسم .
- ۱۲- ما ، مو : آفریدگار وی مجسم ما ، مو : نامتناهی است .
- ۱۳- ما ، مو : و قادر است بر همه چیز و بر همه کارها .
- ۱۴- ما ، مو : اندر همه ملک ما ، مو : تواند کرد از فرستادن .
- ۱۵- ما ، مو : اما گرویدن بر رسولان واجب نیاید تا .
- ۱۶- ما ، مو : و آنچه موجب شرع و دین است .

سَمِعَ را بر بَصَرِ اندر دارِ تَكْلِيف . و اگر مَحْطَى گوید : « سَمِعَ مَحَلِّ خَبَر است ، و بَصَرِ مَوْضِعِ نَظَر و دیدار خُداوند - جَلَّ جَلَالُهُ - فاضل تر از شنیدنِ کلامِ وی باشد ، باید تا بَصَرِ فاضل تر از سَمِعَ باشد . » گوئیم : « ما به سَمِعِ می دانیم که رُؤیت { مو ۶۱۳ } خواهد بود اندر بهشت ، که اندر جوازِ رُؤیت ، به عَقْل ، حِجَاب از کَشْفِ اولی تر نباشد . به خبر ۵ دانستیم که مَؤْمِنان را مَکاشِفِ گرداند ، و حِجَاب از اَسْرارِ ایشان بر گیرد ، تا خُدای را - عَزَّ وَ جَلَّ - ببینند . پس سَمِعِ فاضل تر آمد از بَصَر . و نیز جُمْلَةُ احْکامِ شَرِيعَتِ بر سَمِعِ مَبْنِی است ، چه اگر سَمِعِ نَبودی ، ثبات و نَصیبِ آن مَحال بودی . و نیز اَنْبِیاء - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ - که آمدند ، نَخَسْتِ بگفتند ، تا آن که مَسْتَمِعِ بودند . بگرویدند ، آنگاه مَعْجِزَه بنمودند . و اندر دیدِ مَعْجِزَه ، تَأْکِیدِ آن هم بر سَمِعِ بود . و بدین دَلایلِ هر که سَماع را ۱۰ اِنْکار کند ، کَلِمَی شَرِيعَتِ را اِنْکار کرده باشد ، و حُکْمِ آن بر خود بپوشیده . و اَکْثون من احْکامِ آن ، مَسْتَوْفِی { ما ۵۱۸ } ظاهِرِ کُنم - اِنْشاءَ اللّٰهِ وَحْدَهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَعْدُهُ - .

بابُ سَماعِ الْقُرْآنِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ :

اولی ترین مَسْمُوعاتِ مر دل را به فواید ، و سِر را به زواید ، و گوش را به لذات ، کلامِ ایزد - عَزَّ اَسْمُهُ - است . و مأمورند همه مَؤْمِنان ، و مَکَلَّف اند همه کافران از آدمی و ۱۵ پری به شنیدنِ کلامِ باری - تَعَالی - . و از مَعْجِزاتِ قُرْآن ، یکی آن است که طَبَعِ از شنیدنِ و خواندنِ آن نَفُورِ نگردد . از آن چه اندر آن رَقَّتِ { ژ ۵۱۱ } عَظِیم است تا حَذِی که کُفَّارِ قُرَیش به شب ها بیامدندی اندر نِهان . و پَیْغَمْبَر - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -

- ۱- ما، مو : و اگر مَحْطَى گوید که سَمِع . ۲- ما، مو : و دیدار فاضلتر از شنیدنِ ما، مو : باید تا فاضلتر از .
- ۳- ما، مو : گویند ما بسمع ما، مو : رُؤیتِ خُداوند جایز بود مَؤْمِنانرا اندر بهشت که جواز .
- ۴- ما، مو : حِجَابِ آن از کَشْفِ اولی تر (ژ : اولیتر) نباشد از آنچه خبر .
- ۵- ما، مو : و حِجَابِ از پیش چشمِ ایشان ما، مو : به بینند . ۶- ما، مو : مَبْنِی است که اگر ...
- ۷- ما، مو : سَمِعِ نَبودی ثبوتِ آن مَحال بودی ما، مو : اَنْبِیاءِ عَلَیْهِمُ السَّلَام .
- ۸- ما، مو : تا آنانکه مَسْتَمِعِ بودند ما، مو : مَعْجِزَه نمودند . ۹- ژ : مَعْجِز تَأْکِید . ما، مو : بسمع بود
- ما، مو : کند بکَلِمَتِ شَرِيعَتِ . ۱۰ و ۱۱- ما، مو : من مَسْتَوْفِی حُکْمِ (ما : عِلْم) اِبنِ ظاهِرِ کُنم اِنْشاءَ اللّٰهُ تَعَالی عَزَّ وَ جَلَّ . ۱۳- ژ : اولیتر مَسْمُوعات . ۱۵- ما، مو : کلامِ ایزدِ تَعَالی .
- ۱۶- ما، مو : از خواندنِ و شنیدنِ آن ملول نگردد . ۱۷- ما ، مو : و پیغامبر .

اندر نماز بودی ، ایشان می شنیدندی ، آن چه وی می خواندی . و تعجب می نمودندی . چون نضر بن الحارث - که افصح ایشان بود ، و عتبه بن ربیع - که به بلاغت می سخن نمود ، و بوجهل هشام - که به خطب و براهین نظم داد ، و مانند ایشان . تا حدی که پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - شبی سورتی می خواند ، عتبه از هوش ۵ بشد . و بوجهل گفت : « مرا معلوم گشت که این نه سخن مخلوقان است .

و خداوند - تعالی - پریان را بفرستاد تا فوج فوج بیامدند و سخن خدای - تعالی - از پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - می شنیدند . لَقَوْلِهِ - تعالی - : « فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا . » آنگاه ما را خبر داد از قول پریان که : « این قرآن راه نمای است مر دل بیمار را به طریق صواب - عزّ من قائل : « يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَ ۱۰ لَنْ نَشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا . » پس پند آن نیکوتر است از همه پندها ، و لفظش موجزتر از همه لفظ ها ، و امرش لطیف تر از همه امرها ، و نهیش زاجر تر از همه نهی ها ، و وعدهش دلربای تر از همه وعده ها ، و وعیدش جان گذازتر از همه وعیدها ، و قصه هاش مشبع تر از همه قصه ها ، و امثالش فصیح تر از همه مثل ها . هزار دل را ، سماع آن صید کرده است . و هزار جان را ، لطایف آن به غارت داده . عزیزان دنیا را ذلیل کند ، ۱۵ و ذلیلان دنیا را { ما ۵۱۹ } عزیز کند .

عمر بن الخطاب - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . - بشنید که خواهر و دامادش مسلمان شدند . قصد ایشان کرد با شمشیر آخته ، و مر قتل ایشان را ساخته ، و دل { موه ۶۱ } از مهر ایشان بپرداخته ، تا حق - تعالی - لشکری را { ز ۵۱۲ } از لطف اندر زوایای سوره طه به کمین

۱ - ما ، مو : می شنودندی ما ، مو : می خواندی تعجب .

۲ - ما ، مو : الحارثه . ما ، مو : ربیعه که بیلاغت سحر مینمود .

۳ - ما ، مو : و براهین ید یضا مینمود . ۴ - ما ، مو : شبی سوره میخواند ما ، مو : با ابوجهل گفت .

۵ - ما ، مو : معلوم شد که این سخن مخلوقات نیست .

۶ و ۷ - ما ، مو : پریان فرستاد تا فوج فوج آمدند و سخن خدا از پیغمبر ... بشنیدند چنانکه خدای گفت .

۸ - ما ، مو : رهنماست بی نماز انرا بطریق صواب و گفت بهدی . ۱۴ - ما ، مو : بغارت بداد عزیزان .

۱۶ - ما ، مو : چون عمر بن الخطاب .

۱۷ - ما ، مو : آخته مر قتل ایشان را ساخته گشت .

۱۸ - ما ، مو : اندر زوایای سورت طه مو : « از بکمین » تا « طه ما انزلنا » ندارد . کمین میساخت تا .

نشانه تا به در سرای آمد ، و خواهرش می خواند : « طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ قرآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشَى . » جانش صید دقایق آن شد ، و دلش پسته لطف آن گشت . طریق صلح جست ، و جامه جنگ بر کشید ، و از مخالفت به موافقت آمد . و معروف است که چون پیش رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - برخواندند : « إِنَّ لَدُنْيَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا وَ طَعَامًا ذَاغَصَّةً وَ عَذَابًا أَلِيمًا . » وی بی هوش بیفتاد . و گویند : مردی پیش عمر بر خواند - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ . » وی نعره یی بزد و بی هوش بیفتاد . برداشتند ، وی را و به خانه بردند ، تا یک ماه پیوسته بیمار بود ، از و جل و ترس خداوند - عَزَّ وَ جَلَّ - .

و گویند : مردی پیش عبداللّه بن حنظله بر خواند : « لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِنْ أَفْوَقِهِمْ غَوَاشٍ . » گریستن بروی افتاد ، تا جایی که حاکی گوید : « من پنداشتم که جان از وی جدا شد . آنگاه برپای خاست . » گفتند : « بنشین ای استاد ! » گفت : « هَبَّتْ این آیت ، مرا می باز دارد . » و گویند : « پیش جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - برخواندند : « لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ؟ » وی گفت : « بار خدایا ! إِنَّ قُلْنَا قُلْنَا بِكَ وَ أَنْ فَعَلْنَا فَعَلْنَا بِكَ بِتَوْفِيقِكَ فَأَيْنَ الْقَوْلُ وَ الْفِعْلُ ؟ »

۱۵ و از شبلی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می آید که : « پیش وی برخواندند : « وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ . » وی گفت : « شرط ذکر نسیان است ، و همه عالم { ما ۵۲ } اندر ذکر وی مانده . » نعره یی بزد ، و هوش از وی بشد . چون به هوش آمد ، گفت : « عَجَب از آن دلی که کلام وی بشنود ، و بر جای بماند . و عَجَب از آن جانی { ر ۵۱۳ } که کلام وی بشنود ، و بر نیاید . »

۱- ما ، مو : تا بر در سرای خواهر آمد . ۲- ما ، مو : دقایق آن و دلش پسته لطایف آن .

۳- ما ، مو : جستن گرفت جامه جنگ از مخالفت موافقت باز آمد . ۴- ما ، مو : برخواندند این آیه ان لدنیا .

۵- ما ، مو : وی بیهوش شد و بیفتاد و گویند که مردی برخواند پیش عمر .

۶- ما ، مو : لواقع ماله من دافع وی ، ما ، مو : بیهوش شد . ۷- ما ، مو : برداشتندش ، ما ، مو : خدای تعالی .

۹- ما ، مو : و گویند که مردی ، ما ، مو : حنظله رضی الله عنه برخواند این آیه لهم ...

۱۲- ما ، مو : مرا از نشستن باز میدارد و گویند که پیش جنید رحمة الله علیه این آیه برخواندند که یا ایها الذین امنوا لم... ۱۵- برخواندند این آیه .

۱۶ و ۱۷- ما ، مو : و همه عالم اندر ذکر مانده اند .

۱۷- ما ، مو : و چون بیهوش . ۱۸- ما ، مو : کلام حق بشنود

یکی گوید از مشایخ که : « وقتی کلام خدای - تعالی - می خواندم که : « وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ . » هاتفی آواز داد که : « نرم تر خوان ، که چهار تن از پریان از هیبت این آیت بمرده اند ! » و درویشی گفت : « من ده سال است تا قرآن به جز اندر نماز ، به قدر جواز نخوانده ام و نشنیده . » گفتند : « چرا ! » گفت : « ترس آن را که بر من ۵ حُجَّتْ شُود . »

روزی من پیش شیخ أَبُو الْعَبَّاسِ شَقَّانِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - اندر آمدم . وی را یافتم می خواند : « ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ . » و می گریست و نعره می زد ، تا پنداشتم که از دنیا برفت . « گفتم : « أَيُّهَا الشَّيْخُ این چه حالت است ؟ » گفت : « یازده سال است تا وِرْدَمَ اینجا رسیده است . از این جای ۱۰ می نتوانم گذشت ! » و از أَبُو الْعَبَّاسِ عَطَا - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - پرسیدم که : « شیخ هر روز { مو ۶۱۷ } چند قرآن خواند ؟ » گفت : « پیش از این در شبان روزی دو ختم کردم ، اما اکنون چهار سال است تا هنوز امروز به سُورَةِ الْأَنْفَالِ رسیده ام . » گویند که أَبُو الْعَبَّاسِ قَصَّاب ، قاری را گفت : « برخوان : « لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ . » و باز گفت : « برخوان : يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ ۱۵ مَسْنَا وَ أَهْلْنَا الضَّرَّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ . » و باز گفت : « برخوان : قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلٍ . » آنگاه گفت : « بار خدایا ! من به جفا بیش { ما ۵۲۱ } از برادران یوسفم . و تو به کرم بیش از یوسفی . با من آن کنی که او با برادران جافی کرد . و با این همه جملہ مأمورند ، همه اهل اسلام از مطیع و عاصی به استماع قرآن . لِقَوْلِهِ - تعالی - : « وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصِتُوا » { ۵۱۴ } استماع و سکوت

- ۱- ما : می خواندم و اتقوا ... ۲- ما ، مو : نرم تر بخوان که چهار کس از . ۳- ما ، مو : و درویشی گفت که من .
- ۴- ما ، مو : بمقدار جواز نماز نخوانده ام و نشنیده ام . ۶- ما ، مو : نزدیک شیخ ابوالعباس شقانی رحمه الله علیه .
- ۷- ما ، مو : که میخواند . ۸- ما ، مو : این چه حالست ؟ گفت . ۹- ما ، مو : نمی توانم گذشت .
- ۱۰- ما ، مو : ابوالعباس عطا پرسیدند که ما ، مو : چند حزب از قرآن خواند .
- ۱۱- ما ، مو : اندر شبان روزی ما ، مو : اما اکنون چهارده سال است که تا اکنون بسورة الأنفال .
- ۱۳- ما ، مو : برخوان برخوان که لاتثريب . ۱۴ و ۱۵- ما ، مو : این دو آیه مقدمه و مؤخر است .
- ۱۵- ما ، مو : و باز گفت برخوان برخوان که . ما : مزجیة و باز گفت برخوان برخواند که .
- ۱۷- ما ، مو : با من آن کن که او
- ۱۸- ما ، مو : قرآن از آنجای که خدای تعالی گفت . ۱۹- ما ، مو : وانصتوا لعلکم ترحمون اسماع با سکوت .

فرمود خَلَقَ را بدان که کسی بر خواند. و نیز گفت: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ». «بشارت داد آن را که اندر حال استماع، متابع احسن آن باشد. یعنی به اوامر آن قیام کند و به تعظیم شنود. و نیز گفت: «الَّذِينَ إِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ». یعنی دل های مستمعان کلام حق بر وجل باشد. و قوله - تعالی - : «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». آرامش و طمأنینت دل ها، اندر ذکر خداوند است - تعالی و تقدس -. و مانند این بسیار است از آیات بر حکم تأکید این . و باز بر عکس آن نکوهید مر آن گروهی را که کلام حق - تعالی - را به حق نشنودند، و از گوش به دل راه ندادند. قوله - تعالی - : «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غَشَاوَةً». «مواضع سمعشان مختوم است. و قوله - تعالی - : «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ». «اگر به حق بشنیدیم و یا به تحقیق بدانستیم به دوزخ گرفتار نگشتیم». و قوله - تعالی - : «و مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ». «و گروهی که از تو بشنودند، بر دل ایشان حجاب باشد، یا بر گوششان کری تا چنان باشد که نشنیده باشند. لقوله - تعالی - : «و لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ». «بر وجه شکایت گفت: چنان مباشید {ما ۵۲۲} که آن گروهی گفتند: «شنیدیم و نشنیدند». یعنی نه به دل شنیدند. و مانند این آیات بسیار است اندر کتاب خدای - تعالی - .

و روى { ۵۱۵ } عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - : «إِنَّهُ قَالَ لَا بِنَ مَسْعُودٍ» : «إِقْرَأْ». فَقَالَ : «أَنَا أَقْرَأُ وَ عَلَيْكَ أَنْ تُزِلَ». قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - : «أَنَا أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ مِنْ غَيْرِي». و این دلیلی واضح است بر آن که {مو ۶۱۹}

۱- ۲- ما، مو: خلق را اندر آن حال که بخواند و نیز گفت فَبَشِّرُوا. ما، مو: القول و يتبعون بشارت آنرا.

۳- ما: احسن آن باشند. ما، مو: آن قیام کنند و بتعظیم شنودند. ۴- مو: در اینجا جمله های آشفته و درهم دارد. ۵- ما، مو: بر وجل باشد و نیز گفت. ۶- ما، مو: آرامش دلها اندر ذکر خداوند بسته است عز و جل. ۷- ما، مو: از آیات مؤید (ما: مؤکد) این قول و باز بر عکس این نکوهید مر گروهی را. ۸- ما، مو: کلام خدای بحق بشنوند (ما: نشنوند) ما، مو: راه ندهند گفت.

۱۰- ما، مو: است و نیز گفت اندر قیامت اهل دوزخ گویند لو کُنَّا. ۱۱- ما، مو: اگر قرآنرا بحق بشنیدیم یا بتحقیق بدانستیم بدوزخ گرفتار نگشتیم و نیز گفت. ۱۲- ما، مو: آغاز و انجام این آیه را کاملاً آورده است.

۱۳- ما، مو: بد دلهایشان حجاب باشد و در گوشهایشان صم تا چنان. ۱۴- ما، مو: و نیز گفت و لَا تَكُونُوا. ما، مو: و بوجه شکایت.

۱۵- ما، مو: که آن گروه گفتند. ما، مو: یعنی شنیدند اما نه بدل. ۱۶- ما، مو: اندر کتاب خدای عز و جل.

۱۷- ما، مو: و از پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم که مر ابن مسعود را گفت.

۱۸- ما، مو: إقرأ علی فقال. ما، مو: فقال رسول الله. ۱۹- ما، مو: أنا اسمعه من غیري.

مُسْتَمِع ، کامل حال تر از قاری بود که گفت : « مَنْ آن دوست تر دارم که بشنوم از غیر خود . » از آن چه قاری یا از حال گوید یا از غیر حال . و مُسْتَمِع جز به حال نشنود ، که اندر نَطَق نوعی از تَكْبُر بود ، و اندر استماع نوعی از تواضع . و نیز گفت پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « شَيِّئَتْنِي سُورَةُ هُودَ » : « شنیدن سوره هود مرا پیر گردانید . » و ۵ گویند این از آن بود که اندر آن سوره حاصل است : « فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ . » و آدمی عاجز است از استقامت به اُمُورِ حَقِّ . از آن چه بنده بی توفیق حَقِّ هیچیز نتواند کرد . چون گفت : « فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ . » متحیر شد که گفت : « این چگونه خواهد بود که مَنْ به حکم این امر قیام توانم کرد ؟! » از رنج دل ، قُوَّت از وی بشد . رنج بر رنج زیادت شد . روزی اندر خانه خود برخاست ، دست ها بر زمین نهاد ، و قُوَّت کرد ، تا ابوبکر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گفت : « این چه حالت است یا رَسُولَ اللَّهِ ! و تو جوان و تن درستی ؟ » گفت : « سوره هود مرا پیر کرد . یعنی سماع این امر بردلم چندان قُوَّت کرد ، که قُوَّتَم ساقط شد . » رَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخَذَرِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « كُنْتُ فِي عَصَابَةٍ فِيهَا ضَعْفَاءُ الْمُهَاجِرِينَ ، وَ إِنْ بَعْضُهُمْ يَسْتَرُ بَعْضًا مِنَ الْعَرَى وَ قَارِئٌ يَقْرَأُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ نَسْتَمِعُ لِقِرَاءَتِهِ . فَقَالَ : فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا . فَلَمَّا رَأَى الْقَارِئَ سَكَتَ . قَالَ : فَسَلَّمَ وَ { ۵۱۶ } قَالَ : « مَاذَا كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ ؟ » قُلْنَا : « يَا رَسُولَ اللَّهِ ! كَانَ قَارِئٌ يَقْرَأُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ نَسْتَمِعُ لِقِرَاءَتِهِ . » فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي أُمَّتِي مَنْ أَمَرْتُ أَنْ أَصْبِرَ نَفْسِي مَعَهُمْ . » قَالَ : « ثُمَّ جَلَسَ وَسَطْنَا لِيُعْدِلَ نَفْسَهُ فِينَا ، ثُمَّ قَالَ : بَيِّدْهُ هَكَذَا . فَتَحَلَّقَ الْقَوْمُ فَلَمْ يَعْرِفْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مِنْهُمْ أَحَدًا . »

-
- ۱ - ما ، مو : که گفت که من آن دوست دارم که . ۲ - ما ، مو : یا غیر از حال . ۴ - ما ، مو : مرا پیر کرد گویند که این از آن گفت که آخر سوره این آیه بود که . ۵ - مو : جمله ها در هم و برهم است ! ما ، مو : امور حق بحقیقه . ۶ - ما ، مو : پس چون گفتند . ۷ - ما ، مو : شد گفت این چگونه . ۸ - ما ، مو : شد و روزی اندر خانه . ۹ - ما ، مو : کرد ابوبکر صدیق ما ، مو : گفت که این . ۱۰ - ما ، مو : و تو هنوز جوان هستی و تندرستی . ۱۱ - ما ، مو : قُوَّت گرفت که قُوَّتَم . ۱۲ - ما ، مو : و یکی از صحابه ابوسعید الخدری است روایت کرد که گفت . ۱۴ - ما ، مو : قال فجاء . ۱۵ - ما : فقلنا یا رسول الله . ۱۶ - ما ، علیه السلام الحمد لله ...

قال : « وَ كَانُوا ضَعْفَاءَ الْمُهَاجِرِينَ . » فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - : « ابْشُرُوا صَعَالِيكَ الْمُهَاجِرِينَ بِالْفَوْزِ التَّامِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَغْنِيَاءِ كُمْ بِنِصْفِ يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسَمِائَةَ عَامٍ . » : « مَنْ بَا غُرُوهِي بُودَم اَز فُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ ، كِه ايشان بعضی از آدماء خود بپوشیده بودند به بعض دیگران از برهنگی . و ۵ قاری بر ما می خواند ، و ما سماع می کردیم قرائت وی را ، تا پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - بیامد . و بر سر ما بایستاد ، چون قاری وی را بدید ، خاموش شد . پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - بر ما سلام گفت و گفت : « اندر چه کار بودید ؟ » گفتیم : « یا رَسُولَ اللَّهِ ! قاری می خواند ، و ما سماع می کردیم . خواندن او را . » آن گاه پیغامبر گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - : « الْحَمْدُ لِلَّهِ كِه اندر اَمْتِ مِنْ غُرُوهِي . ۱ . آفرید که مرا بفرمود تا اندر صحبت ایشانشان صبر کنم . » آنگاه اندر میان ما بنشست ، چون یکی از ما ، تا خود را برابر ما کرد . پس حلقه کردند آن گروه . و کس اندر میان ما ، پیغامبر را - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - از ایشانشان باز نمی شناخت . آن گاه مر ایشانشان را گفت : بشارت مر شما را ای { ما ۵۲۴ } درویشان { مو ۶۲۱ } مهاجرین به فیروزی تمام اندر روز قیامت که : اندر آید به بهشت پیش از توانگران به نیمروز ، و ۱۵ آن پانصد سال عمر بود . » و این خبر را به چند روایت مختلف بیارند . اما اختلاف اندر عبارت است ، و معنی همه درست است .

فصل : و زرارة بن ابی اوفی از کبار صحابه بود - رضوان الله علیهم اجمعین - مردمان را می امامی کرد . آیتی بر خواند ، و زعقه یی بزد ، و جان بداد . و { ۵۱۷ } ابوجهیر از بزرگان تابعین بود . صالح مری - رحمة الله علیه آیتی بر خواند .

۲ - خمسين مائة عام . ۳ - ما ، مو : فقرائی مهاجرین ما ، مو : خود پوشیده بودند . ۴ - ما ، مو : و سماع میکردیم ، ژ : قرائت ویرا . ۵ - ژ : ما بیستاده ما ، مو : و پیغامبر . ۶ - ما : شما اندر چه کار بودید . مو : شما را چه کار بود ؟ . ۸ - ما ، مو : پیغامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ گفت . ما ، مو : که در اَمْتِ مِنْ . ۱۰ - ما ، مو : تا خود را با ما برابر کرد پس حلقه کردند این گروه و کس در میان آن حلقه پیغامبر را . ۱۱ - ما ، مو : از ما باز نمی شناخت . ۱۳ - ما : آیند در بهشت . ما ، مو : سال عمر باشد . ۱۴ و ۱۵ - ما ، مو : و معنی همه یکی است و درست . ۱۷ - ما ، مو : مردمان را امامت (ما : امامتی) کردی . ۱۸ - ما ، مو : و ابوجهینی (مو : ابوجهین) از بزرگان . ما ، مو : و صالح مروی رحمة الله علیه آیتی بر وی خواند .

شَهَقَه یی از وی جدا شد، و از دنیا برفت. و ابراهیم النَّحَعی - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - روایت آرد که اندر دیهی از دیه های کوفه می رفتم . پیر زنی را دیدم که اندر نماز ایستاده بود . آثار خیری بروی ظاهر بود ، تا از نماز فارغ شد . من به حُکْم تبرکی ، پیش وی رفتم و سلام گفتم . مرا گفت : « قرآن دانی ؟ » گفتم : « بلی ! » گفت : « آیتی بر خوان . » ۵ برخواندم . بانگی بکرد و جان به استقبالی رَوَّیْتُ حَقَّ فرستاد . و أَحْمَد بن ابی الحواری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - روایت آرد که : اندر بادیه جوانی دیدم اندر مَرَقْعَه یی خشین ، بر سر چاهی ایستاده . مرا گفت : « یا أَحْمَد ! به وقت آمدی که مرا می باید تا جان بدهم . آیتی بر خوان . » حَقَّ - تعالی - به زبانی داد که : « إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا . » گفت : « یا أَحْمَد ! به خدای کعبه ، که همان که بر خواندی ، ۱۰ اندر این ساعت ، فرشته یی بر من می خواند . » اگر حکایات متّصل این باب بیارم ، از مقصود بمنم . وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ .

باب سَمَاعِ الشَّعْرِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ :

در جمله شنیدن شعر مباح است . و پیغامبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - شنیده است . و صحابه - رَضَوْنَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ - گفته اند و شنیده . قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - : « إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً وَ الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ (ما ۵۲۵) مِنْ حَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا . » : « از شعر ، شعری است که به حق ، حُکْمَت باشد ، و حُکْمَت ضَالَّةُ مُؤْمِنِ بود ، که از وی غایب است . آن که بیابد بدان اولی تر باشد . و قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - : « أَصْدَقُ كَلِمَةٍ (ژ ۵۱۸) قَالَتْهَا الْعَرَبُ قَوْلُ لَبِيدٍ . » : « راست و مَوْجُزترین کلمه یی ، که عرب گفته اند ، قول لبید است ، که هر چه جز خداوند است ،

۱- ما ، مو : شهقه از وی ما ، مو : ابراهیم نحعی روایت آرد . ۲- ژ : اندر دهی ما ، مو : دیدم اندر نماز ایستاد . ۳- ما ، مو : آثار خیر بر او ظاهر دیدم . ما ، مو : شد بحکم تبرک و پیرا سلام کردم . ۴- ما ، مو : وی بانگی بکرد و جان باستقبالی رَوَّیْتُ فرستاد رَحِمَهُمَا اللَّهُ و أَحْمَد بن ابی الهجویری . ما ، ۵- احمد الحواری . ۶- ما ، مو : بوقت آمدی که مرا سَمَاع می باید . ۸- ما ، مو : بر خوان گفت خداوند تعالی مرا الهیا . داد تا برخواند . که آن . ۹- ما ، مو : بخدای آسمان و زمین که همان برخواندی که . ۱۰- ما ، مو : اندرین ساعت بر من فرشته یی برمیخواند در حال جان بداد و اگر جمله حکایاتی که بدین معنی متّصل است بیارم از مراد خود باز مانم . ۱۱- ژ : « وَ بِاللَّهِ التَّوْفِيقُ » ندارد . ۱۲- ما ، مو : باب سی و دوم سَمَاعِ الشَّعْرِ . ۱۳- ما ، مو : و صحابه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ گفته اند . ما ، مو : از وی میباید سلوات الله علیه و سلام که گفت آن . ۱۴- ما ، مو : و نیز گفت و احکمة ضالّة المؤمن من حیث من وجد . ۱۵- ما ، مو : مراد از شعر شعری است که بحکمت . ۱۶- ما ، مو : باشد و نیز پیغامبر که گفت صلی . ۱۷- ما ، مو : و راست ترین کلمه یی . ۱۸- ما ، مو : عرب گفته است قول لبید است هرچه . ما ، مو : همه باطل شعر . ۱۹- ما ، مو :

هم باطل است ، شعر :

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَامِحَالَةٌ زَائِلٌ
و رَوَى عُمَرُ بْنُ الشَّرِيدِ عَنْ أَبِيهِ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - أَنَّهُ قَالَ :
اسْتَنْشَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : هَلْ تَرَوِي مِنْ شِعْرِ أُمِّيَّةِ بْنِ
۵ أَبِي الصَّلْتِ شَيْئًا ؟ فَأَنْشَدْتَهُ مِائَةَ قَافِيَةٍ كُلَّمَا مَرَرْتُ عَلَى بَيْتٍ ، قَالَ : « هَيْه ! »
فَقَالَ - رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : « كَادَ أَنْ يَسْلَمَ فِي شِعْرِهِ . » :
گفت : « هیچ روایت کنی از اشعار اُمیة بن ابی الصلت ؟ » گفت : « بلی ! صد بیت
روایت کردم ، و اندر آخر هر بیتی که گفتمی ، می گفتمی : « هیه ! » یعنی دیگری
بگوی . و مانند این روایات بسیار آمده است { ۶۲۳ } از وی و از صحابه .

۱ . و عُمَرُ گُفَت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « مردمان را اندر این غلط ها افتاده است . »
گروهی گفته اند که : « شنیدن جمله اشعار حرام است ، و روز و شب غیبت مسلمانان
می گویند . » و گروهی : « جمله آن را حلال دارند ، و روز و شب ، غزل و صفت زلف
و خال بشنوند . و اندر این بر یکدیگر حجج آرند . » و مراد من اثبات آن نیست . اما مشایخ
متصوف - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - را اندر این طریق حجت آن است که از پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ
۱۵ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - پرسیدند از شعر؟ وی گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « کلام
حسنه حسن و قبیحه قبیح . » : « سخنی است ، نیکوی آن نیکو بود ، و زشت آن زشت . »
یعنی : هر چه شنیدن آن حرام است ، چون غیبت و بهتان ، و فواحش و ذم کسی ، و کلمه کفر
به نظم و نثر ، همه حرام باشد . و { ۵۹۱ } هر چه شنیدن آن به نثر حلال است ، چون { ۵۱۶ }
حکمت و مواعظ و استدلال اندر آیات خداوند ، و نظر اندر شواهد حق به نظم هم حلال باشد .

۲ - ما ، مو : و عمرة بن الشريد روايت کند از پدرش رضي الله عنهما . ۴ - ما ، مو : فجعلت کلما . ۵ - ما ، مو : في شعره هیچ
روایت کنی . ۶ - ما ، مو : که میگفتم . ۷ - ما ، مو : میگفت که هیه . ۸ و ۷ - ما ، مو : از وی علیه الصلوة والسلام
(مو : صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و صحابه رضي الله عنهم . ۹ - ما ، مو : « و عمر گفت رضي الله عنه » ندارد .

۱۰ - ما ، مو : و گروهی شنیدن جمله اشعار را حرام . ما ، مو : جمله مسلمانان .

۱۱ - ما ، مو : و صفت روی و زلف بشنوند ما : از « روز و شب » تا « بشنوند » ندارد .

۱۲ - ما ، مو : و اندرین معنی ما ، مو : و مراد من اثبات و نفی و گفت و شنود ایشان نیست .

۱۳ - ما ، مو : متصوفه را رحمة الله عليهم اندرین باب طریقت آنست که پیغامبر ...

۱۴ - ما ، مو : وی گفت کلام ... ۱۵ - ما ، مو : سخنی است که نیکوی او نیکو بودند . ۱۶ - یعنی شنیدن آن حرام است .

۱۷ - ما ، مو : شنیدن آن نیز حلال است . ۱۹ - ما ، مو : بنظم همه حلال باشد .

و در جمله همچنان که نظر اندر جمالی - که محل آفت بود ، و بسودن آن محظور، حرام باشد ، شنیدن صفت آن بر آن وجه حرام بود . و آن که این را مطلق حلال گوید ، نظر و بسودن را نیز حلال باید داشت . آنگاه آن زندقه باشد . و آن که گوید : « من اندر چشم و رخ ، و خد و زلف و خال ، حق می شنوم ، و آن می طلبم ، » واجب کند ، تا به ۵ چیزی دگر اندر نگیرد . و خد و خال ببند و گوید که : « من حق می بینم ، و آن می طلبم . » از آن چه چشم و گوش محل عبرت است ، و منبع علم . پس واجب کند که این با دیگری می گوید : « من می بساوم مر آن شخص را که آن یکی ، شنیدن صفت آن می روا دارد . و گوید که : اندر آن حق می طلبم . » که حاسه یی از حاسه یی اولی تر نباشد مر ادراك معنی را . آنگاه کلیت شریعت باطل شود . قوله - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « أَلْعَيْنَانِ تَزِينَانِ . » حکم این برخیزد ، و صلاّت از بسودن نامحرمان ، منقطع شود ، و حدود شرعی ساقط گردد . و این ضلالت بود .

و چون جهله مستصوف ، مر مستغرقان مستمعان را دیدند که می سماع کردند ، به حال پنداشتند ، که به نفس من کنند . چون ایشان { ژ . ۵۲ } بدیدند گفتند : « حلال است ، و اگر نیستی ، ایشان نکنندی . » بدان تقلید کردن ظاهر بر گرفتند ، ۱۵ و حقیقت بگذاشتند ، تا خود هلاک شدند ، و قومی جهال دیگر را هلاک کردند . و این از آفات زمانه است ، و به جای خود شرح دهم به تمامی - انشاء الله عز وجل - .

۱- ما ، مو : بود و آن حرام و محظور است . ۲- ما ، مو : شنیدن آن نیز بنظم و نثر حرام و محظور بود و شنیدن صفت آن نیز بنظم بدان وجه نیز حرام بود . ما ، مو : و آنکه این معنی را مطلق .

۳- ژ . ما : بسودن را (مو : شنودن) حلال باید گفت آنگاه آن کفر و زندقه باشد . ۴- ما ، مو : که من اندر زلف و چشم و خد و خال همه حق می شنوم و حق میطلبم پس واجب . ۵- ما ، مو : که تا دیگری بدیگر اندر نگیرد و خد و خال او ببند و گوید که من همه حق می بینم و حق میطلبم . ۶- ما ، مو : علم اند پس واجب کند که با دیگری گوید . ۷- ما ، مو : من می بساوم مر شخصی را که ما ، مو : صفت آن روا میدارد . ۸- ما ، مو : و آن دیگر دیدن وی میدارد و گوید من هم اندر آن . ما ، مو : و گوید که حواسی از حواسی اولیتر . ۹- ما ، مو : باطل شود و رسول گفت صلی ...

۱۰- ما ، مو : هم حکم این برخیزد و هم صلاّت بسودن . ۱۱- ما ، مو : و هم حدود شرعی ما ، مو : این ضلالت ظاهر بود .

۱۲- م . ۱ ، م . ۲ ، ش . ما ، مو : جمله متصوکه مستغرقان . ۱۳- ما ، مو : سماع میکردند ما ، مو : ایشانرا بدیدند .

۱۴- ما ، مو : و اگر حلال نبود نکرده و بدان تقلید کردند و .

۱۵- ما ، مو : و باض بگذاشتند ما ، مو : و قومی دیگر را هلاک . ۱۶- ما ، مو : شرح تمامی بگویم انشاء الله تعالی .

باب سَمَاعِ الْأَصْوَاتِ وَالْأَلْحَانِ :

قَوْلُهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « زَيَّنُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالْقُرْآنِ . » : « بیارایید آوازه‌ها را به خواندن قرآن . » { ما ۵۲۷ } و یك روایت دیگر: « زَيَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِ الْحَسَنِ . » : « بیارایید قرآن را به صوت های خوش نیکو . » قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ » مَفْسَّرَانِ گفتند که : « این صَوْتُ حَسَنَ باشد . » پیغمبر ۵ گفت - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ { مو ۶۲۵ } - : « مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْمَعَ صَوْتَ دَاوُدَ فَلْيَسْمَعْ صَوْتَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ . » : « و هر که خواهد که صَوْتُ دَاوُد بشنود ، گو صَوْتُ بُرْمُوسَى الْأَشْعَرِيِّ بشنو . »

و اندر اخبار مشهور است که اندر بهشت ، مر اهل بهشت را سَمَاعَ باشد . و آن چنان بود که از هر درختی صوتی و لحنی مختلف می آید . چون مؤلف شوند ، آن اصوات ، ۱۰ طبایع را اندر آن لذتی عظیم باشد . و این نوع سَمَاعَ ، عام است اندر میان خلق از آدمی و غیر آن که زنده اند . به حکم آن که رُوح ، لطیف است . و اندر اصوات ، لطافتی هست ، چون بشنود ، جنس به جنس مایل شود . و این قول گروهی است که گفتیم . و اطباء را و آنان که دعوی تحقیق کنند از اهل خبرت ، اندر این سخن بسیار است . و اندر تالیف الَحَانِ کُتُب ساخته اند ، و مر آن را عَظْم داده ، و امروز آثار صَنَعَتِشان ۱۵ ظاهر است ، اندر مَرَامِیر ، که مر آن را مَرْتَب گردانیده اند مَر قُوْتِ هَوَا را . و طَلَبِ لَهْو را به حَکْمِ شَیْطَان ، تا حدی که { ژ ۵۲۱ } گویند : « اسْحَاقِ مَوْصِلِيْ اَنْدَرِ باغی می غنا کرد . هزار دستان می سَرایید . از لذت آن خاموش شد ، و سَمَاعِ می کرد ، تا از دَرخْت در افتاد مرده ! » و از این جنس حکایت ها شنیده ام ، اما مراد به جز این است . و ایشان گویند : « همه راحات طبایع از تالیف و ترکیب اصوات و الَحَان بود . »

۱- ما ، مو : باب سی و سیوم . ۲- ما ، مو : پیغامبر (مو : پیغمبر) گفت . ۳ و ۲- ما ، مو : آوازه‌های خود را بقرآن خواندن . ۳- ما ، مو : از « و یك روایت » تا « خوش نیکو » ندارد . ۴- ما ، مو : و خداوند تعالی گفت یزید . ۵- ما ، مو : پیغامبر صلی الله تعالی ... ۷- ما ، مو : هر که خواهد ما ، مو : پس گو که صوت پرموسی اشعری بشنو . ۹ و ۱- ما ، مو : چون آن اصواتی که با یکدیگر مختلف بودند مزلف آن طبایع را . ۱۰- ما ، مو : اندر آن لذات (مو : لذت) عظیم باشد . ۱۲- ما ، مو : ما ، مو : لطافتی است که چون بشنوند . ۱۴- ما ، مو : آثار صفت ایشان ظاهر است . ۱۵- ما ، مو : مرتب کرده اند مرقوت هوا و طنب لعب و لهو را . ۱۶- ما ، مو : بحکم موافقت شیطان ما ، مو : اندر باغی غنا می کردند . ۱۷- ما ، مو : هزار دستانی می سَرایید از لذت غنائی وی خاموش شد و او سماع می کرد . ۱۸- ما ، مو : اندر افتاد و مُرد و از این ما ، مو : اما مراد بجز این نیست که گویند . ۱۹- ما ، مو : همه جانوران را تالیف طبایع از تالیف ما ، مو : اصوات بود و الَحان .

ابراهیم خواص - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - گوید که : « من وقتی به حیّی از اَحیای عَرَبِ فراز رسیدم ، و به دارِ ضیفِ امیری از اَصْرای حِی نزول کردم ، سیاهی دیدم مَغْلُول و مُسَلْسَل بر دَرِ خیمه افکنده اندر آفتاب . شفقتی بر دِلَم پدید آمد . قصد کردم تا او را به شفاعتِ { ما ۵۲۸ } بخواهم از امیر . چون طعام پیش آوردند ، مرا اِکرامِ ضیف را ، ۵ امیر بیامد ، تا با من موافقت کند . چون وی قصدِ طعام کرد ، من اِبا کردم . و بر عَرَب ، هیچیزِ سختتر از آن نیاید که کسی طعام ایشان نخورد . مرا گفت : « ای جوانِ مرد ! چه چیز ترا از طعامِ من باز می دارد ؟ » گفتم : « امیدی که بر کرمِ تو دارم ؟ » گفت : « همه اَمَلاکِ من ترا . تو طعام بخور . » گفتم : « مرا به مَلْکِ تو حاجتی نیست . این غلام را در کار من کن . » گفت : « نخست از جَرْمَشِ پُرس ، آنگاه بند از وی برگیر ، ۱۰ که ترا بر همه چیزها حکم است ، تا در ضیافت مایی . » گفتم : « بگو تا جَرْمَشِ چیست ؟ » گفت : « بدان که این غلامی است که حادی است ، و صوتی خوش دارد . من این را به ضیاعِ خود فرستادم ، با اِشتِری چند ، تا برای ما غَلّه آرد . وی برفت ، و دو بارِ شتر بر هر اِشتِری نهاد ، و اندر راه حُدّی می کرد . و اشتران می شتافتند ، تا به مدّتی قریب اینجا آمدند ، دو چندان بار که من { ژ ۵۲۲ } ۱۵ فرموده بودم . چون بار از اشتران فرو گرفتند ، اشتران همه یگان دوگان هلاک شدند . » ابراهیم گفت : « مرا سخت عجب آمد . » گفتم : « اَیْها الأَمیر ! شَرَفِ تو ، ترا جز به راست گفتن ندارد . اما مرا بر این قولِ بَرهانی باید . » تا ما { مو ۶۲۷ } در این سخن بودیم . اِشتِری چند از بادیه به چاهسار آوردند ، تا آب دهند . امیر پرسید که : « چند روز است که این اشتران آب نخورده اند ؟ » گفتند : « سه روز ! » این غلام را فرمود تا به حُدّی صوت

-
- ۱- ژ ، ما ، مو : و ابراهیم خواص رحمة الله علیه گوید که به حی . ۲- ما ، مو : عرب رسیدم ما ، مو : از اصرای نزول کردم .
 ۳- ما ، مو : فکنده اندر آفتاب شفقتی اندر دلم پدید آمد و قصد . ۵- ما ، مو : چون وی قصد طعام خوردن کرد . ۶- ما ، مو : هیچ چیز سخت تر از آن . ۷- ما ، مو : ترا چه چیز از طعام خوردن من باز میندارد . ما ، مو : امیدی که بکرم تو .
 ۸- ما ، مو : و تو طعام من بخور ما ، مو : تو حاجت نیست . ۹- ما ، مو : اما این غلام اندر کار من کن .
 ۱۰- ما ، مو : که ترا بر همه املاک من حکم است . ۱۱- ما ، مو : جرمش چه چیز است ما ، مو : غلامیست حادی و صوتی .
 ۱۲- ما ، مو : و اشتران می شتافتند ما ، مو : اینجا آمد باد و چندان بار .
 ۱۳- ما ، مو : چون بار شتران فرو گرفت همه اشتران یگان دوگان .
 ۱۴- ما ، مو : ابراهیم رحمة الله علیه (مو : رضی الله عنه) مرا سخت .
 ۱۵- ما ، مو : جز بر راست گفتن نفرماید اما ما ، مو : ما در این بودیم .

برگشاد . اَشْتَران اندر صَوْتِ وی و شنیدنِ آن مشغول شدند . و هیچ دهان به آب نکردند ، تا ناگاه يك يك در رمیدند ، و اندر بادیه پیرا کردند . آن غلام را بگشاد و به من بخشید .

و ما بعضی از این اندر مشاهده می بینیم ، که چون اشتریان و خر بنده تر نمی کنند ،
 ۵ اندر آن اشتر و خر ، طربی پیدا آید ، و اندر خراسان و عراق ، عادت است که صیادان ، به شب آهو گیرند . طشتی بزنند ، تا آهوان آواز طشت شنوند ، و بر جای بایستند . ایشان مر ورا بگیرند . و مشهور است که اندر هندوستان گروهی اند که به دشت بیرون روند ، و غنا می کنند ، و لحن می گردانند . آهوان چون آن بشنوند ، قصد ایشان کنند . ایشان گرد آهو می گردند ، و غنا می کنند ، تا از لذت چشم فروگیرد ، و بخسبد . ایشان مر ورا بگیرند . و اندر کودکان خرد ، این حکم ظاهر است که چون بگیرند ، اندر گاهواره . کسی نوایی بزند ، خاموش شوند ، و مر آن را بشنوند . و اطمینان گویند مر این کودک را که حسن وی { ژ ۵۲۳ } درست است . و به بزرگی زیرک باشد . و از آن بود که ملک عجم را وفات آمد . از وی پسری ماند دو ساله . وزرا گفتند که : « این را بر تخت ملک باید نشاند . با بزرجمهر تدبیر کردند . » وی گفت « صواب آید ، اما نباید آزمود تا حسن درست ۱۵ هست . و بدو امید توان داشت ؟ » گفتند : « تدبیر این چیست ؟ » بفرمود تا غنا می کردند . وی اندر آن به طرب آمد . و دست و پای زدن گرفت . بزرجمهر گفت : « از این امیدواری هست به ملک . »

-
- ۱- ما ، مو : صوت بگشاد ، ما ، مو : دهان بر آب . ۲- ما ، مو : اندر بادیه پراکنده شدند و این غلام .
 ۴- ما ، مو : خر بنده تر نمی کند . ۵- ما ، مو : اندر راه اشتر و خررا طربی پدیدار آید .
 ۵و۶- ما ، مو : عادت است که صیادان که آهو گیرند . ۶- ما ، مو : آواز بشنوند بر جای بایستند .
 ۷- ما ، مو : مر ورا بگیرند ، ما ، مو : که در هندوستان ، ما ، مو : بیرون میروند .
 ۸و۹- ما ، مو : و ایشان گرد وی میگردند . ما ، مو : تا از لذت آن چشم فرو گیرند و خسبد (ژ : بخسبد) .
 ۱۰- ما ، مو : کودکان خورد ، ما ، مو : اندر گاهواره کسی .
 ۱۱- ما ، مو : و مر آن نواریا بشنوند و اطمینان مر این کودک را گویند .
 ۱۲- ما ، مو : و او زیرک باشد ، ما ، مو : که یکی از ملک عجم را . ۱۳- ما ، مو : از وی پسری دو ساله ماند وزرا گفتند این را . ۱۴- ما ، مو : با بوذرجمهر (مو : بوذرجمهر) تدبیر کردند ، ما ، مو : تا حسن او درست است .
 ۱۵- ما ، مو : که بدو امید توان کرد . ما ، مو : بفرمود تا مغنیان بر سر وی . ۱۶- ما ، مو : غنا میگردند وی اندر آن میان بطرب آمد . ما ، مو : بوذرجمهر گفت . ۱۷- ما ، مو : امیدواری است . ژ : امیدوار هست ...

و اصوات را تأثیر از آن ظاهرتر است به نزدیک عقلا، که به اظهار برهان وی حاجت آید . و هر که گوید : « مرا به الحان و اصوات و مزامیر خوش نیست ، » یا دروغ گوید ، یا نفاق کند ، و یا حس ندارد ، و از جمله مردمان و ستوران بیرون باشد . منع گروهی از آن بدان است که رعایت امر خداوند کنند . و فقها متفق اند که چون ادوات ملامی نباشد ،

۵ و اندر دل فسق پدیدار نیاید ، شنیدن آن { ما ۵۳ } مباح است . و بدین آثار و اخبار بسیار آرند . کما روی عایشه - رضی الله عنها - قالت : « عندي جارية تغني . فاستاذن عمر . فلما سمعت حسنه فرت . فلما دخل عمر ، تبسم رسول الله - صلى الله عليه و آله وسلم - فقال له عمر : « ما اضحكك يا رسول الله ؟ » قال : « كانت عندنا جارية تغني ، فلما سمعت حسنه فرت ! » فقال عمر : « لا أبرح حتى أسمع . ۱ . ما كان سمع رسول الله - صلى الله عليه و آله وسلم - . » فدعا { مو ۶۲۹ } رسول الله - صلى الله عليه و آله وسلم - الجارية ، فأخذت تغني ، و رسول الله - صلى الله عليه و آله وسلم - يستمع . »

و بسیاری از صحابه - رضوان الله علیهم - مانند این آورده اند . و شیخ ابو عبدالرحمن سلمی - رحمه الله علیه - آن جمله را جمع کرده است اندر کتاب سماع ، ۱۵ و به اباحت { ۵۲۴ } آن قطع کرده و مراد مشایخ متصوف از این ، به جز این است . از آن چه اندر اعمال ، فواید باید . اباحت طلبیدن کار عوام باشد ، و محل مباح ستوران اند . بندگان مکلف را باید تا از کردار فایده طلبند .

وقتی من به مرو بودم ، یکی از ائمه اهل حدیث آن که معروف ترین بود ، مرا گفت : « من اندر اباحت سماع کتابی کرده ام . » گفتم : « بزرگ مصیبتی که اندر ۲ . دین پدیدار آمد ، که خواجه امام الهوی را که اصل همه فسق ها است ، حلال کرد . »

۱ - ما ، مو : تأثیری ظاهرتر از آنست . ۲ - ما : مرا با الحان (مو : بالحن) ما ، مو : او یا دروغ میگوید .
 ۳ - ما : و یا نفاق ورزد (مو : نفاق کند) ما ، مو : و از جمله طبقات (مو : طبقه) مردمان و ستوران بیرون باشد و منع کردن گروهی . ۴ - ما ، مو : و اندر دل بشنیدن آن سخن فسق پدیدار . ما ، مو : و بدین اخبار و آثار بسیار است . ۵ - ما ، مو : چنانکه عایشه (رض) روایت آرد که قالت كانت عندي . ۱۲ - ما ، مو : صحابه رضی الله عنهم مانند این روایت کرده اند و . ۱۳ - ما ، مو : سلمی این جمله را ما ، مو : السماع و باباحت . ۱۴ - ما ، مو : مشایخ متصوفه ازین سماع بجز اباحت (مو : مباحست) از آنچه . ۱۵ - ما ، مو : و بر محل مباح . ۱۶ - ما ، مو : معروف ترین ایشان بود .
 ۱۹ و ۲۰ - ما ، مو : اندر دین پدید آمد .

مرا گفت : « تو اگر حلال نمی داری ، چرا می کنی ؟ » گفتم : « حُکَم این بر وجوه است ، بر يك چیز قطع نتوان کرد . اگر تأثیر اندر دل حلال بود ، سَماع حلال بود ، و اگر حرام ، حرام . و اگر مباح ، مباح . چیزی را که حُکَم ظاهرش فسق است ، و اندر باطن ، حالش بر وجوه است ، اطلاق آن ، به يك چیز ، محال بود . » و الله اعلم بالصواب .

۵ باب احکام السماع :

بدان که سماع را ، اندر طبایع ، حُکَم های مختلف است . هم چنان که ارادات اندر دل ها ، مختلف است ، { ما ۵۳۱ } و ستم باشد که کسی مر آن را بر يك حُکَم ، قطع کند . و جمله مستمعان بر دو گونه اند : یکی آن که معنی شنوند . و دیگر آن که صوت شنوند . و اندر این هر دو اصل ، فواید بسیار است ، و آفات بسیار . از آن چه شنیدن اصوات ۱ . خوش ، غلیان معنی باشد ، که اندر مردم مرکب بود . اگر حق ، حق بود ، و اگر باطل ، باطل . کسی را که مایه به طبع فساد بود ، آن چه شنود ، همه فساد باشد .

و جملگی این ، اندر حکایت داود - عَلَيْهِ السَّلَام - بیاید که چون حق - تعالی - وی را خلیفت خود گردانید ، او را صوتی خوش داد ، و خلق او را مرامیر گردانید . { ژ ۵۲۵ } کوه ها را رسایل وی کرد تا حدی که وحوش و طیور ، از کوه و دشت به سماع ۱۵ آمدندی ، و آب بایستادی . و مرغان از هوا در افتادی . و اندر آثار آمده است که يك ماه ، آن خلق اندر آن صحرًا هیچ نخوردندی ، و اطفال نگریستندی ، و هیچ شیر نخوردندی . و هر گاه که خلق از آن جا بازگشتندی ، بسیار مردم ، از لذت کلام و صوت و لحن وی مرده بودند . تا حدی که گویند : « يك بار هفتصد کنیزك عذرا به شمار بر آمد ! » و آنگاه چون

۱- ما ، مو : مرا گفت اگر نمیداری تو چرا میکنی ؟ ۲- ما ، مو : و اگر حرام بود . ۳- ما ، مو : و اگر مباح بود چیزی که ظاهر خشمش فسق است ما ، مو : و اندر باطن خلالش و روشش بر . ۴- ما ، مو : محال باشد ما ، مو : « والله اعلم بالصواب » ندارد . ۵- ما ، مو : باب سی و چهارم احکام السماع . ۸- ما ، مو : و در جمله مستمعان .

۹- ژ : که صورت و اندرین . ۹ و ۱۰- ما ، مو : فواید است و آفات از آنچه شنیدن . ۱۰- ما ، مو : غلیان آن معنی باشد .

۱۱- ژ ، ما ، مو : اگر حق بود حق و اگر باطل بود باطل .

ما ، مو : مایه و ضیع بود و آنچه . ۱۲- ما ، مو : بشنود همه فساد باشد . ۱۳- ما ، مو : داود صلوات الله علی نبینا و علیه .

۱۴- ژ ، ما ، مو : او را خلیفت خود گردانید ویرا صوت خوش . ۱۵- ما ، مو : و کوه ها را رسایل وی کرد (مو : ندارد)

۱۵ و ۱۶- ژ ، ما ، مو : به سماع آواز وی آمدندی و آب از رفتن بایستادی و مرغان از هوا در افتادندی و اندر آثار است که .

۱۷- ما ، مو : هیچ چیز نخوردندی ما ، مو : شیر نخواستندی و هر گاه خلق .

۱۹- ما ، مو : بودند تا بحدی که ، ما ، مو : برآمده بود که مرده بودند و از ده هزار پیر نیز مرده بودند و آنگاه .

حق - تعالی - خواست که مستمع ، صوت و متابع طبع را جدا کند از اهل حقیقت و مستمع حقیقت ، ابلیس را به درخواست وی و حيله و مکر وی بماند { مو ۶۳۱ } ، تا نای و طنبور بساخت ، و اندر برابر مجلس داود - علیه السلام - مجلسی فراگسترید ، تا آنان که می صوت داود - علیه السلام - شنیدند ، به دو گروه شدند : یکی آن که اهل ۵ شقاوت بودند ، و دیگر آن که اهل سعادت . آن گروه { ما ۵۳۲ } به مزامیر ابلیس مشغول شدند ، و این گروه به اصوات داود بماندند . و باز آن که اهل معنی بودند ، صوت داود و غیر وی ، اندر پیش دل ایشان نبود . از آن چه همه حق می دیدند . اگر مزامیر دیو شنیدندی ، اندر آن فتنه حق دیدندی . و اگر صوت داود ، اندر آن ، هدایت حق . از کل باز ماندند ، و از متعلقات اعراض کردند . و هر دو را ، چنان که بود ، بدیدند . صواب ۱ . را ، به صواب ، و خطا را ، به خطا . و آن را که سماع بر این نوع { ژ ۵۲۶ } بود ، هر چه بشنود ، همه حلال بایدش .

و گروهی گویند از مدعیان که : « ما را سماع ، بر خلاف این می افتد که هست . » و این محال باشد . از آن چه کمال ولایت آن بود که هر چیزی چنان بینی که هست ، تا دیده درست باشد . و اگر بر خلاف بینی درست نیاید . ندیدی که پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - گفت : « اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْاَشْيَاءَ کَمَا هِيَ . » : « بار خدایا ! بنمای ما را هر چیزی چنان که آن است . » و چون دیدن درست شد . دیدن مر چیزها را آن بود که ببینی ، بدان صفت که هست . پس سماع درست نیز آن بود ، که بشنوی هر چیزی را ، چنان که هست آن چیز اندر نعت و حکم ، که اندر مزامیر مفتون شوند ، و به هوا و لهو مقرون شوند . از آن است که می به خلاف آن بشنوند که هست . اگر بر موافقت حکم آن سماع کنند ، از

- ۱- ما : مو : حق خواست ما ، مو : از دل حق و مستمع . ۲- ما ، مو : ابلیس را باضطراب ضعی قوت گرفت و اراده و سواس انسان در دل وی پدید آمد و دستوری خواست باظهار خیل خود با ایشان دستوری یافت بیامد و تا نای و طنبور . ۳- ما ، مو : و اندر بر این سماع داود صوته الله علی نبیها و علیه (مو : علیه السلام) فرو گسترید . ۴- ما ، مو : که صوت داود علیه السلام می شنودند بدو گروه باشند یکی اهل شقاوت . ۵- ما ، مو : و دیگر اهل سعادت آنانکه اهل شقاوت بودند . ما ، مو : مایل شدند . ۶- ما ، مو : و آنانکه اهل سعادت بودند بصوت دارد بماندند و باز آنانکه اهل ما ، مو : غیر آن صنوات الله علیه . ۷- ما ، مو : اندر پیش دلشان نبود از آنچه همه حق را میدیدند اگر مزمار دیو . ۸- ژ ، ما ، مو : فتنه از حق دیدی و اگر صوت داود شنیدندی اندر آن هدایت از حق دانستندی تا از کل . ۹- ما ، مو : هر دو گروه را چنانکه بود . ما ، مو : صواب را بقوایی .
- ۱۰- ما ، مو : و خطا را بخطای ، ما ، مو : سماع بدین صفت بود . ۱۱- ما ، مو : باشدش .
- ۱۲- ما ، مو : و گروهی گفتند از ما ، مو : برخلاف آن می افتد .
- ۱۳- ما ، مو : هر چیزی را که بینی چنان بینی که هست . ۱۴- ما ، مو : بر خلاف آن بینی دیدار درست نیاید ندیدی که پیغامبر .
- ۱۵- ما ، مو : هر چیزی را چنانکه هست .
- ۱۶- ما ، مو : مر چیزها را آن بود . ۱۷- ما ، مو : صفت مر آنرا که هست باید که تا سماع درست نیز درست باشد که بشنوی .
- ۱۸- ما ، مو : اندر لغت و حکم و آنانکه مزامیر ما ، مو : و لهو و شهو مقرون . ۱۹- ما ، مو : که بخلاف آن می شنوند که .

همه آفات برهندی. ندیدی که اهل ضلالت، کلام خدای - تعالی - بشنیدند، و ضلالت شان بر ضلالت زیادت شد. چنان که نصر بن الحارث گفت: « هذا أساطير الأولین ». و عبدالله بن سعد بن أبی سرح - که کاتب وحی بود - گفت: « فتبارك الله أحسن الخالقين ». و گروهی دیگر « لا تذركه الأبصار »، را دلیل نفی رؤیت ۵ ساختند. و گروهی « ثم استوى على العرش »، را اثبات مکان و جهت. و گروهی « و جاء ربك و الملك صفًا صفًا » را دلیل مجی گفتند، چون دلشان محل ضلالت بود. شنیدن کلام رب العزة ایشان را هیچ سود نداشت. و باز موحدان در شعر شاعر نظر کردند، آفریننده طبع را دیدند، و زداينده خاطرش را. و اندر آن اعتبار، { ۵۲۷ } فعل را بر فاعل دلیل کردند، تا آن گروه اندر حق گمراه شدند، و این گروه اندر ۱. باطل راه یافتند. و انکار این معانی مکابره عیان باشد.

فصل: و مشایخ را - رضى الله عنهم - اندر این معنی کلمات لطیف است، بیش از آن که جملگی آن را، این کتاب حمل تواند کرد { مو ۶۳۳ }. اما آن چه ممکن شود اندر این فصل اثبات کنم، تا فایده تمام تر باشد. و الله اعلم.

ذی النون گوید - رحمة الله عليه - : « أَلْسَمَاعُ وَارِدُ الْحَقِّ مُزْعِجُ الْقُلُوبِ إِلَى ۱۵ الْحَقِّ فَمَنْ أَصْغَى إِلَيْهِ بِحَقِّ تَحَقُّقٍ وَ مَنْ أَصْغَى إِلَيْهِ بِنَفْسٍ تَزْدَقُ . » : « سماع وارد حق است که دل ها بدو برانگیزد، و بر طلب وی حریص کند. هر که آن را به حق شنود، به حق راه یابد، و هر که به نفس شنود، اندر زندقه افتد. » مراد از این نه آن است که باید تا سماع، علت وصل حق باشد که مراد آن است که مستمع به حق، معنی شنود نه صوت. و دل

۱- ما، مو: بشنوند و اندر آن. ۲- ما، مو: ضلالت بر ضلالت زیاده شد.

۳- ما، مو: گفت سائل مثل ما انزل الله فتبارك الله. ۴- ما، مو: الابصار دلیل.

۵- ما، مو: العرش اثبات مکان و جهت گفتند و گروهی. ۷- ما، مو: کلام خداوند ایشانرا. ما، مو: موحد در شعر شاعر نظم کرد. ۸- ما، مو: طبع او را دید و آفریننده خاطرش را و اندر آن مطالعه گرد بطریق اعتبار.

۹- ما، مو: دلیل کرد. ما، مو: اندر حق گمراه شدند.

۹ و ۱- ژ: و آنگاه این مکابره عیان باشد. ۱۰- ما، مو: والله اعلم بالصواب.

۱۱- ما، مو: و مشایخ را رحمة الله عليهم اندرین معنی کلام لطیف است. ۱۲- ما، مو: این کتاب حمل کند.

۱۳- ما، مو: ذوالنون مصری رحمة الله عليه گوید. ما، مو: يزج القلوب.

۱۷- ما، مو: مراد آن پیر ازین نه آنست که باید که تا.

۱۸- ما، مو: بلکه مراد آنست که ما، مو: تا معنی شنود بحق نه صوت مجرد و دل وی.

وی محلّ وارد حقّ باشد . پس چون این معنی به دل رسید ، دل را برانگیزد . آن که اندر آن متابع حقّ باشد ، محقّق شود . و آن که متابع نفس باشد ، محجوب باشد ، و تعلّق به تأویل کند . آنگاه ثمره آن سماع ، کشف باشد ، و از آن این سماع ستر .

اما زندقه ، پارسی است معرب . و به زبان عجم ، زند ، تأویل باشد . و بدان ۵ سبب ، ایشان مر آن تفسیر کتاب خود را ، زند و پازند خوانند . چون خواستند [ما ۵۳۴] اهل لغت که ابنای مجوس را ، با بابک و افسین نام کنند ، زندیق نام کردند . ایشان به حکم آن که می گفتند که : « هر چیزی که این مسلمانان می گویند ، تأویل است ، که ظاهر حکم ، آن را نقض کند . و تنزیل دخول باشد اندر دیانت ، { ژ ۵۲۸ } و تأویل ، سلخ از آن . » و امروز بقیت ایشان ، مُشیعة مصر ، همان گویند . پس مراد ۱ . ذی النون - رضی الله عنه - از این ، آن بوده است که : اهل تحقیق ، در سماع ،

محقّق شوند ، و اهل هوا ماول ، که آن را تأویل بعید کنند ، و بدان به فسق افتند . و شبلی گوید - رضی الله عنه - : « السماع ظاهره فتنه و باطنه عبرة ، فمن عرف الإشارة حلّ له استماع العبرة و إلا فقد استدعى الفتنة و تعرض للبلية . » : « ظاهر سماع فتنه است ، و باطنش عبرت است . آن که اهل اشارت است ، مراو را سماع ۱۵ عبرت ، حلال باشد . و الا آن دیگر طلب فتنه است و تعلّق به بلا . » یعنی آن را که کلیت دلش ، مستغرق حدیث حقّ نیست ، سماع بلای وی است . و آفتگاه وی .

ابو علی رود باری گوید - رحمه الله علیه - در جواب سؤال مردی که او را از سماع پرسید : « لیتنا تخلصنا منه رأساً برأس . » : « کاشکی ما از این سماع سر به سر برهیمی . » از آن که آدمی در گزاردن حقّ همه چیزها عاجز است . و چون حقّ چیزی ۲ . فوت شود ، بنده تقصیر خود ببیند . و چون تقصیر خود دید ، کاشکی برهدی .

- ۱- ما ، مو : پس چون آن معنی بدل رسد دل را . ما ، مو : آنکه اندر سماع متابع حقّ . ۲- ما ، مو : مکاشف شود و آنکه مطابق (مو : و معانیق) و متابع نفس گردد محجوب بود . ۴- ما ، مو : و بر زبان عجم زند تأویل بود . ۵- ما ، مو : مر تفسیر کتاب خود را زند و پازند خوانند . ۶- ما ، مو : ابنای مجوسی را نامی کنند زندیق نام کردند شان بحکم . ۷- ما ، مو : میگویند آنرا تأویل است . ۸- ما ، مو : و تأویل سلخ بود از آن . ژ : نقض . ۹- ما ، مو : بقیت ایشان از شیعة مصر همین گویند و این اسم زندیقی مر ایشانرا اسم علم گشت . ما ، مو : « رضی الله عنه » ندارد . ۱۱- ما ، مو : و بدان سبب در تفسیق افتند . ۱۲- ما ، مو : و شبلی گوید رحمه الله علیه . ۱۴- ما ، مو : و باطنش عبرت آنکه . ما ، مو : مر او را استماع عبرت . ۱۷- ما ، مو : ابو علی رود باری رحمه الله علیه گوید اندر سؤال و جواب . ۱۸- ما ، مو : او را پرسید از سماع . ۱۹- ما ، مو : در گزاردن حقّ همه . ۲۰- ما ، مو : خود ببیند . ما ، مو : گوید کاشکی برهیمی .

و یکی گوید از مشایخ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - : « السَّمَاعُ تَنْبِيهِ الْأَسْرَارِ لَمَّا فِيهِ مِنَ الْغَيْبَاتِ . » : « سَمَاعٌ بیدار کردن سرها است از چیزهایی که غیبت واجب کند ، » تا بدان پیوسته حاضر باشند به حق ، که غیبت اسرار ، مر مدعیان را ، نکوهیده ترین { مو ۶۳۵ } اوصاف باشد . { ما ۵۳۵ } از آن چه دوست به دوست ، اگرچه غایب بود ، حاضر بود ، که چون غیبت آمد ، دوستی برخاست .

و شیخ من گوید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - : « السَّمَاعُ زَادَ الْمُضْطَرِّينَ فَمَنْ وَصَلَ اسْتَعْنَى عَنِ السَّمَاعِ . » : « سَمَاعٌ { ژ ۵۲۹ } توشه بازماندگان است ، هر که رسید ، ورا به سَمَاعِ حاجت نیاید . » از آن چه اندر محل وصل ، حکم سَمَعِ معزول بود ، که سَمَعِ مر خبر را باید . و خبر از غایب کنند ، چون معاینه شد ، سَمَاعِ متلاشی شود .

۱۰ . و حصری گوید - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - : « أَشْ أَعْمَلَ بِالسَّمَاعِ يَنْقَطِعُ إِذَا قَطَعَ مِمَّنْ نَسَمَعُ مِنْهُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ سَمَاعُكَ مَتَّصِلًا غَيْرَ مُنْقَطِعٍ . » : « چه کنم سَمَاعِ را ، که چون قاری خاموش شود ، آن منقطع شود ؟ چه کنم که چنان باید که سَمَاعِ به سَمَاعِ متصل باشد پیوسته که هرگز بریده نگردد . » و این نشان از اجتماع همت داده است اندر روضه محبت ، که چون بنده بدان درجت برسد ، همه عالم ، سَمَاعِ وی شود از حجر و مدر . ۱۵ و این درجت بزرگ است . وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَإِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَالْمَالُ .

باب إختلافهم في السَّمَاعِ :

اختلاف است میان مشایخ و محققان اندر سَمَاعِ . گروهی گفتند که : سَمَاعِ ، آلت غیبت است و دلیل آوردند که اندر مشاهدت ، سَمَاعِ محال باشد ، که دوست اندر محل

-
- ۱- مو : مشایخ رضی الله عنهم ، ما : ندارد . ۲- ما ، مو : گفت سَمَاعِ بیدار کردن . ژ : سَمَاعِ پیدا کردن سر . ۳- ما ، مو : از آنچه غیبت اسرار مدعیانرا سخت نکوهیده است و از مذموم ترین اوصاف باشد . ۴- ما ، مو : از آنچه دوست از دوست ، ما ، مو : حاضر بود بدل . ۵- ما ، مو : غیبت بدل آمد . ۶- ما ، مو : گوید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ . ۷- ما ، مو : اورا سَمَاعِ . ۸- ما ، مو : حاجت نباشد . ما ، مو : اندر محل وصل سَمَعِ معزول بود . ۹- ما ، مو : خبر از غایب بود . ما ، مو : خبر متلاشی شود . ۱۰- ما ، مو : إذا انقطع فمن يسمع منه . ۱۱- ما ، مو : گفت چه کنی سَمَاعِ را . ۱۲- ما ، مو : آن وجد منقطع شود باید که سَمَاعِ تو سَمَاعِ متصل . ۱۳- ما ، مو : هرگز بریده نشود . ۱۴- ما ، مو : بدان درجه برسد که همه عالم ، ما ، مو : و این درجه . ۱۵- ما ، مو : « و إليه المرجع و المآب » ندارد . ۱۶- ما ، مو : باب سی و پنجم إختلافهم في السَّمَاعِ .

وَصَلَ دُوسْت ، اندر حالِ نَظَرِ بَدُو ، مُسْتَغْنَى بُوَد از سَمَاع . اَز آن چِه سَمَاع خَبَر بُوَد ، و خَبَر اندر مَحَلِّ عِیَان ، دُورِی و حِجَاب و مَشْغُولِی باشد . پس آن آلتِ مُبْتَدِیَان باشد ، تا از پراکندگی های غَفَلَتِ بَدَانِ مَجْتَمَعِ شَوْنَد . پس لامَحَالَه مَجْتَمَعِ بَدَانِ پراکنده شود . و گروهی گفتند : سَمَاع ، آلتِ حَضُور است . اَز آن چِه مَحَبَّت ، کَلَّتِ خواهد . تا کُلِّ ۵ مَحَبِّ به مَحْبُوب ، مُسْتَغْرِقِ نشود ، وی اندر مَحَبَّتِ نَاقِصِ بُوَد . پس چنان که دل را اندر مَحَلِّ وَصَل ، نَصِیبِ مَحَبَّتِ است ، { ما ۵۳۶ } و سِرِّ را مَشَاهِدَت ، و رُوح را وَصَلَت ، و تَن را خَدَمَت ، باید تا گوش را نَصِیبِی بُوَد . چنان که چشم را رُؤِیت . سَخَتِ نِیکو گفت ، شاعر در مَحَلِّ هَزَل ، که دَعْوِی دُوسْتِی خَمَرِ کرد ، شعر :

أَلَا فَاسْقِنِي خَمْرًا وَقُلْ لِي هِيَ الْخَمْرُ وَلَا تَسْقِنِي سِرًّا إِذَا أَمَكْنَ الْجَهْرُ

۱ . یعنی : بده آب ، ای دُوسْتِ مَرَا ، تا چشم ببیند ، و دست بیسآود ، و کام بجشد ، و بینی ببوید . آن که یك حَاسَتِ را ، آن نَصِیبِ نَبَاشَد . پس بگوی این خَمَرِ است ، تا گوش نیز نَصِیبِ یابد ، تا همه حَوَاسِ مِنْ اندر بِنْدِ آن شَوْنَد ، و از آن لَذَّتِ یابند ، و گویند : سَمَاعِ آلتِ حَضُورِ است که غایب ، خود غایب است . و غایب مَنْکَرِ بُوَد ، و مَنْکَرِ اَهْلِ آن نَبَاشَد . پس سَمَاعِ بر دو گونه باشد : یکی به واسطه ، و دیگر بیواسطه . آن چه ۱۵ از قاری شنود ، آلتِ غِیْبَتِ باشد . آن چه از باری شنود ، آلتِ حَضُورِ . و از آن بُوَد که آن پیر گفت : « مِنْ مَخْلُوقِ را در آن مَحَلِّ نَنهَم ، که سَخَنِ اِیْشَانِ شَنوم ، یا حَدِیثِ اِیْشَانِ گویم . به جَزِ خَاصَّگَانِ حَقِّ . » وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ { مو ۶۳۷ } .

۱- ما ، مو : اندر حالِ نَظَرِ بدوستِ ما ، مو : سَمَاعِ خَبَرِ را بود . ۲- ما ، مو : پس سَمَاعِ آلتِ مبتدیان .

۳- ما ، مو : شونند آنکه مجتمع شوند لامحال بدان پراکنده گردد . ۴- ما ، مو : و باز گروهی گفتند که سَمَاعِ ما ، مو :

تا وصل نَصِیبِ مَحَبَّتِ است . ۵- ما ، مو : بکلِ مَحْبُوبِ ما ، مو : ناقص باشد .

۷- ما ، مو : تا گوش را نیز نَصِیبِی بُوَد . ما ، مو : چشمِ راستِ از رُؤِیتِ .

۸- ما ، مو : اندر مَحَلِّ هَزَل . ژ ، م ، ا : « که دَعْوِی دُوسْتِی خَمَرِ کرد شعر » ندارد .

۱- ژ : بده آب دوست . ما ، مو : تا چشمم به بیند و دستم بیسآود .

۱۱- ما ، مو : آنگاه که یك حَاسَه از آن بی نَصِیبِ میماند و آن گوش است پس بگوی .

۱۲- ما ، مو : همه حَوَاسِیْهِ مِنْ . ۱۳- ما ، مو : که سَمَاعِ آلتِ ما ، مو : و منکه اهل نَبَاشَد .

۱۴- ما ، مو : و دیگری بیواسطه آنچه . ۱۵- ژ : آنک از باری .

۱۶- ما ، مو : مِنْ مَخْلُوقَاتِ را در آن مَحَلِّ . ما ، مو : اِیْشَانِ شَنوم . ۱۷- ژ : « بجز خَاصَّگَانِ حَقِّ » ندارد .

باب مَرَاتِبِهِمْ فِي حَقِيقَةِ السَّمَاعِ :

بدان که هر یکی را از ایشان در سَمَاع ، مَرْتَبَتی است . ذَوِقِ آن بر مَقْدَارِ مَرْتَبَةِ ایشان باشد . چنان که تَایِب را هر چه شنود ، ورا مَدَد ، حَسْرَت و نَدَامَت شود ، و مَشْتَق را مایه شَوْق و رَوِیت . و مَوْمِن را تَاکیدِ یَقین ، و مَرید را تَحْقِیقِ بَیان . و مَحِب را بَاعِثِ ۵ انْقِطَاعِ عَلائِق . و فَقیر را اَسَاسِ نَومیدی از کُل . و مِثَالِ اَصْلِ سَمَاع ، هَمچون آفتاب است که بر همه چیزها بر افتد . و هر چیزی را به مَقْدَارِ مَرَاتِبِ آن چیز ، از آن ذَوِق و مَشْرَب باشد : یکی را می سوزد ، { ما ۵۳۷ } و یکی را می فروزد ، و یکی را می نوازد ، و یکی را می گذارد . و این جمله طوایف که گفتم ، اندر تَحْقِیقِ آن بر سه مَرْتَبه اند : یکی مَبْتَدِیان . و دیگر { ۵۳۱ } مَتَوَسَّطان ، و سَدِیْگَر کَامِلان . و من اندر شرح حال ۱۰ هر یک ، اندر سَمَاع ، فِصْلِ بَیَارَم ، تا به فِهْم تو قَرِیب تر باشد .

فَصْلُ : بدان که سَمَاع ، واردِ حَقِّ است و تَرْکِیَّتِ این جَسَد از هَزَل و لَهَو است . و به هیچ حال طَبِیعِ مَبْتَدِی قَابِلِ حَدِیثِ حَقِّ نَباشد . و به وُرُودِ آن مَعْنِیِ رِیَاضی ، مَر طَبِیع را ، زیر و زَبری باشد . و حَرَقَت و قَهَر . چنان که گروهی اندر سَمَاع ، بی هوش شوند ، و گروهی هَلاک گردند . و هیچ کس نَباشد اِلَّا که طَبِیع او از حِدِّ اِعْتِدالِ بیرون باشد . و ۱۵ این را بَرَهانِ ظاهراست . و مَعْرُوف است که اندر روم چیزی ساخته اند اندر بَیمارستانی ، سَخَتِ عَجِیب که آن را اِنْگِلِیُون خوانند . و اندر هر چیزی که عَجایِب باشد بسیار ، یونانیان ، بدین نام خوانند آن را . چنان که صَحَف را اِنْگِلِیُون خوانند ، و آن وَضْعِ مانی را ، و مانند آن را . و مراد از این ، نه اِظْهَارِ حَکَمِ آن است . و آن مِثَالِ رودی است از رودها . و اندر هفته دو روز بَیماران را اندر آن جا بَرند . و آن بفرمایند ۲۰ زدن . و بر مَقْدَارِ عِلَّتِ آن ، بَیمار را آواز آن بشنوند . آن گاه ورا از آنجا بیرون آرند . و

۱- ما . مو : باب سی و ششم . ۲- ما . مو : اندر سماع مرتبه ایست که مشرب و ذوق وی از آن بر مقدار مرتبه وی باشد .

۳- ما . مو : چنان که تایب هرچه شنود او را . ۴- ما . مو : مایه شوق رؤیت . ۵- ما . مو : اصل سماع چنان آفتاب باشد .

۶- ما . مو : بر همه چیزها بتابد اما هر چیزی بر مقدار مرتبه وی از آن .

۹- ما . مو : از آن مبتدیان و دیگر . ما . مو : و سیوم کاملان . ۱۰- ما . مو : باشد انشاء الله تعالی .

۱۳- ما . مو : مرطع را اثری باشد بحرقت و قهر چنانکه اندر سماع گروهی بیهوش شوند . ۱۴- ما . مو : اعتدال بیرون شود .

۱۶- ما . مو : اندر بیمارستان سخت ما : انگلیوتان ، مو : انگلیون خوانندی . ۱۷- ما . مو : بسیار باشد یونانیان بدان نام .

۱۸- ما . مو : وضع مانی و مانند این را ما . مو : نه اظهار حکم است و بر مثال . ۱۹- ما . مو : و اندر هر هفته دو روز .

۲۰- ما . مو : و رود زدن گیرند بر مقدار علت آن او را آواز آن ، ما . مو : آنگاه او را از آنجا بیرون می آرند .

چون خواهند که کسی را هلاک کنند ، زمانی بیشتر آنجا بدارند ، تا هلاک شود . و به حقیقت آجال مکتوب است . اما مرگ را اسباب باشد . و آن اطبا پیوسته می شنوند ، و اندر ایشان هیچ اثر نکند . از آن چه موافق است با طبع ایشان ، و مخالف به طبع مبتدیان . و اندر هندوستان دیدم که اندر زهر قاتل کرمی { ما ۵۳۸ } پدید آمده بود ، و ۵ زندگی وی بدان زهر بود . از آن چه کلیت وی همه آن بود . و اندر ترکستان دیدم به شهری ، به سرحد اسلام ، که { ز ۵۳۲ } آتش اندر کوهی افتاده بود ، و می سوخت . و از سنگ های آن ، نوشادر برون می جوشید . و اندر آن آتش موشی بود . چون از آتش بیرون آمدی هلاک شدی . و مراد به جز این است از این جمله ، که اضطراب مبتدی اندر حلول وارد حق - تعالی - بدو از آن می باشد که حسّت وی مر آن را مخالف است ، ۱ . چون آن متواتر شود ، اندر آن ساکن شود . ندیدی که چون جبرئیل اندر ابتدا پیامد (مو ۶۳۸) ، پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - طاقت رؤیت وی نداشت . و چون به نهایت رسید ، اگر يك نفس دیرتر آمدی ، تنگ دل شدی . و این را شواهد بسیار است . و این حکایت ، هم دلیل اضطراب مبتدیان است و هم برهان سکون منتهیان اندر سماع . و معروف است که جنید را مریدی بوده است که اندر سماع ، اضطراب بسیار کردی ، ۱۵ و درویشان بدان مشغول شدند . پیش شیخ - رضی الله عنه - شکایت کردند . وی را گفت : « بعد از این اگر اندر سماع ، اضطراب کنی ، نیز من با تو صحبت نکنم . » ابو محمد جریری گوید : « در سماعی من اندر وی نگاه می کردم . لب برهم نهاده بود ، و خاموش می بود . تا از هر مویی از اندام وی چشمه بی بگشاد ، تا هوش از وی بشد . و يك روز بی هوش بود . » پس من ندانم تا وی اندر سماع درست تر بود یا حرمت پیر بردلش

۱- ما ، مو : خواهند تا کسی ، ما ، مو : آنجا نگاهدارند تا هلاک شود . ۲- ما ، مو : و اطبا و دیگران پیوسته می شنوند . ۳- ما ، مو : از آنچه موافق است آن با طبع ایشان و مخالف است بطبع این مبتدیان . ۴- ما ، مو : کرمی پدیدار آمده بود . ۵- ما ، مو : کلیت او همه آن بود . ۶- ما ، مو : دیدم شهری بر سرحد اسلام . ۷- ما ، مو : برون آمد و میجوشید . ۸- ما ، از این جمله غرض آنست که مو : بجز هست غرض آنست که جمله اضطراب مبتدیان اندر . ۹- ما ، مو : حق تعالی از آن میباشد که چشمت ایشان (مو : چشمت) . ۱۰- ما ، مو : مبتدی اندر و ساکن شود . ما ، مو : جبرئیل علیه السلام اندر . ۱۱- ما ، مو : پیغامبر صلی الله علیه و آله . ۱۲- ما ، مو : اگر یکساعت دیرتر آمدی تنگدل . ۱۳- ما ، مو : و این حکایات هم . ۱۴- ما ، مو : که جنید را رحمة الله مریدی بود که ما ، مو : بسیار میکردی . ۱۵- ما ، مو : پیش شیخ شکایت کرده ازو . ۱۶- ما ، مو : گفت که اگر بعد ازین اندر سماع اضطراب کنی من با تو صحبت نکنم .

۱۷- ما ، مو : و ابو محمد جریری گوید اندر سماع من در آن درویش نگاه کردم .

۱۸- ما ، مو : خاموش بود تا از هر مویی چشمه از اندام وی بگشاد ، ما ، مو : و هوش از وی .

۱۹- ما ، مو : همچنان بی هوش بود پس من ندانستم تا وی .

قوی تر . و گویند که : « مریدی اندر سماع نعره یی بزد . پیر ورا گفت : « خاموش ! » وی سر بر زانو نهاد ، و چون نگاه کردند ، مرده بود ! »

و از شیخ بو مسلم فارس بن غالب الفارسی - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - شنیدم که گفت : « درویشی اندر سماع اضطرابی می کرد . یکی دست { ما ۵۳۹ } بر سر وی نهاد که : « بنشین ! » نشست همان بود ، و رفتن از دنیا همان ! » و جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - می گوید که : « دیدم درویشی { ژ ۵۳۳ } را که اندر سماع جان بداد . »

و رقی روایت کند از دراج ، که او گفت : « من با ابن القوطی بر لب دجله می رفتیم . میان بصره و اَبَلَّه ، به کوشکی فرا رسیدیم . نیک مردی بر آن در نشسته بود ، و کنیزکی در پیش وی ، که وی را غنا می کرد ، و می گفت ، شعر :

۱۰. فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدُّ كَانْ مِنْي لَكَ يَنْدَلْ
كُلَّ يَوْمٍ تَتَلَوْنَ غَيْرَ هَذَا بِكَ أَجْمَلْ

و جوانی را دیدم اندر زیر دیوار کوشک ایستاده با مَرَقَعَه یی و رَكْوَه یی . گفت : « ای کنیزک ! به خدای تو ، بر تو که این بیت بازگویی ! که از زندگانی من ، يك نفس بیش نمانده است . تا باری ، جان به استماع این بیت بر آید . » کنیزک دیگر باره باز گفت . آن ۱۵ جوان نعره یی بزد . جان از وی جدا شد . خداوند کوشک مر کنیزک را گفت که : « تو آزادی . » و خود فرود آمد . به تجهیز آن جوان مشغول شد . و همه اهل بصره بر وی نماز کردند . پس آن مرد برپای خاست و گفت : « یا اهل بصره ! من که فلان بن فلاتم ، همه املاک خود سبیل کردم ، و همه ممالیک آزاد کردم . » هم از آنجا برفت ، و کس خبر آن مرد نیافت .

۱- ما ، مو : قوی تر بود . ما ، مو : پیر ویرا گفت خاموش باش . ۳- ما ، مو : شیخ ابو مسلم بن غالب الفارسی شنیدم .

۵- ما ، مو : نشستن وی همان بود و رفتن از دنیا . ۶- ما ، مو : و جنید رحمه الله علیه ما ، مو : درویشی اندر سماع جان بداد .

۷- ما ، مو : و دَقَى (موتی) روایت آرد از دراج که گفت ما ، مو : بر کفار دجله می رفتیم .

۸ و ۹- ما ، مو : مردی دیدیم برپام کوشک نشسته و کنیزکی (ژ : بدان در نشسته) در پیش او غنا میکرد .

۹- ما ، مو : و این بیت میخواند شعر :

۱۰- ما ، مو : لك اقبل . ۱۲- ما ، مو : دیدم در زیر آن کوشک ایستاده با ابریق و مَرَقَع .

۱۳- ما ، مو : بخدا بر تو که این بیت . ۱۴- ما ، مو : نمانده تا باری ما ، مو : این برآید کنیزک دیگر باره بخواندن آن معارفت کرد .

۱۵- ما ، مو : و جان از وی جدا شد خداوند کنیزک مر کنیزک را . ۱۶- ما ، مو : و بتجهیز آن جوان مشغول شد .

۱۷ و ۱۸- ما ، مو : برخاست گفت یا اهل بصره فلان بن فلاتم . املاک خود سبیل کردم و « ممالیک آزاد » و از آنجا برفت و نیز کس .

و فایده این حدیث و حکایت آن است که: مرید را اندر غلبه سماع، حال به چندین بیاید، که سماع وی فاسقان را از فسق باز دارد. و اندر این زمانه، گروهی گم شدگان به سماع فاسقان حاضر شوند و گویند: «ما سماع از حق کنیم.» و فاسقان، بدان که ایشان مر ایشان را موافقت کنند، بر سماع کردن و فسق و فجور { ژ ۵۳۴ } حریص تر شوند، ۵ تا خود را و ایشان را هلاک کنند.

و از جنید - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - پرسیدند که: «اگر ما بر وجه اعتبار، اندر کلیسیا شویم، روا بود؟ و مراد ما از آن جز آن نبود { مو ۶۴۱ }، تا ذل کافران ببینیم، و بر نعمت اسلام شکر کنیم.» وی گفت: «اگر به کلیسیا توانید شد، { ما ۵۴۰ } چنان که چون شما بیرون آیید، تنی چند را از ایشان به درگاه توانید آورد، بروید، و اگر نه ۱. مروید.» پس صومعه‌یی اگر به خرابات شود، خرابات، صومعه‌ی وی شود. و خراباتی اگر به صومعه رود، صومعه، خرابات وی گردد.

و یکی از کبار مشایخ گوید: «من با درویشی در بغداد آواز مغنّی شنیدم که می خواند، شعر:

مَنْنِ إِنْ تَكُنْ حَقًّا تَكُنْ أَحْسَنَ الْمَنَىٰ وَإِلَّا فَقَدْ عَشْنَا بِهَا زَمَنًا رَغْدًا

۱۵ آن درویش نعره‌یی بزد و از دنیا بیرون شد. و مانند این، ابو علی رودباری - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گوید: «درویشی را دیدم که به آواز مغنّی مشغول گشته بود. من نیز گوش بنهادم، تا وی چه گوید. آن کس به صوتی حزین می گفت، شعر:

أَمْدٌ كَفَىٰ بِالْخَضُوعِ إِلَى الَّذِي جَادَ بِالصَّنِيعِ

آن درویش، بانگی بکرد و بیفتاد. چون بشدم، ورا یافتم مرده. «و یکی ۲. گوید که: «با ابراهیم خواص - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به راهی می رفتم. طربی اندر دلم پدید

۱- ما، مو: و فایده این حکایت آنست که ۱-۲ ما، مو: حال چندین بیاید. ۲- ما، مو: فسق نجات ما، مو: و اندر زمانه گروهی.
 ۳- ما، مو: از حق میکنیم. ۴-۳ ما، مو: فاسقان مر ایشان را موافقت کنند. ۴- ما، مو: و فسق و فجور. ۵- ما، مو: تا خود و ایشان هلاک شوند. ۶- ما، مو: و از جنید رحمة الله علیه. ۷- ما، مو: و از آن مراد بجز آن نباشد تا ذل کفر ایشان به بینیم. ۸- ما، مو: شکری کنیم ما: کلیسا. ۹- ما: و بروید. ۱۰- ما، مو: و اگر نه نشوید پس اهل صومعه اگر ما، مو: صومعه‌ی وی باشد.
 ۱۱- ما، مو: و خراباتی چون به صومعه شود صومعه خرابات وی شود. ۱۲- ما، مو: و یکی گوید از کبار مشایخ که من ببغداد می رفتم با درویشی آواز. ۱۴- ما: فقد عشنا. مو: عسا ما، مو: و غذا. ۱۵- ما، مو: بیرون بشد.
 ۱۶- ما: رحمة الله علیه گوید. ۱۷- ما، مو: گوش بنهادیم تا وی چه میگوید ما، مو: صوت حزین.
 ۱۸- ما: جاد بالصنّيع، مو: جادیا بضیع. ۱۹- ما، مو: آنگاه آن درویش ما، مو: چون نزدیک او شدم او را مرده یافتم.
 ۲۰- ما، مو: یکی گوید با ابراهیم خواص به راهی میرفتم اندر کوه در دلم طربی پدیدار آمد.

آمد ، برخواندم ، شعر :

صَحَّ عِنْدَ النَّاسِ إِنِّي عَاشِقٌ غَيْرَ إِنْ لَمْ يَعْلَمُوا عَشَقِي لَمَنْ
لَيْسَ فِي الْإِنْسَانِ شَيْءٌ حَسَنٌ إِلَّا وَ أَحْسَنَ مِنْهُ صَوْتُ حَسَنٍ »

مرا گفت : « باز گوی این بیت را . » باز گفتم . وی به حکم تواجذ قدمی چند

۵ بر زمین زد . چون نگاه کردم ، آن اقدام وی ، چون به موم ، به سنگ فرو می رفت .
آنگاه بی هوش بیفتاد . چون به هوش آمد ، مرا گفت : « اندر روضه بهشت بودم ،
تو ندیدی ؟ » و از این جنس حکایات بیش از این است که این کتاب آن را محتمل باشد .
و من اندر معاینه درویشی دیدم اندر جبال آذربایگان که می رفت می گفت این بیت ها
به شتاب :

وَاللَّهِ مَا طَلَعْتُ شَمْسَ وَلَا غَرَبْتُ إِلَّا وَأَنْتَ مَنَى قَلْبِي وَ وَسْوَاسِ
وَلَا تَنَفَّسْتُ مَحْزُونًا وَلَا فَرَحًا إِلَّا وَ ذَكَرَكَ مَقْرُونًا بِأَنْفَاسِ
وَلَا جَلَسْتُ إِلَى قَوْمٍ أَحَدْتَهُمْ إِلَّا وَأَنْتَ حَدِيثِي بَيْنَ جَلَّاسِ
وَلَا هَمَمْتُ بِشَرْبِ الْمَاءِ مِنْ عَطَشٍ إِلَّا رَأَيْتُ خَيَالًا مِنْكَ فِي الْكَاسِ
فَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى الْإِتْيَانِ لَزَرْتُكُمْ مَجِيًّا عَلَى الْوَجْهِ أَوْ مَشِيًّا عَلَى الرَّأْسِ

۱۵ از سماع این متغیر شد ، پشت به سنگی باز گذاشت ، و جان بداد .

فصل : گروهی از مشایخ ، خواندن قرآن به الحان و شنیدن قصاید و اشعار را ،
چنان که حروف از حد آن تجاوز کرده است ، کراهیت داشته اند ، و مریدان را حذر
فرموده اند ، و خود پرهیز کرده ، و اندر آن غلو نموده اند . و ایشان چند گروهند ، و
هر یکی را اندر آن ، علتی دیگر است . گروهی از آن آناند که اندر تحریم آن روایات

۱- ما ، مو : و بر خواندم . ۲- ما ، مو : إِنْ لَمْ يَعْرِفُوا عَشَقِي . ۳- ما ، مو : مَا لَيْسَ فِي الْإِنْسَانِ . ۴- ما ، مو : مَرَا كَفْتُ يَا إِبْرَاهِيمَ

بازگویی این بیت بازگفتم بحکم . ۵- ما ، مو : کردم اقدام وی چون در موم بدان سنگ . ۷- ما ، مو : بیش از آنست که .

۸- ما ، مو : و من معاینه اندر درویش که اندر جبال آذربایجان میرفت . ۹- ما ، مو : این بیت ها را بشتاب و میگريست و مینالید شعر .

۱۰- ما ، مو : و وسواسی . ۱۱- ما ، مو : وَلَا ذَكَرَكَ مَحْزُونًا وَلَا فَرَحًا إِلَّا وَحَيْكَ مَقْرُونًا بِأَنْفَاسِي . ۱۲- ما ، مو : بَيْنَ جَلَّاسِي .

۱۳- ما ، مو : فِي الْكَاسِي . ۱۴- ما ، مو : ش ، ما ، این بیت را ندارد . ۱۵- ما ، مو : زَمَانِي بَنَشْتُ وَ پِشْتِ بَسْتِي بَازَنَهَادِ

و جان بداد رحمة الله عليه . ۱۶- ما ، مو : و گروهی از مشایخ این طایفه شنیدن قصاید اشعار و خواندن قرآن بالخان .

۱۷- ما ، مو : حروف آن از حد بیرون برند (ما) بیرون نشود کراهت داشته (ر) : کراهیت .

۱۸- ر : و مریدان را حذر فرموده اند « ندارد . ما ، مو : کرده اند . ر : غلو نموده . ما ، مو : بر چند گروهند .

۱۹- ما ، مو : علت دیگر است . ما ، مو : و گروهی از آن آند که در تحریم .

یافته اند ، { ۵۴۶ } و اندر آن متابع سلف صالح شده ، و بدیشان تقلید کرده . چنان که زجر کردن پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ - مر شیرین را - کنیزك حسان بن ثابت { مو ۶۴۳ } - از غنا کردن ، و دره زدن عمر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - مر آن صحابی را که می غنا کرد ، و انکار کردن علی - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - بر معاویه ، که کنیزکان ۵ مغنیه داشت ، و منع کردن وی مر حسن را - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - و نظاره آن زن حبشیه ، که می غنا کرد . و گفتند که : « او قرین شیطان است . » و مانند این .

و نیز گویند که دلیل بزرگترین ما بر کراهیت داشت غنا ، اجماع صحابه است . و اندر زمانه ما و پیش از ما ، به اجماع اُمت ، غنا کراهیت بوده است . بر آن که گروهی حرام مطلق دارند ، و اندر این معنی از ابو الحارث بنانی روایت کنند که گفت : « من اندر ۱۰ سماع کردن ، به جد بودم . شبی یکی به صومعه من آمد و گفت : « جمعی از طالبان درگاه { ما ۵۴۲ } خداوند - تعالی - مجتمع اند ، و حضور شما را منتظر . اگر فضل کنید ، و رنجه شوید . » گفت : « بیرون آمدم ، و بر اثر وی می رفتم . بسی بر نیامد که به گروهی رسیدم که حلقه می زده بودند ، و پیری میان ایشان نشسته . مرا کرامتی کردند فوق الغایه . » و آن پیر گفت : « اگر فرمایی تا بیتی برخوانند ؟ » من اجابت کردم . ۱۵ . دو کس به الحان خوش ، ابیات خواندن گرفتند . ابیاتی که شعرا در فراق گفته بودند . و ایشان جمله برخاستند به تواجذ ، و زعقه های خوش می زدند ، و اشارت های لطیف می کردند . و من متعجب حال ایشان مانده بودم و خوشی و قشاشان . تا صبح نزدیک آمد . « آنگاه آن پیر مرا گفت : « ايها الشيخ ! هیچ نپرسی مرا که : « تو کیستی ؟ و این قوم کیانند ؟ » گفتم : « حشمت تو مرا می از سوال باز دارد . » { ۵۴۷ } وی گفت - لعنه الله - :

۲- ما ، مو : پیغامبر ما ، مو : مر شیرین کنیزك مو : ثابت را . ۳- ما ، مو : که غنا میکرد . ۴- ما ، مو : بدانچه کنیزکان .

۵- ما ، مو : که غنا میکرد و گفتی که او . ۷- ما ، مو : و نیز گویند دلیل . ما ، مو : اجتماع اُمت است اندر .

۷و۸- مو : از « اندر زمانه » تا « گروهی حرام » ندارد . ۸- ما ، مو : از ما بر آنکه آن کراهیت است با آنکه گروهی .

۹- ما ، مو : مطلق گویند . ما ، مو : ابو الحارث بنانی ، ۱۰- ما ، مو : آمد گفت ما ، مو : جماعتی از طلاب درگاه .

۱۱- ما ، مو : مجتمع شده اند و بدیدار شیخ مشتاق اند که اگر .

۱۲- ما ، مو : و رنجه شوید چه شود گفتا ما ، مو : و بر اثر آن میرفتم پس برنیامد .

۱۳- ما ، مو : رسید که حلقه زده بودند و پیری اندر میان آنان بود . ۱۴- ما ، مو : از « مرا کرامتی » تا « برخوانند » ندارد .

۱۵- ما ، مو : خواندن گرفت .

۱۶- ما ، مو : جمله در تواجذ برخاستند و زعقهای . ۱۷- ما ، مو : خوشی و قشاشان بود .

۱۸- ما ، مو : ايها الشيخ مرا نگفتی که تو کیستی و این گروه کیانند . ۱۹- ما ، مو : حشمت تو مرا از سوال منع میکند .

« او خود عزازیل بوده است که اکنون ابلیس است ، و آن جمله فرزندان وی . و اندر این نشست ها و غنا کردن ، مرا دو فایده باشد : یکی آن که مصیبت فراق و آیام دولت خود را یاد کنم . و دیگر آن که پارسا مردان را از راه ببرم ، و اندر غلظ افکنم . » ابو الحارث گوید : « آنگاه ارادت سماع از دلم نفی شد . و من از آن غبن عظیم تشویر ۵ زده گشتم . »

و من - که علی بن عثمان الجلابی ام - ، از شیخ ابو العباس شقانی - رحمه الله علیه - شنیدم که گفت : « روزی در مجمعی بودم که گروهی سماع می کردند . دیوان برهنه اندر میان ایشان بازی می کردند . و من متعجب حال ایشان مانده بودم ، که در می دمیدند و ایشان بدان گرم تر می شدند . » و گروهی دیگرند که از خوف و خطر ۱۰ مریدان ، که تا اندر بلا و بطالت نیفتند ، و بدیشان تقلید نکنند ، و از سر توبه با سر مصیبت باز نیایند ، و هوا اندر ایشان قوت نگیرد ، و هوس مرعیت صلاح ایشان را فسخ نکند ، که معرض بلا و مایه فتنه است . سماع نکردند و اندر میان ایشان ننشستند .

و از جنید - رضی الله عنه - می آید که جریری را گفت - اندر حال ابتدای توبه ۱۵ وی - که : « اگر سلامت دین خواهی ، و رعایت { ما ۵۴۳ } توبه کنی ، اندر سماع صوفیان - که کنند - منکر شو ، و خود را اهل آن بدان تا جوانی . و چون پیر شدی ، مردمان را بزه کار مکن . »

گروهی دیگر گفتند که : اهل سماع بر دو فرقت اند : یکی لاهی ، و دیگر الهی . لاهی در عین فتنه باشد ، و از آن نترسد . و الهی به ریاضات و مجاهدات و به انقطاع دل

۱- ژ : « او خود عزازیل بوده است که اکنون » ندارد . ما ، مو : و این جمله . ۲- ما ، مو : نشست ها و غنا کردن دو فایده است یکی آنکه مصیبت فراق خود دارم و آیام دولت یاد کنم . ژ : آیام دولت خود را دارم . ما ، مو : افکنم او گفت . ۴- ما ، مو : ارادت سماع آنگاه از دل من نفی شد . ۵- ما ، مو : « و من از آن » تا « گشتم » ندارد . ۶- ما ، مو : ام رضی الله عنه از شیخ الاسلام ابو العباسی الشقانی شنیدم . مو : الاسقانی رحمه الله علیه . ۷- ۹۰۷- ما ، مو : بودم گروهی سماع می کردند و شیاطین اندر ایشان می دمیدند و ایشان بر آن گرم می شدند . ۱۰- ما ، مو : مریدان تا اندر بلا . ۱۱- ما ، مو : بر سر مصیبت نیایند . ۱۲- ما ، مو : نکند معرض بلا . ۱۴- ما ، مو : و از جنید رحمه الله علیه می آید که مریدی (ما : مر مریدانرا) گفت . ۱۵- ما ، مو : ابتدای توبه که اگر . ۱۶- ژ : منکر مشو ، ما ، مو : منکر شود خود را از اهل آن مدار . ما ، مو : چون پیر شوی . ۱۷- ما ، مو : مردمانرا بر خود بزه کار مکن . ۱۸- ما ، مو : یکی آنانکه لاهی باشند و دیگر آنکه الهی باشند . ۱۹- ما ، مو : فتنه باشند و از آن نترسند الهی ، ما ، مو : و انقطاع دل .

{ مو ۶۴۵ } از مخلوقات ، و اعراض سر از مکنونات ، فتنه از خود دور کرده { ژ ۵۴۸ } باشد ، و از آن اِیمن شده . چون ما نه از این گروه باشیم نه از آن ، ترک آن ما را بهتر ، و مشغول شدن به چیزی - که موافق وقت ما است - اولی تر .

و گروهی دیگر گفتند : چون عوام را اندر سماع فتنه است و از شنیدن ما اعتقاد ۵ مردمان مشوش می شود ، و از درجت ما اندر آن محجوبند ، و به ما می بزه کار شوند ، پس بر عامه می شفقت کنیم ، و مر خاص را نصیحت کنیم ، و بر وقت غیرت دست از آن بداریم . و این طریقی پسندیده است .

و گروهی گفته اند که : پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - گفت : « مِنْ حَسَنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُ مَا لَا يَعْنِيهِ . » : « دست از چیزی بداریم که از آن گزیر است . » از آن چه ۱۰ به ما لا یعنی مشغول شدن ، تضییع وقت باشد . و وقت دوستان ، با دوستان عزیز ، عزیز باشد . ضایع نباید کرد .

و گروهی دیگر گفتند از خواص که : سماع خبر است و لذت آن یافت مراد . و این کار کودکان باشد ، که اندر عیان ، خبر را چه مقدار باشد . پس کار مشاهدت دارد . این است احکام سماع که یاد کردم بر وجه اختصار . کنون اندر وجد و وجود و تواجد ۱۵ بابی بیارم و مرتب گردانم - انشاء الله العزیز وَحْدَهُ - .

باب الْوَجْدُ وَالْوُجُودُ وَالتَّوَجُّدُ وَمَرَاتِبُهُ :

بدان که وجد و وجود مصدر اند . یکی به معنی اندوه ، و دیگری به معنی یافتن . و فاعل هر دو چون یکی باشد . و جز به مصدر فرق نتوان کرد میان آن . چنان که گویند :

۱- ما ، مو : دور کرده باشند . ۲- ما ، مو : نه از آن که آن ما را بهتر .

۵- ما ، مو : میشود از درجه ما ، مو : و بزه کار میشوند .

۶- ما ، مو : پس عام را شفقت کنیم و خاص را نصیحت کنیم و برویت غیرت دست از آن .

۷- ما ، مو : نداریم و این طریق پسندیده است . ۸- ما ، مو : و گروهی گفتند که پیغامبر ما .

۹- ما : ترکه ما لا یعنی ما ، مو : از آن گزیر است .

۱۰- ما : به کسی مشغول شدن تضییع وقت است . ما ، مو : وقت دوستان با دوستان عزیز ضایع .

۱۱- ما ، مو : و گروه دیگر از خواص گفتند که . ۱۴- ما ، مو : که یاد کردیم بوجه اختصار اکنون .

۱۴ و ۱۵- ما ، مو : و مواجد ایشان بابی مرتب گردانم . ۱۵- ما ، مو : بتوفیق الله تعالی .

۱۶- ما : باب سی و هفتم فی الوجد ... ۱۷- ما ، مو : و دیگر بمعنی یافتن .

« وَجَدَ يَجِدُ وَجُوداً وَجَدَاناً » چون بیافت . « وَجَدَ يَجِدُ وَجْداً » چون اندوهگین شد . و نیز « وَجَدَ يَجِدُ جَدَّةً » چون توانگر شد . و « وَجَدَ يَجِدُ مَوْجِدَةً » چون در خشم شد . و فرق این { ما ۵۴۴ } جمله به مصادر بُود نه به أفعال . و مراد این طایفه از وَجَد و وَجُود ، اثبات دو حال باشد که مر ایشان را پدیدار آید اندر سَمَاع : یکی مقرون اندوه باشد ، ۵ و دیگر مَوْضُول { ژ ۵۴۹ } یافت . و مراد و حقیقت اندوه ، فَقْدِ محبوب و مَنَعِ مراد باشد . و حقیقت یافت حصول مراد .

و فَرْقِ میان حُزْن و وَجَد آن بُود که : حُزْن نام اندوهی بُود که اندر نصیب خود باشد و وَجَد نام اندوهی باشد که اندر نصیب غیر بُود بوجه مَحَبَّت . و تغییر این جمله صفت طالب است . « وَالْحَقُّ لَا يَتَغَيَّرُ » . و كَيْفِيَّتِ وَجَد اندر تَحْتَ عبارت نیاید . ۱ . از آن چه آن آلم است اندر مَغایبه ، و آلم را به قلم بیان نتوان کرد . پس وَجَد ، سَرِی باشد ، میان طالب و مَطْلُوب که بیان آن ، اندر کَشْفِ آن غیبت بُود ، و به کِیْفِیَّتِ وَجُود نشان و اشارت درست نیاید . از آن چه طَرَب است اندر مَشَاهِدَت . و طَرَب را به طَلَب اندر نتوان یافت . پس وَجُود فضلی باشد از مَحْبُوب به مَحَب . اشارت از حقیقت آن مَعزُول بُود .

۱۵ و به نزدیک من ، وَجَد ، اِصَابَتِ آلمی باشد مر دل را ، یا از فَرَح یا از تَرَح ، یا از طَرَب یا از تَعَب . و وَجُود اِزَالَتِ غَمی از دل ، و مَصَادَقَتِ مراد آن . و صِفَتِ واجد اما حرکت بُود اندر غَلَبانِ شَوْقِ اندر حال حِجَاب { مو ۶۴۷ } ، و اَمَّا سَكُونِ اندر حال مَشَاهِدَتِ اندر حال کَشْفِ . اَمَّا زَفِير ، و اَمَّا نَفِير ، اَمَّا اَنِين ، و اَمَّا حَنِين ، اَمَّا عِيش ، و اَمَّا طَيْش ، اَمَّا كَرْب ، و اَمَّا طَرَب . و مختلفند مشایخ تا وَجَد تمام تر ۲ . یا وجود .

-
- ۴ - ما ، مو : که یکی مقرون . ۵ - ما ، مو : یافت مراد و حقیقت . ۷ - ما ، مو : فرق میان حُزْن .
 ۸ - ما ، مو : و این تغییرات جمله . ۱۰ - ما ، مو : آن دلم است اندر معاینه . ۱۱ - ما : آن غیب بود ، مو : آن عیب بود . ۱۲ - ما ، مو : از آنچه این طرب است . ۱۴ - ما ، مو : که اشارت از حقیقت .
 ۱۵ - ما ، مو : و نزد من وجد اضافت آلمی باشد ما : یا از فَرَح یا از طَرَح .
 ۱۶ - ما ، مو : یا از تعب یا از طرب ما ، مو : اِزَالَتِ غَمی بود از دل ما ، مو : مراد آن باشد .
 ۱۷ - ما : وجد اما حرکت .
 ۱۸ - ما : اَمَّا زَفِير اَمَّا نَفِير اَمَّا حَنِين و اَمَّا اَنِين . ۱۹ - ما ، مو : با وجد تمام تر باوجود .

گروهی گفتند که وجود صفت مریدان است و وجد نعت عارفان . چون درجت عارفان از مریدان بلندتر بود ، باید که صفت این ، از آن کامل تر بود . از آن چه هر چیزی را که اندر تحت یافت در آمد ، مدرک شد . و آن صفت جنس است . از آن چه ادراک حد اقتضا کند . و خداوند - تعالی - بی حد است . پس آن چه بنده یافت ، به جز مشربی نبود و آن چه ۵ نیافت او اندر آن منقطع شد ، و از { ما ۵۴۵ } طلب آن عاجز گشت ، واجد آن حقیقت حق باشد .

و گروهی گویند : وجد { ژ . ۵۴ } حرقت مریدان باشد ، و وجود تحفه محبان . درجت محبان بلندتر از مریدان باشد ، تا آرام با تحفه تمام تر باشد از حرقت اندر طلب . و این معنی کشف نگردد به جز اندر حکایتی . و آن آن است که روزی شیخ ابابکر شبلی - ۱ . رحمه الله علیه - اندر غلیان حال خود ، به نزدیک جنید - رضی الله عنه - آمد . وی را یافت اندوهگین . گفت : « أيتها الشيخ ! چه بوده است ؟ » جنید گفت - رضی الله عنه - : « مَنْ طَلَبَ وَجَدَ . » وی گفت : « لا ! بَلْ مَنْ وَجَدَ طَلَبَ . » آنگاه مشایخ اندر این سخن گفتند ، از آن که یکی نشان از وجد داد ، و آن دیگر اشارت به وجود کرد . و به نزدیک من ، معتبر قول جنید است - رضی الله عنه - . از آن چه چون بنده بشناخت که معبود او ۱۵ از جنسی او نیست ، اندوه وی دراز گردد . و اندر این سخن رفته است در این کتاب .

و متفقند مشایخ - رضی الله عنهم - که سلطان علم قوی تر از سلطان وجد . از آن چه چون قوت مر سلطان وجد را باشد ، واجد بر محل خطر باشد . و چون سلطان علم را بود ، در محل امن باشد . و مراد این جمله آن است که اندر همه احوال ، باید که طالب ، متابع علم و شرع باشد ، چون به وجد ، مغلوب باشد . خطاب از وی برخیزد .

۱ - ما ، مو : گروهی گویند که ۲ - ما ، مو : از مرید بلندتر بود باید که وصف این از وی کامل تر بود . ما ، مو : هر چیزی که اندر ۳ - ما ، مو : و اندر وصف جنس است زیرا که ادراک ۵۴ - ما ، مو : و آنچه نیافت طالب (مو : طلب او (ژ : و) اندر آن ۷ - ما : گویند که ، مو : گویند در وجد ما ، مو : مریدان بود ۹ - ما ، مو : روزی شبلی ۱۰ - ما ، مو : جنید رحمه الله علیه ۱۱ - ما ، مو : جنید گفت من طلب وجد ۱۲ - ما ، مو : شبلی گفت رحمه الله علیه لابد من وجد ۱۳ - ما ، مو : گفته اند از آنچه یکی ۱۴ - ما ، مو : جنید رحمه الله علیه

۱۵ - ما ، مو : و اندرین معنی سخن رفته است اندرین کتاب .

۱۶ - ما ، مو : مشایخ رحمه الله عليهم که سلطان علم قوی تر باید از

۱۷ - ما ، مو : محل خطر بود و چون قوت مر سلطان ۱۸ - ما ، مو : عالم در محل امر و مراد

۱۹ - ما ، مو : و شرع بود چون به وجد مغلوب شود

و چون خطاب برخاست ، ثواب و عقاب برخیزد . و چون ثواب و عقاب برخاست ، کرامت و اهانت برخیزد . آنگاه حکم وی حکم مجانین بود ، نه از آن اولیا و مقربان . و چون سلطان علم غالب باشد بر سلطان حال ، بنده اندر کنف اوامر و نواهی بود ، و اندر سرا پرده خود همیشه مشکور . و باز چون سلطان حال غالب بود بر سلطان علم ، بنده از حدود ۵ خارج بود ، و از خطاب محروم ، اندر محل نقص خود ، اما معذور ، و اما مغرور . و تعیین این { ما ۵۴۶ } معنی قول جنید است - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - که گفت : « راه دو است یا به علم یا به روش . روش که بی { ژ ۵۴۱ } علم بود ، اگرچه نیکو بود ، جهل و نقص باشد ، و علم اگر با روش بود ، عز و شرف بود . » و از آن بود که بویزد - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - گفت : « كَفَرَأَ أَهْلُ الْهَمَّةِ أَشْرَفُ مِنْ إِسْلَامِ أَهْلِ الْمَنِيَّةِ . » بر اهل همت ، ۱ . کفران صورت نگیرد ، اما اگر تقدیر کنند ، اهل همت با کفر کامل تر باشند از اهل منیت به ایمان . و جنید مر شبلی را گفت - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - : « الشَّيْبِيُّ سَكَرَانٌ وَلَوْ أَفَاقَ مِنْ سَكْرِهِ لَجَاءَ مِنْهُ إِمَامٌ يَنْتَفِعُ بِهِ . »

و اندر حکایات مشهور است که جنید و محمد بن مسروق و ابوالعباس بن عطا - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - مجتمع بودند . قوَال بیتی برخواند . ایشان تواجُد می کردند . جنید ۱۵ ساکن می بود . گفتند : « أَيُّهَا الشَّيْخُ ! (مو ۶۴۹) ترا از این سماع هیچ نصیب نمی باشد ؟ » وی برخواند - قوله - تعالی - : « تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ . » اما تواجُد ، تکلف بود اندر اتیان وجد . و آن عرضه کردن انعام و شواهد حق بود بر دل ، و اندیشه اتصال ، و تمنی روش مردان . و گروهی اندر آن مترسم اند که تقلید کرده اند ، به حرکات ظاهر و ترتیب رقص و تزیین اشارت ایشان . و این حرام

- ۲- ما ، مو : پس آنگاه حکم . ۳- ما ، مو : اندر کشف او امر و . ۴و۳- ما ، مو : و اندر سرا پرده عزت مذکور و همیشه .
 ۵- ما ، مو : از خطاب محروم ماند اندر محل ، ما ، مو : و بعین این . ۶- ما : است رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، مو : ندارد . ما ، مو :
 گفت از آنچه راه دو است . ۷- ما ، مو : یا بورزش ورزش که بی علم بود . ۸- ما ، مو : و علم اگر باورزش بود ما ، مو : بود
 از آن بود که بویزد رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ گفت . ۹- ما ، مو : و کفران صورت . ۱۰- ما ، مو : اما تقدیر کنند ما ، مو : کامل تر
 باشد از اهل منیت با ایمان . ۱۱- ما ، مو : گفت رَحْمَةُ اللَّهِ . ۱۲- ما ، مو : و محمد مسروق و .
 ۱۴- ما ، مو : « رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ » ندارد . ما ، مو : بیتی میخواند وی یعنی جنید ساکن . ژ : وی ساکن .
 ۱۶- ما ، مو : قول خدای تعالی تحسبها ..
 ۱۷- ما ، مو : و این عرض کردن انعام . ۱۸- ما ، مو : باشد بر دل و اندیشه اتصال و تمنی ورزش مردان .
 ۱۹- ما ، مو : و تزیین اشارات ایشان .

مَحْضُ باشد . و گروهی مَحَقِّق اند که مرادشان اندر آن ، طَلَبِ اَحْوَال و دَرَجَتِ بزرگانِ مَتَصَوِّف است ، نه حَرَکات و رُسُوم . لَقَوْلِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : « مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ » . و نیز گفت : إِذَا قَرَأْتُمُ الْقُرْآنَ فَابْكُوا فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكُوا و این خَبَرِ ناطق است بر اباحتِ تَوَاجُد . و از آن بُوَد که آن پیر گفت - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - :
 ۵ « هزار فرسنگ به دروغ بروم ، تا يک قَدَم از آن صِدْق باشد . و سخن اندر این باب ، بیش از این آید ، اما من بر این اختصار کردم . وَ السَّلَام .

باب الرِّقْصِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ :

بدان که اندر شریعت و طَرِيقَت ، مَر رَقْص را هیچ اَصْلی { ما ۵۴۷ } نیست . از آن چه آن لَهْو بُوَد به اتِّفَاقِ هَمِّهِ عَقْلًا ، چون به جِدِّ باشد ، و چون به هَزَل بُوَد لَغْوِی . و هیچ ۱ . کس از مَشایخِ آن را نستوده است ، و اندر آن غَلَو نکرده . و هر اثر که اَهْلِ حَشْوِ اندر آن { ر ۵۴۲ } بیارند ، آن باطل بُوَد . و چون حَرَکاتِ وَجَدِی و مُعَامِلَاتِ اَهْلِ تَوَاجُد ، بدان مانند بُوَد است ، گروهی از اَهْلِ هَزَلِ بدان تقلید کرده اند ، و اندر آن غالی شده ، و از آن مَذْهَبِی ساخته .

و مَن دیدم از عَوَام ، گروهی می پنداشتند که مَذْهَبِ تَصَوِّف جز این نیست . آن ۱۵ بردست گرفتند ، و گروهی اَصْلِ آن را مَنکَر شدند . و در جمله پای بازی شَرَعًا و عَقْلًا زشت باشد از اَجْهَلِ مردمان ، و مَحَال باشد که اَفْضَلِ مردمان آن کنند . اما چون خِفَتِی مر دل را پدیدار آمد ، و خَفَقَانِی بر سر سُلْطَان شود ، وَقْتُ قُوْت گیرد ، حال اِضْطِرَابِ خود پیدا کند . ترتیب و رُسُوم برخیزد . آن اِضْطِرَاب که پدیدار آید ، نه رَقْص باشد و نه پای

۱-۲- ما ، مو : احوال درجت (مو : درجه) ایشان است نه حرکات . ۲- ما ، مو : و پیغامبر گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ۳- ر از « و نیز گفت » تا « فتیاکو » ندارد . ما ، مو : مراباحت تواجُد را . ۴- ما : هزار گروه بدروغ ، مو : از آن صدق آید . ۵- ما ، مو : و سخن اندرین بیش از آن است اما بر این اختصار کردم و بالله التوفیق . ۶- ما ، مو : باب سی و هشتم فی الرقص و ما يتعلق بها . ۸- ما ، مو : آن لَهْوی بُوَد . ما ، مو : چون بجَدِّ باشند و لغوی بهزل بود . ۹- ما : هیچ کس آنرا نستودند و اندر آن غلو نکرده اند . ۱۰- ما ، مو : آن همه باطل بُوَد ... ما ، مو : حرکات و جدی بود . ۱۱- ما ، مو : گروهی اهل هزل بدان تقلید کردند . ما ، مو : مذهبِ ساخته اند . ۱۳- ما ، مو : گروهی که می پنداشته اند مذهب تصوف بجز این . ۱۴- ما ، مو : منکر شده اند . ۱۵- ما ، مو : از جمله مردمان و محال باشد . ۱۶- ما : پدیدار آمده ، مو : سلطان شود وقت قوت گرفت . ۱۷- ما ، مو : پیدا کرد ترتیب و رسوم برخاست آن اضطراب پدیدار آید . ما ، مو : و نه بازی .

بازی . و نه طبع پروردن که جان گذاختن بود . و سخت دور افتد آن کس از طریق صواب که آن را رقص خواند . و دورتر آن کس ، که حالتی را ، که از حق بی اختیار وی نیاید ، وی به حرکت آن را به خود کشد ، و حالت حق نام کند . آن حالت که وارد حق است ، چیزی است که به نطق بیان نتوان کرد . « مَنْ لَمْ يَذُقْ لَا يَدْرِي . »

النَّظَرُ فِي الْأَحْدَاثِ : در جمله نظاره کردن اندر احداث ، و ضحبت با ایشان مَحْظُور است ، و مَجُوزِ آن کافر . و هر اثر که اندر این آرند ، بطلت و جهالت بود .

و مَنْ دیدم از جهال ، گروهی به تهمت آن ، با اهل این طریقت منکر شدند . و ۱۰ من دیدم که از آن مذهبی ساختند . و مشایخ به جمله مر این را آفت دانسته اند . و این اثر از حلولیان مانده است - لَعْنَهُمُ اللَّهُ - اندر میان اولیای خدای و مَتَصَوِّف . وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

باب الخرق :

بدان که خرجه کردن جامه ، اندر میان این طایفه معتاد است ، و اندر ۱۵ مَجْمَعِ هَای بزرگ - که { ما ۵۴۸ } مشایخ بزرگ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - حاضر بودند ، این کرده اند . و من از علما دیدم ، گروهی که بدان منکر { ژ ۵۴۳ } بودند و گفتند که :

۱- ما ، مو : که آن جای گذاختن بود .

۲- ما ، مو : از « دورتر » تا « حق است » ندارد .

۴- ما ، مو : و این خالی است که بنطق این راه بر کس بیان نتوان کرد .

۶- ما ، مو : و اندر جمله .

۷- ما ، مو : و مجوز این کافر باشد . ۹- ما : و من گروهی از جهال دیدم . ما : با اهل طریقت .

۱۰- ما ، مو : که ازین مذهبی ساخته اند و مشایخ رحمهم الله مر این را آفت .

۱۱- ما ، مو : خدای تعالی و متصوفه . ۱۲- ژ : « والله اعلم » ندارد .

۱۳- ما : باب الخرق و مایتعلق بها . ۱۵- ما ، مو : مشایخ بزرگ حاضر بوده اند .

۱۶- ما ، مو : و من از علما گروهی دیدم .

« روا نباشد جامه دُرست پاره کردن ، و آن فساد بود . » و این محال است . فسادى که مراد از آن صلاح باشد ، سهل بود . و همه گسان نیز جامه دُرست ببرند و بدوزند [مو ۶۵۱] . چنان که آستین و تنه و تریز و جیب ، و از یکدیگر جدا کنند و باز به صلاح آرند . و هیچ فرق نباشد میان آن که جامه یی به صد پاره کنند و برهم دوزند ، و میان آن که به پنج پاره ۵ کنند و برهم دوزند . و اندر هر پاره یی از آن خرقة ، راحت دل مؤمنی است ، و قضای حاجتی ، که از آن وی بر مرقعه دوزند .

و هر چند که جامه خرقة کردن را اندر طریقت ، هیچ اصلی نیست . و البته اندر سماع در حالت صحت نشاید کرد ، که آن جز به اسراف نباشد . اما اگر مستمع را غلبه یی پدیدار آید ، چنان که خطاب از وی برخیزد ، و بی خبر گردد ، معذور باشد . یا چون یکی ۱۰ را چنان افتد ، اگر جماعتی بر موافقت وی خرقة کند ، روا باشد ، و آن اندر حال سماع بود ، به حکم غلبه . و آن دو گونه است : یکی آن که جماعت و اصحاب ، به حکم پیری و مقتدایی جامه وی را خرقة کنند ، و یا اندر حال استغفار از جرمی . و دیگر اندر حال سکر از جدی . و مشکل ترین این جمله ، خرقة سماعی باشد : یکی مجروح ، و دیگر دُرست . و جامه مجروح را شرط دو چیز باشد : یا بدوزند و باز دهند ۱۵ . این جماعت را یا به درویشی دیگر . و یا مر تبرک را پاره پاره کنند و قسمت کنند . اما چون دُرست باشد ، بنگریم تا مراد آن درویش مستمع - که جامه بیفکند - چه بوده است ؟ اگر مراد ، قوال بوده است ، وی را باشد . و اگر مراد ، { ژ ۵۴۴ } جماعت بود ، ایشان را . و اگر بی مراد افتاد به حکم پیر باشد ، تا چه فرمان دهد .

- ۱- ما ، مو : درست را پاره کردن ما ، مو : و این محال باشد که فسادى که ۲- ما ، مو : صلاح بود صلاح باشد و همه کس جامه درست را ببرند و پاره کنند و باز بدوزند ۳- چنانکه معهود است و هیچ ، ما ، مو : جامه را بصد پاره ۴- ما ، مو : و میان آن کسی که هیچ پاره کند و برهم دوزد و اندر هر ژ : ندارد ، ما ، مو : ازین راحت دل مؤمن است ۵- ما ، مو : حاجتی از آن وی که بر مرقعه دوزد .
- ۶- ما ، مو : خرقة کردن اندر طریقت ۷- ما ، مو : سماع آنرا اندر حالت ۸- ما ، مو : و یا چون یکی را ۹- ژ ، ما : خرقة کنند و جمله ... ما ، مو : و جمله فرق اهل این طریقت بر سه گونه باشد یکی آنکه درویش خود خرقة کند و آن اندر حال .
- ۱۰- ما ، مو : و دوم آنکه جماعت و اصحاب .
- ۱۱- ما ، مو : خرقة کنند یکی اندر حال ۱۲- ما ، مو : سکر اندر و جدی . ما ، مو : و آن بر دو گونه باشد یکی .
- ۱۳- ژ : دو چیز بود ما ، مو : و بدو باز دهند ۱۴- ما ، مو : و یا بدرویش دیگر ایشار کنند و یا مر تبرکی را ما : اما تا چون .
- ۱۵- ما ، مو : چه بود اگر مراد قوال بود ۱۷- ما ، مو : بی مراد افتاده بحکم ما ، مو : تا چه فرماید که جماعت را باید داد تا خرقة کنند و یا بیکی از ایشان ارزانی باید داشت و یا بقوال باید داد پس اگر قوال باشد مراد درویش موافقت اصحاب شرط نبود از آنچه آن جامه نه باهل میشود و آن درویش یا باختيار داده یا باضطرار دیگر آنرا اندر آن هیچ موافقتی نیست . پس اگر برادر جماعت خرقة جدا شده است یا بی مراد ایشان موافقت شرط باشد و چون در جامه افکندن موافقت کرده پیر را .

پس اگر درویش را در آن مرادی بوده باشد، به هر نوع که بود، از راه موافقت جماعت، شرط نباشد. از آن چه به هر حال که باشد، یا به مرادی یا به اضطراری دیگران را اندر او هیچ موافقت نیست.

فاما اگر مراد درویش، جماعت بود، یا بی مراد درویش جدا شده است، موافقت ۵ اصحاب با یکدیگر شرط باشد، بی موافقت جمله درست نیاید. و چون جماعت، موافقتی کردند بر چیزی، پیر را نباید که به قوال دهد جامه درویشان. اما روا بود، اگر محبی از آن ایشان چیزی فدا کند، و جامه به درویشان باز دهد، و یا همه خرقة کنند، و قسمت کنند.

و اگر جامه اندر حال غلبه افتاده بود، مشایخ اندر این مختلفند. بیشتری گویند: ۱. «قوال را باشد.» بر موافقت قول پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - : «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ.» : «جامه مقتول، قاتل را بود.» و اگر به قوال ندهند، از شرط طریقت بیرون آیند. و گروهی گویند: «فرمان پیر را باشد.» و اختیار این است. چنان که آنجا به مذهب بعضی از فقها، جز به اذن امام، جامه مقتول، قاتل را ندهند. اینجا نیز جز به فرمان پیر، جامه به قوال ندهند. و اگر پیر خواهد که به قوال ندهد، ۱۵ بروی جرح نباشد. و الله اعلم بالصواب و إليه المرجع والمآب.

باب آداب السماع :

بدان که شرط آداب سماع آن است، که تا نیاید، نکنی، و مرآن را { ز ۵۴۵ } عادت نسازی. دیر به دیر کنی، تا تعظیم آن از دل بنشود. و باید تا چون سماع کنی، پیری آنجا حاضر باشد، و جایی از عوام خالی، { ما ۵۵ } و قوال به حرمت، و دل از اشغال

۶- ما: روا بود که محبی از آن خویش. ۶- ما، مو: و جامه های بدرویشان.

۷- ما، مو: و یا هم خرقة کنند (همه خرقه های) کنند و قسمت کنند.

۹- ما، مو: اندر حال مغلوبی افتاده است مشایخ رحمهم الله اندرین ما، مو: بیشتر گویند که.

۱۰- ما، مو: خبر پیغامبر. ما، مو: که گفت من قتل.

۱۲- ما، مو: و گروهی گویند و اختیار من آنست که ما: و طریق من آنست که. ۱۴- این جامه بقوال ندهند و اما اگر خواهد که ببرند هر کس را بروی خرج نباشد. ۱۵- ما، مو: «وإليه المرجع والمآب» ندارد.

۱۷- ما، مو: سماع آن باشد که. ۱۸- ما: دیر پذیر مو: دیر بدیر ما، مو: و باید که چون سماع.

۱۹- ما، مو: و جای سماع از عوام خالی و قوال با حرمت باشد دل از اشغال خالی.

خالی، و طبع از لَهو نَفُور {مو ۶۵۳}، و تَکَلَّف از میان برداشته. و تا قَوْتُ سَمَاع پیدا نیاید، شرط نباشد که اندر آن مَبَالَغَت کنند. چون قَوْتُ گرفت شرط نباشد که آن از خود دَفْع کنی. مر وقت را مَتابع باشی، بدان چه اقتضا کند. اگر بجنباند، بجنبی. و اگر ساکن دارد، ساکن باشی. و فَرَق دانی کرد، مِیَان قَوْتُ طَبِع، و حَرَقَت وَجَد. و باید که ۵ مَسْتَمِع را چندان دیدار باشد، که وارِدِ حَقِّ را قَبُول تواند کرد، و دادِ آن بتواند داد. و چون سَلْطَانِ آن بر دل پیدا شود، به تَکَلَّف آن از خود دَفْع نکند، و چون قَوْتُ آن کَم شود، به تَکَلَّف جَذَب نکند. و باید که اندر حالِ حَرَكَت، از کَس مَسَاعِدَت چشم ندارد، و اگر کسی مَسَاعِدَت نماید، منع نکند. و اندر سَمَاع کس دَخَل نکند، و وقت را نَبِشُولَد. و اندر روزگار او تَصَرُّف نکند. و مر او را بدان نِیَّت او بسنجد، که ۱. اندر آن بی برکتی بسیار باشد. و باید که قَوَالَ اگر خوش خواند، نگوید که خوش می خوانی. و اگر ناخوش و ناموزون گوید، و طبع را خارج کند، نگوید، بهتر خوان. و به دل بروی خُصُومَت نکند. و وی را اندر میانه نبیند. حَوَالَةُ آن به حق کند. و راست شنود. و اگر گروهی را سَمَاع گرفته باشد، و وی را از آن نصیب نباشد، که به صَحْوِ خود، اندر سَکَرِ ایشان نگرد. باید که به وقت نیازمند باشد. و مر سَلْطَانِ وقت را ۱۵ تمکین کند، تا بَرَکاتِ آن بدو { ۵۴۶ } رسد.

- ۲- ما : مبالغه کنی و چون، مو : مبالغه کند و چون ما، مو : که از خود دفع کنی.
- ۳- ما، مو : و قَوْتُ را متابع باشی بدانچه. ژ : متابع باشد. ۴- ما، مو : و فرق توانی کرد.
- ۵- مو : داد آن تواند داد.
- ۶ و ۵- ما : از « و چون » تا « شود » ندارد.
- ۶- ما : از « بتکلف » تا « نکند » ندارد. ما : چون قَوْتُ آن گسسته شود.
- ۷ و ۸- ما، مو : و چون کسی مساعدت کند.
- ۸- ما : و وقت وی نه بشوراند، مو : بشوراند.
- ۹- ما : نِیَّت او نه بسنجد، مو : نِیَّت او نه پیچد.
- ۹ و ۱- که اندر آن پراکنده و بی برکتی بسیار آزمایند.
- ۱- ما، مو : و پراکنده که خوش.
- ۱۱- ما، مو : ناخوش خواند و یا شعر ناموزون گوید که طبع را پراکنده نگوید که بهتر خوان و بدل با وی.
- ۱۲- ما، مو : نه بیند و حواله بحق کند و وی راست.
- ۱۳- ما، مو : نصیب نه بوده باشد شرط نیست که بصحو.

و مَنْ - که عَلّی بن عثمان الجَلّابی ام - آن دوست تر دارم ، که مبتدیان را به سَماع ها نگذارند ، تا طَبَع ایشان بشولیده نشود ، که اندر آن خَطَرهای عظیم است ، و آفَت مِهین . از آن است که زنان از بامی یا از جایی به درویشان می نگرند اندر حال سَماع ایشان . و از این مر مُسْتَمِعان را حِجَاب های صَعَب افتد ، و تا یکی از اَحْداث درمیان ۵ ایشان نباشد . از بعد آن که جَهّال متصوّفه این جمله را مَذْهَب ساخته اند ، و صِدْقِ مَعْنی از میان برداشته .

و مَنْ اسْتِغْفَارَ کُنْمَ از آن چه رفته است بر مَنْ از اجْناسِ آفَت ، و اسْتِهَاثَتِ مُعَامَلَتِ . و اسْتِعَانَتِ خواهم از خداوند - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - ، تا ظَاهِر و باطِن مَرّا از آفات پاك گرداند . وَ وصِيَّتِ کُنْمَ تَرّا و خوانندگان این کتاب را ، به رعایت احْکام این کتاب . و بِاللّهِ ۸ . اَلْعَوْنُ وَ التَّوْفِيقُ وَ الْجَمْعُ وَ التَّفْرِيقُ ، وَ حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الرَّفِيقُ . صَلَّی اللّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اَجْمَعِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا کَثِيرًا .

۱- ما ، مو : ... ام رضی الله عنه.

۲و۳- ما ، مو : و آفَت آن بزرگ که زنان از بامی و یا از جایی بدرویشان ناظر باشند اندر .

۴و۵- ما ، مو : از اَحْداث اندر میان باشد از بعد آنکه جَهْلَه متصوّفه .

۵- ما ، مو : و صِدْقِ از میانه بدر انداخته .

۶و۷- از اجْناس این آفَت استعانت خواهم از خداوند تعالی .

۸- ما ، مو : از آفات نگاه دارد و وصِيَّتِ میکنم تَرّا ما ، مو : رعایت حقوق این کتاب . و نویسنده را بدعاء حفظ قلم ایمان یاد آرند و بِاللّهِ...

۹- ما ، مو : و بِاللّهِ التَّوْفِيقُ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَی رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اصْحَابِهِ اَجْمَعِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا کَثِيرًا اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِصَاحِبِ هَذَا الْکِتَابِ وَ لِمَنْ قَرَأْتِهِ وَ لِمَنْ کَتَبَتْهُ اَمِينُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَمَّتْ هَذِهِ الْکِتَابُ الْمُسَمًّى بِکَشْفِ الْمَحْجُوبِ مِنْ تَصْنِيفِ الْوَلِیِّ الْهَاجَوِیْرِ بَیْدِ اَضْعَفِ الْعِبَادِ الصَّمَدِ حَافِظِ غِلَامِ فَرِیدِ فِی شَهْرِ ذِی الْحِجَّةِ فِی یَوْمِ الْجُمُعَةِ فِی التَّارِیْخِ عَشْرُونَ الثَّالِثِ فِی سَنَةِ ۱۱۵۸ هِجْرَی مِنْ هِجْرَةِ حَضْرَتِ رَسَالَةِ پَنَاهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ .

هر که خواند دَعَا طمع دارم زانکه من پنده گنه کارم

فهارس هشتگانه کشف المحجوب:

- ۱ - فهرست آیات قرآن کریم. (شماره آیه، شماره سوره، ک = مکیه، م = مدینه) (ص ۶۰۵).
- ۲ - فهرست احادیث نبوی (ص). (ص ۶۱۶).
- ۳ - فهرست اقوال ائمه و مشایخ عرفان. (ص ۶۲۲).
- ۴ - فهرست اشعار بر حسب حروف قوافی. (ص ۶۴۶).
- ۵ - فهرست الفاظ و اصطلاحات ادبی و عرفانی. (ص ۶۵۰).
- ۶ - فهرست کتاب ها و رسایل. (ص ۶۶۶).
- ۷ - فهرست اعلام اشخاص و انساب و ملل و نحل و کنیت ها (ص ۶۶۹).
- ۸ - فهرست اسامی جای ها. (ص ۶۹۳).

١- آيات قرآن كريم

فهرست آيات قرآن كريم (نام و شماره سوره ، شماره آيه)

ك = مكيه ، م = مدنيه (جمعاً ٢٨٤ آيه)

برحسب الفبايى حروف آغاز آيات

أفمن شَرَحَ الله صدره للإسلام فهو (آيه ٢٢ ك الزمر ٣٩) ، ٣٩ .	1
ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون (آيه ٦٢ ك يونس ١٠ ، ٣١٢ ، ٣١٨ ألا إن نصر الله قريب (آيه ٢١٤ م البقرة ٢) ، ٣١٠ . ألا تكلم الناس ثلاثة أيام إلا رمزا (آيه ٤١ م آل عمران ٣) ، ٥٠ . إلا عبادك منهم المخلصين (آيه ٨٣ ك ص ٣٨) ، ١١٣ . الحمد (سورة الحمد) (آيه ٢ ك الفاتحه ١) ، ٣٤٤ ، ٣١٤ الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم (آيه ٣٥ م الحج ٢٢) ، ٥٧٠ . الم تر إلى ربك كيف مدّ ظلّ (آيه ٤٥ الفرقان ٢٥) ، ١٨ . الم نشرح لك صدرك (آيه ١ ك الشرح ٩٤) ، ٥١ . الم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله ... (آيه ١٦ م الحديد ٥٧) ، ١٣٣ . الله خالق كل شيء (آيه ٦٢ ك الزمر ٣٩) ،	أجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء (آيه ٢٠ م البقرة ٢) ، ٧٥ اجيب دعوة الداع إذا دعاه (آيه ١٨٦ م البقرة ٢) ، ٥١٦ ادعوني استجب لكم (آيه ٦٠ ك غافر ٤٠) ، ٥١٦ إذا قال له ربه أسلم قال أسلمت لرب العالمين (آيه ١٣١ م البقرة ٢) ، ٤٧٣ أرني أنظر إليك (آيه ١٤٣ ك الاعراف ٧) ، ٢٤٦ أذنأدى ربه نداء خفياً (آيه ٣ ك مريم ١٩) ، ٥٠ . اسجدوا لآدم (آيه ٣٤ م البقرة ٢) ، آيه ١١ ك الاعراف ٧) ، ١٥٣ ، ٣٥٢ أفحسبتم إنما خلقناكم عبثا وأنكم إلينا لا ترجعون (آيه ١١٥ ك المؤمنون ٢٣) ، ٤٦٥ . أفلا ينظرون إلى الإبل كيف خلقت (آيه ١٧ ك الغاشية ١٨) ، ١٨ أفرايت من اتخذ الهه هواه وأضلّه الله (آيه ٢٣ ك الجاثية ٤٥) ، ٣٠٤ افكلماء جاءكم رسول (آيه ٨٧ م البقرة ٢) ، ٢٨٩

- اللَّهُ لطيف بعباده
(آية ١٩ ك الشورى ٤٢)، ٥٤٦
- اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا
(آية ٢٥٧ م البقرة ٢)، ٣١٢
- إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
(آية ١٢ ك الأنعام ٦)، ٣١٣
- أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ
(آية ٣٦ ك الزمر ٣٩)، ١١١
- الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاقْتَمَتْ عَلَيْكُمْ
نِعْمَتِي (آية ٣ المائدة ٥) ٥٣٧
- أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سُرَهُمْ وَنَجْوَاهُمْ
بَلَى
(آية ٨ ك الزخرف ٤٣)، ٥١٤
- أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ...
(آية ٣٩ ك النمل ٢٧)، ٣٣٦
- إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَا نَفْسَكُمْ
(آية ك الإسراء ١٧) ١٤٣
- أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ (آية ٧٦ ك ص ٣٨)، ٥١٧
- أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى
(آية ٢٤ ك النازعات ٧٩)، ٥٠٥
- إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا
(آية ٤٤ ك ص ٣٨)، ٣٦٨
- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
سَيَجْعَلُ (آية ٩٦ ك مريم ١٩)، ٤٨٨
- الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا
(آية ٢٩ ك فصلت ٤١)، ٥٧٣
- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ
أَمْ لَمْ تَنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
- (آية ٦٦ البقرة ٢)، ٢٩٩
- إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يَبَايِعُونَ اللَّهَ
(آية ١٠ الفتح ٤٨)، ٣٧٤
- إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ
(آية ١٥٣ م البقرة ٢)، ٢٩
- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ
(آية ٩٠ ك النحل ١٦)، ٥٠٥
- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ (آية ٢٢٢ م
البقرة ٢)، ٥٤٢، ٤٢٧، ٤٢٢
- إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا
(آية ٣٤ ك النمل ٢٧)، ٤١٩
- إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ
(آية ٥٣ ك يوسف ١٢)، ١٢
- إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ
(آية ٤٢ ك الحجر ١٥)، ٣٠٦
- إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ
(آية ٧ ك الطور ٥٢)، ٥٦٨
- إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ عِبَادَهُ الْعُلَمَاءُ
(آية ٢٨ ك فاطر ٣٥)، ١٣
- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَاصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ
(آية ١٠ الحجرات ٤٩)، ٤٨٨
- إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
(آية ٥ ك هود ١١)، ١٨
- إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا
(آية ٧٢ م الأحزاب ٣٣)، ٢٣٤، ١١
- إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي
(آية ١٦ ك القصص ٢٨)، ٣٣٧

إِنِّى لَكَ هَذَا ... مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

(آية ٣٧ م آل عمران ٣)، ٥٢٦

إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهَى لِّلَّذِى فَطَرَ السَّمَوَاتِ
وَ الْآرْضِ حَنِيفًا

(آية ٧٩ ك الأنعام ٦)، ٥٤٠

أَوْتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

(آية ٨٥ ك الإسراء ١٧)، ١٥

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى

فَمَا رِيحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

(آية ١٦ م البقرة ٢)، ٦٨

أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى

(آية ٣ م الحجرات ٤٩)، ٥٥٩

أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ

(آية ١٧٤ م البقرة ٢)، ٥٠٦

أَوْ مِنْ كَانَ مِيتًا فَأَخْيَيْنَاهُ

(آية ١٢٣ ك الأنعام ٦)، ٣٨٩

ب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(آية ١ ك الفاتحة ١)، ١٤٧

ت

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ

(آية ١١٢ م التوبة ٩)، ١٠٣

تَبَتْ إِلَيْكَ

(آية ١٥ م الاحقاف ٤٦)، ٥٥٠، ٤٣٢

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ

رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا

(آية ١٦ ك السجدة ٣٢)، ٢٥

تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِىَ قَرَمَرٌ السَّحَابِ

(آية ٨٨ ك النمل ٢٧)، ٥٩٦

تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ

(اقتباس ، آية ٤٢ ك ابراهيم ١٤)،

٤٠٣

تَوَنُّوْا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا

(آية ٣١ م النور ٢٤)، ١٠٣، ٤٢٧

تُوْتِى الْمَلِكُ مِنْ تَشَاءِ

(آية ٢٦ م آل عمران ٣)، ٢٩٨

ث

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ

(آية ٣ ك يونس ١٠)، ٥٨٢

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ

عِبَادِنَا ...

(آية ٣٢ ك فاطر ٣٥)، ٥٦١

خ

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ ...

(آية ٧ م البقرة ٢)، ٥٧٠، ٦٠٣٩

خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ

الْجَاهِلِينَ

(آية ١٩٩ ك الأعراف ٧)، ٢٧٨، ٥٣

ذ

ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يَلْهَمُ الْآمِلَ

فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

(آية ٣ ك الحجر ١٥)، ١٢٠

ط

طبع الله على قلوبهم
(آية ١٠٨ ك النحل ١٦)، ٦
طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى
(آية ١ ك طه ٢)، ٤٥٤، ٢٩٧، ٤٥٤،
٥٦٨.

ع

عباد الرحمن يمشون على الارض هوناً
وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً
(آية ٦٣ ك الفرقان ٢٥)، ٤٠،
علواً كبيراً
(آية ٤ ك الإسراء ١٧)، ٤٤٥

ف

فاخلع نعليك و ألق عصاك
(اقتباس: آية ١٢ ك طه ٢)، ٥٣٨،
فإذا قرأت القرآن فاستعذ من الشيطان
(آية ٩٨ ك النحل ١٦)، ٢
فاستقم (آية ١١٢ ك هود ١٢)، ٥٧١،
فاعتبروا يا اولى الابصار
(آية ٢ الحشر ٥٩)، ٢٧٢
فاعلم انه لا اله الا الله فاستغفر لذنبك
(آية ١٩ م محمد ٤٧)، ١٨
فاعلموا ان الله موليكم نعم المولى و
نعم النصير (آية ٤٠ م الانفال ٨)، ١٨٠

ذُق إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ

(آية ٤٩ ك الدخان ٤٤)، ٥٦٣

ذلك بأن الله هو الحق

(آية ٦ م الحج ٢٢)، ٥٥٤

ر

ربّ اشرح لى صدرى و يسّر لى أمرى

واحلل عقدة من لسانى

(آية ٢٥ ك طه ٢)، ٥١

ربنا ظلمنا انفسنا

(آية ٢٣ ك الاعراف ٧)، ٥١٧، ٧٥

رأى كوكباً

(آية ٧٦ ك الأنعام ٦)، ٣٩٦

رضى الله عنهم و رضوا عنه

(آية ١٠٠ م التوبة ٩)، ٢٥٨

س

سبحان الذى أسرى بعبده ليلاً من
المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى
(آية ١ ك الإسراء ١٥)، ٣١٦، ٥٥
سورة الأنفال ، (سورة ٨)، ٥٦٩

ض

ضرب الله مثلاً عبداً مملوكاً لا يقدر

على شئ

(آية ٧٥ ك النحل ١٦)، ٢٥، ٥٦٩

فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِيَ الْآرَبِ الْعَالِينَ

(آية ٧٧ ك الشعراء ٢٦)، ٤٤٣

فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى

(آية ١٠ ك النجم ٥٣)، ١٠٣

فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِي يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ

(آية ١٧ ك الزمر ٣٩)، ٥٧٠

فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

(آية ٨٢ ك ص ٣٨)، ٣٩٤

فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

(آية ٣٧ م البقرة ٢)، ٤٣١

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ

(آية ١٤ ك المؤمنون ٢٣)، ٥٨٢

فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ

(آية ٢٦ ك الذاريات ٥١)، ٤٩٧

فَعَالَ لِمَا يُرِيدُ

(آية ١٠٧ ك هود ١١)، ١٨

فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا

(آية ١ ك الجن ٧٢)، ٥٦٧

فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ

(آية ٣٢ ك يونس ١٠)، ٣٧٩

فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِمْ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ

سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بَاذِنٌ لِلَّهِ

(آية ٣٢ ك فاطر ٣٥)، ٥٤٢

فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ

صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ

(آية ١٢٥ ك الأنعام ٦)، ٢٩٨، ٤١٨

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنَ بِاللَّهِ

(آية ٢٥٦ م البقرة ٢)، ١٠٠

فَنَفْسِي وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا

(آية ١١٥ ك طه ٢)، ٧٥

ق

قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى

(آية ٩ ك النجم ٥٣)، ٣٧٣، ٣١٦

١٢٧، ٢٧٣

قَالَ عَفَرْتُ مِنْ الْجَنِّ أَنَا آتِيكَ ...

(آية ٣٩ ك النمل ٢٧)، ٣٣٦

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ

(آية ٧٧ ك يوسف ١٢)، ٥٦٩

قَالَ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي

(آية ٨٥ ك الإسراء ١٧)، ٣٨٢

٣٨١

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ ...

(آية ٣٠ م النور ٢٤)، ٢٢٨

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ

(آية ٧٧ م النساء ٤)، ٤٥٢

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

(آية ١ ك الإخلاص ١١٢)، ٤٠٢

قُمِ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا

(آية ٢ ك المزمل ٧٣)، ٥١٢

قُولُوا آمَنَّا

(آية ١٣٦ م البقرة ٢)، ٥١٤

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ

(آية ٧١ م محمد ٤٧)، آية ٢٦٣ م

البقرة ٢)، ٥١٤

قَدْ لَهَ الْخَيْرَ (آية ٧٣ ك الأنعام ٦)، ١٨

ك

كراماً كاتبين (آية ١١ ك الإنفطار ٨٢)،

٥١٠.٥٠٩

كلّاً بل ران على قلوبهم يَكْسِبُونَ

(آية ١٤ ك المطففين ٨٣)، ٥٦٢، ٦

كلّوا واشربوا هنيئاً

(آية ٢٤ ك الحاقة ٦٩)، ٥٦٣

كل من عليها فان ويبقى وجه ربك

ذوالجلال والإكرام

(آية ٢٦ م الرحمن ٥٥)، ٣٥٦

كَمَنْ مثله فى الظلمات

(آية ١٢٢ ك الانعام ٦)، ٣٨٧

ل

لا أحبّ الآفلين

(آية ٧٦ ك الانعام ٦)، ٥٣٦، ٣٥٠

لا إله إلاّ الله (آية ١٩ م محمد ٤٧)،

٤١٢، ٢٠٢

لاتتخذوا إلهين اثنين إنّما هو اله واحد

(آية ٥١ ك النحل ١٦)، ٤٠٢

لا تشرّيب عليكم اليوم يغفر الله لكم

(آية ٩٢ ك يوسف ١٢)، ٥٦٩

لا تدرّكه الابصار

(آية ١٠٣ ك الانعام ٦)، ٥٨٢

لايسألون الناس إلخافاً....

(آية ٢٧٣ م البقرة ٢)، ٥١٩، ٥١٨

لايملكون لأنفسهم ضراً ولا نفعاً

ولايملكون ولا حياة ولا نشوراً

(آية ١٦ م الرعد ١٣)، ٢٦١

لقد رأى من آيات ربه الكبرى

(آية ١٨ ك النجم ٥٣)، ٤٧٨

لقد رضى الله عن المؤمنين إن يبايعونك

تحت الشجرة

(آية ١٨ م الفتح ٤٨)، ٢٥٨

للفقراء الذين احصروا فى سبيل الله

لا يستطيعون ضرباً فى الارض

يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف

(آية ٢٧٣ م البقرة ٢)، ٧٢، ٢٥

لَمْ يَقُولُوا ما لا تفعلون

(آية ٢ م الصف ٦١)، ٥٦٨

لن ترانى

(آية ١٤٣ الأعراف ٧)، ٥٤٨

لن تنالوا البرّ حتّى تنفقوا ممّا تحبون

(آية ٩٢ م آل عمران ٣)، ٢٨٥

لو كنّا نسمع او نعقل و ماكنّا ...

(آية ١٠ ك الملك ٦٧)، ٥٧٠

لهم من جهنم مهّاد و من فوقهم غواش

(آية ٤١ ك الأعراف ٧)، ٥٦٨

ليس كمثله شئ و هو السميع البصير

(آية ١١ ك الشورى ٤٢)، ١٨

لئن شكرتم لأزيدنكم

(آية ٧ ك ابراهيم ١٤)، ٢٩

ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من

حى عن بينة

(آية ٤٢ م الأنفال ٨)، ٣٥٧

م

ما زاعِ البَصَرَ وما طغى من شدة الشوق
إلى الله (آية ١٧ ك النجم ٥٣)،
٥٣٣، ٤٨٧، ٤٧٨، ٣٧٨
ما عندكم ينفد و ما عند الله باق
(آية ٩٦ ك النحل ١٦)، ٣٥٦
ما هذا بشراً
(آية ٣١ ك يوسف ١٢)، ٤٢
ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم
(آية ٧ المجادلة ٥٨)، ٤٩
محمّد رسول الله
(آية ٢٩ م الفتح ٤٨)، ٢.٢
مسنّى الضّر
(آية ٨٣ ك الأنبياء ٢١)، ٣٦٨
مَن خشى الرحمن بالغيب و جاء بقلبٍ
منيب (آية ٣٣ ك ق ٥٠)، ٤٢٩
مِنَ عِنْدِ اللَّهِ
(آية ٣٧ م آل عمران ٣)، ٣٣٧
مَنْ يَضِلُّ اللَّهُ فِلا هادى له
(آية ١٨٦ ك الأعراف ٧)، ٣٩٦

ن

نحن اولياؤكم فى الحياة الدنيا
(آية ٣١ ك فصلت ٤١)، ٣١٢
نعم العبد إنّه تواب
(آية ٣٠ ك ص ٣٨)، ٤٢٩

و

وَاتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فيه إلى الله
(آية ٢٨١ م البقرة ٢)، ٥٦٩
وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ انصتوا
(آية ٢٠٤ ك الأعراف ٧)، ٥٦٩
وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادُكَ عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ
(آية ١٨٦ م البقرة ٢)، ٥٤٤
وَإِذْ ذَكَرْنَاكَ إِذَا نَسِيتَ
(آية ٢٤ ك الكهف ١٨)، ٥٦٨
وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ
(آية ٧٧ م الحج ٢٢)، ٣٥٢
وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ
(آية ٤٣ م البقرة ٢)، ٤٥٤، ٤٣٦
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى
(آية ١٧ ك الأعلى ٨٧)، ٣٥٦
وَالَّذَاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ
(آية ٣٥ م الأحزاب ٣٣)، ٤٥٢
وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا...
(آية ١٣٥ م آل عمران ٣)، ٤٣٢
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا
(آية ٦٩ ك العنكبوت ٢٩)،
٥٥٣، ٢٩٨، ٢٩٦، ٢٩٤
وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَمْتَحِنُونَ وَيَأْكُلُونَ
كَمَا تَأْكُلُ الْإِنْعَامُ
(آية ١٢ م محمد ٤٧)، ٥٠٥
وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ
الْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ

- (آية ١٠٠ م التوبة ٩)، ١٠٨
وَالْعَصْرَانَ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ
(آية ١ ك العصر ١٠٣)، ١١
وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ
(آية ٣٨ م محمد ٤٧)، ٢٩
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
(آية ٢٨٢ م البقرة ١٥)، ١٥
وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
(آية ٢٨٤ م البقرة ٢)، ١٨
وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ
(آية ١٩ م البقرة ٢)، ١٥
وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ
(آية ٢٥ ك يونس ١٠)، ٣٧٠
وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسِطُ
(آية ٢٤٥ م البقرة ٢)، ٥٤١
وَالْإِهْكَامُ إِلَهُ وَاحِدٌ
(آية ١٦٣ م البقرة ٢)، ٤٠٢
وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ
(آية ١١ ك الضحى ٩٣)، ٥١٦
وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ
(آية ١٠ ك الضحى ٩٣)، ٥١٨
وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ
عَنِ الْهَوَىٰ (آية ٤٠ التازعات ٧٩)،
٣٠٤
وَإِنَّ الْكَافِرِينَ لَأَمْوَالُهُمْ
(أى لانصرلهم) (آية ١١ م محمد ٤٧)،
٣١٠
وَإِنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم
- ماء غدقاً (آية ١٦ ك الجن ٧٢)، ١٧٣
وَتَحْسِبُهُمْ إِيقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ
(آية ٨ ك الكهف ١٨)، ٥١٣
وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ
إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ ...
(آية ٧ ك النحل ١٦)، ٣١٦
وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
(آية ٦٥ ك يس ٣٦)، ٥٠٧
وَتِيَابُكَ فَطْهَرُ (آية ٤ ك المدثر ٧٤)، ٥٥٠
وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا
(آية ٢٢ ك الفجر ٨٩)، ٥٨٢
وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ
(آية ١٢٢ ك الانعام ٦)، ٣٨٧، ٣٨٩
وَخَرَّ مُوسَىٰ سَعْقًا
(آية ١٤٣ ك الأعراف ٧)، ٥٣٩
وَرِيثًا وَلِبَاسٍ تَتَّقُوا
(آية ٢٦ ك الأعراف ٧)، ١٧٣
وَوَضَعْنَا عَنَّا الْغَمَامَ وَانزَلْنَا عَلَيْكَ
الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى
(آية ٥٧ م البقرة ٢)، ٣٣٦
وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ
هَوْنًا (آية ٦٣ ك الفرقان ٢٥)
٥٠٧، ٢٣٤
وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
(آية ٢٣ م المائدة ٥)، ٤٢٠
وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ
(آية ٢٥١ م البقرة ٢)، ٣٧٣، ٢٧١
وَقُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ

- (أى ابصارهم العيون)
(آيه ٣٠ م النور ٢٤)، ٤٧٨
ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله
امواتا ...
(آيه ١٦٩ م آل عمران ٣)، ٢٨٥
ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغدا
والعشى يريدون وجهه
(آيه ٥٢ م الانعام ٦)، ١٠٥، ٢٦
ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا
(آيه ٢٨ م الكهف ١٨)، ٣٩٠
ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة
الدنيا من اغفلنا قلبه عن ذكرنا
(آيه ٢٨ م الكهف ١٨)، ٢٦
ولا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله
اموات بل احياء
(آيه ١٥٤ م البقرة ٢٨٥)
ولا تكونوا كالذين قالوا سمعنا
وهم لا يسمعون
(آيه ٢١ م الأنفال ٨)، ٥٧٠
ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله
يؤتيه من يشاء والله واسع عليم
(آيه ٥٤ م المائدة ٥)، ٧٤
ولقد جئتمونا فرادى
(آيه ٩٤ م الانعام ٦)، ٣٦٦
ولقد خلقنا الإنسان من صلصال
من حماء مستنون
(آيه ٢٦ م الحجر ١٥)، ٢٩١
ولقد كرمنا بنى آدم
(آيه ٧٠ م الإسراء ١٧)، ٥١٤
ولكن الله حبب اليكم الايمان وزينه
فى قلوبكم
(آيه ٧ م الحجرات ٤٩)، ٣٩٠
ولله على الناس حج البيت من استطاع
إليه سبيلاً
(آيه ٩٧ م آل عمران ٣)، ٤٧٢
ولما جاء موسى لميقاتنا
(آيه ١٤٣ م الأعراف ٧)، ٥٥٠
ولنبلونكم بشىء من الخوف والجوع
(آيه ١٥٥ م البقرة ٢)، ٤٦٩
ولواننا نزلنا إليهم الملائكة وكلمهم
الموتى وحشرنا ...
(آيه ١١١ م الأنعام ٦)، ٣٨٨، ٢٩٩
ولوردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم
لكاذبون
(آيه ٢٨ م الانعام ٦)، ٣٨٩
وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهىكم
عنه فانتهوا ...
(آيه ٧ م الحشر ٥٩)، ١٩
وما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة
بالسوء
(آيه ٥٣ م يوسف ١٢)، ٢٨٩
وما جعلناهم جسداً لا يأكلون الطعام
وما كانوا خالدين
(آيه ٨ م الانبياء ٢١)، ٤٦٥
وما خلقت الجن والإنس إلا ليعبدون
(آيه ٥٦ م الذاريات ٥١)، ٣٨٧

- و مارميت إذ رميت و لكن الله رمى
(آيه ١٧ م الانفال ٨)، ٣٧٣، ٢٧١
و ما قدروا الله حق قدره
(آيه ٩١ م الأنعام ٦)، ٣٨٧
و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله
الرسل أفان او قتل انقلبتم على اعقابكم
(آيه ١٤٤ م آل عمران ٣)، ٤١
و ما منا إلا له مقام معلوم
(آيه ١٦٤ م الصفات ٣٧)، ٥٣٧،
٢٦٥
و مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها
كمثل الحمار يحمل اسفارا بنس مثل الذين
كذبوا بآيات الله والله
لا يهدي القوم الظالمين
(آيه ٥ م الجمعة ٦٢)، ٥٧
و من أحسن قولاً ممن دعا إلى الله
و عمل صالحاً
(آيه ٣٢ فصلت ٤١)، ٥١٤
و من الناس من يشتري نفسه
ابتغاء مرضاة الله
(آيه ٢٠٧ م البقرة ٢)، ٢٨٢
و من جاهد فانما يجاهد لنفسه
(آيه ٦ م العنكبوت)، ١٤٣
و من يرغب عن ملة ابراهيم إلا من سفه
نفسه
(آيه ١٣٠ م البقرة ٢)، ٢٩٠
و من الناس من يتخذ من دون الله
انداداً يحبونهم كحب الله
- (آيه ١٦٥ م البقرة ٢)، ٤٤٢
و منه آيات محكمات هن أم الكتاب
(آيه ٧ م آل عمران ٣)، ١٩
و منهم من يستمع إليك و جعلنا على
قلوبهم أكنة أن يفقهوه
(آيه ٢٥ م الانعام ٦)، ٥٧٠
و من يطع الرسول فقد أطاع الله
(آيه ٨٠ م النساء ٤)، ٣٧٤
و نقلبهم ذات اليمين و ذات الشمال
(آيه ١٨ م الكهف ١٨)، ٣٣٧
و نهى النفس عن الهوى فإن الجنة هي
المأوى
(آيه ٤٠ م النازعات ٧٩)، ٢٨٩
و هزى إليك بجذع النخلة تساقط عليك
ربطاً جنيأ
(آيه ٢٥ م مريم ١٩)، ٣٣٨
و هو السميع البصير
(آيه ١١ م الشورى ٤٢)، ١٨
و هو يتولى الصالحين
(آيه ١٩٦ م الاعراف ٧)، ٣١٠
و يأخذ الصدقات
(آيه ١٠٤ م التوبة)، ٤٥٧
و يتعلمون ما يضرهم و لا ينفعهم
(آيه ١٠٢ م البقرة ٢)، ١٣
و يسألونك عن الروح قل الروح من امر
ربى
(آيه ٨٥ م الإسراء ١٧)، ٣٨١
و يؤثرون على أنفسهم و لو كان بهم

خاصة

(آية ٩ الحشر ٥٩)، ٢٨٤. ٢٨٢،

٢٧٨

و يهدى مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

(آية ٢٥ ك يونس ١٠)، ٣٧٠

هـ

إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

(آية ٢٥ ك الأنعام ٦)، ٥٨٢،

هَذَا رَبِّي

(آية ٧٧ ك الأنعام ٦)، ٣٥٠. ١٢٤

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ

يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا

(آية ١ م الإنسان ٧٦)، ٢٩١. ١٥٣

هَنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ

(آية ٤٤ ك الكهف ١٨)، ٣١٠

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ

(آية ١٨٧ م البقرة ٢)، ٥٢٢

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

(آية ٦٥ ك غافر ٤٠)، ١٨

هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ

(آية ١٨ ك الأنعام ٦)، ٥٤٦

ي

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

(آية ١٥٣ م البقرة ٢)، ٤١٤

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا

(آية ١٣٦ م آل عمران ٤)، ٤١٤

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ

تَوْبَةً نَصُوحًا

(آية ٨ م التحريم ٦٦)، ٤٢٨. ٤٢٧

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ

وَأَهْلَكُمْ نَارًا

(آية ٦ م التحريم ٦٦)، ٤٨٤

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ

(آية ١٨٣ م البقرة ٢)، ٤٦٢

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ

عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ

يُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَهُ

(آية ٥٤ م المائدة ٤٧)، ٤٤٢

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ ...

(آية ١٥ ك فاطر ٣٥)، ٢٩

يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ إِنِّي أَذْبَحُكَ

(آية ١٠٢ ك الصافات ٣٧)، ٥١٢

يَا عِبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ

تَحْزَنُونَ

(آية ٦٨ ك الزخرف ٤٣)، ٢٣٥

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي

مَعَ الرَّاكِعِينَ

(آية ٤٣ م آل عمران ٣)، ٥٤٢

يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنْ اللَّهَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ

(آية ١ ك فاطر ٣٥)، ٥٧٦

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ

(آية ٢ ك الجن ٧٢)، ٥٦٧

٢ - احاديث

فهرست احاديث نبوى (ص) در متن كشف المحجوب

بر حسب الفبايى حروف آغاز احاديث

(١٧٢ حديث)

أَصْدَقَ كَلِمَةً قَالَتْهَا الْعَرَبُ قَوْلَ لَبِيد

٥٧٣

أُطْلِبُوا الْخَوَائِجَ عِنْدَ حَسَّانِ الْوَجُودِ، ٥١٩

أُطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ : ١٣

أَعْبَدُوا اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ

٤٧٧

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَانِبَيْكَ

٣.٣

أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ : ١٣

أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا ١٣٥

أَكْثَرُوا مِنَ الْإِخْوَانِ فَإِنْ رَبَّكُمْ حَتَّى كَرِيمٍ

٤٨٨

اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَسْكِينًا وَأَمْتِنِي مَسْكِينًا

وَأَحْشِرْنِي فِي زَمْرَةِ الْمَسَاكِينِ :

٧٢، ٢٥

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ ٥٨١، ٢٧٢

اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ : ١٤٢

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ النِّفَاقِ ٤٢٢

أَمَّا إِنِّي كُنْتُ أُرِيدُ الْقَوْمَ ٤٦٣

أَنَا أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ مِنْ غَيْرِي ٥٧.

إِنْ أَعْظَمَ النِّسَاءُ بَرَكَاتٍ أَقْلَهُنَّ مَوْزُونَةً

٥٢٢

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ

١٢٨

إِنَّا قَدْ خَبَأْنَا لَكَ حَيْسًا ٤٦٣

إِنْ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا وَطَعَامًا

ذَا غَضَبَهُ وَغَضَبَهُ أَلِيمًا ٥٦٨

أَنْ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الدَّارِ بَيْتُ

١

أَبْكُوا فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا فَتَبَاكُوا ٢٦٩

أَجِيعُوا بِطُونِكُمْ وَأَظْمَأُوا أَكْبَادَكُمْ ...

٤٦٩

أَجِيعُوا بِطُونِكُمْ دَعُوا الْحَرَصَ وَاعْرَوْا

٤٧٧

إِحْسِنِ حَوَاسِكَ ٤٦٤

أَخُوفٌ مَا أَخَافُ عَلَى امْتِنَى أَنْسَانَ

٣.٤، ٥١٤

أَدْبَنِي رَبِّي فَاحْسِنِ تَأْدِيبِي ٤٨٤

ادْنُوا مِنِّي أَحِبَّائِي فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ مِنْ

أَحِبَّائِكَ ؟ فَيَقُولُ فَقَرَاءُ الْمُسْلِمِينَ ٢٥

ارْحَنِي يَا بِلَالُ بِالصَّلَاةِ ٤٣٧، ٤٣٨

إِذَا اتَّأَمَّكُمْ كَرِيمٌ قَوْمٌ فَاعْرِضُوهُ ٤٥٩

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ قَالَ لَجِبْرِئِيلَ

٤٤٢-٤٤٢

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعِيدَ ٢٨٩

إِذَا صَمْتُ فَلْيَصْمِمْ سَمْعَكَ وَبَصْرَكَ وَ

لِسَانَكَ ٤٦٤

إِذَا قَرَأْتُمُ الْقُرْآنَ فَابْكُوا فَإِنْ لَمْ تَبْكُوا

فَتَبَاكُوا ٥٩٧

الْأَرْوَاحُ جَنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا

اِثْتَلَفَ وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ

٣٨١، ٣٨٢

أَسْأَلُكَ الرِّضَا بَعْدَ الْقَضَا ٢٨٢

اسْتَقِيمُوا وَلَنْ تَحْصُوا ٣٠٠

أَشَدُّ الْبَلَاءِ بِالْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْأَوْلِيَاءِ ٥٥٩

الضيافة ٤٥٥

إِنَّ اللَّهَ يَبَاهِي بِالْعَبْدِ الَّذِي نَامَ ...

٥١١

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيْكُمْ زَكَاةَ

جَاهِكُمْ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمْ زَكَاةَ مَالِكُمْ :

٤٥٥

أَتَمَّا الْأَعْمَالُ بِالْبَيِّنَاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَانَوِي

فَمَنْ كَانَتْ هَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى

رَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ ، الْحَدِيثُ : ١١٢

إِنَّ مَنْ تَمَامَ التَّقْوَى تَعْلِيمٍ مَنْ لَمْ يَعْلَمْ :

٤٨٩

إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ وَ الْحِكْمَةُ ضَالَّةٌ

الْمُؤْمِنِ ٥٧٣

إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَعِبَادًا يَغِيطُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ

وَ الشَّهَدَاءُ ٣١٢

إِنَّهُ قَالَ لِابْنِ مَسْعُودٍ اقْرَأْ فَقَالَ أَنَا أَقْرَأُ

٥٧٠

إِنِّي لَسْتُ كَأَحَدِكُمْ إِنِّي أَبَيْتُ عِنْدَ رَبِّي

٤٦٦ ، ٤٠٩

أَنَّهُ لِيغَانِ عَلَى قَلْبِي وَ أَنِّي لَأَسْتَغْفِرُ

٥٦٢

أَوْلِيَائِي تَحْتَ قَبَائِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي

إِلَّا أَوْلِيَائِي : ٧٥

أَيَّمَا أَمْرٍ يَشْتَهِي شَهْوَةً فَرَدَّ شَهْوَتَهُ

٢٨٠

الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ

٤١٤

ب

بَطْنُ جَايِعٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ

عَابِدًا غَافِلًا ٤٦٩

بَيْنَنَا رَجُلٌ فَيَمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ لَمْ يَعْمَلْ ...

٤٠٢

ت

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ : ٤٢

تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهِمِ وَ تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ وَ

تَعَسَّ عَبْدُ الْخَمِيصَةِ وَ الْقَطِيفَةِ : ٧٢ ،

٤٢٧

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً :

١٥٣

تَنَاقَحُوا تَكَثَّرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْاِمَمَّ

٥٢٢

تَنَكَّحَ النِّسَاءَ عَلَى أَرْبَعَةٍ : عَلَى الْمَالِ

وَ الْحَسَبِ وَ الْحَسَنِ وَ الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ

بِذَاتِ الدِّينِ الْخ ٥٢٣

ثَلَاثُ يَصِفِينَ لَكَ وَدَّ أَخِيكَ تَسَلَّمَ عَلَيْهِ

إِنْ لَقِيْتَهُ وَ تَوَسَّعَ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ

٤٨٨

ج

جَعَلَتْ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ ٤٣٨

ح

ذهب الصفر الدنيا وبقى كدرها : ٤٠

ر

رَبَّ اشْعَثْ اغْبِرْ ذِي طَمَرَيْنِ لَا يُؤْيِه
لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَه ٣١١
رَبِّ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صَوْمِهِ وَالْعَطَشِ
٤٦٤

رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ
الْأَكْبَرِ ... قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ
الْأَكْبَرُ ٢٩٤، ٢٩٥
رَفَعَ الْقَلَمَ عَنْ ثَلَاثٍ : عَنِ النَّارِ
٥٠٩

ز

زَيْنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِ الْحَسَنِ ٥٧٦
زَيْنُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالْقُرْآنِ ٥٧٦

س

السَّخَى قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ قَرِيبٌ ٤٥٨
سَيَرُوا سَبْقَ الْمَفْرُودِ، ٥٢٦، ٥٢٤

ش

شَرَّ النَّاسِ مَنْ أَكَلَ وَحْدَهُ وَضَرَبَ ٥٠٥
شَيَّبَتْنِي سُورَةُ هُودٍ ، ٥٧١

الْحَاجَّ وَقَدْ اللَّهُ يَعْطِيهِمْ مَا سَأَلُوا

وَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ مَا دَعَا ٤٧٣
حَبَّ إِلَى مَنْ دُنِيَائِكُمْ ثَلَاثُ الطَّيِّبِ
وَالنِّسَاءِ وَجَعَلَتْ قُرَّةَ عَيْنِي ٥٢٧
حَسَنَ الْأَدَبِ مِنَ الْإِيمَانِ : ٤٨٤
الْحَقَّ يَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عَمْرِ : ٨٦، ٣٧٢

خ

خَذْ غَيْرَهَا فَإِنَّهُ لَا عَيْشَ إِلَّا عَيْشَ الْآخِرِ :
٢٩٧

خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ فِي ظُلْمَةٍ ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْهِ
نُورًا : ١١

خَيْرَ الصِّيَامِ صَوْمُ أَخِي دَاوُدَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ٦٣

خَيْرُ النَّاسِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَفِيفُ الْحَالِ
قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ٥٢٦

خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ
الَّذِينَ يَلُونَهُمْ : ١٠٨

د

دَاوِمْ عَلَى الْوُضْءِ يُحِبِّبُكَ حَافِظُكَ
٤٢٢

ذ

ذَاقْ طَعْمَ الْإِيمَانِ مَنْ رَضِيَ بِاللَّهِ ، ٢٥٨

الشَّيْطَانُ مَعَ الْوَاحِدِ ٥٢٣ ، ٤٩١

الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ : ٦٦

ك

كَادَا الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا : ٧٣

كَلَامٌ حَسَنُهُ حَسَنٌ وَ قَبِيحُهُ قَبِيحٌ ٥٧٤

كُلَّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ يَنْقَطِعُ إِلَّا سَبَبِي وَ

نَسَبِي ٥٢٣

كُلَّ مَيْسَرٍ خَلَقَ لَهُ : ٥

كَمَا رَوَى عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ

عِنْدَ جَارِيَةٍ تَغْنِي... ٥٧٩

كَنتُ فِي عَصَابِهِ فِيهَا ضَعْفَاءُ الْمُهَاجِرِينَ..

٥٧١

كَيْفَ اصْبَحْتَ يَا حَارِثَةُ ؟ قَالَ : اصْبَحْتُ

مُؤْمِنًا حَقًّا فَقَالَ : أَنْظِرْ مَا تَقُولُ يَا حَارِثَةُ إِنَّ

لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكَ ؟ فَقَالَ

عَزَلْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا فَاسْتَوَى عِنْدِي

حَجَرُهَا وَ ذَهَبُهَا وَ فَضَّتُهَا وَ مَدَرُهَا فَاسْهَرْتُ

لَيْلِي وَ اضْطَمَأْتُ نَهَارِي حَتَّى صُرْتُ كَأَنِّي أَنْظُرُ

إِلَى عَرْشِ رَبِّي بَارِزًا كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ

الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ فِيهَا ، وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ

النَّارِ يَتَصَارِعُونَ فِيهَا وَ فِي رِوَايَةٍ يَتَغَامَزُونَ

فِيهَا « (الْحَدِيثُ) ، ٤٤

ل

لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا اثْنَيْتَ

عَلَى نَفْسِكَ

٥٤٩ ، ٤٨٢ ، ٤٣١ ، ٤٠٠ ، ٢٤٦

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (دَعَا)

٤٩٢

ص

الصَّلَاةُ وَ مَا مَلَكَتْ إِيْمَانُكُمْ ٤٣٦

الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزَى بِهِ ٤٧ ، ٤٦٢

ط

طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةً عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ

٤

ع

عَبَدَ نُورَ اللَّهِ قَلْبُهُ بِالْإِيمَانِ : ٤٣

عَرَفْتُ فَالْزَمَ قَالَهَا ثَلَاثًا : ٤٤

الْعَيْنَانِ تَزِينَانِ ٥٧٥

عَلَيْكُمْ بِلِبَاسِ الصَّوْفِ تَجِدُونَ حِلَاوَةَ

الْإِيمَانِ فِي قُلُوبِكُمْ : ٥٧

ف

الْفَقْرُ عَزَّ لِأَهْلِهِ : ٢٧

الْفَقْرُ وَطَنُ الْغَيْبِ : ١٧٣

ق

قَدْ كَانَ فِي الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ فَإِنْ يَكُ فِي

أُمَّتِي فَعَمْرٌ : ٨٦

- لعمرك إذا سكت عن ثنائى فالكل
منك ثنائى ٤٠١
- لا تضيعى الثوب حتى ترقعيه : ٥٧
لا يجتمع امتى على الضلالة عليكم
بالسواد الاعظم : ١٩
- لا يزال طائفة من امتى على الخير والحق
حتى تقوم الساعة : ٢٣٧
- لا يزال من امتى اربعون على خلق ابراهيم :
٢٣٧
- لن ينحوا احدكم بعمله قيل و لا انت ...
٤١٦ ، ٢٩٨
- لا يزال عبدى يتقرب الى بالنوافل حتى احبه
فاذا حبيته كنت له سمعاً وبصراً ويداؤ
مؤيداً و لساناً بى يسمع و بى يبصر و بى
ينطق و بى يبطش (خبراً عن الله) ٣٧٢
- لوعرفتم الله حق معرفته لمشيتم على..
٣٨٧
- ليس الايمان بالتحلى و التمنى ٥٦٠
ليس للعبدان يذل نفسه فى طاعة الله قال :
- بلى ، اما الرضا عزدايم عند اهله
١٣٦ ، ١٣٧
- لى مع الله وقت لا يسمع معى فيه ...
٥٣٣ ، ٤٠٩
- لى حرفتان : الفقر و الجهاد
٥٢٧
- م
- ما تركت بعدى فتنة اضر على الرجال
- من النساء ٥٢٧
ما خلفتك لعيالك ؟ فقال : الله و رسوله
٤٢ ، ٥٥٦
- ما من احد إلا و قد غلبه..
٣٠٦
- ما من شىء احب الى الله من شاب تائب...
٤٢٧
- المتعبد بلا فقه كالحمار فى الطاحونة : ١٣
المجاهد من جاهد نفسه فى الله ، ٤٩٤
- المرء على دين خليله فلينظر احدكم من
يخال : ٤٨٩
- المرء مع من احب : ٤٥٣
من احب قوماً فهو معهم : ٥٩
- من احب لقاء الله احب الله لقاءه ، ٤٤٢
من اذى لى ولياً فقد استحل لمحاربتى
(خبراً عن الله) ٣١٢
- من اراد ان يسمع صوت داوود فليسمع
صوت أبى موسى الاشعرى ، ٥٧٦
- من استوى يوماء فهو مغبون ، ٣٠٠
من اهان لى ولياً فقد بارزنى بالمحاربة و ما
ترددت فى شىء كترددى فى قبض نفس
المؤمن يكره الموت و اكره مساءته و لا يد له
منه و ما تقرب الى عبدى بشىء احب الى
من اداء ما افترضت عليه و لا يزال عبدى
يتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا احبيته
كنت له سمعاً و بصراً و يداؤ و مؤيداً : ٤٤٢
- من تشبه بقوم فهو منهم
٥٦ ، ٢٧٠ ، ٥٩٧

مَنْ جَعَلَ قَاضِيًا فَقَدْ ذَبَحَ بِغَيْرِ سَكِينٍ :

١٢٦

من حسن إسلام المرؤ ترك ما لا يعنيه

٥٩٣

من سمع صوت اهل التصوف فلا يؤمن على

دعائهم كتب عند الله من الغافلين : ٤٠

من صمت نحى ٥١٥

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

٢٩٠ . ٣٩٨

من علم أن الله تعالى ربه وأنى نبيه

حرم الله تعالى لحمه ودمه على النار :

١٨

من قتل قتيلًا قلَّه سَلَبَهُ ٦٠٠

مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَفْقَنَ

مواقف التهم ٢٦٧

مَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللَّهِ وَبِقَضَائِهِ شَغَلَ قَلْبُهُ وَ

تعبد بدنه ٢٦١

مَنْ نَامَ عَلَى طَهَارَةٍ يُؤْذَنُ لِرُوحِهِ أَنْ يَطُوفَ

بالعرش ويسجد لله تعالى : ٥١١

ن

النوم أخ الموت ٥٠٩

النَّدَمُ تَوْبَةٌ ٤٢٨

نعم الراكب هو يا عمر (رض) : ٩٥

نية المؤمن خير من عمله : ١٢١ ، ٥

و

وَإِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي حَتَّى كُنْتُ ...

٤٥٣

وَإِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي ... ٤٣٣

و روى عمر بن الشريد عن ابيه رحمة الله

عليها إِنَّهُ قَالَ اسْتَنْشَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص)

... أَمِيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ شَيْئًا ؟ فَأَنْشَدَتْهُ

مائة قافية ... ٥٧٤

وقف رسول الله على اصحاب الصفة فرأى

فقرهم وجهدهم وطيب قلوبهم فقال :

ابشروا يا اصحاب الصفة ! فمن بقى من

امتى على النعت الذى انتم عليه راضيا بما

فيه فانه من رفقاى فى الجنة : ١٠٥

(روايت ابن مسعود)

٥٧٤

هـ

وَهَلْ أَنْتِ إِلَّا حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ

ابى بكر؟ (رض) : ٨٤

الهوى والشهوة معجونة بطينة ابن آدم

٣٠٥

ى

يُصَلَّى وَفِي جَوْفِهِ أَزِيْزٌ كَأَزِيْزِ الْمَرْجُلِ

٤٣٦

يا عم ! بك نفسك ! : ١٣٧

٣ - اقاويل و ادعيه و امثال و حِكَم عرفانى

فهرست اقوال (اقاويل) مشايخ و ائمه و اوليا و صوفيان بر حسب حروف آغاز

الاخلاص هو الخلاص من آفات الاعمال	١
(در جواب : ما الاخلاص ؟) :	ابتلينا بزمان ليس فيه آداب الاسلام و لا
(احمد بن حنبل) ١١١	اخلاق الجاهلية و لا احكام ذوى المروءة
أخى بوزيد ذهب فى الذاهبين الى الله :	: (ابويكر واسطى) ، ١٠
(ذوالنون) ، ٣٦٧	أبدأ بنفسك فجاهدها و أبدأ بنفسك
إذا أراد الله بعبد خيراً بصره بعيوب نفسه و	فأعزها فإنك ان قتلت فاراً بعثك الله فاراً و
عيوب الدنيا : (؟) ، ١٠٤	إن قتلت مرثياً بعثك الله مرثياً و ان قتلت
إذا ذكرت الذنب ثم لا تجد حلاوته عند ذكره	صابراً محتسباً بعثك الله صابراً محتسباً :
فهو التوبة :	(عبدالله عمر) ، ٢٥٤
(ابوالحسن بوشنجه ، قشيري) ، ٤٣٤	ابقاه الله (دعا) : ٣٠٣ ، ٢٤٨
إذا رأيت العالم يشتغل بالرخص فليس	ابوزيد منا بمنزلة جبرئيل من الملائكة :
يجيئ منه شىء : (ادريس شافعى) ،	(جنيد) ، ١٣٢
١٦٤ (يوسف بن الحسين ، قشيري)	اتخذ الله صاحباً و ذر الناس جانباً :
إذا سلمت منك نفسك فقد أدبت حقها و	(ابراهيم ادهم) ، ١٤٥
إذا سلم منك الخلق قضيت حقوقهم :	اجتنب صحبة ثلاثة اصناف من الناس
(ابو حمزة بغدادى) ، ٢٢٦	العلماء الغافلين والفقراء المداهنين
إذا طلع الصبح بطل المصباح : (النورى ،	و المتصوفة الجاهلين :
قشيري) ، ٤١٩	(يحيى بن معاذ الرازى) ، ٢٢
إذا غلب الرجاء على الخوف فسد الوقت :	احب الأعمال على الاخلاص فى الأعمال :
(ابو سليمان الداراني) ، ١٥٩	(مالك بن دينار) ، ١٢٠
اذل ما خلق الله العلماء الجاهل	الاحوال كاسمها يعنى انها كما تحمل بالقلب
(ابو على الجرجاني) ، ٢١٦	تزول : (قشيري) ، ٢٦٦
اذل الناس الفقير الطموع والمحب لمحبيه :	الاحوال كالبروق فإن بقيت فحديث النفس :
(ابو يعقوب رازى) ، ١٩٦	(جنيد) ، ٢٦٥ اختلاف العلماء رحمة إلا فى
أرض باليسير من الدنيا مع سلامة دينك	تجريد التوحيد : (ابوزيد) ، ٢٥٧
كما رضى قوم بكثيرها مع ذهاب دينهم :	اختيار الحق لعبده مع علمه لعبده خير من
(سعيد بن مسيب) ، ١١٦	اختيار عبده لنفسه مع جهله بربه :
أبدأ ، أحب نفس : ٧٧	٨٤٨

- الأرواح على عشرة مقامات :
(ابوبكر واسطى)، ٣٨٥
اساس الكفر قيامك على مراد نفسك :
(جنيد)، ٢٩٤
أُسْتَرَّ عَزَّ فَقَرَك (احمد خسرويه)، ١٧٢
استعانة المخلوق إلى المخلوق كاستعانة
المسجون إلى المسجون :
(بشر حافى)، ١٤٨
السكون إلى مالوفات الطبائع يقطع صاحبها
عن بلوغ درجات الحقايق :
(ابوالعباس الأدمى)، ٢١٩
اسعدك الله (دعا) ٥٤، ٣٨٨، ٥٣١،
٥٤٣، ٥٦٤
أَسْمَعَ مَنْ أَنَا جِى :
(ابوبكر صديق «رض»)، ٨٣
اشتهدى عدما لاعود فيه :
(ابو العباس الاشقانى)، ٢٤٧
اشدّ الحجاب رؤية النفس و تدبيرها :
(ذوالنون مصرى)، ٢٩٣
اشرف كلمة فى التوحيد قول ابى بكر رض
سبحان من لم يجعل لخلفه سبيلا إلى
معرفته إلا بالعجز عن معرفت :
(جنيد)، ٤١٠
اشفق الإخوان عليك دينك : (حسين بن
على بن ابى طالب «ع»)، ٩٥
أشهد ان لا إله إلا الله وحده لا شريك له
و أشهد أن محمداً عبده و رسوله
٣٢٦، ٣٢٧
- اصاب على خير الله :
(ابوالقاسم گرگانى)، ٦١
اصدق القائلين : ٢٩٢
اصولنا فى التوحيد خمسة اشياء رفع الحدث
و اثبات القدم و هجر الاوطان و
مفارقة الإخوان و نسيان ما علم و جهل:
(حصرى)، ٤٠٦
اطّلع الحق على فقال من نام غفل و من
غفل حجب : (شبلى)، ٥٠٩
اطعنا فشكرناك ثم تركتنا فامهلناك فان
عدت إلينا قبلناك : ٤٣٣
اظهر من الشمس عنداهله (مثل): ٤٥
اعرف الناس بالله أشدهم مجاهدة فى
اوامره و اتبعهم لسنة نبيه :
(محمد بن الفضل بلخى)، ٢٠٣
اعزّ الاشياء فى زماننا شيئان عالم يعمل
بعلمه و عارف ينطق عن حقيقته:
(ابوالحسن النورى)، ١٨٩
اعزّك الله (دعا) : ١٠٤، ٢٧٠، ٣٠٤
اعزّ ما خلق الله العلماء (المتصوف):
(ابو على الجرجانى)، ٢١٦
افضل المقامات اعتقاد الصبر على الفقر
إلى القبر : (بشر حافى)، ٣٣
اكرمك الله (دعا) : ٢٩٥
اكلهم كأكل المرضى و نومهم كنوم الغرقى و
كلامهم ككلام الثكلى : ٥٠٥
الألسنة مستنطقات تحت نطفها

مستهلكات: (حسين بن منصور حلاج)،

٢٢٤

الْأَمِنْ عَبْدَ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا مَاتَ وَمِنْ
عَبْدِ رَبِّ مُحَمَّدٍ فَاتَهُ لَا يَمُوتُ :

(ابوبكر صديق «رض»)، ٤١

أَلَا مَنْ نَطَقَ أَصَابَ أَوْ غَلَطَ وَمَنْ

أَنْطَقَ عَصَمَ مِنَ الشَّطَطِ : (مَثَل)، ٥١٧

إِلْتَفَتَ إِلَى الْأَغْيَارِ فَمَعْرِفَتُهُ زَنَارُ : ٣٩٦

الْحَمْدُ لِلَّهِ (دعا)، ١١٦، ٣٤١

اللَّهُ أَكْبَرُ : ٤٤٠

اللَّهُمَّ ابْسُطْ لِي الدُّنْيَا وَزَهْدٌ فِيهَا :

(ابوبكر صديق «رض»)، ٨٤

اللَّهُمَّ أَخْبِئَا أَلْجَنَّةَ وَالنَّارَ فِي خُبَايَا غَيْبِكَ

حَتَّى تَعْبُدَ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ : (شبلي)، ٤٧٩

اللَّهُمَّ اصْلَحْ إِخْوَانِي فَقِيلَ لَهُ : لِمَ لَمْ تَدْعَ

لَكَ فِي هَذَا الْمَقَامِ (مردى در كعبه)، ٤٩٠

اللَّهُمَّ دَلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمَلْتُ رَضِيتُ

عَنِّي فَقَالَ أَنْكَ لَا تَطِيقُ ذَلِكَ يَا مُوسَى

فَخَرَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا مُتَضَرِّعًا

فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا ابْنَ عِمْرَانَ

إِنْ رَضَائِي فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي :

(موسى «ع»)، ٢٦١

اللَّهُمَّ مَهْمَا عَذَّبْتَنِي بِهِ بِشَيْءٍ

فَلَا تَعَذِّبْنِي بِذَلِكَ الْحِجَابِ : (سرى سقطى)،

١٥٦

إِلَى يَوْمِنَا هَذَا : ٣٦٩، ٥٢٧

أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا : (ابراهيم «ع»)، ١١١

٤٧٣

إِنْ أَرَدْتَ السَّلَامَةَ سَلِّمْ عَلَى الدُّنْيَا وَإِنْ

أَرَدْتَ الْكَرَامَةَ كَبِّرْ عَلَى الْآخِرَةِ :

(داوود طائي)، ١٥٤

أَنَا عِنْدَكُمْ مَجْنُونٌ وَأَنْتُمْ عِنْدِي أَصْحَاءُ

فَزَادَنِي اللَّهُ فِي جُنُونِي وَزَادَ فِي صَحَّتِكُمْ :

(شبلي)، ٢٢٨

أَنْتَ زَاهِدٌ ، مَا رَأَيْتُ أَزْهَدَ مِنْكَ :

(اعرابي)، ١١٤

إِنْ تَعَذَّ بَنِي فَأُنَالِكَ مُحِبٌّ وَأَنْ تَرْحَمْنِي

فَأُنَالِكَ مُحِبٌّ (عتبة الغلام)، ٢٦٣

أَنْتَ لَا تَعْمَلُ بِمَا تَعْلَمُ فَكَيْفَ تَطْلُبُ مَا لَا تَعْلَمُ

: (ابراهيم ادهم)، ١٥٠

أَنْتَ بَيْنَ نَسَبَتَيْنِ : نَسَبَةٌ إِلَى آدَمَ وَنَسَبَةٌ إِلَى

الْحَقِّ فَإِذَا انْتَسَبْتَ إِلَى آدَمَ دَخَلْتَ فِي

مِيَادِينِ الشَّهَوَاتِ وَمَوَاضِعِ الْآفَاتِ وَالزَّلَّاتِ

وَهِيَ نَسَبَةٌ تَحَقِّقُ الْبَشَرِيَّةَ الْخ ...

(ابوالقاسم ابراهيم نصر آبادي)، ٢٣٤

أَنْشَاءُ اللَّهِ تَعَالَى عِزَّ وَجَلَّ (دعا) :

٢٠٥، ١٦٢

أَنْشَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَحْدَهُ وَكَفَى (دعا) :

٤٩١

أَنْشَاءُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (دعا) : ١٠٢

أَنْشَاءُ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ (دعا) : ٤٩٦

أَنْشَاءُ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ وَالْأَمْرُ كُلُّهُ بِيَدِهِ (دعا) :

٣٧٩

أَنْشَاءُ اللَّهِ الْعَزِيزِ (دعا) : ١٠٨، ٣٦٤

أَنْشَاءُ اللَّهِ الْعَزِيزِ وَحْدَهُ (دعا) : ٥٩٣

أَنْشَاءُ اللَّهِ وَحْدَهُ (دعا) : ٣٢٠

- انشاء الله وحده و صدق الله وعده
(دعا) : ٥٦٦
انشاء الله و حسبنا الله و نعم الرقيق
(دعا) : ٤٥٧
إن صعبة الأشرار تورث سوء الظن
بالأخيار : (حسن بصرى)، ١١٤
أنفع الفقر ما كنت به متجملاً و به راضياً :
(أحمد الأنطاكي)، ١٨٢
إن قلنا قلنا بك و إن فعلنا فعلنا بتوفيقك
فأين القول و الفعل : (جنيد)
إن لجسدك عليك حقاً و إن لزوجك عليك
حقاً و إن لربك عليك حقاً :
(سلمان فارسي)، ٥٠٠
إن الذين قالوا ربنا الله بالمجاهدة ثم
استقاموا على بساط المجاهدة ، ٤٧٧
إن لله عبادة لو حببوا عن الله في الدنيا و
الآخرة لأرتدوا : (أبو يزيد)، ٤٨١
إن لى إخوانا أرجع اليهم فإن صلحوا صلحت
معهم و إن فسدوا فسدت
معهم : (مردى در كعبه)، ٤٩٠
أنا و الحلاج شىء واحد فخلّصنى جنونى و
أهلكه عقله : (شبللى)، ٢٢٢
إننى ذاهب إلى ربى : ٥٠٨
أوقظ الوسنان وأطرد الشيطان :
(عمر بن الخطاب «رض»)، ٨٣ ، ٤٤١
أول قدم فى التوحيد فناء التفريد :
(حسين بن منصور حلاج)، ٤٠٦
أو لهذا خلقت أم بهذا أمرت :
السادى، أظلم : (مثنى)، ٣٠٦
- (أبراهيم ادهم)، ١٤٤
إياك أن تكون بالمعرفة مدعياً :
(ذوالنون المصرى)، ٣٩٦
إياكم و العزلة فإن العزلة مقارنة الشيطان و
عليكم بالصحة فإن بالصحة رضا الرحمن :
(أبو الحسن نورى)، ٢٧٨
ألا يثار القيام بمعاونة الأغيار مع استعمال ما
أمر الجبار لرسوله المختار ... الخ :
(حصرى)، ٥٨٤
أيش أعمل بالسماع ينقطع إذا قطع من
نسمع منه ينبغى أن يكون سماعك متصلاً
غير منقطع : (حصرى)، ٥٨٤
الايان تصديق القلب بما أعلمه الغيوب :
(محمد بن خفيف)، ٤٢٠
أين أطلبك ؟ قال عند علم أبو حنيفه :
(يحيى بن معاذ الرأزى)،
(خواب ديدة بود)، ١٢٩
أيها الأمير (خطاب براى احترام) : ٥٧٧
أيها الشيخ (خطاب براى احترام) :
٢٧٧ ، ٣٣٥ ، ٣٤٧ ، ٤٤٠ ، ٤٩٤
٥٦٩
أيها الشيخ! الصحو و السكر صفتان للعبد،
و مادام العبد محجوباً عن ربه ، حتى فنى
أوصافه ،
(حسين بن منصور حلاج)، ٢٧٧
- ب

ت

تركت العمل ثم رجعت إليه ثم تركنى العمل

فلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْهِ :

(ابو حفص حداد)، ١٧٧،

تريد أن تعرف الحق مع بقاء نفسك فيك و

نفسك لا تعرف نفسها فكيف تعرف غيرها

؟ : (محمد بن علي الترمذی)، ٢٩٤

التصوّف استقامة الأحوال مع الحق :

(محمد بن احمد المقرئ)، ٥٢

التصوّف اسقاط رؤية للحق ظاهراً و باطناً :

(علي بن بندار الصير في النيسابورى)،

٥١

التصوّف الاخلاف الرضيّة :

(ابو علي القرميسينى)، ٥٣

التصوّف اليوم اسمٌ بلا حقيقة وقد كان من

قبل حقيقة بلا اسم :

(ابو الحسن فوشنجه)، ٥٤

التصوّف ترك كلّ حظ النفس :

(ابو الحسن نوري)، ٤٧

التصوّف حسن الخلق : (مرتعش) ،

٥٣

التصوّف حقيقة لا رسم له :

(ابن الجلا)، ٤٨

التصوّف خلق من زاد عليك في الخلق،

زاد عليك في التصوّف : (محمد بن

علي بن الحسين بن علي بن ابي

طالب «ع»)، ٤٩

بالعون و التوفيق و الجمع و التفريق و

حسبنا الله و نعم الرفيق صلى الله على

محمد و آله اجمعين وسلّم تسليماً

كثيراً: (دعا)، ٦٠٢،

بالله التوفيق : (دعا)، ٤٥٤

بالله التوفيق و حسبنا الله و نعم الرفيق

(دعا)، ٥٤٧

بالله العون و التوفيق : (دعا)، ٢٦٩

بالله العون و العصمة و حسبنا الله و نعم

الرفيق : (دعا)، ٥٥٧، ٤٣٥

بحمد الله : (دعا)، ٣٨٤، ٢٢٣

يخ بخ من مثلك يا ابن ابي طالب لان الله

تعالى يباهى بك على الملائكة :

(جبرئيل)، ٢٨٢

بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا بن

رسول الله و قرّة عينه ... الخ :

(نامه حسن بصرى)، ٩٢ (٨ سطر)

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فقد انتهى

الى كتابك الخ : (جواب نامه از

حسن بن علي «ع»)، (٩ سطر)، ٩٣

بِمَ وَجَدْتُ مَا وَجَدْتُ ؟ قال : بحسن الصحبة

مع الله عزّ و جلّ : (ابويزيد)، ٤٨٦

بئس الصديق صديق تحتاج أن تقول له

أذكرنى فى دعائك و بئس الصديق صديق

تحتاج أن تعيش معه بالمدارة و بئس

الصديق صديق يلجيك إلى الاعتذار فى زلة

كانت منك :

(يحيى بن معاذ الرازى)، ٤٨٩

التَّصَوُّفُ رُؤْيَا الكون بعين النَّقص بَلْ
غَضَى الطرف عن الكون ،

(ابو عمرو دمشقى) ، ٤٨

التَّصَوُّفُ شرك لانه صيانة القلب عن رؤْيَا
الغير ولا غير : (ابو بكر شبلى) ، ٤٨
التَّصَوُّفُ صفاء السَّرِّ من كدورة المخالفة:
(حصري) ، ٤٩

التَّصَوُّفُ قيام القلب مع الله بلا واسطه :
(ابو سعيد ابو الخير) ، ٢٤٣

التَّصَوُّفُ كله آداب لِكُلِّ وقت ادب و لِكُلِّ
مقام ادب و لِكُلِّ حال ادب فَمَنْ لزم آداب
الاولقات بلغ مبلغ الرجال ، و مَنْ ضَيَّعَ
الآداب ، فَهُوَ بعيد من حيث يظن القرب ، و
مردود من حيث يظن القبول : (ابو حفص
حداد نيسابورى) ، ٥٢

التَّصَوُّفُ لا يسبق هَمَّتُهُ خطوته :

(مرتعش) ، ٤٩

التَّصَوُّفُ مَبْنَى على ثمان خصال :

السَّخَاءُ و الرِّضَاءُ و الصَّبْرُ و الاشارة

و الغربة و لبس الصَّوْفِ و السَّيَاحَةِ و
الفقر ، اَمَّا السَّخَاءُ فلا يراهيم و اَمَّا الرِّضَا
فلا يسمعيلى (او لاسحق) و اَمَّا الصَّبْرُ
فلا يؤب و اَمَّا الاشارة فلزكريا و اَمَّا الغربة
فليحيى و اَمَّا لبس الصَّوْفِ فلموسى و اَمَّا
السياحة فلعيصى و اَمَّا الفقر فلمحمد :

(جنيد) ، ٥٠

التَّصَوُّفُ نعت ، اقيم العبد فيه ، قيل نعت
فى العبد ام نعت للحق ؟ فقال نعت الحق

حقيقة و نعت العبد رسماً : (جنيد) ، ٤٦
التَّصَوُّفُ هُوَ الحرّية و الفتوة و ترك التكلّف
و السَّخَاءُ : (ابوالحسن نورى) ، ٥٤

تعالى الله : (دعا) ، ٣٩٨

تعالى الله عن جميع ما يقول الظالمون :
(دعا) ، ٣٨٩

تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً :
(دعا) ، ٣٨٤

تعالى الله عن ذلك و عما يصفه الملاحدة
علواً كبيراً : (دعا) ٣٧٣
تعالى الله عن ذلك و عما يقول الظالمون:
(دعا) ، ٤٨٢

تعالى الله عما يقول الظالمون : (دعا) ،
٣٥٦

تعالى و تقدّس : (دعا) ، ٣٩٧

التمكين رفع التلويح : (يكي از مشايخ) ،
٥٣٩

التَّوْبَةُ اَنْ تَنْسَى ذَنْبَكَ : (جنيد) ، ٤٣٠
التَّوْبَةُ اَنْ لا تَنْسَى ذَنْبَكَ :

(سهل بن عبد الله تسترى) ، ٤٣٠

التَّوْبَةُ توبتان : توبة الإنابة و توبة
الاستجابة ، فتوبة الإنابة اَنْ يتوب العبد
خوفاً من عقوبته و توبة الاستجابة اَنْ يتوب
حياءً من كرمه :

(ذوالنون مصرى) ، ٣٨٥

(رساله قشيريّه ابن عطا) ،

توبة العوام من الذنوب و توبة الخواص من
الغفلة : (ذوالنون المصرى) ، ٤٣٤

التَّوْحِيدَ الإِعْرَاضَ عَنِ الطَّبِيعَةِ :

(ابو عبدالله بن خفيف)، ٢٣٢

التَّوْحِيدَ إِفْرَادَ الْقَدَمِ عَنِ الْحَدَثِ :

(جنيد)، ٤٠٥

التَّوْحِيدَ أَنْ لَا يَخْطِرُ قَلْبُكَ مَا دُونَهُ :

(ابو العباس سيّارى)، ٢٣١

التَّوْحِيدَ أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ شَبَحًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ

يَجْرَى عَلَيْهِ تَصَارِيفُ تَدْبِيرِهِ فِي مَجَارَى

أَحْكَامِ قُدْرَتِهِ فِي لَجْجِ بَحَارِ تَوْحِيدِهِ بِالْغِنَاءِ

عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنْ دَعْوَةِ الْخَلْقِ لَهُ وَ عَنْ

اسْتِجَابَتِهِ لَهُمْ وَجُودَ وَحْدَانِيَّتِهِ فِي حَقِيقَةِ

قُرْبِهِ بِذَهَابِ حَسَنِهِ وَ حُرُوكَتِهِ لِيَقَامَ الْحَقُّ لَهُ

فِيمَا أَرَادَ مِنْهُ وَ هُوَ أَنْ يَرْجِعَ آخِرُ الْعَبْدِ إِلَى

أَوَّلِهِ فَيَكُونُ كَمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ :

(جنيد)، ٤٠٨

التَّوْحِيدَ حِجَابَ الْمُوَحِّدِ عَنْ جَمَالِ الْإِحْدِيَّةِ :

(شبلى)، ٤١١

التَّوْحِيدَ دُونَ الْجَبْرِ وَ فَوْقَ الْقَدْرِ :

(ابو بكر وراق ترمذى)، ٢٢

التَّوْحِيدَ عِنْدَكَ مَوْجُودٌ وَأَنْتَ فِي التَّوْحِيدِ

مَفْرُودٌ مَفْقُودٌ :

(ابو عبدالله الدّاستانى)، ٢٤١

التَّوْفِيقُ هُوَ الْقُدْرَةُ عَلَى الطَّاعَةِ عِنْدَ

الِإِسْتِعْمَالِ : ٧

التَّوَكُّلُ اسْتِوَاءُ الْقَلْبِ عِنْدَ الْوُجُودِ وَ الْعَدَمِ :

(ابو محمّد الخلدّى)، ٢٢٩

ث

ثَلَاثَةٌ مِنْ عَجَائِبِ الدُّنْيَا : أَشَارَاتُ الشَّبَلَى وَ

نَكَتُ الْمُرْتَعَشِ وَ حِكَايَاتُ جَعْفَرٍ : ٢٢٧

ج

جَبَلَتِ الْقُلُوبَ عَلَى حَبٍّ مِنْ أَحْسَنِ إِلَيْهَا

قَالَ : وَ أَعْجَبَا لِمَنْ لَمْ يَرِ مُحَسَّنًا غَيْرَ اللَّهِ

كَيْفَ لَا يَمِيلُ بِكَلْبَتِهِ إِلَى اللَّهِ :

(ابو سعيد الخراز)، ٢٠٨

جَعَلَ اللَّهُ أَهْلَ طَاعَتِهِ أَحْيَاءَ فِي مَمَاتِهِمْ وَ أَهْلَ

الْمَعَاصِي أَمْوَاتًا فِي حَيَاتِهِمْ :

(ابو على شقيق الأزدي)، ١٥٧

جَلَّ جَلَالُهُ (دَعَا) : ٤٠٧

جَلَّ جَلَالُهُ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ : ٣٥٦

الْجَمْعُ بِالْحَقِّ تَفَرُّقٌ عَنْ غَيْرِهِ وَ التَّفَرُّقُ مِنْ

غَيْرِهِ جَمْعٌ بِهِ :

(ابو الحسن نوري)، ١٨٨

الْجَمْعُ التَّسْوِيَةُ فِي الْأَصْلِ : ٣٧١

الْجَمْعُ الْخُصُوصِيَّةُ التَّفَرُّقُ الْعِبُودِيَّةُ مُوَصُولٌ

أَحَدُهُمَا بِالْآخِرِ غَيْرُ مَفْصُولٍ عَنْهُ : (مَزِين

كَبِير)، ٣٧٥

الْجَمْعُ عِلْمُ التَّوْحِيدِ وَ التَّفَرُّقُ عِلْمُ

الْأَحْكَامِ : ٣٧١

الْجَمْعُ مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْعِلْمِ وَ الْفِرَقِ

مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ : ٣٧١

الْجَمْعُ مَا جُمِعَ بِأَوْصَافِهِ وَ التَّفَرُّقُ مَا فُرِّقَ

الْجَنَّةُ لَا خَطَرُ لَهَا عِنْدَ أَهْلِ الْمَحَبَّةِ وَ أَهْلِ الْمَحَبَّةِ

مُحْجُوبُونَ بِمُحَبَّتِهِمْ : (ابويزيد)، ١٥٠

الْجَنَسُ مَعَ الْجَنَسِ : (مَثَل)، ١١٥

الْجُوعُ طَعَامُ الصَّدِيقِينَ وَ مَسْلُكُ الْمُرِيدِينَ بَعْدَ

قضاء الله و قدره : ٤٧٠

ح

حقيقة المعرفة العجز عن المعرفة :

(شبلي) ، ٣٩٩

خ

الحال سكوت اللسان فى فنون البيان :

٤٨٣

خبراً عن الله (دعا) ، ٣٧٢

حباب الماء و غليانه عند المطر الشديد :

٤٤٤

خطر على قلبى و وقع فى قلبى : ٥٥٨

خلق الله تعالى القلوب مساكن الذكر

فصارت مساكن الشهوات ولا يمحو

الشهوات من القلوب إلا خوف مزعج او شوق

مغلق : (ابو محمد عبدالله بن خبيق) ،

١٨٣

الحب عند الزهاد اظهر من الاجتهاد و عند

التائبين اوجد من حنين و أنين :

(سمنون المحب) ، ٤٤٨

الحب عند الأتراك اشهر من الفتراك :

(سمنون المحب) ، ٤٤٨

الخلق كلهم فى ميادين الغفلة يركضون و

على الظنون يعتمدون و عندهم أنهم فى

الحقيقة ينقلبون و عن المكاشفة ينطقون :

(ابو على الحسن الجوزجاني) ، ٢١٦

خير خبرنا : (جنيد) ، ٢١١

خيرك الله (دعا) ، ١٢١ ، ١٥٦ ، ٢٣٧

د

حسب الواجد أفراد الواجد له :

(حسين بن منصور حلاج) ، ٤٥١

حسبى من سؤالى علمه بحالى :

(ابراهيم خليل «ع») ، ٨٨ ، ٤٧٣

الحضور افضل من اليقين لأن الحضور

وطنائ و اليقين خطرات :

(ابو الحسن على بن محمد الاصفهاني)

١٨١

دار أسست على البلوى بابلوى محال :

(عمر «رض») ، ٨٧٠

دارنافانية و احوالنا عارية و انفسنا معدودة

و كسلنا موجود :

(ابوبكر صديق «رض») ، ٨٤

دعونى فى بلائى هاتوا ما لكم ألتستم من

اولاد آدم الذى خلقه بيده و نفخ فيه من

روحه و اسجد له ملائكته ثم أمره بامر

فخالف إذا كان أول الدن دَرديا كيف يكون

حق لمن اعزّه الله بالمعرفة أن لا يذله

بالمعصية (ابو عثمان حيرى) ، ١٩٣

حقيقة المحبة ما لا ينقص بالخفاء ولا يزيد

بالبر و العطاء : (يحيى بن معاذ الرازى) ،

٤٥٤

حقيقة المعرفة اطلاع الخلق على الأسرار

بمواصلة لطايف الأنوار :

(ذوالنون المصرى) ، ٣٩٧

آخره : (ابو الحسن حصري)، ٢٣٥
الدنيا دار الاشغال و الآخرة دارالاهوال و
لايزال العبد بين الأشغال و الأهوال حتى
يستقر به القرار إما إلى الجنة و إما إلى
النار : (يحيى بن معاذ الرأزي)، ١٥٣
الدنيا دارالمرضى و الناس فيها مجانين و
للمجانين فى دارالمرضى الغلّ والقيد:

(فضيل بن عياض)، ١٣٥
الدنيا مزبلة و مجمع الكلاب و اقلّ من
الكلاب من عكف عليها فإنّ الكلب يأخذ
منها حاجته و ينصرف عنها و المحبّ لها
لايزول عنها بحال :

(احمد بن ابى الحوارى)، ١٦٧
الدنيا يوم و لنا فيها صوم :
(ابو الفضل الختلى)، ٢٤٥

دوام الايمان و قوام الاديان و صلاح الابدان
فى خلال ثلاث : الإكتفاء و الاتّقاء و
الاحتماء فمن اكتفى بالله صلحت سيرته و
من اتقى ما نهى الله عنه استقامت سيرته و
من احتتمى ما لم يوافق ارتاضت طبيعته
فثمرة الإكتفاء صفو المعرفة و عاقبة الاتّقاء
حسن الخليفة و غاية الاحتماء اعتدال
الطبيعة :

(ابو محمد بن احمد الجريرى)، ٢١٧

بالاحاطة ولامرئية بالأبصار فى دارالدنيا
موجودة بحقايق الايمان من غير حدّ و لا
احاطة ولاطول و تراه العيون فى العقبى
ظاهراً و باطناً فى ملكه و قدرته قد حجب
الخلق عن معرفة كنه ذاته و دلّهم عليه بآياته
و القلوب تعرفه و العقول لا تدركه ينظر
إليه المؤمنون بالابصار من غير احاطة و
لاإدراك نهائية : (سهل بن عبدالله)، ٤١٠
الذاكرون فى ذكره اكثر غفلة من الناسين
لذكره : (ابوبكر الواسطى)، ٢٢٦
ذقت الخلاف و ذقت البلاء و ذقت الراحة،
(كسى كويد)، ٥٦٣

ذكر اللسان غفلة و ذكر القلب قرينة :

(قال بعضهم)، ٢٨٧

ذكر الله حلال ليس فيه حرام و ذكر غيره
حرام ليس فيه حلال :

(سعيد بن مسيب)، ١١٧

ذهب المحبون لله بشرف الدنيا والآخرة لانّ
النبي صلى الله عليه و آله وسلم قال المرء
مع من احبّ : (سمنون المحبّ): ٤٥٣

ر

رأيت الله فيه : (آن مرد گفته است)،

١٢٤

رجاء المرجئة و خوف القدرية :

(ابو حمدون قصّار)، ٧٩

رحم الله اباذرّ أما انا فأقول من اشرف على
حسن اختيار الله لم يتمنّ إلا ما اختار الله

ذ

ذات الله موصوفة بالعلم غير مدركة

- له : (امام حسين عليه السلام)، ٢٥٩
 رحمة الله عليه و رضى عنه و سقاه صوب
 رضوانه و هو أعلم : (دعا)، ٢٤٥
 رحمه الله : (دعا)،
 رحمهم الله : (دعا)، ٤١٥
 الرضا افضل من الزهد لأن الراضى لا يتمنى
 فوق منزلته :
- (فضيل بن عياض)، ٢٦٢
 الرضا تسليم الامور إلى الله :
 (احمد بن حنبل)، ١٦٦
 الرضا سكون القلب تحت مجارى الاحكام
 : (حارث محاسبى)، ٢٦٢
 الرضا للأحزان نافية و للغفلة معافية :
 ٢٥٩
- الرضا نظر القلب إلى قديم اختيار الله للعبد
 (ابو العباس بن عطا)، ٥٩٦
 رضوان الله اجمعين : (دعا)، ٣٣٢
 رضوان الله عليهم اجمعين (دعا)،
 ٤١٥، ١١٢
 رضى الله عنه و عن جميع اسلافهم :
 (دعا)، ٣٦٣
 رضى الله عنه و أرضاه : (دعا)، ٢٤٨
 رضى الله عنه و كرم الله وجهه :
 (دعا)، ٢٥٩
 رضى الله عنهم و عنا و عن جميع المسلمين
 برحمتك يا ارحم الراحمين : (دعا)،
 ٢٣٧
- الروح فى الجسد كالنار فى الحطب فالنار
 مخلوقة و الفحم مصنوعة : ٣٣٩
 الروح هو الحيوة التى يحيى بها الجسد :
 ٣٨١
 الرين من جملة الوطنات و العين من جملة
 الخطرات : (جنيد)، ٦
 ز
- زر اباك و أكرم أخاك و أحسن الى ولدك :
 (فضيل بن عياض)، ١٣٨
 الزلة ذلة (سهل بن عبد الله تسترى)،
 ٥٠٧
- س
- سبحان الله : (دعا)، ١٣٦، ٣٣٣
 سبحان من جعل قلوب العارفين اوعية الذكر
 و قلوب الزاهدين اوعية التوكل و قلوب
 المتوكلين اوعية الرضا و قلوب الفقراء اوعية
 القناعة و قلوب اهل الدنيا اوعية الطمع :
 (ابو السرى منصور بن عمار)، ١٨٠
 سبحانى سبحانى ما أعظم شأنى
 (ابو يزيد)، ٣٧٢
 سبى عند الهنود اشهر من سبى محمود :
 (سمنون المحب)، ٤٤٨
 السكوت خير من الكلام :
 (يكى از مدعيان)، ٥١٦
 سكوتك خير من كلامك لأن كلامك لغو و
 سكوتك هزل و كلامى خير من سكوتى لأن
 سكوتى حكم و كلامى علم : (شبلى)، ٥١٦

شرح الله صدور المتقين بنور اليقين و كشف
بصائر الموقنين بنور حقايق الايمان :
(خير النسايج) ، ٢١٢
شربت بكأس الوصل و بكأس الودّ :

٥٦٣

الشّهوات ثلث شهوة فى الأكل و شهوة فى
الكلام و شهوة فى النّظر فاحفظ الأكل فى
الثّقة و اللّسان بالصدّق والنظر بالعبرة :
(حاتم الاصم) ، ١٦٢
شيخنا فى الاصول و البلاء على المرتضى :
(جنيد) ، ٨٩

ص

صحب رسول الله صلى الله عليه و آله
وسلم عشر سنين و خدمته فوالله ما قال لى
اف قطّ و ما قال بشىء فعلت لم فعلت كذى
و لا بشىء لم افعله الا فعلت كذى :
(انس بن مالك) ، ٤٩٤
صحّة العبوديّة فى الفناء و البقاء :

(ابو يعقوب نهر جورى) ، ٣٦١

الصّحو بلا خلاف عبارة عن صحّة حال العبد
مع الحقّ و ذلك لا يدخل تحت صفة العبد و
اكتساب الخلق وأنا أرى يابن منصور فى
كلامك فضولاً كثيراً و عبارات لا طائل
تحتها : (جنيد) ، ٢٧٧

الصّحو و السكر صفتان للعبد و مادام العبد
محبوباً عن ربّه حتى فنا أو صافه : (حسين
بن منصور حلاج) ، ٢٧٧

السّكون إلى مآلوفات الطّبايع يقطع صاحبها
عن بلوغ درجات الحقايق

(ابوالعباس بن عطا) ، ٢١٩

السّكون حرام على قلوب اوليائه : (عبدالله
بن المبارك المروزى) ، ١٣٢
السّلامة فى الوحدة :

(اويس قرنى) ، ١١٠

السّماع تنبيه الاسرار لمافيه من المغيبات :
(يكى از مشايخ) ، ٥٨٤
السّماع زاد المضطرين فمّن وصل استغنى
عن السّماع :

(ابو الفضل ختلى) ، ٥٨٤

السّماع ظاهره فتنة و باطنه عبدة فمّن عرف
الإشارة خلّ له استماع العبدة و الا فقد
استدعى الفتنة و تعرّض للبلية :

(شبلى) ، ٥٨٣

السّماع وارد الحقّ مزعج القلوب إلى الحقّ
فمّن اصغى إليه بحقّ تحقق و من اصغى
إليه بنفس تزندق :

(ذوالنون المصرى) ، ٥٨٢

سميت المحبة محبة لأنّها تمحو من القلب

ما سوى المحبوب : (شبلى) ، ٤٤٤

السؤال عن الحال محال : (آن پير؟) ،

٥٣٥

ش

الشبلى سكران و لو افاق عن سكره لجاء منه
امام ينتفع به : (جنيد) ، ٥٩٦

الصَّدَق سيف الله فى ارضه ما وضع على
شىء إلا قطعته :

(ذوالنون المصرى) ، ١٤١

صديق زماننا حاتم الاصم : (جنيد) ،

الصفاء حضور بلا ذهاب و وجود بلا اسباب :
٤٤

الصفاء صفة الاحباب و هم شمس

بلا سحب : ٤٣

الصفاء من الله انعام و اكرام و الصوف

من لباس الانعام : ٥٨

الصفاء ولاية لها آية و رواية و التصوف

حكاية للصفاء بلا شكاية : ٤٥

صلوات الله عليه : (دعا) ، ٥٣٨ ، ٥٣٩

صلوات الله عليهم : (دعا) ، ٥٤٣

صلوات الله و سلامه على نبيينا و

عليه : (دعا) ، ١٦٢

صلوات الله و سلامه عليه : (دعا) ،

٣٤٩

صلّى الله على نبيينا و عليه السلام :

(دعا) ، ١٢٤

صلّى الله عليه و آله وسلّم : (دعا) ،

٤٧٧

صلّى الله عليه و آله وسلّم و رضى عنهما :

(دعا) ، ٥٢٣

صلّى الله عليه وسلّم : (دعا) ، ٤٣٦

الصوفى إذا نطق بأن نطقه من الحقايق

و إن سكنت نطقته عنه الجوارح بقطع

العلايق : (ذوالنون المصرى) ، ٤٦

الصوفى دمه هدر و ملكه مدر :

(سهل بن عبدالله التستري) ، ٤٦٠

الصوفى لا يرى فى الدارين مع الله

غير الله : (شبلى) ، ٤٩

الصوفى لا يوجد بعد عدمه و لا يعدم

بعد وجوده : (حصرى) ، ٥١

الصوفى الذى لا يملك و لا يملك :

(ابو الحسن نورى) ، ٤٧

الصوفية هم الذين صفت ارواحهم فصاروا

فى الصف الاول بين يذى الحق :

(ابو الحسن نورى) ، ٤٧

الصوم نصف الطريقة : (جنيد) ، ٤٦٣

ض

ضدّان لا يجتمعان : (ض) ، ١٨٩

ضيّعت عمرى فى عمران باطنك فأين الفناء

فى التوحيد :

(حسين بن منصور حلاج) ، ٣٠٢ ، ٤١٢

ط

الطريق واضح و الحق لا يبح و الداعى قد

اسمع فما التحير بعدها إلا من العمى :

(احمد بن خضرويه) ، ١٧٢

الطماع مستوحش منه كل واحد : ١٨٣

ظ

ظلم من سمى ابن آدم اميراً و قد سماه ربه
فقيراً : ٣١

ع

العارف كل يوم اخشع لانه في كل ساعة
اقرب : (ذوالنون مصرى) ، ١٤٠
عاش حميداً و مات شهيداً : (دعا) ، ١١٠
عافاك الله و الحمد لله رب العالمين (دعا) ،
٤٧٠

العافية فى العلم : ٤٢٥
عبدالتايبين او جد من حنين و انين :
(سمنون المحب) ، ٤٨٨

عجبت ممن بقطع البوادى و القفار و
المفاوزحتى يصل إلى بيته و حرمه لأن فيه
آثار انبيائه كيف لايقطع نفسه و هواه حتى
يصل إلى قلبه لأن فيه آثار مولاه : (محمد
بن الفضل البلخى) ، ٢٠٤

عرفت الله بالله و عرفت مادون الله بنور الله
(على بن ابى طالب «ع») ، ٣٨٩

عرفت روحى روحك : (اويس قرنى) ، ١١٢
عرفت نفسى عن الدنيا فاستوى عند
حجرها و ذهبها و فضتها و مدرها :
٣٣١

العزلة راحة من خلطاء السوء :

(عمر بن الخطاب «رض») ،

عز من قائل : (دعا) ، ١٧٣ ، ٥٣٧

عز و جل : (دعا) ، ٤٠٢

علامة الصادق أن يكون له تابع من الحق إذا
دخل وقت الصلوة يحثه عليها و ينهيه إن
كان نائماً :

(سهل بن عبدالله التستري) ، ٤٣٩

علامة الفقر خوف زوال الفقر :

(يحيى بن معاذ الرازى) ، ٣٣

العلم بحركات القلوب فى مطالعة الغيوب
اشرف من العمل بحركات الجوارح :

(ابو عبدالله الحارث المحاسبى) ، ١٥٢

العلم حيوة القلب من الجهل و نور العين من

الظلمة : (ابو على ثقفى) ، ٢١

العلم صفة يصير الحى به عالماً : ١٥

علم الفناء و البقاء يدور على اخلاص

الوحدانية و صحة العبودية و ما كان غير

هذا فهو المغالط و الزندقه :

(ابراهيم شيبا) ، ٣٦١

العلم كله فى كلمتين لاتتكلف ما كفيت و
لاتضيع ما استكفيت :

(ابراهيم الخواص) ، ٢٢٤

العلوم ثلثة : علم من الله و علم مع الله و

علم بالله : (محمد بن فضل البلخى) ، ٢١٠

عليك السلام يا هرم بن حبان : ١١٢

عليك بالعمل فان العلم بلا عمل كالجسد بلا

روح : (امام ابو حنيفه) ، ١٣٠

عليك بحفظ قلبك :

(اويس قرنى) ، ١١٢

عليك بقلبك : (اويس قرنى) ، ١١٢

- عليكم بحفظ السرائر فإن الله تعالى مطلع على الضمائر:
- (امام حسن بن علي عليه السلام)، ٩١
- عليه السلام : (دعا)، ١٧٤، ٢٠٥، ٣٤٧
- عليه الصلوة والسلام : (دعا)، ٢٣٧
- عمت نعماته : (دعا)، ٣٨٩
- العمل بحركات القلوب اشرف من العمل بحركات الجوارح : (حارث المحاسبى)، ١٥٣
- عملت فى المجاهدة ثلاثين سنة فما وجدت شيئاً اشدّ على من العلم و متابعتة و لولا اختلاف العلماء لبقيت و اختلاف العلماء رحمة إلا فى تجريد التوحيد :
- (ابو يزيد البسطامى)، ٢٣، ١٥٠
- عند الأتراك اشهر من الفتراك (الحب):
- (سمنون المحب)، ٤٤٨
- غ
- غناء القلب بالله (على ابن ابى طالب عليه السلام)،
- الغنى من اغناه الله : ٣٠
- ف
- فإذا فنى العبد عن اوصافه ادرك البقاء بتمامه : ٣٥٨
- فألذى اجتمع فيه خصال الخير فهو اديب:
- ٤٩٥
- فالشبع بشاهد الحق خير من الجوع بشاهد الخلق : ٤٧١
- فساد القلوب على حسب فساد الزمان و أهله : (على بن بندار الصيرفى)، ٢١
- فستان ما بين المنزلتين : ١٨٠، ٥٣٦
- فصرت طيراً : ٣٥٠
- الفقر إلى أحب من الغنى و السقم أحب من الصحة : (ابو ذر غفارى)، ٢٥٩
- الفقر بحر البلاء و بلاءه كل عز :
- (شبلى)، ٣٥
- الفقر خلو القلب عن الأشكال (جنيد)، ٣٥
- الفقر عدم بلا وجود :
- (يكى از متأخران)، ٣٧
- الفقر هو المغنى بالله :
- (شيخ ابو سعيد)، ٣٠
- الفقير قوته ما وجد و لباسه ماستر و مسكنه حيث نزل : ١٧٣
- الفقير لا يستغنى بشئ دون الله :
- (شبلى)، ٣٣
- الفقير لا يستغنى عنه : ٣٣
- فمن كان اخلص مجاهدة كان اصدق مشاهدة : ٤٧٩
- الفناء فناء العبد عن رؤية العبودية و البقاء بقاء العبد بشاهد الالهية :
- (ابو سعيد خراز)، ٣٦٠
- فنعوذ بالله : (دعا) ١٩٥

المحارم و ابصار القلوب عما سوى الله:
 (شبلى)، ٢٢٨
 قل لهُ كَذِبْتُ لو كنت عبداً لما خرجت من أمره
 و نهيه فسمع النداء من قلبى فصاح و قال
 احرقتنى بالله و غاب : (جنيد)،
 ١٨٦
 قوأك الله : (دعا)، ٣١٢، ٣٨٠
 قوموا يا اصحابنا فقد زاد ابو حفص
 على آدم و ذريته : (جنيد)، ١٧٦

ك

كان المتقدمون يأكلون ليعيشوا و انتم
 تعيشون لتأكلوا : ٤٧٠
 كان النبى (ص) يلبس الصوف ويركب
 الحمار : ٥٧
 كثروهم الله : (دعا)، ٧٤، ١٠٥
 «كذب من ادعى محبتى و إذا جنّه الليل نام
 عنى» «وحى به داود عليه السلام» :
 ٥١٠
 كرام الكاتبين : (اقتباس از قرآن ، دعا) ،
 ٣٥٤
 كرم الله وجهه : (دعا)، ٤٣٦، ٥٢٣
 كفر أهل الهمة اشرف من اسلام أهل المنية :
 (ابوزيد)، ٥٩٦
 كفرت ... اسلم يا مطرود :
 (حارث محاسبى)، ٢٦٧

فنعوذ بالله من اعتقاد السوء (دعا):
 ٤٠٦
 فنعوذ بالله من الجهل (دعا): ٤٥٦
 فنعوذ بالله من الجهل و الضلالة :
 (دعا)، ٢٦٨
 فنعوذ بالله من عدم الإنصاف :
 (دعا)، ١٢٨
 فنعوذ بالله من قسوة القلب (دعا) :
 ٤٦٥
 فنعوذ بالله من متابعة الهوى (دعا) :
 ٣٠٥

الفوت اشد من الموت : (مثل)، ٦٤
 فى قلب ليس فيه غبار النفاق :
 (حبيب عجمى)، ١١٩

ق

قال نبأيد، حال بايد: ١٤
 قبض القلوب فى بسط النفوس و بسط
 القلوب فى قبض النفوس : (با يزيد)،
 ٥٤٢
 قصة الحب و الحبيب عند الروم اشهر من
 الصليب : (سمنون المحب)، ٤٤٨
 قف عافاك الله فانما أنت عبد مأمور و
 أنا عبد مأمور :
 (خير النساج)، ٢١١
 قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم
 (قرآن كريم) اى أبصار الرؤوس عن

كَلَّ أَخٌ وَصَاحِبٌ لَمْ تَسْتَفِدْ مِنْهُ فِي دِينِكَ خَيْرًا فَانْبِذْ عَنْكَ صَحْبَتَهُ حَتَّى تَسْلَمَ :

(مالك دينار) ، ٤٨٩

كَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ نَبَأٌ عَنِ الْحُضُورِ وَكَلَامُ

الصَّدِيقِينَ إِشَارَةٌ عَنِ الْمَشَاهِدَاتِ : (جنيد) ،

١٨٥

كَلَّ مِنْ شُغْلِكَ عَنْ مِطَالَعَةِ الْحَقِّ فَهُوَ طَاغُوتُكَ (إمام محمد باقر عليه السلام)

١٠٠

كُنْ لِلَّهِ وَإِلَّا فَلَا تَكُنْ :

(حارث محاسبي) ، ١٥٣

كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ يَا عَلِيُّ يَا أَهْلَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ

؟! قَالَ : « أَصْبَحْنَا مِنْ قَوْمِنَا بِمَنْزِلَةِ قَوْمِ

مُوسَى مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَذْبَحُونَ ابْنَانَا وَ

يَسْتَحْيُونَ نِسَانَا ، فَلَانْدَرِي صَبَاحَنَا مِنْ

مَسَانِنَا ، وَهَذَا مِنْ حَقِيقَةِ بِلَانِنَا » ،

(سؤال إمام زين العابدين عليه السلام) ،

٩٧

كَيْفَ حَالُكَ ؟ كَيْفَ حَالُ مَنْ دِينُهُ هَوَاهُ وَ

هَمَّتْهُ دُنْيَاهُ لَيْسَ بِصَالِحٍ تَقِيٍّ وَ لَا بَعَارِفٍ

نَقِيٍّ (رُويم) ، ١٩٥

گ

گِرْگِ بِأَمِيشِ مُوَافِقِ مِي بَيْنَمِ : (مثل) ،

١٢١

ل

لَابِلٌ مِنْ وَجَدَ طَلَبٌ : (شبلي) ، ٥٩٥

لَا تَجْعَلْ قَلْبَكَ صَنْدُوقَ الْحَرَصِ وَ بَطْنَكَ وَعَاءَ الْحَرَامِ :

(أبو حليم حبيب الراعي) ، ١٢٢

لَا تَجْعَلَنَّ أَكْبَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَ وَلَدَكَ فَإِنْ يَكُنْ

أَهْلُكَ وَ وَلَدُكَ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ

لَا يَضَيِّعُ أَوْلِيَاءَهُ وَ إِنْ كَانُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا

هَمُّكَ وَ شُغْلُكَ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ :

(علي بن أبي طالب) ، ٨٩

لَا تَرْغَبْ فِي شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ فَرَحٍ

نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ أَقْبَلْ بِوَجْهِكَ عَلَيْهِ :

(إبراهيم أدهم) ، ٦٠١

لَا تَسْأَلْنِي عَنْ هَذَا وَ لَكِنْ اسْتَرْحَتِ مِنْ

دُنْيَاكُمْ : (خير النساج) ، ٢١٢

لَا دَلِيلَ عَلَى اللَّهِ سِوَاهُ إِنَّمَا الْعِلْمُ يَطْلُبُ

لِأَدَاءِ الْخِدْمَةِ : (أبو الحسن نوري) ، ٣٩٠

لَا شَيْءَ أَشَدَّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ نَوْمِ الْعَاصِي فَإِذَا

نَامَ الْعَاصِي يَقُولُ مَتَى يَنْتَبَهُ وَ يَقُومُ حَتَّى

يَعْصِيَ اللَّهَ : (ابن عباس) ، ٥٠٩

لَا قَبْضَ وَ لَا بَسْطَ وَ لَا طَمَسَ وَ لَا اِنْسَ وَ

لَا مَحُوَ وَ لَا مَحْقَ وَ لَا عَجْزَ وَ لَا جَهْدَ :

(؟) ، ٥٤٣

لِأَنَّ الْأَمَارَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ النَّدَامَةُ :

(فضيل بن عياض) ، ١٣٧

لِأَنَّ الْإِيثَارَ الْقِيَامَ بِمُعَاوَنَةِ الْإِغْيَارِ مَعَ

اِسْتِعْمَالِ مَا أَمَرَ الْجَبَّارُ لِرَسُولِهِ الْمُخْتَارِ ، ٢٧٨

لِأَنَّ التَّفَرُّقَةَ فَصْلَ وَ الْجَمْعَ وَصْلٌ : ٣٧٧

لِأَنَّ الْجُوعَ لِلنَّفْسِ خُضُوعٌ وَ لِلْقَلْبِ خُشُوعٌ :

٤٦٩

لأن الرضا للأحزان نافية و للغفلة معافيه
٢٥٩

لأن الصفاء حضور بلاذهاب و وجود بلا
اسباب : ٤٤

لأن الصوفى ممنوع عن العبارة و الاشارة :
٤٥

لأن العالم قائم بنفسه و العارف قائم بربه
٥٥٢

لأن المحبة الموافقة : (مثل)، ١٣٥

لأن المشاهد لا يجاهد : ٣.٨

لأن الملامة روضة العاشقين و نزهة المحبين و
راحة المشتاقين و سرور المريدين : ٨٠
لأن المودة عند الآداب و حسن الآداب
صفة الاحباب : ٤٨٥

لأن المشاهدة قصور اللسان بحضور
الجنان : ٤٨٢

لأن النفس كلب باغ و جلد الكلب لا يطهر
إلا بالدبّاغ : ٣.١

لأن النفس كلب نباح و امساك الكلب
بعد الرياضة مباح : ٣.٣

لأن الوحدة صفة عبد عبد صاف سمع

لأن فيها ما لا خطر على قلب بشر : ٢١٩

لأن ما سواه من الموجودات باطل، ٤١٢

لأن من أسس بنيانه على بيان استغنى فيما
بينه و بين ربه من اللسان : ٥١٥

لأن من ركبها (الهوى) هلك و من خالفها
ملك : ٣.٣

لأن من عرف شيئا لا يهاب غيره و من أحب

شيئا لا يطالع غيره فتركوا المنازعة مع الله و
الاعتراض عليه فى احكامه و افعاله :

٤٧٨

لأن نفى الذباب بالمكبة ايسر من نفيه
بالمذبة : ٣.٨

لأنه غليان القلب عند الاشتياق إلى لقاء
المحجوب : ٤٤٤

لأنهم تكلموا لعز الاسلام و نجاة النفوس و
رضاء الرحمن و نحن نتكلم لعز النفس و
طلب الدنيا و قبول الخلق :

(ابو صالح حمدون القصّار)، ١٧٩

لاهل الفضل فضل مالم يروه فإذا رآوه
فلا فضل لهم و لأهل الولاية ولاية مالم يروها
فإذا رآوها فلا ولاية لهم :

(شاه بن شجاع كرماني)، ١٩٩

لا يصح العبادة إلا بالتوبة فقدم التوبة على
العبادة و قال الله تعالى التائبون العابدون :

(امام جعفر صادق «ع»)، ١.٣

لا يعبر عن شىء إلا بما هو أرق منه و لا
شىء أرق من المحبة فيما يعبر عنها :

(سمنون المحب)، ١٩٨

لا يقع على كيفية الوجد عبارة لأنه سر لله
عند المؤمنين : (عمرو بن عثمان المكي)،

٢٠٠

لا يملك لنفسه ضراً و لا نفعاً و لا موتاً و لا

حياتاً و لا نشوراً : (؟)، ٥.٩

لباس النعم للعوام و جوشن البلاء للخواص :

(؟) ٥٩

ليس الصفاء من صفات البشر لأن البشر
مَدَرَّ لا يخلو عن الكدر :

(مشايخ گفته اند) ، ٤٣

ليس الفقير من خلا من الزاد انما الفقير من
خَلَا من المراد : (؟) ، ٣٢
ليس للعبد في التوبة شيء لأن التوبة إليه
لامنه : (ابوحفص حداد) ، ٤٣٤

م

ما احسن ما قال الشيخ و لكن الفتوة عندي
اداء الانصاف و ترك مطالبة الانتصاف:
(ابو حفص حداد) ، ١٧٦

ما الإخلاص ؟ قال الإخلاص هو الخلاص
من آفات الأعمال :

(احمد بن حنبل) ، ١٦٦

ما التوكل ؟ قال الثقة بالله :

(احمد بن حنبل) ، ١٦٦

ما رأيت أنصف من الدنيا أن خدمتها

خدمتك و إن تركتها تركتك :

ابو عبدالله بن احمد اسماعيل المغربي) ،

٢١٥

ما رأيت شيئاً قط إلا الله : (شبلبي) ،

٤٧٨

ما رأيت شيئاً قط إلا ورأيت الله فيه :

(محمد بن واسع) ، ٤٧٨

ما رأيت شيئاً إلا و قدرأيت الله فيه :

(محمد بن واسع) ، ١٢٣

لعنه الله (نفرين) : ٣٤٨ ، ٣٤٩ ، ٣٨٧ ،
٥٩١

لعنهم الله (نفرين) ٣٤٨ ، ٣٤٩ ، ٣٧٩ ،
٥٩٨ ، ٤٨٥

لعمرک : (دعای قسم) ، ٤٥٣

لعمری : (دعای قسم) ، ٣٩٥

للفتیان ثلث علامات وفاء بلا خلاف و
مدح بلا جود و عطاء بلا سؤال :

(معروف الكرخي) ، ١٦١

لَمْ لَا تلبس المرقعة ؟ قال من النفاق إن

تلبس لباس الفتیان ولا تدخل فی حمل

اثقال الفتوة : ٥٨

لوزالت عنا رؤيته ما عبدناه :

(ابو علی رود باری) ، ٣٤٩

لو عرفت الله لعرفت الطريق إليه :

لو كان فی النوم خير لكان فی الجنة نوم:

(يكي از مشايخ) ، ٥١١

لو كنتم احبائي لما فررتم من بلاني :

(شبلبي) ، ٤٥٤

لولا احمد بن خضرويه ، ما ظهرت

الفتوة : (ابو حفص حداد) ، ١٧١

له الحمد في الآخرة و الاولى : (دعا) ،

١٦١

ليتنا تخلصنا منه رأساً برأس

(يعني من السماء) :

(ابو علی رود باری) ، ٥٨٣

ليس التصوف رسوماً ولا علوماً و لكنه

اخلاق : (ابو الحسن نوري) ، ٥٢

- ما الرضا؟ قال :تسليم الأمور إلى الله :
(احمد بن حنبل) ، ١٦٦
- ما طلعت شمس و لا غربت على وجه اهل
الأرض إلا و هم جهال بالله إلا من يؤثر الله
على نفسه و روحه و دنياه :
(سهل بن عبدالله تسترى) ، ٢٠٢
- ما الفتوة ؟ (ابو حفص حداد)، الفتوة عندى
ترك الرؤية و اسقاط النسبة :
(جنيد) ، ١٧٦
- ما لى و لأمير المؤمنين ؟
(فضيل بن عياض) ، ١٣٦
- ما مالك ؟ قال : الرضا عن الله و الغناء
عن الناس : (ابو حازم المدني) ، ١٢٢
- ما المحبة ؟ كفت : اين از بشر حافى پرس !
(احمد بن حنبل) ، ١٦٦
- ما الوصل ؟ قال : ترك ارتكاب الهوى :
(جنيد) ، ٣٠٧
- مثل الصوفى كعلة البرسام اوله هذيان و
آخره سكوت فإذا تمكنت خرس :
(ابو القاسم قشيري) ، ٢٤٩
- المحبة استقلال الكثير من نفسك و استكثار
القليل من حبيبك :
(ابو يزيد) ، ٤٥٢
- المحبة محو المحب بصفاته و اثبات المحجوب
بذاته : (ابو القاسم قشيري) ، ٤٥١
- المحبة معانقه الطاعات و مباينة المخالفات
(سهل بن عبدالله) ، ٤٥٢
- المرقعة قميص الوفاء لأهل الصفاء و سربال
- السرور لأهل الغرور : ٥٩
- المريد لا يريد لنفسه إلا ما لدار الله له و
المراد لا يريد من الكونين شيئاً غيره :
(ابو على الرود بارى) ، ٢٣٠
- المستصوف عند الصوفية كالذباب و عند
غيرهم كالذئب : ٤٥
- المستغاث بك منك : (شبلى) ، ٤٢٦
- المستوحش من الألفة : (ابو حمزة خراسانى) ،
٢١٣
- المشاهدات الموارث المجاهدات :
(سهل بن عبدالله التستري) ،
٢٩٥ ، ٢٧٠
- المعجزة لم تكن معجزة لعينها انما كانت
معجزة لحصولها و من شرطها اقتران دعوى
النبوّة بها فالمعجزات تختصّ للأنبياء و
الكرامات تكون للأولياء :
- (ابو بكر الاشعري : رسالة قشيري) ،
٣٢١
- المعرفة أن تعرف أن حركات الخلق و
سكناتهم بالله : (ابو يزيد) ، ٣٩٨
- المعرفة أن لا تتعجب من شيء :
(عبدالله مبارك) ، ٣٩٧
- المعرفة دوام الحيرة : (شبلى) ، ٣٩٧
- مفاتيح العلوم ابراهيم : (جنيد) ، ١٤٤٠
- الملامة ترك السلامة :
(ابو حمدون قصار) ، ٧٨
- من اثر صحبة الاغنياء على مجالسة
الفقراء ابتلاه الله بموت القلب :

(ابو عثمان مغربي)، ٢٣٣

من إذا رضى لم يحمله رضاه على الباطل و
إذا سخط لم يخرجه سخطه من الحق : (امام
زين العابدين على بن الحسين عليه السلام)

٩٦

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ حَيًّا فِي حَيَاتِهِ فَلَا يَسْكُن
الطَّمَعُ فِي قَلْبِهِ :

(عبدالله بن خبيق)، ١٨٢

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا فِي الدُّنْيَا
شَرِيفًا فِي الْآخِرَةِ فَلْيَجْتَنِبْ ثَلَاثًا لَا يَسْأَلُ أَحَدًا
حَاجَةً وَ لَا يَذْكُرُ أَحَدًا بَسْوَةً وَ لَا يَجِبُ أَحَدًا
إِلَى طَعَامِهِ :

(بشر حافى)، ١٤٨

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الرِّجَالِ مَخْبُورٍ
تَحْتَ لِبَاسِ النِّسْوَانِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى فَاطِمَةَ :
(ابو يزيد)، ١٧١

مَنْ اكْتَفَى بِالْكَلَامِ مِنَ الْعِلْمِ دُونَ الزَّهْدِ
تَزْدَنُقُ وَ مَنْ اكْتَفَى بِالْفَقْهِ دُونَ الْوَرَعِ تَفْسُقُ
(ابو بكر وراق ترمذى)، ٢٢. ٢١

مِنَ الصُّوفَى ؟ قَالَ : وَجَدَانِي الذَّاتُ :

(حسين بن منصور حلاج)، ٧٩

مَنْ أَنْتُمْ قَالُوا أَحْيَاؤُكُمْ : (شبلى)، ٤٥٤
مَنْ أَنْتَ بَغِيرِهِ ضَعْفٌ فِي حَالِهِ وَ مَنْ نَطَقَ
مِنْ غَيْرِهِ كَذِبٌ فِي مَقَالِهِ :

(ابو على دقاق)، ٢٣٩

مِنْ أَيْنَ ؟ قَالَتْ : مِنْ اللَّهِ . قُلْتُ : إِلَى أَيْنَ ؟
قَالَتْ : إِلَى اللَّهِ : (پير زن و ذوالنون مصرى)،

١٤٢

من جهل اوصاف العبودية فهو بنعوت

الربانية أجهل :

(محمد بن على ترمذى)، ٢٠٥

من جهل نفسه فهو بالغير اجهل :

(يكى از مشايخ)، ٢٩٠

من حكم المريد أن يكون فيه ثلاثة اشياء
نومه غلبة، و كلامه ضرورة و أكله فاقة

(كتانى)، ٤٧٠

منذ اربعين سنة ما اقامنى الله فى (على)
حال فكرهته و ما نقلنى إلى غيره فسخطه
: (ابو عثمان حيرى)،

٢٦٣، ٢٦٥

منذ عرفت الله ما دخل فى قلبى حق و لا

باطل : (ابو حفص حداد)، ٤٠٠

من صافاه الحب فهو صاف و من صافاه
الحبيب فهو صوفى (يكى از مشايخ)، ٤٥

من صفة الولي أن لا يكون له خوف لأن
الخوف ترقب مكروه يحل فى المستقبل او
انتظار محبوب بفوت فى المستأنف و الولي
ابن وقته ليس له مستقبل فخاف شيئاً و كما
لا خوف له لارجاء له ... الخ، (جنيد)،

٣١٧

مَنْ طَلَبَ وَ جَدَّ : (جنيد)، ٢٩٨، ٥٩٥

مَنْ عَرَفَ اللَّهَ اعْرَضَ عَمَّا سِوَاهُ

(امام جعفر الصادق عليه السلام)، ١٠٢. من

عَرَفَ اللَّهَ انْقَطَعَ بِلِ خَرَسَ وَ انْقَمَعَ :

(ابو بكر واسطى)، ٤٠٠

من نعت الفقير حفظ سرّه و صيانة نفسه و
اداء فرائضه : (رويم) ، ٣٣

من وجد طلب : ٢٩٨

من وقت آدم إلى قيام الساعة الناس
يقولون : القلب القلب و أنا أحب أن أرى
رجلاً يصف ايش القلب او كيف القلب
فلا أرى (ابوالحسن على الاصفهاني) ،
٢٠٩

ن

الناس ثلاثة : العلماء و الفقراء و الأمراء :
فإذا فسد العلماء فسد الطاعة و إذا فسد
الفقراء فسد الاخلاق و اذا فسد الامراء فسد
المعاش (ابوبكر الوراق) ، ٢٠٧

الناس رجلان : عارف بنفسه فشغله في
المجاهدة و الرياضة و عارف بربه فشغله
بخدمته و عبادته و مرضاته :
(منصور بن عمار) ، ١٨٠

الناس في الادب على ثلاث طبقات : اما اهل
الدنيا فاکثر آدابهم في الفصاحة و البلاغة و
حفظ العلوم و اسمار الملوك و اشعار العرب
و اما اهل الدين فاکثر آدابهم في رياضة
النفس و تأديب الجوارح و حفظ الحدود و
ترك الشهوات .. الخ : (شيخ ابو نصر سراج)
٤٩٦

الناس مفتقر إلى الله فهو في اعلى
الدرجات على لسان الشريعة و آخر لا يرى
الاقتزاز لما علم في فراغ الله ... الخ :

من عرف الله حق معرفته عبده بكل طاقته :
(فضيل بن عياض) ، ١٣٤

من عرف الله قل كلامه و دام تحيره :

(محمد بن واسع) ، ٣٩٨

من عرف الله كل لسانه : (جنيد) ، ٥١٥

من عقل الاشياء بالله فرحونه في كل شئ :

إلى الله : (ابو الحسن نوري) ، ١٩٠

من فنى من المراد بقى بالمراد ، ٣٦٠

من غصّ بصره عن الله طرفه عين لا يهتدى
طول عمره :

(سهل بن عبدالله تسترى) ، ٤٧٩

من كان سروره بغير الحق فسروره يورث
الهموم و من لم يكن انسه في خدمة ربه
فانسه يورث الوحشه :

(ابو العباس احمد بن مسروق) ، ٢١٤

من كان سكوته حياء كلامه حيوة : ٥١٧

من كان سكوته له ذهباً كان كلامه لغيره

مذهباً : (آن پير بزرگوار) ، ٥١٨

من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة

أعمى : (شبلې) ، ٢٢٨

من كان همته ما يدخل في جوفه فإن فيمته
ما يخرج منه : (شافعي) ، ٥٠٤

من كثر صلوته بالليل حسن وجهه بالنهار ،

(ابو محمد جريري) ، ٢١٧

من لم يعرف سوى رسمه لم يسمع سوى

اسمه : ٢٦

من نظر إلى الخلق هلك و من رجع إلى الحق

ملك : ٤٢

- (ابو السرى منصور بن عمار)، ١٨١
نجا المخفون و هلك المثقلون :
(حسن البصرى)، ٥٢٤
نضر الله وجوههم : (دعا)، ٣٧٢
نعت الفقير السكون عند العدم و
البذل عند الوجود :
(ابو الحسن نورى)، ٣٤
نعم الجمل جملك يا با عبدالله :
(عمر «رض»)، ٩٥
نعم الدليل انت و اما الاشتغال بالدليل
بعد الوصول محال :
(احمد بن ابى الحوارى)، ١٦٨
نعوذ بالله من ذلك (دعا): ٥، ٣٢٩
نفاق العارفين افضل من اخلاص المريدين :
(ابويزيد)، ٤٢٣
النفس خائنة مانعة و افضل الأعمال خلافها
: (ابو سليمان دارانى)، ٢٩٤
النفس صفة لا تسكن إلا بالباطل :
(ابو يزيد)، ٢٩٣
نوم العالم عبادة و سهر الجاهل معصية :
١٥٣
و
و اعجبا لمن لم ير محسناً غير الله كيف
لا يميل بكنيته إلى الله: (ابو سعيد الخراز)،
٢.٨
و الجوع طعام الله فى الارض : ٤٦٣
و الحق لا يتغير (ضرب المثل): ٥٩٤
- و الحمد لله رب العالمين (دعا): ١٢٢
و الحمد لله على الايمان (دعا): ٢.٢
و الحمد لله على جزيل نعمائه (دعا):
٥٢٨
و السلام: ٥٢٢، ٥٩٧
و الشرح لذلك طويل: ٣١٩
والله أعلم (دعا): ٢٤، ٩٤، ٩٦
٢.٣، ١٥٥، ٩٩
والله أعلم بالصواب: (دعا از قرآن)،
٢.٤، ١٥٣، ١٥١، ١٣٢، ١١٧، ٧٣
والله أعلم بالصواب و إليه المرجع و المآب :
٦٠٠، ٥٤١، ٥١٨، ٣٦٣
والله تعالى أعلم و ألطف: ٣٥٥
والله المستعان و عليه التكلان و حسبنا الله
و نعم الرفيق: (دعا از قرآن كريم)،
٢٥١
والله ما كنت حريصاً على الامارة يوماً و لا
ليلة قط و لا كنت فيها راغباً و لاسألته الله
قط فى سر و لا غلانية و مالى فى الامارة
من راحة: (ابوبكر صديق «رض»)، ٨٥
و النوم موهبة من الله تعالى على المحبين :
(جنيد)، ٥١٠
وبالله التوفيق: (دعا)، ٢١، ٦٩
١٤٧، ٨٩، ٨٢، ١٠٤، ١٣٠، ١٤٧
وبالله التوفيق و حسبنا الله و نعم الرفيق:
(دعا)، ٤.١
وبالله التوفيق و عليه التوكل و التكلان :
(دعا)، ٥٤

- وبالله العون (دعا)، ٤٦٨
- وبالله العون والتوفيق : (دعا)، ٢٣٦
- وبالله العون والتوفيق وحسبنا الله
- ونعم الرقيق : (دعا)، ١٢، ٢٥٧، ٤٨٧
- وبالله العون والعصمة : (دعا)، ٢٣٦،
- ٤١٣، ٥٥٥
- وبالله العون والعصمة والسداد (دعا)،
- ٢٥٦
- وجدت في القباء ما طلبت في العباء :
- (ابو حفص حداد)، ١٩١
- وجوههم نور على منابر نور، (خير)،
- ٢١٨
- وفقنى الله : (دعا)، ٦١، ٦٣، ٧٧،
- ٨١، ١٢٩
- وفقنى الله بالخير : (دعا)، ٢٨، ٣٠،
- وفقنى الله تعالى : (دعا)، ١٦٩،
- ٢٥١، ٤٠٠
- و في العرب في كل حى من طرب و ويل و
- حزن : (سمنون المحب)، ٤٤٨
- الوقت سيف قاطع : (يكي از مشايخ)،
- ٥٣٥
- الوقوف مع المستحسنات ومعناه أن يعامل
- الله في الأدب سرّاً و علانية إذا كنت كذلك
- كنت ادبياً و إن كنت اعجبياً و إن لم تكن
- كذلك تكون على ضده : ٤٩٥
- الولى قد يكون مستوراً و لا يكون مشهوراً
- (ابو عثمان مغربى)، ٣١٩
- الولى قد يكون مشهوراً و لا يكون مفتوناً
- (ابو عثمان مغربى)، ٣١٩
- الولى هو الصّا بر تحت الامر و النهى :
- (ابو يزيد)، ٣٢٠
- الولى هو الفانى فى حالة الباقي فى
- مشاهدة الحق لم يكن له عن نفسه اخبار و
- لا مع غير الله قرار : (ابو على جوزجاني)،
- ٣١٧
- و هو اعلم : (دعا)، ١٦، ٢٣٩
- هـ
- هاتوا مرقعى : (مرتضى)، ٦٥
- هذا حبيب الله مات فى حب الله قتيل الله :
- (درباره ذوالنون مصرى)،
- هذا جزاء من نام عن حبيبه لو لم تنم لا
- أمرت بذبح الولد، ٥١٢
- هذا مذهب كله جدّ فلا تخلطوه بشيء من
- الهدل : (مرتضى)، ٥٣
- هل ابو يزيد فى البيت ؟ فقال : هل فل بيت
- إلا الله ؟ : (كفت و گوى ابو يزيد) :
- ٣٧٧
- هل لك من حاجة : (جبرئيل به ابراهيم
- خليل)، ٤٧٣
- همة العارف إلى مولاه فلم يعطف إلى
- شيء سواه : (يحيى ابن الجلاء)، ١٩٣
- همة العلماء الدراية و همة الفقهاء الرواية
- (أنس بن مالك)، ١٥
- هو جمع بين الشريعة و الحقيقة (علمائى
- ظاهر)، ٢٠٢

هُوَ عَالَمٌ رَبَّانِي : (محمد بن خفيف) ، ٢٢١
هُوَ غَيْرَ الْحَيَوةِ وَ لَا يَوْجِدُ الْحَيَوةَ إِلَّا مَنَعَهَا
كَمَا لَا يَوْجِدُ الرُّوحَ إِلَّا مَعَ الْبَنِيَّةِ وَ لَنْ يَوْجِدَ
أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ كَالْأَلَمِ وَ الْعِلْمِ بِهِ لِأَنَّهُمَا
شَيْئَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ : ٣٨١

ي

يَا أَبَا الْقَاسِمِ غَشَشْتَهُمْ فَصَدْرُكَ وَ نَصَحْتَهُمْ
فَرَمَوْنِي بِالْحِجَارَةِ (أبو الحسن نوري) ،
١٨٨

يَا ابْنَ أَخِي ارْجِعْ وَ اجْلِسْ فِي بَيْتِكَ حَتَّى
يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي أَهْرَاقِ
الدِّمَاءِ : (عثمان «رض») ، ٨٨
يَا ابْنَ مَنْصُورٍ أَخْطَأْتَ فِي الصَّحْوِ وَ السُّكْرِ
لِأَنَّ الصَّحْوَ بِإِخْلَافٍ ، عِبَارَةٌ عَنْ صِحَّةِ حَالِ
الْعَبْدِ مَعَ الْحَقِّ وَ ذَلِكَ لَا يَدْخُلُ تَحْتَ صِفَةِ
الْعَبْدِ وَ اكْتِسَابِ الْخَلْقِ .. الخ : (جنيد) ،
٢٧٧

يَا أَهْلَ نَجْدٍ قَوْمُوا : (عمر «رض» ، علي «ص»)
١٠٩

يَا بَا مُسْلِمٍ فِي أَيِّ دِيْوَانٍ وَجَدْتَ مَنْ كَانَ
قَلْبُهُ قَائِمًا فِي مُشَاهَدَةِ الْحَقِّ يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمُ
الْفَقِيرِ : (أبو سعيد أبوالخير الميهني) ،
٢٤٣

يَا بَشْرًا طَيِّبْتَ اسْمِي فَبِعَزَّتِكَ لَا طَيِّبِينَ اسْمَكَ
فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ (دربارة بشر حافي) ،
١٤٧

يَا بَنِي لَيْسَ هَذَا الْأَمْرُ غَيْرَ بِذَلِكَ الرُّوحِ إِنْ

قَدَرْتَ عَلَى ذَلِكَ وَ إِلَّا فَلَا تَشْتَغَلْ بِتَرْهَاتِ
الصُّوفِيَّةِ : (رويم) ، ٢٨٥
يَا دَاوُدَا أَتَدْرِي مَا مَعْرِفَتِي؟ قَالَ : لَا ! قَالَ :
حَيَوةَ الْقَلْبِ فِي مُشَاهَدَتِي ، ٤٧٧
يَا دَاوُدَعَادَ نَفْسِكَ وَ دُنِيَ بَعْدَاوَتِهَا ، ٢٨٩
يَا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ زِدْنِي تَحْيِيرًا : (شبلي) ،
٥٤١ ، ٥٦٨

يَا رَاهِبَ ! كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ ؟ فَقَالَ :
لَوْ عَرَفْتُ اللَّهَ لَعَرَفْتُ الطَّرِيقَ إِلَيْهِ فَقَالَ :
اعْبُدْ مَنْ لَا أَعْرِفُهُ وَ تَعَصَّى مَنْ تَعْرِفُهُ :

(عبدالله المبارك المروزي) ، ١٣٢
يَا رَبِّ ! أَيْنَ أَطْلُبُكَ ؟ قَالَ : عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ
قُلُوبُهُمْ : (موسى عليه السلام) ، ١٤٠
يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي : ٤٦٤
يَا صَفْرَاءَ وَ يَا بَيْضَاءَ وَ غَرَى غَيْرِي : ٣٣٤
يَا مَالِكَ ! مَالِكُ أَنْ لَا تَتَوَبَّ ؟ ١٢٠
يَا مُحَمَّدَ ! اجْلِسْ جُلُوسَةَ الْعَبِيدِ ٤٨٥
يَا مُحَمَّدَ قَدْ اسْتَبَشَرَ أَهْلَ السَّمَاءِ الْيَوْمَ
بِاسْلَامِ عَمْرِ : ٨٧

يَا مَعْشَرَ الْفُقَرَاءِ أَنْتُمْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ بِاللَّهِ وَ
تَكْرُمُونَ لِلَّهِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَكُونُونَ مَعَ اللَّهِ
إِذَا خَلُوتُمْ بِهِ : (جنيد) ، ٣٦
يَحْتَاجُ الْمُصَلِّي إِلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ : فَنَاءِ النَّفْسِ
وَ ذَهَابِ الطَّبَعِ وَ صَفَاءِ السَّرِّ وَ كَمَالِ
الْمُشَاهَدَةِ : ٤٣٩
يَسْمَعُ مِنْ أَنَاجِي ! : (أبو بكر صديق «رض»)
٤٤١

٤ - فهرست اشعار كشف المحجوب

٧٦ بيت عربى دارد (فقط ١ بيت فارسى دارد «ص ٥٠٣»)

(بر حسب حروف قوافى و حروف روى)

و إنى لأستغنى و ما بى نعمة
لعلّ خيالياً منك يلقى خيالياً
(قيس عامرى) ، ٥١١

مَنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ فَانِيَا عَنْ نَفْسِهِ
و عن الهوى بالأنس و الاحباب
فكأنه بين المراتب واقف
لمنال حظّ او لحسن مآب
٣٦٧

لِما لَلهِ ذى الدُّنيا مناخاً لراكب
فكلّ بعيد الهمّ فيها معذب
(شبلى) ، ١٠٠
إذا قلتَ ما أَذْنَبْتُ قالتَ مَجْنُونَةٌ
حياتك ذنبٌ لا يقياس به ذنبٌ
(جنيد) ، ٤٣١

فكلّ امرئٍ يولى الجميل محبوب
و كلّ مكانٍ يَنْبُتُ العزّ طيبٌ
(متنبى) ، ٥٣٤

تَقشَعُ غيمَ الهجر عن قمر الحبّ
و اسفر نور الصّبح عن ظلمة الغيب
(شيخ ابو سعيد ابوالخير) ، ٣٦٨

يا من سقام جفونه لسقام عاشقه طيب
حزّت المودّة فاستوى عندى حضورك والمغيب
(قال الشاعِر) ، ٤٤٣

لظلم الأشياء دار الحبيب بلا حبيب
(مصرع) ، ٤٧٤

منى إن تكن حقاً تكن احسن المنى
وإلا فقد عشنا بها زمناً رغداً
٥٨٩

ذهب أينما ذهبنا و درّ
حيث درنا و فضة فى السماء
٣٣٢

فكلّ من فى فؤاده وجع
يطلب شيئاً يوافق الوجع
٩

تمنيت أن أهوى فلما رأيته
بهتّ فلم أملك لساناً ولا طرفاً
٤٨٣

إنى لأحسد ناظرى عليك
فأغض طرفى إذ نظرت إليك
٤٨٠

ضياء الشمس و القمر إذا اشتراكا
انمّوذج من صفاء الحبّ و التوحيد اذا اشتبكا
٤٣

لا كنت ان كنت أدري كيف السبيل إليك
أفئتنى عن جميعى فصرت أبكا عليك
٣٦٢

و طاح مقامى و الرسوم كلاهما
فلمست أرى فى الوقت قرباً و لا بعداً
٣٥٨

إذا ما تمنى الناس روحاً و راحة
تمنيت أن ألقاك يا عزّ خالياً
٤٤٤

شربت الراح كأساً بعد كأس

فما بعد الشراب و ما رويت

۲۷۳

ففى فنائى فنا فنائى

و فى فنائى وجذبت أنت

محوّت إسمى و رسم جسمى

سئلت عنى فقلت أنت

۳۶۲

إذا طلع الصّباح بنجم راح

تساوى فيه سكران وصاح

۲۷۵

ففى كلّ شىء له آية

تدلّ على أنّه واحد

۴.۶

ليس الغائب من غاب البلاد

إنّما الغائب من غاب من المراد

۳۶۷

فما وجبت على زكوة مال

و هل تجب الزكوة على جواد

۴۵۶

مالى مرضت فلم يعدنى عايد

منكم و يمرض عبدكم فأعود

(قوال برخواند)، ۲.۱

واشدّ من مرضى على صدودكم

و صدود عبدكم على شديد

(قوال بر خواند)، ۲.۱

آن چه گوشم نتوانست شنیدن به خبر

همه چشمم به عیان يك سره دید آن به بصر

(شيخ ابو سعيد ابوالخير)، ۵.۳

القلب يحسد عيني لذة النظر

و العين تحسد قلبي لذة الفكر

۴۴۵

ألا فاسقنى خمرأ و قل لى هى الخمر

ولا تسقنى سراً اذا امكن الجهر

۵۸۵

فلا تحقرن نفسى و أنت حبيبها

فكل امرىء يصبوا إلى من يجانس

۱۱۵

والله ما طلعت شمس ولا غربت

الأ و انت منى قلبى و وسواس

ولا تنفست محزوناً و لا فرحاً

إلا و ذكرك مقرون بانفاس

ولا جلست إلى قوم احدّتهم

إلا و انت حديثى بين جلاس

و لا هممت بشرب الماء من عطش

الأ رأيت خيالا منك فى الكأس

فلو قدرت على الاتيان لزرتكم

مجيا على الوجه او مشيا على الرّواسى

(درويشى در جبال آذربايجان ميخواند)

۵۹.

أمدّ كفى بالخضوع

إلى الذى جاد بالصنيع

۵۸۹

إِنَّ الصِّفَا صِفَةُ الصَّدِيقِ
إِنْ أُرِدْتَ صُوفِيًّا عَلَى التَّحْقِيقِ
٤١

فَنَيْتَ فَنَائِي بِفَقْدِ هَوَائِي
فَصَارَ هَوَائِي فِي الْأُمُورِ هَوَاكَ
٣٥٧

مَنْتَنَنْتِي الْإِحْسَانَ دَعِ احْسَانَكَ
أَتْرَكَ بِخَشْيِ اللَّهِ بَاذِخَانَكَ
٣٠٨

الْعِزُّ عَنْ دَرْكِ الْإِدْرَاكِ إِدْرَاكَ
وَالْوَقْفُ فِي طَرِيقِ الْأَخْيَارِ أَشْرَاطُ
٢٤

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ
وَكُلُّ نَعِيمٍ لَامِحَالَةٍ زَائِلٌ
(لبيد) ، ٥٧٤

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَدٌّ
كَانَ مِنْي لَكَ يَبْدُلُ
كُلَّ يَوْمٍ تَتَلَوْنَ
غَيْرَ هَذَا بِكَ أَجْمَلُ

(كنيزك مي گفت) ، ٥٨٨

وَاصْبَحْتَ يَوْمَ النَّفَرِ وَالْعَيْسِ تَرْحَلُ
وَكَانَ خُدَى الْحَادِي بِنَا وَهُوَ مُعْجَلُ
إِسَائِيلَ عَنْ سَلَمَى وَهَلْ مِنْ مَخْبَرِ
بَأَنَّ لَهُ عِلْمًا بِهَا أَيْنَ تَنْزَلُ
لَقَدْ أَفْسَدْتَ حَجِّي وَنَسَكِي وَعُمُرَتِي
وَفِي الْبَيْنِ لِي شُغْلٌ عَنِ الْحِجِّ مُشْغَلُ

سَأَرْجِعُ مِنْ عَامِي لِحُجَّةٍ قَابِلِ
فَإِنَّ الَّذِي قَدْ كَانَ لَا يَتَقَبَّلُ
٤٧٦

إِنْ شِئْتَ جُودِي وَإِنْ مَا شِئْتَ فَامْتَنَعِي
كِلَاهُمَا مِنْكَ مَنْسُوبٌ إِلَى الْكُرْمِ
٤٤٤

وَلِي قُوَادٍ وَأَنْتَ مَالِكُهُ
بَلَا شَرِيكَ فَكَيْفَ يَنْقَسِمُ
٣٦٥

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبُطْحَاءَ وَطَائِفَةَ
وَالْحُلَّ يَعْرِفُهُ وَالْبَيْتَ وَالْحَرَمَ
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلَّهُمْ
هَذَا التَّقِيُّ النَقِيُّ الطَّاهِرُ الْعِلْمِ
(١٧ بيت) (أبو فراس فرزدن) ، ٩٨-٩٩

صَحَّ عِنْدَ النَّاسِ إِنِّي عَاشِقُ
غَيْرِ إِنْ لَمْ يَعْلَمُوا عَشْقِي لَمْ
لَيْسَ فِي الْإِنْسَانِ شَيْءٌ حَسَنٌ
إِلَّا وَأَحْسَ مِنْهُ صَوْتُ حَسَنِ
٥٩٠

لِسَانُ الْحَالِ أَفْصَحُ مِنْ لِسَانِي
وَصَمْتِي عَنْ سُؤَالِكَ تَرْجَمَانِي
٥١٦

قَدْ تَحَقَّقْتُ بِسَرِّي فَتَنَاجَاكَ لِسَانِي
وَاجْتَمَعْنَا لِمَعَانٍ وَافْتَرَقْنَا لِمَعَانِي
فَلْتَنْ غَيْبِكَ التَّعْظِيمَ عَنْ لِحْظِ عَيَانِي
فَلَقَدْ صَبَرَكَ الْوَجْدُ مِنَ الْأَحْشَاءِ دَانِي
٣٧٤

غَبَّتْ عَنِّي فَمَا أَحْسُ بِنَفْسِي
و تَلَّشْتَ صِفَاتِي الْمَوْصُوفَةَ
فَأَنَا الْيَوْمَ غَايِبٌ عَنْ جَمِيعِ
لَيْسَ إِلَّا الْعِبَارَةُ الْمَلْهُوفَةُ
٢٨٦

لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَانِي
لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا قَصْدِي وَ مَعْنَانِي
يَا عَيْنَ عَيْنٍ وَجُودِي مُنْتَهَى هَمِّي
يَا مَنْطِقِي وَ إِشَارَاتِي وَ أَنْبَاءِي
يَا كُلَّ كُلٍّ يَا سَمْعِي وَ يَا بَصْرِي
يَا جَمَلْتِي وَ تَبَاعِيضِي وَ أَجْزَائِي
(حسين بن منصور حلاج)، ٣٧٨

۵- فهرست الفاظ و اصطلاحات عرفانی

که در متن کشف المحجوب آمده و مصنف
آنها را در موارد گوناگون تفسیر و شرح و معنی کرده است

- اثبات نسل : ۵۲۳
- اجماع : ۴۷۲
- اجماع امت ۱۸ ، ۴۵۸
- اجماع اهل سنت ، ۴۵۸
- احادیث صحیح ، ۳۳۷
- أحداث ، ۲۵۴ ، ۵۹۸ « نظر در احداث » ، ۶۰۲
- احسان ، ۵۰۶
- احکام شریعت ، ۱۹
- احوال ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶
- اختیار ، « ایثار و اختیار »
- الاختیار ، ۲۸۶ ، ۵۴۸ ، ۵۵۸ ، ۵۵۹
- إخلاص ، ۱۲۰ ، ۱۶۶
- ادب ، ۴۹۶ ، « در ادب با خلق اندر صحبت » ، ۴۸۷ « ادب با خود اندر معاملت » ،
- از آن چه (= از آنچه) ، ۴۲ (اکثر صفحات)
- الآزل ، ۵۵۶
- ازیراک (= زیرا که) ، ۴۲
- اسب ، « اسب توسن » ۲۹۶ ، ۳۰۰
- استجابت ، ۳۹۸
- استخارت ، ۱ ، ۲ ، ۳
- استدراج ، « حکم استدراج » ، ۳۲۹
- استعاذت ، ۲
- استعارت ، « کلام متصوفه » ، ۵۵۳
- آثار ، « و اندر آثار موجود است » ، ۲۸۹
- آداب اجتماع « حقیقت آداب اجتماع » ، ۴۹۵
- آداب اکل ، ۵۰۵
- آن پیر (؟) ۵۱۳
- آداب سؤال ، ۵۲۱
- آداب توحید با حق ، ۴۸۵
- آداب صحبت ، ۴۸۴ ، ۴۸۵ ، ۴۹۱
- آداب معاملات ، ۴۹۱
- آفتگاه ، ۳۹۶
- آلت سفر ، « سوزن و ناخن پیرای و مکحله و ... » ، ۵۰۲
- آلت مسافت ، « شاعر اسب و شمشیر »
- ۵۳۸
- آهور : ۵۷۱
- اباحت سماع ، ۵۷۹
- الْأبد : ۵۵۶
- اثبات : « نفی و اثبات » ۵۴۷ ، ۵۴۸
- ۵۵۶

- استعانت ، ۷.۲ ،
 « استعانت خواستن » ، ۶.۲ ،
 استماع ، ۵۷. ،
 استنجا ، ۴۲۴ ،
 استنشاق ، ۴۲۴ ،
 استهانت معاملت ، ۶.۲ ،
 اسلام ، « دایرة اسلام » ، ۸۴.۷۸ ،
 ۱۳۸ ، ۱۷۹ ، ۴۸۶ ، « ائمة اسلام » ،
 ۴۹۸ ، « اهل اسلام » ، ۵۶۹ ،
 « لطیفه اسلام » ، ۲۹۴ ،
 « نعمت اسلام » ، ۵۸۹ ، ۵۱۳ ،
 الإسم ، ۵۵۶ ،
 اشارات اندر مرقعه ، ۶۷ ،
 الإشارة ، ۵۵۵ ،
 الإشتباه ، ۵۵۵ ،
 أشیاخ ، (جمع شیخ) ، ۳۴۶ ،
 إصطفا ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، « الإصطفاء » ،
 ۵۶۱ ،
 الإصطلام (= اصطلام) ، ۵۶۱ ،
 الإصطناع (= اصطناع) ، ۵۶۱ ،
 اصوات داوود ، ۵۸۱ ،
 إعتدال ، ۲۷۱ ،
 إعجاز ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ،
 أغراض نفسانی ، ۳ ،
 إقامت ، « آداب اقامت در صحبت » ،
 ۴۹۷ ، « اقامت در سفر » ، ۵.۱ ،
 اقاویل ، ۳۹۷ ،
 أكل (= خوردن) ، « آداب أكل » ، ۵.۴ ،
 أَلحان ، ۵۷۹ ،
 ألهم « إلهامیان » ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ،
 « الهام حق » ، ۲۴۴ ،
 اَمّت ، ۳۱۳ ، « اجماع اَمّت » ، ۵۹۱ ،
 الإمتحان ، ۵۵۹ ، ۵۶. ، ۵۶۱ ،
 انابت ، « مقام اولیاء » ، ۴۲۹ ،
 انبیا ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ،
 الإنتباه ، ۵۵۵ ،
 الإنزعاج ، ۵۵۵ ،
 أنس ، ۱۱۱ ،
 انسانیت ، « حقیقت انسانیت » ، ۲۸۹ ،
 « معرفت انسانیت » ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ،
 ۳۵۹ ،
 أنس و وحشت ، ۲۱۴ ، « انس و هیبت » ،
 ۵۴۳ ، ۵۴۴ ، ۵۴۵ ،
 انصاف ، ۵.۵ ،
 أَوّیه ، « اوبه مقام انبیا » ، ۴۲۹ ،
 اوتاد ، ۱۶۵ ، ۲۴۴ ، ۳۳۳ ،
 اولیا ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ،
 اهل (= زن ، خانواده) ، ۵۲۹ ،
 أهل تحقیق ، ۵۶. ،
 اهل خصوصیت ، « ادب اهل خصوصیت » ،
 ۴۹۶ ، « ادب اهل دنیا » ، ۴۹۶ ، « أدب
 اهل دین » ،
 اهل سؤال ، ۴ ،
 اهل عروض ، ۵۳۱ ،
 اهل لغت ، ۵۳۱ ،
 اهل نحو ، ۵۳۱ ،

پ	ایثار ، ۲ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۴ ، ۲۸۶
	الإيماء ، ۵۵۵
پارسا مردان ، ۳۹۳	ایمان ، ۴۱۴ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹
پای بازی (= رقص) ، ۵۹۸	« حقیقت ایمان » ، ۴۲۰
پایگاه (= پایین پا) ، ۲۸۲	ب
پتیاره (پتیاره فراق زدگان) ، ۶۴	
پنجاه هزار عالم ، ۵۵۶	باب صدقة الابل ، ۴۵۶
ت	باز وحشی ، ۲۹۶
	بافلان ، « یا بافلان » ، ۵۱۳
تارك الأمر ، ۴۱۷	باقی الصفة ، ۱۱۳ ، ۱۲۹ ، ۴۳۱ ، ۵۳۹
تارك المعلوم ، ۷۲	بایست محال ، ۲۴۷
تازی ، ۱۷۵ ، ۱۷۶	برزش (= ورزش) ،
تأویل ، ۵۸۳	بسط : ۲۶۵ ، ۳۹۰ ، البسط ،
تجربه ، ۱۸۶ ، ۱۸۷	۵۴۱ ، ۵۴۲ ، « بسط قلوب » ، ۵۴۱ ،
تجريد ، ۲۱۵ ، « آداب تزویج و تجريد » ،	۵۴۲
۵۲۲ ، « آفت تجريد » ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ،	بقا : ۷ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۵۳۹
« قاعدة این طریق بر تجريد نهاده اند »	« بقا و فنا » ، ۳۶۱ ، ۵۴۹
۵۲۸ ، ۵۲۹	بلا ، ۲۶ ، البلاء ، ۵۵۹ ، ۵۶۰
التجلی ، ۵۶۰	بلسان (؟) ، ۹
التحلی ، ۵۶۰	بنت لبون ، ۴۵۶
تخت بلقیس ، ۳۳۶	بنت مخاض و حقه ، ۴۵۶
التخلی ، ۵۶۰	بی دستوری ، ۲۲۱
ترسا ، ۳۲۶	بیمارستان ، ۵۸۶
تزویج ۵۲۷ ، « آداب تزویج » ، ۵۲۲	بیوس « آخر بیوس » ۱۴۲
« آفت تزویج » ، ۵۲۳ ، ۵۲۴	بیوسیدن « بیوسیده ، نا بیوسیده ،
« چون تزویج آمد ، کاردگرگون شد » ،	جاه بیوسید « ۲۳
۵۲۸ ، ۵۲۹	

التَّسْمِیة ، ۵۵۶	« حقیقت توحید » ۴.۲ ، ۴.۶ ، ۴۱۱
تشنگی ، ۵.۶	« توحید : فعل : دل ، دیده ، گوش ،
تصرف ، ۱۸۷	معهده ، زبان ، تن » ، ۴۱۸ ، ۵۵۵
تصوف ، ۵۳ ، ۵۰ ، ۴	توکل ، ۲۱۲ ، ۲۲۹ ، ۲۴۰ ، ۲۶۵
تعنی	۳.۲ ، ۴۱۲ ، ۵۲
تفرقه ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۷۵ ، ۳۷۷	تیمم ، ۴۲۲
۵۴۹	
تفرید ، « فنای تفرید » ۴.۶	ث
تکرار « الله الله » ۲۸۶ ، ۲۸۷	ثالث ثلثة نصاری « = موحد و توحید و
التلبیس ، ۵۶۲ ، ۵۶۳	واحد » ۴۱۲
تلوین ، ۳۳۳ ، « اسباب تلوین » ،	ثبوت شرایع ، ۳۰۰
۵۳۸ ، ۵۳۹	ثقلین (رك : اهل ملامت) ، ۸۰
تمکین ۲۷۱ ، ۳۳۳ ، ۳۳۳	ج
« مقام و تمکین و فرق میان آن دو »	
۵۳۷ ، ۵۳۸ ، ۵۳۹	
تنزیل ، ۵۸۳	جامه حشیشی و دیبا و دبیقی : ۱۲۷ ،
تواجد ، « وجد ، وجود » ۵۹۳ ، ۵۹۶	۱۲۸
« اهل تواجد » ۵۹۷	جامه کبود ، ۶۴
توبه ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ،	جامه مجروح ، ۵۹۹
۴۳۰ ، « سه مقام توبه » ۴۲۸	جامه مقتول (= خرقة مجروح) ، ۶۰۰
« شرایط توبه » ، ۴۳۱ ، ۴۳۲	جان ، ۲۹۰ ، « جان های اهل سنن »
۴۳۳ ، ۴۳۴ ، « توبه از خطا به صواب »	۳۸۵ ، « جان های اهل وفا » ،
۴۳۲ ، « توبه از صواب خود به حق » ،	« جان های پارسا مردان » ۳۸۵ ،
۴۳۲ ، ۴۳۳ ، « توبه از صواب به اصوب »	« جان های درویشان ، جان های دوستان ،
۴۳۲ « توبه انابت ، توبه استجابت »	جان های شهیدان ، جان های عارفان ،
۴۳۲ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵	جان های مخلصان ، جان های
توبه نصوح ، ۱۱۸	مردان ، جای های مشتاقان » ۳۸۵ - ۳۸۶
توحید ، ۲۳۱ ، ۲۳۲	

ح

- جبر (رك : قدر) ، ۹۳
 جبر محض ، ۴۱۸
 جسد ، ۲۹۲ ، ۲۹۳
 الجسم ، ۵۵۷
 جمال و جلال ، ۴۱۷
 جمع ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۷۸ ، ۵۴۹
 « جمع تكسير » ۳۷۶ ، « جمع سلامت »
 ۳۷۶ ، « جمع و تفرقه » ۳۶۹ ، ۳۷۰
 ۳۷۸ ، ۳۸۶ ، « جمع همت یعقوب به
 یوسف » ، ۳۷۷
 جنیدی مذهب (جلابی هجویری و ابو
 الفضل ختلاتی) ، ۲۷۳
 الجواب ، ۵۵۷
 جوالدوز ، ۲۷۳
 جوانمردی ، ۲۶۹
 جود و سخاوت ، ۴۵۸
 جوع ۴۶۹ « باب الجوع » ، ۵۰۴
 الجوهر ، ۵۵۷
 جهاد ، ۲۹۵
 جهل ، ۲۰
 چ ۷
 چخیدن ، ۳۴۵
 چهل « چهل روز » ، ۵۵۰ ، « چهل سال »
 ۵۱۱ ، ۵۱۲ ، « چهل چهل پشتا پشت »
 ۴۶۷
 حاج « وفد خداوند باشد » ۴۷۳
 حادی ، خدی کردن ۵۷۷
 حال ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۵۳۳ ، ۵۳۶
 « صاحب حال » ۵۳۶
 حج ، الحج ۴۷۲ ، ۴۷۴
 « حج حضور ، حج غیبت » ۴۷۷
 حَبّ ، حَبّ ، ۴۴۴
 حجاب ۴۶ ، ۵ - ۴۸ ، ۱۰۰ ، ۱۴۸
 ۱۵۶ ، ۲۱۹ ، ۳۰۱ ، ۳۴۴ ، ۳۴۸
 ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۹۶ ، ۵۶۰ ، ۵۶۱
 حجاب اسرار ۱۱ ، « حجاب اعظم »
 ۱۲ ، ۲۴ ، ۲۶۸ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۳۶۶
 ۴۸ ، ۵۶۲ ، « حجاب حق » ، ۶ ، ۵
 « حجاب ذاتی » ، ۶ ، « حجاب ربوبیت » ۶
 « حجاب رینی » ۵ و ۶
 « حجاب صفتی » ، ۶
 « حجاب عقول » ، ۸
 « حجاب غینی » ، ۶ ، ۵
 حَجَر ۹۷
 حدود ، « نوع آخرین حدود » ، ۵۵۳ ،
 ۵۵۵
 الحدیث ۱۰۸ ، ۱۱۲ ، « حدیث مردم
 مرو » ، ۱۳۱ ، « حدیث الغار » ،
 ۳۳۷

خدمت و حرمت درویشان طریق حمدون	خَدی کردن ۵۷۷
۲۸۷	خَرَم ۴۷۲
خَر ، « خَر کشتن » ، ۳۰۰	خَزَمه ۳۴۱ ، ۳۴۰ ، ۳۳۸
خرابات ، ۳۰۵	خَزَن ۵۹۴
خرقه ۵۷ ، ۵۸ « خرقه عبا ، قبا ،	الحسن ۵۵۷
لُبس ، مرقعه » ۶۳ ، ۵۷	حَشَو ، « اهل حشو » ۵۹۷
« خرق ، خرقه کردن جامه » ۵۹۸ ،	حضور ۵۴۹ ، « حضور ، غیبت » ،
۵۹۹ ، « خرقه سماعی » ۵۹۹	۳۶۹ ، ۳۶۶
« خرقه مجروح » ۵۹۹	حظ ، ۴۹۳
خرماستان ، ۷۷	الحق ۵۵۴
الخطرات ، ۵۵۴	حقوق ۲۲۶
خطر گاه ها ۶۶	الحقیقه ۵۵۴ ، « شریعت و حقیقت » ،
خَمَر ۵۰۵ ، ۵۱۴	۵۵۲ « حقیقت ایثار ، فقرای صحابه » ،
خَنَب ۲۳۶	۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۴
خواب (= یوم) ،	حق الیقین ، ۵۵۰ ، ۵۵۱
« خُسبیدن ، خفتن » ، ۵۰۹ ، ۵۱۲	حکایات ۳۰۱
خواص ۵۹	حلزای صابونی ۴۹۹
الخواطر ، ۵۵۸	حمل اُنْقَال ، ۳۱۶
د	حواس در گاه وی (= حواس خمس) ،
	۴۶۵ ، ۳۰۷
دَرْدی : ۲۳۶	« حواس خمس در سماع » ۵۶۴ ، ۵۶۵
دو تار موی پیغمبر (ص) ، ۲۳۱	حیرت ، ۳۹۷ ، ۳۹۸
درویش ، ۴۹۹ ، ۵۰۷	خ
« درویشی » ۵۱۹ ، ۲۵	
« درویشی با صوت حزین » ۵۸۹	خاموشی ، ۵۱۵ ، ۵۱۸
« درویشان : » ۱ - مقیمان ،	خانقاه ، ۸۲
۲ - مسافران » ۴۹۴ ، ۴۹۵	خانه (= کعبه) ، ۹۷
دعوی طبیبی ، ۳۶	ختم ، ۳۹۰

- دقّ مصری ، ۲۴۳
 دواء المسك ، ۹
 دواير ، ۳.۴
 دوستی ، ۱۳۴ ، ۱۵۱ ، ۴۵۱
 « دیدار دوست » ۲۷۲
 ذ
 الذات ، ۵۵۶
 ذکر ، ذاکر ، مذکور ، ۲۲۶ ، ۲۲۷
 الذّوق (= ذوق) ، ۵۶۳
 ر
 راستی « راستی شمشیر خدای است » ،
 ۱۴۱
 راه « راه ضلالت ، راه هدایت » ۲۴۱
 « راه خواص ، راه عوام » ۳۴۴ ، ۵۴۱ ،
 راه خدای : مقام ، حال ، تمکین « ۵۳۷ ،
 راه دواست : علم و روش : جنید «
 رای (مردم مرو ، اهل رای و حدیث)
 ۱۳۱
 رجا ، ۱۵۹ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۹۱
 رخص ، ۱۶۴ ، ۱۶۵
 رضا ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۲.۹ ، « حقیقت
 رضا « ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، « حقیقت معاملات
 رضا « ۲۶. ، ۲۶۴ ، ۴۷۴
 رقص « در شریعت و طریقت » ۵۹۷
 رقعہ ، ۶.
 رکّوه ، ۱۷۳ ، ۳۴۳
 الرّمس ، ۵۵۴
 روزه ، « روزه وصال » ۴۶۶ ،
 « حقیقت روزه » ، ۴۶۳
 روح ، ۲۸۸ ، ۲۹۱ ، ۲۹۳ ،
 « روح محدث » ، ۳۸۰ ، ۳۸۳
 روح الاله ، ۳۸۲
 روحیان ، ۳۸۶
 رُوش (= المَشی) ، ۵.۸
 رهبانیت ، ۳.۴ ، ۳.۵
 ریاضات ، ۲۵۷
 ریاضت ۲۸۷ ، ۲۸۶ ، « ریاضت نفس »
 ۲۹۴
 رین ۶ « حجاب رینی » ۶.۵
 الرین ۵۶۲
 ز
 زفان ، ۲۵۲ ، ۴۸۲
 زکوة ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، « زکوة نعمت »
 ۴۵۵
 زله گرفتن ، ۵.۷
 زن «فتنه ، نخستین فتنه » ، ۵۲۷
 زنبیل ، ۱۴۶
 زندقه ، ۳۶۱ ، ۵۷۵ ، ۵۸۳
 الزوائد ۵۵۴
 زهد ، ۱۱۴
 زهر قاتل ، ۵۸۷
 زهو ۳.۳

- س
- سائل ، ۸
- سَترَه ، ۳.۸
- سجده « سجده آدم ، سجده ملائکه » ۳۵۲
- سَخا ، ۴۵۸
- السَّر (= سر) ۵۵۵
- سرگاه (= بالای سر) ، ۲۸۲
- سره کردن ، ۲۴۹
- سعادت ، « اهل سعادت » ، ۵۸۱
- سَعَى ، « سعی میان صفا و مروه » ، ۴۷۲
- سفر ، « صحبت در سفر » ، ۵.۱
- السَّفَه ، ۵۵۷
- سقط فروشی ، ۱۵۶
- سَکر ۱۱۳ ، ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵ ، ۳۳۰
- ۳۵۸ ، ۳۶۶ ، ۴۸۴ ، ۵۱۰ ، ۵۴۹
- سَکْرَه « سَکْرَه نَمَك » ، ۵۱۲
- سکوت ، « کلام و سکوت » ۵۱۴ ، ۵۱۷
- سکون ، ۱۳۲
- سگ ۴۶۱ ، « سگ پلید » ۲۹۶
- سَگوانی (= سَگبانی) ، ۳.۵
- سلام گفتن ، ۵.۳
- سَماع ۱۷۷ ، ۲۵۱ ، ۵۵۱
- « السَماع » ۵۶۴ - ۵۶۷ ، ۵۷۶ -
- ۵۸۴ ، ۵۹۲ ، « آداب سماع »
- ، ۶.۱ ، ۶.۰ ، « احکام سماع » ،
- ، ۵۸. سماع (مبتدیان) ، ۶.۲ ،
- سماع (لاهی ، الهی) ۵۹۲ ، « غلبه
- سَماع » ۵۸۹ ، « اضطراب در سماع »
- ، ۵۸۷ ، ۵۸۸ ، « حقیقت سماع ،
- مراتب سماع » ۵۸۶ ، « سماع :
- آلت حضور ، آلت غیبت ،
- آلت مبتدیان » ۵۸۵ ، « اختلاف در
- سماع » ۵۸۴ ، ۵۸۵ ،
- « سماع الأصوات والألحان » ۵۷۶ ،
- « سماع درویشان » ۶۲ ، « سماع شعر »
- ۵۷۳ ، « سماع صوفیان » ۵۹۲
- « سماع القرآن » ، ۵۶۶ ، « سماع کاملان »
- ، ۵۸۶ ، « سماع مبتدیان » ،
- ۵۸۶ ، « سماع متوسطان » ، ۵۸۶
- سمع ، ۵۶۴ ، ۵۶۶
- سَنَت ۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۳. ، ۶۲ ، ۶۵ ،
- ۷۴ ، ۱۲۶ ، ۱۵۷ ، ۴۴۳ ، ۴۴۵ ،
- « اهل سنت و جماعت » ۴۴۳ ، ۴۴۵ ،
- ۴۸۴ ، ۲۵۸ ، « اهل سنت » ۲۹۲ ،
- ۳۱۲ ، ۳۳۶ ، « سنت مشایخ » ۵۵۸
- السَّوَال ۵۵۷ ، « آداب سؤال » ۵۱۸ ،
- ۵۱۹ « سؤال کردن : فراغت دل ،
- ریاضت نفس ، حرمت حق » ۵۱۹ -
۵۲. سورة طه : ۵۶۷ ، ۵۶۸
- ش
- شب معراج ، ۳ ، ۵۳۳
- الشَّرب ، ۵۶۳
- شرح ، ۳۹۰

- شرط ، « شرط پوشیدن مرقعه » ، ٦٧ ،
 « شرط مرقعات » ، ٦٠-٦١ ،
 الشُّرُود ، ٥٦٠ ،
 شریعت ، « شریعت و حقیقت » ٥٥٢ ،
 ٥٥٣ ، « شریعت محمد مصطفی «ص» ،
 ٤٥٢
 شستن کتاب ، ١٦٩
 شصت و پنج سال (ازدواج دختر عمو و
 پسر عمو بدون صحبت) ٥٢٤-٥٢٥
 شطط ، ٢٤٧
 شعرا ، « شاعر و حضرت ممدوح و شمشیر
 شکستن و ... » ٥٣٨
 شعر ، سماع شعر ، ٥٧٣ ، ٥٧٤
 شفاعت ، « شفاعت پیغمبر «ص» ٤١٦
 شقاوت ، « اهل شقاوت » ، ٥٨١
 شکسته (= پول اندک ، پول خرد) ١٥٦
 شوق ، ٢٦٥
 شهوت ، ٣٠٧-٣٠٨ ، ٥٢٨
 الشَّيْطَان ٥٥٦
 شیطان ، « ولی شیطان » ، ٣١٦
 ص
 صاحب بَلْغَه (فقیر و مسکین صاحب
 بَلْغَه) ، ٧٣
 صاحب القلب ، ١١٣
 صاحب القلوب ، ١١٣
 صاحب المعلوم ، ٧٢
 صبر ، ١١٤
 صحابه ، « اجماع صحابه » ، ٥٩١ ،
 صحبت ٥٨٤ ، ٥٨٥ ، « شرط صحبت » ،
 ٤٩٣ ، ٤٩٨ ،
 « صحبت و مجالست » ، ٢٣٣ ،
 صَحْو ٧٠ ، ١١٣ ، ١٧٧ ، ٢٦٧ ،
 ٢٦٩-٢٧٦ ، ٣٣٠ ، ٣٥٨ ،
 ٣٦٦ ، ٤٨٥ ، ٥١٠ ، ٥٣٩ ،
 ٥٤٩ ، « صَحْو اولیا » ٣٣٢ ،
 صدق ابوبکر «رض» ، ١٤٣
 صعالیک ، ١٣٣ ، ٢٥٣ ، « احوال
 صعالیک طریق حق » ٥٤٣ ، ٥٧٢
 صَفَوْت ٦٩ ، « فقر و صَفَوْت » ٧٠-٧١
 صغایر ، ٤٢٩
 صغیره ، ٧٩
 الصَّفَّة ، ٥٥٦
 صلابت دین ، ٨٧
 الصَّلَوة ، ٤٣٦
 صوامع ، ٣٠٤
 صوت داود «ع» ، ٥٨١
 صوت حَسَن ٥٧٦
 صوفی ، ٤٠-٥٢
 صَوْم ٤٧ ، ٤٦٢ ، (صوم داود «ع») ،
 ٤٦٣
 ض
 الضَّدَان ، ٥٥٦
 ضیف ابراهیم خلیل «ع» ٤٩٧

ط

الْعَلَّاق ، ۵۵۴

عِلْم ۱۲ - ۲. ، ۵۵۰ - ۵۵۱.

« علم و معرفت » ۵۵۱ - ۵۵۲

« علم بالله » ۲۱ ، « علم حقیقت » ۱۷.

« علم شریعت » ۱۷ ، « علم مع الله »

۲۱ ، « علم من الله » ۲۱.

« علم و عمل » ۱۳.

عِلْمَا ، « علمای این طریقت » ۷.

« علمای غافل » ۲۲.

عِلْمُ الْيَقِين ، ۵۵۰ - ۵۵۱ ، ۴۰۵.

عَمَل ۱۲ ، « عَمَلْ بِهِ عِلْم » ۱۳.

۱۵۲

عوام ، ۵۹.

عید ، « روز عید فطر » ۴۶۶.

عیسی « ع » ۳۵۹

عین الیقین ، ۵۵۰ ، ۵۵۱

غ

غَرَض ، ۳ ، ۷

غَزَوْ ، « جهاد و غَزَوْ » ۲۹۶ - ۲۹۷

غَلْبَهُ ۲۶۹ - ۲۷۲ ، ۳۳ ، ۴۸۴

غَلَطَگاه ، ۴۸ ، ۳۷۹

غنا ، ۳ ، ۳۱ ، « غنا کردن » ۵۷۸ ،

« غنای سلیمان «ع» » ۳۲

غیبت ۵۶۹ ، « الغیبت والحضور »

۳۶۵ ، ۳۶۶ ، « غیبت ، حضور »

۳۶۶ - ۳۷۵

الغیران ، ۵۵۷

طاغوت ، ۱۰۰

طریقت ۸ ، « طریقت تصوف »

طعام ، ۵۰۵

الطَّمَس ، ۵۵۴

الطَّوَارِق ، ۵۵۵

الطَّوَالِع ، ۵۵۵

طهارت ، ۴۲۲ ، « طهارت دل » ،

۴۲۲ - ۴۲۶ ، « طهارت ظاهر »

۴۲۲

طیلسان نبوت ، ۴۵۹

ظ

الظُّلْم ، ۵۵۷

ع

الْعَالَم « عالم ارواح ، عالم نفوس ،

عالم سفلی ، عالم علوی ، عالم از

عرش تا ثری » ۵۸۳

عَدَل (= انصاف) ۵۰۵ ، « الْعَدَل » ۵۵۷

عَدَم ، ۵۳۹

الْعَرَض ، ۵۵۷

عزلت ، ۸۶ ، ۲۷۳

عشق ، ۴۵۰ ، ۴۵۱

عصمت ، عصمت حق ، ۳۰۸ ، ۳۲۹

عطا ، ۲۶۰

عُكَازَه ، ۱۴۲

- غیرت (= حسد) ، ۵۲۹ - ۵۳۰
- غین ۶ ، « الغین = غین ، غین خفیف ، غین غلیظ » ۵۶۲
- ف
- فانی ، « فانی الصفة » ۳ ، ۱۱۳ ، ۴۳۱ ، ۴۴۰ ، ۵۳۹
- فتنه ، « نخستین فتنه ، زن » ۵۲۷
- فراموشی علم و جهل از توحید ۴۰۷
- فرق فرق ، ۲۵۶ - ۲۵۷
- فساد ، ۲۰۷
- فقر ۲۵ - ۲۶ ، « فقر ، فقیر » ۳۱ ، ۶۹ - ۷۱
- « فقر سلیمان » ۳۲ ، ۸۵ ، ۱۰۵
- فقرای مدهنین ، ۲۳
- فقرای مهاجرین ، ۲۵
- فقه ، ۲۲
- فقها ، ۵۳۲
- فقیر (رك : مسكين) ۷۲ - ۷۳ ، « فقیر محفوظ الجوارح از زلل »
- ۲۷ ، « فقیر محفوظ الحال از خلل » ۲۷
- فنا ، ۷۰ - ۷۲ ، ۲۴۷ ، ۵۳۹ ، « فنا و بقا » ۳۶ ، ۵۴۹ ، « احکام فنا و بقا » ۳۶۲ ، « حال فنا و بقا » ۳۵۵ - ۳۵۷
- الفوائد : ۵۵۴
- فوطه : ۲۴۴
- ق
- قاتل ، « جامه مقتول ، قاتل را دهند » ، ۶۰۰
- قارعه طریق ، ۳۴۱
- قائم الصفة ، ۳۰
- قبض ، ۲۹ ، ۲۶۵ ، ۳۹۰ ، « القبض » ۵۴۱ ، ۵۴۲ ، « قبض قلوب » ۵۴۱ - ۵۴۲ ، « قبض و بسط » ، ۵۴۱ - ۵۴۲
- القبیح ، ۵۵۷
- قدر محض ، ۴۱۸
- قدم ، « اثبات قدم » ۴۰۷ ، قدیم ، ۳۵۹ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، « القديم » ۵۵۶ ، ۵۶۵
- القرار ، ۵۵۵
- قر ، مایه قر ، ۳۳۲
- القصود (قصد ، قصد ، مقصود) ، ۵۶۱
- قطب ، ۳۳۳
- قطب مدار علیه ، ۳۳۵
- قطیعت ، ۳۹۵ ، « اهل قطیعت » ۴۰۴
- قلم ، ۵۰۹
- قمع ، ۷۰
- قوآل ۲۰۱ ، « قوآل ، سماع ، اهل عشرت » ۲۵۱
- « قوآل بیستی برخواند » ، ۵۹۶ ، « قوآل : اگر خوش خواند ، اگر بد بخواند ... » ۵۹۹ - ۶۰۱

- قهر، ۷.، « قهر و لطف » ۵۴۵-۵۴۶
 ك
 کار بستن علم. ۱۳.، ۱۵۲
 کبایر، ۴۲۹
 کبود، « جامه کبود » ۶۴
 کبیره، ۷۹، ۱۷۴، ۳۳.
 کتمان سِر، ۵۳۱
 کدواده، « بلا کدواده اصفیا »، ۵۵۹
 « کدواده بلا »، ۶۴
 کذب فرعون، ۱۴۳
 کرامات، ۱۱۹، ۲۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴.
 ۳۳۵، « کرامات خاص، کرامات
 عام » ۳۱۶، ۳۲۷
 کرامت، ۳۲۲-۳۲۸
 کشف ابّین، ۲۷۵
 کلام، ۵۱۴، « کلام و سکوت » ۵۱۵-
 ۵۱۹
 کلام ایزد (= قرآن)، ۵۶۶
 الْکَلِیَّة، ۵۵۴
 کنار آب (= آبریز گاه)، ۳۴۵
 کودك عجمی، ۲۹۶
 گ
 گدایی، « آلت گدایی » ۴۹۸،
 « گدایی : سؤال، آداب سؤال »
 ۵۲۱
 گرسنگی، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۵۰۵.
- « مدح گرسنگی » ۵۰۵
 گرمای گرم، ۲۵۱
 گنجشك، « از برای این گنجشك »
 ۵۲۲
 ل
 لاحول گفتن، ۴۹۲
 لبس صوف، ۵۶
 لبس مرقعه، لبس مرقعات ۵۷-۵۹،
 ۸۷
 لَحْن گردانیدن ۵۷۸
 لَحْو ۵۳۹
 لطیف، « قهر و لطف » ۵۴۵، ۵۴۶
 لطیفه، ۳۱، « اللّطیفة » ۵۵۵
 لقمه، ۵۰۵، ۵۰۶
 لِمَم و اندیشه، ۴۲۹
 اللّوامع، ۵۵۵
 اللّوائح، ۵۵۴
 لوح محفوظ، ۳۹۶
 م
 مادر، « حق مادر » ۱۲۳
 مالک القلب، ۱۱۳
 ماه رمضان، ۴۶۳
 مبتدیان، ۵۳۸
 مبطلان، ۳۸۶
 مبطلون، ۴۲۵
 متأخرین، ۲۵۲

- متأهل ، « آداب متأهل » ۵۲۹
 مترسمان ۱۶۹ ، ۲۶۸ ، « مترسمان
 متصوف ، معاملت مترسمان »
 متصوف ۴۵ ، ۴۶ ، ۱۱۵ ، « متصوف
 جاهل » ۲۳
 متصوفه ، ۱۶۴ ، « جهال متصوفه » ،
 ۶.۲
 متکلمان ، ۵۳۲
 مجاهدات ، ۲۵۷
 مجاهدت ، ۴۵ - ۶۲ ، ۸۳ - ۸۴ ،
 ۱.۵ - ۱.۶ ، ۱۱۲ ، ۱۳۰ ، ۱۶۴ ،
 ۱۸۰ ، ۲۵۰ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ،
 ۲۹۶ - ۳۰۴ ، ۳۰۸ ، ۳۲۶ ، ۳۵۹ ،
 ۳۷۲ ، ۴۲۴ ، ۴۷۱ ، ۴۷۷ ، ۴۷۹ ،
 ۵.۴ ، ۵.۲ ، « مجاهدت نفس »
 ۲۹۴ - ۲۹۵ ، « مجاهدت و ریاضت :
 طریق سهلان » ۲۸۷
 مجاهده (= مجاهدت) ، ۸ ، ۹
 مجرد ، « شرط آداب مجرد » ۵۳
 محادثه ، ۵۴۹ ، (= المحادثه) ، ۵۵۰
 محاسبان (= حسابداران) ، ۵۳۲
 محاضره (دوام تفکرات) ، ۵۴۰
 محاویدن (بمحاویده) ، ۴۱
 محب ، محبوب ، ۱۹۶ ، ۱۹۷
 محبت ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ،
 ۲۶۵ ، ۴۴۲ - ۴۵۰ ، « محبت بنده
 مر خداوند را » ۴۴۶ ، « محبت جنس
 به جنس » ، « محبت جنس نه
 با جنس » ۴۴۷
 محیره ، ۴۴۳ ، ۴۴۴
 محبوب ، ۴۴۴ - ۴۴۵
 محجوب ، ۴۶ - ۴۸ ، ۱۵۶ ، ۲۱۹ ،
 ۲۹۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۷ ، ۳۹۶ ،
 ۴۱۲
 المحدث ۵۵۶ ، « محدث » ۳۸۳
 ۳۸۴ ، « محدث و قدیم » ۳۵
 محدثان (= اهل حدیث) ، ۵۳۲
 محقق ، ۵۳۹
 محو ، ۷ ، ۵۳۹
 مخلص ۱۱۳ ، « مخلصین » ، ۱۱۳
 مذكران ، ۳۴۷
 مذهب ابو یزید (صحو و سکر) ، ۵۳۰
 مذهب ثوری ۱۷۸ ، ۱۸۲
 مذهب محاسبی ، ۲۶۶
 مراد ، ۳۶۰
 مراقبه باطن طریق جنیدیان ، ۲۸۷
 مرقعه ۶۹ ، « مرقعه پوشیدن » ۱۲۷ ،
 « مرقعه داشتن ، لبس مرقعه ، لبس
 مرقعات » ۵۷ - ۵۹
 « مرقعه دوال گشته » ۲۴۳
 مرید و مراد ، ۲۳۰
 مزامیر و الحان ، ۵۷۹
 مسافر ، ۴۹۸ - ۵۰۳ ، « مسافران »
 ۴۹۵ ، ۵۰۳

- مسامره (= المسامره) ، ۵۵۹ ، ۵۵۰
 مستصوف (۱ - صوفی ، ۲ - متصوف ،
 ۳ - مستصوف) ، ۴۵ ، ۴۶
 « مستصوفان = اهل رسم » ، ۱۱۵
 مسح ، ۴۲۲
 مسکین (رک : فقیر) ، ۷۲ ، ۷۳
 مسؤول ، ۸
 مشاهدات ، ۲۵۷ ، « المشاهدات »
 ۲۹۵ - ۲۹۶
 مشاهدت ، ۸۳ ، ۶۲ ، ۵۷ ، ۴۷ ، ۳۵ ،
 ۸۴ ، ۱۱۳ ، ۱۱۲ ، ۱۰۶ ، ۱۰۰ ،
 ۱۲۴ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۴۷ ، ۱۸۱ ،
 ۲۵۰ ، ۲۹۹ ، ۳۰۱ ، ۳۱۷ ، ۳۷۲ ،
 ۳۷۷ ، ۴۷۱ ، ۴۷۷ - ۴۸۲ ،
 ۵۰۲ - ۵۰۴
 مشاهده (= مشاهدت) ، ۹ ، ۱۱ ،
 ۴۳۹
 مشایخ ، ۴۹۶ ، « مشایخ اخیار » ۵۴۸
 « مشایخ متصوف » ۸۵
 مشک ۴۶۱
 المشی (= روش) ، « آداب المشی » ۵۰۷
 معاصی ، ۴۳۱
 معاملات ، ۴۰ ، ۲۶۶ ، ۴۲۱
 معاملت ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۵۷ ،
 ۱۰۰ ، ۱۴۸ ، ۱۶۶ ،
 « صفای معاملت » ۳۴۶
 معتزله ، ۵۶۵
 معجزات ۳۲۲ - ۳۲۷ ،
- « معجزات قرآن » ۵۶۶
 معجزه ، ۳۳۶ ، (معجزه موسی «ع»)
 ۳۳۶
 معراج ، « شب معراج » ۱۳۵ ، ۳۵۱ ،
 ۳۵۴ ، ۳۷۸ ، ۴۰۹ ، ۴۷۹ ، ۵۲۳ ،
 « معراج انبیا » ۳۵۱ ، « معراج
 بایزید » ۳۵۱
 معرفت ۲۶ ، ۴۱۶ ، ۴۱۹ ،
 « حقیقت معرفت » ۴۱۹ ، ۴۲۱ ،
 « علم و معرفت » ۵۵۱ - ۵۵۲ ،
 « معرفت الله » ۳۸۷ ، « معرفت حالی »
 ۳۸۷ ، « معرفت خداوند » ۳۸۸ ، ۳۹۶ ،
 « معرفت علمی » ۳۸۷
 معصیت ۱۴۳ ، ۴۳۲ ، ۴۳۴ ، ۴۶۵
 مغلوب القلوب ، ۱۱۳
 مفارقت برادران ، ۴۰۷
 مقام ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، « مقام و تمکین
 و فرق میان آن دو » ۵۳۷
 « مقامات » ۲۵۷ ، « مقام خلّت » ۴۷۳ ،
 « مقام سکر اولیاء » ۳۳۲ ،
 « مقام فنا و بقا » ۲۰۷
 مقدم ارباب مجاهدت عمر «رض» ،
 مقدم ارباب مشاهدت ابوبکر «رض»
 مقیم ، ۴۹۸ ، ۵۰۳
 مقیمان ۴۹۴ - ۵۰۳ (رک : مسافران
 مکاشفه (= شواهد مشاهدات) ، ۵۴۰
 مکتومان ، ۲۵۴
 ملاحظی (؟) ، ۳۵۵

نصیب ، « نصیب خاص » ۲، ۱	ملا مت ، ۷۴ - ۷۸ ، ۱۷۸ ، ۲۶۸
« نصیب عام » ۲، ۱	« ملا مت بر سه وجه است » ،
نعت ، ۴۶ ، ۴۷	« حقیقت ملا مت ، مذهب ملا مت » ۷۴،
نعما ، ۲۶.	المَلْجَأُ ، ۵۵۴
نعمت ، ۵۱۶	الْمَلِكُ ، ۵۵۷
نفس ، ۲۹۲ ، ۲۹۴ ، ۳، ۲، ۳، ۳.	ممكن الحجاب
« حقیقت نفس » ، ۲۸۷ - ۲۸۹	مناظره ، ۳۵۸
نفی ، « النَّفَى » ۵۵۶ ، « نفی و اثبات » ،	مناقب ، ۲، ۸
۵۴۷ ، ۵۴۸	منتھیان ، ۵۳۸
نقّالان ، ۳۴۷	الْمُنْجَأُ ، ۵۵۴
نکاح ، ۵۲۲ ، « چهار صد نکاح » ۳۶۳	منجنیق ، ۸۸ ، ۴۷۳
نماز ، ۴۳۸	مَنْ وَ سَلَوَى ، ۳۳۶
نمود ، ۲۴۶	« موحد و توحید و واحد »
نور ، « نور باطن » ، ۲۸۵	(= ثالث ثلثه نصاری)، ۴۱۲
نو شادر ، ۵۸۷	« مه ایستیدا » ۲۶۷
نوم (= خواب) ، « باب نومهم	مهر ، ۵۲۴ ، ۵۲۵
فی السفر و الحضر » ۵۱، ۵۰۹ ، ۵۱۰	ن
۵۱۱	
نیت ، ۵	نابیوس ، « جایگاهی نابیوس » ۳۳۷
« نیشابور و شاه و شاپور » ۲۳۴	ناسوت ، ۳۵۹
و	ناسی « ناسی ، نسیان ، ناسین » ۲۲۷
	نَبُوتُ ، ۳۴۷
	نَبِی ، ۳۲۲
الوارد ، ۵۵۵	النَّجْوَى ، ۵۵۵
الواقِع ، ۵۵۸	ندامت ، ۴۲۸
واقعه ، ۴ ، ۸۱ ، ۸۲	نزول کتب ، ۳۰۰
وَجَدَ ، « وجد ، وجود ، تواجد »	« نسبت با آدم و نسبت با حق » ۲۳۴ ، ۲۳۵
۵۹۳ - ۵۹۶	نسیان ، ۵۶۸

- وجود ، ۵۳۹
 وحدت ، ۱۱۰ ، ۱۱۱
 ورود انبیا ، ۳۰۰
 آلِ سائط ، ۵۵۴
 وِسْواسِ شیطانی ، ۲۴۴
 وصال ، « وصال کردن » ، ۴۹۷
 الْوِطَنَات ، ۵۵۴
 « و عدو و عید » ۵۶۷
 وقت ، ۵۳۳ - ۵۳۶ ،
 « وقت گم کردن » ، ۵۳۴
 « وقوف اندر عرفات » ۴۷۲
 ولایت ، ۲۰۰ ، ۳۱۰ - ۳۲۰ ،
 « اهل ولایت » ۳۳۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ،
 ۳۵۵
 ولی ، ۳۱۵ ، ۳۲۷ ، ۳۴۸ ، ۳۵۵ ،
 « ولی شیطان » ، ۳۴۸
- هَجَرِ اَوْطَان ، ۴۰۷
 هَزَل ، « اهل هَزَل » ۵۹۷
 هُزْده ، « هُزْده هزار عالم » ۵۵۶
 « هفتصد کنیزك عَذرا بمردند از صوت
 داود علیه السَّلام » ۵۸۰
 هـ
- هَوا = (= هوی) ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ،
 « حقیقت هوی » ۳۰۴ - ۳۱۵
 هیبت ، « آنس و هیبت » ۵۴۳ - ۵۴۵
 ی
- یَد ، « یَدِ سَفلی ، یَدِ عَلیا » ۴۵۷

۶- فهرست اسامی کتاب ها و رساله ها و جزوه ها

آ ، ا

ت

- آثار ، « اندر آثار معروف است » ۵۴۳
 آثار و اخبار ، ۵۷۹
 اخبار ، ۵۷۹
 اخبار پیغمبر « ص » ، ۵۰۰
 اخبار سید مختار ، ۷۵
 اخبار صحاح ، ۴۵۸ ، ۳۳۵
 أسرار الخرق و الملونات (= المؤونات) ، ۶۷
 اشارات الشبلی ، ۲۲۷
 اشعار و مناجات حسین بن منصور حلاج ،
 ۴۹۹
 انگلیون ، ۵۸۶
- تاریخ اهل صفه ، ۱۰۵
 تاریخ المشایخ (کتاب ...) ۵۴
 تصانیف ابو علی الجوزجانی
 (الجرجانی) ، ۲۱۶
 تصانیف حلاج (رك : حسین بن منصور
 حلاج) ، ۲۲۱
 تصانیف فی السماع (از : رویم) ۱۹۵
 تصحیح الاراده ، ۴۹۱
 تفسیر ترمذی (رك : محمد علی
 ترمذی) ، ۲۰۵

ب

ح

- بحر القلوب (رك : نحو القلوب) ،
 ۳۷۹
 بیان آداب المریدین ، ۴۹۱
- حکایات (حکایت) ، ۱۲ ، ۱۶ ، ۲۷ ،
 ۳۱ ، ۶۳ ، ۷۶ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۷ ، ۱۰۳ ،
 ۱۱۴ ، ۱۴۱ ، ۱۴۶ ، ۱۵۵ ، ۱۸۹ ،
 ۱۹۰ ، ۲۱۳ ، ۲۵۷ ، ۲۶۳ ، ۲۶۸ ،
 ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۳۰۷ ، ۳۱۹ ،
 ۳۴۷ ، ۴۱۲ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۹۲ ،
 ۵۰۵ ، ۵۱۱ ، ۵۱۳ ، ۵۱۶ ، ۵۲۹ ،
 ۵۴۱ ، ۵۴۸ ، ۵۷۳ ، ۵۹۰ ، ۵۹۶
- پنجاه پاره تصنیف ، ۲۲۲
 (رك : حسین بن منصور حلاج)

ش، ص

شرح کلام حلاج، ۲۲۳

صحاح اخبار، ۵۲۲

صَحَف (= انگلیون)، ۵۸۶

حکایات ابراهیم ادهم و شیطان، ۱۴۶

حکایات جعفر، ۲۲۸

حکایت سه پیر بزرگوار، ۱۲۷

حکایات عراقیان، ۶۲

خ، د

غ، ق

ختم الولاية، ۲.۴

دیوان (؟) « اندر کدام دیوان یافتی ؟

۵.۲

دیوان اشقیاء (؟)، ۲۸۳

دیوان ابونواس (دواوین شعر)،

۱.

دیوان سعداء (؟)، ۲۸۳

دیوان شعر (رك : علی بن عثمان

الجلابی)، ۲

ك

کتاب (= قرآن، کلام ایزد، کلام خدای)،

، ۲۵۸، ۳، ۱۹، ۱۸، ۷

، ۴۴۳، ۳۳۶، ۳۳۵، ۲۹.

۵۴۱، ۴۵۸، ۴۴۵

کتاب اباحت سماع، ۵۷۹

کتاب ایمان (رك : هجویری)، ۴۱۴

کتاب البیان لأهل العیان : ۳۷۸

کتاب الحج : ۲۴۳

کتاب خدای (= قرآن)، ۱.۵، ۱.۰

۵۷.

ر، ز

رسایل لطیف (رك : ابو العباس

سیاری)، ۳۶۹

الرعاية بحقوق الله تعالى،

۴.۵، ۴۹۱

رغایب اندر اصول تصوف، ۱۵۲

زَند، ۵۸۳

زَند و پازَند، ۵۸۳

ن ، و

- کتاب سماع ، ۵۷۹
 کتاب منهاج ، ۲۲۳
 کتاب النهج ، ۲۰۴
 کشف المحجوب ، ۱ ، ۵ ، ۶۰۲
 کلام خدای (= قرآن) ، ۱۰۰
 کلام رب العزة (= قرآن) ، ۵۸۲
 کتب اندر آداب معاملات (رک : ابوبکر
 محمد بن عمر الوراق) ، ۲۰۶
 کتب به حضرت غزنین مانده بود ، ۱۲۲
 نامه های ابو العباس سیاری ، ۳۶۹
 نحو القلوب (رک : بحر القلوب) ، ۳۷۹
 نکت المرتعش ، ۲۲۷
 نوادر الاصول ، ۲۰۴
 وضع مانی (؟) ، ۵۸۶

ل، م

- لمع (رک : ابو نصر سراج طوسی) ، ۴۹۶
 مرآة الحكماء ، ۱۹۹
 مزامیر ، ۵۷۶ ، ۵۷۹ ، ۵۸۰
 مزامیر ابلیس (؟) ، ۵۸۱
 مناجات حسین بن منصور حلاج . ۴۹۹
 منهاج الدین ، ۲ ، ۱۰۴

۷- فهرست اسامی اشخاص و نسبت ها و کُنیت ها و فرقه ها و قبایل

آبرار (۷ نفر) ، ۳۱۴	آ
ابراهیم (ع) (خلیل الله (رك : مقام ابراهیم) ، ۵۰ (رضا) ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۱۶۲ (ابراهیم پیغمبر) ۲۳۷ ، ۳۴۱ ، ۳۷۰ ، ۳۸۲ ، ۳۹۶ ، ۴۳۷ ، ۴۵۹ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ (مقام ابراهیم) ، ۵۲۹ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷ (تسلیم) ، ۵۱۲	آدم (ع) ۷۵ ، ۱۹۳ ، ۱۸۶ ، ۲۰۹ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۹۰ ، ۳۰۶ ، ۳۵۲ ، ۳۶۲ ، ۳۷۰ ، ۳۸۲ ، ۴۷۰ ، ۵۱۲ ، ۵۱۷ ، ۵۳۷ ، ۵۵۳ (آدم توبه کرد) ! آصف برخیا ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ آل فرعون ، ۹۷ آل محمد (ص) ، ۹۴ آل مروان ، ۱۰ آن پیر (بارها آمده است) ، ۳۴ آن پیر بزرگ ، ۵۸
ابراهیم (رك : ابراهیم ادهم) ، ۱۴۶ ابراهیم (رك : ابراهیم خواص) ، ۳۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۲۵ - ۳۲۷ ابراهیم ادهم (خواجه ...) ، ۱۴ ، ۵۶ ، ۸۱ ، ۱۲۵ ، ۱۴۶ (حکایات ابراهیم ادهم و شیطان دربادیه) ، ۱۵۴ ، (ابراهیم بن ادهم) ۱۵۷ ، ۳۱۹ ، ۳۴۲ ، ۴۱۴ ، ۴۶۷ ابراهیم بن شیبان ، ۳۶۱ ابراهیم خلیل «ع» ، ۴۵۸ ، ۴۹۷ ، ابراهیم خلیل الرحمن ، ۱۲۸ ابراهیم خواص ، ۲۱۰ ، ۲۱۵ ، ۳۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۴۱۲ ، ۴۱۹ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۹۳ ، ۴۹۸ ، ۵۲۴ ، ۵۲۷ ، ۵۸۹ ، ابراهیم رقی ، ۳۴۴ ابراهیم سعد علوی ، ۵۴۱ ابراهیم سمرقندی ، ۲۱۶ ابراهیم شیبان ، ۲۱۵ ابراهیم مارستانی ، ۲۱۹	آ ابا اسحاق (رك : ابراهیم رقی) ، ۳۴۵ ابابکر صدیق (رض) ، ۴۵۶ ابابکر (رك : شبلی) ، ۴۲۶ اباجهل (رك : ابوجهل) ، ۳۸۷ اباحتیان ، ۱۸۸ ابالحسن (رك : علی علیه السلام) ، ۵۲۳ ابالحسن (رك : علی بن عثمان الجلابی) ۲۵۱ ابا الحسن (نوری) ، ۱۸۹ ابا الناسم (جنید) ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ابدال (۴۰ نفر) ، ۳۱۴

- ابراهيم النخعي ، ٥٧٣
 ابليس (رك : شيطان) ، ١٨٦ ، ٧٥ ،
 ٢٩٨ ، ٣٠٦ ، ٣٥٢ ، ٣٧٠ ، ٣٨٨ ،
 ٣٩٤ ، ٤٧٣ ، ٥١٧ ، ٥٨١ ، ٥٩٢
 ابن ابى طالب (رك : على عليه السلام)
 ٢٨٢
 ابن الجلا ، ٤٨
 ابن الرضى (رك : امام زين العابدين «ع»)
 ٩٨
 ابن عباس (رض) ، ١٠٥ ، ٣٠٥ ، ٤٧٩ ،
 ٥٠٩
 ابن عطا ، ٣١ ، ٢٢٠ ، ٢٣٢ ، ٣٦٦
 ابن عمر (رك : عبدالله بن عمر) ٢٨٠
 ابن عمران (رك : موسى «ع») ، ٢٦١
 ابن فاطمة الزهراء (رك : امام زين العابدين)
 ٩٨
 ابن الفوطى ، ٥٨٨
 ابن مسعود ، ٥٧٠
 ابن المعلأ ، ٤٩٩
 ابو احمد المظفر بن احمد بن حمدان ،
 ٢٥٠
 ابو اسحاق ابراهيم بن احمد الخواص ،
 ٢٢٤ (رك : ابراهيم خواص)
 ابو اسحق ابراهيم بن ادهم منصور
 (رك : ابراهيم ادهم) ، ١٤٤
 ابو اسحق اسفراينى ، ٣١٥
 ابو اسحق بن شهریار ، ٢٥٢
 ابوبكر الصديق (رض) ١٤٣ ، ١٢٨
 (ابوبكر) ، ٢٨١ ، ٣٠٠
 (ابوبكر صديق) ، ٣٣٤ ، ٤٤١
 (ابوبكر) ٣٤٢ ، ٤١٠ ، ٥٧١
 ابوبكر دلف بن جحدر الشبلى
 (رك شبلى) ، ٢٢٧
 (ابوبكر شبلى) ، ٤٨ ، ٣٦٦ ، ٣٧٦
 ابوبكر عبدالله بن ابى قحافه ، ٤١
 ابوبكر عبدالله بن عثمان الصديق ، ٨٣
 ابوبكر فورك ، ٣١٥
 ابوبكر محمد بن عمر الوراق ، ٢٠٦
 ابوبكر محمد بن موسى الواسطى ، ٢٢٦
 ابوبكر الواسطى ، ١٠ ، ٢٣١ ، ٢٣٢ ،
 ٣٣٣ ، ٣٦٩ ، ٣٨٥ ، ٤٠٠
 ابوبكر وراق ٢١٦ ، ٣٤٦ ، ٤٩١
 ابوبكر وراق ترمذى (رك : ابوبكر وراق)
 ٢١ ، ٢٠٥ ، ٣٣٤
 ابوتراب (رك : ابو تراب نخشبى) ٢٠٩
 ابوتراب عسكر بن الحصين النسفى ، ١٧٢
 ابوتراب نخشبى ، ١٧٨ ، ١٩٩
 ابو ثور ١٨٣ (اصحاب ابو ثور) ،
 ابو جعفر خلدى ، ٢٨٤
 ابو جعفر صيدلانى ، ٣٨٠
 ابو جعفر محمد بن الحسين الحرمى ٢٥٥
 ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن
 على بن ابن طالب طالب الباقى «ع» ،
 ١٠٠
 ابو جعفر محمد بن المصباح الصيدلانى
 ٢٥٢

- ابو جهل ، ٣٠٠
 ابو جعفر المنصور ، ١٢٥ ، ١٢٦
 ابو جهير ، ٥٧٢
 ابو الحارث بناني ، ٥٩١ ، ٥٩٢
 ابو حازم المدني ، ١٢٢
 ابو حامد احمد بن خضرويه البلخي ، ١٧٠
 ابو حامد مروزي ، ٦٣
 ابو الحسن احمد بن ابى الحواري ، ١٦٧
 ابو الحسن احمد بن محمد النوري ، ١٨٧ ، ٢٧٧
 ابو الحسن بن شمعون ، ٢٨
 ابو الحسن بوشنجه ، ٤٣٤
 ابو الحسن حصري ، ٣٧٦
 ابو الحسن ساليه (شيخ -) ، ١٤٦ ، ٢٤٤
 (شيخ الشيوخ -) ، ٢٥٢
 ابو الحسن سمعون بن عبدالله الخواص ، ١٩٧
 ابو الحسن شمعون (رك - بن شمعون) ، ٧١
 ابو الحسن على بن ابراهيم الحصري ، ٢٣٥
 ابو الحسن على بن ابى طالب (عليه السلام) ، ٨٩
 ابو الحسن على بن الحسين بن على بن ابى طالب (ع) ، ٩٦
 ابو الحسن على بن احمد الخرقاني ، ٢٤٠
 ابو الحسن على بن بكران ، ٢٥٣
 ابو الحسن على بن سري بن المغلس السقطي ، ١٥٥
 ابو الحسن على بن عثمان ابى على الجلابي الهجویری (رك : على بن عثمان الجلابي) ، ١٠
 ابو الحسن محمد بن اسمعيل خير النساج ، ٢١٠
 ابو الحسن على بن محمد الاصفهاني ، ٢٠٩
 ابو الحسن فوشنجه (رك : ابو الحسن بوشنجه) ، ٥٤
 ابو الحسن نوري ، ٣٤ ، ٤٧ ، ٥٢ ، ٥٤ ، ١٨٨ ، ١٩٣ ، ٢١٠ ، ٢٥٧
 ٢٨٤ ، ٢٨٥ ، ٣٢٩ ، ٣٩٠
 ابو حفص حداد (نيسابوري) ، ٥٢ ، ١٧١ ، ١٧٦ ، ١٩٠ ، ١٩١ ، ١٩٢
 ٣٦٦ ، ٣٧٦ ، ٤٠٠ ، ٤٣٤
 ابو حفص عمر بن خطاب (رض) ، ٨٦
 ابو حفص عمر بن سالم النيسابوري الحداد (رك : ابو حفص حداد) ، ١٧٥
 ابو حلما (= دمشقي) ، ٣٨٠
 ابو حليم حبيب بن سليم الراعي ، ١٢١
 ابو حمدون قصار (شيخ ملامت) ، ٧٨ ، ٧٩ ، ٣٣٠ ، ٣٦٦
 ابو حمزة بغدادى البرزى ، ٢١٠ ، ٢٢٥
 ٢٦٦ ، ٣٦٦ ، ٤١٤
 ابو حمزة خراساني ، ٢١٢
 ابو حنيفه (امام اعظم) ، ٥٦ ، ٧٧ ، ١٣٠ ، ٢٠٥ ، ٤١٥

- ابو حنيفه نعمان بن ثابت الخزّاز
(رك : امام اعظم ، ابو حنيفه) ،
١٢٥ ، ١٢٦
- ابو سهل صعلوكي ، ٤١١ ، ٤٦١
- ابو صالح حمدون بن احمد بن عمارة
القصار ، ١٧٨ ، ٢٦٨
- ابو طالب ، ٣٩٠
- ابوطالب (شيخ -) ، ٢٥٣
- ابو طاهر حرمي (شيخ -) ، ٧٦
- ابو طلحة المالكى ، ٤٩٥
- ابوالعبّاس احمد بن محمد القصاب ،
٢٣٨
- ابو العبّاس احمد بن محمد بن سهل
الإدمي ، ٢١٨
- ابو العبّاس احمد بن محمد الاشقاني ،
٢٤٧
- ابو العبّاس احمد بن مسروق ، ٢١٤
- ابو العبّاس بن عطا ، ٥٩٦ ، ٥٩٩
- ابو العبّاس سمرقاني ، ٢٥٤
- ابوالعبّاس سيّارى ، ٣٣٣ ، (- مروزي) ،
٣٧٦
- ابوالعبّاس شقّاني ، ٢٢٠ ، (شيخ -) ،
٣٠٣ ، ٥٦٩
- ابوالعبّاس عطا (رك : ابوالعبّاس بن عطا)
٢٨ ، ٤٧٧ ، ٥٦٩
- ابو العبّاس القاسم بن مهدي السيّارى ،
٢٣١
- (رك : ابو العبّاس سيّارى مروزي) ،
٢٣١
- ابو زكريّا يحيى بن معاذ الرّازي ، ١٧٣
- ابو السّري منصور بن عمّار ، ١٧٩
- ابو سعيد (رك : حسن بصرى) ، ١١٣
- ابو سعيد (شيخ ، شيخ المشايخ) ،
٢٢٠ ، ٢٤٠ ، ٢٥٠
- ابو سعيد بن احمد بن عيسى الخراز ، ٢٠٧
- ابو سعيد الخدرى ، ٥٧١
- ابو سعيد خراز ، ٢٠٠ ، ٢١٩ ، ٣٦٠ ،
٣٤٣
- ابو سعيد فضل الله بن محمد الميهني
(شيخ المشايخ) ، ٢٨ ، ١٦٩
- (ابو سعيد بن ...) ، ٢٤٢
- ابو سعيد قرمطى ، ٢٢١
- ابو سعيد الهجویری ، ٨
- ابو سليمان (رك : ابو سليمان عطية
الدّاراني) ، ١٥٩
- ابو سليمان داراني (رك : ابو سليمان)
١٦٧ ، ٢٩٤ ، ٣٣٠ ، ٤١٥
- ابو سليمان داوود بن نصير الطّائي ،
١٥٤

- ابو العباس قصاب ، ٢٣٨ ، ٤٧١ ، ٥٦٩ .
 ابو عبدالرحمن حاتم بن عنوان الاصم ،
 ١٦٢
 ابو عبدالرحمن السلمى (شيخ -) ،
 ٤٩١ ، ١٦ .
 ابو عبدالرحمن محمد بن حسين السلمى
 (رك : ابو عبدالرحمن السلمى) ١٠٧
 ابو عبدالله (رك : امام محمد باقر) ،
 ١٠٠
 ابو عبدالله الحارث بن اسد المحاسبى ،
 ١٥٢
 ابو عبدالله احمد بن حنبل ، ١٦٥
 ابو عبدالله احمد بن عاصم الأنطاكى ،
 ١٨١
 ابو عبدالله احمد بن يحيى بن الجلا ،
 ١٩٣
 ابو عبدالله الأبيوردى ، ١٧٥ ، ١٧٧
 ابو عبدالله الحارث بن الاسد المحاسبى ،
 ٢٥٧
 ابو عبدالله الحسين على بن ابى طالب (ع) ،
 ٩٤
 ابو عبدالله خفيف (شيخ -) ، ٤٦٧
 ابو عبدالله خياطى ، ٢٣٨
 ابو عبدالله محمد بن الحكيم ، ٢٥٦
 ابو عبدالله محمد بن خفيف (رك : شيخ
 ابو عبدالله خفيف) ، ٢٣٢
 ابو عبدالله محمد بن الفضل البلخى ،
 ٢٠٣
 ابو عبدالله سلمان الفارسى ، ١٠٥
 ابو عبدالله محمد بن احمد بن اسمعيل
 المغربى ، ٢١٥
 ابو عبدالله محمد بن ادريس الشافعى ،
 ١٦٣
 ابو عبدالله محمد بن على الترمذى ،
 ٢٠٤
 ابو عبدالله محمد بن على الدأستانى ،
 ٢٤١
 ابو عبدالله عامر بن عبدالله بن الجراح ،
 ١٠٥
 ابو غيبس عويم بن ساعد ، ١٠٧
 ابو عثمان (رك : ابو عثمان حيرى) ،
 ٢٦٥
 ابو عثمان حيرى ، ٢٠٣ ، ٢٦٣
 ابو عثمان سعيد بن اسمعيل الحيرى ،
 ١٩٠ (رك : ابو عثمان حيرى)
 ابو عثمان سعيد بن سلام المغربى ، ٢٣٣
 (رك : ابو عثمان مغربى)
 ابو عثمان مغربى ، ٢٧٣ ، ٣١٩ ، ٢٣٣
 ابو العلاء عبدالرحيم بن السغدى ،
 ٢٥٦
 ابو على بن محمد القاسم الرودبارى ،
 ٢٣٠
 ابو على ثقفى ، ٢١
 ابو على جوزجانى ، ٣١٧
 ابو الحسن بن ابى الحسين البصرى ،
 ١١٣

- ابو علی الحسن بن علی الجرجانی
(الجوزجانی)، ٢١٦
- ابو علی الحسن بن محمد علی الدقاق،
٢٣٩ (رك : ابو علی دقاق)
- ابو علی دقاق (استاد -) ، ٤١١ ، ٥٣٦
ابو علی رود باری ، ٣٤٩ ، ٤٢٥ ،
٥٨٩ ، ٥٨٣
- ابو علی زاهر ، ٢٤٢
- ابو علی سیاه مروزی ، ٣.٨
- ابو علی شفیق بن ابراهیم الازدی ،
١٥٨ ، ١٥٧
- ابو علی الفضل بن محمد الفارمدی ،
٢٤٨
- ابو علی فضیل بن عیاض ، ١٣٣
- ابو علی قرمیسنی ، ٥٣
- ابو عمرو دمشقی ، ٤٨
- ابو عمرو عثمان بن عفان (رض) ،
٨٨ ، ٨٧
- ابو عمرو قزوینی ، ٢٤٤
- ابو عمرو نجید ، ٤٣٣
- ابو الفتح سالبه (شیخ -) ، ٢٥٣
- ابو الفضل بن اسد ، ٢٥٥
- ابو الفضل حسن (شیخ -) ، ٢٤٢ ،
٢٤٣ ، ٢٧٥ ، ٢٧٦ (پیر سر خس) ،
٣٣٢
- ابو الفضل محمد بن الحسن الختلی ،
٢٤٤
- ابو الفوارس شاه بن شجاع الکرمانی ،
١٩٩
- ابو الفیض ذوالنون بن ابراهیم المصری ،
١٣٩
- ابو القاسم ابراهیم بن محمد بن محمود
النصرآبادی ، ٢٣٤
- ابو القاسم الجنید بن محمد جنید
، ٣٥ ، ٢٧٦ ، (شیخ المشایخ) ،
(رك : جنید) ، « القواریری » ١٨٣
- ابو القاسم حکیم ، ٤٩١
- ابو القاسم سدسی ، ٢٥٢
- ابو القاسم علی الجرجانی (کرگانی) ،
٢٤٨
- ابو القاسم قشیری (استاد -) ، ٣٢ ،
١٦. ، ٢٢. ، ٢٤. (استاد امام)
- ٣٣٢ ، ٤٥١ ، ٤٩١
- ابو القاسم کرگانی (شیخ -)
٦. ، ٢٢. ، ٣.٢. ، ٣٤٥ ، ٤٩٣
- (شیخ المشایخ -)
- ابو القاسم مروزی ، ٣٤٣
- ابو القاسم نصر آبادی ، ٢٢. ،
٨٨ ، ابو قتاده
- ابو کبشه ، ١.٦
- ابو لبابة بن عبدالمنذر ، ١.٧
- ابو محفوظ معروف بن فیروز الکرخی
١٦.
- ابو محمد (رك : حسن بصری) ، ١١٣

- ابو محمد بن احمد بن الحسين الجريري ، ٢١٧
 ابو محمد بن جعفر بن نصير الخلدی ، ٢٢٩
 ابو محمد بانغرى ، ٢٥٥
 ابو محمد بانغرى (رك : دانشمند بانغرى) ٤٦٧
 ابو محمد جريري ، ٣٦٦
 ابو محمد جعفر بن على بن الحسين بن على الصادق «ع» ، ١٠٢
 ابو محمد الحسن بن على «ع» ، ٩١
 ابو محمد رويم بن احمد ، ١٩٤
 ابو محمد سهل بن عبدالله التستري ، ٢٠١
 ابو محمد عبدالله بن خبيق ، ١٨٢
 ابو المرثد كنار بن حصين الغنوى ، ١٠٦
 ابو مسعود عبدالله بن مسعود الهذلى ، ١٠٦
 ابو مسلم (شيخ -) ٢٥٣
 ابو معمر اصفاهانى (شيخ -) ، ٦٧
 ابو المغيث الحسين بن منصور الحلاج ، ٢٢٠
 ابو نصر السراج (شيخ -) ،
 (=طاووس الفقراء) ، ٤٦٦ ، ٤٩٦
 ابو نواس ، ١٠
 ابو هريره ، ١٠٧ ، ٢٩٧ ، ٣٣٩
 ابوزيد ، ٧٧ ، ١٧١ ، ٢٥٧ ، ٢٧١
 ، ٢٧٤ ، ٢٩٣ ، ٣٣٠ ، ٣٥٠
 ، ٣٧٢ ، ٣٧٧ ، ٣٩٨ ، (- بسطامى) ،
 ، ٤٢٣ ، ٤٢٦ ، ٤٥٢ ، ٤٧٤ ، ٤٧٩
 ٤٨١ ، ٤٨٦ ، ٥٠٥ ، ٥٥٩
 ابو يزيد البسطامى (رك : ابو يزيد ،
 ابو يزيد بسطامى) ، ٢٣ ، ٣١٩ ،
 ، ٣٢ ، ٣٩٨ ، ٤١٤
 ابو يزيد طيفور بن عيسى البسطامى
 (رك : ابو يزيد ، ابازيد ، بوزيد ،
 ابو يزيد بسطامى) ، ١٤٩ ، ٢٦٩
 ابو اليسر كعب بن عمر ، ١٠٧
 ابو يعقوب اقطع ، ٢٢٠
 ابو يعقوب نهرجورى ، ٢٢٠ ، ٣٦١
 ابو يعقوب يوسف بن حسين الرازى ، ١٩٦
 ابو اليقظان عمّار بن ياسر ، ١٠٦
 ابو يوسف (رك : ابو يوسف القاضى) ،
 ، ١٥٥ ، ٤١٥
 ابو يوسف القاضى (رك : ابو يوسف) ،
 ١٥٥
 ابى بكر شبلى (رك : ابوبكر شبلى ،
 شبلى ، ...) ، ٥١٦
 ابى حلمان دمشقى ، ٣٧٩
 ابى العباس سيارى ، ٣٦٩
 ابى عبدالله محمد بن خفيف الشيرازى ،
 ٣٦٣
 ابى عبدالله محمد بن على حكيم الترمذى ،
 ٣٠٩
 ابى سعيد خراز ، ٣٥٥
 ابى موسى الاشعري ، ٥٧٦
 اتباع التابعين ، ١١٨

- احمد (رك : احمد خضرويه) ،
 ١٧٠ ، ١٧١ .
 احمد (رك : احمد حمّادى سرخسى) ،
 ٢٨٤
 احمد (رك : احمد حرب نيشابورى) ،
 ٥٣ .
 احمد بن ابى الحوارى ، ٢٨ ، ١٥٩ ،
 ١٦٧ ، (ريحانة الشام) ، ١٦٧ ،
 ١٦٩ ، ١٨٨ ، ٥٧٣
 احمد بن حنبل (رك : احمد حنبل) ،
 ١٦٤ ، ١٦٦
 احمد بن خضرويه ، ٦٣ ، ١٧١ ، ٢٠٣ ،
 ٢٠٦ ، (- البلخى) ، ٤٩١
 احمد فاتك ، ٧٩
 احمد پسر شيخ خرقان ، ٢٥٣
 احمد حرب نيشابورى ، ٥٢٩
 احمد حمّادى سرخسى ، ٢٨٣ ، ٥٢٨
 احمد حنبل ، ٤١٥
 احمد خضرويه (رك : احمد بن خضرويه)
 ١٦٢ ، ١٧١ ، ١٧٥
 اخيار (٣٠٠ نفر) ، ٣١٤
 اخى زنگانى (رك : شيخ شقيق فرج) ،
 ٢٥٣
 اديب كمندى ، ٢٥٣ ، ٤٨٥
 اسحاق موصلى ٥٧٦
 اسمعيل «ع» . ٩٠ ، ٣٧٠ ، ٥١٢
 اسماعيل (= اسمعيل) الشاشى ، ٢٥٦
 اصحاب پيغمبر «ص» ، ٣ ،
 اصحاب رسول «ص» ، ٨٧
 اصحاب صفّة رسول «ص» . ٤٠ ، ١٠٤ ،
 (اصحاب الصفّة) ، ١٠٥
 اصحاب عراقيان ، ١٧٩
 اصحاب الكهف ، ٣٣٧ ، ٥١٢
 افشين ، ٥٨٣
 افلاكيان ، ٤٠٥
 امام اعظم ابو حنيفه ، ٥٦ ، ٧٧ ،
 ١٢٦ ، ١٢٨ ، ١٣٠ ، ١٣٤ ، ١٦٤ ،
 ١٥٤
 امام اهل اين طريقت (رك : ابوبكر
 صديق) ، ٤١
 امام اهل حديث ، ٥٧٩
 امام مالك ، ١٦٤
 امّ كلثوم (بنت فاطمه عليها السلام) ،
 ٥٢٢ ، ٥٢٣
 امية بن ابى الصلت ، ٥٧٤
 امير المؤمنين حسين (ع) ، ٩٦
 امير المؤمنين (رك : عثمان «رض»)
 ٨٨
 امير المؤمنين على «ع» . ١٠٩ ، ١١٠
 امير المؤمنين عمر «رض» . ١٠٩
 امير المؤمنين (رك : هارون الرشيد) ،
 ١٣٦
 اميرين (على «ع» و عمر «رض») ،
 ١١٠ ، ١١٢
 انبيا «ع» ، ٦٧
 انس (رك : انس بن مالك) ، ٤٦١ ، ٤٦٢

اهل معاملت، ۱۰۰	انس بن مالك، ۱۵، ۴۹۴
اهل الصفه (= اهل صفه) (رك :	انصار، ۸۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹،
اصحاب الصفه)، ۱۰۵، ۱۰۷،	(صالحات انصار)، ۲۸۲
۵۰۰	اوتاد (۴ نفر) ۳۱۴
اهل طريقت، ۵۱۴	اوتاد الارض، ۲۱۴، ۳۴۵
ايوب (ع)، ۳۲، (صبر ايوب)، ۵۰۰،	(رك : باب عمرو)
۳۶۸	اوريا (زن اوريا)، ۲۷۱
ب	اولياء، ۴۴۶
	اويس (رك : اويس قرني)
باب عمرو، ۳۴۵	۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹
بابك ۵۸۳	اويس قرني، ۵۷، ۱۰۹
بابكر (رك : ابوبكر شبلي)، ۵۱۵	اهل اعتزال، ۹۱
بابكر (رك : ابو بكر صديق)، ۴۴۱	اهل البلدان، ۲۵۲
بابكر (رك : ابوبكر وراق)، ۳۳۵	اهل راي، ۱۳۱
بابكر وراق (رك : ابوبكر وراق ترمذي)،	اهل البيت «ع» (اهل بيت پیغمبر (ص)
۳۳۴	۱۰۴، ۹۱
با حمزه (رك : ابو حمزه خراساني)، ۲۱۳	اهل بيت پیغمبر (ص)، ۹۱، ۹۹
با حنيفه (رك : ابو حنيفه امام اعظم)،	اهل بيت رحمت «ع»، ۹۷
۱۲۵	اهل بيت رسول الله «ص»
با سعيد (رك : ابو سعيد ابوالخير)، ۲۴۳	اهل حديث، ۱۳۱
با سعيد (رك : ابو سعيد خراز)، ۳۴۳	اهل حقایق، ۳۲۹
با سليمان (رك : داوود طائي)، ۱۰۳، ۱۰۴	اهل حلّ و عقد (رك : مكتومان، اوتاد،
باطنيان، ۳۸۲	اخيار، ابرار)، ۳۱۴
با عثمان (رك : ابو عثمان مغربي)،	اهل سنت، ۳۴۸، ۴۰۸، ۵۶۵
۲۷۴، ۲۷۳	اهل سنت و جماعت، ۱۴۹، ۱۶۷،
با علي (رك : شيخ بو علي سياه مروزي)	۱۸۷، ۲۲۲، ۳۲۱، ۳۲۸،
۳۰۲	۳۴۸، ۳۵۱، ۳۷۰، ۳۸۱،
با فراس (رك : فرزديق)، ۹۷، ۹۹	۳۸۹، ۳۹۴، ۴۱۵، ۴۲۹

- باقر (رك : ابو عبدالله، امام محمد باقر)
١٠٠
- با مسلم (رك : ابو مسلم فارسی) ٢٤٣
با مسلم (رك : شيخ ابو مسلم بن فارس
غالب الفارسی)، ٥٠٢، ٥٠٣
با یزید (رك : ابویزید ، بویزید ،
ابویزید بسطامی) ، ٧٧ ، ٨١ ،
١٧ ، ١٧١ ، ٢٧٤ ، ٣٢٠ ،
(معراج بایزید) ، ٣٥١ ، ٣٦٧ ،
٣٧٦ ، ٥٢٠ ، ٥٤٢
- بتول (رك : فاطمة الزهراء) ، ١٠٣ ،
براق ، ٥٤٩
براهمه ، ٣٩٢ ، ٣٤٨
بر صیصا ، ٣٩٤
بزرجمهر ، ٥٧٨
بشر حافی ، ٣٣ ، ١٢٥ ، ١٦٥ ،
١٦٦ ، (بشیر) ، ١٨١ ، ٢٠٨ ،
٢٦٢ ، ٤١٤
بشر بن الحارث الحافی (رك : بشر حافی)
١٤٧
بلال (مؤذن رسول اکرم « ص ») ، ١٣٥ ،
٤٣٧ ، ٤٣٨
بلال بن رباح (رك : بلال) ، ١٠٥ ،
بلغم ، ٣٩٤
بلقیس (رك : تخت بلقیس) ، ٣٣٦
بندار بن الحسین ، ٣٦٦
بنو امیه ، ١٠١
- بنی آدم « ع » ،
بنی اسرائیل ، ٢٨٣ ، ٣٣٥ ، ٣٣٩
بنی قار (سید بنی قار) ، ١٠٦
بنی هاشم ، ٩٢
بو تراب (رك : ابو تراب نخشی) ،
٢١٢
بوجهل (رك : ابو جهل) ، ٣٠٠
بوجهل هشام (رك : ابو جهل) ، ٥٦٧
بو حمزه (رك : ابو حمزه بغدادی) ،
٢٦٦ ، ٢٦٧
بو حنیفه (رك : امام اعظم ابو حنیفه) ،
٥٤
بو حفص (رك : ابو حفص حدّاد) ،
٦٢ ، ١٧٧ ، ١٩١ ، ١٩٢
بوذر (رك : ابوذّر غفاری) ،
٢٥٩ ، ٥٠٠
بوسعید (رك : ابو سعید احمد بن
عیسی الخراز) ، ٢٠٨
بوسعید (رك : ابو سعید ابوالخیر) ، ٢٤٤
بوسعید خراز (رك : ابو احمد بن
عیسی الخراز) ، ٥٣٣ ، ٥٤١
بو طالب حرّمی ، ٤٢٥
بو عثمان (رك : ابو عثمان حیری) ، ١٩٢
بو عثمان (رك : ابو عثمان مغربی) ، ٣١٩
بو عثمان حیری (رك : ابو عثمان حیری)
١٩٩ ، ٤٣٣
بو علی (رك : ابو علی سیاه مروزی) ،
٣٠٨

پیغمبر (رك : پیغمبر ، رسول الله ، محمد «ص») ، ۲ ، ۴ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۲۷ ، ۲۵ ، ۴۰ ، ۴۲ ، ۵۳ ، ۷۲ ، ۸۴ ، ۹۵ ، ۱۰۳ - ۱۲۴ ، ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۴ ، ۱۳۶ ، ۱۴۲ ، ۱۴۹ ، ۱۶۵ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۲۰۸ ، ۲۲۵ ، ۲۳۱ ، ۲۵۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۲ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۳ ، ۳۱۲ ، ۳۲۰ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۳۴ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۷۲ ، ۳۷۶ ، ۳۷۸ ، ۳۸۲ ، ۳۹۸ ، ۴۰۰ ، ۴۰۹ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ ، ۴۳۶ ، ۴۴۲ ، ۴۵۳ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۴۸۲ ، ۴۸۵ ، ۴۸۹ ، ۵۰۳ ، ۵۱۹ ، ۵۲۷ ، ۵۴۹ ، ۵۵۹ ، ۵۶۶ ، ۵۶۷ ، ۵۷۱ ، ۵۷۴ ، ۵۷۶ ، ۵۸۱ ، ۵۸۷ ، ۵۹۱ ، ۵۹۳ ، ۶۰۰ ، پیغمبران ، ۳۹۴	بو علی رودباری ، ۳۷۱ ، بو مسلم مروزی ، ۵۱۹ ، بو مسلم مغربی ، ۳۴۴ ، بو موسی الأشعری ، ۵۷۶ ، بو یزید (رك : ابو یزید بسطامی ، ابا یزید ، با یزید) ، ۳۵۰ ، ۶۳ ، ۳۶۷ ، ۳۷۷ ، ۵۰۸ ، ۵۲۰ ، ۵۹۶ ، بهشیمان ، ۴۲۹
پ	پادشاه تایب ، ۲۵۳ ، پارسا مردان ، ۵۹۲ ، پارسی (= فارسی ، زبان فارسی) ، ۱۰۲ ، ۲۴۷ ، ۵۸۳ ، پسر ابو طالب (رك : علی «ع») ، ۲۸۲ ، پسر حاتم ، ۴۵۹ ، پسر حاجب الحجاب خلیفه (= شبلی) ، ۲۲۸ ، پسر مبارک (= عبدالله مبارک مروزی) ، ۱۳۱
ت	پسر منصور (رك : حسین منصور حلاج) ، ۲۷۷
تابعین ، ۸۳ ، ۱۰۹ ، ۱۲۳ ، تناسخیه ، ۳۸۴	پیر معاملت (رك : عمر «رض» ، ۸۴ ، پیغامبر (= پیغمبر «ص») ، ۵۱ ، ۴۴ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۶۴ ، ۷۲ ، ۹۲ ، ۱۰۵ ، ۱۵۳ ، ۲۵۸ ، ۲۶۲ ، ۵۶۷ ، ۵۷۲ ، ۵۷۳
ث	
ثابت بن الودیعہ ، ۱۰۷ ، ثعلبه ، ۵۰۵	

٣٣٣، ٣٦٦، ٣٦٨، ٤٠٥، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤١٠، ٤١٥، ٤٢٦، ٤٣٠، ٤٣١، ٤٤٠، ٤٤٦، ٤٦٣، ٤٧٤، ٤٨٠، ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٩، ٥١٠، ٥١١، ٥١٥، ٥٢٠، ٥٣٤، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٨، ٥٨٧، ٥٨٩ - ٥٩٢، ٥٩٥، ٥٩٦

جَنِيدِيَان (= الجَنِيدِيَّة)، ١٨٧، ٢٧٦
جوانمرد عجمي (؟)، ٣٤٢
جهودان، ٣٨٠

ح

حاتم، ٤٥٩
حاتم الأصم (رك : ابو عبدالرحمن حاتم
بن عنوان الأصم)، ١٦٠، ١٦٢، ٤١٥، ٤٣٧
حارث المحاسبى
(= حارث ، حارث محاسبى)، ٢٨٠، ١٨١، ٢٢٥، ٢٦٢، ٢٦٥، ٢٦٦، ٣٢٩، ٣٦٦، ٤١٥، ٤٤٦، ٤٨٥
حارثه (؟)، ٤٣، ٤٤، ٣٣١، ٣٣٤
حارثيان (= مذهب حارثيان)، ٥٣٧٠
حافظ غلام فريد (كاتب ...)، ٦٠٢
حبشيه (- زن حبشيه)، ٥٩١
حبیب (رك : رسول خدا ، رسول الله ،
پیغمبر ، ص)، ٤٥٨، ٥٤٠
حبیب راعى ، ١٠٤، ١٥٤، ١٥٦

ثنويان ، ٤٠٥

ثويان ، ١٠٧

ج

جاحظ ، ١٠
جاسوس القلوب (رك : ابو الحسن نورى)
٢٨٥
جالوت ، ٢٧١، ٣٧٣
جبرئيل ، ٧٥، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ١٤٩، ٢٦٥، ٢٨١، ٢٨٢، ٣٤٩، ٣٥٣، ٤٤٣، ٤٧٣، ٤٧٧، ٤٨٥، ٥٤٩، ٥٨٧
جريح راهب ، ٣٣٩، ٣٤١
جريرى ، ٢٢، ٢٣٢، ٥٩٢
جعفر (رك : حكايات جعفر)، ٢٢٨
جعفر (رك : ابو جعفر خلدى)، ٢٨٤
جمرة الحب ، ٢٥٤
جنيد (رك : ابوالقاسم محمد بن الجنيد
القواريرى)، ٣١، ٣٦، ٤٦، ٤٧، ٥٠، ٦٨، ٨٩، ١٤٤، ١٤٩، ١٥٥
(سرى سقطى خال جنيد بود) ،
١٦٢، ١٦٧، ١٧٦، ١٨٤ - ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٢ - ١٩٥، ١٩٨، ٢٠٩، ٢٠٩ - ٢١١، ٢١٤، ٢١٧، ٢١٩ - ٢٢١، ٢٢٦، ٢٢٨ - ٢٣٠، ٢٤٤، ٢٦٥، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٩٤، ٣٠٢، ٣٠٧، ٣١٨، ٣٢٩

- حبیب عجمی (العجمی) ، ۱۱۸ ، ۱۱۹
 حَجَّاج ، ۱۱۸
 حَجَّاج بن عمرو الا سلمی ، ۱۰۷
 حرب الدَّار (روز -) ، ۸۸
 حسان بن ثابت ، ۵۹۱
 حسن (رك : ابو محمد حسن بن علی
 بن ابی طالب «ع») ، ۸۹ ، ۹۴ ، ۴۶۱
 حسن (رك : حسن بصری) ، ۱۱۴ ،
 ۱۱۸ - ۱۲۰
 حسن بصری ، ۵۷ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۱۱۹ ،
 ۳۴۲
 حسن بن الحسین البصری (رك : حسن
 بصری) ، ۵۲۴
 حسن بن علی «ع» ، ۸۸ ، ۹۱ ، ۴۶۱
 حسن بن منصور حلاج ، ۲۲۱
 حسن مؤدب ، ۲۴۰
 حسین (رك : ابا عبدالله حسین بن علی
 بن ابی طالب «ع») ، ۹۵ ، ۱۰۲
 حسین (رك : حسین بن منصور حلاج)
 ، ۲۲۱ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۸۰
 حسین بن علی امیر المؤمنین (علیه
 السلام) ، ۹۶ ، ۲۵۹
 الحسین بن فضل البلخی ۴۱۵
 حسین بن منصور حلاج ، ۷۹ ، ۲۲۱ ، ۲۳۲ ،
 ۲۵۲ ، ۲۷۷ ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۶۶ ،
 ۳۷۸ ، ۳۸۰ ، ۴۰۶ ، ۴۱۲ ، ۴۴۰ ، ۴۵۱
 حشویان ، ۳۱۳ ، ۳۴۸ ، ۳۵۹ ، ۴۱۹
 حَصْرَى ، ۴۹ ، ۵۱ ، ۲۲۰ ، ۲۴۴ ،
 ۳۶۶ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۵۴۶ ،
 ۵۴۷ ، ۵۸۴
 حضرت مولی (= محمد رسول الله «ص») ۶۵
 حفص مصیصی ، ۴۶۷
 حفصه (رض) ، ۴۶۳
 حکیم (= پسر علی بن الحسین
 السَّرکانی) ، ۲۵۳
 حکیمیان ، ۱۸۷ ، ۲۰۵ ، (الحکیمیّه)
 ۳۰۹ ، (مذهب حکیمیان) ۳۵۵
 حلاجی (فرقه -) ، ۲۲۳
 حلاجیان (رك : حلاجی) ، ۱۸۸ ، ۳۸۰
 حلولیان ، ۱۸۷ ، ۲۶۷ ، ۳۸۴ ، (الحلولیّه)
 ۳۷۹ ، ۵۹۸
 حمزه (رك : جگر حمزه) ، ۴۰۹
 حوّا ، ۵۱۲
 حیّان خارجه ، ۲۹۷
- خ
- خیاب الأرت ، ۱۰۶
 خَبِيب ، ۳۲۴ ، ۳۲۵
 خَرَّاز (رك : ابو سعید خَرَّاز) ، ۲۱۲ ، ۳۴۳
 خَرَّازیان ، ۱۸۷ ، ۳۵۵ (الخَرَّازیّه) ۳۶۳
 خضر (پیغمبر یا پیغامبر «ع») ،
 ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶
 ۲۲۵ ، ۳۴۷ ، ۴۲۰ ، ۴۹۸
 خفیفیان ، ۱۸۷ ، ۳۶۳ (الخفیفیّه) ،
 ۳۶۹

د

داود (ع) ، ۶۳ ، ۲۷۱ ، ۲۸۹ ، ۳۷۳ ،
 (صوم داود) ۴۶۳ ، ۴۷۷ ، ۵۱۰ ،
 (حزن داود) ، ۵۳۷ (حکایت داود) ،
 ۵۸ (مجلس داود) ، ۵۸۱ ،
 داود طائی ، ۵۶ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۲۵ ،
 ۱۳ ، ۱۵۵ ، ۱۶۰ ، ۴۱۵ ، ۵۰۷ ،
 داود فقیه الفقها ، ۱۹۴
 دجال ، ۳۲۸
 دراج ، ۵۸۸
 دهریان (مذهب دهریان) ، ۴۰۶ ،
 دینار بنده (رك : مالك بن دينار) ، ۱۱۹

ذ

ذوالنون (رك : ذوالنون مصری) ، ۱۳۹ ،
 ۱۴ ، ۱۴۱ ، ۳۶۷ ، ۴۴۰ ،
 ۵۸۳ ، ۵۸۲
 ذوالنون مصری ، ۴۶ ، ۱۶۵ ، ۱۹۶ ،
 ۲۰۸ ، ۲۹۳ ، ۳۰۷ ، ۳۳۰ ، ۳۹۶ ،
 ۳۴۴ ، ۴۱۴ ، ۴۳۴ ، ۴۷۶ ، ۴۸۱ ،
 ۵۲۰

ر

رسول (رك : رسول الله ، محمد «ص»)
 ۱۱۰۴ ، ۱۳ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۵ - ۲۷ ،
 ۴۴ ، ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۹ ،
 ۶۶ ، ۸۳ ، ۸۷ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۰۳ ،

خلفای راشدین ، ۱۷۴

خلیل (رك : ابراهیم «ع») ، ۱۲۴ ،

۴۴۳ ، ۴۵۸ ، ۵۴۰

خواجه (رك : خواجه مظفر) ، ۲۵۱

خواجه ابو جعفر ترشیزی ، ۲۵۴

خواجه ابو جعفر محمد بن علی الجوینی

۲۵۴

خواجه احمد (= پسر ابو احمد مظفر

بن احمد بن حمدان) ، ۲۵۰

خواجه احمد حمادی سرخسی ، ۲۵۴

خواجه امام حزامی ، ۳۳۲

خواجه با یزید ، ۱۷۰

خواجه حسن بصری ، ۱۱۸

خواجه حسین سمنان ، ۲۵۳

خواجه رشید مظفر ، ۲۵۴

خواجه عارف ، ۲۵۵

خواجه علی بن الحسین السیرکانی

(سیرکانی) ، ۲۵۳

خواجه محمود نیشابوری ، ۲۵۴

خواجه مظفر (رك : ابو احمد مظفر

بن احمد ...) ، ۲۵۰

خوارج ، ۴۱۴

خیر (رك : خیر النساء) ، ۲۱۱

خیر النساء (رك : ابو الحسن محمد ...

خیر النساء) ، ۲۱۱ ، ۲۲۵ ، ۲۲۸ ،

۴۱۴ ، ۵۵۸

رویم ، ۲۸ ، ۳۳ ، ۱۵۲ ، ۱۹۲ ، ۱۹۵ ، ۲۸۵	۱۸۵ ، ۱۸۴ ، ۱۷۳ ، ۱۲۹ ، ۱ ، ۷ ، ۲۸ ، ۲۷۸ ، ۲۷۳ ، ۲۴۶ ، ۲ ، ۳
ریحانة الشّام (رك : احمد بن ابو الحواری) ۱۶۷	۲۹ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۹ ، ۳۷۳ ، ۳۸۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۷
ز	۴۳۱ ، ۴۳۸ ، ۴۴۱ ، ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۵۸ ، ۴۶۸ ، ۴۷۳ ، ۴۷۸ ، ۴۷۹
زایده ، ۳۴۰ ، ۳۴۱	۴۸۷ ، ۴۸۸ ، ۵۱۲ ، ۵۲۳
زرارة بن ابی آوئی ، ۵۷۲	رسول الله (رك : رسول ، محمد ، مصطفی ، پیغمبر ، پیغامبر - «ص»)
زکریّا «ع» ، ۵۰ ، ۳۳۷ ، ۵۲۶	۴ ، ۶۳ ، ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۸ ، ۱۰۴ ،
زلیخا ، ۱۹۶ ، ۳ ، ۴۵۰ ، ۴۸۶	۱ ، ۸ ، ۱۰۹ ، ۱۳۵ ، ۱۶۵ ، ۲۹۵ ،
زناده ، ۲۷۹	۲۹۷ ، ۳۳۷ ، ۳۴۰ ، ۴۱۶ ، ۴۶۴ ،
زن زید ، ۲۷۱	۴۶۹ ، ۴۸۸ ، ۴۹۴ ، ۵۷۱ ، ۵۷۰
زهرا ، ۹۱	۵۷۲ ، ۵۷۴ ، ۵۷۹
زهري ، ۸۵	رابعه (رك : رابعة عدویه) ، ۵۱۹
زید بن الخطّاب ، ۱۰۶	رابعة عدویه ، ۵۱۹
زید بن عمر ، ۵۲۳	راهب النّصارى ، ۳۲۵ ، ۳۲۶
زین العابدین علی بن الحسین (ع) ، ۹۷ ، ۹۹	ربیعہ (قبيلة -) ۱۰۹
س	رجاء بن حیوة ، ۱۳۷
سادات عرب ۱۲۶	رضوان (خازن بهشت) : ۳۴۰ ، ۳۴۱
ساره ۵۲۹	رضی الفریقین (رك : عبدالله المبارک
سالم بن عبدالله ، ۱۳۷	مروزی ، حدیث + رای + مردم مرو)
سالم بن عمر بن ثابت ، ۱۰۷	۱۳۰
سالم مولى حذیفة الیمانی ، ۱۰۶	رقام ، ۲۷۹
سالمیان ، ۱۸۷	رقی ، ۵۸۸
سائب بن الخلال ، ۱۰۷	روافضه ، ۲۲۳
سری (رك : سری سقطی) ، ۱۸۱	روحانیان ، ۸۰۰
۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۲۱۰ ، ۲۲۵	رومیان ، ۳۵۹

- سری سقطی ، ۱۶۰ ، ۱۶۵ ، ۱۸۳ ، ۲۰۸
 سدید بن ابن سعید العیار ، ۲۵۶
 سعید بن مسیب ، ۱۱۶
 سفیان (رك : سفیان ثوری) ، ۱۲۶
 سفیان بن عیینہ ، ۱۳۶ ، ۱۶۷
 سفیان ثوری ، ۵۷ ، ۱۴۴ ، ۴۲۵
 سلف (صحابه و سلف) ، ۵۴
 سلمان (رض) ، ۵۷ ، ۳۴۳ ، ۵۰۰
 سلمان فارسی ، ۱۲۱
 سلیمان «ع» ، ۳۲ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷
 سلیم راعی ، ۱۶۴
 سمنون (رك : سمنون المحب) ، ۱۹۸
 سمنون الكذاب (رك : سمنون المحب) ، ۱۹۷
 سمنون المحب (رك : ابو الحسن سمنون
 بن عبدالله الخوآص) ، ۱۹۷ ، ۳۶۶ ، ۴۱۴ ، ۴۴۸ ، ۴۵۳
 سوفسطائیان (رك : ملاحده) ، ۱۹
 سهل (رك : شیخ ابو سهل صعلوکی) ، ۳۹۴
 سهل (رك : سهل بن عبدالله تستری) ، ۲۹۴ ، ۲۹۶ ، ۲۹۹
 سهل بن عبدالله ، ۲۱۷ ، ۳۴۳
 (خاتمه سهل بن عبدالله ، بیت السباع) ، ۳۶۶ ، ۳۷۶ ، ۴۳ ، ۴۳۹ ، ۴۶۰
 ۵۰۵ ، ۵۰۷
 سهل بن عبدالله التستری ، ۲۸۶ ، ۲۹۵ ، ۳۳۰ ، ۴۱۰ ، ۴۱۵ ، ۴۵۲ ، ۴۶۵ ، ۵۹۶
 سهل تستری ، ۲۷۷ ، ۳۰۰
 سهلکی (رك : شیخ سهلکی) ، ۲۴۱ ، ۲۴۲
 سهلیان ، ۱۸۷ ، (السهلیه) ، ۲۸۶ ، ۲۸۷
 سیاریان ، ۱۸۷ ، (السیاریه) ، ۳۶۹ ، ۳۷۹
 سید (رك : ابوالقاسم گرگانی ، شیخ
 المشایخ) ، ۶۱
 سید مختار (رك : رسول ، رسول الله ،
 محمد «ص» ، ۷۵
 ش
 شافعی ، ۴۱۵ ، ۵۰۴
 شاه (رك : شاه بن شجاع کرمانی) ، ۱۹۱ ، ۱۹۲
 شاه شجاع (رك : شاه بن شجاع کرمانی) ، ۶۳ ، ۱۹۰
 شاه بن شجاع کرمانی ، ۱۷۵ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۵۱۱
 شاه مرغ (رك : حارث محاسبی) ، ۲۶۶
 شبلی (رك : ابوبکر شبلی) ، ۱۰ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۴۹ ، ۲۱۰ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱
 ۲۳۲ ، ۲۳۴ ، ۲۸۶ ، ۳۰۹ ، ۳۳۲
 ۳۳۳ ، ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۱۱ ، ۴۲۵
 ۴۳۶ ، ۴۴۳ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۷۸
 ۴۷۹ ، ۵۰۹ ، ۵۱۲ ، ۵۱۵ ، ۵۲۰
 ۵۴۰ ، ۵۴۴ ، ۵۴۶ ، ۵۶۸ ، ۵۸۳

- شیعیان ، ۳۸۲
شدّاد (صاحب آرم) ، ۳۲
شريك (دوست امام ابو حنیفه) ،
۱۲۷ ، ۱۲۶
شعیب ، ۹۰
شقیق ، (رك : ابو علی شقیق الازدی)
۱۵۸ ، ۱۶۲
شقیق (رك : شقیق بلخی) ، ۵۲۰
شقیق بلخی ، ۴۱۵
شیخ (رك : ابوالفضل ختلانی) ، ۵۴۷
شیخ ابو اسحق (شیخ الشیوخ -) ، ۲۵۳
شیخ ابابکر شبلی ، ۵۹۵
شیخ ابوبکر علی بن ابو علی الاسود ، ۲۵۴
شیخ ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی
علی الجلابی ثم الهجویری
(رك : علی بن عثمان الجلابی) ، ۱
شیخ ابو الحسن علی بکران الشیرازی ،
۳۶۴
شیخ ابو سعید (رك : ابو سعید
ابوالخیر) ، ۳۰ ، ۲۵۴ ، ۳۲۰
۳۴۶ ، ۳۶۸ ، ۴۵۹
شیخ ابو سعید بن ابوالخیر
(رك : شیخ ابو سعید) ، ۵۰۲
شیخ ابو سهل صعلوکی ، ۳۹۴
شیخ ابو طاهر مکشوف ، ۲۵۳
شیخ ابوالعبّاس شقّانی ، ۵۹۲
شیخ ابو عبدالله جنید ، ۲۵۳
شیخ ابو عبدالله رودباری ، ۴۵۹
شیخ ابو عبدالله الرحمن سلمی ، ۵۷۹
شیخ ابو علی سیاه مروزی ، ۶۸ ، ۴۶۷
شیخ ابو مسلم فارس بن غالب الفارسی
۵۰۲
شیخ احمد بخاری ، ۴۶۳
شیخ احمد سمرقندی ، ۵۱۲
شیخ احمد نجّار سمرقندی ، ۲۵۴
شیخ امام (رك : ابوطاهر حرمی) ،
۷۶ ، ۷۷
شیخ ابو علی سیاه مروزی (رك : ابو علی
سیاه مروزی) ، ۲۰۳
شیخ بو مسلم ، ۵۰۲
شیخ بو مسلم فارس بن غالب الفارسی ،
۵۸۸
شیخ بو مسلم فارسی ، ۲۴۳ ، ۴۶۰
شیخ خود (= شیخ من ، رك : ابوالفضل
ختلانی) ، ۶۸
شیخ زکی بن علا ، ۲۵۲
شیخ سالار طبری ، ۲۵۶
شیخ سهلکی ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۵۳
شیخ الشیوخ خراسان (رك : ابو حفص
حدّاد) ، ۱۷۶
شیخ شقیق فرج معروف به اخي زنگانی
(رك : اخي زنگانی) ، ۲۵۳
شیخ محمد بن خفیف ، ۶۲
شیخ محمد بن سلمه ، ۲۵۴
شیخ محمد معشوق ، ۲۵۴
شیخ المشایخ (رك : ابو سعید بن

- ط
 طابرانى ، ٣٣٢
 طاووس العلماء (رك : جنيد) ، ٢٧٦
 طاووس الفقراء (رك : ابو نصر السراج) ، ٤٦٦
 طباعيان ، ٤٠٥
 طيفوريان ، ١٨٧ ، (طيفوريه) ، ٢٦٩ ، ٢٧٦
 ظ
 ظاهريان ، ٣٥٦ ، ٣٨٤
 ع
 عايشه (رض) ، ٥٧ ، ١٠٧ ، ١٣٤ ،
 ١٣٥ ، (عايشة صديقه) ، ٥٣ ،
 ٤٦٣ ، ٤٧٩ ، ٥٧٩
 عباس بن على (قاضى القضاة) ، ٢٧٩
 عبدالرزاق ، ١٣٦
 عبدالكريم ابو القاسم بن هوازن القشيري
 ٢٤٦
 عبدالله (رك : عبدالله بن جعفر) ، ٤٦١
 عبدالله (رك : عبدالله المبارك المروزي) ،
 ١٣١
 عبدالله (رك : عتبة بن مسعود) ، ١٠٦
 عبدالله بن انيس ، ١٠٧
 عبدالله بن بدر الجهنى ، ١٠٧
 عبدالله بن جعفر ، ٤٦١ ، ٥٢٣
 عبدالله بن حنظله ، ٥٦٨
 عبدالله بن رباح ، ٨٨
 عبدالله بن سعد بن ابى سرح ، ٥٨٢
 عبدالله بن عمر ، ١٠٦ ، ٢٩٧ ، ٣٤١
 فضل الله ابو الخير ميهنى) ، ١٦٩
 شيخ المشايخ بغداد (رك : حارث
 محاسبى) ، ١٥٢
 شيخ مظفر (رك : ابو احمد المظفر) ،
 ٢٥٠
 شيخ من (شيخ خود ، شيخ ابو الفضل
 ختلانى) ، ٦١ ، ٢٠٥ ، ٢٧٣ ، ٣٢٧ ،
 ٣٤٥ ، ٥١٤ ، ٥٤٢ ، ٥٤٤
 ٥٦٣ ، ٥٨٤
 شيخ وندرى ، ٢٥٣
 شيطان (رك : ابليس ، عزازيل) ،
 ٢ ، ١٨٦ ، ٣٠٦ ، ٣١١ ، ٣٥٣ ،
 ٥٢٣ ، ٥٣٠ ، ٥٧٠ ، ٥٩١
 شيرين (كنيزك حسان بن ثابت) ٥٩١
 ص
 صابيان ، ٣٢٥
 صالح مرقى ، ٥٧٢
 صحابه (رض) ، ٤١ ، ٥٤ ، ٥٧ ، ٨٣ ،
 ١٠٥ ، ١٠٧ ، ١١١ ، ١٢٣ ،
 ٢٨٢ ، ٣١٠ ، ٣٢٤ ، ٣٣٧ ،
 ٥٧٢ ، ٥٧٣ ، ٥٧٩
 صد و بيست و چهار هزار مقام (؟) ، ٥٣٧
 صديق (رك : ابوبكر صديق) ، ٨٦ ، ٤١١
 صديق اكبر (رك : ابوبكر صديق اكبر «رض»)
 ٤١ ، ٨٥
 صفوان بن بيضا ، ١٠٧
 صهيب بن سنان ، ١٠٦

- عبدالله بن المبارك المروزی ، ۱۳۰ ،
عبدالله مبارک ، ۳۹۷ ، ۴۴۱
عتبة بن ربيع ، ۵۶۷
عتبة بن غزوان ، ۱۰۶
عتبة الغلام ، ۲۶۳
عتبة بن مسعود ، ۱۰۶
عثمان (رض) ، ۸۸ ، ۸۹
عثمان بن عفان (رض) ، ۷۷
عجم ، ۹۸ ، ۴۰۰ ، ۵۷۸ ، ۵۸۳
عجمی (رك : حبيب عجمی) ، ۱۱۸
عراقیان ، ۱۷۹ ، ۳۶۶
عرب ، ۱۲۶ ، ۴۰۰ ، ۴۱۵ ، (أحياء
عرب ، عادت عرب) ، ۵۷۷
عزازيل (رك : شيطان ، ابليس) ، ۵۹۲
عفریت ۳۳۶ (آوردن تخت بلقيس) ، ۳۳۶
عكاشة بن المحصن ، ۱۰۶
علاء الحضرمی ، ۳۶۱
علی (رك : علی بن ابی طالب «ع» ،
امير المؤمنين علی عليه السلام)
، ۵۷ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲
، ۲۲۳ ، ۲۸۱ ، ۳۸۹ ، ۴۳۶ ، ۴۵۶ ،
، ۴۶۲ ، ۴۸۷ ، ۵۲۳
(علی بن ابی طالب) ، ۵۹۱
علی (رك : امام زين العابدين علی
عليه السلام) ، ۹۷
علی اصغر (رك : علی بن حسين بن
علی عليهم السلام) ، ۹۶
علی بن ابی طالب (ع) ، ۵۷ ، ۵۲۳
علی بن اسحق ، ۲۵۵
علی بن بكار ، ۴۶۷
علی بن بندار الصيرفي النيسابوري ،
، ۲۱ ، ۵۱
علی بن خشرم ، ۱۴۷
علی بن سهل (رك : ابو الحسن علی
بن الاصفهانی) ، ۲۰۹ ، ۵۱۱
علی بن سهل الاصفهانی (اصباهانی)
، ۲۲۰ ، ۵۱۰
علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی
الهجویری (رك : علی بن عثمان
الجلابی) ، ۱
علی بن عثمان الجلابی ، ۸ ، ۲۸ ، ۳۰۰
، ۶ ، ۶۳ ، ۷۷ ، ۸۱ ، ۱۲۹ ، ۱۶۹
، ۲۲۲ ، ۲۶۸ ، ۲۷۳ ، ۲۹۸ ، ۳۶۲
، ۳۸۰ ، ۳۸۶ ، ۴۰۴ ، ۴۱۲ ، ۴۳۸
، ۴۶۴ ، ۴۸۵ ، ۴۹۸ ، ۵۱۲ ، ۵۱۶
، ۵۲۷ ، ۵۴۵ ، ۵۹۲ ، ۶۰۲
علی بن عثمان الجلابی الهجویری
(رك : علی بن عثمان الجلابی) ، ۲۵۱
علی بن موسى الرضا (ع) ، ۱۶۰
علی المرتضی (رك : علی عليه السلام)
، ۸۸ ، ۹۰
علی نصر آبادی ، ۱۷۸
عمر (رك : عمر بن الخطاب «رض»)
، ۴۱ ، ۸۳ ، ۸۶ ، ۸۷
(ابو حفص عمر بن الخطاب) ، ۱۰۹
، ۱۱۲ ، ۳۰۶ ، ۳۱۱ ، ۳۴۲ ، ۳۸۷

- قریش ، ۹۸ ، ۳۸۰ (کَفَّار قریش) ،
 ۵۶۶ ، ۳۸۰ .
 قسورة بن محمد الجردیزی ، ۲۵۶
 قصاریان ، ۱۸۷ ، (القصاریه) ، ۲۶۸
 قطب (یك نفر ، رك : غوث) ، ۳۱۴
 قطب المدار علیه ، ۲۱۴ ، ۳۰۳
 قوم فرعون (رك : آل فرعون) ، ۹۷
 قوم موسی (رك : بنی اسرائیل) ، ۹۷
 قیس عامری ، ۵۱۱
 ك
 كاتب وحی (رك : عبدالله بن سعد بن
 ابی سرح) ، ۵۸۲
 كَتَانِي ، ۴۷۰
 كردان ، ۴۶۰
 كروبیان ، ۸۰
 گ
 گبركان ، ۴۰۵
 ل
 لبيد ، ۵۷۳
 لقمان (= پیر سرخس) ، ۲۷۵
 لیلی ، ۳۷۷
 م
 مالك ، ۴۱۵
 مالك بن دينار ، ۵۷ ، ۱۱۹
 مالك دينار (رك : مالك بن دينار) ، ۱۲۰ ،
 ۴۸۹
 متأخرین ، ۲۳۷
 متصوفه ، ۲۰ ، ۸۲ (متصوفه
 دوازده گروهند) ، ۱۸۷ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷
 متنبی ، ۴۳۴
 مجسمه (اهل خراسانند) ، ۳۴۸ ، ۳۵۹
 مجنون ، ۳۷۷
 مجوس (ابنای مجوس) ، ۵۸۳
 مجوسی (رك : مجوس) ، ۱۴۹
 محاسبی (رك : حارث محاسبی) ،
 ۲۶۲ ، ۲۶۳
 محاسبیان (= المحاسبیه) ، ۱۸۷ ، ۲۵۷
 محمد (رك : رسول ، رسول الله ،
 سيد مختار «ص») ، ۱۰ ، ۱۹
 ۴۲ ، ۵۰ (فقر محمد «ص»)
 ۱۲۱ ، ۲۹۷ ، ۳۱۳ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ،
 ۳۴۰ ، ۳۷۳ ، ۳۷۶ ، ۳۹۰
 ۴۰۰ ، ۴۵۲ ، ۴۶۲ ، ۴۸۰ ، ۵۲۴
 (ذكر محمد) ، ۵۳۷ ، ۶۰۲
 محمد (رك : ابو عبدالله محمد بن علی
 الترمذی) ، ۲۰۵
 محمد (رك : محمد بن الحسن) ، ۱۵۵
 محمد ایلاقی ، ۲۵۵
 محمد جریری ، ۴۱۴
 محمد حکیم (رك : محمد بن علی الترمذی)
 ۲۰۵

- محمد زكريّا ، ٦٢ ، ٢٢١
 محمد عليان نسوى ، ٣٠٢
 محمد مختار (رك : رسول ، رسول الله «ص»)
 ١٠٥
 محمد مصطفى (رك : محمد ، محمد
 مختار ، رسول ، رسول الله «ص»)
 ١٩ ، ٤٣ ، ٣٤٨ ، ٣٩٠ ، ٤٥٢ ، ٥٢٢
 محمد بن احمد المقرئ ، ٥٢
 محمد بن ادريس (رك : محمد بن
 ادريس شافعى) ، ١٦٥
 محمد بن الحسن ، ١٦٤ ، ٤١٥
 محمد بن حسن العلوى ، ٣٠١
 محمد بن خفيف ، ٢٢٠ ، ٢٢١ ، ٣٣٠
 ٣٦٦ ، ٤٢٠
 محمد بن سيرين ، ١٢٥
 محمد بن على (رك : حكيم ترمذى ،
 محمد بن على الترمذى) ، ٢٦ ،
 ٣١٠ ، ٣٣٣
 محمد بن على بن الحسين بن على بن
 ابي طالب الباقر ، ٤٩
 محمد بن على الترمذى (رك : محمد
 بن على ، حكيم ترمذى) ، ٥٦ ،
 ٢١٦ ، ٢٩٤ ، ٣١٠ ، ٣٢٩ ، ٣٣٤
 ٣٣٥ ، ٣٤٦ ، ٤٩١
 محمد بن فضل البلخى ، ٢١ ، ١٩٢
 ٣٠٧ ، ٤١٥ ، ٤٧٣
 محمد بن مسروق ، ٥٩٦
 محمد بن واسع ، ١٢٣ ، ٣٩٨ ، ٤٧٨
 مذهب حسين بن منصور ، ٣٨٠
 مذهب خرازيان ، ٣٨٠ ، ٣٦٣
 مذهب سهليان ، ٣٦٣ ، ٤٣٠
 مذهب سياريان ، ٣٧٩
 مذهب نصارى ، ٣٦١
 مذهب نوريان ، ٤٦٢
 مرتعش ، ٤٩ ، ٥٣ ، ٦٤ ، ٦٥ ، ٢٢٧
 مرتضى (رك : على عليه السلام) ، ٩١
 مرجيان ، ٧٩
 مروان بن معاوية الفزارى ، ١٦٧
 مريد (پيرى به غزنين) ، ٦٤
 مريد (رك : ابو عبدالله محمد بن الحكيم)
 ٢٥٦
 مريم «ع» ، ٣٣٧ ، ٣٤١ ، ٣٥٩ ، ٥٢٦
 مزين كبير ، ٣٧٥
 مسطّع بن ائاثه بن عباد ، ١٠٧
 مسعر بن کدام ، ١٢٦ ، ١٢٧
 مسعود ، ٤٦٧
 مسعود بن ربيع القارى ، ١٠٦
 مسلم (رك : بو مسلم مغربى) ، ٣٤٥
 المسيح (رك : عيسى بن مريم «ع») ، ٦١٠
 مسيلّمه ، ٤٠٩
 مشايخ (رك : متصوّفه) ، ٨٢ ، ١٩٨
 ٤١٢ ، (مشايخ اين قصّه) ٥٨ ،
 ٤٩١ ، ٥٠٩ ، ٥١١ ، (مشايخ اين
 طريقت) ، ٣٢ ، ٤٣ ، ٦٦
 مشايخ عراق ، ١٥٥

مشبهه ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ، ۱۸۸ ، ۳۴۸	ملك الموت ، ۱.۱ ، ۴۳۷
۳۹۱ ، ۳۵۹	منصور (رك : ابو جعفر منصور) ، ۱۲۷
مشيعة ، ۵۵۲	مؤالي عرب ، ۱۲۶
مشيعة مصر ، ۵۸۳	موسى «ع» ، ۵ (لبس صوف) ، ۵۱
مصطفى (رك : محمد مصطفى ،	(انابت) ، ۹۷ ، ۱.۷ ، ۱۲۱ ، ۱۳۵ ،
رسول الله «ص») ، ۸۸ ، ۸۹	۲۴۶ ، ۲۶۱ ، ۲۷۳ ، ۳۳۶ ، ۳۸۲
۹۱ ، ۱۳۷ ، ۲۷۱ ، ۴۳۲ ، ۴۷۹	۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۴۶۸ ، ۴۸۰ ، ۵۳۸
مضر ، ۱.۹	۵۳۹ ، ۵۴۸
معاذ بن الحارث ، ۱.۷	مؤدب الاولياء (رك : ابوبكر محمد بن
معاويه ، ۹۵ ، ۵۹۱	عمر الوراق) ، ۲.۶
معتزله ، ۷ ، ۱۴۹ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۳۱۳	مؤسوسان ، ۵۵۲
۳۱۵ ، ۳۵۱ ، ۳۷۰ ، ۳۸۸ ، ۴۱۴	مؤمنين ، ۳۵۱
۴۲۹	مهاجر (رك : مهاجرين) ، ۸۳ ، ۱.۵
معتزليان ، ۴.۵	۱.۶
معروف كرخي ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۶۵	مهاجرين ، ۵۷۲
معطله (فرقة -) ، ۳۹۱	ميكائيل ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۵۴
مغيرة بن شعبه ، ۴۸۹	ن
المقداد بن الأسود ، ۱.۶	نافع ، ۲۸۰
مقربان ، ۸۰	نباجي ، ۱۶۷ ، ۲۰۰
مكتومان (۴۰۰ نفر) ، ۳۱۴ ، ۳۱۵	النبي «ص» (رك : محمد مصطفى ،
۳۲۷	(رسول الله «ص») ، ۵۷ ، ۱۶۳
ملاحده ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۱۸۵ ، ۲۲۳ ، ۳۲۰	۲۱۸ ، ۲۳۷ ، ۲۹۴ ، ۳۰۴ ، ۳۱۱
۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۸۲ ، ۳۴۹ ، ۳۸۴	۳۸۳ ، ۴۰۰ ، ۴۰۲ ، ۴۲۲ ، ۴۳۲
۴۱۷ ، ۴۸۵ ، ۵۵۲	۴۳۶ ، ۴۵۴ ، ۴۵۸ ، ۴۷۷ ، ۴۸۴
ملا متيان ، ۸۰	۴۸۹ ، ۵۲۳ ، ۵۷۱ ، ۵۷۲ ، ۵۷۳
ملائكه ، ۳۵۱	نسطوريان (مذهب نسطوريان) ،
ملحد بغدادی (رك : حسن بن منصور	۳۲۵ ، ۳۵۹
حلاج) ، ۲۲۱	

- نصاری ، ١٥٢ ، ٣٢٥ ، ٣٥٩ ، ٣٨٢
 نصر آبادی ، ٢٣٩
 نضر بن الحارث ، ٣٨١ ، ٥٦٧ ، ٥٨٢
 نقیب (٣ نفر) ٣١٤
 نمرود ، ٨٨ ، ٣٢٨
 نویی بچه (رك : ذوالنون مصری) ١٣٩
 نوح «ع» ، ٥٣٧ (زهد)
 نوح (نام عیار) ٢٦٨
 نوری (مذهب نوری) ، ١٨٧ ، ٢٢٥
 نوری (رك : ابو الحسن نوری) ، ١٨٩
 ٢٢٥ ، ٢٧٩ ، ٢٨٠ ، (به نور باطنش)
 خانه روشن شدی) ، ٢٨٥
 نوریان ١٨٧ ، (النوریه) ، ٢٧٧
 نوفل بن حیّان ، ١٢٨
 و
 وهب بن معقل ، ١٠٧
 هابیل (رك : قابیل) ، ٥٢٧
 هاجر ، ٩٠ ، ٥٢٩
 هارون «ع» ، ٣٨٢
 هارون (رك : هارون الرشید) ، ١٣٦ - ١٣٩
 هارون الرشید (رك : هارون) ١٣٦
 الهجویری (رك : علی بن عثمان الجلابی) ،
 ٦٠٢
 هرم بن حیّا ، ١١٠ ، ١١٢
 هشام (رك : هشام بن عبد الملك مروان) ، ٩٩
 هشام بن عبد الملك مروان ، ٩٧ ، ٩٩
 هود «ع» (سورة هود) ٥٧١
- ی
 یحیی (ع) ٥٠ (غربت) ، ١٨٢ ، ٥٣٧
 (خوف) ، ٥٤٣
 یحیی بن معاذ ، ٣٣ ، ١٧٤ ، ١٩٠ ، ١٩١ ،
 ٢٧٤
 یحیی بن معاذ الرّازی (رك : یحیی بن معاذ)
 ، ٢٢ ، ٢٨ ، ١٢٩ ، ١٧١ ،
 ، ٣٣ ، ٤٥٤ ، ٤٨٩ ، ٥٢١
 یحیی بن زکریّا (ع) ، ١٧٤
 یزید بن معاویه ، ٩٦
 یعقوب «ع» ، ١٠١ ، ٣٧٧ ، ٤٥٠ ، ٤٨٦ ،
 ٥٣٦
 یعقوب نهر جوری ، ٢٣٢
 یوسف (ع) ٤٢ ، ١٩٦ ، ٣٠٦ ، ٣٧٧ ،
 ٣٨٢ ، ٤٥٠ ، ٤٨٦ ، ٥٢٩ ، ٥٦٩
 (برادران یوسف)
 یوسف بن حسین ١٩٢
 یوسف صدیق (رك : یوسف «ع») ، ٢٨٩
 یونانیان ، ٥٨٦

۸ - فهرست اسامی جای ها

بغداد ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۱۳ ، ۱۵۲ ، ۱۵۶ ،

، ۱۶۶ ، (اهل بغداد) ، ۱۸۵ ،

، ۱۹۸ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ،

، ۲۲۵ ، ۴۶۶ ، ۵۱۶ ، ۵۴۶ ، ۵۶۵ ،

۵۸۹

بلخ ، ۱۴۴ ، ۱۵۸ ، ۱۶۲ ، ۱۷۰ ،

، ۱۷۱ ، ۱۷۵ ، ۱۷۹ ، ۲۰۳ ،

بهشت ، ۴۳۷

بیت الجن ، ۲۴۵ ، ۳۴۵

بیت السباع (رك : سهل تستری) ،

۳۴۳

بیت العمور ، ۱۲۷

بیت المقدس ، ۱۴۲ ، ۳۱۶

بیضا ، ۲۲۱

پ

پارس ، ۶۲

ت

تبت ، ۳۸۲

ترکستان ، ۵۸۷

ترمذ ، ۲۰۵ ، ۳۳۵

تستر ، ۳۴۳

تیه بنی اسرائیل ، ۳۳۵

ث

ثوبان ، ۱۳۹

آ

آذربایگان ، ۶۸ ، ۲۵۲ ، ۵۹۰

(جبال آذربایگان)

آمل ، ۲۳۸

ا

ابله ، ۵۸۸

اخذ ، ۲۸۲

ارم ، ۳۲۸

اصفهان ، ۲۰۱ ، ۲۰۹

اوزگند ، ۳۴۵

ب

باب بنی شبیه ، ۱۲۹

باب الطاق ، ۶۸

بازار بغداد ، ۱۵۶

بازار کوفه ، ۵۲۲

باغستان (در سرخس) ، ۳۳۲

بانبار (رك : عقبه میان بانبار) ۲۴۵

باورد ، ۱۳۳ ، ۱۷۷

بخارا ، ۵۱۲

بسطام ، ۱۴۹ ، ۲۴۲

بصره ، ۱۶ ، ۱۱۱ ، ۱۷۳

(بادیه بصره) ، ۵۸۸

بطحاء ، ۹۸

- ج
 جبل لگام، ۲۴۴
 جدّه ، ۳۴۴
 جویبار حیره نیشابور ، ۲۶۸
 جویبار سرخس ، ۲۴۲
 جیحون ، ۲.۶ ، ۳۴۶
- چ
 چهار طاق مرو ، ۵۱۹
 چین ، ۳۸۲
- ح
 حبشه (رك : ملك حبشه) ، ۴۶۱
 حجاز ، ۷۷ ، ۱۳۱ ، ۱۹۸ ، ۴۶
 حرم (رك : كعبه) ، ۴۲۵ ، ۴۷۲ ، ۴۷۴
 حرمین ، (= مكّه و مدینه) ۲.۳
 حلوان ، ۴۶۰
 حیره نیشابور ، ۲۶۸
- خ
 خانه كعبه ، ۳۵۲
 خرابات ، ۵۸۹
 خراسان ، ۸۲ ، ۱۶۲ ، ۱۷۰ ، ۱۷۲
 ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۹۲ ، ۲.۳
 ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۲۲
 (اهل خراسان) ، ۲۳۴ ، ۲۵۴ -
- د
 دارالخلافه بغداد ، ۲۷۹
 دجله ، ۲۶۳ ، ۳۳۳ ، ۵۸۸
 دروازه كوفه ، ۲۱۱
 دمشق ، ۹۶ ، ۲۴۵ ، ۳۴۵ ، ۴۹۹
- ر
 رُصافه بغداد ، ۲۲۵
 رمله (روستای رمله) ، ۴۹۹
 روم ، ۳۲۵
 ری ، ۱۷۵ ، ۱۹۱ ، (جامع ری) ۴۲۵
- س
 سامره ، ۲۱۱ ، ۵۲۰
 سرحد اسلام ، ۵۸۷
 سرخس ، ۲۴۲ ، ۲۷۵ ، ۲۸۳
 (رودخانه سرخس) ، ۳۳۲
 سمرقند ، ۲.۳
- ش
 شارستان نیشابور ، ۱۷۶
 شام (اهل شام) ، ۹۷ ، ۱۲۹ ، ۲۵۲
 شلاتك ، ۳۴۵

غزنین ، ۶۴ ، ۱۲۲ (حضرت غزنین) ،

۱۲۷ (حضرت دربار) ۲۵۵ (اهل غزنین)

ف

فارس ، ۲۲۲ ، ۲۵۲ (اهل فارس) ،

فرات ، ۱۱۱ ، ۱۲۱

فرغانه ، ۳۴۵ ، ۳۴۶

فید (اهل فید) ، ۱۹۸

ق

قاب قوسین ، ۵۳۹ ، ۵۴۹

قَرَن ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱

قهستان (اهل قهستان) ، ۲۵۳

ک

کریلا ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۱۰۲

کرخ (رک : کرخ بغداد) ، ۵۴۶

کرخ بغداد ، ۵۱۶

کرمان ، ۱۷۵ ، ۱۹۱ ، ۲۵۳

(اهل کرمان)

کعبه ، ۲۰۴ ، ۴۷۲ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵

، ۴۹ ، ۵۷۳

کلیسیا ، ۵۸۹

کَمِش (ولایت کَمِش) ، ۸۲ ، ۲۵۳

کَمَند ۴۸۵

شونیزیه ، ۱۷۶ ، ۴۶۶

ص

صفا ، ۴۷۲

صَفَه (اهل صَفَه) ، ۵۰۰

صَفَین ، ۱۱۰

صومعه ، ۵۸۹

صومعه حسن بَصْرَی ، ۱۱۸ ، ۱۱۹

ط

طبرستان ، ۲۳۸ ، ۲۵۳

طور ، ۵۵۰

طوس ، ۶۰ ، ۲۴۴ ، ۳۴۵

ع

عبّادان ، ۳۴۲

عراق ، ۱۵۵ ، ۱۶۴ ، ۲۰۳ ، ۲۵۲

، ۳۴۲ ، ۳۸۰ (دیار عراق) ،

، ۵۴۶ ، ۵۷۸

عراقیان ، ۲۵۸

عرفات ، ۴۷۲

عسفان ، ۹۹

عقبه میان بانیار ، ۲۴۵

غ

غار (یعنی غار ثور) ۲۸۱

مزدلفه ، ۴۷۲	کوفه ۹۴ ، ۱۱۱ ، ۱۳۴ ،
مسجد (در مکه) ۹۷	۱۴۶ ، ۲۱۱ ، ۳۰۱ ، ۴۹۳ ،
مسجد پیغمبر (ص) ۱۳۵ ، ۱۰۵ ، ۲۵	۵۷۳ ، ۵۲۲
مسجد حرام ، ۴۳۷	گ
مسجد رُصافه بغداد، ۲۲۵	گور شیخ با یزید ، ۸۱
مسجد شونیزیّه ، ۱۷۶ ، ۴۶۶	گور ابوبکر واسطی به مرو ، ۲۳۲
مشعر الحرام ، ۴۷۲	ل
مصر ۴۲ (زنان مصر) ، ۱۳۹ ، ۱۴۲	لاهور ، ۳۵۹
(اهل مصر) ، ۳۴۴	لکام (جبل لکام) ، ۲۴۴
معراج ، ۴۳۸ ، ۴۸۷	م
مقام ابراهیم ، ۴۳۷ ، ۴۵۹ ، ۴۷۲ ، ۴۷۴	ماچین ، ۳۸۲
مکه ، ۹۹ ، ۱۰۹ ، ۱۱۱ ، ۱۱۷ ،	ماوراء النهر ، ۶۱ ، ۸۰ ، ۲۳۸ ، ۲۵۵
۱۲۳ ، ۱۲۹ ، ۱۳۱ ، ۱۳۴ ،	(اهل ماوراء النهر) ۲۵۵ ، ۴۱۸ ،
۱۳۶ ، ۱۵۱ ، ۲۱۱ ، ۲۳۲ ،	۵۲۸
۲۷۳ ، ۲۸۱ ، ۳۱۶ ، ۳۲۴ ،	مجلس جنید ، ۵۱۵
۳۷۷ ، ۴۲۰ ، ۴۲۵ ، ۴۷۲ ،	مدینه ، ۹۹ ، ۱۶۴ ، ۳۲۴ ، ۳۴۲
۴۷۳ ، ۴۷۷ ، ۴۹۳ ، ۵۳۹ ،	مرو ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۲۲۶ (اهل مرو)
۵۴۰ ، ۵۴۹ ،	۲۳۱ ، ۲۵۴ ، (امام مرو ابو العباس
۴۷۲ ، ۴۷۳ ،	سیاری) ، ۳۶۹ ، ۳۷۶ ، ۴۶۷ ، ۵۱۹ ،
۴۷۶ ، ۴۷۷ ،	۵۷۹
میتات ، ۴۷۲	مرو الرود ، ۶۱
میهنه ، ۲۴۲ ، ۳۴۶ (تربت شیخ ابو سعید)	مروه ، ۴۷۲
ن	
نجد (اهل نجد) ، ۱۰۹	
نسا ۳۶۹	
نشابور ۴۵۹	
نیشابور (رك : نشابور) ، ۱۷۱ ، ۱۷۵ ،	
۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ،	

هـ

(اهل نیشابور)، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۰،

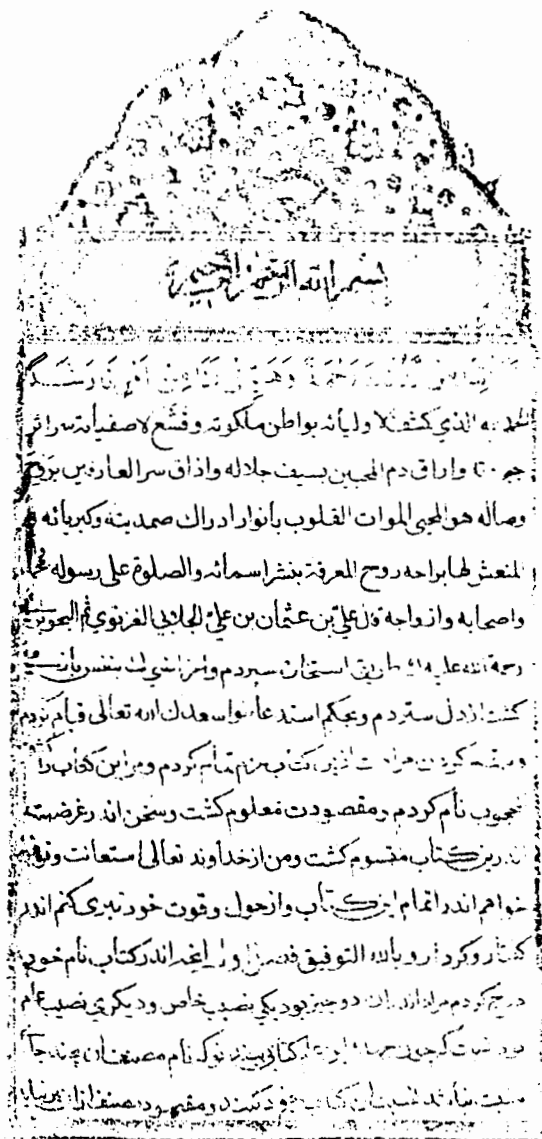
۵۲۹، ۳۹۴، ۲۶۸

هند، ۱۲۲، ۳۸۲

نیل (رود -)، ۱۴۱، ۳۱۱

هندوستان ۳۵۸، ۳۷۸، ۵۸۷





کتابخانه موزه ملی پاکستان، کراچی ، ۵-۱۹۶۵ N.M.
 خط نسخ خوش ، ۲۱ ورق (۴۲ ص) ، حدود قرن ۱۰ هجری .

1933

بسم الله الرحمن الرحيم

البحر عرب الغابرين والعاقبة المنيعة والصلابة

مجلس علماء مسلمین

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة

١٠٠

السلام على رسول الله وآله

سازمان بهار و خوار و خوار

الحمد لله رب العالمين

۵۰۱

22/10/2020

1992

— قضاوت

June 20, 1904

[Handwritten signature]

[Signature]

وہابیہ امید ہے۔

بوجود نیفتادہ ہو کر زبردستی وجود پا گیا ہو

این طایفه که در این زمان در این منطقه زندگی می‌کنند، از جمله طایفه‌های کوچ‌نشینان هستند که در این منطقه زندگی می‌کنند.

کتاب الیوم فی مذهبنا و مذهبنا فی الیوم

کتاب چو اس وقت منسوب کیا جائے کہ اس کا تعلق ہے

پھر ان کے بعد کہ وہ سب ان کے پروردگار کے ہاتھ میں ہیں۔

وہاں پہنچ کر میں نے اپنے دوستوں کو بتایا کہ میں نے کیا کیا ہے۔

بکتابت حضرت مولانا محمد رفیع الدین صاحب

ہرگز نہیں ہوگا کہ اسے یہ سب کچھ دیکھ کر اسے

1950

مجلسه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

از جمله اینها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

کتابخانه عمومی

مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۵۷

مناجات غفران من مکتبہ دارالافتاء دارالعلوم دیوبند

کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره : ۱۹۴۴ ، ۵۴۲ ص . هر صفحه ۱۷ سطر ، از اصل نسخه استفاده

شده است .

ادخل العرف ۳۲ س ۱۱ ج ۱

چنانچه در بعضی از اشعار او قریب و غنچه باشد و بعضی از شاعران
گفته اند **الغنى غنى** و لا یخمد و عبارت ازین قبل منقطع است
درین کلمه **غنى** و در شیخ نباشد و عبارت خزان شیخ ازین کلمه
حقیر صورت گیرد که نوعی جمع چیز نبرد و عبارات و اجتماع
جمله اولیا خداوند را اصلی نباشد که آن اندر عین خود فانی
نماید و میر بود و اینجا ازین عبارت نه عدد عین خواهند که
عدم آفت خواهند از عین و کل و صاف آدمی است و درین
آفت نفعی شد آفتا صفت بود و فنا صفت آله رسیدن و فنا
را از پیش ایشان نگریزد که سر عدد و ش ایشان را عین می بیند
از این جهت هلاک گردند و سر کوهی دیدم از سنگی که صورت
ایمنه را محو کرده بودند و برین بنحید دیدم که شیخ معنی
محنت و کوهی دیدم از مدعیان که این سخن را مقصود قبول کرده
تقدید و اعتقاد و اعتماد کرده و اصل قصه معلوم ایشان
نمید و می کشد که انقدر عدم را از وجود و هر دو کوه و بر خفا
کلی از ایشان بجا می رسد و میگرد و میگرد حال است بعد از آن

به عنایت و توفیق بحکم اندر نام این کتاب و هر عمل و قوت خود
 تبری کنم اندر گفتار و کردار و با خدا توفیق بخشاید آنچه از این کتاب
 نام خود را ثبت کردم مراد از آن دو چیز بود یکی ضیعت فانی و دیگری
 آنچه ضیعت نام بود آنست که هر یک جلد این کتاب که باشد و هر یک نام ضیعت
 به معنای در آن ثبت باشد و آنست که در آن متصور و ضیعت آن
 به حسب بد و مزاد از جمیع و تالیف و ضیعت کردن بجز آن باشد که در
 برای آن باشد و غرض از آن و متعده تا در این کتاب که کند که
 این کتاب و توفیق و بد و هر یک که اندر این نام که به هر یک که
 اصل خود جز آن بود از جمله را که در این نام است از هر آن که کند و
 رنج من ضیعت که در این کتاب و بد و هر یک که تالیف کردم اندر این کتاب
 عمره اند و نام آن ضیعت به هر یک که در این کتاب که کرد که هر یک که
 نام آن ضیعت نام است از هر آن که کرد و بد و هر یک که نام آن بود که
 آن که در این کتاب که بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که
 بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که
 نام آن ضیعت نام است از هر آن که کرد و بد و هر یک که نام آن بود که

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي كلف لادبائه بطه من ملكوته وقته واصفيا به من
 و در این نام که در این کتاب که بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که
 لغات القلوب انوارا و در آن که بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که
 بنشر و توفیق و بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که نام آن بود که
 کثیر و توفیق و بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که نام آن بود که
 طریق استخوانی که در این کتاب که بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که
 حکم استخوانی که در این کتاب که بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که
 از این کتاب که بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که نام آن بود که
 معانی که در این کتاب که بد و هر یک که نام آن بود که بد و هر یک که

نه

عظیم است و آفت بر کشت گزینان از بامی یا از جای بدیشان با طریا شفته و کما حال
 ایشان و این مستمندان را بجا بهای سبب افتد و یا یکی از اصدایان ایشان باشد و بعد
 انکه به حال متصرفان این جلد را در سبب رسانند و صدق از میان برانده ختم و در کتب
 کتبه از آنکه زنده است برین از اجناس این است و کتبشانست و خواهم از خود و دیگران
 تا ظاهر و باطن هر از این کلمات نگاه دارند و در وقت میگویم ترا و خود را در کمال
 این کتاب را بر عایت حقوق این کتاب و نویسنده را بدعا
 حفظ علی آیمان یاد آورند و بانه التوسیق و التمجید
 رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولک محمد
 وآله اجمعین اللهم اغفر لکاتبه و لعارفه و لمن
 الیه ولیج المومنین المومنات و المسلمین
 و المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین
 تم الكتاب بعون الملك
 فی شهر رزی قنده شمس
 ثلاث و سبعمائة و الف
 من جملة التیوبین
 افضل العباد
 بسم الله الرحمن الرحیم
 م م م م م

کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
 شماره ۸۴۲۵: ص ۷۷۲: کتابت حدود قرن ۱۱ ه. ق.
 (نستعلیق خوش و نقاشی و جدول و سرلوح) از اصل این نسخه استفاده شد.

فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۰ هـ ش	فارسی
۲	احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریاملتانی و خلاصه العارفین	دکتر شمیم محمود زیدی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۳	فهرست نسخه های خطی خواجه سناء الله خراباتی	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۱ هـ ش	فارسی
۴	چهار تقویم از دو سال و در یک شهر	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۱ هـ ش	فارسی
۵	مثنوی مهر و ماه	جمالی دهلوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۶	شش جهت	روپ نراین / دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۷	داد سخن	سراج الدین علی آرزو / دکتر اکرم شاه	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۸	فارسی گویان پاکستان (از گرامی تا عرفانی ج ۱)	دکتر سبط حسن رضوی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۹	تحقیقات فارسی در پاکستان	دکتر علی اکبر جعفری	۱۳۵۲ هـ ش	فارسی
۱۰	تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان	حکیم نیر واسطی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۱	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۲	شعر فارسی در بلوچستان	دکتر انعام الحق کوثر	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۳	راج ترنگینی (تاریخ کشمیر)	دکتر صابر آفاقی	۱۳۵۳ هـ ش	فارسی
۱۴	رساله قدسیه	خواجه محمد پارسا بخاری / ملک محمد اقبال	۱۳۵۴ هـ ش	فارسی
۱۵	جواهر الاولیاء (مقدمه)	دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۶	جواهر الاولیاء (متن)	باقر بن عثمان بخاری / دکتر غلام سرور	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۷	پیوندهای فرهنگی (مجموعه ۲۶ مقاله)	بشیر احمد دار	ف.ا.ا	

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۸	تذکره ریاض العارفین (جلد اول)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۱۹	گرایش های تازه در زبان فارسی	دکتر عبد الشکور احسن	۱۳۵۵ هـ ش	ف. انگ
۲۰	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۹۶ هـ ش	فارسی
۲۱	قران السعیدین (چاپ عکسی)	امیر خسرو دهلوی / دکتر احمد حسن دانی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۲۲	کلیات فارسی شبلی نعمانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۳	کتابخانه های پاکستان (جلد اول)	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۲۴	احوال و آثار میرزا اسد الله خان غالب	محمد علی فرجاد	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۵	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۶	کارنامه و سراج منیر	منیر لاهوری، آرزو / دکتر اکرم شاه	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۷	کشف الابیات اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۲۸	گلدسته قلات (اشعار) دیوان شعر	میر محمد حسن خان بنگلزئی		فارسی
۲۹	کشف المحجوب (چاپ عکسی)	علی هجویری جلابی / علی قویم	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۰	الاوراد (عربی و فارسی)	بهاء الدین زکریا ملتانی	۱۳۵۶ هـ ش	ف. عرب
۳۱	کلیات میرزا عبد القادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبد القادر بیدل / دکتر غروی	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۲	سیر الاولیاء (احوال و ملفوظات چشتیه)	محمد بن مبارک علوی کرمانی	۱۳۵۶ هـ ش	فارسی
۳۳	گلشن راز (مثنوی عرفانی) انگلیسی و فارسی	شیخ محمود شبستری / وینفلد	۱۳۵۶ هـ ش	ف. انگ
۳۴	رساله ابدالیه (اردو و فارسی)	یعقوب بن عثمان چرخ / محمد نذیر رانجها	۱۳۹۸ هـ ش	ف. اردو
۳۵	مثنوی مولوی (دفتر اول) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف. اردو
۳۶	مثنوی مولوی (دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف. اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۳۷	مثنوی مولوی (دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۳۸	مثنوی مولوی (دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۳۹	مثنوی مولوی (دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی / سجاد حسین	۱۳۵۷ هـ ش	ف.ار
۴۰	مثنوی خموش خاتون (داستان منظوم)	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۵۸ هـ ش	فارسی
۴۱	تذکره ریاض العارفین (ج ۲)	آفتاب رای لکهنوی / پیر حسام الدین راشدی	۱۳۵۵ هـ ش	فارسی
۴۲	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	احمد منزوی	۱۹۸۰ م	فارسی
۴۳	اسلامی جمهوری ایران کا آئین (اردو)	محسن علی نجفی	۱۹۸۰ م	اردو
۴۴	بیسویں صدی کی اسلامی تحریکین (اردو)	مرتضی مطهری (شهید) دکتر ناصر حسین نقوی	۱۹۸۰ م	اردو
۴۵	نخستین کارنامه	دکتر مهدی غروی	۱۳۵۷ هـ ش	فارسی
۴۶	لوايح جامی (عرفان و تصوف)	نور الدین عبد الرحمن جامی	۱۹۷۲ م	فارسی
۴۷	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	احمد منزوی	۱۳۵۷ هـ ش	فارسی
۴۸	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	احمد منزوی	۱۹۸۰ م	فارسی
۴۹	علامه اقبال (احوال و آثار)	سید مرتضی موسوی / احمد ندیم قاسمی	۱۹۷۷ م	ف.ار
۵۰	علامه اقبال، اسلامی فکر کی عظیم معمار (اردو)	دکتر علی شریعتی / دکتر محمد ریاض خان	۱۹۸۲ م	اردو
۵۱	میاسه و مقدار (فارسی، داستان)	معز الدین محمد حسین بهاء الدین وکیلی	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۵۲	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)	حافظ شیرازی / عباد الله اختر	۱۳۹۹ هـ ش	فارسی
۵۳	انقلاب ایران (سندی)	محمد عثمان دیپلائی	۱۹۸۱ م	سندی
۵۴				

شماره ردیف	نام کتاب	مولف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۵۵				
۵۶				
۵۷	مثنوی مولوی (دفتر ششم) (اردو و فارسی)	جلال الدین محمد بلخی سجاد حسین	۱۳۵۸ هـ ش	فارسی
۵۸				
۵۹				
۶۰				
۶۱	ایران اور مصر مین کتب سوزی (مسلمانوں پر عائد الزام کا تاریخی تجزیہ)	مرتضی مطهری (شهید) / عارف نوشاهی (مترجم)	۱۴۰۱ هـ ق	اردو
۶۲	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۴)	احمد منزوی	۱۴۰۲ هـ ق	فارسی
۶۳	دو اثر در علوم قرآنی (المستخلص)	حافظ الدین محمد بخاری	۱۳۶۱ هـ ش	فارسی
۶۴				
۶۵	اخلاق عالم آرا (اخلاق محسنی)	محسن فانی کشمیری / خ. جاویدی	۱۳۶۱ هـ ش	فارسی
۶۶	جامی (احوال و آثار جامی) (اردو)	علی اصغر حکمت / عارف نوشاهی	۱۹۸۳ هـ ش	اردو
۶۷	کلمات الصادقین (تذکره صوفیان دهلی)	محمد صادق دهلوی / محمد سلیم اختر	۱۴۰۲ هـ ق	ف. انگ
۶۸	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱)	احمد منزوی	۱۹۸۲ م	فارسی
۶۹	رساله انسیه (فارسی و اردو)	یعقوب بن عثمان چرخي / محمد نذیر رانجها	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۰	بررسی لغات اروپایی در فارسی	دکتر مهر نور محمد خان	۱۳۶۲ هـ ش	ف. انگ
۷۱	فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۲	به یاد شرافت نوشاهی	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۲ هـ ش	فارسی
۷۳	فهرست نسخه های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۷۴	تذکره علمای امامیه پاکستان	سید حسین عارف نقوی	۱۳۶۳ هـ ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۷۵	سه رساله شیخ اشراق (فارسی و عربی)	شهاب الدین یحیی سهروردی	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ع.ر
۷۶	گلستان سعدی (انگلیسی و فارسی)	میجر آر پی آندرسون (مترجم)	۱۳۶۳ هـ ش	ف.انگ
۷۷	خزاین الاسرار (اردو)	محمد هاشم تهرپالوی / شرافت نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	اردو
۷۸	دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو) (چاپ عکسی)	حافظ شیرازی / سجاد حسین (قاضی)	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ار
۷۹	صیدیه و بخش صید و ذباجه و اطعمه و اشربه ...	سعد الدین هروی محقق حلی / محمد سرفراز ظفر	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۰	جهاد نامه (مؤلف ناشناخته) ظلم نامه	غزالی (امام محمد) / عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۱	منشور فریدون بیگ گرجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۸۲	لمحات من نفحات القدس	محمد عالم صدیقی / رانجها	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۸۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۲)	احمد منزوی	۱۴۰۵ هـ ق	فارسی
۸۴	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۳)	احمد منزوی	۱۴۰۵ هـ ق	فارسی
۸۵	فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه قاره و...	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۳ هـ ق	فارسی
۸۶	شرح مثنوی (جلد اول)	شاه داعی شیرازی / رانجها	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۸۷	شرح مثنوی (جلد دوم)	شاه داعی شیرازی / رانجها	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۸۸	تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی)	علی بن محمد الادیب الکریمینی	۱۳۶۴ هـ ش	ع.ر.ف
۸۹	سعدی بر مبنای نسخه های خطی پاکستان	احمد منزوی	۱۳۶۳ هـ ش	فارسی
۹۰	رساله نوریه سلطانیه	عبد الحق محدث دهلوی، دکتر سلیم اختر	۱۳۶۳ هـ ش	ف.ا.
۹۱	خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن	ابو بکر اسحاق ملتانی / دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۶۴ هـ ش	ف.ع.ر
۹۲	تاریخ عباسی (اردو) (نصف آخر)	شریف احمد شرافت نوشاهی (سید)	۱۳۶۴ هـ ش	اردو

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۹۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۴)	احمد منزوی	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۴	گلستان سعدی، کریم (ضمیمه گلستان سعدی)	سید غلام مصطفی نوشاهی محمد سرفراز ظفر	۱۴۰۵ هـ ق	ف. پ
۹۵	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۶	تاریخ پیشرفت اسلام	دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۹۷	گلستان سعدی (فارسی و انگلیسی)	سعدی شیرازی، آندرسون	۱۳۶۴ هـ ش	ف. انگ
۹۸	از گلستان عجم (ترجمه با کاروان حله)	زرین کوب، دکتر کلثوم سید دکتر مهرنور محمد خان	۱۳۶۴ هـ ش	اردو
۹۹	کتاب شناسی اقبال	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۰	اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۱	جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)	دکتر الله دتا مضطر	۱۳۶۴ هـ ش	فارسی
۱۰۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۵)	احمد منزوی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۳	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۷)	احمد منزوی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۴	ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان	اختر راهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۵	فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانه کاما، گنجینه مانکجی	دکتر سید مهدی غروی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۶	فهرست نسخه های خطی آذر، لاهور	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۷	مجموعه قانون جزایی اسلامی ایران (ترجمه انگلیسی)	دکتر سید علی رضائقوی (مترجم)	۱۳۶۵ هـ ش	انگلیسی
۱۰۸	فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۵ هـ ش	فارسی
۱۰۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۶)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۰	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۸)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۱۱	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۹)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۲	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۰)	احمد منزوی	۱۳۶۶ هـ ش	فارسی
۱۱۳	یادداشت های پراکنده علامه اقبال	علامه اقبال / دکتر محمد ریاض	۱۳۶۷ هـ ش	فارسی
۱۱۴	فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه همدرد (کراچی)	سید خضر عباسی نوشاهی	۱۴۰۹ هـ ق	فارسی
۱۱۵	مثنوی شمس و قمر	خواجه مسعود قمی / آل داود	۱۳۶۷ هـ ش	فارسی
۱۱۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۱)	احمد منزوی	۱۳۶۹ هـ ش	فارسی
۱۱۷	ثلاثه غساله (کتاب شناسی)	حبیب الرحمن / عارف نوشاهی	۱۳۶۸ هـ ش	فارسی
۱۱۸	فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	سید عارف نوشاهی	۱۳۶۹ هـ ش	فارسی
۱۱۹	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۲)	احمد منزوی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۰	فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قاره (بخش اول)	سید حسین عارف نقوی	۱۴۱۱ هـ ق	ا.ر.ف
۱۲۱	شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی (چاپ دوم)	دکتر محمد ریاض خان	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۲	فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان	دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۳	فرهنگ فارسی - اردو	دکتر سید باحیدر شهر یار نقوی	۱۳۷۰ هـ ش	ف.ا.ر
۱۲۴	مونس العشاق (منظومه)	عرب شاه یزدی دکتر محمود هاشمی	۱۳۷۰ هـ ش	فارسی
۱۲۵	تسهیل پیام مشرق	احمد جاوید		ف.ا.ر
۱۲۶	فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۳)	احمد منزوی	۱۳۷۰	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۲۷	خلاصه الالفاظ جامع العلوم	مخدوم جهانیان جهانگشت	۱۳۷۱	فارسی
		دکتر غلام سرور		
۱۲۸	شرح احوال و آثار عبد الرحیم خانخانان	دکتر سید جعفر حلیم	۱۳۷۱	فارسی
۱۲۹	تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو	دکتر محمد صدیق خان شبلی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۰	مخزن الغرائب (ج ۳)	دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۱	مقدمه خلاصه الالفاظ جامع العلوم جامع العلوم	دکتر غلام سرور	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۲	فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های آن	شیر زمان فیروز	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۳	مخزن الغرائب (ج ۴)	احمد علی سندیلوی / دکتر محمد باقر	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۴	مخزن الغرائب (ج ۵)	احمد علی سندیلوی / دکتر محمد باقر	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۵	فرهنگ اردو-فارسی (چاپ دوم)	دکتر سید با حیدر شهر یار تقوی	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۶	اسئله و اجوبه رشیدی (ج اول)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۷	اسئله و اجوبه رشیدی (ج دوم)	رشید الدین فضل الله همدانی	۱۳۷۱	فارسی
۱۳۸	فهرست نسخه های خطی قرآن مجید در کتابخانه گنج بخش	محمد نذیر رانجها	۱۳۷۲	فارسی
۱۳۹	دستور نویسی فارسی در شبه قاره	دکتر سید حسن صدر الدین حاج سید جوادی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۰	شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری	دکتر مطیع الامام	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۱	مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی	محمد اختر چیمه	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۲	مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۱)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف، مصحح، مترجم شاعر	تاریخ چاپ	زبان
۱۴۳	مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره (ج ۲)	دکتر شعبانی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۴	شعرای اصفهانی شبه قاره	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۲	فارسی
۱۴۵	دوبیتی های تاجیکی	دکتر عنایت الله شهرانی	۱۳۷۳	فارسی
۱۴۶	شاه همدان، میر سید علی همدانی	دکتر آغا حسین همدانی / دکتر محمد ریاض	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۷	مفتاح الاشراف لتكملة الاصناف (فرهنگ فارسی - عربی)	محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۲	عرف
۱۴۸	نقد شعر فارسی در شبه قاره	دکتر ظهور الدین احمد	۱۳۷۴	فارسی
۱۴۹	خلاصة المناقب	نور الدین جعفر بدخشی دکتر سیده اشرف ظفر	۱۳۷۴	فارسی
۱۵۰	کشف المحجوب	هجویری جلابی / دکتر محمد حسین تسبیحی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۱	فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی	دکتر ساجد الله تفهیمی	۱۳۷۵	فارسی
۱۵۲	تحول نثر فارسی در شبه قاره در دوره تیموریان متأخر	دکتر محمود هاشمی	۱۳۷۵	فارسی



